

مالک و زارع

ایران

مؤلف
منوچهر آرییری

تألیف
دکتر ابک. س. لئون

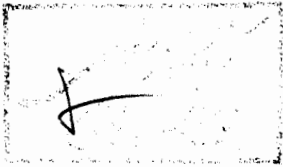


کتابخانه ملی و اسناد ایران



مالك و زارع

مجموعه
جامعه و تاریخ



مالك و زارع

در
ایران

تألیف

دکتر ا. ک. س. لمتون

ترجمه

منوچهر امیری

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ اول : ۱۳۳۹

چاپ سوم ۱۳۶۲

(با تجدید نظر کلی)

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

پنج هزار نسخه از این کتاب در سال ۱۳۶۲ در چاپخانه کیهانک چاپ شد

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

صفحه	
۹	مقدمه مترجم بر چاپ اول
۱۷	مقدمه مترجم بر چاپ سوم
۳۱	فهرست حواشی و تعلیقات مترجم بر چاپ اول
۳۴	دیباچه مؤلف بر نشر ۱۹۶۹
۵	منابع تحقیق
۳۱	بیشگفتار - ده

بخش نخست

۴۹	فصل نخست ،	منشأ تاریخی : استیلای عرب
۸۷	فصل دوم ،	اداره کردن درآمدهای مملکتی
۱۲۰	فصل سوم ،	سلجوقیان و روش اعطای اقطاع
۱۶۳ ←	فصل چهارم ،	مغول و دست برداشتن آنان از سنت
۲۱۲	فصل پنجم ،	صفویه و نشو و نماى حکومت مطلقه
۲۵۰	فصل ششم ،	افشاریه یا برزخ میان دوسلسله ، ظهور قاجاریه
۲۸۵	فصل هفتم ،	نیمة دوم قرن نوزدهم ، طلیمه اصلاحات

۱۱-۱۲

صفحه

بخش دوم

۳۳۱	فصل هفتم ، دوره مشروطیت : روی کار آمدن رضاشاه
۳۵۶	فصل نهم ، قانون مدنی
۳۸۰	فصل دهم ، آبیاری
۴۱۲	فصل یازدهم ، اوقاف
۴۲۴	فصل دوازدهم ، خالصه
۴۵۸	فصل سیزدهم ، عمده مالکان
۴۸۴	فصل چهاردهم ، خرده مالکان و دیگر مالکان جزء
۴۹۷	فصل پانزدهم ، مناطق عشایری
۵۱۷	فصل شانزدهم ، زارع سهم بر و امنیت او از نظر زمین داری و زراعت
۵۳۶	فصل هفدهم ، طرز تقسیم محصول و میزان مال الا چاره ها
۵۷۵	فصل هیجدهم ، خدمات اجباری و عوارض
۵۸۷	فصل نوزدهم ، پرداخت مزد خدمتگزاران محلی
۶۰۸	فصل بیستم ، کله ها و چراگاه ها
۶۲۲	فصل بیست و یکم ، مسائل و مشکلات زارع : روشهای کشاورزی
۶۵۵	فصل بیست و دوم ، مسائل و مشکلات زارع : وامداری و سطح زندگانی او
۶۷۹	فصل بیست و سوم ، آینده

ضمایم

۶۹۳	ضمیمه اول ، از قانون مدنی ، باب سوم ، فصل پنجم ، درمزارعه و مساقاة
۶۹۵	ضمیمه دوم ، اوزان و مقیاسات و پول رائج

۷۰۵

تعلیقات مترجم بر چاپ اول

۷۳۵

تعلیقات مترجم بر چاپ سوم

کتابنامه

۷۴۵

۱- فهرست کتابهای خطی فارسی

۷۴۶

۲- فهرست کتابهای چاپی و سنگی فارسی و عربی

۷۵۴

۳- فهرست کتابهای اروپائی و مآخذ فرعی

صفحه

کتابنامه الحاقی

۷۶۱

۱- مآخذ خطی فارسی

۷۶۵

۲- مآخذ اروپائی

۷۶۷

فهرست لغات و اصطلاحات

فهرست اعلام

۸۰۹

۱- فهرست نام جاها

۸۲۹

۲- فهرست نام کسان و خاندانها و ادیان

۸۴۵

۳- فهرست نام کتابها

مقدمه مترجم بر چاپ اول

« مالك و زارع در ايران »^۱ از امهات كتبی است كه خاورشناسان در باره ايران نوشته اند و قطعاً در نوع خود بی مانده است ، زیرا گذشته از اینکه موضوع بحث آن بكلی تازه دارد ، مؤلف محترم با عمق و دقتی قابل تحسین بتحقیق و موشكافی در هر يك از مباحث پرداخته است و « میتوان گفت كمتر منبعی است از منابع و مأخذ موجود از عربی و فارسی و زبانهای فرنگی كه مورد استفاده مؤلف قرار نگرفته باشد و اگر کسی نظری بصفحات اول كتاب بیندازد ، صحت این گفته را تصدیق خواهد نمود و خواهد دید كه حتی از مؤلفین قدیمی سنت و تشیع هیچكس نیست كه در باب موضوعی كه مبحث ماست

۱ - Landlord and Peasant in Persia , London, 1952. نخستین کسی كه در مطبوعات ایران بمعرفی « مالك و زارع در ایران » پرداخت و هموطنان خود را از وجود این كتاب نفیس آگاه ساخت نویسنده نامی آقای سید محمد علی جمال زاده بود . او در مقاله مختصر و مفیدی كه تحت عنوان « دو كتاب مفید و گرانبها در باره ایران » نوشت و در شماره ۸ مجله سخن (شهریور ماه ۱۳۳۳) بچاپ رساند ، آرزو كرد كه این كتاب « هر چه زودتر بهمت جوانان فاضل و دانشخواه ایرانی بفارسی ترجمه برسد . » ازینرو هنگامی كه بنگاه ترجمه و نشر كتاب ، ترجمه « مالك و زارع » را بمن پیشنهاد كرد پذیرفتم و بسی شادم كه پس از تحمل چهار سال رنج و كوشش مداوم راه دشواری را كه در پیش گرفته بودم بیابان رسانده ام و اینك حاصل كار خود را به پیشگاه خداوندان علم و ادب عرضه میدارم.

چیزی نوشته باشد و از نظر کنجکاوی و تحقیق مؤلف باهمت دورمانده باشد»^۱ این راهم من باب معترضه بگویم که مؤلف باینکه درین کتاب تاریخ ملکداری و اداره عایدات ارضی را از صدر اسلام تا امروز بتفصیل برشته تحریر کشید است و حقاً میبایست آنرا «تاریخ» روابط مالك و زارع خوانده باشد، لفظ تاریخ را بکار نبرده و با فروتنی ای که خاص دانشمندان حقیقی است مینویسد «مقصود از تألیف این کتاب مطالعه وسیع و کلی درباره وضع مالك و زارع در ایران کنونی و عواملی تاریخی است که بپدید آمدن وضع موجود منجر شده است»^۲. در جای دیگر میگوید «غرض از تألیف این کتاب فراهم کردن مقدمه‌ای در موضوع مورد بحث است»^۳.

باری مؤلف برای نوشتن چنین کتابی نه تنها بتحقیق و تتبع در کتب و مقالات بیشمار دست برده است، بلکه از نزدیک بمشاهده راه و رسم ملکداری و مطالعه روابط مالك و زارع پرداخته و بدین نیت سفرهای دور و درازی باقی نقاط ایران کرده و مواد و مصالح لازم برای تألیف گرانقدر خود فراهم ساخته است.

بنابراین باید گفت که کتاب او «کامل ترین کتابیست که تا با امروز درباره ملکداری (املاك زراعتی) و مناسبات ارباب و دهقان مملکت ما نوشته شده است»^۴ و باتوجه باینکه هنوز اکثریت مردم این مرز و بوم را دهقانان تشکیل میدهند، میتوان باهمت چنین تألیفی پی برد و بامترجم درین نکته همداستان شد که موضوع این کتاب بحث در یکی از مهمترین فصول تاریخ اجتماعی ایران است.

۱- جمال زاده در مجله سخن، ص ۶۴۳. ۲- ص ۱. ۳- ص ۲.

۴- مقاله سابق الذکر جمال زاده، ص ۶۴۳-۶۴۴.



دکتر لمتون^۱ را طبقهٔ درس خوانندهٔ ایران می‌شناسند: زبان و ادبیات فارسی را در «مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی» (وابسته بدانسگاه لندن) فرا گرفته و در سال ۱۹۳۹ موفق بگرفتن درجهٔ «دکتری فلسفه»^۲ شده است. وی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بعنوان وابستهٔ مطبوعات سفارت انگلیس در طهران مشغول خدمت بوده و در سال ۱۹۴۵ بدانشیاری و در ۱۹۵۲ به‌تمام استادی ادبیات فارسی دانشگاه لندن نایل آمده و در ۱۹۴۵ موفق بگرفتن درجهٔ «دکتری ادبیات»^۳ شده است. از مهمترین آثار او باید کتاب «مالک و زارح در ایران»، «لغت فارسی»^۴، «دستور زبان فارسی»^۵، «سه لهجه از لهجه‌های ایرانی»^۶ را نام برد. گذشته از این کتاب‌ها، دکتر لمتون مقالات محققانه‌ای نوشته و در مجلات مختلف انتشار داده است که مهمترین آنها بقراردیل است: «شرحی دربارهٔ تاریخ قم»^۷، «تنظیم آب زاینده‌رود»^۸، «دوسیورغال متعلق بدورهٔ صفویه»^۹، «جهان‌داری سنجر بنا بر شرح و تفصیل عتبه‌الکتابه»^{۱۰}، «جامعهٔ اسلامی در ایران»^{۱۱}، «اندیشه‌هایی دربارهٔ آئین جهان‌داری از نظر ایرانیان»^{۱۲}، «نصیحة الملوك غزالی و آئین شهریاری»^{۱۳}، «تأثیر تمدن

Litt. D. - ۳ Ph.D. - ۲ ANN K.S.Lambton - ۱

Persian Vocabulary (Cambridge University Press, 1953) - ۴

Persian Grammar (Cambridge University Press, 1953) - ۵

Three Persian Dialects, (Forlong Funds, 1938) - ۶

An Account of Tārīkhi Qumm, B.S.O.A.S., 1948, xii, 3 and 4 - ۷

The Regulation of the Waters of the Zāyande Rūd, B.S.O.A.S. 1937-9, ix, 3 - ۸

Two Safavid Soyurghāls, B.S.O.A.S., 1950 - ۹

The Administration of Sanjar's Empire as illustrated in the Atabat-al-kataba, - ۱۰
B.S.O.A.S., 1957, xx.

Islamic Society in Persia, B.S.O.A.S., 1954 - ۱۱

Quis Custodiet Custodes: Some Reflections on the Persian Theory of Government, - ۱۲

Studia Islamica, fasc. v & vi, 1956

The Theory of Kingship in the Nasihat al-Molūk of Ghazālī, *The Islamic* - ۱۳
Quarterly, I, i.

غرب در ایران»^۱، «انجمن‌های سری و انقلاب ایران در ۱۳۲۴ قمری»^۲ در تاریخ تحریر این‌سطور وی در ایران مشغول تحقیق و تألیف تاریخ دوره قاجاریه است.



در میان کتاب‌های ایرانشناسی که تا کنون بفارسی ترجمه شده است کمتر کتابی را میتوان سراغ کرد که ترجمه آن بقدر ترجمه کتاب مالك وزارع مشکل بوده باشد، زیرا چنانکه اشاره کردم موضوع کتاب تازه‌است، راهی نیست که دیگران کوفته و هموار کرده باشند. ازین گذشته موضوع کتاب باینکه یکیست اما همین موضوع واحد با مطالب متنوع و مباحث مختلف سروکار دارد و جان کلام آنکه بتاریخ چهارده قرن ایران پس از اسلام پیوسته است. ازینرو کوشیده‌ام که منتهای دقت و امانت را در ترجمه بکار بندم و لازم میدانم که چندکلمه نیز درباره روش کار خود بنویسم

اساس کار مؤلف مانند دیگر دانشمندان اروپائی برین بوده است که بجای ذکر نام مآخذ مذکور در متن و حواشی کتاب نام مؤلفان را بیاورد و فی‌المثل بجای معجم‌البلدان، یاقوت بنویسد و در فهرستی جداگانه وصف کامل مآخذ را اعم از چاپی و خطی بدست دهد. در ترجمه نیز ازین روش پیروی شده‌است. در مورد نام کتاب‌های فرنگی تنها بنقل عنوان‌های اصلی اکتفا نکرده بلکه ترجمه فارسی آنها را نیز آورده‌ام. مؤلف در غالب موارد نخست سنه میلادی و سپس هجری قمری را آورده و این دورا بوسیله خط فاصلی از هم جدا گردانده است. من نیز چنین کرده‌ام و هر جا که مؤلف بذکر سنه میلادی

۱- *The Impact of the West on Persia, International Affairs, January, 1958.*

۲- *Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-6, St. Antony's Papers, ۲- The Middle East, I, 1958.*

اکتفا کرده، من سنه هجری قمری را بلافاصله بین دو قلاب [] قرار داده و بر آن افزوده ام. هر جا که سنه هجری بتنهائی ذکر شده در صورتی که شمسی بوده با علامت «ش» و در صورتی که قمری بوده بی هیچ علامت یا باناشانه «ق» مشخص شده است. درهمه جای کتاب هر جا لازم بوده است که مطلبی از خود بر مطالب مؤلف بیفزایم (یا در معدودی از موارد جانشین مطالب مؤلف کنم) آنرا نیز بین دو قلاب یعنی این علامت [] قرار داده‌ام.^۱

تا توانسته‌ام از بکار بردن لغات غلط فرهنگستان خودداری کرده‌ام مگر لغاتی که رواجی تام و تمام یافته‌است و نویسندهٔ امروزی را از بکار بردن آنها گزیری و گریزی نیست. چون سخن از لغات و کلمات بمیان آمد باید یادآور شوم که متأسفانه چندجا طغیان قلم موجب شده‌است که صفت و موصوف عربی را مطابقت دهم و مثلاً بجای ممالک مغلوب، ممالک مغلوبه بنویسم. همچنین در پاره‌ای از موارد يك لغت فرنگی را بدو صورت ضبط کنم و مثلاً لیدن (از شهر های هلند) را هم لیدن و هم لایدن و گیگر (نام یکی از خاور-شناسان) را هم کیگر و هم گایگر بنویسم. همین سخن را باید در مورد املاى پاره‌ای از کلمات فارسی بگویم مانند پاره‌بی و پاره‌ای.



متن انگلیسی مالک و زارع که اکنون در دسترس است در ۱۹۵۲ انتشار یافته‌است و ناچار از تحولاتی که در امر ملکداری و روابط مالک و زارع درین

۱ - در چندجا که مؤلف مطالبی از متون مختلف نقل کرده و برای توضیح مطلب يك یا چند کلمه از خود بر آن مطالب افزوده و در میان این علامت [] گنجانده‌است، مترجم آنها را بین این علامت [()] قرار داده‌است.

هشت نه سال اخير در ايران روى داده سخنى در آن بميان نيامده است بهمين سبب درصدد برآمدم كه تعليقاتى^۱ از خود در پايان كتاب بياورم و دامنه بحث را با رعايت ايجاز (و در غالب موارد اقتصار بمنقولات بدون ورود در بحث و نقد مطالب) تا با امروز بكشانم.



اکنون باید از همه دوستان عزیز دانشمندی که هر يك بنحوی یار و مددکارم بوده اند از دل و جان سپاسگزاری کنم، خاصه از آقای مسعود رجب نیا که زحمت تهیه فهرست مفصل اعلام را بر خود هموار کرد و ازین راه منتی عظیم بر من نهاد.

از جناب آقای حاج محمد آقا نخبجوانی و جناب آقای حاج حسین آقا نخبجوانی که متن فرمانهای متعلق بخودشان را در اختیار من نهادند و از دانشمند گرامی استاد سعید نفیسی که عده فراوانی از کتاب های نفیس خود را با امانت مرحمت فرمود و از آقایان دکتر محمد جواد مشکور و محمد دبیر سیاقی که در واقع کتابخانه های خود را بمن سپرده بودند بسیار ممنونم. از آقای عبدالعلی کارنگ که زحمت استنساخ فرمانهای متعلق با آقایان نخبجوانی هارا تقبل فرمود و از آقایان محمد جعفر محبوب و فرج الله بهروان (متصدی بایگانی راكد مجلس شورای ملی) که دریافتن یکی از لوایح قانونی مرا یاری کردند و از آقای حسین شهیدی رئیس بایگانی كل وزارت دارائی که پاره ای از مدارك همبضوط در وزارت دارائی را در اختیار من نهاد و از آقایان دکتر کیخسرو

۱- مترجم «ضمیمه» های مؤلف (appendix) را در متن کتاب سهواً به «تعلیقه» ترجمه کرده و هر چند این نکته را در جای خود یاد کرده است تکرارش را در اینجا لازم میدانم تا «ضمایم» مؤلف با «تعلیقات» مترجم اشتباه نشود.

کیقبادی و جلیل محمودی که بترتیب مرا در ترجمه اصطلاحات مالی و کشاورزی راهنمایی کردند و از آقای دکتر سیف‌الدین قائم‌مقامی رئیس اداره آمار و اطلاعات و انتشارات بانک عمران که نشریات مربوط بتقسیم املاک بهلوی را برایم فراهم کرد و از آقای حسین کی‌استوان که در تصحیح نمونه‌های دوم چاپی کتاب منتهای سعی و دقت را مبذول فرمود شکر گزارم .

همچنین مؤلف کتاب بمصداق مثل انگلیسی « بازپسین اما نه کمترین همه » در حل پاره‌ای از مشکلات یاریم نمود و هنگامی که کتاب زیر چاپ بود کار مترجم را ستود و درین اوراق بدیده قبول و رضا نگر است . با این همه اگر خطائی بر قلم رفته باشد تمنّای تذکر دارم و از او و دیگر خوانندگان عزیز عذر می‌خواهم .

منوچهر امیری

تهران، ۲۶ فروردین ۱۳۲۹



مقدمه مترجم بر چاپ سوم

ترجمه فارسی مالك وزارع در ايران كه در سال ۱۳۳۹ ش. انتشار يافت در ۱۳۴۵ كه مترجم به قول سعدى در «اقاليم غربت» به سر مى برد تجديد چاپ شد. از اين رونوستانم يادداشتهاى را كه در فاصله آن چند سال فراهم آورده بودم در همان چاپ (با به اصطلاح صحيحتر «نشر») بياورم. اكنون آنها را در اين چاپ «تجديد نظر شده» آوردم. از اين گذشته مؤلف كتاب در ۱۹۶۹ (۴۷- ۱۳۴۶ ش) متن انگليسى را تجديد چاپ و ديباچه تازه اى بر آن علاوه كرد كه ترجمه فارسى آن راتحت عنوان «ديباچه مؤلف بر نشر ۱۹۶۹) پس از اين خواهيد خواند. نيز مؤلف تحت عنوان «كتابتنامه الحاقى» فهرست تازه اى از مآخذ و منابع به دست داده است كه ترجمه و متن آنها را در چاپ حاضر آورده ام.

پس از انتشار چاپ اول اين ترجمه، مترجم اجر معنوى عظيمى حاصل كرد و آن عبارت بود از اقبال و عنایت صاحب نظران و تحسین فراوان پژوهندگان که تا آن زمان درباره کمتر کتاب تحقیقى فارسى ابراز شده بود.

در اینجا به خصوص باید از دو مقاله انتقادى یاد کنم که دوتن از دانشمندان نوشتند و کار مترجم را سخت ستودند. یکی از آن دو به خامة دکتر محمد جعفر محبوب است که تحت عنوان «مالك و زارع در ايران» در مجله راهنمای کتاب (سال سوم،

شماره چهارم، آبان ۱۳۳۹، ص ۴۶۸-۴۶۱) انتشار یافته است و دیگری مقاله «مالك و زارع» به قلم دکتر محمد علی موحد که در همان مجله (سال سوم، شماره پنجم دی ۱۳۳۹، ص ۶۳۳-۶۳۰) به چاپ رسیده است.

البته چنان که انتظار می رفت در طی این نوشته ها خاصه مقاله دکتر موحد پاره ای «اشتباهات» یا «مسامحات مترجم» نیز یاد آوری شده است که تعدادی از آنها اغلاط چاپی است و برخی از مقوله اختلاف سلیقه در ترجمه. باقی می ماند پاره ای از لغزشهایی که در کار نگارنده مانند اثر هر مؤلف یا مترجمی روی داده است و چون من به نقل و نقد مختصر آنها تحت عنوان «تعلیقات مترجم بر چاپ سوم» پرداخته ام اکنون بیش از این در این باره چیزی نمی گویم جز سپاسگزاری از صاحب نظرانی که با تذکرات خود بر من منت نهاده و هنر مترجم را بیش از عیب او دیده اند.

چیزی که مایه تعجب و تأسف است آنکه مؤلف محترم استاد لمتون در پایان دیباچه خود بر چاپ دوم (نشر ۱۹۶۹) که پس از این ترجمه آنرا خواهم آورد می نویسد: «ازدکتر محمد علی موحد سپاسگزارم که در مقاله «انتقاد کتاب» خود توجه مرا به پاره ای از اشتباهات آقای منوچهر امیری در متن فارسی مالك و زارع در ايران تهران ۱۳۳۹... جلب نمود». فعلا در همین جا باید بگویم که دکتر موحد در مقاله خود یارده ایراد بر مؤلف محترم گرفته است که ایشان فقط به دو تا از آنها (اغلاط مربوط به مطالب مذکور در صفحات ۹۵ و ۹۷ ترجمه فارسی راجع به تاریخ قم) در مقدمه خود اشاره کرده و در جای خود به تصحیح متن پرداخته و بقیه تذکرات منتقد را نادیده گرفته اند.

اما اشتباهات استاد لمتون منحصر به اینها نیست، بلکه مترجم در همان چاپ اول در ضمن حواشی و تعلیقات خود به تصحیح سی و هشت^۵ مورد از خطاهای

* در «تعلیقات مترجم بر چاپ سوم» که پس از این خواهد آمد دو اشتباه دیگر مؤلف را متذکر شده ام؛ یکی مربوط است به مؤلف «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» مذکور در ص ۱۹۶، ح ۳ دیگری درباره ضبط صحیح «سکوک و سجلات تیموری» مذکور در ص ۲۲۳، س ۱-۲.

مؤلف محترم پرداخته که متأسفانه ایشان به آنها نیز توجهی ننموده و چاپ دوم کتاب خود را به همان صورت سابق منتشر کرده اند: من انتظار نداشتم که ایشان به مناسبت تصحیح این اشتباهات در ترجمه فارسی از مترجم نیز سپاسگزاری کنند. اما حالا که مؤلف انگشت روی عیب مترجم گذاشته و این نکته را به آگاهی انگلیسی زبان‌ها رسانده اند و از «منتقد پاره‌ای از اشتباهات مترجم» سپاسگزاری کرده اند حق این بود (بل احق و اولی این بود) که از مترجم نیز به عنوان «منتقد پاره‌ای از اشتباهات مؤلف» یاد کرده و انتقادات او را رد یا قبول فرموده و در صورت قبول به آنها عمل کرده باشند.

چنانکه پیش از این اشاره کردم شك نیست که هر آدمیزاده‌ای از جمله هر دانشمندی به مصداق مثل لکل عالم هفوه (هر دانشمندی را لغزشی دست دهد) اشتباه می‌کند چنانکه خود استاد لمتون در صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۴۱ از ترجمه فارسی مالک و زارع در ایران اشتباهات دانشمند بزرگی چون مینورسکی را یاد آور شده اند. بنابراین وجود قریب به پنجاه اشتباه اعم از جزئی و فاحش که موحد و امیری در کتاب بی‌مانند استاد لمتون یافته اند سرمویی از ارزش این اثر نفیس نمی‌کاهد. اما مؤلف گرانمایه نمی‌بایست زحمات مترجم را در ترجمه متنی چنین دشوار و تصحیح اشتباهات مؤلف و همچنین در مورد حواشی و تعلیقات خود مترجم (که در حدود هفتاد فقره است) نادیده گرفته باشند. وجود همین تصحیحات و حواشی و تعلیقات بر چاپ اول که فهرست آنها پس از این خواهد آمد، باعث شده است که از هنگام نشر ترجمه فارسی مالک و زارع در ایران حتی ایران‌شناسان مغرب زمین بیش از متن انگلیسی به ترجمه فارسی توجه کنند. بی‌جهت نیست که در تاریخ ادبیات در ایران تألیف ریپکا (ترجمه انگلیسی، ص ۷۶۱)* در بخش کتابشناسی به ذکر ترجمه فارسی

مالک و زارع در ایران پرداخته‌اند.*

این راهم به‌طور معترضه بگویم که در سالیان اخیر کسانی که خواسته‌اند کتابی یا مقاله‌ای در زمینه تحقیقات اجتماعی بنویسند بدون استثنا از این کتاب بهره‌ها جسته‌اند. در این میان پژوهندگان راستین صریحاً به آن استناد یا از آن بازگرمآخذ نقل قول کرده‌اند. اما «پخته خواران» نیز بی‌کار ننشسته و دست به‌یغمای فرهنگی زده‌اند. گاه نیز عالم نمائی کرده و در پایان «اثر تحقیقی» کذائی خودنامی از «مآخذ» به‌صورتی ناقص یا گمراه‌کننده برده‌اند. خدا از سر تقصیرشان بگذرد!

باری خشنودم از اینکه ترجمه فارسی مالک و زارع در ایران را که سالهاست نایاب شده با تجدید نظر در آن در اختیار فارسی‌زبانان و ایران‌دوستان می‌گذارم. چون چاپ کتاب مطابق معمول به‌طرز «افست» انجام می‌گیرد نتوانستم به حذف و اضافه پیراستنیا و افزودنیا در متن پردازم و ناگزیر آنها را چنان که میبینید در پایان کتاب آورده‌ام، به‌عنوان «تعلیقات مترجم بر چاپ سوم».

منوچهر امیری
دانشگاه شیراز

* البته چاپ حاضر یمی چاپ سوم «تجدید نظر شده» به ارزش نسبی ترجمه فارسی بسی خواهد افزود.

فهرست حواشی و تعلیقات مترجم بر چاپ اول

الف. تصحیح اشتباهات متن انگلیسی (چاپ اول)

صفحه ۵، حاشیه ۲، ابوبکر خصاص صحیح است نه ابویوسف خصاص. ص ۲۳، ح ۵، در کیمیای سعادت صفحه ۱۲۵ درست است. ص ۹۸، ح ۲، در تاریخ قم «آن باغ را ببینماید» درست است نه ببینماید. ص ۱۵۲، ح ۱، در عقبة الکتبه «همکنان» درست است نه همگان. ص ۱۵۳، ح ۳، ضیاء الدین قاضی استرآباد است نه حاکم محل. ص ۱۵۸، ح ۱، برهان الدین مخاطب نامه است نه نویسنده آن. ص ۱۶۹، ح ۲، مقصود کدام جلد از تاریخ مفولان است؟ ص ۱۷۷، ح ۳، در مکاتیب رشیدی صفحه ۱۷۹ درست نیست. ص ۱۸۲، ح ۱، وکیل غیاث الدین درست است نه وکیل رعایا. ایضاً، ح ۲، یک وکیل بوده است نه بهشعر. ایضاً، ح ۳، نقل ادعای خواجه شمس الدین مطرح است. ایضاً، ح ۴، فرزندان خواجه شهادت مدعیان را نمی پذیرند. ص ۱۹۵، ح ۲، عبارت «مخارج حال و آینده» به انگلیسی درست ترجمه نشده است. ص ۲۰۳، ح ۲، صبیبه اشتهاً به پسر ترجمه شده است. ص ۲۰۸، ح ۲، کرامة العمی یعنی منسوب به العمی. ص ۲۳۷-۸، ح ۴، در زمان صفویه اصطلاح صدراعظم وجود نداشته است. ص ۲۳۹، ح ۲، نام قریه مورد بحث ماردیجه است نه بازوچجه. ص ۲۶۵، ح ۲، توضیح درباره تاریخ مآثر سلطانی. ص ۳۱۲، ح ۱، برکوه (از روستاهای بندرعباس) درست است نه بیرگون. ص ۳۱۲، ح ۲، طنز لجررد از دهستانهای زرنند کرمان درست است نه طنزجه. ص ۳۴۰، ح ۱، مهش است نه گوسفند. ص ۳۴۱، ح ۳، دوم خرداد است نه هشتم. ص ۳۵۰، ح ۱، به قانون مصوب ۱۴ ذی القعدة اشاره نشده است. ص ۳۵۳ (دنیاله حاشیه صفحه قبل) قانون تشکیل انجمنهای کشاورزی به مرحله تصویب نرسید. ص ۳۶۹، ح ۳، ماده ۸۳۵ درست است. ص ۳۷۸، ح ۲، ۲۵ شهریور درست است. ص ۳۷۹، ح ۱، تاریخ آهن نامه ۲۵ شهریور نوست. ص ۴۱۹، ح ۲، در تهران مسجدشاه چراغ

نداریم. ص ۴۲۱، ۱ ج، مزاد است نه نظار. ص ۴۲۶، ۳ ج، ۱۴ مهر درست است. ص ۴۳۱، ۱ ج، آئین نامه شماره ۱۳۱/۱ درست است. ص ۵۲۶، ۱ ج، جوغ همان یوغ است. ص ۵۳۲، ۱ ج، حلال است نه حرام. ص ۵۶۱، ۱ ج، لنگرود در گیلان است نه مازندران. ص ۵۹۷، ۱ ج، ناظور همان ناظور است. ص ۷۰۶، ۱ ج، به قانون جنگلها اشاره ای نشده است.

ب. توضیحات مترجم برای تکمیل مطالب متن انگلیسی و ترجمه فارسی (چاپ اول)

صفحه ۸، حاشیه ۱، درباره تذکره الملوك. ص ۱۱، ۲ ج، درباره حاج میرزا حسن انصاری. ص ۱۲، ۳ ج، درباره عتبه الكتبه. ص ۱۸، ۲ ج، نسخه بدل التوسل الى العرسل. ص ۲۰، ۳ ج، ذکر صفحه سیاست نامه چاپ اقبال. ص ۲۱، ۲ ج، ایضاً ذکر صفحه. ص ۲۲، حواشی ۱-۳، ذکر صفحه قابوس نامه چاپ نفیسی. ص ۳۴، ۲ ج، اصطلاح جامعه ابتدائی اشتراکی. ص ۳۴، ۳ ج، درباره غرر اخبار ملوك الفرس. ص ۳۷، ۲ ج، درباره مرآة القاسان. ص ۵۲، ۷ ج، اصطلاح سرواز. ص ۵۳، ۱ ج و ۳، ساتراپ. ص ۶۰، ۳ ج، درباره تاریخ قم. ص ۶۳، ۱ ج، توضیح يك اصطلاح لاتینی. ص ۷۱، ۲ ج، درباره كتاب الخراج ابو یوسف. ص ۷۴، ۱ ج، اصطلاحات خراج و جزیه. ص ۷۸، ۲ ج، اصطلاح بتجه. ص ۷۹، ۱ ج، اصطلاح حرق قبی. ص ۷۹، ۴ ج، درباره تاریخ قم. ص ۱۰۵، ۱ ج، ایضاً درباره همان كتاب. ص ۱۱۶، ۲ ج، درباره تجارب الامم. ص ۱۱۹، ۱ ج، درباره تاریخ بخارا. ص ۱۳۷، ۱ ج، ذکر صفحه عتبه الكتبه. ص ۱۴۳، ۲ ج، ذکر صفحه سیاست نامه. ص ۱۴۶، ۱ ج، ذکر صفحه عتبه الكتبه. ص ۱۵۷، ۱ ج، ایضاً. ص ۱۵۹، ۱ ج، ایضاً. ص ۱۶۰، ۱ ج، ایضاً. ص ۱۶۴، ۴ ج، ذکر صفحه جامع التواریخ. ص ۱۶۸، ۲ ج، ایضاً. ص ۱۷۹، ۳ ج، دانشمند به معنی فقیه. ص ۱۸۰، ۲ ج، درباره وقف بر معدود. ص ۱۸۳، ۱ ج، سند مربوط به کهن هرزن. ص ۱۹۷، ۱ ج، محوطه درست است. ص ۱۹۸، ۴ ج، تولیت اوقاف و مدرسه. ص ۲۳۴، ۲ ج، ذکر صفحه تذکره الملوك. ص ۲۳۶، ۱ ج، ایضاً. ص ۲۳۶، ۲ ج، ایضاً. ص ۲۳۶، ۴ ج، ایضاً. ص ۲۳۷، ۱ ج، ایضاً. ص ۲۳۷، ۲ ج، ایضاً. ص ۲۳۷، ۳ ج، ایضاً. ص ۲۴۰، ۴ ج، سکوین نوعی پول. ص ۲۴۰، ۴ ج، دوکات نوعی پول. ص ۲۴۰، ۵ ج، لیره. ص ۲۴۱، ۵ ج، مادی نوعی پول. ص ۲۶۳، ۴ ج، پیاستر نوعی پول. ص ۲۶۹، ۳ ج، درباره ترجمه فارسی مازندران و استرآباد. ص ۲۷۲، ۱ ج، درباره ترجمه داستان سفرارمنستان. ص ۳۰۳، ۳ ج، درباره ناصر الكتاب. ص ۳۲۳، ۱ ج، اصطلاح یورت. ص ۳۳۵، ۱ ج، درباره ترجمه

کتاب اخفتاق ایران. ص ۳۴۳، ۱ ج، ماده ۱۸ قانون اوقاف. ص ۳۴۸، ۱ ج، درباره مجموعه اصول
 محاکمات قضائی. ص ۳۵۹، ۱ ج، مجله یعنی مجموعه قوانین عثمانی. ص ۳۷۳، ۳ ج، درباره قوانین
 تئودوزی. ص ۳۸۱، ۱ ج، درباره کتاب الخراج چاپ قاهره. ص ۳۹۲، ۱ ج، تطبیق اوزان. ص ۴۰۴،
 ۲ ج، توضیح درباره مأموران روستائی. ص ۴۱۵، ۱ ج، ماده ششم قانون اوقاف. ص ۴۲۱، ۳ ج،
 درباره موزه ایران باستان، ص ۴۳۴، ۱ ج، توضیح يك اصطلاح زراعتی. ص ۴۵۴، ۱ ج، توضیح
 درباره املاك اختصاصی. ص ۴۷۳، ۱ ج، تطبیق پاره ای از مقیاسات. ص ۵۲۹، ۱ ج، اصطلاح گاو بندی،
 ص ۵۳۸، ۲ ج، اصطلاح خرمن با. ص ۵۶۹، ۱ ج، تطبیق پاره ای از مقیاسات. ص ۵۷۸، ۱ ج، اصطلاح
 خودیاری. ص ۵۸۲، ۲ ج، توضیح يك اصطلاح ترکی. ص ۵۹۰، ۱ ج، اصطلاح یادری. ص ۶۲۲، ۱ ج،
 اصطلاح ترابندی. ص ۶۲۶، ۳ ج، اصطلاح کلدر و کلدر کشی. ص ۶۳۱، ۱ ج، اصطلاح آب
 انداختن. ص ۶۵۵، ۱ ج، توضیح یکی از اصطلاحات کشاورزی. ص ۶۷۵، ۱ ج، درباره عنده باسوادان
 در آشتیان و نفرش و توپسرکان. ص ۶۷۸، ۱ ج، ایمان به قضا و قدر در میان دهقانان. ص ۶۸۴، ۲ ج،
 توضیح يك اصطلاح سیاسی. ص ۷۰۱، ۲ ج، نرخ لیره. ص ۷۰۱، ۳ ج، درباره مؤلف کتاب مازندران و
 استرآباد

ج. «تعلیقات مترجم» (چاپ اول)

۷۰۵ (توضیح درباره ص ۱۲۰، سطر ۳، اصطلاح اقطاع). ص ۷۰۵ (توضیح درباره ص
 ۱۴۴، متن تازی مطالب منقول از ابن اثیر) ص ۷۰۵ (توضیح درباره ص ۱۶۴، س ۱۰، اصطلاح
 اینجو). ص ۷۰۶ (توضیح درباره ص ۲۷۲، ۱ ج، توضیح درباره ترجمه کتاب مسافرت به ارمنستان
 و ایران). ص ۷۰۶ (توضیح درباره ص ۳۷۵، ۱ ج، توضیح درباره قانون راجع به جنگلها). ص
 ۷۰۷ (توضیح درباره ص ۳۸۸، ۱ ج، توضیح درباره ترعه کوهرنگ). ص ۷۰۷ (توضیح درباره
 ص ۳۹۳، س ۴، کتاب قتی). ص ۷۰۸ (توضیح درباره ص ۴۵۶، فروش املاك پهلوی). ص ۷۱۲ (توضیح
 درباره ص ۵۷۴، متن دو قانون مربوط به ازدیاد سهم کشاورزان). ص ۷۲۶ (توضیح درباره ص
 ۶۵۵، متن قانون اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات). ص ۷۳۲ (توضیح درباره ص ۶۹۰، س
 ۱۴، لایحه اصلاحات ارضی ۱۳۳۸). ص ۷۳۳. (باز هم توضیح درباره ص ۳۹۳، س ۴، کتاب قتی).

دبیاچه مؤلف

برنشر ۱۹۶۹ [۴۷-۱۳۴۶ ش]

از سال ۱۹۵۳ [۳۲-۱۳۳۱ ش] که این کتاب انتشار یافته است دگرگونی‌هایی در زمینه زمینداری، آبیاری و روشهای کشاورزی پدید آمده است. قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ [ش ۱۳۴۰] بنیادروابط مالک و زارع را دگرگون کرد. من این موضوع را بتفصیل در اصلاحات ارضی ۱۹۶۲-۶۶ [۴۴-۱۳۴۰ ش] شرح داده و از این رو نکوشیده‌ام که تا آخرین اطلاعات را درباره تحولاتی که تا امروز رخ داده است در کتاب حاضر بیاورم. این کتاب فقط تجدید چاپی است از طبع قبلی کتاب با اصلاحات جزئی. هنوز اظهار این مطلب درست است که تا هنگامیکه تاریخ کامل زمینداری و اداره عواید ارضی در ایران را بتوان نوشت کارهای بسیاری باید انجام داد. برای نگارش چنین کتابی به تدریج به مواد بیشتری دسترسی مییابیم. از سال ۱۹۵۱ [۳۰-۱۳۲۹ ش] تعدادی از تاریخهای سلسله‌ای و محلی منتشر شده است. این کتابها اختصاصاً باملكداری و اداره کردن عواید ارضی سروکار ندارد، اما بررسی دقیق آنها همراه بابررسی مجدد آثاری که قبل از آن تاریخ انتشار یافته است ما را

به پر کردن مقداری از خلا^۱ موجود یاری میکند. تاریخهای سلسله‌ها به ندرت به وجه مستقیم به مسأله زمینداری اشاره میکنند اما در آنها میتوان اطلاعاتی یافت درباره کوچ کردن‌های ایلات و عشایرو روابط آنها با مردم اسکان یافته و ذکر عطایا و بخشودگیهای ارضی و وضع و لغو مالیاتها. از میان این کتابها مایلم که بخصوص از منتخب التواریخ معینی تألیف معین‌الدین نطنزی (چاپ او بن^۱ تهران، ۱۳۳۶ / ۱۹۵۷) یاد کنم و از خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی که بخش مربوط به سلطنت شاه عباس از آن کتاب را هانس مولر^۲ انتشار داده است. تاریخهای محلی گاهی از تاریخهای سلسله‌های پادشاهان سودمندتر است، از جهت احتوای مطالب مربوط به عطایای ارضی، اوقاف، روش‌های آبیاری و کشاورزی. از جمله این کتابها است جامع مفیدی محمد مفید (چاپ ایرج افشار، جلد اول، تهران، ۱۳۴۲ / ۱۹۶۳ و جلد سوم، تهران ۱۳۴۰ / ۱۹۶۱).

مقالات عدیده‌ای به قلم استاد کلود کاهن^۳ بر تعدادی از مسائل اقتصادی و تحول «نهادهای» مربوط به زمینداری پرتوی تازه افکنده است، به علاوه مقالات م. ژان او بن بینش تازه‌ای در آنچه به تاریخهای محلی ارتباط دارد به ما بخشیده است. پژوهشهای استاد ای. پ. پتروشفسکی^۴ دانش مسارا درباره تحولات کشاورزی افزوده است، همچنین تحقیقات استاد علی زاده در باب آذربایجان [شوروی].

مجموعه‌های مختلف اسناد که به منابع موجود افزوده شده مایه خرسندی خاطر است خاصه دستور الکاتب فسی تعیین المراتب تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی (چاپ آ. آ. علی زاده، مسکو، ۱۹۶۴) و دستور دبیری محمد بن عبدالخالق المیهنی (چاپ عدنان صادق‌ارزی، آنکارا، ۱۹۶۲) و «تحقیقاتی درباره امور دیوانی

(1) M. Jean Aubin

(2) Hans Müller

(3) Clude Cohen

(4) I.P. Petrushevsky

ايران» تأليف استاد ه. بوسه^۱ (قاہرہ ، ۱۹۵۹). تعداد فراوانی از اسناد شخصی ، فرمانها ، معافيتها و عطایای مالیاتی و وقف نامه ها که بابررسی آنها میتوان اطلاعاتی بیشتر دربارهٔ ادارهٔ امور مالیاتی و توزیع مالکیت های ارضی فراهم آورد در راهنمای کتاب ، فرهنگ ایران زمین ، بررسی های تاریخی و دیگر مجلات فارسی انتشار یافته است .

چندتا از نسخه های خطی که مورد مراجعهٔ مؤلف بوده است اکنون به چاپ رسیده یعنی تاریخ اصفهان تألیف حسین بن ابراهیم خان اصفهانی ، مرآت القاسان میرزا عبدالرحیم بن محمد ابراهیم القاسانی ، عتبة الکتبه (نام درست مؤلف آن منتخب الدین بدیع الکاتب الجوینی است نه چنانکه در چاپ نخستین کتاب حاضر ذکر شده است منتخب الدین) ، و سفرنامهٔ عربستان نوشتهٔ نجم الملک. آقای ه. هورست^۲ شماری از اسناد را به آلمانی ترجمه کرده که اکنون در دسترس همگان است: اسنادی از عتبة الکتبه ، التوسل الی الترسل بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی ، مجمع الانشاء ابو اغلی حیدر ، منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول و دیگر مجموعه های مختلف مندرج در اثر تحقیقی او بنام «جهاننداری سلجوقیان بزرگ و خوارزمشاهیان»^۳ (ویسبادن ۱۹۶۴). در اینجا به خصوص باید از استخراج آبهای پنهانی (تهران ، ۱۹۶۶ [۱۳۴۵ ش] یادشود. این کتاب ترجمهٔ فارسی حسین خدیوجم است از متنی عربی دربارهٔ کشاورزی تألیف ابوبکر محمد بن الحسن الحاسب الکرچی که نخست به سال ۱۳۵۹/۱۹۴۰ در حیدرآباد تحت عنوان انبات المیاه الخفیه انتشار یافته است.

(1) H. Busse: *Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen*

مؤلف فقط عنوان آلمانی کتاب را نقل کرده است.

(2) H. Horst

(3) *Die Staatsverwaltung der Grossseljūquen und Hōrazmšāhs*

مؤلف فقط عنوان آلمانی کتاب را نقل کرده است.

از دکتر محمدعلی موحد سیاسگزارم که در مقاله «انتقاد کتاب» خود توجه مرا به پاره‌ای از اشتباهات آقای منوچهر امیری در متن فارسی مالک و زارع در ایران (تهران، ۱۳۳۹/۶۱-۱۹۶۰) جلب نمود. مقاله در راهنمای کتاب (دی ۱۳۳۹/دسامبر ۱۹۶۰-ژانویه ۱۹۶۱، ج ۳، ش ۵=۴۳-۶۳۰) به چاپ رسیده است. مطالبی که از تاریخ قم در صفحات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ [متن انگلیسی] نقل کرده بودم بنابر همان مقاله اصلاح شده است.^۲

فهرستی مشتمل بر پاره‌ای از آثار مربوط به موضوع این کتاب که از سال ۱۹۵۱ [۳۰-۱۳۲۹ش] انتشار یافته یاد در دسترس همگان قرار گرفته است در ذیل آورده‌ام. ادعانمی شود که این فهرست فهرستی است جامع و نیز هیچ کوششی بکار نرفته است تا شامل کتابها یا مقاله‌هایی باشد که با برنامه ریزی و مسائل مربوط به پیشرفت و عمران سروکار دارد چرا که این گونه نوشته‌ها خارج از دایره پژوهش من بوده است.

- (۱) مترجم در مقدمه خود بر چاپ سوم (نشر حاضر) درباره مقاله دکتر موحد «اشتباهات» خود گفتنی‌ها را گفته اما در همین جا نیز باید از ناسیاسی مؤلف محترم نسبت به خود که آن همه اشتباهات ایشان را تصحیح کرده و به ارزش کتاب ایشان افزوده است اظهار تأسف کند.
- (۲) البته مترجم ترجمه را نیز به همان قرار اصلاح کرده است.

دباجه مؤلف

مقصود از تألیف این کتاب مطالعه وسیع کلی درباره وضع مالک و زارع در ایران کنونی و عواملی تاریخی است که پدید آمدن وضع موجود منجر شده است. پس این کتاب بدو بخش تقسیم میشود: در بخش اول سعی شده است که تاریخ ملکداری و دستگاه وصول مالیات ارضی در ایران در دوره پس از اسلام تا اعطای مشروطیت در ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ق] بطور مختصر ذکر شود. در بخش دوم وضعی که پس از آن تاریخ پیش آمده بیان شده است. بقای راه و رسم قدیم در پاره‌ای از موارد حیرت آورست. برخی مسائل مجدداً در شرف وقوع است و از قدیم در طرز تفکر حکومت‌های وقت نسبت باین مسائل و نسبت بطبقه ملکدار و کشاورز مشابهتی وجود داشته است. بعلاوه طرز تفکر مالکان نسبت بدهقانان گرچه بر اثر اوضاع و احوال قرن بیستم اندکی تغییر یافته با اینهمه از بسیاری جهات شبیه بطرز تفکر مالکان ازمنه قدیم است. در زمینه کشاورزی نیز تغییرات مختصری حاصل شده است. هر چند هنوز این رشته‌های گوناگون محتاج مطالعه بسیارست با اینهمه در صورت مطرح کردن مواد و مصالحی که حتی درین مرحله از مطالعه و

تحقيق فراهم آمده ميتوان خدمت مفيدى انجام داد .

بخش دوم كتاب مشتمل است بر توصيفى از وضع عمومى مالك وزارع در ايران كه درين مورد اصولاً از نظر اجتماعى و سياسى بحث شده است . مقصود از نوشتن اين قسمت بررسى جامعى در وضع اقتصادى مالك وزارع نبوده است چه آمار مورد اعتمادى كه بتوان چنين تحقيقى را بر اساس آن نهاد وجود ندارد . درين بخش از تتبعات ، من كار خود را محدود بشرح و وصف اوضاع نواحى كرده ام كه شخصاً اطلاعاتى درباره آنها دارم .

از دلايل و شواهد موجود گرچه ميتوان بعضى اصول كلى استنباط كرد با اينهمه اين دلايل و شواهد چندان نيست كه بتوان اصولى كلى و قابل تعميم از آنها بدست آورد . با اينكه پيراهى از مشكلات كه سكنه ده نشين ايران در حال حاضر با آن مواجه اند توجه داشته ام اما چون غرض از تاليف اين كتاب فراهم كردن مقدمه اى در موضوع مورد بحث است از يئرو سعى نكرده ام كه وسائل حل اين مشكلات را نيز بتفصيل پيشنهاد كنم .

عمده مواد و مصالح بخش دوم در ايران بين ژوئيه ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ ش] و سپتامبر ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ ش] فراهم آمد . با اينهمه قبلاً درباره مسائل مربوط در طى سفرهاى اوليه خود در ايران يعنى در ۱۹۳۶-۳۷ [۱۳۱۴-۱۶ ش] و ۱۹۳۹-۴۰ [۱۳۱۷-۲۴ ش] شروع بتحقيق كرده بودم . در هر يك از اين سه مورد بسفرهاى دور و دراز پرداخته ام .

اكنون وقت آنست كه از « مؤسسه پادشاهى امور بين المللى »^۱ و « كميته تحقيق لور هلم »^۲ كه متحمل مخارج مسافرت من در ۱۹۴۸-۴۹ [۱۳۲۶-۲۸ ش] شده اند سپاسگزارى كنم . همچنين بايد از هيأت مديره مدرسه مطالعات شرقى

وافریقائی^۱ ، بسبب بزرگواریی که نمودند و در سال تحصیلی ۱۹۴۱-۴۹ [۱۳۲۶-۲۸ش] بمن اجازه مرخصی دادند که بایران بیایم و مواد و مصالح این کتاب را گرد آورم شکر گزار باشم .

وظیفه من اینست که با کمال خوشوقتی مراتب حقشناسی خود را نسبت به سر ریدر بولارد^۲ اظهار کنم چه اونسخه خطی این کتاب را از آغاز تا انجام خوانده و مرا درین کار یاری و راهنمایی و تشویق کرده است ، نه تنها هنگامی که تألیف این کتاب عملاً بمرحله نهائی رسیده بود بلکه در سالهای ۱۹۳۹-۴۵ [۱۳۱۷-۲۴ش] نیز که من در طهران میزیستم .

به آقای دکتر دارین و ارینر^۳ و سر ملکم دارلینگک^۴ که از روی لطف و محبت سراسر بخش دوم کتاب را خواندند و پیشنهادهای گرانبهایی کردند و به استاد، وزی فیتزجرالد^۵ بسبب یاریی که در فصل نهم نمود و به استاد پی. ویتک^۶ بجهت این که بخش اول را سراسر خواند و پیشنهاد های گرانبهایی کرد و به سر جایلز اسکوایر^۷ بعلت اظهار نظر او و به آقای ا. سی. ترات^۸ که اجازه داد تا از ترجمه‌های که از قوانین مدنی ایران کرده است بهره‌مند شوم بسیار مدیونم . دینی که به استاد اچ. ا. آر. کیب^۹ دارم نه تنها بعلت آنست که تمام بخش اول کتاب را خوانده است بلکه سپاسگزاری من علتی مهمتر دارد . شوق تحقیق در موضوع این کتاب هنگامی در وجودم برانگیخته شد که در مدرسه علوم شرقی شاگرد او بودم . قسمت اعظم معلومات من که در گذشته و حال جزء بیضاعت علمی من شده بر اثر توجه و مراقبت او بدست آمده است و باید درینجا دین خود را در حق وی ادا کنم . با اینهمه باید این نکته را

۱- School of Oriental and African Studies - ۲ Sir Reader Bullard

۳- Dureen Warriner - ۴ Sir Malcolm Darling - ۵ Vesey-Fitzgerald

۶- P. Wittek - ۷ Sir Giles Squire - ۸ A. C. Trott

۹- H. A. R. Gibb

بصراحت بگویم که باوجود یاریهایی که ازین اشخاص و از دیگر جاها گرفته‌ام مسؤولیت نظریاتی که درین کتاب اظهار شده و مسؤولیت قصوری که در بسیاری جاها از من سر زده است و بیشک درین تألیف دیده میشود تنها متوجه منست .

از خانم اچ . آلیورا عضو مؤسسه پادشاهی امور بین‌المللی بمناسبت مساعدتی که درآماده کردن نسخه خطی این کتاب برای چاپ نموده‌است و از آقای ان . سی . سینزبری^۲ بسبب مطالعه فرمهای مطبوعه و از چاپخانه آکسفرد بجهت چاپ دقیق این کتاب تشکر میکنم .

درخاتمه باید سپاسگزاری خود را نسبت بمقامات ایرانی اظهار کنم خاصه بر رئیس و اعضای کتابخانه مجلس شورای ملی و بر رئیس کتابخانه ملی و آقای حاج حسین آقا ملک و آقای حاج محمد آقا نخجوانی و آقای حاج حسین آقا نخجوانی ، بسبب آنکه کرم کردند و کتابخانه‌های نفیس خود را در اختیار من نهادند .

همچنین از بسیاری از دوستان ایرانی بمناسبت یاری و مهربانیهایی که در سفرهای متعدد بمن نموده‌اند امتنان دارم و عده این دوستان بیش از آنست که درینجا نام ببرم .

اوت ۱۹۵۱ [اول مرداد ۱۳۳۰ ش]

منابع تحقیق

(۱)

منابع مطالعه و تحقیق درباره ملک‌داری و تشکیلات روستائی و روابط میان طبقات مختلفی که مالک زمین اند یا از عواید زمین یا بوسیله زراعت زمین امرار معاش میکنند بچندین دسته تقسیم میشود که هر کدام از لحاظ ارتباطی که نسبت بجنبه‌های مختلف موضوع مورد بحث ما دارد و اجد عنوان و تعریفی وسیع است. نخست منابعی است که نظر شرعی فقها در آنها مطرح شده و این مآخذ را بنوبه خود سه دسته مهم دیگر میتوان تقسیم کرد: (۱) مؤلفاتی که بانظر اهل سنت سروکار دارد و باید بخاطر داشت که مذهب سنت تا زمان صفویه مذهب اکثریت مردم ایران بود. (۲) منابعی که متضمن نظریه شیعه است (۳) مأخذی که نظریه عرفی جدید را بصورتی که در قانون اساسی و قوانین مدنی و قوانین جدید مطرح شده است در بردارد. ۱. نظر اهل سنت در آثار فقهای قدیم اعم از مذاهب مختلف مطرح شده است مانند آثار شیبانی و ابویوسف از فقهای حنفی و کتاب شافعی یعنی ام و کتاب بخاری یعنی شروط و کتاب ابن ماجه یعنی صدقات و آثار نسائی یعنی وصایا و احباس، و کتاب ابن سعد یعنی طبقات و کتاب شیرازی یعنی تنبیه و کتاب یحیی بن آدم یعنی کتاب الخراج و کتاب ماوردی یعنی احکام السلطانیه. در آغاز دوره عباسی ابوبکر الخصاف^۲ و یحیی بن آدم احادیث

(۱) نگاه کنید بفصل هشتم و نهم این کتاب. (۲) دوست دانشمند آقای پروین کنابادی مرآتوجه کردند باین که مولف محترم بجای ابوبکر سهواً ابویوسف نوشته است. آقای کنابادی در یادداشت خود مینویسد «راست است که خصاف هم مانند ابویوسف قاضی یا کوفی کتابی بنام الخراج داشته است اما وی بجز ابویوسف مذکورست بلکه کتبت خصاف ابوبکرست نه ابویوسف... رجوع شود به المنجد و بمعجم المطبوعات و ریحانة الادب ابن خلکان ج ۲ ص ۴۶۱ و آداب اللغة العربیه ج ۲ ص ۱۴۲ و بنامه دانشوران ج ۲ ص ۴۶۱» (مترجم).

و احکام شرعی مربوط به خراج را جمع آوری کردند و حال آنکه اثر ماوردی که دارای اهمیت فراوانست تا حدی نشان میدهد که مولف آن کوشیده است تا روشهای گوناگونی را که از هنگام غلبهٔ مسلمین متداول شده بود هم آهنگ و آنها را با احکام قرآنی و احادیث نبوی وفق دهد.

منابع شیعه بر حسب اختلاف فرق و طرق شیعه اندکی باهم اختلاف دارند و در میان اینها طریقهٔ اثنی عشری یا جعفری برای تحقیق از همه مهمترست. محمد بن الحسن بن علی ابو جعفر طوسی که بین سالهای ۴۵۸/۱۰۶۵-۶ و ۶۰/۱۰۶۷-۶۸ وفات یافته احکامی را که پیش از او در میان شیعه رایج بوده است در کتاب المبسوط و در النهایه فی الفقه که از آثار اوست خلاصه کرده است. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الجرام تألیف نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن علی یحیی المحقق الاول که در ۶۰۲/۱۰۲۵-۶ متولد شده و خانواده اش از فقها بوده اند بسیاری از مطالب کتاب طوسی را روشن کرده است. منابع اخیر متعلق بدورهٔ صفوی چیزی بر مطالب محققان قدیم نمیافزاید. اقوال محققان اولیه شیعه حتی نسبت بمحققان سنی بیشتر واجد جنبهٔ نظریست زیرا شیعه بجز در موارد مخصوص استثنائی مانند روی کار آمدن زیدیه در حوالی بحر خزر و روی کار آمدن آل بویه دیگر در ایران تا زمان صفویه قدرت سیاسی پیدا نکردند و ازین رو برخلاف فقهای سنی احتیاج مبرم بجمع میان نظر و عمل نداشتند.

ثانیاً منابعی وجود دارد که در آنها نظر فلاسفه مطرح شده است. این منابع وارد بحث در جنبهٔ حقوقی مطلب نمیشوند بلکه از روابط طبقات مختلف مردم گفتگو میکنند و در ذیل دربارهٔ آنها بیشتر بحث خواهد شد.

ثالثاً منابعی در دست است که نظر رجال سیاست در آنها مندرج است. خطفاصل میان این دسته از کتب و کتبی که مشتمل بر آراء حکماست روشن و

مشخص نیست و جدا کردن آنها تا حدی عملی تصعبی بشمار میرود. شاید معروفترین آثار رجال سیاست، سیاست‌نامه نظام‌الملک باشد که اساساً موضوع بحث آن سیاست مدن است و مؤلف دردباجه کتاب خود صریحاً میگوید که مقصود او از تألیف سیاست‌نامه هدایت کردن سلاطین است. چیزی که مورد توجه نظام‌الملک بود مسأله عدالت مطلق مجرد یا یک نظریه حقوقی نبود بلکه اموری بود که احتمال داشت مایه استحکام بنیان سلطنت یا بهمان نسبت موجب ضعف آن شود. اگر چه او خواه بعلم سیاسی و خواه بعلم دیگر پشتیبان سرسخت مذهب مورد قبول عامه مسلمین بود، در هر حال آنقدر واقع بین بود که میدید اگر از احکام شرعی مورد قبول عامه عدول کند دیگر نخواهد توانست باحکام شرعی محض (یعنی احکامی که رشد و نمو روشهای متداول تغییری در آنها نداده بود) بازگردد. چیزی که بیشتر مسورد توجه او بود این بود که وضع موجود را تعدیل کند و اگر ممکن باشد آنرا باره و رسم ایران قبل از اسلام مربوط سازد. خوض و غور در نظریات رجال سیاست ما را با ثاری ادبی مانند قابوس‌نامه عنصر المعالی کاوس بن اسکندر و نصیحة الملوك غزالی رهنمون میکند. این آثار را هر چند بقالبی در آورده اند که با آثار رجال سیاست اندکی تفاوت دارد با اینهمه مقصود نهائی مؤلفان آنها که عبارت بوده است از تهذیب و تزکیه سلطان و اعقاب او کم و بیش یکیست. در اینجا نیز مطلب مورد علاقه مؤلفان خیر و سعادت واقعی ملت و جامعه بوده است. در ذیل درباره این آثار بیشتر بحث خواهیم کرد.

رابعاً کتب راهنمای اداریست که برای راهنمایی شاهان و عمال حکومت تدوین شده است. این دسته از کتابها مستحیل در منابع دسته سوم است و فرقی که با آنها دارد اینست که مقصود از تألیف اینها بیشتر توصیف دستگاہ بوده است

نه تهذیب پادشاه. یکی ازین کتب بسیار مهم تذکره الملوك متعلق بدوره صفویست^۱ خامساً مقدار معتنا بهی اطلاعات ضمنی در کتب جغرافی دانان عرب و ایرانی میتوان بدست آورد. آثار جغرافی دانان قدیم که تاریخ تألیف آنها بقرن سوم یعنی قرن نهم میلادی باز میگردد بشکل کتب مسالك نوشته شده است. در قرن چهارم برابر با قرن دهم میلادی تألیف کتب جغرافی بصورت منظم و مدون شروع میشود و سفرنامهها و کتب زائران بر آنها علاوه میگردد. برای اطلاع بیشتر از آثار جغرافیون خواننده را مراجعه میدهم به کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی^۲ تألیف جی. لسترنج^۳.

سادساً شهادت مورخان درباره راه و رسم معمول زمان است. صاحبان این کتب هر چند در باره امور دنیوی از قبیل ملکداری و رابطه مالك وزارع ندرتاً بصراحت چیزی نوشته اند باز هم از این منابع معلوماتی میتوان بدست آورد. آثار مورخان را میتوان بدو دسته کلی قسمت کرد: تاریخهای عمومی و تاریخهای محلی. در میان تاریخهای قدیم فتوح البلدان بلاذری که در نیمه قرن سوم برابر با قرن نهم میلادی نوشته شده مشتمل بر اطلاعاتی سودمند است. بتاریخ طبری (۲۲۴-۳۱۰ / ۸۳۹-۹۲۳) معروف به تاریخ الرسل والملوك از لحاظ اشتمال آن بر بسیاری از جزئیات مربوط بتاریخ ایران در دوره ساسانی نیز مدیونیم. تجارب الامم ابن مسکویه تصویری از اوضاع احوال دوره آل بویه

۱ - چاپ و. مینورسکی (سلسله انتشارات اوقاف کتب) [متن فارسی تذکره الملوك چند سال قبل توسط آقای محمد دبیرسیاقی در طهران بطبع رسیده و تعلیقاتی که استاد مینورسکی بر آن نوشته است بعداً بوسیله آقای مسعود رجب نیا ترجمه شد و در مجلد جدا گانه ای تحت عنوان «سازمان حکومت صفوی» بهمت آقای دبیرسیاقی انتشار یافت]. ۲ - The Lands of The Eastern Caliphate

[این کتاب را آقای محمود عرفان بهمین عنوان ترجمه کرده اند و جزو سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب در طهران بچاپ رسیده است]. ۳ - G. Le Strange

(در حدود ۳۲۰-۴۴۷/۹۳۲-۱۰۵۵) بدست می‌دهد در حالی که تاریخ مبارک‌غازانی تألیف خواجه رشیدالدین از نظر تاریخ سلطنت غازان خان (۶۹۴-۷۰۳/۱۲۹۵-۱۳۰۴) چندان گرانبهاست که ارزشی برای آن تعیین نمیتوان کرد. تاریخ نویسان متأخر چه در دوره صفویه چه در دوره قاجاریه بدبختانه کمتر توجه بزندگانی مردم داشته‌اند.

هرچند مورخان عموماً برعکس رغبتی که بتألیف تاریخ سیاسی داشته‌اند بنوشتن تاریخ اجتماعی توجه نکرده‌اند با اینهمه در میان تاریخهای محلی کتبی دیده میشود که ازین قاعده مستثنی و حائز اهمیت است. تاریخ قم که در اصل بسال ۹۸۸/۳۷۸-۹۹۸۸/۳۷۸ بعربی تألیف شده و مؤلف آن حسن بن محمد بن حسن قمی است کتابیست معتبر که از اصل عربی آن نسخه‌ای باقی نمانده اما ترجمه فارسی قسمتی از آن که در سال ۸۰۵-۱۴۰۲/۶-۴ بدست حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی انجام گرفته بما رسیده است.^۱

این کتاب مشتمل است بر مطالبی گرانبها درباره مسائل مالی و غیره و مؤلف ادعا میکند که آنها را از دفاتر رسمی و تواریخ محلی که بعضی از آنها دیگر امروز موجود نیست فراهم آورده است. درین کتاب اسناد متعددی مربوط باداره کردن امور مالیات ارضی نقل شده است. تاریخ بخارای نرشخی که آن نیز در قرن چهارم (دهم میلادی) تألیف و در اصل بعربی نوشته شده و ما تنها بوسیله تہذیب آن بزبان فارسی که در قرن ششم (دوازدهم میلادی) صورت پذیرفته از وجود آن اطلاع یافته‌ایم و تاریخ رویان اولیاء الله آملی که در قرن هشتم (چهاردهم میلادی) نوشته شده و تاریخ طبرستان و رویان و

۱ - نگاه کنید بمقاله من تحت عنوان « شرحی در باب تاریخ قم » An Account of the Tarikhi Qumm مندرج در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی B.S.O.A.S ، ج ۱۲ ، شماره ۴۳ .

مازندران تألیف ظهیرالدین مرعشی و تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین که هر دو در قرن نهم (قرن پانزدهم میلادی) نوشته شده و شیرازنامه احمد بن ابی‌الخیرزر کوب که در ۱۳۴۳/۷۴۴ - ۴ تألیف آن پایان یافته همه اینها تا حدی اوضاع و احوال محلی را روشن میکند و از این لحاظ تاریخهای محلی دوره قاجاریه نسبت بتواریخ عمومی و طبقات سلاطین پیشرفت بسیار حاصل کرده است. در میان اینها کتبی که بخصوص شایسته ذکر است یکی فارسنامه ناصری تألیف فسانی است (که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه، ۱۸۴۸ - ۹۶ [۱۲۶۴-۱۳۱۳] تدوین یافته است) دیگر تاریخ تبریز تألیف لسان‌الملک سپهر (که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه ۱۸۹۶ - ۱۹۰۷ [۱۳۱۳ - ۲۵] نوشته شده است) دیگر تاریخ بختیاری اثر سردار اسعد (حاجی علیقلی خان) که تألیف آن در ۱۳۳۳/۱۹۱۴ - ۱۵ پایان یافته است.

سابقاً منابعی که عبارتست از اسناد اصیل و فرمانهای سلطنتی، مجموعه‌های اسناد دولتی، وقف‌نامه‌ها، آرشیوهای دولتی و انواع مختلف از اسناد گوناگون مانند اسنادی که مربوط بفروش یا انتقال مالکیت زمین است. از اسناد دسته اول نمونه‌هایی در مطاوی اوراق تواریخ و مجموعه‌های ادبی جسته و گریخته دیده میشود. در تاریخ مبارک‌غازانی سابق‌الذکر فرمانهای غازان خان که نمونه‌های معتبری از این‌گونه اسنادست نقل شده است. در تواریخ بعدی فرمانهای متعددی ضبط شده اما غالب آنها بیش از آنچه مشتمل بر شرح و تفصیل طرز حکومت باشد بمسائل سیاسی ارتباط دارد. در میان مجموعه‌های ادبی بخصوص باید از مجمع‌الانشاء ایواغلی حیدر^۱ نام برد. شاید مهم‌تر از فرمانهایی که بدین‌گونه در تواریخ و سایر کتب

۱- نگاه کنید به ریو Rieu فهرست نسخ خطی فارسی در موزه بریتانیا Catalogue of Persian MSS. in The British Museum، ج ۱، ص ۳۹۸ الف.

ضبط شده است مجموعه های بزرگی را بتوان نام برد که در دست این و آنست . قسمت اعظم این مجموعه ها فهرست نشده و محتویات آنها مجهول مانده است و بسیاری از اسنادی که درین مجموعه ها وجود دارد شاید چندان ارزشی نداشته باشد اما ظن غالب بر اینست که يك مطالعه دقیق درین مجموعه های خصوصی بسیاری از مطالب مبهمی را که اکنون بطور کلی در مورد زمین داری وجود دارد روشن کند. از فرمانهای متعلق بعهد مغول و تیموری فقط عدّه معدودی باقی مانده است . منابع متعلق بعهد آق قوینلو و قراقوینلو اندکی غنی ترست و اما از دوره صفویه اسناد فراوانی بانواع مختلف در دست داریم . بدوره قاجاریه که میرسیم می بینیم شماره اسناد بیشترست اما گویا اطلاعاتی که از آنها میتوان حاصل کرد کمتر باشد .

من از بسیاری از اسناد متعلق بمجموعه های خصوصی استفاده کرده ام و درین مورد خود را بخصوص مدیون آقای حاج محمد آقا نخبجوانی و آقای حاج حسین آقا نخبجوانی میدانم که بسیاری از اسناد جالب متعلق بخودشان را در اختیار من نهادند . خوشبختانه توانستم يك عدّه از اسناد مورد نیاز را در میان اسنادی که درموزه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز بمعرض نمایش گذاشته بودند بیابم و در این مورد از رئیس آن دانشگاه سپاسگزارم که اجازه داد سواد آنها را بردارم و یکی از اسناد بسیار مهم سندی بود متعلق بآقای محسن گنجه ای^۱ . از آقای حاج میرزا حسن انصاری اصفهانی^۲ نیز بسیار متشکرم زیرا اکرم کرد و اجازه داد که از فرمانهایی که در اختیار داشت^۲ سواد بردارم و همچنین در روشن کردن معانی بعضی از اصطلاحاتی

۱- نگاه کنید فصل ششم ۲- نگاه کنید فصل ششم [مرحوم حاج میرزا حسن انصاری

که از اجله فضلا بود پس از عمری دراز در سال ۱۳۳۶ش دارفانی را وداع گفت]

که در آنها آمده بود مرا یاری کرد .

در میان مجموعه‌های اسناد دولتی که برای تحقیق در دوره سلجوقی در درجه اول اهمیت است نسخه خطی منحصر بفرع عتبه‌الکتابه را باید نام برد . نسخه اصلی آن در تصرف کتابخانه ملی قاهره^۱ و یک نسخه عکسی از آن در کتابخانه ملی طهران موجود است . مصنف یا مؤلف این مجموعه منتجب‌الدین بدیع کاتب جوینی است^۲ . این مجموعه احتمالاً میان سالهای ۵۳۸ - ۱۱۴۳/۴۸ - ۵۴ بفردمان ابو الفتح ناصر الدین طاهر بن فخر الملك المظفر بن نظام الملك که از جمادى الاولى ۵۲۸ تا ذوالحجه ۵۴۸ (۲۷ فوریه ۱۱۳۴ تا فوریه یا مارس ۱۱۵۴) وزیر سنجر بوده فراهم آمده است و علاوه بر سواد اسناد دولتی مشتمل است بر يك عده از نامه‌های خصوصی و چنین بنظر میرسد که بعضی از آنها را پس از تدوین اصل مجموعه بر آن افزوده باشند .

گذشته از عتبه‌الکتابه مجموعه‌ای در دست است بنام منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول . اصل این مجموعه در موزه آسیائی آکادمی علوم لنینگراد است^۳ و این مجموعه نیز مشتمل بر عده‌ای از همان اسنادیست که در عتبه‌الکتابه آمده اما مطالب و معلومات مربوط بزمین‌داری در

۱- شماره مخصوص آن ۱۹ و شماره عمومی آن ۶۲۹۲ است ، نگاه کنید بفهرست نسخ خطی فارسی در کتابخانه خدیو Catalogue of Persian Mss. in Khediv Library چاپ ۱۳۰۶/۴۶۶
 ۲- نگاه کنید به لباب‌الالباب عوفی، ج ۱، ص ۷۸-۸۰ و تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۹-۱۰ و تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۹۰-۹۱ .
 ۳- نگاه کنید بمقدمه میرزا محمد خان قزوینی بر نسخه عکسی طهران [این نسخه باهتمام دانشمند فقید عباس اقبال در ۱۳۲۹ ش چاپ و منتشر شد] .
 ۴- نگاه کنید بکتاب و . روزن V. Rosen تحت عنوان نسخ فارسی مؤسسه زبانهای شرقی Les manuscrits persans de l' Institut des Langues Orientales (پتر گراد ۱۸۸۶) ، شماره ۲۶ ، ص ۱۴۶-۵۹ ، همچنین نگاه کنید بمقدمه عباس اقبال در حقائق السحر رشیدالدین وطواط که ا چاپ کرده است (طهران ۱۳۰۸ ش) .

آن کمترست .

علاوه برین مجموعه های اسناد دولتی که ذکر آنها گذشت معلومات ما درباره عصر خوارزمشاهیان و مغول بوسیله دو مجموعه یکی بنام التوسل الی الترسل اثر بهالدین محمد بن مؤید و دیگری باسم مکاتیب رشیدی تکمیل میشود .^۱ اولی هرچند قسمت عمده آن مربوط بخوارزمست نه ایران بمعنی اخص با اینهمه مشتمل است بر مقباری معتنابه از اطلاعات گرانها و اما دومی بطور گلی مشتمل است بر نامه هایی که رشیدالدین وزیر غازان خان ایلخان نوشته و یکی از منابع مهم مربوط بآن عهد را تشکیل میدهد . بدبختانه در مورد دوره پس از مغول ازین مجموعه های مفید کمتر در دست داریم .

آخرین دسته از منابع تحقیق عبارتست از مدارک رسمی . در ایران اداره ضبط مدارک و اسناد ملی^۲ وجود ندارد . در کتابخانه های مختلف خاصه کتابخانه مجلس شورای ملی و کتابخانه بیوتات سلطنتی دوره های ناقصی از فهرستهای مالیاتی ضبط شده است اما تا آنجا که من خبر دارم مجموعه کاملی که در دسترس عموم باشد وجود ندارد . با اینهمه خوشبختانه من توانستم که یک دوره از گزارشهای رسمی را که بین سالهای ۱۲۹۴/۱۸۷۷ و ۱۳۰۰/۱۸۸۳ تدوین یافته و در آرشیوهای دبیرستان دارائی^۳ ضبط شده است مطالعه کنم و این اسناد بوسیله کتابخانه مجلس شورای ملی در دسترس من قرار گرفت . در مورد ولایات غربی ایران که در سرحداث امپراطوری سابق عثمانی واقع است و در قدیم گاهگاه

۱- چاپ محمد شفیع (لاهور ۱۹۴۵) [۱۳۲۳-۲۴ ش].
 ۲- بانگلیسی the public Records Office و باصطلاح همان مؤسسه آرشیو ملی است که اخیراً تأسیس آن مورد توجه مقامات صلاحیت دار دولت ایران قرار گرفته است (مترجم) .
 ۳- فعلاً کتابخانه وزارت دارائی .

ضمیمهٔ خاک عثمانی میشده است مدارك و اسناد مفصلی مربوط بطرز ادارهٔ امور مالی در آرشیه‌های ترکی دیده میشود^۱ که من نتوانسته‌ام بآنها مراجعه کنم. رسوم و قواعدی که در دورهٔ غلبهٔ ترکیها در این نواحی رایج بوده شاید در زمان سلطهٔ ایرانیان نیز وجود داشته است و شاید روزی دریابیم که این مظاهری که اکنون بر حسب اتفاق بچشم میخورد نمودار ماهیت واقعی راه و رسم ایرانیان در طول تاریخ ایران نبوده و تصورات غلط مامعلول نقص منابع موجود بوده است. با اینهمه هنگامی که بدوران کنونی میرسیم می‌بینیم که از حیث مدارك و اسناد غنی تر از روزگار گذشته نیستیم. کمتر گزارشی دربارهٔ مسائلی از قبیل مالکیت ارضی و مطالب مربوط بآن منتشر شده است. ادارات مختلف دولتی گاهگاه آمار و اطلاعاتی منتشر میکنند اما در حال حاضر اطلاعات و آماري که بدست می‌آید آنقدر کافی نیست که بتوان نتیجه‌ای از آنها گرفت.^۲ بهمین دلیل من قسمت اعظم مشاهدات خود را که در بخش دوم این کتاب نوشته‌ام منحصر بنواحیایی کرده‌ام که آنها را بچشم دیده‌ام و درین گونه موارد بسیاری از نتایجی را که در طی این اوراق گرفته‌ام فقط میتوان بعنوان صرف آزمایش مطرح کرد.

-
- ۱- این اطلاع را استاد بی. لوئیس B. Lewis بمن داده‌اند و ازین حیث مدیون ایشانم.
 - ۲- فی‌المثل آماري که اداره کل فلاح دربارۀ محصولات فلاحی در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰-۳۱ و ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱-۳۲ منتشر کرده مشتمل است بر مقدار غلاتی که در نواحی مختلف بعمل آمده و مظنهٔ آنها و همچنین شمارهٔ دواب متعلق به ببلوک و معاملات مربوط به دواب و محصولات کشاورزی و شماره دها و سکنهٔ آنها. ارقام مربوط به ردوسال باهم فرق معنناهی دارد و شاید نموداری از نقص تشکیلات آمار گیری باشد.

(۴)

فقه اسلامی را اصولاً بعلم طبقه بندی تعریف کرده اند . این گونه طبقه بندی نه تنها در رسالات شرعی دیده میشود بلکه در سراسر بسیاری از نوشته های فلسفی و ادبی عالم اسلام در قرون وسطی بچشم میخورد . جامعه بدسته ها یا طبقات قسمت میشود . آن طبقه ای که سایر طبقات روی آن قرار گرفته طبقه کشاورزست و عقیده عامه بر آنست که سعادت ملت و آخرین مایه امید او بسته بکار و کوشش و خوشی و کامروائی کشاورزست ، ازینرو مقامات دولتی بکشاورزان و کشاورزی اهمیت میدهند . در گذشته غالب رجال سیاست دریافته بودند که عواید عمده مملکت از زمین بدست میآید و اگر حال و روز دهقانان تباه شود از میزان خیر و سعادت عامه و سرانجام عواید دولتی کاسته میگردد .

درواقع تقویت این طرز تفکری که اصولاً جنبه عملی دارد منبث از نظری اخلاقی است که از دوجا سرچشمه میگردد: یکی طرز تفکر آبا و اجدادی ایرانیانست که ریشه اصلی آنرا باید در اوستا جستجو کرد (وبهمین سبب این مطلب باز میگردد بدوره پیش از مهاجرت قوم اوستائی به ایران شرقی) . زبان اوستا در ستایش زندگانی مستقر و ثبات کشاورز و پیشه کشاورزی و آباد کردن زمین بایر صریح و روشن است^۱ چنانکه در وندیداد چنین آمده است: «ای آفریدگار این جهان مادی ، ای پروردگار مقدس ، خرمی در کجای جهان بیشترست؟ اهورامزدا پاسخ داد: جایی که گندم بیشتر میروید ، ای فرزند سنیتما ای زردشت و در آنجا که گیاه و درختان میوه هست ، در

۱- نگاه کنید بکتاب و . کیگر W. Geiger بنام تمدن ایرانیان شرقی Civilization of the Eastern Iranians (لندن ، ۱۸۸۵-۸۶) ج ۱ ، ص ۱۲ .

آنجا که زمین خشک مبدل بزمین پر آب و مرداب مبدل بزمین خشک میگردد. ۱. «ازین گذشته مزدیسنا به پیروانش اصرار کرده است که پیوسته بکشت و زرع بکوشند و فرمان داده است که با خشکی و بیحاصلی زمین بجنگند و وفور نعمت و زراعت را جانشین آن کنند»^۲. مثل اعلای شاهنشاهان ایران «یما» بود که اهورامزدا، اورا روزی رسان و پشתיبان و سرپرست جهانیان وصف میکند. ۳. بنابراین کار شاهنشاه تهیه چیزهایی بود که برای کشت زمین لازم است مانند ایجاد نهرها و مراقبت در حفظ و نگاهداری آنها زیرا با این وسائل تأمین خوراک مردم حتمی بود. ۴. همچنین بروی فرض بود که بهنگام خشکسالی برای مردم خوار بار ذخیره کند. ازین گذشته با کنجهایی که میان دوخت مییاست برای برزگران بی چیز بذر و گاو فراهم آورد. ۵. این عقیده که کشاورزی و بخصوص آباد کردن زمین با پرو نشاندن درخت کاریست ستوده پیوسته در سراسر تاریخ ایران و در میان مردم این سامان باقی بوده اگر چه محتمل است کمتر جامه عمل پوشیده باشد.

دومین منبعی که این حکمت و نظریه اخلاقی از آنجا نشأت میگیرد دیانت اسلام است. مفهوم سلطان بر طبق عقایدی که از متقدمان بما رسیده و مورد قبول عامه مسلمین بوده اینست که اوشبان قوم خویش بشمار میرود، مردمان تاحدی امانت خدا محسوب میشوند و وظیفه سلطان اینست که برای رعایای خویش اوضاع و احوالی مساعد بوجود آورد و چندان میدان عمل بآنان بدهد که بتوانند بتکمیل مراتب اخلاقی خود بکوشند بدین معنی که وظایف

۱- وندیداد، ج ۳، فر کرد چهارم بنقل از کیگر، ص ۲۰۹. ۲- همان کتاب، ص ۲۰۴.
 ۳- وندیداد، ج ۲، فر کرد دوازدهم بنقل از کتاب «تمدن ایران».
 Eransische Altertumskunde (تألیف ف. اشپیکل F. Spiegel لایپزیک، ۱۸۷۱-۷۸)، ج ۳، ص ۶۳۷. ۴- اشپیکل، ج ۳، ص ۶۳۷-۳۸. ۵- همان کتاب ص ۶۳۶.

مذهبی و اخلاقی خود را انجام دهند و خویش را سازوار حیات اخروی کنند .
بعلاوه چون در آن روز گاران اکثر رعایای سلطان راعشایر و دهقانان تشکیل
میدادند واضح است که درین صورت مسأله کشاورزی بطور کلی محل توجه او واقع
میشد . يك نمونه باستانی از طرز فکر اخلاقی مسلمین نسبت بدستگاه حکومت
نامه امیر المؤمنین علی [ع] بمالك اشترست که در سال ۶۵۸/۳۸ - ۵۹ بمناسبت
اینکه او را عامل خراج مصر کرده بود بوی نوشت .^۱ با اینهمه حتی درین
سند نکات اخلاقی از نکاتی که ارزش عملی دارد کاملاً از هم جدا نشده است
و علی [ع] بمالك اشتر چنین دستور میدهد :

ولیکن نظرك فی عمارة الارض ابلغ من نظرك فی استجلاب الخراج لان ذلك لا یندرک الا
بالعمارة ، و من طلب الخراج بغير عمارة اخرج البلاد واهلك العباد ، و لم یستقم امره الاقلیلا ؛
فان شکواثقلا او علة او انقطاع شرب اوبالة او احالة ارض اغتمرها غرق او اجحف بها عطش
خفت عنهم بما ترجوان یصلح به امرهم ولا یثقلن عليك شیء خفت به المونة عنهم فانه ذخر
یعودون به عليك فی عمارة بلادك و تزین و لا یتك مع استجلابك حسن ننائهم و تبجحك باستفاضة
العدل فیهم معتمداً فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من اجمامك لهم و الثقة منهم بما عودتهم من
عدلك علیهم فی رفقك بهم، فریما حدث من الامور ما اذا عولت فیهم من بعد احتملوهم طیبة
انفسهم به فان العمران محتمل ما حملته و انما یوتی خراب الارض من اعواز اهلها و انما یعوز
اهلها لاشراف انفس الولاة علی الجمع و سوء ظنهم بالبقاء و قلة انتفاعهم بالمعبر .^۲

- ۱- علی بن ابیطالب [ع] ، نهج البلاغه (چاپ بیروت ۱۳۰۷) ، ج ۲ ، ص ۴۵-۶۰ .
- ۲- علی بن ابیطالب [ع] ، نهج البلاغه، ج ۱ ، ص ۳-۵۲ [= چاپ مصر ، ج ۱ ، ص ۱۰۶] ،
مقایسه کنید با شرحی که شیخ نجم الدین رازی درباره وظایف وزیر نوشته است :

« و دیگر برآستی وزیر با امرا و اعیان و رعیت و اجناد بدان وجه باشد که بر اموال ایشان
مشفق بود و پیوسته برغم خوارگی و تیمار ایشان مشغول باشد چنانکه ساز و برگ و آلت و عدت
رعیت فراهم آورد و احشام آنها را با برگ و سوا مرفه الحال نماید و برایشان باری گران ننهد
و این معنی برآستی آنوقت دست دهد که وزیر در عمارت و زراعت و ولایت کوشد و در نهاد او آفت
حرص جمع مال پدید نیاید ظلم و بدعت نهادن آغاز نکند و جامه و وظیفه لشکریان را در نقصان
نیندازد که هم رعیت خراب شود و هم اجناد بی برگ مانند، خرابی رعیت خرابی ولایت خواهد
بود پس باید وزیر برآستی در بند آبادانی ولایت و رعیت و اشراف و اعیان و اجناد و احشام
بوده باشد» (مرصاد العباد چاپ طهران ۱۳۱۲، ص ۲۶۸) .

با اینهمه انکار نمیتوان کرد که این نظر اخلاقی بمرور دهور بیش از پیش بدست فراموشی سپرده میشد و یگانه موقع یا مهمترین موقعی که يك تن روستائی بادستگاه حکومت ارتباط پیدا میکرد هنگامی بود که سروکار او با مأمور خراج میافتاد و دیوانیان بیشتر بچشم مالیات دهنده بدهقان مینگریستند. در فرمانهائی که بعنوان مأموران حکومت یا دیگران صادر شده است پندهائی درباره نيك رفتاری با مردم دیده میشود و در فرمانهای قبل از مغول کرار آسخن ازین رفته است که دهقانان و دايع الهی اند، اما گذاشته از این مواظظ زاهدانه جنبه عملی مطلب نیز رها نشده و در آن واحد گفته اند که وجود روستائیان فقیر و بینوا موجب تنزل میران مالیات و سرانجام انحطاط مملکت خواهد شد در مجموعه موسوم به التوسل الی الترسل تألیف بهالدین محمد بن مؤید - بغدادی سندی هست که این نظر را با اندکی صراحت مطرح میکند. سند مورد بحث فرمانیست که بنام معمار خوارزم^۱ صادر شده و متعلق است به نیمه دوم قرن ششم هجری (قرن دوازدهم مسیحی). دیباچه فرمان بشرح ذیل است:

«.. جهانداری را مبادی و مقدمات بسیارست و شهریاری را مصالح و مهمات بشمار و حصول آمال را ابواب و فصول متعین و وصول^۲ و ابوال را فروغ و اصول متیقن. و چون این قوانین بر منهج رشاد و جاده سداد تمشیت یافت و اوایل و اواخر و موارد و مصادر آن بنظر صاحب خرد مرموق گشت، قصر پادشاهی هر روز مشیدتر و منیع تر شود و اساس کامرانی هر ساعت اکیدتر و رقیقتر - گردد و فراغ دل از دواعی اختلال احوال یکباره حاصل آید و اصل معظم تر و رکن محکم تر از اصول و ارکان پادشاهی - که رعایت آن از لوازم است و عنایت در باب آن از فرائض و لفظ نبوی

۱- عنوان آن چنین است: « این مثال از جهت معماری ولایت خوارزم نبشته میآید » در جمله « جهت معماری ولایت خوارزم ». کلمه معماری را میتوان معادل با اصطلاح جدید « عمران » گرفت اما با توجه بسیاق جمله من بیشتر احتمال میدهم که مقصود از معماری در اینجا شغلی است که میباید يك نفر انجام دهد. ۲- در متن کتاب واوی که پس از کلمه وصول آمده زائد بنظر میرسد [در نسخه بدل واو حذف شده است].

که قاید زمام معرفت و رایب ریاض حقیقت باشد در تحریض بر آن دارد - عمارت و آبادانی و زراعت و دهقانی ولایت است که التمسوا الرزق فی خبایا الارض ، چه که مصالح جهانیانی بعمارت و آبادانی مضبوط شود و شرایط مملکت بروابط دهقنت مربوط باشد ، لاملک الابلالرجال ولارجال الابلالمال ولامال الابلالعمارة واکر در عمارت و آبادانی اهمال وفتور رود در اموال دیوانی نقصانی و قصوری پیدا آید و چون عرصه دیوان تنگی گرفت و وجوه دخل نقصان پذیرفت مصارف اخراجات روی در حجاب تمذر کشد و مواجب بواجب خدم و حشم نرسد و موجب اختلال آراء و انفاص اهوا شود و فتور بصدق نیت خده متکاران و کدورت بصفا طوبت هوا داران راه یابد و اندیشه تفرق و طلب تفوق در دلها جای گیرد و اگر تدارک آن فرموده نشود و تلافی آن کرده نیاید و العیاذ بالله عقد پادشاهی واهی گردد و قاعده مملکت انهدام پذیرد .

پس بدلائل این مقالت معلوم میشود که عنایت در باب عمارت صرف فرمودن و بجوامع همت باین مهم توجه نمودن بر مقتضی عقل پادشاهانه لازم است و بر موجب خرد ملوکانه واجب و تمشیت این کار و امضاء این عزیمت جز بواسطه معماری - که در مضمار کفایت و شهادت سابق و معجلی باشد و بیدایع آداب و روایع هنر، متزین و متحلی و انواع مفاخر او بر صفحه ایام واضح و هویدا و آثار و آثار او بر چهره روزگار ظاهر و پیدا - میسر نشود ،^۱

پس از یک نصیحت کلی بگیرنده فرمان مبنی بر اینکه باید بشیوه پدرش (که پیش از او دارای این مقام بوده است) رفتار کند و طریق صداقت بییامید نویسنده فرمان بسنخان خود چنین ادامه میدهد :

و میان توفیر دیوان و ترفیه رعایا جمع گرداند بل که رعایت جانب رعیت اولی داند که چون رعیت معمور باشد و رعنت ایشان در دهقنت موفور مال دیوانی بتمامی با ذخیره نیکو نامی حاصل آید و چهره مقصود بزبور حصول بنیکوتر وجهی جمال نماید و با مردمان و رعایا علی العموم و عمال و متصرفان و دهاقین^۲ و کارکنان بتخصیص طریق مجاملت و حسن معاملت برزد که حرمت این جهانی با تبعه بدنامی چیزی نیرزد ، و همگنان را بحسن رعایت و مزید عنایت خویش مستظهر دارد و بزراعت و عمارت و امثال حکم خود متوفر ، و هر که از اعمال اثر تخیر در خدمت فرا نماید و در عمارت و آبادانی بیفزاید او را بزبادت شفقت و تربیت و اهتمام و تقویت خویش مخصوص گرداند و استعطف اصناف الطاف ما درباره او واجب داند تا کسوت ایام آن کس بطراز اعزاز مطرز کنیم

۱- التوسل الی الترسل چاپ احمد بهمینیار (طهران ، ۱۳۱۵) ص ۱۱۰-۱۱۱ .

۲- کلمه ای که در متن بکار برده شده «دهقان» است و چون آنرا با عمال خراج و اموران دولت «کارکنان» یکجا آورده است از اینرو احتمال دارد که کلمه دهقان را بمعنی اصلیش یعنی «رئیس ده» (نگاه کنید بفصل نخست) یا «مالک» بکار برده باشد هر چند در زمان تألیف التوسل دهقان بمعنی کشاورز نیز بوده است.

و اورا بمزید انعام و اکرام از ابناء جنس ممیز گردانیم انا كذلك نجزي المحسنين تا هم آن کس بمشاهده اثر سعی نجیح خویش بزیدات حرم بر جمله اغراض منتهیج باشد و هم استهناس رغبت دیگران در ضمن آن مندرج ، و آنکه شرایط عمارت و زراعت وجد و جهد فرو گذارد و بدبختی اورا بر اهمال و اغفال دارد و در وقوع خرابی و خلل با عذار و علل تمسک سازد آنچه شمس الدین از تندیب و تأدیب او بخوشتن تواند بطرفی که داند بتقدیم رساند و اگر بملامت و تنبیه از ضلالت و تقصیر منزجر نشود و ینابیع بصیرت و هدایت او منفجر نگردد بدیوان اعلی اعلاه الله باز نماید و برای ما نورالله عرضه دارد تا اثری از تدارک آن تقصیر بتعمیرک آن مقصر فرمائیم و دیگری را که برخلاف او رود و رسم تقصیر متروک و منهج توفیر مسلوک دارد نصب فرماییم و اگر در استعمار اعمال ولایت و استعمار اغراض کفایت باستنماء رای ماماسه باشد تقدیم استطلاع واجب دارد تا مثال اعلی اعلاه الله بی درنگی بر مقتضی رای انور نفاذ یابد و حجاب تردد از پیش رویت او برخیزد^۱.

در خاتمه این سند چنین آمده است :

فرمان اعلی اعلاه الله بر آن جملت است که جمله اعیان روزگار از منظوران و مشهوران و متولیان و متصرفان و رؤسا و کلاودهاقین و کارکنان و کافه اهالی ولایت خوارزم حاطهم الله و حرسها فلان را ادام الله تمکینه متقلد این شغل معظم و متکفل این مهم احم دانند و بدین تقلید و تقلد مبتهج و جاده مطاوعت او را منتهج باشند و در احترام و تنجیل که باو تعلق دارد تقصیر و تهاون جایز ندانند و آنچه تعلق بعمارت و زراعت ولایت دارد باو مراجعت کنند و بواسطه او معلوم دیوان و مخصوص استماع ما گردانند^۲....

در سیاست نامه خواجه نظام الملک بمطلبی بر میخوریم که اندکی شبیه باین طرز فکر است . خواجه اصرار دارد که باید در انتخاب عمال خراج دقت کرد و سفارش میکند که ایشان باید با رعیت مدارا کنند .

عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت کردن باید تا با خلق خدای نیکو زیندو از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز بمدارا و معاملت طلب کنند و تا ایشان را دست بار قاعی نرسد آن مال را نخواهند که چون پیش از وقت خواهند رعایا را رنج رسد و درم گانه ارتقاعی که خواهد رسیدن بنیم درم بفروشد از ضرورت ، و در آن مستأصل و آواره شوند و اگر کسی از رعیت در ماند و بگاو و تخم حاجتمند گردد اورا وام دهند و سبکبار دارند تا بر جای بماند و از خانه خوش بفریت نیفتد^۳ بهمان نحو اگر خللی در کار رعایا حاصل شده یا در ناحیه ای اندیشه کوچیدن

۱- التوسل الی التوسل چاپ احمد بهمنیار ص ۱۱۲-۱۳. ۲- همان کتاب، ص ۱۱۴.

۳- سیاست نامه چاپ شفر (پاریس ۱۸۹۱-۹۳) ص ۱۸ [= ص ۲۲ چاپ مرحوم اقبال].

و پراکنده شدن بر آنان غالب آمده باشد باید بیدرنگ بتحقیق این حال پرداخت^۱. با اینهمه از حکایاتی که نظام‌الملک بسبب شرح و توضیح مطالب کتاب خود می‌آورد پیداست که انگیزه اصلی او درین کار یعنی اندرز دادن درباره نیک رفتاری با دهقانان آنست که بطور کلی مقاصد عملی خود را بر آورد پدید معنی که خزانه حکومت تهی نماند و خللی در ارکان سلطنت راه نیابد. در عین حال جنبه اخلاقی مطلب که مقصود از آن بسط و تعمیم کشاورزی و ستودن این کار فی حد ذاته می‌باشد بکلی فراموش نشده است. در فصل اول پس از بیان این نظر که خداوند در هر عصر و زمان یکی را از میان خلق بر میگزیند و او را بهنرهای پادشاهانه آراسته میگرداند و مصالح جهان را بدو باز مینماید نظام‌الملک بسخنان خود چنین ادامه میدهد:

و دیگر آنچه بعمارت جهان پیوندد از بیرون آوردن کاربزا و کندن جویها و پلها کردن بر گذر آبهای عظیم و آبادان کردن دیها و مزارع و بر آوردن حصارها و ساختن شهرها و پی افکندن بناهای رفیع بجای آرد و بر شاهراهها رباطها فرماید و مدارس از جهت طالب علمان، تا از کردن آن نام همیشه او را بماند و ثواب آن مصالح بدان جهان او را حاصل شود و دعوات بخیر او را پیوسته شود.^۲

در میان کتابهایی که از یک طرف نظر سیاستمداران و از طرف دیگر نظر فلاسفه را شرح و تفسیر میکند یک عده کتابهای راهنماست که اینها حد و سطر را تشکیل میدهد و موضوع آنها تعلیم و تربیت و تهذیب نفس است و این کتابها برای شاهزادگان و فرمانروایان نوشته شده است. بطور کلی این کتب معرف علم الاخلاق طبقات فرمانرواست. در این کتابها نیز هیچ نظر خاصی درباره مسأله زمین داری و هیچ شرح و تفسیر منظم و مرتبی در خصوص وضع دهقانان دیده نمیشود. بر روی هم درباره مصالح سیاسی بیش از ملاحظاتی اخلاقی تأکید شده است مثلاً کابوس بن اسکندر بن کابوس مؤلف قابوسنامه از نظر تعلیم فرزند خود چنین مینویسد:

سپاه را نگاهدار و بر سر رعیت مسلط مکن، هم چنانکه مصلحت لشکر نگاهداری مصلحت رعیت

۱ - همان کتاب، ص ۱۱۹. ۲ - همان کتاب ص ۶ [= چاپ اقبال ص ۳]

نيز نگاهدار ، از بهرآنكه پادشاه چون آفتابست ، نشايد كه بريكي تابد و بريكي تبايد و نيز رعيت بعدل توان داشت و رعيت از عدل آبادان باشد ؛ كه دخل از رعيت حاصل ميشود ، پس بيباد را در مملكت راه مده ، كه خانه ملكان از داد برجاي باشد و قويم گردد و خانه بيبادگران زود نيست شود ، از بهر آنك داد آباداني بود و بيباد و يراني .^۱

از نظر كاروس بن اسكندر ، ارزش ملك و زمين بسته بعوايد است كه از آن بدست ميآيد آنجا كه بفرزند خود در باره خانه و عقار خريدن اندر زميدهد چنين مينويسد : اما چون ضيعت خري پيوسته در اندیشه عمارت ضيعت باش ، هر روز عمارتي نوهمي كن تا هر وقت دخل بنوي همي يابي ، البته از عمارت كردن ضياع و عقار مياساي ، كه ضياع بدخل عزيز بود .^۲ همچنين اگر فرزند او دهقان باشد لازمه اين كار آنست كه دايم با باد كردن زمين خود مشغول باشد تا از ثمرات آن بهره مند گردد .^۳

غزالي علاوه بر آثار بسياري كه در علم كلام دارد لااقل كتابي هم نوشته كه ميتوان آنرا در زمره كتب راهنمائي كه براي تعليم شاهان و ديگران نوشته اند جاي داد . مقصود كتاب نصيحة الملوك است . غزالي جهان را از دريچه فلسفه اولي (متافيزيك) مي بيند و نصيحة الملوك را برين اساس نوشته است اما مقصود عمده او از حكاياتي كه در شرح و تفسير نظريات خود آورده اينست كه محسنات ذاتي و حقيقي عدالت پروري را نشان دهد زيرا بعقيده غزالي بي آن خير و سعادت مادي رانميتوان حاصل كرد . مينويسد كه سلطان حقيقي آنست كه دادگري پيشه كند و بهر روزي مملكت بسته بهمينست . شاه اگر عادل باشد جهان آبادان و رعيت در امانست^۴ . غزالي نام انوشيروان وعده اي ديگر از شاهان ايران قبل از اسلام را بعنوان كساني كه جهان را آبادان کرده اند درين كتاب مياورد و بسختن خود چنين ادامه ميدهد :

و كوشش اين پادشاهان با آباداني جهان بود از بهر آنك دانستند كه هر چند آباداني بي شتر ولايت

۱- قابوس نامه صفحه ۲۰۸ [= چاپ سعيد نفيسي ص ۱۷۱] . ۲- همان كتاب ص ۱۰۷ .

[= چاپ نفيسي ص ۸۶] . ۳- همان كتاب ص ۲۱۴ [= چاپ نفيسي ص ۱۷۷] .

۴- نصيحة الملوك چاپ جلال همائي (تهران ۱۳۱۵ - ۱۷) ص ۴۱ .

ایشان بیشتر ورعیت با بنوه تروئیز دانستند که حکیمان راست گفتند که دین پیادشاهی و پادشاهی با سپاه و سپاه بخواسته و خواسته باآبادانی و آبادانی بعدل استوارست^۱.

بنظر غزالی ویرانی وزوال ملك از يكطرف بعلت ضعف ملوك و از طرف دیگر بسبب ظلم آنان پدید میاید و در هر حال این امر موجب بینوایی و تنگدستی کشاورزان میشود.^۲ وی همچنین پادشاهان را از تحمیل هر گونه مالیات غیر منصفانه بر مردم بر حذر میدارد و میگوید که این کار بدان ماند که « کسی بنیان دیوار بکند تروهنوز خشک نشده سر دیوار بر نهد نه سر ماند و نه بن^۳ ». شاهان و وزیران و کدخدایان باید مالیات را در موقع مناسب و از طریق مناسب و بمقتضای مصالح مملکت مطالبه کنند و از بینوایان چیزی نستانند و شاهان و وزیران و کدخدایان باید رعایت مقام و مرتبه و شایستگی خود را بکنند تا مکلف بحفظ منافع رعایا شوند و سود آنان را سود خود دانند تا بدین گونه در دنیا نام نیکو و در آخرت آمرزش و خشنودی پروردگار را بدست آورند.^۴

غزالی در کتاب خود کیمیای سعادت بعضی عقاید و آراء مربوط بکشاورزی و وظایف اخلاقی کسانی را که بدین کار اشتغال دارند از جنبه دیگری مطرح میکند که با آنچه گفتیم اندکی تفاوت دارد. وی دریکی از ابواب که مربوط بعدل و انصاف نگاه داشتن در معاملات است مینویسد: « دهقانی که او را طعامی باشد آن خود خاص و یست هر گاه که خواهد بفروشد و بروی واجب نبود که زود بفروشد لیکن اگر تأخیر نکند اولی آن بود و اگر در باطن اورغبته باشد با آنکه گران شود این رغبت مذموم است.^۵ »

۱- همان کتاب ص ۴۸، مقایسه کنید با مروج الذهب مسعودی چاپ باریبه دومینار و پیاوه دو کورنی (پاریس ۱۸۶۱ - ۷۷) ج ۲، ص ۲۱۰. ۲- نصیحة الملوك، ص ۵۵. ۳- همان کتاب ص ۷۱. ۴- همان کتاب، ص ۱۰۱. ۵- کیمیای سعادت (چاپ سنگی، بمبئی) ص ۱۴۱ [مؤلف محترم اشتباه کرده صفحه ۱۴۱ نیست و صفحه ۱۲۵ است].

نظر فلاسفه نیز مبتنی بر مذهب است. خواجه نصیر الدین طوسی که در پایان عمر در خدمت هلاکوی مغول میزیست کتاب معروف فلسفی خود اخلاق ناصری را پیش از انقراض خلافت نوشته است. وی فرض میکنند پادشاهی بر تخت نشسته است که مثل اعلای سلطنت است و خداوند او را بجهانداری برگزیده و او مستقیماً مسؤول پروردگار است و آنگاه درباره طبع آدمی و لزوم معاضدت و مصاحبت با سایر هموعاش بحث میکند و سپس درباره استقرار عدالت در میان افراد جامعه سخن میگوید. وی جامعه را بچهار طبقه تقسیم میکند و میگوید که هر کدام را باید در جای مخصوص خود قرار داد و هر شخص را در هر طبقه‌ای که هست باید بکاری گذاشت که بیش از همه شایسته آنست، بدین طریق در سایه حکومت سلطان حکیم هر کس تا آنجا که برای او ممکن باشد بمرحله کمال خواهد رسید. نخستین درجات سه گانه جامعه ارباب قلم و خداوندان شمشیر و بازرگانانند و اساس و بنیاد این اصناف و این سلسله درجات عبارتند از: «اهل مزارعه چون برزگران و دهقانان و اهل حرث و فلاح که اقوات همه جماعات مرتب دارند و بقای اشخاص بی مدد ایشان محال بود.»^۱

تأثیر نصیر الدین در حکمائی که پس از او آمده اند بسیار بوده است.^۲ بسیاری از آنان مانند او جامعه را بطبقات تقسیم کرده اند. محمد بن محمود آملی در کتابی که علوم را در آن خلاصه کرده و موسوم است به نفائس الفنون (آنرا در ۱۳۳۴/۷۳۵-۳۵ تألیف کرده است) از نظر آراء و عقاید سیاسی چیزی بر کتاب خواجه نصیر نیفزوده و اگر افزوده کم است، ولی درباره کشاورزی مینویسد: «و این حرقت بهترین حرف طبیعیه است.... و صناعت مقدم که بنظام

۱- ص ۱۸۰ - ۱. ۲ - خود خواجه نصیر الدین سخت تحت تأثیر کتاب فارابی بنام المدینه الفاضله قرار گرفته بوده است.

عالم و بقای بنی آدم مربوط است اینست.^۱ «جلال الدین دوانی در کتاب خود بنام اخلاق جلالی سخت از خواجه نصیرالدین پیروی میکند. وی معتقدست که تفوق و سیادت دنیوی بسته باینست که هر طبقه از مردم را در جای مخصوص خود قرار دهیم و درین صورت کار ملك ثبات مییابد و سامان میگیرد.^۲ با اینهمه حکما بجزئیات روابط کسانی که بکشاورزی اشتغال دارند با افراد سایر طبقات مردم نمیپردازند و همچنین از اوضاع و احوالی که مایه دوام کشاورزی و منتهای آرزوی آنان باشد سخن نمیگویند. درین مورد باید رجوع کنیم بکتاب نویسنده مشهور صوفی شیخ نجم الدین رازی که در ۱۲۵۶/۶۵۴ وفات یافته است. وی در کتاب خود بنام مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد نظریه جامعی درباره اجتماع مطرح میکند و از روابط طبقات مختلف مردم نسبت بیکدیگر سخن میگوید و مقصود او از این کار بیان «سلوک» طبقات مختلف است. تصویری که او رسم کرده است اندکی رنگ کمال مطلوب را دارد اما چون حکایت از طرز تفکری میکند که در میان صوفیه معاصر غلبه دارد نقل آن خالی از فایده نیست زیرا از تأثیر صوفیه در ایجاد افکار عمومی یکباره نمیتوان غافل ماند.

در مرصاد العباد در فصل مربوط به «سلوک رؤسا و دهاقین»^۳ و مزارعان چنین آمده است:

قال الله تعالی «من كان یربد حرث الاخرة نزدله فی حرثه و من كان یرید حرث الدنيا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب» و قال رسول الله صلعم من یزرع زرعاً او یغرس غرساً فما اكل

۱- نفائس الفنون (چاپ سنگی، تهران)، ج ۲، ص ۱۵۹. ۲- ترجمه دلیلیو. اف.

تامسن W. F. Thompson در کتاب حکمت عملی ملل اسلامی Practical Philosophy of the Muhammadan People (لندن ۱۸۳۹)، ص ۳۸۸-۹. ۳- کلمه ای که در متن آمده «دهقان» است که معنی کشاورز و مالک را میدهد (نگاه کنید به صفحات بعدی این فصل و همچنین به پیشگفتار) اما در اینجا معنای قدیم دهقان که مالک است مناسب مینماید.

منه الطيور والدواب الا يكتب في ديوان حسنانه » و قال النبي صلعم « اطلبوا الرزق في خبايا الارض » بدانکه ریاست اشتقاق از رئیس است، رئیس اقوام یعنی سرقوم و کارس نظر کردن و داشتن گوش و بیان کردن زبانست و شرائط ایشان آنست که بدین جمله که مینمائیم کار کنند / دهقنت و زراعت بازرگانی است با خدای و بهترین جمله صنایع و مکاسب است اگر کسی بوجه خویش کند و اگر کسی را نظر معرفت بخشد بازینند که خلافت حق است در صنعت زراعی و چون از سر نظر و بصیرت کسی بدین کار مشغول شود ثواب آنرا نهایت نبود و مراتب و درجات بلند یابد و اینها سه طایفه اند و هر طایفه را آداب و شرائط و ارکان است که چون بدان قیام نمایند بدرجه صدیقان و شهدا و صلحا و سعدارند : طایفه اول روسا و دهاقینی که مال و ملک دارند و محتاج مزارعان و شاگردان و مباشران و مزدوران باشند تا از بهر آنها بزراعت و عمارت مشغول باشند، شرائط و آداب ایشان آنست که اول بمال و مالک خویش مغرور نشوند و دل بران نهند و در دست خود عاریت و امانت شناسند و بجملگی هر چه هست از آن خدای دانند که ولله ملک السموات والارض و در بند جمع و ادخار و استکثار نباشند و بچشم حقارت بزرگستان و شاگردان و مزدوران ننگرند و در ریاست و مزارعت و دهقنت خویش نظر بزراعت آخرت نهند که دنیا مزرعة الاخرة و چون تخم از انبار بیرون دهند بدان نیت دهند که تخم آخرت میکارم نه تخم دنیا و این بدان معنی بود که نیت کند که چون حق تعالی این تخم را پرورش دهد و انتفاع حاصل شود هر کسی از آدمی و غیر آن که از آن بخورد جمله را حلال کردم که خلق خدای بقوت محتاجند از انسان و حیوان و هر کسی این دهقنت نتواند کردن از برای رضای خدای بخدمت ایشان مشغول میشوم تا بعبودیت حق در صورت خدمت خلق او قیام نمایم و باید که بر مزارع و مباشر و شاگرد و مزدور هیچ حیف نکنند و مزد و نصیب ایشان تمام برسانند و اول که انتفاع از کشت و باغ و غیر آن حاصل آید و نصاب تمام بود زکوة آن بیرون کند و هم بر خرمن جدا در خانه کند و بزودی بمستحقان زکوة رساند بر قانون شرع که اگر از مال زکوة چیزی در مال او آمیخته بماند جمله مال او با شبهت شود و باقی آنچه از انتفاع بماند در بند آن نشود که چیزی ذخیره کند برای سال دیگر ، توکل بر خدای کند که فلاح خود عین توکل است زیرا که در تحصیل امید بلطف و کرم حق باید داشت که هیچ مخلوقی را در آن مدخلی و مجالی نیست که پروردن در زمین و رویانیدن کار اوست که «ان الله فالق الحب والنوی» و باران رحمت و تاب آفتاب از بحار ذخائر اوست و پیوسته باید که در خانه خویش بر صادر و وارد از درویش و توانگر گشاده دارد و با دلی خوش و اعتقادی خوب و نیتی خالص خدمت خلق خدای کند بر قدر دخل و انتفاع خویش و منت بر خویش نهد و اگر سالی انتفاع کم باشد یا خشکسالی بود و بارانها نیاید بار بردل نهد و بجهت روزی غمناک نشود و بحرص و جمع مال کفران حق نکند و بدل و زبان انکار و اعتراض بر افعال حق نکند و بیندیشد که در آن حکمت ها باشد و برضا و تسلیم پیش آید و روزی از خدای عزوجل داند و «فی السماء رزقکم» بخواند و کم از آن گنده پیری نباشد که گفت :

زالکی کرد سر برون زنهفت
کاشی هم آن نو وهم آن کهن
کشتک خویش خشک دید و بگفت
رزق برتست هرچه خواهی کن

شفیق بلخی میگفت اگر آسمان آهنین شود وزمین روئین و از آسمان نبارد و از زمین نرود و جمله خلق جهان عیال من باشند من بیک جو نیندیشم ، چون رئیس و دهقان ریاست و دهقنت بر این صفت کنند و تخم بدین نیت کارند و بار خویش بر شریکان نینکنند و غرس بدین اخلاص نشانند و در آب و زمین دیگران تصرف فاسد نکنند و پاسبان اوامرو و نواهی شرع باز دارند و عشر بدین اعتقاد دهند هر لقمه و هر دانه و هر ثمره که از مال و ملک و کشت و باغ او که بآدمی یا مرغی یا حیوانی رسد جمله بهر یکدانه ده حسنه در دیوان حسنات او نویسند و وسیلت قربت و درجات او گردد بلکه نیت آنها آن باشد که این کار از بهر خلاق میگنم از هر دانه و ثمره که از رنج برد او بخلاق رسد اگر چه بهایی کم خرد از آن جمله ثواب حاصل شود او را ، و بزرگان گفته اند بیک لقمه نان ناپخته شود سیصد و شصت کس کار میکنند از کارنده و درونده و درودگر و آهنگر و دیگر حرفت ها چون از آن یک لقمه طعمه وایی از اولیای حق گردد آن جمله را حق تعالی بدان ولی بخشد و از آنش دوزخ آزاد کند انشاء الله تعالی .

طایفه دوم مباشران و کدخدایان و نمایندگان ، باید اینها میان رعیت سوبت نگاهدارند و جانب قوی برضعیف ترجیح نهند و رشوت نستانند و یار حق باشند و تقویت دین و اهل دین کنند و رعایا را آسوده و مرفه دارند و در دفع ظلم از ایشان جدبلیغ نمایند و از مال و ملک و اسباب رعیت طمع بریده دارند و کوتاه دست و قانع باشند و زندقه گانی بصلاح کنند و از اسباب فساد دور باشند و مفسدان را مالیده دارند و امر معروف و نهی منکر کنند و اگر در کسی از رعیت فضولی و فساد بیینند و ارا نادب کنند و توبه دهند و بشرائط بوجه خویش قیام نمایند و یقین شناسند که هر چه امروز بر ایشان و بر رعیت میرود جمله از ایشان پرسند که « کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیته » رعیت را با زبان خوش استمالت نمایند و وعده های خوب دهند و بر نیکی ایشانرا ثنا گویند و از بدی منع کنند و آنچه خاصه بنفس آنها تعلق دارد زندگانی بصلاح کنند و از فساد دور باشند و خدمت صادر و وارد نیکو کنند و از رعوت و کبر دور باشند ، چون بدین شرائط قیام نمودند حق تعالی بهر طاعتی و خیری و صلاحی و راحتگی که در آن بقاع از آن رعایا در وجود آمده باشد ثوابی و در جتی کرامت کنند انشاء الله تعالی .

طایفه سوم مزارعان و مزدورانند که در ملک دیگران بر زیگری دارند و باید امانت و دیانت بجای آرند و از خیانت و تصرفات فاسده اجتناب کنند و شفقت دریغ ندارند و در غیبت و حضور مالکان و مباشران و کدخدایان و دهقانان راستی و پاکی و رزق و در حفظ مال و ملک ایشان بکوشند و در عمارت و زراعت جد بلیغ نمایند و بر چهارپایان ظلم نکنند و بار گران نهند و کار بسیار نفرمایند و بسیار نزنند و هر چه برایشان رود زیادت از توسع ایشان حق تعالی فردا بازخواست کند و انصاف بستاند و انتقام بکشد که « والله عز و جود انتقام » و چون بکار کشاورزی و جفت راندن مشغول باشند باید که پیوسته ذکر گویند و چون وقت نماز در آید بنماز مشغول شوند ، اگر نتوانند بجماعت کنند

بهيچوجه نماز فرو نگذارند و بديگر شرايط كه نموده آمده است قيام نمايند و تمامت اين سه طايفه بحقيقت خود را فاعل وزارع ندانند حضرت خداوندى را دانند كه انتم تزرعونه ام نحن الزارعون چون دست و پاى و بينوائى و شنوائى و قوت و قدرت و ملك و مال و حشم و زمين و آب و تخم و داننه جمله از حضرت عزت است ، كى مزارع تخم تواند انداخت يا غرس تواند نشاند بلكه در تخم هيچ تصرف نتواند كرد ، با حضرت خداوندىست كه بكمال قدرت خود تخم را در زمين از يكديگر بشكافد و سبزه بيرون آورد و بتدريج تخم را در زمين نيست كند و بعد از آن بروز كار ديگر باره هست كند و بر و ثمره دهد يكى را صد تا هفتصد واضعاف آن كند ، پس بحقيقت زارع و مالك و قادر و خالق حضرت خداوندىست ارزاق بندگان را در زواياى زمين پنهان كرده است او پديد ميآورد تا خواهى عليه السلام خلق را بطلب آن ميفرستد كه « اطلبوا الرزق فى خبايا الارض » پس مزارع و شاگرد و عمله و مزدور و مباشر و كدخدا و دهقان و مالك و رئيس بايد كه خود را واسطه دانند و زراع و رزاق حقيقى حق را شناسد و رزق حق را بر بندگان فراخ دارند تا در صفت رزاقى خليفه حق باشند و روزگار خویش بدانچه شرح رفته است آراسته دارند تا بهر آنچه از زراعت با آدميان و حيوان و طيور رسد حق تعالى حسنه اى در ديوان آنها نويسد و در جتى و قربتى آنها را كرامت كند چنانكه خواهى عليه السلام بشارت داد « من يزرع زرعاً او يفرس غرساً فما اكل منه الطيور والدواب الا يكتب فى ديوان حسنه . ۱۴ »

درينجا نجم الدين با صراحت عقايد خود را مينويسد و نظر او از يك طرف با نظر رجال سياست و نويسندگانى كه كتب خود را بقصد تهذيب شاهزادگان نوشته اند و از طرف ديگر با نظر فلاسفه و ديگران اندكى تفاوت دارد . آنچه اصلاً مطمح نظر اوست عبارتست از حكمت آفرينش انسان و بعقيده او انسان ميتواند مقصود حقيقى خود را كه عبارت از خدمت بخدا و خلق خداست بوسيله كشاورزى انجام دهد همچنانكه بوسيله مشاغل ديگر نيز انجام تواند داد . محرك اصلى سياستمداران و غرض عمده نويسندگانى كه كتب خود را محض تهذيب و تزكيه شهرياران نوشته اند با آن نجم الدين فرق دارد . غرض دست اول حفظ مصالح سياسى است و يگانه مقصود يا مقصود عمده ايشان آن بوده است كه بر عوايد سلطان بيفزايند زيرا ميپنداشتند كه از اين راه ميتوان سلطنت او را بهترين وجهى « بيمه » كرد . اگر در باره مراقبت حال

دهقانان پندی داده‌اند مقصود عمده ایشان این نبوده است که این کار در حد خود پسندیده است بلکه معتقد بوده‌اند که غافل ماندن از حال رعایا موجب پراکندگی آنان میشود و پراکندگی دهقانان سبب اختلال امور اقتصادی میگردد و این نیز بنوبه خود باعث زوال سلطنت میگردد. نظر حکما بنظر شیخ نجم‌الدین نزدیک ترست اما در مورد حکما آنچه بیشتر اهمیت دارد مسأله مصالح دنیویست و چیزی را که بیشتر تاکید کرده‌اند آنست که باید در اجتماع هر کسی را در طبقه مخصوص خود قرارداد زیرا فقط با این طریق میتوان جامعه را حفظ کرد.

نظریه شیخ نجم‌الدین مشتمل بر بسیاری از بهترین نظریات است که در تمدن اسلام قرون وسطی وجود داشته و یک منظره از اجتماعی را نشان میدهد که میتوان گاه گاه در روزگار قدیم و دوران متاخر سراغ کرد. با اینهمه طرز فکر او نسبت بکشاورزی و کسانی که باین کار اشتغال دارند طرز فکر اکثریت مردم نبوده است. در آن ایام غالباً دو چیز مایه اختناق این فکر میشد: یکی عقیده کسانی که زمین را منبع عواید میپنداشتند و دیگر عقیده کسانی که در مورد جامعه قائل بدرجات و طبقات بودند و دهقانان را فقط و فقط مولد خوراک سایر طبقات میدانستند. کسانی که قائل بنظر اول بودند میپنداشتند که فقط باصلاح اندیشی میتوان بهره کشیدن از زمین و زارع را محدود کرد زیرا استثمار اگر از حد معینی بگذرد موجب ویرانی زمین و پراکندگی دهقانان میشود. این فکر تا حدی موجب حمایت از کشاورزان میشد اما رفته رفته که واگذاری اراضی برای مدتی کوتاه باین و آن و همچنین خرید مناصب و مقامات مرسوم شد این نظر بطور کلی بی‌اثر ماند. و اما کسانی که قائل بدرجات و طبقات اجتماعی بودند منتهای مراتب چنین میاندیشیدند که هر فرد باید

دارای کاری باشد که بیش از سایر کارها استعداد آنرا دارد ولی همین افراد در عمل بیشتر متوجه این نکته بودند که دهقانان تنها وظایف خود را باید انجام دهند و دیگر هیچ حقی برای آنان قائل نبودند زیرا میترسیدند که مبادا در غیر این صورت سلسله درجات اجتماعی از هم گسیخته شود. این نظر موجب تقویت افکار و تمایلات کسانی بود که در ایران قبل از اسلام طالب بقای وضع اجتماعی موجود بودند و این تمایلات و افکار همانست که تا امروز با اندک تغییری باقی مانده است.

پیشگفتار

ده

در توزیع جمعیت ده نشین ایران و طرز زندگی مردم این سامان دو عامل عمده تأثیر داشته است یکی اوضاع جغرافیائی و دیگری پیشرفت های سیاسی. ایران کشوریست که اوضاع و احوال طبیعی آن دارای انواع و اقسام فراوانست. بطور کلی این سرزمین را میتوان به پنج منطقه عمده تقسیم کرد: اول زمینهای مرتفع که زراعت آنها محتاج آبیاری نیست مانند اراضی آذربایجان، دوم نواحی مرتفع دیگری که بعلت باران غیر کافی نوع زراعت در آنها عبارتست از نوع زراعت معمول در واحده مانند اراک و اصفهان، سوم زمینهای پست مانند سیستان، چهارم و پنجم دو حاشیه باریک و پست ساحلی که یکی در شمال بموازات سواحل جنوبی بحر خزر قرار دارد و پوشیده از جنگلهای انبوه است و در آنجا بارانهای سنگین میبارد و دیگری در امتداد سواحل شمالی خلیج فارس واقع شده که دارای آب و هوای سوزان و زمینهای نامساعد ساحلی است. قسمت اعظم ایران در فلاتی قرار گرفته که در مرکز و مشرق رفته رفته منتهی بکویر بزرگ مرکزی میگردد و آن صحرا بیست خشک و غیر مسکون و شوره زار که هیچ مسیر و کوره راهی ندارد. مسافری که از جنوب یا شمال وارد ایران میشود همینکه از زمینهای پست بگردنه های کوههای بلند میرسد بی اختیار تحت تاثیر منظره باشکوه جبال عظیم قرار میگیرد، خواه از عراق عرب بیاید و از گردنه پای طاق بگذرد، خواه از بوشهر وارد ایران شود و از گردنه مشهور پیرزن و سایر گردنه ها عبور کند و خواه از شمال قدم بخواک این کشور گذارد و از راههای

متعددی که از سواحل بحر خزر شروع میشود سفر کند و نخست از میان جنگل‌های انبوه و سپس از کوه‌های البرز که آبها از آنجا سرچشمه میگیرد بگذرد .

در خود فلات انواع و اقسام مناظر طبیعی دیده میشود و پیوسته از میان آنها از دور یا نزدیک قله بلند کوهها پیداست . آب و هوای فلات ایران حد وسط ندارد، تابستانهای آن بسیار گرم و زمستانهایش نسبتاً سردست . ارتفاع باران سالانه در شمال غربی به ده اینچ [یعنی تقریباً ۲۵ سانتیمتر] میرسد و بتدریج که بطرف جنوب شرقی میرویم کمتر میشود .^۱ نهمایی از سال آسمان صاف است و این صافی هوا شعاع بصر را وسیع میکند و رنگها را زیبا جلوه میدهد . کشت و زرع درین سرزمین اعم است از زراعت واحه‌ای معمول در ناحیه اصفهان که از یک طرف محدود میشود بنواحی واقع در حاشیه کویر مرکزی مانند یزد و کرمان و از طرف دیگر بنواحی کوهستانی که نقاط قابل سکونت آنها منحصرست بدره‌هایی که غالباً تنگ است، یا بزمین‌های مرتفع پست و بلند و پرشکنی که در آنها غالباً نوع زراعت دیمی است ، مانند آذربایجان و کردستان و خراسان که بنوبه خود محدود بدشت گرگان میشود .

محصولات عمده‌ای که در این فلات بدست میاید عبارتست از گندم و جو و ارزن و ذرت و یونجه و انواع حبوبات و پنبه و تنباکو و تریاک و درختان میوه و انگور .

هر چند در پنج منطقه مذکور از نظر وضع جغرافیائی اختلاف معتنا بیی دیده میشود با اینهمه تمام آنها باستثنای منطقه ساحلی بحر خزر کم و بیش تابع عاملیست که کشاورزی را محدود میکند یعنی بارندگی کم و بی‌آبی ، خواه

۱- بی . ا . کین B.A. keen پیشرفتهای کشاورزی خاور میانه The Agricultural

Development of the Middle East (لندن ، ۱۹۴۶) ص ۶ .

در ناحیه هایی که زراعت دیمی معمول است و خواه در جاهایی که زمین را آبیاری میکنند . در واقع مسأله آبیاری عاملیست که پیشرفت کشاورزی را در ایران محدود میکنند و این مسأله در جاهائی که زراعت آبی معمول است تأثیری فراوان در تعیین نوع کشاورزی داشته است . بعلاوه دسترسی بآب عامل مهمی در تعیین محل سکونت و مانع بزرگی در احداث مزارع منفرد و مجزا از هم بوده است . از این گذشته هر جا که مردم ناچار شده اند آب را برای آبیاری بین خود قسمت کنند این مسأله در شکل زمین و توزیع آن تأثیر داشته است . در نواحی کوهستانی نیز اوضاع و احوال طبیعی نوع مسکن را مشخص کرده و موجب شده است که دهات در دره های کوهستانها تمرکز یابد . از طرف دیگر بعضی نواحی مملکت مانند دشت گرگان - موجب این شده است که عشایر کله دار برای خود زندگی شبه ایلی ترتیب دهند . شبانان و کله داران مرکز و جنوب ایران نیز ناچار شده اند که بهمان نحو زندگی کنند . زیرا اراضی پست بسیار گرم جنوب با آنکه در اوایل بهار دارای مراتع خوبست در تابستان و پائیز قادر بتأمین علوفه مورد نیاز اغنام و احشام نیست و بعضی از زمین های مرتفع چنان در زمستان سرد میشود که نمیتوان رمة را در آنجاها بدون تهیه آغل و علیق نگاهداری کرد .

دومین عامل مهمی که در توزیع جمعیت ایران در روزگار بسیار کهن تأثیر داشته تحولات سیاسی بوده است . بدبختانه اطلاعات مادر باره ماوی و مسکن ایرانیان اولیه اندک است . با اینهمه میتوان گفت در روزگار کهنی که آثاری از آن برجای مانده نوع مسکن ایرانیان مهاجر غالباً دهکده بوده و این نکته ایست که کمتر محل تردید تواند بود . طبیعت ایران و طرز سکونت یافتن قوم اوستائی اقتضا میکرد که مسکن مجتمع و نزدیک بهم باشد نه

متفرق و پراکنده آنها فقط تا وقتی که ایرانیان مهاجر توانستند از خود يك عده کافی ترتیب دهند و در برابر مردم بومی و جانوران درنده دفاع کنند. بعلاوه چون جامعه روزگار کهن جامعه ایلی بود این امر باعث شد که هر قبیله درده توطن کند و چنین دهکده ای نمونه و سرمشقی باشد برای ایجاد مساکن مهاجران ایرانی^۱.
بعدها محاسن و فواید تمرکز و تجمع کماکان بر عیوب و مضار آن برتری یافت زیرا در صورت اول آبیاری که در حکم يك کار دسته جمعی بود بهتر انجام میگرفت، بعلاوه پایداری در برابر عناصر ینماگری که خواه بصورت عشایر چادر نشین و خواه بصورت دسته هائی از حریفان و رقیبان در میامدند و همچنین مقاومت در برابر اخازی مأموران حکومتی تنها هنگامی امکان داشت که يك عده کافی با هم متحد شوند. اگرچه اطلاعات ما نسبت بتشکیلات دهکده در دوران قبل از اسلام اندک است با اینهمه بر ما روشن است که هنگام غلبه مسلمین يك نوع تشکیلات ابتدائی اشتراکی^۲ وجود داشته^۳ یا اینکه در قرون اولی اسلام بوجود آمده است زیرا که مسلمین در بسیاری از موارد با ملل مغلوب

۱- نگاه کنید به کیکر، تمدن ایرانیان شرقی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲- مقصود از جامعه ابتدائی اشتراکی همانست که اروپائیان Commune گویند (مترجم).

۳- ثعالبی سخنی بآفریدون نسبت میدهد و مینویسد که روزگاری پنج نوع شريك بودند از جمله «الاکار فی الضیمة و المساهم فی القریة» [یعنی بزرگ در املاک شخصی و سهم و شريك در روستا] (مغر اخبار ملوک الفرس ثمالی [با ترجمه فرانسه بنام] Histoire des Rois des Perses چاپ ۵. زوتنبرگ H. Zotenberg، پاریس، ۱۹۰۰ ص ۴۱) داستانی که بموجب سنت درباره قباد و پیرزن روستائی نقل شده است (نگاه کنید به فصل نخست) نشان میدهد که مسلمین صدر اسلام عقیده داشتند که در عهد ساسانیان در بعضی سرزمین ها میان شاه و بزرگ هیچ طبقه متوسطی وجود نداشته است.

گروهی و دسته‌جمعی معامله می‌کردند. ازین مطلب نباید چنین استنباط کرد که تنها نوع تشکیلات اجتماعی تشکیلات ابتدائی اشتراکی بوده است. واقع عکس قضیه‌را باید فرض کرد اما پیداست که سیاست حکومت در قرون اولی اسلامی این بوده است که موجبات رشد و نمو این تشکیلات ابتدائی اشتراکی را فراهم آورد زیرا مناسبات اداری اقتضا می‌کرد که عمال حکومت با اجتماعات سروکار داشته باشند نه با افراد. و اما دلیل دیگری را که در اتخاذ این سیاست مؤثر بوده است نمیتوان نادیده گرفت: یکی از مسائل مهمی که مورد توجه مسلمین بود جمع خراج از مردم سرزمین‌های مغلوب بود و نیل بدین مقصود در صورتی میسر میشد که تاحدی ملل شکست خورده روی آسایش و خوشی میدیدند و در صورتی که کشاورزان ناراضی میبودند و بیش از اندازه بر آنان تحمیل میشد کشاورزی بسختی پیشرفت می‌کرد. شاید مشاهده خیر و برکت کلی در کار کشاورزی در مسلمین صدر اسلام مؤثر افتاده و آنان را برین داشته بود که ده را يك واحد تشکیلاتی فرض کنند و باین نکته پی‌برند که اگر دهقان منفعتی از زمین حاصل کند و تاحدی از حکومت خود مختاری بهره‌مند گردد بظن غالب زمین را بهتر کشت و زرع میکند. در هر حال قطع نظر ازینکه انگیزه مسلمین درین کار چه بوده است، در قرون اولیه اسلامی میل غالب بر این بود که با دهکده بعنوان يك واحد تشکیلاتی واجد شخصیت حقوقی معامله کنند و این تمایل تا قرن بیستم میلادی^۱ دوام یافته است. اما هر چند از يك سو دستگاه مالی مملکت مایل ببقای تشکیلات ساده ابتدائی اشتراکی بود با اینهمه از سوی دیگر خود این دستگاه تغییراتی در ترکیب جامعه روستائی

۱ - خراجی که میبایست وصول شود اول تقسیم میشد بین چند منطقه خراج و بعد میان چند شهرستان و سپس میان دهات و سرانجام از افراد خراج گزار وصول میشد.

پديد آورد. تمايل دستگاہ حکومت بر اين بود که بار خراج بمرور زمان سنگين تر شود و همين باعث شد که اين بار بيش از همه بردوش کشاورزان و خرده مالکان سنگيني کند يعنی کسانی که بنيه اقتصادی آنان کمتر از اين بود که در روز مبادا بر مشکلات غلبه کنند و کمتر امکان مقاومت در برابر مطالبات ظالمانه داشتند. اين امر موجب شد که دهقانان بيش از پيش بطبقه نسبتاً غني و زورمندی محتاج شوند و از اين رو کاملاً طبيعي بود که طبقه اخير خود را نسبت بقاطبه ماليات دهندگان مرجع قدرت فرض کنند خواه از نظر اينکه در برابر حکومت از آنان حمايت ميکردند و خواه از لحاظ اينکه در برابر حکومت مسوؤل کار آنان بودند. همين سبب شد که يك طبقه مقتدر از ملاکان بوجود آيد و خرده مالکان بدرجات پست تر اجتماع تنزل کنند^۱ و رفته رفته يك جمعيت ده نشين شبه برده ای در ايران ظاهر شود. اين تمايل هنگامی شدت يافت که بجای مالکان اصلی زمين اولا کسانی روی کار آمدند که غالب آنان اجاره دار درآمد های مالياتی^۲ بودند ثانياً کسانی که بر اثر تعميم روش واگذاري اراضي باشخاص يا «اقطاع» که از قرن پنجم هجری (برابر قرن يازدهم ميلادی) بيعد معمول شده بود صاحب زمين شدند. مرحله قطعی اين تحول مستقر شدن

۱ - نکته قابل توجه تغيير است که در معنی کلمه «دهقان» روی داده است. در دوره حکومت ساسانیان «دهقانان» طبقه خاصی از مالکان بودند (نگاه کنید بفصل اول) اما در قرن يازدهم ميلادی چنين بنظر ميرسد که اين کلمه گاهی در حکم يك اصطلاح فنی و معرف طبقه ای از مالکانست و گاهی مراد از آن شخصی است که يك درجه بالاتر از خرده مالک ميباشد و معنی دهقان در قابو سنامه چنين است (ص ۲۱۴). ناصر خسرو که کتابهای خود را در قرن پنجم (يا زدهم ميلادی) نوشته اين لغت را نيز بمعنی «کشاورز» بکار ميبرد (نگاه کنید بديوان او چاپ نصرالله تقوی، طهران ۱۳۰۴-۷، ص ۵۵۷). امروز دهقان بمعنی کشاورزست [درين ترجمه نيز دهقان بمعنی امروزی

آن بکار رفته است]. Revenue farmer - ۲.

مأموران لشکری در املاک زراعتی بود^۱. عاقبت در قرن بیستم میلادی طبقه تیولدار مبدل بطبقه مالک شد.

بدین گونه از قدیمترین زمانها دهکده يك واحد تشکیلاتی بوده که اساس حیات اجتماعی ایران را تشکیل داده است و جایی بوده که در آن دسته‌هائی از مردم خود را برای همکاری اقتصادی و سیاسی متشکل می‌کوده‌اند و اهمیت ده باعتبار اینکه يك واحد تشکیلاتی در زندگی روستاییست در سراسر قرون وسطی و از آنپس تا امروز برقرار بوده است. مسکن واحد و منفردی که از ده مجزا باشد هنوز در حکم استثناست نه قاعده کلی و هر جا که «مزرعه» ای احداث شود در غالب موارد این مزرعه تابع يك ده اصلی است^۲.

اساس ده را زمین مورد تصرف دهقان تشکیل میدهد و مقدار آن را بدو طریق عمده حساب میکنند. یا بر حسب «جفت»، یا بر حسب سهم آب. مساحت اولی از محل تا محل فرق میکند اما فرض اصلی یعنی مبنای کار عبارتست از يك سلسله

۱- نگاه کنید بفصل سوم ۲- دلیل این امر در دوره قبل از مشروطیت (یعنی پیش از ۱۹۰۶ [۱۳۲۴]) بدون شك تاحدی سهولت اداره امور مالی بود. مالیات دهات اصلی و مزارعی را که تابع آنها بود باهم تعیین میکردند و پرداخت مبلغ کل مالیات باده اصلی بود. امروز نیز هر مزرعه‌ای را تابع دهی میدانند که از همه بآن نزدیکترست حتی اگر این هر دو متعلق بیک تن نباشد (محض مثال رجوع کنید به فصل سیزدهم این کتاب). کلمه «مزرعه» در دوره قاجاریه که آن را بعنوان يك اصطلاح فنی بکار میبردند بجائی اطلاق میشد که مبلغ معینی بابت مالیات آب و زمین میپرداخت و این مالیات قسمتی از مالیات ولایت یا «قریه» بشمار میرفت (مرآة الفاسان [این کتاب جزء دفتر دوم از جلد سوم فرهنگ ایران زمین بچاپ رسیده است]، موزه بریتانیا بنشانه 3603. or. ورق ۶۴ الف). اهل محل با این تمهیدی که میکردند از پرداخت مالیات «سرايه» و مالیات «مواشی» معاف بودند و حال آنکه اهل ده (یاقریه) عوارضی و مالیاتی میپرداختند که مشتمل بود بر مالیات زمین و آب‌بها، مالیات گاو یا «مواشی»، مالیات گوسفند و بز یا «مزارعی» و مالیات «نساجی» (همان کتاب، ورق ۶۴، الف). بنظر میرسد که حمدالله مستوفی کلمه مزرعه را نیز بمعنی کشتزار یا مسکنی که وابسته بده اصلیت بکار برده باشد.

اندازه گیریهای یکسان و اصطلاحی که درین مورد در ایران بکار میرود «جفت» است، یعنی يك جفت گاو یا مقدار زمینی که میتوان با يك جفت گاو شخم زد. در مشرق ایران اصطلاحی که در مورد جفت بمعنی مقدار معینی از زمین و همچنین برای يك جفت گاو بکار میرود «زوج» است. در خراسان این کلمه همچنین در مورد مقیاس معینی از آب بکار میرود. در خوزستان بجای جفت اصطلاح محلی «خیش» را بکار میبرند که این کلمه نیز در فارسی بمعنی گاو آهن است. این نکته قابل توجه است که این تقسیم ده به «جفت» غالباً هم در مورد املاك اربابی مشاهده میشود و هم در مورد املاك خرده مالك. این کار نمونه و اساس روش معمول در دهات آذربایجان و کردستان و همدان و اراك و اصفهان و فارس و خوزستان و طهران است.^۱ اگر بخواهیم مقصود خود را بدقت بیان کنیم باید بگوییم که تقسیم زمین ده بنسبت تساوی سهم فقط باعتبار کمیت نیست بلکه درین مورد کیفیت امر نیز مورد توجه است، بدین معنی که زمینهای ده که مورد تصرف زارعانست از نظر مساحت و شکل با هم تفاوت عمده ای دارند و عامل مشترك میان آنها اینست که يك جفت گاو بتواند بطور عادی آنها را شخم کند. در بعضی املاك اربابی خاصه آنها که در مشرق ایران قرار دارد يك عده گاو را با هم می بندند و «جفت» های متعددی را که با هم تشکیل يك دسته داده اند بوسیله آنها شخم میکنند. با اینهمه نکته مهم اینجاست که در بسیاری از موارد مساحت زمین دهکده را هم بر حسب «جفت» حساب میکنند. عبارت دیگر اصلی که در تقسیم زمین چه در مورد زمین های اربابی و چه

۱ - موارد استثنائی هم داریم چنانکه در خیر [بکسر خا] واقع در فارس هر واحد زراعتی مر کبست ازینچ مرد و چهار گاو و در عقیلی واقع در خوزستان هر واحد مر کبست از شش مرد و چهار گاو (نگاه کنید بفصل بیست و یکم).

در مورد زمین های خرده مالک از آن تبعیت میشود تساوی حصّه هاست . چیزی که باز این تمایل بتساوی حصه ها را تقویت میکند این نکته است که در بعضی املاک اربابی و در موسم معین زمین هایی که قرار است برای زراعت بین زارعان تقسیم شود مجدداً بوسیلهٔ پشک انداختن میان آنان قسمت میگردد . «جفت» (بمعنی زمین) هر چند متعلق به رئیس خانوار شمرده میشود با اینهمه از او انتظار میرود که حوایج همه افراد خانوار را برآورد . یکی از حقوق مهمی که به «جفت» تعلق میگیرد حق استفاده از مراتع ده و جمع آوری خار و خاشاک آنها برای سوخت است .

این حق حق بسیار مهمیست و نشانیست از اینکه يك اجتماع اشتراکی ابتدائی در اصل چگونه اسکان یافته است و دلیل آنست که اعضای چنین اجتماعی حق داشتند که در زمین های ذی زرع و در آب و همچنین در حق مرتع متعلق بزمین های مزبور سهم باشند . حق سهم بودن دو مراتع مشترك هم در مورد املاک خرده مالک صدق میکند و هم در مورد املاک اربابی . در مورد دومی این حق بر اساس عرف و عادت قرار دارد و حال آنکه در مورد نخستین باید این کار بحکم قانون باشد اما بندرت اتفاق میافتد که ارباب بتواند این حق را از مردم ده نشین سلب کند .

از این اصول کلی که طرز تر کیب و تشکیل ده بر آنها قرار گرفته است شاید بتوان چنین استنباط کرد که شکل اولیه اسکان و شهرنشینی نخستین مهاجران ایرانی « اشتراکی ابتدائی »^۱ بوده و حقوق انفرادی از حقوق عالی اجتماعی نشأت می یافته است . با تغییری که در ترکیب اجتماعی ده مقارن ظهور عمده مالکان یا تیول داران^۲ پدید آمد از يك طرف سنت مالکیت

اشتراکی ضعیف شد اما از طرف دیگر میل به تنصیف و تساوی حصه های زمین - که در اصل بنسبت های ثابت و معین تقسیم شده بود - از منبع دیگر قوت گرفت و این منبع عبارت بود از سنن مساوات طلبی جامعه اسلامی. ممکنست از خود بیرسیم که این تحولات تا کجا در جامعه های روستائی ریشه دوانده است، بخصوص با توجه باین حقیقت که طبقات سپاهیان ترك که در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بروی کار آمدند غالباً در شهرها متمرکز بودند و تا آنجا که میدانیم معمولاً از محل اقطاعاتی که بآنان داده میشد امرار معاش میکردند و بنابراین از کجای معلوم که عامل حقیقی و قطعی در حفظ ترکیب اصلی ده مسأله کشت و زرع نبوده باشد. عامل بسیار مهمی که درین وضع تأثیر داشته گاو و گاو آهن بوده و مقدار زمینی که يك زارع میتوانسته است شخم بزند بوسیله این عامل محدود میشده است. مالک از نظر مزایای اقتصادی هیچ علاقهای بحفظ این ترتیب نداشت. در واقع بهم بستن و بکار بردن يك عده گاو بجای يك جفت گاو و تبدیل قطعات مختلف زمین های مورد تصرف زارعان بیک قطعه زمین واحد، یعنی ترك کردن روش تقسیم اراضی بر مبنای «جفت» تنها بعقل فنی محض دارای مزایای بیشتری بود که مایه رجحان این روش بر اولی بود و امر زراعت بکار بستن آنرا ایجاب میکرد. با اینهمه تقسیم زمین به «جفت» که تا امروز ادامه یافته است نشانیست از يك سنت مهم و دلالت میکند بر اینکه کیفیت اسکان و استقرار روستائیان در ده اصلاً مبتنی بر اصول اجتماع ابتدائی اشتراکی بوده نه بر اصل استقرار مالک و ارباب درده، یعنی نخست روستایی در روستا وطن گرفته نه مالک و ارباب. شکل امروزی مالکیتی که عمده مالکان از آن برخوردارند و امروز در ایران غلبه دارد یا از يك اجتماع ابتدائی اشتراکی ساده ای بوجود آمده که در آن افراد

دارای حقوق متساوی بوده‌اند و یا بريك چنین اجتماعی تحمیل شده است . در همان حال که رفته رفته اموالک وسیع از دهات و مهاجر نشین های ابتدائی اشتراکی بوجود می‌آمد یا بر آن تحمیل میشد هر چند منافع اقتصادی مالکان اقتضا میکرد که زمین های مورد تصرف دهقانان یکی شود با اینهمه عوامل و آداب و عاداتی وجود داشت که تمایل با اشتراکی بودن زمین را تقویت میکرد: بدین معنی که از نظر جمع خراج برای حکومت آسانتر این بود که با جوامع روستائی يك جا طرف باشد و چنین بنظر میرسد که در دوره ساسانیان حال بدین منوال بوده و این حقیقت تا حد زیادی پس از غلبه اسلام مصداق داشته است یعنی تا هنگامی که مالیات دهات را يك جا تعیین میکردند و قاطبه روستائیان بطور دسته جمعی مسؤول پرداخت مالیات انفرادی میشدند ^۱ . بعلاوه با رواج رسم اقطاع که آنرا بر مبنائی قدیمتر قرار داده بودند چون امتیازات صاحبان اقطاع نه تنها عبارت از حق وصول مالیات بود بلکه همچنین مشتمل بود بر وضع مالیات و تحمیل بیگاری بر مردم ، پیداست که درین حال شایسته تر این بود که مالیات را متناسب سهم هر يك از دهقانان و زمین های سیرده بآنان تقسیم کنند . این نیز بدون تردید عامل بسیار مؤثری در حفظ سنت قدیم و ادامه روش معمول درده بود . حفظ مقیاس «جفت» از نظر مالك يك فایده دیگر هم داشت : اگر تعهد پرداخت عوارض و انجام دادن بیگاری دهقان موکول میشد بوجود «جفت» درین صورت تقسیم زمین متصرفی زارع میان چند تن شريك الارث تأثیری در اساس مطلب نمیکرد ، یعنی وراثت کماکان مجبور بپرداخت عوارض و انجام دادن بیگاری میشدند . توزیع موسمی زمین در میان کشاورزان که امروز در بعضی از نواحی ایران معمول است ^۲ بظن غالب از آنجا سرچشمه

۱ - نگاه کنید بفضل اول و دوم . ۲ - نگاه کنید بفضل شازدهم .

میگیرد که مالك میخواهد عوارض و رسوماتی را که بر عهده دهقانانست بنسبت تعداد اراضی مورد تصرف آنان تقسیم کند و چیزی که موجب تقویت این تمایل میگردد آنست که مالك نمیخواهد زارع علاقه مخصوص بزمنی که در تصرف اوست بیابد و گرنه این مطلب یعنی توزیع موسمی زمینهای ده چندان ربطی بتمایلات مساوات طلبی اجتماع ندارد .

طریقه دوم احتساب عده اراضی ده که در تصرف دهقانانست مراجعه بمقدار سهم آب آنان میباشد. این ترتیب در جاهایی معمول است که کشت و زرع بیشتر باییل صورت میگیرد مانند بعضی نواحی واقع در محال اصفهان و همچنین نواحی کوهستانی که در آنجا ها آب و شکل زمین اهمیت بسیار فراوان دارد نه استعداد و قابلیت گاوهای که زمین را شخم میکنند . درین گونه موارد آبی که در دسترس همه است معمولا بعدة مختلفی از حصه های متساوی المدة تقسیم و بزمن اختصاص داده میشود. درین گونه املاك مساحت و شکل زمین نسبت به موقع زمین^۱ فرق میکند اما نسبت این تغییر و اختلاف بیش از آنست که در مورد سایر دهات دیده میشود، یعنی دهاتی که مبنای تقسیم زمین هایش بر «جفت» است. این نوع تقسیم در املاك خرده مالك بیش از املاك اربابی معمول است و شاید علت عمده این باشد که امروز املاك خرده مالك بیشتر منحصر بنواحی کوهستانیست و همچنین نواحی که کمتر حاصل خیزست و در آنها عامل مهم فلاحت آب است نه گاو^۲ و چنانچه زمینهای ده ازین نوع باشد توزیع موسمی اراضی زارعان مرسوم و معمول نیست مگر در موارد استثنائی. معین^۳ .

در بعضی نواحی خاصه در حوالی یزد ترتیب تقسیم زمین مشمول هیچیک

۱ - configuration - ۲ - نگاه کنید بفصل چهاردهم. ۳ - ورزقان [بفتح و اووزا]

واقع در ناحیه اوزوم دبلرزجان ازین قاعده مستثنی است (نگاه کنید بفصل هفدهم) .

ازین دو روشی که شرح دادیم نیست بلکه در نواحی مزبور ملکیت آب و زمین هر یک جدا گانه است و مساحت زمین‌های متصرفی زارعان را تخمیناً بر حسب عده گاو یا سهم‌های مساوی آب تعیین نمیکنند بلکه این امر بستگی بقدرت و ابتکار هر فرد زارع دارد. با توجه باین که دلایل کافی درین مورد در دست نداریم این مطلب را جز با حدس و گمان نمیتوان توجیه کرد و ناچار در تفسیر این نکته باید گفت که اوضاع جغرافیایی و نتایج سیاسی حاصل از آن سبب پیشرفت و ترقی مخصوص این ناحیه شده است. یزد که در کنار کویر مرکزی قرار گرفته نه از لحاظ لشکر کشی اهمیت داشته‌ونه از نظر کشاورزی دارای وضع مطلوب و مساعدی بوده است و بهمین دلیل در دوره صفویه و قاجاریه تا حدی خارج از مناطقی بوده که کراراً بعنوان تیول بسر کردگان سپاه و دیگران میداده‌اند. در جاهایی که زمین را بعنوان تیول باین و آن واگذار میکردند مالکیت اجتماعی دهقانان جای خود را رفته‌رفته با جاره‌داری میداد و بمرور دهور وضع عامه کشاورزان نامساعدتر میشد. اگر دهقانان ناحیه یزد توانسته‌اند استقلال و ابتکار بیشتری حفظ یا کسب کنند شاید بعلت این حقیقت بوده که کمتر از دهقانان نواحی دیگر دستخوش حوادث سیاسی شده‌اند و اوضاع طبیعی آن ناحیه ایجاب نمیکرده که نیروی مقاومت بیشتری بکار برند.

کرمان امروز نیز از بعضی جنبه‌ها و از نظر چگونگی تقسیم زمین‌های ده به یزد شباهت دارد. در این ناحیه اراضی ده بشش سهم مساوی یا «دانگ» قسمت میشود و هر دانگ عبارتست از یک ششم آب موجود ده و زمینی که بوسیله آن مشروب میگردد. درین مورد آثار ناچیزی از سنن و رسوم کهن اجتماع ابتدائی اشتراکی بجای مانده است و در توجیه این امر باز شاید ناچار شویم که با اوضاع جغرافیائی اتکا کنیم.

روشهای آبیاری بعلت موقع وشکل خاص زمین بطرزی صورت میگیرد که بعید نیست از قدیم این ناحیه بیشتر توسط زعمای مقتدر قوم آباد شده باشد نه بوسیله دستههای مهاجری از روستائیان .

یاقوت مینویسد کرمان که در زمان سلاجقه بسیار آباد بوده در زمان او (یعنی قرن هفتم مساوی با قرن سیزدهم میلادی) روبرویرانی نهاده است. ^۱ خرابی کرمان در قرن هشتم بدست امیر تیمور باعث تشدید این وضع شد و اساس تشکیلات موجود روستائی را برانداخت و شاید بتوان گفت که اوضاع و احوال نامساعد طبیعی کرمان مانع از احیاء آن شده باشد . در هر حال در کرمان آثار تشکیلات مربوط بجوامع ابتدائی اشتراکی کمتر از سایر نقاط ایران دیده میشود .

درست بهمان نحو که شرایط طبیعی در انتخاب محل و موضع روستا مؤثر افتاده طرح ونقشه آن نیز ناگزیر تابع مقتضیات مربوط بامنیت یعنی شرایط سیاسی شده است . اقدامات احتیاطی که برای رفع حمله مهاجمان در غالب نقاط ایران صورت گرفته از امور است که نسبتاً درازمنه متأخر بآن پرداخته اند . علاوه بر حملات اتفاقی مهاجمان ، آن قسمت از نواحی که بر سر راههای شهرستانهای مهم واقع شده در مسیر کشور گشایان قرار گرفته و بارها در آنها جنگ روی داده است . احتیاطات معمولی ایجاب میکرده است که دهات واقع در دشت یا دارای حصار باشد یا دست کم دارای یک ناحیه مرکزی یا محوطه محصوره که بهنگام ضرورت مردم با چهارپایان خود بدانجا پناه برند . مثلاً بسیاری از دهات واقع در دشتهای شمالی اصفهان مانند گز (جز) حصار دارد و راه ورود بده از دروازه های تنگ میگذرد . همچنین قسمت

۱ - معجم البلدان یاقوت چاپ ووستنفلد . Jacut's geographischen Wörterbuch, ed.

Wüstenfeld) لیبزیک ۱۸۶۶-۷۳، ج ۴، ص ۲۶۴

مرکزی مورچه خورت عبارتست از قلعه‌ای که محل سکونت روستائیان و نگاهداری احشام است. دلیل این امر را باسانی میتوان دریافت. ناحیه بر خوار [بضم با] بر سر راه مهاجمان افغانی قرار گرفته بود که در پایان دوران صفویه باصفهان پایتخت آنروز ایران حمله بردند و دهات پیرامون آنرا غارت کرده‌اند اما گز یکی از دهات معدودی بود که توانست مقاومت کند و لاجرم بتصرف دشمن در نیامد.

در غالب نواحی در مزارع وابسته بدهات مردم برای مصون ماندن از تاخت و تاز اشرا و صدمه و زیان درندگان بر گرد مزرعه حصار کشیده‌اند. در واقع بسیاری ازین مزارع غالباً فقط دارای یک خانه روستائی محصور یا «قلعه» است که محل زندگانی روستائیان و چهارپایانست و ممکنست که قسمتی از آنرا بصاحب مزرعه اختصاص داده باشند. در بعضی موارد چنانچه اوضاع و احوال مساعد باشد و مزرعه آباد شود مساکن دهقانان از محوطه محصور اصلی تجاوز میکنند و توسعه مییابد.

غالباً خانه‌های ده (خواه حصار داشته باشد خواه نداشته باشد) بهمیدیکر چسبیده است. قسمت مرکزی ده را مسجد (در صورتی که ده دارای مسجد باشد) و دکان ده (در صورتی که ده دارای دکانی باشد) تشکیل میدهند. در بسیاری از موارد دهات بزرگتر دارای کاروانسراست اما معمولاً کاروانسرا در حوالی ده ساخته میشود نه در داخل آن و در دهاتی که دارای باغ است باغهای ده نیز معمولاً در کنار ده دیده میشود نه در درون آن. اراضی مزروع در بسیاری از موارد در اطراف ده و جاهای دورتر صحرا قرار دارد و پس از آن مراتع ده دیده میشود. با اینهمه شکل و نقشه ده و زمینهای آن معمولاً نسبت بشکل زمین دسترس بودن آب فرق میکند. مثلاً واضح است که در دره‌های کوهستانی

احتياج بدهات محصور کمتر احساس ميشود زيرا در بسياري از موارد ده بر سر راه قواي مهاجم قرار نميگيرد يا ممکنست که موقع خود ده مجال تجاوز و حمله بکسي ندهد. اگر بناي ده محدود بديواره هاي دره شود درين حال مشکل بتوان زمينهاي زراعتي در پيرامون آن سراغ کرد بلکه درين صورت ممکنست اين زمينها در يك طرف ده امتداد يافته يا اينکه در بالا يا پائين دره قرار گرفته باشد يعنى درجائي که دره وسعت ميابد و امر کشت و زرع را ممکن ميسازد. جمعيت دهات مختلف و مر کبست از مالکان - مگر در مواردی که غایب اند - و کساني که در واحدهاي زراعتي کار ميکنند يا صاحب آنها هستند و مقصود از واحد زراعتي واحدیست که زمين هاي ده بر حسب آن تقسيم شده باشد (اين گونه کسان ممکنست خرده مالک يا مستاجر يا از زارعاني باشند که بر اساس مزارع زراعت ميکنند) گذشته از اين گروه بايد کارگران کشاورزي و خوش نشين ها و صنعتگران صنايع دستی مانند نجار و آهنگر و مقامات رسمي مانند کدخدا و همچنين پيشه وران مانند دکاندار ده و افراد طبقه روحاني را نام برد. همه طبقات در ده ديده نميشوند، في المثل خرده مالکان معمولاً در دهات اربابي وجود ندارند، همچنين در همه دهات صنعتگران و دکانداران و روحانيان ديده نميشوند. موضوع عمده اي که در صحايف بعد از آن بحث خواهد شد موقع اين طبقات مختلف و روابط آنها نسبت بيکديگر و همچنين روابط آنها نسبت بدولت است.

بخش نخست

تاریخ زمین داری و اداره
درآمد های اراضی و املاک
در ایران از صدر اسلام تا
اعطای مشروطیت



فصل نهم

منشأ تاریخی: استیلای عرب

تاریخ ایران پیش از مهاجرت ایرانیان یا به بیان درست تر اقوام اوستائی بر ما مجهول است مگر تاریخ عیلام و اشارات متفرق و پراکنده ای که در سنگ نوشته های آشوری^(۱) دیده میشود. قدیمترین مدارکی که درباره اقوام اوستائی قبل از مهاجرت آنان بمشرق ایران داریم نشان میدهد که میان عناصر شهرنشین با عناصر نیمه بیابانگرد پیوسته خلاف و دشمنی بوده است^(۲) پس از مهاجرت اقوام مزبور بمشرق ایران موضوع شهرنشینی هدف اصلی حیات اقتصادی و مذهبی و سیاسی آنان قرار گرفت اما همچنان اختلاف میان آن دو عنصری که گفتیم ادامه داشت^(۳). جامعه آنروز جامعه پدرسالاری^(۴) و مبتنی بر اساس خانواده (نمانه)^(۵) و ده (ویس)^(۶) و قبیله (زنتو)^(۷) و کشور (دهیو)^(۸) بود^(۹). بتدریج که کشاورزی توسعه مییافت و زمین های بکر بدست میآمد بعضی خاندانها مقادیر معتنا بهی از زمین هارا بملکیت خود در میآوردند.^(۱۰) در آن روز گارزیستگاه مردم یعنی

۱ - ا. کریستن سن «مقدمه در باب مآخذ تاریخ حقوق ایران باستان»
Introduction bibliographique a l'histoire du droit de l'Iran ancien.

(در «آرشیو تاریخ حقوق شرق» Archive du droit oriental، ج ۲، ص ۲۵۳.)

۲ - گایگر، تمدن ایرانیان شرقی، ج ۱، ص ۱۱ یبعد. اوسما زندگانی ساده دهقانی و مراقبت از اغنام و احشام را میستابد و برای کشت و زرع زمین و آباد کردن اراضی بایر و همچنین توسعه تدریجی فلاحت ارزشی مذهبی قائل است (همان کتاب، ص ۱۲) ۳ - همان کتاب، ص ۲۵.

۴ - Patriarchal منسوب به Patriarchy که در سالهای اخیر به «پدرشاهی» هم ترجمه کرده اند اما کلمه اخیر درست و رسا نیست. کلمه Patriarchy از ریشه یونانی و مرکب است از Pater بمعنی پدر و archos بمعنی رهبر و سالار. ازینرو من این کلمه را «پدرسالاری» و در معنی صفتی به «پدرسالار» ترجمه کرده ام (مترجم). Nmana - ۵.

۶ - Vis ۷ - Zantu ۸ - Dahyu ۹ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان (کینهاک، ۱۹۳۶)، ص ۱۳. ۱۰ - گایگر، ص ۲۴۷.

نوع معمولی مسکن دهکده بود و مزارع تک تک و جدا از هم ازین قاعده که در شرق ایران تعمیم داشت مستثنی بود. مردم بر حسب قبیله تقسیم میشدند و دهی که محل سکونت یک طایفه بود حکم نمونه‌ای را پیدا میکرد که مساکن جدید را از روی آن ترتیب میدادند و اداره میکردند.

چنانکه در مقدمه متذکر شدیم غالباً مقتضیات و اوضاع و احوال مردم را و ادار بقبول این نوع زندگانی یعنی زندگانی روستائی و اسکان و اقامت در دهکده میکرد.

رفته رفته از میان مردم رهبرانی برخاستند که منشأ قدرت و نفوذشان دو چیز بود یکی قبایلی که بدان منسوب بودند، دیگر اراضی ملکی آنان و این عده در زمان هخامنشیان تأثیر مهمی در اوضاع و احوال کشور داشتند.

در قسمت غربی فلات ایران و در بین‌النهرین از روزگار قدیم ظاهراً انجام دادن پاره‌ای از خدمات از لوازم زمین‌داری بوده و روش معمول و عادی هر پادشاهی که میخواست است لشکریان خود را اداره کند و بمأموران خود حقوق دهد این بوده است که مقداری زمین بآنان ببخشد. از اینرو بموجب مواد ۳۶ و ۳۸ و ۷۱ قوانین حمورابی فروش ایلکو^(۱) (یعنی زمینی که صاحب آن موظف بوده است پادشاه خدمت کند) از طرف افسران ارتش سلطنتی که بآنان ایلکو بخشیده شده بود ممنوع بود. ماده ۳۸ صاحبان این قباله‌ها یعنی مالکان ایلکو را از رهن گذاشتن آن و ماده ۷۱ آنانرا از انتقال مالکیت زمینهای ایلکو بدیگری ممنوع و خریدار را موظف میکند که چنین زمینی را بفروشنده پس دهد^(۲). تحقیقاتی که درباره معاملات مربوط با مالک غیر منقول

۱- ilku - ۲ - پ. م. پوررو Purves، «تفسیری درباره املاک غیر منقول نزی»، مجله تحقیقات مربوط بخاور نزدیک، چاپ شیکاگو (Chicago) Journal of Near Eastern Studies

، ج ۴ (آوریل ۱۹۴۵)، ص ۷۵.

ناحیه نزی^(۱) (واقع در ده میلی جنوب شرقی کر کوك) بعمل آمده (این تحقیقات مربوط بهزاره دوم قبل از میلادست) نشان میدهد که همه زمینها متعلق بشاه بوده و آنهارا یا برسم بخشش یا بعنوان تیول بر عایای خود میداده است: « قانوناً رعایائی که این زمینها بآنان سپرده میشد آنهارا تصرف میکردند نه تملك. هر يك از رعایای شاه در ازاء استفاده از چنین زمینی مكلف بانجام دادن خدمت خاصی برای او بود اما حق نداشت که از خود سلب مالکیت کند یا ملك خود را بدیگری انتقال دهد مگر یکی از خویشاوندان بلا فصل خود. به تدریج رسم تیول دادن بر افتاد و مالکیت خصوصی بر فرض که نظراً میسور نبود عملاً متداول شد و برای تسهیل انتقال اموال غیر منقول با فردی که وابسته به دستگاه حکومت نبودند بکار بردن حیلۀ قانونی و باصطلاح کلاه شرعی لازم آمد. ظاهراً طریقه‌ای که در وهله نخست برای جمع بین نظریه قانونی قدیم و روش جدید قانونی بخاطر مردم خطور کرد این بود که متوسل بمسأله اختیار کاذب شوند یعنی کسی را بدروغ بخویشاوندی یا فرزندى خود برگزینند. ازینرو پس از اندکی جرح و تعدیل در نظر سابق و لاحق روشی نو پدید آمد. البته اتخاذ این روش نو از نظر تنظیم قباله لازم بود نه از نظر اختیار حقیقی فرزند و خویشاوند و چنین مینماید که با اتخاذ روش جدید میتوانستند همه مقتضیات قانون را رعایت کنند. بدین گونه املاك خرید و فروش میشد بی آنکه نص قانون نقض شده باشد » (۲).

طریقه معامله چنین بود که فروشنده خریدار را بفرزندى اختیار میکرد و يك قطعه ملك را بعنوان سهم الارث باقباله و سند باو هبه میکرد و در عوض

۱- Nuzi ۲- اف. آر. استیل Steele، معاملات اموال غیر منقول نزی Nuzi Real Estate

Transactions (فیلادلفی، ۱۹۴۳)، ص ۱۵.

خریدار يك « قسطو »^(۱) یا هدیه‌ای بفروشنده میداد که عبارت بود از کلائی که مجموع بهای آن برابر بابهای ملك بود^(۲) .
چنین بنظر میرسد که سایر معاملات ارضی نیز مرسوم و اعم از معاملات ذیل بوده است :

(۱) - دی تننوتو^(۳) یعنی واهی که در مقابل وثیقه ملک داده میشد^(۴) .
(۲) - سوپوئوتو^(۵) یعنی آنچه در ازاء تبدیل اراضی و املاک مختلف بيك ملك واحد میدادند^(۶) . در دو متنی که در دست داریم و در آنها بمعامله نوع اول اشارت رفته تصریح شده است که « ایلکو (خدماتی که بعهده صاحب تیول است) بعهده فروشنده خواهد بود » .

نخستین شاهنشاهی ایرانیان یعنی هخامنشیان که در حدود ۵۵۰ پیش از میلاد بر روی بقایای امپراتوریهای قدیم (یعنی امپراتوریهای که مرکز آنها بین النهرین بود) پدید آمد دست کم از بعضی روشهای « فئودالی » و ملوک الطوائفی آن ممالک پیروی کرد و شهرستانهایی که مرکز امپراتوریهای قدیم بود پس از غلبه ایرانیان تا حدی سنن و آداب و عادات خود را حفظ کردند^(۷) . در ضمن همینکه حکام ولایات جانشین رؤسای قبایل شدند

۱- qistu ۲- یورو ، مجله تحقیقات مربوط بخاور نزدیک ، ج ۴ ، ص ۶۹ .

۳- ditennutu ۴- استیل ، ص ۴۷ . ۵- Supe,ultu

۶- همان کتاب ، ص ۵۳ . همچنین نگاه کنید به ۵ . لوی Lewy « روش ملوک الطوائفی و بهره برداری از املاک خالصه طبق اسناد مکشوف در تزی Systeme féodale et exploitation du domaine royal après les textes de Nuzi ، آرشیو تاریخ مشرق ، ج ۳ ، ص ۱۶۲-۵۰ .
۷- نگاه کنید به ن . ادونتز Adontz ، مقاله « وضع بردگی در ایران » [مترجم بایسن نکتہ توجه دارد که بردگی ترجمه نارساییست از « سرواز »] [Aspect iranien du servage] در کتاب « بردگی » گزارشهای تقدیمی بانجمن ژان بدن در جلسات مورخ ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ اکتبر ۱۹۳۶ (Le Servage, Communications presentes à la Société Jean Bodin, Reunions des 16, 17, et 18 Octobre 1936 ، ص ۱۳۶ بیعد .

شاهنشاه ایران بصورت رئیس مملکت تجلی کرد و شهر بانان^(۱) بعنوان حکام محلی جانشین رؤسای قبایل شدند^(۲). شهر بان رئیس دستگاه اداری شهرستان خود بود. وی بجمع خراج و نظارت در کار مأموران محلی و عشایر و شهرهای تابع خویش میپرداخت و بزرگترین قاضی ولایت بشمار میرفت. وی مسؤول امنیت راهها بود و میبایست راهزنان و گردنکشان را سرکوب کند. شورائی از ایرانیان که در آن عناصر محلی نیز حق شرکت داشتند شهر بان را در اداره امور یاری میکردند و یکی از منشیان دستگاه سلطنت و هیاتی که از طرف پادشاه اعزام میشدند در امور شورا نظارت داشتند. فرمان راندن بر قوای دائمی نظامی شهرستان و اداره کردن دژهای آن خارج از حیطه قدرت شهر بان بود و افسرانی که از طرف شاه تعیین میشدند بر سپاهیان و دژها فرمان میراندند. با اینهمه شهر بان اجازه داشت که قوای معینی در اختیار خود داشته باشد^(۳). مالیاتی که مردم میپرداختند نقدی و جنسی بود. هر فرد ایرانی که قادر بحمل سلاح بود مکلف بود که بشاه خدمت کند، عمده مالکان سواره و دیگران پیاده در لشکر شاه خدمت میکردند. مردمان مستطعی که شخصاً حاجت بکشت زمین نداشتند موظف بودند که هرچه بیشتر در دربار حضور یابند. اگر این نوع کسان دارای فرزندان شایسته بودند بآن مناصب عالی میدادند و غالباً بعنوان پاداش زمین میبخشیدند. ازین گذشته پیوسته عده ای از ایرانیان را بولایات میفرستادند تا در آنجا اقامت کنند و بدین منظور بآن زمین عطا میکردند. این مهاجران هسته اصلی قوای نظامی شهرستانها و همچنین شورای ایرانیان که بدان اشاره شد و خاندان شهر بانان را تشکیل

۱- باصطلاح یونانی ساتراپ (مترجم). ۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۵.

۳- نگاه کنید بماده شهر بان [= ساتراپ] در دایرة المعارف بریتانیکا Encyclopaedia Britannica (چاپ یازدهم).

میدادند^۱. اثرات این جنبش مهاجرت که یکی از خصایص بارز تشکیلات دولت هخامنشی بود این بود که مبانی قدرت خانواده‌های بزرگ را استوارتر کرد و باید دانست که هخامنشان باتکای این خانواده‌ها روی کار آمده بودند. هخامنشیان پیش از روی کار آمدن از مردم فارس کسب قدرت کردند اما پس از تشکیل سلطنت سرچشمه قدرت آنان عبارت از املاک وسیعی شد که در سراسر امپراتوری هخامنشی وجود داشت. بازوآل شاهنشاهی هخامنشی شهر بانان عملاً از استقلال برخوردار شدند خاصه پس از آنکه برخلاف قاعده اصلی چنین مرسوم شد که آنان را بسپهسالاری شهرستان خودنیز بگمارند. ظاهر آسکندر که داریوش سوم را در ۳۳۰ پیش از میلاد برانداخت و همچنین سلوکی‌ها آداب و سنن اصلی هخامنشی را ادامه دادند^۲ اما تنها پس از روی کار آمدن اشکانیان بود که قبایل بیابان گرد سکائی طبقه حاکمه را تشکیل دادند و اصول ملوک الطوایفی پیش از اسلام بمنتهی درجه تکامل خود رسید. سکاها دارای املاک و اراضی وسیع بودند و شورای سلطنتی از آنان تشکیل میشد.^۳ در ایران هفت خانواده بزرگ بودند که طبقه «فتودالهای» بزرگ را تشکیل میدادند و هر گاه اراده میکردند رعایای خویش را بهواداری از شاه بر میانگیختند یا بر ضد او می‌شوراندند. بین آنان و روستائیان طبقه متوسطی از تیولداران جزء وجود داشت و حلقه‌ای که اینان را به تیولداران عمده می‌پیوست محکمتر از رشته‌ای بود که شاه را به تیولداران بزرگ متصل میکرد و باید دانست که بموجب آنچه مورخان قدیم نوشته‌اند میان تیولداران بزرگ و شاه عناد و لجاج وجود داشته است.^۴ شاهنشاهی ایران تقسیم میشد میان شهریارانی که تابع شاهنشاه بودند

۱ - همان کتاب، ماده ایران. ۲ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۴

(متن فرانسه). ۳ - نگاه کنید به دایرة المعارف بریتانیکا، ماده «پارت» Parthia

۴ - کریستن سن، ص ۱۶-۱۷ و ص ۲۳.

وولایاتی که تحت حکومت مستقیم شهر بانان اداره میشد. ۱ در هر شهر بان نشین يك یا چند خانواده وجود داشت که حکومت در دست آنها بود و رؤسای این خانواده‌ها عبارت بودند از ملوک الطوایفی که هر کدام صاحب دهات و شهرهای بسیار بودند. قشون اشکانی مرکب بود از خدم و حشم ملوک الطوایف و از این رو طبعاً شاهان اشکانی میبایست سران طوایف نیرومند را بحکومت ممالک عدیده خود بگمارند و بدینسان موجب شوند که تقریباً تمام شهر بانان موروثی شود. ۲ بقول راستقتزف ۳ بارزترین جنبه زندگی اقتصادی و اجتماعی شاهنشاهی اشکانی چنین بود: «حیات اقتصادی و اجتماعی این دوره دارای ماهیت ملوک الطوایفی بود و در رأس کارها تیول داران عمده قرار داشتند و تیول داران جزء مالک شهرها و دهات بودند. خرده مالکان مستقلاً زمین خود را کشت و زرع میکردند و بردگان هم برای عمده مالکان کار میکردند و هم برای خرده مالکان».

چنین مینماید که خصایص عمده روش ملوک الطوایفی اشکانیان بسلسله ساسانیان که در ۲۲۶ میلادی تأسیس شد بارث رسیده باشد. سلسله اخیر چندان در ایران سلطنت کرد تا بر اثر حمله مسلمانین بر افتاد. هر چند ماخذ و منابع مربوط باین دوره پراکنده و ناقص است آنقدر میدانیم که جامعه ساسانی بطور کلی مبتنی برین عقیده بود که علایق خانوادگی مقدس است و مقصود از وضع قوانین حفظ خانواده و املاک زراعتی است و پیوسته باید خط فاصل مشخصی میان طبقات مختلف اجتماع رسم کرد و در سلسله مراتب اجتماعی هر طبقه را در جای مخصوص خود قرارداد. آن هفت خانواده ممتازی که دارای حقوق مخصوص بودند - و ساسانیان که سلطنت رسیده

۱ - تاریخ قدیم، نشریه دانشگاه کیمبریج Cambridge Ancient History، ج ۹، ص ۵۹۰.

۲ - همان کتاب، ج ۱۱، ص ۱۱۴. Rostovtzeff - ۳. ۴ - همان کتاب،

ص ۱۲۰. ۵ - کریستن سن، ص ۳۲۰-۳۰.

بودند یکی از آنها بشمار میرفتند - همچنان نسبت بدیگران تقدم و برتری داشتند^۱. متأسفانه اطلاع دقیقی دربارهٔ روش «فتودالی» دورهٔ ساسانیان در دست نداریم. مثلاً معلوم نیست حکامی که نمایندهٔ دستگاه سلطنت بودند چه قدرتی در قلمرو تیولداران و باصطلاح فتودالها داشتند و اینان از کدام معافیت‌ها و مصونیت‌ها برخوردار بودند و مالکیت اراضی توأم با چه خدماتی بود. با اینهمه میدانیم که نجبای تیولدار میبایست بحکومت مرکزی یا حکومت محلی یا هر دو خراج بگزارند و ناگزیر بانجام دادن خدمات نظامی بودند^۲. چنین مینماید که همچنانکه در روزگار کهن تر مرسوم بود تیولداران عمده مالك یا متصرف زمین‌هایی بودند که در نواحی مختلف کشور پراکنده بود و میان آنها مسافتی عظیم فاصله بود^۳. در سلسلهٔ مراتب اجتماعی پس از نجبای تیولدار دهخدايان یا «دهقانان» قرار داشتند و منشأ قدرت اینان عنوان موروثی بود که باتکای آن امور محلی را اداره میکردند. «دهقانان» طبقهٔ بسیار بسیار مهمی را تشکیل میدادند، هر چند غالباً آن مقدار زمینی را که بعنوان ملك موروثی خانوادگی زراعت میکردند اندك بود. آنان در قبال روستائیان نمایندگان حکومت مرکزی بودند و کار عمدهٔ شان جمع خراج بود و بعقیدهٔ کریستن سن

۱- همان کتاب، ص ۹۸-۹۹. ۲- همان کتاب، ص ۱۰۱.

۳- همان کتاب ص ۳۷۰-۱. رجوع کنید بداستان انوشیروان و والی آذربایجان که نظام الملك در سیاستنامه نقل کرده است. این حکایت بخودی خود دلیل بر آن نیست که چنین اوضاعی در زمان سلطنت انوشیروان وجود داشته است بلکه نشان میدهد که مردم در ادوار بعد نسبت برسوم ساسانیان چگونه میانداشیدند. والی میخواست «که مرخویشان را باغی و نشستگاهی سازد. کلبهٔ وزمین‌پیرزن مانع کار او بود و چون پیرزن راضی بفروش نشد سپاه سالار آن کلبه وزمین بظلم ازو بگرفت». پیرزن نزد انوشیروان دادخواهی کرد و وی کسی را برای تحقیق امر فرستاد و شنید که والی در خراسان و عراق و فارس و آذربایجان خانه و کاروانسرا و ملك دارد (نگاه کنید به ص ۳۰ بعد و این حکایت را کریستن سن نیز نقل کرده است، ص ۳۷۰-۱).

بسیب آشنائی «دهقانان» باوضع کشور ومردم بود که مالیات کافی برایمخارج اداره امور دربار تجمل پرست ساسانی و جنگیهایی که محتاجمخارج گزاف بود فراهم میآمد و درواقع معادل این مقدار مالیات را قوم غالب عرب نمیتوانست وصول کند^۱. با اینهمه زمین داران منحصر به تیول داران و «دهقانان» نبودند، نفوذ و قدرت روحانیان نیز تا حدی متکی باملاک آنان بود^۲. در زمان سلطنت انوشیروان (۵۳۱-۷۸ میلادی) پس از فرونشاندن شورش مزدک طبقه اشرافی که شاه متشکل کرده بود رام وفرمانبردار شدند و گویا طبقه نجبای فروتر که دراملاک خود روزگار میگذراندند وسرگرم وظایف مربوط باداره امور محلی بودند نسبت بسایر طبقات مردم آسوده تر و مرفه تر میزیستند. بعقیده کریستن سن گویاجامعه وبطور کلی حیات اجتماعی مردم در عهد انوشیروان نسبت بسدوران پیش ازو کمتر دستخوش نکبت و مسکنت بوده است^۳. با اینهمه در محیط سیاسی و اجتماعی آن زمان تنها فکری که بیش از هر چیز بر اذهان مردم غلبه داشت مسأله ناامنی بود^۴ و زور گوئی هوسناک قوی برضعیف دست رد برسینه کسی نمیگذاشت.

روستائیان وابسته بزمین بودند ومکلف بودند که زحمت بکشند وکار کنند وخدمات سربازی انجام دهند، یعنی بعنوان سرباز پیاده خدمت کنند. قانون از آنان کمتر حمایت میکرد و هنگامی که هر مزد چهارم سپاهیان خود را

۱- کریستن سن، ص ۱۰۷. ۲- همان کتاب، ص ۱۱۲. تفسیم بندی دقیقی میان طبقات یا درجات مختلف و بین نجبا وعامه مردم وجود داشته است. در نامه تنسرحی دیده میشود باین مضمون که عوام الناس از خرید اموال غیر منقول متعلق به اشراف واعیان ممنوع بودند (چاپم. مینوی، طهران ۱۳۱۱، ص ۱۹). ۳- کریستن سن، ص ۴۳۴.

۴- آگانایاس اسکولاستیکوس Agathias Scholasticus مینویسد که «افویا بر زیر دستان ستم میکردند و اینان در میان خود مرتکب شقاوت و اعمال خلاف انسانیت میشدند» (بنقل از کریستن سن، ص ۴۳۴).

مجبور کرد که بهنگام جنگ دست تجاوز بر مردم صلح جو دراز نکنند شاید مقصود او از مردم طبقه « دهقانان » بود نه روستائیان . بگفته آمیانوس مارسلینوس^۱ نجبای ایران مدعی بودند که « حق زندگانی و مرگ مردم و غلامان » در دست آنانست^۲ .

منبع عمده مالیات ، کشاورزی بود . مأموری که در رأس دستگاه وصول مالیات قرار داشت و استریوشان سالار (یعنی رئیس کشاورزان) خوانده میشد . گویایوی در امور کشاورزی و آبیاری^۳ نیز نظارت میکرد و برای اداره این قبیل امور مقرراتی وجود داشته است از جمله مقرراتی که مربوط بوده است بانواع مختلف از نهرها و نگهداری و تعمیر آنها و طرز استفاده از آنها و ساختن سد ها و بندها و پلها و سایر امور^۴ . با اینهمه چنین مینماید که اشکالات عمده ای در جمع خراج پیش میآمده و مالیات پس افتاده امری معمول بوده است.^۵

چنین مینماید که تاروز کار شاهنشاهی قباد (متوفی در ۵۳۱ پس از میلاد) مالیات ارضی متناسب با میزان محصول تقویم میشده و نرخهای مالیاتی با هم تفاوت داشته و بر حسب نوع کشت و جنس محصول تعیین میشده است . در عهد سلطنت قباد و فرزند و جانشین او انوشیروان تقویم مقدار مالیات متناسب با

۱- Ammianus Marcellinus ۲- ج ۲۳ ، ۶ ، ۸۰ . جنقل کریستن سن ، ص ۳۱۶ .

۳- کریستن سن ، ص ۱۱۷ . ۴- همان کتاب ، ص ۳۱۶ . ۵- گاهی یکی از

شاهان برای کسب و جاهد خراج پس افتاده را میبخشود مثلاً بهرام پنجم (بهرام گور) پس از جلوس فرمان داد تا خراج عقب افتاده را لغو کنند (کریستن سن ، ص ۱۱۹) . بموجب روایت دیگر بهرام خراج ارضی پنج سال را بخشود و چنین ادعا کرده اند که این کار موجب اشتغال مردم بله و لعب شد و آبادی مملکت روبرویرانی نهاد . ازینرو بهرام دوباره بوضع خراج ارضی پرداخت و مردم را وادار کرد که هم خراج زمینهای دایر را بپردازند و هم خراج زمینهای بایر را ، پس مردم ناچار شدند که زمینهای بایر را نیز زراعت کنند و محصول این زمینها بیش از اراضی دایر شد (تاریخ قم ، ص ۱۸۷) .

وسعت زمین بود مگر در مورد نخلها و درختان میوه که مالیات اینها را بر حسب شماره درختان تقویم میکردند.^۱ بسیاری از نویسندگان قدیم اسلامی داستان وقایعی را که منجر بتغییر روش تقویم خراج شد بیک شکل و بتفصیل نقل کرده اند. بموجب این روایت قباد روزی بشکار رفت و بیستان زنی در آمد و دید که سرگرم نان پختن است. کودکی نزد وی ایستاده بود و میخواست اندکی میوه بردارد اما زن او را منع میکرد. قباد سبب این کار پرسید و زن پاسخ داد که میوه میان او و پادشاه مشترک است و چون هنوز نه شاه آن را قسمت کرده و نه عامل خراج پس حلال نیست که کودکان او دست بمیوه برند. آورده اند که سپس قباد بر آن شد تا این رسم را براندازد و فرمان داد که میزان خراج را بر حسب مساحت زمین تعیین کنند نه بنسبت میزان محصول [= مقاسمت] اما پیش از آنکه بنیت خود جامه عمل پوشاند در گذشت. انوشیروان که فرزند و جانشین او بود قصد پدرا اجرا کرد و بر املاک و مزارع و باغها و بیستانها و تاکستانهای سراسر کشور خراج بست و مالیات سرانه وضع کرد و

۱ - بموجب تاریخ طبری قباد شروع بمساحتی زمین ها کرد و انوشیروان این کار را بیابان برد (ج ۱، فصل ۲، ص ۹۶۰). یک جریب گندم یک درهم و یک جریب مو ۸ درهم و یک جریب شبنم ۷ درهم مالیات داشت و ماخذ مالیات نخلهای ایران عبارت بود از قرار هر چهار درخت یک درهم و در مورد نخلهایی که جنسشان پست تر بود از قرار هر شش درخت یک درهم و در مورد درختان زیتون از قرار هر شش درخت یک درهم. صاحبان زمین های غله خیز نیز یک الی دو قفیر میبایست بابت هر جریب بپردازند و مردم خراج را هر سال در سه قسط میپرداختند (ج ۱، فصل ۲، ص ۹۶۱-۳). قول مسعودی درین باب اندکی با روایت طبری اختلاف دارد: بقول مسعودی قباد نرخ گندم و جو را از قرار هر جریبی دودرهم درسواد معین کرد (کتاب التنبیه والاشراف چاپ دوخوبه (Bibl. Geog. Arab.)، ص ۳۹).

تنها معدودی را از آن معاف کرد.^۱ کریستن سن معتقدست که این اصلاحی که انوشیروان در روش وصول مالیات بعمل آورد هم مایه رفاه مردم بود و هم بسود خزانه مملکت و در ادوار بعد خلفا این رسم را مبنای تقویم خراج قرار دادند.^۲

بموجب روایت دیگر اردشیر پوربایک مؤسس سلسله ساسانی نخستین کسی بود که پرداخت خراج ارضی را معمول کرد. تاریخ قم درین باب نامه‌ای را که یکی از ملاکان نهاوند بکتاب رکن الدوله نوشته است نقل میکند. نویسنده معتقدست که ایرانیان از خراج نفرت داشتند و میگفتند که مقاسمه (یعنی تقویم مالیات دیوانی از طریق تثبیت مقدار معینی از غله) عادلانه ترست.^۳

۱ - تاریخ قم، ص ۱۷۹. همچنین نگاه کنید بطبری، ج ۱، فصل ۲، ص ۹۶۰-۶۳. ابن حوقل مینویسد که در دوران پیش از اسلام نازمان قباد خراج بصورت حصه‌ای از خرمن پرداخت میشد. قباد مقرر کرد که خراج درسراسر ایالت فارس بنرخهای معینی پرداخته شود و خراج را هنگامی بپردازند که انبارهای غله و خرمن گاهها پر باشد (کتاب صورۃ الارض چاپ ج. ۵. کرمرز J. H. Kramers (Bibl. Gnog. Arab)، ج ۲، ص ۳۰۳-۴). ۲ - ص ۳۶۱، تاریخ قم از همدانی نقل میکند که «او گفت اول کسی که زمین مساحت کرد و ببیمود و در اوین نهاد و خراج پدید کرد قباد بود و بجلوان دیوان خراج ساخت و آنرا دیوان عدل نام نهادند» (تاریخ قم، ص ۱۸۰) چنین بنظر میرسد که احتمالاً دفتر مربوط به ثبت اراضی را در دیوان خراج نگاهداری میکردند. هنگامی که معاویه عاملی را مأمور جمع خراج بین‌النهرین کرد صورت زمین‌های متعلق بشاه ساسانی و خانواده‌اش را از جلوان بدست آوردند (تاریخ ابن واضح چاپ م. ث. هوتسمال Houtsma (بریل، ۱۸۸۳)، ج ۲، ص ۲۵۸). ۳ - تاریخ قم، ص ۱۸۲-۳ [اصل عبارات تاریخ قم درین باره چنین است: «ومن شکایت نامه‌ای دیدم و خواندم که یکی از اربابان نهاوند از دست امیر نهاوند... بکتاب و نویسندگان رکن الدوله رحمه الله فرستاده بود.... که اول کسی که او را بشه‌نشاه نام کردند اردشیر بن بابک بود و او اول کسیست که خراج پدید کرد و سنت گردانید عجم آنرا مستعظم و مستکره شمردند و گفتند آنچه باقی خواهد شد وظیفه میگردانی و تعیین مینمائی یعنی خراج را بر بردنهای فانیه وضع میکنی زیرا که مقاسمت عدل ترست»].

غلبهٔ تازیان بر ایران در قرن هفتم میلادی^۱ شکاف بزرگی در تاریخ ایران پدید آورده است. پس از حملهٔ عرب ایران ضمیمهٔ عالم اسلام شد و در سراسر ممالک اسلامی نظریه مشترک خاصی در باب حکومت بوجود آمد و در مسائل مربوط بحکومت های محلی که در دست مردم بومی باقی مانده بود کمتر تغییر راه یافت و در لوای حکومت اسلامی بسیاری از آداب و رسوم محلی همچنان رعایت میشد. با وجود کوششی که فقها برای انطباق روش مالیاتی با رویه و طریقه اسلامی میکردند دستگاه وصول خراج از بسیاری جهات شبیه دستگاه سابق ساسانی بود و کمتر با اصول و قواعدی وفق میداد که حضرت محمد [ص] و سایر کسانی که سر نوشت مسلمین صدر اسلام را در دست داشتند وضع کرده بودند. بمرور دهور تغییرات و تحولاتی حاصل شد و جنبشی در جامعهٔ اسلامی پدید آمد که در عین وحدت دارای دو جنبه بود. از یک طرف نظریه شرعی منشأ اثر واقع شد و مایهٔ تکامل سنن اجتماعی و اقتصادی گشت، از طرف دیگر طرز تفکر و آداب و عادات ممل مغلوب مایهٔ تحولاتی در نظریه اسلامی شد. مدتی گذشت تا این تحولات مرحلهٔ پیمود و به نتیجهٔ قطعی رسید و در ضمن مردم هر محل تغییرات فراوانی در آن دادند و عاقبت تمدنی بوجود آمد که تنها عامل وحدت آن دین اسلام بود.

براستی جز در مواردی معدود تأثیر مذهب اسلام را میتوان در همه مظاهر حیات ایرانیان سراغ کرد. در مورد زمین داری باید دانست که اسلام در مفهوم

۱ - جنگ قادسیه در ۶۳۷/۱۶ و جنگ نهاوند در ۶۴۲/۲۱ از مراحل مهم این فتح است در صحایف بعد کلمهٔ ایران بعنوان يك کلمه جغرافیائی بکار برده شده نه بعنوان کلمه‌ای که دلالت بر يك مفهوم سیاسی داشته باشد. تنها در زمان صفویه (نگاه کنید بفصل پنجم) بود که ایران بصورت يك دولت ملی بمعنی امروزی درآمد و کلمه ایران دارای مفهوم سیاسی و در آن واحد جغرافیائی شد.

مالکیت و زمین‌داری و توسعه و تکامل این امر تأثیر کلی داشته است. بعقیدهٔ مسلمین آب و مرتع مشترکاً بهمه آنان تعلق داشت.^۱ مالکیت فردی امری مجاز و مقبول بشمار میرفت و بهیچ‌رو تجاوز بآن را روا نداشتند مگر در مواردی که لازم می‌آمد بنا بر دلایلی ملک کسی مصادره شود یعنی اعم از اینکه میخواستند ملک مدیون را بگیرند و بداین بدهند یا اینکه مبادرت باین کار را بخیر و صلاح جامعه تشخیص میدادند، مانند مواقعی که دولت مدعی بود که می‌خواهد زمینی را بساختن، دژی یا گذرگاهی اختصاص دهد.^۲

سرعت و سهولت نسبی غلبه تازیان با احتمال غالب تاحدی معلول این حقیقت بود که اسلام بعامه مردم وعده میداد که از آن اوضاع و احوال نکبت بار طاقت‌فرسای اجتماعی رهائی خواهند یافت. اسلام در حالی این وعده‌ها را میداد که «رژیم» کهن در چشم مردم چندان خوار و ناچیز شده بود که حس و فاداری را در آنان بر نمیانگیخت و هرگز ایرانیان را بمخالفت با دشمن و ادار نمیکرد، چه میدانستند که با شکست دادن تازیان موفق بحفظ راه و رسمی نخواهند شد که بهروزی و کامیابی آنان در آن نهفته باشد و نیز میدانستند که که دفاع از طبقه حاکمه بمنزلهٔ دفاع از کسانی نخواهد بود که در اندیشهٔ خیر و سعادت آنانند.

باری خواه پیروزی مسلمین بر اثر تفوق نظامی بوده باشد خواه بسبب ایمان مذهبی، خواه بعلت آن نیروی مخالفی که مردم بجهت سیاسی و اجتماعی و وخامت اوضاع اقتصادی از آن ناراضی بودند (و مایهٔ ضعف آن‌همین بود) و خواه بر اثر همهٔ این عوامل قدر مسلم آنست که فتوحات مسلمین چندان بدشواری

۱ - نگاه کنید به ابویوسف، ص ۱۴۷.

۲ - پیداست که این کار راهی بود برای فرار از مصادرهٔ املاک و درین گونه موارد پیوسته اجرای دقیق عدالت رعایت نمیشد.

صورت نپذیرفت .

بطور کلی سرعت غلبه مسلمین و وسعت متصرفات آنان چندان بود که باعث اختلانی عظیم میان نظر و عمل میشد ، ازینرو در هر يك از سرزمین های شکست خورده اغلب اقداماتی که در مورد مسائل مملکتی بعمل میامد مبتنی بر اصول و قواعد کلی نبود و جنبه اختصاصی داشت یعنی از نوع اقداماتی بود که برای يك موضوع بخصوص و در يك مورد بخصوص بعمل میاید.^۱ فقهای صدر اسلام^۲ غالباً همشان مصروف این بود که راههای حل مسائل مختلف را در دایره شرع محصور کنند . یکی از مشکلات عمده ای که با آن مواجه بودند این بود که چگونه راه ورسم معمول را با احکام قرآنی وفق دهند بخصوص در مواردی که مطلب مربوط به تقسیم غنایم و زمین در ممالک مغلوب بود یا در مواردی که میخواستند بیش از «عشر» شرعی از مسلمین یا نو مسلمانانی که در کشورهای شکست خورده دارای زمین بودند خراج بگیرند و میخواستند که این عمل موجه باشد .

بموجب قرآن مسلمین باید خمس غنائم را برای محمد [ص] کنار بگذارند و

- ۱- باصطلاح لاتینی که در متن آمده این اقدامات از نوع ad hoc بود (مترجم) .
- ۲- در صفحات بعد آنچه نقل کرده ام بیشتر از علمای سنت بوده است تا علمای شیعه . تا زمان صفویه مذهب رسمی ایران مذهب شیعه نبود (نگاه کنید فصل پنجم) و تا آن هنگام هر چند مذهب شیعه مخصوص ایران بود با اینهمه پیروان این آئین در سراسر کشور اکثریت نداشتند. مذهب طبقات حاکمه غالباً سنت بود ، ازینرو در دوران پیش از صفویه مذهب سنت بیش از شیعه اهمیت داشت. برای آگاه شدن از نفوذ اسلام در قانون مدنی جدید ایران نگاه کنید ببخشی که در فصل نهم آمده است . اهل سنت را چهار مکتب یا مذهب عمده است : مالکی که مؤسس آن مالک بن انس است (۹۷-۱۷۹/۷۱۵-۷۹۵) و حنفی که مؤسس آن ابوحنیفه است (متوفی در ۱۵۰/۷۶۷) و شافعی که مؤسس آن شافعی است (۱۵۰-۲۰۴/۲۶۷-۸۲۰) و حنبلی که مؤسس آن احمد بن محمد بن حنبل است (۱۶۴-۲۴۱/۷۸۰-۸۵۵) . در میان این مذاهب اربعه حنفیه و شافعیه در ایران از همه مهمتر بودند .

مابقی را میان مجاهدان قسمت کنند. بتدریج که فتوحات مسلمین بسط و توسعه مییافت تغییرات مختصری در نحوه تقسیم غنائم پدید میآمد. در بین‌النهرین بسیاری از مقامات حکومتی مردابها و باتلاقهای خشک شده و املاك متعلق بآتشکده‌ها و چاپارخانه‌ها و شاهزادگان و زنان ایشان و املاك کسانی که در جنگ کشته شده بودند و آسیاها را جزو غنائم نمی‌شمردند هر چند بعضی معتقد بودند که املاك متعلق بسلسله‌سلاطین سابق و املاك کسانی که در جنگ کشته شده‌اند نباید ازین قاعده مستثنی باشد^۱ و جزو غنائم بشمار میرود. باری این املاك در واقع جزو املاك خالصه شد. لاک گارد^۲ معتقدست که مفهوم تکامل یافته غنیمت اینست که «حکومت در ممالک مغلوب نسبت بهمه اراضی برای خود حق مطلق قائل است».^۳

۱- طبری، ج ۱، فصل ۵، ص ۲۴۶۸؛ ابویوسف، ص ۸۶-۷. Lokkegaard - ۲
 ۳- «وضع مالیات در ادوار قدیم اسلامی» Islamic Taxation in the Classic Period (کپنهاک، ۱۹۵۰)، ص ۴۹. مؤلف این کتاب مینویسد که دوزوع متمایز زمین وجود داشته است یکی موسوم به «صوفی»، که در اصل عبارت بود از آن قسمت از غنایمی که بزعم قوم تعلق می‌گرفت و این غیر از زمینهایی بود که میان غازیان تقسیم میشد (یعنی خمس) و زمینهای دیگر معروف به «فی» (که از چهارخمس بدست می‌آمد). بموجب شریعت شیعه اثنی‌عشری که محقق مطرح کرده است (نگاه کنید بفصل نهم) تغییرات مختصری که در نظریه مربوط به غنیمت حاصل شد دامنه‌ای وسیع‌تر داشت. بنا بر شرح او انواع مختلف زمین باین ترتیب بامام یعنی جانشین پیغمبر تعلق می‌گرفت: اول- هرزمینی که غیر از طریق جنگ بدست آمده باشد اعم از زمینی که صاحب آنها را رها کرده یا بدلخواه خود بامام داده باشد. دوم- زمینی که نه مستأجر دارد و نه مالك اعم از زمینی که صاحب آنها را رها کرده یا زمینی که هرگز در اجاره کسی نبوده است مانند زمینهایی که ساکنان آن گریخته بودند یا حواشی و سواحل دریاها و قلل کوهها و غیره. سوم- محصولات اینگونه زمینها. چهارم- محصولات رودخانه‌ها و جنگلهای بی‌مالك و مستأجر. پنجم- همه اموال منقول و غیر منقول فرمانروای سرزمین شکست خورده مشروط بر اینکه سابقاً از يك فرد مسلمان یا یکی از همدستان مسلمین یا خراج گزاران [= کفار ذمی] گرفته نشده باشد زیرا در اینصورت این اموال باینان تعلق می‌گرفت. (شرایع الاسلام فی مسائل

فقها کوشیدند که این ترتیب ها و روشهای گوناگون را که در ضمن فتوحات مسلمین مرسوم و متداول شده بود مبدل بیک ترتیب و روش کنند و از اغتشاش امور مالی بکاهند زیرا از یک طرف اراضی وسیع متعلق بممالک شکست خورده یی که مسلمین تصاحب میکردند و از طرف دیگر اسلام آوردن ملل مغلوب مایه بحران و وخامت امور مالی شده بود^۱. پس بدین منظور فقها زمین هایی را که مسلمین تسخیر کرده بودند به سه طبقه تقسیم کردند: (۱) - زمین هایی که بزور تسخیر شده و سکنه آن کشته یا اسیر شده یا گریخته بودند . (۲) - زمین هایی که با صلح و سلم بدست آمده بود - زیر اصحابان آن زمینهای خود را رها کرده و گریخته بودند و (۳) - زمین هایی که بر اثر عهدنامه ای بملکیت

→ الحلال والحرام) ترجمه ا. کری A. Queryy بنام «حقوق اسلامی» Droit musulman (پاریس ۱۸۷۱-۲، ج ۱، ص ۱۷۹-۸۰). همه سرزمینهایی که با شمشیر تسخیر شده بود بطور کلی بجامعه اسلامی تعلق داشت و تملک آن منحصر به غازیان نبود و اداره کردن اراضی تنها با امام اختصاص داشت. هرگز تصاحب این زمینها سبب مصلحت نمیشد و انتقال آنها بوسیله فروش وقف یا هبه کان لم یکن بشمار میرفت. تنها امام حق داشت که منباب حفظ مصالح عامه از قبیل حراست سرحدات و جهاد و ساختن پلها و غیره این زمینها را برای استفاده در اختیار دیگران بگذارد. اراضی موات نیز به امام تعلق داشت (همان کتاب، ج ۱، ص ۳۳۷) همچنین نگاه کنید بقصل نهم کتاب حاضر .

۱- ولهاوزن Wellhausen متذکر شده است که روشی که در ابتدا در اسلام معمول بود مایه گرفتاری و دردرس میشد زیرا بنا برین روش مسلمین از هر گونه تعهدی مبنی بر پرداخت مالیات آزاد بودند: ازینرو اگر یک عرب مسلمان صاحب یک زمین «خراجی» میشد زمین او از خراج معاف بود. همچنین اگر یک فرد غیر عرب اسلام میآورد خراج باو تعلق نمیکرفت. از طرفی اگر مبلغ خراج بنسبت عده کسانی که مسلمان شده و پیش از آن مشمول خراج بودند کم میشد بیت المال ضرر میکرد، از طرف دیگر اگر در میزان بدهی مالیاتی افراد غیر مسلمانی تغییری داده نمیشد چون از عده آنان بر اثر مسلمان شدن جمعی از همان مردم کاسته شده بود دیگران از تحمل بار خراج عاجز میماندند. (بسط حکومت عرب و انقراض آن Das arabische Reich und sein Sturz - برلین، ۱۹۲۷، ص ۱۷۳-۴).

مسلمین در آمده ولی بشرط گزاردن خراج در تصاحب صاحبان اصلی آن باقی مانده بود. در خصوص واگذاری زمین‌های طبقه اول میان مذاهب مختلف اسلام اختلاف عقیده وجود داشت. بحکم شافعی این گونه اراضی بمنزله غنایم بود و میان فاتحان تقسیم میشد و تا هنگامی که آنرا نکرده بودند در تصاحب آنان باقی میماند، در غیر این حال دیگر زمین را بکسی واگذار نمیکردند بلکه از آن بسود جامعه استفاده میشد. مالک بن انس تقسیم این نوع زمین‌ها را میان فاتحان جایز نمی‌شمرد و آنها را متعلق بجامعه میدانست و حال آن که بنا بر رأی ابوحنیفه، امام (یعنی خلیفه) میتوانست که یا زمین‌ها را میان فاتحان قسمت کند و درین صورت خریداران میبایست «عشر» بپردازند و یا میتوانست که آنها را در برابر دریافت خراج بصاحبان اصلیش باز گرداند و یا آنها را بشفیع جامعه اسلامی ضبط کند و در مورد اخیر اعم از اینکه زمین را مسلمین یا خراج گزاران [= کفار ذمی] تصرف کرده بودند جزء اراضی اسلامی بشمار میرفت زیرا از نظر مالکیت متعلق بعامه مسلمین بود. بزمین‌های طبقه دوم خراج تعلق میگرفت و مردم مسلمان یا غیر مسلمان که ازین زمین‌ها بهره میگرفتند میبایست که این نوع خراج را بعنوان «حق مالکانه» بپردازند. درینجا نیز درباره کیفیت پرداخت خراج میان مراجع مذهبی اندکی اختلاف عقیده وجود داشت. این گونه زمین‌ها را کسی نمیتوانست بفروشد یا برهن گذارد. و اما زمین‌های طبقه سوم بر دو نوع بود: (الف) - زمینهایی که دستگاه خلافت ضبط کرده بود و کسانی که آنها را در تصرف داشتند میبایست خراج بدهند اعم از آنکه مسلمان شده بودند یا حق تصرف آنان بمسلمانان انتقال یافته بود و (ب) - زمین‌هایی که در ملکیت صاحبان اصلی آنها باقی مانده بود و آنان خراج میپرداختند اما همینکه اسلام میاوردند از پرداخت خراج

معاف میشدند. این گونه زمین ها را میتوانستند بفروشند یا برهن گذارند.^۱ در مورد جزئیات مربوط باین اراضی نیز در میان مذاهب مختلف اسلام اختلاف عقیده وجود دارد.

ماوردی فقیه شہیرسني متوفی بسال ۱۰۵۸/۴۵۰ هنگام بحث از روشهای مختلف مالیاتی که شامل نواحی مختلف ممالک اسلامی میشده است عقیده دارد که متصرفات اسلامی (یعنی سرزمین هایی که خارج از حدود مکه ومدینه وحجاز بود) را میتوان بچهار دسته تقسیم کرد: (۱) - سرزمین هایی که ساکنان آنها برای حفظ مالکیت اراضی خود اسلام آورده اند (۲) - زمینهای مواتی که مسلمین احیا کرده اند. (۳) - زمینهایی که بشمشیر تسخیر شده و بعنوان غنایم میان مجاهدان تقسیم شده است و (۴) - زمین هایی که ساکنان آنها بموجب پیمائی تسلیم شده اند. صاحبان زمینهای دسته اول و دوم و سوم « عشر » میپردازند و زمینهای دسته چهارم فی^۲ را تشکیل میدهد و صاحبان آن خراج میپردازند و این زمینها تقسیم میشود به (الف) - زمینهایی که ساکنان آن بحکم شرایط تسلیم از حق مالکیت خود صرف نظر کرده اند (ب) - زمینهایی که ساکنان آن بحکم شرایط تسلیم دارای حق مالکیت شده اند. در مورد نخستین فروش زمین مجاز نبود و خراجی که بر آن می بستند در حکم مال الاجاره ای بود که ساکنان آن زمین در صورت گرویدن باسلام نیز نمیتوانستند از ادای این تکلیف شانه خالی کنند و چه مسلمانان و چه خراج گزاران (کفار ذمی) هر دو گروه مشمول این قاعده بودند. در مورد دومی فروش زمین مجاز بود و خراج در حکم مالیات سرانه [و باصطلاح جزیه] ای بود که کافر پس از مسلمان

۱- ماوردی، الاحکام السلطانیة، چاپ انگر Enger (بن، ۱۸۵۳) ص ۲۵۵-۶.

۲- نگاه کنید به ص ۶۴، حاشیه ۳.

شدن از پرداخت آن معاف ميشد. بعبارت ديگر اين نوع خراج را كفار ذمی ميپر داختند نه مسلمانان^۱.

از شروحي که فقها نوشته اند چنين برمي آيد که در ايران و در دوران پس از غلبه اسلام زمين را ميتوان بر دو گونه تقسيم کرد: يا بر حسب روش مالياتي که زمين مشمول آن ميشده است و يا بر حسب مالکيت. در مورد اول زمين بدو دسته مهم قسمت ميشود: (۱) - زمين عشري (۲) - زمين خراجي. بکسر^۲ ميان اين دو دسته زمين قائل با امتيازست و معتقدست که اگر بخواهيم مقصود خود را بدقت بيان کنيم بايد بگوييم که هر چند زمين «عشري» را ميتوان مانند ملك شخصي صاحب شد اما اين کار در مورد زمين «خراجي» ممکن نيست و فقط ميتوان از حق انتفاع آن استفاده کرد.^۳ بر حسب طريقه دوم زمين ها بچهار طبقه قسمت ميشود. (۱) - املاک خالصه که قسمتی از آنها را املاک متعلق

۱ - ماوردي، ص ۲۹۹. محقق شرحي نظير اين در باب زمينهايي که از طريق عقد پيمان صلح بدست آمده است مينويسد. وي ميگويد که اين قبيل زمينها را در ملکيت صاحبان آنها باقي مينهادند مشروط بر اينکه شرايطي را که امام بر آنان تحميل کرده بود انجام دهند. مالک زمين مختار بود که از حقوق مالکيت بنحو اکمل استفاده کند و زمين خود را از هر طريق مشروعی که بخواهد بدیگران بفروشد و واگذار کند. هر کس ميتوانست زمين خود را بیک فرد مسلمان بفروشد و مالک جديد مکلف بپرداخت وجوه و ادای خدماتی بود که بزمين تعلق ميگرفت. اين سه نکته اخير فقط قابل انطباق با زمينهايست که امام حق استفاده از مالکيت را در مورد مالکان آنها تأييد کرده باشد. اگر در عهدنامه صلح قيد شده بود که زمينهاي متصرفي ملك عامه مسلمين است و صاحبان اصلي آنها بشرط پرداخت ماليات سرانه اجازه استقرار و اقامت داده بودند در اينصورت اينگونه اراضي حکم زمينهايي را پيدا ميکرد که لشکريان اسلام با شمشير مسخر کرده بودند يعني اراضي دايبر ملك مشترك عامه مسلمين بشمار ميرفت و زمينهاي باير با امام تعلق ميگرفت. هنگامی که مردم يك کشور اسلام ميآوردند حقوق مالکيتشان تأييد ميشد و زمينها را از پرداخت هر گونه مالياتي بجز زکوة معاف ميکردند. (حقوق اسلامي ج ۱ ، ص ۳۳۸). ۲ - Becker ۳ - تحقيقات اسلامي Islamstudien (ليپزيگ ، ۱۹۲۴-۳۲) ج ، ۱ ، ص ۲۲۶ .

بشاهان ایران باستان تشکیل می‌دهد و قسمتی از آنها را املاکی که با شمشیر مسخر شده است (۲) - املاک متعلق بجامعه مسلمین که امام آنها را اداره می‌کند و اعم است از زمین های دایر بی صاحب (۳) - زمینهایی که در حکم اموال شخصی بود و صاحبان آن عبارت بودند از (الف) - مسلمین یعنی تازیان که زمینهای آنان اعم بود از اراضی که با قهر و غلبه گرفته بودند و زمینهای مواتی که آباد کرده بودند و زمینهایی که خریده یا بارث برده بودند. (ب) مردم غیر مسلمانی که حق کامل مالکیت آنان نسبت بزمین هایی که داشتند تأیید شده بود و (۴) - زمین هایی که ملکیت آنها بجامعه اسلامی تعلق میگرفت و در تصرف صاحبان اصلی آنها یعنی مردم غیرمسلمان بود و اینان تنها از حق تصرف استفاده میکردند. زمینهای دسته اول در پاره‌ای از موارد بمردم غیرمسلمان واگذار میشد، مثلاً ابن واضح مینویسد که معاویه خلیفه اموی (که از ۴۱ - ۶۰/۶۱ - ۸۰ خلافت کرد) زمین های خالصه ایران باستان را مبدل بزمین های خالصه اسلامی کرد و آنها را بعنوان تیول با افراد دودمان خود داد. ^۱ زمین های دسته دوم را کسی نمیتوانست بفروشد. چنین مینماید که در پاره‌ای از موارد امام آنها را بمسلمین واگذار میکرد^۲ و محتمل است که آنان بمروور دهور این دسته از زمین ها را غصب کرده و عملاً مالک شده باشند.

هرچند نظراً شرع خط فاصلی میان هر دسته ازین زمینها رسم کرده بود اما چون مقتضیات موجود اندکی پیچیده و بفرنج بود عملاً از مرقانون دور میشدند و آنرا تعدیل میکردند. ازین گذشته بمروور دهور درین امر اختلال

۱ - تاریخ، ج ۲، ص ۲۷۷. ۲ - املاکی که در قزوین صاحب نداشت به مسلمین واگذار میشد (پ. شوارتز P. Schwarz، ایران در قرون وسطی Iran im Mittelalter - لیبزیک، ۱۹۲۹-۳۶)، ج ۷، ص ۹۴۴.

و اغتشاف بیشتر حاصل میشد و این تمایل بوجود میامد که زمین‌های دسته دوم را از يك طرف بزمین‌های دسته اول منضم کنند و هر دو دسته را ملك طلق امام پندارند^۱ و از طرف دیگر زمین‌های دسته اول و دوم را پس از ضمیمه کردن بزمین‌های دسته سوم غصب کنند و در شمار املاك خصوصي درآورند. میزان مالیاتی که بابت زمین‌های قسمت (ب) - از دسته سوم و همچنین بابت زمین‌های دسته چهارم پرداخته میشد با میزان مالیاتی که بابت زمین‌های قسمت (الف) - از دسته سوم میدادند تفاوت داشت. در مورد نخست خراج و در مورد دوم «عشر» میپرداختند مگر زمین‌هایی که مسلمین یعنی تازیان از غیرمسلمان خریدده بودند که درین مورد صاحب زمین مانند هنگامی که زمین در دست غیرمسلمان بود خراج میپرداخت. چنین بنظر میرسد که عملاً طبقه زمین‌دار ایران قسمت اعظم زمین‌های خود و تا مدتی موقع ممتاز خود را نیز حفظ کرده باشند^۲. حتی این گروه در پاره‌ای از موارد برای نیل بدین مقصود خود را در سایه حمایت یکی از مسلمانان در میآوردند و این امر سبب میشد که زمین‌های خود را با شرایطی مساعدتر حفظ کنند. اصطخری از مؤلفان قرن چهارم هجری چنین مینویسد:

و بفارس ضیاع قد الجأها اربابها الی الکبرآء من حاشیة السلطان بالمرآق فهی تجری باسمائهم و خفف عنهم الربع فهی فی ابدی اهلها باسماءها ولاء یتبایعونها و یتوارثونها^۳.

شرح و تفسیری که فقها در باره گشودن سواد - یعنی ناحیه‌ای که از حدیثه نزدیک موصل تا آبادان و از عز هیب نزدیک قادسیه تا حلوان امتداد دارد - نوشته‌اند اختلاف میان نظر و عمل را آشکار میکند و نشان میدهد که مسلمین

۱- نگاه کنید به ولهاوزن، ص ۱۷۱-۲. ۲- نگاه کنید به لاکگارد، ص ۱۷۱-۲.

۳- کتاب مسالك الممالك چاپ دو خویه (Bibl. Geog. Arab)، ص ۱۵۸. همچنین نگاه کنید به ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۳ و صفحات بعدی همین فصل از کتاب حاضر.

صدر اسلام هنگامی که ناگزیر بجمع میان نظر و عمل و استناد بسوابق موجود بودند دچار چه مشکلاتی میشدند. فقها هم در کیفیت تصرف و تسخیر سواد هم در روش مالیاتی که شامل حال مردم آن دیار میشد باهم اختلاف داشتند. بعقیده مکتب عراق با اینکه تازیان سواد را باشمشیر تسخیر کرده بودند عمر آنجا را بعنوان غنیمت میان کشور گشایان تازی قسمت نکرد بلکه این ناحیه را در دست صاحبان اصلیش باقی نهاد و آنجا را مشمول خراج کرد. ابو یوسف (متوفی در ۱۸۲/۷۹۸) با اندکی تفصیل حکایت میکند که چگونه عمر از تقسیم اراضی میان فاتحان تن میزد^۱ و باین نتیجه میرسد:

والذی رأى عمر رضی الله عنہ من الامتناع من قسمة الارضین بین من افتتحها عند ما عرفه الله ما کان فی کتابه من بیان ذلك توفیقاً من الله کان له فیما صنع وفیه کانت الخیرة لجمیع المسلمین و فیما رآه من جمع خراج ذلك وقسمته بین المسلمین عموم النفع لجماعتهم لان هذا لولم یکن موقوفاً علی الناس فی الاعطیات والارزاق لم تشحن الثغور ولم تقوا الجیوش علی السیر فی الجهاد، ولما امن رجوع اهل الکفر الی مدنهم اذا خلعت من المقاتلة والمرزقة^۲

بعقیده شافعی مسلمین سواد را بقره و غلبه تسخیر و میان فاتحان آن سامان تقسیم کردند و باین جماعت حقوق کامل مالکیت دادند. سپس عمر از آنان درخواست کرد که از زمین های خود در گذرند و همه بجز عده ای انگشت شمار خواهش خلیفه را پذیرفتند و او ناچار حق آن عده معدود را باز خرید. پس اوضاع و احوال تا آنجا که ارتباط بمسلمین داشت روشن شد و عمر بر آن سرزمین خراج بست، با اینهمه در باره مالکیت نهایی سواد اختلافاتی پدید آمد. ابوسعید اصطخری و پس از او بسیاری دیگر از شافعیان را عقیده برین بود که عمر بسود جامعه اسلامی زمینهای سواد را ضبط کرده اما در آن واحد این زمینها را در ازاء دریافت خراج بسکنه آنها واگذار کرده است

بهمین سبب این خراج در حکم حق انتفاع است میگفتند که انتقال زمین از یکی بدیگری متضمن ایجاد حق مالکیت زمین نیست بلکه این امر فقط دال بر انتقال حق مالکیت درخت کاریها و بناها نیست که پس از غلبه عرب در سواد پدید آمده است.^۱ ازین مطالب چنین بر میآید که کسانی که زمین در تصرف آنان بود از حق تصرف و بعضی حقوق دیگر فقط تا هنگامی میتوانستند بهره‌مند شوند که زمین را زراعت کنند. دیگر شافعیان منجمله ابوالعباس بن سرج بر آنند که عمر پس از آنکه سواد را از فاتحان آن سامان باز گرفت آنرا بکشاورزان و روستاییان^۲ در برابر قیمتی که در حکم خراج بود و میبایست سالیانه بپردازند فروخت زیرا عقیده داشت که چنانچه نفع عامه اقتضا کند چنین عملی مجازست. بنظر فقهای مزبور عقد چنین پیمانی متضمن انتقال حق مالکیت بوده است.^۳

چنانچه این شرح و تفسیر فقها را با مقدمات تاریخی مطلب مورد بحث بسنجیم بن بستی را که هم «ثوری» دانهها و هم مدیران امور مملکت با آن مواجه بوده‌اند واضح‌تر خواهیم دید. نظر فقها و کیفیت و ماهیت تسخیر و تصرف سواد بجای خود، دستگاه حکومت برآستی درین قضیه دچار اغتشاش و آشفتگی شده بود زیرا مردم کشورهای شکست خورده فوج فوج اسلام میاوردند و بجای پرداخت خراج تقاضای پرداخت زکوٰه داشتند و میخواستند که این امتیاز نصیب آنان شود. ازین گذشته تازیان مسلمان رفته رفته صاحب زمین‌های خراجی میشدند و بناحق ادعا میکردند که بابت زمین‌های مزبور تنها باید «عشر» بپردازند. گفته‌اند که حجاج عامل بنی امیه در عراق (متوفی در ۷۱۳/۹۵)

۱ - ماوردی، ص ۳۰۲-۳. ۲ - در متن «الاکره والدھقان» آمده که من آنرا بمعنی کسانی که عملاً مسؤول کشت و زرع بودند میگیرم. ۳ - ماوردی، ص ۳۰۳.

چون دید که این دو امر مایه زیان بیت‌المال شده است برای ممانعت ازین کار بر آن شد که از اعرابی که از آن پس صاحب زمین‌های خراجی میشدند خراج بستاند و همچنین بر زمین‌هایی که بتازیان انتقال یافته و از پرداخت خراج معاف شده بود دوباره خراج ببندد. همچنین گفته‌اند که وی دستور داد تا کسانی از ملل شکست خورده که اسلام میاوردند مادام که در دهات خود بسر میبردند و زمینهای خود را در تصرف داشتند همچنان خراج بگزارند و ازین کار تن نزنند. ازین گذشته وی آنان را از مهاجرت منع کرد و سرانجام کسانی را که مهاجرت کرده بودند بزور بجای خود باز گرداند و این اقدامات تاحدی سر و صدای مردم را بلند کرد. عمر دوم (۹۹ - ۷۱۷/۱۰۱ - ۲۰) همین مقصود را منتهی از راههای دیگر دنبال میکرد. وی در اثبات این نظر کوشید که زمین خراجی در درجه اول ملك مشترك مسلمانانست و در درجه دوم ملك مشترك جماعتی است که در آن زمین بسر میبرند، یعنی کسانی که زمین را از مسلمین تحویل گرفته بودند و در ازای پرداخت خراج از حق انتفاع زمین برخوردار بودند. بنابراین ممکن نبود که قطعاتی از مجموع ملك مفروز کرد و بوسیله انتقال ملکیت آنها ب مسلمین آنها را با ملاک خصوصی و معاف از پرداخت خراج مبدل کرد. وی از سال ۷۱۸/۱۰۰ - ۱۹ فروش زمین‌های خراجی را بتازیان ممنوع کرد و قرار شد که دارایی هر نو مسلمانی را ب جامعه ده نشینی که وی از میان آن برخاسته بود باز گردانند. يك نو مسلمانی تنها میتواندست در زمین خود بعنوان مستأجر بماند و در غیر این صورت میتواندست که در شهر رحل اقامت افکند (همان کاری که حجاج منع کرده بود). با اینهمه در واقع عمر نتوانست که اصول هبنی بر منع واگذاری زمین‌های خراجی را مستقر کند اما مطابق روشی که سپس معمول شد زمین‌ها را بدو دسته «خراجی» و «جزیه‌ای» تقسیم کردند و بین آنها امتیاز قائل

شدند. این تقسیم‌بندی در سابق وجود نداشت. زمین‌های خراجی زمینهایی بشمار میرفت که در تصرف مردم مسلمان و غیر مسلمان بود و میبایست خراج آنرا بپردازند و «مورد خراج» زمین بود و حال آنکه جزیه بانسان تعلق می گرفت و میبایست که تنها غیر مسلمان آنرا بپردازد.^۱

با اینهمه چنانکه پیش ازین گذشت اوضاع و احوال در شهرستانهای مختلف امپراتوری عرب یکسان نبود و مثلاً روشی که در خراسان معمول بود با روش معمول در سواد فرق داشت. در خراسان آخرین عامل بنی امیه یعنی نصر بن سیار (که در ۷۳۸/۱۲۰ بحکومت منصوب شد) در امور مالی اصلاحاتی پدید آورد و قرار برین شد که هم تازیان و هم ایرانیان بنسبت دارایی خود خراج بپردازند و مالیات سرانه را تنها کفار ذمی ادا کنند. علت این پیشرفت و توسعه را نیز باید در اوضاع و احوال خاصی که بر خراسان غلبه داشت جستجو کرد. در روزگار ساسانیان گذشته از مالیات ارضی مالیات مخصوصی هم بصاحبان حرف و صنایع میبستند و هر کسی بجز طبقات ممتاز میبایست بمیزانی که بتناسب درآمد اشخاص معین کرده بودند مالیات سرانه بپردازد. پس از فتح خراسان بدست تازیان رؤسای محلی که غالباً بر طبق شرایط مذکور در عهدنامه هاتسلیم

۱ - نگاه کنید به دنت D.C. Dennett، داستان گرویدن مردم بدین اسلام و پرداختن مالیات سرانه در صدر اسلام Conversion and the Poll Tax in Early Islam (هاروارد، ۱۹۵۰)، ص ۹ که موضوع آن بحث در معانی لغت خراج و لغت جزیه است. او معتقدست که خراج و جزیه دولفت مترادف است که هیچک بمعنی اخص جزیه (tribute) که امروز روز بکار میرود نبوده و معنی مطلق مالیات را میداده و از فرینه جمله معلوم میشده است که کدام يك معنی مالیات زمین [= خراج] یا مالیات سرانه [= جزیه] یا مالیات دواب را میداده است. هر يك از این کلمات علاوه بر معانی کلی معانی خاصی هم داشته است چنانکه معنی اخص خراج مالیات زمین و معنی اخص جزیه مالیات سرانه بوده است و این معانی اخص هم در روزگار قدیم هم در دوران متأخر وجود داشته است. (ص ۱۲-۱۳). [در متن ترجمه حاضر اصطلاح خراج بمعنی عام کلمه یعنی مترادف با مالیات بکار رفته است].

شده بودند پرداخت مبلغ معین سالیانه‌ای رضا دادند و تا آنجا که مطلب مربوط بمؤدیان مالیات بود هر کس مطابق معمول دوره ساسانی مالیات میپرداخت. رؤسای محلی آن چنانکه میخواستند مالیات را وصول میکردند و مبلغی را که بگردن گرفته بودند بتازیان میپرداختند.^۱ با مهاجرت قبایل عرب بخراسان دسته‌های عظیمی از مردم آن سامان باسلام گرویدند اما تازیان با هیچ مشکل مالی مواجه نشدند و باینکه هر روز از شماره مردم غیرمسلمان و بالتسبب از میزان دینی که ادا میکردند کاسته میشد این کار تازیان را در زیر بار زیان فرسوده و ناتوان نکرد و از پای درنیامد. همین موجب شده که «دنت» چنین استنباط کند که «رؤسای محلی که مأمور وصول مالیات بودند راضی نمی‌شدند که نومسلمانان را از زیر بار خراج برهاند یا اینکه میزان خراج در ابتدا بسیار نبوده و یا این هر دو علت در کار بوده است».^۲ آنگاه اصلاحاتی را که بدست نصر بن سیار صورت پذیرفت بدین گونه شرح میدهد. مقومان و محصلان مالیات زمینی و مالیات سرانه که بر اثر اقدامات آنان مبالغ معینی فراهم و بتازیان داده میشد:

«عبارت بودند از امرای محلی که بارؤسای مذهبی همکاری میکردند. تازیان بمتابعت از قواعدی که در سایر جاها اجرا میکردند فرمان داده بودند که تقویم کنندگان مالیات نومسلمانان را از ادای مالیات سرانه معاف دارند اما کسی ازین فرمان پیروی نکرده بود. مثلاً مردی که نامش بهرام سیس بود و مالیات مجوسان را تقویم میکرد هنگامی که یکی از کسانش اسلام آورد نه تنها او را ازدادن مالیات سرانه معاف نکرد بلکه وی را بیشتر گوشمال داد و چون میخواست در حق وی تبعیض کرده باشد از مالیات مجوسان کاست. فرزند

۱ - نگاه کنید به دنت، داستان گرویدن مردم بدین اسلام و پرداختن مالیات سرانه در صدر اسلام، ص ۱۱۶-۱۸. ۲ - همان کتاب، ص ۱۱۹.

گر کوار (ابن جر بجزور) که مالیات مسیحیان را تقویم و وصول میکرد با مسیحیانی که اسلام آورده بودند و عقبه با یهودیانی که مسلمان شده بودند نیز همین معامله را کردند و نتیجه آن شد که سی هزار تن از مسلمانان بناحق مالیات سرانه میپرداختند و هشتاد هزار تن از کفار خود را از شر این کار آسوده کرده بودند. ازین گذشته این کسانی که میزان مالیات مردم غیر مسلمان را تقویم میکردند در مورد خراج ارضی نیز تبعیض قائل میشدند و بار خراج نومسلمانان را سنگین تر و از آن همکیشان خود را سبک تر میساختند.^۱

هنگامی که نصر بن سیار شروع باصلاحات کرد حال بدین منوال بود و در نتیجه اقدامات او سی هزار تن از مسلمانان از پرداخت جزیه معاف شدند و هشتاد هزار تن از کفار مجبور پرداخت آن گشتند. ازین گذشته نصر «خراج را مجدداً طبقه بندی کرد و نظم و ترتیبی درین کار پدید آورد و آنگاه بتقویم میزان خراجی که در پیمانهای تسلیم قید شده بود پرداخت.^۲»

با ظهور عباسیان در قرن هشتم میلادی پیشرفت های گوناگونی در امر تقسیم زمین دیده میشود و چنین مینماید که درین زمان بوسعت املاک خالصه معروف به «صوافی» افزوده شده باشد.^۳ این املاک چنانکه پیش ازین گفته شد از محل خمس غنایمی که به پیامبر و جانشینانش اختصاص داشت بدست آمده بود. نیک پیداست که بمرور دهور معنی املاک خالصه وسعت یافته و چنین پنداشته اند که مفهوم ضمنی آن اینست که رهبر مردم خواه خلیفه باشد و خواه حاکم محل میتواند اراضی وسیعی را بخود تخصیص دهد.^۴ درین مورد شاید مسلمانان

۱ - همان کتاب، ص ۱۲۶. ۲ - همان کتاب، ص ۱۲۶. ۳ - شوارتز، ج ۷، ص ۸۷۶.

۴ - هنگامی که طاهر بن محمد بن عمرو لیث در سال ۲۸۹/۹۰۱ - ۲۰۱ اقطاعانی بلشکریان خود در فارس دادنامه ای از خلیفه دریافت کرد باین مضمون که او میخواهد فارس را بعنوان شکارگاه مخصوص خود و املاک خالصه نگهداری کند (تاریخ سیستان، طهران، ص ۲۷۴).

تحت تأثیر راه و رسم معمول در ممالک مغلوب واقع شده بودند یعنی کشورهای که در آنها نواحی وسیعی از مملکت جزو املاک مخصوص دودمان سلطنتی قدیم بشمار میرفته است. در هر حال رسم خلفای بنی امیه و بنی عباس و پس از آنان سلسله‌های سلاطین کوچکی که در ایام انحطاط دستگاه خلافت در نقاط مختلف ایران برخاستند این بود که از راه فتح و غلبه و مصادره و بیع زمین‌های وسیعی بعنوان املاک خالصه برای خود بدست آورند. مذاکراتی که میان هارون الرشید (دوران خلافتش از ۱۷۰-۷۸۶/۹۳-۸۰۹) و اسپهبد و نداد هر مزد یکی از سپهبدان طبرستان صورت گرفته مثالست ازین که چگونه خلفا و سلاطین چنین زمین‌هایی را بدست می‌آورده‌اند. بموجب یکی از مآخذ هارون الرشید و نداد هر مزد را مجبور بفروش املاکی گرانها کرد. نوع معامله‌ای که درین باره صورت گرفت هبه بود اما هارون در عوض هزار هزار درهم بعلاوه هدایای دیگر برای و نداد فرستاد.^۱ شرحی که ظهیرالدین در تاریخ طبرستان و اولیاء الله در تاریخ رویان درین مورد نوشته‌اند اندکی باهم اختلاف دارد. هر دو مینویسند که مأمون فرزند هارون میخواست املاکی را که متعلق بونداد هر مزد بود بخرد و هنگامی که مأمون بری رسید و نداد بدیدن او آمد. نمایندگان خلیفه باو گفتند که باید آن املاک را بخلیفه بفروشد. وی ابا کرد و گفت که فروختن ملک کاریست مکروه و زشت. چند روز بعد مأمون بجهت عقد پیمانی نزد و نداد هر مزد آمد و او بنا بآن خدی که در دست داریم چون چاره دیگر نداشت بمأمون سیصد پاره از دینه و ضیاع دردشت و کوه، هدیه داد و

۱ - ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال (طهران ۱۳۲۰)، ج ۱، قسم اول، ص

برای هر يك قباله‌ای بنام مأمون نوشت.^۱

برای توسعه املاك خالصه راههای دیگر نیز وجود داشت. درباره‌ای از موارد صاحبان زمین‌هایی که در کشور های شکست خورده واقع بود ملك خود را به حکومت واگذار می‌کردند و بصورت املاك خالصه در می‌آوردند یعنی آنرا بخلیفه زمان تسلیم می‌کردند و در عواید آن باو شريك می‌شدند و مقصودشان از این کار آن بود که خود را در برابر عوامل قانون‌شکن یا محصلان بی انصاف خراج حفظ کنند.^۲ بلاذری درین باره بنقل مواردی می‌پردازد که این گونه املاك ضمیمه املاك خلیفه (ضیاع) شده بوده است و مینویسد که صاحبان اصلی آنها املاك مورد بحث را ظاهر آبر اساس مزارعه تصرف کرده بوده‌اند.^۳ مورد دیگر عبارتست از قضیه صاحبان املاك واقع در جبال که بنا بر آنچه در ماخذ موجود ادعا شده ناچار شده اند املاك خود را در زمان معتضد خلیفه (دوران خلافتش از ۲۷۹ تا ۲۹۸ یعنی ۸۹۲ - ۹۰۲ بوده است) باو تسلیم کنند. مولف تاریخ قم مینویسد که

۱ - تاریخ طبرستان و رویان و کیلان چاپ ب. دورن B. Dorn در مطالعات اسلامی Muhammedanische Quellen (سن پترزبورگ، ۱۸۵۰-۸)، ص ۱۶۰ و همچنین اولیاء الله آملی، تاریخ رویان، چاپ عباس خلیلی (طهران، ۱۳۱۳)، ص ۵۳.

۲ - در مواردی که مسئولیت پرداخت خراج يك ناحیه دسته جمعی بود (نگاه کنید به فصل دوم) بکار بستن این روش مزیت دیگری هم داشت و آن اینکه صاحب ملك بدین ترتیب مستقیماً با حکومت ارتباط پیدا می‌کرد و دیگر مشمول پرداخت مالیات بیشتری برای جبران کسر مالیاتی که بمهده مردم يك ناحیه بود [باصطلاح بنیچه] نمیشد. توضیح آنکه بعلت غیبت بعضی از مودیان مالیات ممکن بود که چنین کمبودی حاصل شود و درین صورت صاحب ملك ناچار بود مالیات بیشتری بحکومت بپردازد. ۳ - نگاه کنید به بلاذری، کتاب

فتوح البلدان، چاپ دوخوبه (بریل، ۱۸۶۶) ص ۳۱۰، ج ۲، همچنین نگاه کنید به لاک گارد ص ۶۸ - ۷۰. بهمین نحو زمین‌داران ملك خود را مشمول حمایت همسایه های قوی می‌کردند تا از پشتیبانی آنان برخوردار شوند. بلاذری نیز متذکر میشود که مردم زنجان و قزوین املاك خود را تحت حمایت قاسم بن هارون الرشید در آوردند و مردم قزوین موافقت کردند که بوی در مقابل حمایتی که ازو خواهند دید عشر بدهند (غیر از عشری که میبایست به بیت‌المال دهند) (ص ۳۲۳).

که هر گاه چنین اتفاقی میافتاد ملك را برای استفاده از حق رقبی^۱ بصاحب سابقش باز میگرداندند تا در آنچه سلطان را در آن خراج نبود معارض او نشوند. او از پرداخت مبلغی که میبایست بجای بیگاری نکردن^۲ بپردازد و همچنین از پرداخت مالیات مرتع و مالیات خانه و اجرت امناء^۳ و غیر امناء یعنی از تمام این مالیاتها که علاوه بر مالیات مقرر معمولی بود معاف میشد.^۴ ظاهر این موارد با نحوه عملی که اصطخری ذکر میکند اندکی فرق دارد (نگاه کنید بشرحی که درین باره در صفحات قبلی این فصل آورده ایم). بنا بر آنچه او مینویسد مالکیت این املاک عملاً در دست صاحبان اصلی آنها باقی میمانده است.

در مآخذ مختلف از زمین‌هایی یاد شده که از خراج معاف بوده و باین و آن میبخشیده اند. ظن غالب بر آنست که این زمین‌ها را از محل املاک خالصه یا زمینهایی که امام بنیاب از مردم در تصرف خود داشته است میداده‌اند. این گونه زمین‌های اعطایی شاید بارث میرسیده اما چون عنوان عطیه داشته احتمال کُلّی بر آنست که در زمان حیات صاحب عطیه هر وقت که

۱ - در متن تاریخ قم بجای حق رقبی حق رقبه آمده که قطعاً غلط است و در چاپ مورد استفاده مؤلف (چاپ سید جلال‌الدین طهرانی) تصحیح نشده و اما رقبی بر وزن خرما در اصطلاح عبارتست از دادن خانه و یا زمین مرکسی را که تا حیات خود از آن نفع گیرد و بعد مرکش بدیگری رسد. «ظاهراً مؤلف نیز در ترجمه این اصطلاح بانگلیسی لغت رقبی را در نظر داشته و بهمین جهت معادل انگلیسی آنرا که Liferent است بکار برده است (مترجم).

۲ - این کلمه در متن «بهای کار» آمده که معنی دقیق آن روشن نیست. شاید این لغت دلالت کند بر نوعی بیگاری یا وجوهی که بجای بیگاری نکردن میپرداخته‌اند. ۳ - یعنی وجوهی که

بماموران محلی و دیگران میپرداخته‌اند. ۴ - تاریخ قم، ص ۱۸۲ [عین جملات مؤلف تاریخ قم چنین است: «و چون صاحب ضیعت را مضطر گردانند تا تسلیم ضیعت کند یا او برسیل تبرع آنرا تسلیم گرداند بحق رقبی مستحق آن شود که در آنچه سلطان را در آن خراج نبود معارض او نشوند و او آزاد بود از مثل بهای کار و مثل مراعی و سکنی و اجور امنا و غیر آن که خارج اند از کتاب و ضائع».]

میخواستند میتوانستند معامله را فسخ کنند و زمین را از او پس بگیرند . اگر حکومت زمین را پس نمی گرفت بعد از مرگ صاحب عطیه زمین اعطائی یا بعنوان ارث بوراث میرسید یا مجدداً آنرا بوراث میبخشیدند.^۱ در بعضی موارد کسانی که زمین بآنان عطا شده بود یکباره از پرداخت خراج معاف نمیشدند بلکه فقط از میزان خراج آنان کاسته میشد و صاحب عطیه مجاز بود که خراج را به بیت المال بپردازد یعنی درین صورت دیگر خراج را توسط عامل خراج به بیت المال نمیپرداخت . بدین گونه وی بکلی از نظارت محصلان مالیات و هر تغییری که ممکن بود در مالیات مقرر او راه یابد آسوده میشد . این گونه عطایا را ایغار^۲ میخواندند . چنین مینماید که علی بن عیسی بعضی املاک را در ایغارین پس گرفته یا بملکیت خود درآورده باشد . ایغارین ناحیه‌ای بوده است مشتمل بر مرج [بفتح اول] و کرج و شاید وجه تسمیه این املاک باین مناسبت باشد که آنها در اصل از جمله املاک اعطائی و از پرداخت خراج معاف بوده یا خراج کمتری بآنها تعلق میگرفته است . آورده اند که علی بن عیسی فرمان داد تا هر کس که ملک خود را برضا و دلخواه تسلیم کند قوت (یعنی جیره‌ای) از غله آن ملک بدو دهند و همه مالیات (یعنی مالیات معمولی) که بمساحت بر صاحب ملک لازم شود از او مطالبه

۱ - اینکه وراث صاحب اصلی زمین اعطائی تا کجا میتواند زمین موروثی را بر طبق قوانین وراثت اسلامی میان خود قسمت کنند روشن نیست . اگر چنین زمینی از طرف صاحب اصلی آن ببازماند گانش بارث میرسید درین صورت بظن غالب میتوان گفت که موافق احکام ارث میان ورثه تقسیم میشد اما اگر باصطلاح آنرا بعنوان عطیه یکی از وراث متوفی می- بخشیدند درین حال تقسیم ملک جایز نبود . ۲ - نگاه کنید به لاک گارد ، ص ۶۲ . همچنین نگاه کنید بخوارزمی ، مفاتیح العلوم ، چاپ وان فلوتن van Vloten (لایدن ، ۱۸۹۵) ، ص ۶۰ .

کنند و دیگر متعرض او نشوند و او را زحمت ندهند.^۱ از همه اینها گذشته نوعی املاک خالصه بشکل قرقهای حکومتی وجود داشته است که در آنها اغنام و احشام خلیفه و اسبان قشون و چهارپایان چاپارخانه و غیره را میچرانده‌اند.^۲ مثلاً در تاریخ قم مذکورست که در هر یک از دهات مجاور نهاوند چراگاهها و علفزارها از برای دواب خلفا اختصاص داده بودند و مؤلف آن کتاب نیز مینویسد که یکی از سرکردگان سپاه آنها را غصب کرد.^۳

یکی دیگر از انواع زمین داری که بعدها اهمیت بسیار پیدا کرد زمین های وقفی بود. چنین بنظر میرسد که فکر ایجاد زمین های وقفی در اصل ازین جا پیدا شده باشد که پس از غلبه تازیان زمین بمسلمانان فاتح تعلق گرفت و ملک آنان شد و اگرچه آنان زمین های خود را یا بدلخواه و یا در برابر گرفتن پاداش تسلیم کردند با اینهمه از آن پس بصورت موقوفه درآمد و سپس روستایان در برابر پرداخت مال الاجاره در املاک مزبور دارای حق انتفاع و باصطلاح «منفعة» شدند زیرا درین مورد زمین وقفی بنفع جامعه اسلامی «حبس» شده بود،^۴ اما در واقع وضع املاک موقوفه پیچیده تر ازین بود. در

۱ - تاریخ قم، ص ۱۸۷. نگاه کنید به معجم البلدان یا قوت چاپ ف. وستنفلد (لایپزیک ۱۸۶۶ - ۷۳)، ج ۱، ص ۴۲۰ و ابن خردادبه، کتاب المسالك و الممالك چاپ دوخوبه (Bibl. Geog. Arab، ج ۶)، ص ۲۴۴.

۲ - نگاه کنید به لاک گارد، ص ۲۰، بیعد. بلاذری برای مثال مراتع اغنام و احشام خلیفه المهدی (خلافتش از ۱۵۸ تا ۶۹ / ۷۷۵ - ۸۵) را که در مجاورت همدان بوده و داستان غصب کردن آنها را ذکر میکند (ص ۳۱۰ - ۱۱).
۳ - ص ۱۸۵ - ۶. چنین رسمی در عربستان پیش از اسلام معمول بوده و اراضی مخصوصی را بنام «حما» [بکسر اول] میان روسای قبایل تقسیم کرده بودند (نگاه کنید به ه. لامنز، مهد اسلام H. Lammens, Berceau de l' Islam (رم، ۱۹۱۴)، ج ۱، ص ۶۰، بیعد. ۴ - نگاه کنید بصفحات قبل این فصل همچنین نگاه کنید به لاک گارد، ص ۵۵، بیعد.

از منته متأخر کلمه وقف بیشتر در مورد زمین‌هایی بکار برده شده است که مالکیت آنها بِنفع عامه یا یکی از امور خیریه «حبس» شده باشد. نظر آ مالکیت این گونه زمین‌ها تا آبدغیر قابل انتقال میشد اما عملاً مانند انواع دیگر زمین ممکن بود بوسیله غاصبان غصب شود. قدیمترین مورد دخالتی که سراغ داریم عمل عضدالدوله بویی (متوفی در ۳۷۲/۹۸۲) در مورد اوقاف سوادست که مفتشان و ممیزانی بر آنها گماشت و برای هر کدام مبلغ معینی بعنوان وظیفه مقرر کرد.^۱ مورد مشابه دیگر آنست که آل بویه املاکی را که اعراب اشعری قم وقف ائمه [ع] و اعقاب ایشان کرده بودند متصرف شدند.^۲

از قرن سوم بعد که خلافت عباسی راه زوال سپرد یکی از انواع بسیار مهم زمین داری یعنی اقطاع رواج یافت و این کلمه در آن واحد هم دلالت میکند بر واگذار کردن زمین و هم بر اعطای عواید آن باشخاص. اصل و منشأ اقطاع بصدر اسلام باز میگردد اما تنها در دوره سلجوقیان و در قرن پنجم بود که این نوع زمین داری مهمترین انواع آن در مملکت شد.^۳ در عمل زمین‌های خالصه و همچنین همه زمینهای بایر و موات و باتلاقیها^۴ از قدیمترین ایام با اعراب بعنوان املاک معاف از خراج (و یحتمل موروثی) واگذار میشد و این نوع واگذاری معروف بود به «اقطاع التملیک».^۵ فقها که میکوشیدند که منشأ این رسم را بسیرت نبوی منسوب کنند شرایطی برای اقطاع دادن قائل شدند. مثلاً ابویوسف معتقد بود که زمین را فقط بشرط تصرف دائم میتوان باشخاص

۱- ابن مسکویه، انقراض خلافت عباسی Eclipse of the Abbasid Caliphate چاپ ه. ف. امدرود H. F. Amedroz و د. س. مارگولوت D. S. Margollouth (اکسفرد ۱۹۲۱)، ج ۳، ص ۷۱. گفته اند که مالی فراوان از این راه جمع شد و بمصرف اقطاعات رسید (نگاه کنید به آنچه پس از این خواهد آمد).
 ۲- تاریخ قم، ص ۲۷۹. بموجب تاریخ قم اینها نیز مبدل به اقطاع شد.
 ۳- نگاه کنید بفصل سوم. ۴- اینها جمعاً به قطاعی معروف بود. ۵- همچنین نگاه کنید به لاک گارد، صفحه ۵۸ بعد.

داد و خلفای بعدی نمیتوانند که صاحب اقطاع [و باصطلاح مُقَطَّع] یا وراثت او یا کسانی که مقطع زمین خود را بآنان فروخته است از تصرف زمین باز دارند مگر اینکه زمین را زراعت نکرده باشد که درین حال متصرف از حق خود محروم میشود.^۱ با اینهمه حکومت علاقه ای بنظریه فقها نداشت و اصولاً هم او مصروف جمع مال الاجاره این زمین ها بود و علی رغم فقها زمین های خود را برای مدت کوتاه یا طولانی باجاره میداد و این نوع واگذار کردن زمین را «طعمه»^۲ مینامیدند. اجاره داری مالیات جزو این نوع اجاره داریها بود. مالیات زمین هایی را که متعلق بجامعه های روستایی بود يك جا تعیین میکردند و در بسیاری از موارد مالیات همه ولایات را اجاره میدادند. وضع اجاره دار در آمدهای مالیاتی بسیار شبیه بوضع اقطاع دار یا مقطع بود زیرا فرق میان مستأجر مالیات که میتواند بزور مالیات را وصول کند با يك فرد عادی که با استفاده از حمایت حکومت مسؤول وصول مالیات زمین مورد تصرف خویش بود (یعنی زمین متعلق بحکومت که یا در تصرف او بود و یا بارث برده بود و غیره) بسیار ناچیز بود. در هر حال مالیات را عملاً دهقانان میدادند و مقطع و مستأجر مالیات واسطه میان دهقانان و حکومت بودند.^۳

ماوردی از مؤلفان قرن پنجم کوشیده است که سوابق تاریخی را منطبق با

۱ - ص ۹۰ - ۲ [چاپ قاهره، ۱۳۴۴، ص ۷۷]. ادعا کرده اند که عمر گفته است: «من احیا ارضاً میتة فهی له و لیس لمحتجر حق بعد ثلاث سنین». [اگر کسی زمین موات را احیا کرد ملك اوست ولی اگر کسی تحجیر کرد و تا سه سال بعمار آن نپرداخت دیگر او را هیچگونه حقی بدان نیست].
 ۲ - بکر Beker مشابهاً میان این نوع زمین داری و اقطاع داری معمول در بوزانطیه [= بیزانس] را تاکید میکند و معتقد است که اولی صورت احیا شده یا تکامل یافته دومی است. (تحقیقات اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۰، بیعد).
 ۳ - همان کتاب، ج ۱، ص ۲۳۹.

اصول عقل و منطق کند. وی قائل بدو گونه اقطاع است که آنها را بترتیب اقطاع التملیک و اقطاع الاستغلال مینامد. اولی معرف زمین و اگذارهی بودومی معرف عواید چنین زمینی است. وی معتقد بود که واگذار کردن زمینهای موات بعنوان اقطاع التملیک که از دوران پیش از اسلام بایس از اسلام معمول بوده امریست مشروع و زمین های مزروع خواه واقع در سرزمین اسلام (دارالاسلام) باشد و خواه در سرزمین کفار (دارالحرب) نیز همین حال را دارد. در مورد اخیر پیش از غلبه اسلام زمین هارا ممکن بود باشخاص واگذار کنند اما پس از اسلام مالکیت اقطاع داران نسبت باین گونه اراضی موکول بر این بود که مسلمین بر آنها استیلا یافته باشند. در مورد اعطای اقطاع باشخاص بمنظور استفاده از عواید آن ماوردی معتقد بود که واگذار کردن زمینهای خراجی و عشری مشروع است و عقیده داشت که سپاهیان از زمره افرادی هستند که بیش از همه استحقاق بهره مندی از عواید زمینهای خراجی را دارند. اما قید میکند که این گونه عطایا نباید موروثی باشد.^۱

ماوردی حق داشت که میان این دودسته اقطاع قائل بامتیاز باشد زیرا کاملاً واضح و روشن است که دو اصل مشخص ممتاز پایه و اساس اقطاع را تشکیل میداده است.

۱ - ص ۱۸۱ - ۸. ابن جماعه (۶۳۹ - ۱۲۴۱/۷۳۳ - ۱۳۳۳) قائل به نوع اقطاع است: اقطاع التملیک و اقطاع الاستغلال و اقطاع الارفاق. وی اعطای معادن را مشمول نوع اخیر میدانند (ماوردی مشمول اقطاع الاستغلال دانسته بود) همچنین واگذار کردن راهها و بازارها را (اسلامیات Islamica، ج ۴، فصل ۴، ص ۳۷۴ - ۸۳). این نوع سوم که اوقائل است یعنی اقطاع الارفاق در واقع همان زمینهای اجاره‌ای («التزام») است و فرق آن با اجاره کردن درآمدهای مالیاتی محل بسیارنا چیزست.

در مورد اقطاع نوع اول یعنی اقطاع التملیک از آنجا که این نوع اقطاع عبارت بود از زمین های بایری که بشرط زراعت باشخاص واگذار میگردند پیداست که مقصود ازین کار پیشرفت کشاورزی و بالنتیجه ازدیاد در آمد حکومت بوده است و اما اعطای زمین های نوع دوم یعنی اقطاع الاستغلال موجبات مختلفی داشته است . درین مورد آنچه دهقانان ملل مغلوب که مشمول خراج بودند بآن توجه داشتند زراعت زمین بود و مقصود اصلی حکومت این بود که اولاً وسیله اطمینان بخشی برای تأمین معاش افراد شایسته جامعه خاصه جنگجویان آماده بخدمت اسلام در اختیار آنان بگذارد و بدین گونه مزد خدماتشان را بدهد و آنان را بامید دریافت چنین پاداشها بکار های مهمتر تشویق کند . ثانیاً بدست یک طبقه از اشراف نظامی سلطه خود را بر ملل مغلوب حفظ کند.^۱

پیش ازین اشاره کردیم که این تمایل بوجود آمده بود که تقسیم بندی زمین ها را به « خالصه » و « عامه » برهم زنند و این هر دو نوع را بوسیله عمل غصب مبدل باملاک خصوصی کنند . اعطای زمین های اقطاعی این آشفتگی را شدید تر کرد و باعث شد زمین متعلق بیک نوع و دسته مخصوص جزو زمین متعلق بنوع و دسته دیگر شود چه زمینی که بعنوان اقطاع التملیک اعطا میشد موروثی بود و در ابتدا فرق آن با ملک شخصی بسیار ناچیز بود . بعدها تحولات بیشتری در روش اقطاع پدید آمد که در نتیجه زمین های اقطاعی غالباً بوسیله غصب مبدل بملک خصوصی میشد . در فصل سوم ازین تحولات

۱ - فن تیشن دورف P. A. von Tischendorf ، رسم تیول داری در دولتهای اسلامی Das Lehnswesen in den moslemischen Staaten (لابزیک، ۱۸۷۲) ص ۲۰۲ و ۲۱۰ : مقایسه کنید با بلاذری ، ص ۱۲۷ .

بتفصيل بيشتري سخن خواهيم گفت . درينجا همينقدر كافيت اشاره كنيم كه رسم اقطاع دادن منحصر بخلفا نبود . عمال خليفه در نواحى كه بزيير فرمان داشتند زمين هاى بزيير دستان خود ميدادند و حكام محلى نيز از همين روش پيروي ميكردند^۱ .

۱ - مثلاً طاهر بن عمرو بن ليث در ۲۸۹/۹۰۱ - ۲ اقطاعات بسيارى بلكريان خود داد (تاريخ سيستان ، ص ۲۷۴) . آورده اند كه داعى كبير كه در حدود سال ۳۱۰/۹۲۳ در طبرستان فرمان ميراند هفته اى يك روز وقت خود را صرف اداره امور املاك واقعات ميكرد (ابن اسفنديار ، تاريخ طبرستان ، قسم اول ، جزواول ، ص ۲۸۴) و اين مطلب حاكى از آنست كه در آن سامان روش اقطاع از لوازم دستگاه ادارى حكومت بوده است .

فصل دوم

اداره کردن در آمد های مملکتی

گروهی را عقیده بر اینست که گرچه مقصود فقها از آوردن نظریات (تئوریا) شرعی توجیه راه و رسم معمول زمان و انطباق آن با موازین عقل و منطق بوده است با اینهمه همین نظریات شرعی در تحول آداب و سنن مربوط بمسأله زمین داری مؤثر افتاده است . مطلب دیگری که در مسأله زمین داری و ترکیب طبقات زمین دار سخت مؤثر واقع شده مسأله اداره کردن درآمدهای مملکتی است . منشأ بعضی از انواع زمین داری مانند اقطاع الاستغلال (نگاه کنید بفصل سابق) روشهایی بوده که ارتباط با اجاره کردن درآمدهای مالیاتی داشته است و چنانکه اشاره کردیم غالباً امتیاز میان مستأجر در آمد های مالیاتی و اقطاع دار یا مقطع در عمل بسیار ناچیز بوده است . ازین گذشته بمرور دهور هم مستأجر در آمد های مالیاتی و هم مقطع بمالکان اراضی مبدل شده اند . همچنین در طرز ترکیب طبقه زمین دار تغییرات دیگری که ناشی از روشهای مربوط با اداره کردن درآمدهای مملکتی بوده راه یافته است . معمولاً اوضاع اقتصادی کشور متزلزل بود و هنگامی که این تزلزل باز هم بیشتر میشد بر میزان مالیات میافزودند بنحوی که در پاره ای از موارد از بس بار مالیات مردم سنگین میشد زمین داران زمینهای خود را میفروختند و دهقانان غالباً آنها را رها میکردند و میرفتند .

از اینرو بی مناسبت نیست اگر درینجا درباره روشهای مالیاتی که شامل حال نواحی مختلف مملکت میشد بتفصیل بیشتر سخن گوئیم . شرع اسلام همچنانکه متضمن نظریاتی درباره زمین داری بود احکامی نیز در مسأله مالیات مقرر داشته بود . مطابق این احکام فرد مسلمان میبایست صدقه یا زکوة اموال خود را بدهد .

برای تعیین حد نصاب صدقه و زکوة و طرز پرداخت آنها اصول معینی وضع شده بود) و اگر موضوع صدقه و زکوة زمین بود آنگاه عنوان «عشر» یا یک دهم را پیدا میکرد، از اینرو زمین عشری با زمین خراجی که مالیات آنرا از راههای مختلف تقویم میکردند فرق داشت. چنانکه اشاه کردیم عملاً در بسیاری موارد در مسائل ملکی و مالیاتی فرقی میان مؤمن و کافر نمیگذاشتند و هر دو دسته مالیات خود را بمیزانی که معین شده بود میپرداختند اما بیان دقیق باید گفت که مالیات گرفتن از مسلمانان عملی خلاف شرع بود. اصل و منشأ این مالیاتها و روش تقویم آنها را باید در بسیاری موارد مربوط بآداب و عادات محلی بی دانست که در روزگار پیش از اسلام رواج داشته است. در مورد اصول مالیاتی خاصه تا آنجا که مطلب بمسأله زمین داری ارتباط دارد باید دانست که در واقع در دوره اسلامی غالباً اصول و روش مالیاتی شاهنشاهی ساسانی را بکار میگرفتند و جهد فقها نیز درین مورد بر آن بود که بتوجیه سوابق تاریخی و تطبیق آنها با موازین عقلی پردازند و آنها را در قالب شریعت بریزند. در نقاط مختلف شاهنشاهی ساسانی انواع و اقسام معتنابهی از روشهای مختلف مزبوط بتعیین میزان واقعی مالیات ارضی، تقویم آن و تبدیل و باصلاح تسعیر مالیات جنسی (یعنی آن مقدار که بر عهده مؤدیان مالیات بود) بمالیات نقدی وجود داشت. از نظر شرعی عوامل مهمی که درین مسأله تأثیر داشت عبارت بود از اوضاع جغرافیایی، طریقه آبیاری، نوع تصرف، نوع زراعت، قیمت ها و کمیت محصول. با اینهمه در واقع میتوان گفت که عامل قطعی بظن غالب رسوم و آداب محلی بوده است.

مینای تقویم مالیات مساحت کردن زمین یا تعیین مقدار محصول بود و مالیاتی که میگرفتند عبارت بود از مقدار معینی از محصول که بعنوان مالیات بر میداشتند

یا آنکه آنرا ارزیابی میکردند و بهایش را میستاندند، بعلاوه مالیات را یا بر حسب مقررات مخصوص تقویم میکردند یا اینکه مؤدیان مالیات بدهی مالیاتی خود را بمبلغ معینی باحکومت مصالحه میکردند. قطع نظر از «صدقه» («زکوة») که میزان آن ثابت بود همه بطور کلی این اصل را قبول داشتند که امام یعنی رهبر جامعه اسلامی میتواند بنسبت بنیه مالی مالیات دهندگان بر نرخ «خراج» بیفزاید یا از آن بکاهد. بعلاوه امام میتواند بوضع خراج نقدی یا جنسی بپردازد.^۱ غالب فقهای اسلام بعنوان نمونه داستان تثبیت نرخ خراج سواد را ذکر کرده اند هر چند در باره نرخهای واقعی خراجی که عمر (خلافت او از ۱۳ تا ۶۳۴/۲۳ - ۴۴ بوده است) برای آنجا تعیین کرده بود با هم اختلاف دارند.^۲ بنا بیک روایت نرخ خراجی که عمر تعیین کرده بود عبارت بود از یک درهم و یک فقیر^۳ خراج جنسی بابت هر جریب. بروایت دیگر نرخ خراج در هر جریب ازین قرار بود: برای انگور ۱۰ درم و برای خرما ۸ و برای نیشکر ۶ و برای شبدر ۵ و برای گندم ۴ و برای جو ۲ درهم.^۴ در روایات مختلف ارقام و اعداد متعدد دیگر ذکر شده است.^۵

۱- ابویوسف، ص ۱۲۹. ۲- همچنین نگاه کنید به دنت، داستان گرویدن مردم بکیش اسلام و دادن مالیات سرانه در صدر اسلام، ص ۱۴. بعد که موضوع آن بحث در استیفای خراج سواد در زمان غلبه تازیان است. ۳- یعنی $\frac{5}{4}$ ذل (ابو یوسف، ص ۸۱). ۴- ماوردی، ص ۳۰۴. ۵- نگاه کنید باین خرداد به، ص ۱۱ و بتاریخ قم، ص ۱۸۱-۲ و به ابویوسف، ص ۵۶-۸ و به صولی، ادب الکاتب، ص ۲۱۸ و به بلاذری، ص ۲۶۹ و باین رسته، کتاب الاعلاق النفیسه چاپ دوخویه (Bib 1. Geog. Arab) ص ۱۰۵. با اینهمه ابویوسف عقیده داشت که بابت گندم وجودی باید دویزیم محصول و بابت گندم و جوی که با «دالیه» (نوع مخصوصی از چرخ چاه) آبیاری میشود باید سه دهم حاصل خراج داد و حال آنکه بابت خرما و انگور و علیق و باغها یک ثلث و بابت محصول صیفی یک ربع باید پرداخت (ص ۷۷).

همچنین در این که زمین های بایر مشمول خراج شده بود یا نه اختلاف عقیده وجود دارد .

در روایتی این مطلب را هم علاوه کرده اند که برای هر جریب کنجد ۵ درهم و برای بقولات مانند تره و پیاز و سیر و غیره سه درهم و برای پنبه ۵ درهم خراج معین کرده بودند .^۱ ازین جا پیداست که اساساً مسلمانان در دوره فتوحات خود عیناً همان روش مالیاتی معمول زمان را بکار برده اند (نگاه کنید بفصل نخست) . این روش مالیاتی یعنی تقویم خراج بر حسب مساحت زمین و وصول آن بنقد یا هم بنقد و هم بجنس ظاهراً تا روزگار خلافت منصور عباسی دوام یافته است و در عهد او تغییراتی در میزان قیمت ها پدید آمده بنحوی که مردم برای بدست آوردن وجوه مالیاتی دچار عسرت شده اند و لاجرم سواد روبرویرانی نهاده است . بهمین سبب در ایام منصور تغییراتی در طرز تقویم خراج پدید آمد و مقرر شد که خراج را بر حسب محصول واقعی زمین تقویم کنند نه بر حسب مساحت آن ، پس مالک و مأخذی که برای تقویم خراج معین کردند ظاهراً عبارت بود از نصف حاصل زمین های دیمی و یک سوم حاصل زمین هایی که با «دالیه» آبیاری میشد و یک چهارم محصول زمین هایی که با دولاب (این نیز نوعی از چرخ چاه بوده است) مشروب می گشت . نخلهای خرما و تاکها و درختان میوه را می شمردند و خراجی که برای آنها تعیین میکردند بستگی بوضع جغرافیایی داشت و در هر حال مقدار مالیات از نصف محصول تجاوز نمی کرد .^۲

فارس که در زمان ساسانیان در دست اشراف مالک بود خاصیت « تیولی » و باصطلاح

۱- تاریخ قم، ص ۱۸۲ . ۲- ماوردی ، ص ۳۰۶ . در زمان عضدالدوله بویی ده درصد باصل خراج (« الاصل ») افزوده شد . (ابن مسکویه ، زوال خلافت عباسی ، ج ۳ ، ص ۷۱) . در مورد میزان خراجی که در دوره ساسانی تعیین شده بود نگاه کنید بفصل نخست .

«قودالی» خود را تا دوره اسلامی حفظ کرد و چنین مینماید که تا قرن چهارم هجری قسمت اعظم ایالت فارس همچنان در دست ملاکان قدیم مانده باشد.^۱

زمین های مزروع مشمول «خراج» و «عشر» بود و در مورد مراتع خراجی با اسم «مراعی» و در مورد معادن خراجی بمیزان يك پنجم و همچنین خراجی برای آب وضع کرده بودند. خراج فارس را سه طریق تقویم میکردند: یا بر اساس وسعت زمین و باصطلاح «مساحت» و یا بر بنیاد حاصلی که بدست میامد و باصطلاح «مقاسمه» یعنی برداشتن سهم معینی از حاصل، طریقه سوم این بود که بجای آنکه مالیات را حتماً بر بنیان مساحت یا مقایسه تعیین کنند آن را يك جا و يك قلم و باصطلاح بر اساس «مقاطعه» حساب میکردند، یعنی زمین داران خراجی را که میبایست بپردازند بمبلغ معین مصالحه میکردند و این مبلغ نه بنسبت وسعت زمینهای زیر کشت بیشتر میشد و نه بنسبت فراوانی محصول^۲. در مورد اول یعنی زمین هایی که مساحت میکردند آنچه عملاً ملاک کار محصلان مالیاتی قرار میگرفت زمین های زیر کشت بود. بنابراین اصطلاح خراج قسمت اعظم ایالت فارس بدین طریق که گفتیم تعیین میشده است. میزان خراج در نواحی مختلف فارس فرق میکرد است چنانکه در شیراز در هر جریب بزرگ (یعنی سه و دو سوم جریب

۱ - همچنین در پایان قرن سوم هجری اصفهان خاصه ناحیه برائان و برخوار [اولی بروزن فراهان و دومی بفتح با] بیشتر در دست عمده مالکان ایرانی بوده است (ابن واضح، کتاب البلدان، چاپ گاستون ویه Gaston Wiet (قاهره، ۱۹۳۷)، ص ۷۶، ۷۷.

۲ - با این ترتیب مقاطعه نوعی اجاره داری بوده است و تا آنجا که سبب میشده که مردم يك ناحیه تاحدی از دخالت محصلان مالیات برهند شاید کار مفیدی بوده است. این کار با اجاره دادن درآمدهای مالیاتی فرق داشته است زیرا در صورت اخیر اجاره کردن درآمدهای مالیاتی را بمزایده میگذاشتند و بهر که بیشتر حاضر بپول دادن میشد میفروختند و این عمل برای پیشرفت کشاورزی بی نهایت زیان بخش بود.

کوچک یا جریب عادی که برابرست با ۶۰ کر ۹ قبضه‌ای) گندم و جو آبی ۱۹۰ درهم بوده و در هر جریب از درختانی که با آب نهر مشروب میشده ۱۹۲ درهم و در هر جریب از شبدر یا سبزیجات آبی ۲۳۷ درهم و در هر جریب از پنبه آبی $\frac{۲}{۳}$ ۲۵۶ درهم^۱ و در هر جریب از تاکستانها ۱۴۲۵ درهم. این نرخها از نرخهای معمول در سایر نقاط فارس بیشتر بود. مثلاً خراج کوار [بضم کاف] دو سوم میزان معمول در شیراز بود. ۲. خراج محصول دیمی يك سوم خراجی بود که بمحصول آبی (محصولی که با آب قنات مشروب شده بود) تعلق میگرفت و خراج محصولی که بوسیله چاه آبیاری میشد دو سوم و محصولی که يك بار آب میخورد يك چهارم بود و اگر دوبار آب میخورد از نظر جمع خراج در حکم حاصل آبی بود^۳. مأخذ خراج در دارا بجرد و ارجان^۴ [بفتح اول و دوم و تشدید دوم] و شاپور بسته بجنس زمین فرق میکرد. ۵. ظاهراً تاکستانها و درختان فارس از خراج معاف بود تا اینکه علی بن عیسی الجراح در ۹۱۴/۳۰۲ - ۱۵ بر آنها در همه نواحی فارس خراج بست.

در مواردی که میخواستند خراج را بطریق مقاسمه تشخیص دهند در روش متداول بود. در مورد رسای عشایری که اسنادی از علی [ع] و عمر و سایر خلفا

۱ - ابن حوقل مینویسد $\frac{۲}{۳}$ ۲۵۷ درهم (ج ۲، ص ۳۰۲). ۲ - اصطخری، ص ۱۵۷؛ همچنین نگاه کنید به ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۲. ۳ - اصطخری، ص ۱۵۷. روایت ابن حوقل اندکی با این تفاوت دارد. وی مینویسد: «البطیخ والقناء والبقول علی ثلثی الخراج، و اذا سقى السیح سقیة قبض السلطان ربع الخراج و اذا بدی بالسقیه. الثانیة طالب بتمام الخراج» (ج ۲، ص ۳۰۲) [معنی آنکه خراج خر بوزه و خیار و لوبیا چنانچه این محصولات با آب مشروب شده باشد دولت است و اگر زمین آبیاری شده يك بار آب خورده باشد سلطان ربع خراج و چنانچه دوبار آبیاری شده باشد تمام خراج را میستاند].
 ۴ - این شهر امروز دیگر باقی نیست، محل آن نزدیک بهبهان کنونیست. ۵ - اصطخری، ص ۱۵۷، ۸ و ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳.

در دست داشتند مأخذ خراج بر طبق آنچه در اسناد قید شده بود از قرار یک دهم و یک سوم و یک چهارم بود و در مورد دیگران بیت المال میزان خراج را تعیین میکرد. خراج زمینهای خالصه بوسیله مقاسمه یا قرار داد و با اصطلاح «مقاطعه» تعیین و در هر حال بنقد پرداخته میشد.^۱ مقدسی مینویسد دشت‌هایی که خراج ثابت برای آنها تعیین شده بود در صورتی هم که شوره زار و لم یزرع بود بیست درهم بابت خراج بر آنها تعلق میگرفت.^۲

در رقم خراج را بر حسب مساحت تقویم میکردند و رقم را میان سالهای ۱۸۹۱/۸۰۴ - ۵ و ۹۱۵/۳۰۳ - ۱۶ هشت بار مساحت کرده اند.^۳ مالیاتی که می‌بستند برای دوره و مدت معینی معتبر بود و اختلاف هر دوره با ادوار دیگر نسبتاً بسیار بود، فی‌المثل مالیات ماه بصره (دینور) را در سال ۳۰۲/۹۱۴ - ۱۵ دهساله بستند. از طرف دیگر مالیات ایغارین (مرج و کرج) را در ۲۹۷/۹۰۹ - ۱۰ برای سه سال تعیین کردند «اما در واقع برین دستور شصت سال بگذشت.»^۴ هر گاه در یک منطقه مالیاتی با اوضاع طبیعی نسبتاً گوناگونی مواجه میشدند - همچنانکه فی‌المثل در قم چنین موردی پیش آمده بود - درین حال به تنظیم عده‌ای از سیاهه‌های مالیاتی می‌پرداختند تا بدین گونه احتیاجات محلی را مرتفع سازند. بموجب تاریخ قم هفت سیاهه ازین قبیل در قم وجود داشته که با اصطلاح آنرا «وضیعه» یا طسق [بکسر اول] میگفته‌اند. بموجب این سیاهه‌ها میزان مالیات غلات مختلف در هر جریب^۵ بشرحی بوده که در جدول صفحه ۹۴ نشان داده‌ایم:^۶

- ۱ - اصطخری، ص ۱۵۷ - ۸ و ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳. ۲ - کتاب احسن التقاسیم چاپ دوخویه (Bibl. Geog. Arab.) ص ۴۵۳. ۳ - تاریخ قم، ص ۱۰۱ - ۶. ۴ - همان کتاب، ص ۱۸۶. ۵ - با احتمال کلی در حدود ۳۶۰۰ گز. ۶ - تاریخ قم، ص ۱۱۲ - ۲۲.

سیاهه (بدرهم)

هفتم	ششم	پنجم	چهارم	سوم	دوم	اول	
							کندم
							جو
							نخود
							عدس
							پنبه
							درخت
							تا کستانهای آباد +
							تا کستانهای خراب
							بقولات
							خیار کاریها
							جالیز
							هویج
							ثلغم
							پیاز
							سیر
							تره باروسبزیهای دیگر
							شیدر [رطاب]
							ارزن
							کنجد
							زیره
							زعفران
							شنبلیله
							شیدر
							درخت میوه
							پسته
							زیتون
							خم های دوشاب
							درخت گردوی تمام بار
							درخت گردوی میانه
							نهال گردو [= گردوی دون]
							آسیاهای نزدیک رودخانه
							آسیاهای قهستان

* نگاه کنید بصفحه ۹۵ حاشیه ۴ + در متن تاریخ قم در صفحات پیش ازین سیاهه ها یعنی در صفحه ۱۰۹ کلمه خراب در مقابل آباد بکار برده شده و معنی خراب در اینجا ظاهراً اینست که دارای وضع بدیست نه اینکه منهدم است (یعنی مثلاً حاصل نمیدهد) والا در غیر این صورت دلیل نداشت که خراج آنها را باندازه نصف خراج تا کستانهای آباد معین کنند. \neq خراج جالیزی که از رودخانه مشروب نشده بود يك سوم خراج جالیزی بود که از رودخانه مشروب شده بود. \wedge معنی نهال، که شاخه ندارد.

دهقانانی که بر اساس مزارعه کار میکردند و کسانی که بجامعه مورد حمایت مسلمانان تعلق داشتند (یعنی اهل ذمه) جزیه را بموجب دوسیاهاه میپرداختند. مطابق سیاهاه اول هر مردی ۲۴ درهم و مطابق سیاهاه دوم هر مردی دوازده درهم میپرداخت.^۱

خراج صاحبان احشام و صحرا نشینان نیز بموجب دو سیاهاه معین میشد. مطابق يك سیاهاه هر مرد ۱۲ درهم و مطابق دیگری هر مرد شش درهم میپرداخت.^۲

در سیاهاه چهارم از خراج ارباب بیوت (یا خراجی که بر رئیس هر خانواده می بستند) بمبلغ ۱۲ درهم و ۶ درهم ذکری رفته است.^۳

در نهانند میزان خراجی که در سیاهاه چهارم مالیاتی ذکر شده اند کی با جاهای دیگر تفاوت داشته و بشرح ذیل بوده است :

گندم آبی که با آب رودخانه مشروب شده باشد از قرار هر جریب $\frac{۱}{۶}$ درهم جو آبی که با آب رودخانه مشروب شده باشد از قرار هر جریب $\frac{۱}{۴}$ درهم گندمی که با آب قنات^۴ آبیاری شده باشد $\frac{۱}{۳}$ درهم

۱ - همان کتاب، ص ۱۱۲ - ۱۳ و ص ۱۲۰. ۲ - همان کتاب، ص ۱۱۳. ۳ - تاریخ قم ص ۱۲۰. ۴ - معنی جمله «گندم که آب از زمین کشد» معلوم نیست. احتمال دارد که این جمله که بازهم در صفحه ۲۱ تاریخ قم آمده بمعنی زمینی باشد که از آب قنات مشروب میشود. جمله «که آب از بیخ زمین کشد» در صفحه ۱۲ و ۱۲۱ بکار برده شده و ظاهراً بهمان معنی است و یا زمینی که بطریق دیگر آبیاری شده باشد (« که آنرا آب داده باشند ») فرق دارد. معنی جمله اخیر بظن غالب زمینی است که از رودخانه آبیاری شده باشد و در همه این موارد میزان خراج بسیارست. همین نکتہ موید این تفسیرست که جمله نخستین بمعنی زمینی است که از آب قنات مشروب شود و جمله دوم بمعنی زمینی است که آنرا بوسیله رودخانه آبیاری کرده باشند. از طرف دیگر امروز در بعضی نواحی مجاور کاشان میان قناتی که از طبقات عمیق و پر آب زمین سرچشمه گرفته باشد با قناتی که در روی زمین جاریست فرق میگذارند و جمله « که آب از زمین کشد » ممکنست بمعنی قناتهای روی زمینی باشد یعنی قناتهایی که هنگام خشک سالی آب آنها کم میشود.

جوى كه با آب قنات آبيارى شده باشد $1\frac{2}{3}$ درهم

عدس ۲ درهم

نخود ۴ درهم

شنبلیله $\frac{2}{3}$ درهم

شبدر $\frac{1}{3}$ درهم

تا كستان از قرار هر نهر آب ۴ درهم

كنجد ۴ درهم

زعفران ۳۰ درهم

ارزن [كاورس] $1\frac{1}{3}$ درهم

پنبه ۱۵ درهم^۱

همچنين املاك مشمول خراجى بوده است كه با آنچه در ساير موارد ذكر

شده اند كى تفاوت دارد و بشرح ذيل است .

كندم و جو $8\frac{1}{3}$ درهم

كشتى كه از قنات آبيارى ميشود ، ۳ درهم^۲

انواع سبزيها و بقولات ۱۶ درهم

تا كستانها ۲۷ درهم

شنبلیله و ارزن $3\frac{1}{3}$ درهم

زعفران $43\frac{1}{3}$ درهم

نخود و كنجد ۱۰ درهم

درخت ميوه دار از قرار هر سه درخت ۱ درهم

نهال از قرار هر درخت ۱ درهم

۱ - تاريخ قم، ص ۱۲۰ . ۲ - نگاه كنيد بصفحه ۹۵ حاشیه ۴ .

درخت گردوی تمام بار ۲ درهم
 درخت گردوی میانه $1\frac{2}{3}$ درهم
 دوشاب از قرار هر «حوض» ۱۰ درهم
 پنبه ۶۲ درهم

آسیاها ۳۰ درهم^۱

اسنادی که درباره چگونگی اداره امور مملکت بجای مانده و در جزئیات بحث کرده باشد فراوان نیست و چنین سندی را مؤلف تاریخ قم در کتاب خود آورده است. ۲ این سند مشتمل است بر دستوراتی که بمساحان داده شده و مؤلف تاریخ قم آنرا از کتابی کهنه نقل کرده که در قم یافته بوده است. اینک آن سند:

میباشد که مساح صور (سواحل رودخانه) که بزبان قم آنرا مرز گویند و سواقی^۲ و انهار رامساحت نکند و نیاماید و همچنین زمینهای بایر و نامزروع نیاماید و چون در میانه زرع واقع شده باشد و مساحت کرده بعد از آن اسقاط کند و آنرا از حساب مساحت وضع کند. دیگر زری که بواسطه آفت نشو و نما نکرده باشد یا پنبه که رسته نشده باشد یارسته شده باشد و آب نداده باشند و حق آبه آن بدان نرسیده باشد و از آن منع کرده باشند صاحبش را بر صدق سخن او سوگند دهند و بعد از آن آنرا با موضعی که مثل آن بود نسبت نمایند و قیاس کنند.

دیگر نهری که بر هر دو طرف آن میانه نشانده باشند اعم از آنکه معرش (دارای چفته و داربست) باشد یا غیر معرش و بزبان قمی سابط گویند طول آن بیاماید بدان مقدار که برسد در نیم گز ضرب کنند و بزند و اگر بر یک طرف نشانده باشند طول آن در دانگ نیم یک گز ضرب کنند و بر آن حساب کنند و حکم درخت بر کنار انهار همین است.

دیگر کرمی (تابکی) و باغی که چهار ساله بود که میانه آنرا نشانده باشند آنرا بر کرم جدید و حدیثه نویسند و یک نیمه از آنچ بررز معموره قدیمه تمام بار نهاده باشند بر آن کرم وضع کنند و بنویسند. دیگر کرمی که آنرا مطابق گویند (موهایی که داربست ندارد) و باصطلاح

۱ - تاریخ قم، ص ۱۲۱ - ۲. ۲ - مؤلف تاریخ قم در نیمه دوم قرن چهارم هجری میزیسته است. ۳ - کلمه ای که در متن آمده سواقی است که بظن قریب بقین درینجا بمعنی کاربزی قنات آورده شده است نه بمعنی جوی و بر که.

اهل قم آنرا غیرساباط گویند مثل باغات و کروم قم آنرا بییمانند دو دانگ جهت سواقی که آنرا بزبان قمی کوز گویند در حساب نیارد، دیگر کرمی که خراب^۱ باشد آنرا بر خراب نویسد و کرمی که میانه را بری یکدیگر نشانده باشند بلکه میانه‌های آن متفرق باشند آنرا بشمارد و بیست و چهار اصل میانه را بقیزی حساب کند و آنک از خضریات و دیگر درختها که در کروم معینه باشد آنرا حساب ننمایند و مضایقه نکنند و بر حساب کرم اختصار نماید.

دیگر باغی که درختهای مثمره در آن متفرق باشند، درختها را بشمارد و هرسی و شش درخت قفیزی حساب کند و باغی که درختهای میوه در آن پهلوی یکدیگر نشانده باشند آن باغ را نییمانند و ببینند که چه مقدار است.^۲

و درختهایی که غیر مثمره باشد اعم از آنک متفرق باشند یا غیر متفرق آنرا حساب نکنند و نییمانند و مال بر آن وضع نکنند.^۳

و درختی که چهار سال بود آنرا نشانده باشند آنرا بر درختهای نو نویسد و در حساب نیآورد. و زمین زعفرانی که خراب شده باشد^۴ خراج آنرا یک نیمه آبادان حساب کند.

۱ - نگاه کنید بشرحی که درباره معنی «خراب» در ذیل جدول صفحه ۹۴ نوشته ایم. چنین بنظر میرسد که خراب در اینجا بمعنی «ruined» [منهدم] باشد. ۲ - دلیل این امر روشن نیست. شاید مقصود این بوده است که پیش از آنکه محصول باغی بحد و فور برسد و پیش از آنکه میوه درختان را بچینند از خراج معاف باشد یا خراج چنین باغی را بر حسب تقویم یا بر حسب مقدار محصول تعیین کنند نه بمساحت [بعقیده مترجم جمله «آن باغ را نییمانند و ببینند که چه مقدار است» غلط است و عکس آن صحیح بنظر میرسد یعنی «آن باغ را بییمانند و ببینند که چه مقدار است.» زیرا نویسنده سند باغ را بدو نوع مثمر و غیر مثمر و هر کدام از اینها را بدو دسته متفرق و غیر متفرق تقسیم میکند و حاصل گفتار وی اینست: (۱) باغی که درختهای مثمر در آن متفرق باشد باید هم درخت های آن را شمرد و هم خود باغ را مساحت کرد («هرسی و شش درخت قفیزی حساب کنند») (۲) باغی که درختان مثمر در آن غیر متفرق باشد باید درختان آن را نشمرد اما باید آن را بیمود و مساحت کرد (۳) باغ غیر مثمر را خواه دارای درختان متفرق باشد خواه نباشد نه درختان آنرا باید شمرد و نه آنرا باید مساحت کرد («آنرا حساب نکنند و نییمانند») زیرا احتیاج بوضع خراج ندارد. بنابراین مشکلی که مؤلف مطرح فرموده منتفی است و توجیهی که کرده است موزد ندارد. در اینجا مخصوصاً باید بگویم که تاریخ قم خالی از اغلاط نیست و چون کتاب غلطنامه ندارد معلوم نیست که این اغلاط چاپیست یا از جمله اغلاطی که از نظر مصحح محترم فوت شده است.

۳ - در متن چنین آمده است «مال بر آن وضع نکنند» و معنی نزدیک بدهن آن اینست که «چیزی از آنها کسر نکنند» اما در اینجا مفهوم جمله آنست که «هیچ مالیاتی بر آنها نبندند».

۴- راجع بمعنی خراب نگاه کنید بحاشیه + صفحه ۹۴.

و درختهای جوز و فستق تمام بارومیانه و دون هر يك جدا بنویسد و در دفتر اثبات کند. و درختی که بر کنار جوی یا بر کنار سواقی و اودیه واقع شده باشد آنرا شمارد و بدان التفات نکند و در حساب نیارود و در دفتر ننویسد.

و بهر صد جریب زمین غله و بنبه و انگور و زعفران و خضریات شانزده درم و چهار دانگ درهمی حق مساح و معابر است، ده درم از آن مساح و شش درم و چهار دانگ درهمی از آن معابر و معابر کسی را گویند که عمال وولات بعد از آنکه مساحان و حرازان (مقومان) مواضع پیموده و مساحت کرده باشند او را بفرستند تا برین مواضع بگذرد و احتیاط کنند و باز ببیند که مساحان سهوی و میلی و محابایی نکرده اند و بهر ده درخت جوز يك درم از آن مساحان و معابر است و بهر آسیای دایره ای نیم درم و از هر ده سراز اهل نعت که ایشان جهودان و ترسیانند دو درم و بهر سی حوض دوشاب يك درم.

دیگر مساح میباید که از کردو (زمین کشته) و باغ بیرون نیاید تا برزیکر و معمار ارباب (نماینده مالک) حاضر نشوند و نبینند و بعد از آن آنچه بر آن موضع و زمین مقرر شود بحضور ایشان بنویسد و چون نوشته باشد بمهر خود و خداوند ملک مهر کنند و بعد از آن بعرض رسانند.

و چون معابر بدین مواضع که مساحت کرده باشد چون از ده یکی را گذاشته باشند آنرا حساب نکنند و آن مواضع که فراموش کرده باشند و بعد از مساحت و عبرت معلوم شود از آن عشر خراج بستانند که این بغایت مبارکست و بفال داشته اند.

وقری و مواضعی که بعد از مساحت استحداث کرده باشند و ایشان را مالی معین مذکور نبود آن دیهرا به دیههای آن ناحیت قیاس نمایند و حساب کنند.

و ابوبکر محمد بن یحیی صولی در کتاب خود آورده است که در مساحتی که میان ارباب ضیاع و سلطان (یعنی خلیفه) واقع میشود لابد وضو درست است علم ضرب و قسمت و چون مساح قطعه ای از زمینی ببیماید و طول و عرض آن احتیاط کند میباید که طول آن در عرض آن ببیماید با عرض آن در طول و میانه این هر دو نوع هیچ تفاوتی نیست و حاصل هر دو یکیست و نیز لابد است که بدانند شصت گرز زمین بزراع هاشمیه که آن گز نیست و دودانگ گز است آن مقدار را بنزد يك اهل حساب و اصطلاح ایشان اشل گویند و اشل ده باب بود و بای عبارت از شش گز و گزی عبارتست از شش قبضه و قبضه عبارتست از چهار انگشت. پس يك گز عبارتست از بیست و چهار انگشت باشد و مساح و زمین پیمای که اراضی و صحاری و مواضع رایبیماید و خواهد که مال سلطان (یعنی خلیفه) بر آن وضع کند میباید که قبضا و انگشتها رعایت نکند و در آن بغایت باریک نرود و آنچه من ذکر اصابع و قبضه اینجا کرده ام غرض و مقصود من آنست که چون ذکر طول و عرض و ذراع در میانست معرفت ذراع گفته شود تا معلوم گردد که گزی عبارت از چند انگشت و چند قبضه است و غرض و مقصود من آن نیست که مساح در مساحت دقت نماید و قبضه

و انگشت نگذارد بلکه ميبايد که التفات بدن جزئیات ننماید و مال سلطان نگذارد که از جایی ديگر تلفشود که بسيار تجربه و امتحان نموده اند که ترك اين کسور و جزئیات سبب برکست در مال سلطان و زيادتی در آن و دعای خیر رعایا و در تنگ گرفتن مساحت و رعایت کردن انگشت و قبضه سبب خرابی و شومی و بد نامیست و کم خیری و دعای بد در باره سلطان وقت مضي هذا .

و چون زمینی را يابند که مساحت آن بذراع هاشمی سه هزار و ششصد گز است بداند که آن يك جریبست و جریبی عبارتست از ده قفیزست و قفیزی سیصد و شصت گز و قفیزی عبارت از ده عشیرست و عشیری سی و شش گزست پس معلوم شد که جریبی عبارت از صد عشیرست و چون خواهند که ([مساحت]) زمینی را مساحت کنند اول طول آن بایزینند که چند بابست و باب یاد کردیم که عبارت از شش گزست. آنچه حاصل شود از بابها هر دو را اشل کیرد و آنچه کم ازده باشد بر حال خود بگذارند گویند اشلی و چند باب و آنچه کم از شش باشد نسبت دهند آنرا باب و گویند نصف باب چون سه گز باشد و ثلث باب چون دو گز باشد. بعد از آن عرض را بیمایند بدین نوع که یاد کردیم. پس ابواب طول در ابواب عرض بزنند. آنچه حاصل شود بهر باب عشیری حساب کنند و هر ده عشیری قفیزی و هر ده قفیزی جریبی و هر چه کم از شش باشد بر حال خود بگذارند و همچنین هر چه کم از شش گز بود. مثلا گویند این زمین چند جریب و چند قفیز و چند عشیر و چند باب و ثلث یا نصف یا سدس بابست .

و در کتاب خود همدانی یاد کرده است که چون درخت جوز بیخ آن در زمین کشیده شود بحیثیتی که باب مساحت بر آن دایر گردد و مقدار طول آن يك باب بود آن درخت را اصل گیرند و ابوبکر بن عبدالرحیم گفته است که چون بیخ درخت جوز يك قامت مرد کشیده بود آن درخت را اصل و خیار (رسیده و بالغ) گویند و دو درهم مال آن بود و چون بیخ آن درخت چهار دانگ بابی یعنی چهار گز کشیده شود و بیاب نرسد آن درخت میانه بود و مال آن دره می و دو دانگ بابی کشیده شود باز یاده تر و بچهار دانگ باب نرسد آن درخت دون بود و فروتر و چهار دانگ دره می لازم شود درختان جوز چون ایشان را فروع و شاخ نباشد و آن درختان را باصطلاح طاقات گویند و بهر هشت طاق دره می لازم شود .

و ابن ماسک یاد کرده است که چون سیمری ([سیمری؟]) همدان را مساحت کرد و بیبم و درخت بادام را مساحت نکرد و شمر دو در حساب نیاورد و همچنین درخت سنجد و زعرور (از گیل)، چه درخت مثمرة و میوه دارد درخت امرود و زرد آلوست . فاما درخت شفتالو و آلوچه در حساب طاقات اند بهر سیصد طاق يك درم لازم شود .^۱

مؤلف تاریخ قم با نقل همان مأخذ شرحی از حیلله هایی که معمولاً روستایان

بسیب فریب دادن مساحان بکار میبرند آورده است :

و از جمله حیلت اکره (کشاورزان) بر مساح آنک برزیکر سو کند یاد کند که هر دست زمین که از آن من باشد ترا بدان بیرم و بتونمایم وبعد از سو کند او را بزمنهای خود میگذرانند و میبرد و اورا نگویبد که این زمین از آن منست الا آن موضع را که مصلحت داند پس سو کند درین صورت براست یاد کرده باشد زیرا که اورا بهمه مواضع گذر داده و نظر او بر همه آمده پس همه را دیده باشد و چون مساح صاحب ضیعت را که مساحت خواهد نمود سو کند دهد که او با مساح صنعت و حیلت نکند در مساحت و بعضی از حدود آن ضیعت ترك نکند پس خداوند ضیعت سو کند خورد که من با تو صنعت نکنم بر حق سلطان (خلیفه) . اگر تو با من ظلم کنی من با تو صنعت کنم بر آنچه تو ظلم بکنی بر من و الا سخن من قبول کن بغیر از سو کند . پس درین صورت اگر خداوند ضیعت صنعت و حیلت کند در ترك بعضی مساحت بزه مند نشود^۱ زیرا که سلطان را در مال او هیچ حقی نیست و او سو کند بر راست خورده باشد زیرا که بعضی از مساحت که سلطان را بر آن حقی نبوده است ترك کرده است^۲.

در سال ۹۰۲/۲۹۰ - شخصی بنام حسن بن محمد بن بدال فرمان داد که خراج جبال را تقویم کنند . دستوراتی که در این سال بمساحان داده شده نمونه ای از روش معمول آن زمان را نشان میدهد . مساحان نخست میبایست درین دستورات تأمل کنند :

بعد از آن در اصلاح ذراع و تقویم و تسعیر و تنزیل بحسب هر زمان و وقتی وضع و نهادن آنچه واجب بود وضع کردن آن و یکسان کردن نی، و بعد از آنکه از هر ذرعی و کشت زاری سه قطعه زمین فرا گیرند نیک و بد و میانه و در دیگر بزندد و دو دانگ از هر یک فرا گیرند و از آنجا حظ و بهره برزیکر جدا کنند و آنچه باقی بماند بقیمت وقت تسعیر کنند و در خلاصه حاصل تأمل کنند بعد از اخراج نفقات و جهت ارباب بحق رقبه آن زمین و ملک قسط بیرون کنند و آنچه محتاج میشوند در صرف آن در مصالح و مزد امانا و اجراء^۳.

ظاهر آ این دستورات مر بوط بزمن هایست که صاحبان نشان آنها را در مقابل استفاده از حق تصرف^۴ بملکیت خلیفه در آورده بوده اند. از این نکته چنین بر میآید که مخارج مر بوط به کشت و زرع زمین از مقدار حاصلی که سهم دهقان

۱- در متن تاریخ قم بجای نشود شود ذکر شده که قطعاً غلط است (مترجم) . ۲ - تاریخ

قم ، ص ۱۱۰-۱۱ . ۳- همان کتاب، ص ۱۸۷ . ۴- نگاه کنید بفصل نخست .

بود کسر نمیشد بلکه بعهدہ مالک بود^۱

معمولاً خراج بدرهم تعیین میشد و برای آنکه بدهی هریک از مودیان مالیات را معلوم کنند مبلغی را که او میبایست بپردازد با ضریب ثابتی بدینار طلا تسعیر، میکردند و دوباره این مقدار بدینار رایج تسعیر میشد. این عمل تسعیر کاری بسیار پیچیده و دشوار بود و با حساب سازی و حقه بازی ممکن بود نرخ مالیات را تغییر دهند و بدهی مالیاتی مودیان را که میبایست بدینار رایج پرداخته شود کم و زیاد کنند.

این کار بدست واسطه‌ها یا دلال‌هایی صورت میگرفت که به «جهبذ» معروف بودند و برای تأمین مزد آنان بر میزان خراج بنسبت معینی عیا فرزدند. بدینگونه در ۹۲۷/۳۱۵ - ۸ پنج دانگ یعنی $\frac{1}{6}$ دینار برای ابن داود جهبذ بمیزان تسعیر افزودند و در ۹۲۹/۳۱۷ - ۳۰ سه دینار و نیم دانگ ($\frac{1}{3}$) برای اقطاع پسر مهدی جهبذ «جهت خلل آوردن و تلف کردن او» علاوه کردند.^۲ بین سال ۹۰۰/۲۸۲ و ۹۱۷/۳۰۵ - ۱۸ نرخ [و با اصطلاح ضریبه] خراج از ۱۷ دینار در ۱۰۰۰ درهم به ۲۰۰ دینار رسید و سپس در ۹۵۱/۳۴۰ به ۱۰۹ دینار تنزل یافت.^۳

مسئولیت پرداخت خراج يك ناحیه دسته جمعی بود هر چند مقدار خراج را در مورد هر فردی جدا گانه تعیین میکردند.^۴ مثلاً در قم اگر کسی بعلت بدی محصول قادر نبود که همه مبلغ مورد تعهد (ضمان) خود را بپردازد کسر

۱- نگاه کنید بفضل هفدهم ۲- تاریخ قم، ص ۱۴۲-۳. ۳- نگاه کنید بمقاله من تحت عنوان «شرحی در باره تاریخ قم» در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی، ج ۱۲، شماره ۳ و ۴ (۱۹۴۸)، ص ۵۹۴. در فارس در حدود ۹۹۸/۳۸۹-۹ برای اینکه عواید مالیاتی را باین و آن برسم اقطاع و اگذار کنند ضریبه خراج را بمیزان يك دینار در ۳۰۰ درهم تثبیت کردند. ۴- همچنین نگاه کنید باسنادی که پس ازین در ص ۱۰۴ نقل خواهد شد.

بدهی او را میان سایر مودیان خراج سرشکن میکردند و برای جبران کسر مبلغ بر ضریب خراج میافزودند. ۱ گفته اند که ابوالحسن بن عباد وزیر معروف آل بویه که در سال ۹۴۶/۳۳۵ - ۷ بقم آمد این رسم را نپسندید و گفت که چون هر عاملی که بقم میاید خراج کسانی را که از عهده پرداخت بدهی خود برنمایند بر سایر ارباب خراج حواله میکند کارها با نجا کشیده است که همه از دادن خراج عاجز شده و شهر خراب گشته است. از اینرو از ضریب خراج در ۹۵۱/۳۴۰ - کاست و بمقداری که پیش ازین گفتیم یعنی ۱۰۹ دینار در ۱۰۰۰ ۲ درهم مقرر گردانید.

معمولاً خراج را با قسط میپرداختند و در تحصیل آن سال شمسی را ملاک عمل قرار میدادند و این رسمی بود که از دوره ساسانیان بازمانده بود، با اینهمه گاه شماره اقساط فرق میکرد. اصولاً اولین قسط خراج را میبایست هنگام رسیدن غلات پردازند. پس از زوال دولت ساسانی روزهای کیسه حذف شد و در نتیجه بمرور دهور پرداخت نخستین قسط خراج مصادف با هنگامی شد که هنوز غلات نرسیده بود. معتضد خلیفه این کار را چاره کرد و در ۸۹۵/۲۸۲ - ۳۶ فرمان داد که روزهای کیسه را دوباره برایام سال بیفزایند و در آن هنگام ۲۴۰ سال بود که روزهای کیسه از روزهای سال حذف شده بود. از اینرو تا اول خرداد سنه ۱۸۴ یزدگردی دوماه را «واپس گذاشتند».

خراجی را که مردم میبایست بجنس پردازند عمال خراج در خرمن گاه

۱- تاریخ قم، ص ۱۴۳. همچنین نگاه کنید با سنادی که در صفحه ۱۰۴ بیعد درباره بیهذه نقل خواهد شد.
 ۲- تاریخ قم ص ۱۴۳ - ۴. ۳- در متن ۱۸۲ هجری آمده و حال آنکه غلط چاپست و باید ۲۸۲ هجری باشد. ۴- تاریخ قم ص ۱۴۴ - ۶. همچنین نگاه کنید به ابن جوزی، المنتظم فی التاریخ الملوك (حیدرآباد ۱۳۵۷ - ۹، ج ۴، ص ۱۴۹. طبری مینویسد که معتضد مطالبه نخستین قسط خراج را تا ۱۱ هزاران ۸۹۵/۲۸۲ - ۶ واپس گذاشت.

میگرفتند و تا هنگامی که اجازه تامه صادر نمیگردند کسی حق انتقال غلات را بجا های دیگر نداشت .

خراج را بوسیله نمایندگان جهنبد بدیوان میدادند . در قم رسم برین بود که ارباب خراج [و باصطلاح امروز مودیان مالیات] جهنبدی به «دیوان» میاوردند و او بگردن میگرفت که خراج مقرر را تماماً از آنان وصول کند و بدیوان میاورد و همچنین تعهدنامه یی کتبی بعمل خراج میسپرد و شعر بر اینکته اومسؤول همه اموالی است که بعنوان خراج میگیرد . در ذیل نمونه ای از چنین قرار دادی (عقدنامه) را میاوریم :^۱

هذا كتاب لعبدالله بن جعفر الامام المقتدر بالله امير المؤمنين اطال الله بقائه كتبه له من وقع بخطه فيه و اشهد على نفسه في هذا الكتاب من اهل الخراج بكورة قم العرب منهم و ابناء العجم ان فلان بن فلان عامل امير المؤمنين على اعمال الخراج و الضياع وما يجرى معها بقم اذا كان الرسم جارياً علينا بذلك و علينا يجب اقامة الجهنبد و ضمانه بنفسه و بصحة ما يجرى على يده فاخرنا لذلك فلان بن فلان الجهنبد و نصناه جهنبداً تجرى على يده اموال هذه الكورة لهذه السنه الخراجية و بقايا ما قبلها و تضمناه بنفسه و ما يجرى معه ببلدنا لهذه السنه و بقايا ما قبلها و بعدها و ما يجب في ذلك من الكسور و الكفایة^۲ الذين جرى الرسم بهما و ماضار و يصير عليه من حق الجهنبدة فيما يجرى على يده مادامت الجهنبدة في يده و سألنا فلان بن فلان اقامته و تقيضه ما يستخرج من مال الخراج و ما يجرى معه ببلدنا لهذه السنه و بقايا ما قبلها و بعدها و ما يجب في ذلك من الكسور و الكفایة الذين جرى الرسم بهما و ما صار و يصير عليه من حق الجهنبد فيما يجرى على يده من اموال و من ساير الجبايات على ان يكفل كل واحدنا بنفسه و يضمن كل واحد منا ما يجرى على يده و يصير في قبضه و نحضره متى طولبنا باحضاره و يخرج مما يجب عليه ان يكون المرجع في امره و المعمول عليه ما يصير في قبضه و يجب فيه من الكسور السى ما يرفع به كاتب الـروزنامه بقم الـروزنامهجات الى الديوان من مال الاستخراج و يدفعه البراة الى المؤدين له و في ساير الاموال ما يكتب

۱ - متن تازی این سند که من ترجمه انگلیسی آن را در اینجا آورده ام در تاریخ قم (ص ۱۴۹-۵۱) آمده است . ترجمه فارسی آن نیز در تاریخ قم دیده میشود اما با متن تازی کاملاً مطابقت ندارد [و بهمین سبب مترجم علاوه بر متن فارسی متن تازی را نیز نقل کرده است].

۲ - معنی دقیق «کسور و الکفایه» روشن نیست . شاید مقصود از اولی مالیاتی بوده است که بابت سکه های شکسته میگرفته اند و یحتمل مراد از دومی مالیاتی بوده که بابت تسعیر درهم بدینار طلب میگرفته اند .

بهالمحاریم فی کل یوم و فی حق الجہبذ الی ما ینطق بہ العقد علیہ و فی حمل و التفتات الی ما ینفذ الیہ من السکاک من فلان العامل الی ذلک و ضمنا فتضمننا لامیر المؤمنین و لعاملہ فلان و من یقوم مقامہ فلان بن فلان الجہبذ بنفسہ و ما یصیر فی قبضہ علی ان نحضرہ متی طالبنا فلان العامل بہ من لیل او نهار و یقوم مقامہ و من دونہ بما یجب علیہ و یلزمہ الخروج منه علی الشرايط المذكورہ فی ہذا الکتاب و متی مالم یصح ذلک علی ما اشترط علیہ کان علیہ الخروج منه مما یعقد علیہ من حق الجہبذ .

و یكون جميع ذلك لازماً لنا معه و من دونہ حتی یصح لامیر المؤمنین و لعاملہ و من یقوم مقامہ اخذنا بذلک جمیماً و اثباتاً و کل واحد منهما علی حالہ و مع فلان الجہبذ و من دونہ لا یرى اخذہ احدنا الباقین حتی یصح لامیر المؤمنین جميع ما یجب لہ علی فلان الجہبذ و یصیر فی قبضہ من اموال سنۃ کذا و ما قبلہا و ما بعدها ما اقام علی تصبنا لہ و قلدناہ ایاہ من ہذا الجہبذ و علی ان کل واحد منا کفیل فی ذلک لاصحابہ و ضامن عنہم دخلوا فیہ و تضمنوہ فی ہذا الکتاب حینا لذلك ضامن عن میتنا و شہدنا عن غائبنا و ملئنا عن معدمتنا و لا براءۃ لنا و لا لواحد منا الا بالوفاء بما ضمنناہ و عقدناہ علی انفسنا شہد علی اقرار من وقع بخطہ و ثبت اسمہ آخر ہذا الکتاب جمیماً الشہود المسمون فیہ بجمیع ما فیہ بعد ان قرى علیہم جمیع ما فیہ فاقروا بمعرفتہ و الزموہ انفسہم فی صحتمن عقولہم و جواز امرلہم و علیہم و بذلک فی شہر کذا لسنۃ کذا^۱.

این کتابیست از آن عبداللہ بن جعفر الامام المقتدر باللہ امیر المؤمنین اطال اللہ بقائه کہ بنوشته اند از برای عبداللہ مشار الیہ ، جمعی کہ بخط خود درین کتاب توفیع و نشان خود ثبت نموده اند و بر خود اشہاد کرده درین کتاب از عرب و ابنا عجم از اہل خراج کورہ قم کہ فلان بن فلان عامل امیر المؤمنین بر عمل و خراج و ضیعت های بقم لسنۃ کذا و بقایای سالہای گذشتہ مارا مطالبت نمود باقامت و نصب کردن جہبذی کہ اموال خراج و ضیعت ہا بقم و کفایت او بجمع او آیند و این رسم بر ما جاری بودہ است الی یومنا ہذا و بر ما واجب شد اقامت و نصب کردن جہبذ و ضامن شدن نفس و وجود او و آنچه بدست و تحویل او آید . پس ما اختیار کردیم و برگزیدیم از بہر این معنی فلان بن فلان جہبذ را و ما او را نصب کردیم و جہبذ خود گردانیدیم تا اموال این کورہ لہذہ السنۃ الخراجیہ و بقایای ما قبل آن در تخت البدو تصرف او آیند و ما ضامن نفس و وجود او شدیم و آنچه از اموال خراج بقبض و تحت الید او آید مادام کہ جہبذ ، در دست او باشد . و ما درخواست کردیم از فلان بن فلان عامل امیر المؤمنین باقامت و نصب کردن این فلان جہبذ و با قبض و تصرف او دادن آنچه از مال خراج استخراج کردہ شود و آنچه جاری مجرای او باشد بکورہ و بلد ما درین سال و بقایای ما قبل آن و آنچه از کسور و کفایت کہ رسم و عادت بدان جاریست واجب و لازم

شود و همچنین حق جهیده و سایر وجوه اموال و سایر وجوه جبايات که قبض و تحویل او آیند بر آنک هر يك از ما کفیل و یا بندان نفس این جهید بود و هر يك از ماضامن شود از آنج قبض و تصرف او آید و هر گاه که از ما طلب حضور او نمایند ما او را حاضر گردانیم و از عهده آنج واجب بود برو بیرون آئیم مبنی بر آنک مرجع این ضمان و بقایای آن در آنج در قبض او آید و کسورات آن تا آنگاه بود که کاتب روزنامه بقم روزنامهجات از مال استخراج باهل دیوان رفع کند و برات بگذارند کان خراج برساند و در دیگر مالها همچنین کتاب و نویسندگان در هر روزی تفصیل بنویسند در حق جهید تا آنگاه که عقدنامه حقوق جهید نوشته شود و در نفعه و اخراجات بر دین مال خراج به بیت المال تا آنگاه که از فلان عامل چک و برات بکفایت حقوق جهید بجهید آید بتوقیعات و علامات صحیحه پس فلان عامل سخن ما را درین معنی پاسخ داشت و فلان بن فلان را جهید ما گردانید و ما را ضامن صاحب عهد فلان جهید گردانید و ماضامن و صاحب عهد شدیم از جانب امیر المؤمنین و عامل او فلان بن فلان و آنکس که قایم مقام و نایب مناب او باشد بنفس و وجود فلان جهید و آنج قبض و تصرف او آید و بهر وقت که از ما طلب حضور او کنند اگر بشب باشد و اگر بروز و اگر بگناه بود و بیگناه ما فلان عامل را حاضر گردانیم و اگر او غایب شود و ما از احضار او عاجز شویم از عهده هر آنج قبض او آمده باشد و بر او واجب و لازم شده از شرایط مذکور درین کتاب بیرون آئیم و هر گاه که آنج قبض و تصرف فلان جهید آمده باشد مصحح نشود با شرایط مشروطی که او را واجب بسود بدان وفا نمودن و از عهده آن بیرون آمدن با آنج عقدنامه بذکر آن مشعر بود از حقوق جهید و جمیع آنچه باد کردیم لازم و واجب بود بر ما^۱ با حضور وجود جهید و با غیبت او تا اموال امیر المؤمنین و عامل او و آنکس که قایم مقام و نایب مناب او باشد مخیر بود و اختیار دارد در آنک مطالبت این اموال از مجموع ما نماید اگر خواهد از هر يك از ما مطالبت آن نماید و هر يك از ما قایم مقام و نایب مناب دیگرست با وجود جهید و با عدم وجود او . چون یکی از ما حصه خراج خود برساند ذمت او از عهده مال و خراج دیگری بری نشود و همچنان ضامن بود تا هر آنج بر فلان جهید واجب و لازم بود از شرایط مذکور و هر آنج قبض و تصرف او آمده باشد از مالها سنه کذا و بقایای ما قبل آن از بهر امیر المؤمنین مصحح و درست گردد و مادام که فلان جهید بدین محل اقامت نماید و این اموال بدو مفوض بود و این امر که در گردن او انداخته ایم و او را بدان نصب کرده ایم بدان مشغول بود . همچنین هر يك از ما کفیل و ضامن اصحابش بود آن کسانی که داخل این ضمانت و درین کتاب ضامن شده اند، و همچنین زنده از ما ضامن مرده است از ما و حاضر از غایب و توانگر از درویش و ذمت ما و ذمت هر يك از ما بری نشود الا بوفای کردن بدانیج ما ضامن آن شده ایم و عقد بر آن بسته ایم . پس گواه شدند برقرار این جمع که بخط خود در آخر این کتاب نشان خود ثبت کرده اند و نام خود نوشته جمعی از

۱ - در متن فارسی « با » حذف شده و حال آنکه قطعاً لازم است چنانکه چند سطر پس از آن چنین آمده « با وجود جهید و با عدم وجود او » (مترجم) .

شهود که نام ایشان در آخر این کتاب ذکر رفته است بهر آنچه درین کتاب مسطور است و مزبور. پس از آنکه هر آنچه درین کتاب مسطور است بریشان خواندند و ایشان اقرار کردند و معترف شدند بمعرفت و دانستن آن و بر نفس خود واجب و لازم گردانیدند در حال صحت نفس و کمال عقل و جواز امور و نفاذ تصرفات و ذلك فی شهور کذا لسنة کذا. ۱.

سند دیگر که احمد بن اسحاق قمی زعفرانی جهبذ بنام خود باز داده است در همان کتاب نقل شده است :

این کتابیست که از بهر ابی عبدالله بن جعفر الامام المقنن بالله امیر المؤمنین احمد بن اسحاق قمی زعفرانی نوشته است و منزل او بقم بوده و این کتاب مبینست بر آنکه علی بن محمد بن سهل عامل امیر المؤمنین بر خراج وضعیتها بکوره قم در سنه عشر و ثلث مائه و بقایای آن مطالبه کرد از ارباب خراج بدین کوره بوقتی که علی بن محمد بن سهل عامل قم در حاصل شدن مال خراج از ارباب آن احساس مینمود که بتمامی حاصل نمیشود و در تصحیح آن بگمان بود در دست جهبذی که اموال خراج این سال با جمعها بقبض و تحت الید و تصرف او آیند ایشان را مطالبت کرد باقامت و نصب کردن جهبذی دیگر که خراج کوره قم با سرها بقبض و تصرف او آیند و بتحویل او بود و بنویسد که ما اورا نصب کردیم و ضامن او و آنچه بدست تصرف او آید شدیم . پس همه جمع شدند که جهبذی اختیار کنند و ضمان نامه او بنفس و بمال با امیر المؤمنین باز دهند و بعد از آن از علی بن محمد درخواست کردند که هر آنچه در این سال از خراج استخراج کرده شود بفرماید تا بدست من فرود آرند تا بتمامی بقبض و تصرف من آید و مصحح گردد و بعد از آن به بیت المال و بحضرت خلیفه نقل کنند یا در اخراجات و نفقات مصلحت های خود بدستور آنها و بر ائمه ای علی بن محمد یا کسی که قایم مقام او باشد صرف و خرج کرده شود و من نیز درخواه کردم از علی بن محمد که در کردن من اندازد و بمن موقوف نماید و رجوع کند آنچه ارباب خراج بقم اختیار نموده اند از برای او ارضامن و صاحب عهد گرداند بدانکه من قیام نمایم و بایستم و مال خراج سنه عشر و بقایای ما قبل آن بتمامی بقبض و تصرف خود در آوردم و مودبان و اهل خراج را بر رسومها و عاداتهای صحیحه که در میان ایشان جاری و مشهور و معروف بوده از گزاردن و رسانیدن کسور و کفایت ۲ سلطانیه و اجرت جهبذ و عقدوزن بر عادت عمال پیشین مقرر دارم و هیچ چیز بر آن زیاده نکنم و طریقه سایر جهابذه با ایشان سپرم و هیچ یکی را از ایشان دروزن و عقد

و حيف و ميل روا ندارم و با ايشان جز بمعامله^۱ و عدالت و نصفت زند گاني نكنم و بهر وقتي و ساعتی كه بعضی از اموال خراج بمن فرود آورند جهت ايشان بدان برات بنويسم در حضور و مجلس كاتب روزنامه كه از قبل اهل خراج اختيار کرده باشند تا بر جهايزه مشرف و ناظر باشد و آن ساعت و روز در آن برات ياد كنم در هر ماهی آنچه در روزهای آن فرود آورده باشند و كاتب روزنامه آن را ثبت نموده و مفصل نوشته باشد جمع نمايم و مهر كنم و بديوان رفع نمايم چنانچه جملهای اين دوازده ماه بابروات و كتاب روزنامه و تفصيل آن موافق بودی زياده و نقصان و آنچه از اين مال اشارت نمايند كه بخزينه و بيت المال نقل ميمايد كرد نقل كنم و وزن نمايم و اجرت نفاذ و وزن و ساير اخراجات آن از مال سلطان احتساب ننمايم و حساب نكنم و كرايه و اجرت چهارپايان كه بدیشان مال بيت المال نقل رود و همچنين بذر ها و اجرت رسول و نوسنده و جز آن از نفقات و اخراجات از مال سلطان نبود بلكه از آنچه از ارباب خراج بعلت اجرت جهيز و حق وزن و وزن سنده باشم در آن صرف نمايم چنانچه بدان وفا كند و زياده آيد بر آن و هر آنچه از فضل و زبادی صرف و اجرت ساير مصلحت های اموال خراج بقم در شهر خراج سنه عشر و ثلث مائه آخر آن انقضا و انتهای ماههای خراج اين سال بعد از هر نفقه و اخراجات و مؤنت كه بر من لازم و واجب بود چنانچه در ديگر جهايزه لازم شده باشد اقتدا و تمتع كردن بدیشان در نقل كردن خراج به بيت المال بحضرت و همچنين آنچه فاضل آيد از اجرت کسی كه در تحصيل اين مال مدد و معاونت نموده باشد مثل نوسنده ای كه حساب بدست او بود و رسولی كه مصاحب و همراه مال بود تا آنگاه كه به بيت المال فرود آورد و تصحيح نمايد و آنچه فاضل آيد از وجهی كه آنرا در بهای كاغذ و كرباس هميانها و زنبيلها و توبرها و جز آن از نفقات و آن هزار و سيصد دينارست مجموع آنچه ياد كرديم به بيت المال برسانم و بسپارم با هزار و سيصد دينار اجرت جهيز چنانچه درين دوازده ماه از ماههای خراج سنه عشر و ثلث مائه بهر ماهی آنچه واجب شود بقسط و نصيب آن صد و هشتاد دينار و دودانك ديناری بود برسانم بی آنك از وقت آن تاخير نمليم يا در ادای آن عذری و علتی و حجتی انگيزم و هر آنچه درين كتاب بر من شرط کرده شد مخالفت ننمايم مثل معامله و معاش كردن با اهل خراج و جز ايشان از مؤديان اموال و عدالت و انصاف چنانچه عادت ساير جهايزه و رسوم ايشان بدان جاری بوده . پس اجابت كرد و پاسخ داشت مرا در آنچه ازو درخواه كردم و مرا ضامن مال گردانيد و من ضامن آن شدم بروجهی كه در كتاب بيان وصفت و شرط کرده شد ذمت ازين ضمان بری نشود الا به بيرون آمدن از عهده آن بنجوم مذكوره درين كتاب و من برين جمله بر نفس خود گواه گرفتم در شهر ربیع الاول سنه احدى عشر و ثلث مائه

۱ - معنی دقیق کلمه « بمعامله » روشن نیست . در اسناد متعلق بادوار بعدی باين لغت بسيار بر ميخوريم . لاک گارد (ص ۹۴) مينويسد كه اين كلمه « هم در مورد ملك داری وهم در مورد قراردادهای عمومی بكاررفته است . »

(مطابق ژوئن - ژوئیه ۹۲۳). ۱

چنین مینماید که در طریق جمع خراج مشکلات مهمی وجود داشته و این مشکلات معلول دو امر بوده است: از یک سو عاجز بودن حکومت از گرفتن خراج از آن عده از رعایای مملکت که بیشتر متنفذ بوده اند^۲ و از سوی دیگر

۱ - تاریخ قم ، ص ۱۵۳ - ۵۰ - ۲ - درقم برای تحصیل خراجی که عمال خراج نتوانسته بودند تماماً از مالکان عرب وصول کنند تدبیر خاصی اندیشیده بودند و آن این بود که ده تن از بزرگان عرب راضمن خراج گردانیده و باسم خلیفه بریشان عقدنامه بسته و مهر کرده بودند و سایر خراج دهندگان با این ده مرد سروکار داشتند نه با عمال خراج . چون یکی از مردم قم از دادن خراج عاجز میشد و بدان سبب غیبت میکرد آن ده مرد بنا بمقتضای حال ملک او را میفرخواستند یا برهن میدادند . این گونه خراج موسوم بود به خراج ولدالاب (تاریخ قم ، ص ۱۵۵ - ۶) . نمونه ای ازین عقدنامه باین شرح در تاریخ قم نقل شده است : این کتابیست از آن امیرالمؤمنین فلان و عامل فلان بن فلان بکوره قم که بنوشتنند از برای او فلان بن فلان و فلان بن فلان که از ما فلان عامل درخواه کرد که ما را ضامن و وظیفه مال خراج این کوره لسنه کذا کردند و مبلغ آن چندین هزار درهم است از نقره بمصارفه و محاسبه هفده درهم دیناری رایج چنانچ چندین هزار دینار باشد بنقدبیت المال و وزن بر آنک ما این مال بقبض جهبذ منصوب از بهر این شغل فرود آریم در نجوم اهل خراج بقوم آن دوازده ماه است اول آنماه خرداد از ماههای سنه کذا و آخر آنماه اردیبهشت از ماههای سنه کذا هر ماهی آنچه بقسط واجب شود با آنچه ملحق شود بدو از تکمله (دریک ناحیه یا منطقه مالیاتی کسانی بودند که بترك آن ناحیه گفته یا بقصد فرار از پرداخت خراج غیبت کرده بودند درین صورت برای جبران کمبود خراج مالیاتی اضافی بدیگران که در جای خود مانده بودند می بستند و این را تکمله میگفتند) و عجز و توابع و لواحق (عوارض مربوط بکسور مالیاتی یا مالیات اضافی) برسانیم و در رسانیدن آن دفعی و مطلق نماییم و بهیچ علتی و حاجتی اختلال و احتجاج نکنیم و مال هر ماهی از وقتش و محلش باز پس نداریم و درین زمان دعوی بهیچ آفتی از سماوی و ارضی نکنیم و همچنین بسبب باز جوشیدن چشمه ها و کاریزها و نقصان عمارت و ارزانی و اندکی اسعار بهانه نیاریم و سخن نگوئیم و نه بسبب خلل در آوردن خلل در آورنده و گریختن عاجزی و نه بهیچ چیزی از وجهه که رخنه در اندازد در مال این ضامن و چون از بعضی از ما بامعنی تن ازین خراج منتقل و حوالت کرده شود آن بعض مال از آن کس موضوع و مدفوع بود از جمله مال او و مضاف و ملحق بود با ضامن آن کس از ما که این مال بدو منتقل شده باشد . پس ما اجابت کردیم و قبول نمودیم و ما راضمن آن گردانیدند . پس ما از برای امیرالمؤمنین و عامل آن و آنکس که قایم مقام او باشد ضامن آن شدیم صحیح جایز لازم

خراج بیش از اندازه چنانکه در تعیین خراج مردم غالباً با قلام مربوط بخراج پس افتاده بر میخوریم. دیوانیان بهنگام لزوم میکوشیدند تا همه خراج را بزور از مردم بستانند و در کتب قدما بشورشهایی که این کار باعث میشده اشارات عدیده ای شده است. تنها در قم شورشهایی ازین قبیل در سال ۱۲۵۰/۲۱۰ - ۶ در زمان خلافت مأمون^۱ و همچنین در دوران خلافت معتصم (۲۱۸ - ۸۳۳/۲۷ - ۴۲) و مستعین (۲۴۸ - ۸۶۲/۵۱ - ۶۶) و معتمد (۲۵۶ - ۸۷۰/ ۷۸ - ۹۲) و معتضد (۲۷۹ - ۸۹۲/۸۹ - ۹۰۲) پدید آمد.^۲

بی شک مردم تا آنجا که میتوانستند از دادن خراج ابا میکردند مثلاً چنین معروف بوده است که تازیان قم درین کار بسیار کوشیده اند. ابو محمد الحسن بن عبدالله بن مهدی کاتب، نیرنگ هایی که تازیان درین باره بکار میرده اند شرح داده که تاریخ قم آنها را نقل کرده است. مثلاً ادعا کرده اند که تازیان فرزندان خود را «چیره میگردانند بر کسر خراج و میاموزانیدند چنانچ مردم مرغان شکاری را در حالت خردی در طلب صید چیره گسردانند. ایشان

→ از جانب ما. ذمت ما ازین ضمان بری نگردد الا بقیام بدان و از آن بیرون آمدن هر يك از مادرین زمان کفیل و پابندان اصحاب خود و ضامنست ازیشان مادام تا درین ضمان داخل باشد. و درین کتاب هر يك از ما زنده امر مرده و حاضر ار غایب و توانگر اردرویش ضامنست و ذمت هیچ يك از ما بری نشود الا بوفا نمودن بدانچ ما ضامن آن شده ایم. و ما بر نفس خود عقد بستیم از برای امیر المؤمنین و عامل اوو آن کس که قائم مقام و نایب مناب او باشد و عهد کردیم که ما را اگر خواهد با جمعنا بدین مال مطالبت نماید یا پراکنده و جدا. و چون یکی از ما نصیب خود از مال خراج برساند ذمت او بری نگردد از باقی نصیب دیگران تا آنگاه که جمیع مال ضمان را استیفا نمایند و بستانند. و بدین جمله جمعی از شهود که درین کتاب بعد از آنک هر آنچه درین کتاب مسطور و مزبورست جهت احتیاط حرفاً بحرف برایشان خواندند. پس ایشان بمعرفت آن اقرار کردند و معترف شدند و بر نفس خود واجب و لازم گردانیدند در صحت عقول و جواز امور فیما لهم و علیهم و ذلك فی شهر کذا لسنة کذا (تاریخ قم، ص ۱۵۷ - ۸).

- ۱- طبری، ج ۲، باب ۲، ص ۱۰۹۲ - ۳ و بلاذری ص ۳۱۴ و تاریخ قم، ص ۱۶۳.
- ۲- همان کتاب، ص ۱۶۳.

شاخهای کوچکتر از درخت میگرفتند و پسران خرد خود را بروی خود در میانداختند و بدان چوبها ایشان را میزدند و در زبان ایشان مینهادند که بگویند: **اللَّهُ اللهُ** ایها الاستاد تأمل حالی فقد وقع الیرقان علی غلتی فافسدها و وقع الدود علی قطنی فاکله و احتاج الجراد والقمل سایر ما بقی ، یعنی **اللَّهُ اللهُ** ای استاد اندیشه کن در حال من بحقیقت که زنگار در غله من افتاد و آنرا تباہ کردانید و کرم واقع شد در پنبه زار من و آنرا بخورد .^۱

کودک در زیر چوب این کلمات را تکرار میکرد تا این که بخاطر میسپرد و در موقع مناسب میتوانست آنها را باز گوید . چنین مینماید که یکی از علل اصرار تازیان قدم در آمدن خراج این بوده است که برای نگاهداری املاک خود متحمل مخارجی سنگین میشدند ، ازین گذشته مردمی مسرف بودند و چون بار خراج را هم بردوش ایشان مینهادند یک باره از پای در میامدند .^۱ با اینهمه این نکته کمتر جای تردیدست که میزان خراج توان فرسا بود . ازین گذشته برای آنکه بتوانند زمان تازمان بر میزان خراج بیفزایند روشهای گوناگون بکار می بستند . پیش ازین درباره حساب سازی و تسعیر مبلغ خراج از درهم بدینار سخن گفته ایم . طریقه دیگری که برای افزودن میزان خراج معمول بود این بود که ذراعی کوتاه تر از حد مقرر و معمول بکار میبردند و گفته اند که حسن تحتاخ نهاوند را ازین طریق ویران کرد . وی گز خود را ناقص کرد و بدین گونه نرخ خراج را در هر جریب به $6\frac{1}{4}$ درهم رسانید و حال آنکه پیش از او از چهار درهم یا پنج درهم تجاوز نمیکرد .^۲ با اینهمه نباید

۱- همان کتاب ، ص ۱۶۲-۳ . ۲- همان کتاب ، ص ۱۸۵ همچنین ابوعلی در کتاب همدان منباب مثال نقل میکند که هارون الرشید بهمدان آمد و آنجا را خراب یافت و چون سب پرسید گفتند از سب عمال خراج زیادت از مردم مال گرفته اند همدان ویران شده است (همان کتاب ، ص ۱۸۹) .

چنین پنداشت که خراج گزاران بجز پرداخت خراج ازدادن مالیات یا عوارض اضافی مربوط معاف بودند زیرا پرداخت بسیاری از عوارض دیگر که در زمان ساسانیان مرسوم بوده هنوز معمول بود. گاه گاه فرمانهایی مبنی بر لغو این گونه عوارض صادر میشد^۱ اما معمولاً پس از مدتی دوباره آنها را بر مردم تحمیل میکردند و هر چند خزانه مملکت بندرت ازین عوارض بهره میبرد با اینهمه منع کردن مأموران حکومت از وصول آنها اساساً امری محال بود. مثالهایی که در دوره ساسانیان بهنگام نوروز و مهرگان میگرفتند هنوز معمول بود و از مردم میستاندند.^۲ ازین گذشته غالباً مالیات اضافی برای مقاصد معینی مانند مخارج لشکر کشی یا امور اجتماعی وصول میشد.^۳

در جاهایی که قدرت خلیفه کمتر بود و لشکر کشی و بیکار میان فرمانروایانی که باهم رقابت داشتند و همچنین سران محلی امری بسیار متداول بشمار میرفت تمایل آنان برین بود که کراراً از مردم مالیات بگیرند و مبلغی فراوان از آنان اخاذی کنند. غالباً مردم ناچار میشدند که در یک سال چندین بار خراج بحکامی که باهم رقابت داشتند بدهند.^۴ این عوامل مسلماً باعث میشد که

۱- مثلاً عمرو در نامه‌ای که به عبدالحمید کوفی نوشت او را از گرفتن مالیاتی علاوه بر خراج منع کرد (ولهاوزن، ص ۱۸۹). ۲- همان کتاب ۳- مثلاً در ۷۸۳/۸۹۶-۷ مبلغ ۴۰۰۰ دینار از صاحبان اقطاع و املاک برای ساختن بعضی نهرهای فرات عوارض گرفتند (ابن جوزی، ج ۵، ص ۱۶۲). ۴- مثلاً در زمان احمد بن محمد بن اوس که پدرش اوراحا کم‌چالوس کوچک و کلار کرده بود و او نیز بنوبه خود از سوی سلیمان بن عبدالله بن طاهر بحکومت آمل و رویان و چالوس منصوب شده بود هر سال سه خراج میستاندند یکی برای محمد بن اوس و یکی برای یسر او و دیگری برای معوسی که وزیر ایشان بود. ظلم احمد و پدرش بجایی رسید که مردم املاک خود را فروختند و کسانی که میتوانستند جلای وطن کنند چنین کردند (ابن اسفندیار، ص ۲۲۳-۴). هنگامی که یعقوب بن لیث (دوران سلطنتش ۲۵۴ - ۸۶۸/۶۷ - ۷۸) در ۸۷۴/۲۶۰ بطبرستان حمله کرد و کوشید که آن ایالت را از چنگ داعی بدر آورد خراج دوساله از مردم رویان بستاند ازینرو برای خوردن مردم چیزی باقی نماند. وی خراج دوساله دشت گرد آباد را نیز از مردم گرفت (اولی‌الله آملی، ص ۷).

باهر کشاورزی لطمه شدید وارد آید.^۱ نا امنی تنها منحصر بوقوع جنگ و غلبه این بر آن نبود بلکه مالکان در زمانی که صلح نسبی هم برقرار بود نیز در کار ملک داری تأمین نداشتند. ضبط املاک و مصادره آنها از روی هوی و هوس امری معمول و متداول بود. گاهی برای حفظ ظاهر شرع این معامله بصورت خرید و فروش در میامد اما بخوبی پیداست که در بسیاری از موارد معامله بر اساس آزادی طرفین سر نمیگرفت و شاه یا حاکم محلی هنگامی که بحد کافی مقتدر بود میتواند مالکی را که بملک او چشم طمع دوخته بود و اداری کند که مالکیت ملک خود را بوی منتقل سازد و غالباً این کار را میکرد.^۲

۱- يك نمونه کامل ولایات جنوبی بحر خزر است که جنگ و دشمنی میان حکام محلی و عمال خلیفه از مشخصات آن دیار بوده است. مثلاً یکی از حکام محلی بنام مازیار که از طبرستان بعراق گریخته بود پس از گرویدن بکیش اسلام از طرف مأمون خلیفه بحکومت کوهستان منصوب و بانجا گسیل شد. اما سپس وی خود را از زیر یوغ خلیفه رها کرد و در کوهستان ها بساختن استحکامات پرداخت و مردم را از کشاورزی بازداشت و در عوض آنان را به بیگاری خندق و حصار کماشت و تمدی و ظلم بجایی رسانید که پیش از او بعد از او مثل آن کس نکرد. « اولیاً الله آملی، ص ۵۵ ». همچنین گفته اند که یعقوب لیث هنگام لشکر کشی برویان درختان مردم را برید و خانه های سان را سوخت. (همان کتاب، ص ۷۰). چنین مینماید که در زمان سادات (یعنی علویان) تغییرات بسیاری در موضوع مالکیت زمین های طبرستان پدید آمده باشد. هنگامی که اسماعیل بن احمد سامانی در ۹۰۰/۲۸۸ بطبرستان آمد املاک اشراف طبرستان را بصاحبان قدیم آنها بازگرداند و در آن هنگام پنجاه سال بود که آن املاک را سادات علوی و دیگران غصب کرده بودند. از این گذشته وی املاک زراعتی و اموال غیر منقول رعایا و ضعفا را بایشان باز گرداند و خود بگرفتن خراج سالیانه قناعت کرد (ابن اسفندیار، ص ۲۵۹). در ولایات جنوبی بحر خزر و نواحی مجاور آن دسته های راهزنان دیلمی پیوسته مایه زحمت و نا امنی بودند (اولیاً الله آملی، ص ۷۱).

۲- در اینجا تنها باید کچند مورد میپردازیم. در زمان خلافت هارون الرشید، محمد بن یحیی بن خالد برمکی و برادرش موسی که در طبرستان حکومت میکردند بزور املاک ملاکان را خریدند (ابن اسفندیار، ص ۱۹۰). لیث بن فضل که در حدود ۸۱۴/۱۹۹ - ۱۵ از طرف مأمون بحکومت سیستان منصوب شده بود در همه نقاط قلمرو خود املاک خرید. محمد بن الحضین القوسی عامل طاهر بن حسین در سیستان در ۸۲۱/۲۰۶ - ۲ و ابراهیم بن الحضین که او نیز در حدود ۸۴۴/۲۳ - ۵

خراج بیش از اندازه گرفتن و اخاذی کردن و ناامنی در همه جا قاعده کلی بود و البته استثنائاتی هم وجود داشته است و گروهی از حکام برای آباد کردن قلمرو خود کوششهایی میکرده اند. مثلاً گردیزی ادعا میکند که عبدالله بن ظاهر (دوران حکومتش ۲۱۳-۳۰/۸۲۸-۴۴) بهمهماموران خود نوشت و بآنان سفارش کرد که با کشاورزان ولایت بخوبی رفتار کنند و برزگرانی را که ضعیف شده بودند تقویت کنند و در جای خود مستقر دارند «که خدای عزوجل ما را از دست‌های ایشان طعام کرده است و بیداد کردن بر ایشان حرام است.»^۱

مسأله زمین‌داری و خراج گزاری و امور دیوانی در نواحی شرقی خلافت اسلامی در فاصله قرن هفتم تا نهم میلادی [قرن اول تا سوم هجری] بشرحی است که کلیات آن بیان شد اما در آن واحد این مسائل مشمول تغییرات محلی فراوان بوده است.

باید بخاطر داشت که ایران درین دوره موجودیت سیاسی نداشته است و این کشور بعدهای از ولایاتی تقسیم‌میشده که نخست بممالک امویان و سپس عباسیان تعلق داشته است. در بعضی نواحی بعلل جغرافیایی و سیاسی بعضی خصایص و کیفیات ثابت مانده یا کم و بیش تحول یافته و سپس تا امروز بهمان شکل قدیم باقی مانده است. مثلاً فارس چنانکه پیش ازین گفتیم دارای میزات و جنبه‌های مخصوصی بوده است و سایر نواحی که بظن غالب در مسیر

→ حکومت میکرد نیز همین کار را کردند (تاریخ سیستان، ص ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰). هنگامی که احمد بن اسماعیل، محمد بن علی بن لیث را در حدود ۱۱۰/۹۱۰-۲۹۸ دستگیر کرد وی «همه مال و املاک ایشان (مسلمانان) بدیشان باز داد» یعنی مال و املاکی که بظن غالب محمد بن علی غصب کرده بود (همان کتاب، ص ۲۹۳).

۱ - زین الاخبار گردیزی چاپ محمد ناظم (برلین، ایرانشهر، ۱۹۲۸)، ص ۸.

تحولات دیگری قرار گرفته و ازین حیث از دیگر ولایات متمایز بوده عبارت بوده است از ولایات جنوبی دریای خزر و سیستان و کردستان .

تجزیه خلافت بنی عباس

بسط و توسعه سریع امپراتوری عرب باری بود که بریکر آن سنگینی میکرد و این حقیقت هنگامی نمایان شد که در قرن چهارم تزلزلی در ارکان اقتصاد ممالک خلافت شرقی راه یافت و ناچار شدند که بجای اقتصادی که مبنای آن بر طلب بود اصول اقتصادی دیگری بکار برند و این اصل و مبنی عبارت بود از ملک و آب. مراحلی که منجر بایجاد چنین تغییری در اساس اقتصادیات هر ناحیه از نواحی مملکت شد تدریجی بود. پایان مرحله اول آغاز مرحله ایست که در آن راه ورسم اقطاع ظاهر شد و این روش در دوره سلاجقه بزرگ تحت قاعده و اسلوب درآمد و توأم با تغییر عظیمی شد که در نظریه مالکیت ارضی پدید آمد .

بتدریج که لشکریان مزدور جانشین قوایی میشدند که در صدر اسلام از همه رعایای مملکت تشکیل یافته بود مسأله پرداخت مزد آنان مشکل تر میگشت .^۱ نخست سربازان و «امیران» چه بعنوان تضمین یا پرداخت مزد و چه بعنوان قسمتی از مزد، مال الاجاره زمین را میدادند و سر انجام هنگامی که وصول مال الاجاره توأم با بی نظمی روز افزون شد خود املاک و اراضی را بسپاهیان دادند.^۲ علاوه بر زمین هایی که بسپاهیان وا گذار میکردند و

۱ - خلق و خوی این سپاهیان ترك كه قسمت اعظم سپاهیان مزدور را تشکیل میدادند چندان دزم بود که نمیتوانست مایه افزایش آرامش و آبادی دهات گردد (نگاه کنید به هارلی واکر Harley walker «سخنان جاحظ درباره تعدی ترکان» Jahiz on the Exploits of the Turks در مجله پادشاهی تحقیقات آسیایی J. R. A. S. (اکتبر ۱۹۱۵) ص ۶۷۰ - ۱ و ص ۶۷۸) .

۲ - دایرة المعارف اسلام، مقاله مربوط به «اقطاع» .

قطع نظر از همین مطلب سرداران ترك املاك و سيعی را بعنوان «مقطع» و زمین های پهناوری را بعنوان اجاره دار در آمدهای مالیاتی تصرف میکردند و مبالغی را که میبایست ازین راهها بخزانة مملکت بدهند غالباً یا تمیذادند یا هنگامی میدادند که آنرا بزور بدین کار و ادار کرده بودند.^۱ طریقه نخست یعنی واگذاری مال الاجاره زمین سپاهیان از راه و رسمی قدیمتر یعنی واگذاری خراج پدید آمده بود و این امری بود که آنرا مشروع شناخته بودند و حال آنکه طریقه دوم نتیجه تغییر و تحول روش تیول داری بود که بعد ها تر کها و سپس مغولها نفوذ خود را بر آن تحمیل کردند. در قرن چهارم هجری وجود افواجی عظیم ازین سپاهیان ثبات حکومت و آبادی مملکت را تهدید میکرد اما خطر آنان در زمان آل بویه بصورت کامل ظاهر شد. معزالدوله (دوران سلطنتش ۳۲۰ - ۹۳۲/۵۶ - ۶۷) سپاهیان خود را در خانههای مردم مسکن داد و این رسمی بود که او آورد و حاصل این کار اختلالی عظیم بود که در کار کشاورزی پدید آمد. این اقدامات تا حدی برای این بود که میخواستند مشکل دائمی پرداخت حقوق سپاهیان را حل کنند. این مسکویه مینویسد که:

وفي هذه السنة [(۹۴۵/۳۳۴ - ۶)] شغب الديلم علی معزالدولة شغباً قبيحاً و كاشفوه بالاسماع و خرقوا عليه بالسفه الكثير فضمن اطلاق اموالهم في مدة ضربها لهم فاضطر الي خبط الناس و استخراج الاموال من غير وجوهها . فاقطع قواده وخواصه و اترا که ضیاع السلطان و ضیاع المستترين و ضیاع ابن شیرزاد و حق بیت المال فی ضیاعه الرعية و صارا کثر السواد مغلقا و زالت ایدی العمال عنه.... و استغنی عن اکثر الدواوين و جمعت الاعمال كلها فی دیوان واحد.^۲

۱ - بکر «تحقیقات اسلامی»، ج ۱، ص ۲۴۱. ۲ - زوال خلافت عباسی [پیش ازین میبایست یادآور شده باشم که مقصود ازین کتاب جلد ۶۵ تجارب الامم ابن مسکویه است که آنها را دو تن از خاور شناسان، آمد روز Amedroz و مار گولیوث Margoliuth ترجمه کرده و مطالب دیگر از سایر کتابها با آنها افزوده و این تألیف را بنام «زوال خلافت عباسی» The Eclipse of the Abbassid Caliphate نامیده اند]. ج ۲، ص ۹۶. همچنین نگاه کنید به ابن الاثیر ج ۸، ص ۳۴۲.

چنین مینماید که نظر آیک نوع روش اقطاع که مبنای اعطای اراضی بود تکامل یافته بود اما فرقی بین نظر و عمل نسبتاً بسیار بود. هنگامی که بهاء الدوله در حدود ۹۰۹/۳۸۹ بفارس رسید دیلمیان فارس در شیراز گرد آمدند تا در باره مسأله اقطاعات بحث کنند و ببینند کدام را باید باز گرفت و کدام را باید در تصرف متصرفان حی حاضر باقی گذارد. سرانجام قرار برین شد که اقطاعات اصلی از قرار دیناری ۳۰۰ درهم تسعیر گردد و پس از آن معلوم شود که هر کس چه مقدار از اقطاعات اصلی را در دست دارد تا محصول زمین مورد تصرف او را بهمان نرخ بوی بدهند و مابقی را باز گیرند و اقطاعی که در پایان حکومت صمصام الدوله باین و آن داده بودند کلانم یکن اعلام شد.^۱ در بغداد سپاهیان ملك الرحیم بویی دارای اقطاعی بودند و طغرل بیگ سلجوقی اقطاعات را در ۱۰۵۵/۴۴۷-۷ از دست صاحبان آنها گرفت و بانان فرمان داد که از راههای دیگر امرار معاش کنند.^۲ پیداست که در واقع آل بویه تغییرات بسیاری در مسأله مالکیت زمین پدید آورده اند. بنا بگفته مقدسی آنان خانه و زمین مردم را از چنگشان بدر آوردند و بسیاری از مردم بر خلاف میل خود ناگزیر بمهاجرت شدند.^۳ همچنین احمد بن ابی الخیر زر کوب در شیراز نامه مینویسد: « و در عهد دیالمه قانون مملکت از نظم خود بگردید، از بس فتنه که متعاقب پدید آمد، ملکهارا باز گذاشتند و ترک

۱ - زوال خلافت عباسی، ج ۳، ص ۳۲۷ همچنین نگاه کنید به فصل هفتم.
 ۲ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۲۱. ۳ - ص ۳۹۹ - ۴۰۰؛ بیهقی نقل میکند که هنگامی که مسعود بن محمود پس از مرگ محمود در ۱۰۳۰/۴۲۱ بقصد خراسان از ری میگذشت مردم گفتند: « اکنون خوش میخوریم و خوش میخسیم و برجان و مال مردم و حرم و ضیاع و املاک ایمنیم که بروزگار دیلمان نبودیم. » (تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض، طهران ۱۳۲۴، ص ۲۰).

املاك بگفتند ، از آن عهد اقطاع پدید آمد ، و اکثر زمینها دیوانی شد و بیش از آن اکثر و اغلب زمینها ملك بود^۱ . همچنین در تاریخ قم مذکورست که پس از آنکه گیلها و دیلمها قم را تسخیر کردند « دیوانیات » را منسوخ و بجای آن اقطاع را برقرار کردند .^۲ مصادره اموال مردم از روی هوی و هوس نه تنها در ولایاتی که آل بویه حکومت میکردند معمول بود بلکه در سایر ولایات ایران نیز متداول بود . نه همان حکام بلکه هر کس که صاحب قدرت بود از قدرت خود بهره میگرفت و این قاعده ای کلی بشمار میرفت نه استثناء . در مدارک موجود مکرر بمسأله غصب اموال اشاره شده است .^۳

۱- ص ۲۶ . همچنین در ترجمه فارسی مافروخی [یعنی « محاسن اصفهان »] بخرابی اوضاع کشاورزی در زمان مؤید الدوله دیلمی پس از آنکه اصفهان را تسخیر کرد اشاره شده است (کتابخانه موزه بریتانیا بنشانه 10980, f. 24 a) . عضدالدوله (متوفی در ۹۸۲/۳۷۲) در میان سلاطین آل بویه ازین قاعده مستثنی بود . وی بترویج کشاورزی و عمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیاها و تعمیر سدها دوشید و تازیان بادیه نشین را در زمین های موات فارس و کرمان مستقر کرد (ابن مسکویه ، تجارب الامم ، چاپ . ل . کائانی L . Caetani (لابدن ۱۹۰۹-۱۷) ، ج ۶ ، ص ۵۰۹ ، بیعد) . ۲- ص ۵۳ . ۳- مثلاً یکی از موارد آنست که قاضی صاعد در مجلس بار عام مسعود بن محمود که در نیشابور بسال ۱۰۳۰/۴۲۱ برپا کرد بآن اشاره کرده است : قاضی صاعد درین مجلس ادعا کرد که در حق خاندان میکائیلیان که خاندانی قدیمند و خود صاعد از آن خاندان برخاسته است سهمای بزرگ از حسنک وزیر غزنویان و دیگران رفته و ازینرو ایشان از املاك خود محروم شده و اوقاف آبا و اجدادیشان باطل و منسوخ گشته و از مصرف و موقوف علیه آن بی بهره مانده اند . ازینرو از مسعود تمنی کرد که فرمان دهد تا آن اوقاف زنده شود و نفع آن یکسانی که استحقاق دارند برسد . مسعود همچنانکه او خواسته بود فرمان داد اما درباره املاك شخصی ایشان تصمیمی نگرفت و گفت دلیل این امر آنست که نمیداند حکم امیرماضی پدر او درین باره چه بوده است و فرمان داد که این موضوع برای تحقیق به « دیوان » ارجاع شود . از اینرو میکائیلیان بدیوان رفتند و خبر دادند که « کشاورزان و کلا (و کلاهی میکائیلیان) و برزبگران توانگر را و هر کرا باز میخواندند بگرفتند و مالی عظیم از ایشان بستند و عزیزان قوم ذلیل گشتند و بوسهل حقیقت بامیررضی الله عنه بازگفت و املاك ایشان باز دادند » (بیهقی ، ص ۴۰-۴۱) .

در طی این احوال در ولایات شرقی ایران یعنی در ماوراءالنهر سلسله سامانی در نخستین سالهای قرن سوم هجری تاسیس شده بود. اصولاً ملاکان منشأ قدرت سامانیان بودند^۱ و قوای نظامی آنان تاحدی از دسته‌های غلامان ترك تشکیل میشد که گذشته از کارهای اشکری بمشاغل کشوری نیز میپرداختند. سامانیان دارای دستگاه اداری (بورو کراسی) عریض و طویلی بودند که مشتمل بود بر «دیوان» های جداگانه مخصوص املاک خالصه و اوقاف.^۲ بنا بقول نظام الملک هم سامانیان و هم جا نشینان آنان یعنی غزنویان بماموران خود مزد نقدی میدادند و اقطاع نمی بخشیدند.^۳ با اینهمه بمواردی بر میخوریم که «غلامانی» که بمقامات عالی نائل شده بودند املاکی را با پول میخریدند.^۴ بمرور دهور قدرت بدست غلامان ترك افتاد و سامانیان در بار خود را از آنان انباشتند و یکی ازین غلامان التکین در ۹۹۴/۳۸۴ سلسله غزنوی را بنیاد نهاد و بدین گونه غزنویان وارث متصرفات سامانیان شدند که در جنوب جیحون بود و در امر جهانداری بیشتر راه ورسم سامانیان را پیش گرفتند. در همین ناحیه بود که سلجوقیان در نیمه اول سده پنجم بنای تاخت و تاز گذاشتند.

۱- نگاه کنید به و. بارتولد، ترکستان تاحمله مغول، Turkestan down to the Mongol Invasion، W. Barthold چاپ دوم (لندن ۱۹۲۸) ص ۲۲۶. سامانیان حافظ قدرت قانون و نظم بودند و چنین مینماید که کشاورزی در روزگار آنان پیشرفت کرده باشد. نرشخی مینویسد که در زمان ساسانیان قیمت یک جفت زمین در حوالی بخارا ۴۰۰۰ درهم بوده و در قرن ششم ارزش آن از میان رفته بوده و بعلت غلبه هرج و مرج [و بقول صاحب تاریخ بخارا «بسبب ظلم و بی شفقتی بر رعیت»] کسی زمین را برای بگن نمی خریده است (نرشخی، تاریخ بخارا، چاپ مدرس-رضوی (طهران ۱۳۱۷)، ص ۳۷-۸). در ضمن باید دانست که ارزش درهم نقره در زمان نرشخی تنزل کرده بوده است. در ۸۳۵/۲۲۰ یک درهم نقره برابر بوده است با ۸۵ درهم غدرفی اما در ۱۱۲۸/۵۲۲ ارزش ۱۰۰ درهم نقره برابر بوده است با ۷۰ درهم غدرفی (همان کتاب، ص ۴۴ اما نگاه کنید به بارتولد، ص ۲۰۴). ۲- بارتولد، ص ۲۲۹ و نرشخی ص ۳۱.

۳- سیاست نامه، ص ۹۲. ۴- بارتولد، ص ۲۳۸ - ۹.

فصل سوم

سلجوقیان و روش اعطای اقطاع

در نخستین سالهای قرن پنجم هجری تغییرات عمده‌ای در ترکیب اجتماعی و سیاسی سرزمین‌های خلافت شرقی پدید آمد. بطور کلی سپاهیان بسبب شکستی که در ارکان اقتصاد مالی مملکت افتاده بود قدرت را بدست گرفته بودند و بعنوان «مقطع» مالیاتی را که میبایست عاید خزانه مملکت شود میخوردند. آنان علاقه دائمی بزمین نداشتند و آنچه بیشتر مورد توجه آنان بود این بود که در کوتاه‌ترین زمان ممکن از زمینی که موقتاً در تصرف داشتند حد اکثر فایده‌را بگیرند و این باعث ایجاد مسائل بالنسبه مهم سیاسی و اقتصادی شده بود و حاصل این امر چیزی جز هرج و مرج نبود. پیداست که اگر حکومتی می‌خواست قوام و ثبات یابد میبایست بحکم ضرورت راه حلی برای این مسائل بیندیشد. در دوره سلجوقی کوشیدند که این مشکلات را حل کنند اما نه با اتخاذ يك روش اصولاً تازه بلکه بوسیله تعدیل وضع «مقطع» ها و نیز بوسیله ایجاد نظم و ترتیب در روش اقطاع دادن که تا سالهای متمادی بارزترین جنبه زمین داری و اداره امور مالیاتی بشمار میرفت. کار سلجوقیان درین مورد از آن سبب مهم است که آنان مسیر ترقی و تکامل روش اقطاع را مشخص کردند و این همان روشی است که در سراسر قرون وسطی معمول بود و تا قرن بیستم میلادی همچنان دوام یافت.

بخشیدن زمین بعنوان اقطاع فی حد ذاته بدعت و آئین تازه ای نبود. چنانکه در فصل سابق بیان کردیم این کار در صدر اسلام معمول بود و فقها میخواستند ثابت کنند که روشهای اخیر تیول‌داری مولود سوابقی است که از

قدیم در اسلام وجود داشته است. اگر چه در اسلام ظاهرآ مبانی و اصولی درین زمینه وجود داشته است با اینهمه باید بخاطر سپرد که کتب فقهی اسلامی حکایت از روشهایی میکرد که کمال مطلوب بشمار میرفت نه روشهایی که مرسوم و معمول بود. نظریات شرعی در باب اقطاع و تیول بر فرض هم که وجود داشت در همان مراحل اولیه عملاً متروک ماند و بمحض متروک ماندن هر کس موافق دلخواه خود عمل کرد و منع این کار کمتر میسر شد و لاجرم روشی نضج یافت که از بسیاری جهات با آنچه در شروح فقها یاد شده بود کمتر شباهت داشت. از روش اقطاع گاهی بعنوان «فتوودالیزم» یاد شده و حال آنکه مقتضیاتی که مایهٔ ایجاد و پیشرفت روش اقطاع داری گشته با آنچه هنگام توسعه و تکامل «فتوودالیزم» در مغرب اروپا وجود داشته با هم متفاوت بوده است. نتایج این دوروش یعنی اقطاع شرقی و فتوودالیزم غربی بهم شبیه نیست و ذکر کلمه فتوودالیزم در مورد ممالک خلافت شرقی از جمله ایران موجب گمراهیست مگر این که نخست این نکته روشن شود که «فتوودالیزم» اسلامی ربطی بهیچ نوع از انواع مختلف فتوودالیزمی که در مغرب زمین دیده شده است ندارد. نکتهٔ جالب توجه اینست که تعهد دو جانبه‌ای که در اصول فتوودالیزم اروپای غربی [میان ارباب و رعیت] وجود داشته در روش اقطاع ایران نبوده و چنین رابطه‌ای وجود نداشته است.

بعقیدهٔ بیکر مقطع‌ها اساساً وظایف نظامی بعهدہ نداشتند و تنها هنگامی که حکومت متکی به «میلیتاریزم» روی کار آمد نظامیان با بهره‌جویی از قدرت خود در روش و اصول اقطاع که سابقاً بوجود آمده بود اعمال نفوذ کردند^۱ بنظر او روش اقطاع ابتدا بعنوان یکی از روشهای اداری و

و « بورو کراسی » نضج یافت و سپس مبدل بیک روش و « سیستم » نظامی شد و سبب این امر آن بود که پس از آنکه اقتصاد طلا دچار شکست شد نتوانستند حقوق سپاهیان را منظمأ بپردازند و برای حل این مشکل نظامی ناچار متوسل بروش اقطاع شدند . پس چنانکه می بینیم روش اقطاع با فئودالیزم اروپای غربی فرق میکند هم از حیث اصل و منشأ و هم بسبب اینکه افراد مقطع اساساً هیچ وظیفه نظامی بر عهده نداشتند ^۱ . با اینهمه پولیاک ^۲ این مطلب را محل گفتگو میدانند و اختلاف تکامل روش اقطاع را در ممالک اسلامی با روش فئودالیزم در مغرب زمین ناشی ازین می پندارد که تیول داران مسلمان در شهرها تجمع و تمرکز یافته بودند ، برخلاف « فئودال » های مغرب زمین که در قلاع بسر میبردند و از هم متفرق بودند . و اما علت تجمع و تمرکز تیولداران ممالک اسلامی یکی این بود که وضع پول و مسکوک در ممالک اسلامی نسبت بااروپا بیشتر ترقی و تکامل یافته بود و دیگر آنکه اوضاع طبیعی کشورهای مزبور نیز چنین اقتضا میکرد که مقطعها در بلاد مجتمع شوند . بطور کلی ادعای او مبنی بر تجمع و تمرکز مقطعها در شهرها منبعث از مدارک موجودست اما صحت ادعای او راجع برد نظر بکر (مبنی بر اینکه بعدها نظامیان با بهره جویی از قدرت خود در اصول و روش اقطاع اعمال نفوذ کردند) بیشتر محل تردیدست . اساس فرمانروایی خلفای راشدین و بنی امیه بر

۱ - نگاه کنید به مورلند W.H. Moreland که واضح میکند که روش اقطاع در هندوستان هنگام فرمانروایی سلاطین مغول مبنی بر تشکیلات اداری بود نه اصول خان خانی (روش تقسیم زمین در هندوستان در زمان فرمانروایی مسلمانان The Agrarian System of Moslim India (کیمبریج ، ۱۹۲۹) ، ص ۲۱۸ - ۲۱) .
 ۲ - « فئودالیته اسلامی » ، La Feodalité islamique در مجله تحقیقات اسلامی (R.E.I) Revue des études islamiques ، ۱۹۳۶ ، ج ۱۰ ، ص ۲۴۸ .

سپاهیان بود که از مردم تشکیل میدادند و این سپاهیان در زمان بنی عباس جای خود را بسپاهیان مزدور دادند. غرض آنکه پیش از عباسیان «سپاهیان» بمعنی معمول کلمه (یعنی سپاهیان مزدور) متنفذترین طبقات مردم را تشکیل میدادند بلکه مهمترین طبقه را افرادی تشکیل میدادند که وابسته بنژاد قوم غالب بودند و وظیفه عمده آنان این بود که سلاح برگیرند و از قلمرو مؤمنان دفاع کنند و آنرا بسط و توسعه دهند. شاید تازیان که خود را مهمترین طبقات مردم میشمردند امتیاز خود را در جمع خراج میدانستند اما لافل در ادوار اولیه ای که این قوم نفوذ خود را بسط میدادند زمام امور را بطور کلی عملاً بدست مأموران محلی می سپردند که بحکومت های پیش از عرب خدمت کرده بودند. همینکه در روزگار عباسیان تر کیب مهمترین طبقه از طبقات مردم تغییر یافت ارباب های جدید مملکت یعنی نظامیان امتیازات مهمترین طبقه سابق از جمله حق استفاده از عواید مملکت را بخود اختصاص دادند.

ازین گذشته چون حکومت مرکزی قادر بانجام دادن وظایف عمومی خود نبود حقوق عامه را بدست افراد متنفذ سپرد و ناگزیر توأم با این اعطای اختیارات تغییرات اجتماعی نسبتاً فراوانی پدید آمد. در نخستین وهله چنانکه پیش ازین بیان کردیم قدرت مرکزی حق وصول مالیات را با افراد متنفذ سپرد سپس بتدریج که ضعف قدرت مرکزی آشکار شد مردم ناچار شدند که برای حفظ اموال خود بیش از پیش دست بدامن حمایت متنفذان بزنند و چون این کار بنوبه خود باعث ازدیاد قدرت متنفذان میشد این تمایل بر حکومت ها غالب می آمد که نه تنها بمقطع هاق و وصول خراج زمین را بدهند بلکه خود زمین ها را نیز ببخشند و بدین گونه مقطع ها فرصت می یافتند که بازهم دامنه حمایت خود را نسبت بدیگران وسیع تر کنند. سرانجام بتدریج که قدرت سیاسی و

اجتماعی مقطع‌های بیشتر میشد از يك سو حکومت مرکزی ناچار بیش از پیش بآنان اختیار میداد و از سوی دیگر روابط آنان با مردم محلی که در اصل بر اساس توافق دوجانبه و آزادانه قرار گرفته بود دگرگون میگشت و بار خدمت مردم سنگین‌تر میشد. در نتیجه بتدریج وابستگی سکنه اقطاع نسبت بمقطع‌های بیشتر و تبعیت آنان از اینان در امور سیاسی و اقتصادی افزون‌تر و اختلاف اجتماعی میان افراد نظامی و غیر نظامی عظیم‌تر میشد. با اینهمه بی‌شک در هر مجلسی این اوضاع و احوال تا حد معتناهی فرق میکرده است. دهقانان بجز مواردی که بزور و ستم از آنان مال میگرفتند و مجبور بمهاجرت میشدند همچنان بزراعت زمینی میپرداختند که در غالب موارد اصولاً بدان وابسته بودند. در ضمن قدرت نسبی کسانی که عواید مالیاتی یا زمین‌های اقطاعی بآنان بخشیده میشد بیش از پیش و مستقیماً در وضع طبقه‌مالك که نسبت بدهقانان دارای موقعی ممتاز بودند تأثیر میکرد. شاید بتوان گفت که در پاره‌ای از موارد مقطع زمین مالك را غصب میگردید یا این که او از غایت تهیدستی ناچار بفرش آن میشد. شاید هم در پاره‌ای از موارد مالك بعنوان صاحب زمین بکار خود ادامه داده و لاقلاً نظراً از حق کامل مالکیت برخوردار شده باشد و خراج خود و همچنین هر گونه مالیات دیگری که ممکن بوده است مقطع بر او ببندد مستقیماً بمقطع بپردازده باشد. کسانی که نخست مستأجر املاک خالصه (یا زمینی که سابقاً بجامعه مسلمان تعلق داشت) بودند در نتیجه این تحولات مستأجر مقطع‌هایی شدند که املاک خالصه مزبور را از حکومت بعنوان اقطاع گرفته بودند. بطور کلی اوضاع و احوال مملکت هنگامی که مهاجرت سلاجقه در قرن پنجم (یازدهم میلادی) صورت گرفت بقراری بود که شرح دادیم.

در پایان قرن چهارم (دهم میلادی) اوضاع و احوال بعضی قبایل ترک قرین آرامش

نبود و پیدا بود که بطور کلی مایل بحرکت بسوی مغرب‌اند و یکی ازین قبایل غزها بودند. در حدود سال ۴۲۵/۱۰۳۳-۴ عده‌ای از غزهای سلجوقی از جیحون گذشتند و بخراسان در آمدند و از سلطان مسعود بن محمود رخصت طلبیدند که در سایه حمایت او زندگانی کنند. حرکت سلاجقه بخراسان از نوع کوچ ایلات و عشایر بود و غزها خانواده و کله خود را نیز همراه خود آورده بودند. بتدریج که شماره و قدرت آنان رو بفرزونی نهاد بیش از پیش نیازمند چرا-گاههای تازه شدند. پس شروع بایدا و غارت قوای غزنویان کردند و درحالی که از زدو خورد مستقیم با آنان اجتناب میورزیدند جاهایی را که غزنویان موقتاً تخلیه کرده بودند اشغال می‌کردند. سلجوقیان خود اصلاً از سران ترکان غز نبودند اما بتدریج که بر عده آنان میافزود (هرچند درین کار وقفه‌هایی حاصل میشد) در تاخت و تازها و عملیات جنگی پیروزمی گشتند و همین سبب شد که بمروردهور از حالت شبانی بدر آیند و مبدل بجهانکشایان لشکری‌شوند و جنگک دندانتان آخرین نشانه این تحول است (۴۳۱/۱۰۴۰). پس ازین واقعه تنهاکاری که میبایست انجام دهند این بود که به تثبیت فتوحات خود در خراسان و نواحی مجاور آن پردازند و حرکت خود را بسوی مغرب ادامه دهند.

در دوره‌ای که سلجوقیان بیسط فتوحات خود میپرداختند قدرت آنان متکی بر قبایل ترکمان بود و محیط نشو و نما و آداب و عادات آنان به دشت‌ها (استپ‌ها) آسیای مرکزی تعلق داشت.^۱ آنان نیز مانند تازیان در اداره امور

۱- با اینهمه این نکته مهم را باید بخاطر سپرد که سلاجقه در زمان جد اعلاى خود باسلام گرویده یا با این کیش آشنا شده بودند (ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۲۲) و پس از این که زمام حکومت امپراتوری بی بر بدست گرفتند برای اسلام و سنن اسلامی احترامات بسیاری قائل شدند و این احترام تاحدی معلول مقتضیات سیاسی بزد.

متصرفات خود ضعیف و ناتوان بودند. در نخستین مرحله کوچ کردن سلجوقیان یعنی پیش از آنکه این قوم یکباره از حالت شبانی بدر آیند و مبدل بفاتحان نظامی شوند طرز تفکر امرای محلی این بود که در طوایف مختلف تر کمان همچون عشایری بنگرند که میتوان از آنان بعنوان قوای امدادی در کشمکش های محلی فایده گرفت و شاید تر کمانان باین عنوان از حکام محلی زمین های بعنوان اقطاع میگرفتند آنها هم بر طبق عرف و عادتى که ملاک و مناط بخشیدن زمین به «امیران» و سپاهیان بود. بتدریج که سلاجقه بر قدرت خود افزودند و خود فرمانروای امپراتوری وسیعی شدند بسیاری از حکام سابق محلی را بصورت موالی در آوردند و بساط حکومت آنان را برچیدند. سپس سلجوقیان خود نیز شروع کردند باینکه نواحی وسیعی از امپراتوری خود را بعنوان اقطاع به پیروان خود ببخشند. بمرور دهور یعنی پس از سپری شدن نخستین دوره بسط نفوذ سلاجقه مبانی قدرت آنان تغییر یافت، درست بهمان نحو که پس از بسط نفوذ تازیان مبانی قدرت خلفا تغییر یافته بود. ازین پس دولت سلجوقی بسپاهیانى تکیه کرد که از تر کمانان نبودند بلکه مرکب بودند از بندگان و آزادگانی که بعنوان مهمترین طبقات اجتماع شروع بتخصیص امتیازات طبقه حاکمه سابق بخود کرده بودند و یکی ازین امتیازات جمع خراج بود. ازین گذشته در بسیاری موارد علاوه بر اینکه به این آزادگان و بندگان ترك، فن جنگ را بدقت میآموختند امور دیوانى را نیز تعلیم میدادند و بهمین سبب اینان طبعاً قسمت اعظم اداره امور مملکت را بعهده میگرفتند و ناگزیر هنگامی که قدرتشان فزونی مییافت خراجی را که متعلق بخرانه حکومت مرکزی بود بکیسه خود میریختند.

بدین گونه سلجوقیان مواجه بادو مشکل بودند که میبایست آنها را حل

کنند و این هر دو تأثیر بسیار در مسأله زمین داری و وصول خراج ارضی داشت: نخست اینکه چگونه مقام و موقع عناصر عظیم بیابان گرد را در امپراتوری خود معین کنند آنهم عناصری که اساس زندگانی آنان گله‌داری بود و سلجوقیان بدلائیل خانوادگی تعهدات خاصی نسبت بآنان داشتند، دوم اینکه حقوق سپاهیان خود را چگونه پیردازند. شکست آنان در یافتن راه حل مسأله نخستین یکی از عوامل شکست سلجوقیان بزرگ در دوره سلطنت سنجر (۵۱۱ - ۱۱۱۷/۵۲ - ۵۷) بود. از طرف دیگر روشی که برای حل مسأله دوم اتخاذ کردند اصول کلی تشکیلات لشکری و دستگاه اداری مملکت را مسجل کرد و هر چند درین کار توفیق کامل حاصل نکردند با اینهمه این اصول بصورت‌هایی که کم و بیش تعدیل یافته بود تا انقلاب مشروطیت دوام یافت.

یکی از نتایج مهم مهاجرت سلجوقیان شناساندن عنصری تازه ب مردم آسیای غربی بود و این عنصر تازه همان ترک‌ها^۱ بودند. بسیاری از ترک‌کمانان بآسیای صغیر و سوریه کوچ کردند اما دسته‌های عظیمی از آنان در سراسر امپراتوری سلجوقی دیده میشدند هر چند عده آنان در طبرستان و دیلم محتملاً کمتر از جاهای دیگر بود زیرا این دوسر زمین صعب‌العبور بود و مردمی دلیر و نیرومند داشت. عده ترک‌کمانان در فارس و کردستان نیز کمتر از جاهای دیگر بود و دسته‌هایی از مردم که زندگانی شبه‌ایلی داشتند قبلاً درین دو ولایت مسکن گزیده بودند. ورود عناصر ترک بایران که امروز اکثریت مردم آذربایجان ایران و نواحی مجاور آن را تشکیل میدهند شاید عموماً از دوره سلجوقی شروع شده باشد. دودمان سلجوق خود از ترک‌کمانان بودند و

۱- در دوره پس از سلجوقیان خاصه در روزگار مغول نیز سیل حرکت ترکان بسوی ایران جریان یافت و بعضی از قبایل ترک ایالت فارس مدعی‌اند که در عهد مغول بایران آمده‌اند.

سرکردگان نظامی و حاکم ولایات در دوره سلجوقیان بیشتر ترك^۱ یا تر کمان بودند. در اسناد رسمی کلمات ترك و غیر ترك (تاجیک) هر دو معمولاً بکار رفته است و این نکته نشان میدهد که این دو عنصر بکلی از هم ممتاز بوده اند همچنان که سابقاً این امتیاز میان عرب و غیر عرب یعنی ایرانیان (عجم)^۲ برقرار بود.

دومین تقسیم بندی مهم مردم تقسیم آنان به عشایر و شهر نشین بود و این امر شامل حال ترك و تاجیک میشد. مهمترین عناصر ایلی عبارت بودند از تر کمانان. پس از آنکه مبنای قدرت تر کمانان از تر کان غز به بندگان و آزادگان تغییر یافت تر کمانان نسبت بسایر مردم دارای وضعی نامساعدتر شدند. در سندی که از طرف «دیوان انشاء» سنجر درباره انتصاب ایناج بلکه الوغ جانداریکک بعنوان «شحنه» تر کمانان صادر شده از آنان بنام شایسته ترین طبقات یاد شده است.^۳

درین فرمان به ایناج بلکه دستور داده شده است که با مردم بنیکی رفتار کند و بر آنان مالیات جدیدی وضع نکند و بهر يك از خوانین و خانواده و کسان آنان و وظیفه مقرر را بدهد و نگذارد که بحق هم تجاوز کنند. همچنین درین فرمان بخوانین تر کمان گر کان و نواحی مجاور آن تذکر داده اند که هر تقاضایی که از حکومت دارند بسمع شحنه برسانند.^۴ ظاهراً در پارهای از موارد حکومت مرکزی مالیاتی از قرار خیمه ای فلان مبلغ بر ایلات می بست.^۵

۱- یعنی بندگان و آزادگان ترك. ۲- نگاه کنید به عتبة الکتبه، ص ۳۱، ۶۱، ۸۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۶۹. ۳- دلیل این امر آنست که تر کمانان در جایی که دور از شهر بود بسر میبردند و اخبار مربوط بگرفتاری و پریه انز آنان پس از زمانی دراز بدربار میرسید (عتبة الکتبه، ص ۱۵۸). ۴- عتبة الکتبه، ص ۱۵۶-۶۰. ۵- ابن الاثیر، تاریخ اتابکان موصل Histoire des Atabecs de Mosul ترجمه دو اسلان de Slane، در مجموعه مورخان جنگهای صلیبی (Recueil des historiens des Croisides) ص ۹۱.

با اینهمه مشکل‌ترین مسائل ایلی که حکومت مرکزی با آن روبرو بود این بود که با وجود فشاری که غزها بر مرزهای امپراتوری وارد می‌آوردند اوضاع واحوال سرحدات خراسان را ثابت نگاه دارد. در اواخر دوره سلجوقیان بزرگ‌شماره غزها روفزرونی نهاده بود. روابط آنان با سنجر از يك طرف نمودار مخالفتی است که میان عناصر غیر ایلی با عناصر ایلی یا شبه ایلی وجود داشته است و از طرف دیگر حاکی از صعوبت منقاد ساختن ایلات بیابانگرد در آن زمانست. این غزها هر سال بابت خراج سالیانه ۲۴۰۰۰ گوسفند بمطبخ «سلطان» میدادند و این کار بعهده «محصلی» بود که از طرف «خوانسالار» سنجر تعیین میشد و چنانکه گفته اند ظلم و ستمی که اطرافیان سلطان در جمع این گونه خراج بخرج میدادند بیش از اندازه بوده است. بموجب مدارك موجود محصلی بوده است که هر گاه غزها گوسفند می‌آورده اند چانه میزده و میگفته که وی موظف است گوسفندانی بزرگتر و فربه تر تحویل گیرد^۱ و مختصر آنکه مأموران سلطان باغزها بامنتهای خشونت رفتار مینمودند و «کلانتران» را از مال خود محروم میکردند. روزی غزها محصل مزبور را کشتند و نخست خوانسالار ترسید که این خبر را بگوش سلطان رساند و خراجی را که بر غزها مقرر بود از کیسه خود داد. سرانجام او قماج حاکم بلخ را از این معنی آگاه کرد و قماج بخوانسالار اندرز داد که بسطون بگوید که گروهی از غزها از حدود خود تجاوز کرده اند اما اگر سلطان قماج را شهنه آنان کند وی غزها را گوشمال خواهد داد و هر سال ۳۰۰۰۰ گوسفند بمطبخ سلطان تسلیم خواهد کرد. خوانسالار این مطلب را بیستمها داد کرد و سلطان پذیرفت و قماج را بعنوان

۱- بگفته راوندی هم چنین کوشید تا از آنان رشوه بستاند (راحة الصدور آية السرور چاپ محمد اقبال (از انتشارات اوقاف کيب) ص ۱۷۷).

شحنه نزد غزاها فرستادند اما غزاها بفرمان وی گردن ننهادند و چون خود را رعایای خاص سلطان میدانستند او را باخت و خواری از نزد خود راندند. پس قماج و پسرش باغزها پیکار کردند و مغلوب و مقتول شدند. هنگامی که این خبر بامیران رسید با اتفاق گفتند که نباید ازین کار غزاچشم پوشید و اگر آنان بسزای عمل خود نرسند برعناد و لجاج خود خواهند افزود، پس سلطان را وادار کردند که خود شخصاً بجنک آنان رود. همینکه غزاها ازین نکته آگاه شدند وحشت کردند و رسولی نزد سلطان فرستادند و قماج را متهم کردند باین که بزن و فرزند آنان تجاوز کرده است و گفتند که اگر سلطان بر آنان بیخشاید ۱۰۰۰۰۰ دینار و ۱۰۰ غلام ترك بوی خواهند داد. سلطان در صدد موافقت برآمد اما امیران او را ناگزیر کردند که بجنک غزاها رود و او نیز چنین کرد. هنگامی که بنزدیک آنان فرارسید غزاها زنان و فرزندان خود را پیشاپیش فرستادند و خود باخضوع و خشوع نزد وی آمدند و پیشنهاد کردند که هر خانوار ۷ من غله بسطان دهد. باریگر سلطان خواست که این پیشنهاد را بپذیرد و دست از کار زار بردارد اما باز امیران ازین کار مانع شدند. پس جنگ در گرفت و سنجر مغلوب و اسیر شد (۱۱۵۳/۵۴۸-۴).^۱

علاوه بر نواحی ایل نشین حدود خراسان بسیاری از نواحی عشیره نشین دیگر خاصه در فارس وجود داشت. یکی از مهمترین عشایر فارس عشایر شبانکاره بودند که غالباً مایه آزار سلاجقه و حکام آنان میشدند.

۱- حافظ ابرو، جغرافی (نسخه خطی متعلق به حاج حسین آقا ملک مقیم طهران)، ص ۲۲۲. سنجر مدت سه سال در دست غزاها اسیر بود. همچنین نگاه کنید براوندی، ص ۱۷۷-۹ و بنداری، زبدة النصره چاپ م. ف. هوتسما (لایدن ۱۸۸۹)، ص ۲۸۱-۳ و این نظام حسینی، العراضه فی الحکایة السلاجوقیه، چاپ سوسهایم Süsseheim (لایدن، ۱۹۰۹)، ص ۱۰۱-۴ و حمدالله مستوفی، تاریخ کزیده، چاپ ا. جی. براون (نشریه اوقاف کیب ۱۹۱۳)، ص ۴۶۰-۱.

آخرین تقسیم‌بندی مردم عبارت بود از تقسیم آنان بنظامی و غیر نظامی که بیشتر توأم با تقسیم‌بندی نخستین میشد زیرا سپاهیان بیشتر ترك و شاید بتوان گفت که مأموران غیر نظامی غالباً غیر ترك بودند.^۱

از تر کیب طبقه شهر نشین چندان اطلاعی در دست نداریم. خرده مالکان معروف به «دهقانان» همچنان وجود داشتند و در عتبه‌الکتابه بآنان بعنوان طبقه‌ای خاص اشاره شده است.^۲ از روستائیان یعنی برزگران بندرت یاد کرده‌اند. در منشوری که بعنوان محصل خراج مرو صادر شده به روستائیان املاک سلطان («برزگران اسباب خاص») اشاره شده است.^۳ در نامه‌ای که خطاب بیکی از ولات (شاید متعلق بآن دوره باشد اما تاریخ ندارد) نوشته‌اند از برزگران و صنعتگران بعنوان مردم طبقه سوم یاد شده است. طبقه اول را کسانی دانسته‌اند که بشاه وفادار بوده و در دربار میزیسته‌اند و طبقه دوم را مردم سرکش و آشوب‌گر خوانده‌اند.^۴

در مورد نظریه مربوط به مالکیت زمین چنین ننماید که احتمالاً درین دوره افکار مخصوص بمحیط نشو و نماى صحرا (استپ) نشینان بر اصول و روش زمین داری معمول در ممالک مغلوبه تفوق یافته باشد. این امر باعث شد که نظریه مربوط بمالکیت زمین از طریق جدیدی توجیه شود و این نظریه هنگامی که در زمان صفویه نقش حکومت مطلقه مذهب شیعه را گرفت بحد

۱- نگاه کنید به عتبه‌الکتابه که در ورق ۱۰۸ «سپاهی» و «رعیت» و در ورق ۳۶ «لشکری» و «رعیت» مقابل هم آورده شده است. ۲- ص ۱۰۴، ۱۰۷ و مجموعه منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، ورق ۲۵ ب. ۳- عتبه‌الکتابه، ورق ۱۳۱ همچنین مقایسه کنید با مورد استعمال کلمه اسباب در جمله «هر چه در آن ولایت دیوان خاص راست از معاملات و ارتفاعات اسباب و دیگر ابواب» (همان کتاب، ورق ۱۳۰). همچنین نگاه کنید بشرحی که در صفحه ۱۵۱، حاشیه ۳ این فصل در توضیح عبارت «ارباب اسباب» نوشته شده است. ۴- مجموعه منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، ورق ۲۶ الف.

کمال رسید. چنانکه پیش ازین گفتیم روش اقطاع بارزترین خاصیت اداره املاک و اراضی سلجوقیانست. با توجه بمقتضیات جدید دیگر درین دوره بسیاری از نظریات قدیم اسلامی عملی نبود و دیگر مملکت اسلامی بطور مشخص به دارالاسلام و دارالحرب تقسیم نمیشد. بسیاری از لشکرکشیها در داخل خود امپراتوری صورت میگرفت و فتوحات امپراتوری غالباً بقیمت مخارجی تمام میشود که از مسلمانان یا زمین دارانی که اسماً مسلمان بودند میستاندند. ازین گذشته «امام» دیگر پیشوای دینی و دنیوی مردم بشمار نمیرفت و همچنین جامعه اسلامی دیگر عبارت از يك هیأت واحد تقسیم ناپذیر نبود. بنابراین اصول و قواعد مربوط بتقسیم غنائم و اراضی مغلوب دیگر عملی نبود.

سران سلجوقی بمنزله سران قوم خود بودند نه در حکم پادشاهان اصلی يك مرزوبوم^۱. ازینرو بظن غالب هر جا که پای ترکان سلجوقی میرسید آنجا را تابع قدرت خود می پنداشتند و در هر صورت خویشتن را در ابتدا متعلق و محدود بيك سر زمین معین نمیدانستند. در دشت (استپ) هر قبیله دارای چراگاه یا «یورت» مخصوص خود بود و رئیس قبیله بعنوان نماینده قبیله بر آن مکان حکمرانی میکرد و احتمالاً در صورتی که عده افراد قبیله فراوان بود بهر طایفه چراگاه معینی اختصاص میداد اگر چه وی درین کار از آداب و عادات ایلی متابعت میکرد و قدرت او محدود بست ایلی میشد. گفتیم که دودمان سلجوقی خود را حافظ يك ایل یا مجموعه ای از ایلات تصور میکردند. این اندیشه بر اثر نفوذ عقیده ای که ایرانیان نسبت بحکومت مطلقه کمال مطلوب خود داشتند (و این عقیده در سراسر ممالک مغلوبه رسوخ داشت) اندکی

۱- این زعامت از قدیم برقرار نبود بلکه حاصل فتوحات روزگاری بود که غزها بماورا النهرو خراسان کوچ کردند.

تعدیل یافت اما این اندیشه که رهبری قوم باید در خاندان سلجوقی باقی بماند با اندک تغییری در سراسر این دوره دوام داشت. مملکت ملك طلق «خان» سلطان محسوب میشد که بنیابت از قوم خود مالك چنین ملکی شده بود، هر چند میتوانست آنرا تا حدود معینی بدیگری انتقال دهد. رسم جاری خان سلجوقی این بود که قسمتهای مختلف از کشور خود را باعضای کوچک تر خاندان خود یعنی پسران و برادران و دیگران واگذار کند^۱.

شاید در ابتدا مقصود این نبود که این زمین های واگذاری دائماً در تصرف اشخاص باقی بماند اما یکی از شعبه های خاندان سلجوقی تمایل یافت باین که بعضی نواحی کشور را «اقطاع» خود بداند (شاید بهمان نحو که بحکم سنت بعضی از شعب ایل سلجوقی تمایل بتصرف بعضی نوره های مخصوص واقع در استپ های آسیای مرکزی یافته بودند). تصرف این زمین های واگذاری متضمن حق مالکیت دائمی نبود. «ملك» غالباً باراده سلطان که میتوانست معامله زمین را فسخ کند و غالباً هم چنین میکرد زمین را در تصرف داشت، همچنانکه «مقطع» ها سایر «اقطاع» را در تصرف داشتند. این مطلب که گذشته از «سلطان» «ملك» تا کجا در «اقطاع» خود حق حکومت داشت روشن نیست. چنین مینماید که «سلطان» در يك ناحیه معین امور مخصوصی از جمله حق مالکیت خود را به «ملك» تفویض نمیکرده است. در منشوری که آلپ ارسلان برای یکی از پسرانش صادر کرده گیلان و خوارزم را بعنوان املاك مخصوص («ملكیات») خود بمالکیت «ملك» یعنی فرزندش در آورده است. درین منشور بفرزند خود دستور داده است که مصالح مردم آن نواحی را رعایت و اصول وقواعد قدیم را در باب تحصیل خراج اجرا کند. بمردم نیز فرمان

۱- آنان بعنوان «ملك» از «سلطان» یا «خان» یعنی خانی که سلطنت داشت ممتاز بودند.

داده شده است که اورا «مالك» آن نواحی شناسند و عمال «دیوان» نیز اورا عهده دار حکومت آن بلاد بدانند و آلپ ارسلان درین منشور بآن امر کرده است که خراج خود را تمام و کمال و بدون تأخیر بپردازند.^۱

در منشور حکومت گرگان و نواحی آن که از طرف «دیوان» سنجر بنام ملك مسعود سلجوقی صادر شده بمردم طبرستان و گرگان و دهستان و بسطام و دامغان فرمان داده اند که خراج و عوارض مقرر دیوانی را با تصویب مسعود^۲ بمقطعان و متصرفان بپردازند.

چنین مینماید که نظام الملك سلطان را یگانه مالك زمین^۳ میدانسته است. ممکنست که او خواسته باشد این نظریه را که «خان» سلطان (خانی که بسطنت رسیده است و پادشاهی میکند) نماینده ایل سلجوقی است تعمیم دهد و آن را شامل حال «سلطان» بمعنای فرمانروای يك امپراتوری کند یعنی سلطانی که فرمانروای همه سرزمین های امپراتوریست و نسبت بتمام آنها دارای حق مالکیت است. یا شاید خواسته است که مفاد نظریه مالکیت مطلق را که وی از سنت های ساسانیان اقتباس کرده بود شامل نظریه ای کند که مبنای زندگانی صحرا نشینی (زندگانی در استپ) بود. شاید شق دیگری هم در کار بوده که نمیتوان آن را انکار کرد بدین معنی که شاید نظام الملك خواسته است بگوید که سلطان بر همه املاک و اراضی مسلط است و کوشیده است تا مگر بدین وسیله از برزگران در برابر اخازی خود سرانه مقطعان حمایت کند.

اقطاعی که باعضای خانواده سلطنتی میدادند یگانه نوع اقطاع نبود بلکه اقطاعات دیوانی و لشکری و همچنین اقطاعاتی که بعنوان املاک شخصی

۱ - ابوغلی حیدر، نسخه جامع مراسلات، موزه بریتانیا بنشانه Add. 7688، ورق ۳ الف و ب

۲ - عقبه الکتبه، ورق ۴۲ ر - ۳ - سیاست نامه، ص ۲۸.

می بخشیدند نیز وجود داشت. اقطاع دیوانی در واقع عبارت بود از حکومت بر یک ولایت و شبیه باقطاعاتی بود که تازیان در صدر اسلام باین و آن میدادند و معروف به طعمه بود (نگاه کنید به ص ۸۳) اختلاف و امتیازی که بر حسب سنت از قدیم میان اقطاع دیوانی و اقطاع لشکری وجود داشت و منشأ آن چنانکه در فصل دوم اشاره شد اقطاع الاستغلال بود همچنان باقی ماند و اقطاع نوع اخیر موروثی نبود مگر از طریق غصب. با اینهمه رفته رفته تشخیص و تمیز میان این دو نوع اقطاع آمیخته بابهام شد زیرا در عهد سلجوقیان اقطاع دیوانی بصورت اقطاع لشکری درآمد.

شاید نظام الملك در روش اقطاع وحدتی پدید آورده باشد اما آنچه مورد توجه خاص او بود اقطاع دیوانی بود. از نظر نظام الملك عقیده قدیم مبنی بر ترویج کشاورزی اساس اعطای اقطاع التملیک بمعنی اصلی بوده است وی مینویسد که اگر در جایی نشانی از ویرانی و پراکندگی رعیت دهند باید بیدرنگ بتحقیق علت پرداخت و وضع مقطع و عامل را رسیدگی کرد تا جهان ویران نگردد و برزگران پیریشان نشوند و کسی بنا حق از آنان مال نستاند.^۱

رسم اعطای اقطاع دیوانی بامیران و دیگران در سراسر دوره سلجوقی مرسوم بود. در زمان سلاطین اخیر سلجوقی اعطای این گونه اقطاعات تنها بمنزله شناختن حق حاکمیت بالفعل^۲ یک امیر نسبت بیک ناحیه بود. سلاطین اخیر سلجوقی بعلت ضعف و ناتوانی از عهده امیران بر نمیآمدند و بیشک بهمین سبب بود که اقطاع این را بآن میدادند و حتی اقطاعی را در آن واحد بدو تن میبخشیدند تا بدین وسیله آنانرا بجان هم اندازند. بطور کلی مقطع ناچار بود که اقطاع خودرا بزور بگیرد مگر در مورد امیری که موفق بفتح ناحیه ای

۱ - همان کتاب، ص ۱۱۹. ۲ - باصطلاح اروپائی *de facto* (مترجم).

شده بود و درين صورت اقطاعى بنشانه سپاسگزارى بوى ميخشيدند . با اينهمه بتدريج كه قدرت اميران فزونى ميگرفت اين تمايل در آنان پيدا ميشد كه اقطاع خود را موروثى كنند و مواردى سراغ داريم كه بعضى از آنان توانسته اند كارى كنند كه پسران يا بستگان شان وارث اقطاع آنان شوند . همچنين مواردى سراغ داريم كه گروهى از اميران اقطاع خود را طبق وصيت نامه بدو بگيران انتقال داده اند . چنين مينمايد كه باستثنائى اقطاعى كه بعنوان ملك شخصى ميخشيده اند اقطاعات نوع ديگر مشمول احكام عادى وراثت نميشده است و بدون آنكه آنها را قسمت كنند بيكى از وراثت مقطع انتقال ميداده اند .

شايد بطور كلي رابطه مقطع با حكومت مركزى يك رابطه مالى بوده است اما بتدريج كه دستگاه ادارى تابع سياست و قدرت نظامى (با اصطلاح «ميليتريزه») شد اين تعهد مالى جاى خود را بتهجد نظامى داد و احتمالاً در آن دوره حدود تعهدات نظامى نسبت بنواحى مختلف امپراتورى فرق ميكرده است . در ضمن اينكه اعطائى اقطاعات ديوانى ظاهراً در روزگار سنجر در نواحى مركزى و غربى خراسان معمول بوده است چنين بنظر ميرسد كه در روش اقطاع نظارت دقيق ترى اعمال ميشده است و چنين تصور ميكرده اند كه چون از هر اقطاعى مبلغ معينى پول عايد مقطع ميشود پس در ازاي چنين مبلغى مقطع بايد بسهم خود عده معينى از سپاهيان را مجهز سازد و بدرگاه سلطان روانه كند . چنين مينمايد كه در ديوان اقطاعات صورتى از عده سپاهيانى كه مقطعان مييايست آماده كنند ضبط ميشده است . در منشورى كه از طرف ديوان سنجر بمناسبت انتصاب عضدالدين بحكومت گرگان صادر شده از اين مرد خواسته اند كه « در معنى اقطاعات مقطعان نظرى شافى كند ، هر كس كه در خدمت است اقطاع او

بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و اگر کسی تغلبی و تبسطی کرده باشد و در زیادت آنچه او را فرموده ایم بی اجازت عضالدین و بی فرمان ماتصرفی کند باز ستاند»^۱. در اسناد دیگر نیز از صورت اقطاعانی که در دیوان مضبوط بوده ذکر می‌باشد. میان آمده است^۲ با اینهمه چنین مینماید که رابطه مقطوع با حکومت فقط یک رابطه مالی صرف بوده است: در منشوری که از طرف دیوان سنجر بنام اسپهبد سراج الدین مازندرانی صادر شده بعمل دیوان اقطاع فرمان داده اند که براتی بمبلغ ۳۰۰۰۰ دینار نیشابوری بنام او بنویسند تا همه مامورانی که وارد مازندران میشوند اقطاع سراج الدین را از خراج معاف دارند و «در آن تصرف نکنند و مداخلت جایز ندانند». ازین سند پیداست که چنین بخششی در حکم پاداش خدمات او در جنگها و در دربار بوده است^۳.

بگفته ابن خلکان در عهد سلجوقیان بوزیر سلطان یا وزیر حاکم یک دهم محصول زمین را بعنوان اقطاع می بخشیدند^۴ و بخوبی پیداست که این نوع اقطاع با اقطاع دیوانی یا لشکری فرق داشته است. ابوالمحاسن بن کمال الملک، خواجه نظام الملک و یارانش رانزد ملکشاه بحیف و میل عواید دیوان متهم ساخت. نظام الملک تصدیق کرد که یک دهم اموال ملکشاه را بر میدارد و ادعا کرد که این مبلغ را بمصرف لشکر و صدقات و انعامات و اوقاف میرساند^۵. جمال الدین جواد اصفهانی که ابتدا وزیر زنگی و پس از آن وزیر پسرش سیف الدین بود نیز دارای چنین اقطاعی بود^۶. ازین گذشته این وزیر دارای

۱ - عتبه الکتبه، ورق ۶۳۱ [چاپ مرحوم اقبال، ص ۳۱] و مجموعه منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، ورق ۲ ب. ۲ - مثلاً عتبه الکتبه، ورق ۱۳۲.

۳ - همان کتاب، ورق ۱۶۲ - ۴. ۴ - ابن خلکان ترجمه بارون م. ج. دواسلان M.G. de Slane از عربی بانگلیسی بعنوان Bibliographical Dictionary (پاریس ۱۸۴۲-۷۱)، ج ۳، ص ۲۹۷. ۵ - ابن اثیر، ج ۱، ص ۸۴-۵. ۶ - ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۹۷.

اقطاعات متعدد بود و این اقطاعات با اقطاعات لشکری و دیوانی فرق داشت و صاحب آن ملزم به کرد آوردن سپاهیانی برای سلطان نبود. اما تا حدی تشخیص و تمییز میان این دو نوع اقطاع مبهم بود زیرا چون مطابق رسم جاری نگاهداری قوای شخصی در نزد بزرگان مملکت قاعده کلی بود ازینرو محتملاً محصول این اقطاعات بیشتر بمصرف نگاهداری قوای مزبور میرسیده است. پیداست که مقطعی که چنین اقطاعی داشته پیوسته در اقطاع خودغایب بوده است. بسایر مأموران دیوانی نیز از محل اقطاع حقوق میداده‌اند.^۱

حقوق قشون ثابت و «جند» های متعدد یا قوای چریک محلی را بیشتر از محل اقطاع میدادند. بنداری ادعا میکند که نظام الملك رسم اقطاع دادن را بسپاهیان مرسوم کرد اما این مطلب چندان صحت ندارد و سلجوقیان با این عمل در واقع راه و رسم آل بویه و دیگران را ادامه میدادند.^۲ بنداری بسخنان خود ادامه میدهد و میگوید که نظام الملك متوجه اختلال امور مملکت شد و چون دید که خراج را منظمأ نمی پردازند دهات را بسپاهیان («اجناد») اختصاص داد و محصول زمین ها و جمع خراج را بآنان سپرد و ایشان عوایدی را که ازین طریق حاصل میشد بمعمران و آبادی دهات اختصاص میدادند.^۳ چنین مینماید که آنچه در واقع در زمان نظام الملك اتفاق افتاده وحدت اقطاعات لشکری و دیوانی بوده است اگرچه هنوز اندک اختلافی بین این دو نوع اقطاع وجود داشته است. در مورد اقطاع دیوانی باید دانست

۱- مثلا نگاه کنید به منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، ورق ۲۹ ب - ۳۰ الف در منشور مربوط بمنصب دادبیک که از طرف دیوان طغرل بن محمد صادر شده است. ۲- نگاه کنید بفصل سابق. ۳- بنداری، ص ۵۸. چنین مینماید که نام تقریباً ۴۰۰۰۰۰۰ مرد در صورت سپاهیان مذکور بوده و این عده از محل اقطاع یا بوسیله برات های مالیاتی حقوق خود را میگرفته‌اند (نگاه کنید به سیاست نامه، ص ۱۱۴ و حافظ ابرو، جغرافی ورق ۱۷۸ الف).

که امیران هنگامی که سرگرم جنگ و لشکر کشی نبودند بوسیله اقطاع گذران میکردند و خود مستقیماً اداره کردن آنرا عهده دار میشدند. این گونه اقطاع را نه تنها بسبب خدمات گذشته بلکه همچنین بامید خدمات آینده بامیران میدادند و اما وضع اقطاع لشکری ازین قرار بوده است که افراد قشون دایمی مملکت بخدمت سپاهیگیری ادامه میدادند و فقط محصول اقطاع خود را دریافت میکردند و این پاداش خدماتی بود که در آن هنگام عملاً انجام میدادند. این نکته که چگونه مواجب سپاهیان را می پرداختند کاملاً روشن نیست. شاید مواجب سربازان را بوسیله براتی می پرداختند که دلان آنرا مبدل پیول نقد میکردند. ازین گذشته طبعاً اقطاع قشون دائمی کوچک تر از آن امیران بزرگ بود و تا حدی سبب این کار آن بود که افراد قشون دائمی نزد سلطان میماندند و تحت نظارت مستقیم او بودند و حال آنکه امرای بزرگی که بولایات اعزام میشدند یا بمیل خود میرفتند غالباً اختیار اداره یک منطقه وسیع را بزور بدست میکردند. در مورد اقطاع لشکری نیز مانند اقطاع دیوانی این تمایل پیدا شد که آنها نیز موروثی گردد اما در دوره سلجوقیان این رسم معمول و متداول نشد. ظاهراً در نواحی بی که تحت نفوذ و اختیار سنجر بود اقطاع لشکری و دیوانی عمال حکومت در ولایات از « دیوان » شاهی گرفته میشد نه از دست مقطع یا حاکم ولایت چنانکه در سایر نواحی غالباً معمول بود^۱ و اگر این کار عملاً صورت نمیگرفت لاقلاً نظر بهمین منوال بود که گفتیم.

گذشته از اقطاعاتی که بهر یک از افراد قشون دائمی میدادند در عهد ملک شاه در سراسر مملکت یک عده اقطاعاتی وجود داشت که آنها را برای

۱- نگاه کنید بعنبة الکتبه ورق ۶۲، ۴۲ - ۱۳۲، ۳ - ۳.

تأمین نیازمندیهای سپاه بهنگام لشکر کشی ها اختصاص داده بودند.^۱ میتوان فرض کرد که هر يك از این اقطاعات نماینده مقدار معینی از مجموع غلاتی بود که مردم يك ناحیه میبایست برای مصرف قشون تهیه کنند (آنها را در مخازن سلطنتی نگاهداری و بهنگام ضرورت مصرف میکردند) همچنین میتوان فرض کرد که این اقطاعات عبارت بوده است از زمین هایی که حکومت مرکزی مستقیماً آنها را اداره میکرد و بهنگام لزوم محصول آنها را بمصرف قشون شاهی میرساند. در هر حال این نکات روشن و مسلم نیست. همچنین سلطان بهنگام لزوم اراضی واقع در اقطاعات «امیران» و «ملکان» را برای خود نگاه میداشت تا ازین راه در کار مقطعان بهتر نظارت کند.^۲

بجز اقطاعاتی که تا کنون باختصار وصف کرده ایم نوع دیگری از اقطاع وجود داشته که آنرا بعنوان ملك شخصی و بنام عطیه باین و آن میبخشیده اند. تشخیص این گونه اقطاع از اقطاعات نوع دیگر غالباً مشکل است زیرا بسا که شخصی در آن واحد بیش از يك نوع اقطاع داشته است. این گونه اقطاعات «شخصی» را معمولاً مادام العمر یا بقصد موروثی شدن باشخاص واگذار میکردند اما بظن قوی این نوع اقطاع در مدت حیات مقطع قابل فسخ بوده است. اقطاعاتی که بروحانیان میدادند عبارت بود از اقطاعات شخصی یا چیزی شبیه بآن و در هر حال این اقطاعات غیر از آنهایی بود که بجای حقوق به «عمال و مأموران» مذهبی میدادند. گویا مقصود از این گونه اقطاعات شخصی این بوده است که ممر معاشی در اختیار صاحب اقطاع قرار داده باشند بی آنکه هیچ التزام و تعهدی

۱- نگاه کنید براوندی، ص ۱۳۱ و حمدالله مستوفی، تاریخ کزیده، ص ۴۴۹ و ابن النظم الحسینی، ص ۶۰
 ۲- سنجر هنگامی که در ۱۱۱۹/۵۱۳ محمود بن محمد را بحکومت ولایات غربی ایران گماشت بعضی جاها از جمله ری را در تصرف «دیوان» خود نگاه داشت (ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۸۹).

بروی تحمیل کنند. گفته اند هنگامی که علاءالدوله کلنجار اصفهان را به ملکشاه تسلیم کرد گفت: «مراداعیه سلطنتی نیست اما از وطن ناگزیرست. ولایت مختصر مرا کافست که اقطاع من باشد و مر در آنجا بعبادت مشغول باشم»^۱.

شاید کسانی که اقطاع شخصی داشتند درپاره ای از موارداز پرداخت خراج معاف بودند. مثلاً املاک ضیاءالدین که سنجر اوراقاضی استرآباد کرده بود از پرداخت خراج معاف شده بود.^۲

برخلاف اقطاع دیوانی که تنها از طریق غضب موروثی میشد و بر حسب وراثت یا وصیت بشخصی میرسید که یا وارث اقطاع دار بود و یا این که از طرف او بعنوان وارث تعیین شده بود، اقطاع شخصی پس از مرگ صاحبش مطابق احکام ارث در شریعت اسلام تجزیه و تقسیم میشد. پس از مرگ اقطاع دار ملک او یا بسهم های جداگانه قسمت میشد یا وراثت آنرا مشترکاً تصاحب میکردند و در این صورت معمولاً یکی را از میان خود بر میگزیدند تا ملک را از طرف مالکان مشترک اداره کند. چنانچه ملک اقطاعی بقسمتهای جداگانه تقسیم میشد تبدیل آن بصورت ملک شخصی آسانتر صورت میگرفت.

این نکته که میان اقطاع و «ملک» (جمع آن «املاک») یعنی ملک شخصی فرق و امتیازی بوده است از اشاره ای که ابن بلخی درین باب کرده برمیآید. آنجا که مینویسد قسمتی از مراتع و دهات رون [باشباع ضمه] واقع در فارس «ملک» و قسمتی از آن «اقطاع» بوده است.^۳ شاید اقطاعی را که بعنوان ملک شخصی بکسی بخشیده بودند هنگامی که پس از مرگ مقطع بوراث اصلی

۱ - احمد بن حسین، تاریخ جدید یزد (یزد، ۱۳۱۷)، ص ۶۴. ۲ - عتبه الکتبه،

ورق ۱۰۳. ۳ - ابن بلخی، فارسانامه، چاپ لسترینج و نیکلسون (نشریه اوقاف کتب

او ميرسيد از صورت اقطاع بيرون مي آمد و مبدل بملك شخصي بمعني واقعي كلمه ميشد. درحالي كه صاحب «ملك شخصي» از حق كامل مالكيست استفاده ميكرد احتمالاً صاحب « اقطاع شخصي» حتى اگر اقطاع موروثي هم بود ن ميتوانست از آن بهر مند شود مگر باراده سلطان (حتي اگر مقطع، مقطع اصلي نبود) پس اقطاع شخصي قابل فسخ بود و حال آنكه بر خلاف اين معني شريعت اسلامي رجوع هبه را فقط در مدت حيات متهب اصلي جايز ميداند. بنا برين شايد بتوان گفت كه هر گاه سلطاني بر روي كار مي آمد صاحبان اقطاع شخصي از او درخواست ميكردند كه حق آنان را بر اقطاعي كه داشتند تنفيذ كند. از طرف ديگر چون «املاك» از مصادره مصون نبود عملاً فرق بين « اقطاع شخصي» و «ملك شخصي» ظاهراً ناچيز بود. من باب مثال نوشته اند كه عبدالجليل دهستاني وزير بر كيارك املاك را از دست صاحبانش گرفت و بديجران واگذار كرد.^۱

هر چند قسمت اعظم امپراتوري سلجوقي از نظارت مستقيم سلطان خارج و بعنوان اقطاع بديجران واگذار شده بود با اينهمه در جاهاي مختلف املاك كي بعنوان املاك خالصه يا املاك مخصوص سلطان وجود داشت و اين املاك را در بعضي موارد اميران و ديگران اجاره ميكردند. در كتب قداما ذكرى از اين گونه املاك كه در بسطام^۲ وري^۳ و مرو^۴ و كوفه^۵ بوده بميان آمده است. چنين مينمايد كه الپ ارسلان نيز داراي عده اي املاك مخصوص بوده كه بعضي از آنها تازه اين عنوان را پيدا کرده بوده و ظاهراً بعضي از اين املاك در دست اميران^۶ بوده است. بعلاوه چنين مينمايد كه املاك ايفارين (نگاه

۱ - بنداري، زبدة النصره و نخبة العصره، ص ۸۹. ۲ - عتبة الكتبه، ورق ۱۱۰.
 ۳ - همان كتاب، ورق ۱۴۰، ۱۴۳. ۴ - همان كتاب ورق ۱۳۱. ۵ - ابن اثير، ج ۱۰، ص ۸. ۶ - نظام الملك، نصاب نامه، ورق ۳۰ ب.

کنید بصفحه ۸۰) بصورت املاک مخصوص سلاطین سلجوقی در آمده بوده است.^۱
 بنا بنظریه (تئوری) نظام الملك حقی که مقطع بر گردن مردم ساکن
 اقطاع خود دارد فقط حق مالیت و دیگر نسبت بزمین و برزگر حقی ندارد
 زیرا سلطان مملکت تنها بعضی از حقوق مالی را باو تفویض کرده است
 نظام الملك مینویسد :

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال
 حق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند بوجهی نیکو و چون آن بستند رعایا بتن و مال
 و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند و مقطعان را برایشان سبیلی نبود . و رعایا اگر
 خواهند که بدر گاه آیند و حال خویشان باز نمایند ایشان را از آن باز ندارند و هر مقطع که جز
 این کند دستش کوتاه کنند و اقطاع او باز ستانند و با اوعتاب فرمایند تا دیگران عبرت گیرند . و
 در جمله احوال ایشان را بیاید دانستن که ملك و رعیت همه سلطان راست و مقطعان و والیان چون
 شهنه اند بر سر ایشان . بارعیت همچنان باشند که پادشاه با دیگران تارعا یا خشنود از عقوبت و
 عذاب آخرت ایمن باشند .^۲

ازین گذشته نظام الملك تاکید میکند که مقطع نباید رعیت را از آمدن
 بدر گاه سلطان و تظلم کردن منع کند و گرنه تنبیه خواهد شد و اقطاع او
 را از وی خواهند گرفت^۳ این تحذیر و اندازی که نظام الملك لازم شمرده
 است نشان میدهد که شاید رسم معمول مقطع ها بر این بوده است که رعیت
 را از رفتن بدر گاه سلطان و دادخواهی کردن منع کنند. باینهمه قدرتی که
 عملاً مقطع در اقطاعات دیوانی داشته غالباً بمراتب بیش از اندازه ای بوده که
 نظام الملك بآن برخوردار بوده است و در بسیاری موارد مقطع نسبت بر رعایا
 اختیار کامل داشته است .

چنین مینماید که اقطاعاتی که در ازای حقوق و مواجب یا بعنوان ملك

۱- یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۱ ، ص ۴۲۰ . ۲- سیاست نامه ص ، ۲۸ [سیاست نامه
 چاپ مرحوم اقبال ص ۳۵] . ۳- همان کتاب .

شخصی باین و آن میبخشیدند در پاره‌ای از موارد از هر گونه مداخله مأموران دیوانی در امان بود. در منشوری که از طرف دیوان طغرل بن محمد بنام شخصی که عنوان دادبیک داشته صادر شده است نوشته اند که مأموران دیوان حق ندارند که وارد اقطاع او شوند یا نسبت بآن اقطاع ادعائی داشته باشند.^۱ چنین مینماید که عملاً تغییر معتنابهی در وضع رعایای املاک اقطاعی حاصل شده باشد چنانکه غالباً آزادی سیر و سفر از آنان سلب میشد و کراراً از بیگاری ناگزیر بودند. درباره رفتارهای که نسبت بر رعایای زنگی و حسام‌الدین تیمورتاش میشده بترتیب داستانی نقل کرده‌اند که تا حدی این مطلب را روشن میکند. زنگی در یک مورد خاص از حسام‌الدین تقاضا کرد که عده‌ی از رعایای او را که از شهر موصل به ماردین رفته بودند باز گرداند. حسام‌الدین در جواب او پیغام داد که:

ما بارعیت بنیکی رفتار میکنیم و از آنان بعنوان سهم غلات عشر میستانیم و اگر تو نیز چون ما با ایشان رفتار کرده بودی از نزد تو نمیرفتند. زنگی دوباره پیغام داد که: بخواجه خود بگوی که اگر تو یک صدم‌برگیری بسیارست زیرا تو در ماردین سرگرم‌لهوو لعبی اماما اگر دولت برگیریم در مقابل آنچه در طریق جهاد عهده‌دار شده‌ایم اندک است. از برکت وجود من روزگاری درازست که خواجه تودر ماردین بخوشی و کامروایی بسر میبرد و گرنه تاکنون فرنگان آن شهر را تسخیر کرده بودند. اگر رعایا را بازگردانی هر رعیتی که در ماردین است بموصل خواهم آورد.

پس حسام‌الدین رعایای زنگی را بموصل باز گرداند.^۲

بظن غالب اراضی موقوفه نسبتاً وسیعی در امپراتوری سلجوقی وجود داشته است اما هرگز این اراضی بوسعت املاک موقوفه زمان صفویه نرسید.^۳

۱ - مجموعه منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، ورق ۳۰ الف.
 ۲ - ابن اثیر تاریخ اتابکان موصل، ص ۱۴۱ [متأسفانه چون متن تازی مطالب منقول از ابن اثیر بدست نیامد بترجمه آنها از انگلیسی اکتفا شد].
 ۳ - نگاه کنید بفصل پنجم.

چنین بنظر میرسد که در مورد اوقاف نظارت مخصوصی از طرف حکومت مرکزی اعمال میشده که موافق بوده است با سیاست کلی مذهبی سلجوقیان و این سیاست عبارت بود از این که تشکیلات مذهبی را در دایره تشکیلات حکومت محدود کنند. در منشورهایی که از طرف دیوان سنجر بعنوان حکام صادر میشد مینوشتند که «متولیان اوقاف» تابع قدرت ایشانند و حاکم باید در مصرف عواید اوقاف و وضع و طرز اداره آنها نظارت کند.^۱ در منشوری که از طرف دیوان سنجر صادر شده نظارت کلی اوقاف به قاضی عسکر لشکر سلطان واگذار شده است. درین منشور بقاضی دستور داده شده است که در باره محصول اراضی موقوفه رسیدگی کند و اختلال امور اوقاف را مرتفع سازد و مانع از غصب آنها شود و کاری کند که محصول زمینهای وقفی بمصارف منظور برسد. بمتولیان دستور داده شده است که اطلاعات کامل در دسترس او بگذارند و مخارج دستگاه قاضی را بپردازند.^۲ گذشته از قاضی در بعضی شهرها اداره‌ی بنام «دیوان اوقاف» وجود داشت که کار آن اداره کردن امور اوقاف ناحیه مربوط بود. منشوری که آن نیز از طرف دیوان سنجر بعنوان نیابت دیوان اوقاف صادر شده حدود این نوع اختیارات را تا اندازه‌ی معلوم میکند. ضیاءالدین نامی بنیابت عزیزالدین که متولی اوقاف گریان و نواحی آن بود منصوب شده بود. بموجب این منشور از خواسته‌اند که «احوال» اوقاف را معلوم دارد و در باره هر گونه اختلالی که در امور اوقاف پدید آمده باشد تحقیق کند و در آباد کردن اوقاف و استراد و مطالبه محصول آنها سعی جمیل بکار برد. چنانچه حیف و میل و اختلاسی در اموال موقوفه روی داده باشد اگر توانست در جبران آن بکوشد و گرنه این کار را به «دیوان» ارجاع کند.

۱ - عتبة الکتبه، ورق ۵۷، ۴۹. ۲ - همان کتاب، ورق ۱۱۵-۱۶.

ايعان و مشاهير و ثقات شهر گرگان و محال آن اعم از سادات و قضات و ائمه و «رؤسا»ی نواحی و مالکان («دهقانان») و ثواب و مقطعان بايد مقام او را تحکيم کنند و هر چه ملازم شغل او (که نيابت عزيز الدين است) باشد در اختيار او بگذارند. آنان نبايد چيزی از او مخفی دارند و هر کاری که او به «رئيس» يا «شحنه» ارجاع کند بايد مورد توجه قرار دهند و وی را ياری کنند و اگر محتاج معاونی و شهنه‌ی باشد یکی را بدین کار برگزینند و آنچه لازمه مقام او باشد بنا بقتضای او انجام دهند. همه فرق و مذاهب اسلام بايد نسخه‌ای از صورت اوقاف خود را بوی دهند و چيزی از او پنهان ندارند تا اینکه دعاوی آنان مردود و باطل شناخته نشود و عزيز الدين بايد «تصرف مستأکله و تعرض و تعلق غاصبان و متغلبان از آن (اوقاف) زایل و منقطع گرداند و بی اجازه او هيچ موقوفه‌ای را صاحب نشوند.»^۱

با اينهمه ديوان اوقاف همه اوقاف را رأساً اداره نمیکرد. در منشوری که از طرف ديوان سنجر بعنوان قاضی نوقان [بضم اول و سکون دوم] واقع در ناحیه طوس که در آن واحد متولی بعضی اوقاف هم بود صادر شده است مخصوصاً متذکر شده اند که ديوان اوقاف نبايد در اوقاف مزبور مداخله يا هيچ نوع خراجی از آنها مطالبه کند.^۲ همچنين هنگامی که ظهير الدين بمدرسی مدرسه بلخ و مدارس متعدّد ديگر منصوب شد و مدرسی مدرسه سرسنگ را هم باو واگذار کردند توليت اوقاف آنها را يکباره باو سپردند.^۳ چنين مينمايد که درين زمان نه تنها اوقاف را غصب میکردند و عوايد آنرا بجای مصارف خاص خود بمصارف ديگر ميرساندند بلکه وضع مادی اوقاف

۱ - عتبة الکتبه ، ورق ۱۰۳-۵ [چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۵۵]. ۲ - همان کتاب ، ورق ۶۶ . ۳ - همان کتاب ، ورق ۷۲ .

روبوخامت نهاده بود. این نکته از منشوری برمیآید که از طرف دیوان سنجر در مورد اوقاف گرگان و بعنوان عزیزالدین صادر شده است. درین سند پس از مقدمه‌ای کوتاه باختلالانی که در امور اوقاف گرگان و توابع و املاک آن سامان پدید آمده بود اشاره کرده و متذکر شده‌اند که این هرج و مرج تازمانی که اوقاف بشخص لایق معتمدی سپرده نشده است روز افزون خواهد بود. از اینرو بعزیزالدین دستور داده شده است که در «احوال» اوقاف مراقبت کند و وقف‌نامه هارا بخواهد و محصول گذشته آنها را معلوم دارد و تحقیق کند که این اوقاف را از ابتدا چه کسانی وقف کرده‌اند و محصول آنها چگونه مصرف میشود. اگر کسانی که متولی موقوفه هستند مطابق شروط و اصولی که واقف معین کرده عمل میکنند و محصول آن را بمصرف خاص خود می‌رسانند درین حال باید موقع آنرا تحکیم کرد و گرنه باید موضوع به «دیوان» ارجاع شود. در آینده هر جا که متعلق باوقاف است باید بشخص خدا ترس معتمدی سپرده شود تا در اداره امور آن اهمالی نرود و باید که از اختلاس و حیف و میل برکنار ماند تا عزیزالدین بتواند عواید آنرا بنا بر شرایطی که واقف وضع کرده است بمصارف خیریه برساند و او باید در آباد کردن اوقاف نهایت جد و جهد را مبذول دارد. عواید اوقاف باید «بااطلاع معتمدین دیوان اشراف» بمصارف خاص خود برسد. وی باید کسانی که اموال موقوفه را خورده‌اند از تولیت برکنار کند و مانع از تجاوز و غصب غاصبان شود و مأموران و مدیران مؤمن و نیکرفتار بکارگمارد تا بکسی ظلم و ستم نرود. مقطعان و شحنه‌ها و رؤسا و عمال و دهاقین و اعیان منجمله سادات و ائمه و قضات باید ازین فرمان پیروی کنند و آنچه موجب تسهیل امورست برای او آماده سازند و اوقاف شهر و مجال آنرا در هر جا که باشد در

اختيار او بگذارند اعم از اينكه موقوفه‌ای آباد باشد يا خراب ، كهنه باشد يانوَ . همه طبقات و فرقه‌های مذهبی بايد صورت واضح دقيقی از اوقافی كه متعلق بآنهاست بوی تسليم كنند . نواب و حكام و مقطعان و شحنگان شهر و حومه بايد عزيزالدين و نمايندگان او را مكرم و مؤيد دارند و در هيچ كاری كه مربوط بديوان اوقاف باشد مداخله نكنند . همه مردم از ترك و تاجيك و افراد لشكري و كشوری بايد اين فرمان را محترم دارند و آنچه ارتباط با مقام عزيزالدين دارد باو تسليم كنند و ماليات [و باصطلاح « رسم »] خود را بقرارقديم بنمايندگان عزيزالدين بپردازند.^۱

علاوه بر انواع و اقسام مختلف از املاك و اراضي كه تا اينجا درباب آنها بحث کرده ايم مسلماً سلجوقيان مالكيت فردی را برسميت ميشناختند . هنگامی كه سلجوقيان وارث سرزمين هايی شدند كه قسمتی از امپراتوری آنان را تشكيل ميداد املاك شخصی در مملكت وجود داشت و خود سلجوقيان پس از روی كار آمدن املاكی ب مردم بخشيدند و علاوه بر اينها املاكی هم وجود داشت كه بر اثر حق تصرف بوجود آمده بود . سلجوقيان مالكيت تمام اين انواع مختلف از املاك همچنين انتقال املاكی را كه بر حسب وصيت يا در نتیجه بيع و شری بديگری منتقل ميشد برسميت ميشناختند . هنگامی كه تاج الدين احمد بن عباس را « رئيس » مازندران و نواحی ديگر كردند باو دستور دادند كه « در تحويلات ملك از يکی بديگری طريق ديانت سپرد » . از اين گذشته اگر تر كه ای يابد كه وارث آن غايب باشد نگاه دارد تا وقت حضور وارث بوی تسليم كند و بطور كلي باو دستور داده اند كه در حفظ اموال

۱ - عتبة الكتبه ورق ۱۰۵ - ۸ و مجموعه منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهيان و اوائل عهد مغول ورق ۲۴ ب تا ۲۵ الف .

مسلمانان بکوشد. ظاهرأ صاحبان املاک دارای قباله و سند مالکیت بوده اند و این اسناد را قاضی^۱ مینوشته است.

با اینهمه گویا طریقه مرتب و منظمی برای ثبت املاک در کار نبوده است. صاحبان املاک در بسیاری موارد یحتمل نوعی قباله و سند مالکیت در اختیار خود داشته‌اند اما چنین مینماید که هنگامی که ملک از یکی بدیگری منتقل میشده هیچ اقدامی در مورد لغو یا انتقال این قبیل قباله‌ها و اسناد معمول نبوده است. بگفته‌خواجهرشیدالدین، ملکشاه فرمان داد که بدعاوی مالکیت کسانی که قدمت قباله آنان بیش از سی سال باشد ترتیب اثر ندهند.^۲ ظاهرأ علت اتخاذ این تصمیم که علمای مذهب و فقها آنرا تایید کردند مقتضیات موجود بوده است و بعلاوه خواسته‌اند تا بدین وسیله از طرح دعاوی مزوران و در نتیجه از ایجاد هرج و مرج مانع شوند.^۳

سابقاً اشاره کردیم که وضع و حال مردمی که از طریق زمین داری گذران میکردند رو با نخطاط و پیرشانی نهاده بود و روز بروز تبعیض میان طبقات لشکری و غیر لشکری بیشتر میشد. هر چه از دسته اول بیشتر حمایت میشد آنان بیشتر از مردم اخازی میکردند و تقریباً این مطلب مسلم است که

۱- نگاه کنید به عتبه‌الکتابه، ورق ۲۴. ۲- تاریخ مبارک غزانی، ص ۲۴۱.
 ۳- گفته اند دلیل این کار ملکشاه آن بوده است که بسیاری از قباله های کهن در دست مردم بود و مردم آنها را نزد قضات میبردند و این کار باعث تثبیت دعاوی شیادان میشد و بمردم ازین حیث زحمت میرسید. ازینرو ملکشاه و نظام الملک فرمانی صادر کردند باین مضمون که «بعلت قبالات کهنه که مدت سی سال بدان دعوی نکرده باشند دعوی نکنند و نشنوند.» سپس این فرمان را بمقتیان خراسان و عراق و بغداد دادند تا فتوایی مطابق شریعت صادر شود و آنرا برای امضا بدارالخلافه بفرستند. رشیدالدین ادعا میکند که آن فرمان در روز کارا و باقیست و نسخه‌هایی از آن در ولایات منتشرست (همان کتاب، ص ۲۳۷-۸). وی همچنین اشاره میکند باین که سایر سلاطین سلجوقی نیز از چنین روش پیروی کرده اند (همان کتاب، ص ۲۳۰).

سپاهيان از عامه مردم بخصوص دهقانان (اعم از دهقانانی که در اقطاعات تابع حاکم بسر میبردند و دهقانان ساکن املاک خالصه و املاک موقوفه) بمیزان معتنا بهی اتخاذی میگردند و بزور مال میستانند. مثلاً خواجه نظام الملک مینویسد که تمایل عمال حکومت اعم از مأموران ولایات و غیره بظلم و تعدی بحدیست که همینکه از شدت مراقبت در اعمال آنان کاسته میشود دست ستم بر عیت دراز میکنند و لحن او در بیان این مطلب چندان مؤکدست که نظر خواننده را جلب میکند. در بسیاری از مناشیری که بعنوان مقطعان یا مأموران محلی صادر میشده همواره آنان را وادار میکرده اند که با مردم بنیکی رفتار کنند و آنانرا از پرداخت مالیات نا حق مصون دارند. مثلاً در منشوری که در مورد حکومت گرگان و طبرستان و دهستان و بسطام و دامغان از طرف سنجر بملك مسعود صادر شده محصول دشت و کوه و بر و بحر را باو بخشیده و اختیارات کامل بوی تفویض کرده و باو فرمان داده و توصیه کرده اند که «رکن بزرگتر در ضبط ولایت... تألیف و استمالت دلها (دلهای رعیت) شناسد». درین منشور باو گفته اند که حکام و مقطعان و دیوانیان را «تنبیه کند تا بر رعایا حیف نکنند و خراج و اعشار و رسوم دیوانی چنانکه معین و مقنن باشد بوقت خویش بمجامله طلب میکنند و بزواید خطاب نرانند»^۱.

در منشوری که آن نیز از طرف دیوان سنجر^۲ بقنوان «رئیس» مازندران صادر شده بمقطع یعنی تاج الدین دستور داده شده که میان عمال حکومت و مردم بعدل و انصاف حکمیت و وساطت کند و نگذارد که «متصرفان» و عمال حکومت [(گماشتگان)] بر رعایا و رعایا بیکدیگر تطاول کنند و تا آنجا که ممکنست مانع از تحصیل مطالبات و عوارض زاید شود. اگر بحکم ضرورت

۱- عتبة الکتبه، ورق ۳۲ - ۴۲. ۲- همان کتاب، ورق ۵۲ - ۶۰.

ناچار بوضع عوارض شد بنا بر عدل و انصاف بگذارد و در وضع عوارض تساوی میان مردم و صاحبان املاک شخصی و «ارباب اسباب» نگاه دارد^۱. وی نباید بار قوی را بردوش ضعیف بگذارد و نباید توانگر را بر درویش برتری نهد بلکه باید با همه یکسان رفتار کند. بعلاوه باید در ترفیه رعایا بکوشد.^۲

«رؤسا و زعمای هر ناحیه و روستا باید «منشور از دیوان او خواهند» و بدهی خود [«مرسوم ریاست»] اربابا و بدهند. همه مأموران و عمال سنجر باید تاج الدین را محترم شمارند و مدیران املاک («و کلای اسباب»^۳) و برزگران و کسانی که در املاک زراعتی («مستعلات»^۴) بسر میبرند از بسایا و حوادث (یا پرداخت عوارض زائد) مصون و معاف دارند. در منشور دیگری که برای «رئیس» مازندران صادر شده بمقطع فرمان داده اند که در هر شهری و محلی عاملی بگمارد تا امور رعایا بر وفق عدالت انجام گیرد و در تعیین سهم هر یک از ملاکان («ارباب») و شرکای آنان در اموال («اسباب»^۵) و املاک جانب مساوات را رعایت کند تا قوی بر ضعیف و غنی بر فقیر ستم نراند^۶. این نکته

۱ - معنی این کلمه مسلم نیست. شاید مقصود کسانی بوده اند که حق داشتند مطالبات خود یا مواجبی را که برای آنان معین شده بود از مردم بک ناحیه بخصوص وصول کنند. معنی دقیق «اسباب» روشن نیست. درین سلسله از اسناد ظاهراً بمعنی نوعی مالکیت یا حقی که شخصی نسبت بزمین داشته بکار رفته است. نگاه کنید به کلمه سبب علی = تعیین پرداخت مبلغی بابت سرمایه یا زمین (هلال الصابی، قسمت های باقیمانده تاریخ هلال الصابی Hilal-as-Sabi Historical Remains چاپ ۵۰۰ ف. ا. م. و ز. (لندن ۱۹۰۴)، ص ۶۲). همچنین نگاه کنید باصطلاح «برزبران اسباب خاص» در صفحه ۱۳۱ [بر عتبة الکتبه چاپ مرحوم اقبال بجای ارباب اسباب «ارباب» آمده است، ص ۲۷]. ۲ - عتبة الکتبه، ورق ۵۵. ۳ - شاید هم و کلای اسباب بمعنی ارباب اسباب بکار رفته باشد. نگاه کنید بحاشیه ۳ ص ۷۰. ۴ - عتبة الکتبه، ورق ۵۹، مستعلات همچنین بمعنی املاک غیر منقول نظیر دکان و گرمابه و کاروانسرا آمده و امروز منحصرأ در همین معانی استعمال میشود. ۵ - نگاه کنید بحاشیه ۱ همین صفحه. ۶ - عتبة الکتبه ورق ۴۷.

ظاهر آ دلالت بر آن میکند که حکومت بر پیمانهای که میان ملاکان و شرکای آنان (یعنی بزرگانی که شریک غله او بودند) بسته میشد نظارتی کلی داشته است . همچنین در فرمانی که بعنوان « رئیس » سرخس صادر شده بمقطع فرمان داده اند که مراقب باشد تا همه طبقات ^۱ مردم حقوق و مطالبات خود را مطابق مرتبه و مقام خود دریافت کنند . وی باید در ترفیه رعایا بکوشد و از تحمیل قوی برضعیف و توانگر بر درویش بکاهد و مانع از مطالبه عوارض و علیق « از جهت مجتازان و گزیدگان حشم و متجنده و ارباب حوالات دیوانی » گردد ^۲ . نظیر این نصایح در فرمانهایی دیده میشود که بعنوان « نائب » ری صادر شده است . در یکی از فرمانها بصاحب آن دستور داده اند که مانع ازین شود که توانگر از درویش یاسپاهی از رعیت بزور مال بستاند ^۳ و در فرمان دیگری بصاحب آن امر کرده اند که از ظلم قوی برضعیف ممانعت کند ^۴ چنین مینماید که سروکار مردم بیشتر با « رئیس » ناحیه بوده است . در فرمانی که بعنوان رئیس بسطام صادر شده است نوشته اند که « چون رعایای بسطام ... سالهاست تا معرض رنجها میباشند و از جوانب مخاطب بزواید و مؤن » ازینرو منصب ریاست آن قصبه و نواحی بشخصی موسوم به شرف الدین اعطا شد تا در ترفیه رعایا بکوشد ^۵ و چون حفظ مصالح آنان بوی سپرده شده است باید « رمیدگان را استمالت دهد و بتلطف و مراعات بجای باز آرد ... و رسوم ناپسندیده براندازد » ^۶.

۱- در عتبه الکتبه چاپ مرحوم اقبال اصل این کلمه « همکنان » است . شاید در نسخه خطی بی که در دسترس مؤلف بوده بجای همکنان ، همگان آمده است و بهمین سبب او آنرا بهمه طبقات all classes ترجمه کرده است . باری از قرینه مطلب پیداست که مراد نویسنده عتبه الکتبه همکنان بوده است نه همگان (مترجم) .
 ۲- همان کتاب ، ورق ۸۱ .
 ۳- همان کتاب ، ورق ۸۷ . ۴- همان کتاب ، ورق ۱۴۰ . ۵- همان کتاب ، ورق ۱۰۸-۱۰۹ . ۶- همان کتاب ، ورق ۱۰۹ .

در فرمان دیگری که از طرف دیوان سنجر بمناسبت انتصاب علی بن احمد کاتب بحکومت گرگان صادر شده باو اندرز داده‌اند که هر يك از عمال حکومت را وادار کند که طریق عدل و انصاف پیش گیرد و بکوشد تا مردم از رنج و محنتی که در گذشته بر آنان رسیده است برهند. باید نیک رفتاری با رعیت را نخستین وظیفه خود بداند و «بمقطعان» و «متصرفان» و «والیان» دستور دهد که درین کار بکوشند و مال از مردم بزیادت نستانند و مالیات جدید برای آنان وضع نکنند.^۱

همچنین در فرمانی که از طرف دیوان سنجر بعنوان شحنة تر کمانان صادر شده نوشته‌اند که هر چند او بکمال هنرمندی و فرزانیگی از وصایت ... مستغنی است اما «علی‌الرسم فی مثله می‌فرمائیم تا آن رعایا نیکو دارد.»^۲ چنین بنظر میرسد که املاک شخصی را بهنگام لزوم اجاره میداده‌اند. در فرمانی که بعنوان قاضی القضاة استرآباد برای ضیاءالدین حاکم محل^۳ صادر شده است به مقطعان و متصرفان و مأموران حکومت [و باصطلاح «گماشتگان»] دستور داده‌اند که مستأجران ملك اورا از شر پرداخت مالیات و عوارض بیجا [یا «عوارض و قسم»] صیانت کنند.^۴

در مورد زمین‌هایی که مستقیماً بوسیله حکومت اداره میشد (یعنی زمین‌هایی که رفته رفته بعنوان اقطاع باشخاص واگذار میشد و بدین گونه از

۱- عتبة‌الکتابه، ورق ۱۳۳-۴. ۲- همان کتاب، ورق ۱۵۹. ۳- مترجم گوید که این ضیاءالدین همان قاضی استرآباد است که فرمان بنام او صادر شده، نه حاکم محل چنانکه مؤلف محترم پنداشته است. عنوان فرمان «قضاو خطابت استرآباد» است و چون در آن ذکری از «قضا و حکومت» و «مجلس حکم» شده است گویا مؤلف محترم چنین تصور کرده که وی حاکم محل بوده است (نگاه کنید به عتبة‌الکتابه چاپ مرحوم اقبال، ص ۵۰).
۴- همان کتاب، ورق ۱۰۳.

قبضه حکومت مرکزی بیرون می‌آمد) عمل جمع خراج ارضی (خراج بمعنی اعم و عشر) بوسیله عمال خراج که از طرف حکومت تعیین میشدند صورت می‌پذیرفت. این کار در اقطاعات بظن غالب بوسیله مقطع یا نمایندگان او انجام مییافت. شاید خراج را هم بنقد می‌گرفتند و هم بجنس و مبنای تعیین خراج مقدار غلات بود. چنین مینماید که تقریباً بسیاری از زمین‌ها را بمقاطعۀ عمومی می‌گذاشتند و معنی کلمه «معامله» همین بوده است که در مدارك موجود آنرا گاهی با کلمه «ارتفاعات» با هم آورده‌اند و کلمه اخیر بمعنی محصول آمده است (یعنی خراجی که از طریق کسر سهمی از محصول جمع می‌گرفته‌اند).^۱ در آن زمان دیوان مخصوصی با اسم «دیوان معامله و قسمت» وجود داشته است.^۲

نظر آموعد پرداخت خراج پس از فصل برداشت خرمن بوده است اما شاید عملاً در غالب موارد آنرا پیش از پایان فصل درو می‌ستانده‌اند. نظام الملك مینویسد: «عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت کردن باید تا با خلق خدای نیکوزیند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز بمدارا و مجاملت طلب کنند.» وی این نکته را تأکید میکند که نباید پیش از موعد معین بجمع خراج پرداخت زیرا این کار موجب خرابی و پریشانی احوال رعیت میشود.^۳

۱- همان کتاب ورق، ۹۲، ۱۳۰. در یکی از مکاتیب همان مجموعه جمله‌ای بچشم می‌خورد که معنی «معامله» را روشن میکند و آن اینست: «از معامله هیچ چیز بکس ندهند که عامل دیوان بسر آن کار می‌آید» یعنی بکسی چیزی از طریق مقاطعه عمومی ندهند زیرا عامل خراجی که وابسته بدیوانست متصدی و مباشر این کار خواهد شد. (ورق ۲۴۱).

۲- همان کتاب، ورق ۵۱. شاید بتوان گفت که این دیوان هم با مالیاتی که از مقاطعه عمومی بدست می‌آمده سروکار داشته و هم با مالیاتی که بجنس پرداخته‌میشده یا با مالیاتی که نخست بجنس پرداخت می‌شده و سپس تسعیر و بیول نقد تبدیل میشده است.

۳- کلمه «رعایا» امروز روز بمعنی کشاورزان و برزگرانست. در فارسی «کلاسیک» این کلمه را بطور کلی بمعنی رعایا و اتباع کشور و بعنوان کلمه‌بی که مفهوم آن از مفهوم طبقه خاکمه و طبقه نظامیان

اگر عامل خراج از رعایا چیزی بزیادت بگیرد باید او را از کار برکنار کرد.^۱ گفته اند که الپ ارسلان مقرر کرد که خراج را در دو نوبت بستانند.^۲ هنگامی که بلایی نازل میشد در مبلغ خراج تخفیفی قائل میشدند.^۳

علاوه بر خراج ارضی رسوم و عوارض بیشماری چه از طرف حکومت مرکزی چه از طرف مقطعان برای مردم وضع میشده که نوع آنها با هم فرق داشته است. این مالیات ها در پاره ای از موارد بعنوان مالیات مستمر و در موارد دیگر بعنوان مالیات زائد وضع میشد و ظاهراً نرخهای این گونه مالیات ها تابع تغییرات بوده است. در فرمانهایی که بعنوان حکام و عمال خراج و سایر مقامات دیوانی صادر شده معمولاً بمخاطب اندرز داده اند که خراج را مطابق نرخهای ثابت و در موعد معین وصول کند و مردمی را که در زیر فرمان اویند از پرداخت مالیات زائد مصون دارد.^۴ یکی از انواع خاص مالیات معروف به «ضریبه»^۵ بوده است و شاید عبارت از مقدار مالیات زایدی بوده که بابت

→ ممتاز بوده است بکار برده اند اما با توجه باین حقیقت که شاید مهمترین طبقه مالیات دهنده را زارعان تشکیل میداده اند غالباً میتوان رعایا را به Peasants [یعنی کشاورزان یا برزگران یا زارعان یا روستاییان] ترجمه کرد.

۱ - سیاست نامه ، ص ۱۸ . ۲ - صدرالدین ، اخبارالدولة السلاجقه چاپ محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳) ، ص ۳۰ و ابن اثیر ، ج ۱۰ ، ص ۵۱ . ۳ - در همان مجموعه مکتوب دیگری ضبط شده که در آن تقاضای تخفیف خراج کرده اند . نویسنده نامه مینویسد که بعلت باریدن تگرگ محصول جوین اندک بوده است و مردمی که از پرداخت خراج عاجزند ناچار غله وام کرده اند و اگر بخواهند که آن زمین از مردم تهی نشود و آنان تباہ نشوند باید در مقدار خراج کاهش پدید آید . ۴ - نگاه کنید به عتبة الکتبمورق ۴۱ ، ۴۷ ، ۸۱ ، ۱۱۷ ، ۱۳۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۰ ، ۱۳۴ . ۵ - نگاه کنید بهمان کتاب ، ورق ۱۱۰ .

تسعير دينار بدرهم يابد دينار رايج تعيين ميشده است ^۱ [يعنى اصولاً ماليات بدينار تعيين ميشد و سپس براى تسعير آن بدرهم ياد دينار رايج مالياتى زايد بنام ضريبه ميگرفتند]. مالياتى ديگر بنام «طيّارات» ^۲ معمول بوده است. گذشته از وضع ماليات مستمر و زايد در بعضى موارد برواتى هم بعهده شهرها حواله ميگردند چنانكه سنجر يكبار بسبب اينكه حسين كرد، امير قراجه را در جنگى كه در حدود ۱۱۲۷/۵۲۱-۸ در نزديكى همدان در گرفت اسير كرد انعامى بمبلغ ده هزار و سوس پس ده هزار دينار ديگر بوى بخشيد و براتى درين باب بولايت زارم [بكسر سوم] «حواله» كرد ^۳ ظاهراً در بعضى موارد اين براتهارا مستقيماً از دهقانان وصول ميگردند (نگاه كنيد بصفحه ۱۵۸-۶۰) و بدين گونه ثابت ميگردند كه اصولاً در مورد دهقانان حدى براى مطالبات مالياتى قايل نيستند.

از آنچه گفتيم چنين برميآيد كه مردم تأمين نداشته‌اند و اين نكته از خواص بارز زندگاني آنان بوده است. عبور و مرور رايمي قواى مسلح ازدهات وزد و خورد هائى كه ميان اميران در ميگرفت و دسته‌هاى سپاهيان بيكار و راهزنانى كه در دهات سير ميگردند كمتر موجب بهبود وضع و حال مردم روستاها ميشد. از اين گذشته ترقى مصنوعى قيمت‌ها كه گاه اتفاق ميافتاد و

۱ - معنى ضريبه در تاريخ قم چنين است (نگاه كنيد به ص ۱۴۲-۴). معلوم نيست كه در عهد سلجوقى اين كلمه داراى چنين معنائى بوده باشد. در سندی بعبارت ضرائب شهر برميخوريم (عتبة الكتبه ورق ۱۴۰) كه بيشتر افاده معنى عوارض راهدارى يا باجى را ميكند كه در دروازه‌ها وصول ميكرده‌اند. ۲- عتبة الكتبه، ورق ۱۱۰، ۱۴۰ آنجا كه كلمه طيارات پس از ضرائب آورده شده است و شايد بمعنى باج يا عوارض راهدارى باشد كه در دروازه‌ها ميگرفته‌اند. ۳- مرعى، تاريخ طبرستان و رويان و مازندران، چاپ ب. دورن، ص ۲۳۴.

احتکار کالا از لوازم اجتناب ناپذیر چنین اوضاع و احوالی بوده است.^۱ البته گاه در سراسر امپراتوری یا لاقلاً در جاهای مختلف بمدتی کوتاه ورق بر میگشته و در سایه قدرت سلطان یا حاکم محلی یا مقطع چند صباحی امنیتی حاصل میشده است و مردم میتوانند آنرا از آرامش و کامیابی نسبی بهره مند شوند و بکسب و کار خود ادامه دهند. ادعا کرده اند که یکی از این موارد و یکی از این جاها مرو در دوره پادشاهی سنجر بوده است و جوینی مینویسد که در آن روز گار زمین داران («دهاقین») بی اندازه مرفه بودند.^۲ با اینهمه شك نیست که بطور کلی تمایل حکومت های ترک بر بیدادگری بوده است.^۳

اصولاً اوضاع و احوال دهقانان يك ناحیه معین بستگی بشخصیت مأمور محلی بی داشته که حکومت مرکزی قدرت و اختیار باو میداده است. نظراً او وحدی عملاً دهقانان میتوانند که اگر ستمی بر آنان رفته بود از حکومت مرکزی داد خواهی کنند با اینهمه عملاً در راه مقصود بمشکلات فراوانی بر میخورند: اولاً در بسیاری موارد داد خواه میبایست راهی بس دراز بییماید. ثانیاً تمرکز قدرت در دست حاکم محلی یا مقطع کار او را در ممانعت از تسلیم عرض حال مردم آسان میکرد. هنگامی که دهقانان دچار یأس و

- ۱- هنگامی که تاج الدین از طرف سنجر بریاست مازندران منصوب شد بوی دستور دادند که نگذارد محتکران «اتهاز فرصت کنند» (عتبة الکتبه، ورق ۵۶ [چاپ فروینی ورق ۲۸]).
- ۲- تاریخ جهانگشا، چاپ م.م. فروینی (نشریه اوقاف کیب، ۱۹۱۲-۳۷)، ج ۱، ص ۱۱۹ همچنین نگاه کنید به حافظ ابرو، جغرافی، ورق ۱۷۴ الف. ۳- غزالی بذر کبیردادگری ترکان و فساد اخلاق عامه در روزگار آنان پرداخته و نام آنان را در ردیف ستمکارانی مانند عمال خراج و «سلاطین» میآورد که مالشان حرام است (کیمیای سعادت، ص ۱۵۵)، همچنین مقایسه کنید با مطالبی که در فصل ششم در باره اوضاع ایران مقارن روی کار آمدن آغا محمدخان قاجار و مطالبی که در فصل دهم راجع بتقسیم املاک خالصه در بین دهقانان خوزستان نوشته ایم.

نومیدی میشدند آخرین چاره‌یی که داشتند مهاجرت یا بهترست گفته شود فرار بود. در مدارك موجود گاه‌گاه باین نکته اشاره شده است. با اینهمه بموجب یکی از نامه‌هایی که در عتبة‌الکتبه نقل شده مردم يك محل میتوانسته‌اند که تا حدی آنچه میخواستند اظهار کنند. در نامه‌یی که شخصی بنام برهان‌الدین بحاکم نیشابور نوشته میگوید که مردم یکی از نواحی مجاور اظهار امیدواری میکنند که حاکم آن ناحیه در مقام خود ابقا شود. مینویسد دو سال است که حکومت آنجا در دست مردی بنام مجدالدین نجم‌الحکما ابوبکرست و او وظایف خود را در کمال شکسته نفسی و پرهیزگاری انجام داده است و چون مردم آن بقعه شنیده‌اند که وی قرارست بجای دیگر منتقل شود خاص و عام دوسه بار نزد نویسنده آمده و درخواست‌اند که او از مولایشان که در نیشابورست تقاضا کند که آن حاکم را دو باره برسر عمل آورد^۱.

از يك طرف حکومت میخواست که تا آنجا که ممکنست از مردم بیشتر مالیات بگیرد و از طرف دیگر می خواست که آسایش رعایا تأمین شود (و باید گفت که در دوره سلجوقی لاقلاً نظراً توجهی باین قسمت میشد) و جمع میان این دو امر مشکل بود و شرح این نکته نیز در یکی از مکاتیب مندرج در عتبة‌الکتبه آمده است. نویسنده نامه خطاب بسطان مینویسد که مشغول

۱- عتبة‌الکتبه، ورق ۱۸۲-۶. این نامه تاریخ ندارد و شاید متعلق بزمانی باشد که اندکی پیش از آن یاپس از آن سنجر را برانداختند. [برخلاف تصور مؤلف محترم برهان‌الدین «مخاطب» نامه است نه «نویسنده» آن. نویسنده نامه خود مؤلف عتبة‌الکتبه یعنی منتجب‌الدین بدیع است. نگاه کنید بهمان کتاب (چاپ فزونی و اقبال)، ص ۹۵]. در همان مجموعه نامه دیگرى خطاب به برهان‌الدین دیده میشود که در آن از غیبت او در نیشابور سخن بمیان آمده‌است و این نامه صراحت دارد باین که هنگام ترک تازی غزان بخراسان نوشته شده است. (ورق ۲۳۰-۳) [چاپ فزونی و اقبال ص ۱۲۰].

ترتیب مصالح دیوانی است و از يك سوی میخواهد رضایت گماشتگان دیوان را بدست آورد و از سوی دیگر (آسایش) رعایا را نگاه دارد زیرا میدانند که تحصیل مالیات دیوان واجب است و همچنین صلاح حکومت در اینست که بحال درویشان توجه کند و امید میدارد که با جمع منافع طرفین متصرفان و محصلان خشنود شوند و مالیات بتدریج وصول گردد و رعایا روی آسایش بینند و رمیدگان بوطن خود باز گردند. در خاتمه نویسنده نامه مینویسد که احوال رعایا را عرض خواهد کرد بامید آنکه عدالت و رأفت شامل حال آنان شود.^۱

یکی دیگر از نامه های همان مجموعه [عُتْبَةُ الْکُتْبَةِ] نشان میدهد که پیوسته عدم ثبات و نا امنی حکمران بوده است. نویسنده نامه بشاه (یا یکی از عمال حکومت) خطاب میکند و پس از سپاسگزاری از الطاف گذشته و حال او مینویسد که دهقانان همیشه به « نیک رعیتی » مشهور و در گذشته برنجهای وزیرانها مبقی بوده اند و اکنون چندیست که تحت توجهات پادشاهی بسر میبرند که این نامه خطاب باو نوشته شده است و در سایه عدل اوسر گرم کشاورزی («دهفت») اند و بانواب و لایه و مقطعان میسازند و چنانکه میتوانند روزگار میگذرانند. اکنون کسی بنام سعدالدین جمال الاسلام احمد بنعنوان مستوفی بآن ناحیه آمده است که هنگام ورود او مردم از آمدنش شاد شده اند. اما دیوان باو فرمان داده است که بجمع خراج پس افتاده و «توفیر» آن بپردازد و سعدالدین آن مبلغ را وصول کرده و به «اصحاب حوالات» داده است و رعایا متابعت فرمان کرده اند و اکنون میترسند که حواله دیگری بعهده آنان صادر شود و درین صورت چون مالی برای وصول باقی نمانده است

۱- همان کتاب ورق ۲۵۰-۲ [چاپ قزوینی و اقبال، ص ۱۲۹]

ناچار شوند که بترك آن ناحیت گویند و نشاید که چنین ناحیتی خراب گردد .
کاتب مینویسد که مردم را تسکینی دادم و همینقدر خواستم بشاه بنویسم که
اگر استمالتی نباشد دهقانان همه ازدهات فرار خواهند کرد .^۱

با برافتادن دولت سلجوقیان بزرگ و ترکتازی دسته های تازه یی از
غزان در خراسان و نواحی مجاور آن سامان وضع مردم شهری و روستایی آن
دیار نابسامان تر شد و مملکت ویران گردید و مردم شهر نشین و ده نشین در
معرض تاخت و تاز بیابان گردان واقع شدند.^۲

حاصل آنکه دوره سلجوقیان بزرگ هم از حیث جنبه عملی و هم از لحاظ
جنبه نظری مسأله زمین داری در ایران یکی از ادوار مهم تاریخ ایران بشمار
میرود. درین دوره شریعت اسلامی را بمقیاس وسیع با اوضاع و احوال جدید
وفق دادند و هر جا که دیدند جمع میان این دو میسر نیست شریعت را بعقب
راندند. پس از غلبه اسلام يك طبقه ممتاز از ایرانیان ساکن ممالک مغلوب مفهوم
حکومت مطلقه سلطنتی را که در ایران قبل از اسلام رواج داشت زنده
نگاه داشتند (که قطعاً بر اثر نفوذ شریعت اسلامی اندک تغییری در آن راه
یافت). پس از ظهور سلجوقیان این مفهوم حکومت مطلقه پادشاهی با مفهوم

۱- عتبة الکتبه ، ورق ۲۷۲-۳ [چاپ قزوینی رافعال ۱۴۴-۵]. ۲- در یکی از نامه های
مندرج در عتبة الکتبه که شاید درین هنگام نوشته شده است نویسنده اشاره به ناپایداری اوضاع
کرده و از خرابی احوال مملکت نالیده و از اختلافات روز افزون میان مردم شکوه کرده و گفته
است که آنان جلای وطن میکنند . مینویسد که جماعتی در صحبت او به نیشابور بودند و تخفیفی
در مبلغ خراج طلب میکردند اما تقاضایشان پذیرفته نشد و از آن گاه تا کنون بلاهای دیگری
مانند تگرگ و سرمای بی موقع و گذر کردن لشکرهای گوناگون و خرابی کاربزها آنان را دچار
محنت کرده است، ازینرو وی تمنای تخفیف در مقدار خراج آنان دارد (ورق ۲۳۵-۴۰).

حکومت «خان» فرمانروا یعنی خانی که بسطنت رسیده بود در هم آمیخت . چنین خانی نه تنها نظراً فرمانروای مردم بشمار میرفت بلکه از حقوق مالکیت سرزمینی که بر آن حکومت داشت برخوردار بود و قدرت او کم و بیش محدود بود بسنت اسلامی . در اینجا مقصود از سنت اسلامی عقیدت‌یست که بموجب آن «سلطان» در برابر قدرتی که مافوق طبیعت است مسؤول است و مردمی که در زیر فرمان اویند همچون ودیعه‌ای هستند که آن نیروی برتر از طبیعت بوی سپرده است . در برابر این نظریه مهمترین عاملی که درین عهد از ابتدا یا کماکان در تعیین مالکیت زمین مؤثر بود مالکیت « بالفعل » زمین بود نه مالکیت حقیقی چنانکه ظاهراً سنجر این امر را برسمیت شناخت و چون قدرت نظامی بیشتر در دست ترکان بود پس هم آنان بودند که بعنوان مالکان « بالفعل » صاحب اراضی وسیع شدند . بدین گونه وضع عناصری که طبقه زمین دار را تشکیل میدادند بسیار بیش از آنچه در دوره سلطه تازیان تغییر کرده بود تغییر یافت . با اینهمه در مورد اداره امور محلی و روابط میان مالک و زارع باید دانست که ظاهراً راه و رسمی که بر مبنای سنت قدیم بود همچنان ادامه یافت .

پس از مرگ سنجر امپراتوری سلجوقیان بزرگ یک سلسله ازدولت‌هایی تجزیه شد که بطور کلی هر کدام یک واحد اقتصادی و سیاسی را تشکیل میدادند. در مورد تشکیلات روستایی شاید بتوان گفت که این دولت‌ها تغییراتی که در مسأله زمین داری و طرز زندگانی مردم دادند چندان فرقی نسبت بدوره سلجوقیان بزرگ نداشت مگر از نظر کمیّت ، بعبارت دیگر آبادی و

امنيت زمين داري كم و بيش بستگي به قدرت و عدالت نسبي حاكم محلي و مأموران او داشت.^۱

۱- فارس در زمان اتابك ابوبكر زنكي (۵۵۷-۷۱/۱۱۶۲-۷۵) نسبة آباد بود. خراج اعم از «خمس» و «سلس» و «عشر» بنابر مساحت و تقويم زمين و محصولات و درختان آن وضع ميشد. با اينهمه چنين بنظر ميرسد كه عمال حكومت كوشيده اند تا بروسعت زمين ها، ديواني بيفزايند اگرچه برروي هم منكر مالكيت خصوصي نبوده اند. وزير ابوبكر زنكي يعني عمادالدين ميراثي ترتيب جديدي مقرر كرد كه معروف به «قانون ميراثي» است و در نتيجه املاك («املاك نفيسه و ضياع و عقار») اعيان و سادات و علما و قضات را در تصرف عمال ديواني در آورد. وي قضات «شريعت» را مأمور كرد تا بقباله هاي املاك بنگرند و تنها مالكيت املاكي را تأييد كنند كه پنجاه سال در تصرف صاحبانشان بوده و هر ملكي را كه كمتر از پنجاه سال در تصرف كسي بوده است ضبط ديوان در آورند. (فسائي، فارسنامه ناصري (طهران ۱۸۹۴-۶ [۱۳۱۲ - ۱۴]، ج ۲، ص ۲۱).

فصل چهارم

مغول و دست برداشتن آنان از سنت

با یورش مغول در قرن سیزدهم [هفتم هجری] بایران آن تحوّلی که با غلبه مسلمانان آغاز شده بود را کد ماند. عهد مغول را میتوان بسه مرحله قسمت کرد: اول دوره توسعه طلبی یا مرحله‌یی که سنن مربوط بزنگانی صحرائشینی (زندگانی دراستپ) غلبه داشت (همچنانکه در دوره بسط دولت سلجوقی نیز حال بدین منوال بود). دوم دوره ایلخانان یا دوره‌یی که مغولان ایرانی مآب شدند. سوم دوره زوال و انحطاط. در دوره ایلخانان مغولان کوشیدند و نسبتاً موفق شدند که تا مدتی نفوذ ایلی را تابع حکومت ثابت شهری کنند و پس از این که در زمان غازان خان این سلسله اسلام آوردند سعی کردند که سنن مغولی را تا حدی تابع شریعت اسلامی گردانند. باز هم درین دوره مانند دوره سلجوقیان تغییراتی در ترکیب طبقه زمین دار پدید آمد. درین دوره نیز مشکل ترین مسائلی که مغولان مانند سلجوقیان با آن مواجه بودند عبارت بود از مسائل ایلی^۱ و مالی و حتی در حل این دو مسأله بیش از سلجوقیان دچار شکست و ناکامی شدند و ازین گذشته در مورد آبادانی کشور نتایج وخیمی دامنگیرشان شد.

اثرات آنی حمله مغول بر ایران عبارت بود از ویرانی شهرها و تهی شدن آنها از مردم چنانکه بسیاری از زمین ها بسبب قتل عام و فرار سکنه آنها از مردم تهی شد و بقول جوینی بسیاری از اراضی مسکون و مزروع بایرو ویران

۱- از جمله عشایری که هنوز باقی‌اند و بنابر سنت گمان میرود که در عهد مغول وارد ایران شده باشند عشایر اینالو (فسائی، ج ۲، ص ۳۰۹) و بهارلو (همان کتاب، ص ۳۱۰) و فشقائی‌اند.

ماند . ۱ . فارس که در آن هنگام تحت فرمانروایی سلغریان (یعنی اتابکان فارس) بود ازین قاعده مستثنی و ممتاز بود و چون اتابکان بموقع باج میپرداختند این سر زمین از خرابی ایمن ماند . مغولان سر زمین های شکست خورده را «یورت» خاندان سلطنتی خود میدانستند که در آنها اغنام و احشام آنان و اتباع آنان میچریدند و برای ملل مغلوب در برابر مغولان حقی قایل نبودند . مغولان که خود را فاتح میدانستند مسلماً محصول زمین را حق خود میشمردند با اینهمه چنین بنظر میرسد که در نخستین دوره تسلط خود خویشان را مالک زمین نمی پنداشتند . با این حال زعمای قوم مغول همین که بموقع خود از طریق ملکیت و وراثت و تصرف و غصب دارای زمین هایی شدند این زمین ها بطور کلی منقسم بانواع : یورت ، دیوانی ، اینجو ، ۲ اوقاف ۳ و ملک شد . زمین های دسته اول حکایت از چیزی نمی کرد بجز ادامه راه و رسم بیابان گردی و در ابتدا دلالت بر حق مالکیت زمین نداشت .

زمین اینجو عبارت بود از زمین های خالصه که میان اعضای خاندان سلطنتی قسمت میشد و عایدات آن بمصرف مخارج دستگاه شاه و اعضا خاندان شاهی میرسید و شاید هم صرف نگاهداری سپاه میشد^۴ . با اینهمه این زمین ها از

۱ - تاریخ جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ . ۲ - نگاه کنید به بارتولد ، «وضع مالی دوره ایلخانان» *Ilhanlilar Devrinde Mali Vaziyet* در «مجموعه تاریخ حقوق و اقتصاد ترک» ، *Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuasi* ، ج ۱ ، (۱۹۳۱) ، ص ۱۵۰-۲ . ۳ - در زمان سلطان احمد تکوودار (سلطنت او از ۶۸۰-۱۲۸۱/۳-۴) پس از آنکه شیخ عبدالرحمن بریاست دیوان اوقاف مملکت منصوب شد فرمان دادند که عواید اوقاف باید منحصرأ بمصارف خاص خود برسد (وصاف ، تاریخ وصاف (چاپ سنگی ۱۲۶۹) ص ۱۱۴) . ۴ - نگاه کنید به بارتولد ، ص ۱۵۰ و رشیدالدین ، تاریخ مغولان ایران [= جامع التواریخ رشیدی] *Histoire des Mongols de la Perse* چاپ م . کاترمر (پاریس ۱۸۳۶) ، ج ۱ ، ص ۱۳۰ حاشیه ۱۲ .

مالیات دیوانی معاف نبود (نگاه کنید به صفحات بعد). زمین‌های دیوانی عبارت بود از زمین‌های متعلق بدیوان اما از آنجا که پیوسته فرق میان دیوان و خاندان سلطنت روشن نبود امتیاز میان «دیوانی» و «اینجو» نیز همیشه مشخص نبود و اما مراد از «ملکی» املاک خصوصی بود.

وسعت و مساحت هر يك از این انواع مختلف زمین فرق می‌کرده است. هر زمینی محتمل بود که از طرف حکومت ضبط و مصادره شود و بصورت زمین اینجو درآید. نه همان ایلخانان بضبط املاک می‌پرداختند بلکه عمال آنان نیز غالباً املاک دشمنان و رقیبان خود را ضبط می‌کردند. مثلاً رشیدالدین وزیر غازان خان (سلطنت او از ۱۲۹۵ [۶۹۴] تا ۱۳۰۴ [۷۰۳]) فرمان داد تا املاک شرف‌الدین مظفر^۱ که در ناحیه یزد قرار داشت بضبط دیوان درآید. پسر شرف‌الدین برین عمل اعتراض کرد و پس از دو سال اقامت در دربار املاک خانوادگی خود را از «سلطان» باز گرفت و سلطان او را به مید^۲ فرستاد. شاید بعضی املاک خود رشیدالدین از راه مصادره بدست آمده بود (نگاه کنید به آنچه درین باره خواهد آمد). غصب املاک و اراضی بوسیله امیران و عمال حکومت بخصوص از هنگامی متداول شد که قدرت مرکزی روبرو و نهاد بویژه پس از مرگ ابوسعید که در ۱۳۳۵/۷۳۶ اتفاق افتاد. مثالی بارز درین باب قضیه شرف‌الدین شاه محمود اینجوست که نخست مباشر املاک خالصه فارس بود و سپس آنها را غصب کرد و در واقع حکومت مستقلی پدید آورد.

تغییرات و دگرگونی‌هایی که درین عهد شامل حال املاک و اراضی میشد

۱- او پدر مبارزالدین مظفرست که سلسله آل مظفر را در فارس بنیاد نهاد.

۲- احمدبن حسین، ص ۸۸.

ازین مثال روشن میشود : در وقف نامهٔ املاک سادات اینجوی فارس نوشته‌اند که عضدالدوله دیلمی در ۹۶۳/۳۲۵ - ۴ سیدی را بنام ابوقتاده زیداسودبن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ابراهیم طباطبا از مکه بشیراز آورد و دختر خود را بوی داد و چندین ملک از املاک فارس را وقف اولاد ذکور او کرد. رفته‌رفته املاک سادات طباطبایی (اولاد و عقب‌آن سید باین نام معروف بودند) در فارس فراوان شد. مغولان پس از تسخیر فارس این املاک را مصادره کردند و بصورت اینجو یعنی «خالصه» و «دیوان» در آوردند. سپس یکی از سادات طباطبائی بنام ابوالمیا من حسن نزد اباقا (۶۶۳ - ۸۰/۱۲۶۵-۸۱) سلطان وقت رفت و کوشید که مگر املاک خود و خانواده‌اش را بازگیرد. او را با احترام پذیرفتند و یرلیغ خانی یا فرمان شاهی برای «ترخانی» یا مستمری او صادر کردند. مدتی گذشت و کار او سامان نیافت. آنکاه وی در حضور معتمدان دولت و اهل شریعت نیمی از املاک خود را در ۶۷۲/۱۲۷۳-۴ بشاهزادهٔ مغول ارغون (فرزند اباقا و نوهٔ هولاکو) شرعاً انتقال داد و نیم دیگر را پس از وضع مطالبات خانواده‌اش بیسر ارشد خود قطب‌الدین احمد واگذار کرد. هنگامی که احمد پسر هولاکو جانشین برادرش اباقا شد (در ۶۸۰/۱۲۷۱) ابوالمیا من در خراسان نزد ارغون ماند. بار دیگر همهٔ املاک طباطبائی‌ها در شیراز مبدل به اینجو یعنی خالصه شد تا اینکه ارغون بتخت نشست و یرلیغ ایلخانی صادر شد مبنی بر اینکه نیمی از املاک طباطبایی‌ها باید اینجو باشد و نیم دیگر به قطب‌الدین احمد طباطبایی تحویل شود. از هنگامی که ابوالمیا من حسن برای پس گرفتن املاک خود بدر بار اباقا و ارغون رفت تا زمانی که بشیراز باز گشت قریب هفده سال سپری شد. همین که خبر درگذشت ابوالمیا من بارغون رسید فرمان داد تا یرلیغی صادر شود مبنی بر این

که نیمی از املاک طباطبایی های شیراز باید بملکیت سید قطب الدین احمد درآید و نیم دیگر که ابوالحسن میامن بارغون داده بود بعنوان اینجو به قطب الدین احمد تسلیم شود. از آن زمان تا کنون اعقاب قطب الدین به سادات اینجو معروف شده اند.^۱

بزرگان مغول کماکان گله های نسبتاً فراوانی داشتند که هر سال بیلاق و قشلاق میکردند. گله های شاهی بمأمورانی سپرده شده بود که معروف به قنچی بودند و ظاهراً حساب معاملات آنان را کسی نگاه نمیداشت هر چند غازان در اصلاح این حال کوشید.^۲ یغماگری گله داران پیوسته مایه نگرانی مردم ده نشینی بود که در مجاورت چراگاهها بسر میبردند.^۳ نه همان شاهان و بزرگان مغول دارای گله های عظیم بودند بلکه در بعضی موارد وزیران آنان نیز اغنام واحشام نسبتاً فراوانی داشتند. بموجب نامه یی که توأم باوصیت نامه رشیدالدین برای مولانا صدرالدین محمد تر که فرستادند اولی دارای ۳،۰۰۰ اسب و مادیان و سایر چهار پایان در آن طولی و دیار بکر و تبریز و کرمان و شیراز بود و ۵،۰۰۰ شتر ماده نزد قبایل عرب و ۵،۰۰۰ شتر نزد خلیجها داشت. وی همچنین ۵۰۰ گله بز و گوسفند که هر کدام ۵۰۰ رأس بود در آن طولی و بغداد و دیار بکر و شیراز و تبریز و اصفهان و مازندران و خراسان و لرستان و سایر ولایات داشت. ازین گذشته ۱۰،۰۰۰ رأس گاو داشت که در دست

۱- نقل از فسائی، ج ۲، ص ۴۲. در تاریخ تألیف فارسنامه یعنی ۱۳۰۴/۱۸۸۶-۷ جاه و مقام سادات اینجو تنزل یافته بود. بعضی از آنان در املاک موروثی خود بسر میبردند و برخی در محاکم شرع بتحریر سند و قباله اشتغال داشتند. ۲- تاریخ قم، ص ۳۳۹-۴۰. ۳- مثلاً رشیدالدین در نامه ای خطاب بمردم خوزستان مینویسد که امیران چهار صده و دیگر کسانی که اغنام واحشام خود را بشلاق «مشکوک» و «دوبندر» میفرستند گله های خود را از روی سرکشی و خیره سری در میان حاصل آن اراضی یله میکنند (مکاتیب رشیدی، ص ۱۶۷).

خرده مالکان («دهقانان») و «رؤسای» دهات و شهرها بود.^۱ هنگامی که مغولان اداره امور کشور را بدست گرفتند بوضع يك عده مالیات و عوارض پرداختند، از جمله قبچور [بروزن جمهور] یا قوبچور [با اشباع ضمه در هر دو و او] و قلان [بکسر قاف]. ظاهراً اولی عبارت بوده است از مالیات مواشی. درین مورد حداقل مالیاتی که میگرفتند بابت ۱۰۰ رأس گله بود و نرخ مالیات يك درصد بود.^۲ و در زمان غازان خان این مالیات را روستائیان و عشایر میپرداختند. روستائیان مالیات را در دو قسط متساوی می پرداختند یکی بهنگام نوروز و دیگری بهنگام انقلاب خریفی و در هر يك ازین دو مورد میبایست مالیات را در ظرف بیست روز بپردازند. عشایر مالیات را در يك نوبت بهنگام نوروز می پرداختند و آنان نیز میبایست که مالیات را در ظرف بیست روز بپردازند.^۳ کلمه قبچور همچنین در مورد باج های^۴ اتفاقی بکار میرفت^۵ اما معنی دقیق قلان مسلم نیست. بارتولد آن را بمعنی مالیاتی که بر زمین های دایر و بطور کلی دهات می بستند گرفته است که معمولاً در محل وصول میشده است.^۶ وی «شکایت نامه» بی نقل میکند که متعلق است به دوره تغلق تیمور فرمانروای آسیای مرکزی [تغلق بضم اول و سوم] [۱۳۴۸-۳/۶۲-۷۴۹-۷۶۴] و در آن شکایت نامه چنین آمده است که در روزگار خان های قدیم مغول هیچ قلانسی بابت

۱- مکانب رشیدی، ص ۲۳۵. ۲- چنین مینماید که قبچور نیز در مورد مالیات یا باج بمعنی اعم بکار رفته است. (مقایسه کنید بارشیدالدین، تاریخ مغولان ایران [جامع التواریخ چاپ کاترمر] ص ۲۵۶، حاشیه ۸۳). ظاهراً این کلمه بمعنی باج یا خراج در جهانکشای جوینی بکار رفته است (ج ۱، ص ۲۲). ۳- تاریخ مبارک غازی، ص ۲۶۴. ۴- Impost. ۵- نگاه کنید به مینوی و مینورسکی، رساله خواجه نصیرالدین طوسی درباره اقتصاد Nasir al-Din Tusi on Finance نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی B.S.O.A.S. جلد ۱۰، ص ۷۸۴. ۶- از همان کتاب، ص ۱۵۱-۲.

باغهای اینجو (یا از مالکان باغها) نمی‌ستانده‌اند.^۱ این نکته مؤید این نظر است که قلان نوعی مالیات بوده است که بر زمین‌های دایر وضع می‌کردند اما ازین مثال و همچنین سایر مثالهایی که او نقل می‌کند نتیجه قطعی نمیتوان گرفت. مثلاً غازان خان یرلیغی صادر کرد مبنی بر اینکه کسانی که مورد حمایت صیادانند از تاریخ صدور یرلیغ بی‌بعد در جزو کسانی بشمار می‌روند که مشمول قلان اند. ازین مثال نمیتوان بماهیت مالیات و عوارض مزبور پی برد.^۲ از اشارات متعددی که در تاریخ غازانی شده است چنین برمی‌آید که ظاهر آقلان از نوع مالیاتهایی نبود که قبلاً در نواحی مغلوب ایران معمول شده بود و ازینرو بعید بنظر میرسد که مقصود از قلان خراج یا مالیات ارضی بوده باشد (هرچند رادلوف^۳ آنرا چنین ترجمه میکند).^۴ رشیدالدین هنگام بحث از سلطنت غازان خان چنین مینویسد:

امرا و بارغوجیان و وزرا را نصیحت فرمود که هر وقت که طائفه‌ای بشکایت حاکمی و متصرفی آیند سخن ایشان را بر فرور قبول نکنید چه ممکن که آن طائفه پیش از آن قلان نداده باشد و بار خود بر دیگران نهاده و آن حاکم ایشان را در قلان آورده باشد و چنین مردم البته متشکی باشند.^۵

همچنین در یرلیغی که بمناسبت واگذاری اقطاعت بسپاهیان مغول صادر شده است چنین نوشته‌اند: «این اقطاع بر مردم چریک که بقلان در آمده‌اند و کوچ دهند (؟) مقرر است». ^۶ در جای دیگر درین باب سخن رفته است

۱- همان، کتاب، ص ۱۵۱. ۲- نگاه کنید به دوسون A.C.M. d'Ohsson تاریخ مغول (لاهی، امستردام ۱۸۳۴-۵) ج، [مؤلف شماره جلد را ننوخته است] ص ۴۴۰. ۳- Radloff. ۴- آثار زبان اویغوری Uigurische Sprachdenkmaeler شماره ۲۲، ص ۲۸-۳۲ (بنقل بارتوان). ۵- تاریخ مبارک غازانی، ص ۱۸۰. ۶- همان کتاب، ص ۳۰۸.

که غازان خان کابین گران را ممنوع کرد زیرا که این کار بعقیده او مانع از طلاق میشد و حال آنکه در بعضی موارد طلاق مستحسن است و این کار مایه تکثیر نفوس میکرد. آنچه در متن کتاب درین باره آمده چنین است :

اگر کسی در دوستی و موافقت زنی متردد باشد بی گفت گوی و اندیشه و سانع از وجدان تواند شد و نیز مردم را فرزندان باشند و مؤنت ایشان بریدران بود . چون مال پسر بکاوین زن مستهلك كسردد وجه پرورش فرزندان وما یحتاج فلان و كسار ایشان از كجا باشد ؟^۱

در زمان رشیدالدین که مالیات جدیدی برای اصفهان تعیین کردند مردم را از قلان معاف کردند و در عوض ، مالیاتی بر زمین های دایر بستند .^۲ ایضاً در نامه هایی که رشیدالدین بحاکم اهواز و شوشتر نوشته است ذکر می کند که از مالیات ارضی و همچنین قلان مخصوص « امرای خان » بمیان آمده است (نگاه کنید بصفحات بعد). ازین فقرات چنین بر می آید که قلان بیشتر عبارت بوده است از نوعی بیگاری که بجای خدمات نظامی یا برای کارهای فلاحتی یا کارهای عام المنفعه معمول بوده است.^۳ ازین که بگذریم این گونه معانی یا مثالهایی که بار تولد نقل کرده است مغایرت ندارد .

مأموران محلی معروف به « باسقاق » که گاه از طرف فرماندهان نظامی منصوب میشدند متصدی وصول عواید مالیاتی بودند. در ولایاتی که خراج دیوانی را بجنس و بیشتر از راه تقویم یا بعنوان سهم معینی از غله می گرفتند حکام و عمال خراج میتوانند بیش از حد معین مردم را بدوشند و عوارض جدید وضع کنند . در اکثر سالها مالیات را از پیش می گرفتند و هنگام تسعیر مالیات جنسی بنقدی چنان تدبیری بکار میبردند که روستائیان و کشاورزان دچار زیان میشدند .^۴ ازین گذشته در بسیاری موارد در طی سال چندین

۱- همان کتاب، ص ۳۲۴ . ۲- رجوع کنید به صفحات بعدی این فصل . ۳- امروز در کرمان اصطلاح قالون (= قلان ؟) در مورد بیگاری و اصطلاح قالونی بجای بیگاری یعنی کسی که بیگاری میکند بکار میرود . ۴- تاریخ مبارک غازانی ص ۲۶۷ .

بار مالیات وصول میشد. با اینهمه از مالیاتی که میگرفتند مقدار ناچیزی بخرانه مملکت میفرستادند و خزانه باوجود انواع و اقسام مالیاتی که بر مردم تحمیل میشد پیوسته تهی بود.

ظاهراً در بعضی موارد مالیات ولایات را بمقاطعه میدادند و کسانی که اموال دیوانی بمقاطعه و ضمان قبول میکردند اضعاف مال مقاطعه را میستاندند و حال آنکه چیزی به دیوان نمی پرداختند. بهمین سبب هنگامی که حکومت برای کار لشکر و نگهداری مرزها یا حفظ مصالح ملک محتاج پول میشد پول در خزانه نبود و ناچار میشدند که بمصدرهٔ اموال و وضع مالیات زاید (نماری [بفتح اول]) پردازند و از مردم مساعده بگیرند. ازینرو پیوسته مملکت دچار تزلزل و هرج و مرج بود و لشکر ضعیف و بی سازوبرگ^۱. اعمال حکومت از هر نوع که بودند انگل مردم دهات میشدند. ایلچیان با صفوف طولانی ملا زمان خود هنگامی که از دهات میگذشتند روستائیان را وادار میکردند که انواع مختلف از سازوبرگ مورد احتیاج لشکر را فراهم آورند، اگر چه مالیات مخصوصی هم دیوان برای پذیرایی آنان از مردم میگرفت و هر چند در سراسر امپراتوری پاسگاههایی («یام» هایی) برای تأمین نیازمندیهای آنان تأسیس کرده بود. این ایلچیان را بکوچکترین بهانه بمحل مأموریت گسیل میکردند و غالباً هر یک ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ سوار همراه داشتند. ایلچیان عمداً آتش اختلافات محلی را دامن میزدند تا برای فرونشاندن آن از مردم اخاذی کنند، ازین گذشته چهارپایان متعلق بدهقانان و مسافران و دیگران را میبردند. این گروه جماعتی بودند بسیار بدنام و غالباً روستاها بر اثر تعدیات آنان رو بخرابی میرفت. حتی راهزنان وانمود میکردند که ایلچی اند و باین

بهاه چهار پايان متعلق بنگشاورزان و ديگران را ميگرفتند. ۱. شكارچيان در بار كه عده فراواني از آنان در سراسر امپراتوري پراكنده بودند نيز يكي ديگر از عوامل بيدادگري بودند و وسيله معاش آنان را ناگزير روستائيان فراهم ميگردند. شكارچيان هم مانند ايلچيان و كساني كه اموال ديواني را بمقاطع ميگرفتند و مانند ساير عمال حكومت استرو الاغ كشاورزان را مي بردند يعني مرتكب كاري مي شدند كه پيدا بود عواقب وخيمي براي كشاورزي دارد. ۲. از اين گذشته كبو تران را كه از نظر كود زراعتي منبعي گرانبها بشمار مي رفتند ميگرفتند. ۳.

رسم ديگري كه با بهبود حال دهقانان و بطور كلي آبادي دهات مفايرت داشت نوشتن حواله بعهده ولايات بود. اين كار تازگي نداشت و در دوره سلجوقيان و پيش از سلجوقيان نيز مرسوم بود امانه بآن حدي كه در روزگار مغول متداول بود. بتدريج كه اختلال امور مالي بيشتر و فساد دستگاه اداري افزون تر و بطور كلي آبادي كشور كمتر شد وصول كردن اين بروات مشكل تر گشت و اين رسم پديد آمد كه براي وصول وجوه بروات دسته هايي از سپاهيان را بنقاط مورد نظر كسيل دارند.

نوشتن بروات بعهده ولايات و توابع قطع نظر از روشي كه مأموران وصول بكار مي بستند في نفسه سرچشمه فياضي براي دزدی و اخاذی بود. مال و كالايي كه اين چنين ميستاندند بين مأموران اعزامي و مأموران محلي تقسيم ميشد. بدین گونه در آمد كشور را مي خوردند و چيزي بخرانه مملكت نمي فرستادند.

۱- تاريخ مبارك غازاني، ص ۲۷۰-۴. ۲- همان كتاب، ص ۳۴۱-۳. ۳- باز همان كتاب،

همچنین غالباً مواجب سپاهیان را بوسیله حواله کردن بروأت بشهرستانها میپرداختند. هنگامی که محصلان مالیات در فرستادن این وجوه تأخیر میکردند سپاهیان خود بولایات میرفتند و بزور مطالبه وجه برات‌ها را میکردند و باج مخصوصی هم بابت چهارپایان و علوفه میگرفتند.^۱

عمّال حکومت چنان مردم را میدوشیدند که هنگامی که محصلان مالیات بدهی نزدیک میشدند روستائیان بترک ده میگفتند. رشیدالدین نقل میکند که اگر گذار کسی بدهات یزد میافتاد کسی را سراغ نمیکرد که با او سخن گوید یا راه را ازو بپرسد. عدّه معدودی که در دهات باقی مانده بودند یکی را بدیده بانی میگماشتند و همینکه او از نزدیک شدن کسی خبر میداد در کاریزها یا در میان ریگ‌ها پنهان میشدند. اگر یکی از عمده مالکان یزد برای سرکشی بدهات خود میرفت میدید که از مردم تهی شده است.^۲ وی در باره یکی از مالکان داستانی نقل میکند و میگوید که او بفیروزآباد که یکی از دهات بزرگ یزدست رفت تا از محصول ملکی که داشت چیزی بستاند و سه روز بیهوده کوشید تا یکی از کدخدایان را بیابد و کسی را نیافت مگر هفده محصل صاحب برات و حواله را که در آنجا بانتظار نشسته بودند و دشت بانی و دو رعیت را که در صحرا یافته بودند گرفته و بمیان ده آورده و بریسمان در آویخته بودند و میزدند تا آنان را وادار بتهیه غذا و فاش کردن جای سایر رعایا کنند.^۳ گفته‌اند که براستی هرگز مملکت خراب تر از آن ایام نبوده است.^۴ در بسیاری از موارد دهقانان محتاج بذر میشدند اما چنان دچار تنگدستی شده بودند که حتی اگر دیوان بذر با آنان میداد آنرا بجای اینکه بکارند میخوردند.^۵

۱- تاریخ مبارک‌غازانی، ص ۳۰۰-۱. ۲- همان کتاب، ص ۲۴۹. ۳- باز همان کتاب، ص ۲۵۱. ۴- ایضاً همان کتاب، ص ۳۴۹. ۵- همان کتاب، ص ۳۴۶.

آخرين مطلبی که باید گفت اینست که در نظم عمومی اختلال راه یافته بود. عده فراوانی از غلامان فراری و عناصر ناراضی در دهات آمد و شد می کردند. آنان دارای تشکیلات جاسوسی مرتبی بودند و غالباً مردم محلی برای آنکه از دزدی و یغماگری آنان در امان مانند بایین جماعت همدست میشدند.^۱

هنگامی که غازان در ۱۲۹۵/۶۹۴ بتخت نشست فساد و هر ج و مرج مالی بمنتهی درجه رسیده بود. او باین نکته پی برد که اصلاحات فوری کاری مشکل است و بر آن شد که درین راه با احتیاط قدم بردارد. اولین اقدام او این بود که محصلان جزء («متصرفان») را از حواله کردن برات بر عایا ممنوع کرد. وی به بیتکچیان [بکسر با و تا] (مأموران مالیات) فرمان داد که بولایات روند و صورتی از اموال همه دهات بردارند. دریرلیغی که خواجه رشیدالدین نقل کرده ادعا شده است که بر اثر این کار بسیاری از مواضع را که سابقاً برای تعیین مالیات ثبت نکرده بودند ثبت کردند و مالیات این گونه جاها معین شد.^۲ بعلاوه قرار شد که مالکیت املاک اینجو و اوقاف و اقطاع موروثی در صورت بی منازع بودن از طرف دیوان تأیید گردد و این نوع املاک بنام صاحبان آنها ثبت شود. ازینرو مانند روزگار سلجوقیان برای حفظ نظم عمومی هر کس که زمینی را تصرف کرده بود وی را مالک آن شناختند.

بیتکچیان و مالکان و باساقان را از نوشتن برات بعهده رعایا ممنوع و آنان را بمجازات تهدید کردند. برای هر ولایت یک بیتکچی معین شد تا در قبال دیوان مسؤول باشد. بنامی که مردم بدهی های مالیاتی را در دو قسط بمأموری که معروف به «صاحب جمع» بود بپردازند. در هر ولایت صاحب جمعی منصوب و قرار شد

۱- تاریخ مبارک غازانی، ص ۲۷۷ - ۹. ۲- همان کتاب، ص ۲۵۸.

که او مالیات را بخزانه‌مر کزی بفرستد. غازان خان همچنین فرمان داد که اساساً مالیات را بنقد بگیرند نه بجنس «و اگر کسی [از رعایا] جنس بیاورد آنرا بیبازار برد و بفروشد و زر نقد بسپارد» و اگر مأموری ازین حکم سر تافت کیفر بیند.^۱ و فرمان داد تا در بعضی نواحی مانند بغداد مالیات ارضی («خراج») را بنقد بستانند («وجوه العین») آنهم بهنگام برداشت محصول صیفی. برای تحویل و تحول انواع محصولات گرمسیری و سردسیری اعم از صیفی و شتوی مقرراتی وضع شد. قرار شد که در گرمسیر آن مقدار از گندم و جو و غیره را که می‌بایست بعنوان مالیات دهند در موعد معین بانبار دیوانی حمل کنند و به تحویل گیرنده [یا «قاضی»] تحویل دهند. همچنین در سردسیر محصول صیفی و شتوی را در ظرف بیست روز بانبار نقل کنند.^۲

فکر و ذکر ایلیخانان در دوران پیش از غازان خان این بود که در امور مالی هر روز سخت‌تر بگیرند. نه همان در طی سال چندین بار از مردم مالیات می‌گرفتند بلکه مالیات ارضی را از پیش وصول می‌کردند. چنانکه در تاریخ و صاف بقسمتی بر می‌خوریم که مربوط بسال ۱۲۹۵/۶۹۴ است و بسیار پر معنی است و اینک آنرا نقل می‌کنیم:

چون وجوهی در خزانه نبود چه آن سال در مدت هشت ماه بر گوشه يك تخت جلوس سه پادشاه اتفاق افتاد و ده نوبت در چهار سوی مملکت رکوب چریک بزرگ دست داد ناچار بر بیشتر اعمال ممالک خصوص فارس خطاب تقدمه و نماری رفت و مواشی را از ده دو گرفتند.^۳

۱- تاریخ مبارک غازانی، ص ۲۵۳ - ۴. هنگامی که دهقانان مالیات خود را می‌پرداختند دو حق دیگر از آنان مطالبه می‌کردند یکی بنام «ده ونیم» و دیگری بنام «حق خزانه». شاید هردو عبارت بوده است از مالیاتی که بابت مخارج محصلان می‌گرفتند. شاید اولی نوعی مالیات زاید بمیزان $\frac{1}{4}$ ۱۰ درصد محصول یا مبلغ بدهی مالیاتی بوده است. ۲- همان کتاب، ص ۲۶۴ - ۵. ۳- تاریخ و صاف، ص ۳۲۶ (از همان کتاب، ص ۱۵۵ بنقل بار تولد).

ازین گذشته خواجه رشیدالدین مینویسد که پیش از غازان خان :
 هر چند متصرفان چیزی بکس نمیدادند بر حسب بروات و حوالات در آخر سال محاسبه نوشتندی
 و تمامت مستغرق بودی و مبالغ دیگر متصرف را زیاده بودی (یعنی مبالغی که وصول میکردند برای
 تأمین مخارج وصول کافی نبود) ^۱.

رشید الدین بسختن خود ادامه میدهد و اوضاع دوران غازان خان را با
 اوضاع نامطلوب دوران پیش از او بدین گونه میسنجد :

و درین وقت که ممالک معمور کشته از ولایات ارتفاعی مبالغ بر متصرفان باقیست
 [مازادی از محصول در دست متصرفان باقیست] و غله پارینه جمله در انبار موجود تا بطرح ب مردم
 نباید داد و هر سال که غله در رسد بتمجیل نباید فروخت . و آنچه پیش ازین غله نارسیده
 بتممه [= پیشگی] خرج کردندی این زمان همواره دیوان را یکساله ارتفاع [= محصول و
 غله] در انبار میباشد و اموال در خزانه پادشاه ^۲.

ازین قسمت نمیتوان با قطع و یقین استنباط کرد که آیا دیوان مجبور بوده
 است که سهم غله خود را از پیش برای رفع مضیقه مالی بفروشد یا اینکه مالیاتی
 را که بر عهده دهقانان بوده از پیش مطالبه میکردند و آنان ناچار میشدند
 که برای پرداخت بدهی مالیاتی ، غله خود را هنگامی که سبز و نارس بود
 بفروشند . بارتولد « طرح » را بمعنی نوعی مساعده و پیش پرداخت گرفته است که
 بدهقانان میدادند و شاید معنی بهتر این باشد که بگوییم طرح راه و رسمی
 بوده است که بموجب آن دیوان دهقانان را وادار میکردند تا سهم او را از
 پیش بمبلغ معین بخرند . درین صورت باید گفت اینهم یکی دیگر از وسایلی
 بوده که هر گاه دیوان بشدت محتاج پول میشد بکار میرده است ^۳.

۱- تاریخ مبارک غازانی ، ص ۲۵۵-۶ ؛ همچنین از همان کتاب بنقل بارتولد ، ص ۱۵۷ . ۲- تاریخ
 مبارک غازانی ، ص ۲۵۶ ؛ حمدالله مستوفی نیز ادعا میکند که در عهد غازان نسبت بدوران ایلخانان
 اولیه مملکت آبادتر شد . با اینهمه مینویسد که در دوران او در آمد مملکت نسبت بروزگار
 سلجوقیان بنحوی بارز کاهش یافته بوده و حتی از زمان ساسانیان تا آن هنگام بآن پایه از تنزل
 نرسیده بوده است (قسمت جغرافیایی نزهة القلوب ، ص ۲۷) . ۳- همچنین نگاه کنید
 به صفحات آخر این فصل .

✓ در روز کار غازان رسم نوشتن برات بر عهده ولایات و اخازی حکام از رعایا تا حدی موقوف ماند اما هم در آن هنگام معلوم شد که اخازی رسمی است که بر حسب سلسله مراتب اداری و اجتماعی رواج دارد و علی‌رغم اصلاحات غازان کدخدایان و «رؤسا» همچنان بیش از مقدار معین از مردم مالیات می‌گرفتند. ازینرو این مأموران را مجبور کردند که سیاهه دقیق از بدهی هر یک از مؤدیان مالیات بدیوان بفرستند. در نتیجه چنانکه گفته‌اند عواید دیوان بیشتر شد و توانستند مخارج لشکری و کشوری را بپردازند و انبارها را پر کنند.^۱ با اینهمه در پاره‌یی از موارد برواتی بابت مستمری‌ها و حقوق‌ها از محل مالیات حواله می‌کردند.^۲ رسم اجاره دادن درآمدهای مالیاتی نیز بشکل دیگری دوام یافت. در نامه‌یی که رشیدالدین خطاب بمردم خوزستان نوشته است آنان را آگاه می‌کند که سراج الدین دزفولی عامل خراج باید ولایت بیات را بر رؤسا و صدور آنجا بوجهی معین بضمان بدهد و محصول آنجا را صرف حقوق [«نغارو مرسوم»] امرای چهارصده کند مشروط بر آنکه آنان حق خود را در وقت برداشت حاصل مطالبه کنند.^۳

در یرلیغی که بعنوان «باسقاقان» و «ملوک» و «نواب» و «متصرفان» و «قضاة» و «سادات» و «ائمه» و «صدور» و مالکان و («ارباب»؟) و اعیان و معتبران و «رؤسا» و «کدخدایان» و عموم رعایا و اهالی شهرها و ولایات صادر شده است دستورات مفصلی داده‌اند مبنی بر اینکه چگونه باید مردم را از بدهی مالیاتی که بر عهده دارند و همچنین طریقه وصول و ضرب الاجل مهلت پرداخت آنها آگاه کرد. بموجب این یرلیغ هر کس مالیات را دیر بپردازد

(۱) تاریخ مبارک غازانی، ص ۲۵۴-۶. ۲- مثلاً نگاه کنید به مکاتیب رشیدی، ص ۱۸-۱۹ و ۴۲-۳ و ۲۵۵ و ۲۶۲. ۳- همان کتاب، ص ۱۷۹ [۱۷۹ نیست ۱۷۷ است].

بايد يك درصد جريمه از او بگيرند و هر كس كه تقصير کرده باشد او را هفتاد چوب بزنند^۱. و ماليات معروف به تمغارا در هر ولايت بقرامعين بر لوح نويسند و از روى آن وصول كنند و ماليات جديد وضع نكنند و بر ماليات موجود چيزى نيفزايند.^۲

ظاهراً اين مقررات نه همان شامل حال زمين‌هاى ديوانى بوده است بلكه شامل حال زمين‌هاى هم‌ميشده است كه بشاهزاده خانمهاى مغول («خواتين») و شاهزادگان و امرا داده شده بود يعنى بزمين‌هاى اينجو و باقطاعى كه بلكر سپرده بودند (نگاه كنيد با آنچه درين باره خواهد آمد) و به اقطاعى كه بعنوان مواجب و مقررى از هر نوع [يعنى مرسومات و مسامحات و احتسايات و انعامات و ادرات] بهر كس داده بودند و همچنين زمين‌هاى كه بعنوان صدقات و اوقاف باين و آن بخشيده بودند.^۳

در بعضى ولايات كه ماليات ديوانى بر حسب محصول تعيين ميشد (يعنى قسمت معينى از محصول را بعنوان ماليات ميگرفتند يا بدين منظور تقويم ميگردند) خاصه در بغداد و فارس اوضاع و احوال مردم بى نهايت آشفته بود. حكام و عمال خراج انواع و اقسام ماليات و عوارض وضع ميگردند و معمولاً ماليات را از پيش («بقدمه») ميگرفتند و غالباً نرخ تسعير را بالا ميبردند. غازان خان اين درد را چاره كرد و فرمان داد تا بدهى‌هاى مردم را بموجب قانون معين گردانيدند و دهات را «بر سبيل تأييد و تخليد» بقضاة و مقطعان^۴ دادند مشروط بر اينكه

۱ - تاريخ مبارك‌غازانى، ص ۲۵۷-۶۳. ۲ - همان كتاب ص، ۲۶۲-۳. تمغا مشتمل بوده است بر انواع و اقسام راه‌دارى و ماليات دم دروازه يا نواقل [= octroi] و در بعضى موارد درجائى capital levy [= ماليات بر سرمايه] بكار ميرفته است (رجوع كنيد به مينوى و مينورسكى، نشریه مدرسه مطالعات شرقى و افريقائى، مجلد ۱۰، ص ۷۸۱).
همچنين نگاه كنيد به همان كتاب، ص ۱۵۳-۵ بنقل بارتولد. ۳ - تاريخ مبارك‌غازانى، ص ۲۶۶. ۴ - همان كتاب و همان صفحه.

دو برابر مبلغی که سابقاً معین شده بود پیردازند گرچه در واقع آن مبلغ هرگز پرداخته نشده بود.^۱

شاید چون غازان دانسته بود که عدم امنیت در مسأله زمین داری یکی از علل فساد موجود است کوشید تا بواسطه يك سلسله اقدامات وضع مالک و زارع را در مورد حقی که نسبت بزمن داشتند تثبیت کند. پیش ازین گفتمیم که وی بمتصرفان زمین‌هایی که بی منازع بود حق مالکیت عطا کرد. حال گوییم که ازین گذشته وی فرمان داد که ملکی که بر آن گفتگو و دعوی باشد مادران و بیوگان^۲ و همسران و پسران و دختران و دامادان «امیران» تومان [ده هزار] و امیران هزاره و صده و دهه و مغولان باییتکچیان دیوان اعلی نخرند. بموجب این حکم بنامد که قاضیان و علویان و دانشمندان^۳ و شیخان و رؤسادرین مورد قباله بنام هیچیک از کسانی که بر شمر دیم ننویسند. حق مهر احکام قاضی نوزده دینار و نیم معین شد و دیوان مخصوصی بوجود آمد تا هر کس که میخواست ملکی را بفروشد یا برهن گذارد «تاریخ حجت‌ها نویسد و روزنامه داشته باشد».^۴

در ضمن غازان زمین‌های اینجو را بشاهزادگان ذکور بخشید. تا برای اداره کردن خانواده آنان حاجت بوضع مالیات نباشد. این زمین‌ها بازمین‌های دیوانی فرق داشت و بشاهزادگان میرسید. غازان همه زمین‌های اینجوی خود

۱- تاریخ مبارک‌غازانی، ص ۲۶۷. ۲- کلمه‌یی که در متن فارسی آمده [«ترکان»] مشکوک است. ۳- مؤلف محترم این کلمه را به پیشوایان مذهبی religious leaders ترجمه کرده است و البته مرادش فقیهان بوده است زیرا فقه در لغت عرب بمعنی مطلق دانش است و ازینرو معادل آنرا در فارسی دانشمند می‌گفته‌اند چنانکه حافظ گوید: مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند و در باره مولوی گفته اند که: دستار خود را دانشمندان میبست (از افادات استاد فروزانفر) (مترجم). ۴- تاریخ مبارک

را بفرزندان ذکور محترم ترین زن خود وقف کرد و گفت اگر آن خاتون را پسر نباشد زمین‌ها از آن پسران زنان دیگر او باشد. مؤلف تاریخ مبارک‌غازانی ادعا میکند که در زمان تألیف کتاب همه زمین‌های اینجو در دست نایبان زنان غازان است و همه آباد گشته است. میگوید هنگامی که برای مصالح لشکر احتیاج بوجوه است غازان فرمان می‌دهد تا یک میلیون دینار از خزانه خویش حواله کنند.^۱ در اینجا دو نکته شایان ذکر است اولاً بموجب شریعت اسلام وقف کردن چیزی بر فرزندان متولد نشده اولاد نسل اول مشروع نیست^۲. ثانیاً در زمان غازان اقطاع مشمول مالیات زاید می‌شده است.

مطابق یاسای چنگیز خان دعاوی ارضی چنانچه در ظرف سی سال اقامه نمی‌شد پس از انقضای این مدت باطل بود. در زمان ملک‌شاه نیز چنین روشی متداول بود (فصل سوم). غازان همچنانکه پیش از او ملک‌شاه کرده بود درصد برآمد که این ترتیب وقاعدہ را از نظر مذهبی معتبر کند. پس قاضی هرات فخرالدین را بر آن داشت تا صورت حجتی بنویسد که دعاوی ارضی پس از انقضای سی سال باطل خواهد بود و فرمان داد که اگر قاضی‌یی خلاف این کند از شغل قضا معزول باشد و یرلیغی درین باب در رجب ۳۱۳۰۰/۶۹۹ صادر شد. مقصود عمده غازان ازین فرمان آن بود (و مقصود از فرمان ملک‌شاه نیز همین بود) که نگذارد اشخاص نادرست در مورد زمین‌هایی که هیچ حقی نسبت بآنها نداشتند ادعایی کنند و اگر اسناد زمین‌هایی که فروخته شده بود یا بارت رسیده بود

۱ - همان کتاب، ص ۳۳۰ - ۲۰۱ - نگاه کنید بفصل یازدهم ص ۴۱۴ [مقصود مؤلف بی‌شک اشاره بوقف بر معدوم است: «پس اگر وقف کند بر معدومی ابتداً نا صحیح نیست چنانکه وقف کند بر هر که بعد ازین متولد خواهد شد یا بر حملی که از شکم مادر هنوز جدا نشده باشد» (جامع الرضوی (ترجمه فارسی شرایع الاسلام) چاپ هند، کتاب وقفها و صدقات، ص ۳۱۳؛ برای متن عربی نیز رجوع فرمائید به شرایع الاسلام، کتاب الموقوفات والصدقات).] ۳ - تاریخ مبارک‌غازانی ص ۲۲۱ - ۲۰۲.

بدست اشخاص غیر مجاز مانده یا افتاده باشد کسی نتواند از آنها بهره بردارد. قرار شد که اسناد قدیم باطل و اسناد جدید در محضر قضات نوشته شود و اگر کسی ملکی را فروخت اسناد قدیم آن باطل شود و اگر قسمتی از ملکی فروخته شد قبالة آن را چنانکه باید اصلاح کنند [« آن مقدار که فروخته باشد بر ظهر حجت او بنویسند. »]^۱ و کاتبی که سند مینویسد بهر سندی که بمبلغ صد دینار باشد یک درم بستاند.^۲ و «مدیری» که در دعوایی شهادت دهد نیم دینار رایج بستاند.^۳ بقضات دستور داده شد که در مرافعات ملکی مردم بمقتضای عدالت و انصاف حکم کنند نه مطابق با اصول دقیقی که شریعت اسلام در باب شهادت مقرر داشته است و بدعاوی مردم چنان بدقت رسیدگی کنند که هیچ ادعای باطل جامعه حق نپوشد.

از سندی که بتاریخ ۱۳۸۹/۷۹۱ نوشته شده و موضوع آن مربوط است یکی از اختلافات ملکی چنین برمیآید که در مورد مرافعات ملکی قضات در رأی دادن تاحدی مستقل بوده اند. این سند مربوط است بادعای مالکیت ملکی واقع در کهن هرزن آذربایجان.^۴ یکی از طرفین دعوی خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید الدین محمد بوده که روزگاری وزارت داشته و از اینرو و احتمال مردی متنفذ بشمار میرفته است. بموجب سند مورد بحث مدتی بوده است که او برادرش کمال الدین محمد بر سر مالکیت زمینی با اولاد مردی بنام پیر ائوب و رعایای کهن هرزن دعوی داشته اند تا اینکه بشهاب علی قاضی معسکر فرمان داده میشود که باین دعوی بنابر امر شرع رسیدگی کند. شهاب علی بیدزنگ کدخدایان کهن هرزن را بحضور می طلبد، طرفین دعوی

۱- تاریخ مبارک غازانی، ص ۲۲۸-۹. ۲- همان کتاب، ص ۲۲۸. ۳- همان کتاب،

ص ۲۲۸-۹. ۴- اکنون معروف است به هرزندعتیق.

هم و کلای خود را تعیین می کنند . ماهیت دعوی این بوده که غیاث الدین دو دانگ از ملك مورد بحث را غصب کرده بوده است و کسانی که با او طرف بوده اند استرداد ملك و اجرة المثل را میطلبیده اند. ^۱ و کیل ^۲ غیاث الدین مهلت میخواهد تا بتواند دو گواه شرعی و همچنین سند شرعی دال^۳ بر مالکیت موکل خود بیاورد. پس ازدو روز دو گواه می آورد و ایشان شهادت میدهند که چهار دانگ از ملك متعلق به خواجه رشیدالدین محمد تمریزی است و دو دانگ دیگر آن از پیر ایوب خریده شده است ^۳ اما و کلای فرزندان خواجه رشیدالدین نمیتوانند مدرکی بجهت اثبات این مدعی نشان دهند. ^۴

سپس قاضی از سایر اصحاب دعوی می خواهد که چهار گواه در محکمه حاضر کنند تا ایشان سوگند خورند که خواجه رشیدالدین محمد دو دانگ از ملك مزبور را از پدرانشان نخریده است . ازینرو چهار تن از کدخدایان وریش سفیدان ده می آیند و باین کار شهادت میدهند . پس رأی قاضی بر له فرزندان پیر ایوب و رعایای کهن هرزن بدین قرار صادر میشود :

۱- برخلاف تصور مؤلف محترم کسی که استرداد ملك و همچنین اجرة المثل را طلب میکند و کیل غیاث الدین است نه کیل رعایای کهن هرزن زیرا چنانکه در سند آمده اولی در محکمه آغاز سخن میکند و میگوید « از حاکم شرع المبین میخواهم که دو دانگ آلا کی مذکور را با اجرة المثل ایام گذشته تسلیم نماید و کیل کنندگان ما » (مترجم). ^۲ - غیاث الدین و برادرش یک و کیل بیشتر نداشته اند و حال آنکه مؤلف محترم بجای و کیل و کلا *Vakils* آورده است (مترجم). ^۳ - بیان مؤلف محترم در اینجا رسا نیست . توضیح آنکه گواهان غیاث الدین بضرر قاطع نمی گویند که خواجه رشیدالدین محمد دو دانگ مورد مرافعه را از پیر ایوب خریده است بلکه میگویند « دو دانگ دیگر را خواجه مرحوم میبفت که از سلطان پیر ایوب خریده ام » یعنی در واقع ادعای خواجه شمس الدین را نقل میکند و بهمین سبب شهادت ایشان « مطلوب » فرزندان رشیدالدین و و کیل ایشان واقع نمیشود (مترجم) . ^۴ - یعنی بشرحی که در سند آمده و در حاشیه قبلی متذکر شد فرزندان خواجه رشیدالدین از یک طرف شهادت گواهان خود را نمی پسندند و از طرف دیگر از ارائه « قباله و اسناد » بجهت اثبات مدعای خود عاجز میمانند (مترجم).

دو دانگ تام مشاع از اصل شش دانگ اراضی مزارع الاکی حق و ملک طلق و مال محض خاص خالص رعایای قریه هرزن قدیم است حق من حقوقهم و ملک من املاکهم و عقار من عقاراتهم و ایشانراست یسد تصرف شرعی مالکانه در آن بهر نوع خواهند و اراده نمایند و این حجت شرعیه جهت تذکر ماجری در قلم آمد . و قدجری ذلك فی سلخ شهر ربیع الثانی سنه احدی تسعین و سبعمائه ۱۰

در ابتدا لشکر مغول از نظام عمومی اجباری تشکیل میشد و سپاهیان مواجب نمیدادند. از کسانی که خدمت میکردند مالیاتی بابت اسب و گوسفند و گاو و نمد و کشک (قوروت) و غیره برای مخارج اردو و تأمین معاش سربازان بی بضاعت می گرفتند اما پس از آن اندک جیره یی برای کسانی که خدمت می کردند مقرر شد و غالباً آن را حواله میکردند . چنانکه پیش ازین گفتیم این حواله ها غالباً وصول نمیشد و از آنجا که وصول آنها برای سربازان کاری مشکل بود در میان آنان چنین معمول شد که حواله های خود را بدلالان («ایداجی ها»؟) بنصف ارزش بفروشند . غازان پس از چهار پنج سال [که «این احوال مشاهده فرمود»] در طریق بهبود این وضع قدم برداشت . وی فرمان داد تا بهنگام برداشت محصول معادل وجوه برواتی که بحساب سپاهیان و برعهده اراضی مینوشتند غله انبار کنند و بشحنه یعنی حاکم نظامی محل بسپارند تا در موقع لزوم بابت مواجب لشکریان یا در برابر حواله های آنان پول نقد بدهد. بعلاوه قرار شد که دهقانان سالم و نیرومند (بوکاولان) ۲ [باشباع ضمه در واو اول و بضم واو دوم] را و ادار بخدمت نظام نکنند و لشکریان از کسی

۱ این سند متعلق است به آقای محسن گنجهای و در سپتامبر ۱۹۴۹ [مهر ۱۳۲۸] در موزه دانشکده ادبیات تبریز بمعرض نمایش گذاشته شده بود. [این سند را آقای دکتر ماهیارنوبی در ضمن مقاله ای تحت عنوان «یک سند کهن» که در دوره پنجم شماره دوم نشریه دانشکده ادبیات تبریز درج شده است نقل کرده است]. ۲ -- بارتولد این کلمه را «مباشران تهبه نان و آب» ترجمه میکند (ترکستان تاحمله مغول، ص ۳۸۲).

علوفه نخواهند. با این ترتیب دیوان در برابر بعضی حواله ها پول نقد میداد.^۱

با اینهمه اصلاحات غازان کاملاً منمر ثمر نیفتاد و او در ۷۰۳/۱۳۰۳-۴ بر آن شد که بجای حواله املاکی که حواله ها را برعهده آنها مینوشتند باقطاع لشکر دهد و حصه هر کدام را معین گرداند « تا متصرف ایشان باشند و از آن خود دانند ». مهمترین عاملی که غازان را بدین کار برانگیخت این بود که اولاً بیش از بیست در صد حواله ها وصول نمیشد. ثانیاً لشکریان بوقت لشکر کشی بروستاهایی که از میان آنها می گذشتند زحمت میرساندند چه لشکریان بحق یا باطل ادعای میکردند که چیزی ندارند و باید با محصول زمین زندگانی کنند و همچنین چهارپایان رعایا را بیبھانه اینکه چهارپایان خودشان سقط شده است می گرفتند و با این اوضاع و احوال بسیجیدن لشکر و تحصیل مال بتعجیل و بهنگام ضرورت میسر نمی شد. ثالثاً چنین مینماید که بسیاری از لشکریان هوس تصاحب املاک و اشتغال بزراعت داشتند.

پس غازان باین نتیجه رسید که اگر بلشکریان اقطاع دهد بمقصد خود میرسند و دیگر سر بار خزانة مملکت نمیشوند. ازینرو درین دوره بطور کلی متوالیاً همان حوادثی روی میدهد که در اواخر عهد عباسیان اتفاق افتاد. اما دقیق و جزئیات روش غازان با از آن عباسیان تا حدی تفاوت داشت بدین معنی که لشکریان غازان خود مسؤول زراعت شدند و ازین گذشته زمین هایی که در تصرف داشتند گویا نسبتاً کوچک بوده است. در اینکه کدام دسته از زمین ها را بلشکریان دادند ذکر می نشده است، شاید زمین هایی را باقطاع لشکر داده باشند که در گذشته املاک خالصه بشمار میرفته است و مغول آنها را

۱- تاریخ مبارک غازانی، ص ۳۰۰-۱.

تصرف کرده بودند یا شاید مراد زمین هایی بوده است که بعلت مرگ یا فرار صاحبانش بی سرپرست مانده بود. رسم اقطاع در عهد غازان سبب ایجاد مسایلی شد که با مسایل ناشی از رسم اقطاع در دوره سلجوقیان اندکی فرق داشت.

در مورد اقطاعات دیوانی و لشکری سلجوقیان باید دانست که حقوق موجود مالکان تا حدی حفظ شده بود و مقطع میان سلطان از یک طرف و میان مالک و زارع از طرف دیگر واسطه بود و اما در مورد اقطاعات غازان سر باز مغول بلافاصله در میان دیوان و دهقان قرار می گرفت و زارعان میبایست بدهی مالیاتی خود را بجای دیوان مستقیماً بسپاهیان بپردازند. ازین گذشته روستا را باروستائیانی که در آن میزیستند باقطاع میدادند و درین گونه روستاها که باقطاع داده میشد اگر دهقانی در مدت سی سال گذشته بجای دیگر رفته بود میبایست او را باز گردانند. مقطعان نمیبایست دهقانانی را که از ولایات دیگر آمده بودند باقطاع خود راه دهند و اگر یکی از آنان صاحب دو ده بود حق نداشت که باتکسای این دلیل دهقان آن ده را باین ده منتقل کند.^۱

اقطاعات رانخت میان امیران هزاره [باصطلاح دوره قاجاریه مین باشی] تقسیم میکردند و آنان زمین اقطاعی را میان امیران صده [باصطلاح دوره قاجاریه یوز باشی] قسمت میکردند و وظیفه اینان آن بود که اقطاع را باقطاعات کوچکتر و انفرادی بخش کنند و سپس ترتیب این تقسیم و توزیع را بحکومت مرکزی اطلاع دهند. زمین میبایست بر حسب قرعه تعیین شود و حصه هر کس «خراب و آبادان» بردفتر ثبت گردد و یک نسخه از آن بدیوان بزرگ

و یکی بامیر هزاره سپارند و نسخه زمین‌هایی که از طرف امیر صده تقسیم شده بود بخود آنان دهند.^۱ قرار شد مقطع زمین‌های مواتی را که درون یکی از این گونه اقطاع قرار گرفته باشد بوسیله اسیران و غلامان زراعت کند و همه محصول آنها را خود بردارد. بعلاوه اگر کس دیگری پیدا شود و نسبت باینگونه زمین‌های خراب که در داخل اقطاع لشکریان قرار گرفته است ادعایی کند و ادعای خود را بثبوت رساند درین صورت ده درصد محصول را بدیوان دهد و مابقی میان آن سپاهی و آن کسی که زمین را کاشته است قسمت شود.^۲ قرار شد که هر سال بیتکچی‌بی باقطاع بفرستند تا تفحص کنند و بیندچه کسی در پیشرفت زراعت زمین خود کوشیده و کدام کس درین کار غفلت روا داشته است تا اولی بتفقدات مخصوص ایلیخان ممتاز شود و دومی کیفرینند. کسی حق نداشت که این اقطاع را از راه فروش یا بخشش بدیگری انتقال دهد. مقرر بود که اگر کسی از اقطاع داران در گذشت یکی از بستگان نزدیک او قایم مقام وی شود و اگر بلاعقب بود یکی از غلامانش جانشین او گردد و اگر غلام نیز نبود زمین را بیکی از افراد صده او بدهند. چنانچه رفتاری بد از مقطع سر میزد امیر میبایست زمین را از تصرف او در آورد و بدیگری انتقال دهد و باسم او ثبت کند.^۳

سربازان («چریک») حق نداشتند که زمین‌های مجاور را ضمیمه اقطاع کنند و آنها را «یورت» خود گردانند و نمیبایست مردم را از چراگاه خود محروم سازند. دیوانیان حق نداشتند که بر این اقطاع برات بنویسند. تنها تعهدی که هر سرباز داشت این بود که پنجاه من تبریز^۴ (غله؟) بانبار خاص

۱- تاریخ مبارک غازانی، ص ۳۰۷-۸. ۲- همان کتاب، ص ۳۰۶. ۳- همان کتاب، ص ۳۰۸. ۴- نگاه کنید بقسمت سوم از ضمایم [این کتاب بیش از دو ضمیمه ندارد و درینجا مقصود مولف محترم قطعاً قسمت دوم بوده نه قسمت سوم که لابد اشتباه چاپیست].

[سلطنتی] برساند .

بنا باو ضاع و احوالی که بر اثر حمله مغول و فرمانروایی آنان پدید آمده بود زمین‌های وسیعی در ایران و نواحی مجاور آن خراب شده بود اما ناراضی بودن عامه مانع از آباد کردن آنها میشد زیرا چنین می‌پنداشتند که این زمینها یا دیوانیست یا اینجو و یا عبارتست از املاک شخصی.^۱

غازان که میکوشید بر آبادانی کشور بیفزاید و این گونه زمین‌ها را از نو آباد کند آنها را بسه دسته قسمت کرد : نخست زمین‌هایی که آب داشت و آباد کردن آنها محتاج زحمت فراوان نبود. مقرر شد که صاحبان این زمین‌ها در سال اول چیزی ندهند و در سال دوم يك ثلث حقوق دیوانی را بپردازند و دوسوم بقیه از آن [«عامر» یا] کسی باشد که زمین را آباد کرده است . بعلاوه همه محصول زمین باو تعلق یابد و در سال سوم سه چهارم حقوق دیوانی از وی وصول گردد. دسته دوم عبارت بود از زمین‌هایی که تهیه آب برای آنها محتاج کار و کوششی متوسط بود . بنامد که صاحبان این زمین‌ها در سال اول چیزی ندهند و در سال دوم يك سوم و در سال سوم دوسوم حقوق دیوانی را بپردازند . دسته سوم زمین‌هایی بود که آباد کردن آنها محتاج ساختن بند یا تعمیر کاریز بود. از صاحبان این زمین‌ها در سال اول چیزی نمی‌گرفتند ، در سال دوم يك ثلث حقوق دیوانی و در سال سوم نصف آنرا می‌ستاندند . هر کس زمین مواتی را آباد میکرد نسبت بآن واجد حق مالکیت و حق بیع میشد و خراج چنین زمینی را بعدا بر حسب «قیاس» تعیین می کردند چه پرداخت خراج بر حسب تقویم («حرز») یا بشکل سهمیم بودن دیوان در غلات («مقاسمه») در مورد این زمین‌ها منتفی بود . برای اداره امور زمین

های مواتی که خالصه بودند دیوانی بنام « دیوان خالصه » تشکیل شد.^۱ در ولایاتی که طبق معمول و بنا بر تقویم بدیوان ده يك میپرداختند اگر کسی زمین مواتی داشت و آنرا آباد میکرد مالیات را مطابق ماخذی که پیش ازین گفتیم میپرداخت مگر اینکه مالك سابق آن پیدا میشد و درین صورت نیمی از آنچه عامر بدیوان میداد بمالك میرسید. اما اگر در جایی مالیات بر حسب تقویم یعنی حرز تعیین نمیشد هیچ حقی بابت محصول بدیوان پرداخته نمیشد و تمام حصه بشرحی که پیش ازین گفتیم بمالك میرسید. در « یورتهای » مغول از آنجا که احتمال نداشت مغولان اجازه زراعت بدهقانان دهند زمین های موات را میبایست بوسیله غلامان خود آباد کنند.^۲ مقرر شد که دیوان خالصه زمین های موات را ثبت رساند و این کار هر دو سال يك بار تجدید شود تا دیوان مزبور بتواند بر این زمین ها نظارت کند.^۳

برای رهاندن دهقانان از تحمیلات ایلچیان غازان بشکلی مجدد چاپارخانه (« یام ») همت گماشت و آنرا مخصوص ایلچیان رسمی کرد. هر چاپارخانه یی را بامیری سپردند و برای نگاهداری آن بیش از حد لازم پول در اختیار او گذاشتند.^۴ پس از آن شکارچیان از گرفتن علوفه و آذوقه و سوار شدن بر اسبان چاپارخانه و نیز افراد و مقامات غیر رسمی از فرستادن ایلچی ممنوع شدند.^۵ فرمانی صادر شد باین مضمون که به ایلچیان خرج سفر لازم داده میشود و دیگر حق ندارند از دهاتی که میگذرند چیزی از دهقانان بگیرند. علوفه چهار پایان ایلچیان را دیوان فراهم میکرد.^۶ برای آنکه نظم عمومی بیشتر مستقر شود اجرای یاسای چنگیز خان در

۱- تاریخ مبارک غازانی، ص ۳۵۳-۴. ۲- همان کتاب، ص ۳۵۵. ۳- همان کتاب،

ص ۳۵۶. ۴- همان کتاب، ص ۲۷۴. ۵- همان کتاب، ص ۲۷۵. ۶- همان

کتاب، ص ۲۷۶.

مورد راهزنان تصریح شد و غازان کاروانیان را مکلف کرد باینکه باتفاق بدفع دزدان پردازند و گفت که هر کس ازین همکاری ابا ورزد گناهکار باشد.^۱ فرمان داد که در هر جا که راهزنان بر اهزنی پرداخته باشند نزدیکترین ساخلو بتعاقب آنان پردازد و هر کس که با دزدان همدست بوده باشد او را بی محابا بیاسارسانند. در راههای خطرناک محافظانی («راهدارانی») معین شدند. آنان مجاز بودند که بهر چهاررأس دراز گوش پر بار یا بهر دورأس شتر پر بار نیم «آقچه» با سم باج بگیرند و از ما کولات و غله و چهار پایان تهی چیزی نستانند. گفته اند ازین اقدامات آنچه مقصود بود بر آورده شد.^۲

این مطلب که بطور کلی مساعی غازان خان در طریق اصلاحات بمدتی طولانی قرین با کامیابی شده باشد محل تردیدست. همینکه در نظارت به اعمال عمال حکومت آسان میگرفتند این جماعت میخواستند که عادت و رفتار قدیم را از سر گیرند و بدین گونه میان غازان و عمال حکومت پیوسته کشمکش بود زیرا او میخواست که آنان را از ربودن مال زیردستان مانع شود و این نکته از نامه هایی که رشیدالدین بفرزندان خود و دیگران نوشته آشکارست. وی در نامه ای که یکی از پسرانش موسوم به جلال الدین حاکم آناتولی [روم] نوشته سفارش کرده است تا از پاره یی از اندرزه های او پیروی کند. بیست و چهارمین پند او اینست که املاک ضعفا را که بیتکچیان متمرّد و نواب مقتدر گرفته و جزو املاک دیوانی کرده بودند بآنان بازدهد.^۳ در نامه ای که به طخطاخ اینجو حاکم شیراز نوشته است میگوید که مردم شیراز از مالیاتهای نا بهنگامی که او میگیرد شکایت کرده اند.

۱ - تاریخ مبارکغازانی، ص ۲۷۹. ۲ - همان کتاب، ص ۲۸۰-۱.

۳ - نگاه کنید به مکاتیب رشیدی، ص ۷۸-۹۳.

رشیدالدین «امیر» را سرزنش میکند که اگر دست از ستمکاری برندارد و همچنان خودسرانه با وضع مالیات نابهنگام و «طیارات دیوانی»^۱ مردم آن دیار را بیازارد بسزای عمل خویش خواهد رسید. در ضمن رشیدالدین فرزند خود ابراهیم را برای رسیدگی بامور آن سامان بشیراز میفرستد و باو مأموریت میدهد که بحساب سالهای گذشته متصرفان و بیتکچیان برسد و مالیات مردم را طبق میزانی (قانونی) که از طرف دیوان مقرر شده است تعیین کند و بخزانة بفرستد و چنان کند که مردم بیاسایند و از هر کس چیزی بستم گرفته‌اند بوی باز گرداند.^۲ در نامه دیگری که خطاب بعمل حکومت و مردم سیواس نوشته است میگوید که باو خبر رسیده است که عواید اوقاف «دارالسیاده» سیواس بمصرف خاص خود نمیرسد و موقوفات رو بویرانی نهاده است و این کار را بظلم متولیان و متصدیان امور اوقاف نسبت میدهد و میگوید که باید بجای ایشان اشخاص معتبری بکار گماشت. مینویسد که اگر نقصان عواید اوقاف بسبب خرابی دهانت عواید دیوانی باید صرف آبادانی آنها شود اما اگر نقصان عواید اوقاف بعلت صدور حواله و مطالبه مالیات زائد از طرف دیوانست موقوفات را باید از پرداخت این حواله‌ها و مالیات‌ها معاف دارند.^۳

گاه رشیدالدین ناگزیر پسران خود را مواخذه میکرد. مثلاً در نامه ای که بپسرش محمود حاکم کرمان نوشته است می‌نویسد که

۱- بنا بقول نصیرالدین طوسی طیارات دیوانی عبارت از عوایدی بوده که از چهار دسته اموال عاید میشده است: «اول مالی که او را هیچ میراث خوار نبود. دوم کسی که مال پادشاه خورده باشد. سوم بلارغو یا چیزهای کم شده و تلف. چهارم غایبانه کسی که مرگ و زندگانی آن شخص معلوم نباشد.» (نگاه کنید به مینوی و مینورسکی، نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی، ج ۱۰، ص ۱۰). اما این اصطلاح در اینجا بیشتر بمعنی مالیات زائد یا عوارض است. نگاه کنید به تعریفی که از طیارات و ضرائب در فصل سوم شده است. ۲- مکاتیب رشیدی، ص ۱۶۸-۷۱.

۳- همان کتاب ص ۱۵۶-۹.

جاسوسان بوی خیر داده اند که محمود نسبت بمردم بم ظلم کرده و آنانرا بروز سیاه نشانده است زیرا از مردم مالیات میگیرد و بمصارف شخصی میرساند و حقوق و عوارض دیوانی میگیرد و بروات سلطانی حواله میکند و «قلان»^۱ و مالیات اغنام و احشام («قبچور») و حقوق و عوارض برای سر بازان میستاند و مالیات گوناگون زاید [= اخراجات متفرقه] وصول میکند. ازینرو رشیدالدین سه سال بم را از «قلان» و «قبچور» و «طیارات»^۲ و حقوق «دیوان» کرمان و دربار بزرگ [= اردوی اعظم] معاف کرد تا روستاهای خراب و مزارع بایر آباد شود. ازین گذشته مقرر کرد که بذرو وجه برای تهیه ادوات کشاورزی و وجوهی بعنوان مساعده از محصول املاک رشیدی در ناحیه بم بمردم آن سامان دهند.^۳

درنامه دیگری که پسرش عبدالؤمنن حاکم سمنان و دامغان و خوار نوشته است رشیدالدین متذکر میشود که قاضی سمنان باو گفته است که قرا و مزارع او در سمنان و خوار و دامغان بسبب تحمیلات و حقوق و عوارض دیوانی و مالیات زاید بکلی خراب و بایر شده و از تخم و عوامل کشاورزی محروم مانده است. از اینرو رشیدالدین پسر خود فرمان میدهد که بر املاک آن قاضی حواله بی نکند و آنها را از همه حقوق دیوانی معاف دارد.^۴

نصایحی که رشیدالدین درباره نیک رفتاری با رعایا داده است در مکاتیب او فراوانست. شاید بتوان گفت که این نصایح باسخنانی که حاکی از نیات خدا پسندانه است چندان فرقی نداشته است. مثلاً به سنقر باورچی [بضم واو] پند داده است که با خرده مالکان («دهقانان») و زارعانی که بر اساس مزارع

۱ - نگاه کنید به ص ۱۶۸-۱۷۱

۲ - نگاه کنید به پیش ازین، ص ۱۹۰ حاشیه ۱.

۳ - مکاتیب رشیدی، ص ۱۰-۱۲.

۴ - همان کتاب، ص ۲۷-۹.

زراعت میکردند («مزارعان») بمهربانی رفتار کند و مالیات را چنان تحصیل کند که موجب نیکنامی او باشد.^۱

در سراسر دوره ایلخانان میل غالب بر این بود که بر میزان مالیات چه با افزودن بنرخ‌های مالیاتی و چه با وضع مالیات جدید بیفزایند و پیش ازین اشاره کرده‌ایم که غازان میکوشید تا مانع از بروز این تمایل گردد. گویا نرخهای مالیاتی در هر شهر فرق میکرد و هر چند گاه يك بار مالیات بمیزان جدیدی وضع میشد. رشیدالدین در مکتوبی که بمولانا صدرالدین محمدتر که نوشته است پس از اشاره به فقر و فاقه مردم اصفهان میگوید که خواجه علی فیروزانی را برای تعیین «قانون جدید» بآن شهر فرستاده است تا «دفاتر» قدیم را که در زمان اترک جابر و بیتکچیان ظالم معمول بوده است بشوید و مقرر کرده است که اهالی اصفهان از زمین مزروعی ده يك واز «طمغا» بیست يك و از هر گوسفند یا بز نیم «طسوج» [بفتح اول و تشدید ثانی] و از هر گاو يك طسوج و از هر اسب دو طسوج و از هر شتر سه طسوج بپردازند. مأموران باید حاصل باغهای مشجر را بدقت تقویم کنند و بر آن خراج معین گردانند. املاک مردم از مالیات زاید مانند قلان و قبچور معاف خواهد بود. بجای هزار سوار «چریک» که پیش ازین میدادند امسال فقط پانصد سوار خواهند داد و مواجب و معاش روزانه این چریک ها از محل مالیات اصفهان تأمین خواهد شد. عوارض چوب و صابون و میوه و قماش و مانند اینها که در اصفهان وصول میشود بکلی لغو و از دفاتر حذف خواهد شد. بمأموران همه نواحی کشور دستور داده است که در هر جا ارزیابی مالیاتی [و باصطلاح قانون] جدیدی مانند آنچه در اصفهان مقرر شده است برقرار کنند.^۲

۱ - مکتب رشیدی، ص ۱۳. وی در آن زمان حاکم بصره بود. ۲ - همان کتاب، ص

با اینهمه بعید بنظر میرسد که برآستی در سراسر کشور روش تقویم مالیات یکسان شده باشد. در نامه دیگری که رشیدالدین بیسرش شهابالدین حاکم تستر (شوشتر) و اهواز نوشته است پس از اینکه او را بسبب داشتن اطرافیان فاسدسرزنش میکند محض ارشاد او بذکر یک عده مواعظ میبردازد. مسلم نیست که این نامه را پیش از نامه‌یی که قبل ازین نقل کردیم نوشته باشد زیرا هیچیک تاریخ ندارد. در نامه مورد بحث سی و هفتمین اندرزوی آنست که شهابالدین برای جمع خراج «عاملان سیر باثروت و همت» در ایالت خوزستان منصوب کند زیرا این گونه کسان مردم را از مال خود محروم نمیکنند. ازین گذشته عاملی که منصوب میکند باید عادل و امین و کافی و آشنا بمحیط باشد و بداند که مالیات اصلی را «کجا باید انگیخت و زیادت از کجا باید برداشت»^۱. عامل باید مروت داشته باشد و برزگر زادگان را حمایت کند و اسباب معاش ایشان را فراهم سازد و املاک ایشان را از مالیات معاف گرداند و خود بمواجب و اقطاعی که دیوان برای او مقرر کرده است قناعت کند.^۲ در ضمن سی و نهمین پند رشیدالدین میگوید که بعضی از بلوک تستر را از «طمعاً» و «نمار» (؟) [بکسر نون] معاف کرده و فرمان داده است تا خراج را بنرخ ده در صد آنهم بجنس بستانند.

رشیدالدین درین نامه بشهابالدین میگوید که باید بعضی املاک شخصی را که تا آن روز از خراج معاف بوده‌اند همچنان از خراج معاف دارد و مالیات دیوانی («منال دیوانی»)^۳ را از قرار هر ده خروار شش خروار بجنس

۱- مکاتیب رشیدی، ص ۱۱۸-۱۹. ۲- همان کتاب، ص ۱۱۹. ۳- اصطلاح «منال» امروز در مورد سهمی از غله بکار میرود که دولت از مستأجران املاک خلاصه میگیرد و همچنین در مورد مالیات و عوارضی که از آنان میستانند.

بستاند و چهار خروار مابقی را بعنوان حق بسدر و حق الزحمه [«حق الحراثة والتعب»] بر رعیت مقرر گرداند. شاید بتوان گفت که این دستور مربوط بزمین های خالصه و همچنین مربوط بخراجی است که از املاک شخصی می - گرفته اند. قرار شد که مالیات «مواشی» و «قلان» و «چریک» راشهاب الدین قطع نظر از املاک معاف شده از خراج (که در نامه مورد بحث بآنها اشاره شده است) بگیرد. ^۱ مالیات خوزستان تحت این عناوین ذکر شده است: «طمغا»، «خراج ارباب»، «مال و خراج دیوانی»، «مواشی»، «نمار و قپانی»، «نهاله» [بفتح نون]، «چریک»، و «قلان امرأ خان». تمام جاهایی که رشیدالدین در ستون «طمغا» ذکر میکند از دادن این گونه مالیات ها معاف شده اند. «خراج ارباب» باستثنای یک مورد بقرار هر ده جریب یک جریب و «مال و خراج دیوانی» در هر جا بقرار هر ده جریب شش جریب بوده است. مواشی از ۴۰۰ تا ۱۰،۰۰۰ دینار فرق میکرده است. تمام جاها بجز حویزه از نمار و قپانی معاف بوده اند و حویزه از ده من یک من میداده است. دو محل هر کدام بعنوان نهاله بترتیب ۴۰۰ و ۱،۰۰۰ دینار میپرداخته اند. اعداد مربوط بچریک از ۱ تا ۱۰ و مبالغ مربوط بقلان از ۲۰ تا ۶۰۰ دینار فرق میکرده است. ^۲

با اینهمه خصایص دستگاه مغول منحصر بگرفتن مالیات زاید بر اندازه و فساد و سوء اداره و انحطاط و بی نظمی جامعه نبود. پیداست که غازان از شاهانی بوده که در طریق اصلاحات میکوشیده است و مأموران و ملاکانی مانند

۱- مکاتب رشیدی، ص ۱۲۱. ۲- همان کتاب ص ۱۲۲-۳. اکبر قلان بمعنی نوعی بیکاری بوده باشد درین صورت محتمل است مبالغ مزبور عبارت از وجهی بوده باشد که بجای بیکاری [از دهقانان] میستانده اند.

رشیدالدین برای آباد کردن زمین‌ها و افزودن بمیزان محصول آنها کارهایی انجام داده‌اند. مثلاً چنین مینماید که قسمت بزرگی از خوزستان باو تعلق داشته و بنا بادعای او بطریقۀ شرعی بوی منتقل شده بوده است. در یکی از نامه‌های منقول در «مکاتبات رشیدی» که خطاب بمردم خوزستان نوشته است آناترا آگاه میکند که سراج‌الدین دزفولی را عامل خراج آن سامان کرده است تا «مباشران» را بطلبد و حسابهای سالهای گذشته را بخواهد (زیرامدتی بوده که چیزی دریافت نمی‌کرده است). مینویسد مقرر کرده است که سراج‌الدین با رعایای آنجا بمهربانی رفتار کند و آناترا بزراعت و عمران مشغول دارد. رشیدالدین پس از وصف آبادانی خوزستان در گذشته مینویسد که پنج سال شده است که او با صرف مال و بذل کوشش در عمران خوزستان کوشیده است. هفتاد تومان خرج بند^۱ و افزار کشاورزی و تخم و مساعده دادن [= تقاوی و مأکله] برعایا کرده و ۲۰۰ جفت گاو در ملک‌ی که دراهواز داشته بکار انداخته است، صرف نظر از عده جفت‌هایی که پیش از آن برزگران بر اساس مزارعه در زمین‌های خود بکار انداخته بودند. مینویسد از هنگامی که اکثر قرای خوزستان بقید ملکیت او درآمده است بعضی از آن املاک را خریده و بعضی را که خراب و بایر بوده بر اثر بذل مساعی احیا کرده است و عمال او در آن ناحیه قسمت اعظم محصول را صرف پرداخت دستمزد و مخارج سد سازی و تنقیه قنوات و مساعده دادن برعایا و اجرت دشتبانی میکنند و «بوجه ما کول آئینده و رونده میرسانند»^۲.

مکاتیب او نشان میدهد که رشیدالدین در احداث دهات جدید چه روشی

۱ - یا «جفت گاو». کلمه بند که در متن آمده هم بمعنی سد است و هم بمعنی جفت گاو و هم جفت زمین، ۲ - مکاتیب رشیدی ص ۱۸۱-۲. جمله اخیر را مؤلف محترم اشتباهاً به «مخارج حال و آئینده current and future expenses» ترجمه فرموده است. (مترجم).

بکار میبسته است. در نامه‌ای که پیش ازین نقل کردم مینویسد که پنج قطعه زمین از مالکان آنها باو منتقل شده است و مقرر کرده که سراج‌الدین پنج هزار نخل^۱ خرما از حویزه بیاورد و در آنها بنشانند و ده تن دهقان جلد کاردان بجهت نشاندن درختان بیاورد تا در آنجا آبادی بی پدید آورند و سراج‌الدین برای ایشان «حصاری» بسازد تا در آنجا ساکن گردند، و هر سال مبلغ ۱۰۰ دینار [آقچه] «رکنی» و هر روز يك من نان معین گرداند تا هنگامی که درختان و نخلهای آنجا بارور گردد، پس از آن هر سال هر یکی را يك خروار گندم و يك خروار جو بدهد و از حاصل آنجا سه دینار از هر ده دینار نقد و سه من از ده من جنس بعنوان حق الزحمه [حق السعی] ایشان بدهد.^۲ با اینهمه در پاره‌یی از موارد غلامان یا دیگران را درین دهات جدید بکار و اداره می‌کردند، چنانکه در نامه‌یی که رشیدالدین بیسرش جلال‌الدین حاکم آناطولی نوشته است میگوید که پنج قریه در نزدیک تبریز احداث کرده و در هر يك از آنها چهل تن از مرد وزن ساکن گردانده و قریه پنجم از رعیت خالی مانده است. ازینرو رشیدالدین از فرزند خود میخواهد که چهل غلام و کنیزك بفرستد تا در آن قریه سکونت یابند و بآباد کردنش مشغول شوند.^۳ همچنین در نامه‌یی که بغلام خود سنقر باورچی حاکم بصره نوشته است ازو میخواهد که برای ملك اودویست غلام و دویست کنیزك هندی و حبشی و قیروی [بروزن میبیدی] و انواع دیگر از غلامان سیاه از مال شخصی [خاصه مال] او

۱- مؤلف سهواً بجای پنج هزار، پانصد نوشته است (مترجم). ۲- مکاتیب رشیدی،

ص ۱۸۲. ۳- بنقل لسان‌الملک در «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» (طهران، چاپ

سنکی، ۱۳۲۳)، ص ۱۴۳-۴ [مکاتیب رشیدی، ص ۵۳].

بخرد و به تبریز بفرستد.^۱

یکی از خصایص بارزدوره مغول آنست که درین زمان املاک و اموال شخصی بمقدار کثیری افزایش یافته است. در عهد سلجوقیان اراضی وسیعی در اختیار مقطعان بود اما این گونه اقطاعات بیشتر بمنزله حکومت های محلی بودند املاک شخصی اما در دوره مغول مأموران کشوری خواه از زمین داری و خواه از سرمایه هائی که درین کار صرف میکردند ثروتهائی سرشار بهم زدند. این زمین ها باستانهای مواردی که حکومت آنها را صادره یا رقیبان غصب میکردند بحکم وراثت بوراث مالک میرسید. در وصیت نامه وزیر اعظم خواجهر رشیدالدین فضل الله سیاهه بی از اموال او آمده است. این سیاهه اولاً مشتمل است بر املاکی که او در «ربع مسکون» تبریز^۲ خریده و آباد کرده بود. وی بعضی از آنها را بر طبق وصیت نامه بر اولاد ذکور و اناث و بقاع خیر و بعضی را بملکیت فرزندان و «علما» وقف میکند. ثانیاً سیاهه مشتمل است بر املاکی

۱- مکاتب رشیدی، ص ۱۴۱. در نامه بی که رشیدالدین بجلال الدین نوشته باو دستور داده است که «نهری وسیع» در صحرای ملاطیه از شط فرات حفر کند و قریه بنیاد نهد و برای این قرا رعایا از بلاد و ایالات آن اطولی و قنسرین و عواصم جمع کند و بآنان بذر و وسایل کشاورزی و مساعدده بدهد. در صدر نهر از دو جانب هشت روستا و در ذیل آن دو روستا احداث کند (همان کتاب، ص ۲۴۶). در نامه دیگر حکام و نواب و قضاة و سادات و صدور و متصرفان و رعایا و اهالی و صحرائ نشینان ممالک دیار بکر و دیار ربیع را آگاه می کند که کسی را بنام زکی الدین مسعود برای حفر نهری جدید در حدود موصل فرستاده و او را مأمور کرده است که بر طرفین نهر چهار قریه حصار دار [محوطه] احداث کند و رعایا را از اطراف بلاد و اکناف نهر دیار بکر و دیار ربیع و وارمنیه کبری و صفری و روم جمع گرداند و همه را تخم و وسایل کشاورزی و مساعدده دهد تا با فراغ بال و آسایش احوال بزراعت و آباد کردن مشغول گردند (همان کتاب، ص ۲۴۴). همچنین باید ۲۰،۰۰۰ نفر حفار از ولایات مزبور برای حفر جداول و انهار و ساختن سد و بنا کردن خانه و حصار قراء بکار گمارد. (همان کتاب ص ۲۴۵). ۲- این ناحیه که امروز غیر مسکونست معروف است به ربع رشیدی.

که واقع در املاک خالصه («املاک خاصه») (یعنی جزو آنها؟) ۱ و املاک غازانی («ضیاع غازانی») بود و وی آنها را آبیاری و زراعت کرده بود و باو تعلق داشت. ۲. املاک کسی که در نقاط مختلف امپراتوری وجود داشت جزو این دسته از املاک بشمار میرفت.

رشیدالدین بموجب این وصیت نامه بعضی از آنها را وقف و برخی را با اولادش منتقل میکند. ۳. از این نکته که او توانسته است این املاک را بورثه اش انتقال دهد یا آنها را بصورت موقوفه در آورد چنین برمیآید که وی نسبت با املاک خویش صاحب حق کامل مالکیت بود و بظن غالب آنها را بعنوان اقطاع یا بخشش صاحب شده یا از طریق معامله بدست آورده بود. ۴. املاک واقع در توران را که بعضی از آنها عطیه («سیورغال») سلاطین بود و بعضی از آنها را پیشکاران [«و کلا»] او خریده بودند بجهت آنکه در جاهای دور دستی واقع شده بود و در قلمرو سلاطین ایران نبود (و بهمین سبب پیش از آن «اعیان» آنها را بوجهی معین باجاره داده بود) درین وصیت نامه وقف بر جمیع اولاد نکور و اناث میکند. همچنین املاک خود را واقع در سوریه و یمن که بعضی

۱- بظن غالب معنی متن چنین است. کلمه بی که بکار رفته «املاک» است که معمولاً بمعنی املاک شخصی است که مالک نسبت با آن دارای حق کامل مالکیت است. اگر معنی «املاک» در اینجا چنین باشد درین صورت معنی عبارتی که در متن آمده است این خواهد بود که املاک مورد بحث سابقاً قسمتی از املاک خالصه و قسمتی از املاک مخصوص غازان خان بوده و سپس بر رشیدالدین انتقال یافته است. در متن صراحتاً مذکور است که این املاک «باو (رشیدالدین) تعلق دارد». ۲- مکاتیب رشیدی، ص ۲۲۴-۵. ۳- همان کتاب، ص ۲۲۵-۳۲. ۴- مثلاً در ولایت شبانکاره و نیریز ۱۰ فدان [بکسر اول و تشدید دوم نوعی واحد مقیاس طول است] وقف دومدرسه شبانکاره و متولسی آن میکند [در متن چنین است: و تولیت آن بمولانا عضدالدین ایجی و فرزندان او تعلق دارد]. (مکاتیب رشیدی، ص ۲۳۳). مرکز ولایت شبانکاره ایجی بود.

عطیه («سیورغال») ملك ناصر پادشاه مصر و سیورغال ملك اشرف پادشاه یمن بود و بعضی از آنها را پیشکاران («وکلای») او بوکالت شرعی خریده بودند و قف کعبه و اورشلیم میکند . درسند و هند نیز املاکی داشت که بعضی از آنها را خریده بود و بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین هند بود . او اینها را وقف خانقاه شهاب‌الدین عمر سهروردی میکند . نخلهایی که بعضی را خریده و بعضی را خود در ولایات مختلف کاشته بود و عده آنها به ۳۹,۰۰۰ میرسید عده‌یی از آنها را بملکیت فرزندان خود و ملکیت دیگران در می‌آورد و مابقی را وقف میکند . باغهای میوه و تاکستانهایی را که وی در ولایات داشت و در سند دیگر [بخط عبدالملك حدادی] ثبت کرده بود ظاهراً وقف خیرات و مبرات میکند ^۱.

رشیدالدین علاوه بر اغنام و احشامی که داشت ^۲ ظاهراً دارای عده بیشماری طیور اهلی بود که بدهقانان بر مبنای نوعی قرار داد معروف به « طراز » اجاره داده بود . ^۳ این طیور اهلی مشتمل بود بر ۲۰,۰۰۰ ماکیان که در دست رعایای دهات تبریز و سلطانیه و همدان بود و در وصیت نامه اینها را وقف بیماران میکند . ده هزار غاز و ده هزار اردک که بدست روستائیان تبریز و مراغه سپرده بود برای فرزندان باقی میگذارد . هزار رأس گاو و نر و هزار رأس دراز گوش بجهت حمل میوه و سبزی (کود مخلوط) و کود و سنگ و غیره بر ربع رشیدی و بستانهای تبریز که او انشا کرده بوده است وقف میکند و این چهار پایان را بدست دهقانان سهم بر یعنی « مزارعان » دهات مهراوه رود و باغبانان فتح آباد و رشید آباد ^۴ میسپارد .

۱ - مکاتیب رشیدی ، ص ۲۳۳-۴ . ۲ - نگاه کنید به اوایل همین فصل .

۳ - نگاه کنید به فصل بیستم . ۴ - مکاتیب رشیدی ، ص ۲۳۵-۶ .

اگر چه ممکنست رشیدالدین را نمونه توانگر ترین فرد دیوانی در آن دوره دانست اما بهیچوجه نمیتوان او را ازین حیث ممتاز و مستثنی شمرد. در زمان اباقا (۶۶۳-۸۰/۱۲۶۵-۸۱) ^۱ این طقطنی [بکسر طای اول و فتح طای دوم و الف منقوص] در عراق بسبب اجاره کردن زمینهای خالصه توانگر شد. ^۱ در آمد روزانه شمس الدین محمد جوینی را که وزیر اعظم هولاکو و پس از او اباقا و تکو دار (۶۸۰-۳۱/۱۲۸۱-۴) بود بمبلغ ۱۰,۰۰۰ دینار تخمین زده اند. ^۲

در دوره مغول در ترکیب طبقه زمین دار تغییرات نسبتاً فراوانی راه یافت. نخست باید از اعضای طبقه حاکمه یعنی مغولان یاد کرد که بعنوان مقطعان و صاحبان املاک شخصی زمین های نسبتاً وسیعی در اختیار خود داشتند. اختلاف و دشمنی میان اینان و مردم محلی ظاهراً بیش از اختلافی بود که میان طبقه حاکمه سابق و دهقانان وجود داشت. چنانکه پیش ازین گفتیم مغولان می بایست زمین های بایری را که واقع در یورت آنان بود بوسیله غلامان زراعت کنند چه امکان نداشت که بکشاورزان مجال چنین کاری دهند و این نکته بیست بسیار پر معنیست. دومین طبقه از زمین داران عبارت بودند از عمال مبرز حکومت که زمین های وسیعی در تصرف داشتند و در میان طبقه زمین دار ممکنست قضاات را از عواملی شمرد که رفته رفته شماره آنان رو بفرزونی نهاده است. از اقطاعانی که غازان با آنان میداد پیش ازین سخن گفته ایم. این سیاست در صورت مداومت تا حدی حایز اهمیت میشد زیرا درین حال بتدریج اشتراک منافع طبقه قضاات با املاکان افزایش مییافت. پیش ازین قضاات میان مردم عادی از

۱- اودرتوطنه ای که علیه عظاملك جوینی حاکم بغداد کرده بود شکست خورد و دومی املاک و اموال و هرچه او داشت مصادره کرد (جوینی، ج ۱، باب ۳۱ و ۳۲). ۲- همان کتاب، ص ۸۸ مقدمه

يك طرف و طبقه ممتاز عمال كشوري و لشكري از طرف ديگر طبقه متوسطي را تشكيل ميدادند و براي مردم عادي در حكم مراجع نسبتاً بيطرفي بودند كه داوري نزديكان ميبردند. اما همينكه منافع قضات باز آن طبقه زمين دار يكي شد ديگر بيطرف باقي نماندند.^۱ سومين طبقه از زمين داران عبارت بودند از طبقه زمين داران سابق و از اين طبقه عده كساني كه در دوره مغول باقي مانده بودند در هر جايي متفاوت بود. ظاهراً سروكار عمال حكومت بطور كلي با برزگران بوده است اما اين نکته قطعاً برين دلالت نميكند كه طبقه زمين دار محو شده بود بلكه دليل آنست كه از براي حكومت جمع خراج از زارعان آسانتر از مالكان بوده است آنهم مالكاني كه شايد اكثر ايشان در املاك خود نبودند. در مورد مالكاني كه در واقع غايب بشمار ميرفتند شايد بتوان گفت كه آنان سالي يكبار شخصاً جهت وصول مطالباتي كه از دهقانان داشتند با املاك خود ميرفتند يا مباشران خویش را مأمور اين كار ميکردند: چنين مينمايد كه مالکني كه پیش ازین (در صفحه ۱۷۲) از ویاد کردیم این روش را بکار می بسته است.

حاصل گفتار اينكه در دوره مغول علي رغم غازان خان كه مي كوشيد اصلاحات ارضي خود را منطبق با اصول شريعت كند اختلاف راه و رسم معمول با مباني اسلامي نسبت بآدوار قبل از مغول باز هم بيشتري شده است. همچنين درين دوره بعد از كساني كه املاكی وسيع در تصرف داشتند افزوده شده و بررؤي هم آباداني كشور و ميزان توليد و با احتياط و تنزل نهاده است. دشمني و عناد ميان دهقانان و طبقات حاكمه اوج گرفته و فاصله ميان اين دو بيشتري شده است، حتي بيشتري از دوره ترکان سلجوقي. سرانجام بايد

۱- همچنين نگاه كنيد به فصل پنجم.

دانست که بارواج فرمانهایی (یرلیغ ها) که از طرف شاهان درباره دهقانان فراری صادر میشد روش هایی که سابقاً بحکم «عرف» و عادت جایز و مقبول بود قوت قانونی یافت و دهقانان بیش از پیش و بنحوی مؤثرتر بزمین وابسته شدند.

پس از تجزیه امپراتوری مغول ولایات متعددی بنواحی جغرافیایی و اقتصادی جداگانه منقسم شد و عده‌یی از حکام ولایات و زعمای محلی ادعای استقلال کردند. در گذشته پیوسته این نکته ثابت شده بود که منضم گشتن ولایات شمالی متصل بدریای خزر بامپراتوری‌یی که در فلات ایران مرکزیت یافته باشد امری مشکل است. ازینرو پس از تجزیه دولت مغول ولایات شمالی از نخستین ولایاتی بودند که پیوند خود را با امپراتوری بریدند. درین ولایات حتی شاید در عهد مغول مردم غالباً مطابق سنن قدیم زندگانی می‌کردند.^۱

ظاهرآ یزد در زمان شرف‌الدین مظفر بن محمد بن مظفر (متوفی در ۷۵۴/۱۳۵۳-۴) آباد بوده است. بقول مؤلف تاریخ جدید یزد «معموری شهر و ولایت بمرتب‌یی رسیده بود که مردم دهاقین را عوامل کار نفرمودندی [یعنی وسائل زراعت بدهقانان نمیدادند] و غله و پنبه و میوه که بر شهر آوردندی همه براسب

۱- چنین مینماید که یکی از خصایص دایمی زندگانی مردم محلی بیگاری بوده است. مرعشی در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» شرح میدهد که چگونه سید فخرالدین که در ۱۳۶۱/۷۶۳-۲ «رئیس» آمل شد مرکز حکومت خود را در قریه و اتاشان قرار داد و در آنجا بایگزار گرفتن از مردم بساختن ابنیه حکومتی پرداخت (ص ۴۰۱-۲). مرعشی همچنین مینویسد که در بهار رسم حکام مازندران برین بود که برنشینند و ده روزی جهت سرکشی بمزارع برنج از شهر بیرون روند و مردم را گرد آورند و بنقاطی از جنگل که برای زراعت مناسب بود برند و ببریدن دزختان و پاک کردن زمین از خار و خاشاک و حفر قنات گمارند تا سپس برزگران بتوانند برنج و گندم برای ایشان (مالکان) بکارند. (ص ۴۱۳).

واسترها بار کردند و جامه های زیبا از دیبا و قصب پوشیدندی و مرغهای فربه با برنج در میان شیر جوشیدندی^۱. با اینهمه این حقیقت محض که مؤلف تاریخ جدید یزد ذکر آن را مناسب دانسته و گفته است که مالکان عوامل کار (یعنی وسائل زراعت و بذر و گاو) بدهقانان نمیدادند نه همان دلالت بر خوشبختی آنان نمی کند بلکه نشان می دهد که تنگدستی [و باصطلاح اروپایی تنزل سطح زندگی] دهقانان را از امور عادی و طبیعی می پنداشته اند. با وصف این در بسیاری از نقاط مملکت قدرتهای سیاسی دست بدست میگشت و این امر که نسبتاً بسیار اتفاق می افتاد شاید حکایت از تغییرات معتنا بهی میکرد که در مسأله مالکیت زمین نیز راه یافته بود. بظن غالب هر کس چند صباحی در جایی روی کار می آمد زمین های خالصه را تصرف میکرد. احتمال دارد که زمین های وقفی را نیز غصب میکردند.^۲

در ۱۳۸۰/۷۸۲ تیموریان سلسله لشکر کشی ها در ایران آغاز کرد و اگر چه وی در سرکوب کردن قبایل بیابانگرد آسیای مرکزی اقوام ایرانی را رهبری میکرد^۳ با اینهمه قدرت او متکی به قبایل بیابانگرد یا شبه ایلیایی بود که از محصول اغنام و احشام خود زندگی میکردند. او نیز به پیروی از مغولانی که پیش از وی بروی کار آمده بودند یورتهایی باتباع خود را گذار

۱- احمد بن حسین، ص ۲۱۳. ۲- در تاریخ جدید یزد اشاره بزمین وقفی بی شده که حصار داشته است: باغ حاجبی در یزد که پس از مرگ اتابک یوسف شاه رو بویرانی نهاده بود در زمان مظفریان مبدل بزمین خالصه شد، «برادر شاه یحیی (متولد در ۷۴۴/۱۳۴۳) شاه حسین دیوار آن باغ راست کرد و عمارت کرد و در تصرف او بود. وبعد از وفات او چون متروکات قسمت کردند این باغ بصیبه [مؤلف محترم صبی خوانده و پسر ترجمه کرده است] مولانا.... رسید. آنرا وقف اموات کرده و مردم هر یک قطعه ای زمین برداشتند و حظیره بی ساختند» (ص ۱۹۵). ۳- نگاه کنید به ا.ج. توین بی A.J. Toynbee تحقیق در تاریخ

کرد. مثلاً در ۱۴۰۲/۸۰۴ پس از رای زدن با سر کردگان زیر دست خود در باره یورت قشلاقی آنان هر یک را شهر و ولایتی تعیین کرد.^۱ این مطلب که این یورتها تا چه مدت در تصرف صاحبان آنها باقی میماند و رابطه اینان با مردم ساکن دهات و شهرهایی که عنوان یورت یافته بود از چه قرار بود روشن نیست.^۲ جا نشینان تیمور نتوانستند که ممالک مفتوح او را حفظ کنند اگر چه تا حدود یک قرن ایران را در تصرف خود داشتند. پس از مرگ شاهرخ فرزند تیمور در ۱۴۴۷/۸۵۰:

امرا و شاهزادگان بهم بر آمدند و هر یک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند ... و در تصرف آوردند. بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و مزارعان کردند ... خرابی در ولایتها راه یافت و مردم پراکنده گشتند ... در تمام بلاد ایران قحط و وبا واقع شد.^۳

بار دیگر ناامنی بر همه جا سایه افکند. لشکر کشی های دایمی و وقوع یافت و لشکرهایی که در آمد و شد بودند طفیلی مردم دهات شدند و فاتحان بجهت اتباع خود حواله بر روستائیان نوشتند. همینکه فاتحی جدید یا شاهی پیروز از راه میرسد مردم از ترس اینکه مبادا مالی از آنان مطالبه شود پراکنده میشدند.^۴ هنگامی که شاهرخ فرزند تیمور (۸۰۷-۱۴۰۴/۵۰-۴۷) باصفهان رسید فرمان بخشودگی مالیاتی صادر کرد تا از دهقانان مطالبه مالیات پس افتاده نکنند و ایشان بزراعت مشغول گردند.^۵ از طرف دیگر هنگامی که محمد سلطان (متوفی در ۱۴۵۱/۸۵۵-۲) پس از مرگ شاهرخ باصفهان آمد و وزیر او

۱ - عبدالرزاق بن جلال الدین اسحاق سمرقندی، مطلع السعدین، نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا بنشانه Add. 17928 ورق ۳۲۸ الف. ۲ - بعضی نواحی مملکت اختصاص بشکار گاههای

سلطنتی داشت مثلاً دهات اطراف سلطانیه (مقایسه کنید با احمد بن حسین، ص ۲۴۳).

۳ - احمد بن حسین، ص ۸-۹. ۴ - مقایسه کنید با همان کتاب، ص ۲۴۳-۴.

۵ - همان کتاب، ص ۵۰-۲۴۹.

شیخ الاسلام سعدالدین ابی الخیر مقرر کرد که در یزد و ولایات مجاور آن مالیات مخصوصی جهت لشکر بر هر خانواده بستند تا برات داران اصفهان آنها را وصول کنند^۱ و این اخازی هاروز کار مردم را سیاه کرد. هنگامی که این خبر به محمد سلطان رسید فرمان داد که «بهیچوجه فرع يك دينار نا واجب بر رعایا و مزارعان قسمت نکنند.»^۲

با اینهمه بطور کلی در دورهٔ میان انقراض ایلیخانان و ظهور صفویه تغییرات ناچیزی در زمینه زمین‌داری و تشکیلات روستائی پدید آمده است. اما بهمان نسبت که حکومت از نظریات اسلامی دور میشد تمایلات استبدادی او قوت میگرفت. مثلاً هینتز^۳ متذکر میشود که اوزون حسن خودسرانه و مستبدانه بر میزان مالیات موجود افزود و مالیات جدید بر مردم بست و این همان کسیست که از اسلوب و باصطلاح «رژیم» مالیاتی او که میان سال ۱۴۷۰ [۸۷۵] و ۱۴۷۷^۴ [۸۸۲] معمول کرد اطلاعات دقیق داریم. با اینهمه در حوزه‌های مختلف مالیاتی پرداخت کنندگان نهایی مالیات باهم تفاوت عمده‌ای داشتند^۵. مالیاتی که از روستائیان میگرفتند مشتمل بود بر مالیاتی که بر هر «جفت» از زمین تعلق میگرفت، مالیاتی که بابت محصول میگرفتند و میزان آن از ۱۴ تا ۲۰ درصد فرق میکرد و مالیاتی که بر تاکستانها تعلق میگرفت. بعلاوه از روستائیان هر سال بابت حق مرتع بارهای هیزم و علوفه و غیره میستاندند.^۶ يك عده مالیات دیگر هم معمول بود از قبیل يك درصدی

۱ - همان کتاب ص ۲۵۷. ۲ - همان کتاب ص ۲۶۶-۷. ۳ - Hinz - ۳.

۴ - نگاه کنید به و. هینتز، اسلوب های مالیاتی آناتولی شرقی در قرن پانزدهم و شانزدهم
Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15 und 16 Jahrhundert در مجله آلمانی انجمن
آسیائی خاورشناسان [Z. D. M. G.] (دورهٔ جدید، ج ۲۵) ۱۹۵۰، ص ۷۷-۲۰۱.

۵ - همان کتاب ص ۱۷۹. ۶ - همان کتاب ص ۱۸۰-۱.

که بهنگام درو برای بعضی از مأموران محلی وصول میشد و همچنین مالیات آسیاها و عوارض دیگری که در اعیاد می گرفتند.^۱ ایلات و عشایر نیز مانند کشاورزان میبایست مالیاتی بابت مواشی پیردازند.^۲ تغییراتی که در مالیات داده میشد بیشتر عبارت بود از تغییرات کمی نه تغییرات کیفی و اساسی. برآستی نظر مینورسکی درباره «ادامه سنن مملکت داری» از قرن چهاردهم تا هفدهم میلادی درست است. بعقیده وی زمینها بدو دسته ممتاز تقسیم میشده است: زمینهای اعطایی موروثی بنام «سیورغال» که مشمول بعضی معافیت های مالیاتی بود و «تیول» یعنی زمینی که دارنده آن میتواند مالیات آنجا را موقتاً برای خود وصول کند.^۳ میتوان گفت که اصل و منشأ این دو نوع بخشش بروزگار سلجوقیان باز میگردد و بترتیب از «اقطاع دیوانی» و اقطاع شخصی» ریشه گرفته است. چنین مینماید که در فاصله میان انقراض مغول و روی کار آمدن صفویه تمایز میان این دو دسته اقطاع کمتر شده باشد. و اما در مورد انواع مختلف از اراضی و اگذاری از قبیل سیورغال و تیول و اقطاع میل غالب برین بود که تمام اینها مبدل بنوع واحدی گردید و عنوان عطیه یی را حاصل کند که صاحب آن از هر گونه مداخله عمال حکومت مصون باشد. توأم با این تحولات و شاید پیش از آن مردم برای امرای محلی حقوق کامل مالکیت قایل بودند زیرا «بالفعل» همه زمینها در تصرف آنان بود. رفته رفته این مفهوم زمین داری اولاً جانشین نظریه اسلامی شد که بموجب آن همه زمینهای بی صاحب بهمه مسلمانان تعلق میگرفت و فقط امام میتواند آنها را بشفع عامه مسلمین باین و آن واگذار کند ثانیاً جانشین طرز تفکر استپ نشینانی شد که معتقد بودند

۱ - همان کتاب ص ۱۸۱ - ۲. همان کتاب ص ۱۸۱.

۳ - نگاه کنید به «سیورغالی متعلق به فاسم بن جهانگیر آق قویونلو» در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی، ج ۹، شماره ۴، ص ۹۶۰.

خان تاجدار یعنی خانی که بسطنت رسیده است بنیابت از مردم خود صاحب همه زمین هاست .

از اسنادی که ازین دوره باقی مانده است میتوان تا حدی پی بکثرت و تنوع مالیاتی برد که بر زمین ها و صاحبان آنها تعلق میگرفته است. چنانکه مینورسکی نقل کرده است سیورغال قاسم بن جهانگیر ازسی قسم مالیات و عوارض معاف بوده است. سند دیگری داریم که به تاریخ ۱۴۹۸/۹۰-۹ نوشته شده و بموجب آن امیر الوند قراقویونلو قریه نهر آمس [بکسر میم] نزدیک گلپایگان را بجلال الدوله جابروزی خود بخشیده است و این سند نیز دوام سنت قدیم را تا آن زمان نشان میدهد.^۱ ازین سند چنین بر میآید که هر چند سیورغالها را بصف «دائمی» وصف میکردند و آنها را «عطایای مغلد» میخواندند در واقع چنین چیزی حقیقت نداشت و گاه گاه قبالیی نوشته میشد مبنی بر اینکه سیورغال مورد بحث را مجدداً بفلان واگذار کرده اند. در سندی که مربوط بسیورغال قاسم بن جهانگیر است «حکام» و «عمال خراج» و «کلاتران» و «کدخدایان» را از هر گونه مطالبه یی از نهر آمس خواه بابت مالیات مستمر و عادی خواه بابت مالیات زاید و غیر عادی ممنوع کرده و همچنین آنان را از نوشتن برات بعهده قریه مزبور باز داشته اند. بعلاوه نوشته اند که دیگر هر سال نباید تقاضای سیورغال جدید شود. صاحب سیورغال از مالیات و عوارض ذیل معاف شده است: «مال وجهات» (مالیات مستمر)، «اخراجات و خراجات» (مالیات زاید)، عوارضی که بموجب حکم یا جز آن وضع میشود («عوارضات حکمی و غیر حکمی»)، «علفه» (مالیاتی که بابت خوراک عمال حکومت میگرفتند)،

۱ - اصل سند متعلق است به [مرحوم] حاجی میرزا حسن انصاری.

«علوفه» (حق علیق برای مرکب مأموران حکومت) ۱. «قنغلا» [بضم اول و دوم و سکون سوم]، (مالیات مخصوص پذیرایی سفرا و دیگران)، «بیگار» (کار اجباری)، «شکار» (مالیات شکار)، «الاغ» (بیک‌های چاپارخانه یا مالیات مخصوص چهارپایان چاپارخانه)، «الام» [بفتح الف] (راهنمایانی که مجبور بودند بدون گرفتن مزد بمأموران حکومت خدمت کنند و آنانرا از دهی بده دیگر رهنمون شوند). ۲. «ساوری» [بفتح واو و کسر را] (هدایا) «ساجق» [بضم سوم] (عوارض پذیرایی)، «پیشکش» (هدایا)، «زرچریک و پیاده» (مالیات چریک [بمعنی امروز] پیاده و سواره)، «مشتلق» (عوارضی که در مواقع مخصوص مانند رساندن خبر خوش از مردم میگرفته‌اند)، «احداث» [بکسر الف] (بمعنی ابداعات و اختراعات innovations)، «کدوسر شمار» (؟ مالیات خانوار و سرانه)، «خانه شمار» (مالیات خانه)، «یام بردار» (مالیات چاپارخانه) «دست انداز» (؟ دخل و انعام)، «عیدی و نوروزی» (مالیات مخصوص سال نو)، «حق السعی عمال» (مداخل محصولان مالیات)، «عشر» (؟ یک‌دهم) ۳، «رسم الصداره» (حق العمل صدر)، «رسم الوزاره» (حق العمل وزیر)، «غله طرح» ۴،

۱- مقایسه کنید بارشیدالدین، تاریخ مغولان ایران [جامع التواریخ چاپ کاترمر]، ص ۳۶۹، حاشیه

۱۶۶. ۲- نگاه کنید به کراسه المعی (نسخه خطی کتابخانه مجلس، طهران)، ورق ۶۱۰-۱۱ که در حاشیه آن معانی الاغ و الام بشرحی که در اینجا آورده‌ایم ذکر شده است [دوست فاضل آقای ایرج افشار مرا متوجه کرد باین که مؤلف محترم «کراسه» را «کراسه» (با تاء تأنیک) خوانده و الف و لام المعی را حرف تعریف گرفته است و حال آنکه این دو کلمه مضاف و مضاف‌الیه است].

۳- شاید مراد از عشر در اینجا مالیاتی باشد که بعضی از مأموران حکومت بعنوان مداخل خود می‌گرفتند نه عشر بمعنی خراج زمینی که در صدر اسلام معمول بوده.

۴- معنی دقیق این اصطلاح در عهد آق‌قویونلو روشن نیست. در اصفهان در زمان ظل‌السلطان (اواخر دوره قاجاریه) رسم چنین بود که غله املاک خالصه رابه دهقانان «قالب» کنند و آنان را بخریدن غله مزبور بهایی بیش از بهای معمول مجبور کنند و این شیوه معروف به «غله طرح» بود.

همچنین نگاه کنید به ص ۱۷۶.

«ابتیاعی» (؟ مالیات خرید)، «حرز» [بفتح حا] (تقویم مالیات)، «مساحت» [بمعنی معمول خود]، «رسم الحرز و مساحت» (حق العمل تقویم کردن و مساحت کردن)، «اضافه و تفاوت تسعیر» (؟ مالیاتی که بابت تعدیل نرخ تسعیر می‌گرفتند)، «تقبل» (؟ هنگامی که مؤدی تقبل می‌کرد که مالیاتی را که از طرف محصل تعیین شده بود در موعد معین بپردازد نوع مخصوصی از مالیات از و وصول می‌کردند)، مالیات معروف به «صدیک»، «صدو» و «صد چهار»، حقوق «داروغه» و «کلانتر» و «ممیز» و «صاحب جمع» و «شیلان‌بها» (مالیاتی که برای اجتماعات اعیاد می‌گرفتند)، «سفره‌بها» (مالیاتی بود که برای کسانی که وسایل ضیافت را آماده می‌کردند می‌ستاندند)، «سلامانه» (مالیاتی بود که برای بارعام شاه می‌گرفتند و همچنین بمالیاتی گفته می‌شد که مردم بسبب دریافت خبر سلامت شاه می‌پرداختند)، «اخراجات قلاع و طواییل و جوقه گاه» (مالیاتی که بابت مخارج نگاهداری قلاع و اصطبل‌های سلطنتی و شکار گاهای سلطنتی می‌گرفتند)، «مرغ» (مکلف کردن مردم بدادن طیور اهلی)، «گوسفند» (مکلف کردن مردم بدادن گوسفند یا بز)، «قلان» (بیگاری) «قبچور» (مالیات مواشی)، «یرغو» [بکسر اول] (مالیات برای تحقیق در باه‌جرائم)، «سرغو» [بفتح اول] (؟) و سایر «تکالیف دیوانی» یا «مطالبات سلطانی» یا هر چه از راه مالیات بهره‌بانه و عنوان که ممکن بود بگیرند. این سیاهه نسبتاً از سیاهه مالیاتی دیگری که در سیورغال قاسم بن جهانگیر آق‌قویونلو ذکر شده است و بموجب آن صاحب سیورغال را از ادای مالیات معاف کرده اند مفصل‌تر است با اینهمه قسمت اعظم مالیات و عوارض معمول در آن زمان درین هر دو سند ذکر شده است.

بار عمده مالیات را کماکان بردوش دهقانان مینهادند. هر چند صاحبان سیورغال

را از تأدیبه مالیات‌های مختلف مغاف میگردند با اینهمه از کجا معلوم که صاحب سیورغال این گونه مالیاتها و نظایر آنها را از زارع برفع خود نمیستانده است زیرا دلیلی که خلاف این نکته را ثابت کند در دست نداریم. شاید این مطلب در مورد املاک وقفی هم که از عوارض دیوانی مغاف میشدند مصداق داشته است. در سندی که تاریخ آن ۱۴۸۸/۸۹۳ است یکی از موقوفه‌های فارس^۱ را از پرداخت بیست و هفت نوع مالیات و عوارض مغاف کرده اند. سند دیگر یعنی فرمانی در دست داریم که تاریخ آن ذوالقعدة ۱۳۷۲/۷۷۳ است و سلطان احمد جلایر پسر شیخ اویس آنرا از تبریز بعنوان شیخ صدر الدین موسی پسر شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفوی صادر کرده است.^۲ درین سند بنوع تحمیلاتی که بصاحبان املاک (اعم از املاک غیر قابل انتقال مانند وقف و غیره) میشده است اشاره کرده اند. درین فرمان به « حکام » و « نواب » و « متصرفان » و « بیتکچیان » اردبیل و توابع و نواحی گفته شده است که از مواضعی که در دست مریدان اوست مطالبتی نمایند و بر آنها برات ننویسند زیرا « متوجهات [یعنی مالیات زاید بر اصل تقویم شده] املاک و اوقاف زاویه متبر که ایشان بموجب مقررنامه دیوانی بمسلمی [یعنی معافی] قدیم مقررست و بعضی متوجهات آن بنام ملازمان [یعنی شیخ موسی] حواله رفته ... تا زحمت رعایای ایشان نباشد».

بموجب این فرمان می‌بایست حکام اردبیل دهات او را از مالیات مغاف دارند و بر آنها برات ننویسند و امر او آینه و رونده بخانه‌های او یا خانه‌های مریدان

۱ - بنقل از استاد مینورسکی در مقاله ای که باین عنوان نوشته است: « سیورغالی متعلق به قاسم بن جهانگیر آق قویونلو » (در او اخر فصل سابق باین مقاله اشاره کردیم). ۲ - اصل فرمان در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است و متن آن در مقاله ای تحت عنوان « فرمان سلطان احمد جلایر » (مجله یادگار آذر ۱۳۲۳، ص ۲۵-۹) نقل شده است. سلطان احمد اردبیل را از زمان پدر خود شیخ اویس که از ۱۳۵۶/۷۵۷ تا ۱۳۷۴/۷۷۷ سلطنت کرده است بعنوان سیورغال داشت. سرانجام احمد پسر از برادرش حسین در ۱۳۸۲/۷۸۴ «سلطان» شد.

وی فرود نیابند و «چهارپای ایشان بالاغ [یعنی اسب چاپار و قاصد] نکیرند». سند دیگری در دست داریم که آنرا ملك کیومرث بن بیستون (۸۰۷-۵۷) (۱۴۰۴-۵۳) بمتولی بقعه شیخ مجدالدین کیلان آملی صادره کرده و پس از تعیین حدود ملک وقفی وی را از «الاغ» و «الام» و «بیکار» و «قبچورمه»^۱ و «مواشیه» گااو و کوسفند و مالیات زاید (مکس) [بفتح اول] و سایر عوارض معاف کرده است.^۲

۱ - شاید قبچورمه شکل دیگریست از قبچور . ۲ - کراسه المعی (نسخه خطی کتابخانه مجلس)، ورق ۶۱۰-۱۱ . برای درک معانی اصطلاحاتی که در اینجا آمده نگاه کنید به «فهرست لغات و اصطلاحات» کتاب حاضر.

فصل پنجم

صفویه و نشوونمای حکومت مطلقه

ظهور صفویه در قرن شانزدهم میلادی [و قرن دهم هجری] نشانست از آغاز دورانی جدید در تاریخ ایران. از لحاظ سیاسی ایران دارای حکومتی ملی بمعنی امروزی میشود^۱ و از نظر مذهبی مذهب شیعه اثنی عشری (یا جعفری) را که یکی از فروع تشیع است بعنوان مذهب رسمی قبول میکند. و امامسأله زمین داری که در فصول سابق اشکال مختلف آنرا باختصار بیان کردیم در دوره صفویه دارای معنی و مفهوم جدیدی میگردد. در طی قرون اولیه اسلامی آئین قدیم زمین داری در قالب راه و رسم اسلامی ریخته شد، سپس در زمان سلجوقیان بر اثر عرف و عاداتی که در میان بیابانگردان سلجوقی معمول بود تغییر یافت و سرانجام حکومت مطلقه شیعه جانی تازه در کالبد آن دمید. شاه صفوی از نظر طرز تفکر و ادراکهم با «خلیفه» فرق داشت و هم با «خان» فرمانروای بسطنت رسیده. دیگر مفهوم جامعه حتی بطور جزئی نه بر آن نوع مساوات تقریبی معمول در بین استپ نشین هامبتنی بود و نه بر آن نوع حکومتی که بنیاد آنرا مشاوره محدود و اعضای ممتاز اجتماع تشکیل میدهد. ظاهرأ شباهت هایی میان جامعه عصر صفوی با جوامع قبلی وجود داشت اما در واقع بر روی هم مفهوم جامعه مبتنی بر حکومت مطلقه فردی و استبدادی بود و نظریه حق من جانب الله^۲ مایه تحکیم موقع شاه گشته بود. ^۳ حکومت روزافزون مطلقه مذهبی در همه شؤون اجتماعی

۱- مقایسه کنید با توین بی، تحقیق در تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۴. ۲- Divine right

۳- میان اسناد متعلق بعهد سلجوقی که موضوع آنها دادن اقطاع یا انتصاب مأموران دیوانی بمشاغل مختلف است و اسنادی ازین قبیل که مربوط بدوره صفویه است اختلافات مهمی از

و حیات سیاسی تأثیر کرد. گفتیم که نظام الملك از پیش قرینه بی بدست داده بود که سلطان مالك مطلق همه زمین هاست. حال باید دانست که در دوره صفویه این نظر قاطعیت بیشتری حاصل کرد اگر چه جنبه عملی آن بمقتضای اضاع و احوال تعدیل یافت. صفویه که در ابتدا با پشتیبانی بعضی قبایل و عشایر روی کار آمده بودند همینکه بقدرت نظامی تکیه کردند و خواستند بعد کافی سپاه گرد آورند درین کار درماندند و لاجرم همچنان کردند که اسلاف آنان پس از عاجز ماندن در پرداخت مزد لشکریان کرده بودند یعنی اراضی وسیعی را که در قبضه اختیار حکومت بود با آنان واگذار کردند. نخست بنام سرکردگان سپاه برات نوشتند تا مواجب ایشان از محل عواید مالیاتی یعنی مالیات ارضی پرداخته شود. سپس زمین هایی را که بروات بر عهده آنها بود به تیول دادند و سرانجام تیول داران بر آن شدند یا دست کم این تمایل در آنان پدید آمد که تیول ها را از طریق غصب «بالفعل» مالك شوند. این نظریه که حق مطلق مالکیت بشاه تفویض شده است سرپوش خوبی بود که شاه در زیر آن میتواند زمین رعایای خود را غصب کند با اینهمه چنین مینماید که این نظریه که شاه یگانه مالك اراضی است عملاً قبول عام تام و تمام و بلاشرط نیافته است. شاه عباس لازم دید که املاک شخصی خود را مبدل باوقاف کند تا هم بتواند از عواید آنها بهره مند گردد و هم از سرزنش این و آن که ممکن بود بگویند از راه حرام املاک مزبور

حیث عبارت پردازی دیده میشود. در اسناد دسته اول اگر بمقطع اصرار کرده اند که با رعایا بنیکی رفتار کند بسبب اینست که خلق همه امانت خدایند اما در اسناد دسته دوم بجهت آنکه اگر رعایا خشنود باشند بدعاگویی ذات شاهانه خواهند پرداخت و دیگر سخن درین نیست که وی چون طبعاً بنده بی گناه است حاجت بدعای رعیت دارد. بحکم اسناد دوره صفوی دیگر کار اصلی رعایا عبادت کردن خدا نیست بلکه ستایش و تعظیم سلطانت است. چنانکه می بینید تکیه کلام عوض شده و تنها شاه صفوی است که نقطه پرگار وجود گشته است.

را بدست آورده است پرهیز کرده باشد. ازین حقیقت ظاهر آ چنین بر می آید که مردم عادی نسبت بزمین های خود از حقوق کامل مالکیت برخوردار بوده اند. اگر مالکیت همه زمین ها خاص شاه بود. دیگر این مسأله که املاك او از راه حرام بدست آمده است عنوان پیدا نمی کرد زیرا درین حال لازم نمی آمد که شاه زمین هایی را که قبلاً باو تعلق داشت غصب کند. مؤید این مطلب که در دوره صفویه مالکیت املاك شخصی را عملاً برسمیت می شناختند آنست که هر کس می توانست ملك خود را وقف کند و این کار میسر نمی شد مگر اینکه مالکان نسبت با املاك خود دارای حق کامل مالکیت می بودند.

بعقیده استاد مینورسکی صفویه جانشینان بلا فصل سلسله سلاطین ترکان قرا قویونلو و آق قویونلو بودند. وی مینویسد: «نا مناسب نیست که اوایل دوران صفویه را سومین مرحله حکمفرمایی ترکانان در ایران بدانیم. قوای نظامی شاه اسماعیل که بوسیله آن الوند و مراد آق قویونلورا شکست داد کاملاً مشابه قوای حریفوی بود. یعنی اساس ایللیاتی و عشایری داشت.^۱ اکثریت مطلق حامیان شاه اسماعیل عبارت بودند از عشایر آسیای میانه، سوریه، ارمنستان بانضمام قبایلی که از قرا قویونلو و آق قویونلو گسسته و بشاه اسماعیل پیوسته بودند. در زمان آق قویونلو و قرا قویونلو آن عده از قبایل ترکمانی که در روزگار سلجوقیان بارمنستان و بین النهرین علیا و آسیای صغیر کوچ کرده بودند بنای مهاجرت بسوی شرق را نهادند و این مهاجرت در زمان سلاطین اولیه صفوی همچنان ادامه یافت. این ترکمانان کله چران بودند و از مردم دورو بر خود مجزی میزیستند و بیلاق و قشلاق میگردند و به طوایفی تقسیم میشدند و از رؤسای خود فرمان میبردند.^۲ از اینرو در

۱ - تذکرة الملوك، ص ۳۰ [چاپ دبیر سیاقی ص ۵۰]. ۲ - همان کتاب، ص ۱۸۸.

دوران این دو سلسله مانند دوران سلجوقیان و مغول از يك سو میان مردم شهرنشین و شبه ایلی یا بیابانگرد و از سوی دیگر میان ایرانی و غیر ایرانی دودستگی وجود داشت و ترکمانان مانند زمان سلجوقیان ثابت کرده بودند که در خور اعتماد نیستند و نمیتوان بنای قدرت را بر چنین بنیاد متزلزلی استوار کرد. در زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۸۴/۱۵۲۴-۷۶) رقابت طوایف ایلی باهم و نیز طبع سرکش آنان وضع حکومت را بمخاطره افکند و شاه طهماسب ناچار دست بمرخص کردن و پراکنده ساختن آنان زد.

در زمان شاه طهماسب قسمت بیشتر مملکت من غیر مستقیم اداره میشد. بنا بقول آلساندری^۱ بجز ناحیه‌یی که شاه طهماسب و فرزندان او برای خود باقی گذاشته بودند کشور به پنجاه قسمت تقسیم میشد. حکام این پنجاه ناحیه سرپرستی ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سوار را بر عهده داشتند و میبایست آنانرا نگهداری کنند و بهنگام ضرورت فرا خوانند. بر روی هم عده آنان بنظر آلساندری بیش از ۶۰،۰۰۰ سوار نبود گرچه عده سوارانی که میبایست فرا خوانده شوند در روی کاغذ بیش ازین عده بود.^۲

حکومت های ولایتی از بسیاری جهات شبیه به «اقتاعات دیوانی» دوره سلجوقیان بود. این حکومت ها از طرف حکومت مرکزی باشخاص واگذار میشد و حاکم مانند مقطع زمان سلجوقیان مکلف بآماده کردن عده‌یی سرباز بود. شاردن مینویسد که حاکم در ولایت خود شهریاری کوچک بشمار میرفت. او و صاحب منصبان او و قوایی که وی اداره میکرد قسمت اعظم عواید مالیاتی را صرف میکردند و فقط جزیی از آنرا بشکل هدایا و حقوق و رسوم

۱ - Alessandri - ۲ - در «سفرنامه ایتالیایی هادرا ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم»،

Italian Travels in Persia in the 15th and 16th Centuries انجمن ها کلوبت

Hakluyt Society, دوره اول، ج ۴۹، ص ۲۲۶ - ۷.

مخصوص بشاه میدادند. بهمان طریق که شاه از حکام عوارض و مالیات میگرفت حکام نیز از کسانی که در قلمرو آنان میزیستند مالیات و عوارض میستاندند^۱ و میتوانستند ناحیه‌یی را که تابع آنان بود بتقسیمات فرعی منقسم و بکسان و گذار کنند و نسبت بآنها نظارت کامل داشتند.^۲

با اینهمه از طرف حکومت مر کزی در هر ولایت سه نفر مأمور منصوب میشدند. یکی از آنان به «جانشین» معروف بود و پیوسته در مر کز ولایت با حاکم بسر میبرد. دومی «وزیر» یا ناظر و ممیز و سومی «واقعه نویس» بود که وظیفه عمده او گزارش همه وقایع بشاه بود. در واقع کار این مأموران در هر ولایت این بود که مراقب اعمال حاکم باشند و در صورتی که بخواهد بر خلاف مصالح حکومت مر کزی کار کند با او مخالفت ورزند.^۳

در زمان شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸/۱۵۸۷-۱۶۲۹) در مبانی قدرت صفویه تغییراتی پدید آمده بود و او دیگر مانند شاهان پیشین بر قوای عشیرتی و ایلی اتکان میکرد بلکه قوای جدیدی را که از عناصر غیر ایلی فراهم کرده بود پشتیبان خود ساخته بود و آنان عبارت بودند از گرجیان و ارمنی‌هایی که اسلام آورده بودند.^۴ ایجاد همین قوای جدید که مستقیماً بشاه اتکاداشتند این مسأله را بوجود آورد که چگونه باید مزد آنان پرداخته شود. راه حلی که یافتند همان بود که سلاطین سلف از آن پیروی کرده بودند بدین ترتیب که قرار شد قشون از سپاهیان منظمی تشکیل شود و شاه از آنان نگهداری کند و در ولایات نیز قوای چریک بوجود آید و برای پرداخت مزدهمه سپاهیان،

۱ - سفرنامه شوالیه شاردن Voyages du Chevalier Chardin چاپ ل. لانگله L. Langlès (پاریس ۱۸۱۱)، ج ۵، ص ۴۰۸. ۲ - همان کتاب، ج ۵، ص ۳۸۰. ۳ - همان کتاب، ج ۲۵۷ - ۸. ۴ - تذکره الملوك، ص ۳۰ - ۱.

املاك خاصه (یعنی خالصه) را به تیول دهند. بنامش که در مورد این تیولها مانند « اقطاعات » اولیه لشکری اصل وراثت برسمیت شناخته شود و تیول بفرزندان ذکور وارث برسد مگر اینکه تیول دار بترك سپاهیگری گوید. هر يك از افراد چريك ولایات میبایست پس از احضار شدن بفاصله دوازده ساعت خود را معرفی کند و هر سال درسانی که در برابر نمایندۀ دربار یا در برابر حاکم صورت میگرفت شرکت جوید.^۱ در مورد قشون ثابت هر يك از تیولها را بچند دسته از سپاهیان میدادند نه بهر يك از افراد^۲ تا بدین گونه افراد تیولدار در امر وصول مالیات دچار اشکال نشوند. در بعضی موارد سپاهیان حقوق خود را مستقیماً از محل تیول میگرفتند و در پاره‌یی از موارد از خزانه مملکت. در مورد اخیر مأموری که موسوم به « تحصیلدار » بود پنج درصد بعنوان دلالی یا حق العمل بابت تیولهای حوالی اصفهان داده در صد بابت بابت تیولهای جاهای دیگر از مزد سپاهیان کم میکرد و غالباً تأدیۀ حقوق این تیول داران را بتعویق میافکند. بنابراین چنین مینماید که هر قدر عدۀ سپاهیان که در زیر فرمان مستقیم شاه بودند نسبت بعدۀ سپاهیان که حکام ولایات هر يك بسهم خود میبایست آماده کنند^۳ فزونی مییافت ناچار میبایست بر مساحت زمین‌هایی که در تصرف مستقیم سلطان بود افزوده شود تا بتواند مزد سپاهیان را بپردازد.

گذشته از تیولهای لشکری بعضی از املاك خالصه را موقتاً یا مؤبدآ به مأموران حکومت و دیگران به تیول میدادند (نگاه کنید بشرحی که پس از این خواهد آمد) و بعضی دیگر را در تحت اداره و اختیار ممیز [و با اصطلاح وزیر]

۱ - شاردن، ج ۵، ص ۲۹۸ - ۳۰۳ - ۴.
 ۲ - باصناف دیوانی نیز اقطاعات دسته
 ۳ - با اصطلاح انگلیسی Contingents.

مینهادند تا او از طرف شاه مالیات آنها را وصول کند. هر چند شاردن مینویسد که تازمان قبل از شاه صفی (۱۶۲۹-۴۲ میلادی [۱۰۳۸-۱۰۵۲]) امتیاز میان ولایات و املاک خالصه معلوم نبود با اینهمه چنین مینماید که در واقع بعضی امتیازات کلی میان املاک « دیوانی » (یعنی دولتی) و املاک « خاصه » (یعنی خالصه) وجود داشته منتهی این امتیاز در زمان شاه صفی بارز تر شده است. وزیر اوسار و تقی بوی اصرار کرده بود که سیاست پدر را مبنی بر نصب حکام در ولایات رها کند زیرا این کار باعث میشد که حکومت مرکزی نتواند در کار ایشان نظارت کند و باید دانست که پدر شاه صفی بعلت احتیاجی که بعده سر بازان مورد تعهد حکام داشت ناچار باتخاذ این روش شده بود. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و اداره امور فارس را که از نظر وسعت و ثروت یکی از ایالات مهم ایران بشمار میرفت اما بسبب سرحدی نبودن احتیاج بقوای نظامی کمتری داشت دوباره بر عهده حکومت مرکزی گذاشت و مباحثی را بتمشیت امور آن سامان گماشت. شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۶۴۲/۷۷-۶۷) سیاست پدر خود شاه صفی را ادامه داد و در هر جای کشور که خطر جنگ نبود مانند قزوین و کیلان و مازندران و یزد و کرمان و خراسان و آذربایجان حکومت های محلی را بر انداخت. از آن پس هنگامی که خطر جنگ ظاهر میشد دوباره برای هر ولایت حاکمی تعیین میکردند چنانکه در آغاز سلطنت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵/۱۶۶۷-۹۴) هنگامی که خطری از ناحیه قزاقهای حوالی بحر خزر سرزد وی حکامی برای مازندران و کیلان تعیین کرد. همچنین چون بیم آن میرفت که تر کمانان بر خراسان و آذربایجان بتازند ولاتی بآن دو ایالت فرستاد و همینکه خطر رفع شد سیاست شاه صفی را از سر گرفت. شاردن بسخن خود ادامه میدهد و میگوید که مردم باین روش اعتراض داشتند و میگفتند که این کار مانع از گردش پول

میشود و تنها شاه را توانگر میکند و مایه ستمکاری عمال حکومت و ضعف لشکر میگردد^۱. بعقیده شاردن علت اینکه ظلم حکام ولایات از جور مباشران املاک خالصه کمتر بود در وهله اول این بود که آبادی ولایت بِنفع حاکم تمام میشد زیرا در واقع ولایت تحت حکومت او قلمرو و شخص او بشمار میرفت و حال آنکه سود مباشر درین بود که بیهانه گرفتن مال بیشتر برای شاه تا آنجا که میتواندست مردم را بدوشد. ثانیاً حاکم برخلاف مباشر آنهمه هدا یا بدربار نیمفرستاد یا هر سال بجهت خوش خدمتی بر مقدار مبلغ سالیانه بی که برای شاه میفرستاد نمیافزود. ثالثاً اگر حاکم و مباشر بنا بود از مردم اخذی کنند شاه این کار را از دومی بیشتر تحمل میکرد زیرا خزانه شاهی از مالی که حاکم بزور میگرفت صرفه ای نمیرد.^۲

هر چند چنانکه در فصل چهارم باز نمودیم قبل از صفویه در میان طبقه اقطاع دار این تمایل غلبه یافته بود که انواع و اقسام مختلف از اقطاعات میدل بیک نوع گردد با اینهمه در دوره صفویه اقطاعات بچند دسته کلی معین قسمت میشد و در مورد همه آنها اصطلاح « تیول » بکار میرفت.

بعضی خصایص که در قدیم مخصوص اقطاع التملیک و اقطاع الاستقلال بود در مورد تیول صفوی هم مشاهده میشود. در قدیم اعطای اقطاع التملیک بنا برین عقیده بود که زراعت باید توسعه و رواج یابد. حال گوئیم که انعکاس این عقیده را در مورد اعطای بعضی تیولهای دوره صفوی نیز میتوان مشاهده کرد (نگاه کنید به مطالب بعدی). تا آنجا که تیول دار نسبت به تیول خود دارای اختیارات کامل دیوانی بود وضع او بیشتر شباهت بوضع صاحبان « اقطاع دیوانی » داشت. در برابر اعطای تیول تیولدار موظف بود که بسهم خود عده

۱ - شاردن ج ۵، ص ۲۵۰ - ۴، ۲۷۶ - ۷. ۲ - همان کتاب، فصل ۵، ص ۲۷۹.

معینی سر باز آماده کند. فرمان ذیل که بتاريخ ذی‌قعدۀ ۱۱۱۰ (ژوئیه - اوت ۱۶۹۸) نوشته شده است^۱ این نکات را روشن میکند:

حکم جهانمطاع شد آنکه بنا بشفقت شاهانه دربارهٔ امارت و حکومت پناه‌لاچین سلطان ولد مرحوم شیرعلی سلطان برادرست حاکم سابق سمای و ترکور از ابتداء ده ماههٔ توشقان ثیل^۲ مشار الیها برتبهٔ امارت الکای مزبور سرافراز و آنچه به تیول مرحوم مزبور مقرر بود بدستور امارت پناه‌مومی الیه عنایت فرمودیم که بواجبی بامر مزبور لوازم آن قیام نموده در آراستگی قشون و ضبط و نسق و آبادانی محال تیول خود مساعی جمیله بظهور رسانیده موافق تصدیق دفتر موازی چهل هفت نفر ملازم مکمل مسلح نگاهدارد و با غازیان و کدخدایان و رعایا بنوعی سلوک نماید که همگی از حسن سلوک اورا ضی و شاکر بوده و دعای خیر جهت ذات مقدس نواب کامیاب همایون ماحاصل شود. غازیان و ریش سفیدان و رعایای محال مزبوره امارت پناه مشار الیه را حاکم باستقلال دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نرود و اطاعت و انقیاد او را لازم شمرند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلیٰ رقم این عطیه را در دفاتر خود ثبت نموده تیولنامه بقیودلازمه مسوده نمایند و در عهده شناسند.

اصطلاح «تیول» همچنین دلالت بر زمین‌هایی میکند که بجای حقوق بمأموران حکومت داده‌میشد. این تیول‌ها بر دو نوع بود: یکی تیول‌هایی که بطور دائم وابسته بمقام و منصب بود و بهمین سبب تمام مقامات عالی بابت حقوق و مواجب صاحبان آن تیول‌ها تعلق میگرفت. دیگر تیول‌هایی که هر سال از طرف ادارهٔ حسابداری [مستوفی‌الممالک؟] باشخاص واگذار میشد.

چنانچه محصول تیولی که بجای حقوق و مواجب بیکی از مقامات داده بودند از مبلغ منظور کمتر میشد مباشر ولایت کسر مبلغ را جبران میکرد. بالعکس اگر محصول تیول از مبلغ منظور بیشتر میشد درین حال فرض قضیه این بود که مازاد را باید بخزانه بفرستند مگر در موارد استثنایی.

بموجب سفرنامهٔ شاردن بر آورد عواید زمین‌هایی که به تیول میدادند بر روزگاری باز میگشت که کس بیاد نداشت. شاردن ادعا میکند که در رعایت

۱ - این فرمان متعلق است به آقای حاج حسین آقا نخجوانی. ۲ - یعنی سال خرگوش.

مصالح شاه سخت اهمال میورزند و بطور کلی عواید تیولها عملاً سه چهار برابر مبالغ برآوردیست.^۱ یکی از سفیران ونیز در گزارشی که بسال ۱۵۷۸ - ۹ [۹۸۶ - ۷] نوشته همین نظر را اظهار کرده است. وی مینویسد: «عده بیشماری از دهات و املاک وسیع را بابت مزد سواران به تیول داده اند. کمترین مزدی که سواران میگیرند سالیانه ۱۰۰ دوکات است هر چند در آمدشان بیش ازین هاست. آنان خود زمین را زراعت میکنند و عوایدی که از آن بدست میآورند سه برابر مزد مقرر آنانست.»^۲

زمین‌هایی که بدین گونه در ازای مزد و حقوق به تیول داده میشد از تفتیش مأموران شاه معاف بود. بنظر شاردن این تیولها در واقع ملك صاحبان تیول بود و تیولداران با سکنه تیول بدلخواه خود رفتار میکردند.^۳ بنظر او در ایران با سکنه تیول‌های موروثی بهتر از سکنه املاک و اراضی نوع دیگر رفتار میشد زیرا تیول دار خود را ملك شخصی و دایمی خود میپنداشت و امیدوار بود که در سراسر عمر درین مقام باقی بماند و آنرا برای فرزندانش باقی بگذارد.^۴

سند ذیل که بتاریخ صفر ۱۰۴۱ (سپتامبر ۱۶۳۱) در مورد تعیین حقوق و مواجب نوشته شده کیفیت این گونه تیول را واضح میکند:^۵

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون حسب الحکم نواب جنت مکان فردوس آشیان ملکی وریش سفیدی ناحیه ارونق من اعمال دارالسلطنه تبریز بسعادت آثار ملك علائیک ارونقی بلامشارکت غیر مرجوع شده که بواجبی بامر مذکور ولوازم آن قیام و اقدام نموده کمال سویت و راستی در میان رعایا مرعی داشته نگذارد حیف و میلی واقع شود و امضاء سوای... [کذا؟] بتاریخ

۱ - شاردن، ج ۵، ص ۴۱۷. ۲ - وقایع نامه راهبان کرملی در ایران Chronicles of

the Carmelites in Persia (لندن، ۱۹۳۹)، ج ۱، ص ۵۲، حاشیه ۱.

۳ - شاردن، ج ۵، ص ۴۱۸. ۴ - همان کتاب ۴۱۹ - ۲۰. ۵ - این فرمان

متعلق است به آقای حاج حسین آقانهجوانی.

شهر ذیقعدۀ سنه ۱۰۳۸ گذشته مضمون اینکۀ چون بموجب حکم نواب فردوس آشیان ملکي ناحیۀ مزبور دروجه ملکِ علایبگ مذکور مقرر بوده رعایاء ناحیۀ مزبور اورا ملک خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون رفته لوازم امر مذکور را موافق معمول قدیم مخصوص او شناسند و احدی را بدو شریک و سهم ندانند و رسوم ملکي^۱ اورا موافق معمول زمان اعلیحضرت خاقان جمجاه جنتمکان علین آشیان و زمان نواب فردوس آشیان که در جزو معمول است مخصوص او دانسته رساند و کلانتر دارالسلطنۀ تبریز دخل در رسوم ملکي مزبور نکرده توجیه و تخصیصی که واقع شود باسم ملک مزبور آنچه رسد ناحیۀ ارونق باشد اطلاق نماید که مشارالیه در جزو موافق حق و حساب توجیه نموده محل بمحل رسد رساند و کدخدایان موجود ملک مذکور توجیه نماید و توجیہات را بخط و مهر او معتبر دانند و درینولا ملک مذکور عرض کرد که کلانتر تبریز اورا در ملکي ناحیۀ مزبور تمکین نمیدهد و مانع رسوم او میشود و قبل از این رعایای ناحیۀ مذکور عرض نموده حکم ماصر [ماضی؟] شرف ورود یافته بود که چون رسوم ملکي ناحیۀ مذکور از دفتر مشخص نمیشود ملکِ علایبگ مذکور اگر رسومی در جزو معمول بوده و رعایا و ملکان سابق نداده اند باز بهمان قاعده با رعایا عمل نمایند بنا بر این مقرر فرمودیم که کدخدایان و رعایاء ناحیۀ ارونق رسوم ملکي مزبور را موافق آنکه در زمان شاه جنت مکان علین آشیان و زمان نواب گیتی ستان بملکان میداده اند بمشار الیه واصل سازند و مضمون حکم نواب فردوس آشیان و حکم نواب همایون مارا که بر طبق آن صادر گشته من اوله الی آخره مضمی شناسند و موقوف و نمود [؟] ملک مشارالیه داد و ستد نکرده لوازم امر مذکور را مخصوص او شناسند. وظیفۀ ملک مذکور آنکه بنوعی با رعایا سلوک نماید که از اوراضی و شاکر باشند و دعای خیر جهت نواب همایون ما حاصل نمایند درین باب قدغن دانسته هر ساله حکم مجدد طلب ندارند و چون پروانچہ بمهر اشرف رسد اعتماد نمایند بعهده و کلاء بیگنریکی آذربایجان که امداد نمایند. بتاریخ شهر صفر سنه ۱۰۴۱.

شاردن قایل بدو دستۀ مهم از زمین هاست و آن عبارتست از یکی اوقاف و دیگری املاک خصوصی متعلق باشخاص. صفویه بسیاری از املاک را وقف مقاصد خیریه بخصوص وقف بقاع متبر که شیعه و از همه بالاتر آستانه امام رضا [ع] در مشهد و خواهرش فاطمه [ع] در قم کردند. بعضی ازین املاک وقتی موقوفاتی بود که بخاندان صفوی پیش از آنکه در ایران بسلطنت برسند تعلق

۱- رسوم ملکي یا شاید «رسوم ملکي» یعنی «the dues from the property» [= رسوم حاصل از ملک].

داشت ۱. شاید بتوان گفت که در زمان شاه‌عباس [اول] بیش از هر دوره دیگر بعداً املاک موقوفه اضافه شد. در سال ۱۶۰۶/۱۰۱۵ - ۷ یا ۱۶۰۷/۱۰۱۶ - وی بر آن شد که « جمیع املاک و رقبات مکتسبه خاصه خود را که ... قیمت عادلانه آنها زیاده از یک صد هزار تومان شاهی عراقی و حاصل آنها بعد از وضع مؤونات زراعت بتسعین وسط قریب به هفت هزار تومان میشد » با اینیه گوناگونی که در اصفهان و حوالی آن داشت وقف چهارده معصوم کند. وی تولیت آنها را بخود و پس از خود بسططان زمان اختصاص داد. بموجب مواد وقف نامه که شیخ بهاء الدین آنها را تنظیم کرد قرار شد که عواید اوقاف پس از وضع

۱ - در نسخه‌ی خطی که در کتابخانه آستان قدس رضوی معروف به «سکوک و سجالات تیموری» و در کتابخانه بیونات سلطنتی طهران موسوم به صریح الملوك است نوشته شده است که در ۱۰۱۱ (۱۶۰۲-۳) شاه عباس بهادر خان را ببلخ فرستاد و او در آنجا وقف نامه‌ی یافت که بموجب آن تیمور بعضی املاک را بر خاندان صفوی وقف کرده بود. درین سند صورتی از این املاک ذکر شده است منجمله املاک صفهان و همدان و طالش و طارم که آنها را «بزر حلال خود خریده و بذر کور اولاد وقف حضرت سلطان خواجه علی نموده». نامهای سران عشایر مختلف و امیران متعدد و کدخداهای و رؤسای که صاحب این املاک بوده اند بر متن سند افزوده شده و ایشان تصدیق کرده‌اند که بی هیچ اجبار و اضطرار با رضایت کامل و در عین هوشیاری این املاک را فسخ نکرده‌اند. تاریخ این معامله ۸۰۶ (۱۴۰۳ - ۴) ذکر شده است.

درین سند نوشته‌اند که پس از آنکه خاقان اعظم این مواضع را از طریق شرعی خرید تولیت آنها را با اولاد ذکور سید علی منصور بن سید جمال الدین بن سید علی منصور بن سید جبرائیل الحسینی سپرد. اینان میبایست هر سال عواید اوقاف را جمع کنند و بخواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن سلطان شیخ صفی الدین اسحاق بن سید جبرائیل الحسینی و فرزندانش بدهند.

همچنین فرمانهای دیگری در دست است که پس ازین تاریخ نوشته شده و متعلق بدوران صفویه است و بموجب آنها متولیان اوقاف سلسله صفویه در اردبیل از معافیت های گوناگون مالیاتی برخوردار شده‌اند (مثلاً نگاه کنیده کتاب حسین بن ابدال زاهدی یعنی «سلسله النسب صفویه» (برلن، ابرانشهر، ۱۹۲۴ - ۵، ص ۱۰۴ - ۵ و ۱۰۸ - ۱۰۹).

« حق التولیه » بر حسب اختیار و نظر متولی و بنا باقتضای زمان صرف شود.^۱ گذشته از خاندان سلطنتی که بر وسعت زمین‌های وقفی میافزودند در صاحبان املاک خصوصی نیز این تمایل پیدا شده بود که املاک خود را وقف کنند. علت این امر را تا حدی باید درین حقیقت جستجو کرد که زمین‌های وقفی باندازه سایر زمین‌ها غصب نمیشد و مالکان با وقف کردن زمین‌های خود تا حدی موفق بحفظ آنها میشدند زیرا بدین طریق خود یا خانواده شان متولی اوقاف خود میگشتند و در ضمن میتوانستند قسمت اعظم عواید آنها را بخود اختصاص دهند. البته قسمتی از عواید را هم صرف مقاصد خیریه‌ی میگردند که املاک خود را اسماً وقف آنها کرده بودند. ازین گذشته بموجب سفرنامه شاردن بسیار کسان که ملك خود را از راه حرام بدست آورده بودند از ترس آنکه از دست نرود وقف میگردند و بدین گونه امیدوار میشدند که غصب مال مردم از نظر اخلاقی عواقبی برای آنان بیارنیاورد و مکافات عمل گریبانشان را نگیرد و در ضمن از قسمت اعظم عواید موقوفه بهره مند میشدند. رویهمرفته شاردن در توضیح این معنی بتفصیل نمیکوشد. ازین گذشته مینویسد که اگر کسی زمینی را که از راه حرام بدست آمده بود وقف یا تحت عنوانی باطل تصرف میکرد این عنوان پس از یک سال از تاریخ تصرف بلاانقطاع زمین اعتبار مییافت و هر گونه ادعائی نسبت بان منتفی میشد.^۲ تولیت انواع مختلف اوقاف مانند تولیت اعتبار مقدس ظاهرأ شغلی بسیار پر درآمد بوده است. عده‌ی انگشت شمار میخواستند که این مناصب از دست آنان بدر نرود و ازین راه ثروتی عظیم بهم میزدند. شاه عباس ثانی این مقامات را مجدداً میان عده‌ی قسمت کرد و

۱- اسکندریک، تاریخ عالم آرای عباسی (طهران، چاپ سنگی ۱۸۹۶ - [۱۳۱۴]، ص ۵۳۶؛ همچنین نگاه کنید به شاردن، ج ۶، ص ۶۰. ۲ - شاردن، ج ۵، ص ۳۸۱.

کوشید تا بدین طریق موجب تجزیه ثروت‌های عظیم گردد.^۱
 فرمانی که در تاریخ ربیع الثانی ۱۰۷۳^۲ (نوامبر - دسامبر ۱۶۶۲) راجع بپرداخت مالیات دهقانان یکی از املاک موقوفه نوشته شده است نشان میدهد که غالباً زمین‌های وقفی را اجاره میداده اند. این سند مربوط است باوقاف غیایه^۳ که بعضی از آنها وقف خاص و برخی وقف عام بود و حاکی از آنست که مقامات دیوانی در معامله بازارعان روش مزارعه را بمقاطعہ یعنی مصالحه کردن بمبلغ مقطوع [و باصطلاح مبلغ «چکی» یا «یک قلم»] را رجحان میدادند. اینک متن فرمان:

چون قبل از این رفعت پناه کامران بیگ متولی بقعه رفیعہ غیایه بعرض رسانیده بود که بهرجات [بمعنی بهره‌ها و سهم‌ها] وقفی بقاع غیایه که در هر محل واقع است از قرار هست و بود [یعنی مقدار واقعی محصول] و عشر حاصل مقرر است و رعایای بعضی محال وقفی اولادی و خیراتی بقعه غیایه مزبور بمجرد آنکه در سنوات سابقه میانہ متولیان و زارعان بمقطع [یعنی مال الاجاره مقطوع] قرار یافته بوده آنرا منظور داشته در ادای بهره واقعی تعلل نمایند و حسب فرمان قضا جریان و مثال دیوان الصداره سابق مقرر شده بود که کدخدایان و رعایای محال وقفی بقعه غیایه چون اجاره و مقطع سابق بغوث موحرر مستأخرین شرعاً باطل است و بنا بصره و غبطه سرکار وقف به هست و بود عمل میشود میباید که همگی زارعان با متولی مذکور و متصدی سرکار وقف و ناظران بقرار هست و بود عمل نموده بهره واقعی را موافق معمول آذربایجان سیما دارالسلطنه تبریز و نواحی واصل متولی و ناظر متصدی گردانند که موافق شرط واقف و خطاب و مثال دیوان الصداره عمل نمایند و بمقطع سابق مستند نگشته آنرا منظور ندارند و در این وقت کامران بیگ ب دیوان الصداره العلیه العالیه آمده استدعای مثال تأکید [کرد] بنابر این مقرر شد که کدخدایان و رعایای محال وقفی بقعه غیایه نوعی که قبل ازین مقرر شد بعمل آورند بمهدیه شیخ الاسلام و کماشته بیگلربیگی عظیم الشان و وزیر جلیل القدر آذربایجان که امداد شرعی بتقدیم رسانیده مجال تمرد خلاف شرع و حساب رعایا ندهند و نوعی نمایند که بهره سرکار وقف از قرار هست و بود واصل گردد و درین باب اهتمام تمام لازم دانسته در عهد شناسند.

۱- همان کتاب، ج ۶، ص ۶۳-۵.
 ۲- این فرمان متعلق است به آقای حاج حسین آقانهجوانی
 ۳- ظاهراً واقف غیاث الدین بن رشیدالدین بوده که بیشتر املاک خود را در آذربایجان وقف کرده بوده است. بموجب سندی که پس ازین نقل خواهد شد عمل واقف ابتدا در ۷۳۲/۱۳۳۳-۴ صورت پذیرفته است.

فرمان ديگرى داريم كه تاريخ آن ۱۶۸۹/۱۱۰۱^۱ و موضوع آن دعوى بر سر همان ملك است. درين فرمان نوشته شده است كه محمد رحيم متولى ملك غياثيه در «دار السلطنه» تبريز بديوان عالى يعنى «ديوان الصّاره» گزارش داده است كه در بعضى اوقاف واقع در نواحى مرند منجمله شندوار [بكسراول و سكون دوم و سوم] از توابع ارونق [بفتح اول و سوم و چهارم] ميان متوليان سابق و بعضى از رعايا «مقاطعه و اجاره قرار يافته بود الحال رعايا مزبوره همانرا منظور داشته راضى بهست، و بود نميشوند» لذا متولى مزبور «درين باب استدعاء خطاب مستطاب عالى نمود و مستوفى موقوفات ممالك محروسه تصديق نموده كه از قرار وقفيه مؤرخه بتاريخ شهر محرم الحرام سنه ۷۲۴ قراءه مذكوره فوق از جمله موقوفات بقعه رفيه مزبوره و مداخل سركار مزبور ... از قرار تعهد مير عادل و محمد ابراهيم متصديان سابق موقوفات» بوده است و لذا اين ارزيابى را:

رعايا و زارعين بايد قبول نمايند يا آنكه دست برداشته محل را بتصرف مباشرين داده كه ضبط و نسق و توفيرا بعمل آورده از آن قرار بتنخواه ارباب حوالات نمايند بنا برين مقرر شد كه كدخدايان و رعايا محل وقفى مزبوره مستند باجاره و مقاطعه كه در بعضى از مننه با متولى سابق نموده باشند نشده بنا بر صرفه و غبطه سركار و قفاز قرار هست و بود عمل و بهره واقعى را موافق معمول ... آذربايجان خاصه دار السلطنه تبريز و نواحى، واصل متولى و متصدى سركار موقوفات بقعه مزبوره نمايند كه موافق دستور العمل ديوان الصدارة العلية العالیه بمصارفى كه مقرر گردد مصرف دارند.

اين سند چنين پايان ميبابد:

بمهدوه و كلاء عاليجاه سردار لشكر ظفرائرو بيگلر بيگى عظيم الشأن و وزير جليل القدر آذربايجان كه امداد شرعى و حسابى بتقديم رسانند و مجال تمرد و تخلف احدى از مضمون

۱ - متعلق به آقاى حاج حسين آقا نخجوانى است [در تاريخ تحرير اين سطور چون اصل اين فرمان در دسترس جناب ايشان نبود رو نوشتى از آن را مؤلف محترم بتقاضى بنده از لندن برايم فرستادند].

مسطور نداده نوعی نمایند که بهره واقعی سرکار وقف از قراهرست و بود واصل مباشرین آن سرکار شود و چنانچه رعایا و زارعین محال مزبوره را در مقابل سخن شرعی و گفتگوی حسابی بوده باشد بدیوان الصداره عرض نمایند که بدانچه مطابق شریعت مقدسه و موافق قانون حق و حساب بوده باشد مقرر گردد که از آن قرار بعمل آورند و درین باب اهتمام تمام لازم دانسته هر ساله خطاب مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند. [محل مهر عالی دیوان الصداره].

بعقیده شاردن املاک خصوصی متعلق باشخاص همان املاکیست که ۹۹ ساله بآنان اجاره داده میشد و در طی این مدت متصرفان بدلبخواه خود میتوانستند در آنها اقامت کنند یا آنها را بفروشند. پس از انقضای ۹۹ سال اجاره نامه دیگری برای همان مدت و در مقابل پرداخت عواید یک ساله مینوشتند. در مورد بعضی زمینها جریانه سالانه ناچیزی نیز مقرر میشد.^۱ با اینهمه باید دانست که در واقع املاک خصوصی ظاهراً وجود داشته است و بعید نیست که شاردن درین عقیده بی که اظهار کرده بخطا رفته باشد و ممکنست که این نوع اجاره و استجاره منحصرأ یا بطور عمده در مورد زمین های وقفی مصداق داشته است زیرا این نوع زمین ها در تاریخی که شاردن سفرنامه خود را مینوشت در ایران نسبتاً فراوان بود. اگر این نظر درست باشد این راه و رسمی که شاردن از آن سخن گفته موافق با راه و رسم امروزست که زمین های وقفی را ۹۹ ساله اجاره میدهند، زیرا چنین زمینهایی را رسماً و اصطلاحاً نمیتوان فروخت.^۲

شاردن همچنین مینویسد که تیولهای موروثی معروف به «سیورغال» را از محل اوقاف به خانواده های سرشناس مذهبی میبخشند. این تیولها نسلاً بعدنسل بموجب حق ناشی از مرور زمان بوراث میرسیده است.^۳ با اینهمه سیورغالها منحصر به زمین های وقفی نبوده و تنها بخاندانهای مذهبی

۱ - شاردن، ج ۵، ص ۳۸۱ - ۲. ۲ - نگاه کنید بفصل یازدهم. ۳ - شاردن، ج ۶، ص ۶۵.

داده نمیشده است بلکه سیورغالها را از محل زمینهای بایر یا زمینهای خالصه^۱ نیز عطا میکرده اند و معمولاً دادن سیورغال متضمن اعطای پاره‌یی از معافیت های مالیاتی بوده است. ازین گذشته اصطلاح سیورغال در مورد جوهری که از محل مالیات مملکتی باین و آن میداده‌اند بکار میرفته است^۲. چنین مینماید که این سیورغالها را پس از مرگ صاحب اصلی آن میان وراث قانونی او قسمت میکرده‌اند^۳ مگر در مواردی که حکومت آنرا پس میگرفت یا کسی آنرا غصب میکرد و این امر میبایست در آن روز کاران غالباً اتفاق افتاده باشد.

ازین گذشته باید دانست که هر چند تیول اصلی را بعنوان «دایم» میبخشیدند و مأموران دیوانی را ازینکه هر سال فرمان جدیدی از صاحب آن مطالبه کنند منع میکردند با اینهمه پس از مرگ تیول دار اصلی فرمان تیول محتملاً^۴ میبایست از طرف دیوان تأیید شود.

۱- در فرماتی که بمناسبت اعطای سیورغالی بعنوان اعتمادالدوله محمد بیگ وزیر شاه عباس صادر شده است نوشته‌اند که وی بعرض رسانده است که بعضی زمین‌ها را با آب قناتی آبیاری میکند که از حوالی اصفهان میگردد و اگر این آب در نهر «مبارک» جاری شود محتملاً برای آباد کردن زمین های پشت‌هزار جریب کافی خواهد بود. ازینرو منبعت هر زمین بایری که او آباد کند بعنوان سیورغال دایمی موروثی باو بخشیده خواهد شد و این سیورغالها از پرداخت خراج معاف خواهد بود (نسخه خطی متعلق بدکتر مهدی بیانی، طهران). با اینهمه شاید بتوان گفت که این زمین در اراضی موقوفه یکی از شاهان صفوی واقع بوده است. ۲- مثلاً فرمان مورخ رمضان ۱۰۴۷ (ژانویه - فوریه ۱۶۳۸) منقول در فرمان مورخ ۱۰۶۷ (۱۶۵۶-۷) مقرر میدارد که بیست درصد از مالیات سرانه اراننه سراسر آذربایجان که بمأخذ نفری ۶ دینار میگرفتند بعنوان سیورغال به میر نعمت‌الله عطا شود (نسخه خطی متعلق باقای حاج محمد آقا نخجوانی). ۳- همچنانکه در فرماتی که پیش ازین نقل کردیم مورد یافته است. ۴- هر چند تیول مذکور در حاشیه ۱ همین صفحه دایمی بوده است با اینهمه میان وراث اصلی اختلاف افتاده و بموجب فرمان مورخ شعبان ۱۱۱۵ (دسامبر ۱۷۰۳ - ژانویه ۱۷۰۴) اعطای تیول تأیید شده و نام سید دیگری را براسامی وظیفه خوران افزوده‌اند. این فرمان متعلق است باقای حاج محمد آقا نخجوانی.

کاملاً روشن نیست که اصطلاح سیورغال در چه م-ورد منحصرأ بمعنی تیولهای ارثی و غیر ارثی و در چه مورد منحصرأ بمعنی تیولی بوده است که بجای حقوق و مواجب باشخاص میبخشیده‌اند. از شاه اسماعیل فرمانی در دست داریم که در تاریخ ذوالحجه ۹۱۸ (فوریه - مارس ۱۵۱۳) بعنوان خواجه کمال ابوالفتح بن خواجه جمال الدوله، مفتش («مشرف») خزانه سلطنتی صادر شده است. درین سند نوشته‌اند که هر قدر در آئنده ملك او آباد شود باز از هر گونه مالیات و مطالبات معاف خواهد بود.^۱

بموجب این فرمان مبلغ ۳۸،۰۰۰ دینار تبریزی بعنوان سیورغال از محل روستای ویست [بروزن نیست] که جزو بخش مالیاتی گلپایگان بوده برای خواجه کمال‌الدین ابوالفتح مقرر شده است. نوشته‌اند که باید حقوق دیوانی آن محل طبق تعهدات معمول برای «وکلای» صاحب تیول فرستاده شود و تیول از مالیاتی که محصلان دیوانی بعنوان مالیات مستمّر («مال الجهاث») و مالیات زاید («اخراجات») و عوارضی که بموجب حکم یا جز آن گرفته میشود («عوارض حکمی و غیر حکمی») و «علفه و علوفه و سلامی و سواری و پیشکش و چریک» و همچنین انعام («حق السعی») محصلان مالیات («عمال») و «الاغ و الام» و سایر «تکلیفات دیوانی و مطالبات سلطانی»^۲ یا هر چه ممکن است از طریق مالیات بهر اسم و رسم و وصول کرد - از همه اینها معاف باشد. ازین گذشته هر گاه بر حسب اتفاق و بسبب ترقی عمران و آبادی تیول عواید آن افزون شود هیچ مبلغ اضافی ازین بابت نباید از وکلای صاحب تیول مطالبه شود و چنین مبلغی نباید چه بعنوان تقویم و چه بعنوان مساحت در صورت

۱ - معلوم نیست که سیورغال را بعنوان تیول باو بخشیده‌اند یا بجای حقوق و مواجب. اصل سند متعلق است باقای حاج میرزا حسن انصاری. ۲ - برای معانی این اصطلاحات رجوع کنید به فهرست لغات و اصطلاحات.

مالیات منظور گردد .

در فرمان مورخ ۱۷۰۸/۱۱۲۰ شاه سلطان حسین که بمناسبت اعطای «مزرعه» دولت آباد و کیخسرو آباد (واقع در ناحیه جوشقان) بعنوان تیول موسی بیگ قوللر آقاسی، بیگلربیگی سابق آذربایجان صادر شده است^۱ جمله یی دیده میشود که پر معنی است، بدین مضمون که این اماکن بعنوان سیورغال و بمنظور اقطاع التملیک (نگاه کنید به ص ۸۲) با مالیات و عوارض آن بسوی عطا شده است . این فرمان حکایت میکند که تیول مورد بحث دارای چهار قنات متروک بوده و چهار سالی پیش از آن موسی بیگ دو تا از آنها را دایر کرده و در احیای دو قنات دیگر کوشیده و این کار را تقریباً پایان برده است . ازین گذشته وی قصد دارد که در زمینی بایر قناتی احداث کند و ازین رو درخواست کرده است مالیات و عوارض دیوانی زمین هایی که ازین قنات مشروب خواهد شد بعنوان سیورغال موروثی باو بخشیده شود و اگر مقومان مالیاتی دیوان دیدند که بر مقدار محصول این دهات افزوده شده است مالیات آنجا را بیش از حد معمول تعیین نکنند . در مقابل این تقاضا بموجب این فرمان مالیات و عوارض دیوانی قناتهای قدیم و هر قنات جدید دیگری که ممکنست در محل احداث شود بعنوان سیورغال دایمی موروثی باو عطا میشود . مستوفیان عظام دیوان باید اینهارا سیورغال او و اولاد او شناسند و مالیات زاید و لایستی (« اخراجات مملکتی ») و مالیات زاید و مطالبات دیوانی (« اطلاقات دیوانی ») خاصه اطلاقات دیوانی مخصوص سربازان پیاده و « پیشکش ها » و مخارج ایلیچیان و غیره را از محل مالیات مشترک دهقانان (« بنیچه ») بپردازند و بهیچ وجه براتی بر آن سیورغال ننویسند و بابت « علوفه » و « علفه »

۱- من سواد این فرمان را دیده ام نه اصل آنرا که شنیده ام در کیخسرو آباد است.

و جو و کاه و هیزم و طیور اهلی و علیق و «بیگاری» و عوارض صید («شکار»
 یا شاید «جیره شکار انگیزان») و «طرح» و «دست انداز» و «الاغ»^۱
 و «کبک»^۲ و «قراشوران» و سایر عوارض چیزی مطالبه نکنند و بهیچ
 بهانه متعرض «رعایا و برزگران و مقنیان» یا عمل موسی بیگ نشوند و در
 هر امری از امور رعایای موسی بیگ که محتاج داوری باشد باو مراجعه
 کنند و «حکام» و دیگران در آن مداخله نکنند. درین فرمان دوبار عبارت
 «بی دستور اصل» (تقویم اصلی مالیات) در مورد شرایط اعطای سیورغال
 بکاررفته است و ظاهراً ازین نکته بخوبی پیداست که «سیورغال» الزاماً از همه
 مالیاتها معاف نبوده است. درین صورت چنین مینماید که صاحب سیورغال
 ناگزیر بود که کماکان مالیات اصلی را بپردازد اما از پرداخت مالیات زاید
 معاف میشد. بعلاوه این شرط که همه مرافعات دهقانان برای رسیدگی باید
 به صاحب سیورغال ارجاع شود اهمیت بالنسبه فراوانی دارد (نگاه کنید به
 صفحات بعد).

ازین گذشته چنین مینماید که بعضی افراد را از پرداخت مالیات معاف
 میکرده اند و این «معافیتها» «شخصی» بوده و بزمین آنان تعلق نمیگرفته
 است. و اما کسانی که با کشاورزی سروکار داشتند زمینهایشان از مالیات معاف
 بود. بموجب فرمان مورخ ۱۰۷۹/۱۶۶۸-۳۹ خانواده سادات انصاری خواه
 در تبریز باشند خواه در جاهای دیگر پیوسته از پرداخت هر گونه مالیات
 معاف اند. بنابراین دیوانیان را از گرفتن هر گونه مالیات و عوارض از
 خانواده مزبور منع کرده و آنان فرمان داده اند که خاندان مزبور را بهر

۱ - برای معانی این اصطلاحات رجوع کنید به فهرست لغات و اصطلاحات. ۲ - مقایسه
 کنید با آنچه درین باره در فصل هیجدهم خواهد آمد. ۳ - متعلق به آقای حاج
 حسین آقا نخجوانی.

نوع كسب و تجارت مشغول باشند مزاحم و متعرض نشوند و ييوسته ايشان را از ماليات مستمرو عوارض و ماليات زايد (« عوارضات و اخراجات و صادرات (كذا في الاصل) ديوانى ») و « تحميلات ولايتى » مانند « دوعشر و ده يك و حد ميانه » و ماليات سرانه (« سر شمار ») و ماليات خانه (« خانه شمار ») وغيره معاف دارند .

زمين هاى موات بر حسب جايى كه در آن واقع شده بود يا بديوان تعلق داشت يا بشاه اما چون بقول شاردن شاه مالك همه اموال ديوانى بود هر گاه ميخواست آنها را به زمينهاى خالصه مبدل سازد چنين ميكرد (بجاي آنكه بگذارد حكام آنها را بفروشند) . در صورتى كه چنين زمينى مبدل بخالصه ميشد مباشرى بر آن ميگماشتند و او از طرف شاه زمين را تحويل ميگرفت . از اينرو هر زمين بلا متصرف يا هر زمينى كه عملاً آنرا تصرف کرده بودند اما حقا نميتوانستند تصرف كنند در هر نقطه از نقاط امپراتورى متعلق بشاه بود . اگر كسى ميخواست خانه يى در زمينى بسازد كه عملاً كسى آنرا تصرف نكرده بود و كسى هم نميتوانست مالكيّت خود را نسبت بآن ثابت كند چنين زمينى را چنانچه متعلق بديوان بود از حاكم و مباشر درخواست ميكرد و چنانچه خالصه بود ميبايست تقاضاى او را بعرض شاه يا باطلاع عمال او در آن ولايت برسانند . بنا بقول شاردن اگر كسى موفق بگرفتن اين گونه زمين ها ميشد يا زمين را بى شرط و قيد باو ميبخشيدند يا مشروط بپرداخت حق سالانه . بموجب شرايط مندرج در قانون مدنى اين زمين ها را نود و نه ساله باشخاص اجاره ميدادند و پس از انقضاى اين مدت مستأجر براى تجديد اجاره بهمان مدت نود و نه سال ميبايست حقى بپردازد . اگر در طى مدت نود و نه سال مستأجر زمين را بديگرى مي فروخت ميبايست قباله را بمباشر ارائه كند و مختصر

حقی هم باو بپردازد تا اجاره زمین از همان تاریخ بمدت نود و نه سال تجدید و بمستأجر جدید واگذار شود. اگر بدین گونه قول شاردن درباره واگذار کردن زمینهای موات به اشخاص درست باشد این مطلب اقوی دلیل خواهد بود بر اینکه مالک مطلق هرزمینی شاه بوده است. ازین گذشته اگر این نوع واگذار کردن زمین برآستی مربوط به «زمینهای موات» بوده باشد این نکته دلیل بر آنست که درین مورد آشکارا بر خلاف شرع اسلام اعم از شیعه و سنی عمل میشده است. با اینهمه ممکنست که شاردن درین مورد خطا کرده باشد و شاید این گونه اجاره ها تنها منحصر بزمین های وقفی بوده است، زیرا این قسم زمین ها را کسی نمیوانسته است رسماً تملك کند. شاید بتوان گفت که درواقع اجاره دادن املاک بخصوص در مورد زمین های خالصه و وقفی از رسوم معمول و متداول زمان بوده است درفرمانی که تاریخ آن ۱۹-۱۵۵۸/۹۶۶ است و همچنین در تذکره الملوك بترتیب ذکری از «مستاجرین مزارع» مغانات [بضم میم] و مستاجرین محال اصفهان بمیان آمده است. سند دیگری داریم که در تاریخ ۲-۱۶۳۱/۱۰۴۱ نوشته شده است و در بالای آن مهر شاه صفی اول^۲ دیده میشود و مربوط بشکایتی است که «مستاجر» بعضی محال ارونق واقع در حوالی تبریز طرح کرده است بدین مضمون که مستوفیان بغلط پرداخت مزد جمعی از مردم را بر آنجا حواله کرده اند. درین فرمان ادعای شاکی رامبنی براینکه اراضی مورد بحث از طرف محمد بیگ وقف شده و بتصدیق دیوان هم رسیده است تأیید کرده و جمعی را که صاحب برات بوده اند از ایذای «مستاجرین» منع کرده و به بیگ لریگی نوشته اند که این رأی را اجرا کند.

۱ - حسین بن اسد زاهدی، ص ۱۰۵. ۲ - این سند متعلق است به آقای حاج حسین آقا نخبجوانی.

اداره زمین های خالصه‌یی که مستقیماً اداره میشد بعهده وزیر پایتخت [و باصطلاح وزیر اصفهان] بود و وظیفه او این بود که «محال خاصه» را چنان اداره کند که هیچ جا بدون گاوهای مورد لزوم («بی نسق»)^۱ و نا مزروع نماند و آنچه بجهت زراعت ضرورست بعنوان بذرو مساعده بمستأجر و رعیت بدهد و هنگام برداشت محصول پس بگیرد و برای مستغلات املاک خالصه که رعیت نداشته باشد رعیت بیابد و زراعت آنجا را توسعه دهد.

اگر نقصانی در محصول املاک خالصه روی دهد عمال دیوان باید باتفاق بر آورد کننده محصول («ریاع») و «مساح» بمحال مربوط بروند و پس از بر آورد محصول و بعد از وضع سهم معمولی رعایا تمه را بجهت «دیوان» ضبط کنند و پیرداخت حوالات دیوان اختصاص دهند.

از جمله وظایف «وزیر اصفهان» جمع کردن رعایا و تکثیر زراعت و تعمیر ابنیه و قنوات و محافظت رعایاست تا از احدی برایشان جور و تعدی نرود.^۲

«مستوفی» اصفهان حواله مینوشت و اختصاص عواید [و باصطلاح اطلاق وجوهات] و محصولات که وزیر اصفهان جمع و ضبط کرده بود و نیز تصفیة حساب [و باصطلاح تشخیص محاسبات] رعایا بعهده او بود در ماه نوامبر [یعنی قوس هر سال] «عمال» و مأموران دیوانی، میزان «تسعیر» را تعیین میکردند و حساب رعایا را می بستند و بآنان مفاصا حساب میدادند و در آن هنگام میبایست طومار احضار («طومار توجیه») مردانی که الاغ داشتند («مردان الاغ دار») و مردان

۱ - مینورسکی این کلمه را به neglected [یعنی متروک و مهمل] ترجمه کرده .
 اما بعقیده من بمعنی «واحد زراعت» یا «جفت» است. امروز روز نسق درین معنی بکار میرود.
 مثلا میگویند فلان ده بفلان قدر نسق تقسیم میشود یا استعداد فلان قدر نسق دارد .
 ۲ - تذکرة الملوك ، ورق ۷۲ الف - ۷۳ الف [ص ۴۴-۴۶ چاپ دبیر سیاقی] .

بیل‌دار و غیره که مؤدیان مالیاتی ملزم به تدارک آن بودند تنظیم شود.^۱ ظاهر آ‌ عده‌بی‌از زمین‌ها نیز تحت نظارت «وزیر سرکار انتقالی» بوده و چنین مینماید که اینها عبارت بوده است از زمین‌های خالصه و موقوفه که بکسانی اجاره یا انتقال‌داده بودند و اما سبب نظارت او بر زمین‌های مزبور این بود که تکثیر زراعت و تعمیر ابنیه و قنوت در املاک خالصه و وقفی از جمله وظایف این وزیر بود. همچنین میبایست در محافظت مؤدیان (مؤدیان مال‌الاجاره؟) بکوشد تا احدی جبر و تعدی برایشان نکند. دیگر از وظایف او اداره کردن املاک و زمین‌های مزروع و سرپرستی باغها و املاک غیر منقول («مستغلات») و آسیاها و «قناتها» بود و قرار برین بود که «وجه ریع هر محل بمهر و اطلاع مشار الیه از رعایا و مستأجران باز یافت» شود. وی میبایست از مالیات ابواب جمعی خود آنچه بذر و مساعده و اعانه نقدی [و باصطلاح مؤنت زراعت] لازم بود بدهقانان هر محلی که «بی نسق و نا مزروع» بود بدهد و بهنگام برداشت محصول وجه مساعده و مؤنت را باز ستاند. وظیفه او این بود که برای هر محلی که رعیت نداشت رعیت بهم رساند و آنانرا بزراعت زمین بگمارد. وظیفه او در مورد نقصان یافتن محصول هر محل شبیه وظیفه وزیر املاک خالصه بود.^۲

از جمله وظایف یکی از مستوفیان مخصوص، رسیدگی بحساب این‌گونه املاک بوده است. نوشتن حواله و تعیین مالیات محصولات و تصفیه محاسبات

۱ - تذکرة الملوك، ورق ۸۲ الف-ب [چاپ دبیرسیاقی ص ۵۰-۵۱]. مینورسکی تسعیر را به Prices [یعنی قیمت‌ها] ترجمه کرده اما بعقیده من بهتر است که به «Conversion rate» [یعنی نرخ تسعیر بمعنی عام کلمه] ترجمه شود زیرا مقصود از تسعیر آن بوده که سهم مورد مطالبه مالک یا دیوان را از جنس بنقد مبدل کنند. ۲ - همان کتاب ورق ۷۴ الف-ب [چاپ دبیر سیاقی، ص ۴۶].

رعایا و جمع « وجوهات دیوانی و وقفی » نیز از وظایف او بوده است. همچنین « تسعیر » ماه قوس را « عمال » و مأموران دیوانی موافق رسم (« دستور ») معمول مشخص میکردند و پس از تفریغ حساب رعایا مفاصحا حساب [بمهر مستوفی] بآنان میدادند.^۱

از آنجا که غالباً در میزان غله نقصان جزئی یا کلی روی میداد و مالیات ارضی هم بیشتر عبارت بود از سهمی که دیوان از مقدار غله موجود میبرد ازینرو تعیین مقدار محصول سالیانه امری مهم بشمار میرفت و در اصفهان این کار بعهده مأمور مخصوصی بود که « ریاع » خوانده میشد. وظیفه او این بود که در حضور محصلان مالیات و سایر مأموران، محصولات محال اصفهان را در هر سال که مقرر میشد بازدید کند و ببیند که اگر دیوان در آن محل سهم (« چهار یک نسق ») دارد بر آن مالیات ببندند. اما اگر محصول بعضی زمین ها دچار آفت ارضی و سماوی میشد درین صورت یابنا برین بود که ریاع آنها را بازدید کند و یا مجبور بود که این کار را انجام دهد و مقصود ازین عمل آن بود که تا حدی زمین آفت زده را از مالیات معاف کنند. وی میبایست نمونه‌یی از حاصل در حضور مأموران مزبور بگیرد و سپس « عمال » از آن قرار همه محصول را بر آورد کنند و ابواب جمع رعایا و مؤدیان را معین گردانند تا پس از آنکه بتصویب وزیر دیوان اعلی رسید اجرا گردد.^۲

« اوقاف تفویضی »^۳ تحت نظارت « صدر خاصه و عامه »^۴ بود. اوقاف محال اصفهان را وزیر مخصوصی که معروف به « وزیر فیض آثار » بود اداره

۱ - همان کتاب، ورق ۷۵ ب - ۷۶ الف [چاپ دبیرسیاقی، ص ۴۶ - ۴۷] .

۲ - همان ورق ۸۳ الف - ب [چاپ دبیرسیاقی، ص ۵۱] . - ۳ - یعنی اوقافی که

پادشاه وقت متولی آنها بود (نگاه کنید به پیش ازین، ص ۲۲۲-۲۲۳) . - ۴ - تذکره الملوك،

ورق ۴ ب [چاپ دبیرسیاقی، ص ۲] .

میکرد و وظیفه او این بود که ببیند آیا املاک و زراعات بنسبت استعدادی که دارند کشت و زرع میشوند یا نه. بعلاوه میبایست در آبادی باغها و «مستغلات» و آسیاها و قنوات مراقبت کند. مقدار برآورد شده محصول محال (یعنی دهات اصفهان و زمینهای «خاصه») و مستغلات و همچنین عواید دیگری که از موقوفات سرکار مزبور بدست میآمد از رعایا و مستأجران بهمهر و اطلاع وزیر وصول میشد و از طرف او بمصارف مقرر میرسید. وظیفه این وزیر آن بود که «حسن سعی خود را در آبادی محال و تکثیر زراعات حاصل سازد»^۱.

اداره امور اوقاف در ولایات با مستوفی مخصوصی بود. همه «وزراء و مستوفیان و متصدیان و متولیان و مباشرین موقوفات خاصه» و موقوفات «دیوان ممالک» میبایست محاسبه خود را برای ممیزی به «دفتر موقوفات» تسلیم کنند^۲. دفتر موقوفات دارای مستوفی مخصوصی بود که از جمله وظایف او رسیدگی بحساب رعایا و مستأجران و صدور مفاسد حساب برای آنان بود^۳. از بعضی موقوفات «حق التولیه» و «حق النظاره» در وجه «صدر اعظم» میگرفتند^۴.

۱- همان کتاب ورق ۷۱ الف - ب [چاپ دبیرسیاقی، ص ۴۵]. ۲- همان کتاب ورق ۷۱ ب - ۷۲ الف [چاپ دبیرسیاقی، ص ۴۴]. ۳- همان کتاب ورق ۸۱ ب - ۸۲ الف [چاپ دبیرسیاقی، ص ۵۰]. ۴- همان کتاب، ورق ۸۵ الف - ب [چاپ دبیرسیاقی، ص ۵۳]. درضمن دوست فاضل آقای مسعود رجب نیامرا باین نکته متوجه کردند که در زمان صفویه عنوان صدراعظم که مؤلف محترم به Chief Minister ترجمه کرده وجود نداشته است. مستند مؤلف عنوان «صدر عظام» است که در صفحه ۵۳ تذکره الملوك (چاپ دبیرسیاقی) آمده است و حال اینکه عظام درینجا در معنی صفتی بکار رفته و مقصود از صدور عظام همانا صدر خاصه و صدراعظم است که در صفحه ۲ همان کتاب نیز صریحاً بآن اشاره شده است. اصولاً عنوان «صدراعظم» در هیچ جای تذکره الملوك بکار نرفته است و استاد مینورسکی در حواشی و تعلیقات

در دوره صفويه تغيير مهمی در وضع قضات و حدود احكام « عرفی » یا محاکم عادی حاصل شد . پیش ازین سلسله یعنی در دوره سلجوقیان محاکم شرعی را در چهارچوب دستگاه حکومت گنجانده بودند اما فقط در زمان صفويه بود که محاکم شرعی و قضات را تابع مقامات غیر مذهبی یعنی محاکم عرفی و سلسله مراتب شبه نظامی که در رأس آن « دیوان بیگی » قرار گرفته بود کردند^۱ . شاردن مینویسد که چندین قرنست که از نفوذ قضات بتدریج کاسته شده است . بنظر مینورسکی کاستن اختیارات قاضی را با ایجاد مقاماتی نظیر صدر و شیخ الاسلام از قوه بفعل آوردند^۲ . ازین گذشته دیوان بیگی بر همه محاکم شرعی نظارت داشت و بعنوان قوه مجریه محاکم شرعی^۳ عمل میکرد . شاردن عقیده دارد که بینوتی میان حدود یا قلمرو قوانین مکتوب (یعنی احکام قرآنی) با حدود یا قلمرو قوانین عادی (یعنی « عرفی ») وجود نداشته است زیرا « دومی چون از اولی قوی ترست بدون احساس کمترین مقاومتی بر آن تفوق میابد^۴ » . بنا بقول شاردن قوانین جزائی یکسره خارج از حدود اختیارات محاکم « شریعه » است^۵ .

اداره امور محلی با کدخدایان بود که ظاهراً مسؤول وصول مالیات و عوارض بودند و بر سکنه دهات نوعی ریاست داشتند . یکی از فرمانهای شاه عباس

→ خود بر همان کتاب نه تنها چنین عنوانی فائل نشده است بلکه صریحاً مینویسد : « در زمان قاجاریه ... لقب اعتمادالدوله متروک شد و شاغل آن مقام لقب صدر اعظم گرفت و بدین ترتیب با صدی که شاغل مقام روحانی بود ... بکلی تمایز وجدائی یافت » . (سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۸۴) .

- ۱- همچنین نگاه کنید به همان کتاب، ص ۱۱۰، ۱۱۹ .
- ۲- تذکره الملوك، ص ۱۱۱ [سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۵] .
- ۳- همان کتاب، ص ۱۱۹ .
- ۴- شاردن، ج ۶، ص ۷۵ .
- ۵- همان کتاب، ج ۵، ص ۹۸ .

اول^۱ که تاریخ آن ۱۰۰۶/۱۵۹۸ است و بعنوان یکی از ملاکان فارس بنام شیخ شهبازبن شیخ حیدر صادر شده بدین مضمونست :

فرمان همایون شد آنکه چون شیخ شهباز ولد شیخ حیدر معروض داشت که مدت مدید است که ابا عنجد در قصبه اقلید متوطن است و در آنجا بعمارت و زراعت و آبادانی مشغول است و جزوی بشیعه در قریه ماردیجه^۲ دارد و از عهده مال و جبات آن نیز بیرون میاید و کدخدایان قریه مذکور تکلیف بردن او بدانجا مینمایند بنا برین مقرر فرمودیم که کدخدایان قریه مذکور چون مشارالیه ابا عنجد در قصبه مذکور متوطن است و حکم اعلیحضرت خاقان جمجاه جنت مکانی علین آشیانی نیز درین باب شرف ورود یافته و از عهده مال و حقوق دیوانی خود که در آنجا دارد بیرون می آید تکلیف بردن او بدانجا ننمایند و مزاحمت نرسانند عمال قصبه مذکور بعلت اخراجات و عوارضات خلاف حکم از بیگار و شکار و غیر ذلک بهر اسم و رسم که بوده باشد حواله و اطلاقی بر مشارالیه و اقوام او ننمایند. بعهده حاکم فارس که امداد نماید و هر ساله حکم مجدد طلب ندارند . شهر جمادی الثانی سنه ست و الف

میزان مالیات ارضی که از مردم می گرفتند و مأخذی که از آن قرار مالیات را حساب میکردند کاملاً روشن نیست . تیولها در پاره یی از موارد، اما نه در همه موارد از پرداخت مالیات ارضی بخرانه مملکت معاف بود و هر چه تیولدار مالیات می گرفت بخود او تعلق داشت . بیشک از املاک خالصه و موقوفه بجز مواردی که بالاخص آنها را از پرداخت مالیات معاف کرده بودند چیزی بعنوان مالیات ارضی و در مورد املاک دسته اول مال الأجاره می گرفتند . بنا بقول صاحب لب التواریخ (تاریخ تألیف آن ۱۵۴۱ [۹۴۸] است) روش مالیاتی اوزون حسن^۳ تا روزگاری دراز پس از مرگ او همچنان معمول بود^۴ . شرف بدلیسی مؤلف تاریخ کردی معروف به شرفنامه مینویسد که این روش مالیاتی در زمان

۱- این فرمان متعلق است به آقای حاج محمد آقا نخجوانی . ۲- این کلمه را مؤلف با

اظهار تردید بازو نچه خوانده است (مترجم) . ۳- نگاه کنید به پیش ازین ، ص ۲۰۵ .

۴- هینتز، مجله آلمانی مؤسسه شرقی ، فصل اول (۱۹۵۰) ، ص ۱۷۷ . همچنین نگاه کنید به مینورسکی ، نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی، شماره ۱۰ (۱۹۴۰-۲) ، ص ۱۴۲ ، حاشیه ۳ .

تأليف كتاب يعنى ۱۵۹۶ [۱۰۰۵] هنوز معمول بوده است^۱. با اينهمه بايد گفت كه در ينجانيز بظن غالب اسلوب مالياتى از محل تا محل فرق ميكرده است و احتمال ندارد كه روش اوزون حسن را درهمه ولايات بكار بسته باشند. از آنچه پيش از اين گفتيم چنين بر مى آيد كه در بعضى موارد ماليات ارضى عبارت بوده است از يك چهارم محصول. بنا بقول آلساندرى، طهماسب بن اسماعيل (۹۳۰-۴۸/ ۱۵۲۴-۷۶) نسبة^۲ از مردم كمتر ماليات ميگرفته است. وى چنين مينويسد:

از محصول زمين همچون كندم و ديگر غلات يك هفتم عايد شاه ميشود و از تاكستانها و چراگاهها از هر ۱۰۰۰ ارچى^۳ [(؟ كذا)] زمين ساليانه ۶۰ شاهی كه بيول ما ميشود چهار سيكوين^۴ و خرده اى. اين ارچى مقياسى است كه در بين آنان معمول است و هر كشتزارى ممكنست كه بيش از ۱۰۰ ارچى باشد (پس ۱۰۰۰ ارچى برابر ميشود با ۹ كشتزار و باين ترتيب مردم بابت هر كشتزار نيم دو كات^۵ و اندكى كمتر ميپردازد) :.... در مورد چهار پايان ساليانه ۱۵ بيستى بابت هر ۴۰ كوسفند ميپردازند كه بيول ما ميشود ۳ ليره^۶ و ۱۵ سولدى^۷ و اما بابت چهار پايان نر ساليانه ۱۰ بيستى تاديه ميكندند كه بيول ما ميشود ۲ ليره و ۱۰ سولدى^۸.

با اينهمه معقول نيست اگر تصور كنيم كه روش يك نواختى در سراسر كشور برقرار بوده است.

گاه گاه مردم را بعلت فقر ناشى از بلاهاى آسمانى يا علل ديگر از ماليات معاف ميكردند چنانكه در ۱۵۰۳/۹۰۹-۴ شاه طهماسب فرمانى صادر كرد و

۱- بنقل هينتز از شرفنامه، چاپ و. وليامينوف - زرنوف V. Veliaminof-Zernof (سن پترزبورگ، ۱۸۶۰-۲)، ج ۲، ص ۱۲۰. مقرران («دستور») اوزون حسن در تذكرة الملوك نيز نقل شده و بموجب آن در بعضى موارد مالياتى بابت مواجب «صاحب جمع ركابخانه» وصول ميشده است (ورق ۱۰۰ اب) [چاپ دبىرسيافى، ص ۶۵].
 ۲- Orchi
 ۳- Sequin [مأخوذ از «سكه» عربى و آن نوعى مسكوك بوده كه درونيز رواج داشته و ارزش آن معادل با ۹ شيلينگ و ۴ پنس بوده است].
 ۴- Ducat [و آن نوعى مسكوك طلا بوده كه در قديم در غالب ممالك اروپايى رايج بوده است].
 ۵- Lire [كه همان «ليره» است].
 ۶- Soldi
 ۷- وقايع نامه راهبان كرملې در ايران، ج ۱، ص ۵۲.

بموجب آن مردم طالقان را از «خمس نساجی و مواشی و مراعی» بسبب عدم استطاعت آنان معاف کرد و به «حکام و تیولداران و داروغه‌ها و کلانتران و کدخدایان» فرمان داد که ازین بابت چیزی از احدی نگیرند. به «مستوفیان دیوان» نیز حکم شد که معاف بودن مردم طالقان را از مالیات در دفاتر خود ثبت کنند. خود فرمان را هم بر سنگ نقر و در محل نصب کردند^۱.

در اصفهان مالیات آب نیز می‌گرفتند. بگفته شاردن زمین‌ها و باغهای اصفهان و حومه آن سالیانه در هر حریب ۲۰ سل^۲ بابت آب رودخانه بشاه میدادند و نرخ مالیاتی آب چشمه کمتر بود^۳. میراب یکی از مأموران مهم بشمار میرفت و درینجا باز باید از قول شاردن بگوییم که گذشته از جوهری که زیردستان برای میراب وصول می‌کردند ۴۰۰۰ تومان در آمد شغل او بود^۴. وظیفه او تعیین سرپرست نهرها («مادی‌سالار»)^۵ و تنقیه «انهار و جداول» و «رساندن آب زاینده رود بتمامی محال اصفهان» بود که از آن مشروب میشد. دیگر از وظایف او این بود که نگذارد «رعایای محل در باب حقاچه بردیگری تجاوز کنند» و نگذارد که از طرف «اقویا برضعفا در باب حقاچه زیادتی شود». وی میبایست بدعوی ارباب و رعایای هر محل در باره حقاچه رسیدگی و تصمیم خود را با تصویب «وزیر و کلانتر و مستوفی» اجرا کند^۶.

۱- آرشیوهای وزارت دارائی، طهران شماره ۷۳۰، ص ۳۵-۴ Sol-۲
 ۳- شاردن، ج ۴، ص ۱۰۰-۱. ۴- همان کتاب، ص ۱۰۰. ۵- برای معنی کلمه مادی که امروز روز نیز در اصفهان مصطلح است رجوع کنید بفهرست لغات و اصطلاحات (مترجم).
 ۶- تذکره الملوك، ورق ۸۱ الف- ب [چاپ دبیرسیاقی، ص ۵۰]. مینورسکی چنین ترجمه میکند: رسانیدن «آب زائده» (یعنی آب زاید surplus water) زاینده رود... اما بنظر من «آب زائده رود» اشتباه کاتب است و او «آب زاینده رود» را چنین نوشته است. وظیفه میراب تقسیم آب بوده نه تقسیم آب
 ←

کسانی که بمدت یکسال یا بمدتی طولانی تر تیول بآنان داده میشد و همچنین صاحبان سیورغال مشمول پرداخت عوارض مخصوصی بودند. این مطلب از آنجا روشن میشود که محل قسمتی از حقوق بعضی مأموران را عبارت از عوارض یا سودی میدانستند که تیولداران و صاحبان برات سالیانه (« همه ساله ») و سیورغال میپرداختند. این نکته واضح و روشن نیست که گرفتن این گونه رسوم منحصر بهنگام صدور فرمان اعطای تیول و سیورغال بود یا اینکه هر سال وصول میشد، شاید پاره‌یی از رسوم را مانند آنچه به مهر دار مهر همایون میدادند سالی یک بار میپرداختند و سایر رسوم را مانند آنچه به « مستوفی الممالک » و « صاحب توجیه » تعلق میگرفت هر سال وصول میکردند. در تذکره الملوك رسومی که تیولداران میپرداخته اند و بالغ بر ۱۶/۴۲ درصد عواید سالیانه تیول‌های گذشته و در « دیوان » ثبت شده بوده است بشرح ذیل آمده است:^۱

(بقرار تومانی چند دینار)

۳۵۷

بو کیل دیوان اعلی

۳۳۰

بوزیر دیوان اعلی

→ زاید چه درین صورت احتمال گفتگو و دعوی در میان نیست بلکه اگر آب برای رفع نیازمندیهای گوناگون اراضی کافی نباشد یا کفایت آب موکول بتقسیم دقیق باشد آنوقت است که مرافعه برپا میشود. بعلاوه او جمله « گفتگو و دعوایی که . . . ارباب و رعایای هر محل بایکدیگر داشته باشند » را چنین ترجمه میکند « گفتگو و دعوی . . . میان مالکان (« ارباب ») و دهقانان محل . . . ». بنظر من ترجمه این جمله باید چنین باشد « گفتگو و دعوی میان مالکان و دهقانان یک محل با مالکان و دهقان محل دیگر بر سر آب ». آب زاینده رود نخست میان مواضعی که از آن مشروب میشد تقسیم میشد (و هنوز میشود) و سپس میان اراضی هر محل از آنجا که مالکان زمین‌های خود را بر اساس مزارعه زراعت میکردند اختلافی میان ایشان و رعایای خودشان حاصل نمیشد و حال آنکه اختلاف میان مردم محلات مختلف بروز میکرد چنانکه امروز هم حال بدین منوال است.

۷	بناظر دفترخانه
۲۶۰	بمهر دار مهر همايون
۳۱۵	بمهر دار مهر شرف نفاذ
۲۵	بدواتدار احكام
۲۵	بدواتدار ارقام
$۷\frac{۱}{۲}$	بداروغه دفترخانه
۴۵	بمستوفى الممالك
۲۰۰	بمجلس نویس *
$۱۱\frac{۱}{۴}$	بضابطه نویس
$۱۱\frac{۱}{۴}$	بصاحب توجیه
$۱۱\frac{۱}{۴}$	به آوارجه نویس ولایت عراق و آذربایجان و فارس و خراسان
۲۵	بلشکر نویس
۸	بسرخط نویس
$۳\frac{۲}{۴}$	بدفتردار

* متناوباً از قرار تومانی ۲۵ دینار بمنشی الممالك (تذکرة الملوك، ص ۵۳، حاشیه ۵۰) .

کسانی که تیول « لشکری » داشتند بجای مواجب و رسوم سابق الذکر یا علاوه بر بعضی از آنها - اما بظن غالب نه همه آنها - حقوق و عوارضی که بالغ بر ۳/۵ درصد عواید يك ساله تیول آنان میشد بشرح ذیل میپرداختند :

(از قرار تومانی چند دینار)

۲۰۰	بوزیر قورچی ها و غلامان و تفنگچیان و توپچیان
۱۰۰	بمستوفى قورچی ها و غلامان و تفنگچیان و توپچیان
۵۰	بصاحب توجیه

چون بسيارى از تيولهاى لشكرى موروثى بود احتمال دارد كه اين رسوم را اگر هر سال نميگرفتند لافل هنگامى وصول ميگردند كه تيول بعنوان ميراث بكسى منتقل ميشد .

در تذكرة الملوك از رسومي ياد شده كه در هر تومان $\frac{1}{4}$ دينار بوده و قسمتى از مواجب « آوارجه نويس معدن » را تشكيل ميداده است . در اینجا نيز بايد گفت كه درست معلوم نيست كه اين رسوم را همه تيول دازان ميپرداخته اند يا تنها كسانى كه در تيول آنان معدن كشف ميشده است . رسوم ذين به براتهاى ساليانه (« همه ساله ») تعلق ميگرفت :

(از قرار توماني چند دينار)

۲۳۸	بو كيل ديوان اعلى
۲۲۰	بوزير ديوان اعلى
$۴ \frac{2}{3}$	بوزير دفتر خانه
$۱۳۳ \frac{1}{3}$	بمهر دار مهر همايون
$۱۵۷ \frac{1}{2}$	بمهر دار مهر شرف نفاذ
۱۶	بدو اتدار احكام
۱۶	بدو اتدار ارقام
۵	بداروغه دفتر خانه
۳۰	بمستوفى الممالك
۲۰۰	بمجلس نويس *
$۷ \frac{1}{2}$	بضابطه نويس
$۷ \frac{1}{2}$	بصاحب توجيه
$۷ \frac{1}{2}$	به آوارجه نويس ولايت عراق و آذربايجان و فارس

$۱۶\frac{۲}{۳}$	بلشکر نویس
$۵\frac{۱}{۳}$	بسر خط نویس
$۲\frac{۱}{۲}$	بدفتر دار

* یا بتناوب $۱۶\frac{۲}{۳}$ دینار بمنشی الممالک

جمع این رسوم تقریباً بالغ بر ۱۰۶۰ درصد عواید تیول یک ساله بود بشرحی که در دیوان ثبت کرده بودند .

همچنین صاحبان سیورغال رسوم ذیل را میپرداختند :

(از قرار تومانی چند دینار)

۷۱۴	بوکیل دیوان اعلی
۷۱۴	بوزیر دیوان اعلی
۱۴	بناظر دفتر خانه
۵۲۰	بمهر دار مهر همایون
۵۰	بدواتدار احکام
۵۰	بدواتدار ارقام
۱۵	بداروغه دفتر خانه
۹۰	بمستوفی الممالک
۵۰	بمنشی الممالک
$۲۲\frac{۱}{۲}$	بضابطه نویس
$۲۲\frac{۱}{۲}$	بصاحب توجیه
$۲۲\frac{۱}{۲}$	باوراجه نویس ولایت عراق و آذربایجان و فارس یا خراسان
۵۰	بلشکر نویس
۱۶	بسر خط نویس

بدفتردار

۷۴

جمع کل مبلغ ، نماینده تقریبی ۲۳/۲۸ درصد عواید تیول يك ساله است بنحوی که در « دیوان » ثبت شده بوده است . شاید هر تیولداری همه رسوم را نمیبیرداخته است و چون تیول دائمی بود مبلغی را که تیولداران بابت این رسوم میبیرداختند يك کاسه و برای یکبار بود و در واقع این کار نوعی سرمایه گذاری بشمار میرفت . « صدر اعظم^۱ » ۱۵ درصد کل سیورغالها را میگرفت^۲ و شاید این مبلغ سالیانه بوده است .

با اینهمه از آنچه گفتیم نباید چنین فرض کرد که رسم اعطای تیول در سراسر امپراتوری یکسان بوده است و نباید پنداشت که هر تیولی بيك نوع مخصوص از انواع تیولها تعلق داشته است . چنانکه سابقاً اشاره کردیم درست معلوم نیست که آیا از هر تیولی همه رسوم را میگرفتند یا نه . در واقع چنین احتمالی در بین نیست . همچنین این نکته واضح و روشن نیست که رسوم مزبور را هنگام صدور فرمان اعطای تیول میگرفتند یا هنگام تجدید آن یا در مواقع معین یا اینکه هر سال وصول میکردند . در اینجا هم باید گفت که شاید روشهای مختلفی معمول بوده است . اگر فرض کنیم که رسوم راهنگام صدور فرمان اعطای تیول یا در موقع تجدید آن میگرفته اند این نکته ما را متوجه عبارتی میکند که کراراً در اسناد رسمی بآن بر میخوریم و مضمون آن اینست که تیول « دائمی » است و هر سال محصلان مالیات و سایر مأموران مطالبه فرمان جدید نخواهند کرد . باز پسین سخن آنکه نباید چنین پنداشت

۱- صفت « اعظم » که مؤلف محترم در اینجا بکار برده زائده است، نگاه کنید به ص ۲۳۷ حاشیه ۴ (مترجم) .
 ۲- تذکره الملوك، ورق ۸۵ الف - ب [چاپ دبیرسیاقی ، ص ۵۳] . متن مبهم است و برای جمله مورد بحث قراءات دیگر میتوان قائل شد مانند « ده درصد یا پنج درصد » [عشر یا ده نیم] و « ده يك [یعنی عشر زمینی که بسورغال داده نشده است] و پنج درصد [عشر و ده نیم] همه سیورغالها .

که صاحبان تیول و سیورغال منحصر بکسانی بودند که پیش ازین باز نمودیم. هم نباید انگاشت که بدهی آنان منحصر باین رسوم بوده است و بس .
 قطع نظر از تغییراتی که معمولاً روی کار آمدن يك سلسله جدید باعث میشود (یعنی جانشین شدن هواداران و مأموران «رژیم» جدید هواداران و مأموران «رژیم» قدیم را) ، در زمان صفویه مهمترین تغییری که در ترکیب طبقه زمین دار پدید آمد عبارت بود از اینکه بر عده زمین های متعلق طبقات روحانی بمراتب افزوده شد . شاید آنان در ابتدا این زمینها را بعنوان « متولیان اوقاف » یا از طریق تیولهای موروثی یا سیورغالها در اختیار خود داشتند اما بمرور دهور بسیاری ازین زمینها مبدل باملاك شخصی شد . در بعضی نواحی کشور خاصه آذربایجان و اصفهان طبقات روحانی کماکان یکی از عوامل مهم طبقه زمین دار را تشکیل میدادند .

از جزئیات اوضاع و احوال دهقانان اطلاعات مختصری در دست داریم بنا بقول شاردن از زمینهای پیرامون اصفهان بابت هر جریب ۳۰ اکوا (۶،۶۰۰ دینار یا ۰/۶۶ تومان) وصول میشد .^۲ عبارت دیگر بجای روش مزارعه که بقول شاردن در سایر جاها معمول بود ، زارعان بهره مالکانه را به نقد میدادند . این اختلاف بیشک بسبب آن بود که زمین های پیرامون اصفهان بیشتر بکشت تره بار اختصاص داشت یعنی محصولی که فوراً در بازار شهر بفروش میرسید . بگفته شاردن در هر جا که روش مزارعه متداول بود مالک همه یانیمی از کود و آب را بر حسب قرارداد فراهم میکرد و زارع زمین را میکشت و بذرمیافشاند و غله را درو میکرد . همه مخارج کشت و زرع بازارع بود . طرفین حاصل را قسمت میکردند و مالک بسته بوضع زمین از یک چهارم

۱- écu - ۲- شاردن ، ج ۵ ، ص ۳۸۴ ؛ تذکره الملوك ص ۲۱ .

تا نصف آنرا بر میداشت. بطور کلی پس از وضع مقدار بذر يك سوم محصول بمالك ميرسيد و اين ترتيب هم در املاك شخصی معمول بود و هم در املاك خالصه. سهم مالك از درختان میوه دار از نصف تا دوثلث و از درختان عادی دوثلث بود.^۱ کمپفر^۲ بتفصیل بیشتری درین باب سخن میگوید و مینویسد که اگر در محال اصفهان شاه بذر و آب را فراهم کند و زارع تهیه گاو و کود و انجام دادن کارهای عادی و بیگاری را بگردن گیرد يك سوم حاصل بزراع میرسد. اگر شاه گاو و وسایل کشت و زرع را فراهم کند و از بیگاری چشم بپوشد سهم زارع تا يك چهارم تنزل می یابد و اگر عامل کار را هم شاه بر عهده گیرد درین صورت سهم زارع از يك هشتم تجاوز نمی کند. به بیان درست تر باید گفت که قرارداد اخیر بهیچوجه مزارعه بشمار نمی رود و سهم يك هشتم در واقع حکم مزدی را دارد که در قبال کار بزراع داده میشود. در مورد برنج و ارزن و پنبه و لوبیا و شنبلیل و خربوزه و کدو سهم زارع حتی اگر همه مخارج کشت و زرع را تحمل می کرد، دو پنجم بود. از تر ياك يازده بیست و هشتم سهم میبرد. بابت محصولات صیفی زارع سهم مالك را بیسول نقد و بیسای روز میپرداخت و ۱۵ درصد نیز بدان میافزود. بابت محصولات شتوی زارع سهم مالك را بجنس میداد. بعلاوه در هر ۱۰۰ من $\frac{۱}{۳}$ « محمودی » میپرداخت. ازین گذشته شاه بابت قیمت کل محصولات ۲ درصد نقد می گرفت.^۳ بعقیده شاردن در مورد روش مزارعه مالك پیوسته بدترین وجهی با زارع معامله میکرد و شاردن بشرح نیرنگهای فراوانی میپردازد که بقول وی مالکان برای

۱- شاردن، ج ۵، ص ۳۸۴. ۲- E. Kaempfer - ۲. ۳- ۱- کمپفر، روش

بیگانگان در سیاست و طبابت و تداوی در پنج بخش. Amoenitatum Exoticarum politico-physico-medica fasciculi V (لمکو Lemgo ۱۷۱۲)، ص ۹۱ (بنقل از تذکره الملوک).

گرفتن بهره بیشتر از زارعان بکار می‌بستند. مینویسد که دهقانان نسبتاً در رفاه بسر می‌بزند و پس از مقایسه اوضاع و احوال دهقانان ایران با اوضاع و احوال دهقانان حاصلخیزترین نواحی اروپا باین نتیجه میرسد که دسته اول روزگار خوشتری دارند.

میگوید که دهقانان ایران درهمه جا زیورهای نقره و گاهی طلا بر خود می‌بندند. لباس خوب می‌پوشند و کفشهای خوب بپا میکنند. در خانه ظروف و اثاثه (؟ شاید مقصود او فرش بوده است) خوب دارند و در آن واحداً موران حکومت با آنان بدرفتاری میکنند. ازین گذشته درهمه جا خاصه در املاک خالصه و املاک اعیان دهقانان را مجبور به بیکاری میکنند و بدینگونه باری سنگین بردوش آنان مینهند.^۱

۱- ج ۵، ص ۳۸۶-۹۲. شاردن مینویسد که در زمان سلطنت شاه سلیمان (۱۶۶۷-۹۴ [۱۰۷۷-۱۱۰۵]) از میزان ثروت و بذل و بخشش مردم بمقداری عظیم کاسته شد و این وضع بانزول ارزش نقره توأم گشت. وی بسخن خود ادامه میدهد و میگوید که بزرگان مملکت در همه جا از مردم اخاذی میکنند (ج ۳، ص ۲۹۲).

فصل ششم

افشاریه یا برزخ میان دو سلسله

ظهور قاجاریه

پس از سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۶۴۲/۷۷-۶۷) شاهنشاهی صفوی رو بزوال نهاد. در دوره سلطنت شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۶۹۴/۳۵-۱۷۲۲) افغانها در ۱۷۲۲/۱۱۳۵ بسر کردگی محمود افغان علم طغیان برافراشتند و اصفهان تخت گاه صفویه را تسخیر کردند.

دوران سلطه افغانها تنها بسبب خرابی بی که خاصه در اصفهان و حوالی آن بیمار آوردشایان توجه است و چنین مینماید که احتمالاً در هنگام محاصره اصفهان بسیاری از اوراق و دفاتر دیوانی از میان رفته باشد. ازینرو اگر استنباط کنیم که امر اداره کردن زمین و مالکیت زمین لااقل در ناحیه اصفهان و نه جاهای دیگر دچار اختلال بسیار شده است بنظر میآید. در ۱۷۲۹ [۱۱۴۲] اصفهان را از دست افغانها بدر آوردند و بصفویه سپردند و نادرشاه، طهماسب را بر تخت نشاند و چند ماه بعد افغانها را نزد يك شیراز شکست داد. در ۱۷۳۲ [۱۱۴۵] نادر طهماسب را بنفع پسر خردسال او عباس از سلطنت خلع کرد و در ۱۷۳۶ [۱۱۴۹] زمام قدرت را خود رسماً بدست گرفت.

از نظر تاریخ زمین داری و اداره امور اراضی دوره افشاریه اهمیت فراوانی ندارد و موجب تغییرات و تحولات دیرپائی درین باره نشده است. ظاهر آ میل غالب برین بوده است که در اداره امور تیولها و سیورغالها نظارت دقیقتری کنند و آنها را از صاحبانش پس بگیرند. در فرمانی که تاریخ آن محرم ۱۱۴۶/

ژوئن - ژوئیه ۱۷۳۳ می باشد مقرر شده است که مالیات تبریز را میرزا محمد شفیع^۱ «منشی سرکار ایالت» تبریز وصول و بمقتضای مصلحت خرج کند. در فرمان چنین آمده است:

مقرر داشتیم که مالیات دیوانی دارالسلطنه تبریز و نواحی را اعم از تیولات بیگلربیگیان عظام و همه سالجات قدیمه عساکر نصرت فرجام و سیور غالات و وجوهائی که بضط وزراء آذربایجان مقرر بوده و محصولات خالصجات و حاصل رقبات و مستغلات و قفی واقعه در دارالسلطنه مزبوره و نواحی او را حسب الواقع بامداد عالیشان اعزی لطفعلی بیگ نایب دارالسلطنه تبریز و صاحب اختیار کل آذربایجان بحیطه ضبط و استخلاص در آورده بمصارفی که عالیشان اعزی مشارالیه تصدیق نماید حواله و مهمسازی نموده ...

بموجب این فرمان میبایست در امر مالیات «دیوانی» بیش از پیش توجه شود و همچنین محاسبه دادوستد دیوانی و غیر دیوانی (یعنی کشوری و لشکری)؟ حکام و عمال [= محصلان] هر ولایت از ولایات آذربایجان بتصویب او برسد و وی موظف بود که حساب دخل و خرج را در دفاتر ثبت کند و باحدی اجازه حیف و میل ندهد. در ازای این خدمت از آغاز سال ۱۷۳۲/۱۱۴۵ مبلغ ۵۰ تومان مواجب در وجه او مقرر شده بود. ازین گذشته مقرر بود که جزئی عوارضی [= «رسوم جزئی»] که بموجب منشیان اختصاص داده شده بود دریافت کند. این فرمان مقرر میدارد که میرزا محمد شفیع باید در منشی یا نویسنده نگاه دارد و بهریک ده تومان مواجب بدهد تا او را در کارهایاری کنند. وی موظف بود که همه مالیات دیوانی را از مؤدیان و مستأجران تمام و کمال دریافت کند. حاکم و «وزیر» و محصلان مالیاتی مراغه و عبدالرزاق خان «ضابط» ارومیه و حکام و عمال ولایات آذربایجان میبایست محاسبات خود را بتصویب او رسانند و حساب همه مالیاتهایی را که بمزایده عمومی (معاملات) گذاشته شده بود بوی ارائه کنند و مستوفیان و کاتبان «سرکار ایالت» و «وزارت» تبریز دفاتر

۱-وی پس از آن مستوفی تبریز شد (نگاه کنید به: تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۲۸۱-۲).

[«نسخه‌جات»] قدیم هر محل را باو تحویل دهند تا آنکه هیچ برات یا حواله مربوط بعواید مملکتی یا مالیات از قلم نیفتد .

آنان حق نداشتند که حواله‌یی بعهده خزانه بنویسند مگر با اجازه او و میبایست کاملاً تابع او باشند . «و کلا و کدخدایان و مالکان و ارباب ورعایا و اصحاب جمع و بنیچه [= مؤدیان مالیات انفرادی یا دسته جمعی] و مستأجران و مؤدیان و محصلان مالیات دیوانی و محصولات اوقاف» میبایست بموجب این فرمان عمل کنند و مستوفیان آن را در دفاتر خود ثبت رسانند .^۱

قسمتی از مواجب سپاهیان نادر را نقد میپرداختند چنانکه در فرمان دیگری که تاریخ آن نیز محرم ۱۱۴۶ / ژوئن - ژوئیه ۱۷۳۳ است به لطف علی بیگ «نایب» تبریز و والی آذربایجان دستور داده شده است که مالیات پس - افتاده تبریز را مطابق دفاتر موجود تحصیل و مواجب قشون آذربایجان را بمدت شش ماه تأمین کند . ازین گذشته تحویل داران (ضابطان) درستکار در قراچه داغ و هشترود و گرمروود و گاورد و مرند و خوی و چوراس [باشباع ضمه درواو] و سلماس بکار گمارد تا مالیات این نقاط را تمام و کمال وصول کنند و آنچه بمصرف قشون رسیده یا صرف مواجب سپاهیان شده است گزارش دهند .^۲

چنین مینماید که نادرشاه بطور کلی «امرای» خود را از تحصیل ملك و مال منع میکرده است . فرمانی از نادرشاه بعنوان سهراب بیگ وزیر هرات صادر شده است که در آن نادرپس از اشاره باین که مهراب بیگ برای خود در قلعه هرات بناهایی ساخته است میگوید که او یعنی خود نادرشاه پیوسته «خانه بدوش» است و مهراب بیگ حق ندارد که در آنجاز مینی را مالک شود . ازینرو

۱- نگاه کنیده: تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۲۷۸-۸۰ . ۲- همان کتاب، ص ۲۸۰.

بمهراب بیگ فرمان میدهد که ابنیه جدید و حمام و املاکی که او در «دار- السلطنه هرات» و توابع آن مالک شده است بملکیت دیوان درآورد و املاک خود را محدود بخانه‌یی کند که باید در آن بسربرد و اوقاتی را که پیش از آن صرف بدست آوردن ملک و آب می‌کرد وقف امور مملکتی کند.^۱

با اینهمه باید دانست که دوران فرمانروائی نادر چندان کوتاه بود و گرفتاریهای خارجی و در آن واحد دائمی او بقدری بود که نتوانست راه و رسم تیول دادن را دگرگون کند. از نظر تقسیم زمین‌ها و اداره امور مالیاتی اهمیت عمده این دوره مربوط به سیاستی است که وی نسبت باوقاف و ایلات درپیش گرفته بود. شاید بتوان گفت که او پیش از سلاطین سلف سیاست اسکان عشایر را دنبال کرد زیرا در پاره‌یی از موارد میخواست در سرزمین‌هایی که تازه تسخیر کرده بود ساخلو برقرار کند. ازین گذشته قصد او از اتخاذ این سیاست آن بود که احتمال طغیان و عصیان سرکشان کمتر گردد. در ۱۷۳۰ [۱۱۴۳] فرمان داد که ۵۰،۰۰۰ الی ۶۰،۰۰۰ خانوار از عشایر آذربایجان و عراق عجم و فارس بخراسان کوچ کنند^۲ و در سال ۱۷۳۲ [۱۱۴۵] ۶۰،۰۰۰ تن از ابدالیان حوالی هرات را بمشهد و نیشابور و دامغان کوچ داد. ۳ در همان سال ۳۰۰۰ خانوار از عشایر هفت‌لنگ بختیاری را بخراسان فرستاد. ۴ در ۱۷۳۶ [۱۱۴۹] پس از فرونشاندن آتش شورش بختیاریها عده دیگری از عشایر هفت‌لنگ را با عده‌یی از عشایر چهارلنگ که بالغ بر ۱۰،۰۰۰ خانوار میشدند به جام خراسان کوچ داد. ۵ هنگامی که نادرشاه در ۱۷۳۲ [۱۱۴۵] بتفلیس رسید ۶۰۰۰ خانوار از کرجیانی را که با وی دشمن بودند بخراسان تبعید کرد.^۶

۱- «منشآت» (اوراق آن شماره گذاری نشده است). ۲- ل. لاکهارت L. Lockhart

نادرشاه (لندن ۱۹۳۸)، ص ۵۱-۲. ۳- همان کتاب، ص ۵۴. ۴- همان

کتاب، ص ۶۵. ۵- همان کتاب، ص ۱۱۰. ۶- همان کتاب، ص ۹۱.

ظاهر آ نادر شاه و جانشینانش مانند شاهان سلف ایلات و عشایر را بیشتر بوسیله خانها اداره میکردند . در ۱۷۴۶/۱۱۵۹ - ۷ نادر شاه علی صالح خان را بریاست ایل هفت لنگ منصوب کرد .^۱

هنگامی که نادر شاه در ۱۷۳۶ [۱۱۴۹] تخت و تاج را پذیرفت شرط کرد که مذهب سنت جانشین مذهب شیعه که مذهب رسمی مردم ایران در زمان صفویه بود گردد . در آخرین سال سلطنت خود فرمانی صادر کرد و اوقاف را از مردم گرفت و باید بخاطر داشت که در دوره صفویه بر شماره اوقاف بسیار افزوده شده بود . در نتیجه صدور این فرمان عده معتنابهی از اوقاف را از مردم تحویل گرفتند و آنها را بانضمام املاک خالصه در دفاتر ثبت اراضی که پس از آن معروف به «رقبات نادری» شد وارد کردند.^۲ در مواردی که واقف یا متولی از متنفذان بود موقوفه را در واقع تسلیم نمیکرد اگرچه اسم آن در رقبات نادری ثبت شده بود . سایر متولیان از ترس آنکه اوقاف تحت تولیت آنان را غصب نکنند از ارائه وقف نامه امتناع میورزیدند و این نکته بدیگران فرصت میداد تا این موقوفات را بنام خود ثبت کنند . از این گذشته مستوفیان نمیتوانستند که از ثبت این گونه املاک بعد از موقوفه بودن ابا ورزند زیرا فرصت قضیه این بود که نادر همه موقوفات را غصب کرده است . گفتیم که نادر چون میخواست اوقاف را از دست مردم خارج کند این کار سبب اختفای مالکیت حقیقی آنها شد . حال باید دانست که گذشته از این در

۱ - سردار اسعد ، تاریخ بختیاری (۴ طهران ، چاپ سنگی) ، ص ۱۴۸ - ۹ .
 ۲ - انصاری ، تاریخ اصفهان (طهران ۱۳۲۲ ق) ص ۳۷ . مثلاً دهات متعددی که در حومه شیراز و مرودشت بود جزء موقوفات سادات آتشی بشمار میرفت مبدل بخالصه شد (فسانی ، ج ۲ ، ص ۴۶) .
 پس از آن بسیاری از این زمینها «اربابی» شد (اربابی یعنی املاک متعلق بعمده مالکان) .
 همچنین موقوفات مختلفی که در حومه نیشابور قرار داشت و متعلق به دسته بی از سادات بود مبدل بخالصه شد (همان کتاب ، ص ۸۶) .

تعیین مالکیت حقیقی بسیاری از اوقاف اصفهان مشکل دیگری بروز کرد و آن اینکه در قضیه غارت اصفهان بدست افغانها دفاتر اوقاف سوخت.^۱ باری نادر پیش از آنکه بتواند فرمان خود را در باره اوقاف کاملاً اجرا کند کشته شد. جانشین او علیقلی عادل شاه فرمان مزبور را لغو و بعضی از املاک مقصوب را به مردم پس داد.^۲ با اینهمه سر جان مالکم که تاریخ خود را در آغاز قرن نوزدهم تألیف کرده است مینویسد که تمام این املاک را هرگز بمردم پس ندادند.^۳ در هر حال درین مطلب کمتر میتوان تردید داشت که در فاصله سالهای آشفته میان انقراض سلسله صفوی و استقرار قدرت قاجاریه بسیاری از املاک موقوفه یا بتصرف حکومت درآمد یا مبدل باملاک شخصی شد. مثلاً بنا بقول یکی از ثقات عواید موقوفات آستان قدس رضوی که در پایان دوران صفویه بالغ بر ۱۵۰۰۰ تومان خراسانی یا ۳۰۰،۰۰۰ روپیه میشد در ۱۸۲۱-۲ [۱۲۳۷-۱۲۳۸] به ۲۰۰۰ الی ۲۵۰۰ تومان خراسانی یا ۴۰،۰۰۰ الی ۵۰،۰۰۰ روپیه تنزل یافته بود.^۴

سلطنت نادر جز رنج و محنت ثمری برای مردم نداشت و برای اثبات خلاف این مدعی دلیلی در دست نداریم. مخارج لشکر کشی های دائمی او از محل مالیاتهای گزاف و باجهای سنگین تأمین میشد. مثلاً در ۱۷۳۶ [۱۱۴۹] که در صدد برآمده بود دوباره قندهار را تسخیر کند چنان مردم کرمان را اینوا کرد که تا هفت هشت سال پس از آن دچار قحط شدند.^۵ ازین گذشته در فوریه

۱- انصاری، ص ۷۷-۸۰. ۲- همان کتاب، ص ۳۹. ۳- تاریخ ایران.

۴- ج. ب. فریزر J.B. Fraser، داستان سفر خراسان، Narrative of a Journey into Khorasan (لندن ۱۸۲۵) ص ۴۵۵. در حدود ۱۸۹۲ [۱۳۰۹] عواید اوقاف آستان قدس رضوی بنا بقول کرزون Curzon عبارت بود از ۶۰،۰۰۰ تومان و ۱۰،۰۰۰ خروار غله (ایران و مسأله ایران Persia and The Persian Question (لندن ۱۸۹۲)، ج ۲، ص ۴۸۹).
۵- لاکهارت، ص ۱۱۲.

۱۷۳۸ [۱۱۵۱] مردان و زنان کرمان را وادار کرد که برای او از کرمان تا قندهار حمالی کنند زیرا چهارپایان بارکش در لشکر او کم بود.^۱
 ۲. آنو^۲ که در ۱۷۳۷ [۱۱۵۰] از بغداد با صفهان سفر کرده است مینویسد که حال و روز دهقانان و عامه مردم خوب نیست و پس از اینکه در ۱۷۳۹ [۱۱۵۲] بغداد باز میگردد خبر میدهد که وضع آنان خراب تر شده است.^۳
 اما در طی این احوال مشهد که نادر آنرا تختگاه خود میشمرد در حدود سال ۱۷۴۱ [۱۱۵۴] شهری آباد بوده است.^۴

امنیت در عهد نادر ظاهرآ تاحدی بیشتر شده بود و مردم نسبتاً با اطمینان خاطر سفر میکردند چه نادر کدخدای هر دهی را مسؤول شکایات و حوادث قلمرو خود کرده بود.^۵ اما در ضمن مناطق سرحدی مانند زمان صفویه دستخوش خرابی و غارت بود خاصه در نقاطی که اقلیت‌های مذهبی ساکن بودند. من سینور دومی نیک سالوانی^۶ در نامه مورخ ۱۱ دسامبر ۱۷۴۶ [۱۱۵۹] درباره نخجوان چنین مینویسد:

پس از آنکه (نادرشاه) همه مردان سرشناس را کشت دیدگان جهان بین ایشانرا بر کند و زنان و فرزندانشان را بسپاهیان فروخت و پس از آنکه همه ستوران خاص شخم زدن را از آن اقلیت مذهبی باز گرفت و تمام غلات را بجهت مصرف سپاه بچنگ آورد مردم را در زیر بار مالیاتی که دادنش برای آنان امری محال بود بستوه آورد و بروز سیاه نشاند و مانند کرمهاخت و برهنه کرد.... سپس بدسته‌های منظم یاپراکنده به کلات که دورترین سرحدات خراسانست کوچ داد.^۷
 پس از زوال دولت افشاری ایران در سالهای آخر سلطنت کریمخان زند (۱۱۶۳-۱۷۵۰/۹۳-۷۹) که مرکز قدرتش در شیراز بود از صلح و آرامشی نسبی برخوردار شد. چنین مینماید که در روزگار او رؤس مسائل مملکت داری

۱- همان کتاب، ص ۱۱۶. ۲- Otto ۳- همان کتاب، ص ۱۸۰-۱.
 ۴- همان کتاب، ص ۱۹۷. ۵- وقایع نامه راهبان کرملی، ج ۱، ص ۶۰۲.
 ۶- Mgr. Dominic Salvani, O P. ۷- همان کتاب، ص ۶۲۰.

تغییر ناپذیر ماند و مانند زمان نادر میل غالب برین بود که مملکت مستقیماً به وسیله مأموران دیوان اداره شود و سنت قدیم مبنی بر اعطای تیول بسر کردگان سپاه احیا نکردد. بموجب فرمانی که کریمخان در ذوالحجه ۱۱۷۷/ژوئن ۱۷۶۴ بمناسبت انتصاب نجفقلی خان بمقام بیگلربیگی تبریز صادر کرده وی مأمور تحصیل مالیات شده است. ازین گذشته وی مأمور شده است که امور کشاورزی راسر و سامان دهد و آن ولایت را آباد کند و «رعیت» را بنوازد و یاغیان و گردنکشان را گوشمال دهد و راهزنان را دفع کند و دست قوی را از ضعیف و فقیر کوتاه گرداند و با «رعایا» بیکی رفتار کند و آنانرا گرد آورد (مانع از پراکندگی آنان شود). با وحکم شده است که بخصوص با عشایر شقاقی و سایر عشایر آن سامان شفقت ورزد و آنانرا در مساکن اصلی خود مستقر سازد و کاری کند که بکشت و زرع مشغول شوند و بخدمتگزاری پردازند. در خاتمه فرمان اعیان و رعایا و برزگران و تمام سکنه تبریز و توابع آن و همچنین خوانین و رؤسای قبایل را مجبور باطاعت ازو کرده اند.^۱

ابدالخان که پس از پدرش صالح بیگ بریاست ایل هفت لنگ نائل آمده بود با شرایطی که اندکی نظیر شرایط حکومت نجفقلی خان بود بحکومت عراق عجم منصوب شد. فرمانی که باین مناسبت از طرف کریمخان صادر شد بنام شاه اسماعیل صفوی (میرزا ابوتراب) بود. بموجب این فرمان وصول مالیات را بعهده ابدالخان گذاشته و او را موظف کرده اند که بتمشیت زراعت و رتق و فتق امور ولایت و وصول مالیات و جمع کردن رعیت (یعنی ممانعت از پراکنده شدن آنان) مشغول شود و سالیانه ۷۰۰ تومان حقوق برای او معین کرده اند.^۲

۱- نگاه کنید به: تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۱۷۳-۴.

۲- سردار اسعد، ص ۱۵۲-۴.

مرگ کریمخان (۱۷۷۹/۱۱۹۳) منجر بدوره دیگری از هرج و مرج و سرانجام ظهور آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه شد یعنی سلسله‌یی که تا سال ۱۹۲۵ میلادی [۱۳۴۴ ه.ق.] سلطنت کرد. قاجاریه از ایلات ترکی بودند که یکی از شاهان صفوی شعبه‌یی از آنها را در استرآباد ساکن کرده بود. پس از مرگ کریمخان، آغامحمدخان، قاجارهای مازندران را متحد کرد و تحت فرمان خود آورد و پس از مرگ علیمردان خان (برادرزاده کریمخان) بعراق لشکر کشید. بتدریج بر اثر کامیابی‌های بی‌پایی که گاهی نیز دچار وقفه میشد وی حمایت زعمای متعدد زمان را بخود جلب کرد و بر دامنه فتوحات خویش افزود و سرانجام مرکز قلمرو خود را از مازندران به طهران منتقل کرد.

هنگام ظهور او بوی بهبود از اوضاع بمشام نمیرسید. سران عشایر جاه طلب بودند و بعضیان و غارت خو گرفته بودند و راضی نبودند که بهیچ قدرتی گردن نهند. بر اثر غارت‌های مکرر قراء و قصبات ویران شده بود و مردم بروز سیاه افتاده و دربدر شده بودند. در راه‌ها فی الواقع امنیت نبود و تجارت روبرو و زوال نهاده بود.^۱ پس نخستین کار مهم آغامحمدخان بازگرداندن نظم و انتظام در مملکت و تا اندازه‌یی ایجاد امنیت بود^۲ و درین کار تاحدی

۱ - مالک، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۱۸۲ - ۳.

۲ - در زمان سلطنت جانشینانش امنیت راه‌ها از چیزهایی بود که مردم بسیار آرزو میکردند. این کار بعدها مأمورانی بود که «راهدار» خوانده میشدند و بقول موریه Morier [همان کسی که کتاب حاجی بابا را باو نسبت میدهند] «بطور کلی مأموریت خود را چنان باخشونت و درنده‌خوئی انجام میدهند و چندان از مردم اخاذی می‌کنند که همه مسافران بآنان لعنت و نفرین می‌فرستند... کمتر میتوانند راه‌ها را حفظ و حراست کنند زیرا پاسگاه‌های آنان چندان از هم دورست که نمیتوانند بسرعت با هم ارتباط پیدا کنند اما عموماً باوضع مملکت کاملاً آشنا هستند

توفیق یافت و همینکه امنیت بیشتر شد اندک بهبودی در وضع دهقانان پدید آمد. بنیاد قدرت او لشکر بود و چنین می نماید که وی این سیاست را دنبال می کرده است که مواجب سپاهیان بیول نقد پرداخت شود و نمیخواسته است که سیاست واگذار کردن عواید اراضی و اعطای تیول بسپاهیان را از سر گیرد. اما جانشینان او روش اعطای تیول را هم به مأموران لشکری و هم به مأموران کشوری در پیش گرفتند. با اینهمه قسمت اعظم مالیات مملکتی را در عهد آگاه حمدخان بمقاطعه می گذاشتند^۱. آگاه حمدخان مردی نسبتاً مقتدر و فعال بود و ترس از مجازات او تاحدی مانع از اخذی حکام و دیگران از مردم میشد و در دوران سلطنت او تاحدی مملکت آباد شد. با اینهمه جانشین او فتحعلی شاه پیش از آنکه بتواند براریکه سلطنت مستقر شود ناچار بقلع و قمع عده‌یی از یاغیان شد.^۲ بعلاوه این امر تاحدی در طرز حکومت فتحعلی شاه مؤثر افتاد.

→ و شاید خود با دزدان هم دست اند و اگر بخواهند میتوانند آنان را کشف کنند. (داستان دومین سفر ایران A Second Journey through Persia, (لندن ۱۸۱۸)، ص ۶۹-۷۰). از طرف دیگر تانکوئی Tancoigne چیزی در مذمت راهداران اوائل قرن نوزدهم نمیگوید و مینویسد: «در ایران راهزن بسیار کمیابست و امنیت راهها بعهده سپاهیانست که آنانرا راهدار میخوانند در آن واحد عوارض گمرکی و شهری را وصول میکنند. دسته‌هایی ازین راهداران در فواصل معین دیده میشوند که آنانرا بیاسبانی گماشته اند تا بتوانند در مواقع خطر بهم‌باری کنند. مسافرنی را که مظنون باشند بدقت تفتیش میکنند و بسیار مایلند که وظایف خود را بخوبی انجام دهند زیرا در محلی که امنیت آنجا با آنان سپرده شده است اگر دزدی و راهزنی روی دهد هر يك از راهداران شخصاً مسؤول است. (داستان سفر ایران و اقامت در طهران Narrative of a Journey into Persia and Residence at Teheran (لندن ۱۸۲۰)، ص ۲۳۷-۸۰).

۱- در اواخر دوره قاجاریه مشاغل دولتی را بمقاطعه می گذاشتند. «عباس میرزا هنگامی که والی آذربایجان بود کوشید که رسم فروختن مقام حکومت را بکسی که بیش از دیگران پول میداد براندازد.» (موریه، داستان سفر دوم ایران، ص ۲۴۰-۱). ۲- مالکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۱۴.

فریزر مینویسد :

او (فتحعلی شاه) بایران مانند وطن خود که باید آنرا دوست داشته باشد و حفظ کند و ترقی دهد نمینگردد بلکه در آن بچشم ملک استیجاری بی نگاه میکند که مدت اجاره اش معلوم نیست . از اینرو بر خود فرض میداند که تا هنگامی که در رأس قدرت است آنرا غنیمت شمارد . از آنجا که خاندانش تخت و تاج را با قهر و غلبه بدست آورده اند در سراسر کشور (شاید باستثنای مازندران که مفر و مسکن ایل او است) بامردم مانند ملت مغلوب رفتار میکنند و فکر و ذکر او همه اینست که تا آنجا که ممکنست هر چه بیشتر از آنان پول بگیرد .^۱

در عصر قاجاریه «خان» تاجدار و خاندانش از بعضی جهات آئین مملکت داری سلجوقیان را زنده کردند و بار دیگر حکومت ولایات باعضای خاندان سلطنتی سپرده شد و این همان راه و رسمی است که صفویه تقریباً بر انداخته بودند . تبریز مرکز ایالت آذربایجان مقرر و لیعهد شد . فریزر که از نویسندگان اوائل قرن نوزدهم است مینویسد که هر يك از شاهزادگان قاجار که بحکومت ولایات منصوب میشدند «وزیر»ی داشتند که او را به پیشکاری شاهزاده گماشته بودند و اگر شاهزاده بسیار جوان بود معمولاً شاه یکی از معتمدان را بجهت تعلیم شاهزاده و رتق و فتق امور همراه او میفرستاد .^۲ در جای دیگر فریزر در باره اسکندر میرزا پسر محمدعلی

میرزا پسر فتحعلی شاه که پدرش حاکم مازندران بوده است مینویسد :

دانستم که این پسر دستگامی مخصوص بخود دارد مانند سایر شاهزادگان دارای وزیر و غلامان یا نگهبانان محرم و پیشخدمت ها و مأموران دیگرست و چند تن از برادران کهنترش که صاحب حکومت های جداگانه نیستند دارای همان دم و دستگامند ، شاهزاده (محمد قلی میرزا) خانواده بی دارد مرکب از بیست و پنج بچه و حرمی مفصل که مخارج سالیانه او را بسیار سنگین کرده و این تمایل را در او بر انگیخته است که با نصب فرزندان خود

۱- داستان سفر خراسان Journey into Khorasan ، ص ۱۹۹ .

۲- همان کتاب ، ص ۲۰۴ . نگاه کنید بحاشیه ص ۲۰۳ همان کتاب یعنی بفرست ولایاتی که حکومت آنها در دست فرزندان و نوادگان فتحعلی شاه بوده است . این سیاست روشی را که سلجوقیان در تعیین اتابکان برای شاهزادگان خاندان سلطنت داشتند بیاد میآورد .

بحکومت نقاط تابع خود خوشتن را سبکبار کند ... بر روی هم این روش برای حاکم نشین های مربوط بسیار گران تمام میشود زیرا باید مخارج يك دربار کوچک و عمال حریص و طماع آنرا متحمل شوند و در آن واحد مالیات شاه را هم مرتباً بپردازند و از شر این کار کمتر آسودگی دارند.^۱

قاجاریه عقیده بحکومت استبدادی پادشاه و مقدس بودن وجود سلطان را از صفویه بازبخت برده بودند . موریه که کتاب خود را در اوائل قرن نوزدهم نوشته است میگوید : « از آنجا که ایرانیان وجود شاه خود را بسیار مقدس می شمارند و ویرا ظل الله میخوانند و تکریم و تعظیم آنان در حق سلطان تقریباً جنبه ملکوتی دارد » .^۲ فریزر نیز ماهیت حکومت مطلقه ایران را

تفسیر و باین نکته اشاره میکند که الناس علی دین ملوکهم . مینویسد :

چون ماهیت حکومت عبارتست از استبداد و غرور و خیانت طبعاً اعمال حکومت هم بدین صفات متصف میگردد . اعیان و مأموران عالی رتبه دربار مطلقاً محکوم هوی و هوس سلطان مستبدی هستند که هر قدر بوی تملق گویند و خود را در برابر او خوار و زبون کنند وی نه تحمل تلخکامی را دارد و نه تاب و توان مخالفت این و آن را . ازینرو آنان نیز بنوبه خود نسبت بزیردستان خویش سنگدلی و غرور و تحکم پیشه میکنند و این زیردستان نیز اگر بتوانند بر مردمی که از بخت بد در چنگ قدرت آنان افتاده اندانند کی جور و ستم کنند خشنود میشوند . بزرگترین اعیان ایران هرگز دمی بر جان و مال خود ایمن نیست.^۳

آنگاه نویسنده بطور کلی باثارات شوم این ناامنی در ایران اشاره میکند.

بعقیده او :

طرز حکومت خاصه خلق و خوی دو پادشاه اخیر ایران [یعنی آغا محمدخان قاجار و فتحعلی شاه] اثر شومی در اخلاق عامه مردم داشته است . مردم بر ملک و مال خود ایمن نیستند و این ناامنی روز افزون و حس حسادت ناشی از آن ضربتی مهلك بر بیکر در ستکاری و با کد امنی عامه وارد کرده است . هر کس میخواهد از هراهی شده پول جمع کند خاصه از طریق غارت کردن شوربختانی که در چنگ قدرت او افتاده اند، و مادام که حال بدین منوال است هیچ بهبودی در

۱ - داستان سفرها و ماجراهای من در ولایات ایران
 the Persian Provinces (لندن، ۱۸۲۶) ص ۳۸ .
 ۲ - داستان سفر دوم ایران ،
 ص ۱۷۳ .
 ۳ - داستان سفر خراسان، ص ۱۷۱ .

اوضاع آن سامان پديد نخواهد آمد . ۱

و باز مینویسد :

مانع عمده و مستقیم ترقی و آبادانی ایران عدم امنیت جانی و مالی است که ناشی از ماهیت حکومت و همچنین شورش هائیت که پیوسته حکومت دستخوش آنست . این امر همیشه مانع از کار و کوشش است زیرا کسی حاضر بکاری نیست که ساعتی دیگر از نمره آن ممکنست محروم شود . ۲

همان نویسنده نسبت بوضع مادی مردم دارا و بطور کلی عامه مردم نظری نامساعد دارد و مینویسد : « اعیان خاصه مأموران حکومت مانند سایر مردم در واقع با بینوائی و تنگدستی فراوان بسر میبرند و مشکل بتوان یکی را یافت که کمزش زیر بار قرض خم نباشد » ۳ . و اما درباره دهقانان چنین مینویسد : هیچ طبقه از مردم را نمیتوان یافت که بقدر دهقانان و بزرگان ایران محنت زده و ستمکش باشند . پیوسته بزور از آنان مال میستانند و بر آنان ستم میکنند و دهقانان را ازین معنی گزیری و گزیری نیست . آنچه بیشتر دل آدمی را بدرد میآورد آنست که این ظلم و ستم را نه از حیث کمیت پایانست و نه از نظر کیفیت زیرا کسی نمیداند که چگونه و چقدر ممکنست بی اخطار قبلی از پول بخواهند .

از طرف دیگر او در یکی از حواشی کتاب خود این عقیده را تعدیل کرده است و مینویسد که چنین بنظر میرسد که دهقانان غالباً از آسایش نسبی برخوردارند و غذای کافی میخورند و لباسشان بر فرض که خشن باشد آنان را کفایت میکند . مؤلف علت این امر را ارزانی ارزاق و گرانی دستمزد میداند . ۴ از این گذشته مالکم که کتاب خود را در دهه سوم قرن نوزدهم نوشته است تصویر بهتری از وضع دهقانان رسم کرده است . وی متذکر میشود که با وجود غلبه فساد و اخاذی فقر و مسکنت مردم تا آن حد که انتظار میرود نیست . مینویسد : « وزیران و اعیان طراز اول در وفور نعمت بسر میبرند و همه کسانی که مشغول کسب و کارند ظاهراً بقدر کافی وسیله معاش خود و خانواده هایشان را دارند . بعضی از

۱ - همان کتاب ، ص ۱۰۸ . ۲ - همان کتاب ، ص ۱۹۰ . ۳ - همان کتاب ،

ص ۲۲۲ . ۴ - همان کتاب ، ص ۱۷۳ .

بازرگانان و عده یی از مردم سرشناس شهرها دارای ثروتی معتنا به اند و اگرچه دارایان در میان سایر طبقات کمتر دیده میشوند بندرت میتوان کسی را یافت که سخت محتاج باشد.^۱

با اینهمه بعقیده او اوضاع ایران نسبت بیچند قرن قبل از او دچار خمود و رکود شده و ترقی و پیشرفتی در آن پدید نیامده است. علت این امر را وی در طرز حکومت میداند و باین نکته اشاره میکند که کوشش در راه ترقی مملکت توأم با خطرست و کسانی که در این کار توفیق مییابند عاقبت گرفتار شهوت قدرت میشوند.^۲

قوای نظامی قاجاریه عبارت بود از قشون ثابت و بهترست گفته شود گارد سلطنتی که هرگز منحل نمیشد و افراد آن را 'بنیچه' ولایات و غالباً بنیچه' عشایر تشکیل میدادند. بهمان گونه هر شاهزاده یی که حاکم یکی از ولایات بود برای خود گارد مخصوصی داشت.^۳ مثلاً بنا بقول موریه علی میرزا فرزند فتحعلی شاه که در حدود سال ۱۸۰۸-۹ [۱۲۶۳-۴] حاکم شیراز بوده است عده یی مر کب از ۱۰۰۰ سوار زیر فرمان خود داشته که مزد آنان را نیز خود میپرداخته است. از این عده ۲۰۰ سوار بختیار بهاتجهیز میکردند که گارد مخصوص او را تشکیل میدادند. علی میرزا بهنگام ضرورت میتوانست که ۲۰۰۰۰ سوار بجنک بفرستد. سپاهیان شاهزاده خود جامه و سلاح خویش را تهیه میکردند و مزد سالانه هر يك از آنان عبارت بود از ۴۰ پیاستر^۴. جیره روزانه شان عبارت بود از روزی يك من ($7\frac{1}{4}$ پاوند) جو و ۲ من کاه و يك چارك گندم مگر در

۱ - مالکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۵۳. ۲ - همان کتاب، ص ۳۷۸.

۳ - موریه، داستان سفر ایران (لندن ۱۸۱۲)، ص ۲۴۱. ۴ - Piastre اسمی است که بسکه اسپانیائی پسو Peso داده اند و «پسو» $\frac{1}{8}$ ریال Real (واحد پول اسپانیائی که ریال ایران نیز مأخوذ ازین کلمه است) یا تقریباً معادل ۴ شلینگ و ۶ پنس است (مترجم).

فصل بهار که باسبها علف تازه میدادند. از این گذشته بهر سرباز جهت تأمین معاش خانواده‌اش در دهی که اهل آنجا بود مقداری زمین جهت کشت و زرع میدادند و میوه آن زمین نیز باو تعلق داشت. هر بار که فرمان سربازگیری صادر میشد رئیس هر عشیره عده معین از سربازانی را که حکومت از او خواسته بود حاضر میکرد. ^۱ فریزر هم باین نکته اشاره میکند که افراد قوای غیر منظم غالباً در دهات خود میمانند و بکسب و کشاورزی مشغول میشوند و کمتر آنانرا بخدمت فرامیخوانند. ^۲

این روش احضار و تعلیم سربازان که بر حسب اتفاق و تصادف صورت میگرفت و در اوایل دوره قاجاریه معمول بود مانع از بوجود آمدن قوایی بود که بتواند در برابر فشار مهاجمان بیگانه پایداری کند. ایران اگر میخواست مستقل بماند میبایست تغییراتی در دستگاه حکومت بدهد و این تغییرات ضرورت داشت. واضح است که مسأله رجعت بر رژیم قدیم یعنی باز

۱ - موریه، داستان سفر ایران، ص ۱۱۰. ازین مطلب درست نمیتوان استنباط کرد که آیا این سپاهیان زمین‌های خود را مستقیماً از شاه میگرفته اند یا از سران ایلات و عشایر اما چون مناطق ایلی مستقیماً اداره نمی‌شد محتمل است که این زمین‌ها را بوسیله سران ایلات و عشایر بسربازان واگذار میکردند. موریه و فریزر یک‌من را معادل با $\frac{1}{4}$ پاوند حساب کرده‌اند. من تبریز در واقع عبارتست از ۶/۵۴۶۴ پاوند (نگاه کنید بتعلیقات، قسمت دوم).

۲ - وی مینویسد: «شاه (فتحعلی شاه) مالیات نقدی (مازندران و استراباد) را بخدمات نظامی ۱۲۰۰۰ تفنگچی و ۴۰۰۰ سوار مصالحه میکند که باید پیوسته آماده خدمت باشند» (سفرها و ماجراهای من در ولایات ایران، ص ۴۶). موریه می‌گوید که قبایل عرب و قبیلی از آماده کردن سرباز بنیچه معاف بودند. در مورد سایر عشایر می‌نویسد که اسامی کسانی که باید بخدمت سربازی مشغول شوند با اسامی پدران و سایر خصوصیات خانوادگی آنان در «دفترخانه» بی که واقع در مقر حکومت است ثبت میشود و آنان هنگام نورو خدمت شاه را ملازمت میکنند و شاه تحقیق میکند که ببیند یا در آن سال احتیاج بخدمت آنان دارد یا نه. اگر داشته باشد در سراپرده اعلیحضرت میمانند و گرنه اجازه مراجعت بآنان داده میشود اما در هر صورت مزد مقرر خود را میگیرند» (داستان سفر ایران، ص ۲۴).

هم عدم تمرکز بیشتر در دستگاه حکومت اصولاً مطرح نبود. ایرانیان اگر میخواستند در برابر قوای روس مقاومت کنند بحکم ضرورت میبایست در مورد قوای نظامی خود قائل بتجدد شوند و این کار محتاج تمرکز بیشتر بود. با اینهمه هرگز مسأله پرداخت حقوق افراد قشون منظم را چنانکه باید و شاید مورد توجه قرار نداده بودند و چون راه حل این مشکل را نمیدانستند هر چه در طریق اصلاح قشون قدم برمیداشتند باز بجائی نمیرسیدند. هیأتها و مریبان متعدد نظامی استخدام کردند^۱ و زمانی که عباس میرزا در آذربایجان بود فرمائی بسال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ برای سر باز گیری از تمام نقاط آذربایجان صادر و قرار برین شد که مزد و ساز و برگ و لباس و سایر حوائج سر بازان از محل وجوه دیوانی تأمین شود.^۲ اما در عمل حکومت ایران نتوانست قشونی بسبک جدید تر بیت و مجهز کند. قشون ایران کماکان مرکب از سر بازان بنیچه بی بود که رؤسای عشایر و دیگران بهنگام ضرورت آماه میکردند و بهمه سپاهیان زمین وا گذار میشد. عدّه دیگری از قشون ایران عبارت از قشون ثابتی بود که از «غلامان» تشکیل میشد و این عدّه را شاه و همه حکام ولایات اجیر میکردند و کماکان انگل مردم دهات بودند. فریزر که کتاب خود را در ۱۸۲۲ [۱۲۳۸] نوشته است میگوید:

(غلامانی که برای خدمت در قشون ثابت یا بعنوان پیک استخدام میشوند) مایه بیم و وحشت روستائیان اند. در هر خانهای که بخواهند فرود میآیند و ببهانه های مختلف و بنام مخدوم خود از مردم مالیات میگیرند. راهنمایان و اسبان و ازراق و خانه و اهل خانه باید در اختیار حضرات باشند و اگر کسی در مقام اعتراض برآید سروکارش بانه تفنگک و طپانچه یا چاقا ایشان خواهد بود. کسی جرأت مقاومت در برابر غلامی از غلامان ندارد چه رسد باینکه بخواهد بر او دست

۱ - نگاه کنید به کرزن، ج ۱، ص ۵۷۶. بیعد. ۲ - عبدالرزاق، سلسله قاجاریه Dynasty of the kajars ترجمه سره. ج. برایجز Sir H. J. Brydges (لندن ۱۸۳۳)، ص ۲۱۰. [عبدالرزاق پیک دہلی صاحب کتاب «تاریخ مآثر سلطانی» است و این کتاب بامر عباس میرزا ولیعهد در ۱۲۴۱ قمری بطبع رسیده و ظاهراً نخستین کتابی است که با حروف سری در ایران چاپ شده است. تصور میرود مقصود مؤلف محترم از کتاب سلسله قاجاریه همین کتاب باشد. مترجم]

دراز کند زیرا اگر چنین مقصوری را نزد شاهزاده بر ندمار از روزگار او بر میآورد.^۱

ازین گذشته قوائی که برای مقابله با تاخت و تاز دشمن یا فرو نشانیدن آتش شورش از میان قرا و قصبات میگذشتند معمولاً آنجاها را مبدل بویرانه میگردند. مثلاً فریزر مینویسد که دهات بین راه طهران و قزوین در فاصله اندکی پیش از مرگ فتحعلی شاه و پس از فوت او مبدل به بیابان بی آب و علف شد.^۲

پس از سلطنت آغا محمد خان میل غالب برین بود که اراضی وسیعی از مملکت بعنوان «تیول» باین و آن واگذار شود و بوسعت نواحی بی که من غیر مستقیم اداره میشد نسبت بسایر نواحی که مستقیماً اداره میشد افزوده گردد.

اصطلاح تیول مانند زمان صفویه مشتمل بر انواع مختلف از عطایا بود. در بعضی موارد تیول عبارت بود از اختصاص عوایدی که بمناصب معین تعلق میگرفت و در برخی موارد عبارت بود از اعطای زمین خالصه بجای حقوق و مواجب. در پاره بی از موارد خاصه در نواحی عشایر نشین تیولدار متعهد بود که قوای نظامی بنیچه فراهم کند و در موارد دیگر تیول فقط عبارت بود از اعطای حق وصول مالیات ناحیه بی که یا زمین خالصه بشمار میرفت یا ملک شخص ثالث یا ملک کسی که تیول باو داده شده بود و در مورد اخیر معنی تیول معاف بودن از پرداخت مالیات بود.^۳

۱ - سیروسفر در ولایات ایران، ص ۲۵۶. ۲ - داستان سفر کردستان و بین النهرین و غیره - Travels in Koordistan, Mesopotamia, &c. (لندن ۱۸۴۰)، ج ۲، ص ۲۹۶. همچنین نگاه کنید به «داستان سفر خراسان»، ص ۵۹۰ که در آنجا فریزر از خرابی باغها و قطع درختان میوه مجال بر و جرد بدست قشون قاجاریه ذکر میآورد.

۳ - بنا بقول فریزر زمینهایی که بعنوان تیول اعطا شده است «چیزی بحکومت نمیدهد و تیولداران سدهم محصول را که اعم از بهره مالکانه است بعلاوه مالیات دیوان آنچه ممکنست از کشاورزان گرفت میگیرند و این در صورتیست که زمین متعلق بدیوان باشد اما اگر تیول را از محل عواید ملک دیگری مقرر کرده باشند درین حال تیول فقط عبارتست از مالیات دیوان یا دودهم محصول». (داستان سفر خراسان، ص ۲۱۱).

از انواع تیولهایی که یاد کردیم شاید بتوان گفت که نوع دوم بیش از همه معمول و متداول بوده است. ازین گذشته در دوره قاجاریه میل غالب برین بود که این نوع تیولها موروثی گردد و اینها و تیولهای دسته اول یکی شود. مناصب و مقامات مختلف و غالباً مستمریها رفته رفته حق موروثی بعضی خانوادهها شد و اگر کسی منصب و مقام خود را از دست میداد باز کماکان دارای تیول متعلق بآن بود. بتدریج که از نظارت دیوان بر تیولها کاسته میشد این تمایل در تیولداران پدید میآمد که تیولها را مبدل باملاک شخصی کنند و خود مالک «بالفعل» آنها شوند تا بتوانند آنها را موروثی کنند یا از طریق بیع بدیگران انتقال دهند. بدین گونه مأموران سابق و لاحق حکومت و همچنین «تیولداران» بر عده مالکان (بمعنی اخص) علاوه شدند. در ابتدا این نوع مأموران از طرف دیوان مالیات را از دهقانان و کسان دیگری که در فلان ملک و زمین بسر میبردند وصول میکردند و حال آنکه دیوان به تیولداران این حق را داده بود که مالیات ناحیه معینی را در ازاء حقوق خود یا برای مقاصد دیگر وصول کنند و اما کار مالکان فقط عبارت بود از جمع بعضی عوارض و حقوقی که بیشتر آن را بهره مالکانه تشکیل میداد. همینکه میل بغصب زمینهایی که بعنوان تیول اعطاء شده بود بیشتر شد و تیولها «بالفعل» مبدل باملاک شخصی گشت مالیاتی که سابقاً از طرف حکومت و یا بعنوان حقوق و مواجب وصول می شد همچنان توسط مأموران دیوان و تیولدارانی که مالک «بالفعل» بودند وصول گردید. منتهی دیگر این مالیاتها بعنوان مطالبات مالیاتی دیوان را نداشت بلکه در حکم رسوم و عوارض فوق العاده بی بود که مالک از زارع می گرفت. عبارت دیگر مالیات دیوان با سهمی که مالک از غله میبرد («بهره مالکانه») یا مال الاجاره بی که از مستأجران خود می گرفت یکی شد.

تصاحب زمین برای زمین دار سودی نسبتاً فراوان داشت و او را قادر می کرد باینکه عده بی از ملازمان مسلح بخدمت خود بگمارد و این کار قدرت بسیاری باومی بخشید . عملاً معنی این کار آن بود که حکومت میبایست غالباً در نواحی بی که عمده مالکان زمین داشتند در برابر آنان سرفرو د آورد و این نکته بنوبه خود حیثیت اجتماعی و همچنین قدرت سیاسی برای مالك كسب می کرد . در سراسر دوره قاجاریه طبقه مالك (که شامل خوانین ایلات هم میشد) مقتدرترین عوامل مملکت بشمار میرفتند . زمین داری زمینه پرسودی برای سرمایه گذاری بود و مایه کسب حیثیت اجتماعی مالك بشمار میرفت و همین امر موجب شد که بر عده زمین داران افزوده شود و این طبقه جدید نه تنها عبارت بودند از مأموران حکومت که با استفاده از مناصب خویش در حوزة مأموریت خود ملك میخریدند بلکه تجار و کسانی هم که میتوانستند سرمایه بی بکار اندازند افراد این طبقه را تشکیل میدادند .

اراضی وسیع واقع در قلمرو قاجاریه عبارت بود از نواحی ایل نشین خاصه فارس و بختیاری و خوزستان و کردستان و نواحی سرحدی خراسان و قسمتهائی از آذربایجان و بلوچستان . در نواحی سرحدی خراسان و آذربایجان تقریباً پیوسته زد و خورد برقرار بود و رفت و آمد عناصر یاغی از این سوی بآن سوی مرز و آمد و شد آنان بولایات روسیه و افغانستان یا امپراتوری عثمانی بر ناپایداری اوضاع میافزود . غالباً جنگ با بیگانگان در میگرفت و تعیین حدود و تثبیت مرزها که در این دوره بانواع مختلف صورت پذیرفت بضرر ایران تمام شد و موجب از دست رفتن قسمتی از خاک این سامان گشت .

در زمان قاجاریه مانند دوران سلسله های پیشین دوباره بتقسیم و توزیع ایلات درین جا و آنجا و تقویت بعضی عشایر و تضعیف برخی دیگر پرداختند .

مثلاً فتحعلی‌شاه بقصد تضعیف طایفه مصطفی‌خان طالشی تمام طالش را میان خاندانهای مهمی که در آنجا مانده بودند (مصطفی‌خان در ۱۸۱۲ [۱۷۲۸] در صف روسها جنگیده و از لنکران رانده شده بود و این طوایف پس از و همچنان در طالش بجای مانده بودند) قسمت کرد و مالکیت آن عده ازدهاتی را که هر یک تصرف کرده بودند تأیید کرد و برای بزرگ کردن و بر کشیدن آنان رؤسای طوایف مزبور را «خان» گردانید.^۱ قاجاریه در پاره‌یی از موارد بعنوان تضمین نیک رفتاری عشایر از آنان گروهان می‌گرفتند، مثلاً فتحعلی‌شاه بعضی طوایف بختیاری را در دهات اطراف طهران بعنوان گروهان و بجهت تضمین نیک رفتاری بقیه آنان ساکن گرداند.^۲ در سرحدات شمال شرقی ایران نیز تغییراتی در وضع مردم ایللی داده شد. آغامحمدخان در قبال یاری‌یی که ترکمانان باو و پدرش کرده بودند اجازه داد که آنان از سواحل اترک بدشت گروگان درآیند و دهات ساحل قراسورا بعنوان تیول بآنان داد^۳ و حال آنکه در دوره قاجاریه مسبب عمده ناامنی بالاخص ترکمانان بودند. آنان کراراً در راه مشهد و حوالی آن بر کاروانان می‌تاختند^۴ و ترکتازی‌های آنان و نیز از بکان از آن سوی مرز باعث خرابی شمال خراسان شد. پس از لشکر کشی فاتحانه عباس میرزا بسرخس تاخت و تاز ترکمانان موقتاً فرو نشست اما دوباره پس از مرگ او آغاز شد^۵

۱ - فریزر، سیر و سفر در ولایات ایران، ص ۱۴۵. ۲ - موریه، داستان سفر دوم ایران، ص ۱۲۶. ۳ - رابینو (di Borgomale)، مازندران و استراباد Māzandran' and Astarādād (لندن، لایدن، ۱۹۲۸)، ص ۸۰. [این کتاب بفارسی ترجمه و از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است]. ۴ - نگاه کنید به فریزر، داستان سفر خراسان، ص ۳۳۰، ۶۱۵، ۶۲۲. ۵ - فریزر، داستان سفر استانبول بطهران در زمستان A Winter's Journey (Tātar) from Constantinople to Teheran (لندن، ۱۸۳۸)، ج ۲، ص ۲۵ - ۶، ۳۳.

درین دوره کوچ کردن ایلات و عشایر بازهم مورد پیدا کرده است. میل غالب برین بود که ایلات و عشایر را هنگام قتنه و آشوب کوچ دهند یا خود از يك نقطه کشور بنقطه دیگر کوچ کنند و این نکته را تاریخ عشایر بیگرلو [باشباع یا و کسر کاف] ثابت میکند. گفته اند که آنان در اواخر قرن سیزدهم هجری مالك يك سوم مزارع و يك پنجم باغهای قم بودند و ابتدا در سواحل آسیای صغیر میزیستند و پس از زوال تیموریان باصفهان آمده و در دوره صفویه صاحب مناصب عمده شده بودند. پس از شورش افغانه اصفهان را ترك کردند و بکاشان رفتند. پس از آن در زمان کریمخان زند از کاشان بقم آمدند و در آن زمان هنوز آثار حملات افغانه در قم باقی بود و بیگرلوها توانستند غالب املاک قم را تصاحب کنند.^۱

عشایر دیگری که در دوره قاجاریه بنقاط دیگر کوچ کرده اند عبارتند از سعدوند که آنانرا در زمان محمدشاه (۱۲۵۰-۱۸۳۴/۶۴-۴۸) از فارس بحوالی مشرق قم آوردند. عشایر کائینی را نیز بشمال قم کوچ دادند. اینان در ابتدا عهده دار امور حمل و نقل دیوانی از راه شترداری بودند و سپس بطیب خاطر ازین شغل استعفا کردند و یکباره بزراعت و گله داری پرداختند. مراتع آنان در امتداد رودخانه ساوه و نزدیک مراتع شاهسونها بود و ازینمرو دایم باهم نزاع داشتند. در دوره قاجاریه عشایر عبدالملکی فارس نیز بقم آمدند و مراتع جنوب قم را بدست آوردند. غالب آنان شتریان یا «فراش» حکومت بودند.^۲ بموجب روایت دیگر درین دوره هفت «طایفه» از فارس بقم آمده اند. اینان در ابتدا کله نداشتند اما بمروور دهور شتر و گوسفند و بز و مراتعی در

۱- تاریخ قم در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵ (اوراق کتاب شماره گذاری نشده است). ۲- همان کتاب.

حوالی قم بدست آوردند. آنان مالیات دیوانسی نمیرداختند و هر طایفه‌ای بملازمت یکی از «علما» تعیین شد و چیزی نگذشت که بنای فتنه و آشوب نهادند. از اینرو محمد شاه فرمان داد که از آنان ۵۰۰ تومان جریمه بگیرند. از آن پس هر سال این پول را بزور از آنان میستاندند و بر آن میافزودند تا این مبلغ به ۶۶۴ تومان رسید و عاقبت پس از ارزیابی میرزا حبیب‌الله گرکانی بمبلغ ۱۱۲۰ تومان تثبیت شد.^۱ همچنین در دوره قاجاریه عشایر شینی [بسر وزن چینی] و کرزه [بروزن بنده] از کرمانشاه بقم آمدند^۲ و مقارن این زمان بعضی از عشایر عرب میش مست در حوالی طهران اسکان یافتند. بعضی از آنها خاصه عشایر هداوند [بروزن خداوند] اهل خرم آباد بودند و کریمخان زند آنانرا بفارس برده بود و آغامحمد خان آنانرا از فارس بطهران کوچ داد.^۳ در مورد عشایر نیمه‌بیابانگرد باید دانست که غالباً از لحاظ پرداخت مالیات تابع سران خود بودند و اینان در برابر حکومت مسؤول وصول و ایصال مالیات بشمار میرفتند و مالیات را بر حسب عده اغنام و احشامی که داشتند تعیین میکردند. فریزر که کتاب خود را در ۱۸۲۱-۲ [۱۲۳۷-۸] نوشته است میگوید که مالیات مزبور عبارتست از قرار هر مادیان یا اسب یک رویه و از قرار هر خر یا گاو چهار پنجم رویه و از قرار هر گوسفند یا بز یک سوم رویه و از قرار هر کندوی زنبور عسل یک ششم رویه.^۴ ژوبر^۵ در ۱۸۰۵-۶ [۱۲۲۰-۱] مینویسد که رؤسای ایلات بابت مالیات غالباً اسب و دیگر چهارپایان و فرش و سایر اجناس میدهند اما در

۱- تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دارالایمان قم که در ۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ تدوین شده است در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی شماره ۷۲۵، ورق ۵۹. ۲- تاریخ قم در همانجا، شماره ۷۲۵. ۳- همانجا، شماره ۷۲۶، کتابچه راجع بدره لار مورخ ۱۲۹۸/۱۸۸۰-۱ ورق ۱۶. ۴- داستان سفر خراسان، ص ۲۱۲، همچنین نگاه

کنیدبه «سیروسفر در ولایات ایران»، ص ۱۴۳-۴. ۵- Jaubert

چند سال اخیر شاه از آنان خواسته است که دست کم يك پنجم مالیات خود را نقد بدهند.^۱

در مورد مسأله زمین داری باید دانست که در دوره قاجاریه تغییرات محلی معتنا بهی در مناطق ایلی روی داد. رالینسون که کتاب خود را در ۱۸۳۸ [۱۲۵۴] نوشته است بشرح روش بغرنج و پیچیده‌ای که در مورد زمین داری میان کردهای مکاری ساوجبلاغ معمول بوده پرداخته است و مینویسد:

این ناحیه را که با جنگ گرفته اند در ابتدا ملك طلق خان قبیله بشمار میرفته و ازو بخاندانش رسیده است. ازینرو امروز مالکیت تقریباً تمام این ناحیه وسیع در دست يك طایفه واحد معین یعنی طایفه بابا امیره است.... این طایفه کوچک که شماره افراد آن از پنجاه شصت تن تجاوز نمیکند تصور نمی‌رود که بتوانند همه زمینها را زراعت کنند. پس روشی در میان خود معمول کرده اند که بر حسب آن رئیس قبیله میتواند هر مقدار از اراضی ده را که بخواهد در اختیار روسای زیر دست خود موسوم به «آغا» بگذارد چه مالک زمین بخواهد چه نخواهد. آنگاه محصول زمین بنسبت ذیل تقسیم میشود: - مالک بابا امیره پانزده يك بعنوان حق مالکیت موزونی سهم میبرد و آغایا مستأجر که عامل مسؤول حکومت بشمار میرود ده يك و «زراعت چي» ها یعنی طبقه‌ای از مردم که باصلاح فن کشاورزی را میدانند و در امر زراعت نظارت میکنند پنسیج يك و بقیه را بر حسب قرارداد های کشاورزی که میان رعیت و آغا موجود است بتناسب مخارج کشت و زرع و مزد کار قسمت میکنند و در میان این قرارداد ها آنکه بیشتر معمول است «نصفه کار» نام دارد... ده یکی که آغا صرف نظر ازین قرارداد مطالبه میکند ظاهراً سهم حکومت است اما در عمل چنین نیست. مبلغ مالیاتی که باید فراهم گردد بوسیله خان میان نواحی مختلف از قرار خانواری دو تومان سرشکن میشود و آغا یا مالک بابا امیره در صورتی که ملك خویش را خود زراعت کند در تعیین مالیات هر يك از رعایای خود مخیرست زیرا میداند که پرداخت مالیات برای هر کدام تا چه حد مقدورست.^۲

۱- داستان سفر ارمنستان و ایران Voyage en Arménie et en Perse (پاریس، ۱۸۲۱)

ص ۲۷۰ [این کتاب را چند سال قبل آقای محمود هدایت بفارسی ترجمه کرده اند].

۲- یادداشتهایی درباره سفری از تبریز بسویرانه های نخت سلیمان از راه کردستان ایران Notes on a Journey from Tabriz through Persian Kurdistân, to the Ruins of Takhti - Soleïman، مجله انجمن پادشاهی جغرافیائی. J. R. G. S. ۱۸۴۱، شماره

ص ۱۰، ۳۵ - ۶.

در دوره قاجاریه اداره امور محلی بیشتر بر حسب «عرف» یا قوانین عادی صورت میگرفت و مجریان آن عبارت بودند از شاه و نواب او و ولات و حکام و سایر مأموران محلی و کدخدایان. اوامر آنان با دست زورمند قدرت اجرا میشد. بنا بقول مالکم سرعت و بدلخواه خود تصمیم میگرفتند و چون بندرت وقت خود را صرف رسیدگی بمدارک و شواهد میکردند، بر فرض که نیتشان پاک بود باز پیوسته احتمال داشت که مرتکب بیدادگری شوند. مهمترین چیزی که سد اغراض طبقه حاکمه میشد ترس از زبردستانی بود که ستمدیدگان پیوسته میتوانستند بآنان ملتجی شوند. عمال حکومت بر حسب خوی و مشرب سلطان مستبد زمان، اعمال خود را تنظیم و تعدیل میکردند. اگر او بیدار و هشیار و پرهیز کار بود زبردستان کوشا و دادگر بودند و اگر وی آزمند و ستمگر بود اینان رشوه خواری و سنگدلی پیشه میکردند. کدخدایان مجاز بودند که مجازاتی خفیف درباره زبردستان روا دارند و جریمه‌های مختصر بر آنان تحمیل کنند. اگر جرم مهم بود مجرم را نزد «ضابط» (محصل مالیات محل) میفرستادند و هر گاه دعوی از لحاظ اهمیت ملک و مال و رتبه و مقام اصحاب دعوی یا فגיע بودن جنایت مافوق اختیارات کدخدا بود وی آنرا بحاکم ارجاع میکرد. ماهیت دعوی حدود قلمرو محاکم عرف را کاملاً مشخص نمیکرد اما میل غالب برین بود که بردامنه قلمرو آنها افزوده شود زیرا این کار بر قدرت و مداخل مأموران حکومت میافزود. ^۱ بعلاوه همین تمایل در دوره صفویه بسیار معلوم و محسوس شده بود و شاید مهمترین عامل خرابی تدریجی وضع دهقانان که در قرن نوزدهم صورت پذیرفت همین بود. عوامل دیگری هم بود که این عامل را تقویت میکرد اما همینکه رسیدگی بدعاوی ملکی و

۱ - مالکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۱۸ - ۱۹. همچنین مقایسه کنید با تانکوانسی، داستان سفر ایران (لندن ۱۸۲۰) ص ۲۳۳ ببعد.

ساير دعاوى در صلاحيت تيولداران وملاكان در آمد دهقانان در واقع از دادخواهى در يك محكمه بيطرف يانسته^۱ بيطرف محروم ماندند . بنا بقول مالك قوانين عرفى درمیان عشایر اصولاً باقوانين معمول درمیان ساير مردم تفاوت داشته است وشورائى از ريش سفيدان بدعاوى عشایر رسيدگى ميكرده اند. در مورد اختلافات ملكى شورای مزبور از زمین داران عمده تشكيل ميشده است.^۱ چنانكه پيش ازین گفتيم در دوره قاجار يه درآمدهاى مالياتى را بمقاطعہ ميگذاشتند. عباس ميرزا هنگامى كه فرمانفرماى آذربايجان بود تاحدى اين رسم رابراى پرداخت ودرزمينه تثبيت ميزان ماليات ايالت بر اساس طبقه بندى منظم و مرتب ووصول آنها و اجراى اين امر تا اندازه اى توفيق حاصل كرد . شايد هنگامى كه او خود باداره امورميرداخت مأموران حكومت كمتر از مردم اخاذى ميكردند با اينهمه بعقيده فريزر برهردهى تا آنجا كه قدرت پرداخت ماليات داشت ماليات ميبستند .^۲

بنابقول مالك طرزوصول ماليات ارتباط داشته است با طرز اجراى عدالت در مملكت . دستگاه قضائى ومالى كشور تحت رياست يك تن بود واين اقتدار بسته بخلق وخوى اوبراى مردم شوم ويا فرخنده بود .^۳ پيوسته از يك طرف ميان حاكم ولايت وقره نوكرهاى او از طرف ديگر روستائيان وضابطان وكدهدايان كشمكش بود . كمتردهى بدون مطالبه ودرخواست ماليات خود را ميرداخت وكسانى را كه براى وصول ماليات ميفرستادند طفيلسى و سربار دهقانان ميشدند . دادن وكرفتن رشوه وانعام از امور معمول ومتداول بود . حكومت ازديدن اين حقيقت كور نبود اما چنين مشاغلى را «بكسانى ميدهد

۱- مالك ، تاريخ ايران ، ج ۲، ص ۳۲۶ - ۷ .
 ۲- داستان سفر كردستان، ج ۱، ص ۸ .
 ۳- تاريخ ايران ، ج ۲، ص ۳۳۵ .

که بزحمت میتواند از راه دیگر معیشت آنان را تأمین کند. در واقع یکی از روشهای معمول پرداخت مزد نوکران و خدمتگزاران جزء همینست^۱.

پرداخت مالیات‌ها بتعویق میافتاد و این امری بود معمول و متداول. فتحعلی-شاه اندکی پیش از آنکه درگذرد از فرمانفرما والی فارس مطالبه مالیات پس افتاده آن ایالت را کرد و بامین الدوله فرمان داد که با سپاهی بفارس رهسپار شود و مالیات هر محلی را که از دادن مالیات مقرر خودداری کرده بود وصول کند و با کسانی که باین کار تن ندهند بجنگد و آنان را از ریشه براندازد و بنیروی شمشیر و آتش آن سامان را ویران کند و غلات را تباہ سازد و آتش در روستاها افکند و گاو و گوسفند مردم را یغما کند و اگر کسی از عشایر و دهقانان زنده ماند اسیر کند و بطهران آورد. با اینهمه از خوشبختی مردم فارس، پیش از آنکه این نقشه اجرا شود فتحعلی شاه مرد.^۲

علاوه بر مالیات عادی مأموران حکومت برای مخارج خود و ابواب جمعی خود در نواحی ای که تحت اختیار آنان بود مالیاتهایی از مردم میگرفتند که معروف به «تفاوت عمل» بود. بمروردهور این عوارض بر مالیات اصلی افزوده شد و باز مأموران محلی بجهت تأمین مخارج خود بجمع مبالغ بیشتری مبادرت کردند. بدین گونه دهقانان غالباً دچار بینوائی و تنگدستی میشدند و نمیتوانستند مطالبات «دیوان» را بپردازند.^۳ مثال ذیل یکی از این مواردست:

۱- فریزر، داستان سفر خراسان، ص ۲۲۱. ۲- فریزر، داستان سفر کردستان، ج ۲، ص ۲۵۱. ۳- همچنین نگاه کنید بکتاب مستوفی، شرح زندگانی من (طهران ۱۳۲۴)، ج ۱، ص ۱۳۹. ترقی میزان مالیات در منابع موجود کرا را ذکر شده است و مثال ذیل یکی از این مواردست. قمشه بر اثر غارت مهاجمان افغانی و بسبب آنکه شاهان از رعیت آن سامان مال میربودند انحطاط یافته بود. در زمان فتحعلی شاه صدر امین مالیات آنجا را بمبلغ ۷۰۰۰ تومان تثبیت و قمشه را تاحدی آباد کرد. سپس شاه آنجا را بعنوان تیول بداماد خود قاسم خان داد و او در مدت ده ماه عواید مالیاتی را تا ۲۳۰۰ تومان بالا برد و مردم را دلشکسته و نومید کرد (فریزر، داستان سفر خراسان، ص ۱۲۰).

مالیات اصلی شمس آباد واقع در حوالی قم ۶۰۰ تومان بود و بر اثر وضع مالیاتهای گوناگون بر مقدار آن افزوده شد تا سرانجام مبلغ مالیات به ۳۵۰۰ تومان رسید. این بار سنگین دهقانان را از پا در آورد و املاک آنان بابت مالیات پس افتاده ب ضبط دیوان درآمد.^۱ همچنین مبلغ مالیاتی باغها و زمینهای مزروعی پنج ناحیه از نواحی («ایالات») قم که از رودخانه آبیاری میشد صرف نظر از «سرجه»^۲ ای که میرزا آقا بابا محمد آشتیانی در دوره سلطنت فتحعلی شاه تعیین کرده بود بالغ بر ۱۲،۰۱۴ تومان نقد و ۳،۰۰۰ تومان و ۴،۵۸۲ خروار جنس میشد. پس از آن هر سال يك مالیات اضافی بابت مخارج دیوان میگردفتند و این مبلغ بموقع خود جزو مالیات اصلی منظور شد تا اینکه سرانجام از ۱۲،۰۰۰ تومان و کسری به ۲۵،۰۰۰ تومان رسید^۳ و درین مورد نیز بسیاری از دهات حومه ویران گشت و از مردم تهی شد.^۴ بنابراین مالک مالیات ثابت ایران در زمانی که او کتاب خود را تألیف میکرده بالغ بر سه میلیون لیره استرلینگ بوده است که بیشتر از محصول املاک خالصه و املاک دیوانی و از مالیات و عوارضی که بر زمینها و بر کالای تجار تی میبستند بدست میآمد.^۵ مالیات محصولات زراعتی مانند گندم و جو و ابریشم و تنباکو و نیل و غیره جنسی و نرخ آن از قرار يك پنجم بود اما مالیات تره بار و میوه و سایر محصولات زراعتی که چندان مهم نبود بقول موریه نقدی و از قرار يك پنجم بود. با اینهمه این مطلب مفهوم ذهنی مجردی بیش نبود و واقعیتی نداشت زیرا وی بدنبال این سخنان میگوید که مأخذ تقویم مالیات «شماره گاوهای مالك»^۶ بود یعنی مأخذ مالیات «جفت» بود نه مقدار

۱ - تفصیل حالات و املاک و مستغلات و غیره در آرشيو کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، ورق ۶۷.
 ۲ - بفتح اول و کسر دوم و سوم، نگاه کنید بفهرست لغات و اصطلاحات. ۳ - میرزا سید مهدی، تاریخ قم، در همانجا، ورق ۱۱۳. ۴ - صورت حالات و املاک و مستغلات و غیره، در همانجا، ورق ۴۷. ۵ - تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۳۶. ۶ - داستان سفر ایران، ص ۲۳۶.

غله . شاید عملاً این وضع مانند امروز در هر ملك و زمینی متفاوت بوده است. فریزر این نکته را تأیید میکند و مینویسد « برای تعیین حقوق دیوانی روهشای گوناگونی بکار میرود اما آنکه از همه بیشتر معمول است اینست که پس از رسیدن غله و پیش از برداشت محصول ، کشتزار را مساحت و از روی آن مقدار غله را برآورد میکنند . اما گاهی مأموران دیوانی نگاهداری غله را خود بر عهده میگیرند تا اینکه درو شود و از گاه جدا گردد. آنگاه پس از تعیین مقدار آن مطالبات خود را وصول میکنند »^۱.

گفته اند که نرخ مالیات پیش از سلطنت فتحعلی شاه ده يك بوده است .^۲
 با اینهمه ظاهر آزه محصولات دیمی در زمان او کماکان پانزده يك میگرفته اند.^۳
 بنا بقول فریزر حکومت ایران پیوسته « برای وصول مالیات مملکت چشم امید به برزگران دوخته است » . گر چه وی بدنبال این سخنان میگوید که مالک ممکنست با برزگران قرار برین بگذارد که همه بدهی های مالیاتی را خود او

۱ - داستان سفر خراسان ، ص ۲۱۲ . ۲ - همان کتاب ، ص ۲۱۱ ، فریزر مینویسد که سابقاً دیوان چیزی بیش از ده يك حاصل از زارع مطالبه نمیکرد . ظاهراً این نکته اغراق آمیز مینماید اما دلیلی که در مورد مضاعف کردن نرخ مالیاتی ذکر میکند ممکنست دارای حقیقتی باشد. مینویسد که مالیات با صادرات را برای جبران کسر مالیات وضع میکردند . از هر مالکی تقاضا میشد که « سهمی بنسبت املاک خود فراهم کند . نخست مقصود از وضع این باج گرفتن گاو و کوسفند بود اما چون بهیچوجه منظور دیوان را تأمین نمیکرد عوارص دیگری وضع کردند و بتدریج این عوارض بقدری افزایش یافت که آنها بده يك محصول مصالحه کردند . از هنگام وقوع این امر مدتی دراز نمیگذرد و اکنون مالیات مقرر دیوان پنج يك است . اما دیوان بقول خود وفانکرده است زیرا گر چه صادرات را بصورت اصلی نمیگیرند ولی باشکال مختلف و از روی دلخواه و هوی و هوس وصول میکنند و این امر یکی از شکایت های مهم رعیت است » . (همان کتاب و نگاه کنید با آنچه پس ازین در صفحه ۲۸۴ خواهد آمد) . ۳ - داستان سفر خراسان ، ص ۲۱۲ .

بیرداز دیا بالعکس. ^۱ از باغهایی که در داخل یا نزدیک ده بود پنج یک محصول را بعنوان مالیات جنسی میگرفتند اما مالیات بستانهای خر بوزه و زمینهایی که تنباکو و پنبه عمل میآورد و مالیات زمینهای دیگری ازین قبیل نقدی بود و مالیات را بر اساس ارزیابی محصول تعیین میکردند. ^۲ مالیات نخلهای دالکی [بفتح لام] باین طرز تعیین میشد: محصول هر نخلی را که کاملاً بثمر رسیده بود یک من هاشمی (در حدود ۱۱۶ پاوند یا ۱۶ من تبریز یا هر من $7\frac{1}{4}$ پاوند) حساب میکردند که برای صاحبش ۲ تا $2\frac{1}{4}$ روپیه ارزش داشت و مالیاتی که بابت درخت میگرفتند عبارت بود از یک «محمودی» یا ۸ «پول سیاه» که هشت یک این مبلغ را مستوفی ده و بقیه را حاکم محل بحساب شاه میگرفت. ^۳

بنابقول ویرینگ ^۴ که کتاب خود را در حدود ۱۸۰۲ [۱۲۱۷] نوشته است صاحبان املاک «اربابی» ناگزیر بودند که مالیات زمینهای مزروع و غیر مزروع را بیک نسبت پردازند. ^۵ بطور کلی زمینهای «اربابی» در دست مردم مستطیعی بود که آنها را برای خود زراعت میکردند. آنان بذرو گاو بترتیب جهت شخم زدن و کشیدن آب فراهم میکردند و پس از وضع مبلغی که قبلاً برای

۱ - همان کتاب، ص ۲۱۲. جای دیگر مینویسد که در دالکی نرخ مالیاتی بابت هر «جفت» زمین با «خیش» که با خر شخم شود ۸ روپیه و با استریا اسب ۱۶ روپیه است. در مورد اول محصول زمین ۶۰ من هاشمی گندم یا جواست که بهای آنها بترتیب از قرار یک من ۲ و ۱ روپیه است (همان کتاب، ص ۷۴). «در دررود Derrood» (یعنی دورود) واقع در دامنه رشته کوههایی که دشت نیشابور را از مشهد و کردستان [(یعنی بجنورد)] جدا میکند بابت هر «جفت» زمین بیست تومان میگیرند و از درختان میوه دوریال بابت هر صدمن تبریز» (همان کتاب، ص ۴۳۲-۳).
 ۲ - همان کتاب، ص ۲۱۲. ۳ - همان کتاب، ص ۷۴. همچنین نگاه کنید به پیش ازین یعنی ص ۲۶۴، حاشیه ۱. ۴ - Waring - ۵ سفری بشیر از A Tour to Sheeraz (لندن ۱۸۰۷)، ص ۸۸. مؤلف این کتاب خواننده را باین نکته متوجه کرده است که اطلاعاتی کهوی دربارهٔ مسألهٔ زمین داری فراهم کرده موقوف است.

تهیه بذر بدهقانان مساعده داده بودند پنج يك محصول را بآنان وده يك آنرا بابت مالیات بدیوان میدادند. در زمینهای «نقد»^۱ مالیات دیوان بالغ به پنج يك میشد. زمینهایی که تعلق بخرده مالکان داشت نیز بدیوان مالیات میپرداخت.^۲

بموجب شرحی که مالکم نوشته است صاحبان املاک برای اجتناب از دخالت پر در دسر مأموران جزء مالیات، بدهی مالیاتی خود را طبق مقاطعه به دیوان میپرداختند. بعبارت دیگر مالک با دیوان طی میکرد که مبلغ معینی بابت مالیات پردازد.^۳

ازین گذشته مالکم مینویسد که بر طبق رسم وقاعده کلی مالیات باید بنسبت متساوی بنقد و جنس پرداخته شود امانست واقعی در عمل فرق میکند. مردم بعضی دهات که بینوا بودند تقریباً همه مالیات را بجنس میپرداختند اما در جائی که مالک توانگر بود ترجیح میداد که بدهی مالیاتی خود را نقد پردازد و بدین گونه از دخالت مأموران جزء مالیات پرهیزد. این قاعده شامل حاز زمینهای پرقوتی که کود فراوان بآنها میدادند و همچنین شامل حال باغهایی که نزدیک شهر بود نمیشد بلکه بطور کلی مالیات این گونه زمین ها را بیول نقد و غالباً بنرخهای سنگین میگرفتند.^۴

چنانکه پیش ازین گفتیم در دوره قاجاریه در همان حال که از عده

۱ - کلمه «نقد» زمینی را بخاطر میآورد که همه مالیات آن بنقد پرداخته میشده است اما ویرینک بسختان خود ادامه میدهد و مینویسد که بگمان او مالیات زمین های نقد پیوسته بجنس ادا میشود (همان کتاب، ص ۸۶). میگوید که محصول زمینهای خالصه «بدو قسمت تقسیم میشود یکی «نقد» و دیگری «جنس» یا بعبارت دیگر اولی عبارتست از محصولی که در صنعت بکار میرود مانند پنبه و ابریشم و غیره و دومی عبارتست از غلات و حبوبات.» (ص ۵۸). ۲ - همان کتاب، ص ۸۶. ۳ - مقایسه کنید با «مقاطععه» که درص ۹۱ ذکر شد.

۴ - تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۳۸ - ۹.

زمینهای وقفی کاسته میشد بر شماره زمینهای خالصه میافزود و این زمینها بتدریج اهمیت بیشتری حاصل میکرد. این زمین ها هر يك تاريخ و منشائی جدا گانه داشت . بعضی از قدیم باقی مانده بود و برخی در اصل املاکی بشمار میرفت که در ازای مالیات پس افتاده یا بسبب شورش صاحبان آنها یا بعلل دیگر ضبط شده بود . در آغاز دوره قاجاریه عده معتنابهی اراضی خالصه وجود داشت که بمرورد دور بر شماره آنها افزوده شد .^۱

تغییرات و تحولاتی که در این دوره در مورد زمینهای خالصه و سایر زمینهای محال اصفهان روی داد حکایت از تغییراتی میکند که در مسأله مالکیت زمین حاصل شد . در طی جنگهایی که میان قاجاریه و زندیه رخ داده بود زمینهای آن حدود رو بویرانی نهاده بود و صدراعظم فتحعلی شاه یعنی صدر امین توانسته بود که عده بالنسبه فراوانی از املاک «خالصه و اربابی و وقفی» را در حوالی اصفهان بقیمت نسبتاً نازلی اجاره کند . رقیب او امین الدوله که سپس جانشین وی شد توانست املاک صدر امین را بابت مالیات پس افتاده بضبط دیوان در آورد .^۲ پس از آن امین الدوله خود با شرایط سهلی عده ای از دهات خالصه و املاک مختلف دیگر را با جاره داد . او نیز از طرف رقیبش متهم شد باینکه نتوانسته است دیون خود را تماماً بادیوان پردازد و پس از تصفیه مطالبات دیوان که بضرر او تمام شد بعضی املاک او بادیوان انتقال یافت^۳ و این املاک عنوان «خالصجات ضبطی»^۴ را حاصل کرد . بنا بقول موریه این املاک ضمیمه املاک خالصه بود تا اینکه این خانواده حیثیت خود را باز یافتند و درین هنگام

۱ - مثلاً آغا محمد خان (۱۷۷۹ - ۹۷ [۱۱۹۳ - ۱۲۱۱]) املاک بالنسبه فراوانی در مازندران خرید که خالصه شد . ۲ - انصاری ، ص ۴۲ - ۳ . همچنین برای اطلاع یافتن از شرح اعمال امین الدوله نگاه کنید به موریه ، داستان سفر دوم ایران ، ص ۱۳۱ - ۲ . ۳ - انصاری ، ص ۴۴ . ۴ - همان کتاب ، ص ۵۰ - ۴۴ .

بود که اگر سلطان وقت میخواست میتواندست املاک آنانرا بخودشان باز گرداند اما شاه بطور کلی این املاک را نگاه داشت و در ضمن مقرر کرد که قسمتی از محصول آن بخویشاوندان مالک سابق بعنوان «مستمری» داده شود.^۱

در زمان سلطنت محمدشاه (۱۸۳۴-۴۸ [۱۲۶۴-۱۲۵۰]) بر عده زمینهای خالصه حوالی اصفهان افزوده شد. در طی چندین سال قحط که در اوائل سلطنت او روی داد بسیاری از روستاها ویران شد، پس از آن «مباشران دیوان» بقصد عمران و آبادی بسکنه این دهات بذر دادند و ازین پس اسامی دهات مزبور را در صورت املاک دیوانی منظور کردند. چند سال بعد با اینکه زمینها را بصاحبانش باز گرداندند آنها را همچنان «خالصجات بذری» میخواندند.^۲

بنابقول ویرینگ هشت یک زمینهای ایالت فارس و عراق عجم گویا در دست شاه بوده است. کسانی که این زمینها را زراعت میکردند مبلغی معادل نصف محصول بابت مال الاجاره میپرداختند بعلاوه مأموران دیوان مبلغی را که برای تهیه بذر دهقانان مساعده داده بودند از سهم آنان کسر میکردند. با اینهمه هر عده گاو برای کشیدن آب از چاه لازم بود شاه در دسترس دهقانان میگذاشت و بخرج خود چاه میکند. مردم در بعضی موارد مال الاجاره را همه ساله تمپیرداختند تا اینکه قوای نظامی در محل مستقر میشد و آنگاه بنا بمطالبه رسمی «کلانتر» بدهی خود را تأدیه میکردند. در هنگام قحط مساعده بکشاورزان میدادند اما این کار بقول ویرینگ «بیشتر بسته بمیل و رغبت و لطف و مرحمت [دیوان] بود»^۳

۲ - انصاری، ص ۴۵.

۱ - داستان سفر ایران، ص ۲۳۷ - ۸.

۳ - سفر شیراز، ص ۸۵-۶.

بنابگفته مالک زمینهای خالصه رادهبقان طبق شرایطی که بسیار بصره کشاورزان بود زراعت میکردند. هنگامی که مأموردیوان مقدار غله را در محل معلوم میکرد اگر زارع بذری از دیوان گرفته بود بهمان مأمور پس میداد. سپس ده درصد از محصول را برای دروگر و خره‌ن کوب کنار میگذاشتند و مابقی بنسبت متساوی میان شاه و رعیت تقسیم میشد. مالیات زمین‌هائی که در تصرف افراد بود بر حسب وضع آبیاری محل پرداخته میشد. اگر زمین از نهر جاری مشروب میشد صاحب او پس از وضع مقداری که بآن اشاره کردیم ۲۰ درصد مالیات میداد اما اگر زمین از قنات یا از چاه یا مخزن آب آبیاری میشد ۵ درصد.^۱ تا آنجا که ممکن بود دهقانان را از کشت و زرع زمین‌های «دیم» دیوان باز میداشتند. اگر کشاورز در آن بذر عمل می‌آورد شاه ۱۰ درصد آنرا میگرفت. زمینهای دیم اگر متعلق به اشخاص بود بندرت زراعت میشد. محصولات دیمی گاهی فراوان بود ولی غالباً عمل نمی‌آمد.^۲ این نرخهای مالیاتی که بآن اشاره کردیم بغلات تعلق میگرفت و برنج راهم مشمول این قاعده میگرددند. در مورد سایر محصولات باید دانست که بذرا زارع فراهم میکرد و یک سوم محصول عاید دیوان میشد.^۳ فریزر مینویسد که در زمین‌های خالصه، دربار نسبت بزمین‌همان حقوقی را داشت که سایر ملاکان داشتند، یعنی ده یک محصول و قیمت آب قنات را از زارع میگرفتند و تنها اختلافی که درین مورد املاک خالصه با املاک عادی داشت آن بود که مستأجر گذشته از ده یک محصول میبایست ده یک‌گاه راهم بدهد.^۴ موریه همچنین بشرح شرایط زراعت خالصه‌های اطراف اصفهان میپردازد و

۱ - تاریخ ایران، ج ۲، ص ۷-۳۳۶. ۲ - همان کتاب، ص ۳۳۷.

۳ - همان کتاب، ص ۳۳۷ - ۸. ۴ - داستان سفر خراسان، ص ۲۱۱.

مینویسد که امین الدوله این املاک را از دیوان اجاره کرد و بدهقانان اجاره داد. اینان حیوانات بارکش فراهم میکردند و امین الدوله بذرت تهیه میکرد و هنگام درو سه چهارم محصول عاید امین الدوله میشد. ^۱ علت اینکس وی باین نسبت فراوان سهم میبرد ظاهراً این بود که نهرهایی برای آبیاری زمین از زاینده رود منشعب کرده بود. موریه بسخنان خود ادامه میدهد و میگوید که کود این اراضی عموماً از فضولات بز و گوسفند بدست میآید. مختصر و جوی بچوپان میدادند و او گله را در زمین معینی برای مدتی که با او قرار گذاشته بود میچراند. ^۲

ازین گذشته بنا بگفته موریه دیوان پیوسته حاضر بفرش زمینهای موات بود خاصه اگر میخواستند باغی در آن بسازند یا آنرا مانند باغ کشت و زرع کنند. درین صورت زمین را با جاره موروئی میدادند و مالیات ارضی مختصری بر آن میبستند که میزان آن بر حسب عمر درختان و جنس میوهها فرق میکرد. ^۳ چنین مینماید که این شیوه ادامه رسم و راه دوران صفوی و خلاف طریقه اسلامی بوده باشد. ^۴

با اینهمه مسؤولیت مالک و زارع منحصر بپرداخت این گونه مالیاتهای عادی نبود و غالباً از عامه مردم باج (یا «صادرات») میگرفتند. این مالیاتهای زائد فرضاً برای تأمین مقاصد مختلف نظامی یا غیر نظامی وضع میشد. بقول مالکم:

اگر بشماره افراد قشون افزوده شود - اگر شاه بخواهد قناتی یا کاخی بسازد - اگر قشون

۱- امین الدوله در جاهای دیگر کارهای آبیاری نسبتاً مهمی بکردن گرفت. موریه همچنین از قناتی که اودرجوالی کاشان ساخت ذکر میکند (داستان سفردوم ایران، ص ۱۶۲ - ۳).

۲- همان کتاب، ص ۱۵۴. ۳- تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۳۹. ۴- نگاه کنید به پیش ازین، ص ۳۱ - ۳۵.

از دهات بگذرد و حاجت باذوقه داشته باشد - اگر هیئتی از فرستادگان بایران وارد شوند - اگر یکی از افراد خاندان سلطنتی ازدواج کند - خلاصه هر اتفاق غیر عادی که روی دهد از مردم باج میگیرند ، گاهی از سراسر کشور و گاهی از ولایات معین . مقدار باج را بر حسب کیفیت و کمیت موضوع و با توجه بمقتضیات محلی و مملکتی معلوم میکنند.^۱

موریه هنگام بحث درین مطلب مینویسد :

صادر بمالیاتی اطلاق میشود که بدلخواه معین گردد و « رعیت » ازین نوع مالیات آه و ناله دارد . صادر وسیله هر گونه اخازی از مردم است و وضع دهقانان را بی نهایت متزلزل میکند . این باج را در موارد معین میگیرند مانند هنگامی که یکی از بزرگان بخواهد از دهات عبور کند یا بمنظور تأمین مخارج محلی یا در موارد دیگری که دائماً پیش میآید چنانکه « رعیت » هرگز مطمئن نیست که بتواند نفسی براحث بر آورد . صادر را بهمان ترتیب [(بترتیب مالیات مستمر)] بر حسب عده کاوهای زارع میگیرند .^۲

ازین گذشته بار دیگری بر دوش زارع مینهادند که معروف بود به « سورات » یا تهیه ارزاق . سورات رانه همان مأمورانی مطالبه میکردند که معروف به « مهماندار » بودند و کار آنان هدایت فرستادگان خارجی از میان دهات بود بلکه بزرگان و قاصدانی هم که بحکم شاه سفر میکردند از دهقانان سورات میگرفتند . سورات را در دهات بزور از انبارهای مردم میستدند . موریه مینویسد « دهقان از ییاد دوستم مینالد اما سعی اودر اجتناب از آن بیهوده است . هر دلیلی که بر فقر خود بیاورد اگر هیچ جوابی باوندهند لااقل باچوب و فلک حخش را کف دستش میگذارند »^۳

وصف اسلوب مالیات ارضی و اداره کردن آنرا در دوران اولیه قاجاریه میتوان در چند کلمه خلاصه کرد : انحطاط ، سوء تدبیر ، ظلم و ناامنی .^۴

۱ - تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۳۴۲ . ۲ - داستان سفر ایران ، ص ۲۳۷ . بظن غالب مالیات را بر حسب هر « جفت » زمین وصول میکردند . ۳ - داستان سفر ایران ، ص ۳۷ . همچنین نگاه کنید به فریزر ، داستان سفر خراسان ، ص ۱۱۳ ، ۱۱۵ . ۴ - روابط میان دهقان و مالک در نیمه دوم قرن نوزدهم اصولاً مانند روابط میان این دو در اوائل دوره قاجاریه بود . ما از اشاره باین مطلب بخصوص در اینجا خود داری و بحث در آنرا بفصل هشتم موکول کرده ایم .

فصل دهم نیمه دوم قرن نوزدهم: طلیعه اصلاحات

آثار بعضی تحولات جدید رامیتوان در تاریخ اوآخر دوره قاجاریه مشاهده کرد. مسائلی مانند تپذیر و اسراف دربار و ضعف قوای نظامی و نالایق بودن دستگاه اداری که از قدیم مردم با آن مواجه بودند همچنان باقی بود اما بموازات این جریانات عدم رضایت عامه و تقاضای اصلاحات بتدریج بیشتر میشد. کسانی که طالب اصلاحات بودند تحت تأثیر نهضت جوانان ترك و نهضت وحدت اسلام که پیشوای آن سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) بود در آمده بودند. همینکه شاه در صدد تهیه پول برآمد و شروع باعطای امتیازاتی بشرکت های خارجی کرد، خاصه پس از اعطای امتیاز تنباکو که در ۱۸۹۰ [۱۳۰۷-۸] روی داد مردم لب به شکوه گشودند و رفته رفته طالب تغییر « رژیم » حکومت شدند تا در ۱۹۰۵-۶ [۱۳۲۴/۱۲۸۴-۵] کار بانقلاب مشروطیت کشید. ۱. در مورد مسأله زمین داری و وضع و موقع مالک و زارع باید دانست که انقراض نهائی روش قدیم زمین داری از خواص دوره قاجاریه است و اعطای مشروطیت را میتوان علامت ظاهری انحلال راه ورسم کهن دانست. اما این تغییرات بتدریج صورت گرفت و تحول وضع قدیم بجدید ناگهانی نبود. پیش از ۱۹۰۶ [۱۳۲۴] ۱. تزلزل دستگاه حکومت موجب تغییرات معتنا بهی در راه ورسم زمین داری شده

۱- برای بحث در علی که موجب انقلاب مشروطیت شد نگاه کنید به ا. ج. براون، « انقلاب ایران در سال ۱۹۰۵-۹ The Persian Revolution of 1905-9 » (کیمبریج، ۱۹۱۰).

بود و حال آنکه در دوران پس از ۱۹۰۶ [۱۳۲۴] چیزی از روش قدیم باقی نماند مگر پاره‌ای از یاد کارهای قرون وسطی که یا همچنان دوام یافته و یا هر چند وقت یک بار از نو ظاهر گشته است.

در اواخر دوره قاجاریه اسراف و تبذیر دربار و مخارج دستگاه اداری مملکت و نگاهداری قشون احتیاج بی‌پول بیشتری پیدا کرده بود و هر روز بر شدت این احتیاج افزوده میشد. پیداست که بهترین راه بدست آوردن پول، اصلاح اسلوب مالیاتی و دستگاه اداری بود. در زمان ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳/۱۸۴۸ - ۹۶) تاحدی کوشیدند که سر و صورتی بتشکیلات مملکتی دهند اما با اینکه در نیمه دوم قرن نوزدهم رفته رفته مردم بیشتر خواهان اصلاحات میشدند دلیلی در دست نداریم که ثابت کند طبقه حاکمه عموماً یا کسانی که بیش از همه فریاد اصلاحات را بلند کرده بودند معنی کامل این کار را میفهمیدند.

درین دوره، مانند ادوار سابق مهمترین منابع ثروت کشور عبارت بود از زمینهای زراعتی و محصول آنها همچنانکه مالکیت زمین منبع عمده نفوذ و قدرت کسان بشمار میرفت. علی‌رغم این امر یا شاید بواسطه وجود همین امر روش تقویم مالیات و نیز قدرت دستگاه وصول مالیات در نواحی مختلف کشور فرق میکرد. در بعضی جاها مالیات را بیش از اندازه تقویم می‌کردند و در برخی نقاط کمتر از اندازه. لازمه اصلاحات مالی این بود که درین کار نظم و ترتیبی ایجاد شود زیرا اصلاحات مالی بنوبه خود پایه کامیابی در سایر اصلاحات وسیع و دامنه‌دار بود. انواع و اقسام زمین داری که در روزگاری قدیمتر وجود داشت درین دوره نیز موجود بود گرچه وسعت نسبی آنها فرق می‌کرد. درین عهد زمینهای خالصه همچنان قسمت معتنابهی از اراضی مملکت را تشکیل

میداد و غالباً روبرویرانی نهاده بود و عواید آنها چیزی بر درآمدهای مالیاتی کشور نمیافزود. بنابراین علل و بسبب احتیاج دائمی شاه بیول درین دوره میل غالب بر آن بود که زمینهای خالصه از طریق فروش (و در بعضی موارد از راه غصب) مبدل باملاک شخصی گردد.

در گزارش مورخ ۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ مربوط به خوار و «بلوک» طهران نوشته‌اند که بسیاری از دهات خوار اعم از «اربابی و خالصه» روبرویرانی نهاده^۱ و وضع زمینهای اربابی در همه جا بهتر از وضع زمینهای خالصه است.^۲ با توجه باینکه املاک خالصه عموماً روبرویرانی نهاده بود، امین السلطان، وزیر ناصرالدین شاه (در اواخر دوره سلطنت او) دید که انتقال املاک خالصه باشخاص بهتر از آنست که بنام همان اشخاص حواله‌هائی بر عهده املاک مزبور بنویسند و این کار موجب پیشرفت بیشتری در امر زراعت خواهد شد. از اینرو بموقع فرمانهائی مبنی بر انتقال املاک مزبور صادر و مقرر شد که آنها مشمول پرداخت مالیاتی نسبتاً سنگین شوند. این مالیات را نخست بجنس برآورد میگردند و سپس بمأخذ معینی مبدل بنقد می‌ساختند و این کار معروف به «تسعیر» بود و گاه برای مقاصد خاصی مانند تعمیر یا ساختن قنات در مقدار مالیات مزبور تخفیفی قائل میشدند. این خالصه‌ها بعدها معروف به «خالصجات انتقالی» شد و صاحبان آنها میتوانستند که آنها را بفرزندان خود انتقال دهند اما حق فروش آنها را بشخص ثالث نداشتند. ازین گذشته چون همیشه امکان داشت که دیوان املاک مزبور را پس بگیرد ارزش آنها بطور کلی کمتر از ارزش زمینهای «اربابی» بود.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه عده بیشتری از املاک خالصه فروخته

۱- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۶، ورق ۱۶۳. ۲- همانجا، ورق ۱۵۸.

شد. باین ترتیب که فرمانی برای فروش همهٔ املاک خالصه بغیر از خالصجات حومهٔ طهران صادر گشت و در ظرف ده سال بسیاری از آنها بفروش رفت.^۱

در فصل سابق به تغییرات و تحولاتی که در مورد املاک خالصه واقع در حومه اصفهان پس از دورهٔ صفویه روی داد اشاره کرده ایم و حال باید دانست که در سلطنت ناصرالدین شاه تحولات بیشتری درین باب وقوع یافت. در آغاز پادشاهی او ۱۰،۰۰۰ ده و «مزرعه» در حوالی اصفهان وجود داشت که بعضی از آنها املاک شخصی و برخی وقفی و عده‌ای خالصه بود و کسی آنها را زراعت نمیکرد. پس مبلغ چهارده هزار تومان نقد و ۱۰،۰۰۰ خروار جنس بعنوان مساعده بمیرزا عبدالحسین پیشکار مالیهٔ اصفهان دادند تا آنها را آباد کند و او در عوض باین پول اسلحه خرید و باغی شد و بر اثر هرج و مرج ناشی از این طغیان عدهٔ بیشتری از دهات ویران گشت. هنگامی که آتش فتنه فرو نشست املاک کسانی که درین شورش دست داشتند بعضاً بضبط دیوان درآمد و هر چند صاحبان آنها پس از چندین سال آنها را دوباره باز یافتند با اینهمه املاک مزبور همچنان بنام «خالصجات ضبطی» در دفاتر دیوان ثبت میشد.^۲ مدتی کوتاه پس ازین وقایع میرزا عبدالوهاب مالیات اصفهان را از نوممیزی کرد و زمین‌های خالصه بدو قسمت تقسیم شد، «خالصجات وقفی و خالصجات اربابی».

در پاره‌ای از موارد تخفیفی در میزان مالیاتها قائل می‌شدند و مأموران دیوان را از اخاذی منع می‌کردند. در نتیجهٔ این اقدامات زمین‌های بایر آباد شد و امور آبیاری بمرحلهٔ اجرا درآمد. پس از مرگ میرزا تقی خان امیر کبیر که در ۱۸۵۱ [۱۲۶۸] اتفاق افتاد باردیگر مأموران حکومت اخاذی را از سر گرفتند و پرداخت حقوق این و آن را ببعضی از دهات «اربابی» حواله کردند.^۳ بدین

۱- انصاری، ص ۵۹-۶. ۲- همان کتاب، ص ۴۶-۷. ۳- همان کتاب، ص ۴۹.

گونه تجدید عمران و آبادی کشور متوقف ماند و هنگامی که در سالهای ۱۲۸۶-۸۱
 ۱۸۶۹-۷۲ یک سلسله قحط و غلاد در مملکت روی داد بسیاری از املاک خالصه و
 اربابی دوباره مبدل باراضی بایر شد و بسیاری از مالکان ملک خود را رها
 کردند و رفتند که سپس این املاک بصورت خالصه درآمد. ۱ در ضمن صاحبان
 بعضی املاک آنها را برای فرار از پرداخت مالیات بیعضی از افراد طبقه روحانی
 انتقال داده بودند. در نتیجه این وقایع گوناگون کار ثبت املاک خالصه و وقفی و
 اربابی اصفهان دچار هرج و مرج شد. ۲

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بسیاری از املاک خالصه حوالی اصفهان
 فروخته شد و هنگامی که مظفرالدین شاه بتخت نشست تنها املاک خالصه ای که
 در اصفهان باقی مانده بود عبارت بود از دهات مخروبه برائان. ۳ در ضمن این
 احوال بازار فروش زمین رونق داشت. چون دربار مانند معمول محتاج پول بود
 مشاوران مظفرالدین شاه باو پیشنهاد کردند که تمام زمین های حوالی اصفهان
 را خالصه اعلام کنند و قصد او ازین کار فروش املاک مزبور باشد. این بود که دفاتر
 ثبت املاک نادر شاه معروف به «رقبات نادری» را بیرون کشیدند تا بنیت خود جامه
 عمل بپوشانند اما این صورت رقبات چنانکه در فصل ششم باز نمودیم موافق با واقع
 نبود و صد سالی بود که آثار متروک نهاده بودند. با اینهمه مطابق اقلام دفاتر

۱- همان کتاب، ص ۵۴. برائت قحط و غلاء جمعیت قسمت مرکزی ایران خواه بعلت مهاجرت
 و خواه بسبب مرگ و میر بنسبت معتنا بهی کاهش یافت. بموجب سرشماری قسم که در
 ۱۲۸۴/۱۸۶۷-۸ صورت گرفت جمعیت آن شهر در آن سال ۲۵۰,۳۸۲ تن بود و حال آنکه
 مطابق سرشماری ۱۲۹۱/۱۸۷۴-۵ فقط بالغ بر ۱۴,۰۰۰ تن شده بود (آرشیوهای کتابخانه
 وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، تاریخ قم تألیف میرزا سید مهدی، ورق ۱۰۰). ظاهراً درین
 هنگام ناحیه قهستان قم از عواقب سالهای قحط رهائی نیافته بود و از سکنه آن که سابقاً
 ۸,۰۰۰ تن میشد جزعده ناچیزی باقی نمانده بود. (تفصیل حالات و املاک و غیره ورق ۶۹).

۲- انصاری، ورق ۵۰-۱. ۳- همان کتاب، ورق ۶۲.

مزبور انواع مختلف زمینها «خالصه» اعلام و این اقدام موجب هرج و مرج بیشتری شد. زمینهایی را که از قدیم «اربابی» بود «خالصه» اعلام کردند و اگر مالکی نمیتوانست در مقابل تقاضاهای عمال حکومت ایستادگی کند ملک او را ضبط میکردند.^۱ نتیجه این اقدام و اقدامات دیگر این بود که زمینهای خالصه بانواع و دسته‌های ذیل منقسم شد: (۱) «املاک دیوانی» یا «خالصه» حقیقی که در دست «مباشران» دیوان بود و دیوان آنها رامستقیماً زراعت میکرد یا بدهقانان و دیگران اجاره میداد، (۲) «املاک ضبطی» یا املاکی که بسبب شورش صاحبانش موقتاً و برای تنبیه آنان از طرف دیوان ضبط شده بود و همچنین املاکی که صاحبانش مجهول بودند.^۲ (۳) «املاک انتقالی» (۴) «املاک ثبتی» یا املاکی که هرگز عملاً در دست دیوان نبود اما در صورت ناقص «رقبات نادری» بنام دیوان ثبت شده بود و باو تعلق داشت و (۵) «املاک بذری» یا املاکی که بوسیله صاحبانش در سالهای قحط زراعت نشده بود و دیوان برای آباد شدن آنها بذر بآنان داده بود. این املاک پس از برداشت محصول و پس گرفتن بذر دیوان بصاحبانش مسترد شد با اینهمه اسامی آنها همچنان بغلط در دفاتر دیوان و بنام دیوان باقی ماند.^۳

همچنین در بعضی موارد مأموران دیوان زمینهای اربابی را بدلخواه خود مبدل بزمین‌های خالصه میکردند. مثلاً ادعا کرده‌اند که در سلطنت ناصرالدین شاه هنگامی که ظل‌السلطان حاکم اصفهان بود فرمان‌هایی صادر و بموجب

۱- انصاری، ۶۳-۴. ۲- در دفاتر جزو جمع این دوره غالباً با اشاراتی که در باره املاک ضبطی و «املاک متصرفی» شده است برمیخوریم (مثلاً آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۲، ورق ۸۱-۲ که مشتمل است بر دفتر جزو جمع «بلوکات» فارس (ورق ۸۲-۱۰۸). در بعضی موارد املاک ضبط راپس از مدتی بصاحبانش برمیگردانند. ۳- انصاری، ص ۷۶-۷.

آنها بعضی زمینهای اربابی خالصه اعلام شد. ۱. ستک^۲ نیز که کتاب خود را در ۱۸۸۲ [۱۳۰۰] نوشته است چنین اظهار نظر میکند که پیوسته میل غالب برین بود که بر شماره املاک «دیوانی» (یعنی خالصه) بوسیله تصرف موقوفات و غصب زمین این و آن وضبط املاک اشخاص بلا وارث افزوده شود.^۳ علاوه بر املاک خالصه، بعضی اراضی را «قرق» یا شکار گاه سلطنتی اعلام میکردند چنانکه اراضی مجاور طهران و لار به قرق اختصاص داده شد.^۴ کرز نیز مینویسد که بعضی مراتع واقع در دامنه تپهها اختصاص بچراگاه اسبان و استران دیوان داشت و میگوید که بخود صاحبان اصلی این زمینها حق معافیت از چراندن ستوران فروخته میشد. همچنین در بعضی موارد مردم راز شکار کردن در تپهها و چراندن اغنام و احشام بیهانه ممانعت از رمیدن صید منع میکردند و سپس بزور حق مرتعی بعنوان حق باز خرید از اشخاص اخازی میکردند و بآنان اجازه صید حیوانات و چراندن کله میدادند.^۵

تغییرات و تحولاتی که درین دوره در مورد املاک وقفی روی داد شاید کمتر از آن بود که در مورد املاک خالصه پدید آمد. در فصل سابق گفتیم که در زمان سلطنت نادر تمایل او برین بود که اوقاف مبدل باملاک شخصی شود. حال گوئیم که در او آخر دوره قاجاریه حیف و میل اموال اوقاف و تبدیل اوقاف باملاک شخصی امری بیسابقه نبود.^۶

۱- همان کتاب، ص ۸۱-۲. ۲- Stack ۳- شش ماه در ایران Six Months in Persia (لندن، ۱۸۸۲) ج ۲، ص ۲۴۸. ۴- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی شماره ۷۲۶، گزارشی که عنوان آن اینست: «شمیران به لار» ورق ۵۱. ۵- ایران و مسأله ایران، ج ۲، ص ۴۷۳. ۶- چنانکه «رباطی» که واقع در ۴ فرسخی طبس بود دارای موقوفات بسیاری بود که حکام طبس بتدریج آنها را غصب و مبدل باملاک شخصی خود ←

عده بسیاری از دهات مانند سابق بشکل تیول از نظارت حکومت مرکزی خارج شد. در بعضی موارد تیول از محل املاک خالصه و همچنین املاک شخصی ای داده میشد که ممکن بود به تیولدار تعلق داشته باشد یا نداشته باشد. در بعضی موارد تیول عبارت از زمین واحد معینی بود که بشاغل یکی از مقامات دیوانی تعلق میگرفت و در موارد دیگر تیول در حکم عطیه‌ای بود که باشخاص داده میشد.

تخمین مقدار نسبی زمین‌هایی که بعنوان « تیول » باشخاص داده میشد و همچنین انواع مختلف از زمین‌هایی که در دست مردم بود کاریست مشکل و این امر در ولایات تابع تغییرات معتنا بهی بوده است. چنانکه در سیاهه‌ای مربوط بزنجان و محال زنجان که تاریخ آن ۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ است اسامی ۸۰۰ تا ۹۰۰ ده دیده میشود. معمول ترین نوع دهات، دهات « اربابی » و پس از آن دهات « خرده مالک » بود. بدبختانه ازین سیاهه نمیتوان معلوم کرد که آیا درینجا مقصود از کلمه « خرده مالک » دهیست که مالک آن واقعاً رعیت و دهقانست یا غرض دهیست که بحکم وراثت یا بیع میان چندین مالک تقسیم شده و در واقع مانند ده اربابی معمولی اداره میشود. این دو دسته از دهات بر روی هم تشکیل دهات نوع سوم را میداد که از سایر انواع

→ کردند (آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی شماره ۷۲۶، « سفرنامه » میرزا علی خان نائینی از مشهد الی یزد و نائین، ورق ۹۶)، همچنین در گزارشی مربوط بطالقان که تاریخ آن ۱۳۰۱/۱۸۸۳-۴ است نوشته شده است که باستناد قول « متولی امامزاده » تکیه‌ای که واقع در مرکز طالقان است امامزاده مزبور اوقاف بسیاری دارد که عواید آنها بمصارف واقعی خود نمیرسد. (همان آرشیو، شماره ۷۳۰ ورق ۳۵۵). ازقراری که گفته‌اند این حال شامل اوقافی هم بوده است که در زمان صفویه ببقعه مهدی حنویه واقع در مرجان اختصاص داده بودند (همانجا، ورق ۳۵۷).
۱- برای بحثی که درباره این نوع زمین‌داری شده است نگاه کنید بفصل سیزدهم.

بیشتر بود و عبارت بود از دهاتی که به تیول اختصاص داشت. متجاوز از نصف عده دهاتی که بعنوان تیول اعطا شده بود متعلق به تیولداران بود و نوع دوم تیول که بسیار معمول بود عبارت بود از تیولی که از محل دهات خالصه اعطا میشد. و اما گذشته از تیول حقوق و مواجبی را که بمناسب گوناگون تعلق میکرفته بر عهده بعضی دهات می نوشتند و این نکته نیز در معدودی از موارد شامل حال مستمریهای افراد میشد. بموجب همین سیاهه دو دهه از دهات مورد بحث از پرداخت مالیات معاف و عده دهات وقفی معدود بود و عده ای از دهات بعشایر و خوانین ایلات تعلق داشت. عده معتنابهی از دهات نیز ظاهرآ ملك افراد طبقه روحانی بود و بسیاری از دهات وجود داشت که قسمتی از هر کدام را اشخاص بعناوین مختلف متصرف بودند.^۱

از گزارش مورخ ۱۲۹۸/۱۸۸۰-۲۱ که راجع بخرقان نوشته شده است جزئیات ذیل بدست میآید: غالب دهات آن ناحیه کوچک بود و از ۳۴ دهه که ذکری از جمعیت آنها شده است ۱۲ قریه (که ۳ تاي آن کلاً یا بعضاً «خرده مالک» بود) کمتر از ۵۰ خانوار و ۱۲ قریه (که ۴ تاي آن کلاً یا بعضاً خرده مالک بود) بیش از ۵۰ و کمتر از ۱۰۰ خانوار و ۹ قریه (که ۳ تاي آن کلاً یا بعضاً خرده مالک بود) بیش از ۱۰۰ و کمتر از ۲۰۰ و يك قریه (که خرده مالک بود) بیش از ۲۰۰ خانوار جمعیت داشت. تقریباً نیمی از دهات مزبور بعضاً دارای زراعت «آبی» و بعضاً دارای زراعت «دیمی» و سه قریه تماماً «آبی» و چهار قریه غالباً «آبی» و يك قریه تماماً آبی و يك قریه تماماً «دیمی» و بقیه قراً غالباً «دیمی» بود.

۱- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۳، ورق ۴۹۸-۶۳۶.

۲- همانجا، شماره ۷۲۸، ورق ۳۴۳-۷۲.

در مورد مسأله مالکیت قرای مزبور باید گفت که تقریباً ۴۶ ده تماماً « اربابی » و ۱۳ ده بعضاً « اربابی » بود و ازین عده تقریباً ۱۷ ده کلاً و ۵ ده بعضاً متعلق بشاهسونها و ۱ ده کلاً و ۱ ده بعضاً تعلق بکردها داشت . ۴ ده خرده مالک و ۱۰ ده بعضاً خرده مالک بود . نکته جالب توجه اینست که نوشته‌اند ۷ ده که کلاً یا بعضاً خرده مالک است رفته‌رفته مبدل بدهات اربابی میشود و ازین عده ۳ قریه راناصر الملک و ۳ قریه راشاهسونها خریده‌اند . از میان همه اینها نلث یک ده را « خالصه » و نصف یک ده و نلث ده دیگر و همچنین یک ششم ده دیگر را « وقفی » نوشته‌اند .

گزارش دیگری که در تاریخ ۱۸۷۹/۱۲۹۷ - ۸۰ دربارهٔ ملایر^۱ نوشته شده است نشان میدهد که جمعیت ۵۹ ده کمتر از ۵۰ خانوار و جمعیت ۴۸ ده بیش از ۵۰ و کمتر از ۱۰۰ خانوار و جمعیت ۲۴ ده بیش از ۱۰۰ و کمتر از ۲۰۰ خانوار و جمعیت ۸ ده بیش از ۲۰۰ و کمتر از ۳۰۰ خانوار و جمعیت ۱۵ ده بیش از ۳۰۰ خانوار بوده و عدهٔ این دهات جمعاً ۱۵۴ تابوده است . درین گزارش جمعیت عدهٔ دیگری از دهات را معلوم نکرده‌اند . از مجموع ۲۳۶ ده ۲۰۶ ده کلاً و ۷ ده بعضاً اربابی بوده است . ۱۶ ده کلاً و ۵ ده بعضاً خالصه و ۲ ده وقفی ذکر شده است . هشت ده از دهات اربابی بخوانین تر کمان تعلق داشته است . عدهٔ فراوانی ازین دهات در دامنهٔ کوهستان قرار داشته و بسیاری از آنها، هم دارای زراعت آبی بوده است و هم دارای زراعت دیمی . هیچ ذکری از خرده مالک بمیان نیامده و ممکنست که کلمهٔ اربابی در مورد تمام املاک شخصی بمعنی اعم بکار رفته باشد .

گزارشی که دربارهٔ نهاوند و خزل [بفتح اول و دوم] در تاریخ ۱۸۸۰/۱۲۹۸ - ۲۱

۱- آرشوهای کتابخانه وزارت دارائی شماره ۷۲۹ ، ورق ۱-۱۵۱ .

۲- همانجا ، ورق ۱۲۴-۹۴ .

نوشته شده است نشان میدهد که ۷ ده کمتر از ۵۰ رعیت (نه خانوار) و ۱۴ ده بیش از ۵۰ و کمتر از ۱۰۰ و ۱۴ ده بیش از ۱۰۰ و کمتر از ۲۰۰ و ۲۰ ده بیش از ۲۰۰ و کمتر از ۳۰۰ و ۱۰ ده بیش از ۳۰۰ و کمتر از ۴۰۰ و ۷ ده بیش از ۴۰۰ و کمتر از ۵۰۰ و ۴ ده بیش از ۵۰۰ و کمتر از ۶۰۰ و ۲ ده بیش از ۶۰۰ رعیت داشته است. نویسندۀ این گزارش همچنین گنجایش هر ده را از نظر «زوج» یا عدۀ جفت‌ها (جفت زمین) تعیین میکند. ۱ ده کمتر از ۵ زوج و ۹ ده بین ۵ تا ۱۰ و ۲۰ ده میان ۱۰ تا ۱۵ و ۱۲ ده میان ۱۴ تا ۲۰ و ۱۷ ده میان ۲۰ تا ۳۰ و ۱۴ ده میان ۳۰ تا ۴۰ و ۷ ده میان ۴۰ تا ۵۰ و ۵ ده میان ۵۰ تا ۷۵ و یک ده میان ۱۰۰ تا ۱۵۰ و یک ده میان ۱۵۰ تا ۲۰۰ «زوج» داشته است. شمارۀ متوسط رعایا از قرار هر زوج ۹/۹ بوده اما این عدۀ بطور غیر مساوی و باین ترتیب تقسیم میشده است: ۳۷ ده بطور متوسط از قرار هر زوج ۱۰ رعیت، ۳۶ ده از قرار هر زوج ۱۰ تا ۵۰ رعیت و ۴ ده از قرار هر زوج بیش از ۲۰ رعیت. سیزده ده تماماً خالصه بوده که ۳ نای آنها ویران و ۴ ده بعضاً خالصه بوده است. بنابراین گزارش «خالصجات» خزل (مغرب دهاوند) رو بخرابی نهاده بوده اما دو سال بوده است که عزالدوله بعنوان مساعده بذر بآنها میداده و ازینرو در تاریخ انشاء گزارش دهات مزبور رو بآبادی نهاده بوده است. ازین گذشته ناحیۀ خزل رو بپهمرفته در حال ویرانی بوده و بهمین سبب از آنجا مالیاتی نمیکرفته‌اند و غالب دهقانان آن ناحیه پراکنده شده بوده‌اند.

در زمان قاجاریه مانند ادوار سابق یک دسته مهم از زمینها عبارت بوده است از زمینهای متعلق بایلات و عشایر و اگر نیمه دوم قرن نوزدهم را از حیث وسعت این نوع اراضی یا از حیث طرز اداره نواحی ایل‌نشین با اوائل قرن

نوزدهم بسنجيم اختلافی چندان مشاهده نميکنيم . درين دوره حدفاصل ميان زمينهای ايلي و غير ايلي واضح و مشخص نبوده و اين دو دسته درهم ميا ميخته و زمينهای متعلق بعشایر نيمه بيا بانگرد در وسط يا کنار زمينهای شهر نشينان و ده نشينان قرار داشته است. در بسياری موارد رؤسای عشایر در خارج از مناطق عشایری (بمعنی اخص) صاحب زمينهای بوده اند و درين صورت وضعشان مانند وضع مالکان عادی بوده است .

در بعضی نواحی خاصه در بعضی نقاط خوزستان روشهای مخصوص معینی در مورد زمين داری معمول بوده است . در هویزه و در سایر نواحی تمام ناحیه به «والی» يا «شيخ» وقت تعلق ميگرفت و حتی املاك و خانه های والی يا شيخ متوفی بوالی جديد ميرسيد و خانواده شيخ سابق مجبور بمهاجرت ميشدند . در فلاحیه و محقره و رام هرمز حال بدین منوال بوده است . نجم الملك که در ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ بخوزستان سفر کرده است مينويسد که بهمین سبب کسی جرأت آباد کردن زمين را ندارد .^۱

غالب ایلات و عشایر مختلف در نقاط مختلف مملکت هر سال بيلاق و قشلاق ميکردند و شك نيست که غالباً تمرد و سرکشی از آنان سرميزد . هنگام کوچ کردن از جاهائی که ميگذشتند در بيشتري موارد آسیب فراوان بفلات و باغهای مردم غير ايلي ميرساندند . فی المثل در خوزستان هيچ اقدام کافی برای حفظ مردم شهری و روستائی از تظاول عشایر و عناصر نيمه بيا بانگرد معمول نميشد . در گزارشی که در ۱۲۸۶/۱۸۶۹-۷ در باره فلاحیه نوشته اند چنين آمده است که بلوک ديمچه [بفتح دال و کسر چ] واقع در مغرب شوشتر که سابقاً دارای دهات آباد بوده است بسبب تاخت و تازلرها و بختياريهها رو بويرانی نهاده

۱- آرشيوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲۵ ، «سفرنامه عربستان» ورق ۲۷۸-۹ .

است. ازین گذشته رمه‌های عشایر بختیاری و بواسحق^۱ کماکان حاصل دهقانان را خراب میکنند. نجم‌الملک که پس از چند سال دیگر بخوزستان سفر کرده است مینویسد که علت عقب ماندن امور زراعتی آن ایالت ناامنی حاصل از طبع نیمه بدوی قبایل عربست.^۲

در گزارشی که در اواخر قرن سیزدهم هجری (نیمه دوم قرن نوزدهم) در باره خرم‌آباد نوشته شده است متذکر شده‌اند که ایلات و عشایر هنگام ییلاق و قشلاق کردن سالیانه خود از میان بعضی اراضی گذشته و درختان و باغهای آنجا رانابود کرده‌اند.^۳ همچنین در گزارش زنجان سخن از خرابیهای رفته است که عشایر شاهسون هنگام ییلاق و قشلاق کردن سالیانه بیار آورده‌اند.^۴

در نقاط ییلاقی و قشلاقی ای که مخصوص بعضی عشایر بود مرانعی بآنان واگذار میشد و این مراتع در حکم قسمتی از جوهری بود که دیوان بعشایر میپرداخت تا در عوض عده‌ای سر باز بنیچه بر ای خدمت آماده کنند. همچنین از هر خانوار بنسبت دارائی و شماره اغنام و احشامی که داشت مالیات میگرفتند و وجوه مالیاتی را رئیس عشیره یا نمایندگان^۵ که از طرف او تعیین میشدند وصول میکردند. نرخ مالیات در هر جا متفاوت بود. در حوالی شیراز نرخ مالیات از قرار هر گاو شیرده ۳۰۰ دینار و از قرار هر خر ۲۰۰ دینار و از قرار هر مادبان آبستن ۱۰۰۰ دینار و از قرار هر شتر ۳۰۰ دینار و از قرار هر گوسفند یا بز ۷۰۰ دینار بود.^۶ در بختیاری بر حسب عده مادیانها یعنی از قرار هر ۲ مادبان ۵ قران از عشایر مالیات میگرفتند و نرخ مالیات بسته بعشایر مختلف

۱- همانجا شماره ۷۲۷، ورق ۳۰۹. ۲- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، ورق ۴۹۵-۶. ۳- همانجا، شماره ۸۲۹، ورق ۱۵۴. ۴- همانجا، شماره ۷۳۰، ورق ۵۰۸، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۹، ۶۱۶، ۶۲۴. ۵- مالک، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۳۹. ۶- سردار اسعد، ورق ۱۹۷-۸.

فرق میکرد. چهارگاو ماده و بیست میش یا بز ماده بترتیب يك مادبان بشمار میرفت. از بختیارها بابت زمینهای زراعتی مالیاتی نمیکرفتند مگر يك مبلغ اسمی که بابت هر خیش (یا «جفت») در املاك مزروع واقع در قشلاقهای آنان وصول میکردند.

رؤسای ایلات و عشایر در آغاز سال نومالیات مخصوصی بشاه میپرداختند. این مالیاتها را رؤسای عشایر بموقع وصول میکردند و رو بهمرفته تشکیل باج سنگینی رامیداد. ^۱ فرمانروائی خوانین ایلات و عشایر غالباً توأم باستمکاری فراوان بود. عبدالغفار نجم الملك در ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ هنگامی که در عربستان سیر میکرده است مینویسد که چندروز در حوالی کرکنان [بفتح کاف اول و ضم کاف دوم] سفر کرده و بسیاری از دهات ایران را دیده است که سابقاً تشکیل بلوک چناررود را میداده و شماره آنها بیش از ۳۰۰ بوده است و خود بختیارها باو گفته بودند که آن دهات بر اثر جور و ستم خوانین ویران شده است ^۲. اعمال قدرت و نظارت در نواحی ایل نشین برآستی یکی از مسائل مشکل بود که قاجاریه با آن روبرو بودند. بطور کلی قاجاریه درین دوره مانند سلاطین سلف بجهد کوشیدند که بر عشایر بوسیله خوانین عشایر فرمانروائی کنند اما پایه قدرت و نظارت آنان غالباً متزلزل بود ^۳ بنا بر آنچه گفتیم

۱- همان کتاب (در قسمتی که صفحات کتاب شماره ندارد). همچنین نگاه کنید به کرزن، ج ۲، ص ۴۷۲-۳. ۲- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، ورق ۳۵۷. نجم الملك همچنین مینویسد که ایلخان زمین موقوفه باب حیدر را که بر اعقاب امام موسی [ع] و سادات باب حیدر وقف گشته و از زمان اتابکان از پرداخت مالیات معاف شده بود تصرف کرد (ورق ۳۵۲). ۳- در دوره سلطنت مظفرالدین شاه پیشنهاد شد که وزارتخانه مخصوص یایک شورای عالی برای رسیدگی بامور ایلات و عشایر تأسیس شود (ج. دهرن بی G. Demorgny مطالعاتی درباره طرز حکومت ایران، Essai Sur L'administration de la Perse (پاریس، ۱۹۱۳)، ص ۸).

قاجاریه يك ایلخان و يك ایل بیگ بر ایلات بزرگ می گماشتند که وظیفه آنان جمع مالیات دیوان بود و بطور کلی مسؤول امور عشایری بودند. این مأموران معمولاً، اما نه الزاماً، همان رؤسای عشایر بودند و تمایل آنان بر این بود که این مقام موروثی باشد. در فارس دو ایل مهم وجود داشت یکی خمه و دیگری قشقایی و ایل خمه در اوائل دوره قاجاریه از دیگری مقتدرتر بود و چنانکه از نام آن برمیآید عبارت بود از پنج طایفه که از اینها سه طایفه ترك (اینالو [بفتح اول و سکون دوم]، بهارلو و نفر [بفتح اول و دوم]) و دو طایفه عرب (باصری و ایل عرب) بودند. طایفه اینالو که از قشلاق واقع در خفر و داراب و فسا به ییلاق واقع در رامجرد و مرودشت کوچ میکردند در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری (نیمه قرن نوزدهم میلادی) پیوسته مایه فتنه بودند و بیشتر از راه غارتگری و راهزنی در فارس و کرمان و یزد بسر میبردند. از ۱۲۹۳/۱۸۷۶-۷ بیعد تاحدی بر اثر مجاهدات معتمدالدوله حاجی فرهاد میرزا و میرزا علی محمدخان قوام الملک شیرازی منقاد شدند و آنان را در حوالی قرابولاغ^۱ ساکن کردند. همچنین در اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری رفته رفته طایفه بهارلورا در حوالی داراب مستقر ساختند^۲. ایل عرب که بدو طایفه یعنی عرب جبّاره و عرب شیبانی تقسیم میشد از قدیم ریاست آنان در دست خوانین عرب شیبانی بود. يك طایفه در حوالی رامهرمز و جراحی و دوراق [بضم اول و سکون دوم] بسر میبردند و در تابستان در بوانات در ساحل رودخانه میزیستند و طایفه دیگر در هفت بلوک و رودان و احمدی قشلاق میکردند و تابستان را در بوانات و قونقری [باشباع واو و سکون نون و فتح قاف دوم] و سرچاهان میگذراندند و فاصله

۱- فسانی، ج ۲، ص ۳۰۹. ۲- همان کتاب، ص ۳۱۰.

میان ییلاق و قشلاق آنان قریب به ۱۰۰ فرسخ (در حدود ۳۵۰ میل) بود^۱. ریاست عشایر باصری که محل قشلاقی آنان در سروستان و کربال [بضم اول و سکون دوم] و کوار [بضم اول] و محل ییلاقی آنان در ارسنجان و کمین [بفتح اول] بود از زمان صفویه بایل عرب واکذار شده بود.^۲

قشقائیه‌ها از «گرمسیر» فارس به چهار بلوک وافر [بفتح اول و سوم] و جره [بفتح اول و تشدید دوم] و خشت [بکسر اول] و خنج [بضم اول] و دشتی و دشتستان و فراش بند و ماهور میلانی به ییلاق خود واقع در محال دزگرد [بکسر دال و کاف] و «سرخد» چهار دانگه و «سرخد» شش ناحیه و کام فیروز و ناحیه کلان و کهر [بروزن کهر] واقع در ممسنی کوچ میگردند. مقام ایلخانی و ایل بیگی به خوانین عشایر تعلق داشت^۳.

در فارس چندین ایل دیگر وجود داشت که اصل و منشاء هر کدام مختلف بود. بعضی از آنان در یک جا ساکن بودند. برخی زندگانی نیمه ایلی داشتند و جمعی یکسره بیابانگرد بودند^۴. ایل شریفات که نزدیک بندر هندیان میزیستند حکومت آنجا را در دست داشتند^۵.

نظارت بر تر کمانان گو کلان [باشباع واو و سکون کاف] و یموت [بفتح اول] مانند اوائل دوره قاجاریه بر اساسی متزلزل قرار داشت. سیف الدوله که در ۱۳۲۰-۱ / ۱۹۰۲-۴ «فرمانفرما»ی استرآباد شد شرحی درباره این دو ایل بمظفرالدین شاه نوشت^۶. میگوید که بمحض ورود باسترآباد همه خوانین گو کلان را احضار کرده و سیاهه‌های مالیاتی («دستور العمل»ها) و

۱- همان کتاب، ص ۳۱۱. ۲- همان کتاب، ص ۳۱۰. ۳- همان کتاب، ص ۳۱۳.
 ۴- همان کتاب، ص ۳۳۰-۲. ۵- فسانی، ص ۳۳۱. ۶- نسخه خطی متعلق
 بکتابخانه مجلس شورای ملی.

صورت مالیاتهای زائد (« تکلیف ») را بآنان داده و درآمدهای مالیاتی را برآورد کرده و شماره نفوس را معلوم ساخته و حدود مراتع و اراضی هر ایلی را مشخص کرده است ^۱ . مینویسد که هر ایل از چندین « اوبه » [بروزن توبه] تشکیل شده و هر اوبه را رهبر است که صاحب « یورت » شخصی یا موروثی است . تمام ایل زیر فرمان يك ایلخان نیست . در مواقع لازم بزرگان و شیوخ و ریش سفیدهای اوبه گردهم میآیند و باهم مشورت میکنند و بر وفق نظر اشخاص مبرز و بزرگان و حتی افراد ساده ایلی نسبت بکارهایی که باید انجام دهند تصمیم میگیرند ^۲ . افراد ایل یموت بیشتر از راه غازتگری زندگانی میکنند . زمین آنان بینهایت حاصلخیز است و هر قبیله در هر جا که فرود آید در زمین پیرامون خود همچون یورت شخصی یا موروثی خرد عمل میکند . قاطرچی های سمنان و شاهرود و استراباد معمولاً چهارپایان خود را برای چراندن به تر کمانان میدهند و در برابر از قرار هر رأس يك تومان بآنان میدهند ^۳ . سیف الدوله میگوید که از قدیم معمول بوده است که تمام دهات استراباد به یموتها باج بدهند . دهقانان استراباد سهم معینی از غله خود را بخانی که در مجاورت آنان بسر میبرد میدهند و در عوض این خان و قبیله او از دزدیدن اموال دهقانان خودداری میکنند و اگر قبیله دیگر

۱- همانجا ، ورق ۵۲ - ۵۰ . ۲- همانجا ورق ۹۸ . فریزر که کتاب خود را در ۱۸۳۱ - ۲ [۱۲۳۷ - ۸] نوشته است متذکر میشود که یموتها و گوکلانها خان ندارند بلکه ریش سفیدهایی دارند که در حق آنان نهایت احترام را بجا میآورند و در تمام مواردی که مربوط به مصالح عامه باشد پند آنان را میشوند و این ریش سفیدها دعاوهای جزئی را فیصل میدهند (داستان سفر خراسان ، ص ۲۶۲ . همچنین مقایسه کنید با نیپیر G. C. Napier «مجموعه یادداشتهای روزانه و گزارشهای کاپیتان نیپیر هنگام مأموریت مخصوص اودرا ایران Collection of Journals and Reports from Capt. the Hon. G. C. Napier on Special duty in Persia , 1874 (لندن ، ۱۸۷۶ ، ص ۳۲۲ بیعد) .

۳ - نسخه خطی متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی ، ورق ۱۱۰ .

چیزی از آنان دزدیده باشد میگیرند و بدهقانان پس میدهند.^۱

رایینو شرحی نظیر این بیان میکند و چنین مینویسد :

(یمونها و گولانها) هیچ مرجع قدرت دائمی ندارند گرچه هر تیره يك «آق سقل» یاریش سفید دارد. با اینهمه هیچ قدرت و اختیاری باین مقام تعلق نمیگیرد و موقع او فقط بستگی بسن و تجربه و نفوذ شخصی او دارد. خصومت های قبیله ای که در میان ترکمانان برقرار است بسبب همین عدم قدرت مرکزی و نداشتن ایلخانیتست که باید طوایف مختلف را زیر فرمان خود در آورد و درجه نفوذ و قدرت حکومت ایران بعدیست که از ترکمانان باج میگیرد اما آنانرا در اعمال و حرکات خود آزاد میگذارد و مجازات خطاکاران را از طرف مراجع عالیله جایز نمیشمارد. قدرت حکومت مرکزی بازیچه هوی و هوس مردم محل باز عمای قوم است و یا هر دو دسته در برابر آن مقاومت مینماید و این قدرت بسته بشدت و ضعف عمل حاکم و ثبات و تزلزل اراده او کمتر یا بیشتر اعمال میگردد. باج و خراج بعمال مخصوص یا «سر کرد گانی» که از طرف حکومت مرکزی تعیین میشوند پرداخته میشود و این سر کردگان مسؤول وصول مالیات و همچنین بسیج کردن عده سوارانی هستند که تیره های متعدد هر قبیله باید هنگام احضار برای خدمت آماده کنند. مقام سر کرده عملاً در بعضی خانواده ها موروثی شد و چیزی نگذشت که صاحبان این مقام از موقع خود بهره برداری کردند و در غارت کردن مردم شوربخت دهات استرآباد با ترکمانان همدست شدند.^۲

ایل یموت به دو طایفه تقسیم میشد : کشاورزان و برزگران معروف به چمور [بضم اول و اشباع واو] و افراد ایلی بیابانگرد موسوم به چاروا و دسته اخیر اگر هم باج و خراج میبرد اختند مقدار آن بسیار ناچیز بود.^۳

بطور کلی روابط میان یموتها و دهقانان آنکه هر کزدوستانه نیست و هر چند روستائیان چاروا هارا مسؤول بیشتر تاخت و تازها میدانند با اینهمه چمورهای آتابای و حتی جعفرهای غالباً درین غارتگریها شرکت میجویند و دهقانان کرد محله که یگانه همسایه آنان چمورهای جعفرهای هستند باید دائماً مراقب دفع حملات دشمنان خونی خود باشند. روزی نمیکذرد که خونی نریزد یا قتل و غارتی روی ندهد یا جنگی بقصد خونخواهی درنگیبرد... برای ممانعت ازین تاخت و تازها بسیاری از دهقانان آنکه هر سال مقداری برنج بخان یموتها میدهند و او در عوض موظف بحفظ جان آنان و جبران زیانهای آنهاست که احتمال دارد یموتها بیار آورند و این ترتیب را در

۱ - همانجا، ورق ۱۲۳ . ۲ - ۵ . ل. را بینو ، مازندران و استرآباد، ص ۹۴-۵ .

۳ - همان کتاب ، ص ۹۷ .

اصطلاح «ساخلو» [باشباع واد] گویند .^۱

گو کلانها بیابانگرد نبودند . پیوسته از یموتها وحشت داشتند و میانه آنها با کردهای بجنورد و حاجی‌ار کیودجامه و سایر سکنه محال استرآباد خوب نبود . ازینرو غالباً این و آن بهم می‌تاختند .^۲

تر کمانان مانند سایر ایلات و عشایر یکی از عوامل ناامنی بودند اما مانند سایر ایلات و عشایر غالباً درحق آنان ستم میرفت و کراراً درمیان آنان تحریکاتی صورت میگرفت . در نامه ای که احتشام‌الوزاره مأمور سابق دولت ایران در گنبد قابوس نوشته و رایینو از کتابی که ناصر‌الکتاب^۳ درباره دشت کرکان پرداخته است نقل کرده ، میگوید که بعقیده او یموتها و گو کلانها از رعایای وفادار شاه‌اند و :

اگر آنها شهرت بدی پیدا کرده اند علتش آنست که هیچوقت نماینده ای در دربار برای برطرف ساختن سوء تفاهمات نداشتند . حکام و مأمورین دولتی برای نفع شخصی و ازدیادشهرت خویش همواره چنین وا نمود کرده اند که بعضی قبایل ترکمن نسبت بدولت علناً رویه سرکشی دارند و دولت برای سرکوبی اشرارفوری دستورات فرستاده است . چه بسا طوایف بیگناهی را دیده ام که با نهایت بی‌رحمی مورد چپاول و غارت واقع شده اند و سران‌وریش سفیدان بارها بمن گفته‌اند از تبعه روس شدن نفرت دارند اما حاکم استرآباد آنها را بشورش وادار میکند ...^۴

رایینو همچنین متذکر می‌شود که بسیاری از سکنه استرآباد باو اقرار کرده‌اند که : « تر کمانان دستخوش تحریکات فراوان دهقانان اتک‌اند و اینان پیوسته اسب‌ها و گله‌های آنان را میدزدیدند . آنگاه حکام استرآباد

۱ - همان کتاب ، ص ۹۹ ، همچنین مقایسه کنید با نی‌پیر که از خصومت میان ده نشینان استرآباد و عشایر آن سامان سخن رانده است (مجموعه یادداشتهای روزانه و گزارشها ، ص ۲۶۶) . ۲ - رایینو ، ص ۱۰۰ . ۳ - در ترجمه فارسی آقای وحید مازندرانی نصیر‌الکتاب آمده است (مترجم) . ۴ - همان کتاب ، ص ۹۶ . [این چند سطر استثنائاً از کتاب مازندران و استرآباد رایینو ترجمه آقای غلامعلی وحید مازندرانی (ص ۱۳۲) نقل شد] .

بیهانه گوشمال دادن تر کمانان لشکر میکشند و با گرفتن جریمه‌های گزاف از افراد عشایر خود را با پول آنان توانگر میکنند^۱.

در سایر مناطق عشایری نیز حال بدین منوال بوده است. سردار اسعد در کتاب خود یعنی تاریخ بختیاری گزارشی از عبدالرحیم کاشانی نقل میکند که تاریخ آن ۱۳۱۳/۱۹۰۵-۶ است. نویسنده میگوید که از بس بختیارها جور و ستم دیده‌اند هنگامی که مسافری را می‌بینند میگریزند مبادا آن مسافر مأمور دیوان یا فرستاده خان یا «ضابط حکمران» (محصل مالیات که از طرف حاکم اعزام میشد) باشد. نویسنده گزارش هنگام عبور از دهات واقع در میان پل عمارت و مال میر [بفتح لام] می‌بیند که زراعتی بچشم نمیخورد. از مردم می‌رسد که چرا سبزیجات و بقولات عمل نمیاورند تا هم خود بخورند و هم مازاد آنها را بمسافران بفروشند. پیرمردی در پاسخ او چنین میگوید:

راست میگوئی اما در صورتیست که ما را بحال خود بگذارند. چه فایده‌ای برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط با کمال تسلط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر یک دفعه این کار را بنمایم زحمت آن باید موروثی خانواده من بشود و همه ساله ضابط حکام همان را بلا عوض از من میخواهند.^۲

ظاهراً کردستان تاحدی دارای چنین اوضاع و احوالی بوده است. در گزارشی که تاریخ آن ۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ است نویسنده از حاصلخیزی خاک کردستان یاد میکند و افسوس میخورد بر اینکه آن ولایت بر اثر فقر عمومی و هرج و مرج و شورشهای پیاپی و ناآهنی خراب شده است. وی از

۱- همان کتاب، ص ۹۹-۱۰۰. ۲- ص ۵۰، مقایسه کنید با تمایل «فلاحان» مصر نسبت بمحدود کردن میزان محصول (ه. ا. ر. کیب و هارلد باون H. A. R. Gibb and Harolb Bowen «جامعه اسلامی و مغرب زمین» Islamic Society and the West (لندن، ۱۹۵۰)، ج ۱، بخش ۱، ص ۲۶۴.

مشاهده پیریشان حالی مردم باین نتیجه میرسد که حکام ولایت تنها در اندیشه گرد آوردن مال اند و دست ظلم و ستم را از سر ضعیفان کوتاه نمی کنند . مدعی است که حکام مصالح ملی را مهمل میگذارند و تنها در پی منافع نامشروع خود میروند و اشاره می کند که در این گونه موارد مردم چاره ای ندارند جز اینکه جلای وطن کنند .^۱

در پاره ای از نواحی سرحدی شمال شرقی عشایری بودند که ظاهر آزمین هلی آنان از پرداخت مالیات معاف بوده است و در عوض میبایست بسهم خود عده ای سرباز بنیچه آماده کنند یا برای دفاع از سرحدات خدمات نظامی انجام دهند و این وضع شامل حال بجنورد و دره گز و اشرف بوده است . نی پیر در ۱۸۷۴ [۱۲۹۱] می نویسد که خان دره گز ۸۰۰ سوار دارد که همه اسب و سلاح دارند و آن ناحیه را بشرط مجهز کردن این عده در تصرف او نهاده اند . وی بسنخان خود ادامه میدهد و مینویسد :

از آنجا که سراسر مرز های شمالی قلمرو خان دره گز در معرض تاخت و تاز قوای جراری قرار گرفته که از کوپرو از اخل « انک » حملات خود را آغاز میکنند ازینرو مردم ناچار بحفظ جان خودند و این بار سنگین بردوش آنان افتاده است . در انک سواران خان دره گز معمولاً هنگامی برای تعاقب مهاجمان از راه فرا میرسند که اینان آنچه لازمۀ شرارت بوده است انجام داده اند و بهمین سبب از قراری که میگویند مردم آن سامان پیوسته از سرزمین خود پاسداری می کنند و بر فراز دیوارهای هر دهی روز و شب دیده بانان در حال دیده بانی اند و هر دسته از برزگران اعم از بذرافشان و دروگر با تفنگهای سرپر بدنبال کار خود میروند و دیده بانانی در هر یک از برجهای بلند و مدور که در هر سوی دشت و در فواصل بسیار کوتاه اینجا و آنجا بچشم میخورند بدیده بانی میگردند .

خط داخلی دفاعی از ارتفاعات بالای رود در واقع در مشرق دره شروع و تا کلاتنه چنار در سرحد قوچان امتداد مییابد و درین خط هر معبر و کوره راهی دارای برجهای دیده بان است که پیوسته دسته هائی از روستائیان آنها را اشغال کرده اند .

اراضی خان دره گز از پرداخت مالیات معاف اما مشمول پرداخت باجهای سالیانه ایست که خان دره گز بشکل هدایای نقدی با عدهای اسب میدهد و مقدار و مبلغ این هدایا مایه تعدیل رفتار حکومت مرکزی یا ولایتی نسبت بخان میگردد. هر سان مبلغ ۷۵۰ تومان برای پرداخت موجب سوارانی که جهت دفاع از سرحدات اجیر میشوند از طرف خزانه مشهد منظور میشود. سابقاً مبلغ این عطیه عبارت بود از ۱۵۰۰ تومان اما این نیز نسبتاً اندک بود زیرا فقط پرداخت موجب ۸۰۰ سوار بالغ به ۸۰۰۰ تومان میگردد. با اینهمه همان ۷۵۰ تومان مقرر نیز مبلغی اسمی بیش نیست زیرا هیچ مقدار از آن از دست مأموران مشهد خارج نمیشود.^۱

به همین نحو ایلخانان شادلوی بجنورد از پرداخت مالیات بشرط آماده کردن عدهای برای خدمات نظامی معاف بودند. فی پیر در وصف این حال چنین می گوید:

آنان مکلف بحفظ مرزهای خود و پاسداری از معبرهائی هستند که نقاط مرزی رابنواحی داخلی متصل میکنند.

از مردم مالیات نمیگیرند مگر آنچه خود ایلخان بخواهد بگیرد. حقوق عده قوای سوارو پیاده ای که مأمور دفاع از سرحداتند از محل حواله هائی تأمین میشود که بعهده دهات مینویسند و بسیاری از دهات به بستگان و کسان ایلخان و اگذار شده است و اومیتواند برای مخارج شخصی خود فقط مبلغ ناچیزی یعنی ۴۰۰۰ تومان = ۱۶۰۰۰ روپیه در سال وصول کند. ازین مبلغ ۳۰۰۰ تومان بوسیله گرفتن عوارض شهری از دکانها و فروش کله های گاو و اسب و غیره تأمین میشود. مابقی بنا بر نرخهائی که از دهات آزاد یعنی دهاتی که باتباع خان واگذار نشده است وصول میگردد.

مالیات مقرر سالیانه اسماً عبارتست از مبلغ چهار هزار تومان اما من چنین دریافتم که گاهگاه بیش ازین از مردم اخذ می شود و پرداخت مبلغ زائد بعهده مردم دهاتیست که عشایر خان مزبور در آنها سکونت ندارند.

هر سال عدهای اسبو معمولاً مبلغ ۱۰۰۰ تومان یا بیشتر سکه طلا بشاه پیشکش میشود.^۲

افغانهای غلزائی که نادر شاه آنان را در قراتپه گرگان ساکن کرده بود نیز از پرداخت مالیات ارضی معاف بودند و سالانه مبلغ ۴۰۰ تومان بابت

۱- مجموعه یادداشت های روزانه و گزارشها ، ص ۳۰۳-۴.

۲- مجموعه یادداشت های روزانه و گزارشها ، ص ۲۸۶-۷.

مواجب پنجاه سوار میگرفتند (اما این مبلغ همیشه بآنها پرداخته نمیشد) و موظف بودند که برای دفاع از سرحد این عده را مجهز و مسلح نگاه دارند^۱.

هرچند دوره قاجاریه از بعضی جهات بازگشت براه و رسم سلجوقیان بشمار میرود با اینهمه گذشته از مناطق عشایری اصول سر باز گیری در ولایات با اصولی که در عهد سلجوقیان در این باره معمول بود اندکی تفاوت داشت و این تفاوت و تغییر را میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم ناصرالدین شاه پدید آورده بود. وی مردم هر محل را مکلف کرد که گذشته از پرداخت مالیات مقرر عده معینی سر باز و در بعضی موارد مبلغی معادل با مواجب عده معینی سر باز فراهم کنند^۲. ازینرو نظراً این کار باعث میشد که این سر بازان بحکومت مرکزی یا حکومت محلی وفادار مانند نه بمالک و تیولدار محل. وظیفه تیولدار فقط این بود که سر بازان را سریعاً بیاینتخت یا مرکز ولایت اعزام کند. بدین گونه امر سر باز گیری خدمتی بود که بصاحبان اراضی و املاک تعلق میگرفت. سابقاً این وظیفه بعهده مقطع یا تیولدار بود نه بر عهده ناحیه ای معین. تیولی یا اقطاعی بمقطع میدادند تا او بنا بوظیفه ای که داشت هنگام احضار سپاه مخارج عده ای از سپاهیان بنیچه را متحمل شود، ازینرو سپاهیان که او فراهم میکرد در وهله اول بار وفادار بودند و در وهله ثانی به «سلطان».

از نظر اداره امور محلی و اجرای عدالت در مملکت چندان اختلافی میان اواخر و اوائل دوره قاجاریه وجود نداشت. در دهات متعلق بعمده مالکان تمام مراعات مربوط بمردم ده را مالک رسیدگی میکرد و قدرت او از طریق

۱ - مجموعه یادداشتها و گزارشها، ص ۹۰. ۲ - مستوفی، ج ۱، ص ۹۱.

«مباشر» یا کدخدای ده اعمال میشد. همین قدرت را تیولدار در دهی که تیول او بود داشت. در دهات خرده مالک مردم داوری نزد کسانی از روستائیان میبردند که آنان را بی طرف میپنداشتند.

اگر دعاوی در محل حل و فصل نمیشد آنها را بنایب الحکومه یا حاکم ارجاع میکردند اما غالباً کار باینجا نمیکشید^۱. اداره امور مالیات با «مستوفی» بود. در دفاتر مالیاتی [= جزو جمع] اسامی ایالات و ولایات و بلوکات و دهات هر ولایت را با مقدار مالیات هر کدام ثبت میکردند و هر تغییری که در میزان مالیات روی میداد در دفتر جزو جمع یادداشت میکردند. مستوفی هر ولایت هر سال میزان درآمدهای مالیاتی را بر آورد میکرد که آنرا در دفتری موسوم به «دفتر دستورالعمل» وارد میکردند و جمع این دستور-العمل خلاصه دفتر «جزو جمع» همان ولایت بود و درآمدهای مالیاتی ای که در محل وصول میشد برای تأمین مصارف دائمی محل بکار میرفت. اگر بعد ازین جمع و خرج مبلغی باقی میماند بمصرف مخارجی میرسید که مقامات بالاتر در آن سال مقرر کرده بودند. همچنین مواجب کسانی که میبایست حقوقشان را از آن ولایت دریافت دارند بخرج این باقی منظور میکردید. اگر باز هم تفاضلی پیدامیشد میبایست عاید خزانه گردد^۲.

«دستورالعمل» هر ولایت پیش از نوروز تکمیل میشد و بامضای مستوفی الممالک و صدراعظم و صحنه شاه میرسید. سپس از روی آن مالیاتها را وصول میکردند و مصارف را میپرداختند. قبوضی که بتصدیق مستوفی میرسید برای پرداخت حقوق مأموران و کسان دیگری که حقوق آنان بخرج ولایت میآمد برای حاکم فرستاده میشد و مضمون آنها چنین بود:

۱- همان کتاب، ص ۱۳۸. ۲- همان کتاب، ص ۵۶۵.

« مبلغ حقوق بخرج دستورالعمل منظور شده است ». صاحبان حقوق پس از دریافت مبلغی که برای آنان معین شده بود قبض رسید میدادند.^۱

مالیات دهات را يك كاسه تعیین میکردند و این مبلغ بوسیله مقامات محلی در میان افراد روستائی تقسیم میشد و این کار در دهات خرده مالک بدست ریش سفیدان صورت میگرفت. این نوع مالیات بندی دسته جمعی را « بنیچه » میخواندند و مشتمل بود بر عده سر بازان و خدمتگزاران دولت (« نوکران دولتی ») که هر ناحیه میبایست تدارك کند. تحصیل مالیات های گوناگون و امر سر باز گیری و وصول مخارج سر بازان غالباً وسیله ظلم و تعدی فراوان محصلان مالیات ب مردم بود.^۲ در این ممیزیها عواملی از قبیل آب و ملك و کشت و کار و حرفه مردم را بر فرض که عملاً در نظر نمیگرفتند اسماً منظور میداشتند. و اما دلیل آنکه قسمتی از مالیات را نقدی و قسمتی را جنسی معین میکردند بنا بر آنچه ادعا میشد این بود که سود و زیان حاصل از ترقی و تنزل قیمت ها یکسان عاید دولت و مودیان مالیات گردد. در ولایاتی نظیر یزد و کاشان که خود مردم بگله احتیاج داشتند مالیات را میتوانستند نقدی بپردازند و « در تسعیر هم اسفل - القیم را در نظر میگرفتند ». هر چند وقت یکبار در نواحی مختلف ممیزی جدیدی صورت میگرفت.^۳

۱- همان کتاب، ص ۵۶۶. ۲- نگاه کنید بهمان کتاب، ج ۱، ص ۱۳۹. همچنین نگاه کنید به کرزن، ج ۲ ص ۴۷۱. ۳- مثلاً املاکی که در قم با آب فنانهای مختلف مشروب میشد در زمان وزارت میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر و بوسیله میرزا زین العابدین نهریزی ممیزی شد و سپس ممیزی اخیر بواسطه میرزا حبیب الله کرکائی تغییر یافت (تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات قم، آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵ ورق ۴۷-۸).

ماخذ مالیات در نواحی مختلف فرق میکرده است. ستک که کتاب خود را در ۱۸۸۲ [۱۳۰۰] نوشته است متذکر میشود که مالیات آن عده از دهات فارس که واقع در نواحی کوهستانی یا سواحل دریا بود بر حسب « گاو یعنی خیش^۱ » تعیین می شود و نرخ مالیات بسته بنوع زمین از ۴ تومان تا ۱۶ تومان فرق میکند^۲. وی مینویسد که مالک میبایست مالیاتی نقدی به حاکم محل بدهد:

این قسم ممیزی مالیات از یاد کارهای قرون ماضی است. اگر قحط و غلای روی دهد تخفیفی در مقدار مالیات قائل میشوند و اگر مصالح حکومت مرکزی اقتضا کند بر مقدار آن میافزایند. مثلاً ممکنست مالیات قریه ای را ۵۰۰ تومان ارزیابی کنند و معادل ۵۰ تومان هم بیگاری («خدمتانه») برای آن ده قائل شوند. اما بمرور دهوارین مطالبات دو گانه مبدل بیک مطالبه یعنی ۵۰۰ تومان مالیات ارضی میشود و آنگاه برین مبلغ ۱۰ درصد یا ۵۰ تومان بعنوان خدمتانه علاوه میگردد. تجدید نظر در مالیات ها که هر چند گاه یکبار اتفاق میافتد بجهتی و مناسبی صورت میپذیرد و خاطرۀ آن در ذهن مردم باقی میماند اما بنحوی کاملاً مبهم. چنانکه کسی نتوانست در بارۀ آخرین تجدید نظر («جمع بندی») چیزی بمن بگوید مگر هنگامی که در کوار [بضم کاف] بودم و در آنجا «ارباب» هوشمند جوانی بخاطر آورد که از قراری که شنیده بود پنجاه سال پیش از آن چنین تجدید نظری صورت گرفته بود. ممیزی انفرادی هر یک از دهات بمنظور تعیین کیفیت توزیع مالیات کل اراضی دارای ارزش فراوانی نمیباشد. بعلاوه کیفیت ممیزی مالیات هرده بدون مراجعه بدفاتر مالیاتی دیوان تقریباً امریست محال زیرا هر گاه نام دهی را میآوردند اسم «بلوکات» یا دهات و مزارع وابسته بآن را نیز ذکر میکنند و عده و مساحت آنها نیز معلوم نیست. با اینهمه در موارد معدود میتوان بطور کلی حکم کرد باینکه ظاهراً مالیاتی که بر دهات دیوانی [= خالصه] میندند بیش از مالیات دهات ارباب نیست چه ارباب میتواند مقاومتی از خود نشان دهد و حال آنکه عده ای از

→ رئیس شیادانی (متولد در ۱۲۲۱/۱۸۰۶-۷، نگاه کنید بفارسانامۀ فسانی، ج ۲، ص ۵۷) تجدید حدود شد. در دوره مظفرالدین شاه میرزا محمود قرا اضافه جمعهای بر خراسان کرد و در بعضی جاها مانند قوچان مردم از سنگینی مالیات و بی انصافی حکام در تقسیم اضافات در بین مؤدیان مالیات شکایت کردند. لاجرم یک هیأت ممیزی مأمور تعدیل مالیات آنجا شد و این کار انجام یافت (مستوفی، ج ۲، ص ۶۵۱).

۱ - ج ۲، ص ۲۴۹. ۲ - همان کتاب، ص ۲۵۰.

مستأجران فقیرنه می‌توانند مقاومت نمایند و نه قادر بر پرداخت رشوه قابل‌هستند. ده نواقص در دشت شیراز هر سال ۴۰۰ تومان مالیات میبردازد. همچنین فتح آباد واقع در دشت کوار و حال آنکه خود کوار که از هر دوی آنها بسیار بزرگترست هر سال فقط ۱۲۰ تومان نقد و ۴ خروار (از قرار هر خروار صد من تبریز) غله بقیمت تقریباً پنج تومان مالیات میدهد. جوکان [بفتح اول و دوم] با اینکه نسبتاً از ده نوبزرگترست فقط ۱۰۰ تومان مالیات میدهد. جوکان در محلی مرتفع‌تر قرار گرفته است و اراضی آن چندان مساعد نیست. ۱

بنظر ستک از طرفی مالیاتی که بر دهات می‌بندند سنگین است و از طرف دیگر چنین مینماید که زمین سرمایه خوبی بشمار میرود زیرا آن را از روی اشتیاق می‌خرند^۲. در دشتهای بیدشهر و عوض و لار که زمین را با آب‌چاه مشروب می‌کردند دیوان از هر چاهی مالیاتی بنام «سرچرخ» میگرفت. چاهها حتی در دهات «دیوانی» (یعنی خالصه) ملک شخصی بشمار میرفت^۳. با اینهمه در دشتهای یزد و در شیرکوه مالیات را بر مبنای احتساب ذخیره آب ممیزی می‌کردند^۴. در مرودشت و شیراز و دشت کوار و همچنین در جوکان و فیروزآباد و قیرمالیاتی که بابت حاصل دیمی میدادند عبارت بود از یک پنجم که مقدار آن در خرمن گاه برآورد میشد^۵. ستک مینویسد که مالیات را بطرز دیگری که وی در ناحیه میان فورگک [بسکون را] و سیرجان دیده است ممیزی میکنند و این طرز یادآور روش‌هاییست که در قدیم در مورد تسعیر مالیات معمول بود^۶ مینویسد که طرز ممیزی و تقسیم مالیات ارضی:

با مراجعه به بنیچه یا مالیات موهوم صورت میگرفت و این مقدار را در عدد معینی ضرب می‌کردند تا مقدار مالیات واقعی دهات بدست آید. مقدار بنیچه (که بمعنی بنیاد و اساس است) معمولاً به تومان نوشته میشود و مقدار مالیات ارضی از قرار قرانی چند قران و پولی چند پول

۱ - همان کتاب، ص ۲۵۶ - ۲۷۰. ۲ - همان کتاب، ص ۲۵۷. ۳ - همان کتاب، ص ۲۵۹. ۴ - همان کتاب، ص ۲۷۳. ۵ - همان کتاب، ص ۲۵۲. ۶ - نگاه کنید بفضل دوم.

وشاهی چندشاهی وصول میشود. چنانکه در کفه [بفتح اول و دوم] بنیچه پنج قرانست اما مالیاتی که مطالبه میشود عبارتست از قرار پولی ۳۰۰ پول یعنی بابت هر قران بنیچه ۳۰۰ قران یعنی $۳۰۰ \times ۵ = ۱۵۰۰$ قران یا ۱۵۰ تومان. در برکوه^۱ و دهستان نرخ مالیات از همان فرارست که گفتیم اما ظاهراً این نرخ در دهات واقع در کوهستانهای شمال دشت سیرجان کمترست و بابت هر قران بنیچه از ۱۲۰ تا ۱۵۰ قران فرق میکند. در دهات واقع در کوهپایه شمال دشت زرنند و همچنین در سر آسیاب و خانوک و طغر لجرد^۲ از قراری که میگفتند نرخ مالیات فقط عبارتست از قرار هر تومان بنیچه ۴۰ تومان.^۳

گذشته از مالیات ارضی مستمر مردم ناچار بپرداخت مالیات اتفاقی یا اعانه بودند. ستک هنگامی که در سراسر فارس سفر میکرده نوشته است که مردم دارند باجی میپردازند که بمناسبت حمله کردها به آذربایجان وضع شده است و بعنوان مالیات سرانه وصول می شود^۴.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه اقداماتی بمنظور اداره امور مالیة مملکت و افزایش مالیات و تسلیم عین مالیات وصول شده بخزانة صورت گرفت. باینهمه توفیقی نمایان در این کار حاصل نشد و کرزن که در ۱۸۸۹-۹۰ [۱۲۶۸/۱۳۰۷] در ایران بوده است مینویسد طرز ممیزی مالیات از نظر نوع و کیفیت و تاریخ و زمان کهنه و منسوخ بشمار میرود.^۵ بموجب فرمان مورخ ۱۳۰۳/۱۸۸۵-۶ که درباره «شورای تنظیمات» صادر شد بعضی طرحهای اصلاحی جهت وصول مالیات تعیین شد و خواستند که این طرحها را رفته رفته شامل حال همه نواحی ایران سازند. درین فرمان کوشیده اند که حدود مسؤولیت های مالی حاکمرا تعیین کن

۱ - برکوه Barkuh که ستک آنرا Birakun ضبط کرده «ده کوچکی است ... از شهرستان بندرعباس» (فرهنگ جغرافیائی ارتش، ج ۶) (مترجم) . ۲ - طغر لجرد - Toqrol - jerd که ستک آن را Tughraja ضبط کرده است بنا بفرهنگ جغرافیائی ارتش (ج ۸) «نام یکی از ۸ دهستان بخش زرنند شهرستان کرمان» و همچنین «مرکز دهستان طغر لجرد بخش زرنند شهرستان کرمان» میباشد (مترجم) . ۳ - همان کتاب، ص ۲۵۹-۶۰. ۴ - همان کتاب، ص ۲۵۰-۱. ۵ - همان کتاب، ص ۴۷۲.

بموجب ماده اول حکام مکلف بودند که در ماه اول و دوم سال یعنی حمل و ثور در مرکز ولایتی که زیر فرمان آنان بود گرد آیند و همه کدخدایان و ریش سفیدان دهات نیز میبایست چنین کنند. آنگاه مالیات هر ده از روی دفاتر مستوفیان و بانظر شورای محلی اصلاحات ولایتی تعیین و یک نسخه از آن بکدخدایان مربوط داده میشد و کدخدا موظف بود که بدهی مالیاتی را باقسط مرتب ماهیانه بپردازد و تا وقتی که بر این قاعده رفتار میکرد محصولان مالیات از ورود بدهات ممنوع بودند. ماده چهار مقرر میدارد که برای حمایت دهقانان در برابر اخاذی کدخدایان و محصولان مالیات متن فرمان را باید در دهات بعامه مردم اعلام دارند و دیگر مالیات زائد از کسی نگیرند. اختیار وضع مالیات جهت مصارف محلی از محصولان سلب شد و اخذ هر تصمیمی درباره برقرار کردن این قبیل مالیات و تعیین مصرف آنها به اهل محل واگذار شد (ماده ۵). برای هر «ولایت» یک «مستوفی» و یک «سررشته دار» تعیین شد تا با اتفاق صورتهای مالیاتی را تهیه کنند. در دهات ویران و در دهاتی که مردم آن فقیر بودند و در دهات نو بنیاد میبایست عمال مخصوصی از طرف حکومت منصوب شوند تا طبق دستورات شورای اداری محلی در امور مالی ده نظارت کنند (ماده ۸). بکسانی که مالک چندین ده بودند بعلت خرابی یک یا چند ده تخفیف مالیاتی داده نمیشد و این در صورتی بود که با دهات دیگر خود می توانستند جبران خسارتهای مورد ادعا را بکنند (ماده ۱۰). از آنجا که محصولان مالیات بموجب فرمان از رفتن بدهات ممنوع شده بودند مقامات مرکزی دیگر حق مطالبه مالیات اضافی مانند «پیشکش» و «خلعت بها» (که برای خلعت های شاهانه وصول میشد) و «قلوق» [بضم اول و تشدید دوم و اشباع واو] (که برای محصولان مالیات وصول میشد) و «نازشت» (که برای

کسانی که خدمتی انجام داده بودند وصول می شد) یا مالیاتی که بمناسبت اعیاد می گرفتند نداشتند. حکام مکلف پرداخت باج شخصی نبودند مگر بناً باحکام مخصوص حکومت مرکزی (ماده ۱۸). موجب مأموران محلی و کدخدایان میبایست مرتباً پرداخته شود (ماده ۱۴).

درین زمینه در ۹۰-۱۸۸۹/۱۳۰۷ قدم دیگری برداشته شد و بوزارت مالیه دستور دادند که املاک را از نو ممیزی کند. در نتیجه این ممیزی املاک بدسته های مختلف تقسیم شد و مالیات را بر اساس محصول و از قرار هر ۱۰۰۰ ز ۱۰۰ ذرع مربع ممیزی کردند. تقسیمات املاک از این قرار بود: (۱) «املاک سلطنتی» مرکب از ساختمانها و باغها و کارگاهها سربازخانهها و انبارها و جنگلها و «فرق های مخصوص دولتی» و تلگرافخانهها و قراولخانهها و سفارتخانهها و قنصلگریها و ویلاهایی که در دست مأموران دولتهای بیگانه بود اما بحکومت تعلق داشت و امثال آن؛ (۲) «املاک عمومی» از قبیل مساجد و «تکایا» و «زویا» و سقاخانهها و آب انبارها و معابد بیگانگان و بیمارستانها و باغهای عمومی و ایستگاهها و مراکز راه آهن و گورستانها؛ (۳) مستغلات مانند گرمابهها و کاروانسراها و دکانهها و مستغلات مشابه استیجاری دیوانی و آسیاها و زمینهایی را که اشخاص در برابر مطالبات نقدی یا جنسی خود موقتاً برهن گرفته بودند و (۴) «املاک خاصه» مرکب از خانهها و باغها و باغهای میوه و املاک قابل زراعت^۱.

مقرر شد که هر تغییریری که در آبادی نسبی املاک حاصل میشود در دفاتر ثبت گردد^۲ و دردهات از هر ۱۸۰ تن مسلمان ذکور يك تن برای خدمت سربازی و از هر ۱۸۰ نفر غیر مسلمان ۱۵۰ تومان گرفته شود^۳. بنا شد

۱ - کراسه المعی، ورق ۱۰۲۰ - ۲. - همان کتاب، ورق ۱۰۳۷.

۳ - همان کتاب، ورق ۱۰۵۹.

مالیات را باین ترتیب وصول کنند که هنگام برداشت محصول مأموری بده برود و از هر گونه غلات و حبوبات و یونجه و علف ده درصد بعنوان مالیات جنسی بردارد و در انبارهای دیوانی بگذارد و از تنباکو و خیار و خربزه و هندوانه و کدو و تریاک و پنبه و ابریشم و نیشکر و چغندر ده درصد مالیات نقدی با قسط وصول کند^۱.

قرار شد که شتر و گوسفند و بز هر ده و «قبیله» را هر سال در آغاز بهار بشمارند و سه قران («سه هزار») بابت هر شتر و یک قران بابت هر گوسفند یا بز («گوسفند») بگیرند و در وسط پائیز از هر کندوی زنبور عسل ۱۰ شاهی («نیم قران») وصول کنند. بسایر حیوانات متعلق بدهات یا عشایر مالیات تعلق نمیگرفت^۲.

عوارض دیگری میبایست وصول شود. چنانکه قبایله عروسی دختران دوشیزه ۲ قران (دو هزار دینار) ارزش داشت. قرار شد که از اصل قیمت یا مال اجاره یک ساله املاک و اراضی ای که اسناد آنها بتصدیق مقامات روحانی میرسید تومانی ۵ شاهی ($\frac{1}{4}$ قران) و بابت پروانه تعمیرات ده شاهی ($\frac{1}{4}$ قران) و بابت پروانه ساختمانهای جدید از قرار هر ذرع مربع یک عباسی و بابت هر پروانه عبور ۲ قران (دو هزار دینار) وصول شود^۳. اگر کسی را از ولایتی به «اداره» دولتی میفرستادند و جواز عبور نداشت آن اداره موظف بود که او را تحت الحفظ به ولایت خود بازگرداند^۴.

بموجب قانون ۱۳۰۷/۱۸۸۹-۹۰ قرار شد که از مردم برای راهسازی بیکاری بگیرند. هر فرد ذ کوری از ۱۶ تا پنجاه سالگی موظف شد که

۱ - همان کتاب، ورق ۱۰۵۹ - ۶۰. ۲ - همان کتاب، ورق ۱۰۶۰.

۳ - همان کتاب، ورق ۱۰۶۰ - ۱. ۴ - همان کتاب، ورق ۱۰۷۰ - ۱.

سالی چندروز در راهها بیگاری کندو کسانی که قادر به بیگاری نبودند میبایست
 پیرداخت مبلغی نقدی مصالحه کنند تا بجای آنان کسان دیگری اجیر
 شوند. طبقات روحانی متعلق به مذهب و معلمان مدارس و سربازان زیر پرچم
 و پاسبانان از این کار معاف بودند^۱. قرار شد هر پنج سال یک بار حیوانات
 بارکش هر ولایت را بمدت بیست الی سی روز برای حمل و نقل مواد و مصالح
 راهسازی از صاحبانشان بگیرند^۲. برای تساوی مقدار کار کسانی که بیگاری
 میکردند مقرراتی بر اساس مسافتی که هر کس تا محل راهسازی می پیمود
 وضع شد چنانکه بیست و پنج تن از دهی که متصل بمحل کار بود میبایست
 سالی پنج روز کار کنند و حال آنکه همین عده اگر از دهی آمده بودند که
 تا محل کار ۴ فرسخ (تقریباً ۱۴ میل) مسافت داشت فقط موظف بچهار روز
 بیگاری میشدند^۳. جواز مسافرت تنها بکسانی داده میشد که خدمات
 راهسازی را انجام داده بودند^۴

معلوم نیست که این مقررات در سراسر کشور تا چه حد اجرا میشد.
 با اینهمه پیداست که تا آنجا که حکومت مرکزی قادر به اعمال قدرت بود
 بعضی خدمات را بزور بمردم تحمیل میکرد و دهقانان تاحدی وابسته بزمین
 بودند. از هر دهی مالیات را یک کاسه میگرفتند و علاوه بر مالیات نقدی
 و جنسی هر دهی مجبور بآماده کردن عده ای سرباز بود. در آن جا که
 قدرت حکومت مرکزی محسوس نبود خدماتی مانند آنچه گفتیم قطعاً از طرف
 مالکان بدhqانان تحمیل میشد.

در مورد ممیزی مالیات و وصول آن هنوز درین دوره روشهای گوناگون

۱ - همان کتاب، ورق ۱۰۸۹. ۲ - همان کتاب، ورق ۱۰۹۰. ۳ - همان کتاب،
 ورق ۱۰۹۳. ۴ - همان کتاب، ورق ۱۰۹۴.

نسبهٔ فراوانی وجود داشته^۱ بعلاوه امر وصول توأم با مشکلات بسیاری بوده است. با اینهمه رویهم رفته میل حکومت برین بود که تا می‌تواند مالیات مستمر و از همه مهمتر انواع و اقسام مالیاتهای زائد از مردم بگیرد و کار را بجائی برساند که سراسر قسمت‌هایی از مملکت پاك ویران شود. سابقاً این ظلم و زور عمال حکومت که موجب خرابی قرا و قصبات شده بود مواردی ذکر کرده‌ایم. نجم‌الملک نظیر این احوال را در خوزستان یا چنانکه در آن زمان گفته میشد عربستان بسال ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ که در آنجا سفر می‌کرده بچشم خود دیده است^۲. وی بوصف خرابی نقاط مختلف خوزستان پرداخته است و می‌نویسد: با وجود اینکه نقاط مزبور حاصلخیزست تا حدی بسبب غفلت حکومت مرکزی و تا اندازه‌ای بعلت روش ظالمانهٔ شیوخ و حکام و مالکان محلی بآن روز افتاده است^۳. فی‌المثل می‌نویسد که عقیلی بر اثر ظلم فراوان ویران گشته است، چنین معمول است که از قرار هر جفت گاو تا مبلغ ۳ تومان مالیات بگیرند و مالیات هر جریبی بمبلغ ۲۰ الی ۳۰ تومان رسیده است و ازینرو مردم

۱ - بگفتهٔ کرزن مقدار مالیات غالباً به ۳۰ درصد جمع محصول و بطور متوسط به ۲۵ درصد میرسد. با اینهمه وی متذکر میشود که درین مورد روش کار هر نقطه با سایر نقاط فرق معتناهی دارد و مالیات را گاهی از مالک و زمانی از زارع می‌گیرند (ج ۲، ص ۴۷۱). همچنین می‌نویسد که «املاک موقوفه و تیولها از پرداخت مالیات معافند.» (ج ۲، ص ۴۷۰).
 ۲ - در گزارش دیگری که تاریخ آن ۱۲۸۶/۱۸۶۹ - ۷۰ است نوشته‌اند که مردم کرگر (از محال شوشتر) قادر بپرداخت مالیات نیستند (آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۷، ورق ۳۰۹).
 ۳ - یکی از عوامل عمدهٔ خرابی خوزستان دشمنی عرب و عجم بود. نجم‌الملک می‌نویسد که اعراب اهواز با ساختن سد در اهواز و آباد شدن آنجا مخالفانند مبادا این کار باعث نفوذ یافتن ایرانیان شود. وی ادعا می‌کند که اعراب فرزندان خود را از کودکی از ایرانیان می‌ترسانند. سپس بسختان خود ادامه می‌دهد و می‌گوید این کار دلیل دارد و آن ظلم و تعدی مأموران است که با اهوازمی‌آیند و هیچ قصد و نیتی ندارند مگر اینکه کیسه خود را پر کنند. همچنین متذکر میشود که اعراب شعبیه هم می‌ترسند که اگر بر نامه‌های عمرانی در آنجا اجرا شود ایرانیان در شعبیه نفوذ یابند. (سواد کتابچه... مسافرت عربستان، ورق ۱۸۵).

بترك ديار خود گفته‌اند. ميگويد كه در دزفول و شوشتر كسي قادر بزند گاني نيست مگر اينكه اجاره دار ماليات يا مستأجر املاك خالصه شود و اگر هم ماليات حكومت را اجاره كند باز قادر به ادای اقساط خود در موعد معين نخواهد بود و ناچار مديون خواهد شد. هيچ توانگري در دزفول و شوشتر پيدا نميشود. هر خانواده‌اي برونزيه افتاده است و مردم همه فقير و تنگدست اند^۱. جمعيت راهرمز نيز به ۲۰۰ خانوار تقليل يافته است و همه فقيرند^۲. اعراب خميس [بضم خا و فتح مي] (؟) بزراعت ديمن مشغول اند و بابت هر «خيش» ۲ تومان يا بيشتري ماليات ميدهند. زمينهاي آبي ماليات ثابت و معيني ندارد بلكه از صاحبان آنها تاميتوانند بزور ماليات ميگيرند. ماليات مستمر ۱۳۰۰۰ تومان و ماليات غير مستمر ۱۵۰۰ تومان است و اين فوق قدرت مردم آن سامان است و بهمين سبب دهقانان پراكنده شده‌اند. از آنان انواع و اقسام ماليات مطالبه ميكنند از قبيل «سر خانگي» و باين عنوان از هر خانه‌اي نسبت بوسعتي كه دارد از ۵۰ تا ۲۰ تومان ميگيرند. سابقاً راهرمز داراي باغهاي ميوه بود اما در ۱۸۸۱/۱۲۹۹-۲ كه نجم الملك در آنجا سفر ميكرده تنها يك درخت ليمو ديده كه ميوه‌هايش رسيده بوده است. وي علت اين خرابي را ستمكاري عمال حكومت و پراكندي دهقانان ميداند. مينويسد سبب ديگر آنست كه هر چه آب بدست ميآيد بمصرف آبياري حاصل «صيفي و شتوي» ميرسد^۳. در گزارش ديگري كه هموبسال ۱۳۰۰/۱۸۸۲-۳ نوشته است نظر خود را درباره خرابي راهرمز تكرر ميكند و مينويسد كه علت اين امر تعدد محصلان ماليات است. ديگر آنكه حكام زود بزود عوض ميشوند^۴.

۱ - سفرنامه عربستان، ورق ۳۳۳. ۲ - همان كتاب، ورق ۳۳۷. ۳ - همان كتاب، ورق ۳۳۸. ۴ - سواد كتابچه ... مسافرت عربستان، ورق ۲۱۶.

روابط مالك و زارع بنسبت معتنابی از محل تا محل فرق میکرده است . در پاره‌ای از موارد زمینی که در اختیار زارع میگذاشتند دائمی بود و در برخی موارد هر سال یا در فواصل معین زمین را از نو در میان کشاورزان توزیع میکردند. ستك میگوید که در دهات کوهستانی و ساحلی فارس اراضی ده بقطعات عدیده‌ای موسوم به « صحرا » و بر حسب موقع و مزایای محلی تقسیم میشود. در زمستان اندکی قبل از موسم بذرافشانی همه زمین های ده بتعداد جفت‌های گاو که میتوان درده گرد آورد میان دهقانان برای زراعت قسمت میشود . هر « صحرائی » را از طول به باریکه‌هایی قسمت میکنند و بهر جفت گاو يك یا چندین باریکه را اختصاص میدهند تا بدین گونه عمل تقسیم عادلانه صورت گیرد ^۱ . وی مینویسد از شیراز گرفته تا لار و از فرک [بضم فا] تا لار زمین‌های آبی را هر سال میان برزگرانی که خیش دارند تقسیم میکنند . زمین‌ها را نخست بباریکه‌هایی تقسیم و مساحت میکنند و آنگاه این باریکه‌ها را بحکم قرعه یا بر حسب قرار دو جانبه میان زارعان قسمت میکنند ^۲ . در دشت ارژن نیز هر سال زمین را بر حسب خیش‌های ده قسمت میکنند ^۳ . با اینهمه در بعضی جاهاد هقانان زمین را برای مدت طولانی تری در اختیار دارند. در جویکان [بفتح اول و دوم] زمین‌های آبی را تقسیم و بطور دائم بد هقانان سپرده‌اند و هر زارع چندین سهم زمین دارد . اگر زارعی بمیرد زمین بوراث او میرسد و اگر نسل خانواری منقرض گردد زمین آن خانوار را به بیگانه‌ای میدهند . این حقی که برزگران دارند قابل فروش نیست ^۴ .

بگفته فریزر که کتاب خود را در ۱۸۲۰ [۱۲۳۶] نوشته است در آذربایجان

۱ - ج ۲، ص ۲۵۰ . ۲ - همان کتاب ، ص ۲۵۳ . ۳ - همان کتاب ، ص ۲۵۵ .

۴ - همان کتاب ، ص ۲۵۴ - ۵۰ .

دهقانان بر حسب عرف و عادت از نوعی تأمین بر خوردار بوده اند . وی می نویسد:

عرف و عادت معمول بنحوی بارز حقوق رعیت را تا حدود بسیاری تأمین کرده و حق دهقان دست کم بقدر حق ارباب خود و بهمان دقت حفظ شده است . از نخستین روزی که ده یعنی دهی که وطن فلان دهقانست بنا شده وی استحقاق این را داشته است که زمین یعنی زمینی را که حصه اوست زراعت کند و این حق را نه میتوان ازو گرفت و نه میتوان در آن چون و چرا کرد و دهقان نیز نمیتواند آنرا از دست بدهد . مالك قریه مادام که زارع بخوبی رفتار میکند و بهره مالکانه را میدهد نمیتواند او را از ده اخراج کند . در واقع مالك کاری بکار افراوده ندارد بلکه معامله او با مردم به بطور دسته جمعی صورت میگیرد و کسی نمیتواند حق زراعت زمینی را که سهم خود اوست از دست بدهد مگر با رضایت اجتماعی از دهقانان که بر باست ریش سفید تشکیل میشود، چه ریش سفید در چنین موارد عالی ترین مرجع بشمار میرود . با اینهمه اگر رعیت از شرایط قرار داد یا کار خود دلخوش نباشد یا خواهان شرایط دیگری باشد حق دارد که از هر دهی که در آن سکونت دارد بجای دیگر برود مگر در موردی که مشمول پرداخت قسمتی از مالیات است که درین صورت حق ندارد به تکره گوید مگر اینکه سایر روستائیان پرداخت سهم مالیات او را بگردن گیرند . اما اکنون این حق مهاجرت را علی رغم اشتیاق دهقانان بدین کار غالباً از روی جور و ستم از آنان سلب میکنند و عرف و عادت که بآن اشاره شد بر اثر ماهیت استبدادی و طبع تجاوز طلب حکومت و عمال آن یکباره هیچ و پوچ شده است .^۱

وی بسختنان خود چنین ادامه میدهد :

رعیت نمیتواند بدلخواه خود منحصراً و علی رغم رعایای همقطار خویش بر مقدار زراعت مخصوص خود بیفزاید . زمین های ده از ابتدا میان دهقانان بقطعاتی تقسیم میشود یا بمقتضای مورد نگاه بنابر ضایع عامه زارعان ، مالکان قراردادهای جدیدی با آنان میندند و دیگر کسی ازین اصول تجاوز نمیکند . اما اگر دهقان آب بدست آورد میتواند زمینهای بایر را زراعت کند یا میتواند حق زراعت کسی را که حاضر بفروش آنست بخرد آنهم با شرایطی که مورد توافق طرفین باشد . بسا اتفاق میافتد که رعیت از مالک ده مزرعه کوچکی را که در اراضی ده واقع شده است میخرد و چنین ملکی مانند سایر املاک قابل انتقال است .^۲

این شرحی که فریزر نوشته است بسیار جالب است و نشان میدهد که در اوائل قرن نوزدهم لاقلاً در بعضی دهات آذربایجان هنوز پایدهای تشکیلات ابتدائی اشتراکی محکم و استوار بوده است . با اینهمه فریزر خود شاهد تجاوزات حکومت و عمال حکومت بعرف و عادت رایج و معمول بوده و این نکته کمتر

۱ - داستان سفر خراسان ، ص ۲۰۸ - ۹ . ۲ - همان کتاب ، ص ۲۰۹ .

محل تردیدست که در قرن نوزدهم بقایای تشکیلات قدیم روستائی از میان رفته است، از این گذشته قوانینی که درین دوره گذرانده‌اند عملاً مایهٔ بهبود حال و روز دهقانان نشده است. چنانکه پیش ازین باز نمودیم ممیزی‌ای که در ۱۳۰۷/۱۸۸۹-۹۰ انجام گرفت تا اندازه‌ای دهقانان را بزمن وابسته کرد و آنان را مشمول بیگاری ساخت، شك نیست که این نکته نمودار وضع موجود آن زمان بود اما همینکه بآن رسمیت دادند باری که دهقانان از آن مینالیدند بیش از پیش سنگین شد.

در ناحیهٔ میان شیراز و لار زارع دوسوم حاصل را بمالك میداد. بنابراین گفته

سنگ زارع:

ممکنست رعیت املاک «ارباب» یادبوان یا خود نوعی خرده‌مالك باشد. برزگران مرودشت و شیراز ودشت کوار غالباً رعایای عمده مالکان عربی هستند که غایب‌اند و در املاک خود بسر نمی‌برند. این زارعان بنا بر میل مالك عرب دوسوم حاصل یا معادل قیمت آن را نقد می‌پردازند و از بونوان مساعده بذر می‌گیرند. اگر امر زراعت بسته بوجود سد و بند باشد در صورت لزوم مالك عرب وسایل تعمیر آنها را فراهم میکند اما درین حال کار کردن بعهدهٔ دهقانانست. تقسیم آب با «میراب» است که نوکر ارباب بشمار میرود و بابت مزد خود از هر دهی گندم می‌گیرد. مباشر ارباب نیز مزد می‌گیرد و کار او نظارت در تقسیم حاصل است.^۱

با اینهمه در جوکان دهقانان نیمی از محصول را بعنوان بهرهٔ مالکانه

بمالك میدادند.^۲ فریزر مینویسد که در حوالی نیشابور مالك دوسوم غله

سهم می‌برد و در برابر حکومت مسؤول پرداخت همهٔ مالیاتهاست.^۳ وی

۱ - ج ۲، ص ۲۵۳ - ۴. ۲ - همان کتاب، ص ۲۵۵. ۳ - وی در شرح این معنی مینویسد که این مالیاتها نه با دقت تعریف شده است و نه مرتباً وصول میشود و میگوید که آنها ظاهراً عبارتست از قرار هر «جفت گاو» ۱۰ تومان و مطابق حساب محصول هر جفت گاو عبارتست از ۳۰ خروار غله. مینویسد «چون قیمت غله عبارتست از ۷ تا ۸ من يك ریال بنابراین مقدار مالیاتی که بابت هر «جفت» گرفته میشود تقریباً بمیزان معمول یعنی يك پنجم محصول میرسد. دهقانان بابت هر حیوان اهلی که نگاه‌دارند مالیاتی بالغ بر نیم ریال از قرار هر گوسفند یا بز می‌پردازند (داستان سفر خراسان، ص ۳۹۰).

مدعی است که در آذربایجان حق مالك نسبت بزمینی که ملك اوست یا نسبت بخالصه و موقوفه (که بعنوان تیول یا اجاره در تصرف اوست) چنانچه زمین «دیم» باشد بالغ بر ده یاک محصول سالانه است و حال آنکه از زمینهای آبی در صورتی که آب آن را بوسائل مصنوعی فراهم کرده باشد سهم بیشتری میبرد^۱. با اینهمه اگر مالك بذر و گاو در اختیار زارع بگذارد دوسوم محصول یا بیشتر باو میرسد و حساب مطالبات حکومت را خود تصفیه میکند^۲. بهره مالکانه بانواع مختلف تعیین میشود: «بوسیله تقویم و اجاره دادن آبی که زمین را آبیاری میکند، بوسیله اندازه گرفتن زمین پیش از بذرافشانی یا اندازه گرفتن مقدار غله درونشده یا غله رسیده و غیره و غیره»^۳.

فریزر همچنین متذکر میشود که:

عرف و عادت معمول مالك را بعدی از زراعت ملك خویش دلسرد میکند که درباره ای از موارد وی را از اقامت در ملك خود باز میدارند و بیگانه ای را بعنوان دهدار برای جمع مال الاجاره بملك او میفرستند. بحکم صریح عرف و عادت مقصود ازین کار آنست که مالك از تعدی رعابای خویش منع شود چه این عمل که بانواع فراوان صورت میگیرد بسیار معمول و متداول است و مالکانی که خود زمینهای خویش را زراعت میکنند اگر هم بزور و جوه زائد از رعابای خود نگیرند باز کارهای شاق بر آنان تحمیل و من غیر مستقیم انواع و اقسام مساعدتها را از آنان درخواست میکنند^۴.

شاید بیفایده نباشد که تحولات وسیعی را که در این دوره در مسأله زمین داری روی داده و در فصول سابق طرح شده است در اینجا خلاصه کنیم. پس گوئیم که پس از ظهور اسلام و منضم شدن ایران بممالك اسلامی مالکیت زمین بدو نوع تقسیم شد: یکی املاک شخصی و دیگری املاکی که مالك خصوصی نداشت و مالکیت نهائی آنها بجامعه اسلامی و به «امام» که نماینده آن جامعه

۱ - همان کتاب، ص ۲۰۸. ۲ - همان کتاب، ص ۲۰۹. ۳ - همان کتاب، ص ۲۰۸. ۴ - همان جا.

بود تعلق می‌گرفت. با تقسیم «دارالاسلام» به عده‌ای از ممالک نیم‌مستقل و مستقل که گاهی هر دو دسته باهم می‌جنگیدند ناگزیر درین نظریه که همه زمین‌هایی که مالک خصوصی ندارد با امام تعلق می‌گیرد و او اینهارا برای مردم نگاه میدارد تغییری حاصل شد و این تمایل بوجود آمد که حق امام درین باره بفرمانروایان دنیوی انتقال یابد. در زمان سلجوقیان ممالک قسمت‌های شرقی ممالک خلفای عباسی وحدت یافت و مالکیت نهائی زمین‌هایی که مالک خصوصی نداشت بقوم سلجوقی و به «سلطان» که نماینده آنان بود تعلق گرفت. در ضمن امام درین زمینه وظیفه دشواری بر عهده داشت. او قدرت دنیوی خود را بسلطان تفویض نکرد بلکه تنها چیزی که ازو میخواستند این بود که بر اعمال «خان فرمانروا» یعنی خانی که بسطنت رسیده بود از نظر شرعی و مذهبی صحه بگذارد. کلمه «مردم» هرگز مفهومی بسیار قوی نداشت و بتدریج که عوامل حکومت مطلقه بر اثر ضعیف شدن سنن صحرائشینی سلجوقیان پیشرفت حاصل می‌کرد مفهوم کلمه «مردم» را تحت الشعاع خود قرار میداد. وضع مغول ازین حیث بطور کلی شبیه بوضع سلجوقیان بود اما عواملی که طرف مشورت اولی قرار می‌گرفتند ضعیف‌تر بودند و تجزیه‌ای که پس از برافتادن سلسله ایلخانان مغول در ممالک آنان روی داد بر اثر ضعف و انقراض نهائی دستگاه خلافت بیشتر بود. با تجزیه ممالک ایلخانان و تقسیم آن بامارت‌هایی که دائم باهم در جنگ بودند موضوع روی کار آمدن فرمانروای واحد اهمیت حاصل کرد. در زمان صفویه دوباره مفهوم کلمه «مردم» تا حدی مصداق یافت. دیگر این لفظ بمعنی اقوام وحشی^۱ ترک و مغول که مالک مشترک متصرفات خود بودند - و یک دسته یا یک تن از میان آنان بارضایت عامه رهبر قوم میشد - نبود بلکه بمعنی مجموع افراد ملت بود که «شاه» بر

۱- باصطلاح اروپائی Horde که مأخوذ از لغت «یورت» و «اردو» میباشد (مترجم).

آنان فرمان میراند. مالکیت نهائی و هر حقى که بود باو میرسید امانه بعنوان نمایندهٔ مردم بلکه بعنوان سلطانی که از جانب خدا معین شده بود یا بقول آن عده از پیر و ان شاه که بیشتر غلومیکردند تجلی ذات الهی بود. بنابراین حکومت او چیزی جز حکومت مطلقه نمیتوانست باشد و اطاعت از او مستلزم هیچ مشورتی با افرادی که در زیر حکم وی بودند نبود و لازم نبود که این افراد آزادانه و باتفاق رضایت خود را ابراز کنند. در زمان قاجاریه عامل مذهبی حکومت بمقدار معتنا بهی ضعیف شد اما عامل استبداد باقی ماند و هیچیک از عناصر مسؤولیت مایهٔ تخفیف آن نشد. این قوت یافتن عامل حکومت مطلقه در جامعه ریشه دواند و در طرز تفکر عامه نسبت بمسألهٔ زمین داری و همچنین در وضع رعایائی که زندگی آنان وابسته بزمین بود مؤثر افتاد.

در مورد طبقهٔ زمین دار باید دانست که اشراف «فئودال» ایران دورهٔ ساسانی پس از غلبهٔ عرب منقرض شدند. اما از طرف دیگر «دهقانان» [بمعنی اخص کلمه] همچنان مسؤول ادارهٔ امور محلی و جمع خراج از جوامع مورد حمایت مسلمان بودند و پس از آنکه اسلام آوردند بیشتر زمین های خود را حفظ کردند و این طبقه بصورت یکی از ذخایر عمده ای در آمدند که دستگاه کاغذ بازی و باصطلاح «بورو کراسی» برای استخدام مأموران جدید از آن بهره میجست. در ضمن طبقهٔ جدیدی از مالکان نشو و نما یافتند. هستهٔ اصلی این طبقه تازیانی بودند که یا عده ای از املاک زراعتی وسیع خود را بعنوان عطیه از «امام» گرفته بودند و یا بعضی را بر اثر فتح و غلبه مالک شده و یا برخی را از راه خرید و فروش بدست آورده بودند. بمروردهور افراد غیر عربی که باسلام گرویده بودند باین طبقه افزوده شدند. فرق این طبقه با اشراف تیولدار دورهٔ ساسانی درین بود که افراد دستهٔ اول زمین را در مقابل خدمات نظامی نمیگرفتند و اما فرقی

که با «دهقانان» داشتند این بود که اصولاً در برابر اینان نه نماینده حکومت بشمار میرفتند و نه عامل خراج، اگرچه بمرور دهور در غالب موارد این امور را بر عهده گرفتند. با ظهور حکومت لشکری تر کهها طبقه جدیدی میان حکومت و طبقه زمین‌دار و همچنین میان حکومت و رعیت قرار گرفت و آن عبارت بود از «مقطع» که نخست حق جمع خراج و سرانجام حق استفاده از خود زمین باو واگذار شد. در نواحی غیر ایلی محتملاً مالک قدیم جای خود را بیشتر به «مقطع» داد و در صورت قبول خدمت دیوانی در طبقه «مقطع» مستحیل شد. و اما در نواحی ایلی و در جاهای دوردست یعنی جاهائی مانند ولایات متصل بدریای خزر حکام محلی تا حدود معتنا بی هم املاک خود را حفظ کردند و هم نفوذ خود را. بطور کلی ظهور سلسله‌های جدید تغییر اساسی در ماهیت طبقه زمین‌دار نداد هر چند اعضاء و کارگزاران آن و تاحدی اهمیت نسبی دسته‌های مختلف طبقه زمین‌دار را تغییر داد.

یکی از خواص بارز سراسر دوران پیش از مغول نیروی بازیافته کشاورزیست. در توجیه این معنی شاید تا حدی بتوان گفت که مردم ده نشینی که تابع «کدخدایان» خود بودند نسبتاً دارای وضع ثابت و تاحدی حق خود مختاری شدند و کدخدا واسطه‌ای بود میان مردم ده و دیوان، یا «مقطع». اگرچه گاهی عده کثیری از مردم ده نشین در نقاط تازه‌ای سکونت می‌یافتند با اینهمه بر رویهم مهاجرت از دهی بده دیگر کمتر صورت میگرفت زیرا در واقع مردم دهات مجاور غالباً بلهجه‌های مختلف سخن میگفتند. هنگامی که برزگری بترک دیار خود میگفت زمین او بظن غالب بدست همروستائیان او میافتاد. بهمترین وسیله ارتباط روستائیان باندیای خارج محصل مالیات بود. از طرفی دیگر این نکته نیز درست است که دهقانان در بسیاری موارد اصولاً بزمین

وابسته بودند و مشمول پرداخت انواع و اقسام مالیاتهای سنگین میشدند. همچنین راست است که ما از اوضاع و احوال واقعی آنان در آن روزگار کمترین اطلاع داریم. با این همه چنین مینماید که تا هنگامی که طبقات مختلف قادر بحفظ نوعی استقلال و دارای احساسات صنفی بودند و تازمانی که همه قدرت در دست يك فرد یا يك دسته از افراد متمرکز نبود و مردم محلی تادرجه‌ای از خودمختاری برخوردار بودند امکان دادخواهی برای دهقانان باقی بود. اگر هم از هر جا ناامید میشدند میتوانستند با ما را یا ملاکان نواحی مجاور پناه ببرند. در ضمن احتیاج حکومت بیهبود وضع اقتصادی بطور کلی سبب میشد که اخازی مالک و عمال حکومت محدود گردد، گر چه بنقل مواردی میتوان پرداخت که بسیاری جاها بر اثر وضع مالیات زائد ویران شده است. با ظهور مغول آن قید و منعی که دین اسلام موجب شده بود موقتاً بر طرف گشت و دیگر از نظر تأمین منافع شخصی حدی برای وضع مالیات قائل نشدند. بعلاوه کارمداخله مأموران اشکری و کشوری در امور مردم محلی بدرجات بیش از حدی شد که تا آن هنگام معمول بود و این نکته باعث میشد که بهمان نسبت از میزان خودمختاری هر محل کاسته شود. ازین گذشته روشهایی که سابقاً فقط رنگ عرف و عادت داشت بوسیله فرمانهای سلطنتی قوت قانونی حاصل کرد. در نتیجه زارع بنحوی مؤثرتر و بیش از پیش بزمین وابسته شد و این وابستگی در زمان قاجاریه باز هم بیشتر شد زیرا در این دوره آماده کردن افراد برای خدمت نظام بر عهده صاحبان اراضی و املاک بود و این کار از وظایف فرد فرد مردم بشمار نمیرفت.

مادام که رعیت میتوانست از محکمه‌ای دادخواهی کند که رئیس آن «قاضی» بود - و این قاضی یا مستقل بود یا دست کم یکباره تابع مالک و «مقطع» و «تیولدار» نبود - تا حدی امکان داشت که بشکایت او برسند و این مطلب تا

اندازه‌ای در زمان سلجوقیان مصداق داشت. راست است که دستگاه مذهبی اصولاً ضمیمه تشکیلات کلی حکومت شده بود اما هنوز میان دستگاه‌های مختلف اداری موازنه‌ای برقرار بود.^۱ در دوات مغول مراعات ملکی در پاره‌ای از موارد هنوز بمحاکمی که «قاضی» بر آنها ریاست میکرد ارجاع میشد.^۲ در روزگار صفویه تغییری درین وضع پدید آمد. از یک طرف از میزان استقلال «قاضی» ها کاسته شد و حال آنکه از طرف دیگر چون رفته رفته طبقه قضات در طبقه زمین دار مستحیل میشد کمتر محتمل بود که قضات از دعوی رعیت علیه ارباب حمایت کنند. ازین گذشته در بسیاری موارد هم به «تیولداران» و هم بصاحبان «سیورغالهای» موروثی اختیارات کامل داده میشد تا بهمه قضائیه که در زمین‌های اعطائی اتفاق میافتاد رسیدگی کنند و درین مورد مأموران حکومت مرکزی و محلی اختیاری نداشتند (نگاه کنید بصفحه ۲۱۹-۲۲۰، ۲۳۰). این تمایل یعنی توسعه اختیارات مالک و تیولدار محلی و تمرکز تمام قدرت در دست آنان همچنان در دوره قاجاریه دوام یافت. در نتیجه عامل خود مختاری محلی بیشتر دچار ضعف و فتور و رعیت بزمن بیشتر وابسته شد.

با اینهمه در طی این احوال تأثیرات دیگری احساس میشد. ارتباط ایران با کشورهای بیگانه رو بفرزونی نهاده بود. شکست‌های نظامی ایران از روسیه که در اوائل قرن نوزدهم وقوع یافت ثابت کرده بود که اگر ایران نخواهد از بعضی ممالک خارجی بسبب برتری فنی (تکنیکی) آنان عقب بماند محتاج

۱- ا. تیان E. Tyan خاطر نشان کرده است که در نیمه اول قرن سوم هجری (نیمه قرن نهم میلادی) رفته رفته «قاضی» ها زادر رأس محاکم «مظالم» منصوب میکردند (تاریخ تشکیلات قضائی در ممالک اسلامی Histoire de L'organisation Judiciaire en pays d'islam (پاریس، ۱۹۳۸ - ۴۳) ج ۲، ص ۲۳۴). در زمان سلجوقیان قضات حیثیت فراوانی داشتند و بعید نیست که این راه رسم و دوام یافته باشد. ۲- نگاه کنید به پیش ازین، ص ۱۷۹-۱۸۲.

تغییری در اوضاع است؛ در نیمه دوم قرن نوزدهم نهضت جوانان ترك و نهضت اصلاح طلبی ای که سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) در رأس آن قرار داشت اثری عمیق در ایرانیان کرد. ازین گذشته و خاتم روزافزون اوضاع اقتصادی هم‌زهن طبقه حاکمه و هم‌زهن طبقه درس خوانده را بخود مشغول کرده بود. اما در حالی که اولی در جستجوی راهپائی برآمده بود که خود را باقوای نظامی بهتر مجهز کند و پول بیشتری برای ولخرجی در بارهای سلطنتی بدست آورد، دومی از تمایل شاهان که میکوشیدند مشکلات اقتصادی را از طریق اعطای امتیازات به بیگانگان حل کنند خشمگین و بیزار بود زیرا این کار باعث میشد که ایران از نظر اقتصادی و سیاسی تحت قیمومت اجانب درآید. طبقه درس خوانده میخواست که سهم‌نسبه^۱ بیشتری در اداره امور مملکت بدست آورد و امیدوار بود که کسب معلومات فنی ممالک اروپای غربی بتواند آسایش بیشتری برای او فراهم کند. این جنبش‌ها و تمایلات مختلف و متخالف در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۶ [۱۳۲۴] باوج خود رسید و در ۱۹۰۶ منجر باعطای مشروطیت از طرف مظفرالدین‌شاه شد. با این ترتیب دوره جدیدی در تاریخ ایران آغاز گشت. در مورد زمین‌داری شاید بتوان گفت که نقض نظریه شرعی بیش از تغییری بود که در روش زمین‌داری و همچنین در طرز تفکر عامه نسبت باین مطلب پدید آمد و مسأله مالکیت و زمین‌داری اصولاً از بعضی جهات بهمان‌حالی که در قرون وسطی داشت باقی ماند. ازین گذشته قسمت اعظم قدرت همچنان در دست مالکان و خوانین عشایر باقی ماند و تنها هنگامی که رضاشاه زمام امور را بدست گرفت این وضع بکلی تغییر کرد.

بخش دوم

تاریخ زمین داری و اداره درآمدهای
اراضی و املاک در ایران
از اعطای مشروطیت
تا عصر حاضر

فصل هشتم

دوره مشروطیت :

روی کار آمدن رضاشاه

اعطای مشروطیت در ۱۹۰۶ [۱۳۲۴] نشانه دوران تازه‌ای از تاریخ روابط میان طبقات مختلف اعم از مالک و متصرف زمین است. قانون اساسی مالکیت فردی را مقدس می‌شمارد. ماده ۱۵ متمم قانون اساسی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۰۷ [۲۹ شعبان ۱۳۲۵] می‌گوید که «هیچ ملکی را از تصرف صاحب‌ملك نمیتوان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیه قیمت عادلانه است».

باز در ماده شانزدهم چنین آمده است که «ضبط املاک و اموال مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوعست مگر بحکم قانون». بتدریج مجموعه‌ای از مقررات قانونی مربوط باملاک فراهم آمد و در فصول مربوطه قانون مدنی تنظیم شد.^۱ یکی از اقدامات مجلس شورای ملی که در ۱۹۰۷ [۱۳۲۵] تازه افتتاح شده بود تعیین کمیسیونی^۲ برای مطالعه درمسأله اصلاحات اقتصادی بود که ارتباط کامل بامسأله زمین‌داری و اداره کردن امور مالیات ارضی داشت. حاصل کار کمیسیون چهار قدم اصلاحی بزرگ بود که تمام آنها درمسأله زمین‌داری و وظایف مختلفی که بر عهده زمین‌داران بود سخت مؤثر افتاد:

۱- پس از مطالعه دقیق محاسبات مالیاتی ولایات مختلف کمیسیون مزبور یعنی انجمن مالیه قسمت اعظم و در بعضی موارد تمام مستمریها و امتیازاتی که بعداً کثیری از افراد خاصه بافراد متشخص و شاهزادگان خاندان سلطنتی مانند شعاع السلطنه، ظل السلطان، کامران میرزا نایب السلطنه، سالارالدوله و عضدالدوله داده

۱- نگاه کنید بفصل نهم. ۲- این کمیسیون معروف بود به «انجمن مالیه».

ميشد لغو كرد .

۲- انجمن مبالغی را که حکام محلی علاوه بر مالیات مستمر برای مصارف خود و دستگاه حکومتی خود وصول میکردند^۱ بر اصل مالیات مستمر افزود و برای مخارج دستگاههای اداری شهرستانها مقرراتی وضع کرد . مثلاً مالیات کرمان قبلاً در حدود ۵۴,۰۰۰ تومان بود اما مبلغی که عملاً وصول میکردند بالغ بر ۱۷۰,۰۰۰ تومان میشد و مالیات بلوچستان که قبلاً ۱۸,۰۰۰ تومان بود هنگام وصول به ۴۰,۰۰۰ تومان میرسید .

۳- روش تیولداری لغو شد^۲ .

۴- «تسعیر» منسوخ شد .^۳ نرخهای موجود از قدیم الایام باقی مانده بود و با وجود افزایش قیمت غلات مالك ، و اگر ملك از نوع خالصه بود مستأجر ، غلات را از قرار نرخ قدیم میفروخت . بامنسوخ شدن این راه ورسم عواید ملی بمقدار فراوانی افزایش یافت . در مورد املاك خالصه مسائل مخصوص دیگری بوجود آمد^۴ .

از این اقدامات چهار گانه لغو تیولداری بیش از همه جالب توجه بود . چنانچه بگذشته نظر کنیم می بینیم که این کار نشانه پایان دوران قرون وسطائست . شاید بتوان گفت که عملاً تأثیرات آنی این اقدام تا حد زیادی نسبت بدوری و نزدیکی ناحیه مربوط فرق میکرد است . بنظر یکی از نویسندگان این اقدام در واقع برای زارع زیان بخش بوده است . دلیلی که او میآورد اینست که مقارن سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵-۸ تیولداران دیگر منافع کلان از تیولهای خود نمیردند . بنابراین هنگامی که این گونه امتیازات ملکی لغو شد متحمل زیانی عظیم نشدند بلکه بعقیده او از طرف دیگر رعایا مورد انواع و اقسام ظلم و تعدی و اخازی

۱ - یعنی «تفاوت عمل» .

۲ - نگاه کنید به ص ، ۲۶۶ .

۳- درباره تسعیر نگاه کنید به پیش ازین ، ص ۲۸۷ .

۴ - نگاه کنید بفصل دوازدهم .

مأموران دولت واقع شدند و دیگر نیروئی برای مقابله با آنان و ممانعت از اعمال آنان باقی نبود. ^۱ بیشک درین نکته حقیقتی نهفته است اما جای تردید نیست که پس از لغو تیولداری وجود عمال دولت در دورترین نقاط مملکت هر چند یکسره مفید نبود با اینهمه این کار باعث شد که عامل جدیدی در اوضاع محلی دخالت یابد و تا اندازه‌ای از وابستگی رعیت بمالک یا تیولدار کاسته شود. با اینهمه در بسیاری موارد مأموران محلی کسانی جز نمایندگان مالک نبودند و اگر تا حدی حسن ظنّ اورا نسبت بخود جلب نمیکردند نمیتوانستند بانجام دادن وظایف خود امیدوار باشند، چه تا حد زیادی مقام خود را مدیون مالک بودند، خاصه اینکه همین مقام و منصب بنوبه خود غالباً در نتیجه دادن امتیازاتی حاصل شده بود. بدین گونه قدرت همچنان بیشتر در دست عمده مالکان و خوانین ایلاتی بود که هنوز قادر بودند قسمت معتنابهی از عواید املاک خود را صرف نگاهداری قوای چریک کنند و بهنگام لزوم سر از فرمان دولت بپيچند. مقصود از تصویب قانون ربیع الثانی ۱۳۲۵ (مه - ژوئن ۱۹۰۷) راجع به تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی این بود که تا اندازه‌ای مانع از تمرکز امور مملکتی شوند. ^۲ اما این قانون هر گز جامه عمل نپوشید. بدنبال این قانون قانون چهارم ذوالقعدة ۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۰۷) تصویب شد که مقصود از آن تجدید تشکیلات مربوط با اداره امور ولایات بود. ماده ۵۱ این قانون امتیاز مهمی میان مالیاتی که باید بمصرف امور مملکتی برسد و مالیاتی که باید برای امور محلی صرف شود قائل شده است. بر اثر اجرای این قانون که تا اندازه‌ای عبارت بود از

۱- مستوفی، ج ۲، ص ۳۵۴. ۲- نگاه کنید به دمورن بی، ص ۱۱۴-۱۱۵. مسأله انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بعد هادروا در متمم مطرح شد اما هیچ اقدام موثری برای اجرای قانون مربوط بعمل نیامد. در سال ۱۹۰۱ [۱۳۲۹ - ۳۰ ش]. پیشنهادهای جدیدی برای تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح شد که سپس متوقف ماند.

مداومت در اجرای فرمان مورخ ۱۳۰۳/۱۸۸۵-۶ ناصرالدین شاه اختیارات حکام محلی کمتر و نظارت حکومت مرکزی بیشتر شد. با اینهمه و علی رغم مقررات ماده ۵۲ الی ماده ۶۰ که مربوط به اداره امور مالی و ولایات بود عملاً تغییرات ناچیزی پدید آمد. در ۱۹۱۱ [۱۳۲۹/۱۲۹۰] شوستر بخزانهداری کل ایران منصوب شد تا بوضع کهنه و فرسوده و پرهرج و مرج خزانهداری سر و صورتی دهد. وی دستگاه مالی آذربایجان را چنین وصف میکند:

در زمان استخدام در ایران در آن ایالت یعنی در شهر تبریز که مقر حکومت ایالت مزبور و دوم شهر معظم مملکت بشمار است یک نفر پیشکار مالی بود. آن ایالت بقسمت و قطعات کوچکی منقسم میشود که در هر یک از آنها یک امین مالی (مأموره الیه جزء) میباشد و هر یکی از آن قطعات هم نسبت بوسعتش بقسمت های کوچکتر منقسم و در هر قسمت یک نفر مأمور مالی میباشد. مالیات آن حصص و قطعات کوچک صنف سوم بتوسط کدخدایان محلی آن قصبات و دهات وصول میشود. مثلاً وظیفه پیشکار یا رئیس مالیة تبریز منحصر باین بود که همه ساله مبلغ معینی نقد و مقدار مشخصی جنس از قبیل گندم و جو و کاه و سایر محصولات فلاحتی جمع کرده و بحساب حکومت مرکزی بگذارد. حکومت مرکزی از مآخذ و محل های طبقه اولی که باید مالیات آنها وصول شود اطلاع کاملی نداشت بجز تصور مبهمی که در اذهان مستوفیان یعنی محاسبین دولتی طهران بود. ایشان مسبوق بودند که مثلاً چه مبلغ از کدام حصه از فلان ایالت باید وصول شود. روابط حکومت مرکزی در طهران با مالیات دهندگان آذربایجان بتوسط همان پیشکار مالیة تبریز بود و پیشکار میدانست که از مأمور مالیة هر قسمتی چقدر نقد و جنس باید وصول شود ولی خود آن پیشکار هم از مآخذ و محل های که مأمورین جزء مالیات وصول میکردند اطلاع کامل تحقیقی نداشت. مثلاً پیشکار مالیة تبریز دفتری برای خود داشت که آن را کتابچه یا دستورالعمل مینامیدند و هر مأمور جزئی هم تا وقتی که مأمور بود کتابچه مخصوصی راجع بمیزان مالیات ابواب جمعی خود داشت. آن کتابچه ها بسبب مخصوص ایرانیان بر قطعات کوچک کاغذ و بدون جلد نوشته شده بود که در جیب حمل میکردند و بهر حال با نان تعلق داشت. آن کتابچه (فرد) هزار بشکل مخصوصی نوشته اند که مشکل بلکه محال بود که هیچ فرد ایرانی عادی آن را بفهمد. از نسلها و ازمنه سالفه مردمانی در ایران میباشد که آنها را مستوفی میخوانند. پیشه و شغل اکثر آنها از نیست که از پدر بیسر رسیده است. آنها از وضع این کتابچه ها مسبوق و از طریق پیچیده و درهمی که مالیات هر محل بوسیله آن حساب یا وصول میشد مطلع بودند. هر یکی از پیشکاران یا مأمورین جزء کتابچه های مالیاتی نقاط ابواب جمعی خودشان را ملوک طلق خود میدانست نه متعلق بدولت. اگر کسی میخواست از تفصیل آن

کتابچه‌ها مسبق شود با بدانند که جقدر از مالیات هر محل بوسیله آنان وصول شده و چقدر آن را برای خود ذخیره و پس انداز نموده اند مستوفیان مزبور متغیر و غضبناک میشدند ... یکی از نقایص بزرگی که در طریقه وصول مالیات بود این بود که حتی غالب آن کتابچه‌ها کهنه و قدیمی و از یک نسل قبل مرتب شده بود (یعنی مناسبتی با حالت حاضر نداشت) و نمیشد آنها را مآخذ و بنیاد صحیحی برای وصول مالیات قرارداد . در زمان ترتیب کتابچه‌های مزبوره بسیاری از قراود هات بود که همه معمور و دارای عده نفوس بسیاری بوده اند ولی اکنون بکلی ویران و رعایای آن متفرق و پراکنده شده‌اند و همچنین از بعضی دهات که سابقاً هزار نفر یا بیشتر عده نفوس داشته ولی حالیه دو بیست یا سیصد نفر رعیت بیشتر ندارد همان مالیات رعایای سابق را که سه چهار برابر جمعیت حالیه بود می گرفتند و بالعکس آبادی که در زمان ترتیب کتابچه‌ها دارای قلیل نفوسی سکنه بوده و اکنون ترقی و وسعت فوق العاده یافته همان مالیات سابق را بخزانۀ مرکزی می برداختند بملاحظه اینکه در کتابچه ریاست مرکزی همان قدر ثبت و منظور شده بود و حال آنکه مأمورین جزء از فرد فرد رعایا مالیات لازمه کامل را وصول مینمودند ولی با این حال کتابچه‌ها بهمان حال سابق مانده و تغییر نیافته بود .^۱

رقابت انگلیس و روس کار شوستر را پیچیده کرد و پیش از آنکه بتواند اقدامات مؤثری در طریق اصلاح مالیه ایران انجام دهد فشار دیپلوماسی روس او را مجبور بترك ایران کرد . در سالهایی که منتهی بجنک اول جهانی شد فشار روسها بر ایران قوی تر گشت . در ضمن از لحاظ داخلی اقتصاد ایران دچار وضع آشفته‌ای شد و بطور کلی دستگاہ دولت نتوانست کار خود را بنحوی مؤثر انجام دهد . سرانجام در طی سالهای جنک قدرت حکومت مرکزی یکباره از میان رفت و زعمای محلی و ملاکان و خوانین ایلات و عشایر و دیگران توانستند ادعای استقلال واقعی خود را فاش کنند و دوباره برای خود امتیازات و معافیت‌هایی که سابقاً « تیولدار » از آنها برخوردار بود قائل شوند .

۱- و.م. شوستر W. M. Shuster اختناق ایران The Strangling of Persia (لندن، ۱۹۱۲) ص ۲۴۵-۶، ۲۴۸-۹ [این قسمت از کتاب شوستر از ترجمۀ فارسی آن که بداختناق ایران معروف و مترجم آن سید ابوالحسن موسوی شوشتری جزایری است و در سال ۱۳۳۰ قمری در بمبئی بطبع رسیده است پس از مقایسه با اصل و مختصر اصلاحاتی که از لحاظ دقیق بودن ترجمه لازم مینمود نقل شد (ص ۲۰۸-۲۰۹ و ص ۲۱۱-۲۱۲)].

روی کار آمدن رضاشاه :

پس از جنگ اول جهانی رضا خان که سپس رضاشاه پهلوی شد بعنوان مقتدرترین فرد در صحنه سیاست ایران ظاهر گشت^۱ و مابین سال ۱۹۲۱-۵ [۱۳۴۰-۱۳۴۴/۱۳۰۱ - ۱۳۰۵] پیشرفت‌هایی در زمینه اصلاحات داخلی ایران حاصل شد. رضاخان که از «اندیشه کمال مطلوب استقلال حقیقی ملی برای مقابله با قدرتهای خارجی و حق حاکمیت حقیقی ملی»^۲ الهام گرفته بود نخست توجه خود را بتشکیل یک قشون واقعی ملی معطوف نمود و یک سلسله اردو کشی علیه رؤسای متمرّد عشایر متعدد بگردن گرفت تا بتواند دوباره فرمان حکومت مرکزی را در سراسر کشور نافذ کند. این عملیات جنگی مشتمل بود بر فرو نشانیدن شورش خراسان و شکست دادن جنگلیهای تابع میرزا کوچک خان در ولایات ساحلی بحر خزر در ۱۹۲۱ [۱۳۰۱/۱۲۴۰] و جنگهایی که با کردهای تابع سیمکو (سیمتقو) در مشرق دریاچه ارومیه (رضائیه) و شاسونها در حوالی اردبیل در گرفت و درهم شکستن شورش لرستان در ۱۹۲۲ [۱۳۰۳/۱۳۴۱]. در ۱۹۲۴ [۱۳۰۴/۱۳۴۳] با زهم عملیات نظامی علیه لرها انجام یافت و شیخ خزعل فرمانروای نیمه خود مختار خوزستان را هم تابع سیاست مرکزی دان دادند.

در ضمن رضاخان دانسته بود که ادامه اصلاحات نظامی بی آنکه تاحدی امور مالی و اداری اصلاح گردد ممکن نیست. پس در تابستان ۱۹۲۲ [۱۳۰۰] هیأتی

۱- رضاخان بریکاد قزاق را از قزوین بطهران آورد و در فوریه ۱۹۲۱ (حوت ۱۲۹۹) کودتا کرد. وی سپس بفرماندهی کل قوای ایران و وزارت جنگ منصوب شد. در اکتبر ۱۹۲۳ [میزان ۱۳۰۲] رئیس الوزرا شد و در اکتبر ۱۹۲۵ [مهر ۱۳۰۴] مجلس شورای ملی پس از خلع سلسله قاجاریه اداره امور مملکت را موقتاً بر رضاخان سپرد. در ۱۲ دسامبر [آذر ۱۳۰۴] تخت و تاج از طرف مجلس شورای ملی بر رضاشاه و اعقابش واگذار گردید.

- بررسی امور بین المللی Survey of International Affairs، ج ۹، ص ۵۳۵.

از متخصصان امریکائی بریاست د کتر میلسپو استخدام شدند .

پیش از ورود میلسپو اقداماتی جهت اصلاح روش مالیات ارضی صورت گرفته بود و لایحه ای برای طرح در مجلس شورای ملی تقدیم شده بود . این قانون مقرر میکرد که همه املاک زراعتی ممیزی شود و مالیات اراضی یکسان تعیین گردد .^۱ در ۲۰ دلو ۱۳۰۰ (۱۹۲۲) قانون ثبت املاک و اسناد تصویب رسید . بموجب این قانون اداره ای برای ثبت املاک و اسناد در وزارت عدلیه تأسیس شد (همچنین نگاه کنید بصفحه ۳۴۱ و صفحات پس از آن) .

میلسپوپس از ورود بایران دید که دستگاه اقتصادی توأم باهرج و مرج است . پیش از و بعضی قوانین مالی تصویب مجلس شورای ملی رسیده بود اما بیشتر آنها اجرا نشده بود . وی روش مالیاتی ایران را چنین وصف میکند: «ترکیب درهم برهمی از بقایای عرف و عادت و مقررات قانونی» .^۲ مالیات املاک و اراضی از قرار ده درصد سهم خالص مالک یا بر حسب مبالغی تعیین میشد که در کتابچه‌ها نوشته بودند یعنی کتابچه‌هایی که در دست «مستوفیان» بود . مطالب این کتابچه‌ها کهنه بود و از هنگام تدوین آنها تغییرات بسیاری حاصل شده بود . دهات جدیدی بوجود آمده بود که مردم آن مالیات نمیپرداختند و حال آنکه هنوز نام دهات دیگری که از میان رفته بود در کتابچه‌ها باقی بود . از بقیه دهات بنسبت خرابی و آبادانی آنها بیشتر یا کمتر از اندازه مالیات میگرفتند .^۳

ازین گذشته مراعات ملکی فراوان بود . بسیاری از دهات خالصه بخصوص در مازندران بدست این و آن افتاده بود و حال آنکه ملکیت عده دیگر از دهاتی که بضبط دولت در آمده بود مورد ادعای افراد بود . کمیسیونهای متعددی

۱- میلسپو، کار امریکائیها در ایران ، The American Task in Persia (لندن، ۱۹۲۵)؛

۲- همان کتاب ، ص ۶۱ . ۳- همان کتاب ، ص ۶۲-۶۳ .

جهت رسیدگی بدعاوی ملکی تشکیل شده بود و هنگام ورود میلسپو رسیدگی باین گونه دعاوی در صلاحیت دیوان محاکمات مالیه بود. همچنین هیأت وزیران کمیسیون را مأمور مطالعه و رسیدگی بصحت اسناد مربوط بزمین‌هائی کرده بود که باشخاص بخشیده بودند و در تصرف آنها بود. بعلاوه مقرر کرده بود که هردهی که متجاوز از سی سال متوالیاً در تصرف کسی باقی مانده باشد ملك شخصی او بشمار رود.^۱ با اینهمه بعداً هیأت وزیران تصویب نامه‌هائی دربارهٔ املاک متنازع فیه صادر کرد که برخلاف تصویب نامهٔ اولی بود و بنا بگفتهٔ میلسپو در امر حل و فصل دعاوی ملکی اندک پیشرفتی حاصل شده بود.^۲

هنگامی که میلسپو وارد ایران شد نه‌همان روش تعیین مالیات را کهنه و منسوخ یافت بلکه مشاهده کرد که مالیات املاک و اراضی در ردیف مالیات معوق در آمده است. مینویسد:

دراعطای معافیت‌ها و تخفیف‌های مالیاتی هیچ اصل درست و منصفانه‌ای رعایت نشده بود و سالها بود که بعضی از عمده ترین مودیان مالیات بدهی خود را نپرداخته بودند و از چند هزار تومان گرفته تا چندین صد هزار تومان بدولت مدیون بودند... هنگامیکه میخواستند عملاً مالیات را وصول کنند بی نظمی‌های فراوانی بروز میکرد. محصلان مالیات غالباً رسیده‌های شخصی بمودیان میدادند و عوایدی را که وصول میشد بکیسهٔ خود میریختند. گاهگاه رسیده‌های در مقابل مبالغ عمده میدادند و حال آنکه هیچ مبلغی وصول نشده بود.^۳

همچنین انواع مختلف مالیات غیر مستقیم و مالیات سرانه وصول میشد و اخازی باشکار گوناگون صورت میگرفت. دعاوی علیه دولت روی هم جمع شده بود و هنگامی که فلان طلبکار ایرانی بی موقع مایهٔ دردسر میشد حواله‌ای بمبلغی که او میخواست بنام یکی از مودیان مالیات که در پرداخت مالیات قصور ورزیده

۱- ملک‌شاه و غازان خان که در طریق حل مشکل قباله‌های مشکوک میکوشیدند نیز چنین مدتی را مقرر کردند (نگاه کنید به پیش ازین، ص ۱۸۰ و ۱۴۹).
۲- کار امریکائی‌ها در ایران،

ص ۶۵-۶. ۳- همان کتاب، ص ۶۸.

بود مینوشتند و بطلبکار میدادند و انتظار داشتند که خود او حواله را وصول کند و خواه او موفق بوصول حواله میشد خواه نمی شد در هر حال مبلغ مورد مطالبه و مالیات مورد حواله را بعنوان مبلغ پرداختی بحساب میگذاشتند.^۱

بتدریج نظم و ترتیبی در وضع مالی مملکت پدید آمد و همینکه دوباره فرمان حکومت مرکزی در اقصی نقاط مملکت نافذ شد ادارات مالیه در آنجاها تأسیس گشت تا ترتیب وصول مالیات داده شود. چنانکه در زمستان ۱۹۲۳ [۱۳۰۳/۱۳۴۲] پس از پیروزیهای که نصیب قشون شد اداره مالیه در بعضی نواحی کرمان، فارس و لرستان^۲ تأسیس شد و دولت تمشیت امور مالی سراسر ایالت خوزستان را بدست گرفت. در ۱۹۲۶ [۱۳۰۴/۱۳۴۳] بموجب قانون ۲۰ دی ۱۳۰۴

ممیزی املاک شروع شده بود با اینهمه این کار شامل تمام کشور نشد.^۳ قانون ۲۰ دیماه ۱۳۰۴ (ژانویه ۱۹۲۶) موسوم به «قانون املاک اربابی و دواب» مالیات ارضی یکسانی را در سراسر کشور برقرار کرد و مبنای آن جمع کل محصولی بود که میبایست بوسیله ممیزی جدید تعیین شود. بنامش از زمین های آبی و دیمی ۳ درصد کل محصول را پیش از آنکه غله میان مالک و زارع قسمت شود و پیش از کسر مخارجی که بغله تعلق میگیرد بعنوان مالیات بگیرند^۴ و از جنگل و مرتع ده درصد و از آسیاها ۵ درصد عایدات مالکانه وصول شود. مالیات قنواتی که آب آنها بمصرف آبیاری میرسد نیز ۵ درصد عایدات مالکانه (اعم از مال الاجاره یا محصول) تعیین شد. بموجب همین قانون مالیاتی بر حیوانات ازین قرار بسته شد: شتر سه ساله بیلا ۱۰ قران. مادریان سه ساله ۸

۱- همان کتاب، ص ۷۲. ۲- همان کتاب ص ۲۱۶-۱۷.

۳- بعدها ممیزی جزئی در ۱۳۱۳/۱۳۴۱-۵ و در ۱۳۲۹/۱۹۵۰ صورت گرفت.

۴- این نرخ بعدها تا ۵ درصد و در ژوئیه ۱۹۳۰ [۱۳۰۸-۹ ش] تا ۸ درصد افزایش یافت.

۱. ات. ویلسون A.T. Wilson، ایران Persia (لندن، ۱۹۳۲)، ص ۳۰۰.

قران ، اسب سه ساله یا قاطر سه ساله ۶ قران ، الاغ سه ساله ۵ قران ، گوسفند ۱ یا بز دو ساله $\frac{3}{4}$ قران . بهر خانوار اجازه دادند که یک رأس شتر و یک رأس ماده گاو یا ماده گاو میش ، یک رأس مادیان ، یک رأس اسب ، یک رأس قاطر یک رأس الاغ و ۵ رأس بز و میش معاف از مالیات داشته باشد . ۲ در سالهای بعدی سلطنت رضاشاه تغییر عمده‌ای در امور مالیات ارضی پدید آمد و علت آن تصویب قانون ۲۴ آذر ۱۳۱۳ (دسامبر ۱۹۳۴) بود که قانون مصوب ۲۰ دی ۱۳۰۴ را لغو کرد . بجای مالیات سابق الذکر قرار شد که از هر گونه محصولات ارضی یا مواد حیوانی هنگام ورود بشهر یا قصبه یا هنگام صدور از مملکت سه درصد قیمت جنسی مالیات گرفته شود و هر جنس فقط یک بار مالیات بپردازد (ماده ۲) و تعرفه مالیات اجناس مختلف هر سال بطور مقطوع معین گردد (ماده ۳) . اجرای این قانون عملاً بار مالیات دهقانان را سنگین‌تر کرد . ۳

تقریباً از سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۹/۱۳۴۸] ببعد تمایل دولت بر این بود که نقش مهمتری در ارشاد اقتصادیات ایران داشته باشد . در فوریه ۱۹۳۱ [۱۳۱۱/۱۳۵۰] بموجب قانون ۱۶ اسفند ۱۳۰۹ تجارت خارجی بانحصار دولت درآمد و سپس دولت بنا بر اجازه‌ای که این قانون بطور کلی با و داده بود انحصارات متعدد دیگری

۱- در قانون مورد بحث بجای گوسفند «میش» و مالیات آن را هم یک قران نوشته‌اند (مترجم).

۲- ف. مشاور، تحول اقتصادیات ایران *L'évolution des finances Iraniennes* (پاریس ، ۱۹۳۸) ، ص ۲۸-۱ . ۳- پس از ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ ش .] لوایح متعددی درباره مالیات بردرآمد و مالیات ارضی بمجلس شورای ملی تقدیم شد . در غالب موارد این لوایح بتصویب نرسید اما در پاره‌ای از موارد دولت لایحه تقدیمی را اجرا می‌کرد و دلیلی که داشت این بود که چون در قوانین بودجه بعضی مبالغ مالیاتی رأی موافق داده شده بنا برین بدولت اختیار داده شده است که این مالیاتها را وصول کند . بنا بر همین استدلال بود که در ۱۹۴۸ [۱۳۲۸/۱۳۶۸] دوباره مالیات ارضی بر بعضی نقاط بر مبنای ممیزی‌ای که در ۱۳۰۴ ش/۱۹۲۶ آغاز شده بود بسته شد .

را برقرار کرد. در بسیاری موارد دولت حق خود را بشرکت‌هایی که برای معاملات مخصوص بوجود آمده بود واگذار کرد. بدین گونه شرکت‌های انحصاری برای دادوستد قند و چای و تریاک و ابریشم و پنبه و گندم و خشکبار و کثیرا و غیره بوجود آمد.^۱ با ایجاد این انحصارات دولت گندم و در سایر موارد شرکت‌های انحصاری اجناس انحصاری را بقیمت مقطوع میخردیدند. این امر تا حدی بسود رعایا بود زیرا آنانرا از وجود بازاری که غلاتشان را بی‌های معینی میخرد مطمئن میکرد. از طرف دیگر معنی این کار زیاد شدن رفت و آمد مأموران دولت بنواحی روستائی بود و از آنجا که تمایل آنان برین بود که انگل مردم دهات شوند این کار بارزندگانی زارع را سنگین‌تر میکرد.

پیش ازین از تشکیل اداره کل ثبت املاک و اسناد یاد کرده ایم (ص ۳۳۷). بعدها باز هم قوانینی درین باره بتصویب رسید که یکی از آنها عبارتست از قانون «ثبت عمومی املاک و مرور زمان» مصوب ۲۱ بهمن ۱۳۰۶ (۱۹۲۸) و دیگری متمم قانون ثبت املاک مصوب ۱۱ دی ۱۳۰۷ (۱۹۲۹) و این قوانین حدود وظایف ثبت کل را معین کرده است. در هشتم خرداد ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) مدتی که بجهت اعتراض به ثبت ملک اشخاص مقرر شده بود بموجب قانون «اصلاح قانون ثبت عمومی املاک و مرور زمان راجع بمدت اعتراض» اصلاح شد. قانون «ثبت اسناد و املاک» مصوب مهر ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) که مربوط بتشکیل ادارات ثبت اسناد و املاک است ثبت اموال غیر منقول را بمدت دو سال از تاریخ

۱- انحصار پنبه و ابریشم لغو شده است. شرکت انحصاری که در سال ۱۹۳۵ [۱۳۱۵/۱۳۵۴] برای معامله گندم تأسیس شد بعدها ضمیمه وزارت دارائی گشت و بصورت یکی از ادارات آن وزارتخانه درآمد. انحصار گندم در ۱۹۴۹ [۱۳۶۹/۱۳۲۹] لغو شد.

۲- یازده دی غلط و شش دی درست است. (مترجم) ۳- هشت خرداد غلط و دو خرداد درست است. (مترجم).

افتتاح اداره ثبت املاك در هر ناحیه اجباری کرده (باب دوم فصل اول، ماده ۱۶) و مقرر داشته است که اگر کسی در طی مدت مزبور ملك خود را بثبت نرساند دولت اختیار خواهد داشت که ملك را باسم متصرف ثبت کند. چنانکه ماده ۱۹ مقرر میدارد ملك کسی که اقدام بثبت ملك خود نکرده است از طرف دولت بثبت خواهد رسید و درین صورت مالك حق نخواهد داشت که نسبت بتجدید حدود آن اعتراض کند و سند مالکیت او تا پنج سال صادر نخواهد شد. اگر مالك ملكی معلوم نباشد ملك مزبور بانظارت «مدعی العموم» محل ثبت خواهد رسید، و اگر تالیست سال مالك آن معلوم نشد بنام دولت ثبت خواهد شد و عواید آن بمصارف خیریه خواهد رسید. اگر مالك ملكی معلوم ولی غائب و مفقود الاثر باشد پس از اینکه امین بوسیله مدعی العموم معین شد اقدام به ثبت خواهد کرد (ماده ۲۰). بموجب ماده ۱۸ مدتی که برای اعتراض نسبت بثبت هر ملك در هر محل معین شده چهار ماه است.

در ۲۶ اسفند ۱۳۱۰ (۱۹۳۲) قانون دیگری درباره تأسیس ادارات ثبت اسناد بتصویب رسید. نظامنامه این قانون (فصل سوم، ماده ۱۲، بند ۵) ثبت هر گونه حقی را که دیگران در ملك مالك دارند («حقوق عینی») و همچنین ثبت حقوق ارتفاقی را مقرر داشته است و همه این نکات باید در اسناد مالکیت ذکر شود (فصل چهارم، ماده ۳۰، بند ۶ و فصل ششم، ماده ۵۱). همچنین ایجاد حقوق جدید مالکیت باید ثبت شود (فصل ششم، ماده ۵۲). مقررات مخصوصی برای ثبت اوقاف وضع شده (فصل سوم، ماده ۱۴-۱۸) و مسؤولیت این کار بر عهده متولی گذاشته شده است. چنانچه او در ظرف مدت مصرح در قانون تقاضای ثبت موقوفه را نکند نماینده اوقاف محل تقاضای ثبت خواهد کرد (و یحتمل امور چنین موقوفه‌ای را اداره اوقاف بدست میگیرد). در مورد اوقاف

«خاصه» تقاضای ثبت بعهده «متصدی» [امور حبس] است. ۱. فصل سوم، ماده ۲۰ چنین مقرر میدارد: «نسبت به املاکی که مالک خاص ندارد مانند طرق و شوارع و اراضی و جبال و موات و مباحه تقاضای ثبت پذیرفته نمیشود». بموجب تبصره ماده ۲۰ «نسبت بجنگل های عمومی از افراد تقاضای ثبت پذیرفته نخواهد شد». ماده ۷۷ از فصل هفتم شور کردن با اهل خبره را در مورد لزوم پیش بینی میکند. چنین مینماید که در بعضی موارد خاصه در فارس مشکلاتی در تعیین مالکیت پیش آمده بوده است زیرا نسبت بملك واحد چند تن دارای حق مالکیت بوده اند. چنین بنظر میرسد که در فارس و نقاط متعدد دیگر املاکی بوده است که متصرفان از آنها بهره برداری میکرده و نسبت بآنها واجد بعضی حقوق مالکیت بوده اند و بانواع مختلف آنها را مورد «نقل و انتقال و صلح و هبه و اجاره و غیره» قرار میداده اند. در ضمن مبلغ مقطوعی طبق قراری که داشته اند یا بر حسب عرف محلی بمالکان واقعی میدادند و این مالکان در عین آنکه اختیارات مذکور را در باره متصرفان مورد بحث تأیید میکرده اند بهره مالکانه خود را میگرفته اند. برای رفع این ابهام در تاریخ ۵ دی ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) نامه ای بامضای مدیر کل ثبت صادر شد مبنی بر اینکه حق تبعی هر چند از طرف مالک بر رسمیت شناخته شده باشد با اینهمه حق قانونی را ایجاد نمیکند. بعلاوه درین نامه این نکته مطرح شده است که يك ملك دو مالک نمیتواند داشته باشد و از اینرو با وجود حقی که بمتصرفان داده شده است نمیتوان آنان را مالک شناخت. مالکان حقیقی کسانی هستند که از متصرفان طبق قراری که بآنان دارند حق مالکانه میگیرند و متصرفان تنها از حقوقی بهره مندند که مالک بآنان داده است.

۱- بموجب ماده ۱۸ «تقاضای ثبت نسبت بموقوفات خاصه بعهده متولی و نسبت به املاکی که بفتح اشخاص معین حبس شده بعهده متصدی امور حبس است» (مترجم).

بنابرين درخواست ثبت فقط از مالكان حقيقي پذيرفته ميشود و اما براي تأييد حقوق تبعي ديگران شرايطي پيش بيني ميگردد .

كار ثبت املاك در صورتي كه مميزي املاك بطور كامل صورت نگرفته باشد تاحدي كار بست دشوار و در ايران روش معمول آنست كه ملك را بيشتر با شرح حدود آن ثبت ميكنند نه با تعيين مساحت واقعي آن . شهادت ضاحبان املاك مجاور بعنوان دليل مالكييت مقبول است . اقدامات مقدماتي ثبت معروف است به « پلاك كوبي » . مالك نسبت بقطعه زميني كه مورد ادعاي اوست اظهارنامه دادارۀ ثبت محل ميدهد ، سپس اداره ثبت بادعا و همچنين باسناد و استشهادنامه اورسيدي ميگند و بهر اعتراضی كه بشود ترتيب اثر ميدهد .

در صورتي كه ده ، مالك مشترك داشته باشد آنرا بنام ملك مشترك كه باصطلاح « مشاع » خوانده ميشود ثبت مي كنند و اگر نوع مالكييت ده انفرادي باشد اين نكته را تصريح ميكنند و درين صورت ميگویند كه ملك « مفروز » است . اگر ده ، مشاع باشد قراردادهاي مربوط به بهره برداري از آب و زمين را بايد با تمام مالكان ده منعقد كرد . في المثل فرض كنيد كه فلان شركت آبياري ميخواهد در زمين بايري واقع در قريۀ مشاعي كه چندين مالك مشترك دارد چاهي حفر كند ، درين حال شركت بايد با همه مالكان مشتركی كه در آن ده بنسبت زمين هاي داي رده ، سهم دارند قرار داد بينند . پيدا است كه درين صورت انجام يافتن كار قرارداد ممكنست بمدتي طولاني محتاج گردد . معمولاً « حریم »^۱ ده خرده مالك يعني ده متعلق ببيك زارع مالك يا چندين مالك غير زارع يكجا بنام مالكان مشترك ثبت ميشود (اما اسم خرده مالكان را جدا گانه ذكر ميكنند) . حریم را ميتوان با ارائه « استشهادنامه » ده يادها ت مجاور

۱- نگاه كنيد به مطالبی كه تحت عنوان « حریم » در فصل نهم بيان شده است .

ثبت رساند. مضمون استشهادنامه اینست که فلان قطعه زمین متعلق بفلان ادعا کننده یا ادعا کنندگانست.. اگر حریم ثبت نرسد درین صورت هر کس چاهی در آن حفر و زمین را زراعت کند مالک آن زمین میشود و میتواند آنرا بنام خود ثبت رساند.

بموجب قانون مصوب مهر ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) حق مالکیت آب را نیز میتوان ثبت کرد. بموجب بخشنامه شماره ۱۴۳ که در تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) از طرف مدیر کل ثبت اسناد و املاک صادر شده است تقاضای ثبت آب از چهار صورت خارج نیست: یا تقاضا مربوط است به قنات^۱ یا به چشمه سار یا به نهرها و یا رودخانه.

اگر قناتی بیش از یک مالک داشته باشد، سهم متصرفی هر مالکی از روی ساعت و گردش شبانه روز آب باید تصریح شود. قنات و املاک هر یک جداگانه باید ثبت رسد و در مورد چشمهها نیز بهمین ترتیب باید عمل کرد. اگر سهم صاحبان متعدد آب یک چشمه سار را نتوان بدقت معلوم کرد درین صورت باید تقاضای ثبت آب را فقط در ضمن تقاضای ثبت ملک و بعنوان «حقابه» (یعنی حق داشتن سهمی از آب) ثبت کرد. آبهای منشعب از چشمه سارها تابع همین قاعده است و تقاضای ثبت نهرهای منشعب را باید در ضمن تقاضای ثبت خود ملک قبول کرد و لازم است که صاحب ملک اظهار نظر کند که چه مقدار آب بر حسب زمان و بر طبق معمول محل باو تعلق میگیرد و «فورمولی» که درین مورد باید قید کرد اینست: «یک شبانه روز [آب] از نهر فلان مطابق معمول محل» و اگر تقسیم آب بر حسب زمان صورت نگیرد باید قید کرد که مالک دارای حقابه از فلان نهر مطابق معمول محل است. تقاضای ثبت آب رودخانه را فقط بعنوان «حق الشرب»

و در ضمن تقاضای ثبت خود ملك باید پذیرفت زیرا برای کیفیت و طرز تقسیم آب رودخانه‌ها هنوز روش و قاعده‌ای تنظیم نشده است. فقط رودخانه‌هایی که آب آنها میان عده معینی مالك تقسیم شده باشد از این قاعده مستثنی است و این گونه مالکان می‌توانند مقدار سهم‌های متعلق به خود را ثبت برسانند.

این حقیقتی جالب توجه است که ایران از قرون وسطی ببعد در مسأله ثبت املاک عقب مانده است. در گذشته درین طریق کوشش‌هایی شد اما همه آنها بی‌ثمر ماند. امروز هم با وجود اینکه بیش از بیست و پنج سال از تصویب قانون ثبت میگذرد عده معتنابهی از اراضی و املاک دهات ثبت نرسیده است و مراعات ملکی از مسائل نسبتاً عادی بشمار میرود. در آذربایجان با استثنای ناحیه رضائیه مساحت دقیق اراضی دهات معلوم نیست. در غالب جاها اراضی ده را بر حسب تعیین حدود ثبت کرده‌اند و مساحت واقعی زمین را ننوشته‌اند. بیشتر زمین‌های بلوچستان^۱ هنوز ثبت نرسیده است. در قائنات عمل ثبت را فقط در حوالی شهرها و در مورد املاک بعضی عمده مالکان انجام داده‌اند. در بعضی جاها اقدام مقدماتی ثبت یعنی «پلاک کوبی» صورت گرفته است. از طرف دیگر قسمت اعظم فارس ثبت رسیده است. نواحی معینی واقع در کوهستانهای مجاور اصطهبانات از این قاعده مستثنی است و هنوز در مناطق متعدد عشایری حق مالکیت عده‌ای از املاک مورد مرافعه است. در خوزستان در ناحیه خر مشهر - شادگان زمین‌ها با اینکه بطور کلی خالصه است بیشتر آنها ثبت نرسیده است. در سایر نواحی که زمین‌های خالصه بین زارعان تقسیم شده است تصرف کنندگان غالباً فاقد اسناد مالکیت اند.^۲ در قسمت مرکزی ایران در ناحیه کاشان - قم -

۱- درینجا و در صفحات بعد کلمه بلوچستان به ایالتی که بهمین نام در ایران وجود دارد اطلاق می‌شود. ۲- نگاه کنید بفضل دوازدهم.

اصفهان - یزد بعضی اراضی هنوز بثبت نرسیده است . درساوه قریب به ثلث اراضی ثبت شده است .

قانون مربوط بتصرف عدوانی واسترداد املاک سبب شده است که باز هم اصول مالکیت تقویت گردد . قانون «طرز جلوگیری از تصرف عدوانی» مصوب اردیبهشت ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) اجازه میدهد که مأموران انتظامی یعنی «نظمیه و در نبودن آنها حکام و نواب حکام و در صورت نبودن آنها مأمورین امنیه» از تصرف عدوانی اموال [منقول یا غیر منقول] ممانعت کنند . با اینهمه پیداست که مقصود از تصویب این قانون منع تصرفات عدوانی حال بوده نه منع تصرفات عدوانی گذشته یعنی مقصود موردی بوده است که شخص پس از آنکه ملک یا مالش بتصرف عدوانی دیگری در آمد بلافاصله شکایت میکند . در چنین موارد مأموران انتظامی مکلف اند که پس از بازگرداندن ملک بمتصرف اول مدعی را در صورتی که بخواهد حق مالکیت خود را ثابت کند بمحکمه مربوط مراجعه دهند . در صورتی که يك ماه از تاریخ تصرف عدوانی گذشته باشد قوای انتظامی حق مداخله نخواهد داشت . تصرف عدوانی بر سه نوع است : تصرف عدوانی ، ممانعت از حق و مزاحمت . ماده ۷۴۹ «آئین دادرسی مدنی» میگوید تصرفی که بواسطه قهر و اجبار باشد در نتیجه «مرور زمان» منشاء حق مطلق نمیکردد . با اینهمه چنین مینماید که قانون برای اصل جبر و قهر امتیازی قائل شده باشد زیرا در همین ماده پس از ذکر مطالب مزبور گفته شده است که «پس از زوال قهر و جبر مدت «مرور زمان» از آن زمان شروع میشود» . در بعضی موارد دعاوی مربوط بتصرف عدوانی مردودست ، چنانکه بموجب ماده ۳۳۱ آئین دادرسی مدنی اگر دعاوی مربوط بتصرف عدوانی با سند مالکیت اداره کل ثبت اسناد مخالف باشد مردودست . بموجب ماده ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب اسفند ۱۰

دولت فقط کسی را مالک می‌شناسد که ملک با اسم او ثبت شده یا کسی که ملک با او منتقل گردیده و این انتقال در دفتر املاک به ثبت رسیده یا کسی که ملک از مالک رسمی ارثاً باورسیده باشد. با اینهمه قانون جزا اموال مردم را تا حدی از تصرف عدوانی مصون داشته است زیرا در قانون مزبور مجازاتی درین مورد پیش بینی شده است. با وجود این در نخستین ایام اجرای عمل ثبت این مقررات متعددی که بیشک بمنظور حفظ نظم عمومی بوجود آمده بود گویا در بعضی موارد باعث شد که ملکیت ناشی از قهر و غلبه مبدل بملکیت مطلق گردد. این قوانین مربوط بتصرف عدوانی و استرداد اموال منبعث از شرع اسلام نیست و شاید درین مورد بتوان نفوذ قوانین فرانسه را باز یافت.^۱

همچنین میگویند که در بعضی موارد اشخاص متنفذ توانسته‌اند املاکی را علی‌رغم ادعای دهقانانی که از قدیم خود را صاحب آنها میدانسته‌اند بنام خود ثبت رسانند. هر چند اثبات این گونه موارد بدون دسترسی بمدارک مربوط دشوارست با اینهمه پیداست که دهقانان کمتر از طبقات متنفذ موفق بطرح دعاوی خود میشده‌اند و بمحاکم عدلیه کمتر دسترسی داشته‌اند و بعید نیست که مواردی از قبیل آنچه گفتیم روی داده باشد.

در صورتی که مورد تصرف عدوانی ملک زراعتی باشد پای منافع شخص ثالث یعنی زارع سهم بر میانست و شرایط معینی بجهت مقابله با چنین احتمالاتی مقرر شده‌است. اگر در ملک مورد تصرف عدوانی «محصول رسیده باشد متصرف عدوانی باید محصول را با تأدیة اجرة المثل فوراً بردارد و در صورتی که موقع برداشت محصول نرسیده باشد اعم از اینکه بسذر روئیده شده یا نشده باشد

۱- برای آگاه شدن از بحث درباره جنبه‌های مختلف تصرف عدوانی نگاه کنید بآئین دادرسی مدنی تألیف دکتر متین‌دفتری (طهران، ۱۳۲۴)، صفحه ۲۹۰ ببعده [یا به «مجموعه اصول محاکمات قضائی» گردآورده احمد کمانگر (طهران، ۱۳۳۴ ش.)، ص ۱۱۵-۱۱۷].

محکوم له مخیرست بین اینکه قیمت زراعت را نسبت بسهم صاحب بذرود سترنج بدهد و ملک را تصرف کند یا ملک را بتصرف عدوانی باقی بگذارد و اجرة المثل بگیرد ، (ماده ۳۳۴ [آئین دادرسی مدنی]) .^۱ بتدریج در زمان سلطنت رضاشاه تغییراتی در اداره امور محلی پدید آمد ، در پاره ای از موارد اساس این تغییرات فقط عبارت ازین بود که با آنچه سابقاً « عرف » خوانده میشد قوت قانونی بخشند . در آذر ۱۳۱۴ (دسامبر ۱۹۳۵) قانون مربوط به « کدخدایان » بنام « قانون کدخدائی » بتصویب رسید . بموجب این قانون « کدخدانمایندة مالک و مسؤول اجرای قوانین و نظامنامه هائست که از طرف دولت با و مراجعه میشود » (ماده ۱) . « برای هر ده یا قصبه یک نفر کد خدا تعیین میشود » (ماده ۲) . « در خالصجات از طرف مالیه محل ، در موقوفات از طرف متولّی یا نماینده او ، در املاک اربابی از طرف مالکین و در دهات خرده مالک اشخاصی که اکثریت ملک را مالک هستند یک نفر ... برای کدخدائی بحکومت یا نایب الحکومه محل معرفی میشود که حکم انتصاب او را صادر نمایند » (ماده ۳) . شرایط کدخدائی عبارتست از « تابعیت ایران ، عدم محکومیت بجنحه و جنایت ، معروفیت به درستکاری و امانت و لیاقت ، مقیم بودن در یکی از دهات محل مأموریت خود و داشتن رعیتی در یکی از محال مأموریت خود » (ماده ۴) . « کدخدایان باید امور رعیتی و فلاحتی را مطابق دستور و نظریات مالک تحت مراقبت قرار دهند و میتوانند دعاوی جزئی بین اهالی ده را که قیمت آن از پنجاه ریال تجاوز نکند بکدخدایان حل و تسویه نمایند و منازعات و اختلافات حاصله بین اهالی را

۱- ظاهر آثار شریعت اسلامی در این مورد مشهودست . شیخ طوسی درین باب در « کتاب المبسوط » فصل مربوط به « مزارعه » بحث میکند . برای وقوف بر عقود « مزارعه » نگاه کنید با آنچه در فصل نهم کتاب حاضر خواهد آمد . همچنین نگاه کنید با آئین دادرسی مدنی ، دکتر متین دفتری ،

جلوگیری و در صورت وقوع حتی الاً مکان بصلح خاتمه دهند « (ماده ۷) .
 « کدخدا مکلف است طبق ماده ۲۳ قانون اصول محاکمات جزائی در جلوگیری
 از فرار متهم و از بین رفتن اثرات جرم اقدام نموده و نتیجه اقدامات را باسرع
 اوقات بنزدیک ترین پست امنیه یا نایب الحکومه اطلاع دهد « (ماده ۸) .
 « مالک یا مالکین تا پانزده روزاً اگر در تعیین و معرفی کدخدا تعلل نمایند حکومت
 محل کدخدا را ... انتخاب خواهد نمود « (ماده ۱۰) . « هر گاه کدخدا از
 انتظامات امور زراعتی فروگذار نماید بتقاضای مالک یا مالکین منعزل میشود «
 (ماده ۱۱) .^۱

بدین گونه کدخدا نوکر مالک و حافظ منافع او بشمار رفته است : بنابراین
 او بهیچوجه نماینده مردم شناخته نشده و درین قانون مقرراتی راجع بمشورت
 با مردم ساکن دهات اربابی درباره درخواست های آنان وضع نشده و تنها از مالکان
 آنهم در مورد انتصاب کدخدایان ذکری بمیان آمده است .

علاوه بر قانون کدخدائی قوانین دیگری درباره اداره امور محلی بتصویب
 رسید که بیش از همه قانون تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران
 قابل ذکر است . بموجب ماده ۸ این قانون « دهمدار از بین ساکنین بخش بدپیشنهاد
 بخشدار و حکم فرماندار تعیین میشود » . بنا بتبصره این ماده « وزارت داخله
 نیز میتواند دهمدار را از بین مستخدمین کشور به پیشنهاد فرماندار انتخاب نماید » .
 بموجب ماده ۹ « کدخدا از بین ساکنین دائمی ده یا دهات بمعرفی مالک و به پیشنهاد

۱- مؤلف محترم ذکری از « قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل حکام » مصوب ۱۴
 ذی القعدة ۱۳۲۵ نکرده است . عنوان فصل دهم این قانون اینست : « درباب کدخداها و امور
 راجعه بقرا . بموجب ماده ۳۷۸ همین قانون « اداره کردن امورده بمهده کدخداست که برضایت
 اکثر ساکنین ده و بتصویب مباشر و مالک و امضای نایب الحکومه بدین سمت استقرار مییابد »
 (مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگزاری مجلس شورای ملی ، نشریه اداره قوانین و
 مطبوعات مجلس شورای ملی ، طهران ۱۳۱۸ ، ص ۲۰۱-۲۰۴) (مترجم) .

بخشدار و حکم فرماندار تعیین میگردد. « بنا به تبصره این ماده «هر گاه کدخدازانتظامات امور زراعتی فروگذار نماید بتقاضای مالک یا مالکین منعزل میشود». ماده ۲۱ میگوید که «در هر بخش شورای بخش تشکیل میشود از بخشدار و رؤسای امور کشوری بخش. بعلاوه بقدر لزوم از بین مالکین و زارعین محل بصورت انتخاب میشوند. مدعویین مالکین و زارعین کمتر از سه نفر نخواهند بود. وظایف شورای بخش بقرار ذیل است: (الف) بررسی در وضع هر یک از قراء محل و علل خرابی و وسائل عمران آنها و پیشنهاد وسائل مقتضی برای توسعه و پیشرفت عمران؛ (ب) مراقبت در رفع احتیاجات بهداشت و سایر احتیاجات عمومی قراء واقعه در بخش؛ (ج) اهتمام در تأسیس شرکت های فلاحتی و بهره برداری؛ (د) راهنمایی و دادن تعلیمات فلاحتی به مالکین و رعایای محل». بموجب تبصره ماده ۲۲ «دهدار نماینده دولت و کدخدا نماینده دولت و مالکین میباشد». پس این قانون نیز بزبان زارع و بسود مالک است. همچنین عده نمایندگان مردم محل غیر کافی بنظر میرسد. در واقع این قانون رو به مرتفعه درسراسر کشور هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده است. شوراهای بخش عمل مؤثری انجام نمیدهند و دهدار هرگز منصوب نشده است. ازین گذشته چون بموجب این قانون مقررست که کدخدا نماینده دولت و مالکان باشد پس ظاهراً دلیل نداشته است که مأمور دیگری که نماینده منافع دولت باشد بکار گماشته شود. ۱

۱- در اسفند ۱۳۲۳ (فوریه ۱۹۴۵) لایحه قانونی دیگری راجع بتشکیل انجمن های کشاورزی از طرف نخست وزیر وقت در مجلس شورای مطرح شد که هنوز بمرحله اجراء در نیامده است. بموجب ماده یک این لایحه که عنوان آن «قانون انجمن های کشاورزی و حمایت روستائیان» است «در هر شهرستان و در صورت لزوم در هر بخش انجمنی بنام انجمن کشاورزی تشکیل خواهد شد». بموجب ماده دو انجمن های کشاورزی مرکب خواهد بود از پنج تا نه نفر عضو که یک نفر آنها

از دیاد محصول و میزان تولید پیوسته مطلق نظر دولت ایران بوده است ،

→ نماینده وزارت کشاورزی و دیگری نماینده بانک کشاورزی (در صورتی که شعبه این بانک در محل دایر باشد) خواهد بود و بقیه اعضا از میان کسانی انتخاب خواهند شد که در محل با امور کشاورزی اشتغال دارند (ماده ۳-۵) . «نمایندگان انجمن کشاورزی ... برای مدت چهارسال انتخاب میشوند» (ماده ۶) . «انجمن کشاورزی شهرستان مرکب خواهد بود از یک یا دو تن نماینده از هر بخش آن شهرستان بشخص وزارت کشاورزی و نماینده وزارت کشاورزی و نماینده بانک کشاورزی و یک ناسد نفر از کارشناسان کشاورزی بانخاب وزارت کشاورزی» (ماده ۷) . «نمایندگان انجمن کشاورزی شهرستان برای مدت چهارسال انتخاب میشوند» (ماده ۹) . سالی یک بار شورای مرکزی کشاورزی مرکب از نمایندگان انجمن های کشاورزی شهرستانها در طهران تشکیل خواهد شد (ماده ۱۰) و ریاست انجمن مزبور با وزیر کشاورزی یا معاون وزارت کشاورزی خواهد بود (ماده ۱۰) . «وظایف انجمن های کشاورزی شهرستان و بخش بقراریست:

۱- اظهار نظر راجع باصلاحاتی که برای پیشرفت کشاورزی باید بعمل آید و بررسی در طرز اجرای آنها .

۲- اظهار نظر درباره مسائل کشاورزی و لوایح قانونی که تماس با امور کشاورزی داشته و از طرف وزارت کشاورزی با تهرار جوع میشود .

۳- دادن اطلاعات لازم بوزارت کشاورزی راجع با امور مربوطه .

۴- بررسی و اقدام درباره پیشنهاداتی که از طرف کشاورزان درباره امور مربوطه باین قانون بانجمن کشاورزی میرسد .

۵- همکاری با وزارت کشاورزی در اجرای برنامه های کشاورزی و کلیه اقداماتی که برای پیشرفت کشاورزی آبیاری- دفع آفات نباتی و حیوانی - بهداشت و رفاه حال روستائیان باید بعمل آید .

۶- تشکیل نمایشگاه و مسابقه های کشاورزی و تشویق کشاورزان و دادن جوایز ۷- کمک در تهیه آمار با وزارت کشاورزی .

۸- اظهار نظر در بهای محصولات کشاورزی و پیشنهاد بوزارت کشاورزی .

۹- تنظیم گزارش سالیانه راجع با اقدامات انجمن و تسلیم آن بوزارت کشاورزی .

۱۰- تهیه گزارش های مرتب راجع بوضع محصول های کشاورزی شهرستان و ارسال آن بوزارت کشاورزی .

۱۱- تشکیل شرکت های تعاونی تولید و مصرف و مختلط از قبیل : شرکت ماشین های کشاورزی و شیار ، شرکت لبنیات ، شرکت تولید محصول های کشاورزی ، شرکت تأمین مصارف روستائیان ، شرکت فروش محصولات کشاورزی ، شرکت خشکبار ، شرکت آبیاری و ترمیم قنوات و مجاری آب ، شرکت گله داری و بیمه تلفات دامی ، شرکت پشم و پوست ، شرکت دامپروری ، شرکت هائی بمنظور دادن وام بکشاورزان و تأسیس صندوق های روستائی ، شرکت تهیه کود های مصنوعی ، شرکت باربری .

۱۲- انجام وظائفی که برای حمایت روستائیان درین قانون و آئین نامه های مربوط بعهدۀ انجمن محول میگردد» . درین قانون نیز مقرراتی برای تأسیس مؤسسه ای بمنظور کمک بعائله روستائینی که قدرت کار سنگین ←

هر چند در نیل بدین منظور قدم‌های مؤثر کمتر برداشته شده است. تکثیر محصول پیوسته مترادف با ازدیاد عواید دولت بوده است و دوران سلطنت رضاشاه از این قاعده مستثنی بشمار نمی‌رود. در ۲۵ آبان ۱۳۱۶ (نوامبر ۱۹۳۷) «قانون عمران» به تصویب رسید. این قانون مشتمل است بر پاره‌ای از مقررات وسیع دامنه دار. بموجب ماده ۱ «مالکین اراضی فلاحتی مکلف به عمران آن هستند و این تکلیف نسبت با املاک وقف بعهدۀ متولی یا قائم مقام او... است. مقصود از عمران... حاصل شدن حداکثر استفاده فلاحتی است بوسیله احداث واحیاء و تعمیر قنوات، دایر کردن اراضی بایر، دایر نگاه داشتن آنها بطریق اصول فنی فلاحتی و بهداشتی، احداث و اصلاح خانه‌های رعیتی با رعایت اصول بهداشتی، تأسیس راه‌های فرعی بین دهات، ایجاد پست‌های بهداشتی، خشک کردن اراضی با تلافی بوسیله زه‌کشی». بنابه تبصره این ماده «عمران خانه‌های رعیتی... بعهدۀ صاحب «اعیانی» میباشد». بموجب ماده ۲ شورای بخش برنامه عمران را تنظیم و سهم هر یک از مالکان را در اجرای آن تعیین خواهد کرد و «برنامه نامبرده پس از موافقت فرماندار شهرستان بموقع اجرا گذاشته

→ زراعتی‌ندارند و از دیاد درآمد آن (ماده ۱۲ و ۱۳) و تأسیس دبستانها [یعنی دبستانهای روستائی] و پست‌های بهداشتی (ماده ۱۵) وضع شده است. «درآمد انجمن‌های کشاورزی و سازمان حمایت روستائیان از محل‌های زیر تأمین خواهد شد: ۱- سه درصد از کل محصول... قبل از تقسیم بین مالک و کشاورز... ۲- سودی که از سرمایه مصرف نشده عاید میگردد. ۳- کمک‌های مالی که از طرف مالکین و کشاورزان و بنگاهها و اشخاص مختلف میشود. ۴- کمک‌هایی که بنگاه کل آبیاری... از محل درآمدهای خود خواهد نمود» و از محل‌های مختلف دیگر (ماده ۱۹). «وزارت کشاورزی در کلیه امور سازمان حمایت روستائیان و انجمن‌های کشاورزی حق بازرسی و نظارت دائمی خواهد داشت» (تبصره ماده ۲۱). [این قانون که از طرف مرحوم مرتضی قلی بیات (سپاه السلطان) نخست‌وزیر و وزیر کشاورزی وقت با قید یک فوریت بمجلس شورای ملی تقدیم شد بتصویب نرسید و بطریق اولی بمرحله اجرا در نیامد].

خواهد شد». بموجب ماده ۳ هر گاه علت خرابی ملکى نداشتن پول باشد بمالك وام داده خواهد شد. بموجب ماده ۴ «در صورتى كه علت خرابى با داشتن قدرت مالى عدم موفقیت مالك در تهیه وسائل عمران ... و یا با موجود بودن وسائل عمران خرابی ملك بر اثر مسامحه و بی قیدی ... باشد، ملك بوسیله شرکتها و مؤسسات بهره برداری فلاحتی (كه قرار بود بموجب قانون مصوب ۲۰ آبان ۱۳۱۶ تشکیل شود) بحساب مالك یا بعنوان اجاره ... اداره و عمران خواهد شد».

هر چند این قانون در مجموعه قوانین مصوب مندرج است با اینهمه در واقع هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده و آئین نامه آن تنظیم نگشته است. شاید بی بردن بعلت این امر چندان دشوار نباشد. ماده ۴ این قانون بطرزى نوشته شده كه ممكنست مخالفت طبقه مالك را برانگیزد. بعلاوه با احوال و اوضاع حاضر دولت در وضعی قرار گرفته است كه مشكل بتواند مقررات چنین قانونی را اجرا كند.

مسامحه و غفلتی كه در اجرای این قانون و پاره ای از اقدامات سابق الذکر روا داشته اند مشتی است از خروار و نمودار یست از وضع جدید قانون گزاری در ایران. فقهای قرون اولیه اسلامی شور و شوقی داشتند كه آنچه بعقیده آنان سنت مسلمین صدر اسلام بشمار میرفت حفظ كنند اما این فقها بمروور دهور از حقیقت دور افتادند. قوه قانون گزاری امر و زایران نیز شاید بهمان نسبت از حقیقت دور مانده باشد زیرا در نظر اوچیدن عده ای از كلمات روی كاغذ غابت مقصود بشمار میرود و دیگر هیچ توجه باین ندارد كه قانون بچه وسیله و در کدام اوضاع و احوال باید اجرا شود.

تا اینهمه اگر این فصل را با این نظر كاملا منفی بپایان آوریم شاید موجب

کمراهی شود. دردورانی که از ۱۹۰۶ [۱۳۲۴/۱۲۸۴] شروع میشود تغییرات بارزی چه درترکیب دستگاه اداری ایران وچه دروضع اجتماعی این سامان پدیدآمده است که ازتأثیر آن درمسأله ملک‌داری درفصل سیزدهم بحث خواهد شد.

فصل نهم قانون مدنی

گذشته از اقداماتی که در فصل سابق بذکر خلاصه آنها پرداختیم مجموعه‌ای از قوانین مربوط با راضی و املاک در ضمن انتشار قانون مدنی با اطلاع عامه رسید و این قانون بیشتر عبارتست از بازگو کردن نظریات [فقه] اسلامی. در صفحات بعد بمقایسه میان فصول مختلف قانون مدنی و روش مسلمین صدر اسلام خواهیم پرداخت تا بدین گونه بعضی از خصایص بارز قانون مدنی بهتر فهمیده شود. قانون مدنی طبعاً در مورد بعضی جنبه‌های شریعت اسلامی ساکت است. فقهای صدر اسلام تا حدی به تنظیم و تعدیل وضعی توجه داشتند که بر اثر فتوحات مسلمانان در سرزمین‌هایی بوجود آمده بود که سابقاً به امپراتوری بیزانس و شاهنشاهی ایران تعلق داشت و نیز باموری از قبیل تقسیم اراضی واقع در ممالک مغلوب مابین مسلمین^۱ می‌پرداختند و این مسأله که در قرون اولی اسلامی از مسائل مهم و حیاتی بشمار میرفت امروز روز اهمیت خود را از دست داده است. همچنین قانون مدنی درباره تحولاتی که نخست در مورد روش اقطاع و سپس در مورد روش تیول بخشی^۲ بترتیب در دوران خلفای اخیر بنی عباس و دوران پس از بنی عباس پدید آمد ساکت است زیرا پس از اعطای مشروطیت^۳ رسم تیول داری بر افتاد. باینهمه جای گفتگونیست که شریعت اسلامی بتنهائی تأثیر عظیمی در قانون مدنی داشته است. قانون مدنی مشتمل بر اصول کلی است که فقهای

۱- نگاه کنید به پیش از این، ص ۶۵ بیعد.

۲- نگاه کنید بفصل سوم تا هفتم.

۳- نگاه کنید پیش از این، ص ۳۳۲.

شیعه^۱ اثنی عشری یا جعفری درباره آنها متفق اند و تدوین کنندگان قانون مدنی کوشیده اند که آن اصول را بکسوت امروزی در آورند.

طریقه جعفری که تدوین کنندگان قانون مدنی بیشتر از آن الهام گرفته اند در بعضی موارد با مذهب اهل سنت و جماعت متفاوت است. مبنای طریقه جعفری قرآن و احادیث و «عقل» و «اجماع» است و سنی ها اولی و دومی را قبول دارند هر چند مجموعه احادیثی که بآن معتقدند از مجموعه احادیث مورد قبول شیعه اندکی تفاوت دارد. نه قرآن مشتمل بر مجموعه منظم مدونی از شرایع (قوانین) است و نه احادیث. پس از ظهور اسلام بسیاری مسائل بوجود آمد که احکام واضح و غیر مبهم [با اصطلاح «محکمات»] و اوامر و نواهی مذکور در قرآن و احادیث شامل آنها نمیشد. برای رفع این مشکل اهل سنت «قیاس» را تجویز کردند که رکن سوم شرع قرار گرفت. شیعه منکر قیاس اند و «عقل» را جانشین آن میکنند و استدلال [و با اصطلاح اجتهاد] را منحصراً بر جلال مبرز عصر یا «مجتهدان» میدانند.

هر دو مذهب «اجماع» را که عملاً و واقعاً مبنای شرع است قبول دارند زیرا اجماع است که ضامن صحت قرآن و احادیث بشمار میرود. ابتدا در نظر اهل سنت «اجماع» بمعنی اتفاق آراء اصحاب پیغمبر و جانشینان بلا فصل آنان بود و بعدها این لفظ بمعنی اتفاق آرای «علما»ی تسنن را حاصل کرد. و اما در نظر شیعه اجماع بمعنی اتفاق آرای ائمه است. تاهنگامی که ائمه در میان مردم بودند تکلیف خلق روشن بود ولی پس از غیبت امام دوازدهم در ۸۷۳/۲۶۰-۴ مشکلات بروز کرد. اجماع بمعنی دقیق کلمه از میان رفت اما در واقع اجماعی که مبتنی بر قرآن و احادیث و عقل و «فتوی» ها بود بوجود آمد و مقصود از فتاوی آرائی بود که در طی قرون و اعصار از طرف «علما» صادر شده بود و مجموعه آنها در

۱- در صفحات بعدی مراد از شیعه، شیعه اثنی عشری یا جعفری است مگر خلاف آن قید شود.

کتاب و رسالات فراوانی آمده که مشتمل است بر فتاوی علمای هر عصر.^۱ از نظر ما دو نکته حائز اهمیت خاص است: اول آنکه قانون مدنی مانند شریعت اولیه اسلامی اصولاً بامفهوم مجرد و نظر مطلق مربوط به اصل مالکیت سروکاری ندارد بلکه بیشتر بنتایج و آثار واقعی و فعلی مالکیت میپردازد. راست است که قانون مدنی انواع مختلف اموال را از هم متمایز کرده اما این امتیازات در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است. در قانون مزبور نیز ذکری از انواع مختلف زمین از قبیل موقوفه و خالصه شده است.^۲ دومین نکته مهم آنست که روابط میان مالك و زارع که در قوانین انگلستان مشمول مقررات مفصل است در قانون مدنی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در سالهای اخیر هم مقررات قانونی بالنسبه فراوانی درین مورد جانشین حقوق مدنی نشده است. فصل مزارعه و مساقاة از قانون مدنی تاحدی روابط میان مالك و زارع سهم بر را تعدیل میکند (نگاه کنید بصفحات بعد) اما آنچه در تعیین روابط میان مالك و زارع تأثیر مهمتری دارد غالباً عرف و عادت است نه قوانین مدون.

تعریف قانون مدنی از اموال و تقسیم آنها بمنقول و غیر منقول (ماده ۱۱۱) تا

۱- محمد بن الحسن بن علی ابو جعفر الطوسی که در نیمه اول قرن پنجم هجری = یازدهم میلادی میزیسته است در تکامل شریعت شیعه بالاترین مقام را حائزست. در آثار بشمار خود منجمله «مبسوط» و «خلاف» و «نهایه» و «محیط» و «مسائل جعفریه» بتلخیص شرایع سابق کوشیده و خود را بمقام بزرگترین مرجع شیعه رسانده است. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الاحرام تألیف فقیه مشهور نجم الدین ابو القاسم جعفر بن الحسن بن یحیی المحقق الاول متوفی بسال ۱۲۷۷/۶۷۶ بیشتر عبارتست از تکرار مطالب شیخ طوسی. یکی از بهترین شروحي که بر «شرایع» نوشته اند عبارتست از «جواهر الکلام» شیخ محمد حسن نجفی. جانشینان فقهای اولیه درباره شروح مزبور کار کرده اند. دانشمندان اروپائی خاصه بیلی Baillie و کری Querry قسمت اعظم تصانیف خود را بر مبنای شرایع محقق اول نهاده اند.

۲- نگاه کنید بفصل یازدهم و دوازدهم.

حدی دقیق‌تر از نظر فقهای شیعه درین بابست. در قانون مدنی تحت عنوان اموال غیر منقول اشیائی ذکر شده است که بمعنی دقیق کلمه، غیر منقول بشمار نمی‌رود چنانکه قانون مدنی ایران مانند قوانین روم و انگلستان میوه و حاصل را مادام که چیده نشده باشد غیر منقول میداند (ماده ۱۵) و همچنین اشجار و شاخه‌های آن و نهال و قلمه را مادام که بریده یا کنده نشده باشد غیر منقول می‌شمارد (ماده ۱۶). اما برای حفظ وضع و موقع زارع بعضی استثنائات هم قائل شده است از این قرار:

حیوانات و اشیائی که مالک آنرا برای عمل زراعت اختصاص داده باشد از قبیل گاو و گاو میش و ماشین و اسباب و ادوات زراعت و تخم و غیره و بطور کلی هر مال منقول که برای استفاده از عمل زراعت لازم و مالک آنرا باین امر تخصیص داده باشد از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال جزو ملک محسوب و در حکم مال غیر منقولست و همچنین است تلمبه و گاو و یا حیوان دیگری که برای آبیاری زراعت یا خانه و باغ اختصاص داده شده است (ماده ۱۷)

این قسمت نظیر Fundus Constructus است که در قوانین روم آمده و همچنین شبیه است ببعضی مواد و مقررات مذکور در «مجله ترکی»^۱ در قسمت مربوط به «چفتلک»^۲، همچنین:

حق انتفاع از اشیاء غیر منقوله مثل حق عمری و سکنی و همچنین حق ارتفاق نسبت بمالک غیر از قبیل حق العبور و دعاوی راجعه باموال غیر منقوله از قبیل تقاضای خلع بد و امثال آن تابع اموال غیر منقول است (ماده ۱۸).

همچنین:

انتقال عین از طرف مالک بغیر موجب بطلان حق انتفاع نمیشود ولی اگر منتقل‌الیه جاهل باشد که حق انتفاع متعلق بدیگرست اختیار فسخ معامله را خواهد داشت (ماده ۵۳).

باب دوم قانون مدنی از حقوق مختلف اشخاص نسبت باموال یا حقوقی که باشخاص بر اثر حیازت اموال تعلق می‌گیرد بحث می‌کند و آن عبارتست از سه

۱- «مجله» مجموعه قوانین عثمانی را گویند (مترجم).

۲- چفتلک از لغات ترکی و بمعنی «جفت» (زمین) است (از افادات مؤلف)

حق : حق مالکیت (اعم از عین یا منفعت) ، حق انتفاع و حق ارتفاق بملک غیر (ماده ۲۹) . درباره مالکیت (باب دوم ، فصل اول) نوشته شده است : « هر مالکی نسبت بملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد » . (ماده ۳۰) و هیچ ملکی را نمیتوان از روی هوی و هوس از تصرف صاحب آن بدر آورد (ماده ۳۱)

این تکرار همان اصل از اصول مذهب اسلام است که میگوید : « الناس مسلطون علی اموالهم » و برای مالک اختیاراتی بیش از آنچه در دوران پس از بنی عباس معمول بود میشناسد . ماده ۲۳ نیز مطابق با یکی از اصول اسلامیست که میگوید : « الزرع للزارع » . در این ماده چنین آمده است :

نما و محصولی که از زمین حاصل میشود مال مالک زمین است چه بخودی خود روئیده باشد یا بواسطه عملیات مالک مگر اینکه نما یا حاصل از حبه غیر حاصل شده باشد که درین صورت درخت و محصول مال صاحب اصله خواهد بود اگر چه بدون رضای صاحب زمین کاشته شده باشد .

« تصرف بعنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود » (ماده ۳۵) . با اینهمه تملک اراضی بایر منوط ببعضی شرایط دیگرست (نگاه کنید بدصفحات بعد) . مقصود از ماده ۳۵ شاید بیشتر این بوده است که اگر مالک اصلی که دیگری ملک او را غصب کرده است بعداً در استرداد ملک خود کوشید اختلالی در امور ظاهر نشود . محکمه‌ای که بدعاوی مربوط بتصرف عدوانی رسیدگی میکنند برای آنکه مطابق این ماده از قانون مدنی عمل کرده باشد نباید در آن واحد وارد رسیدگی بدلائل مالکیت شود ^۱ . بنابراین هر چند اصولاً مقصود قانونگذار حفظ مالکیت خصوصی بوده است با اینهمه خود قانون ممکنست در واقع متضمن تصدیق و تأیید عمل

۱ - همچنین نگاه کنید بدص ۳۴۷-۳۴۹ .

غصب باشد. سبب این امر را باید در تمایلاتی جستجو کرد که از اوائل قرون وسطی در ایران بوجود آمده و از آن زمان همچنان در افکار سیاسی این سامان باقی مانده است بدین معنی که مصالح قانون و حفظ نظم و انتظام ایجاد میکند که مردم حتی مطیع فرمانروای غیر قانونی شوند^۱. طلاب آن قسمت از قوانین روم که «مناهی روم»^۲ نام دارد و طلاب آن قسمت از قوانین انگلستان که مربوط بمرافعات ملکی^۳ می باشد بتاریخ تأیید اعمال غاصبانه درین ممالک که اندک شباهتی بتاریخ تأیید اعمال غاصبانه در ایران دارد

- ۱- مقایسه کنید با ج. ا. فن گرونباوم G. E. von Grunbaum «اسلام در قرون وسطی»، Medieval Islam (شیکاگو، ۱۹۴۶)، ص ۱۶۸. همچنین نگاه کنید به غزالی، کیمیای سعادت، ص ۱۵۶ و احیاء علوم الدین (۱۳۴۶)، ج ۲، ص ۱۲۵. باید متوجه بود که در صفحات بعد غالباً هم بمراجع سنت اشاره شده و هم بمراجع شیعه و اختلاف نظریه این دودسته ناچیزست مگر در مواردی که پای نظریات سیاسی شیعه در میان باشد. در ضمن بعضی مراجع مانند غزالی که سنی اما ایرانی بود شهرتی عظیم دارند. ۲- Roman Interdicts (معروف به پرتور Praetor=Préteur) در قانون روم اطلاق با حکمی میشد که از طرف قضات روم صادر میشد و فی المثل او را از تجاوز بوضع موجود status quo نهی و منع میکرد (مقتبس از یادداشت‌های مؤلف بنویسنده این سطور).
- ۳- این قسمت از قوانین انگلستان معروفست به English Possessory Assizes و تفصیل مطلب چنین است: در مورد دعاوی مربوط بملکیت اراضی اصلاحاتی در زمان سلطنت هانری دوم بعمل آمد. اگر میان دو کس مرافعه ملکی واقع میشد قضاتی که از طرف پادشاه بمقام قضاوت منصوب می شدند طرفین را به بیان حقیقت سوگند میدادند و پس از رسیدگی مختصری به ماهیت دعوی، ملک مورد مرافعه را موقتاً بیکى از طرفین واگذار میکردند و بطور کلی اصلی که در این گونه موارد از طرف قضات پیروی میشد از مقوله تصدیق وضع موجود status quo بود. بزعم آنان مقصود از این رویه آن بود که موقتاً دعوی رافینصل دهند تا سپس «بدون تبعیض و اعمال غرض» بین طرفین دعوی حکومت کنند و مالک واقعی را از مالک بالفعل تمییز دهند. اما این تشخیص و تمییز آنقدر زمان می گرفت که همان رأی نخستین کار خود را میکرد و دعوی را برای ابد فیصل میداد. همین نکته موجب شد که رفته رفته قضات و حقوق دانان باصل تصرف نکیه کنند و آن را پایه و دلیل مالکیت قرار دهند و از آن زمان تا کنون این مطلب اهمیت بی مانندی در قوانین ارضی انگلستان حاصل کرده است (مقتبس از یادداشت‌های مؤلف به مترجم).

پی میبرند .

آنچه در قانون مدنی درباره حق انتفاع آمده بیشتر عبارتست از تکرار نظر محقق اول که قائل بحق عمری و رقبی و سکنی است^۱ . «... حق انتفاع را فقط درباره شخص یا اشخاصی میتوان برقرار کرد که در حین ایجاد حق مزبور وجود داشته باشند ولی ممکن است حق انتفاع تبعاً برای کسانی هم که در حین عقد بوجود نیامده اند برقرار شود...» (ماده ۴۵) . «حق انتفاع ممکن است فقط نسبت بمالی برقرار شود که استفاده از آن بابقاء عین ممکن باشد» (res quae usu non consumata^۲ ماده ۴۶) . «منتفع باید از مالی که موضوع حق انتفاع است سوءاستفاده نکرده و در حفاظت آن تعدی یا تفریط ننماید» (ماده ۴۸) . «مخارج لازمه برای نگهداری مالی که موضوع انتفاع است بر عهده منتفع نیست مگر اینکه خلاف آن شرط شده باشد» (ماده ۴۹) . «اگر مالی که موضوع حق انتفاع است بدون تعدی یا تفریط منتفع تلف شود مشارالیه مسؤول آن نخواهد بود» (ماده ۵۰) . «حق انتفاع در موارد ذیل زایل میشود : (۱) در صورت انقضاء مدت (۲) در صورت تلف شدن مالی که موضوع انتفاع است» (ماده ۵۱) . ماده ۵۴ که میگوید «سایر کیفیات انتفاع از مال دیگری بنحوی خواهد بود که مالك قرارداد یا عرف و عادت اقتضاء بنماید» ظاهراً امتیاز است که برای عرف و عادت قائل شده اند و بطور ضمنی تصدیق کرده اند که هنوز در غالب نقاط ایران عرف و عادت بموازات قانون مدنی بقوت خود باقیست . بعلاوه این نکته شرطی را بخاطر میآورد که غالباً

۱- نگاه کنید به ج ۱ ، ص ۵۹۳ (ترجمه کری Query) .

۲- معنی جمله لاتینی چنانکه مؤلف در نامه خود به مترجم نوشته چنین است : اشیائی که بر اثر استفاده بکلی مصرف نشده اند :

« Things which are not used up (consumed) by (in the course of) use » .

در اسناد دوره صفویه و سایر اسناد بآن برمیخوریم و آن عبارتست از رعایت عرف و عادت در تعیین روابط مالك و رعیت .

« صاحبان املاك ميتوانند در ملك خود هر حقی را كه بخواهند نسبت بدیگری قرار دهند . درین صورت کیفیت استحقاق تابع قرارداد عقدیست كه مطابق آن حق داده شده است » (ماده ۹۴) . « هر گاه زمین یا خانه کسی مجرای فاضل آب یا آب باران زمین یا خانه دیگری بوده است صاحب آن خانه یا زمین نمی تواند جلو گیری از آن کند مگر در صورتی كه عدم استحقاق او معلوم شود » (ماده ۹۵) . « اگر کسی حق عبور از ملك غیر ندارد ولی صاحب ملك اذن داده باشد كه از ملك او عبور کند هر وقت بخواهد میتواند از اذن خود رجوع کرده و مانع عبور او بشود و همچنین است سایر ارتفاقات » (ماده ۹۸ ، ۱۰۸) . « هر گاه کسی از آبی كه ملك دیگریست بنحوی از انجا حق انتفاع داشته باشد از قبیل دایر کردن آسیا و امثال آن صاحب آن نمیتواند مجری را تغییر دهد بنحوی كه مانع از استفاده حق دیگری باشد » (ماده ۱۰۱) . همچنین « مالك ملكی كه مورد حق ارفاق غیرست نمیتواند در ملك خود تصرفاتی نماید كه باعث تضييع یا تعطیل حق مزبور باشد مگر با اجازه صاحب حق » (ماده ۱۰۶) . همچنین « حق ارفاق مستلزم وسائل انتفاع از آن حق نیز خواهد بود مثل اینکه اگر کسی حق شرب از چشمه یا حوض یا آب انبار غیر دارد و حق عبور تا آن چشمه یا حوض و آب انبار هم برای برداشتن آب دارد » (ماده ۱۰۴) . « هر گاه ملكی كلاً یا جزئاً بكسی منتقل شود و برای آن ملك حق ارفاقی در ملك دیگری یا در جزء دیگر همان ملك موجود باشد آن حق بحال خود باقی میماند مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد » (ماده ۱۰۲) . « کسی كه حق ارفاق در ملك غیر دارد مخارجی كه برای تمتع

از آن حق لازم شود بعهده صاحب حق میباشد مگر اینکه بین او و صاحب ملك قرارى داده شده باشد « (ماده ۱۰۵) . درین مورد نیز مانند آنچه در مورد حق انتفاع آمده است بعرف و عادت اشاره شده است چنانکه ماده ۱۰۷ میگوید : « تصرفات صاحب حق در ملك غیر که متعلق حق اوست باید باندازه ای باشد که قراردادها و یا بمقدار متعارف و آنچه ضرورت انتفاع اقتضا میکند . بعضی حقوق و مزایا نیز بملکی که در مجاورت ملك دیگری قرار گرفته است تعلق میگیرد چنانکه « دیواری که مابین دو ملك واقع است مشترك مابین صاحب آن دو ملك محسوب می شود مگر اینکه قرینه یا دلیلی برخلاف آن موجود باشد » (ماده ۱۰۹) . « درخت و حفیره و نحو آنها که فاصل مابین املاك باشد در حکم دیوار مابین خواهد بود » (ماده ۱۳۵) . « هیچیک از اشخاصی که در يك معبر یا مجرى شریکند نمی توانند شرکاء دیگر را مانع از عبور یا بردن آب شوند » (ماده ۱۳۴) .

حریم

مطابق شرع اسلام تمتع کامل از حق مالکیت متضمن داشتن حق حریم است. در میان فقهای صدر اسلام نسبت بمساحت حریم انواع مختلف ملك اختلاف عقیده بوده است^۱ . مبحث سوم از فصل سوم از باب دوم قانون مدنی که درباره حریم املاك است آنرا چنین تعریف و تحدید میکند :

ماده ۱۳۶ - حریم مقداری از اراضی اطراف ملك و قنات و نهر و امثال آنست که برای کمال انتفاع از آن ضرورت دارد .

ماده ۱۳۷ - حریم چاه برای آب خوردن ۲۰ کز و برای زراعت ۳۰ کراست .

ماده ۱۳۸ - حریم چشمه و قنات از هر طرف در زمین رخوه ۵۰۰ کز و در زمین سخت ۲۵۰ کز

۱- نگاه کنید به ماوردی ، ص ۲۱۳ ، ۳۱۸-۱۹ ، ۳۲۱ و به محقق اول ، ج ۲ ، ص ۲۹۷ و ابویوسف ، ترجمه فانیان ، ۱۵۲-۳ .

است لیکن اگر مقادیر مذکور در این ماده و ماده قبل برای جلوگیری از ضرر کافی نباشد باندازه‌ای که برای دفع ضرر کافی باشد بآن افزوده میشود .

ماده ۱۳۹ - حریم در حکم ملک صاحب حریم است و تملك و تصرف در آن که منافی باشد با آنچه مقصود از حریم است بدون اذن از طرف مالك صحیح نیست و بنابراین کسی نمیتواند در حریم چشمه و یا قنات دیگری چاه یا قنات بکند ولی تصرفاتی که موجب تضرر نشود جایز است.

قانون مدنی صریحاً حق حریم را محدود نمیکند و حال آنکه بعقیده بعضی فقها داشتن حق حریم مشروط بر آنست که حریم در زمینی واقع شود که کسی نسبت بآن حقی نداشته باشد . یعنی حق حریم در صورتی که مایه تجاوز بحق دیگری شود باطل است . سایر مقررات قانون مدنی هم بطور ضمنی مؤید همین نکته است .

تملك بطرق مختلف حاصل میشود : با حیاء اراضی موات و حیات اشیاء مباحه ، (نگاه کنید بصفحات بعد) بوسیله عقود و تعهدات ، بوسیله اخذ بشفعه ، بوسیله وصایا و ارث یا هبه .

هبه

قانون مدنی در باب هبه در کتاب دوم، قسمت دوم، فصل ۱۹ باختصار بحث کرده است .^۱ «هبه واقع نمیشود مگر با ... قبض متهب ... یا وکیل او» (ماده ۷۹۸) . «بعد از قبض نیز واهب میتواند با بقاء عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل : (۱) در صورتی که متهب پدر یا مادر یا الاود واهب باشد . (۲) در صورتی که هبه معوض بوده و عوض هم داده شده باشد . (۳) در صورتی که عین موهوبه از ملکیت متهب خارج شده یا متعلق حق غیر واقع شود خواه قهراً مثل اینکه متهب بواسطه فلس محجور شود خواه اختیاراً مثل اینکه

۱- محقق اول مینویسد که پدری ممکنست يك یا چند فرزند خود را مشمول هبه کند اما بهترست که ازین کار امتناع ورزد (ج ۱ ، ص ۵۹۸) .

عين موهوبه برهن داده شود. (۴) در صورتی که در عين موهوبه تغییری حاصل شود» (ماده ۸۰۳).

یکی از عواملی که نمیگذارد ملك بحکم قانون ارث بقطعات بیشمار قسمت شود و این امر را تا حدی محدود میسازد اینست که مالك ملك خود را در زمان حیات بيك یا چند تن از ورثه خود میبخشد اما چنین معامله‌ای از نوع هبه نیست بلکه «صلح» نام دارد. قانون مدنی صلح را چنین تعریف میکند: «صلح ممکنست یا در مورد رفع تنازع موجود یا جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله و غیر آن واقع شود» (ماده ۷۵۲). «برای صحت صلح طرفین باید اهلیت معامله و تصرف در مورد صلح داشته باشند» (ماده ۷۵۳). «صلح بلاعوض نیز جایزست» (ماده ۷۵۷). «حق شفعه در صلح نیست» (ماده ۷۵۹). «صلح عقد لازمست» (ماده ۷۶۰) اما «صلح با کراه نافذ نیست» (ماده ۷۶۳). «در عقد صلح ممکنست احد طرفین در عوض مال الصلحی که میگیرد متعهد شود که نفقه معینی همه ساله یا همه ماهه تامدت معینی تأدیه کند. این تعهد ممکنست بِنفع طرفین مصالحه یا بِنفع شخص یا اشخاص ثالث واقع شود» (ماده ۷۶۸). همچنین «در تعهد مذکور در ماده قبل بِنفع هر کس که واقع شده باشد ممکنست شرط نمود که بعد از فوت منتفع نفقه بوارث او داده شود» (ماده ۷۶۹). بعلاوه چنین نفقه‌ای «بر ریشکستگی یا افلاس متعهد نفقه فسخ نمیشود» (ماده ۷۷۰). معنی «صلح» در قانون مدنی نسبتاً وسیع تر از آنست که در شرایع محقق اول آمده است و ظاهراً از نظر او صلح عبارتست از وسیله رفع تنازع^۱. این نکته حاکی از میزان اهمیتی است که صلح در روزگاران و بعنوان وسیله منع تجزیه املاک بقطعات و تقسیمات جزء حاصل کرده است.

حق شفعه

از حق «شفعه» در قسمت سوم از کتاب دوم قانون مدنی بحث شده است. این مسأله با توجه باینکه مالکیت مشترک از امور نسبه متداول می باشد تا حدی حائز اهمیت است. اینکه شریک ملکی حق داشته باشد حصه تقسیم نشده در آن ملک را از خریدار ثالثی بخرد یعنی با این ترتیب حصه ای را که شریک دیگر بشخص ثالث فروخته است دوباره تملک کند از رسوم بسیار کهن است. مذاهب مختلف اسلامی درین باب بحث کرده اند و این رسم بغالب احتمال مأخوذ از رسوم قبل از اسلام است^۱.

قانون مدنی حق شفعه را منحصر باموال غیر منقولی کرده است که بین دو تن مشترک باشد و امتیازی میان مسلمان و غیر مسلمان قائل نشده است. بموجب ماده ۸۰۸ «هر گاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از شرکا حصه خود را بقصد بیع بشخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است ناو بدهد و حصه میعه را تملک کند، این حق را حق شفعه و صاحب آنرا شفیع میگویند». «حق شفعه بعد از موت شفیع بوارث یا وراث او منتقل میشود» (ماده ۸۲۳). بدین گونه هر چند در مورد معامله فقط

۱- محقق اول حق شفعه را در مورد مسکن و اماکن غیر مسکون و باغهای میوه جایز می شمارد. وی صاحب حق شفعه را شفیع مینامد و میگوید که هر کس در ملک مشاع غیر قابل تقسیمی صاحب حصه باشد و بتواند قیمت حصه شریک خود را که بشخص ثالث فروخته است از او بخرد شفیع است. اما اگر خریدار مسلمان باشد شفیع نیز باید مسلمان باشد و غیر مسلمان فقط نسبت به غیر مسلمان دیگر صاحب حق شفعه است. محقق در مورد (۱) شرکائی که دو تن باشند و (۲) شرکائی که بیش از دو تن باشند شرایطی بجهت اخذ شفعه قائل است (ج ۲، ص ۲۷۱-۹۴). وی برای همسایه حق شفعه قائل نیست و ازین حیث عقیده او با عقیده حنفی^۲ اختلاف دارد. (همچنین نگاه کنید به ا. د. راسل A. D. Russell و عبدالله المامون سهروردی، «شرع اسلام»، Muslim Law (لندن، ۱۹۲۵)، ص ۶۷).

پای دو مالك بايد در میان باشد با اینهمه هنگام اجرای معامله عدۀ متعاملان ممکنست بیش از دوتن باشد. ماده ۸۲۴ میگوید «هر گاه يك یا چند نفر از وراث حق خود را اسقاط کند باقی وراث نمیتوانند آنرا فقط نسبت به سهم خود اجرا نمایند و باید یا از آن صرف نظر کنند یا نسبت بتمام مبیع اجرا نمایند». «هر گاه بنا و درخت بدون زمین فروخته شود حق شفعه نخواهد بود». (ماده ۸۰۹). «اگر ملك دونفر در ممر یا مجری مشترك باشد و یکی از آنها ملك خود را با حق ممر یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه دارد اگر چه در خود ملك مشاعاً شريك نباشد ولی اگر ملك را بدون ممر یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه ندارد» (ماده ۸۱۰). «اگر حصۀ یکی از دو شريك وقف باشد متولی یا موقوف علیهم حق شفعه ندارند» (ماده ۸۱۱). سبب این امر آنست که نه متولی را میتوان صاحب ملك شناخت و نه موقوف علیه را و مالك بودن یکی از شرایط حق شفعه است. «خیاری بودن بیع مانع از اخذ بشفعه نیست» (ماده ۸۱۴). «حق شفعه را نمیتوان فقط نسبت بیک قسمت از مبیع اجرا نمود. صاحب حق مزبور یا باید از آن صرف نظر کند یا نسبت بتمام مبیع اجرا نماید» (ماده ۸۱۵). «در مقابل شریکی که بحق شفعه تملك میکند مشتری ضامن درك است» مگر اینکه «مورد شفعه هنوز بتصرف مشتری داده نشده باشد» (ماده ۸۱۷). «مشتری نسبت بعیب و خرابی و تلفی که قبل از اخذ بشفعه در ید او حادث شده باشد ضامن نیست و همچنین است بعد از اخذ بشفعه و مطالبه در صورتی که تعدی یا تفریط نکرده باشد» (ماده ۸۱۸): «نما آتی که قبل

۱- در اینجا کلمه تعدی و تفریط به negligence ترجمه شد و اما تعریف تعدی و تفریط بترتیب در ماده ۹۵۱ و ۹۵۲ چنین آمده است: «تعدی تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت بمال یا حق دیگری» و «تفریط عبارتست از ترك عملی که بموجب قرارداد متعارف برای حفظ مال غیر لازم است».

از اخذ بشفعه در مبیع حاصل میشود در صورتی که [از ملك] منفصل باشد مال مشتری و در صورتی که [بملك] متصل باشد مال شفیع است ولی مشتری میتواند بنائی را که کرده یا درختی را که کاشته قلع کند» (ماده ۱۹۸). «حق شفعه فوریت» (ماده ۲۲۱).^۱

وصایا

شرع اسلام میزان مالی را که ممکن است موصی بر حسب وصیت بدیگری منتقل کند منحصر بیک ثلث کرده است.^۲ قانون مدنی هم که در قسمت چهارم از کتاب دوم درباره وصایا بحث میکند تصریح کرده است که وصیت باید بر ثلث تر که نافذ باشد و میزان ثلث باعتبار دارائی موصی در حین وفات معین شود؛ و اگر تر که، ازین میزان تجاوز نکند اجازه وراثت لازم نیست (ماده ۸۴۳ و ۸۴۵). صحت وصیت بشروط بشرایط متعدّد است: «موصی باید نسبت به مورد وصیت جایز التصرف باشد» (ماده ۸۳۵).^۳ «قبول موصی له قبل از فوت موصی مؤثر نیست و موصی میتواند از وصیت خود رجوع کند حتی در صورتی که موصی له موصی به را قبض کرده باشد» (ماده ۸۲۹). «نسبت بموصی له رد یا قبول وصیت بعد از فوت موصی معتبرست بنا برین اگر موصی له قبل از

۱- مؤلف این جمله را چنین ترجمه کرده است: «حق شفعه باید فوراً اعمال شود»، آنگاه در حاشیه مینویسد: «بجمله معنی عبارت مذکور در متن قانون چنین است. درین مورد حدی برای مدت اقامه دعوی قائل نشدهاند و حال آنکه محقق اول این مدت را محدود به روز کرده است که در بعضی موارد میتوان آن را تمدید کرد (ج ۲، ص ۲۴۷). ۲- طریقه جعفری درین مورد با طریقه بعضی مذاهب اهل سنت فرق دارد. اولی اجازه میدهد که چنین وصیتی برفع وارث شرعی یا کس دیگری بغیر از وراثت شرعی صورت پذیرد (مقایسه کنید با محقق اول، ج ۱، ص ۶۲۳) و حال آنکه بحکم تمام مذاهب اهل سنت وصیت کردن برای يك با چند وارث تنها در صورت رضایت سایر وراثت معتبرست. اسماعیلیه نیز درین مورد از طریقه اهل سنت پیروی میکنند. ۳- در متن انگلیسی بجای ۸۳۵ سهواً ۸۴۱ نوشته شده است (مترجم).

فوت موصی وصیت را رد کرده باشد بعد از فوت میتواند آنرا قبول کند و اگر بعد از فوت آنرا قبول و موصی به راقبض کرد دیگر نمیتواند آنرا رد کند لیکن اگر قبل از فوت قبول کرده باشد بعد از فوت قبول ثانوی لازم نیست» (ماده ۱۳۰). «اگر کسی بموجب وصیت يك یا چند نفر از ورثه خود را از ارث محروم کند وصیت مزبور نافذ نیست» (ماده ۱۳۷). «اگر موصی به کلی باشد تعیین فرد با ورثه است مگر اینکه در وصیت طور دیگر مقرر شده باشد» (ماده ۱۴۷). «اگر موصی به جزء مشاع تر که باشد مثل ربع یا ثلث موصی له با ورثه در همان مقدار از تر که مشاعاً شریک خواهد بود» (ماده ۱۴۸). «اگر موصی لهم متعدد و محصور باشند موصی به بین آنها بالسویه تقسیم میشود مگر این که موصی طور دیگر مقرر داشته باشد» (ماده ۱۵۳).

ارث

قانون مدنی (کتاب دوم، قسمت چهارم، باب دوم) متضمن احکام عمده طریقه شیعه در باب ارث است و در واقع اصولاً عبارتست از تکرار سنن شیعه. حق ارث بر بنیاد «نسب» و «سبب» استوارست. برای طبقات مختلف وارث سهمهای مقطوعی معین شده و قاعده ترکیب این حصهها را ترتیب تقدم وراثت بتفصیل تعیین گشته است. اگر وراثت ذکور و اناث از یک درجه و یک طبقه و از يك پشت باشند پدر دو برابر دختر ارث میبرد (ماده ۹۰۷). زوجه تنها از اموال منقول و ابنیه و اشجار ارث میبرد (ماده ۹۴۶) و در مورد ابنیه و اشجار از قیمت آنها ارث میبرد. از عین آنها و طرز تعیین قیمت چنانست که «ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین... تقویم میگردد» (ماده ۹۴۷). با اینهمه «هر گاه... ورثه از اداء قیمت... امتناع کنند زن میتواند حق خود را از عین آنها استیفانماید» (ماده

(۹۴۸). «در صورت نبودن وارث امر تر که متوفی راجع بها کم است» (ماده ۱۶۶). ترکیب قانون ارث چنانست که ناگزیر موجب تقسیم ملک به قطعات کوچک میگردد. چنانکه پیش ازین گفتیم روش «صلح» تاحدی این کار را جبران میکند اما بطور کلی کفّه سنت سنکین ترست و معمولاً پس از گذشت چند نسل املاک بقطعات نسبتاً کوچک تقسیم با املاک مشاع تبدیل میشود.

اراضی موات

بر حسب اصول و نظریات اسلامی حکومت متعلق بامام یا نایب اوست و بطور ضمنی چنین فرض شده است که حقوق و امتیازات امام در مورد مسأله زمین داری با سایر حقوق و امتیازات او بحکومت های دنیوی تفویض شده است. ازین گذشته چون حکومت دنیوی که جانشین امامت است نماینده مردم بشمار میرود هر چه بملکیت جامعه در آید بحکومت دنیوی هم تعلق میگیرد. با اینهمه حقوق مدنی این نکات را بطور واضح تفسیر نمی کند و صورت جامع کاملی از آنچه بحکومت دنیوی بعنوان جانشین امام یا نایب او یا بعنوان نماینده مردم تعلق میگیرد بدست نمیدهد. ظاهر او بطور ضمنی چنین مستفاد میشود که بعضی چیزها مانند رودخانه های بزرگ بملکیت انفرادی در نمی آید. همچنین ملکی که متعلق به افراد معینی نیست بحکومت دنیوی تعلق میگیرد.

۱. «حاکم» را بمعنی «حکومت دنیوی» گرفته اند که جانشین امام یا نایب اوست (همچنین نگاه کنید به ص ۳۲۳-۳۲۴). این امر تاحدی بمنزله دور شدن از رسم قدیم شیعه است که بموجب آن میراث در صورت نبودن وارث به بیت المال منتقل نمیشود بلکه در ید تصرف امام یا نایب او قرار میگیرد و او عواید حاصل را میان بینوایان زاد بوم شخصی بلاوصیت قسمت میکند (نگاه کنید به امیرعلی، «خطابه هائی درباره شرع اسلام» Lectures on Mohammedan Law (کلکته، ۱۸۸۵)، ص ۱۱-۱۲). ۲- نگاه کنید به پیش ازین، ص ۶۴، حاشیه ۳ و ص ۲۰۳، حاشیه ۱.

در مورد مراتع و زمین های بایری که بملکیت اشخاص در نیامده است راه و رسم معمول یکسان نیست. ظاهراً در پاره ای از موارد دسته هائی از مردم بنا بر سنت از حق معبر و مرتع در جاهای معینی استفاده میکنند و در سایر موارد بطور کلی تمام افراد جامعه میتوانند از این حق بهره مند شوند (همچنین نگاه کنید به فصل بیستم). ماده ۲۷ از فصل سوم از باب اول از کتاب اول قانون مدنی در باره اموالی که ملک اشخاص نیست چنین میگوید:

اموالی که ملک اشخاص نمیباشد و افراد مردم میتوانند آنها را مطابق مقررات مندرجه درین قانون و قوانین مخصوصه مربوطه بهره از اقسام مختلفه آنها تملک کرده و یا از آنها استفاده کنند مباحث نامیده میشود مثل اراضی موات یعنی زمین هائی که معطل افتاده و آبادی و کشت و زرع در آنها نباشد.

قسمت مهمی از شروح فقهای اسلامی اعم از سنی و شیعه بمسأله اراضی موات اختصاص یافته است. بعقیده فقیه شهیر سنی ابو حنیفه احیاء اراضی موات دلیل مالکیت آنهاست فقط مشروط بر اینکه امام^۱ اجازه داده باشد. از طرف دیگر ماوردی مینویسد که هر کس زمین مواتی را آباد کند مالک آن زمین است اعم از اینکه امام اجازه بدهد یا ندهد. ۲. بعقیده محقق اول اراضی مواتی که با قهر و غلبه تسخیر شده است بامام تعلق دارد و در زمان او کسی نمیتواند بدون اجازه او آنها را زراعت کند. هر کس در زمان امام قطعه ای از اراضی موات را تصرف کرد باید مال الأجاره آن را بدهد. با اینهمه اگر کسی در غیبت امام قطعه ای از اراضی موات را احیا کرد مالک آن میگردد گویا اینکه ناچار نتوانسته باشد اجازه امام را کسب کند. ۳. سایر زمین های مواتی هم که با قهر و غلبه تسخیر نشده باشد متعلق بامام است و کسی نمیتواند که بی اجازه او آنها را تملک کند. بعلاوه تصرف این گونه اراضی با این نوع

۱- ابویوسف، ترجمه فائیان، ص ۷-۹۶. ۲- احکام السلطانیه، ص ۳۷۹-۸۲.

۳- ج ۱، ص ۳۳۷.

کسب اجازه صحیح و معتبرست .^۱

بعقیده ماوردی احیاء اراضی موات برای مقاصد فلاحتی سه شرط دارد :

(۱) خاک حدود زمین مواتی که مقصود از تصرف، احیای آنست باید توده شود و زمین مزبور از سایر اراضی مفروز گردد . (۲) رساندن آب بزمین و اگر آب در زمین جمع شده است خشکاندن آن . (۳) شخم زدن و تسطیح آن . اگر کسی بتحدید حدود اراضی موات پرداخت نسبت باحیای آن از دیگران احق و اولی است اما اگر کسی زمین را ازو گرفت و آباد کرد حق اولویت با دومی است.^۲

بنظر ابویوسف اگر کسی عمل « تحجیر » یعنی تحدید حدود زمینی را که میخواهد آباد کند انجام داد اما تا سه سال پس از آن زمین را آباد نکرد درین صورت حقی را که نسبت بآن دارد اسقاط میشود .^۳ با اینهمه بعقیده بعضی مراجع دیگر روا نیست که کسی زمینی را از تصرف شخصی که عمل تحجیر را انجام داده است خارج کند اگر چه اولی پس از سه سال زمین را نکشته باشد .

امروز نیز مسأله اراضی موات تاحدی اهمیت دارد . قانون مدنی خصایص عمده سنت اسلامی را در مورد احیای آنها حفظ کرده است . با اینهمه علی رغم نظر

۱- ج ۲ ، ص ۲۹۵ ؛ همچنین نگاه کنید به ج. شاخت J. Schacht « مبایذ فقه اسلامی »

Origins of Mohammedan Jurisprudence (آکسفرد ، ۱۹۵۰) ، ص ۳۰۲-۳ .

۲- ص ۹۰۳۰۸ . ۳- ترجمه فانیان ، ص ۱۰۳-۴ . احتمال دارد که منشأ آداب و عادات مربوط بتملك و احیای اراضی موات ، راه و رسم عرب سوریه در دوران قبل از اسلام باشد ؛ نگاه کنید به شوون V. Chauvin ، مقایسه قوانین نیودوسی (تئودوزی) با قوانین اسلامی در مورد اراضی موات ، از انتشارات فرهنگستان علوم و ادبیات و هنرهای زیبای شهر انو (از بلاد بلژیک) .
La Constitution de code théodosien sur les Agri deserti et les droit arabe, Mém. et publ. des sciences , des arts , et des lettres du Hainaut .

[مراد از قوانین تئودوزی یا بقول نویسندگان اسلامی نیودوسی مجموعه قوانین روم از زمان قسطنطین (کنستانتین) تا زمان نیودوسیوس (تئودوز) دوم است که بفرمان این امپراتور تدوین و نخستین بار در ۴۳۸ میلادی انتشار یافت] .

بعضی فقهای اسلام در قانون مدنی هیچ قید نشده است که احراز مالکیت اراضی موات بسبب احیای آنها مستلزم اجازه دولت است. ماده ۱۴۱ احیای زمین را چنین تعریف میکند «مراد از احیای زمین آنست که اراضی موات و مباحه را بوسیله عملیاتی که در عرف آباد کردن محسوبست از قبیل زراعت، درخت کاری، بنا ساختن و غیره قابل استفاده نمایند». ماده ۱۴۲ اقدامات مقدماتی معروف به «تحجیر» را چنین تعریف میکنند: «شروع در احیاء از قبیل سنگ چیدن اطراف زمین یا کندن چاه و غیره تحجیر است» و میگوید که این عمل «موجب مالکیت نمیشود ولی برای تحجیر کننده ایجاد حق اولویت در احیاء مینماید».

«هر کس از اراضی موات و مباحه قسمتی را بقصد تملک احیاء کند مالک آن قسمت میشود» (ماده ۱۴۳). «احیاء اطراف زمین موجب تملک وسط آن نیز میباشد» (ماده ۱۴۴). بموجب قانون مدنی اگر شخصی بر اثر تحجیر صاحب حق اولویت شود این حق بر اثر مرور زمان محدود نمیکردد و صاحب آن میتواند تا هر وقت که بخواهد از آن استفاده کند مگر اینکه خود عالماً عامداً آنرا از دست بدهد.

جنگلها

در حال حاضر وضع جنگلها کاملاً روشن نیست. چنین مینماید که دولت بعنوان نماینده مردم اسماً مدعی مالکیت تمام اراضی جنگلی است مگر در مواردی که آنها بنام اشخاص ثبت شده باشد. در بعضی موارد دیگر جنگلها در تصرف واقعی اشخاص یا گروهی از مردم است. در چنین مواردی ظاهراً این اشخاص از حقی استفاده میکنند که بموجب آن و بحکم سنت تمام مسلمانان میتوانند از درختان جنگلی بهره مند شوند و ظاهراً در بعضی نواحی بختیاری و باشت و جاهای دیگر حال بدین منوال است. قانون مدنی در مورد جنگلها ساکت است.

و شاید این امر نشانه آن باشد که درین باره توافق نظر کلی در میان نبوده است.^۱

مزارعه

فصل پنجم از باب سوم قانون مدنی در باره قرارداد های مربوط بزراعت و برداشت محصول بحث میکند و هر دوی آنها از نوع مزارعه و مساقاة است.^۲ اولی یعنی مزارعه در ماده ۵۱۸ چنین تعریف شده است: «عقدیست که بموجب آن احد طرفین زمینی برای مدت معینی بطرف دیگر میدهد که آنرا زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند». این نوع عقد بیشک از قدیم در ایران معمول بوده است.^۳ ماده ۵۱۹ قانون مدنی قید میکند که حصه هر یک از طرفین «باید بنحو اشاعه از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد». ماده ۵۲۰ میگوید: «در مزارعه جایزست شرط شود که یکی از دو طرف علاوه بر حصه از حاصل مال دیگری نیز بطرف مقابل بدهد».^۴ بموجب قانون مدنی (ماده ۵۳۲) «در عقد مزارعه اگر شرط شود که تمام ثمره مال

۱- باینهمه در تبصره ماده ۲۰ از «نظامنامه قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۲۶ اسفندماه ۱۳۱۰» ذکر از «جنگل های عمومی» شده است (نگاه کنید به پیش ازین، ص ۳۴۲-۴۴). بعقیده ابویوسف درختانی که در مرداب روئیده است اگر مرداب مالک داشته باشد کسی نمی تواند از آنها استفاده کند. باینهمه اگر زمین مالک نداشته باشد یا مالک آن مجهول باشد هر کس میتواند از درختان آن بهره مند شود. این قاعده شامل حال درختان خودرو که در کوهها و مردابها و دره ها میروید نیز می شود (ترجمه فانیان، ص ۱۵۷).
 ۲- برای ترجمه این فصل از قانون مدنی نگاه کنید بتقلیعه شماره ۱. ۳- گروهی از فقهای قدیم درباره مشروع بودن این عقد بحث کرده اند. ابوحنیفه آنرا جایز شمرده اما بعقیده ابویوسف که از پیروان اوست این نوع عقد از عقود جاری و شبیه «مضاربه» است که در آن کار و سرمایه مشترک است و عواید حاصل بنسبت معین تقسیم میشود (ص ۱۳۴).
 ۴- محقق اول درین باره مینویسد که بعضی از فقها در مشروع بودن چنین عملی اختلاف پیدا کرده اند اما بهتر آنست که آنرا جایز شماریم (ترجمه کری، ج ۱، ص ۵۱۶). همچنین نگاه کنید به ن.ب.ا. نیلی N.B.E. Baillie، مالیات ارضی هندوستان The Land Tax of India (لندن، ۱۸۷۳)، ص ۵۲ بعد.

مزارع يا عامل تنها باشد عقد باطل است «^۱ . « هر يك از مالك عامل و مزارع ميتوانند در صورت غيبن معامله را فسخ كنند » (ماده ۵۲۶). محقق اول قائل باين شرط است كه زمين مورد مزارعه بايد با آبي كه جهت زراعت آن لازم است بعاقل تسليم شود^۲ . قانون مدني كمتر درين باب صراحت دارد و همين قدر ميگويد كه :

زميني كه مورد مزارعه است بايد براي زرع مقصود قابل باشد اگر چه محتاج باصلاح يا تحصيل آب باشد و اگر زرع محتاج بعملياتي باشد از قبيل حفر نهر يا چاه وغيره و عامل در حين عقد جاهل بآن بوده باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت (ماده ۵۲۳) .

بعقيده محقق اول در بعضي موارد عقد باطل ميشود . همچنين بموجب قانون مدني « هر گاه زمين بواسطه فقدان آب يا علل ديگر از اين قبيل از قابليت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممكن نباشد عقد مزارعه منفسخ ميشود » (ماده ۵۲۷) . محقق اول نكات ديگري هم بسبب حفظ منافع عامل قيد ميكند بدين ترتيب كه در مورد بروز اختلاف بين طرفين بر سر مقدار حصه، قول مردی را بايد معتبر دانست كه بذرا تهيه كرده است و اگر طرفين دلائلي بنفع خود فراهم كردند درين صورت بايد دلائل عامل را مرجح شمرد (هر چند بعضي فقها معتقدند كه درين گونه موارد بايد بحكم قزعه اختلاف راحل كرد)^۳ . بموجب ماده ۵۴۱ قانون مدني « عامل ميتواند براي زراعت اجير بگيرد يا با ديگري شريك شود ولي براي انتقال معامله يا تسليم زمين بدیگري رضای مزارع لازم است » . با اينهمه محقق اول اين حق را هم بعاقل ميدهد مگر اينكه خلاف اين

۱- نگاه كنيد به بيلي ، ص ۵۶ . وي شرايط متعدد ديگري را ذكر ميكند كه موجب بطلان عقد مزارعه است ؛ همچنين نگاه كنيد به «مجله » ترجمه تايزر C. R. Tyser ، دميترياد D. G. Demetriades و اسماعيل حق افندي (قبرس ، ۱۹۰۱) ، كتاب دهم ، باب ۸ ، فصل ۱ .
 ۲- ج ۱ ، ص ۵۱۷ . ۳- ج ، ص ۵۲۰ .

مطلب در عقدنامه شرط شده باشد. ماده ۵۴۲ میگوید که «خراج زمین بعهده مالك است مگر اینکه خلاف آن شرط شده باشد. سایر مخارج زمین بر حسب تعیین طرفین یا متعارف است». این موافق با نظریست که در سنت فقهای قدیم آمده و بموجب آن پرداخت خراج بعهده مالك زمین است^۱.

ابویوسف عنوان مزارعه را شامل عقدی میکند که قانون مدنی هم آنرا برسمیت شناخته است یعنی عقدی که بموجب آن مالك زمین تمام وسایل زرع و حیوانات بارکش و بذر و آلات زرع را فراهم میکند و اینها را به اجیری میسپارد که شش يك یا هفت يك محصول سهم میبرد. ابوحنیفه این نوع عقد را جایز نمیداند و هرچه درین مورد بزمزارع پرداخته شود مزد او می شمارد^۲. مراجع شیعه چنین عقدی را صحیح میدانند. محقق اول معتقدست که مزارع میتواند با رضای عامل بجای حصه ای از غله اجرتی تقریبی برای عامل تعیین کند اما لازمه اجرای این شرط آنست که غله رسیده باشد. اگر محصول اتفاقاً بواسطه تگرگک یا بعلت دیگری از بین برود که ربطی بعامل نداشته باشد وی تعهدی در قبال مزارع نخواهد داشت^۳. این شرط اصلاً در قانون مدنی منعکس نشده اما ظاهراً در عرف و عادت باقی مانده است چنانکه در مورد حوادث غیرطبیعی معمولاً مالك نماینده خود را جهت برآورد میزان خسارت وارد و تخفیف مقداری از سهمی که از عامل طلبکارست میفرستد.

بطور کلی مقررات مربوط بزمزارعه که در قانون مدنی آمده است ظاهراً بنفع «مزارع» است چنانکه بموجب ماده ۵۲۸ :

اگر شخص ثالثی قبل از اینکه زمین مورد مزارعه تسلیم عامل شود آنرا غصب کند عامل مختار بر فسخ میشود ولی اگر غصب بعد از تسلیم واقع شود حق فسخ ندارد.

۱- ابویوسف، ترجمه فانیان، ص ۱۳۷ ۲- همان کتاب، ص ۱۳۸.

۳- ترجمه کری، ج ۱، ص ۵۲۱.

بعلاوه بموجب ماده ۵۳۴ :

هر گاه عامل در اثنا با در ابتدای عمل آنرا ترك کند و کسی نباشد که عمل را بجای او انجام دهد حاکم بتقاضای مزارع عامل را اجبار بانجام میکند و با عمل را بخرج عامل ادامه میدهد و در صورت عدم امکان مزارع حق فسخ دارد .

همچنین ماده ۵۳۵ مقرر میدارد که « اگر عامل زراعت نکند و مدت منقضی شود مزارع مستحق اجرة المثل است ». ازین گذشته « هر گاه عامل بطور متعارف مواظبت در زراعت ننماید و ازین حیث حاصل کم شود یا ضرر دیگر متوجه مزارع گردد عامل ضامن تفاوت خواهد بود » (ماده ۵۳۶).

نوع دوم معامله موسوم است به مساقاة و آن « معامله ایست که بین صاحب درخت و امثال آن با عامل در مقابل حصه مشاع معین از ثمره واقع میشود ^۱ » و بموجب قانون مدنی مشمول همان مقررات مزارع است جز اینکه در صورت فسخ یا باطل شدن مساقاة تمام ثمره بمالک تعلق میگیرد و عامل مستحق اجرة المثل میشود (ماده ۵۴۴). بعلاوه « عامل نمیتواند بدون اجازه مالک معامله را بدیگری واگذار یا با دیگری شرکت نماید » (ماده ۵۴۵).

مسأله مزارعه در ایران اهمیت بسیار دارد . گاهگاه ازین سخن بمیان آمده است که حداقل سهم عامل یعنی زارع سهم بر را مطابق قانون معین کنند با اینهمه در واقع هیچ دولتی جرأت این را نداشته است کسد باین مسأله توجه کند. ظاهراً رضاشاه در اواخر سلطنت خود در اندیشه این کار بوده است . قانون مصوب ۲۵ شهریور ۱۳۱۸ ^۲ مربوط است ب تعیین سهم مالک و زارع نسبت بمحصول زمین های زراعتی . ماده ۱ این قانون وزارت دادگستری را

۱. بعضی از فقهای قدیم منجمه ابوحنیفه این عقد را جایز ندانسته اند (ابویوسف ، ترجمه فانیان ، ص ۱۳۴). محقق اول درین باره تاحدی بتفصیل بحث میکنند (ج ۱ ، ص ۵۲۱-۸).

۲. در متن انگلیسی اشتهاها بجای ۲۵ شهریور ۲۷ آبان نوشته شده است (مترجم).

مجاز کرده است که سهم مالک و زارع را معین کند و آئین نامه‌ای بر اساس عوامل پنج گانه آب و زمین و کار و گاو و بذر تنظیم کند و پس از تصویب هیأت وزیران در تمام نقاط کشور بموقع اجرا گذارد. ماده ۳ وزارت دادگستری را مجاز کرده است که بشرایطی که بموجب آن رعایا میتوانند در املاک اربابی باغ و کله داشته باشند رسیدگی کند. پیش نویس آئین نامه اجرای این قانون در ۲۵ شهریور ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) تهیه گشت اما می گویند که رضاشاه بر آن شد که این اقدام را با توجه باوضاع بین المللی را کد گذارد و دید طرح چنین مطلبی که ممکن بود مایهٔ چون و چرا شود در آن هنگام بر خلاف مصلحت است. در ژوئیه ۱۹۴۴ [تیر ۱۳۲۳] این سؤال در مجلس شورای ملی مطرح شد که چرا آئین نامه مزبور بعامهٔ مردم اعلام نشده است اما باین سؤال جوابی داده نشد. در کابینهٔ احمد قوام که در سپتامبر ۱۹۴۷ [شهریور ۱۳۲۶] تشکیل شد قانونی مبنی بر افزایش سهم زارع بمیزان ۱۵ درصد بتصویب رسید اما در واقع جز در موارد استثنائی بمرحلهٔ اجرا در نیامد.^۲

چنانکه ملاحظه میشود شریعت اسلام در قانون مدنی و در مورد مسألهٔ زمین داری تأثیری عمیق داشته است. چنین مینماید که برآستی در تکمیل قوانین قدیم که قسمت اعظم آن مجدداً بعنوان قوانین جدید وضع شده است کمتر کوشش بکاررفته است. ازین گذشته پیداست که قانون مدنی (یا هر قانون دیگر) توجه بسیار ناچیزی بتعدیل روابط مالک و زارع مبذول داشته است. بطور کلی در ترازوی عدالت کفهٔ مالک را سنگین کرده اند و از حق زارع یا کمتر حمایت کرده یا هیچ نکرده اند.

۱- قطعاً این تاریخ نیز غلط است زیرا درین تاریخ قانون بتصویب رسیده و آئین نامه آن میبایست پس از تاریخ مزبور تهیه شده باشد و شاید تاریخ تهیهٔ آئین نامه همان ۲۷ آبان باشد که در حاشیهٔ قبل متذکر شدم (مترجم). ۲- در ۱۹۴۸ [۱۳۲۸ ش.س.] دولت پانزده درصد از سهم مستأجران املاک خالصه بمپور را کسر کرد و بزارعان داد.

فصل دهم آبیاری

در فصل هشتم و نهم خلاصه‌ای از جنبه‌های قانونی و حقوقی زمین‌داری را بیان کرده‌ایم. اما پیش از آنکه بحث خود را در باب انواع مختلف زمین‌داری و روابط مالك و زارع ادامه دهیم باید نخست دربارهٔ مطلبی گفتگو کنیم که با ملاحظات قانونی و بطور کلی بامسألهٔ زمین‌داری و طرز ادارهٔ املاک و اراضی پیوندی بس استوار دارد و آن عبارتست از مسألهٔ آبیاری. در اینجا نیز لازم است که تا حدی بتفصیل بشریعت اسلام مراجعه کنیم:

آب چنانکه در مقدمهٔ کتاب باز نمودیم یکی از عوامل مهم زراعتی ایرانست، ازینرو عجب نیست که مجموعه‌ای از قوانین مربوط با آبیاری که اساس آنها بر شرع و عرف است بوجود آمده باشد^۱. آب را بحکم شرع نمیتوان خرید و فروش کرد^۲ و فقط مجرای آب و حق استفاده از آن قابل فروش است. منشاء این امر ظاهر آخبر است که از عایشه روایت میکنند که گفت:

۱- همچنین نگاه کنید به شوون Chauvin، احکام شرعی اسلام در بارهٔ آب Le Regime
légale des eaux chez les Arabes، گزارش‌های علمی پنجمین کنفرانس بین‌المللی
آب‌شناسی از نظر طبیی Proc. 5th Int. Cong. Medical Hydrology (لیژ، ۱۸۹۹). بعضی
روشهای آبیاری بدوران پیش از اسلام باز میگردد. نگاه کنید به بارتولومه Bartholomae،
حقوق دورهٔ ساسانی Zum sasanidischen Recht (هابدلبرگ، ۱۹۱۸-۲۳)، ج ۳، ص ۴۰.
۲- مقایسه کنید با بلکستون Blackstone، ج ۲، ص ۱۸، بنقل ه. پاتر H. Potter «قانون
جدید اموال منقول و غیر منقول» The Modern Law of Real Property and Chattels Real
(مبتنی بر چاپ پنجم «اموال غیر منقول» Real Property تألیف گویدو Goodeve: «آب
شئی منقول متحرکی است که باید بحکم طبیعت مباح باشد چنانکه من فقط بتوانم نسبت بان
مو دارای حق انتفاع باشم.....» (ص ۱۱، t)).

«نهی رسول الله [ص ع] عن بيع الماء». با اینهمه ابویوسف در تفسیر این نکته میگوید که مقصود آبیست که در ظرف و مخزن وجود نداشته باشد^۱. صاحب چشمه و «کارتر» (یعنی «قنات»^۲) و چاه و نهر نمیتواند از دادن آب بمسافر یا کله اباورزد اما کسی هم نمیتواند بدون اجازه قبلی او آنرا بمصرف آبیاری برساند. منشاء این نهی نیز خبیر است که از پیغمبر نقل میکنند^۳.

شاید بواسطه همین منع فروش آبست که از حقوق مربوط بآب در قانون مدنی (در کتاب دوم، قسمت اول، باب دوم) تحت عنوان حیازت مباحات بحث شده است.

بنابشریعت اسلام آب بسه نوع قسمت میشود: (۱) آبی که در رودخانه جاریست (۲) چاه (۳) چشمه. رودخانه تقسیمات فرعی دیگری هم دارد. نخست آب رودخانههای بزرگ مانند دجله و فرات و سایر رودهای بزرگ که آب آنها جهت تأمین تمام حوائج زراعتی کافیتست و هر کس میتواند نهری از آنها برای آبیاری زمین خود جدا کند. آب این قبیل رودها متعلق بعموم مسلمین است^۴. دوم رودهای کوچکتر که باز هم تقسیم میشود به (۱) رودخانههایی که آب آنها را بدون بستن سد میتوان در زمینهای مجاور ساحل رودخانه بجهت آبیاری جاری کرد و همچنین نهرهایی برای آبیاری زمینهای دیگری که بموازات ساحل رودخانه قرار گرفته است از آن جدا کرد مشروط بر اینکه این کار لطمه ای بوضع زمینهای مجاور ساحل رودخانه وارد نیآورد و (۲) رودخانههایی که باید بند بر آنها بست که در این صورت زمینهای بالاتر از سطح رودخانه نسبت بزمینهای پائین تر از سطح رودخانه حق تقدم

۱- ابویوسف، ترجمه فانیان، ص ۱۴۴-۵، ۱۴۷ [چاپ قاهره (۱۳۴۶)، ص ۱۱۵].
 ۲- نگاه کنید بصفحات بعدی همین فصل. ۳- نگاه کنید به ابویوسف، ترجمه فانیان، ص ۱۴۴-۵، ۲۴۷، ۴- همان کتاب، ص ۱۴۸.

دارند. مقدار آبی که میتوان از چنین رودخانهائی گرفت بستگی بمقتضیات و حوائج محلی و عرف و عادت دارد. (۳) نهرهائی که برای رساندن آب باراضی موات حفر میشود و این نهرها متعلق بکسانست که آنها را حفر میکنند. آب نهر تقسیم میشود: (۱) بر حسب نوبت و بر اساس روز یا ساعت، (۲) بوسیله سد و بندى که آب را بعده سهم [یا باصطلاح قانون مدنی نصیب] های مورد لزوم تقسیم میکند و (۳) بوسیله دهانه یا دریچه‌ای که آب نهر اصلی از آن بهر قطعه زمین جاری میشود^۱.

قانون مدنی صریحاً وضع رودخانه‌ها و کیفیت تملك آنها را تعريف نمیکند. یا اینهمه ظاهرأ بطور ضمنی چنین فرض شده است که چون سابقاً رودهای بزرگ در ردیف اشیاء متعلق بعامه مردم بوده است، اکنون بدولت تعلق دارد^۲. روش‌های تقسیم آب که فقهای اسلام بیان کرده‌اند همانست که امروز معمول است. قانون مدنی مقرر میدارد که اگر زمینی زودتر از دیگری احیا شده باشد نسبت بآن دارای حق تقدم است (ماده ۱۵۸) و اگر حق تقدم ثابت نشود هر زمینی که بمنبع آب نزدیک‌تر باشد نسبت بزمین پائین‌تر حق تقدم دارد (ماده ۱۵۶). زمین اطراف رودخانه را برای نخستین بار در صورتی میتوان احیا کرد که آب رودخانه فراوان باشد و برای صاحبان اراضی موجود تضییقی فراهم نکرده (ماده ۱۵۹). موارد بسیاری از تقسیم آب رودخانه بر مبنای همین اصول میتوان یافت چنانکه طرق [بضم اول و دوم] نزدیک مشهد که از آب رودخانه مشروب میشود نوبت آب وقتی بآن میرسد که دهات بالاتر رودخانه یعنی مغان، خانرود و آردمه تمام آب مورد نیاز خود را برداشته باشند و درین مورد دیگر آب بعده نصیبها قسمت نمی‌شود. هر دهی که بالاتر قرار گرفته باشد

۱- ماوردی، ص ۳۱۳-۲۲. ۲- مقایسه کنید با آنچه پیش ازین در ص ۳۷۱-۲ گفته‌ایم.

تمام آب مورد نیاز خود را بر میدارد و فقط در این صورت ده پائین تر میتواند از بقیه آب بهره مند شود. در کردستان «حقابه» دهاتی که از آب رودخانه مشروب میگردد بهمین نحو معین میشود، اول دهات بالای رودخانه آب بر میدارند و هر کس میتواند هر قدر آب لازم دارد و از ملک او میگذرد بردارد. با اینهمه دهات بالاتر نمیتوانند سد بسازند یا نهرهای جدید از رودخانه جدا کنند مگر اینکه نخست از مالکان دهات پائین تر رودخانه اجازه بگیرند، با این وصف درپاره‌ای از موارد دهات و املاک اطراف رودخانه دارای سهم معینی از آب آن میباشند و نصیب خود را بیکی از طرق مذکور بر میگیرند

در آب رود (اُورُو) نزدیک تربت حیدری قسمتی از آبیاری بوسیله آب رودخانه که به ۲۱ «شبانروز» تقسیم میشود صورت میگیرد. در ناحیه رضاییه هر دهی دارای «حقابه» ایست که ساعت تقسیم میشود. درپاره‌ای از موارد حقابه رودخانه ممکنست منحصر بیک ده باشد، چنانکه ا بیانیه نزدیک کاشان تنها دهی است که نسبت برودخانه‌ای که در کنار آن واقع است حقابه دارد. دهات پائین تر از رودخانه نصیبی از آب رودخانه ندارند و بوسیله قنات مشروب میشوند. در سو [بضم اول] نیز حال بدین منوال است و حق استفاده از آب رودخانه‌ای که در کنار آن قرارداد منحصر به همان قریه است و نوبت آب ۲۴ روزست. از آب غالب رودخانه‌های ایران در بعضی فصول سال بمقداری فراوان کاسته می‌شود. ازین رو در هر جا که آب بر حسب نوبت یا نصیب قسمت میشود این کار مشمول مقررات دقیق و کامل است. برای مثال زاینده رود را ذکر میکنیم^۱: روش تقسیم آب زاینده رود را بر حسب سنت بدوره صفویه نسبت

۱- نگاه کنید بمقاله من تحت عنوان «تنظیم آب زاینده رود» The Regulation of the Waters of Zâyande Rûde در «نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی»، ج ۹، شماره

میدهند و مبتنی بر سند است که گویا در زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۸۴/۱۵۲۴-۷۶) صادر شده باشد. بموجب این سند از آذر (نوامبر - دسامبر) تا ۱۵ خرداد (۵ ژوئن) استفاده از آب زاینده رود بلا مانع است یعنی تابع مقرراتی نیست. از نیمه دوم خرداد تا نیمه دوم ابان (نوامبر) ببلوک رودستین [بضم دال و فتح تا] و بلوک برائان اختصاص دارد. مقصود از ایجاد این روش تأمین آب مورد نیاز محصولات نقاط مختلف بوده است تا هر محلی بتواند در هنگامی که نیاز مبرم بآب دارد از آن بهره مند شود. در داخل «بلوک» آب زاینده رود بنهرهای مختلف تقسیم میشد و صاحب هر قطعه زمین حق داشت که بوسیله این نهرها در مدت معین زمین خود را مشروب کند. در گزارش مورخ ۱۲۹۴ / ۱۸۷۷-۸ نوشته اند که از تقسیم بندی («دستور») شاه طهماسب با آنکه نسخه ای از آن در «دفترخانه» اصفهان موجود است تبعیت نمیشود. این گزارش حکایت میکند که هنگامی که آب رو بنقصان مینهد زارعانی که تنگدست یابی پشت و پناه اند دچار اضطرابی عظیم میشوند زیرا اغنیا واقویا بزور و بارشوه دادن جریان آب را بزمین های خود بر میگرددانند. تمام دهات و محلات، آب همسایگان خود را غصب میکنند و مباشران در این کار بدیده اغماض مینگردند^۱.

در ۱۳۰۸/۱۹۲۹ باردیگر روش قدیم را با بعضی تغییرات بمرحله اجرا درآوردند. در ۱۳۱۵/۱۹۳۶ کشت برنج در لنجان و آلنجان ممنوع شد. در عوض مردم توانستند باغ و درخت بمقدار فراوان احداث کنند و بکارند و در نتیجه بعضی تغییرات دیگر در روش تنظیم آب زاینده رود که بالاخص بمنظور تأمین احتیاجات محصول برنج و گندم آن ناحیه بوجود آمده بود ضرورت

۱- حسین بن ابراهیم خان اصفهانی، «تاریخ اصفهان»، ورق ۵۳۴ در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی شماره ۷۲۶.

یافت . امروز کشت برنج را از سر گرفته‌اند اما آب کافی برای زراعت برنج و همچنین باغها و درخت‌ها وجود ندارد^۱ .

آب جاجرود واقع در مجاورت قشلاق ، شمال ورامین بر حسب روشی تقسیم میشود که مبتنی بر سنت است . بعضی دهات این ناحیه حق دارند که فلان «سنگک^۲» آب بردارند و دهات دیگری که سهمی از آب رودخانه دارند باید آب بخرند .

باتوجه بکمیابی آب که در غالب نقاط دیده میشود نزاع بر سر آب امری عادی بوده و هست . احیای اراضی باوجود شرایط شرعی و مقررات قانون مدنی غالباً مشکلاتی بیار آورده است . برای مثال تاریخ رودخانه قم را ذکر میکنیم . چنین روایت کرده‌اند که پیش از آمدن اعراب به قم (در حدود ۷۱۷/۹۹-۱۸) مردم تیمره و انار پس از نوروز مانع از طغیان آب می شدند . پس از آنکه اعراب به قم آمدند از مردم تیمره و انار درخواست کردند که آبرا بالمناصفه میان خود قسمت کنند و اگر حاضر باین کار نیستند از جریان مازاد آب در قم و در فصل زمستان مانع شوند زیرا این امر غالباً باعث خرابی فراوان در قم و املاک آن سامان میشود . چون این تقاضا پذیرفته نشد اعراب سدهائی را که مردم تیمره و انار بسته بودند شکستند و باعث شدند که هر چه آب بود در قم جاری شود و سرانجام اراضی تیمره و انار خشک و بی آب ماند . نزاع بر سر این کار همچنان دوام یافت تا مردم تیمره و انار بجان آمدند و ناگزیر اتمام حجت تازیان را پذیرفتند . با اینهمه باین کار اعتراض داشتند و

۱- اگر نقشه رساندن آب کارون بزمین رود بوسیله ترعه زردکوه تحقق یابد رفع این نقصان خواهد شد (نگاه کنید بصفحات بعد این فصل) . ۲- برای درک معنی این لغت نگاه کنید بتعلیق دوم کتاب .

میگفتند که زمینهایشان شنی است و آب در خود نگاه نمیدارد و ازینرو احتیاج بآب بیشتر دارد و پس از آزمایش معلوم شد درحالی که زمینهای قم در ظرف ده روز پس از آبیاری نمی خشکد زمینهای تیمره در مدت پنج روز خشک میشود. پس طرفین بر این اتفاق کردند که هر یک دزهرماه سهم آب خود را در دو وعده بگیرد باین ترتیب که نخست در پانزده رور نیمه اول ماه مردم قم سهم خود را در طی پنج روز بگیرند و سپس مردم تیمره و انار از آب ده روز باقی مانده بهره مند شوند و در پانزده روز نیمه دوم ماه نیز بهمین نحو رفتار شود. بنا بر روایت دیگر قرار شد که مردم قم در نیمه دوم ماه بجای پنج روز اول از پنج روز آخر ماه استفاده کنند. سپس قرار برین شد که مردم قم سواری را بفرستند تا هنگام طلوع آفتاب بر اسب سوار شود و تا غروب آفتاب از قم تا تیمره در طول ساحل براند و بهر سدی که رسید آنرا بگشاید تا آب در رودخانه قم جاری شود. این کار را هم کردند و چنانکه روایت شده است آن سوار چنان سرعت راه پیمود که هنگام غروب بیل واقع در قریه تیره از محال تیمره، بیست و چهار فرسنگی قم رسید. همین که باین نقطه رسید بفاصله چند ذرع از آخرین سد رودخانه مهلت مقرر بسر آمد و سوار تازیانه خود را از پیش رو درسد افکند و اسب او که سخت خسته و فرسوده شده بود در دم از پای درآمد. پس از آن رسم مردم قم برین شد که هر ماه بیرون آیند و سدهای مردم تیمره و انار را بگشایند تا آب در رودخانه قم جاری شود^۱.

بموجب شرحی که در ۸۹۹/۲۸۶-۹۰۰ و ۹۵۸/۳۴۷-۹ نوشته اند بیست نهر از رودخانه قم برای آبیاری نواحی مجاور قم جدا کرده بودند. این نهرها

باز بنوبه خود بسهمهائی معروف به مستقیه تقسیم میشد. بعدها پس از آنکه گیلها و دیلمها بر آن ناحیه دست یافتند تغییراتی در اداره امور آب^۱ که تا آن هنگام تابع دیوان مخصوص بنام «دیوان آب» بود پدید آمد. گزارشی که تاریخ آن ۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ است حکایت میکند که روش تقسیم آب که در آن هنگام معمول بوده است بقرنهای متمادی پیش از آن باز میکشته است. در تاریخ تحریر این گزارش آب بهفتاد سهم قسمت میشد و ده نهر از رودخانه منشعب میکشت که نه تا ازین نهرها متعلق باشخاص و بقیه خالصه بود^۲.

تقسیم آب بوسیله بستن سد و بند در بسیاری از نقاط کشور دیده میشود خواه درین نقاط آب از رودخانه سرچشمه گرفته باشد خواه از نهر یا قنات. در خوزستان چندین سد وجود دارد و بقایای چندین سد دیگر را میتوان مشاهده کرد از جمله بندی که پادشاه ساسانی شاپور پس از شکست دادن امپراتور روم، والرین در سال ۲۶۰ ق.م. بدست اسرای رومی ساخت. در گزارش مورخ ۱۲۰۰/۱۸۸۲ نام یازده سد اعم از ویران و جز آن برده شده است^۳. امروز عده‌ای از شرکت‌ها امر سدسازی و تقسیم آب را بوسیله سد بندی برعهده دارند. اداره امور و تأمین اعتبار این شرکتها بیشتر با دولت است مانند سد آهودشت که در میان شاعور و حمیدیه ساخته شده است. در سایر نقاط ایران خرابه‌های چندین بند که برای ذخیره آب ساخته بوده‌اند دیده می‌شود منجمله سدی که نزدیک ساوه است و بند امیر در فارس و سد قمصر و سد قهرود نزدیک کاشان و سدهای فریمان و طرق و گالستان

۱- همان کتاب، ص ۵۰-۳. ۲- آرشیه‌های کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵. تفصیل حالات و املاک و مستغلات و غیره، ورق ۴۸. ۳- نجم‌الملک، سواد کتابچه... مسافرت عربستان، ورق ۱۹۵ در آرشیه‌های کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵.

در خراسان . از سه سد اخیر هنوز استفاده می شود اما از بس لای و لجن گرفته گنجایش آب آنها کم است . در زمان سلطنت رضاشاه نقشه ساختمان عده ای از سدها و بندهای جدید تهیه شد و سدهای مزبور را هم دولت و هم اشخاص ساختند خاصه در سمنان و روانسر و شبانکاره و آهودشت و حمیدیه چنانکه ذکر آن گذشت .

در برنامه هفت ساله پیشنهاد شده است که عده ای از سدهای جدید ساخته شود از جمله سد نزدیک بمپور که اکنون طرز تقسیم آب در آنجا رضایت بخش نیست زیرا چندان بمقادیر کوچک تقسیم میشود که جریان آب از حیز ارتفاع می افتد . همچنین طرح ساختن تونلی برای بر گرداندن آب کارون بزاینده رود در دست تهیه است^۱ .

مسئولیت نگهداری «رودخانه های بزرگ» که هرگز آب آنها تقسیم بندی نشده است بموجب شرع اسلام با «امام» است . اگر کف این رودخانه ها محتاج کردن و سواحل آنها نیازمند مرمت باشد این کار را امام بخرج بیت المال انجام می دهد و اگر مالی در بیت المال نباشد مسلمانان ناگزیرند که در نیل باین مقصود خدمت کنند . اگر فردی از افراد مسلمان بخواهد نهری از این رودخانه ها بقصد آبیاری زمین های خود جدا کند درین کار مأذون است مشروط بر آنکه بضرر عامه نباشد . تنقیه و تعمیر نهرهای رودخانه های بزرگی که آب آنها قسمت بندی و در میان دهات توزیع شده است بعهده صاحبان آنهاست . اگر ازین کار ابا کنند آنان را میتوان مجبور کرد زیرا اگر در ادای چنین تکلیفی غفلت ورزند این کار بضرر عامه تمام می شود و ممکنست

۱- شاه عباس نیز نقشه ای طرح کرده بود که با کندن نهری در میان برآمدگی کوهپایی که سرچشمه های کارون را از زاینده رود جدا میکند آب کارون را به اصفهان برساند اما این کار پس از حفر تقریباً ۱۰۰ فوت [یاسه مترو نیم] از نهر موقوف ماند

از ذخیره آب کسانی که استحقاق استفاده از آن را دارند کاسته شود کسی حق ندارد از چنین رودخانه‌هایی نهری بقصد مشروب ساختن زمین خود جدا کند، خواه این کار باعث زیان صاحبان رودخانه شود خواه نشود^۱

هر چند قانون مدنی درباره مسأله تعمیر و مرمت رودخانه‌ها و نهرها ساکت است با اینهمه وظیفه‌ای را که امام از حیث مرمت ساحل رودخانه‌ها و تعمیر نهرها بعهده دارد و در صورت لزوم میتواند بوسیله بیگاری گرفتن از اشخاص باین کار مبادرت کند، بعلاوه حقی را که وی در مورد مجبور کردن صاحبان رودخانه‌های کوچک به تنقیه و تعمیر مجاری آب دارد ظاهراً دولت بدست گرفته است و شاید همین اصل زمینه «حشر» گیری را که امروز در سیستان برای تنقیه و تعمیر نهرها و مجاری آب معمول است^۲ فراهم کرده باشد.

اداره امور رودخانه‌هایی که متعلق بدولت است تحت نظارت بنگاه آبیاری است که یکی از ادارات وزارت کشاورزی بشمار میرود^۳. آب بهاراً مأموران دولت به نر خهای مختلف وصول میکنند. مثلاً در خوزستان که تقسیم آب بعهده یک‌ترکت آبیاری است آب بهار اشراکت مزبور وصول می‌کند و مأخذ این عوارض متفاوت است. در دوغ آباد نزدیک تربت حیدری که از آب رودخانه از قند [بفتح اول و سوّم] مشروب می‌شود رعایا از قرار هر واحد زمین مقدار معینی آب بها می‌پردازند و چهارتن مأمور توزیع آب و تحویل این عوارض از دهقانانند.

۱- نگاه کنید به بیللی، «مالیات ارضی هندوستان»، ص ۴۹-۵۰. ۲- نگاه کنید بفصل هیجدهم. ۳- چنانکه بخود مؤلف در صفحات بعد اشاره کرده است عنوان بنگاه آبیاری «بنگاه مستقل آبیاری» و وابسته بوزارت کشاورزی میباشد. در تاریخ تحریر این سطور لایحه‌ای از طرف وزارت کشاورزی بمجلس سنا تقدیم شده است که در صورت تصویب عنوان بنگاه مزبور مبدل به «سازمان آبیاری» خواهد شد (مترجم).

درمیان دو آب نرخ آب بهائی که بابت آب رودخانه در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳ ش.] پرداخته شده از قرار هر ۱۰۰ متر مربع زمین مشروب يك ريال بوده است. در سیستان آب بهائی که از قرار هر سهم به بنگاه آبیاری پرداخته می شد بالغ بر ۱۵ ریال بود تا اینکه در ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ ش.] دو برابر شد و مقصود ازین افزایش آن بود که وجوه اضافی بمصرف ساختن سدی در بند زهک [بفتح اول و دوم] برسد.

در جاهائی که شرکت های آبیاری تشکیل شده است (نگاه کنید بصفحات بعد) آب بها غالباً بشکل سهمی از محصول اخذ میشود. در شوش شرکت آبیاری يك چهارم محصول آبی را بر میدارد و در نقاطی که زمین نامساعد یا کمتر حاصلخیز باشد يك پنجم همان محصول را. در بهبهان شرکت آبیاری يك هشتم محصولات شتوی و يك ششم محصولات صیفی و يك پنجم محصول باغها را می گیرد و در هر مورد سهم خود را از جمع کل محصول کسر می کند. باغها در پنج سال اول از پرداخت آب بها معاف اند.

در مورد رودخانه های که آب آنها تقسیم شده است طبعاً تنقیه و تعمیر مجاری آب همچنانکه شرع اسلام مقرر کرده بر عهده صاحبان نهرها و جویهاست. فی المثل در دز فول حال بدین منوال است و در آنجا آب بمسافتی بعید از رودخانه منشعب و در نهرها جاری میشود و این نهرها پیوسته نیازمند تنقیه و تعمیر است. همینکه جریان آب در بستر رودخانه که در دز فول عرض آن نسبتاً بسیار است - در تابستان کاهش گرفت لازم می آید که این نهرها تا درون بستر رودخانه امتداد یابد اما در بهار سال دیگر که سیلاب جاری میشود دهانه این نهرها را می شود ویدومیرد و ناچار هر سال باید آنها را از نو ساخت. از بهار تا مهر ماه (سپتامبر - اکتبر) جریان آب کاهش می یابد و برای بالا آمدن سطح آب سدهائی که بیشتر از چوب و

سرشاخه است بر بستر رود می بندند. بعد که آب طغیان کرد این سدها را هم میبرد. در حدود ده اسفند (اول مارس) بمحصول آب میدهند. ساختن و پرداختن مجاری آب نیز تقریباً از بیست روز بنوروز مانده آغاز میشود و تا مهر ماه (سپتامبر) دوام مییابد. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۲۸ ش.] مزدکارگران از قرار هر روز (روزی تقریباً پنج ساعت) کار در اسفندماه (فوریه-مارس) بیست ریال بوده است. سپس در موسمی که میزان کار افزایش مییافته مزدشان بروزی ۴۰ ریال میرسیده است. نهرهایی که کنده اند تقریباً پهنای ۶ فوت [تقریباً ۲ متر] است و خاکریزی طرفین نهرها مرتفع است و در بجهت عملیات برای کندن هر نهر قریب دو بیست سیصد کارگر بکار گماشته اند. مخارج سالانه ای که صرف این نهرها و سدها می شود سنگین است. از قراری که میگفتند جمع کل هزینه سالانه آبیاری املاک حوالی دزفول در حدود ۴ میلیون ریال است. نکته شایان توجه آنست که این نهرها و سدها را با پرداخت مزد بکارگران ساخته اند نه بوسیله بیگاری گرفتن که غالباً درین گونه موارد در جاهای دیگر معمول است.

در کردستان اگر لازم باشد که نهرهایی از رودخانه جدا کنند و زمین‌هایی برسانند که مالک آنها را کشت و زرع می کند و بر اساس مزارعه زراعت نمی شود، درین صورت این کار را رعایا بعنوان قسمتی از بیگاری انجام میدهند. اما اگر زمین های مورد مزارعه محتاج چنین نهرهایی شود درین صورت برزگران برای ساختن نهرهای لازم باهم همکاری میکنند.

قنات ها یا کاریزها یعنی مجاری آبهای زیرزمینی از ممیزات خاص ایرانست. در قسمت اعظم فلات ایران قنات دیده می شود بخصوص در حوالی طهران و قم و اصفهان و یزد و کرمان. قنات عبارت از مجاری زیر زمینی است که بابکار بردن شیبی کمتر از شیب سطح زمین آب را بسطح زمین

میرسانند . منبع قنات طبقه‌ای از زمین است که آب در آنجا جمع شده و عمق آن از ۵۰ تا ۸۰ فوت [تقریباً ۱۶ تا ۲۶ متر] است و وسعت آن به ۳۰۰ فوت [تقریباً ۱۰۰ متر] میرسد . در قسمت علیای قنات آب از يك یا چند دالان زیرزمینی جاری و در يك جا جمع میشود . در قسمت سفلاهی قنات آب از طبقات خشک زمین میگذرد و بنقطه‌ای که در سطح زمین قرار دارد میرسد و ازینجا بیعد در نهری روباز جاری می‌شود . مقطع قنات قریب به ۴ فوت [تقریباً يك متر] ارتفاع و $\frac{۲}{۵}$ تا ۳ فوت [تقریباً ۷۷ سانتیمتر تا يك متر] عرض دارد . خاک‌زمینی را که کنده‌اند از میان چاهی عمودی و بوسیلهٔ دلوهای چرمینی که آنها را باطناب یا چرخ چوبین بالا میکشند بسطح زمین میرسانند . این چاه‌ها نیز برای «مقنی» یعنی کسی که قنات را می‌کند هوای تازه فراهم میکند . هر گاه طبقه‌ای از زمین که محتوی آبست عمیق و شیب دهات کم باشد مسیر قنات طولانی میگردد . آبی که از قنات بدست می‌آید از نائیه‌ای چند کوارت^۱ تا قریب ۲۱ کالون [$\frac{۹۵}{۴} \times ۰.۳$ لیتر] در نائیه فرق میکند . دورترین نقطه از مظهر قنات «مادرچاه» نام دارد .

ساختن قنات مهارت بسیار لازم دارد و پیشهٔ مقنی‌گری^۲ غالباً ارثی است . از قراری که میگویند ماهرترین مقنی‌ها یزدی هستند . روشهای بهره‌برداری از قنات گویا تاحدی تابع عرف و عادت و متعلق بدوران پیش از اسلام باشد . گردیزی در زین الأخبار مؤلف بقرن یازدهم میلادی [قرن پنجم هجری] روایت میکند که بروز گاه عبدالله بن طاهر که از ۲۱۳ تا ۲۳۰/۸۲۸-۴۴ والی خراسان بود پیوسته در بارهٔ کاریزها نزاع میکردند و در

۱- هر کوارت Quart عبارتست از قریب يك و $\frac{۱}{۸}$ لیتر (مترجم) .
 ۲- در کرمان مقنی را «چاه‌خو» نامند .

در کتب فقه و اخبار رسول [صلعم] چیزی در باب کاریز و احکام مربوط بتقسیم آب نیامده بود. پس عبدالله همه فقهای خراسان و عده‌ای از فقهای عراق را جمع کرد تا در احکام کاریزها کتابی ساختند و بنا بگفته کردیزی آن را «کتاب قنی» نام کردند و این کتاب در زمان کردیزی برجا بود^۱.

قانون مدنی بالأخص از قنات یا کاریز ذکری نمیکند. باینهمه قانون مصوب ششم شهریور ۱۳۱۰ (۲۸ اوت ۱۹۳۰) موسوم به «قانون راجع بقنوات» درین باب بحث کرده است. پیداست که مقصود از تصویب این قانون تشویق مردم بساختن قنات بوده است. بموجب ماده ۳ اگر کسی بخواهد قنات نوی احداث یا قنات کهنی را تعمیر کند و لازمه این کار حفز چاه در املاک مزروعی و باغهای متعلق بدیگران باشد، صاحبان املاک مزبور حق ممانعت ندارند مشروط بر اینکه ساختمانی در آن ملک نکرده باشند و «قیمت عادلۀ زمین و اعیان که چاه و استخر و مجرای جدید در آنجا حفر میشود قبلاً تأدیسه گردد». در مورد املاک غیر قابل انتقال مانند موقوفات، حق الارض عادلۀ ای پرداخته می‌شود. بعلاوه بموجب ماده ۴ «هر گاه کسی برای کشیدن زه آب و خشکانیدن باتلاق متعلق بخود و یا برای بستن سد و یا سیل بر گردان و یا جدا کردن آب از رودخانه و یا رد کردن جوی از رو یا زیر قنات یا مجری محتاج بتصرف در ملک غیر باشد و نتواند با صاحب زمین در فروش یا اجاره زمین تراضی نماید محکمه» بر له او حکم میدهد.

در پاره‌ای از موارد روش تقسیم آب قنات بصددها سال پیش باز می‌گردد. چنانکه میرزا علی خان نائینی که در اواخر قرن سیزدهم (اواسط قرن نوزدهم) سفر می‌کرده و از میان اردستان می‌گذشته است مینویسد که بنا بر سنت محلی

هنكامى كه هلاكو نوۀ چنگيز خان از اردستان عبور ميكرد فرمان داد كه آبرا تقسيم كنند . پس اين كار تحت نظارت خواجه نصيرالدين طوسى انجام گرفت و به ۲۱ سهم يا فرزه تقسيم شد و بدهات و محلات اختصاص يافت . ميرزا على خان مينويسد كه در زمانى كه مشغول نوشتن اين مطلب است هنوز اين روش تقسيم آب بقوت خود باقى است ^۱ و اين سنت كه روش تقسيم آب بزمان خواجه نصيرالدين باز ميكردد همچنان برقرار است .

در نيريز بنا بر سنت ، روش تقسيم آب يكى از قنات هاى محلى را بشيخ بهائى نسبت مي دهند (عامۀ مردم نيز مي پندارند كه روش تقسيم آب زاینده رود را او تنظيم کرده است) . عمل تقسيم آب قنات مزبور در ۱۶ مهر (۱۸ اکتبر) يعنى در آغاز سال كشاورزى شروع ميشود . از اين تاريخ ببعده تا ۳۰ مهـ ر (۲۲ اکتبر) كسانى از آب استفاده ميكنند كه در آن سهيم اند . ظاهراً هيچ حق تقدمى درين مورد قائل نشده اند و از قرارى كه ادعا مى شود هر كس طالب آب باشد مي آيد و در طى دوره اول ميبرد . سپس گردش آب بهمين ترتيب تا بهمن (ژانويه) تكرر ميشود . چنانكه اگر كسى در ۱۶ مهر آب بر كيرد حق دارد كه در اول و شانزدهم هر ماه تا بهمن ماه از آن بهره مند شود . همچنين اگر كسى در ۱۷ مهر (۱۹ اکتبر) آب ببرد حق دارد كه در دوم و هفدهم هر ماه تا بهمن ماه از آن فايده بر كيرد . عده سهامى كه آب قنات هاى مختلف بر حسب آن قسمت ميشود متفاوتست .

قنات هور [بضم اول و فتح دوم] ۱۰'۸۰۰ سهم دارد كه ميان تقريباً دويست تا سيصد صاحب سهم تقسيم مى شود . سابقاً اوقات تقسيم آب از روى ستارگان

۱- سفرنامه مرزا على خان نائينى از مشهد الى يزد و نائين ، در آرشيوهاى كتابخانه وزارت دارائى ، شماره ۲۲۶ ، ورق ۱۳۱

و آفتاب تعیین می‌شد اما امروز روز از روی ساعت تعیین می‌شود، واحد زمانی که در این مورد بکار می‌رود فین [بفتح اول و سکون دوم] نام دارد و آن عبارتست از مقدار بیست دقیقه آب (نگاه کنید بصفحات بعد).

در کاشمر آب قنات به ۱۲ سهم ۱۲ دانگی یعنی جمعاً به ۱۴۴ دانگ قسمت می‌گردد. در قائنات که بیشتر با آب قنات مشروب می‌شود گردش آب در هر دهی فرق می‌کند^۱. در قائنات بیست و چهار ساعت آب عبارتست از یک سهم که به ۱۲۰ فنجان تقسیم می‌گردد. عده و مساحت «تیرکار» یعنی قطعاتی که اراضی ده بر حسب آن تقسیم می‌شود^۲ بیشتر بستگی بگردش آب دارد چنانکه در علی آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند آب به ۱۴ سهم و زمین به ۷ تیرکار تقسیم می‌شود، ازین رو به هر تیرکار دو سهم می‌رسد. در گیو گردش آب ۱۶ روزست، بعبارت دیگر عده سهم ۱۶ تاست که باز بهر تیرکار ۲ سهم می‌افتد. هر سال میان تیرکارها برای تعیین حق تقدم در توزیع آب پشک می‌اندازند و گردش آب سال آینده را از روی آن تعیین می‌کنند. در معصوم آباد واقع در مغرب بیرجند یک فنجان آب ۳۶۰ متر مربع را آبیاری می‌کند. در پاره‌ای از نقاط آذربایجان نیز زمین‌های ده بر مبنای گردش آب تقسیم می‌شود.

در گز (جز) در محل برخورد [بضم اول] واقع در نزدیک اصفهان آبیاری تماماً با آب قنات صورت می‌گیرد. گز داری هفت قنات است که هر کدام چهاردسته از «دشت»ها را مشروب می‌کند. مساحت زمینی که با یک «طاق»

۱ - اصطلاحی که برای rotation of water بکار می‌رود، در مشرق ایران «مدار آب» یا «گردش آب» و اصطلاح نقاط مرکزی ایران «رشن» [بفتح اول] است. ۲ - نگاه کنید بفصل شانزدهم.

آب مشروب می شود نسبت بهر قناتی متفاوت است چنانکه يك طاق از قنات گز آباد ۴۰ جریب^۱ «کلوخ» (یعنی زمینی که برای کشت و کار شخم زده و آماده شده است) یا ۵۰ تا ۶۰ جریب زمین زیر کشت را مشروب می کند. قناتهای دیگر از قرار هر طاق فقط ۱۰ تا ۲۰ جریب زمین را آبیاری میکنند. گردش آب قناتهای مختلف، مختلف است و در مورد قنات گز آباد و رحمت آباد که هر کدام به ۲۸ طاق تقسیم میشود عبارتست از ۱۴ روز و در مورد قنات گلش آباد [بفتح اول و دوم] که به ۳۰ طاق تقسیم میشود ۱۵ روز و در مورد قنات فیروز آباد و قنات حسین آباد و قنات حیدر آباد که هر يك به ۳۲ طاق تقسیم میشود ۱۶ روز. با اینهمه گردش آب قنات امیر آباد هشت روزست و سبب این امر یعنی کوتاهی گردش آب آنست که خاک زمینی که با آب این قنات مشروب میشود سست ترست و از خاک زمین مجاور متصل بآن یعنی گز زودتر خشک میگردد و بهمین سبب لازم است که بیشتر و مکرر آبیاری شود. در ترق [بفتح او] واقع در بین مورچه خورت و کاشان گردش آب بر حسب قنات از ۹ تا ۱۲ و ۱۵ روز فرق میکنند. در بید هند [بفتح ها] ۱۲ روز و در مورچه خورت ۱۴ روزست. در اصطهبانات فارس که پنج قنات دارد آب آنها به ۲۵۰ سهم یا «رسد» [بفتح اول و دوم] قسمت میشود.

در بعضی نواحی اگر بعالت خشک سالی نقصانی فاحش در آب قنات پدید آید گردش آب تغییر مییابد چنانکه در ۱۹۴۴ [۱۳۲۲-۲۳ ش.]. آب قنات بیشتر نقاط واقع در حومه یزد با استثنای اردستان بمقداری عظیم کاهش یافت. فی المثل زمین علی آباد نزدیک یزد که معمولاً نوبت آب آن هشت روز يك بار بود فقط ۱۶ روز يك بار آبیاری میشد. در یزد گردش آب غالباً ۱۵ یا ۱۶

۱- در ناحیه گز جریب مساویست با ۱'۴۴۴ ذرع مربع (تقریباً ۱'۷۳۱ یاردمربع).

روزست . واحد آب جرّه [= جرعه ؟] یا «سبو» است که از تقریباً $\frac{1}{4}$ دقیقه آب درمید تا ۱۱ دقیقه دریزد و $\frac{1}{4}$ دقیقه در اشک زار فرق میکند .
 در املاک اربابی قنات بمالکی متعلق است که آب قنات در ملک او جاریست .
 در بعضی نواحی که زمین بر اساس مزارعه زراعت میشود قطعه زمین هائی که از آب قنات مشروب میشوند نسبت بسهم معینی از آن دارای حق ناشی از مرور زمانند . درین گونه موارد هر کس بخواهد زمینی را احیا کند باید آب را از کسی بخرد که آب زائد بر مصرف دارد یا بعللی حاضر بفروش آنست . در بسیاری از نواحی اراک حال بدین منوال است . در بعضی نقاط ملکیت زمین و آب از هم جداست چنانکه این نکته در مورد اصطهبانات (اما نه در حوالی خیر [بکسر اول] و ایچ [بکسر اول]) مصداق دارد گرچه در واقع غالباً چنین اتفاق میافتد که یک تن در آن واحد مالک آب و همچنین زمینی است که آنرا آبیاری میکند . در ناحیه یزد با استثنای نجف آباد ، مهدی آباد ، صدر آباد ، جلال آباد و چند جای معدود دیگر ملکیت زمین و آب از هم جداست ، دومی غالباً بیک مالک غایب تعلق دارد و اولی بزراعی که آنرا زراعت میکند . همچنین در میمه ملکیت زمین و آب از هم جداست و در بعضی نواحی اردستان نیز حال بدین منوال است .

گاهی چنین اتفاق میافتد که قناتی بیش از یک قریه را مشروب میکند ، درین صورت هر دهی نسبت بآب آن قنات برای مدت معین و هر چند روز یک بار دارای حق ناشی از مرور زمانست . فی المثل خرم دشت که سه فرسخی از کاشان دورست و بر سر راه نطنز قرار دارد از دهات خرده مالک است که بیست سی خانوار سکنه دارد . این ده با ده مجاور موسوم به جنب خرم دشت (یعنی ده متصل به خرم دشت) در آب یک قنات شریک است ، اولی در ۲۴

ساعت ۱۸ ساعت و دومی ۶ ساعت آب می‌پرد .

مخارج تعمیر و نگاهداری قنات بسته بنوع خاک و طول قنات یعنی فاصله میان «مادرچاه» و مظهر قنات فرق میکند ، در يك جا کمتر و در جای دیگر بیشترست و در هر حال این مخارج تقریباً پیوسته کزاف است . اگر قنات در خاک سستی جاری باشد نه تنها دائم نباید لاروبی شود بلکه باید حلقه های سفالینی در مجرای قنات بنشانند تا مانع از نشست قنات شود .^۱ در بعضی نقاط خاصه در کرمان مسیر قنات بسیار طولانیست و بهمین سبب مخارج نگاهداری آن نسبتاً سنگین است . گاهگاه قناتهای طویل در سایر نقاط نیز دیده میشود چنانکه فاصله میان مادرچاه قنات کز آباد واقع در بر خوار و مظهر آن تقریباً پنج فرسخ است .

در بر خوار قناتها را معمولاً در فاصله اول نوروز الی سی روز پس از آن (۱۹ آوریل) «لاروبی» میکنند و سایر تعمیرات را در سراسر سال انجام میدهند . لاروبی قنات بیشتر بعهده مالك است اما لاروبی نهرهای زمینی که آب قنات در آن جاریست بعهده زارعانیست که آن زمین را زراعت میکنند . در یزد لاروبی نهرهای زمینی بعهده رعایاست و در نقاطی که «میراب» دارد این کار زابنا بدستور میراب بر عهده میگیرند . با توجه بکار فراوان و مخارج کزافی که غالباً لازمه نگاهداری قنات است بر روی هم عجب نیست که عده فراوانی از قناتهای ویران در نقاط مختلف ایران دیده شود . بعلاوه سرمایه اولیه ای که در احداث قنات جدید یا تعمیر قنات قدیم و متروک بکار می رود معمولاً هنگفت است و بهمین جهت این کار را بیشتر عمده مالکان بگردن میگیرند ، این

۱- این حلقهها در طهران و اطراف آن معروف به کول [فتح اول و دوم] [یا کول] [باشباع ضمه و او و در فسا موسوم به کم [بفتح اول] است . در بعضی نقاط درین مورد اصطلاح «نی» را بکار میبرند .

نیز در صورتیست که از وجود امنیت نسبی مطمئن شوند. در پاره‌ای از نقاط خاصه در «گز» در سالهای اخیر از طرف عمده مالکان کارهائی برای تعمیر و احیای قناتهای کهنه صورت گرفته است.^۱

ارزش قنات‌ها در جاهای مختلف باهم فرق بسیار دارد. در معصوم‌آباد، مغرب بیرجند، ارزش يك فنجان یعنی آبی که تقریباً ۴۳۱ یارد مربع [در حدود ۳۶۰ متر مربع] را آبیاری میکند بالغ بر ۲'۵۰۰ ریال است. در نیریز ارزش يك فن آب (یعنی ۲۰ دقیقه آب) ۱'۰۰۰ ریال و اجاره بهای سالانه آن از ۵۰ تا ۷۰ ریال میباشد و میگویند که این قیمت‌ها نسبت بده سال پیش ترقی کرده است. در اصطهبانات ارزش يك رسد (یعنی $\frac{1}{25}$ آب پنج قنات واقع در آن محل) ۶۰،۰۰۰ ریال و جمع کل «ارزش اجاره‌ای»^۲ آن يك میلیون ریال است. در اشك زار نزدیک یزد آب قناتی که میگفتند بهترین قناتست در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] سالانه جرّه‌ای (یعنی $\frac{1}{4}$ دقیقه آب) تقریباً ۱،۰۰۰ ریال بفروش میرفت. قیمت يك جرّه آبی که گاهگاه خریده میشد ۶۰ ریال بود و میگفتند که قیمت آب سال بسال فرق میکند و ارزش يك جرّه ۲۰،۰۰۰ ریال بود. قنات دیگری را در همان جا از قرار سالانه جرّه‌ای ۵۰۰ ریال اجاره داده بودند. اجاره بها حتماً بیول نقد نیست. مثلاً قنات دیگری در اشك زار باین شرط اجاره داده شده بود که صاحب قنات بمستأجر بذر بدهد و سه پنجم محصول سهم ببرد. در زاچ نزدیک یزد قیمت آب از قرار جرّه‌ای یا سبویی ۷۰۰ ریال در سال است. در فیروزآباد در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] قیمت هر جرّه در سال ۵۴۰ ریال و ارزش ملک‌ی آن بابت هر جرّه ۱۵۰،۰۰۰ ریال بود.

۱- میگویند که سیل ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] بسیاری از قنات‌ها را خراب و بقیه را از بین برده است.

درده شیخی که آن نیز نزدیک یزد است ارزش هر جرّه در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-ش.ع].
 ۰۰۰، ۱۴ ریال بود. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷- ۸ ش.] آب حومه یزد ساعتی ۵۰ تا ۸۰ ریال و آب چاهی که با تلمبه برقی کار میکرد ساعتی ۵۰ ریال فروخته میشد. در محولات یعنی در «گرمسیر» تربت حیدری آب بی نهایت گرانبهاست، در بعضی موارد اجاره بهای يك ساعت آب در سال به ۵۰،۰۰۰ ریال میرسد.^۱
 مأموره محلی ای که متصدی آبیاریست معمولاً معروف به «میراب» است. در قرون وسطی در بسیاری نقاط خاصه در مرو، اصفهان و شیراز، مقام میرابی از مقامات مهم و غالباً موروثی بود. اصطخری آنجا که به بیان تقسیم رود مرغاب در مرو میپردازد مینویسد: «و يتولى هذا الماء امير على حده و هو اجل من والى»^۲. در شیراز خانواده ای بوده است که چندین پشت آنان مقام میرابی داشته اند چنان که حاجی محمد علی میراب که این مقام را از پدر بارث برده بود در اواخر دوره صفویه مستوفی هم شد. خلف او آقا خداداد میراب نیز در زمان کریم خان زند (۱۱۶۳-۱۷۵۰/۹۳-۷۹) میراب شیراز بود. همچنین فرزند او حاجی تقی میراب مقام میرابی داشت و پس از وفاتش آقا هادی این مقام را یافت و مقام «مباشرحومه» شیراز را نیز بآن افزود. پسر او حاجی میرزا محمد میراب همین شغل را داشت و پس از آنکه در ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ در گذشت پسرش میرزا فضل الله میراب جانشین او شد.^۳

بموجب «طومار» صفویه راجع بطرز تقسیم و تنظیم آب زاینده رود که پیش ازین نقل کردیم میراب و نوکرانش ۶۳۰ تومان و ۲ قران و ۱۲ شاهی

۱- فریزر که در ۱۸۳۳ [۱۲۴۹ق.] کتاب خود را نوشته است ذکر می کند که از قنات جعفرآباد نزدیک ری (در طهران) میکند که آب آن را سالی ۱۰۰۰ تومان اجاره میدادند و ارزش ملکی آن ۱۰۰،۰۰۰ تومان یعنی ده برابر درآمد سالانه قنات بود (سفر زمستانی، ج ۲، ص ۶۴).
 ۲- ص ۲۶۱-۲.

۳- فسانی، ج ۱، ص ۵۷۴.

حقوق میگرفتند. در دوره‌ای که بزمان حال بسیار نزدیک ترست حقوق سالانه میراب در حدود ۶۰,۰۰۰ روپیه (تقریباً ۳۵۳ لیره) بود. این مبلغ میان «بلو کها» و در بلو کها ما بین دهات تقسیم میشد. امروز روز میراب را مانند زمان صفویه پیوسته از میان کدخدایان جی تعیین نمیکنند و همچنین کیفیت انتصاب او بنحوی که در زمان صفویه معمول بود نیست. آب زاینده رود وزمینی که با آن مشروب میشود بسی و سه سهم قسمت میگردد و از طرف صاحب هر سهم نماینده‌ای برای انتخاب میراب و معرفی او به اداره کشاورزی تعیین میشود. اداره کشاورزی پس از حصول اطمینان باین که وی مورد اعتماد اکثریت است حکم انتصاب او را صادر میکند. دستمزد میراب را که مردم میپردازند بمأخذ روزست و مقدار آن راسی و سه تن نمایندگان مزبور معین میکنند. اگر این نمایندگان نتوانند در مورد تعیین میراب اتفاق آراء حاصل کنند هر بلو کئی وقتی که نوبت آب باورسید نماینده‌ای جهت نظارت در طرز تقسیم آب میفرستد. ناظران نهرها [و باصطلاح اصفهانیه‌ها مادی‌ها] یعنی «مادی سالاران» امروز روز از طرف مردم تعیین میشوند و مزد آنان را (در بسیاری موارد) مالکان میپردازند.

در طرق (نزدیک مشهد) شخصی بعنوان «سرمیراب» وجود دارد که بطرز تقسیم آب در سراسر آن محل نظارت میکند و تابع «داروغه» یا کدخداست^۱. مزد ماهانه او ۱,۵۰۰ ریال و ۳ خروار گندم در سال و علیق اسب او در ماه عبارتست از ۳ کیلوگرم جو و ۶ تا ۹ کیلوگرم گاه و $1\frac{1}{4}$ کیلوگرم یونجه. چهار میراب زیر دست سرمیراب کار میکنند که هر کدام در ماه ۳۳۰-۳۵۰ ریال مزد میگیرند بعلاوه سالی تقریباً ۴ خروار گندم و علیق اسب بشرحی که گفتیم. پول نقد را مستأجر (چون طرق موقوفه‌است)

۱- نگاه کنید باوایل فصل نوزدهم.

میردازد و جنسی که باید بمیرابها بدهند از جمع کل محصول کسر میشود . «خیابان» واقع در نزدیکی مشهد دو میراب دارد که هر کدام ۴۰۰ ریال از مستأجر دریافت میکنند بعلاوه ۶ خروار گندم و جو که دو ثلث آن گندم و یک ثلث جوست و اینها را از مجموع محصول بمیرابها میدهند . در ناحیه تربت حیدری معمولاً مزد میراب را براساس مقاطعه میردازند نه بوسیله دادن سهمی از غله . در آبرود (اورو) میراب بابت هر سهم آب ده من غله میگیرد .

در بعضی جاها مانند اصفهان که تقسیم آب کار پیچیده‌ایست یا در پاره‌ای از نقاط که در فصول معینی از سال آب رو بنقصان میگذارد معمولاً یک مأمور رسمی جهت مراقبت در امر تقسیم آب بکار می‌گمارند یا چنین مأموری را در طول مدت کم‌آبی منصوب میکنند . در بسیاری از نقاط دیگر تقسیم آب یکسره در دست خود دهقانانست ، در اردستان حال بدین منوالست و در خراسان که آبیاری بوسیله قنات صورت میگیرد معمولاً میراب بکار نمی‌گمارند ، در کردستان نیز چنین است چنانکه حتی در مورد تقسیم آب رودخانه کمتر پای میراب بمیان می‌آید . هر گاه وظایف میراب چندان نباشد که همه وقت او را بگیرد غالباً میراب را از میان کشاورزان انتخاب میکنند . فی‌المثل در جوشقان فقط در سالهایی که آب استثنائاً کمیابست میراب بکار می‌گمارند و زارعان از میان خود کسی را که بدرستی او اعتماد دارند برای این کار معین میکنند . در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش .] یک میراب که چهار وردست داشت برای مراقبت در تقسیم آب جوشقان تعیین شد . این چهار وردست همه دهقان بودند و بهر کدام از قرار هر ۱۰ « کیله » [۴۳۸ متر مربع] یک من شاه گندم و نیم من شاه جو بابت مزد میدادند و جمع مزد آنان به ۴۸۰ من

تبریز گندم و ۲۴۰ من تبریز جو میرسید که بنسبت متساوی میانشان قسمت میشد. از طرف دیگر در آبیانه هر سال میراب را مالکان عمده تری که مزد او را هم می‌پردازند تعیین میکنند. مزد او نقدی نیست، جنسی است که هنگام برداشت محصول بوی میدهند.

در تبریز هر قناتی يك یا چند تن متصدی بنام «سرتاق» دارد که مأمور تقسیم آبند و هر سرتاق دو تن بنام «لاوان» زیر دست خود دارند که در تقسیم آب نظارت میکنند. تمام معاملات مربوط بتقسیم آب و خرید و فروش تمام یا بعضی از سهام آب و انتقال آنها بدیگری از طریق ارث بوسیله سرتاق در دفتری ثبت می‌شود که او بهمین منظور نزد خود نگاه میدارد. بجای مزد سالی پنج روز آب باو اختصاص میدهند و این را «خمسه» مینامند. این ایام خمسه ازین قرار است: ۳۱ فروردین، ۳۱ اردیبهشت، ۳۱ خرداد، ۳۱ تیسر و ۳۱ امرداد: از نظر تقسیم آب (بنحوی که پیش ازین بیان شد) بقیه هفت ماه سال را از قرار ماهی سی روز حساب میکنند، با این ترتیب اول مهر به ۳۱ شهریور می‌افتد و ماههای بعد هر کدام يك روز زودتر از ماههای معمولی شروع میشود و يك روز هم باسفند می‌افزایند بطوریکه سیام اسفند از سال آبیاری برابر می‌شود با ۲۹ اسفند یعنی آخرین روز سال نجومی.

• مزد لاوان‌ها را مالکان بجنس و باتعین سهمی از محصول باغها و دشتهائی که لاوانها در آبیاری آنها نظارت میکنند، میدهند و بطور کلی مزد آنها در روز بالغ به ۲۰ تا ۳۰ ریال می‌شود. سرتاق و لاوان از طرف صاحب یا صاحبان قنات تعیین میشوند. اشک‌زار (نزد يك نزد) يك میراب دارد که ده «پاکار» تابع او می‌باشند. مزد هر يك از پاکارها در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] در سال از قرار جره‌ای ۵۰ ریال بوده است. در ممسنی که آب نسبتاً فراوانست میراب را

بجهت زراعت برنج بكار ميگمارند. در كرمان معمولاً ميراب در دهات مشاع ديده ميشود و از مجموع محصول سهمي هم باو ميرسد.

در سيستان مأموري، كه متصدي آبياري است معروف به «آبيار» است. تا اين اواخر دونوع آبيار وجود داشت: يكي آبياري بود كه آب را بده ميرساند و ديگري آبياري كه در تقسيم آب داخل ده مراقبت ميكرد و بهر يك از اين دو $\frac{1}{3}$ درصد محصول را ميدادند. شغل آبيار نوع دوم اكنون منسوخ شده و وظائف او بكدخدا انتقال يافته است. آبيارهاي كه باقي مانده اند هر يك ۳ من گندم از قرار هر حصه^۱ از زميني كه مسؤول آبياري آنند ميگيرند. در هر «بلوك» يك «سر آبيار» وجود دارد كه مزد او را بنگاه مستقل آبياري مي پردازد.

در بعضي نقاط كرمان كه هزينه نگهداري و تعمير قناتها قسمت عمده اي از مخارج مالك را تشكيل ميدهد و مقني (يا چنانكه در محل معروف است «چاه خو») پيوسته سرگرم كارست مقدار معينی از محصول را براي او از مجموع محصول كسر ميكنند. مثلاً در رفسنجان و فيض آباد (نزديك رفسنجان) سهمي از مجموع محصول را براي مأموران مختلف منجمله مقني برميدارند^۲. مقني همچنين در رفسنجان يك بغل («بافه») از غله هنگام درو و پيش از كوبيدن خرمن برميدارد كه مقدار آن به پنج الي شش من تبريز غله ميرسد.

در ۱۹۴۳ [۱۳۲۱-۲۰ ش]. قانوني گذشت كه ظاهرأ بدولت اختيار بيشتری در نظارت بر مسأله آبياري ميداد يعني بيش از آنچه شرع اسلام در نظر گرفته

۱- براي اطلاع از روش زمين داري در سيستان نگاه كنيد بفصل دوازدهم. ۲- نگاه كنيد بفصل نوزدهم [مقصود از مأموران مختلف كدخدا و پاكار و نجار و آهنگر و حمامي و امثال اينانست كه در ده كار مي كنند و در فصل نوزدهم بتفصيل درباب هر يك بحث شده است].

بود. هر چند پیدا بود که مقصود اصلی ازین قانون تسهیل امور آبیاریست با اینهمه مشتمل بر مقرراتیست که بدولت اختیارات وسیعی در نظارت بر مسأله آبیاری میدهد و نظارت دولت را شامل حال قناتهای متعلق باشخاص هم می کند. باوصف این هنوز این اختیارات غالباً در مورد تأسیسات آبیاری که قبلاً وجود داشته اعمال نشده است. بموجب قانون « اجازه تأسیس بنگاه آبیاری » مصوب ۲۹ اردی بهشت ۱۳۲۲ (۱۹۴۳) تأسیس بنگاه آبیاری که تحت نظارت وزارت کشاورزی باشد اجازه داده شده است^۱. ماده ۲ مقرر داشته است که در ظرف ده سال سالانه مبلغ ۴۵ میلیون ریال بوسیله بانک کشاورزی و پیشه و هنر در اختیار بنگاه مستقل آبیاری گذاشته شود. بنگاه موظف است که نقشه های ساختمانهای آبیاری و زه کشی را که قبل از تصویب قانون حاضر شده است عملی سازد و برای توسعه بیشتر در امر آبیاری نقشه هائی طرح کند (ماده ۴) و در صورت لزوم بمالکانی که بخواهند بهزینه خود بعملیات آبیاری اقدام کنند از نظر فنی کمک کند (ماده ۵) و بهای آبی را که بر اثر عملیات بنگاه آبیاری فراهم شده طبق ارزش و قیمت معمول در هر محل دریافت کند (ماده ۶) و درآمد حاصل از تأسیسات آبیاری را بتوسعه آبیاری اختصاص دهد (ماده ۷) باستثنای ۱۰ درصدی که باید بمصرف امور بهداشت و فرهنگی دهقانان و اصلاحات کشاورزی برسد (ماده ۸). « بنگاه مستقل آبیاری مکلف است برای انجام عملیات آبیاری یا زه کشی هر نقطه شرکت هائی با سرمایه بنگاه و سرمایه مالکین تشکیل دهد. ولی چنانکه پس از خاتمه عمل مالکین یا اشخاص دیگر حاضر باشند که تمام یا قسمتی از سهام دولت را خریداری

۱- عنوان کامل این بنگاه، بنگاه مستقل آبیاریست اما در صفحات بعد بنام بنگاه آبیاری از آن یاد خواهیم کرد.

نماینده بنگاه آبیاری مجازست با تصویب هیأت وزیران سهام خود را بمصرف فروش برساند و مبلغ حاصله از فروش سهام را ... برای امور آبیاری تخصیص دهد. در خرید سهام مالکینی که از آب استفاده می کنند حق تقدم خواهند داشت و همچنین بنگاه آبیاری می تواند سهام شرکاء دیگر را براضیت آنها از محل اعتبارات آبیاری خریداری نماید» (ماده ۹۰). نظارت در کلیه امور آبیاری کشور از قبیل تأسیسات آبیاری ساختمان ها تقسیم آب رودخانه ها و انهار عمومی و استخرهای عمومی و چشمه سارهای عمومی که آب آنها بمصرف زراعت میرسد بارتاعت قانون مدنی بمقدار حقا به و مطابق معمول هر محل بعهدۀ بنگاه آبیاریست » (ماده ۱۰). « برای حسن جریان و تنظیم و تقسیم آبها و نگاهداری سدها و مخزن ها و انهار عمومی و آب بند آن ها و استخرها و قنواتی که صاحبان متعدد دارند بنگاه آبیاری مجازست هیأت هائی از مالکین و حقا به برها تشکیل دهد و صندوقهای مخصوصی برای تأمین این منظور ایجاد نماید. کلیه مالکین و حقا به برها موظف خواهند بود بنسبت آبی که از آن استفاده میکنند یا مالك هستند سالیانه مبلغی بمیزانی که بتشخیص این هیأت ها معین خواهد شد بصندوق مزبور بپردازند تا در موارد لزوم تحت نظر خود هیأت ها بمصرف مرمت سدها و انهار و ساختمان مقسم ها و تعمیر قنوات و غیره برسد ». با اینهمه « مخارج تعمیر قنوات فقط تحت نظر مالك یا هیأت منتخبه مالکین بعمل خواهد آمد » (ماده ۱۱). درین قانون مقرراتی برای استیفای مطالبات بنگاه از مالکان [یعنی مالکانی که بخواهند از پرداخت سهمیه مذکور در ماده ۱۱ استنکاف کنند] پیش بینی شده است (ماده ۱۲). « نسبت بقنوات ... و مجاری میاه و اراضی مستعد برای احداث قنوات جدید که صاحبان متعدد دارند در مواردی که دایر کردن يك قنات بایر و یا تنقیه و یا

از دیاد آب يك قنات دایر... ضرورت پیدا نماید بمحض تقاضای مالک یا مالکین يك دوازدهم آب قنات، بنگاه آبیاری باید در صد باز جوئی بر آمده اولاً تشخیص دهد که عملیات مورد تقاضا لازم یا مفید میباشد. ثانیاً معین کند که اقدام بآن از لحاظ فنی ممکن بوده و مطابق قانون مدنی مزاحم قنوات دیگر نباشد. سپس مراتب را بمالکین عمده کتباً و یا بوسیلهٔ درج در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار و الصاق اعلان در محل بخورده مالکین اخطار نماید. مالکین مزبور موظف هستند در مدتی که کارشناس معین می‌کند و در هر صورت از دو ماه از تاریخ اخطار تجاوز نخواهد کرد نسبت به عمران قنات خود اقدام نمایند. چنانکه يك چند نفر از آنها نتوانند یا نخواهند در ظرف مدت مزبور در قنوات خود اقدام بکار کنند بنگاه آبیاری مکلف است که بلافاصله کار قنوات مزبور را بشريك یا شراکتی که تقاضا نموده‌اند واگذار کرده و خود نسبت بکار آن نظارت نماید و سهمی ممتنعین را از اعتبارات آبیاری بپردازد و پس از انجام کار طلب خود را بانضمام سود صدی دوازده بعلاوه صدی ده جریمه تأخیر تأدیه از ممتنعین مطالبه و دریافت دارد» (مادهٔ ۱۳).

پیش از تصویب این قانون چندین شرکت آبیاری وجود داشت که یکی از آنها شرکت آبیاری بهبهان است و این شرکت در ۱۹۳۹ [۱۳۱۷-۱۸ ش.] تأسیس شده است. بهبهان در میان دشتی، و تقریباً در ۱۵ میلی [۲۴ کیلومتری] جنوب رودخانه مارون قرار گرفته است. این رودخانه از مشرق بمغرب جاریست و نشیب دشت اندک اندک رو بجنوب بیشتر میشود. در قرون وسطی دشت بهبهان با بکار بستن روش آبیاری پیچیده‌ای از آب قنات و نهر مشروب میشد اما بر اثر درهم شکستن سدی که از زمان ساسانیان بر رود مارون نزدیک شهر ارجان بسته بودند این روش از میان رفت. مقصود شرکت آبیاری بهبهان این

بود که اولاً قسمتی از دشت بهبهان را مشروب کند و ثانیاً برای شهر بهبهان آب فراهم آورد. ازینرو نهری از رود مارون جدا کرده اند که از مجرائی بطول ۴،۴۰۰ متر میگذرد. از انتهای جنوبی مجری نهری بطول ۳،۳۲۲ متر در دشت جاریست و از آن سه نهر دیگر منشعب میگردد که آب هر کدام از آنها در نهرهای فرعی جاری میشود. در ژوئن ۱۹۴۵ [دیماه ۱۳۲۳ ش.] ظرفیت آبیاری آبی که در نهرها جاری بود به ۵،۰۰۰ ایکر [۲۰۷۵ هکتار] میرسید و نداشتن سرمایه موجب وقفه عملیات شرکت تا دو سال پس از آن تاریخ شد. در اکتبر ۱۹۴۷ [مهر ۱۳۲۵ ش.] کار را از سر گرفتند و در ژوئن ۱۹۴۸ [خرداد ۱۳۲۷ ش.] ظرفیت آبیاری تا ۷،۵۰۰ ایکر [۳۱۱۲/۵۰۰ هکتار] افزایش یافته بود^۱ از جمله شرکتهای آبیاری که پس از تأسیس بنگاه مستقل آبیاری ایجاد شده است باید شرکت آبیاری آذربایجان را نام برد که در بهمن ۱۳۲۶ (ژانویه - فوریه ۱۹۴۸) با سرمایه تقریباً ۳۰ میلیون ریال تأسیس شد و ازین مبلغ ۱۰ میلیون ریال را بنگاه آبیاری و ۹ میلیون ریال را شهرداری تبریز و بقیه را اشخاص تأمین کردند.

بموجب شریعت اسلام چاهها تقسیم میشود به (الف) چاههای عمومی (ب) چاههای خصوصی مانند چاههای واقع در مراتع که اغنام و احشام و صاحبان آنها مادام که در مرتع اند نسبت با استفاده ازین گونه چاهها دارای حق تقدم اند و (ج) چاههای خصوصی که در حکم ملک شخصی است. چشمهها تقسیم میشود به (الف) چشمههای طبیعی که هر کس زودتر از دیگران از آب آنها برای احیای زمین استفاده کرد نسبت با آنها حق تقدم پیدا میکند، (ب) چشمههایی که اشخاص کنده اند و این چشمهها با حریم^۲ آنها به صاحبان آنها تعلق دارد

۱- همچنین نگاه کنید بفصل هفدهم. ۲- نگاه کنید بمطالبي که در فصل نهم تحت عنوان «حریم» بیان کرده ایم.

و (ج) چشمه‌هایی که در املاک شخصی در آورده باشند و این چشمه‌ها بصاحبان آنها متعلق است^۱.

چاههای واقع در مراتع غالباً مشمول حقوق و عوارض مخصوصی نیست. با اینهمه در ناحیه تربت حیدری صاحبان چاههای واقع در مراتع عوارضی بنام «حق چاه» میگیرند که معمولاً عبارتست از يك یا چند بره و مقداری روغن و این حق چاه را از گله‌دارانی که از مراتع استفاده میکنند میستانند. در بعضی موارد ملکیت چاه و مرتع در شخص واحد جمع نیست و اگر کسی از مالک اجازه حفر چاه گرفته باشد حق چاه را خود او از گله‌دارانی که از چاه استفاده میکنند میگیرد.

روش آبیاری با آب چاه در نقاط بسیار پراکنده و دور از هم مانند خوزستان، نواحی ساحلی خلیج فارس، ایالت فارس، اصفهان و بعضی نواحی شرقی و نواحی ساحلی دریاچه رضائیه دیده میشود. در حوالی شیراز مقدار فراوانی از صیفی‌کاری خاصه خرپوزه و هندوانه با آب چاه مشروب میشود. در قرابولاغ فارس زراعت غالباً با آب چاه صورت میگیرد و چاهها دائماً در کارند مگر در ماههایی که انتظار بارندگی میرود. آب این چاهها را با يك الی شش یا هشت گاو میکشند و هر دو نفر با يك گاو کار میکنند. ناحیه پیرامون شهر بهبهان با آب چاه مشروب میشود^۲. زمین این ناحیه بدو نقطه نسبتاً کوچک تقسیم میشود که هر کدام بیشتر بزراعت «صیفی‌کاری» اختصاص دارد. عمل چاه‌زدن در نقاط مختلف مملکت اختلاف کمی باهم دارد و بر رویهم اصل کلی که از آن پیروی میشود یکیست، در تمام موارد چاه را با روش و اسلوب ساده و ابتدائی میکنند و چاه‌کندن کاریست پیرزحمت و کم بهره.

۱- نگاه کنید به ماوردی، ص ۳۲۰-۲. ۲- این ناحیه موسوم است به «چاه آب اطراف شهر».

چرخ چوبینی را بطور عمودی در دهانه چاه قرار میدهند و گاوی یا استری بآن میبندند که با پائین و بالا رفتن از مسیری که در مقابل چاه است چرخ را بگردش درمیآورد. طریقه دوم آنست که گاوی یا استری را دائم در مسیر مدوری که پیرامون چاه احداث کرده اند میگردانند تا چرخ افقی دیگری (مانند چرخ دول) معمول در اطراف شوشتر) بکار افتد و این چرخ هم چرخ عمودی اصلی را بحرکت درآورد. آب را با دلو چرمینی که به تسمه‌ای متصل است بالا میکشند و همینکه دلو بانتهای فوقانی تسمه رسید آب آنرا در مجرائی خالی میکنند که بزمین مورد شرب راه دارد.

در سالهای اخیر عده‌ای چاه در نقاط مختلف کنده‌اند که آب آنها را با تلمبه بیرون می‌آورند. مثلاً در حوالی یزد عده‌ای چاه عمیق حفر کرده‌اند که چنانکه میگفتند در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.]. سی تائی از آنها کار میکرد و چون باین وسیله بر مقدار آب افزوده شده بود از قراری که میگفتند قیمت آب کمی پائین آمده بود. صاحبان این چاهها بیشتر شهر نشین‌اند اما در بعضی موارد کشاورزان و خرده مالکان در آنها سهم می‌باشند. میگفتند صاحبان این چاهها میتوانند امیدوار باشند که سرمایه اولیه‌ای را که درین راه بکار برده‌اند (در حدود ۹۰۰,۰۰۰ ریال بابت حفر چاه) در ظرف يك دوسال بازیابند. اگر در واقع حال بدین منوال باشد قیمتی که برای آب معین کرده‌اند گران بنظر میرسد. این کار یعنی حفر چاه و افزایش آب را دهقانان بی‌چون و چرا نمی‌پذیرفتند و می‌ترسیدند که مبادا صاحبان چاهها در ابتدا آب را بقیمت نسبتاً ارزانی بفروشند تا آنان با حداث باغ و غیره تشویق شوند و همینکه صرف سرمایه و کار در باغهای خود پرداختند قیمت آب افزایش یابد و ناچار شوند که آنرا ببهای گزاف بخرند یا ناگزیر باغهارا رهاکنند تا از بی‌آبی

ویران و نابود شود. اهالی کاشمر اخیراً در آنجا سه چاه کنده‌اند و آب این چاه‌ها را از قرار ساعتی تقریباً ۱۰۰ ریال می‌فروشند که این قیمت نسبت به قیمت آب قنات مناسب است. در جهرم و قرا بولاغ چندین چاه کنده‌اند که با تلمبه‌های بنزینی کار میکنند و می‌گویند این چاه‌ها از چاه‌های سبک قدیم که با گاو آب آنها را میکشند ارزانتر و پر بهره ترست.

در خوزستان مقداری از آبیاری بوسیله تلمبه‌های بنزینی که آب را از رودخانه بالا میکشد صورت می‌گیرد. چنین مینماید که اهالی هنوز از امکاناتی که حفر این گونه چاه‌ها فراهم میکند استفاده تام و تمام نکرده‌اند. در مورد املاک خالصه خوزستان یکی از شرایط واگذاری زمین آنست که متصرف در زمین خود تلمبه‌ای نصب کند. بموجب گزارشی که در دست داریم در ۱۳۲۰/۱۹۴۱-۲ بیش از ۱۰۰ تلمبه ۴ تا ۱۴ اینچی [تقریباً ۱۰ الی ۳۵ سانتیمتری] بین اهواز و خرمشهر کار میکرده‌است و تلمبه‌های ۱۴ اینچی را باموتورهایی بقوة ۱۷۰ اسب بکار انداخته‌بوده‌اند. با اینهمه در ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۸ فقط ۶۷ تلمبه در کنار رود کارون کار می‌کرد. علت این کاهش شاید نبودن وسایل یدکی و در بعضی موارد مرافعات ارثی بوده است. بیشتر تلمبه‌ها متعلق بدوره قبل از جنگ است. در ناحیه سوسنگرد- هویزه مقدار ناچیزی از زمین‌ها با تلمبه مشروب میشود. در کنار کرخه، از حمیدیه (باستثنای خود حمیدیه) تا سوسنگرد (بعلاوه خود سوسنگرد) پنج تلمبه نصب کرده‌اند. در مغرب سوسنگرد تلمبه‌ای وجود ندارد و نزدیک هویزه فقط یک تلمبه کار گذاشته‌اند.

فصل یازدهم

اوقاف

درین کتاب کراراً بدونوع زمین اشاره شده است، یکی زمینهای «وقف» (جمع آن «اوقاف») که برای مقاصد خیریه و سایر مقاصد، انتقال ناپذیر میشود، دیگری املاک «خالصه». قانون مدنی چنانکه در فصل نهم باز نمودیم فصل مخصوصی را به «اوقاف» اختصاص داده است اما بندرت زکری از مسأله املاک خالصه میکند. اگر کسی هنگام بحث در باب زمین داری در ایران باین دونوع از انواع زمین داری توجه نکند بحث او کامل نخواهد بود. ازینرو این فصل و فصل دیگر را بیخست درباره «اوقاف» و املاک «خالصه» و کیفیت قرار گرفتن نسبی^۱ کنونی آنها اختصاص خواهیم داد زیرا امروز روز اگرچه وسعت مجموع آنها کمتر از آنست که در بعضی ادوار سابق بوده است با این همه بهیچوجه نمیتوان از بحث درباره آنها غافل ماند. املاک موقوفه و خالصه هر دو از صدر اسلام تا کنون انواع مهم املاک را تشکیل داده اند و اصولاً وقف از مختصات مذهب اسلام است. وقف بشکلی که امروز دیده میشود با آنچه در آراء و نظریات فقهای اسلام آمده اند کی فرق دارد و درینجا ما با اشاره بهمین نظریات درین باب بحث خواهیم کرد.

استاد ویزی فیتزجرالد^۲ مینویسد که ماهیت وقف در دایمی بودن آنست اما بدنبال این سخن میگوید که این نکته پیوسته در مورد وقف مصداق نداشته است. مینویسد در فقه شیعه با آثار و قرائنی بر میخوریم که در آنها

«حبس» «بمعنی کامل عرفی غیر شرعی اعطای حق انتفاع آمده است. آثار بعضی مراجع شیعه را هم میتوان یافت که در آنها جدل کرده‌اند در اینکه عواید موقوفه چنانچه اختصاص آن بفقرا دروقف نامه صریحاً قید نشده باشد بآنان تعلق نمیگیرد بلکه عاید واقف میشود». با اینهمه عقیده مورد قبول عامه شیعه چندان فرقی بانظر اهل سنت ندارد یعنی بعقیده هر دو دسته وقف عبارتست از حبس وتعلق دائمی شیئی بامری خاص^۱.

در گذشته در موارد مختلف حکومت های وقت کوشیده‌اند که اداره امور اوقاف را قبضه کنند و چنین تمایلی در دوران مشروطیت نیز بوجود آمده است. اندکی پس از اعطای مشروطیت اداره اوقاف در وزارت معارف تأسیس وعهده دار اداره املاک موقوفه شد.

در حال حاضر مقررات قانونی مربوط به اوقاف در مبحثی از مباحث فصل دوم از باب دوم قانون مدنی آمده است. بناب تعریف قانون مدنی «وقف عبارتست از اینکه عین مال حبس ومنافع آن تسبیل شود». وقف بردونوع است:

(۱) - اوقافی که اختصاص بمصالح عامه دارد یعنی اوقاف عامه و (۲) - اوقافی که اختصاص باشخاص دارد یعنی اوقاف خاصه مانند املاکی که واقف بر اولاد خود وقف کرده باشد. فقهای اسلام نیز قائل بدونوع وقف هستند، وقف عام و وقف خاص^۲. با اینهمه در اینکه وقف بر اولاد شرعاً جایزست یا نه میان فقها اختلاف است. بعقیده تمام مراجع مذهبی وقف بر اولاد در صورتی صحیح است که یک نسل از آنان بوجود آمده باشند. بعضی فقها را عقیده بر آنست که وقف پس از نسل دوم بفقرا اختصاص مییابد. قانون مدنی ازین حیث محدودیتی

۱- «شریعت اسلام» Mohammadan Law (لندن، ۱۹۳۱)، ص ۲۰۶. ۲- فی المثل محقق اول، ج ۱.

قائل نشده است. بموجب قانون مدنی «وقف واقع میشود بایجاب از طرف واقف بهر لفظی که صراحةً دلالت بر معنی آن کند و قبول طبقه اول از موقوف علیهم یا قائم مقام قانونی آنها در صورتی که محصور باشند مثل وقف بر اولاد و اگر موقوف علیهم غیر محصور یا وقف بر مصالح عامه باشد درین صورت قبول حاکم شرط است» (ماده ۵۶). «فقط وقف مالی جایزست که با بقاء عین بتوان از آن منتفع شد اعم از اینکه منقول باشد یا غیر منقول، مشاع باشد یا مفروز» (ماده ۵۸). «وقف بعد از وقوع آن... و حصول قبض لازم است و واقف نمیتواند از آن رجوع کند» (ماده ۶۱). «مالی را که منافع آن موقه متعلق بدیگریست میتوان وقف نمود و همچنین وقف ملک که در آن حق ارتفاق موجودست جایزست بدون اینکه بحق مزبور خللی وارد آید» (ماده ۶۴). وقف بر نفس کلاً یا جزئاً باطل است (ماده ۷۲) اما «دروقف بر مصالح عامه اگر خود واقف نیز مصداق موقوف علیهم واقع شود میتواند منتفع گردد» (ماده ۷۴).

بموجب شرع اسلام هر موقوفه ای باید متولی داشته باشد و خود واقف نیز ممکنست متولی باشد و فقط مالکی ها بانگته اخیر موافق نیستند. شرایطی که قانون مدنی برای تولیت و وظایف او قائل شده است اختلاف اساسی بانظر فقها ندارد. بموجب ماده ۷۵ «واقف میتواند تولیت... موقوفه را مادام الحیوة یا در مدت معینی برای خود قرار دهد و نیز میتواند متولی دیگری معین کند که مستقلاً یا مجتمعاً با خود واقف اداره کند... و همچنین واقف میتواند شرط کند که خود او یا متولی ای که معین شده است نصب متولی^۱ کند و یا درین موضوع هر تریبی را که مقتضی بداند قرار دهد» (ماده ۷۵). کسی که بتولیت تعیین شده میتواند این کار را قبول یا رد کند (ماده ۷۶). هر گاه واقف برای

۱- مقصود متولی بعدیست.

دو نفر یا بیشتر بطور استقلال تولیت قرارداد داده باشد هر يك از آنها فوت کند دیگری یا دیگران مستقلاً تصرف میکنند و اگر بنحو اجتماع قرارداد داده باشد... بعد از فوت یکی از آنها حاکم شخصی راضی میماند آنکه باقی مانده است مینماید...» (ماده ۷۷). «واقف میتواند بر متولی ناظر قرار دهد که اعمال متولی بتصویب یا اطلاع او باشد» (ماده ۷۸). «واقف یا حاکم نمیتواند کسی را که در ضمن عقد وقف متولی قرار داده شده است عزل کند مگر در صورتی که حق عزل شرط شده باشد و اگر خیانت متولی ظاهر شود حاکم ضم امین میکند» (ماده ۷۹). «اگر واقف وصف مخصوصی را در شخص متولی شرط کرده باشد و متولی فاقد آن وصف گردد منعزل میشود» (ماده ۸۰). بموجب ماده ۸۱ «در اوقاف عامه اگر واقف متولی معین نکرده باشد اداره کردن امور موقوفه بر طبق ماده ۶ قانون ۲۸ شعبان ۱۳۲۸ (۱۱ اوت ۱۹۱۰) خواهد بود...». «متولی نمیتواند تولیت را بدیگری تفویض کند مگر آنکه واقف در ضمن وقف باو اذن داده باشد ولی اگر در ضمن وقف شرط مباشرت نشده باشد میتواند وکیل بگیرد» (ماده ۸۳).

بموجب شرع اسلام عشر محصول بمتولی میرسد. قانون مدنی سهم معینی

۱- این ماده را مترجم برای استفاده خوانندگان عیناً در اینجا نقل میکند: ماده ششم - وظایف اداره اوقاف: ۱- تحصیل صورت صحیح از وقف نامه ها و موقوفات مرکزی و ایالتی و ولایتی و بلوکات در کل ممالک ایران ۲- نظارت کلیه بر اعمال متولیان و نظار و تفتیش در وصول و ایصال عایدات اوقاف و ممانعت از حیف و میل اولیاء و مباشرین وقف نسبت باعیان و منافع موقوفات و تدارک موجبات آبادی آنها ۳- اداره کردن موقوفاتی که تولیت آنها مستقیماً راجع بشخص سلطان عصر یا دولت است ۴- مراقبت در صرف عایدات اوقاف بمصارف مخصوصه خودش حسب ما اوقفها اهلها ۵- اهتمام در صرف منافع موقوفاتی که مصرف معین ندارد و باید در مطلق بریات صرف شود در مصارف تعلیمات و فوائد عمومی ۶- اداره کردن موقوفاتی که متولی مخصوص ندارد بموجب اذن از طرف یکی از حکام شرع.

بعنوان حق التولیه تعیین نمیکنند و ماده ۸۴ همینقدر میگوید که «... اگر حق التولیه معین نشده باشد متولی مستحق اجرة المثل عمل است».

«بعد از آنکه منافع موقوفه حاصل و حصه هر يك از موقوف علیهم معین شد موقوف علیه میتواند حصه خود را تصرف کند اگر چه متولی اذن نداده باشد مگر اینکه واقف اذن در تصرف را شرط کرده باشد» (ماده ۸۵). «در صورتی که واقف ترتیبی قرار نداده باشد مخارج تعمیر و اصلاح موقوفه و اموری که برای تحصیل منفعت لازم است بر حق موقوف علیهم مقدم خواهد بود» (ماده ۸۶). واقف میتواند شرط کند که بهر نحوی که بخواهد منافع موقوفه مابین موقوف علیهم تقسیم شود (ماده ۸۷).

میان فقهای اسلام اختلاف بوده است در اینکه فروش مال وقف جایزست یا نه^۱ و اتفاق آراء برین بوده است که اگر تبدیل به احسن شود جایزست. ماده ۸۸-۹۰ از قانون مدنی فروش موقوفه را فقط در صورتی جایز میدانند که عمران آن متعذر یا چنین امری محتمل باشد و حال آنکه فقهای معاصر غالباً برین عقیده اند که معاوضه یا فروش موقوفه فقط بشرط تبدیل باحسن جایزست. و اگذاری ملک وقفی از طریق اجاره طویل المده در قانون مدنی صریحاً منع نشده است. بنا برین در مواردی که برای اجرای طرحهای مربوط بفوائد عامه حاجت به زمین وقف باشد یا در بعضی موارد فقط بجهت استفاده اشخاص گاهی موقوفه را بمدت ۹۹ سال اجاره میدهند:^۲

«هر گاه متولی با ملاحظه صرفه وقف مال موقوفه را اجاره دهد بقوت او باطل نمیگردد» (ماده ۴۹۹ از قانون مدنی، مبحث مربوط به اجاره اشیاء).

۱- نگاه کنید به محقق اول، ج ۱، ص ۵۹۰.

۲- همچنین نگاه کنید به پیش ازین، ص ۲۲۷.

در صورتی که منافع موقوفات عامه مجهول‌المصرف و چنانچه صرف منافع موقوفات عامه در مورد خاصی که واقف معین کرده است متعذر باشد منافع مزبور صرف امور خیریه میشود (ماده ۹۱). این ماده در زمان سلطنت رضاشاه تاحدی واجداهمیت بود (نگاه کنید به صفحات بعد).

قانون اوقاف مصوب ۳ دیماه ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) موجب تغییراتی در اداره امور اوقاف شد. بموجب این قانون اداره موقوفاتی که متولی ندارد (یعنی موقوفاتی که مطابق وقف‌نامه متولی برای آنها معین نشده یا اگر شده مجهول‌التولیه است) باوزارت معارف و اوقاف است گزرچ این وزارتخانه میتواند اداره موقوفه را در دست متصدی وقف باقی بگذارد.^۱ بموجب ماده ۲ «نسبت بموقوفات عامه که متولی مخصوص دارد وزارت معارف و اوقاف نظارت خواهد داشت»^۲. بموجب تبصره ۲ از ماده ۲ «موقوفاتی که تولیت آن باسلطان عصرست مشمول این قانون نخواهد بود». «وزارت معارف و اوقاف در موقوفات خاصه باستثنای بیع وقف که باید بتصویب وزارت مزبور باشد مداخله ندارد»^۳. ماده ۹ عبارتست از بازگشت براه و رسم قدیم اسلامی. بموجب این ماده «حق التولیه موقوفاتی که مستقلاً وزارت اوقاف اداره مینماید مطابق وقف‌نامه خواهد بود و در صورت عدم وقف‌نامه یک‌عشر از عایدات خالص دریافت میدارد و برای نظارت در سایر موقوفات عامه وزارت اوقاف نیم‌عشر از عواید خالص دریافت میدارد». باستثنای موقوفات بیمارستانها و مدارس که نسبت بآنها «اوقاف صدی سه حق التولیه و صدی دو حق‌النظاره دریافت خواهد نمود».

غرض از ایجاد اوقاف عامه متنوع و متعددست و از مخارج نگاهداری اعتبار مقدسه و حوزه‌های علمی دینی و کمک بمعیشت سادات و سایر طبقات مذهبی

۱- ماده ۱۰. ۲- نگاه کنید به صفحات بعد. ۳- ماده ۴.

گرفته تا اقامه مجالس روضه خوانی یعنی تعزیه داری و قرائت قرآن و ازین قبیل امور را شامل است . اوقاف عامه از اموال گرانبهای آستانه قدس رضوی گرفته تا درختهای گردوی کوهستانهای پیرامون اصطهبانات را (که محصول قسمت اعظم آنها وقف بر اطفالی است که بمسجد میروند و شاید مقصود ازین کار تشویق کودکان بحضور در مسجد باشد) شامل است .

درینجا از اداره کردن امور اوقاف باختصار بحث خواهیم کرد . در بعضی موارد زمین وقفی را اداره اوقاف رأساً زراعت میکند اما غالباً آن را اجاره میدهد . درین گونه مواردین املاک موقوفه و آن عده از املاک اربابی که اجاره داده میشود فرق عمده ای از نظر طرز اداره کردن ملک وجود ندارد چه در هر يك ازین دو مورد شخص ثالثی بین زارع و مالك یا زارع و متولی موقوفه واسطه است . در بسیاری موارد خود متولی موقوفه را اجاره میکند ، بعبارت دیگر وی مبلغ مقطوعی بموقوفه میپردازد و بقیه منافع حاصل از زمین وقفی را بخود اختصاص میدهد . درین گونه موارد شخص ثالثی میان متولی و دهقان واسطه نیست و اولی وظایف متولی و مستأجر را در خود جمع میکند و این امر در مورد غالب موقوفات اراک مصداق دارد . در فارس که دارای عده معتنابهی املاک موقوفه است غالباً ازین روش پیروی میشود . در مواردی که ملک موقوفه را بشخص ثالثی اجاره میدهند بسیار اتفاق می افتد که چنین شخصی مالك ملک مجاور موقوفه میباشد . در مورد املاک موقوفه میل غالب بر اینست که آنها را با شرایط مساعدی بمستأجر اجاره دهند و این امر بخصوص در باره مستأجرانی صدق میکند که خود متولی موقوفه اند . عده بسیاری از مستأجران املاک موقوفه را میتوان سراغ کرد که توانسته اند از املاک موقوفه منافی سرشار بدست آورند . اجاره کردن موقوفه و باز آنرا بدیگری اجاره دادن امری معمول است : در مورد موقوفه ای

که بمدت کوتاه اجاره داده میشود - یعنی همان کاری که اداره کل اوقاف غالباً نسبت باملاک موقوفه ابواب جمعی خود انجام میدهد - مستأجر علاقه دائمی نسبت بملک پیدا نمیکند و از نظر اینکه ملک در اجاره اوباقی بماند تأمین ندارد. لاجرم مستأجر دست با اقدامات عمرانی طویل المده نمیزند و ملک رو بخرابی مینهد. مثلاً من در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] دهی دیدم که در مجاورت شاه عبدالعظیم قرار دارد و باغ این ده را با اینکه سابقاً ثمر میداده است دچار وضعی آشفته و درهم و برهم کرده بودند. دلیلی که برین میآوردند آن بود که موعد اجاره بسر رسیده است و اداره کل اوقاف میخواهد بمیزان مال الاجاره بیفزاید اما مستأجر راضی بپرداخت مال الاجاره جدید نیست و چون اطمینان ندارد که ملک در اجاره او باقی خواهد ماند ازینرو باغ را بخرابی افکنده است.

چنانکه پیش ازین گفتیم عده معتنابهی از زمینهای مملکت موقوفه است و مهمترین دسته از املاک موقوفه چه از نظر وسعت و چه از نظر عواید اوقاف به آستانه قدس رضوی تعلق دارد. تولیت این اوقاف با سلطان عصرست^۱ و در مورد اوقاف مسجد سپهسالار و مسجد شاه چراغ طهران^۲ حال بدین منوال است. عشر عواید این اوقاف بمتولی میرسد و املاکی که تشکیل این اوقاف را میدهد از مالیات معاف است بدلیل آنکه بر عواید سلطان مالیات تعلق نمیگیرد. مالیات اوقاف دیگر بهمان ترتیب وصول میشود که مالیات سایر املاک غیر وقفی.

اوقاف آستانه قدس رضوی در نقاط مختلف مملکت قرار دارد اما بیشتر

۱- مقایسه کنید بایش ازین، ص ۲۲۲. ۲- در طهران مسجد شاه چراغ نداریم. گویا مقصود مؤلف همان مسجد سلطانی معروف به مسجد شاه است (مترجم). ۳- قبل از اعطای مشروطیت املاک موقوفه مشمول مالیات بود مگر املاک موقوفه ای که بموجب فرمان مخصوص از مالیات معاف میشد.

در خراسان متمرکزست و آستانه درین استان بمنزله یکی از بزرگترین عمده مالکانست. املاک وسیع متعلق بآستانه که در دره گز و سرخس واقع است مستقیماً بوسیله مقامات آستانه اداره میشود. در سایر نقاط مانند تربت حیدری، کاشمر (ترشیز)، قوچان، نیشابور، سبزوار، گناباد و جاهای دیگر املاک آستانه را اجاره میدهند. امور معاملاتی آستانه معمولاً در دست نایب التولیه است. سابقاً در زمان سلطنت رضاشاه و در اوایل سلطنت اعلیحضرت محمدرضاشاه املاک آستانه در خراسان بشرکتی بنام «شرکت فلاحتی» اجاره داده میشد و چنانکه میگویند نتیجه این کار رضایت بخش نبوده است. مال الاجاره ای که شرکت میپرداخته نسبتاً قلیل بوده و هرگز آن را تمام و کمال ادا نمی کرده است. این شرکت در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] منحل شد و موقوفات متعدد آستانه بدسته‌ها و افراد مختلف اجاره داده شد و در پارهای از موارد خاصه در کاشمر و تربت حیدری املاک آستانه را مالکان محل اجاره کردند. سپس شرکت کوچکی بنام شرکت کشاورزی رضا از بقایای شرکت سابق فلاحتی تشکیل شد و این شرکت قریب بیست ملک از املاک آستانه را که در حوالی مشهد قرار دارد منجمله طرق، شادکان، مهرانخان و خیابان را اجاره کرده است. مال الاجاره ای که شرکت کشاورزی رضا بابت طرق در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] پرداخته است مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ ریال در سال ۱۰۰۰ خروار غله بوده که دوثلک آن گندم و یکثلک آن جو بوده است. مدت اجاره پنج سال بوده است. مال الاجاره خیابان در آن سال ۱۱ خروار غله بوده که دوثلک آن گندم و یکثلک آن جو و ۲۰۰۰۰۰ ریال بابت هر جفت زمین بوده و این قریه دارای صد جفتی (زمین) است.

گذشته از املاک موقوفه آستان قدس رضوی املاک موقوفه دیگری در خراسان وجود دارد. مثلاً در کاشمر بقعه برادر امام رضا [ع] معروف به

باغ مزار^۱ موقوفاتی دارد که بیشتر بصورت سهام قناتی است که از میان باغ امامزاده میگذرد. قنات بدو از ده سهم تقسیم میشود که چهار سهم آن وقف است. مال الأجاره هر قنات در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ش ۸] ۲۰۰۰۰۰۰ ریال بوده است. در کردستان عده معتنابهی املاک موقوفه وجود دارد که بیشتر عبارتست از واحدهای نسبتاً کوچک. در اراک موقوفات وسیعی هست که بیقاع متبرک متعدد شیعه تعلق دارد. در ۱۹۴۴ [۱۳۲۲ - ش ۲۳] ارزش مجموع این اوقاف را قریب ۳۰ - ۵۰ میلیون ریال (تقریباً ۴۷۰، ۱۷۶ - ۲۹۴، ۱۰۰ لیسه) تخمین میزدند. در فارس نیز موقوفات فراوانی وجود دارد که بعضی از آنها گرانبهاست. عده معتنابهی از املاک موقوفه در سراسر ولایات دیگر بطور پراکنده وجود دارد اما بیشتر آنها عبارتست از واحدهای نسبتاً کوچک. در کرمان اوقاف متعددی وجود دارد که مشتمل است بر عدهای از دهات یا چند دانگ از هر ده و همچنین عدهای قنات یا چند سهم از هر قنات. اصفهان در سابق خاصه در دوره صفویه^۲ یکی از مراکز مهم املاک موقوفه بوده است. گرچه غالب آنها از بین رفته یا غصب شده با اینهمه عده نسبتاً بسیاری از آنها باقیست. ^۳ همچنین در حوالی شاه عبدالعظیم که نزدیک طهرانست عده نسبتاً فراوانی املاک موقوفه وجود دارد. تقریباً نیمی از ناحیه خلف آباد واقع در خوزستان موقوفه است و آنها را نظام السلطنه بر «سادات و علما» وقف کرده است. بعضی اوقاف عامه که در سابق وقف اموری از قبیل روضه خوانی شده بود

۱ - در متن انگلیسی بجای مزار سهواً نظار ضبط شده است و مقصود مزار حضرت امامزاده حمزه فرزند امام موسی کاظم (ع) است (مترجم). ۲ - نگاه کنید به فصل پنجم. ۳ - شاید ذکر این نکته در اینجا بی مورد نباشد که بناهای تاریخی و مساجد و مزارات و غیره که مقداری از اوقاف به آنها اختصاص دارد در بویرانی نهاده بود تا اینکه از چند سال پیش بر اثر توجهات موزه طهران [یعنی موزه ایران باستان] و وزارت فرهنگ ترمیم و تعمیر آنها آغاز شد

در زمان رضاشاه «متعذرالمصرف» کشت یعنی دیگر عواید آنها را نمی توانستند بمصارف خاصی برسانند که مراد واقفان اصلی بود زیرا روضه خوانی در زمان رضاشاه ممنوع شد. ازینرو اداره امور بعضی ازین اوقاف را وزارت فرهنگ بدست گرفت و بقیه را این و آن غصب کردند. از هنگامی که رضا شاه استعفا کرده است عواید این قبیل موقوفات دوباره بمصارف اصلی خود اختصاص یافته است.

میگویند در موارد متعدد دیگری نیز املاک موقوفه غصب شده است مثلاً عدۀ بسیاری ازین گونه املاک را کسانی بنام خود ثبت کرده اند و بهانه آنان این بوده است که اگر دولت بر موقوفه نظارت کند عواید آن بمصارفی که مقصود واقف بوده است نخواهد رسید. میگویند مواردی ازین قبیل در آذربایجان و سایر نقاط اتفاق افتاده است. همچنین بعضی از اوقاف مدرسه چهارباغ اصفهان را کسانی غصب کرده بودند که پس از داد خواهی دوباره بتصرف مدرسه در آمد.

چنانکه گفتیم گذشته از اوقاف عامه نوع دیگری از اوقاف بنام اوقاف خاصه وجود دارد و شاید بتوان گفت که بر روی هم مساحتی که مجموع موقوفات خاصه را دربر میگیرد وسیع نیست. علت عمده بوجود آمدن این نوع وقف حفظ ملک از غصب شدن بوده است و واقف طبعاً شغل تولیت را بخود و پس از خویش با اولاد خود اختصاص میداده است و ازین راه خاندان او موفق بحفظ املاک خود میشده اند و با عواید آن گذران میکردند. مقام تولیت اوقاف خاصه به «ارشد و اعلم» بازماندگان میرسد مگر اینکه ترتیب دیگر قید شده باشد.

هر چند نظر آدولت بر اوقاف خاصه مانند اوقاف عامه نظارت میکند اما عملاً

نظارت دولت بر اولی کاملاً سرسریست و برای حفظ ظاهر صورت میگیرد و اداره کردن این نوع موقوفه اگر هم فرقی با اداره کردن ملک عادی داشته باشد بسیار ناچیزست .

خلاصه ، از آنچه تا کنون گفتیم پیداست که دستگاه اوقاف هر چند تا حدی تحت نظارت دولت درآمده با اینهمه بیشتر بصورت قرون وسطائی خود باقی مانده است . با این تفاوت که در قدیم کسانی قسمتی از املاک خود را وقف عامه میکردند و امروز این کار را بندرت انجام میدهند .

فصل دوازدهم

خالصه

قانون مدنی ایران بیحت دربارۀ املاك خالصه نمی‌پردازد. چنانکه در فصل اول باز نمودیم تاریخ این گونه زمین‌داری مربوط به دوران قبل از اسلام است. مسلمین صدر اسلام هنگامی که بگشودن شهرها دست زدند ناگزیر بتکمیل نظریه‌ای پرداختند تا این نوع اراضی هم تابع قاعده کلی شود. سپس هنگامی که حق امام بفرمانروای دنیوی انتقال یا اختصاص یافت دومی حقی را که امام نسبت بخالصه داشت بر عهده گرفت. این نکته رانیز خاطر نشان کرده‌ایم که وسعت اراضی خالصه با ظهور و انقراض سلسله‌ها بنسبت معتناهی بیش و کم میگشته است و دوران پس از ۱۹۰۶ [۱۳۲۴/۱۲۸۵] که تاریخ اعطای مشروطیت است [ازین قاعده مستثنی نیست. تفسیرهای تازه سیاسی به‌ازمیان رفتن عده‌ای از املاك خالصه و بوجود آمدن خالصه‌های جدید و قوانین مربوط منجر شد. سروکار این قوانین بیشتر باموضوع خرید و فروش و اداره امور املاك خالصه است و در مورد ماهیت و کیفیت بوجود آمدن این املاك قائل بهیچ اصل کلی حقوقی نیست. قانون مدنی هم درین باره ساکت است.

هنگام اعطای مشروطیت املاك خالصه‌ای که در آن زمان وجود داشت بر حسب اصل و منشأ هر يك از املاك بسه دسته عمده تقسیم میشد: (۱) املاكی که در رقبات نادری ثبت شده بود و عبارت بود از زمینهایی که در زمان نادر شاه (۱۷۳۶-۱۱۴۸/۴۷-۶۰) از طرف دیوان ضبط شده بود. (۲) خالصه‌های

محمدشاهی^۱ و (۳) خالصه‌های ناصرالدین‌شاهی یا ناصری^۲. دسته دوم و سوم نیز مشتمل بر املاکی بود که بابت مالیات معوق یا بلعل دیگر ضبط کرده بودند و همچنین بعضی املاک دیگر که دولت خریده و مالک شده بود. بیشتر این املاک کونا کون مستقیماً بوسیله دیوان اداره نمیشد. بعضی از آنها را مادام‌العمر یا برای مدت کوتاه‌تر با حق انتقال آنها باشخاص واگذار کرده بودند و این املاک به «خالصجات انتقالی» (یا «واگذاری») معروف بود.

یکی از نخستین اقداماتی که پس از اعطای مشروطیت معمول شد لغو «تسعیر»^۳ در مورد خالصه‌های واگذاری بود که این کار در ۱۳۲۵/۱۹۰۷-۸ صورت گرفت. در نتیجه این اقدام عواید مالیاتی اعم از نقدی و جنسی بمقدار معتناهی افزایش یافت.^۴ علاوه بر تسعیر «تخفیفاتی» هم برای مقاصد خاص قائل شده بودند و این تخفیفات اعم بود از آنچه «در فرمان انتقال مقرر شده یا بعداً بوسیله احکام صدر اعظم لغو کرده» بودند. دولت کوشید که مگر این تخفیفات را هم لغو کند اما هنگامی که از دارندگان خالصه «عین نقد و جنس جزو جمعی» را مطالبه کرد آنان اعتراض کردند و گفتند که سرمایه خود را بتصور اینکه مشمول بعضی تخفیفات مالیاتی خواهند شد در راه آباد کردن املاک مزبور بکار برده‌اند و گمان می‌کرده‌اند که مالیات [و باصطلاح «منال»] خود را مطابق تسعیرات مقرر خواهند پرداخت. این مرافعه چندین سال دوام یافت. شوستر که در سال ۱۹۱۱ [۱۲۸۹/۱۳۲۹] خزانه‌دار کل ایران شد معتقد بود که یا عین منال املاک مزبور مطابق «جزو جمع» وصول شود یا دولت این املاک را پس بگیرد. سرانجام مصالحه شد، دولت مبالغ مالیاتی را تعدیل و مقداری از

۱- منسوب بمحمدشاه ۱۸۳۴-۴۸ [۱۲۵۰-۱۲۶۴]. ۲- منسوب بناصرالدین‌شاه که از ۱۸۴۸-۱۸۹۶ [۱۲۶۴-۱۳۱۴] سلطنت کرد. ۳- نگاه کنید به پیش ازین، ص ۱۷۹.

۴- مستوفی، ج ۲، ص ۳۵۳.

تخفيفاتی را که سابقاً حکومت‌های وقت قائل شده بودند تأييد کرد.^۱ نوع ديگری از خالصه‌ها وجود داشت که موسوم بود به «خالصجات تيولی» که صاحبان آن مکلف بودند عده‌ای سر باز بنیچه آماده کنند و این نوع خالصه‌ها کلاً یا غالباً در مناطق عشایری وجود داشت. آخرین نوع خالصه‌ها «خالصجات ديوانی» بود که در تصرف کامل ديوان و از خالصه‌های انتقالی ممتاز بود. در سالهای اول مشروطیت بعضی از این خالصه‌ها را با شخص فروختند و این امر در ایالت کرمان که سابقاً اراضی خالصه و سיעی در آنجا وجود داشت بوقوع پیوست. با اینهمه ظاهراً تا کنون در مساحت کل اراضی خالصه نقصان فاحشی روی نداده است. میلیسپو در ۱۹۲۶ [۱۳۰۴-۵ ش.] مینویسد که دولت ایران «دارای دهات وسیع و متعدد و املاک زراعتی و مراتعی است که در همه جای کشور پراکنده است و در اوضاع و احوال کنونی محصول سالانه آنها متجاوز از ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ خروارست. فی‌المثل تمام ناحیه وسیع غلخیز سیستان که مساحت آن ۳۰۰۰ میل مربع [تقریباً ۴۸۰۰ کیلومتر مربع] است بدولت تعلق دارد و قسمتی از خالصه‌ها بشمار میرود».^۲

پس از ۱۹۰۶ [۱۳۲۴/۱۲۸۴] وضع خالصه‌ها نسبت بسالهای قبل از آن فرقی نکرد یعنی همچنان خراب ماند و ازین راه سودی نصیب اقتصادیات مملکت نشد یا اگر شد ناچیز بود. بهمین سبب دولت‌هائی که روی کار آمدند این سیاست را در پیش گرفتند که با فروش آنها از مقدار خالصه‌ها بکاهند. در ۱۴ مهر ۱۳۱۰ (سپتامبر ۱۹۳۱) قانونی موسوم به «قانون راجع بمستغلات انتقالی» تصویب

۱- همان کتاب و همان جلد، ص ۴۹۰-۱. ۲- «وضع مالی و اقتصادی ایران»

(دولت شاهنشاهی ایران، *The Financial and Economic Situation of Persia* و اشنگتن، ۱۹۲۶)، ص ۳۶. ۳- در متن انگلیسی بجای ۱۴ مهر ماه اشتباهاً ۶ مهر ماه آمده است (مترجم).

شد که اجازه میداد اشخاص خالصه‌های انتقالی را بخرند. بموجب مقررات این قانون متصرفان میتوانند «تمام منال خالصگی مستغلات انتقالی را از قرار تومانی ده تومان» بخرند. در ۱۷ دی ۱۳۱۲ (ژانویه ۱۹۳۴) قانون دیگری یعنی «قانون راجع بفروش خالصجات و قرصه‌های فلاحتی و صنعتی» گذشت که بدولت اجازه میداد خالصجات را بفروشد باستثنای «خالصجات مربوط با مالک مزروعی حوزه طهران، میاندوآب، اراضی زراعتی حوالی طهران و اراضی میاندوآب و املاکی که دولت با افراد مشترکاً مالک است و خالصجات سیستان و بلوچستان و پشت کوه ولرستان و بنی طرف و هند بجان (که قسمتی از آنها ممکنست با قساطر یا بلاعوض بزارعین واگذار شود) و خالصجات واقع در بنادر خلیج فارس یا در سواحل باستثنای نقاطی که دولت بموجب تصویب نامه معین میکند و املاکی را که دولت در هر حوزه برای مزرعه نمونه شدن مناسب بداند». «فروش خالصجات بطریق مزایده بعمل خواهد آمد باین ترتیب که در هر حوزه کمیسیونی مرکب از سه نفر از رؤسای ادارات آن حوزه با انتخاب وزارت مالیه تشکیل خواهد شد. کمیسیون پس از کسب نظر دو نفر خبره محلی حد اقل قیمت هر ملک را معین و اعلان میکند...». «هر خالصه که ده هزار ریال یا کمتر قیمت داشته باشد فقط در مقابل وجه نقد فروخته خواهد شد، سایر خالصجات را میتوان با قساطی که مدت پرداخت آن از پنج سال تجاوز نکند فروخت مشروط بر اینکه لا اقل ربع قیمت یا لا اقل ۱۰,۰۰۰ ریال نقداً تأدیه گردد». بودجه سال ۱۳۱۵ (۱۹۳۶-۷) نشان میدهد که ۲ میلیون ریال (تقریباً ۱۱۷۶۴ لیره) درآمد از محل سود حاصل از فروش خالصه‌های انتقالی برآورد کرده بوده‌اند.

قانون «اجازه فروش خالصجات اطراف طهران» مصوب ۲۰ آبان ماه ۱۳۱۶ (نوامبر ۱۹۳۷) اجازه میدهد که خالصه‌های اطراف طهران که از قانون مصوب

۱۷ دیماه ۱۳۱۲ مستثنی شده بود از طریق مزایده فروخته شود و مدت اعتبار این قانون ده سال بود. حداقل بهای هر ملک میبایست ده مقابل منافع خالص حدّ وسط سه محصول قبل از سال فروش باشد: «هرخالصه که پنجاه هزار ریال یا کمتر بها داشته باشد فقط در مقابل وجه نقد فروخته خواهد شد. سایر اقساط خالصجات رامیتوان باقساطی که مدت پرداخت آن از پنج سال تجاوز نکند فروخت»، و این مشروط بر آن بود که نخست ربع بها یا الاقل ۵۰,۰۰۰ ریال پرداخته شود. هنگامی که این قانون بتصویب رسید قریب به ۲۰۰۰ ده خالصه در اطراف طهران وجود داشت که شماره آنها در تاریخ تحریر این سطور به ۵۰ تقلیل یافته است. بموجب ماده ۵ همان قانون «وزارت مالیه مجاز خواهد بود خالصجات واقعه در خوزستان، ایذه و دشتستان و قسمتی از بنادر جنوب و قطعات دیگر را که برای اسکان زارعین لازم باشد مطابق نظامنامه هیأت وزرا باقساط یا بلاعوض بآنها واگذار نماید». در نتیجه تصویب این قوانین متعدد بسیاری از خالصه‌های آذر بایجان که سابقاً مشتمل بر اراضی وسیعی بود و بسیاری از خالصه‌های اراک و خراسان و کردستان باشخاص فروخته شد.

گذشته از سیاست فروش خالصه‌ها باشخاص که بیشتر ناشی از میل به پیشرفت کشاورزی در مملکت و سرانجام افزایش درآمد دولت بود اراضی خالصه بعضاً برای اجرای سیاست رضاشاه در مورد اسکان عشایر بکار میرفت. فی‌المثل بموجب «قانون اجازه فروش املاک واقعه در اطراف پل زهاب برای دهنشین کردن طوایف آن حدود» مصوب ۱۴ تیر ماه ۱۳۱۱ (۵ ژوئیه ۱۹۳۱) وزارت مالیه مجاز شد که املاک خالصه آن ناحیه را کلاً یا بقطعات جزء بفروشد» با شرط اینکه خریداران مکلف باشند در ظرف مدتی که در موقع معامله با دولت معین خواهد شد کلیه ساختمان‌ها و آبادیهائی را که بجهت دهنشین

کردن طوایف آن حدود لازم است آماده نمایند و وسائل رعیتی را در دسترس ایشان بگذارند». «هر گاه از میان طوایف مزبوره افرادی حاضر بخیریداری قطعاتی از املاک مزبور بشوند که بقدر کفاف معاش خود و خانواده آنها باشد و از میزان بذرافشان دوجفت گاو تجاوز ننماید، وزارت مالیه مجازست ... قطعۀ مطلوبه را بدو طلب بفرشد».

همچنین بموجب «قانون اجازه واگذاری خالصجات واقعه در لرستان به افراد الوار که ده نشین کردند» مصوب مهر ۱۳۱۱ (اکتبر ۱۹۳۱) وزارت مالیه «مجازست بهر فردی از طوایف الوار که چادر نشینی را ترک کند و ده نشین گردد از خالصجات واقعه در لرستان حصه ای که بقدر کفاف معاش او و خانواده اش باشد مجاناً واگذار نماید». همچنین بموجب قانون «اجازۀ واگذاری مراتع و اراضی دولتی واقعه در آذربایجان بخوانین و افراد شاهسون» مصوب ۷ دی ۱۳۱۱ (دسامبر ۱۹۳۲) «وزارت مالیه مجازست از مراتع و اراضی دولتی در ولایات آذربایجان که مقر طوایف شاهسون است هر مقدار که مقتضی بداند بخوانین و افراد طوایف مزبوره بلاعوض بملکیت واگذار نماید. شرایط و ترتیبات واگذاری از طرف وزارت مالیه معین خواهد شد».

در زمان رضاشاه يك سلسله قوانین دیگر بتصویب رسید که باسیاست عشایری او و همچنین سیاست وی مبنی بر کاهش قدرت ملاکان بزرگ بوسیله تجزیۀ املاک آنان مربوط بود. این قوانین اجازه میداد که قسمتی از املاک خالصه با املاک اصلی اشخاصی که از زادبوم خود تبعید میشدند معاوضه شود. یکی از این موارد قانون «اجازۀ تبدیل علاقۀ آب و خاکی آقای قوام در شیراز با رقبات خالصۀ دولت در نقاط دیگر» مصوب ۱۷ خرداد ۱۳۱۱ است که اجازه میداد املاک آقای ابراهیم قوام در شیراز با خالصه های دولت در سایر نقاط

کشور یعنی اشرف [یابشهر کنونی] ، سمنان ، دامغان ، نیشابور ، کاشان ، تورقوزآباد [بشباع هر دو وار] واقع در غار بمأخذ تساوی عواید آنها معاوضه شود و اگر این املاک بجهت این مقصود کافی نبود دولت از خالصه های دیگر واقع در غار بر آنها بیفزاید . بهمین ترتیب املاک گرانبهای او اوغلی (نزدیک خوی) با سایر املاک معاوضه شد و بصاحبان سابق آنها املاکی واقع در مازندران دادند . پس از شهریور ۱۳۲۰ (اوت - سپتامبر ۱۹۴۱) که این املاک واقع در مازندران را بصاحبان اصلی آنها پس دادند او اوغلی دوباره^۱ خالصه شد. سعیدآباد یکی از املاک خالصه گرانبهای آذربایجان را که در مقابل املاک دیگر قوام واقع در دیگر نقاط باوداده بودند پس از شهریور ۱۳۲۰ بشاهنشاه معاصر فروختند و معظم له آنرا بشیر و خورشید سرخ (صلیب سرخ ایران) واگذار فرمودند . ذرناحیه جیرفت قریب بیست قریه خالصه در زمان سلطنت رضا شاه با املاک واقع در نقاط دیگر معاوضه شد . این املاک هم پس از شهریور ۱۳۲۰ بعنوان خالصه بدولت مسترد شد زیرا املاکی که با اینها معاوضه شده بود دوباره بتصرف صاحبان اصلی آنها درآمده بود .

گذشته ازین تمایل بفروش خالصه جنبش دیگری هم در جهت مخالف بوجود آمد . در نخستین سالهای سلطنت رضا شاه عده معتنابهی از املاک که متعلق بیایگان و دیگران بود از طرف دولت ضبط شد . از جمله این املاک اراضی وسیعی واقع در خوزستان بود که از شیخ خزعل گرفتند و همچنین عده معتنابهی از املاک واقع در کردستان و ماکو که ضبط کردند . در پاره ای از موارد بکسانی که املاکشان را ضبط میکردند چنانکه پیش ازین گفتیم املاکی در سایر نقاط ایران بعنوان معاوضه کلاً یا بعضاً میدادند . معمولاً این املاک

۱ - معنی «دوباره» مفهوم نشد زیرا چنانکه مؤلف مینویسد ابتدا خالصه نبوده است (مترجم).

را بعنوان «توقیف» ضبط میگرداند و مراد از توقیف در اینجا ضبط املاک در مقابل دیون معوق مالیاتیست. علت ضبط املاک باین صورت آن بود که صورت «مصادره» یعنی ضبط اجباری را پیدا نکند.

در بعضی موارد خاصه در مورد قناتهای واقع در حوالی شهرها املاک خالصه بشهرداریهای محل واگذار شده است. مثلاً وزارت مالیه مزرعه «برنج زار» را بعنوان ملکیت و طبق قانون «اجازه و اگذاری مزرعه برنج زار واقع در قصبه نیریز ببلدیه همان محل» مصوب ۵ بهمن ماه ۱۳۱۰ (ژانویه ۱۹۳۲) ببلدیه نیریز واگذار کرد تا بلدیه آب برنج زار را برای مصرف اهالی به نیریز بیاورد.

پس از استعفای رضاشاه تحولات دیگری در امور مربوط به خالصه ها صورت گرفت. بموجب آئین نامه شماره ۱۳۱/۱ مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۲۳ (آوریل ۱۹۴۴) که از طرف [دکتر میلیسپو] رئیس کل دارائی صادر شد دستگاه مخصوصی مأمور بهره برداری املاک خالصه شد و پیش از آن اداره املاک خالصه در اداره املاک و اگذاری یعنی املاک اختصاصی رضاشاه (نگاه کنید به صفحات بعد تحت عنوان «املاک اختصاصی»). ادغام شده بود. از جمله وظایف این دستگاه [یعنی «اداره کل بهره برداری و خالصه و املاک و اگذاری»] مواد ذیل بود:

«۱ - تهیه و تنظیم و نگاهداری دفاتر جزء جمع از کلیه خالصات کشور و املاک و اگذاری».

«۲ - تهیه و تنظیم دفاتر مخصوص برای ثبت اوراق اجاره نامه».

«۳ - جمع آوری محصول املاکی که امانی عمل میشود و وصول اجاره بهای

املاکی که با جاره بر گذار میشود.»

« ۴ - قنایی و سد بندی و بطور کلی مراقبت در اداره و توسعه آبیاری املاک
خالصه و یا املاک واگذاری.»

« ۵ - مراقبت و مساعدت در کارهای مربوط بکشاورزان و زارعین املاک
مزروعی.»

« ۶ - تهیه و تنظیم آئین نامه های عمران و بهره برداری املاک.»

« ۷ - دریافت زمین بها و آب بهای آبها و هر گونه حقی که دولت از آنها
یا زمین ها دریافت مینماید.»

« ۸ - نگاهداری و بهره برداری از مراتع مربوط باملاک و گذاری و
خالصجات و جنگلهای عمومی.»

« ۹ - تقسیم اراضی خالصه که بر طبق مقررات و دستور های مربوطه
بر عایا و اگذار خواهد شد.»

« ۱۰ - انجام تشریفات راجع بفروش خالصجات و خریداری اراضی و
املاک برای دولت.»

« ۱۱ - نگاهداری باغهای دولتی و باغهای سلطنتی که تحت نظر این اداره
است.»

« ۱۲ - حفظ ماشینهای فلاحتی و استفاده از آنها.»

« ۱۳ - نگاهداری ساختمانهای روستائی.»

« ۱۴ - مراقبت از حال دهقانان و کوشش در بالا بردن سطح زندگانی

آنان.»

در ضمن رئیس « اداره کل امور حقوقی و رسیدگی و تصفیة املاک و گذاری»
موظف شد که مقدمات تثبیت املاک دولت و اخذ سند مالکیت از اداره کل ثبت

را آماده سازد .

سپس بموجب تصویب نامه مورخ ۱۵ تیر ۱۳۲۵ (۶ ژوئیه ۱۹۴۶) اقداماتی برای فروش و توزیع املاک خالصه بعمل آمد و تصویب نامه مزبور بعداً بترتیب بوسیله تصویب نامه مورخ ۲۲ تیر ۱۳۲۵ (۱۳ ژوئیه ۱۹۴۶) و تصویب نامه ۱۲ آبان ۱۳۲۵ (۳ نوامبر ۱۹۴۶) اصلاح شد . مقصود از تصویب نامه ۱۵ تیر تقویت خرده مالکی بود . بموجب ماده يك این تصویب نامه :

بمنظور تشویق خرده مالکین و تهیه وسایل مالکیت برای کسانی که حرفه آنها کشاورزیست ازین تاریخ سرمایه زیر باختیار وزارت کشاورزی گذارده میشود :

(الف) کلیه خالصجات دولتی اعم از املاک دایر و بایر چه آنهایی که خالصه وجه آنهایی که جزو املاک واگذاری^۱ میباشند باستثناء مراعات و جنگلهای دولتی و همچنین مستغلات دولتی در شهرها و املاکی که دولت با افراد نسبت بمالکیت تمام یا قسمتی از آن معترض و یا آنکه مورد اختلافات ثبتی و غیره باشد تا موقعی که تکلیف قطعی آنها معلوم نشده و مالکیت دولت نسبت بآنها محرز و مسلم نباشد .

درین تصویب نامه تقسیم املاک خالصه بعهده بانک کشاورزی گذاشته شده است . بموجب ماده ۶ که بوسیله تصویب نامه مورخ ۲۲ تیر ۱۳۲۵ اصلاح شده است بانک کشاورزی مجازست که املاک خالصه ای را که باید طبق تصویب نامه بین رعایا تقسیم شود بقطعات مختلف تقسیم کند و این کار را بر حسب وضع محلی بادر نظر گرفتن اصول کشت و آیش بندی و آبیاری و مرغوبیت زمین بانجام رساند و قطعاتی را که بدین گونه تقسیم میشود بتصرف کشاورزان محلی بدهد و صورت تقسیم اراضی را بوسیله وزارت کشاورزی برای انتقال قطعی بزارعان و تقاضای صدور سند مالکیت بوزارت دارائی بفرستد . دهاتی که برای ایجاد ده نمونه ممکنست مورد نیاز وزارت کشاورزی باشد از تقسیم مستثنی است . بموجب اصلاح تبصره يك از ماده ۶ «تقسیم بایستی طوری شود که مقدار محصول برداشتی

۱- یعنی املاک واگذاری از طرف شاه سابق .

از مرغوب و غیر مرغوب در مورد هر زارعی مساوی بوده و تبعیضی نسبت بکشاورزان نشود.^۴ در ضمن ناگفته نماند که اگر چه این ماده از تصویب نامه در اوضاع و احوال کنونی از نظر تقسیم عادلانه اراضی مطلوبست با این همه اختصاص اراضی معین را برای کشت محصولات معین^۱ ناگزیر میسازد. تبصره^۲ از ماده ۶ برای کشاورزان محلی حق تقدم قائل شده است. بنابه بصره^۳ از ماده ۷ یکی از شرایط تقسیم زمین آنست که کشاورز بمحض تحویل گرفتن آن بکشت و کار و بهره برداری اشتغال ورزد. ماده هشت که بوسیله تصویب نامه ۱۲ آبان اصلاح شده است مساحت اراضی خالصه مورد تقسیم را بشرح ذیل محدود میسازد:

اشخاصی که در نتیجه اجرای این تصویب نامه صاحب زمین و آب میشوند حداکثر بیش از ده هکتار زمین مالک نخواهند شد و نبایستی در سایر نقاط کشور بیش از دو هکتار زمین زراعتی داشته باشند.

مالک عمل برای هر آیش سه هکتار خواهد بود بدین معنی در محل هایی که دو آیش میشود برای هر کشاورز شش هکتار و در محل هایی که سه آیش میشود برای هر کشاورز نه هکتار تخصیص داده میشود و در هر صورت یک هکتار برای باغچه و طویله و غیره نیز علاوه داده میشود.

حقیقت مطلب آنکه از این مساعی گوناگون که در راه تشویق و توسعه خرده مالکی بعمل آمده است توفیقی عظیم حاصل نشده و بطور کلی اجرای این تصویب نامه ها - هر چند محتملاً بانیات عالی نوشته شده باشد - در عمل بشکست منجر شده است. در مواردی که زمین در واقع بین کشاورزان تقسیم شده یا هرگز بدست خرده مالکان نیفتاده یا اگر افتاده است این گروه مورد تضییقات گوناگون واقع شده اند و در بسیاری موارد بمرور دهور از آنان سلب مالکیت شده است. نمونه این کار چنانکه در ذیل بیان خواهد شد در سیستان اتفاق افتاده است. این واقعه را که در تاریخ املاک خالصه روی داده است تاحدی

۱- این نوع زراعت را با اصطلاح انگلیسی strip cultivation گویند.

بتفصیل بیان خواهیم کرد زیرا نمودار پاره‌ای از مشکلاتیست که ممکنست در راه اصلاحات دامنه دار ارضی پیش آید .

سیستان^۱

تاریخ خالصه های سیستان از نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه آغاز میشود چه ولایت سیستان در ۱۸۶۶-۷ [۱۲۸۳] از طرف حکومت مرکزی اشغال شد . پس از آن چند تن از خوانین محلی در استقرار قدرت حکومت مرکزی چون و چرا کردند و عاقبت سیستان بدست میر علم خان امیر قائلان افتاد و این شهرستان را در ۱۸۷۴ [۱۲۹۰-۱] بعنوان تیول بوی دادند و پس از مرگ او بفرزندش رسید . میگویند که میر علم خان در زمان حکومت خود بعضی از «ملایان» محلی را بر آن داشت که بدیوان پیشنهاد کنند که باید بعضی اراضی بآنان اجاره داده شود و سرانجام درین کار توفیق یافتند . ازین گذشته او «سرداران» (حکام محلی و خوانین ایلات) را مجبور کرد که مبالغی مالیات جنسی بدهند و عده‌ای مستخدم دولت بعنوان خدماتی که باراضی آنان تعلق میگرفت آماده کنند. زمانی فرارسید که این مالیات و خدمات مال الاجاره بشمار آمد و سیستان را «خالصه» شناختند . تاریخ بعدی سیستان بیشتر عبارتست از دسایسی که میان چنددسته از سرداران بخصوص علی خان سرابندی و خانواده امیر قائلان صورت گرفته است .

اوضاع طبیعی سیستان باعث ایجاد مسائل خاصی شده است . این ناحیه از شمال و مغرب محدودست بدریاچه معروف به هامون . رود هیرمند پس از جاری شدن در سیستان بدو شعبه منشعب میگردد . شعبه اول که موسوم است به پریان [بفتح اول] در جهت شمال جاریست و به عده ای از نهرها منقسم میشود که از همه مهمتر

۱ - در صفحات بعد هر جا ذکر کردیم از «سیستان» شده مراد ولایت سیستان واقع در ایرانست مگر اینکه جز این قید شود .

عبارتست از نياتك و ملكى. اولى قسمتى از شمال غربى سيستان و دومى ناحيه «میان كنگى» يعنى شمال و شمال شرقى سيستان را مشروب ميكند. پريان در جهت شمالى امتداد دارد و تشكيل مرزايران و افغانستان را ميدهد و سرانجام بطرف شمال شرقى افغانستان جارى ميشود. شعبه دومى كه موسوم است به رود سيستان در جنوب و جنوب غربى سيستان جاريست. نزديك مرز، سد كهك كه برين رود بسته شده مسير آب را بسوى پريان منحرف ميكند. در قسمت پائين تر، سد ديگرى بنام بند زهك ساخته اند كه از آن عده اى نهر منجمله نهر حسنكى منشعب است. اراضى سيستان با اين مجارى و نهر هاى متعدد مشروب ميشود و مازاد آب را بدرياچه هامون ميرسانند كه از آنجا هم بوسيله نهرى كه به شىلا معروف است بخارج از درياچه جريان مى يابد. زمين هاى سيستان فقط بوسيله آبيارى مشروب ميگردد و چون مسطح است هنگام طغيان آب اين خطر پيش مى آيد كه آب همه جا را فرا گيرد. از يك طرف براى تاامين آبيارى سيستان و از طرف ديگر براى ممانعت از طغيان آب در طول ساحل رود، ساختن سد هائى معروف به «كوره» از گل و لاي و چوب گز ضرورت دارد و هر سال بايد نهرها را لاروبى كرد. مرمت و نگهدارى سد هائى كه در طول ساحل ميسازند از مصالح مشترك عامه مردم است زيرا تنها يك شكاف ممكنست باعث شود كه آب طغيان كند و همه جا را فرا گيرد. اگر مقررات خاص و نظارت و مراقبت در امر جريان آب هير منداز ميان برود سيستان بر اثر طغيان آب يا كم آبي دچار زيان و ويراني ميشود همچنانكه طغيان آب در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش]. يك دوره يعنى چندين سال بى آبي منجر شد و در طى اين سالها نواحى وسيعى از نيزارها و مراتع كه معمولاً چراگاه حشم است خشكيد و همين امر در تشديد فقر و فاقه عمومى سيستانيان تاثير كلى داشت.

نظارت و مراقبت در امر آب هیرمند مسأله ایست که فوق قدرت و استطاعت مالی رعایاست و مستلزم نوعی نظارت حکومت مرکزیست. ساختن و مرمت کردن نهرها بوسیله بیگاری که در اصطلاح محلی «حشر»^۱ گفتند میشود تحت نظارت بنگاه آبیاری وزارت کشاورزی که بطور کلی مسؤول امور آبیاریست صورت میگیرد.

تا سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲ - ۳) خالصه های سیستان را به «سرداران» و سرشناسان محل اجاره میدادند. در آن سال تصمیم گرفتند که خالصه های سیستان را میان کشاورزان تقسیم کنند زیرا سرداران و کسان دیگری که اراضی خالصه را در تصرف داشتند قدمی در راه حاصلخیز کردن زمین های سیستان برنداشته بودند و در حق رعایا اجحاف کرده و غالباً از پرداخت مال الأجاره بدولت امتناع ورزیده بودند. پس اراضی سیستان بحصه هایی که هر کدام ۳۶،۰۰۰ ذرع مربع یا گز مربع بود تقسیم شد. زمینهایی که اسماً مرکب از یک الی ۱۲۰ حصه بود برعایا و سرداران و دیگران بر مبنای قدرت فلاحتی آنان واگذار شد و بهر حصه مالیات سالانه ای («مئال») از قرار حصه ای ۵۰ ریال بستند. با اینهمه این واگذاری اراضی تغییری در ملکیت آنها نداد. پس از آن در ۱۳۱۶/۱۹۳۷ بموجب تصویب نامه هیأت وزیران (شماره ۳۱۲۴ مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۱۶ = ژوئن ۱۹۳۷) مقرر شد که (۱) خالصه های سیستان فروخته شود و بحصه های ۳۶،۰۰۰ ذرع مربعی یا گز مربعی تقسیم گردد^۲. (۲) قیمت هر حصه ۵۰۰ ریال تعیین گردد که نقد و یک کاسه پرداخته شود یا ۸۰۰ ریال که با قسط

۱- نگاه کنید به پیش ازین، ص ۳۸۹. ۲- یعنی مقدار زمینی که در آن هر سال میتوان ۶۰۰ کیلو گرم کندم بر اساس «دو آیش» کاشت و مقصود از دو آیش آنست که هر سال نیمی از هر حصه زمین رانا کشته بگذارند.

ده ساله از قرار قسطی ۸۰ ریال تأدیه گردد. (۳) زمین‌ها را بقطعات عمده بفروشند و تقسیم بعدی این قطعات میان زارعان و ترتیب آیش بندی زمینها بعهده اداره کشاورزی باشد. (۴) حق تقدم با کسانی باشد که در حال حاضر مشغول کشت و زرع زمین اند. (۵) زمین فقط بکسانی مجدداً فروخته شود که مقیم سیستم باشند یا بکسانی که پس از خرید زمین در سیستم اقامت خواهند یافت. (۶) فقط بکسانی که در حال حاضر بیش از ده حصه زمین زراعت میکنند بیش از ده حصه زمین فروخته شود. (۷) چنانچه زمینهای مجاور منازل رعایا برای درخت کاری مناسب باشد، این زمینها بلاعوض بآنان واگذار گردد.

برای اجرای این تصویب نامه هیچ عمل ممیزی صورت نگرفت. کار تقسیم زمین بدست مأموران اداره کشاورزی سیستم افتاد و بلافاصله شکایت‌هایی از بی‌نظمی امور شد. وزارت دارائی که هیچ نمیخواست خود را گرفتار کاری کند که رفته رفته بصورت مسأله غامضی در می‌آمد نخست در ادعای خود مبنی بر شرکت در امر تقسیم خالصه‌ها یا تقسیم آنها بوسیله کمیسیون محلی اصرار نورزید. با اینهمه در ۱۳۱۸/۱۹۳۹-۴۰ وصول شکایت نامه‌های بسیار و عدم وصول مالیات و مطالبات دولت از مردم سیستم (تحصیل این مالیات و مطالبات از ۱۳۱۶/۱۹۳۷-۸ بعهده اداره کل فلاحت گذاشته شده بود) وزارت دارائی را مجبور بدخالت کرد در آن سال مسؤولیت تمام امور مربوط بتقسیم خالصه‌های سیستم را بجز آبیاری از اداره کل فلاحت سلب و بوزارت مالیه تفویض کردند اما این امر تأثیری در کمیت شکایات نکرد.

در اواخر ۱۳۱۸/۱۹۴۰ و اوایل ۱۳۱۹/۱۹۴۱ دو قضیه باعث شد که مشکلات و شکایات مورد بحث بمنتهی درجه برسد. اولی قضیه محمد امین نارویی بود که شکایت کرده بود که زمینی را که چندین سال در تصرف او بوده

ووی آنرا زراعت میکرده است از او گرفته و بهار باب مهدی تاجر [یزدی] مقیم طهران فروخته اند. کمیسیونی که برای رسیدگی باین شکایت از طرف ستاد ارتش مأمور شد معلوم کرد که $\frac{1}{4}$ ۱۹۶ حصه از اراضی سیستان به محمد امین ناروئی اجاره داده شده است که آنها را او ورعایای محل زراعت کرده اند. در آن واحد این زمین بر خلاف تصویب نامه سابق الذکر هیأت وزیران بهار باب مهدی [یزدی] فروخته شده است و حال آنکه تصویب نامه مزبور صریحاً مقرر داشته بود که حق تقدم با کسانیست که در حال حاضر یعنی تاریخ صدور تصویب نامه بزراعت زمین اشتغال دارند. بعلاوه بر اثر تحقیقات این کمیسیون معلوم شد که به سی و سه تن از کسانی که هرگز در ناحیه زابل مالک نبوده اند زمین فروخته شده است و این سی و سه تن بیشتر عبارت بودند از مأموران دولت.

قضیه دوم عبارت بود از قضیه غلامحسین بارانی که از اجحاف مأموران اداره کشاورزی شکایت کرده و گفته بود که اداره مزبور اراضی بارانی هارا به محمدعلی کیانی فروخته است پس از رسیدگی معلوم شد که ۲۵۲ حصه زمین از بارانی ها گرفته و به محمدعلی کیانی اجاره داده اند و این اراضی را بعدها به خویشان و بستگان وی فروخته اند بنحوی که ۲۵۲ حصه ظاهراً بنام بیست و دو تن اما در واقع تمام متعلق بکیانی و عملاً در تصرف اوست.

بر اثر تراکم شکایات رضاشاه امر کرد که مسأله تقسیم زمین های خالصه کلاً بوسیله کمیسیونی که بموقع خود تشکیل شد و اعضای آن عبارت بودند از نمایندگان شعبات محلی وزارت دارائی و کشور و دادگستری و جنگ تجدید نظر شود و این کمیسیون گزارش خود را در ۱۹ فروردین ۱۳۱۹ (آوریل ۱۹۴۰) بدولت تقدیم کرد.

نتیجه گزارش کمیسیون بالحنی که ظاهراً تا حدی آمیخته بترس و ابهام

است بيان شده و شايد بتوان گفت كه ابهام آن عمدی بوده است . باری بموجب این گزارش قلت مساحت و كثرت جمعیت اراضی خالصه بحدیست كه بزحمت میتوان برای هر خانوار يك حصه قائل شد . در گزارش پیشنهاد شده است كه اول خالصه‌ها را ممیزی سپس حصه‌ها را از روی آن معین كنند اما قیمت زمین و شرایط پرداخت نباید تغییر یابد . برای آنكه بتوان این پیشنهاد را عملاً در مورد هر يك از دهات بكار بست کمیسیون پیشنهاد های متعددی میکند باین شرح : (۱) اگر شماره خانوار ها مطابق با شماره حصه ها باشد درین صورت اقدامی لازم نیست، (۲) اگر شماره خانوارها کمتر از عدد حصه‌ها باشد درین صورت کسانی از اهل محل كه سابقاً بیش از يك حصه داشته اند میتوانند حد اكثر صاحب پنج حصه شوند، (۳) اگر شماره خانوارها بیش از شماره حصه ها باشد مازاد عدد خانوارها را باید بنزد يك ترین دهی كه دارای حصه‌های اضافی است كوچ داد، (۴) اگر پس از اقدام در مورد پیشنهاد شماره (۲) باز هم شماره حصه‌ها زیاد بیاید بقیه حصه‌ها را میتوان به (الف) اهالی محل و (ب) اشخاصی كه اهل سیستان نباشند واگذار كرد مشروط بر اینكه در سیستان اقامت كنند و در هر حال حداكثر میتوان تا ه حصه باین گونه كسان داد . اگر باز هم حصه‌هایی باقی بماند باید درین صورت بمالكان اجازه داد كه دارای اراضی وسیع تر یا عدد مناسبی از آنها باشند .

درین گزارش همچنین پیشنهاد شده است كه زمین بایر و شوره زاری كه احیای آن محتاج صرف مقداری سرمایه است در صورتی كه صاحب زمین مجاور حاضر با حیای آن باشد باید بلاعوض با او اگذار شود و اگر او حاضر به آباد كردن زمین نباشد بشخص دیگری كه آماده این كارست انتقال یابد .

بعدها کمیسیون محلی در برابر سؤالاتی كه وزارت دارائی مطرح کرده بود

اظهار کرد که مقصود کمیسیون در مورد کسانی که بیش از يك حصه بآنان تعلق گرفته این نبوده است که بقیه حصه‌های آنان دوباره میان دیگران قسمت شود و ادعا کرد که موضوع شکایت مردم این نبوده است که چرا عده ای بیش از يك حصه دارند. در واقع چنین مینماید که این جواب خط بطلان بر اصل گزارش کشیده باشد. باری گزارش بعرض شاه رسید و امر کرد که هیأت وزیران کمیسیونی را مأمور تجدید نظر درین کار کنند (۱۲ دیماه ۱۳۱۹ = ژانویه ۱۹۳۱). بنابراین هیأت وزیران در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۱۹ تصویب کردند که نمایندگان وزارتخانه های مربوط جلساتی تشکیل دهند و نسبت بدستورانی که میبایست بکمیسیون مورد بحث صادر شود اتفاق آراء حاصل کنند. نمایندگان وزارتخانه های مربوط هم در گزارشی که بموقع خود درین باره تقدیم کردند پس از برشمردن شکایت های ناشی از درست اجرا نشدن تصویب نامه ۲۷ خرداد ۱۳۱۶ (ژوئن ۱۹۳۷) پیشنهاد کردند که کمیسیونی برای اجرای برنامه ذیل بزابل اعزام شود: (۱) تقسیم اراضی خالصه به حصه‌هایی که هر کدام ۵۰ هکتار باشد؛ (۲) فروش این حصه ها باهالی محل از قرار هکتاری ۲۵۰ ریال باقساط بیش از ده سال یا به هکتاری ۱۶۰ ریال يك كاسه و بیول نقد؛ (۳) فروش اراضی بقطعات بزرگ مشاع؛ (۴) منع فروش هر قطعه زمینی که بیش از مقدار ده حصه باشد؛ (۵) تشکیل شرکتی برای عمران سیستان که نصف سرمایه آن مرکب از اموال غیر منقول خرده مالکان و نصف دیگر عبارت از جوهری باشد که سرمایه داران تعهد خواهند کرد و درین مورد سرمایه داران سیستانی باید بر دیگران مقدم باشند^۱.

۱ - وظایف این شرکت و رابطه آن با کسانی که حصه‌هایی از زمین بآنان واگذار شده یا قرار بود واگذار شود بیان نشده است.

در ضمن در اواخر ۱۳۱۹/۱۹۴۱ اوضاع سيستان وخيم شد و از بس از دهقانان اخازی شد آنان شروع بمهاجرت بجاهای ديگر کردند. از يبرو کمیسیوني مرکب از نمايندگان وزارت دارائی و داد گستری و کشور و اداره کل کشاورزی بموقع خود تشکیل شد و در تاريخ ۸ اردی بهشت ۱۳۲۰ (آوریل ۱۹۴۱) اعضای کمیسیون بزابل رسیدند اما کارهائی که کمیسیون انجام داد مطابق دستورات هیأت وزیران نبود. کمیسیون گزارش خود را در اوّل تیر ماه ۱۳۲۰ (ژوئن ۱۹۴۱) تقدیم کرد. درین گزارش شکات بچند دسته تقسیم شده اند: (۱) شاکيانی که زمین نگرفته اند، (۲) شاکيانی که حصه های آنان کمتر از مقدار مقرر بوده است، (۳) شاکيانی که حصه های آنان بدیگران داده شده است، (۴) شاکيانی که دیگران حصه های آنانرا غصب کرده اند، (۵) شاکيانی که حدود حصص آنان تعیین نشده است، (۶) شاکيانی که زمین گرفته اند اما زمینشان قابل زراعت نیست. گزارش ازین حدّ فراتر رفته و اصل تقسیم زمین را بقطعات کوچک رد کرده و اهم دلایلی که درین مورد بر شمرده باین شرح است: (۱) در گزارش ادعا شده است که جمعیت آن ناحیه کافی نیست. عده بالقوه خرده مالکان به ۳۰،۰۰۰ تخمین شده و حال آنکه جمع کل حصه ها که رسماً به ۳۶،۰۰۰ بر آورد شده است تخمیناً کمتر از ۴۰،۰۰۰ نیست. (۲) ادعا شده است که جهل خرده مالکان و نداشتن سرمایه و افزار کار و عدم همکاری متقابل آنان مانع از عملی شدن نقشه تقسیم اراضی خالصه شده است. (۳) کمیسیون پس از بررسی پیشنهاد دولت مبنی بر اعطای وام بخرده مالکان بوسیله بانک کشاورزی آنرا غیر عملی دانسته و رد کرده اگر چه با دادن وام بعمده مالکان بمنظور درخت کاری و احداث باغهای میوه و خرید تراکتور و غیره موافقت نموده است. سپس کمیسیون درین گزارش این نکات را توصیه کرده است: (۱) اراضی خالصه

باید قریه بقریه یا بقطعات بزرگ از قرار هکتاری ۲۵۰ ریال با قسط و در صورتی که خریدار بخواهد قیمت رایگ جا و نقد بپردازد با تخفیف مجموع قیمت فروخته شود. موضوع اقامت در محل نباید شرط اصلی باشد اما زمین داران فعلی باید نسبت بتازه واردها حق تقدم داشته باشند؛ (۲) دستور مورخ ۱۵ اردی بهشت ۱۳۲۰ (م ۱۹۴۱ه) اداره دارائی زابل مبنی بر متوقف ساختن فروش اراضی قبل از انجام گرفتن عمل ممیزی و اتخاذ تصمیم از طرف هیأت دولت باید تأیید شود. این گزارش در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۲۰ (اوت ۱۹۴۱) بهیأت وزیران تقدیم شد اما درباره آن اقدامی نکردند. با اینهمه وزارت دارائی دستوری را که به اداره دارائی زابل داده بود تأیید کرد و قرار شد بعنوان اقدام موقت بکسان دیگری که تقاضای زمین کرده بودند حصه‌هایی بنسبت قدرت کشاورزی هر يك داده شود و این گونه اشخاص هر سال «بهره مالکانه دولت» را به اداره دارائی بدهند. همچنین وزارت دارائی موافقت کرد که کمیسیون محلی مرکب از فرماندار و رؤسای ادارات دادگستری و کشاورزی مأمور رسیدگی بشکایات جزئی مردم شوند.

در اوایل ۱۳۲۱/۱۹۴۲ بدستور نخست وزیر وقت کمیسیون محلی مرکب از استاندار، فرمانده لشکر جنوب شرقی، رئیس کشاورزی استان هشتم و رؤسای ادارات دارائی و کشاورزی زابل برای رسیدگی بوضع خالصه‌های سیستان و تهیه گزارش تشکیل شد. این کمیسیون در گزارش خود وضع موجود را نتیجه این عوامل دانست: (۱) جهل و تنبلی و خودخواهی رعایا؛ (۲) نبودن مقامات مسؤولی که باید در امور دهات نظارت کنند؛ (۳) طرز کار و رفتار مأموران دولت که یا صاحب سهم اند و یا عامل اخلاص و تحریک بشمار میروند و (۴) تضاد منافع و مطالبات ادارات مختلف دولتی. درین گزارش کمیسیون برای نشان دادن

اوضاع جاری بحد ذکر ارقام ذیل پرداخته است: کشت گندم و جو که در ۱۳۱۹/۱۹۴۰-۱ بمقدار ۲۱,۵۰۰ خروار بوده است در ۱۳۲۰/۱۹۴۱-۲ فقط به ۱۶,۵۰۰ خروار تنزل یافته است. مقدار متوسط مازاد گندم و جو قبل از تقسیم خالصه‌ها ۴۰,۰۰۰ خروار بوده است اما پس از تقسیم خالصه به ۷,۰۰۰ الی ۱۰,۰۰۰ خروار تنزل یافته است. سپس کمیسیون پیشنهاد می‌کند که: (۱) روش موجود باید لغو شود و اراضی خالصه از طریق مزایده فروخته یا اجاره داده شود تا اینکه زمین بدست عمده مالکان یا مستأجران بیفتد و دولت بتواند حد اکثر مازاد را مطالبه کند؛ (۲) اگر دولت بخواهد موقتاً روش جاری را دنبال کند درین صورت حصه‌هایی که اکنون در دست مأموران دولت است باید از آنان گرفته شود و مجدداً میان زارعان یا مالکان قسمت گردد. باینهمه چنین مینماید که نسبت باین گزارش اقدامی معمول نشده است.

در تیر ۱۳۲۳ (ژوئن - ژوئیه ۱۹۴۴) گزارش دیگری تهیه شد و این بار نمایندگان وزارت دارائی و کشاورزی مأمور تهیه آن شده بودند. درین گزارش قید شده است که از ۱۳۱۷/۱۹۳۸-۹ تا تاریخ تحریر گزارش بموجب دفاتر موجود ۱۷۹ حصه از قراحصه‌ای ۵۰۰ ریال و ۲۵,۰۸۳ حصه نیز با قساطر فروخته شده است و جمع کل وجوه بدست آمده ۸,۵۴۸,۷۰۸ ریال (تقریباً ۵۰,۲۸۷ لییره) است. بعلاوه ۴۴۱ سهم برای زراعت و در ازای دریافت سالانه «بهره مالکانه دولت» باشخاص واگذار شده است. درین گزارش از روش - یا به بیان درست از نبودن روش - ثبت این املاک و واگذاری سخن گفته و بشرح آشفتگی دفاتر ثبت پرداخته‌اند. نویسندگان گزارش فهرستی هم از انواع مختلف شکایات بدست داده و نوشته‌اند که درپاره‌ای از موارد هر چند زارعان پاره‌ای از اقساط بدهی خود را بابت زمین‌های واگذاری پرداخته‌اند اما همینکه

آب طغیان کرده و این اراضی را فرا گرفته است زمین خود را رها کرده و رفته اند. پس از آن دیگران آمده و این زمین ها را غصب کرده و بزراعت آنها پرداخته اند. آنگاه صاحبان اصلی مجدداً در صدد مطالبه زمین های خود برآمده اند. در موارد دیگر، زمین های کسانی که سفر کرده یا برای انجام دادن خدمت نظام و وظیفه رفته اند در غیاب آنان میان دیگران تقسیم شده است. باز در پاره ای از موارد اشخاص در صدد غصب زمین هایی برآمده اند که صاحبانشان هر يك بجائی رفته یا مرده اند و این غاصبان نه بهره مالکانه دولت را میدهند نه اقساط بدهی را که به اراضی غصب شده تعلق میگیرد. در دیگر موارد چون این زمین ها تحدید حدود نشده است صاحبان آنها غالباً از حدود خود تجاوز نموده اند و زمین هایی را که حقاً متعلق بهمسایگان بوده است ضمیمه اراضی خود کرده اند. در ۱۳۱۸/۱۹۳۹-۴۰ زمینهایی که سهام عدده کثیری را تشکیل میداده است آب گرفته و صاحبان ۱۸۶۰ سهم ادعا کرده اند که هیچ تاوانی ازین بابت نگرفته اند. ازین گذشته چون هیچ عمل ممیزی انجام نگرفته بوده است عددهای بیش از آنچه استحقاق داشته اند زمین گرفته اند. کمیسیون مسؤولیت این مشکلات و مراعات را متوجه کارهای خلاف و سودجویی های مأموران اداره کشاورزی تا سال ۱۳۱۸ و مأموران اداره دارائی از ۱۳۱۹ ببعده کرده است. کمیسیون درین گزارش صورتی از سهام مأموران دولت بدست داده است یعنی سهامی که فقط بنام آنان بوده و بهمین جهت نامی از سهامی که متعلق به بستگان مأموران مزبور بوده است نبرده. سهام نوع اول بالغ بر $\frac{1}{3}$ ۱۲۲۳ بوده است. ازین گذشته $\frac{1}{3}$ ۳۵۲ سهم برای «بهره برداری» بمأموران دولت واگذار شده بوده است. کمیسیون درین گزارش اصرار ورزیده است که باید اراضی ممیزی شود و این کار را لازمه هر گونه اصلاح اراضی دانسته است. گزارش خاطر نشان میکند که ممیزی

جزئی در ۱۳۱۴/۱۹۳۵-۶ بعمل آمده است و تفاوت عدّه سهام ممیزی شده را با عدّه سهامی که عملاً باشخاص واگذار شده است نشان میدهد و ادعا میکند که اگر از نقشه‌هایی که در ۱۳۱۴/۱۹۳۵-۶ تهیه شده است استفاده نشده این کار عمدی بوده است. کمیسیون سفارش میکند که: (۱) مادام که ممیزی بعمل نیامده است دیگر زمین بکسی واگذار نشود، (۲) کمیسیون محلی مرکب از فرماندار و رؤسای ادارات کشاورزی و دادگستری محل هر هفته برای رسیدگی بشکایات جزئی تشکیل گردد و (۳) باید در بر آورد مساحت زمین‌هایی که اشخاص علاوه بر سهام رسمی مقرر دولت تصاحب کرده‌اند کوشید و آن مقدار از بهره مالکانه دولت را که بآنها تعلق میگیرد وصول کرد. معنی ضمنی این مطلب آنست که سهام مأموران دولت باید ضبط شود. چنین مینماید که وزارت دارائی اقدامی در زمینه قسمت (۲) و (۳) پیشنهادهای مزبور کرده باشد اما حاصل این کار فقط آن بود که عدّه شکایات بیشتر و فریاد دادخواهی بلندتر شد. ازین گذشته چنانکه می‌گفتند اداره دارائی محل زمینهای بیشتری بمأموران دولت واگذار کرد.

مقارن همان تاریخ یعنی در ۲۰ تیر ۱۳۲۳ (ژوئیه ۱۹۴۴) گزارش دیگری تهیه شد که مشتمل بود بر تفصیل خلاف‌کاریهای منسوب بمأموران دولت. درین گزارش صورت سهام کارمندان دولت که بنام آنها بوده است با ذکر تاریخ واگذاری یا فروش آنها از ۱۳۱۱/۱۹۳۲-۳ تا ۱۳۲۳/۱۹۴۴-۵ آمده است و این صورت اصولاً با صورت سابق الذکر مطابقت دارد. در اواخر سال ۱۳۲۴/۱۹۴۶ کمیسیونی بنا به تقاضای وزارت کشور تشکیل شد. اعضای کمیسیون عبارت بودند از نمایندگان وزارت دارائی، کشاورزی، بهداری، ژاندارمری و اداره کل ثبت اسناد و املاک. کمیسیون در گزارشی که بنخست وزیر داد توصیه کرد که

باید هیأتی بسیستان اعزام شود و این هیأت دارای اختیارات کامل و يك گروه ممیزی باشد. این پیشنهاد در چندین گزارش وزارتى دیگر که تاریخ آنها بین ۱۹۴۶/۱۳۲۴ و اواسط ۱۹۴۶/۱۳۲۵ است تکرار شده است. هیچ سابقه‌ای در دست نیست که نشان دهد اقدامی نسبت باین گزارشها صورت گرفته است.

در اواسط تابستان ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ ش.] با اینکه متجاوز از دوازده سال از آغاز تقسیم خالصه‌های سیستان میگذشت هنوز هیچ سند مالکیتی صادر نشده بود. ظاهراً تقسیم این زمینها بر اساس هیچ گونه قرارداد حقوقی صورت نگرفته است. تنهامدار کى که در دست صاحبان اراضی است قبوض رسید اقساطی است که پرداخته اند. با اینهمه و با اینکه اسناد مالکیت در دست کسی نیست سهام عملاً خرید و فروش میشود و مدارك فروش آنها رسماً صادر میگردد. آنچه اختلال وضعی جاری را شدیدتر میکند آنست که هنوز عمل ممیزی یا مساحی صحیحی انجام نگرفته است. از يك سو بارشوه خواری و تضییق رعایا املاك غالب آنان را غصب کرده اند و از سوی دیگر در بسیاری موارد با مداخله در امر تقسیم آب و ندادن آب به آنان زمینهایشان را بی ارزش گردانده اند. با این ترتیب صاحب زمین ناگزیر آن را بقیمتی ارزان فروخته است یا همینقدر از آن دست کشیده و رفته و دیگری آمده و آن را غصب کرده است. ازین گذشته در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] هنگام غلبه قحط و غلا رعایا سهام خود را در ازاء مبالغ اسمی میفروختند. در نتیجه این تحولات کونا کون بار دیگر قسمت اعظم سیستان بدست عمده مالکان افتاده است.

نه تنها از زارع اخاذی میشود بلکه کله دار و ماهیگیر هم دچار این بلیه اند. کله داران کله‌های خود را در نزارهای هامون میچرانند و «حق المرتعی» که بدولت میپردازند عبارتست از قرار هر رأس ۲ ریال در سال. با اینهمه میگویند

که در سالهای اخیر یعنی از ۱۹۴۶ [۱۳۲۴ ش.] ببعده مرابع و نیز اراضی را «سردارها» و دیگران غصب کرده‌اند. در بعضی موارد این قبیل اراضی را بیهانه اینک که میخواهند آنها را بزمین‌های زراعتی مبدل کنند از اداره دارائی اجاره کرده‌اند و حال آنکه این زمینها برای زراعت مناسب نیست. مال الاجاره‌ای که قرار بود بابت بهره‌داری این زمینها به اداره دارائی بپردازند يك سوم مقدار محصول بود اما از آنجا که محصولی بدست نیامد مال الاجاره‌ای هم نپرداختند. آنچه در غالب موارد اتفاق افتاده آنست که اشخاصی که زمین‌های خالصه را بیهانه تبدیل آنها بزمین‌های زراعتی اجاره کرده بودند در واقع قدمی درین راه برنداشتند بلکه در عوض آنها را بقیمت بیشتری بگله‌داران اجاره دادند و دولت هم کماکان از هر رأس گله دوریال میگرفت. همچنین میگویند که قطعاتی از زمینهای رسوبی واقع در طول رودخانه هامون را «سرداران» و دیگران بوسایل مشکوک و بیهانه‌های مظنون از اداره دارائی گرفته‌اند. سابقاً عده ماهیگیران ۸۰۰ خانوار بود اما اکنون شاید از ۴۰۰ خانوار تجاوز نکند.

از آنچه گفتیم پیداست که سعی دولت در ترویج و تشویق خرده مالکی و تضعیف نفوذ «سرداران» و سرشناسان محل و سرانجام افزودن بر میزان حاصلخیزی و آبادانی سیستان بنحوی اسفانگیز باطل شده است. در حال حاضر سطح زندگانی مردم سیستان برابر با سطح زندگانی مردم سایر نقاط ایران یا میتوان گفت پائین ترست. گله‌داران و ماهیگیران سیستانی از جمله افراد متعلق بابتدائی ترین جوامع ایرانند. زمین‌های سیستان با اینکه مستعد باروریست کاملاً بهره‌برداری یا بخوبی زراعت نشده و در آنجا بیماری بخصوص تراخم و سیفلیس شیوع و استه‌مال تریاک بشکل شیره رواج دارد. بر روی هم در سیستان محیطی بوجود آمده است که مردم نسبت به فعالیت بی‌اعتنا شده و از هر کاری

دست کشیده‌اند و چنین مینمایند که جمعیت این ناحیه رو بکاهش نهاده است . در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] که افغانها مانع از جریان یافتن طبیعی آب از افغانستان بیستان شدند مشکلات محلی شدت یافت و سرانجام قحط و خشک سالی پدید آمد . با اینهمه علت اصلی خرابی بیستان و فقر و مسکنت مردم و تقلیل نفوس آن سامان را باید در ظلم و تعدی «سرداران» جستجو کرد همچنین در خلاف - کاریهای مأموران دولت و نظارت غیر کافی در امر آبیاری و فقدان خدمات بهداشتی و این حقیقت که چون رعیت نسبت بتصرف و تملک زمین تأمین ندارد بهیچ روی حاضر نیست که در عمران آن بکوشد .

خوزستان

پس از بیستان مهمترین ناحیه‌ای که املاک خالصه در آنجا تمرکز یافته عبارتست از خوزستان . املاک خالصه خوزستان بدو دسته تقسیم میشود : املاک خالصه قبل از رضاشاه و خالصه‌های رضاشاه . املاک اخیر بیشتر عبارتست از املاکی که بر اثر مصادره اموال شیخ خزعل بدست آمده است . بنا بگفته نجم‌الملک در دوره قاجاریه زمین و آب هویزه، اهواز، فلاحیه، محمّره (خرمشهر)، رام هرمز و در واقع تمام خوزستان خالصه^۱ بوده است . بعضی از این خالصه‌ها در اواخر دوره قاجاریه فروخته شد . امروز روز هنوز عده معتناهی از املاک خالصه میان شعیب و اهواز وجود دارد همچنین در دشت میشان و در ناحیه خرمشهر - آبادان، در دو ناحیه واقع در منطقه دزفول یعنی چغامیش [بضم اول] و ایجیروپ [بکسر اول و فتح سوم] (گیروپ) و دوده (واقع در جنوب شوشتر) و بعضی نواحی واقع در کهگیلویه (که بویر احمدی‌ها غصب کرده‌اند) و پاره‌ای از املاک واقع در دشتی که در جنوب کهگیلویه قرار دارد از جمله تلاهو [بکسر اول] و منگلو

۱- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، سفرنامه عربستان، ورق ۲۷۹.

[بفتح اول وسوم] و هند یجان [بکسر اول]. در محل اخیر دولت خود رأساً زمین را زراعت می‌کند و املاک خالصه در جاهای دیگر را اجاره می‌دهد. در بعضی نواحی هر سال مال الاجاره بوسیله «ممیزی» تعیین می‌شود.

بقراری که می‌گویند شرایط اجاره خالصه‌های ناحیه‌های اهواز در هر محل بمیزان معتنابهی فرق می‌کند. نکات عمده ای که در اجاره نامه مورخ نوامبر ۱۹۴۵ [آبان ۱۳۲۴ ش.] مربوط بمرزعه‌ای واقع در حوالی کوت عبدالله قید شده بشرح ذیل است: در چهار ساله اول دولت مال الاجاره دریافت نخواهد کرد، در چهار ساله دوم ۸ درصد مجموع غلات صیفی و شتوی و محصول درختان را خواهد گرفت و در چهار ساله سوم ۱۰ درصد، در چهار ساله چهارم ۱۲ درصد و در چهار ساله پنجم ۱۵ درصد. مستأجر متعهد می‌شود که محصول را بنرخ دولتی مبدل بیول نقد کند و تلمبه ای که بتوان با آن خالصه مورد اجاره را آبیاری کرد نصب کند و کار نصب تلمبه را در چهار ساله اول بی پایان رساند. دولت می‌تواند پس از بیست سال اجاره را تجدید کند، در غیر این صورت درختان و باغها و ماشین آلات متعلق بمستأجر خواهد بود و او متعهد می‌شود که کماکان ۱۵ درصد را بپردازد. با این همه می‌تواند حقی را که در موارد مزبور باو تعلق می‌گیرد بدیگری بفرشد، سایر حقوق مربوط به بناها و نهر و غیره متعلق بدولت است.

بسیاری از املاک «خالصه‌دیم» در ملکیت «بالفعل» اعراب است نه ملکیت «حقیقی» آنان. در مورد بقیه خالصه‌ها بسیاری از آنها بر اثر اجرای قانون مصوب فروردین ۱۳۰۶ (مارس - آوریل ۱۹۲۷) و قانون مصوب ۱۶ فروردین ۱۳۱۴ (آوریل ۱۹۳۵) بصاحبان جدید تسلیم شد. در ۱۶ آبان ۱۳۲۶ (نوامبر ۱۹۴۷) آئین نامه دیگری راجع به انتقال املاک خالصه خوزستان بتصویب هیأت وزیران رسید.

مقصود عمده از آئین نامه قانون مصوب ۱۳۰۶/۱۹۲۷ ظاهرأ بسط
 زراعت و تشویق خرده مالکی بود و بموجب آن در صورت تساوی شرایط حق
 تقدم با دهقانان محلیست . با اینهمه حق کامل مالکیت بآنان داده نشده
 است . اگر صاحب زمین آنرا در ظرف يكسال زراعت نکند معامله فسخ
 میشود ، بعلاوه در صورتی که مصالح عامه اقتضا کند دولت میتواند زمین
 را دوباره بید تصرف خود در آورد . انتقال حق زراعت زمین باتباع بیگانه
 ممنوع و انتقال چنین حقی باتباع ایران با تصویب وزارت دارائست . خمس
 یا عشر محصول بسته بوضع زمین باید بعنوان مالیات ارضی بدولت داده شود .
 قانون ۱۳۱۴/۱۹۳۵ یعنی « قانون اجاره و اگذاری اراضی خوزستان بملکیت
 اشخاص مصوب ۱۶ فروردین ۱۳۱۴ » مقرر میدارد که زمین باید با افراد یا
 شرکت هائی واگذار شود که حاضرند آن را بوسیله تلمبه آبیاری کنند . مساحت
 زمین واگذاری باید منحصر به $\frac{۲}{۳}$ برابر مساحت زمینی باشد که ممکنست
 بوسیله تلمبه مورد تعهد صاحب زمین مشروب گردد . این اراضی مبدل بملك
 شخصی کسانی خواهد شد که اراضی خالصه بآنان داده میشود . اما انتقال زمین در
 سه سال اول منوط بموافقت وزارت دارائی خواهد بود . آئین نامه مصوب
 ۱۳۲۶/۱۹۴۷ نیز مر بوط بانتهال اراضی باشخاصی است که حاضرند بوسیله نصب
 تلمبه زمین را مشروب کنند . بموجب این آئین نامه حق تقدم بازرگان محلیست
 مشروط براینکه در ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ تصویب نامه تقاضای خود را
 تسلیم کنند . مقدار زمینی که بهر شخص واگذار میشود ۳ هکتارست . عده
 قطعاتی که ممکنست بیک شخص واگذار شود محدود نشده است . درین آئین نامه
 تکلیف حقوق مالکیت تاحدی مبهم مانده است اما حق انتقال را مشروط بر این
 کرده اند که گیرندگان اراضی ، تعهدات خود را در مورد زراعت زمین هائی که

گرفته‌اند انجام داده باشند. در آئین‌نامه قانون مصوب ۱۳۰۶/۱۹۲۷ قید شده است که تقاضا کنندگان زمین موظف‌اند حتی المقدور در اراضی خود پنبه بکارند (ماده ۶) اما بموجب آئین‌نامه ۱۳۲۶/۱۹۴۷ درخواست کنندگان زمین باید در هر ۱۰۰ هکتار زمین واگذاری در ظرف ۵ سال يك هکتار مرغبات و خرما زراعت کنند (ماده ۱۱). ماده ۹ آئین‌نامه قانون ۱۳۰۶ درخواست کنندگان اراضی را منع کرده بود از اینکه رعایا را از خانه‌های خود برانند یا با آنان بد رفتاری کنند اما چنین مینماید که ماده ۲۰ آئین‌نامه ۱۳۲۶/۱۹۴۷ حاکی از تمایل بحفظ «وضع موجود»^۱ باشد زیرا چنین مقرر میدارد: «بارعایای ساکن اراضی واگذاری مالکین موظف هستند که مطابق معمول محل بطریق مزارع رفتار نمایند».

در تاریخ تألیف این کتاب هنوز تصویب‌نامه ۱۳۲۶/۱۹۴۷ بمرحله اجراء نیامده بود. میگویند درخواست‌های گرفتن زمینهای خالصه بیشتر از طرف ملاکان و بازرگانان و سایر مردم دارا تسلیم مقامات دولتی شده است.

اراضی سوسنگرد و هویزه خالصه است. در ۱۳۱۷/۱۹۳۸-۹ اراضی ناحیه سوسنگرد میان شیوخ و رعایای محلی قسمت شد. بهر يك از رعایایك هکتار زمین و يك سند مالکیت و بهر يك از شیوخ ۲۰ هکتار زمین داده شد. باینهمه در پاره‌ای از موارد زمین‌هائی که بدهقانان داده بودند بالاتر از سطح رودخانه بود و بهمین سبب ارزشی نداشت و سرانجام «شیخ» های خوزستان ازین دهقانان نیروی کاری برای زمینهای که گرفته بودند فراهم آوردند. در هویزه نیز چنین تقسیمی در مورد زمینهای خالصه صورت گرفت.

۱- ترجمه اصطلاح حقوقی Status quo

دیگر نواحی

گذشته از سیستان و خوزستان نواحی مهمی که در آنها املاک خالصه وجود دارد عبارتست از بلوچستان و بعضی نواحی مرزی آذربایجان. نواحی اخیر را دولت بعلل سیاسی در دست خود نگاه داشته و مشتمل است بر قریب چهل قریه در قراجه داغ و بعضی املاکی که سابقاً متعلق بشیخ طه بوده است و در ترگور مرگور بین رضائیه و شاپور (سلماس) قرار دارد. در میان دو آب قریب شش قریه و همچنین مراتع واقع در حوالی کوه سهند و مغان خالصه است.

در بلوچستان نیز مانند سیستان تاریخ املاک خالصه بیشتر بدوره سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۹۶ میلادی [۱۲۶۴-۱۳۱۳]) باز میگردد. پس از مرگ نادر شاه که در ۱۷۴۷ [۱۱۶۰] اتفاق افتاد سرزمینی که امروز بلوچستان ایران نام دارد تا مدتی تحت سلطه حکام درانی افغانستان درآمد و از ۱۷۹۵ [۱۲۱۰] ببعده میان خوانین محلی تجزیه شد و دوباره در اواسط قرن نوزدهم تحت قدرت دولت ایران درآمد و قسمت اعظم بلوچستان خالصه شد زیر املک داران قدیم آن سامان از میان رفته بودند و اسناد مالکیت آنان بدست نیامده بود. امروز روز خالصه‌های بلوچستان عبارتست از بعضی املاک و قنوات واقع در شهرهای خاش و زاهدان و قریب بیست و اند قریه در حوالی بمپور و ایرانشهر. این اراضی کلاً یا دست کم غالباً بمردم غیر محلی اجاره داده میشود و در اجاره نامه قید میکنند که روابط مستأجر با رعایا موافق با معمول محل خواهد بود (مقایسه کنید با مطالبی که پیش ازین در صفحه ۲۵۵ آورده ایم).

از خالصه‌های خراسان چیزی باقی نمانده است و آنچه وجود دارد مشتمل است بر مراتع شصت دره در حوالی تربت حیدری و هفت سهم آب رودخانه ازقند [بفتح الف و قاف].

در کردستان سابقاً عده‌نسبه^۱ فراوانی املاک خالصه وجود داشت که تا کنون بعضی از آنها فروخته شده و بعضی را هم مالکان املاک مجاور غصب کرده‌اند و فقط عده معدودی باقی مانده است. در سایر نقاط ایران املاک خالصه که در تمام ولایات پراکنده‌اند دیده می‌شود اما بیشتر آنها چندان وسیع نیست.

گذشته از نواحی مخصوصی مانند سیستان و خوزستان که کوشیده‌اند یا میکوشند املاک خالصه آنها را میان خرده مالکان تقسیم کنند خالصه‌ها بدو طریق عمده اداره می‌شود. یا محصول زمین را بمدت سه الی پنسج سال اجاره می‌دهند و درین صورت زمین (یا ده) را بمزایده می‌گذارند یا هر سال حق برداشت محصول را پس از ارزیابی می‌فروشند. در جاهائی که اراضی خالصه وسیعی وجود دارد ترتیب دوم را رعایت می‌کنند. روش اجاره دادن ده برای مدت کوتاه از طریق مزایده بطور کلی بشوئ زراعت منجر می‌گردد و مستأجر میکوشد که بمنتهی درجه از زمین بهره برداری کند بی آنکه توجیهی بحاصلخیزی آینده آن داشته باشد. املاک خالصه از نظر علاقه و توجه دستگاه اداری مملکت با آنها و روابط میان مستأجر و زارع چندان فرقی با املاک اربابی ندارد.

املاک اختصاصی^۱

در اوخر سلطنت رضاشاه نوع مخصوصی از املاک خالصه بوجود آمد که عبارت باشد از املاک شخصی یا املاک مخصوص خودشاه. این املاک را اسماً خریده بودند و اسناد مالکیت آنها هم بر حسب معاملاتی که با رعایت «فورمالیته»

۱- مؤلف محترم مطلقاً کلمه املاک را بکار برده‌اند و مترجم برای تخصیص معنی، کلمه «اختصاصی» را که اتفاقاً در مورد املاک سلطنتی بسیار مصلح است بدان افزوده است.

صورت گرفته بود صادر شده بود اما در غالب موارد این «فورمالیته» هادر حکم سرپوشی بود که روی عمل ضبط املاک نهاده بودند.^۱ در بعضی موارد صاحب ملک مجبور شده بود که ملک خود را با ملکی واقع در جای دیگر معاوضه کند و در تمام موارد قیمت این دو، برابر نبود. حساب املاک اختصاصی با حساب املاک خالصه جدا بود و اولی بوسیله دفتر مخصوص شاه اداره میشد. قسمت اعظم مازندران بترتیبی که گفتیم ضمیمه املاک مخصوص رضاشاه گشت. از هنگامی که او استعفا کرده تغییراتی در وضع و کمیّت املاک اختصاصی پدید آمده است.

بموجب فرمان همایونی، مورخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ (ستپامبر ۱۹۴۱) املاک مزبور بدولت واگذار شد. در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۲۱ (۲ ژوئن ۱۹۴۲) قانونی برای برگرداندن این املاک بصاحبان اولیه اش بتصویب رسید و محاکم مخصوص بجهت رسیدگی بدعاوی ناشی از این قانون تأسیس شد.

این املاک را - که سپس به «املاک واگذاری» معروف شد - بچهار دسته تقسیم کردند: (۱) املاکی که از صاحبان سابق آنها بمبلغی بیش از ۱۰,۰۰۰ ریال (تقریباً ۵۹ لیره) خریده شده بود؛ (۲) املاکی که با املاک واقع در دیگر نقاط معاوضه شده بود؛ (۳) املاکی که بوسیله غصب بدست آمده بود و (۴) املاکی که از صاحبان سابق آنها بمبلغی کمتر از ۱۰,۰۰۰ ریال خریده شده بود. املاک دسته (۳) و (۴) اکنون غالباً در ملکیت صاحبان سابق آنهاست خواه فرمان رسمی درین باب صادر شده باشد خواه نشده باشد. در صورتی که فرمان صادر نشده باشد دعوی بمحاکم ارجاع میشود. همینکه فرمانی برفع

۱ - چنانچه مؤلف در آخر این فصل (صفحه ۴۵۶ حاشیه شماره ۱) نیز اشاره کرده است این املاک در زمان سلطنت محمدرضا پهلوی به کشاورزان به اقساط فروخته شد.

مالك سابق صادر شد نام ملك را از دفاتر املاك اختصاصی حذف میکنند . اگر حکم محکمه بنفع در بار صادر شود ملك را با اضافه عواید يك يا چند سال گذشته که در تصرف مدعی بوده است از ویس میگیرند و این قبیل موارد بسیار معدود است . رسیدگی بملکیت املاك دسته (۱) و (۲) بمحاکم ارجاع میشود . اگر حکم بنفع در بار صادر شود ملك مبدل بخالصه میشود . شاید بتوان گفت که تکلیف ۹۰ درصد املاك متعلق باین دودسته معین شده است . از جمله موارد مهم استثنائی باید املاك متعلق بخانواده خلعت بری و والی پشتکوه را نام برد . قریب ۱۷۰ دعوی مربوط باملاك کوچک و بزرگ بنفع در بار تمام شده است . برای اقامه دعوی نسبت با سرداد املاك متعلق بدسته (۲) مدعی باید ملک را که بجای ملك اصلی باور داده اند در تصرف داشته باشد . اگر این ملك بدر بار بر گردد چنانچه دعوی بنفع مدعی تمام شده باشد مبدل بخالصه میشود .

آخرین تحولاتی که در وضع املاك و اگذاری پدید آمده در قانون « بازگشت املاك و مستغلات اعلیحضرت شاهنشاه فقید بملکیت اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی » مصوب ۲۰ تیر ۱۳۲۸ (۱۱ ژوئیه ۱۹۴۹) مندرج است . بموجب این قانون آن عده از املاك شاه سابق که ملك اشخاص شناخته نشده و مورد مرافعه نیست بملکیت اعلیحضرت شاه فعلی در میآید تا ضمیمه املاك موقوفه خاندان پهلوی گردد و عواید آن بمصرف امور خیریه برسد . بعلاوه آن عده از املاكی که ملك قطعی دولت شناخته شده و همچنین املاكی که بعد ها ممکنست حکم محاکم مربوط ، بر له دولت نسبت بهر يك از آنها صادر شود بسلطان زمان بر میگردد .^۱

۱ - در ۲۷ ژانویه ۱۹۵۱ [۱۳۲۹ ش.] اجرا بدانگلستان خبر دادند که شاه کنونی فرمان داده اند تا همه املاك اختصاصی که از پدرشان بمعظم له رسیده است میان رعایا تقسیم شود. تا کید شده بود که املاك مزبور با شرایط مساعدو با اقساط طویل المده بدهقانان فروخته خواهد شد و وجوه حاصل ←

قرق

آخرین نوع از انواع املاک آنهاست که «قرق» یعنی شکارگاه مخصوص سلطنتی نام دارد. این دسته از املاک فراوان نیست. پاره‌ای از آنها در حوالی طهران قرار دارد که تاریخ آنها بدوره سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۹۶۹ [۱۳۱۴-۱۳۶۴]) برمیگردد. عده اغنام و احشامی که رعایا حق دارند در قرقها بچرانند منحصر بعه‌ای معدود است. کسانی که اهل محل نیستند حق ندارند کله خود را در قرق بچرانند.

→ بمصرف امور تولیدی و تشکیل شرکت‌های کشاورزی خواهد رسید تا دهقانان از آنها بهره‌مند شوند. گفته شده بود که عواید سالانه این املاک که مشتمل بر تقریباً ۸۰ ده است متجاوز از ۵۰۰۰۰۰ لیره می‌باشد. نکته جالب توجه آنست که این کار ظاهراً برخلاف مقررات قانون مدنی است زیرا این املاک در آن واحد وقف است، اگر چه ممکنست مجوزی برای این عمل در کتب فقهای قدیم شیعه یافت.

فصل سیزدهم

عمده مالکان

روابط مالک و زارع در املاک موقوفه و خالصه - یعنی دو نوع مخصوص از انواع مختلف زمین داری که درباره آنها در دو فصل سابق بحث کرده ایم - فرق کلی و اساسی با روابط مالک و زارع در املاک اربابی ندارد. با اینهمه پیش از آنکه درباره روابط مالک و زارع بحث کنیم لازم است که بیان وضع مالکان پردازیم. مالکان را بطور کلی میتوان بعمده مالکان و خرده مالکانی تقسیم کرد که املاکشان دارای انواع مختلف و حد متوسط میان املاک دسته اول و املاک مالکان کوچک^۱ است و اما این مالکان کوچک که از خرده مالکان هم پائین ترند در طبقه خرده مالکانی که دارا ترند حل میشوند. از آنچه در بخش اول کتاب گفتیم چنین بر می آید که در مواردی که قدرت و امتیازات طبقه مالک در مدتی دراز نسبتاً دوام و ثباتی یافته. ترکیب این طبقه دستخوش تغییرات فراوان شده است. گاهگاه عناصر تازه ای وارد این طبقه شده و بعضی عناصر نیز از آن خارج شده اند.

با این وصف هرگز اشرافیت ثابتی که مبنای آن بر مالکیت زمین باشد و وسیله انتقال املاک اشراف از نسلی بنسلی دیگر گردد بمنصه ظهور نرسیده است. مهمترین علل این امر دو تا است. اول آنکه ماهیت جامعه اسلامی و قانون ارث در اسلام^۲ با این معنی معارض است و پس از چند نسل املاک خواه ناخواه بقطعات کوچک و کوچکتر تقسیم میشود. البته استثنائاتی هم در کار هست خاصه در مورد مناطق ایلی که رهبری قوم در وهله اول متکی بعشیره و در وهله

۲- نگاه کنید به پیش از این، ص ۳۷۰.

۱- Small landowne^F

ثانی متکی بمسأله مالکیت است آنهم در صورتیکه مالکیت تأثیری درین کار داشته باشد. ازینرو باید دانست که طبقه فعلی مالک نسبتاً در دوران اخیر رشد و نمو یافته است. همین نکته در مورد هر طبقه مالکی که در هزار سال اخیر و در هر دوره‌ای از ادوار پابعرضه وجود نهاده است مصداق دارد. بنابراین مقایسه طبقه اشراف زمین‌دار ایران با طبقه اشراف قدیم زمین‌دار انگلستان یا یکی دیگر از ممالک اروپای غربی مایه گمراهیست. و اما دومین علت مهم عدم ظهور اشرافیت ثابت و اشراف زمین‌دار در ایران هرج و مرجهای متوالی و تغییرات مکرریست که در سلسله سلاطین روی داده است. روی کار آمدن هر سلسله جدید توأم با تغییراتی در ترکیب طبقه مالک بوده و ظهور خاندان پهلوی ازین قاعده کلی مستثنی نبوده است. مالکان قدیم و آن عده از خوانین ایلات و عشایر که دارای املاک بودند در زمان رضاشاه املاک خود را از دست دادند زیرا از یک سو دولت آنها را مصادره کرد و از سوی دیگر طبقه نوخاسته‌ای از بازرگانان و مقاطعه‌کاران و اعضای دستگاه جدید کاغذبازی و باصطلاح «بورو کراسی» و نظامیان بعنوان مالکان جدید جای مالکان قدیم را گرفتند. همه این طبقات شروع بخريدن ملك کرده بودند. نه تنها ازین نظر که ملک‌داری دارای ارزش اقتصادیست بلکه شاید بیشتر بجهت کسب قدرت سیاسی و حیثیت اجتماعی که از نتایج ملک‌داریست و اینها نکات و ملاحظاتی بود که بخصوص طبقات مزبور مستعد قبول آن بودند.

با اینهمه تغییرات دوره معاصر منحصر بتغییر ترکیب طبقه مالک نبوده بلکه در ماهیت ملکیت و وضع مالک و وسعت املاک مالکان نیز تغییراتی حاصل شده است. بطور کلی جریان وقایعی که از زمان اعطای مشروطیت در

۱۹۰۶ [۱۲۸۵/۱۳۲۴] بالغوتیولدارى وادامهٔ تغییراتی در دستگاه ادارى^۱ شروع شده بود در واقع در جهت تغییر وضع عمده مالکان و تبدیل آنان از امرای محلی بمالکان عادى سیر کرده است. چنانکه در فصل هشتم خاطر نشان کرده ایم این تغییر و تغییر آنى نبوده بلکه در سالهای اول مشروطیت آغاز شده و در زمان سلطنت رضاشاه بمرحلهٔ کمال رسیده است^۲.

درین دوره علاوه بر تضعیف قدرت عمده مالکان تمایلاتی هم در مورد تقلیل وسعت املاک آنان بظهور پیوسته است. این کار تا حدی بوسیلهٔ توقیف اموال صورت گرفت بنحوی که در فصل هشتم بیان کردیم. با اینهمه اظهار این مطلب که از مجموع مساحت املاک اربابی بطور محسوس کاسته شده مورد تردیدست. تا جائی که املاک توقیفی مبدل بخالصه و همچنین اراضی دیگری مبدل باملاک اختصاصی رضاشاه شد میتوان گفت که تقلیلی در مجموع مساحت املاک اربابی روی داد اما این تقلیل را تقسیم بعضی خالصه های موجود در بین کسانی که از املاک خود در جا های دیگر محروم شده بودند جبران کرد. ازین گذشته هم املاک خالصه و هم املاک اختصاصی (باستثنای زمین هائی که میخواستند در سیستان و خوزستان و لرستان^۳ بعنوان آزمایش میان خرده مالکان تقسیم کنند) باروشی اداره میشد که در اساس چندان فرقی باروش معمول در املاک اربابی نداشت جز این که در املاک خالصه دولت و در املاک اختصاصی شخص رضاشاه جانشین عمده مالکان شده بودند. بعلاوه در بسیاری از نقاط این تمایل که شاید هم بسیار مشخص و بارز نباشد - بوجود آمده است که عمده مالکان یا کسانی که میخواهند وارد طبقهٔ مالک شوند املاک خرده مالکان

۱- نگاه کنید بفصل هشتم. ۲- از زمان استعفای رضاشاه بیعد در بعضی نقاط جنبشی در جهت مخالفت پدید آمده است. ۳- نگاه کنید بفصل دوازدهم.

را هر چه هست بخرند. بنابراین اگر هم تغییراتی در وضع املاک حاصل شده باشد احتمالاً این تغییرات بیشتر عبارتست از تقلیل مساحت املاکی که در دست افراد عمده مالک است نه تقلیل مجموع مساحت املاک اربابی.

ازین گذشته سیاستی که رضا شاه در مورد توقیف املاک پیش گرفته بود نه همان تأثیر مستقیم بلکه تأثیر غیر مستقیم در مالکیت زمین داشت. این کار باعث تضعیف قدرت خوانین ایلات و عشایر شد و وضع اقتصادی آنانرا بحدی وخیم کرد که غالباً مجبور بفروش املاک خود شدند. مثلاً در زمان رضاشاه همینکه بخت از بختیار بهابر گشت املاکی را که در بعضی نقاط خوزستان داشتند فروختند. خوانین بختیاری سابقاً در ناحیه دزفول املاک وسیعی داشتند اما امروز روز شماره املاکی که در آنجا دارند تقلیل یافته و از وسعت آنها بمقدار معتنا بهی کاسته شده است و مالک بختیاری در آن ناحیه بجای يك ده شش دانگ يك یا چند سهم در چندین ده دارد. همچنین در ناحیه رامهرمز سهام ملکی مالکان سابق بختیاری را دیگران خریده اند هر چند هنوز يك دانگ و نیم از املاک ناحیه مجاور در تصرف ایشانست. باز قریب بسی ده واقع در محلات و کلیایگان و خمین که در سابق بمالکان بختیاری تعلق داشت بیشتر آنها فروخته شده است. در مالکیت املاک واقع در ناحیه بهبهان نیز چنین تغییراتی در دوران نسبتاً متأخر روی داده است. مالکان جدید بیشتر عبارتند از کسانی که از طریق کسب و کار مالی بدست آورده اند. همچنین در ایالت کرمان وسعت املاک مالکان نسبتاً قدیمی نسبت بوسعت املاک بازرگانان و نوخاستگان روبه کاهش نهاده است.

پیوسته در صورت وقوع يك دوره خشك سالی محتمل است که تغییرات دیگری در مالکیت زمین پدید آید. محتکران و کسانی که بمزایای اجتماعی

وسياسى ناشى از ملك دارى نظر دارند و بر تمتع از اين مزاياشيفته اند غالباً موقع رامغتنم ميشمارند و املاك خرده مالكان و مالكان كوچك را كه در دوران خشك سالى اندوخته كافى براى غلبه بر مشكلات ندارند تماماً ميخرند .

در حال حاضر طبقه مالك راميتوان تقريباً بدسته هاى ذيل تقسيم كرد :

اول مالكانى كه از چندين نسل گذشته تا كنون داراى علاقه ملكى بوده اند . در بسيارى موارد مشاهده ميشود كه ملكيت خانوادگى اين دسته بر اساس خدمات دولتى قراردادى يعنى نسل سابق فلان خانواده در طى خدمات دولتى توانسته است صاحب ملك و نفوذ محلى شود و بعدها اعضاى اين خانواده مبدل بمالك شده اند . ثانياً خوانين ايلات و عشاير كه از راه خريد يابدست آوردن تيول ديوانى يا بحكم قانون ارث املاكى در مناطق ايلى يا نزديك مناطق ايلى خود بدست آورده اند . ثالثاً اعضاى طبقه روحانى كه در زمان صفويه بصورت يكي از عوامل مهم طبقه مالك درآمدند .^۱ هنوز افراد اين طبقه در پاره اى از نقاط كشور خاصه آذربايجان و حوالى اصفهان املاك وسيعى دارند . در كرمان نيز بسيارى از افراد طبقه روحانى مالك اند . در پاره اى از موارد توليت اوقاف موجب توانگر شدن اعضاى طبقه روحانى شده است . رابعاً كسانى كه نسبتاً تازه وارد طبقه مالك شده اند و آنان راميتوان بسه دسته مهم تقسيم كرد : نخست مبشران يا كدخدايان عمده مالكان كه از نفوذ و موقع خود براى بدست آوردن ملك و آب حسن استفاده يا سوء استفاده کرده اند . اين گونه موارد فراوان است . دوم مأموران دولت اعم از كشورى و لشكرى كه در طى مدت اقامت در محل مأموريت خود املاكى بدست آورده اند و اين نكته در مورد تمام مقامات و درجات از گروهبان و سر جوخه « امنيه » سابق يا ژاندارمرى لاحق گرفته تا

استانداران صدق میکنند. سوم بازرگانان و مقاطعه‌کارانی که بعلل اقتصادی یا از نظر کسب حیثیت سیاسی یا اجتماعی سرمایه‌های خود را در املاک بکار انداخته‌اند.

طرز تفکر مالکان در امر ملك داری بسته بطبقه‌ای که مالك از آن برخاسته است تا حدی فرق میکند. بطور کلی ملك از نظر آنان سرچشمه سودست اعم از این که این سود بشکل حیثیت اجتماعی باشد یا قدرت سیاسی یا مزایای اقتصادی. اما این نکته که تا کجا حس مسؤولیت مالك نسبت ببهبود وضع ملك و سکنه آن در تعدیل طرز تفکر او تأثیر دارد ظاهر او بطور کلی متناسب با سنت خانوادگی او در امر ملك داری و قدمت چنین سنتی است، اگر چه این قاعده‌ای کلی و دائمی نیست و اظهار چنین نظری ممکنست امر را بر خواننده مشتبه کند. در میان مالکانی که سابقه ملك داری آنان بیش از دیگران است افرادی ستمگر دیده میشوند همچنانکه در بین مالکان تازه‌کار مردمی روشن فکر وجود دارند. مالکان از هر طبقه و دسته که باشند عموماً کمیت ملك را بکیفیت آن ترجیح میدهند. پس اگر بگوئیم که يك مالك عادى داشتن چندین ملك خراب را بیک یا معدودی ملك آباد ترجیح میدهد شاید سخنی ناصواب نگفته ایم. این امر تا حدی معلول این حقیقت است که اصولاً قدرت سیاسی و حیثیت اجتماعی در گذشته ناشی از دارا بودن املاک باعتبار خود املاک بوده است نه از عواید آنها و این نکته امروز روز و لو به نسبتی کمتر مصداق دارد. بر روی هم در نظر مالکان قدیمی فروش زمین مایه بدنامیست و تا آنجا که بتوانند دست باین کار نمی‌زنند. مثال ذیل طرز تفکر مالکی را نشان میدهد که از طبقه ای قدیمترست و در چشم او داشتن ملك و آب نشانه حیثیت اجتماعیست: مالکان ده رحمت آباد واقع در نزدیک رفسنجان

ناچار شدند که بنا بضرورت مالی قسمتی از ملك خود را بفروشند. این ده مانند غالب دهات عبارت از شش دانگ بود و مالکان بدخواه خود برین مقدار افزودند و آنرا به هفت دانگ و نیم رساندند و سپس يك دانگ و نیم آنرا فروختند. بدین ترتیب مالکان اولیه رحمت آباد هنوز صاحب شش دانگ از ده مزبور میباشند یعنی دهی که دارند برابر با اندازه طبیعی يك ده شش دانگ است. از آنجا که مالکان قدیمی علاقه نسبتاً دائمی بملك خود دارند منافع شخصی آنان حکم میکند که بیش از اندازه معین از روستائی و زارع چیزی نستانند. اگر مالك رعایا را بادنی درجه فقر و مسکنت تنزل دهد منتهای مراتب عواید ملكی او در طی يك دوره طولانی نقصان خواهد یافت و گرنه ممکنست که از بدتر شود و رعایا بجا های دیگر مهاجرت کنند. این را هم باید دانست که در غالب نقاط عده زارع بجای آنکه زائد باشد اندك است. از این گذشته ملكی که علاقه نسبتاً دائمی بملك خود دارد هر چند ممکنست که در فراخ سالی رعایای خود را تا حد اکثر امکان بدوشد با اینهمه در خشکسالی - که غالباً در ایران اتفاق می افتد - بمقتضای منافع شخصی هم که شده آنرا با دادن بذر و مساعدت و در صورت لزوم چهارپایان بارکش بر مشکلات غالب میگرداند. فقط در خشک سالیست که فرق میان ملكی که علاقه دائمی بملك خود دارد با ملك تازه بدوران رسیده بیش از سایر مواقع بچشم میخورد. دومی بخصوص اگر از طبقه تاجر و مقاطعه کار باشد طالب منافع آنیست و میخواهد که در مدتی کوتاه از ملك خود بهره برداری کند و تسمه از کرده مردم آن بکشد بی آنکه توجهی ببهبود حال این و باروری آینده آن کند.

با اینهمه بطور کلی میان طبقه مالك (و صرف نظر از اصل و منشأ آنان) و زارع فاصله ای عظیم وجود دارد. بهیچ روی روح همکاری و احساس اینکه

هر دوسر گرم امری خطیرند که محتاج بذل سعی و همت متقابل است میان مالک و زارع دیده نمیشود. طرز فکر هر دو نسبت بهمدیگر بااستثنای بعضی موارد بر اساس سوء ظن قرار دارد. اصولاً مالک زارع را بیچشم غلامی مینگرد که کار او تنها سود رساندن به اربابست و اگر جز باخشونت با وی رفتار شود بانیرنگ و فریب حق او را پایمال خواهد کرد. در محافل مالکان عموماً این عقیده رایج است که اگر در طریق بهبود حال رعیت قدمی بیش از حداقل لازم برداشته شود دومی آنرا حمل بر ضعف مالک خواهد کرد و لاجرم بهره مالکانه را نخواهد پرداخت، همچنین تعلیم و تربیت و بهداشت بیشتر و خانه های بهتر را برای کشاورز لازم نمیدانند مگر اقلیتی از مالکان روشنفکر. از سوی دیگر خود زارع بسیار کهنه پرست است و در برابر هر کوششی که مقصود از آن تغییر آداب و عادات کهن او باشد با سرسختی مقاومت میکند، خواه این تغییر مربوط بوضع زندگی وی باشد خواه راجع بسنت ها و روشهای کشاورزی. برای دیدن دور نمای واقعی روابط مالک و زارع باید آنرا در زمینه تصویر کلی از جامعه ایران قرار داد. اگر با این نظر بر روابط مالک و زارع بنگریسم و در مقام مقایسه بر آئیم شاید معلوم شود که رابطه این دو از رابطه کارفرما و کارگر در صنعت یا رابطه مالک و زارع در دوران پیش از مشروطیت بدتر نیست. مالک نیز بقدر زارع اسیر نظام اجتماعی و سیاسی محیطی است که در آن بسر میبرد و پیوسته نا امنی بر آن سایه افکنده است. با اینهمه سعی در دفاع از روابط موجود میان مالک و زارع تنها بدلیل آنکه وضع زارع دست کم بدتر از وضع بعضی طبقات اجتماع نیست (و شاید هم بهتر باشد) چیزی جز سفسطه کردن نیست.

در سالهای اخیر تغییر عمده ای در زمینه اقتصادیات کشور حاصل شده است

که در وضع ملك و مالك (مشروط بر آنکه این وضع را در چهارچوب اوضاع اجتماعی محصور کنیم) تأثیر کلی داشته و دارد. در گذشته ملك داری گذشته از این که مزایای اجتماعی و سیاسی در برداشت زمینه مناسبی برای سرمایه-گذاری بود و بر روی هم عوایدی که از این کار بدست می‌آمد برابر یا شاید بیش از درآمدی بود که از کارهای دیگر حاصل میشد اما اکنون چنین نیست. درآمد عمده مالکان در اغلب نقاط شاید از ده درصد تجاوز نکنند و در مواقعی که قیمت غلات افزایش می‌یابد احتمالاً به ۱۵ درصد هم میرسد، با استثنای بعضی نواحی مجاور مرزها که درین نقاط گاهگاه از ترقی قیمت غلات در کشورهای همسایه میتوان سود جست و غلات را بوسیله قاچاق از مرزها خارج کرد. در پاره‌ای از نقاط چنین ادعای شد که عواید املاک آذربایجان در تقریباً هشت سال اخیر سالی ۱۵ الی ۲۰ درصد بوده است. اظهار نظر درباره حقیقت این مطلب کاری آسان نیست اما چنین مینماید که گروهی از مالکان آذربایجان با وجود مشکلات سیاسی که در آن سامان وجود داشته است منافع نسبتاً فراوانی بدست آورده باشند. از سوی دیگر در کردستان ارزش هر دهی را ده برابر عواید سالانه‌ای که از تمام منابع درآمد ده بدست می‌آید بر آورد کرده اند و شاید این نمونه‌ای باشد از میزان درآمدهات سایر ولایات. در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳ - ۴ ش.] بانک کشاورزی معاملات خود را بطور کلی برین اصل قرار داد که در آمد تخمینی سالانه ملك برابر يك دهم ارزش آنست^۱ و حال آنکه در سالهای اخیر بهره سرمایه‌هایی که در معاملات کلان تجارتي بکار رفته بیش از این مقدار بوده است.

در میان طبقه مالك ايران هنوز مردم بسیار توانگری دیده میشوند اما

۱- چنانکه در فصل هفتم (ص ۴۲۸) ذکر شد حد اقل بهای خرید خالصه های اطراف طهران که قرار بود بموجب قانون مصوب ۲۰ آبان ۱۳۱۶ (نوامبر ۱۹۳۷) فروخته شود میبایست در مقابل منافع خالص حد وسط سه محصول قبل از سال فروش باشد.

بر روی هم ثروت آنان پیاپی ثروتی که مقاطعه کاران و بازرگانان در سالهای اخیر بدست آورده اند نمیرسد مگر اینکه عوایدی را هم که مالکان از راههای دیگر بدست می آورند بحساب بیاوریم. ازین گذشته با وجود اینکه کار و بار بسیاری از مالکان خوبست می گویند که آنان عموماً مقروض اند و بعید نیست که این ادعا درست باشد و درین صورت باید دانست که علت و امدا ر شدن مالکان نسبتاً قدیمی آنست که تاحدی بشیوه «پدرسالاری»^۱ زندگانی میکنند. این گونه مالکان عمده کثیری نان خور بانواع گوناگون دارند که مالک در واقع از آنان سرپرستی میکند. ازین گذشته چون این نوع زیستن از سنن طبقاتی مالکان قدیمی بشمار میرود ازینرو شاهانه زندگی میکنند. اسراف، فضیلت مالکان و صرفه جوئی دون شأن ایشانست و علاوه بر مخارج نگاهداری کسان خویش ناچارند که بحکم وضع و موقعی که دارند مخارج دیگری را تحمل کنند که از حیث سنگینی دست کمی از مخارج نوع اول ندارد مثلاً هزینه پذیرائی مأموران ژاندارمری و سایر مأموران دولت از اقلام مهم بودجه آنانست. از این گذشته بسر مالک واجب است که شخصاً بوسیله نماینده ای با پایتخت و در صورتی که در یکی از ولایات دوردست بسر میبرد دست کم بامر گز شهرستان ارتباط داشته باشد. هزینه ای که لازمه این کارست براستی از مخارج ضرور بشمار میرود زیرا اگر مالک ازین راه مراقب منافع خود نباشد ممکنست بر اثر این غفلت هر باری که میخواهند بردوش او یا رعایایش بگذارند. راست است که مالکانی که دارای قدرت بیشتری میباشند برای تأمین منافع خود غالباً کار را بجائی میرسانند که بدشواری میتوان نام عمل مشروع بر آن نهاد و میکوشند که نامزدهای خود را در رأس مقامات مهم محلی بگمارند و در پاره ای از

۱- برای پی بردن بمعنی این اصطلاح نگاه کنید به ص ۴۹، حاشیه ۴ (مترجم).

موارد آنرا مبدل بآلت فعل گردانند، آری اینها اعمالیست که نمیتوان از آنها دفاع کرد، اما درجائی که دستگاه اداری مؤثری در مملکت وجود ندارد و درستکاری و خدمت بمردم از سنت های چنین دستگاهی بشمار نمی رود ارتکاب چنین اعمالی چندان عجب نیست. هنوز اداره امور مملکت بر محور اغراض شخصی میچرخد و روی کار آمدن گروهی محتمل است که بتغییر مأمورانی در تمام دستگاههای اداری منجر شود و غالباً بدنبال این کار نوبت تصفیة حساب های شخصی و انتقام جوئی برسد. از آنجا که کشمکش و معارضه میان دسته های متخاصم و اغراض متباین ماهیت اصلی جامعه ایران را تشکیل میدهد و از آنجا که زر و زور فی حد ذاته غایت مقصود بشمار میرود پس این امری طبیعی است که مالک با تمام وسائلی که در اختیار دارد از آنچه مصالح شخصی خود میداند دفاع کند.

چیزی که بروخامت این وضع افزوده است کشمکش های حیدری و نعمتی است که یکی از خصایص ممتاز زندگانی ایرانیان در طول تاریخ بشمار میرود و مصائبی که این کار برای مملکت بیار آورده کم نبوده است. هر چند این کشمکش ها در میان مردم بلاد و بیشتر در بین مردم محلات مختلف یک شهر بیچشم میخورد با اینهمه منظره این گونه دسته بندیها از صحنه زندگانی روستائیان ناپدید نشده است. این دسته بندیها اعم است از دسته بندیهای بزرگی که میان مالکان اراضی وسیعی از مملکت صورت میگیرد و دسته بندیهای کوچکی که مایه ویرانی کوچکترین دهات میگردد و شاید درجه شدت این ستیزه جوئیها را در اقصی نقاط کشور بهتر بتوان مشاهده کرد. جنبه مثبت قضیه یعنی بزرگترین عذر فلان دارودسته جزین نتواند بود که ناگزیر باید از خود دفاع کند و نگذارد که حریف بر او دست یابد و اما جنبه منفی قضیه

یعنی بزرگترین شروزیان این کار در آنست که فلان دارودسته وضع تهاجمی میگیرد و دارائی حریف را پاك غارت میکند. هر گاه مالکان چندان قدرت یابند که بتوانند در انتصاب مأموران دولت مؤثر افتند درین حال منصوب شدن نامزد فلان دارودسته غالباً چپاول دهات دارودسته دیگر را در پی دارد. مادام که ممکنست حال بدین منوال باشد پیداست که مالک نمیتواند نسبت با انتصاب مأموران دولتی محل بی اعتنا بماند.

مثلاً ناحیه سنندج کردستان میدان زور آزمائی دودسته است. در دیگر نواحی کردستان دسته‌های مختلف و مخالف بجان هم می‌افتند منتهی این زد و خوردها بصورت زد و خوردهای ایلی درمی‌آید. وضع سیستان و قاینات ازین حیث بی‌شبهت بوضع کردستان نیست. در آنجا نیز دو دارودسته مهم وجود دارد که یکی در بیرجند متمرکزست و دیگری در زابل. با اینهمه درین مورد وضع سیستان و قاینات از جهتی با وضع کردستان فرق دارد و آن اینست که دسته بیرجند و دسته زابل از یک خانواده‌اند و بر حسب ظاهر باهم روابط صمیمانه دارند. «تاکتیک» هر یک ازین دو دسته مهم است. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۹۶ / ۱۲۶۴-۱۳۱۳) کار اردو کشی و سرکوبی رفیع خان که از ۱۲۶۴ - ۱۸۴۸ / ۵ - ۹ علم طغیان برافراشته بود و همچنین انتظام امور قائنات بمیر علم خان واگذار شد. وی درین کار توفیق یافت و در ضمن بتحکیم مقام خود پرداخت و خود را امیر قائنات خواند. از آن پس متنفذترین خاندان قائنات خاندان علم بود تا این که بیرجند و حوالی آن مقرر فرمانروائی مرحوم شوکت الملک شد و املاک ناحیه زابل ببرادران او حسام الدوله و مصمص الدوله رسید. شوکت الملک

که در سراسر عمر بزرگ‌خاندان بشمار میرفت نفوذ خود را بوسیلهٔ دقت در انتخاب مأمورانی که باو وفادار و غالباً بیرجندی بودند در ناحیه‌ای که امروز بلوچستان ایران نام دارد بکار برد و حال آنکه افراد شعبهٔ دیگر این خاندان در صدد برآمدند که بیشتر از راه ملك داری متنفذ شوند و بیسبب نفوذ خود پردازند. در مورد روش دستهٔ اول باید یادآور شد که بکار بردن قدرت سیاسی بر روی هم بسود ملك داریست و حال آنکه روش دستهٔ دوم عبارتست از همان سرمشق معمول و عادی مالکان بدین معنی که ملك داری وسیله ایست برای نیل بقدرت سیاسی که این امر نیز فی حد ذاته غایت مقصود بشمار میرود.

اراک نیز عرصهٔ کشمکش دودسته مخالف است که خانواده‌های محسنی و بیات در رأس هر یک قرار گرفته‌اند و رقابت میان این دودسته از سالها قبل آغاز شده است.

در خوزستان معارضهٔ دسته‌های مخالف در سراسر پاره‌ای از نواحی دیده میشود. در بعضی موارد همچنانکه در بهبهان مشهودست این گونه زد و خوردها بصورت قدیمی نزاع میان محلات درمیآید چنانکه قنواتی‌ها و بهبهانی‌ها پیوسته باهم در کشمکش‌اند. در مواردی که مالکان سرشناس محلی را شهریان محلی تشکیل میدهند کار نزاع دسته‌های مخالف شامل مناطق روستائی هم میگردد. در پاره‌ای از نقاط خوزستان میان عرب و عجم زد و خورد روی میدهد و این میراث تعدیاتی است که در سابق عمال حکومت نسبت به اعراب رواداشته‌اند.

در فارس میان ترك^۱ و تاجیک (یعنی غیر ترك) و بین شهری و ایلی خصوصت برقرار است.

۱- یعنی عناصر ترك زبانی که در بین مردم وجود دارند.

حتی دهات خرده مالک از آتش کشمکش و دودستگی در امان نیست و این امر مانع از آبادانی دهات و همبستگی سکنه آنها در برابر فشار خارجی اعم از اقتصادی و سیاسی و جز اینها میشود. مثلاً در بعضی دهات واقع در جنوب کوه کرگس (بفتح اول و کسر سوم) مردم بدسته‌های مخالف تقسیم شده و سخت بجان هم افتاده‌اند و مقداری از نیرویشان بسبب این کشمکش‌های داخلی تباه میگردد.

از آنجا که مطلقاً آماری وجود ندارد مجال است که بتوان مساحت کل املاک اربابی را بدقت حساب کرد و با مساحت کل املاک نوع دیگر سنجید. حتی نمیتوان حد متوسط مساحت املاک اربابی را تخمین زد. در غالب موارد املاکی که ثبت رسیده است فقط حدود آنها در دفاتر و اسناد قید شده است و مساحت واقعی آنها را اندازه نگرفته‌اند. ازین گذشته هر چند بطور کلی تمام املاک متعلق بعمده مالکان تابع همان نظام اجتماعی است که بر دستگاه اداری مملکت و روابط میان مالک و زارع حکومت میکند با اینهمه نوع املاک از بعضی جهات باهم متفاوتست. در وهله اول باید از مالکانی نام برد که صاحب املاک وسیع‌اند و این جماعت که به «عمده مالکین» معروفند از یک تا چند ده دارند. میگویند که عده املاک آنان در پاره‌ای از موارد استثنائی بیک عدد سه رقمی میرسد. این گونه دهات رفته رفته در یک ناحیه متمرکز میگردد، اما در بعضی موارد نیز مالک ممکنست در نقاطی که از هم بسیار دورست ملک و آب داشته باشد. این عدم تمرکز و پراکندگی در مورد عده‌ای از مالکانی که در گذشته بجهتی از جهات پادشاه وقت یا دولت املاکشان را گرفته و در عوض تمام یا قسمتی از آنها املاک خالصه بآنان داده است مصداق دارد. ثانیاً مالکانی هستند که در چندین ده سهم دارند.

این دسته در اصطلاح «خرده مالکین» نامیده میشوند اما مجموع سهام آنان باندازه ایست که آنان را در ردیف عمده مالکان قرار میدهد^۱. ثالثاً املاک مشاع را باید نام برد. مثلاً بسیار اتفاق می افتد که املاک فلان عمده مالک پس از آن که بحکم قانون ارث ب دیگران انتقال یافت بصورت دهات مشترک وراثت مالک اصلی درمی آید و این گونه املاک را «مشاع» خوانند. در مورد این املاک هر یک از سهام جداگانه تحدید حدود نمیشود بلکه هر یک از شرکای ملک سهم معینی از مجموع عواید ملک میبرد. درین گونه موارد معمولاً همه شرکای یکی را از میان خود به اداره امور ملک می گمارند^۲. این نوع املاک نیز در اصطلاح «خرده مالک» نام دارد. با اینهمه بطور کلی روش ملکداری در املاک خرده مالک مانند روش ملکداری در املاک اربابی است. با این تفاوت که هر تغییر عمده ای در طرز اداره کردن ملک مشاع منوط بموافقت همه شریکانست و بهمین سبب این گونه اقدامات در املاک مشاع نسبت با املاک غیر مشاع دشوارتر صورت میگیرد^۳. در املاک مشاع کرمان قسمتی از محصول متعلق بهر یک از شرکا را بر میدارند و در انبار مشترکی ذخیره می کنند و ازین راه مخارج تنقیه و تعمیر قنوات را فراهم میسازند. با اینهمه در پاره ای از موارد ازین کار چشم میپوشند و در صورت

۱- لفظ خرده مالک اندکی گمراه کننده است زیرا خرده مالک بمعنی اخص کلمه یعنی peasant-proprietor [که معنی لفظ به لفظ آن دهقان مالک است] نیز بکار میرود.

۲- این رسم نیز غالباً در مورد سهام «مفروز» چندین وارث برقرار است.

۳- در کرمان هنگامی که بخواهند برای نخستین بار ملک مشاعی را تحدید حدود کنند چنین عمل میکنند: ده را به ۶ دانگ تقسیم و سپس بر حسب قرعه میان مالکان متعدد قسمت میکنند. مساحت هر حصه ای بسته بکیفیت و جنس زمین فرق میکند. حال فرض کنید که دهی سی مالک دارد، این عده نخست بر حسب عده حبه هائی که دارند بیخ دسته تقسیم میشوند بطوری که شماره حبه های متعلق بهر دسته به ۱۶ میرسد. آنگاه زمین را میان آنان تقسیم میکنند.

لزوم شرکای ملك فقط برات بعهده یگدیگر می کشند .

بطور کلی املاک اربابی در نواحی متصل بشهرهای بزرگ و مناطق کوهستانی کمتر وجود دارد. حساب کرده اند که در اراک ۷۵ درصد املاک متعلق بعمده مالکان است. اکثر این مالکان هر یک صاحب پنج الی شش ده اند و معدودی از آنان هر کدام بیست سی ده دارند. با اینهمه در اغلب موارد صاحب ملك مالك تمام ده نیست بلکه فقط صاحب قسمت اعظم آنست و مابقی یا موقوفه است یا بخرده مالکان تعلق دارد. باین وصف همین قدر که قسمت اعظم دهی متعلق بیک تن باشد کافیست که آن ده از لحاظ نوع ملك در ردیف املاک «اربابی» در آید و همان يك تن بنظارت در امور ده قادر گردد. در اراک چندین خانواده عمده مالک وجود دارد که از آن میان خانواده بیات و خانواده محسنی دارای املاک وسیع تری هستند. تاریخ مالک شدن خانواده محسنی از دوندل گذشته و از زمان حاجی آقا محسن که از مجتهدان محل بوده است آغاز میگردد. وی در طی زندگانی خود توانست صاحب املاک فراوانی شود که همه آنها بالغ بر ۵۰،۰۰۰ خروار زمین^۱ میشد. بیشتر این املاک بصورت موقوفه درآمد که عواید آنها میان تقریباً ۲۵ تن از اولاد طبقه اول قسمت میشد. در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴۸ ش.] سه تن از آنان زنده بودند که یکی تقریباً دارای سی پارچه ده بود. ۲. بر وجود که در مجاورت اراک قرار دارد تقریباً در دست عمده مالکان است.

در آذربایجان قسمت اعظم املاک و اراضی بعمده مالکان تعلق دارد. در پاره ای از موارد دیده میشود که يك تن دارای عدّه کثیری املاک است. رضائیه

۱- تقریباً ۵۴'۵۵۳ bushel (بوشل ۶۰ پوندی). اگر فرض کنیم که در هر ایکر acre [= ۴۰ هکتار] ۵ بوشل [= ۳۶ لیتر] بذر کاشته میشود درین صورت مساحت املاک مزبور تقریباً بالغ بر ۱۰'۹۱۰ ایکر [= ۴'۳۶۴ هکتار] خواهد شد. ۲ - چنانکه در فصل بازدم متذکر شدیم املاک موقوفه از حیث اداره کردن ملك چندان فرقی با املاک اربابی ندارد.

ازین قاعده کلی مستثنی است . درین ناحیه هم خرده مالک وجود دارد وهم عمده مالک . در ناحیه قراجه داغ چه بعنوان عمده مالک و چه بعنوان خرده مالک قسمت اعظم املاک در دست عمده مالکان است .

املاک بلوچستان نیز بیشتر از آن عمده مالکانست که « سردارها » اکثریت آنان را تشکیل میدهند .

قائنات بیشتر در دست عمده مالکان است . درین ناحیه عده معتنا بهی از دهات تماماً در دست يك تن است و مابقی ملك مشاع دویا چندتن از عمده مالکان است .

املاک نسبة آباد بلوک بر خوار واقع در شمال و مغرب اصفهان بیشتر با اصطلاح خرده مالک است اما این املاک غالباً از نوع املاک ارباب بیست و مشتمل است بر سی چهل ده بزرگ از جمله دولت آباد ، دستگرد (دستجرد) ، گز (جز) ، سین ، گوراب . عده ای « مزرعه » وابسته بهر يك از این املاک است و این مزارع بمالک یا مالکان معتبر ده تعلق دارد . عمده مالکان در سین و گوراب نیز املاکی دارند و دولت آباد بیشتر در دست آنانست . اما گز و دستگرد میان عده کثیری مالک تقسیم شده است .

در سایر محال پیرامون اصفهان قسمت بسیار مهم املاک در دست عمده مالکان است . نجف آباد هر چند با اصطلاح خرده مالک است اما در واقع بیشتر در دست اشخاص وابسته بطبقه عمده مالک است . میگویند که در سالهای اخیر مساحت املاک اطراف اصفهان کاهش یافته است .

در فارس قسمت اعظم املاک در دست عمده مالکان است و در غالب نقاط مالکان « غایب » اند . اصطهانات ازین قاعده مستثنی و از سایر املاک بدین صفت

ممتازست . پس شاید بر حسب تصادف و اتفاق نبود که استثنائاً این ناحیه در ۱۹۴۹ (۱۳۲۷ - ۸ ش.) آباد بنظر میرسید و پیدا بود که نسبت بآن توجه و مراقبت میشود .

میگویند که قسمت عمده خراسان خرده مالک است اما با اینکه عمده نسبتاً بسیاری از املاک را حصه های کوچک تشکیل میدهد خرده مالک حقیقی درین ناحیه فراوان نیست و بیشتر املاک خراسان بعمده مالکان تعلق دارد . این نکته که بسیاری از املاک آن سامان چنانکه در فصل یازدهم باز نمودیم وقف آستان قدس رضوی در مشهدست تأثیری در ماهیت مطلب ندارد زیرا طرز اداره امور این اوقاف مطابق روش کلی اداره کردن املاک اربابست . میگویند که سبزوار و نیشابور بیشتر خرده مالک است و عمده ای از خرده مالکان حقیقی در آن نواحی وجود دارند .

تقریباً تمام کردستان در دست عمده مالکان است . در حوالی سنندج دو خانواده ملاک دیده میشود که هر یک از اعضای متعدد آن دو عمده معتابهی از دهات را تماماً یا بعضاً مالک اند . در قسمت شمالی کردستان و در پیرامون مهاباد بیشتر مالکان را خوانین عشایر کرد تشکیل میدهند .

قسمت عمده خوزستان متعلق بعمده مالکان است . تقریباً تمام کرمان چه بعنوان عمده مالک و چه بعنوان خرده مالک در دست عمده مالکان است . در کرمانشاه هر چند ممکنست بعضی خرده مالکان و کسانی که علاقه ملکی بسیار کوچکی دارند در اطراف شهرها و جاهای دورتر وجود داشته باشند با اینهمه قسمت عمده املاک بعمده مالکان تعلق دارد . عمده معدودی از املاک کرمانشاه بی نهایت وسیع است و بعضی از آنها شامل بیش از پنجاه ده است .

هفت دهم ساوه که مرکز ناحیه کشاورزی نسبتاً مهمی است خرده مالک

است اما غالب آنها از نوع املاك خرده مالك بمعنی واقعی نیست .
در حوالی طهران که بعضی املاك وسیع و گرانبها دیده میشود قسمت عمدۀ
املاك را املاك اربابی تشکیل میدهد .

ناحیۀ پشت کوه یزد تماماً در دست عمدۀ مالکان است اگرچه مساحت نسبی
این املاك محتملاً کمتر از مساحت نسبی املاك غرب و شمال غرب ایرانست .
در گزارشی که آقای مهندس خواجه نوری درباره مسأله مالکیت دهات و
ارتباط آن با تولید ثروت تهیه کرده و هنوز منتشر نشده است ، کیفیت توزیع املاك
اربابی را در نواحی مختلف مملکت تجزیه و تحلیل کرده و این کار را بر اساس
ارقام مربوط بتولیدات کشاورزی که در سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۸ برای اداره کل آمار
فراهم شده انجام داده است . خواجه نوری کشور را به دوازده ناحیه تقسیم و ادعا
میکند که در هر یک از آنها اوضاع و احوال کشاورزی نسبتاً مشابهی وجود دارد .
۱- آذربایجان مشتمل بر: ماکو ، خوی ، مراغه ، رضائیه ، مهاباد ، اردبیل
و خلخال .

۲- کردستان و لرستان مشتمل بر: سنقر ، سنندج ، بیجار ، شاه آباد ،
ایلام ، همدان ، ملایر ، کرمانشاه ، قصر شیرین ، بروجرد ، خرم آباد و
زنجان .

۳- خوزستان مشتمل بر: اهواز ، خرمشهر ، آبادان ، بهبهان ، سوسنگرد ،
شوشتر و دزفول .

۴- فارس مشتمل بر: آباده ، شیراز ، کازرون ، بوشهر ، فسا و جهرم .

۱- در واقع چنین مینماید که قصر شیرین چندان وجه مشترک با همدان ندارد . ۲- در اینجا
هم سردسیر و گرمسیر در یک ردیف قرار گرفته است . مثلاً آباده چندان وجه مشترک با کازرون
یا بوشهر ندارد .

- ۵- بنادر جنوب مشتمل بر: لار، بندرعباس و چاه بهار .
- ۶- کرمان مشتمل بر: بم، جیرفت، سیرجان، رفسنجان و بخش شهر بابک یزد .
- ۷- کویر مشتمل بر: زاهدان، سراوان، ایرانشهر و یزد (باستثنای شهر بابک) .
- ۸- جنوب خراسان مشتمل بر: زابل، بیرجند، کناباد و فردوس (تون) .
- ۹- شمال خراسان مشتمل بر: مشهد، تربت حیدری، کاشمر، سبزوار، قوچان، بجنورد و نیشابور .
- ۱۰- سواحل جنوبی دریای خزر مشتمل بر: گرگان، ساری، شاهی، بابل، آمل، نوشهر، شهنسوار، لاریجان، رشت، پهلوی، فومنات و طوالش .
- ۱۱- نواحی مرکزی بغیر از کویر مشتمل بر: طهران، قزوین، ساوه، اراک، قم، کاشان، گلپایگان، محلات، اصفهان، داراب، شهرکرد، شاهرضا، بخش دماوند و ایوان کی (در شهرستان دماوند) ۳ .
- ۱۲- شهرهای واقع در شمال کویر مشتمل بر: شاهرود، دامغان، سمنان و بخش فیروزکوه و گرمسار در شهرستان دماوند .
- از آماري که خواهه نوري بدست ميدهد نکته مهمي استنباط ميشود . در جدول صفحه بعد ستون دست چپ دوازده ناحیه مزبور را بترتيب «درصد» املاک اربابی و ستون دست راست خدمتوسط ارتفاع سالانه باران را نشان ميدهد . دست چپ با ناحیه ای شروع شده که بیش از سایر نواحی دارای املاک اربابیست .

۳ - بعضی نقاط قم و کاشان ظاهراً با دسته ۶ و ۷ بیش از جاهائی مانند شهرکرد مناسبت و مشابهت دارد .

پیدا است که اگر در ملکی حد متوسط ارتفاع سالانه باران بیشتر باشد بهمان نسبت محصول آن ملک بیشتر و مقدار آن ثابت تر خواهد بود.

ناحیه	ارتفاع سالانه باران (بر حسب میلیمتر)	حد متوسط ارتفاع سالانه باران (بر حسب میلیمتر)
۱	۳۵۰	۵۰۰
۹	۲۵۰	
۱۰	۹۰۰	
۲	۲۵۰	۲۶۵
۳	۳۵۰	
۴	۲۵۰	
۱۲	۲۱۰	۲۷۰
۱۱	۲۷۰	
۸	۱۶۰	
۵	۱۸۰	۱۶۵
۶	۱۵۰	
۷	۱۵۰	

وجه مشترك تمام افراد طبقه عمده مالك آنست كه غالباً مالك غايب‌اند. بندرت اتفاق می‌افتد كه فلان عمده‌مالك در ملك خود بسر برد و چنانچه صاحب املاك بسيار دور از هم و پراکنده باشند ناگزير مالك غايب بشمار ميرود و غالباً يادر پایتخت بسر ميرود يا در مرکز شهرستان و استان و شايد هرگز بدوردست ترين املاك خود قدم نگذارد. هنگام برداشت محصول ممكنست برای وصول عوايد خود از نزديكترين ملك خویش دیدن کند اما پس از فصل برداشت بشهری كه از آنجا آمده بود باز ميگردد يا اينكه ممكنست مباشر خود را برای انجام دادن اين كار بفرستد. با اينهمه مالكانی هستند كه قسمت اعظم يا دست كم قسمت نسبتاً مهمی از اوقات خود را در املاك خود ميگذرانند. در چنین موارد غالباً

آبادانی بیشتری، در املاک و روابط نیکوتری میان مالک و زارع پدید می‌آید.

مالک غایب کارهای خود را بمباشر واگذار میکنند و او غالباً به‌اخازی از دهقانان میبرد و این کار دلایلی بسیار دارد. از یک سو مباشر شیفته آنست که بار خود را ببندد و غالباً هم درین کار کامیاب میشود زیرا بارها اتفاق می‌افتد که او خود در زمره مالکان جزء^۱ درمی‌آید. بعلاوه رعیت مالک غایب کمتر فرصت می‌یابد که دست ظلم مباشر را از خود دور کند و مانع از اخازی او شود. از سوی دیگر چنانچه مباشر سخت پایبند حفظ منافع ارباب باشد این تمایل در دهقانان بوجود می‌آید که او را کارفرمائی سخت گیر و زیر دست آزار پندارند و از کجا که این گونه قضاوت دور از انصاف نباشد. ازین گذشته پیداست که در چنین موردی فکرون کر مباشر متوجه افزودن بمیزان عواید اربابست و میخواهد که ازین راه بارزش خدمات خویش بیفزاید، پس برای رعیت مزایائی قائل نمیشود و از دست بردن به چنین کاری که ممکنست ارباب بسود زارع انجام دهد روی گردانست، وانگهی بقدر مالک علاقه دائمی بملک ندارد. از همه اینها که بگذریم مباشر محتملاً کمتر از ارباب می‌تواند در مقابل زور کوئی مأموران محلی دولتی ایستادگی کند. در کردستان بیشتر املاک اربابی بوسیله مباشران اداره میشود و میگویند که این مباشران غالباً قسمت معتناهی از عواید ملک را بخویش اختصاص میدهند و بمرور دهور خود در زمره مالکان درمی‌آیند. با این همه کمتر اتفاق می‌افتد که ارباب مباشر را اخراج کند. اجازه دادن ملک (نگاه کنید بصفحات بعد) در کردستان ظاهراً کمتر از جاهای دیگر مرسوم است. با این همه عده‌ای از مالکان کوچک‌تر

دهات خود را اجاره میدهند .

در بسیاری از موارد مالک نه تنها غایب است بلکه شخص ثالثی بعنوان مستأجر میان مالک و زارع واسطه میشود و بعیند نیست که مالک برای آسوده شدن از شر اداره کردن ملک و وصول بهره مالکانه ملک خود را اجاره دهد . چنانکه پیش ازین گفتیم غالباً مالک ناگزیر بوسایل مشکوک متوسل میشود^۱ و این امر میل و رغبت مالکانی را که چندان مقتدر نیستند به اجاره دادن ملک خود بیشتر میکند . در پاره ای از موارد مستأجر ممکنست همان کس خدای محل یا مباشر مالک یا کس دیگری از مردم محل باشد و چنین کسی ممکنست در مجاورت ملک مالک بسربرد و از خود مختصر علاقه ملکی هم داشته باشد . با اینهمه غالباً مستأجر از مردم محل نیست بلکه تاجر یا مقاطعه کاریست که ملک را برای تحصیل منفعت اجاره میکند . چنین کسی علاقه دائمی بملک ندارد و میخواهد رفق از بیکر ملک بکشد و سپس دست از آن بشوید . در پاره ای از موارد هم ممکنست مستأجر ازین معامله چندان سود بدست آورد که مالک اصلی را بخرد و خود مالک آن شود . گاه اتفاق می افتد که نه همان مالک بلکه مستأجر نیز غایب است . پیداست که ازین راه و رسم نمیتوان دفاع کرد و چنین کاری بسر خلاف مصالح دهقانان و همچنین بضرر خود ملک است.^۲ روش های گوناگون نسبتاً فراوانی در مورد اجاره دادن ملک و شرایط واقعی آن معمول است که بستگی بجنس محصول و نوع آبیاری دارد . در بسیاری از نقاط مانند بعضی نواحی ولایات شمالی (سواحل بحر خزر) ، خراسان ، فارس ،

۱ - نگاه کنید به ص ۴۶۷ . ۲ - نوع دیگری از اجاره داری معمول است و آن عبارتست از عقدی که مابین مالک و زارع واقع میشود و این عقد متضمن این نیست که پای شخص ثالثی بمیان آید . ازین نوع اجاره داری در فصل هفدهم بحث خواهد شد [مقصود مزاعه است] .

کرمانشاه و شمال خوزستان و بنادر خلیج فارس معمولاً مال الاجاره نقدیست . مال الاجاره زمینی که محصول شتوی در آن بعمل می آید در بعضی نقاط مانند اردکان ، سبزوار ، اصفهان ، مشهد و بنادر خلیج فارس و پاره ای از نقاط اطراف طهران و مال الاجاره زمینهای صیفی کاری طهران ، قزوین و خمسه جنسی و از قرار نصف مقدار محصولیست که بموجب عقد مزایه ای که در محل معمول است بمالك تعلق میگیرد .

معمولاً مدت اجاره از سه تا پنج سال است و باید فرض کرد که درین دوره وقوع خشک سالی و فراخ سالی هر دو محتمل است و ممکنست که محصول بمیزان عادی ببار آید و در هر حال با توجه باین سه عامل باید انتظار بدست آوردن حد متوسط محصول را داشت . در اراک مدت اجاره داری معمولاً از سهالی شش سالست که مطابق است بادو آیش بندی .

در اوخر سلطنت رضاشاه مال الاجاره بیشتر نقدی بود . پس از آن بسبب ثابت نبودن قیمت غله دوباره چنین معمول شد که تمام یا قسمتی از مال الاجاره جنسی باشد . در آذربایجان عده معدودی از خود عمده مالکان زمین را زراعت میکنند و در غیر این صورت مطابق مرسوم زمین را برای چند سال اجاره میدهند و مدت اجاره متفاوتست .

در کلیائی عده معتنا بهی از املاک را اجاره میدهند و مال الاجاره نقدی و جنسی است . مدت اجاره معمولاً سه سال است و بندرت اتفاق می افتد که این مدت از سه سال بیشتر باشد .

در بر خوار بعضی «مزارع» مانند خورزوک [بضم اول] را اجاره میدهند . در خراسان هم که اجاره دادن مرسوم است مدت اجاره بیشتر عبارت از پنج سال است . ملک آباد [بفتح اول و کسر دوم] ده کوچکی است واقع در نزدیک

تربت حیدری که عبارتست از دوازده جریب زمین و متعلق بدوتن است. یکی ازین دو باغ بزرگی هم دارد که در همان ده واقع است. اینها را با شش «جفت» زمین در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸-۸۰ ش.] بمدت پنج سال از قرار سال ۷۵۰,۰۰۰ ریال (تقریباً ۴۴۱ لیره) و ۷۵ خروار گندم اجاره داده بودند. میگفتند که در همان سال مستأجر بعلت کمبود جزئی محصول ۳۰ خروار غله کسر آورده بوده است.

معمولاً در اجاره نامه قید میکنند که در مورد مزارعه و وصول بهره مالکانه رابطه مستأجر و زارع مطابق معمول محل خواهد بود و بحکم بسیاری از اسناد که بما رسیده چنین شرایطی نیز در زمان صفویه و قاجاریه معمول بوده است. شاید مقصود اصلی ازین قید و شرط این بوده باشد که تا حدی زارع را از بدعت‌های زیان بخش مالک ایمن دارند. مقصود اصلی هر چه میخواهد باشد گوباش، امروز مشکل است که برای این مطلب محملی جز استیلاي روح محافظه‌کاری در جامعه قائل شد. هر تغییری که در عرف و عادت معمول پدید آید مالک و زارع هر دو با سوءظن به آن مینگرند و اگر مالکی امروز قدمی در راه بهبود زندگانی رعایای خود بردارد یا از عده تقاضاهای خود بکاهد ممکنست که با مخالفت شدید همقطاران خود یعنی دیگر مالکان روبرو شود.

گذشته از املاک اربابی که اجاره داده میشود بسیاری از خالصه‌ها و موقوفات نیز در دست مستأجرانست.^۱

رابطه مالک و زارع بیشتر مبتنی بر مزارعه است. با اینهمه در پاره‌ای از موارد زارع زمین را اجاره میکنند. در فصول بعد در باره این مسائل بحث خواهیم کرد. گاهگاه اتفاق می‌افتد که مالک یا مستأجر بکمک کارگران مزدور

۱- نگاه کنید بفصل یازدهم و دوازدهم.

زمین را زراعت میکند اما این استثناست نه قاعده کلی. در بعضی دهات بخصوص در جاهائی که مالک معمولاً غایب است قسمتی از زمین را میان زارعان سهم بر تقسیم نمیکنند و آنرا خود مالک بکمک کارگران مزدور زراعت میکند. قسمتی از مزد این کارگران ممکنست جنسی باشد و در واقع معمولاً به همین ترتیب رفتار میشود. در صورتی که کارگر نسبتاً دائمی باشد معمولاً صدچندی از غله برای او معین میکنند. در دیگر موارد فقط در مواقعی که بارکار سنگین است (مثلاً در موسم برداشت محصول) کارگر کشاورزی اجیر میکنند:

حاصل کلام اینکه هر چند در وضع ملک داری نسبت بسایر اموری که میتوان در آنها سرمایه گذاری کرد تغییراتی پدید آمده و اگر چه در وضع خود مالک نیز تغییراتی ظاهر گردیده است با این همه مالکان هنوز در جامعه موقع و مقامی مهم دارند و در امور سیاسی میتوانند نفوذی عظیم بکار برند. قسمت اعظم دهات ایران از جمله حاصلخیزترین زمینها در دست عمده مالکان است. باز پسین سخن آنکه جدائی و فاصله ای که از دیر زمان بین مالک و زارع وجود داشته است همچنان باقیست و عنصر قوی محافظه کاری که در ارکان اجتماع راه یافته عمده مالک را قادر گردانده است که وضع و موقع ممتاز خود را در برابر زارع حفظ کند.

فصل چهاردهم

خرده مالکان و دیگر مالکان جزء

خرده مالکان در نواحی مختلف ایران دیده میشوند اما عده آنان در هیچ نقطه فراوان نیست. املاک خرده مالک هم بصورت مستقل جدا گانه وجود دارد و هم آمیخته با انواع دیگر مالکیت. در پاره‌ای از نواحی خاصه در کرمان خرده مالک اساساً وجود ندارد و شاید مهمترین علت این امر آن باشد که آبیاری در ایالت کرمان بینهایت گران تمام میشود. بیشتر قنات‌ها دور و درازند و خاک‌کی که آب قنات از آن جاری است غالباً نرم است. ازینرو باید سرمایه‌های هنگفت درین راه و نیز برای تعمیرات سالانه قنات بکار برد. ساختن قنات از یکسو نیازمند مخارجی است که بیش از توانائی زارع عادیست و از سوی دیگر تا حدی محتاج همکاری دهقانانست و این چیز است که بندرت میتوان در میان آنان سراغ کرد. شاید بتوان گفت که املاک خرده مالک بیشتر در حدود جنوب و جنوب غربی کویر مر کزی تمرکز یافته است، یعنی منطقه‌ای که از قم (که املاک آنجا بیشتر اربابی است) شروع میشود و از کاشان (که املاک مجاور و متصل بآن بیشتر بعمده مالکان تعلق دارد) واردستان میگردد (باستثنای نائین که بیشتر املاک آن در دست عمده مالکان است) و به یزد میرسد و پس از امتداد در جهت جنوب غربی و گذشتن از میان ناحیه کوهستانی کوه کرگس به میمه و مورچه خورت منتهی میشود. در ناحیه اردستان که تقریباً مشتمل است بر ۳۳۰ ده املاک بیشتر در دست مالکان کوچک محلی و خرده مالکان است. این نکته در مورد ناحیه کوه کرگس

و مورچه خورت و میمه نیز مصداق دارد. در حوالی یزدهم عده‌ای خرده مالک پیدا میشود و باید دانست که ملک داری در یزد با جاهای دیگر فرق دارد زیرا ملکیت آب و خاک از هم جداست. ^۱ بسیاری از دهات یزد با اصطلاح خرده مالک است اما غالب آنها بمالکان غایبی تعلق دارد که ساکن یزداند. بعضی از آنها مانند مزویر آباد [بفتح اول]، خورمیز [بضم اول]، مهریز [بکسر اول]، ده آباد (نزدیک اردکان) و میبد بعضاً خرده مالک است. قسمت کوچکی از برخوار خرده مالک است چنانکه کز (جز) که بزرگترین قریه این ناحیه بشمار میرود و ۱۲۰۰۰ جمعیت دارد از قراری که میگویند تقریباً نیمی از سکنه آن خرده مالک اند. سده در ناحیه لنجان اصفهان که ۴۰۰۰۰ جمعیت دارد بیشتر در دست خرده مالکان است. یک پنجم قهدریجان [بفتح اول] یکی از دهات لنجان که قریب ۱۰۵۰۰ تن جمعیت دارد متعلق بخرده مالکان و بقیه در دست یکی از عمده مالکان است. در فریدن چند خرده مالک ارمنی وجود دارد.

در اراک خرده مالک کمتر دیده میشود و املاک خرده مالک بیشتر عبارتست از اراضی کوچکی که در چند ده و در میان املاک عمده مالکان قرار دارد. در آذربایجان باستانی ناحیه رضائیه خرده مالک کمتر دیده میشود. از جمله دهات خرده مالک باید کلیبر [به کسر اول و فتح دوم و چهارم] و بعضی دهات متصل به اهر قراجه داغ را نام برد. در کردستان باستانی نقاط دور دست خرده مالک کمتر دیده میشود، با اینهمه گاهگاه بمواردی بر میخوریم که بخشی از دهات در دست خرده مالکان است. در فارس وجود دهات خرده مالک از امور استثنائی است. میگویند که چند ده

خرده مالک در خفر [بفتح اول] و یکی در بیضا و یکی در داراب و چند تادر «سرحد» ایل عرب وجود دارد. در بلوچستان هم خرده مالک کمتر یافته میشود. عده معدودی از دهات خرده مالک در اطراف ایرانشهر وجود دارد و «دامن» بیشتر در دست خرده مالکان است. در قائنات عده انگشت شماری خرده مالک دیده میشود. کلاته حاجی که نزدیک بیرجند است تماماً و اسفید رود بعضاً به خرده مالکان تعلق دارد. شاید بتوان گفت که عده املاک خرده مالک در خراسان بیش از غالب نواحی دیگر است. چنانکه پیش ازین گفتیم بعضی املاک خرده مالک در ناحیه سبزوار و نیشابور وجود دارد. قرد [بضم اول] و فدافن [بکسر هردو فا] واقع در حوالی کاشمر در دست خرده مالکان است. درین دوده باغ هائی وجود دارد که متعلق به کاشمر بهاست. قسمتی از زمین های متصل به تربت حیدری و بعضی دهات حومه آن از جمله بوری آباد، منظر، ده پائین و قسمتی از حوض سرخ و دوغ آباد واقع در محلات بنخرده مالکان تعلق دارد. بعضی دهات دیگر از جمله نوغان، صومعه، سبوخ [بفتح اول] بعضاً در دست خرده مالکان و بعضاً متعلق بعمده مالکان تربت حیدری است. شاید پاره ای از املاک خرده مالک در نقاط دور افتاده تر کوهستانی خراسان نیز وجود داشته باشد.

این نوع مالکیت در خوزستان معمول نیست. و بس [بفتح اول] نزدیک اهواز بعضاً بنخرده مالکان تعلق دارد. سبیل خاکی [بفتح سین و کسر با] واقع در شمال دزفول و در کنار ساحل شرقی رودخانه تماماً در دست خرده مالکان است. در زمان رضاشاه و پس از آن دولت در صدد برآمد که با تقسیم خالصه های خوزستان در میان کشاورزان محلی خرده مالکی را در آن سامان ترویج کند. با اینهمه اقداماتی که تا کنون درین زمینه بعمل آمده است

باعث تغییرات اساسی در وضع کلی مالکیت املاک خوزستان نشده است . در فصل دوازدهم از تجربه‌ای که در مورد تقسیم خالصه‌های خوزستان و سیستان بدست آمده است بحث کرده ایم .

در حوالی طهران در نقاطی که چندان آباد نیست عده معدودی از دهات خرده مالک جای جای در میان املاک اربابی دیده میشود . در دیگر نقاط طهران باستثنای مناطقی کوهستانی دوردست خرده مالک کمتر وجود دارد .

چون آمار کامل موثقی در دست نیست محال است بدقت بتوان معلوم کرد که عده املاک خرده مالک بیشتر شده است یا کمتر . بطور کلی ظاهراً از دلایلی که در دست است چنین بر می آید که بر روی هم املاک خرده - مالک نسبت بسایر انواع املاک منحصرست بجاهای بسیار دوردست کشور و نقاطی که کمتر حاصلخیزست . چنان که اشاره شد هر جا که ارتفاع باران نسبتاً بیشترست املاک اربابی بیش از سایر انواع املاک وجود دارد^۱ و این نکته دلیل بر آنست که حاصلخیزترین اراضی بدست عمده مالکان می افتد اما این تمایل در دوران اخیر از کی آغاز شده ، مطلبی است که محال است بتوان بحدس و گمان بیان کرد . تمایل خرده مالکان بر این که پس از یک سال یا یک دوره خشکسالی املاک خود را بیازرگانان و محسکران و دیگران بفروشند ظاهراً از امور معمول و متداول است . غالباً پس از خشکسالی بازرگانان و کسان دیگری که از شهر آمده اند یا عمال چنین کسانی را در دهات میتوان مشاهده کرد که درصدد معاملات ملکی احتمالی برآمده اند . ازین گذشته وامی که بازرگانان و دیگران با بهره های گزاف به

۱ - نگاه کنید به پیش ازین ، ص ۴۷۶-۴۸۰ .

خرده مالکان میدهند تا آنها را بهنگام سختی بر مشکلات فائق گردانند غالباً باین منجر میشود که زمین خرده مالک بچنگ ربا خوار بیفتد . همچنین غالباً درین گونه مواقع عمده مالکانی که در مجاورت خرده مالکان بسر میبرند املاک اینان را هر چه هست میخرند . چنان که ساری چمن واقع در قراجه - داغ را پدر مالک فعلی بهمین ترتیب پس از خشکسالی از خرده مالکانی که صاحب آن بودند خرید .

در باره مساحت واقعی املاک خرده مالک اطلاع مختصری در دست است . غالباً هر يك از آنها را که علاقه ملكی يك خانوار بشمار میرود افراد همان خانوار زراعت میکنند . در جاهایی که چندان آباد نیست ملك هر خرده مالک کوچکتر از آنست که کفاف معیشت خانوار را بکند مگر این که افراد خانوار ممر عایدی خارجی هم داشته باشند و در ازای انجام دادن کار های جاده سازی (که گاهی ممکنست اتفاق افتد) یا پارچه بافی (که بیشتر توسط زنان خانوار انجام میگردد) یا کله داری مزد بگیرند . در جوشقان از دهات خرده - مالک واقع در جنوب کاشان که زمین های آبی آن خواستاران فراوان دارد علاقه ملكی غالب خرده مالکان از دو تا سه جریب^۱ است اگر چه يك خرده مالک با خانواده اش جمعاً میتواند قریب ۳۰ جریب زمین را زراعت کنند . چنانچه زارعی دارای ۶ تا ۷ جریب علاقه ملكی باشد درین صورت معمولاً صاحب دو گاو و دو خر و پنجاه الی شصت بزست که پشگل آنها بیشتر برای کود دادن زمین بکار میرود . زارعی که دارای دوالی سه جریب زمین است معمولاً صاحب دو خرس است اما برای شخم زدن زمین خود يك یا چند گاو از همسایه ای که چیز دار تر است عاریه میگردد یا اجاره میکند . پنج من گندم که در هر جریب

۱ - يك جریب = ۴۰۰ متر مربع یا تقریباً ۴۷۸ یارد مربع .

بکارند بطور متوسط جریبی ۳۵ من حاصل میدهد. بعلت کمبود زمین روش آیش بندی بکار نمی رود. در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳ - ۴ ش.] حد متوسط عواید ملکی يك دهقان مابین ۱۰,۰۰۰ ریال (تقریباً ۵۹ لیره) و ۵۰,۰۰۰ ریال (تقریباً ۲۹۴ لیره) بود. پیداست که در صورت نبودن عواید اضافی دیگر این مبلغ کفاف مخارج سالانه او و خانواده اش را نمیکند. در نواحی مجاور میمه و مورچه خورت حال و روز رعایا اندکی بهتر بود. سبب عمده این امر آن بود که میتوانستند پنبه بعمل آورند و قیمت پنبه نسبتاً گران و ثابت بود. در مورچه خورت مساحت هر ملکی بطور متوسط عبارتست از دوالی ده جریب^۱. در میمه زمین های زراعتی موجود به ۲,۰۱۶ «حبه» قسمت میشود و هر ملکی بطور متوسط عبارتست از دوالی پنج حبه^۲. ملك متعلق بیک فرد خرده مالک لازم نیست که حتماً يك پارچه باشد بلکه ممکنست هر قطعه از آن در بخشی از زمین های ده قرار گرفته باشد. مثلاً در آبیانه عده معتناهی از املاک بقطعات مجزی و پراکنده تقسیم شده و دورازهم قرار گرفته است. درین ناحیه زمین بقطعات کوچکی تقسیم شده و هر يك از این قطعات کوچک نیرمیان مالکان متعدد قسمت گردیده و حدود هر قطعه زمین بوسیله سنگی^۳ که در مرز قرار داده اند مشخص شده است.

چنانچه دهقان علاوه بر زمین زراعتی يك یا چند باغ داشته باشد معمولاً وضع اقتصادی او بهترست. املاک مزروعی فریزند، کمجان [بضم اول] با باغهایی که در کروند [بفتح اول و سوم] دارد، تره [بفتح اول و تشدید دوم]،

- ۱- در مورچه خورت يك جریب مساویست با ۶۰ گز مربع (تقریباً ۷۱۷۵ یارد مربع).
- ۲- آب موجود در ده به ۲۰۱۶ حبه قسمت میشود و يك حبه زمین نماینده مقدار زمینی است که بوسیله يك حبه آب مشروب میشود.
- ۳- این سنگ را اهالی محل داورخوانند.

برز [بفتح اول] و آبیانه که همگی در ناحیه کوه کرکس واقع است بیشتر عبارتست از باغها و بستانها و این دهات در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] نسبت به دهات مجاور که در آنها بیشتر غلات عمل می‌آوردند آباد مینمود. در میمه که آن نیز نسبتاً آباد مینمود عواید معتناهی از فروش محصول تاکستانها بدست می‌آید. در جاهائی مانند برخوار که محصولات «صیفی» فراوانی در آنها عمل می‌آید خرده مالکان نیز در پاره‌ای از موارد مردمی نسبتاً دارا بشمار می‌روند.

اگر ملکی در میان وارثان بقطعاتی چندان کوچک قسمت شود که کفاف معیشت خانواده هیچیک از آنان را ندهد درین صورت وارثان معمولاً ملك را میفروشند یا سهام خویش را در بین خود بیک تن اجاره میدهند و در طلب شغل دائمی یا اتفاقی بجاهای دیگر می‌روند.

در بسیاری نقاط املاك خرده مالك بطور متوسط و با توجه به اوضاع و احوال کنونی کفاف معیشت صاحبان آنها را نمیدهد و مؤید این فرض آنست که در سالهای اخیر در بعضی نقاط مردم روستائی تمایلی نمایان بترك ياروديار و روی آوردن بشهرها یافته‌اند. در جوشقان مابین سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۴-۵ ش.] و ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] قریب ۳۱۲ تن ده خود را ترك کرده و غالباً بطهران آمده‌اند و جمعیتی که در ۱۹۴۸ در جوشقان باقی مانده بود عبارت از ۱،۶۷۹ تن بود. همچنین در همان نواحی و در سالهای اخیر عده کثیری از مردم سو [بضم اول]، ترق [بفتح اول]، بیدهند، مورچه خورت و آبیانه بترك ديار خود گفته‌اند. میگفتند که ۲۰۰ خانوار از آبیانه رفته و قریب ۵۰۰ خانوار در آن ده باقی مانده‌اند. چنانکه پیش از این گفتدیم در بسیاری موارد این گونه مهاجران علاقه‌ای مالکی درده باقی میگذارند و حتی ممکنست خانواده های خود را هم با خود ببرند و گاه گاه بده باز گردند. درین گونه مواردی که عده‌ای از روستائیان

از محلی بقصد کاریابی بشهرها روی میآورند غالباً در میان خود ترتیبی میدهند که یکی از آنان در مواقع معین از دیگران پول بگیرد و بده برود و بخانواده هریک بدهد. همچنین در جوگند (نزدیک اردستان) که در فراخ سالی باندازه کافی گندم و جو و ذرت (محصولات عمده آن محل) عمل میآید و ازینرو دهقان میتواند باندازه دخل خرج کند تقریباً تمام مردان قریه پس از خشکسالی ۱۹۴۳ [۱۳۲۱-۲ ش.] و ۱۹۴۴ [۱۳۲۲-۳ ش.] کوچ کرده و برای یافتن کار بطهران یا جاهای دیگر رفته بودند. از سوی دیگر در میمه که پیوسته آب قناتهای عمیق در آن جاریست و دارای زمینهای قابل کشت و تا کستانهاست ظاهراً در سالیان اخیر کسی جلای وطن نکرده است.

مراتع و اراضی بایر پیرامون دهات خرده مالک که از زمینهای دایر ممتازست ملک مشترك همه روستائیان است و هر کس در آنها سهمی برابر با سهم ملک مزروعی خود دارد. با اینهمه در پاره‌ای از موارد چنین اتفاق افتاده است که یک یا چند تن از دهقانانی که استطاعت بیشتری داشته‌اند مرتع بازمین بایر مجاور را بنام خود ثبت رسانده‌اند و در دیگر موارد دهقانان حق دارند که رمه‌های خود را در چنین زمین‌هایی بپیرانند. ازین گذشته تمام عواید حاصل از اجاره دادن مراتع و فروش صمغ کتیرا (که در بعضی نواحی ایران خاصه در قسمت مرکزی ایران یافته میشود) میان دهقانان بنسبت سهمی که در زمین‌های مزروع ده دارند تقسیم میشود یا صرف امور عام المنفعه از قبیل تعمیر حمام - در صورتی که گرمابه‌ای در محل وجود داشته باشد - یا مسجد میگردد.

غالباً گفته میشود که خرده مالک از همقطار خود یعنی زارع سهم بر غنی‌تر نیست و تقریباً درآمد این هر دو باهم برابرست زیرا خرده مالک بحد اقل معیشت قانع است و نمیکوشد که ازین حد بگذرد و زمین بیشتری زراعت کند.

دلیلی که برین مدعی می‌آورد آنست که در دوران کوتاه حکومت دموکراتهای آذربایجان یعنی در ۱۹۴۶-۷ [۱۳۲۵-۶ ش.] پاره‌ای از املاک اربابی بدهقانان واگذار شد اما آنان باتکاء این که از آن پس سهم بیشتری از محصول خواهند برد از سطح کشت کاستند. اگر در واقع در آن هنگام چنین کاری شده باشد و - ظاهراً چنین چیزی اتفاق افتاده است - بنظر من علت مهم این امر ناامنی بوده است نه عدم ابتکار دهقانان. ازین گذشته با توجه باین که خرده مالکان غالباً در جاهائی بسر میرند که زمین کمتر بارورست سنجش درآمد آنان با درآمد زارعان سهم‌بری که در اراضی حاصلخیز تر سکونت دارند مایه کمر اهیست. در نقاطی که هم دهات خرده مالک وجود دارد و هم دهات اربابی ای که رعایای آن بر اساس مزاعه کار میکنند هر چند غالباً هر دو گروه فقیرند باینهمه وضع خرده مالک نسبت بزراع سهم‌بر بهتر و مراقبت و زراعتی که در دهات خرده مالک کرده اند بیش از دهات اربابی بچشم می‌خورد. در جاهائی که نسبتاً حاصلخیزست و دست قهر و ظلم طبیعت بخصوص بر آنها دراز نمیشود اگر خرده مالکی سراغ کنیم می‌بینیم که معمولاً روزگار او نسبتاً بهتر از روزگار همقطارش یعنی زارع سهم‌برست، چنانکه در «گز» [یا جز] حال بدین منوال است. از سوی دیگر در نقاطی که خاک چندان بارور نیست و غالباً محصول بقدر کافی عمل نمی‌آید این نکته شاید درست باشد که خرده مالک در خشک‌سالی بیش از زارع سهم‌بر زبان می‌بیند. فرق مطلب درین جاست که درین گونه موارد زارع سهم‌بر میتواند از مالک مساعده دریافت کند و غالباً بهمین سبب پیوسته مدیون مالک و لاجرم در حقیقت وابسته بزمین است^۱ - و حال آنکه خرده مالک باید از رباخوار و وام‌بگیرد و وقتی نتوانست ملک خود را بموقع از گرو خارج کند احتمالاً از ملکیت آن محروم

۱- نگاه کنید بفصل بیست و یکم.

میشود و ملك بتصرف رباخوار درمی آید.

در مورد زمین هائی که در آنها غایب عمل می آید این نکته شاید حقیقت داشته باشد که اگر بقطعات کوچک تقسیم شود حدّا کثر تولید میسر نمی گردد. در گزارشی که در فصل سیزدهم نقل کردیم نویسنده آن بر اساس ارقام و اعدادی که ذکر میکند و بر مبنای تقسیم مملکت بدوازده ناحیه جغرافیائی نشان میدهد که هر جا که عمده مالک بیشتر است کثرت تولید ثروت یعنی کثرت مستقیم با کثرت افراد دارد. هر چند نویسنده گزارش از آن دارد باین که این امر تا حدی معلول ارتفاع بیشتر باران در نقاطی است که شماره املاک اربابی بیشتر است با اینهمه معتقد است که اگر بر فرض در چنین نقاطی دائم باران بیارد باز افزایش تولید ثروت بستگی با افزایش عمده مالک دارد (اگر چه وی حدی و نهایتی برای وسعت املاک اربابی قائل است و عقیده دارد که اگر از آن حد تجاوز شود میزان تولید کاهش مییابد). این استنباطات تا کجا درست است معلوم نیست. چنانچه قسمت اعظم عواید زمین داری از محصولات دیگری مانند صیفی کاری یا میوه بدست آید درین صورت نمیتوان بضرر قاطع گفت که افزایش تولید متناسب با افزایش عمده مالک است.

و اما این نکته درست است که در جاهائی که آبیاری محتاج صرف سرمایه اولیه هنگفتی است وضع خرده مالک بر روی هم نامساعد است، ازین گذشته خرده مالکان دست بتشکیل شرکت های تعاونی نزده اند تا ازین راه بتوانند محصولات خود را بفرشند و وسائل کشاورزی و بذری بخرند تا اینکه در خشک - سالی ها بر مشکلات فائق آیند.^۱

از آنچه گفتیم پیداست که در ایران املاک خرده مالک از لحاظ وسعت و

كميت يكي از انواع مهم املاك زراعتي بشمار نميرود و چنين مينمايد كه بر روي هم اوضاع و احوالي كه لازمه ادامه زراعت ميباشد با وضع املاك اربابي سازگارست اما اين مزيت بيشتر معلول مواععي است كه اوضاع و احوال اجتماعي موجود براي خرده مالك بيارمياورد و اين نيز لازمه رژيمي است كه عمده مالكي را بصورت كنوني بوجود آورده است. اگر خرده مالك از نظر ملك داري تا مئين بيشترى داشته باشد و در نتيجه از استقلال بيشترى برخوردار گردد شك نيست كه امر كشاورزي بيشتر پيشرفت ميكند و اوضاع و احوال اجتماعي بهتر ميگردد. از سوي ديگر پيدا است كه مسائل اقتصادي مبتلي به مردم پيچيده تر از آنست كه بتوان آنها را با افزايش يا كاهش نوعي از املاك دون انواع ديگر حل كرد. ميان خرده مالك، كه از عوايد ملك خود زندگي ميكند و خود بركشت و كار آن ميپردازد و عمده مالك دسته هاي متوسطي قرار دارند. از يك سو مالكاني را بايد نام برد كه در يگده سهم مختصري دارند اما مالك غايب بشمار ميروند و خود در ده مجاور بسر ميبرند. از سوي ديگر كساني هستند كه ممر معيشت آنان ملك داري است اما خود زمين را زراعت نميكنند و موقع و مقام اجتماعي اي كه از آن برخوردارند بالاتر از موقع و مقام اجتماعي خرده مالك است. تمايل عمومي خرده بازرگانان شهرها براي ناست كه سودي را كه از داد و ستد بدست مي آورند در املاك مجاور شهر خود بكار اندازند زيرا هر چند در فصل سيزدهم گفتيم كه سود حاصل از تجارت و بكار انداختن سرمايه هاي كلان در پاره اي از امور بيش از منافع حاصل از ساير كارهاست، با اينهمه هنوز ملك داري براي خرده - بازرگاني كه بخواهد در آمد خود را درين راه صرف كند تا مئين بيشترى در بر دارد. از اينرو اين نوع مالكان جزئ غايب بيشتر در حواله شهرها ديده ميشوند. در غالب موارد بسياري از املاك متصل بشهرها با اين نوع مالكان تعلق دارد. مثلاً املاكي كه

بوسعت ۱۴ میل [یا تقریباً ۲۱ کیلومتر] در پیرامون سقز قرار دارد بیشتر از این نوع است. درین گونه موارد زمین یگانه منبع یا قسمت اعظم درآمد مالک را تشکیل میدهد. ۱. درپاره‌ای از موارد مهمترین انگیزه این نوع ملک‌داری مزایای اقتصادی نیست بلکه میل و علاقه مالک باینست که در تابستان از گرمای شهر با نجا پناه برد.

فی‌المثل بسیاری از دهات کوهستانهای البرز واقع در شمال طهران بعضاً از این راه بملکیت مالکان غایب شهر نشین درآمدده است. این گونه املاک کوچک بندرت یگانه نوع املاک ناحیه معینی را تشکیل میدهد بلکه بیشتر آمیخته به انواع دیگر ملک خاصه املاک خرده مالک است، مثلاً از این قبیل است املاک قمصر و بعضی دهات متعدد دیگر واقع در حوالی کاشان و همچنین دهات معصوم آباد و تقاب [بضم اول] نزدیک بیرجند که بترتیب بعضاً در دست شهر نشینان کاشان و بیرجند و بعضاً در دست خرده مالکان است.

با اینهمه نوع دیگری از املاک وجود دارد که منعلق است بمالکان جزء غایب و مالکیت آنها ناشی از حق وراثت است و نه تنها در حوالی شهرها بلکه در تمام نقاط ایران دیده میشود. این نوع املاک نیز در جاهائی وجود دارد که فشار مشکلات اقتصادی شخص مالک یا آبا و اجدادش را ازده رانده یا جاه طلبی وی را بمهاجرت و جستجوی وسائل پیشرفت اقتصادی در شهرهای مجاور یا دیگر نقاط برانگیخته است. درین گونه موارد مالک روستائی پیوسته از مرز و بوم خود دلبر نمیکند بلکه غالباً قطعه زمینی در موطن اصلی خود نگاه میدارد. شاید بتوان گفت که این گونه املاک متعلق بمالکان غایب بخصوص در بسیاری از نقاط

۱- درپاره‌ای از موارد این نوع مالکان تمام املاک مجاور را میخرند یا اجاره میکنند و سرانجام در ردیف عمده مالکان درمیآیند اما این موارد بیشتر در حکم استثناست نه قاعده کلی.

واقع در امتداد جنوب و جنوب غربی کویر مر کزی دیده میشود. بسیاری از این مالکان هنگام تابستان برای جمع آوری سهم غله خود بدهات خود باز میگردند. مالك جزء یا کوچکی که غالباً غایب بشمار نمی رود و بیشتر در دره بسر میبرد با خرده مالك فرق دارد چه خود او بزراعت نمی پردازد. در بسیاری موارد املاک این گونه مالکان نیز موروثی است و هر یک در اصل جزء املاک وسیع تری بوده که سپس بحکم قانون ارث تقسیم شده و مالك فعلی یا پدران را بمرتبه مالکان جزء تنزل داده است. در دیگر موارد ممکنست چنین مالکی نسبتاً تازه کار باشد یا خرده مالکی بشمار رود که با کار و کوشش افزونتر یا بوسیله دارائی بیشتر موفق شده است که بوسعت ملک خود بیفزاید. این گونه مالکانی که در دهات خرده مالك دیده میشوند غالباً در دهات مجاور نیز دارای املاک کوچکی هستند چنانکه در آبیانه نزدیک کاشان که بیشتر در دست خرده مالکان است کسانی که استطاعت بیشتری دارند صاحب زمینهای در دهات مجاورند. بهمین نحو قسمتی از املاک آبیانه بمردم همچنان تعلق دارد که از دهات مجاور آبیانه میباشد و بیشتر خرده مالك است. در هر حال در بیشتر دهات خرده مالك معمولاً یک دو خانوار دیده میشوند که نسبتاً بیش از دیگر همقطاران خود زمین دارند و آنرا یا بر اساس مزارعه زراعت میکنند یا با اجیر کردن کارگر. این نوع مالکان از لحاظ اینکه زمین را شخصاً زراعت نمیکنند بلکه عدهای کارگر بر اساس مزارعه باین کار میگمارند شباهت بعمده مالکان دارند اما از نظر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی وضع مالکان جزء تفاوتی عظیم با وضع عمده مالکان دارد و گروه نخست از قدرت و نفوذی که اینان دارند بی بهره اند. بهمین سبب این گونه مالکان جزء را درینجا در ردیف خرده مالکان قرار دادیم نه عمده مالکان.

فصل پانزدهم مناطق عشایری

چنانچه خانهای ایلات و عشایر در طبقه عمده مالک مستحیل شوند املاک آنان نیز در ردیف املاک عمده مالکان قرار میگیرد یعنی همان طبقه‌ای که در فصل سیزدهم از آن بحث کردیم. با اینهمه وضع خانهای ایلات و عشایر با وضع عمده مالکان تفاوتی دارد. قدرت خان‌ها از دو جاسر چشمه میگیرد: یکی ایلات و عشایری که خوانین بر آنها سروری دارند، دیگر از زمینهایی که مالک اند. رؤسای عشایر بعنوان مالک و مانند مالکان دیگر سهم خود را بابت محصول ملک یا مال الاجاره و همچنین دیگر بهره‌های مالکانه را وصول می‌کنند و در آن واحد بعنوان رئیس ایل و عشیره از اتباع خود با جهائی می‌گیرند. و اما این که خان‌ها تا کجا بعنوان خان و تا کجا بعنوان عمده مالک با رعایای خود معامله می‌کنند و بعبارت دیگر حدود این ثنویت شخصیتی که آنان دارند، در مورد هر یک متفاوتست. در بسیاری نقاط خوانین اسکان یافته‌اند و بزحمت میتوان امتیازی بین آنان با عمده مالکان قائل شد.

مهمترین مناطق عشایری عبارتست از فارس، بختیاری، گران، بلوچستان، آذربایجان، کردستان، خراسان و خوزستان و هر منطقه نمودار جنبه‌های معینی از خصایص اجتماعی و ترکیب‌های نژادی ایلات و عشایر مختلف است. عشایر ایران غالباً نیمه‌بیابانگردند و در پاره‌ای از موارد هر چند اسکان یافته‌اند با اینهمه تا حدی تشکیلات قبیله‌ای خود را حفظ کرده‌اند. کوچ کردن هر ایل با ایلات دیگر از حیث بعد مسافت و کثرت عده افراد عشایری که مجتمعاً

در آن شرکت میجویند بنسبت معتنابهی متفاوتست. غالباً هنگامی که ایل به «یلاق» یا مواضع تابستانی کوچ میکند عده معدودی از عشایر در عقب یعنی در «قشلاق» یا مواضع زمستانی میمانند تا از غلاتی که در قشلاق کاشته شده است مراقبت کنند. در پاره‌ای از موارد در ییلاق نیز عده قلیلی دائماً یا غالباً بسر میبرند. بسا که خانهای ایلات و عشایر در قشلاق و در پاره‌ای از موارد در ییلاق دارای املاک مزروعی اند و دهاتی که این املاک در آن واقع است ممکنست متعلق بخان باشد یا نباشد. در مواردی که مسیر کوچ طولانیست ایل معمولاً از زمینهای غیر ایلی میگذرد.

بحکم عرف و عادت ایلات و عشایر هنگام کوچ کردن از خط سیر مشخص معینی میگذرند. بنا بر سنت هر «تیره» حق دارد که از میان اراضی مخصوصی عبور کند^۱ بندرت اتفاق می افتد که این حق ناشی از عرف و عادت نباشد و در پاره‌ای از موارد ادعا میشود که هنوز املاکی وجود دارد که از قدیم بفلان ایل یا عشیره بخشیده یا اجاره داده اند. چنانکه خط سیر کوچ کنندگان از میان زمینهای بایر و هموار بگذرد مشکلات کمتری بیارماید اما اگر از کنار یا از میان زمینهای زراعتی عبور کند درین صورت ممکنست محصول ده نشینان دستخوش زیانهای گردد مگر اینکه خوانین درین کار بشدت نظارت کنند. قطع نظر ازین زیان احتمالی ده نشینانی که در مسیر یا نزدیک بخط سیر ایل قرار گرفته باشند میتوانند بجد و فور روغن و گوشت نسبتاً ارزان بدست آورند. هنگامی که ایل عرب از ایلات خمسۀ فارس از ییلاق بقشلاق و بالعکس کوچ میکند از خط سیر معینی میگذرد که قبلاً سران ایل بامشاورت مقامات محلی دواتی معین کرده اند. در هر خط سیری هر طایفه و تیره بر حسب سنت

۱- در فارس منطقه‌ای را که ایل هنگام ییلاق و قشلاق کردن از میان آن میگذرد «روال» ایل نامند.

حق دارد که از خیمه گاه و چراگاه مخصوص خود بهره مند شود. این حقوق بحکم عرف و عادت بوجود آمده و غالباً دارای قدمتی بسیارست و اگر طایفه‌ای بمراعات طایفه دیگر تجاوز کند محتمل است که مشکلاتی ببار آید.

گاهی در مرزهای اراضی دو ایل مخالف مانند قشقائی و خمسه بر سر مراتع نزاع درمیگیرد و معمولاً با قهر و غلبه این بر آن پایان می یابد. مثلاً در حوالی جهرم مراتع در سرحد منطقه ایل قشقائی و خمسه قرارداد. این مراتع میان عشایر تقسیم نشده است و در صورتی که زمین را نکشته باشند هر کس میتواند از آنها استفاده کند و غالباً این چراگاهها مایه کشمکش میان قشقائیها و خمسه ایهاست.

قسمت اعظم شاهسونها از دشت مغان که دارای گندم زارهای حاصلخیز است گرفته تا سیلان کوه که باغهای متعددی در آنجا دارند در سیر و سفرند. مسافتی که شاهسونها هنگام کوچ طی میکنند نسبتاً اندک است و ازینرو میتوانند بی رنج فراوان بکار زراعت ادامه دهند و ازین حیث با قشقائیها که تقریباً پیوسته در حرکت اند فرق دارند. شاهسونها مطابق سنت در مسیر معینی بیلاق و قشلاق میکنند و تقریباً بی و بوطایفه از آنان در ماههای زمستان بدشت مغان میروند.

در پاره‌ای از موارد چراگاههای عشایری بخان عشیره تعلق دارد و بنام او ثبت شده است و در فارس غالباً حال بدین منوال است. در دیگر موارد مراتع جزء خالصه‌ها بشمار میرود مانند مراتع خراسان و آذربایجان و چراگاههای واقع در کوه سهند و دشت مغان که بترتیب بیلاق و قشلاق شاهسونها محسوب میشود و دولت در مورد این چراگاهها یا حق مرتع میگیرد یا خود مرتع را اجاره میدهد. در پاره‌ای از موارد چراگاهها بمردم غیر ایلی تعلق دارد

که یا آنها را بایلات در مقابل مبلغ معینی که یکجا وصول میکنند اجاره میدهند یا از آنها حق مرتع میگیرند .

ظاهر بعضی دسته‌ها و افراد قشقائی بموجب سنت حق استفاده از چراگاههای متعلق بخود خوانین را دارند . این حقوق مثبت نرسیده و مطلق نیست اگرچه در پاره‌ای از موارد مبتنی بر مدار کیست که تاریخ آنها بحدود دو بیست سال پیش باز میگردد . رسم خان بر اینست که هر سال این مراتع را میان اتباع خود قسمت کند . در واقع معمولاً همان چراگاهی که بر فرض سال گذشته به فلان شخص داده شده است امسال نیز بهمان کس داده میشود اما تشریفات تقسیم را هر سال رعایت میکنند تا افراد ایل نسبت بمراتع صاحب حقوق بلا معارض نشوند و اگر یکی نا فرمانی کرد او را از چراگاه برانند . سابقاً معمول چنین بود که هنگام تقسیم مجدد چراگاه در میان افراد ایل پولی هم از آنان بزور گرفته شود و میگویند که قشقائی‌ها این رسم را بر انداخته‌اند . در قراجه داغ مراتع واقع در دهات چلبیانلو (بکسراول و دوم) و محمد خانلو بیشتر بخوانین تعلق دارد و از بن گذشته آنان دارای زمینهای زراعتی هستند خاصه در «قشلاق» .

چنانکه در فصل هشتم بیان کردیم رضاشاه مقدر فراوانی از قدرت خوانین کاست و در تخته قاپو کر دن ایلات و عشایر کوشید . حکومتی که پیش از او متوالیاً بر سر کار آمده بودند نتوانسته بودند عناصر ایلی را با عناصر اجتماعی و سیاسی بیامیزد و در يك قالب بریزد و ازینرو شهر نشینان ایلات و عشایر را خطری تشخیص داده بودند که بالقوه مایه تهدید امنیت مملکت بود و این مطلب مسأله‌ای را بوجود آورده بود که خالی از اهمیت نبود و میبایست راه حلی برای آن یافته شود . ازین گذشته چنین مینماید که رضاشاه که در راه تجدید ایران

میکوشید و جود ایلات و عشایر را مناسب با اوضاع و احوال امروز جهان نمیدید. پس در صدر بر آمد که این مسأله را با تغییرات اساسی و انحلال تشکیلات ایلی و مانع شدن از ییلاق قشلاق کردن آنان حل کند و چادر نشینان را بکشاورزان مبدل گرداند. در اینکه عامه مردم مملکت یعنی عناصر غیر ایلی ازین سیاست رضاشاه پشتیبانی می کردند کمتر جای تردیدست. همچنین پیداست که این سیاست بدون تهیه مقدمات کافی بمرحله اجرا در آمد. هیچ مطالعه دقیقی درباره امکان اسکان عشایر یا تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصادیات ایران بعمل نیامد. بسیاری از خوانین را تبعید کردند و از ییلاق و قشلاق کردن سالانه عشایر تا حد زیادی مانع آمدند. در همه موارد جاهای مناسبی جهت اسکان عشایر انتخاب نمیشد. حوائج آنان را از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت بحد کافی تأمین نمیکردند و از نظر آموزش کشاورزی و تدارک آلات و افزار فلاحتی تسهیلات لازم برای عشایر فراهم نمیشدند تا بتوانند ازین راه آنانرا بتغییر زندگی ایلی و تحول از مرحله شبانی بمرحله کشاورزی یاری کنند. ازین گذشته چندان جای تردید نیست که بسیار کسان از افول کوکب ایلات و عشایر خشنود بودند و فرصت را برای انتقام جوئی از غارتگر یهای گذشته آنان مغتنم میشمردند. دولت هم بنوبه خود نمی کوشید تا ایلات و عشایر مخالف را باهم آشتی دهد. گاهی بعضی طوایف را مجبور می کردند که همگی بنقاط مختلف کشور کوچ کنند یعنی بجاهائی که دیگر نمیتوانستند مطابق رسم و سنت قدیم بسر برند. مثلاً گلبغی [بفتح اول و سوم] هارا از کردستان به همدان و اصفهان و تادورترین نقطه ای مانند یزد که در جلگه واقع شده است کوچ دادند و در طی این نقل و انتقال چندان بر آنها سخت گرفتند که به تپه ها و بلندیها پناه بردند و چندین ماه همچون یاغیان جنگیدند. هنگامی

که سرانجام آنانرا سرکوب کردند و کوچ دادند عدهٔ بیشماری از آنان نابود شده بودند. پس از استعفای رضاشاه آنان بمساکن سابق خود باز گشتند و از آن هنگام بسیاری از مردم ترك زبان که دولت آنان را در دهات گلبنی اسکان داده بود کردستان را ترك گفته اند.

سیاست عشایری رضاشاه را چون غلط تعبیر و بداجرا کردند لاجرم تلفاتی سنگین بر چهارپایان اهلی وارد آمد و عشایر دچار فقر و مسکنت شدند و از عدهٔ آنان کاسته شد. تأثیر منفی این عوامل در اقتصاد مملکت بحدی بود که او در آخرین سالهای سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل کند و پس از اینکه در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ ش.] استعفا کرد مسألهٔ عشایر که او بهیچ روی نتوانسته بود حل کند دوباره از پرده بیرون افتاد. بسیاری از خوانین تبعید شده بمناطق عشایری خود باز گشتند و پاره ای از عناصر ایلی که در دهات اسکان داده شده بودند ترك آنها گفتند و بار دیگر زندگانی نیمه بیابانگردی را آغاز کردند. این که چرا باید چنین امری اتفاق افتاده باشد تا حدی معلول آنست که عشایر طبعاً بادامهٔ زندگانی ایلی راغب اند و از گردن نهادن بفرمان حکومت مرکزی بیزار. درین نیز جای گفتگو نیست که آنچه بر ناخشنودی عشایر افزوده بود این بود که در دورانی که اسکان یافته بودند از آنان اخاذی میشد.

از ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ ش.] تا کنون تمایل کلی خوانین ایلات و عشایر برین بوده است که بر قدرت خود بیفزایند. در پاره ای از نواحی دولت ناچار شده است که بر عکس سیاست رضاشاه رفتار کند و استقرار نظم و امن عمومی را بخانها بسپارد. توفیقی که درین کار حاصل شده است و حدود اجرای آن در هر مورد بنسبت معتنا بهی فرق میکند.

افزایش قدرت عشایر در فارس بیش از سایر جاها بارز و مشخص است. در

دهات قشقائیهها وظایف ژاندارمری که در سابق مأمور حفظ امنیت آنها بود از ۱۳۲۰ ش. ببعده متوقف مانده است. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] يك عده قوای نظامی بعنوان نشانه قدرت حکومت مرکزی در فیروز آباد مرکز قشقائیهها مستقر بود. با اینهمه مسئولیت استقرار نظم و قانون را سران قشقائی بر عهده داشتند. از طرف دیگر قوای انتظامی در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] در دهات ایل خمسه سرگرم کار بودند منتهی در مورد افراد ایلی مسئولیت نظم و انتظام و اجرای قانون با «سرپرست» عشایر بود. سرپرست از طرف دولت منصوب میشد و در مقابل فرمانده لشکر فارس مسؤول بود^۱ و در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] یکی از خانها عهده دار این مقام بود. دولت مقدار محدودی اسلحه و مهمات در اختیار رؤسای عشایری گذاشت تا بتوانند نظم و انتظام را برقرار کنند. خوانین خمسه کسانی را برای احراز مقام کلانتری یا ریاست طایفه بدولت توصیه میکردند. کلانتران بدون تأیید دولت بشغل خود منصوب نمی شدند اما انتصاب کدخدایان یا رؤسای دسته های کوچکتر [و باصطلاح تیره ها] محتاج تأیید دولت نبود. از سوی دیگر در منطقه ایل ممسنی پاسگاههای ژاندارمری در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] دایر بود. در همان سال در کوه گیلویه نیروی نظامی مشغول جمع آوری اسلحه بویر احمدی ها بود. بر رویهم وضع فارس از نظر امنیت مناطق مختلف عشایری در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] خوب بود. فقط در مرزهای داخلی که دو منطقه عشایری را از هم جدا می کرد حدود مسئولیت ها مشخص نشده بود و ازین حیث اوضاع و احوال رضایت بخش نبود. مردم شهر نشین تصدیق میکردند که امنیت منطقه قشقائیهها بیشتر از سابق است و شاید تا حدی علت این بود که در آن ایام عموماً حال و روز افراد قشقائی نسبتاً خوب بود و شاید این امر بنوبه خود معلول آن بود که

۱- بعدها بجای او یکی از افسران ارتش را منصوب کردند.

خانهای قشقائی در محدود کردن فعالیت‌های دولت در منطقه خود توفیق حاصل کرده بودند. کلانتران و کدخدایان عشایر در بسیاری موارد ثروتی نسبتاً فراوان اندوخته‌اند و چنانکه می‌گویند این مکنت‌ها را بیشتر از راه فروش کوپن‌های قند و شکر در سالهای جنگ و سنوات متعاقب آن بدست آورده‌اند. در آن سال وضع منطقه ایل خمه نیز از نظر امنیت خوب بود. شاید بیشتر به علت اینکه «سرپرست» خمه آنجا را نسبتاً خوب اداره میکرد و گرنه کار و بار خمه‌ایها بطور کلی بهتر نشده بود و بر خلاف قشقائیه‌ها بهبود اوضاع و احوال آنان بیچشم نمیخورد.

در حقیقت دست ژاندارمری از عقیلی و باشت خوزستان هم کوتاه شده بود. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] مسؤولیت امنیت نقاط مزبور نیز با خوانین عشایر بود که هر يك تفنگچیانای داشتند و مقدار محدودی اسلحه و مهمات از دولت می‌گرفتند. امنیت خوزستان نیز بجز دست‌اندازیهای مختصری که در ناحیه عرب نشین روی میداد بر رویهم خوب بود.

ظاهراً اتخاذ این روش که خانها را مسؤول امنیت مناطق خود کنند در فارس و خوزستان در مواردی نظیر آنچه ذکر شد نتایج نسبتاً مطلوبی دارد مشروط بر اینکه عناصر خوش‌نام‌تری از میان عشایر انتخاب شوند و چنین روشی بروش کار رضاشاه که خوانین را تبعید و عشایر را تهدید می‌کرد ترجیح دارد. از سوی دیگر اتخاذ چنین روشی در منطقه ایل چلبیانلو یعنی طوایف قرخانلو و حاجی علیلو و محمدخانلو که در قراجه‌داغ قرار دارند نتایج نیکو بیار نیارده است.

۱- تبعید خانهای گردنکش شاید در زمان او موافق مصلحت بود و اما علت اینکه عشایر دچار فقر و تهیدستی شدند همانست که مؤلف پیش ازین بآن اشاره کرده است: «سیاست عشایری رضاشاه را... غلط تعبیر و بد اجرا کردند» (مترجم).

چنین مینماید که رؤسای این عشایر اسلحه خود را برای ایجاد رعب و وحشت در مردم ده نشین مجاور و گرفتن باج از آنان بکار برده اند. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-ش. ۰] عشایر مزبور کراراً بمردم ده نشین و محصول آنان تجاوز می کردند. بیشک در خشک سالی ها نظیر خشک سالی ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-ش. ۸] این وسوسه دردلهاقوت می یابد که یکی گله خود را در میان کشتزار دیگری بچراند و این نکته نه همان در مورد عشایر بلکه در مورد عناصر غیر ایلی نیز مصداق دارد، منتهی اولی بعلت مسلح بودن قویدست ترست. راهزنی های مختصر نیز کراراً در آن سال اتفاق می افتاد.

پیدا است که سیاست اعطای اختیار بر رؤسای عشایر در صورتی که ناشی از ضعف باشد و توأم با نظارت کافی نباشد قطع نظر از تمام فواید و مزایای موقتی که دارد مشکل می توان آنرا سیاستی مطلوب و مناسب برای دورانی مدید دانست. افراد را بیش از اندازه بزرگ کردن و بدست آنان اختیار دادن ممکن است وسوسه بهره گیری از قدرت را در آنان برانگیزد. اداره کردن امور عشایر بدست خان ها آن هم باروش کهن محتاج بودجه سنگینی است که دولت آنرا تأمین نمی کند و ازینرو لازم می آید که بطور مستقیم یا غیر مستقیم از عشایر مالیات بگیرد و پیدا است که این کار محتمل سوء استفاده است. مثلاً در سال ۱۳۲۷/۱۹۴۸-۹ استاندار فارس موافقت کرد که سرپرست ایلی عرب از آن ایلی برای تأمین مخارج سرپرستی مالیاتی بابت هر بز و گوسفند بچه دار از قرار یک درصد وصول کند. ازین گذشته معلوم نیست که خانهای نسلهای آینده حاضر بادامه زندگی ای باشند که لازمه رژیم خانخانیست چه حتی باوجود بکار بردن اتومبیل جیب این نوع زیستن نسبتاً مشکل است و زندگانی ایلی فاقد لوازم و مزایای محیط شهری امروزی است که نظر بسیاری از ایرانیان را بخود

جلب کرده است .

بر روی هم در بسیاری از مناطق عشایری دولت ظاهر آ در خود احساس نوعی ضعف می کند و برای حفظ موقع خود متوسل به سیاست «تفرقه افکن و حکومت کن» میشود و تا آنجا که ممکنست تمایل بتقویت خوانینی دارد که حاضرند فرمان او را گردن نهند و مداخل شغل خود را باعمال حکومت قسمت کنند و طوایف را بجان هم اندازند و دسیسه بکار برند. این نکته تا حدی در مورد منطقه ایل خمسه مصداق دارد و در آنجا گاهی آتش رقابت میان عشایر باصری و عرب را دامن زده اند ، همچنان که در بختیاری حکام محلی غالباً از میان آن عده از خوانینی انتخاب شده اند که حاضرند از مردم اخازی کنند و از اخازی دیگران چشم پیوشند و عشایر را بروز سیاه بنشانند. ازین گذشته ارتش عشایر بختیاری را خلع سلاح کرده است اما آنرا از غارتگری طوایفی که در «روال» بختیاری ها قرار گرفته ولی هنوز خلع سلاح نشده اند ایمن نکرده است. تا جایی که این امور مبین سیاست دولت است باید گفت که مبتنی بر منتهای کوتاه نظر است . و اما این مطلب راست است که خصومت میان عناصر اسکان یافته و نیمه اسکان یافته سابقه ای طولانی دارد . از يك سو عنصر ایلی بیشك مسؤول بسیاری از ناامنی های گذشته است و چون عنصر غیر ایلی سال ها در معرض تاخت و تازهای مکرر بوده ازینرو طبعاً میترسد که اگر عشایر رامطیع و منقاد نکنند دوباره دوران ناامنی آغاز شود. از سوی دیگر جای گفتگو نیست که مأموران حکومت های غیر ایلی در گذشته هر گاه بقدر کافی قدرت یافته اند بر ایلات و عشایر ستم کرده اند.^۱

۱ - رفتار عمال دیوان سنجر با ایلات و عشایر (نگاه کنید به ص ۱۲۹-۱۳۰) فقط نمونه ای از رفتار مأموران حکومت در قرن ششم هجری بشمار نمی رود بلکه قابل انطباق با سایر قرون و اعصار است.

نفوذ و قدرت خان‌ها بیشتر متکی باشخاص است. در مواردی که عشایر عبارت از عناصر نیمه بیابانگردند و تشکیلات ایلی آنان نسبتاً قویست خانها از قدرت فراوانی برخوردارند. امور ایلی را خان مستقیماً اداره می‌کند و از آنجا که موقع شخصی او بیشتر بستگی به پشتیبانی اتباع او دارد پس همین احتیاج بحفظ وفاداری آنان میزان اخازی خان را محدود می‌کند. باینهمه در مواردی که عشایر کلاً یا بعضاً اسکان می‌یابند کمتر ممکنست که در صورت ناخشنودی از خان بتوانند از وبگسلند و برقیب وی بییونند، چه همین که اسکان یافتند آزادی حرکت و عمل آنان محدود می‌گردد. خان‌ها نیز مجبور نیستند که مانند سابق در حفظ رضای پیروان خود بکوشند بلکه خوی و منش عمده مالکان را می‌گیرند و در آن واحد اختیارات ایلی را حفظ می‌کنند و برخلاف سابق مقتضیات زندگی ایلی نمی‌تواند استبداد آنانرا در بکار بردن این اختیارات محدود سازد و بطور کلی در نواحی ای که خوانین از تمام یا قسمت عمده‌ای از زندگی ایلی دست کشیده‌اند سنگین‌ترین مالیات‌ها و عوارض بر مردم ده نشین تحمیل می‌شود. ازین گذشته اگر خوانین محلی با مأمورین دولت همدست شوند و از زوستانیان اخازی کنند (چنانکه این امر گاهی اتفاق می‌افتد) حال و روز دهقانان که بدبوده است بدتر می‌گردد.

قسمتی از املاک واقع در مناطق عشایری فارس در دست مالکانیست که شهر نشین اند و غالباً غایب. قسمتی از این املاک متعلق بخانه‌های ایلات و عشایرست. مرافعات ملک‌های امری غیر معمول نیست. اموال و دارائی عشایر و طوایف و تیره‌های مختلف در معرض تغییرات و حوادثی قرار گرفته و این امر درمسأله ملك داری تأثیر کرده است. مبنای مالکیت در مناطق عشایری زور و قدرتست هر چند بابت رساندن املاک باین کار صورت قانونی میدهند چنانکه در زمانی

که تازه ثبت املاك شروع شده بود هر کسی زور و زری داشت هرملکی را خواه متعلق باو بود خواه نبود ثبت میرساند . در حال حاضر ملکیت بسیاری از املاک ممسنی بین عشایری که نماینده آنها خوانین رسته می‌اند و مدعیان یعنی مالکان غایب شهرنشینی که نماینده آنها افراد خانواده معین التجار بوشهری میباشند مورد مرافعه است . مرافعات ملکیت بین دره شوری ها و قشقائیه نیز وجود دارد . پس از استعفای رضاشاه قشقائیه ها درباره ای از موارد املاک سابق خود را تصرف کردند بی آنکه املاکی را که در عوض آنها در زمان رضاشاه گرفته بودند از دست بدهند . همچنین می گویند که قشقائیه ها بعضی از مالکان غایب شهر نشین فیروز آباد رانا گزیر کرده اند که املاک خود را بیهای نازلی بآنان اجاره دهند .

در ناحیه قشقائیه سابقاً خانها سالانه سه درصد بابت گله های اتباع خود می گرفتند . ناصر خان ایلخان فعلی قشقائیه که پس از استعفای رضاشاه بفارس بازگشت این رسم را بعنوان اینکه مرتباً هر سال اجرا شود بر انداخت اما می گویند که از ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ ش .] بیعد دوبار مالیات مزبور را وصول کرده است و شاید هنوز هنگام لزوم خوانین جزء و کلانتران و کدخدایان آنرا وصول میکنند . از مرافعی که متعلق بخوانین است حق مرتع گرفته نمیشود اما اگر دو یا چندین فراخ سالی متوالیاً پیش آید افراد عشایر بشکرانه چنین سالهائی و برای آنکه چنین نعمتی از دست آنان بدرنورد از هر صد رأس يك یادور رأس بز و گوسفند بخان میدهند . نام این رسم « کله بگیر » است و میگویند که این کار را عشایر بطیب خاطر انجام میدهند و اما اگر این هدایا را با اختیار ندهند و اجبار در کار باشد مطلبی است جدا گانه که باید با حدس و گمان بیان کرد . این نکته در مورد هدایائی که در جشن نوروز در تمام مناطق عشایری از طرف

عشایر بخانها و کلاتتران و کدخدایان داده میشود مصداق دارد. پیشکشها اسماً هدایاست زیرا هنگامیکه از کلاتتری سؤال شد که اگر هنگام نوروز عشایر چنین پیشکشهایی ندهند چه خواهد کرد پاسخ داد که چنین چیزی ممکن نیست اتفاق افتد و اگر اتفاق افتاد بزور آنها را خواهد گرفت. درنورآباد، خان توقع دارد که اتباع او هنگام نوروز روغن و بره و غیره بسوی پیشکش کنند. بعلاوه در سابق خان ازهر پنجاه رأس بره یک رأس می گرفته است. بطور کلی در مناطق عشایری اعم از فارس یا جاهای دیگر خانها و کلاتتران و کدخدایان و نوکران آنان ازهر فرد ایل روغن و گوشت برای تأمین مخارج خود میگیرند. همچنین رؤسای قبایل کرد و خوانین شاهسون علاوه بر بهره مالکانه باجهائی که معمولاً عبارتست از چهار پا بعنوان خان عشیره میستانند.

در پاره‌ای از مناطق عشایری کلاتتران و کدخدایان مسؤول وصول مالیات دولت‌اند و درین گونه موازد قسمتی از آنچه وصول کرده‌اند بعنوان حق العمل برای خود کنار میگذارند.

در پشت کوه و پیشکوه لرستان هنوز خانها در پاره‌ای از موارد و جوهری بنام «شاخ شماری» از عشایر وصول میکنند. اگر خانها حاجت بیول داشته باشند جوهری بنسبت عده گوسفند و بز و گاو از اتباع خود میستانند. بز و گوسفند را دوو گاونر و ماده گاورا چهار و خر راسه و اسب و مادیانرا چهار شاخ حساب میکنند و از قرار هر شاخ پول میگیرند.

مالیات دیگری که سابقاً وصول میکردند و اکنون بندرت میگیرند معروف به تش شماری [یعنی آتش شماری] است و آن عبارتست از مالیات اجاق که بنابراین رسم هر گاه اجاق خانواده‌ای روشن باشد (حتی اگر خانواده دارای کله

نباشد) باید بابت اجاق مبلغی بخان مالیات بدهد.

عده‌ای از خانها برای پذیرائی مهمانان خود عوارضی از اتباع خود و همچنین از دهقانان محل میستانند. در زمان رضاشاه رسم وصول این عوارض گوناگون رو بزوال نهاده بود اما از زمانی که او استعفاء کرده و نفوذ خانهای ایلات و عشایر احیا شده است این تمایل در آنان بوجود آمده است که پاره‌ای از این مالیاتها را دوباره تحمیل کنند.

کردها بجز چند مورد که در مرزهای ایران و عراق مشهودست حتی مردمی نیمه بیابانگرد بشمار نمیروند. باینهمه اصولاً جامعه کردستان (به استثنای پیرامون شهرها) جامعه عشایریست، هر چند این نکته در مورد ناحیه سنندج کمتر و در مورد ناحیه مهاباد بیشتر مصداق دارد. کردستان در حکم مسأله ایست که پیوسته دولت ایران با آن مواجه بوده است. از زمان ناصرالدین شاه بیعد بخصوص در زمان رضاشاه مداخله مأموران دولت بجای آنکه ناامنی آن سامان را کم کند بیشتر کرده است. مخالفت و خصومت نسبت به مأموران دولت از دیر باز در کردستان سنت شده است و اینان در سالهای اخیر کمتر کوشیده‌اند که با اجتناب از رشوه خواری و اخاذی برین مشکل غالب شوند. در سابق کشمکش و ستیزه میان ایلات معمول و متداول بود و امروز روز دهاات کردستان در آتش دسته‌بندی و توطئه میسوزد. در زمان جنبش خود مختاری کردستان یعنی در ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ ش.]. پارتیزانها («چته‌ها») دهاات را غارت کردند و ناامنی بر همه جا سایه افکند. مردم کردستان حس میکنند که خطر تجدید چنین وضعی پیوسته آنانرا تهدید میکند. ازین گذشته رعایا با از دست خانهای خود که بر عیت همچون مال و متاع مینگرند تأمین ندارند. خوانین و مالکان اگر ملایم و مهربان باشند اوضاع و احوال برای مردم تحمل پذیرست.

با اینهمه این نکته بیشتر به‌عامل شخصی بستگی دارد و رعیت از تأمین جانی و مالی عملاً برخوردار نیست.

در نقاط دور دست ایالات و ولایات مختلف خاصه در خراسان قدرت و نفوذ عمده مالکان که در غالب موارد بسیارست تاحدی بر بنیادزندگانی شبه‌ایلی استوار است و رژیمی که در قلمرو آنان برقرارست تا حدی شبیه رژیم شبه‌ایلی دوره قاجاریه است.^۱ نظیر این وضع در قسمتهائی از کرمان بخصوص در حوالی بم وجود دارد. در مرزهای کردستان یعنی در کلیائی نیز حال بدین منوال است. رؤسای طوایفی که باهم رقابت دارند با ملازمان مسلح خود حرکت میکنند. زدو خورد میان آنان و زدو دیدن ربه‌های يك دیگر امری متداول است.

در مناطق عشایری خوزستان عشایر ایرانی بیشتر در شمار و قبایل عرب در جلگه مسکن دارند. در زمان رضاشاه سعی شد که تمام خوزستان زیر نظارت واقعی حکومت مرکزی درآید. برای پیش بردن این سیاست بسیاری از خوانین و شیوخ محلی را تبعید کردند و تاحدی از تاخت و تاز و غارتگری عشایری که هنگام کوچ کردن و گذشتن از میان املاک مردم غیر ایلی دست باین گونه اعمال میزدند مانع گشتند. در عوض رعایا و عشایر یکباره در چنگال مأمورانی افتادند که ماهیت آنان نسبت بگذشته چندان فرقی نکرده بود. لاجرم دهقانان خوزستان نسبت بسابق بازم بدرجه پست‌تری از فقر و مسکنت تنزل یافتند. از زمانی که رضاشاه استعفا کرده‌است یعنی از ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ ش.] ببعده‌ای از خانها و شیخها بخوزستان باز گشته‌اند و از تضییقات مأموران دولت نسبت به دهقانان کاسته شده است.

عناصر ایلی ایران بیشتر مرکب انداز: لرها و بختیاریها و عشایر کهگیلویه

۱- نگاه کنید بفصل ششم و هفتم.

و همه این ها طوایفی اسکان یافته یا نیمه اسکان یافته اند. لر ها بیشتر در حوالی دز فول و اهواز و آبادان و بختیاریها در دز فول و رامهرمز و مسجد سلیمان دیده میشوند. در آغاز خزان عناصر نیمه اسکان یافته با گله های خود شروع بکجج کردن و فرود آمدن از ارتفاعات و اراضی کوهستانی به دامنه کوهها و تپهها میکنند و نزدیک سال نو ایرانیان (۲۱ مارس) بدشت و جلگه میرسند. يك ماه یا شش هفته پس از نوروز دوباره بسوی نواحی کوهستانی کوچ میکنند.

امروز روز عشایر عرب بطور کلی باین ترتیب تقسیم شده و استقرار یافته اند: طوایف مالك و بنی تمیم در حوالی کارون و نهر هاشم و طوایف شرفه [بفتح اول و دوّم]، هویزه، سواری، بنی طرف [بضم طاورا] و بنی صالح در دشت میشان اعراب چنانچه [بفتح اول]، همیه [بضم اول و فتح دوّم] ربوت [بضم اول] و بنی لام در حوالی کرخه، طوایف محصن [بضم اول و فتح دوّم و کسر سوم] و دریس نسر [بضم دال و فتح را و کسر نون و فتح سین] در حوالی شط العرب و خر مشهر، بنی کعب در شادگان، اعراب جراحی در حوالی جراحی و بنادر خلیج فارس و آل خمسین در حوالی رامهرمز^۱. عشایر نواحی عرب نشین بیابانگرد نیستند بلکه از پاره ای جهات دارای تشکیلات قبیله ای میباشند. واسطه بین دولت زارع شیخی است که ممکنست مالك زمینی که زارع در آن کار میکند باشد یا نباشد. تاریخ این راه و رسم بسالها قبل باز میگردد. در شرحی که در باره هویزه بسال ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ نوشته اند چنین مذکورست که شیوخ مالیاتی بابت غلات میگیرند. مالیاتی که دولت بر برنج می بندد عبارتست از نصف غله. يك چهارم سهم دولت بشیخ و اگر سید باشد نصف سهم دولت با او میرسد. مالیاتی که دولت بابت غله آبی میگیرد يك سوم است که درین صورت سهم شیخ نیز يك سوم میباشد و اما

۱ - رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران (مجلد مربوط بخوزستان، ص ۱۱).

مالیاتی که دولت بابت غله دیمی وصول میکند بسته بدوری و نزدیکی محل عبارتست از یک پنجم یا یک چهارم که درین مورد نیز سهم شیخ بترتیب عبارتست از یک پنجم یا یک چهارم. بجز غله شیوخ حق ندارند از بابت سایر محصولات نظیر حبوبات چیزی مطالبه کنند.^۱ با ایسهمه چنین مینماید که این محدودیت حقوق شیوخ بیشتر جنبه نظری داشته است نه عملی. نویسندۀ شرح مزبور بدنبال این مطلب میگوید مالیاتی که مولا مُطلب بابت هویزه میپردازد عبارتست از قریب به نصف مالیات نقدی و جنسی که او از رعایا وصول میکند و معمول او چنین است که دو سه سال از رعیت غله نمیگیرد تا قیمت آن ترقی کند.^۲ همچنین مینویسد که بنا به تحقیقات محرمانه‌ای که در ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ شده است رعایای بعضی نواحی عرب نشین از ستمگری شیوخ عرب مینالند و میگویند که آنان سالی پنج شش بار مالیات میگیرند.^۳ در نتیجه اخاذیهای شیوخ عرب عدۀ نخلهای فلاحیه کم شده است^۴ و ازین گذشته درین ناحیه شیوخ از هر خیش سه تومان باج میگیرند.^۵

هنوز در خوزستان از شیوخ عرب بعنوان مأموران وصول مالیات استفاده میکنند. این شیوخ در زمان رضاشاه در املاک خالصه ۱۲ درصد مالیات وصول شده را بعنوان حق العمل بخود اختصاص میدادند و این شیوه در دوران نخستین مأموریت میلسپو معمول شد. امروز روز شیخ‌های یک پنجم غله را بعنوان حق العمل بر میدارند. در جاهائی که زمین را زراعت نمیکند شخص ثالثی واسطه شیخ ورعیت میشود و درین صورت رابطه زارع با چنین مالک «بالفعل» بر اساس مزارعه است. در عرب عباس (تزدیک کوت عبدالله) که در تصرف واقعی

۱- نجم‌الملک، «سفرنامه عربستان»، ورق ۲۸۱. ۲- همان کتاب، ورق ۲۸۷.

۳- گزارش عربستان [یا کنج شایگان]، آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، ورق ۴۹۹.

۴- همان جا، ورق ۵۰۴. ۵- همان جا، ورق ۵-۵. ۶- نگاه کنید فصل هشتم.

شيخ « جابر » ست مطالبات مالياتي دولت از اين قريه در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] بالغ بر ۴۰ من اهواز بود. دولت اين ماليات را از شيخ و او بنوبه خود از کشاورزان وصول ميكند. در آنجا پانزده الي بيست « جفت » زمين وجود دارد كه همه آنها ديمنی است. شيخ از قرار هر خيش هفت من تبر يزغله بعلاوه مقداری روغن و يك بره (در صورتی كه وجود داشته باشد) در سال ميگيرد و همچنين از هر زارعی سالی يك روز كار ميكشد. از اين گذشته در ملك خود شيخ از قرار هر خيش پنج من اهواز [يانقریبا ۲۵۵ كيلو] بذر ميکارند و ميدروند و بذری را كه درين مورد بكار ميرود شيخ فراهم ميكند. در بلوك باوی كه مر كب از تقریبا شصت پارچه دهه است ماليات را باز خود شيخ يا مباشر او از كدخدایان و آنان از دهقانان بر حسب عده « جفت » ها وصول ميكند. در ناحیه بحره [بفتح اول] واقع در جنوب كوت عبدالله ماليات هر « جفت » ۶۶ ريال بعلاوه دو من اهواز كنند و يك من اهواز جوست. محصول هر چه باشد ماليات نقدی را وصول ميكند اما اگر محصول بد باشد از ميزان ماليات جنسی ممكنست بکاهند. شيخ بحره كار محصل ماليات را برای دولت انجام ميدهد و از هر ۶۶ ريال ۶ ريال از آن اوست. در ناحیه مجاور بحره یعنی سوئيه [بضم اول و فتح دوم و كسر سوم] ماليات از قرار هر خيشی ۶۳ ريال باضافه سه من تبر يزغله است. در مناطق عرب نشين شادگان سهم شيخ از ثلث تا نصف است و تمام مخارج زراعت بعهدۀ زارع.

اگر رعيت از سنگيني بار ماليات شكایت كند (همچنانكه در ۱۳۲۶ / ۱۹۴۷-۸ در بنی طرف اتفاق افتاد) درين صورت ممكنست « ممیزی » برای تحقيق امر اعزام شود.

بلوچستان هم دارای مناطق عشایری است و اين مناطق را خواص و ممتازیست. بلوچها عناصری اسكان یافته و نيمه اسكان یافته اند. اما بطور کلی

تشکیلات اجتماعی آنان از نوع تشکیلات ایلی است. غالباً «روال» آن عده از عشایر بلوچ که کوچ میکنند نسبتاً کوتاه است. خوانین بلوچ که آنان را «سردار» مینامند نسبتاً دارای نفوذ محلی فراوانند. آنان دارای املاک وسیعی میباشند که در آنها حتی در منطقه‌ای وسیع‌تر از املاک خود به اعمال نوعی حق حکومت ایلی میپردازند. مأموران دولت بعلت عدم وسایل ارتباطی تنها در چند نقطه معدود استقرار یافته‌اند و در دورهٔ رضا شاه ارتباط مستقیم آنان با مردم بلوچستان کمتر بود. ازین گذشته «سرداران» پیروان خود را از ارتباط با مأموران دولت منع میکردند زیرا میترسیدند که این امر موجب تضعیف نفوذ آنان گردد. پس تا میتوانستند خود را یگانه وسیلهٔ ارتباط میان دولت و عشایر قرار میدادند. درین اواخر گروهی از «سرداران» روابط بالنسبه نزدیکی با مأموران دولت یافته‌اند و میخواهند که با این تمهید بر «نقاط اتکالی» خود بیفزایند و موقع و مقام خود را در قبال اتباع خود محکم کنند.

«سرداران» ده درصد کل محصول را باعتبار «سردار» بودن از عشایر مطالبه میکنند. اخیراً وصول این مالیات از طرف مقامات دولتی ممنوع شد مگر در مورد سردارانی که دولت آنان را کدخدا یا رئیس طایفه میداند. اما در واقع مالیات مزبور وصول میشود مگر در جاهائی که بسیار دور دست نیست مانند زاهدان که مردم این گونه نقاط چون تازه فهمیده‌اند که قدرت در انحصار سرداران نیست دیگر حاضر پرداخت مالیات مزبور نیستند. در مواردی که زندگانی عشایری بر بنیاد «پدرسالاری»^۱ قرار دارد و این اساس هنوز بقوت خود باقیست این مالیات ده درصد در نظر عشایر تاحدی در حکم پاداشی است که در قبال خدمات سردار باو میدهند زیرا وی از منافع آنان در برابر مداخلهٔ مأموران دولت و غارتگری

۱- برای معنی این اصطلاح نگاه کنید به ص ۴۹.

عشاير رقيب دفاع ميکند. درجا هاي دوردست تر مقدار اين ماليات بنسبت ميزان اخاذي سردار محلي يا ساير روشهائي که معمول اوست سالي چندين بار وصول ميشود. ميگويند که ما موران متعدد کشوري و لشکري بابت اين مالياتي که «سرداران» وصول ميکنند «حق و حساب» ميگيرند. طبقه «سرداران» مردمی فطن و زيرک اند. با توجه باين امر و همچنين عدم وسايل ارتباط و اين نکته که دولت کوچک ترين قدمی در راه بهبود اوضاع و احوال محلي و توسعه کشاورزی بر نميدارد ميتوان پي برد باينکه چرا «سرداران» توانسته اند قدرت خود را حفظ کنند و از توسعه نفوذ دولت مانع شوند.

هر چند آنچه درين فصل در باره مناطق و تشکيلات عشايري بيان کرديم بهيچ روی کامل بشمار نميرود با اينهمه توانستيم غامض بودن مسائل و اهميت مناطق عشايري و نفوذ آداب و عادات ايلي را در مسأله زمين داري و روابط مالك و زارع نشان دهيم. اين نکته را هم باز نموديم که هنوز مسائل مربوط بايلات و عشاير محتاج حل و فصل است. درين راه منافع متضاد اجتماعي و سياسي و اقتصادي وجود دارد که بايد آنها را با هم سازش داد و معلوم نيست که سرانجام اين مسائل با اتخاذ چه روشهائي حل خواهد شد.

فصل شانزدهم

زارع سهم بر و امنیت او از نظر زمین داری و زراعت

در فصول سابق وضع خرده مالک و عمده مالک را باختصار بیان کردیم. با اینهمه باید دانست که اکثریت مطلق روستائیان ایران را خرده مالکان که اقلیت کوچکی بیش نیستند تشکیل نمیدهند بلکه این اکثریت عبارتست از زارعان سهم بر و رنجبران «بی زمین» و موضوع این فصل دسته اول است. مخفی نماند که این دسته نیز بی زمین اند اما بموجب پیمانی کتبی و غالباً شفاهی مقداری زمین برای مدت معین یا غیر معین بر اساس مزارعه بآنان واگذار میشود. درین صورت تهیه بذرو چهارپا و وسائل کشاورزی یا فقط یک یا دو تا ازین عوامل بعلاوه عامل کار بمهده زراع است و فرق او با رنجبر بی زمین آنست که دومی هر چند ممکنست بعنوان دستمزدهای از غله برگیرد با اینهمه وظیفه او تنها کار کردنست و هر وقت بخواهند میتوانند او را از کار برکنار کنند.^۱

ابن نکته که زارع از نظر زمین داری باید در قبال مالک تأمین داشته باشد برای او کمال اهمیت را داراست. درین مورد قانون اندک تأمینی برای زارعی که زراعتی کرده باشد قائل است (نگاه کنید به ص ۳۴۸) اما عملاً در بسیار نقاط زارع از نظر زمین داری تأمین حقیقی ندارد و مالک (یا مستأجر) میتواند بمیل خود او را از ملک خود براند با استثنای نقاط معدودی که خارج ازین قاعده است. با اینهمه چنانکه

۱- مثلاً چنانکه در فصل بعد دیده خواهد شد زارع ممکنست متعهد شود که بجای مقدار معینی از غله مبلغ معینی نقد یا جنس یا هم نقد و هم جنس بدهد. با اینهمه آنچه درین فصل گفته ایم با وضع چنین زارعی و نیز با وضع زارع سهم بر متساویاً منطبق است.

اشاره شد در پاره‌ای از نقاط عرف و عادت تاحدی از رعیت حمایت میکنند و درین مورد اصول و قواعدی مقرر میدارد.^۱ مثلاً در کرمان سهمی که از محصول عاید زارع میشود بسه قسمت تقسیم میگردد که معروف است به «آب‌دار»، «کشت‌دار» و «باردار» (یعنی آنچه زارع در عوض آماده کردن زمین جهت کشت و بابت کشت و مراقبت محصول و بابت درو و برداشت محصول میگیرد) چنانکه اگر زارع بهنگام نوروز اخراج شود استحقاق دریافت یک سوم تمام سهم خود را دارد. مالك هم بنوبه خود این مقدار از زارعی که در قبال او تعهد دارد میستاند. میگویند که در کرمان زارع را فقط میتوان در نوروز (ماه مارس) یا در مهر ماه (سپتامبر یا اکتبر) از ملك اخراج کرد.

در پاره‌ای از نقاط زارع بحکم عرف و عادت از بعضی حقوق تصرف بهره‌مندست چنانکه در آذربایجان حال بدین منوال است. چنین حقی در اصطلاح محلی «جور» [بکسر اول] یا «جور» [بضم اول] گفته میشود و بر نوعی از حق تقدم دلالت دارد که زارع در صورتی که زمین مالك را احیا و چندین سال زراعت کند میتواند از آن برخوردار شود. این حقوق بیشتر بر اثر کار زارع ایجاد میشود و ناظرست بر درختان میوه، تاکستانها و درختانی که او کاشته است نه بر خود زمین. اگر مالك بخواهد رعیتی را که دارای حق «جور» است بیرون کند باید با و عوض بدهد که مقدار آن در محل و با تراضی طرفین تعیین میگردد. ازین گذشته اگر مالك ملك خود را بفروشد مالك جدید نمیتواند زارع را از حق خود محروم کند، بعلاوه زارع میتواند حق خود را بشخص ثالث انتقال دهد. این حق را بثبت هم میتوان رساند که درین صورت حق نه همان عرفی است بلکه

۱ - مثلاً در بسیاری نقاط اگر مالك بزراع اجازه دهد که بونجه بکارد معنی ضمنی این اجازه آنست که زارع نسبت بزمین مادام که ریشه محصول در آن باقیست واجد حق است و ریشه بعضی از انواع بونجه نمکست تا هفت سال در زمین باقی بماند.

قانونی هم بشمار میرود. حق جوور بیشتر در باسمنج و بعضی نقاط مراغه و همچنین در قراجه داغ معمول است. مالکان غالباً اجازه نمیدهند که چنین حقی برای برزگران ایجاد شود و حفظ حقوق کامل مالکیت و اختیار مطلق در مورد اخراج زارع را برین کار مرجح می‌شمارند. در بعضی نقاط اطراف طهران حق تصرفی شبیه حق «جوور» معمول و معروف به «قراپشک»^۱ [بسکون‌شین] است.

حق تصرفی که در رضائیه معمول است اندکی غرابت دارد. در آنجا هر ملکی به «طناب» یعنی حصه‌های ۴۰۰۰ متر مربعی قسمت میشود و بیشتر بنام افرادی که زمین را در تصرف دارند ثبت میرسد. با اینهمه چنین مینماید که حقوق این اشخاص عبارتست از حقوق تصرف نه حقوق کامل مالکیت که برای مالکان غایب محفوظ میماند. روابط طرفین که هر دو از زمین بهره‌میکیرند بر روی هم روشن نیست. چنین مینماید که در سابق متصرفان («طنابداران») سالی ۱۳ قران بمالکان میپرداخته‌اند. هنگامی که ثبت اسناد و املاک معمول شد متصرفان املاک مورد تصرف را بنام خود ثبت رساندند و غالباً یا ملک وده از ید مالکان سابق خارج شد یا ملک هم بنام مالک اصلی و هم بنام متصرف ثبت رسید تا اینکه در دوره نخستین مأموریت میلسپو املاک را ممیزی و مالیات را بر اساس آن وصول کردند و درین هنگام بود که مشکلاتی در مورد املاک رضائیه پدید آمد. طنابداران میگفتند: «ما سالی ۱۳ قران بمالک میپردازیم. حال اگر دولت بخواهد از ما مالیات املاک بگیرد دیگر چرا هر سال «طنابی» ۱۳ قران بمالک بدهیم؟» برای این مشکل راه حلی نیافتند زیرا میگویند که دولت نخواست کاری بضر مالک انجام دهد و اصول جاری مالکیت اراضی را متزلزل کند. در حال حاضر اگر مالک بخواهد طنابدار را اخراج کند باید تمام درختان و باغهایی که

۱- برای معانی دیگر این لغت نگاه کنید بفرست لغات و اصطلاحات.

ممکنست طنبا دار کاشته باشد از و بخرد . این وضع ممکنست بر اثر تکامل نوعی از انواع حق «جور» بوجود آمده باشد .

میگویند که در پاره‌ای از نقاط واقع در پیرامون اصفهان دهقانان زمین مورد تصرف خود را از طریق ارث یا بوسیله فروش بدیگران انتقال میدهند اما این گونه انتقالات بثبت نمیرسد . همچنین در ساوه زارع حق خود را از راه ارث بدیگری انتقال میدهد، با اینهمه درین موارد حق اواناشی از «عرف» است . در فارس کشاورزان غالباً حقی نسبت بملك ندارند اما کازرون ازین قاعده مستثنی است . در آنجا با اینکه دهقانان حق قانونی نسبت بملك ندارند در واقع میتوانند حق تصرف خود را که معروف به «سرقفلی» است از راه فروش و وراثت بدیگران انتقال دهند .

در خوزستان رعایا بطور کلی از نظر تصرف زمین تأمین ندارند . عقیلی ازین قاعده مستثنی است و در آنجا ازین حیث زارع نه بموجب قانون بلکه بر حسب عرف و عادت تاحدی تأمین دارد . پنجاه سالی پیش ازین اراضی این ده تقسیم گشت و هر «جفت» زمین از سه تا چهار قطعه و با اصطلاح محلی «خرته» [بضم اول] که مرکب از زمین خوب و متوسط و بد بود تشکیل و در میان رعایا توزیع شد و اکنون میتوانند این زمینها را از راه وراثت اما نه از راه فروش بدیگران انتقال دهند .

در یزد اگر مالك زارعی را اخراج کند طبق معمول با عوض میدهد و این عوض یا «دسترنج» در برابر کاریست که او در مدتی که زمین را در تصرف داشته انجام داده است . چنین روشی نیز در نوقات و نوق نزدیک رفسنجان معمول است و بعید نیست که این روش را از یزدیان آموخته باشند زیرا بیشتر مالکان نوقات و نوق یزدی اند . در جاهای دیگر مانند کرمان مالك ظاهراً میتواند

بدلخواه خود زارع را از ملك خود براند تنها مشروط بر اینکه دسترنج شخم و سایر کارهای جاری را بشرحی که پیش‌ازین یاد کردیم بپردازد.

درپاره‌ای ازدهات خراسان اگر زارع پس از کشت و کار «محوطه»^۱ یعنی زمین نزدیک ده یا «قلعه» ای که هر سال آنرا کود میدهد، ده را ترك گوید مالك (یامستأجر) دسترنج کاری را که او در مورد زراعت زمین انجام داده است میدهد. با اینهمه اگر برزگر زمین را فقط از زارع دیگری تحویل گرفته و زمین هم قبلاً کشت و زرع شده درین صورت زارع اولی بهنگام ترك کفتن زمین چیزی از مالك نمیتواند بگیرد.

در مازندران آنچه درخت در جنگل قطع میشود بر حسب عرف و عادت بکسی تعلق میگیرد که این کار را انجام داده است و حقی که بدین گونه ایجاد میشود معروف است به «حق تبر تراشی». چنین مینماید که این حق عبارتست از تعمیر قاعده‌ای که در مورد احیای اراضی موات معمول است^۲ و بموجب آن احیای چنین زمین‌هایی مجوز مالکیت آنهاست.

باتمام این اوصاف زارع غالباً از نظر حق تصرف حتی برای مدتی کوتاه تأمین ندارد چه رسد بمدت دائم. وی ممکنست تمام عمر خود را در دهی بسر برد اما زمینی که او زراعت میکند متفاوتست زیرا در هر سال یادرموسم معین اراضی ده بر حسب قرعه میان رعایا جهت زراعت توزیع میشود. این روش بخصوص در خراسان و کرمان و فارس و آذربایجان متداول است. مبنای تقسیم‌بندی زمین متفاوتست: درپاره‌ای از نقاط اساس کار عبارتست از گردش آب یا عده سهامی که مأخذ تقسیم آب بشمار می‌رود و در برخی نقاط زمین بنسبت عده «جفت» تقسیم

۱- در تربت حیدری اصطلاح «محوطه» در مورد زمین مجاور ده بکار میرود، هر قسمتی از محوطه با دیوار محصور میگردد و یکی از رعایا تعلق دارد. ۲- نگاه کنید به ص

میکردد. چنانکه در کرمان واحد تقسیم «دانگ» یعنی یک ششم مقدار آب بعلاوه مقدار زمینی است که بوسیله آن مشروب میشود. عده جفت یعنی جفت گاو مخصوص هر دانگ در هر زمین بنسبت مقدار آب فرق میکند و افرادی که «جفت» دارند ممکنست بهنگام ضرورت همدیگر را یاری کنند اما هر کدام بعنوان واحد جدا گانه کار میکنند و هیچگونه همکاری رسمی در میان آنان وجود ندارد. در عبدالله آباد نزدیک رفسنجان بهر دانگ زمین چهار مرد بایک جفت گاو و چهارالی شش رأس خر میرسد. در رحمت آباد واقع در همان ناحیه در هر دانگ تقریباً شش تن کار میکنند که عبارتند از یک سر زارع (معروف به «سرزعیم») سه زارع (که هر کدام را «مرد» میگویند) و دو کودک. مالك دستورهای خود را بتوسط سرزعیم صادر میکنند.

در پاره ای از نقاط زمین های ده بدسته هائی از کشتزارها تقسیم میگردد که هر کدام بوسیله عده متفاوتی «جفت» زراعت میشود. مثلاً زمین های واقع در دهات اربابی قائنات بیک عده «تیرکار» تقسیم میشود که هر یک دارای عده ای برزگرو گاو و خرست و تمام این عوامل در تحت نظارت یک تن «سالار» است. عده و مساحت تیرکار در دهات مختلف بعضاً بسته بگردش آبیست که بیشتر از فنائنها جاری میشود. بیست و چهار ساعت آب عبارتست از یک «سهیم» و هر سهیم به ۱۲۰ «فنجان» تقسیم میگردد. در علی آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند آب بچهارده سهیم تقسیم میشود و بهر تیرکار دو سهیم میرسد و بهر تیرکار هشت مرد وابسته است. در گیو آب بشانزده سهیم تقسیم میشود که درین مورد نیز بهر تیرکار دو سهیم میرسد و هر تیرکار را «سالار» یست که «سرزعیم» آن بشمار میرود و پنج «دهقان» بهر تیرکار وابسته است. در کاخ واقع در مجاورت گیو هر تیرکار دارای یک «سالار» و دو «دهقان» و دو گاو و دو خرست. هر سال بین

تمام تیرکارها برای توزیع آب پشت می اندازند و از روی آن گردش آب سال آینده را تعیین میکنند .

در سیستان در املاک اربابی (یا در جاهائی که املاک نسبتاً وسیعی بدست اشخاص افتاده است، نگاه کنید بفصل دوازدهم) کشاورزان بواحدهائی تقسیم میشوند که بهر کدام شش سهم تعلق میگیرد و این واحدها در اصطلاح محلی «پاگاو» نام دارد . در رأس هر واحد يك «سالار» قرار دارد که شش زارع و يك گاو در اختیار اوست . شغل سالاران دائمیست اما نقاطی را که زراعت میکنند سال بسال فرق میکند .

دهات واقع در املاک اربابی خراسان بيك عده «صحرا» یا زمینهای تقسیم میشود که هر کدام را بوسیله عده مختلفی «جفت» زراعت میکنند . این نوع تقسیم بندی از خواص بارز تشکیلات روستائی خراسان و بطور کلی مشرق ایرانست و این نواحی ازین حیث با سایر نواحی کشور فرق دارد .^۱ عده «صحرا» هائی که هر ده بنسبت آن تقسیم میشود و همچنین مساحت صحراها متفاوتست . در تربت حیدری «صحرا» هارا حداکثر بوسیله شش و حداقل دو جفت گاو کشت میکنند ، با اینهمه در کاشمر عده «جفت» های هر صحرا از يك تا شصت فرق میکند . در طرُق نزدیک مشهد چهارده «صحرا» وجود دارد که هر يك را شش جفت گاو است . شادکان و مهران خان واقع در همان ناحیه هر دو دارای سه «صحرا» و هر صحرا دارای چهار «جفت» است . در خیابان عده جفت های هر صحرا از يك تا شش فرق میکند . هر صحرا زیر نظر يك «سر سالار» است که وظیفه او تقسیم آب و وجین کردن و کود دادن کشت است و عده ای «سالار» زیر دست

۱- ستک از مؤلفان قرن نوزدهم متذکر میشود که اراضی دهات ساحلی فارس را بطریق مشابهی تقسیم بندی میکنند (نگاه کنید به پیش ازین ، ص ۳۱۹).

او کار می‌کنند. شخم کردن و بذرافشاندن بعهدهٔ «دهقانان» است که تابع يك «سردهقان» اند. سرسالار و سردهقان از طرف کدخدای انتخاب میشوند. درو کردن کاریست که همه در آن شرکت دارند، خرمن کوبی بعهدهٔ «دهقانان» و باد دادن خرمن وظیفهٔ «سالاران» است. درشادگان در هر صحرا چهار «سالار» و چهار «دهقان» کار می‌کنند که بترتیب زیر دست «سر سالار» و «سردهقان» اند. هر يك از «سر سالاران» و «سردهقانان» از سایر اعضای دستهٔ خود سالی يك روز بیکاری میگیرند و این بیکاری بترتیب معروف است به «سر سالاری» و «سردهقانی». هر «صحرا»ئی در خیابان شش سالار و شش دهقان دارد که بترتیب یکی از آنان «سر سالار» و دیگری «سردهقان» است. در طرق هر «صحرا»ئی دوازده زارع دارد.

در کاشمیر و تربت حیدری وجه تسمیهٔ سالار و سر سالار با آنچه گفتیم اندکی تفاوت دارد. در کاشمیر مردی که متصدی «صحرا»ست «سالار» نام دارد و حال آنکه در تربت حیدری اصطلاح «سر سالار» در مورد کسی بکار میرود که در رأس همه «سالاران» صحراهای متعدد قرار دارد. در کاشمیر عدهٔ کسانی که در يك «صحرا» کار می‌کنند از دو الی ده فرق میکنند و در پاره ای از موارد زراعت «صحرا» بر اساس خانوار صورت میگیرد.

در غالب موارد چنین مینماید که زمین‌های ده هر سال از نو در میان «صحرا»ها توزیع میشود. در خیابان توزیع سالانهٔ زمین بعهدهٔ «سر سالاران» است و به حکم قرعه انجام میگیرد. درشادگان نیز چنین روشی معمول است. در تربت حیدری «سر سالار» یعنی رئیس سالاران «صحرا»های متعدد در آغاز سال کشاورزی برای تعیین گردش آب در بین «صحراهای» متعدد پشک می‌اندازد.

۱- در خیابان کدخدارا «داروغه» نامند (نگاه کنید فصل نوزدهم)

کشاورزانی که دريك «صحرا» کار میکنند به «صحرا دار» معروفند. «صحرا داران» دارای هیچگونه حق تصرف نیستند و از این‌رو مسأله انتقال حق زراعت يك زمین بخصوص از راه فروش یا وراثت در مورد آنان منتفی است.

در خراسان گذشته از زارعی که در «صحرا» کار میکنند و معروف به «صحرا دار» ست زارع دیگری وجود دارد که او را «بلك» [بفتح اول و دوم و تشدید سوم] مینامند. «بلك» ها بر دو نوع اند: (۱) بلك‌هائی که با اجازه مالك یا مستأجر زمین‌های دیم را میکارند. در طرق بلك‌ها از مستأجر یعنی شرکت کشاورزی رضا اجازه میگیرند که هر سال مقدار معینی غله در زمین معینی بکارند^۱ و بلكی که زمین معینی را میکارند نسبت بزراعت همان زمین صاحب نوعی حق تقدم میشود. (۲) بلك‌هائی که برای کشت خرپوزه و هندوانه و غیره از «صحرا داران» زمین‌بعاریت میگیرند. این بصره صحرا دارانست که قسمتی از زمین را برای این کار در اختیار بلك‌ها بگذارند. زیرا اینان زمین را برای صیفی‌کاری و سبزی‌کاری کود میدهند. صحرا داران نسبت به بلك‌ها در مورد استفاده از آب حق تقدم دارند.

در جهرم دوالی چهار جفت گاو تشکیل واحدی را میدهند که «حراثت» نام دارد و هر حراثت سپرده بزارعی است که معروف به «ریش سفید» است. در زمین‌های آبی دهات این ناحیه زمین‌ها غالباً سه‌آیش است و سه قسمت تقسیم میشود. دو ماه پیش از نوروز که موسم شخم زدنست برای یکی از قسمت‌های سه‌گانه پشک می‌اندازند و هر قسمت برای مدت سه سال در تصرف زارع قرار میگیرد.

در کردستان، در معدودی از نقاط معمولاً چندین جفت گاو یعنی تقریباً

۱- يك قطعه زمین دیم را که يك «بلك» کاشته باشد «نمونه» نامند.

از سه الي پنج جفت تشكيل يك واحد زراعتی را ميدهد که در اصطلاح محلی «جوغ»^۱ نام دارد. در حسن آباد نزديك سنندج ده مزبور به «جوغ» هائی تقسيم ميشود که هر «جوغ» عبارتست از چهار «جفت» و در رأس هر «جوغ» دهقانی که معروف به «سرجوغ» است قرار دارد. «سرجوغ» را امتیاز خاصی نيست و تنها پير ترين و آزموده ترين و محترم ترين فرد گروه خود بشمار ميرود. تعيين کسی که بايد «بنيگاری» کند و زمانی که بايد اين کار انجام گيرد با اوست.^۲

در پاره ای از نقاط کشور فقط مقدار محدودی از زمين ها بحکم قرعه و برای کشت و کار بطور موقت میان زارعان توزيع ميشود و بقيه بطور دائم بين آنان توزيع ميگردد. چنانکه در اسد آباد نزديك همدان هنگامی که قرار باشد در قطعه زمين معینی (صرف نظر از زمين هائی که قبلاً بيك عده «جفت» تقسيم شده است) در يك سال معين محصول بخصوصی مثلاً پنبه کاشته شود درين صورت زمين بحصه هائی که عده آن برابر با عده «جفت» های ده است تقسيم ميگردد و آنگاه برای تعيين سهم هر يك از صاحبان «جفت» ها زمين مورد بحث بوسيله آنان قرعه کشی ميشود و اين قرعه کشی را «پشک» نامند. همچنين هنگامی که زمين جدیدی آباد ميشود برای تقسيم آن نیز پشک می اندازند اما اين تقسيم دائمیست و اين گونه پشک انداختن را «قراپشک» گویند.^۳

بهمين ترتيب قسمتی از زمين های بختیاری هر هفت سال ياهرده سال از نو

۱- با احتمال کلی همان کلمه یوغ است (بنا بقاعده زبان شناسی جیم و یا غالباً بهم بدل می شوند) اما مؤلف شاید بگمان اینکه از جوغه گرفته شده آن را با قاف (q) ضبط کرده است (مترجم)
 ۲- نگاه کنید بفصل هیجدهم ۳- قراپشک معنی دیگری هم دارد که پیش از این یاد کردیم
 نگاه کنید به ص ۵۱۹ .

برای زراعت توزیع میشود و این عمل را نیز در اصطلاح محلی «قرایشک» نامند.

عمل تجدید توزیع زمین بوسیله پشک انداختن در اصفهان معمول نیست. در غالب موارد زمینی که از ابتدا در تصرف زارع بوده است پیوسته در تصرف او میماند. اگر زمینی که سالها با یر بوده است دایر شود درین حال کدخدای عایای ده یا «ریش سفیدان» معمولاً در یک جا گرد میآیند و آن زمین را میان خود تقسیم میکنند. در ساوه هم توزیع موسمی زمین معمول نیست و این نکته در مورد دهات خالصه نزدیک ایرانشهر بلوچستان مصداق دارد.

در آذربایجان چنانچه زارع صاحب حق تصرف یا «جور» (جور) نباشد هر چند سال یک بار زمین بین «جفت» های ده توزیع میشود و این نوع توزیع معروف به «همپائی» است و دوره آن معمولاً از شش ماه تا ده سال است. در قراجه داغ اراضی ده، ده سالی یک بار از نو توزیع میشود. در بروجرد توزیع زمین بوسیله کدخدا از امور معمول است.

در غالب نقاط فارس نیز از چنین روشی پیروی میشود و این امر قدرتی بیمورد بکدخدا میبخشد. اگر زارع بخواهد کم و بیش استقلال رأی در مقابل کدخدا نشان دهد و در واقع اگر تسلیم خواهش های او نشود محتمل است که سال دیگر هنگام توزیع زمین نتواند مقدار کافی از زمینهای مرغوب ده بدست آورد. در نیریز و داراب هر سال زمینهای ده را بوسیله پشک انداختن توزیع میکنند. در بهبهان هر سال در مهر (سپتامبر - اکتبر) و آبان (اکتبر - نوامبر) زمین های ده بوسیله کدخدا یا مباشر توزیع میشود. در دزفول معمولاً درین مورد هر سال پشک می اندازند.

اینکه زارع گرمائی قطعه زمینی را یک یا چند سال در تصرف داشته باشد

یکسره بسته باراده مالك است. میگویند که در شاه آباد معمولاً زارع پیوسته همان زمینی را در تصرف دارد که از ابتدا در اختیار او نهاده اند و توزیع مجدد اراضی ناحیه مزبور فقط هنگامی صورت میگیرد که بمجموع مساحت زمینهای زیر کشت افزوده باشند.

در کردستان هر گاه مالك مناسب بداند زمین های ده توزیع میشود و معمولاً فاصله هر توزیع از پنج تا قریب پانزده سال فرق میکند. زمینهای حسن آباد نزدیک سنندج در ۱۹۴۸ (۱۳۲۶-۷۰ ش.) پس از آنکه پانزده سالی از تاریخ آخرین توزیع آنها میگذشت از نو توزیع شد. در دیوان دره زمین، هر ده (الی پانزده سال) از نو توزیع میشود. هر گاه مالك قسمتی از زمین ده را بخواهد برای خود نگاه دارد و آنرا مستقیماً یعنی بدون توسل بروش مزارع زراعت کند^۱ چنین زمینی مشمول عمل توزیع سالانه یا توزیع ادواری نمیشود. زمینهای دیم خراسان و همچنین کردستان معمولاً از قاعده توزیع مستثنی است، شاید بیشتر بعلت آنکه در نواحی مزبور زمین دیم کم نیست یا اختلاف فراوانی میان زمین های دیم يك نقطه با نقطه دیگر وجود ندارد و حال آنکه در زمینهای آبی فاصله نسبی زمین از مبدأ آب ممکنست باعث اختلاف کلی در میزان حاصلخیزی یا سایر امور گردد.

زارع در مواردی که در بند سابق بیان کردیم یا خود دارای چهارپایان است که بوسیله آنها زمین مورد تصرف خود را زراعت میکند یا چهارپا متعلق بگروهیست که یکی از افراد آن مالك چهارپا بشمار میرود یا اینکه چهارپایان را مالك در اختیار زارع میگذارد. با اینهمه در پاره ای از نواحی خاصه در حوالی طهران شخص ثالثی بنام «کاو بند» واسطه میان مالك و زارع یا مستأجر و زارع میباشد.

۱- این نوع زمین را در اصطلاح محلی «خالصه» گویند.

«گاو بند» معمولاً قریب چهارالی شش واحد و باصطلاح «بنه» را اداره میکند و بوسیله آنها قریب ۸ الی ۱۰ خروار غله می‌کارد. هر واحد یا «بنه» مرکبست از یک گاو و چهار مرد که گاو بند با آنان مقاطعه میکند^۱. بهر گاو یک «سر آبیاری» و یک «دمب آبیاری» وابسته‌اند که کار آنها بیشتر عبارت از آبیاری و جین کردن زمین است و همچنین دو کارگر (و باصطلاح «برزگر») که بکار شخم زدن می‌پردازند. تقسیم اصلی محصول میان گاو بند و مالک یا مستأجر صورت می‌گیرد. آنگاه سهم گاو بند پس از کسر مطالباتی که بمأموران محلی یعنی کدخدا و دشتبان و آهنگرو نجا داده تعلق می‌گیرد بین گاو بند و زارع تقسیم میشود^۲. در پاره‌ای از نقاط دهقانانی که خانه و باغ و بر روی هم باصطلاح «اعیان» دارند ازین حیث واجد نوعی تأمین‌اند. درین گونه موارد مالک اگر بخواهد رعیت را از ملک خود براند ناچار باید نخست «اعیان» یعنی درختان و درختان میوه و تاکها و غیره و هر بنائی که زارع ممکنست احداث کرده باشد ازو بخرد. ازین گذشته در پاره‌ای از نقاط مالک باید دسترنج کاری را که زارع در زمینی انجام داده است بدهد. ملکیت «اعیان» را بثبت میتوان رساند.

تمایل کلی مالکان بر اینست که رعایا را با احداث باغها تشویق نکنند زیرا مالک میدانند که اگر دهقانان صاحب باغ شوند محتمل است غنی‌تر گردند و می‌ترسد که اگر روز کارشان بهتر شود استقلال یابند. در قبال اکثریت مالکان اقلیتی ازین طبقه وجود دارد که سیاست آنان نسبت بدیهقانان توأم با آزادیخواهی بیشتر است و عقیده دارند که اگر رعیت علاقه دائمی بزمین داشته باشد بظن غالب ناخشنود نمی‌گردد و سرانجام بهتر کار میکند. درین گونه

۱- شاید اصطلاح گاو بندی بمعنی تباخی که در لهجه مردم طهران معمول است ازینجا ریشه می‌گیرد (مترجم) ۲- نگاه کنید بفصل بیست و یکم.

موارد مالكان زارعان را باحداث باغ ترغيب ميكنند و براي اين كار زمين در اختيار آنان ميگذارند .

درپاره اي از نقاط خراسان روشي معمول است كه با آنچه گفتيم مختصري تفاوت دارد . هر كس بخواهد در ملك اربابي باغي احداث كند قراردادى بمدت ده الی بیست سال با مالك ميبندد . در طي اين مدت نصف يائلك محصول بمالك ميرسد و پس از انقضای مدت هم زمين و هم باغي كه در آن زمين ساخته شده است باو بر ميگردد . درپاره اي از موارد قديمي كنند كه پس از انقضای مدت قرارداد در حدود يك دهم ارزش باغ را مالك بايد بكسي كه آن را احداث کرده است بپردازد .

در مورد تهيه مسكن براي كشاورزان گويما مالكان ترجيح ميدهند كه آنان براي خود خانه بسازند زيرا درين صورت مالكان مسؤول مخارج تعمير خانه ها نخواهند بود . در بعضي دهات واقع در اسدآباد كه نزديك همدانست خانه هاي دهقانان بخود آنان تعلق دارد و بيشتربرزگران دهات تبريزداراي خانه هاي شخصي اند . ازسوي ديگر در قراجه داغ « اعيان » بيشتربمالكان تعلق دارد . ورزقان واقع در ناحيه اوزوم ديل از اين قاعده مستثني است . در بيرجند در پاره اي از موارد مالكان « اعيان » را بكشاورزان واگذار کرده اند چنانكه در كيو كه بر اثر زلزله ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ش] خراب و دوباره بنا شد حال بدين منوال است . در بُر خوار در غالب دهات خانه هاي رعايا با آنان تعلق ندارد . سين از اين قاعده مستثني است . در قهر بجان نزديك اصفهان « اعيان » متعلق بدهقانانست . در دهات اطراف اصفهان در غالب موارد حال بدين منوال است . در ساوه « اعيان » بيشتربمالكان تعلق دارد .

در نقاط مختلف فارس دهقانان مالك خانه اند . در قرا بلاغ واصطهبانات

نیز چنین است مگر در مواردی که رعایا در «قلعه» یعنی محوطه محصوره که بمالك تعلق دارد زندگی میکنند. و اما در نیز بیشتر منازل دهات از آن مالك است.

بیشتر خانه‌های رعیتی دز فول سابقاً بمالکان تعلق داشت اما تا کنون بسیاری از آنها بر رعایا واگذار شده است. اگر در دهی قلعه وجود داشته باشد آن قلعه از آن مالك است و کشاورزانی که برای او کار میکنند معمولاً در درون قلعه بسر می‌برند و در پاره‌ای از موارد اطاقهائی در داخل قلعه برای خود می‌سازند. مثلاً این نکته در مورد دیجی [بفتح اول] نزدیک دز فول مصداق دارد. در ویس [بفتح اول]، بند قیر، عقیلی، رامهرمز، خلف آباد و غالباً در بهبهان خانه‌های روستائیان بخود آنان متعلق است. و اما در سید خلف نزدیک اهواز خانه‌های زارعان بمالك تعلق دارد.

در سهنه «اعیان» متعلق بمالك اصل است. در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴۰ ش.] می‌گفتند که مالك مزبور يك ششم عواید رعایا را بعنوان مال الاجاره وصول می‌کند و بعقیده اهل محل این مبلغ اندکی گزاف بود. در سنندج خانه‌های رعیتی بیشتر از آن مالك است. می‌گویند که در حسن آباد واقع در حوالی سنندج مالك بر رعایا گفته است که می‌توانند خانه‌ها و باغ‌ها را بنام خود ثبت برسانند مشروط بر اینکه آنها را بمردم دیگر نفرشند. از قرار معلوم تنها معدودی از رعایا ازین مزیت بهره مند شده‌اند چه مابقی معتقدند که در وضع کنونی هر گاه خانه‌هایشان محتاج تعمیر شود مباشر مالك باین کار میرسد اما اگر قرار باشد که خانه‌ها را بنام خودشان ثبت برسانند دیگر مباشر دست بکار تعمیر نمی‌زند. ازین گذشته ادعا می‌شود که رعایای مزبور گفته‌اند که خانه‌های مورد بحث

بر آنان «حرام» است^۱ یعنی مشروع نیست. ممکنست این مطلب تا حدی صحیح بوده باشد، در هر حال تا ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] فقط نیمی از رعایا خانه‌ها و باغهای خود را بنام خود ثبت رسانده بودند. شك نیست که در پاره‌ای از نقاط این تمایل در میان رعایا وجود دارد که بعضی چیزها حق مشروع مالك است و داشتن آنها برای رعیت جایز نیست. این نوع احساسات در صورتی که وجود داشته باشد ناشی از سنت است و باید دانست که بواسطه حالت تسلیم و اطاعتی که قرن‌ها رعیت در برابر ارباب داشته است و همچنین در نتیجه عدم اعتماد رعیت نسبت با استعداد و شایستگی خود این احساسات در او پرورش یافته است. قسمت اعظم آن حالت تسلیم و اطاعت و این حس عدم اعتماد بر اثر وقایع سالیان اخیر از میان رفته است اما شاید هنوز آثار آن در دهقانان نقاط دوردست باقی مانده باشد.

در بعضی نواحی رعایائی که زمین‌های زراعتی ده را بر اساس مزارعه یا در مقابل پرداخت مال الاجاره کشت میکنند نسبت بآن عده از سکنه ده که زارع سهم بر بشمار نمیروند و «خوش‌نشین»^۲ خوانده میشوند امتیازاتی دارند. بر روی هم افراد دسته اول در صورتی که بخواهند باغی را در تصرف خود داشته باشند آن را با شرایط مساعد تری از مالك میگیرند. مثلاً در لکان [بفتح اول و تشدید دوم] اراک در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] زارعان سهم بر از قرار هر صد تاك انگور ۶ ریال میپرداختند و حال آنکه خوش‌نشینان ۵۰ ریال میدادند.^۳ علاوه بر آنچه گفتیم باید دانست که هر چند زارع حق انتقال زمین مورد

۱- در متن انگلیسی بجای «حرام» سهواً «حلال» نوشته شده است (مترجم). ۲- در خراسان «خوش‌نشین» را «آفتاب‌نشین» گویند. ۳- مقایسه کنید با تقسیم‌بندی رعایای هشترود به «زارع» و «غریبه». دسته دوم حق مرتع بیشتری میپردازند (نگاه کنید بشرحی که در صفحات بعد خواهد آمد).

تصرف خود را از راه وراثت ندارد (مگر در چند ناحیه معدود) با اینکه چنانچه زارعی که يك جفت زمین یا يك سهم آب در تصرف اوست بمیرد معمولاً مالك با یکی از پسران او قراری میگذارد تا او بزراعت زمینی که پدرش پیش از وی در آن کار میکرده است ادامه دهد. ازین گذشته در مواردی که زارع میتواند زمین مورد تصرف خود را بعنوان ارثیه انتقال دهد چون چنین زمینی نظراً میتواند معیشت خانواری را تأمین کند و ممکنست بوسیله همان خانوار زراعت شود از اینرو بر حسب معمول زمین موروثی یکی از افراد خانوار میرسد و او بنیابت از دیگران و بیاری آنان بکشت زمین میپردازد. در املاک که با بی مانند املاک خرده مالك عمل تقسیم زمین حدی و نهایی دارد که از آن تجاوز نمیشود. اخراج زارع از دهه با اینکه او از نظر قانونی تأمین تصرف ندارد از امور معمول و متداول نیست و شاید بتوان گفت که این کار دودلیل دارد: نخست آنکه سنت قدیم را بنیادی قویم است و مالك بنا بر رسم زارع را از ملك خود نمیراند، هر چند ممکنست که وی از شدت تنگدستی بدخواه خود بترك دیار گوید. دیگر آنکه با استثنای بعضی نقاط میزان تقاضای زمین های موجود بیش از اندازه نیست و در پاره ای از نقاط مالك بجای رعایای زائد دچار کمبود رعیت است. چنین مینماید که در مغرب ایران، در حوالی کرمانشاه و در مرز میان کرمانشاه و کردستان زارع بعدة کافی وجود ندارد و زمین بحد اکثر استعدادی که دارد زراعت نمیشود. در اراک نیز در بسیاری موارد تمام زمین های زراعتی دهات، زیر کشت نیست. ۱ این دهات استعداد و قابلیت ۲۴ الی ۱۲۰ «جفت» زمین قابل کشت را دارد و حال آنکه معدودی از آنها را میتوان یافت که ۱۲۰ جفت

۱- درین ناحیه مجموع ظرفیت هر دهی را از حیث میزان بذرافشان زمین یا تعداد «جفت» های معنی جفت بمعنی زمین (نه جفت «گاوه») نسق خوانند.

زمین زیر کشت داشته باشد و حدّ متوسط زمین های زیر کشت از ۳۶ تا ۴۸ «جفت» است .

در پاره ای از نواحی ممکنست زمین های ده بیش از اندازه ای باشد که سکنه آن میتوانند زراعت کنند یا اینکه ممکنست آب آن بیش از مقداری باشد که میتوان مصرف کرد . در مورد اخیر که بندرت اتفاق می افتد آب را بده مجاور اجاره میدهند . در مورد نخستین گاهی دهقانان از ده مجاور می آیند و زمین را زراعت میکنند و بهره مالکانه را بطریق معمول میپردازند ، اگر چه خود در واقع در ده دیگر زیست میکنند .

از سوی دیگر در بعضی نواحی خاصه در مجاورت شهر های بزرگ عده زارعان طالب زمین نسبتاً فراوان است . مثلاً در حوالی طهران بی نهایت مشکل است که زارعی بتواند در املاک اربابی زمینی بدست آورد و آنرا بر اساس مزارعه زراعت کند زیرا درین ناحیه زمین بی زارع کمتر باقی مانده است . در حوالی کرمان برزگر بیش از عده مورد نیاز وجود دارد و معمولاً هنگامی که زارعی میخواهد از ده بیرون رود و دیگری جانشین او شود دومی پاداشی (معروف به «تعارف») بعنوان حق زراعت بمالك میدهد . این رسم در گذشته بیش از امروز رواج داشت و هنوز در پاره ای از نقاط ایالت کرمان جاریست . چنین رسمی در «گرمسیر» تربت حیدری نیز معمول است .

و اما در بعضی نقاط دهقانان از دهات خود بجا های دیگر مهاجرت میکنند و پیش ازین ذکری از مهاجرت خرده مالکان ساکن حواشی کویر مر کزی کرده ایم . این نکته نیز در مورد دهقانان مشرق ایران یعنی قائنات و سیستان مشهودست . سبب جلای وطن کشاورزان بیشتر فقر و تهیدستی آنانست . در جنوب ایران یعنی در حدود نواحی نفت خیز دهقانان بترك یارو دیار میگویند و در

جستجوی کار پرسودتر رو بمناطق نفت خیز میگذارند و این سیر و سفر تاحدی موسمی است. آنان هنگام زمستان بنواحی جنوبی فرود میآیند و هنگام برداشت محصول بدهات خود باز میگردند. روستائیان نیز بهر شهری مانند اصفهان که کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتی آن احتیاج بکار گردارند رومیآ ورنند. در سالهای اخیر مردم ساکن نقاط نسبتاً دور دست در جستجوی کار بطهران ریخته‌اند و جان کلام اینجاست که چند ریال مزدی که در روز میتوانند یا امیدوارند بدست آورند چشم امیدشان را بآینده بهتری میدوزد، آینده‌ای که در نظر آنان بهتر از زندگی بخور و نمیر روستائست.

فصل هفدهم

طرز تقسیم محصول و میزان مال الاجاره‌ها

روابط مالك و زارع بیشتر بر اساس مزارعه قرار دارد و نوع دیگری از رابطه میان این دو موجود است که مبتنی بر پرداخت مال الاجاره مقطوع است.^۱ در هر يك از این دو حال آنچه زارع بمالك می‌دهد بعضاً نقدی و بعضاً جنسی است. در اینجا نخست از مزارعه که بیشتر معمول است گفتگو می‌کنیم. این نوع رابطه اصولاً و غالباً مبتنی بر عرف و عادت محلّیست که هر چند در سراسر کشور تجانس و تشابهی در نوع آن دیده می‌شود با اینهمه جزئیات آن بنسبت معتناهی در هر محل فرق می‌کند. فقهای اسلام در قدیم و واضعان اصول قانون مدنی در دوران معاصر کوشیدند که مگر روابط نوع اخیر را تابع طریقه شرعی دروش قانونی کنند.^۲ با اینهمه هنوز عاملی که این رابطه را تعدیل می‌کند بیشتر عبارت است از عرف و عادت. بر حسب سنت در تقسیم محصول پنج عامل را در نظر می‌گیرند و آن عبارتست از: زمین، آب، چهارپا، بذرو کار. نظر آبهر عامل يك سهم میرسد و این يك سهم مخصوص کسی است که آن عامل را فراهم کرده باشد. اما در واقع این نکته نظریه موهوم مجردی بیش نیست و هر چند اصولاً مسأله دار بودن و فراهم کردن هر يك از این عوامل پنج گانه در امر تقسیم محصول مؤثرست با اینهمه عملاً بندرت اتفاق می‌افتد که در مورد هر يك از عوامل مزبور تقسیم واقعی محصول بر مبنای پنج سهم متساوی صورت گیرد. بعضی فقها را

۱- مقایسه کنید با عقود و معاملات مربوط به «مقاسمه»، «مساحت» و «مقاطعه» (فصل دوم).

۲- نگاه کنید بفصل نهم.

عقیده بر اینست که اگر تنها عامل کار از زارع باشد درین صورت عقدی را که میان او و مالک بسته میشود نمیتوان «مزارعه» نامید. با اینهمه در بعضی نواحی زمین در واقع بزراعی سپرده شده است که آنرا بوسیله چهار پایان و همچنین بذرو افزار کشاورزی که مالک فراهم کرده است درازاء سهم معینی از محصول کشت میکند. وضع این گونه زارعان با کارگرانی که برای مالک در زمینهای غیر-مورد مزارعه (یعنی زمینهایی که مالک آنها را از توزیع کلی میان زارعی که بر اساس مزارعه کار میکنند مستثنی کرده است) کار میکنند فرق دارد و ازینرو ازین گروه درین فصل یاد میکنیم. این گونه روستائیان مشمول پرداخت همان بهره مالکانه و انجام دادن همان بیگاریهایی هستند که شامل حال زارعان سهم بر بمعنی اخص است و در جاهائی که توزیع موسمی زمین معمول است زمین کشاورزان مورد بحث نیز مشمول این عمل است.

روشی که در تقسیم محصول معمول است انواع و اقسام فراوان دارد و اختلافات عمده مربوط بمحصولات آبی و دیمی و «شتوی» و «صیفی» و تیره بار است. نوع آبیاری نیز اعم از اینکه بوسیله رودخانه صورت گیرد یا قنات یا چاه در تقسیم محصول مؤثرست. در پاره ای از موارد هنگام تقسیم محصول گاه راهم بحساب میآورند و در بعضی موارد گاه یکی از طرفین تعلق میگیرد. در غالب موارد تقسیم خرمن عملاً در خرمن گاه صورت میگیرد و بدین منظور غله و گاه را بچندین کومه و بهره ای که بخواهند تقسیم میکنند بدین ترتیب که اگر نسبت سهم مالک بزراع يك بدو باشد غله و گاه هر کدام سه کومه تقسیم میشود. در پاره ای از نقاط خاصه در کردستان مالک یا نماینده او حق دارد که هر کومه ای را بخواهد برگزیند. معمولاً غله و گاه را با پیمانۀ دستی کوچکی خرمن میکنند و این خود کاری توان فرساست. معمولاً زارع اجازه ندارد که سهمی را که از

محصول باومیرسد از خرمن گاه بجای دیگر نقل کند مگر آنکه نخست سهم مالك را خود او یا نماینده‌ای که از جانب او تعیین میشود بردارد. پس از آنکه خرمن را جمع و بکومه‌هائی تقسیم کردند علامت مخصوصی روی آنها میگذارند^۱ و اگر کسی دست بغله دراز کند آن علامت برهم می‌خورد. هنگام شب درمزارع «خرمن‌یا»^۲ می‌گمارند تا خرمن را از دستبرد دزدان محافظت کند. مخارج حمل و نقل خرمن از صحرا بانبار غله متفاوتست، در بعضی نقاط زارع عهده‌دار حمل سهم خود و همچنین سهم مالك از مزرعه تا انبارست^۳. در مورد «صیفی‌کاری» که ترتیب تقسیم آن از غله متمایزست بهره مالکانه معمولاً با «ممیزی» تعیین میشود. با اینهمه در پاره‌ای از نقاط نه همان در مورد صیفی‌کاری بلکه در مورد محصولات «شتوی» نیز بهره مالکانه بر حسب ممیزی تعیین میگردد و این روشی است که در ناحیه ممسنی معمول است. درین محل کدخدا یا شخص دیگری بعنوان «ممیز» می‌آید و چنانکه میگویند غالباً بایک نگاه بسیار سطحی مقدار غله را برآورد میکند. آنگاه از زارع میخواهند که بهره مالکانه را بر حسب چنین تقویمی بپردازد. این عمل موجب ناخشنودی فراوان میگردد و میگویند که معمولاً مقدار غله را بیش از آنچه هست برآورد میکنند. در ناحیه مجاور ممسنی یعنی نورآباد بهره مالکانه بهمین ترتیب گرفته میشود اما چنانچه غله در خرمن گاه تقسیم شود زارع ظاهراً مقدار بیشتری بابت سهم خود بدست می‌آورد. در فیروزآباد بهره مالکانه را همه ساله «ممیز» معین میکند. شخص اخیر هم نماینده مالك بشمار میرود و هم نماینده «ریش‌سفیدان»

۱- این کار را «مهر کردن» نامند. ۲- این اصطلاح را مؤلف در اینجا نقل نکرده بلکه در فهرست لغات و اصطلاحات آورده است اما چون کلمه‌ای بسیار رساست (خرمن + یا از ریشه پابیدن بمعنی مراقبت کردن) بجای لغت مراقب و نظایر آن بکار برده شد (مترجم). ۳- نگاه کنید به اوایل فصل هیجدهم.

اما مزد ممیزی او را مالک میدهد. در بعضی املاک واقع در نواحی مجاور فیروز آباد (باستثنای املاک متعلق بخوانین قشقائی) سهمی را که باید زارع بپردازد با احتساب حده متوسط سهمی که وی باید در ظرف سه سال بمالک بدهد معلوم میکنند. در قرا بلاغ بهره مالکانه‌ای که بمحصولات دیمی تعلق میگیرد بر حسب ممیزی تعیین میشود و محصولات غیر دیمی را در خرمن گاه تقسیم میکنند. در مورد غلات بهره مالکانه‌ای که زارع میپردازد جنسی است نه نقدی و در معدودی از نقاط این مقدار جنسی را بعضاً یا کلاً مبدل بنقد میکنند. باینهمه این روش متداول نیست. بهره مالکانه بابت صیفی کاری بیشتر نقدیست. در بعضی نواحی بختیاری بهره مالکانه بابت صیفی کاری بصورت غله بمالک داده میشود.

علاوه بر بهره مالکانه که عاید مالک (بامستأجر) میگردد مقادیر دیگری از سهم زارع بابت سایر دیون و مطالبات کاسته میشود. عنوان و شکل این مطالبات و روش کسر کردن آنها انواع و اقسام فراوان دارد. ^۱ نخست باید دیون و کسور گوناگونی را که بسهم زارع تعلق میگیرد بحساب بیاوریم تا سپس بتوانیم مقدار سهمی را که از محصول برای او باقی میماند دقیقاً معلوم کنیم. بر روی هم ظاهراً در جاهائی که زارع سهم بیشتری از غله بر اساس مزارع بدست میآورد ناچارست که بعنوان دیگر دیون سنگینی بپردازد و حال آنکه در جاهائی که سهم او کمترست دیون کمتری بسهم او تعلق میگیرد. عده چهارپا و مقدار بذری که زارع فراهم میکند و میزان کار او در نقاط مختلف کشور فرق میکند. قاعده در صورتی که زارع این سه عامل را فراهم کند وضع او مساعدترست. در غالب نقاط کشور بذرا مالک فراهم میکند. در

مواردی که حال بدین منوال است و محصول بدینج سهم تقسیم میشود یک سهم به بذر تعلق میگیرد. در دیگر موارد معادل مقدار بذرا از مجموع غله بِنفع مالک یا مستأجر کسر میشود و این کار هنگامی صورت میگیرد که هنوز محصول بین مالک و زارع بنسبت سهام معین تقسیم نشده است.

گندم و جو آبی

روشی که در مورد تقسیم محصول میان مالک و زارع در اراک مرسوم است «سه کوت» نام دارد یعنی یک سهم بمالک میرسد و دو سهم بزارعی که گاو و بذر و کار با اوست. با اینهمه در فراهان بیشتر روش «نصفی» معمول است یعنی نصف سهم بمالک و نصف دیگر بزارع میرسد. در چند نقطه معدود که مالک بذرا فراهم میکند دو سوم محصول باو میرسد و این طرز تقسیم معروف است به «سه کوت مخصوص».

در اصفهان و از جمله لنجان مبنای تقسیم محصول بیشتر بر اینست که مالک دو زارع یک سهم ببرد. اولی زمین و آب و بذر فراهم میکند و دومی گاو و کار. در صورتی که زارع چهارپا و افزار کشاورزی و بذر فراهم کند سهم او نسبت بسهم مالک مانند نسبت دو بیک است و این ترتیب که از روش معمول در اراک متمایزست نیز «سه کوت مخصوص» نام دارد.

در بعضی نواحی بر خوار مانند حیدرآباد و امیرآباد مالک سه زارع دو سهم میبرد. در بعضی نقاط برو جرد نصف سهم بمالک و نصف دیگر بزارعی میرسد که چهارپا و افزار کشاورزی و بذر فراهم میکند. با اینهمه در بیشتر موارد سه پنجم سهم بمالکی میرسد که بذر تهید میکند و در پارهای از موارد پیش از تقسیم محصول میان طرفین معادل مقدار بذرا از مجموع محصول کم میشود. در بعضی دهات و راین که تهیه عواهل سه گانه بذرو گاو و کار با زارع است تقسیم

محصول نیز بر مبنای «نصفی» صورت میگیرد و بهر يك از طرفین نصف محصول میرسد .

در ماهونیه که بزرگترین دهات زرنند (واقع در نزدیک ساوه) بشمار میرود در پاره‌ای از املاک اربابی مالک بذر فراهم میکند و در عوض دوسوم محصول را بر میدارد. در سایر نقاط زرنند سه پنجم محصول بمالک میرسد. در بیات که یکی دیگر از محال ساوه است سهم مالکی که بذر فراهم میکند چهار پنجم است. سابقاً در خرفان نیز محصول برین مبنی تقسیم میشد. در خشک سالی که بیست و شش سال پیش ازین روی داد عمده مالک آن سامان برای سبک کردن بارزارع تعدیلی درین روش پدید آورد و در نتیجه سهم مالک به ثلث تقلیل یافت و قرار شد چنانچه زارع بذرو گاو فراهم کند تمام محصول باو برسد و عمل تقسیم شامل حال وی نگردد.

اختلافات معتناهی در روش تقسیم محصول در خراسان دیده میشود. در طرق و خیابان و شادکان و آبکوه مستأجر و دروکیل آباد مالک نصف محصول را بر میدارد. مستأجر یا مالک بذر فراهم میکند که مقدار آن از مجموع محصول کسر میشود. در پاره‌ای از املاک مجاور اربابی هفت دهم محصول بزراع میرسد. در تربت حیدری تقسیم معمول در «گرمسیر» با تقسیم معمول در «سردسیر» فرق دارد. در سردسیر مالک بذر فراهم میکند و در عوض سه پنجم غله و نصف گاه را بر میدارد. باینهمه سهم مالک در اند شغون [بفتح الف] دوسوم و در زاوه سه پنجم است بدین معنی که مالک بذر فراهم میکند و مقدار آن از مجموع محصول کسر میشود. در گرمسیر نیز مالک بذر تهیه میکند و دوسوم محصول سهم میبرد. در کاشمر مطابق معمول دوسوم محصول بمالک میرسد و اوست که بذر فراهم میکند و مقدار بذرا از مجموع محصول کسری شود. در پاره‌ای از

املاک اربابی که سابقاً خالصه بوده است سه چهارم محصول بمالک میرسد. در پاره‌ای از دهات همدان مالک یک سوم غله و کاه سهم میبرد. در اسدآباد گاو و بندر را زارع فراهم میکند و سه چهارم محصول با او میرسد. پیش از تقسیم محصول یک «قفیز» (یا «آب میان») از مجموع محصول برفع مالک کسر میشود^۱. در کرمانشاه غالباً مطابق معمول دوسوم بزارع میرسد. در استان آذربایجان روشهای گوناگون فراوانی دیده میشود. سهم مالک در هشتروندیک سوم، یک چهارم یا یک پنجم است. در قراجه داغ و اوجان و عباس و مهران رود حال بدین منوال است و از میان مقادیری که اکنون یاد کردیم بیشترین آنها در زمینهایی که با آب قنات مشروب میشود بمالک میرسد. در سرچشم [بروزن پرچم] واقع در بین زنجان و تبریز و در خرم دشت سه چهارم محصول بزارع میرسد. در مراغه و خوی و رضائیه مطابق معمول یک سوم بمالک میرسد و تهیه بذرو چهارپا و افزار کار با زارع است. در میان دو آب نیز زارع دوسوم حاصل را بر میدارد. در بعضی نقاط آذربایجان از جمله ناحیه قراجه داغ سهم مالک دو نهم است بعلاوه یک چهلم (معروف به «خرمن چلک») از محصولاتی که پس از برداشت در زمین میروید. در ورزقان واقع در اوزوم دیل کاه مشمول عمل تقسیم نیست اما در عوض رعیت باید از قرار هر «پانزده»^۲ بمالک ۲۰ سبد کاه بدهد و هر سبد تقریباً ۱۰ من اهر ظرفیت دارد. کاه بن یا کزل^۳ نیز که پس از جدا کردن غله و کاه بوسیله خرمن کوفتن و باد دادن روی زمین باقی میماند بر مبنای دو نهم بمالک میرسد. یونجه را بطرز دیگری تقسیم میکنند. درین مورد

۱ - این شبیه رسمی است که در بعضی نقاط جنوبی ایران معمول است و مطابق این رسم از کسی که جفت [= واحد زمین] در تصرف دارد میخواهند که مقدار معینی غله برای مالک بکارد (نگاه کنید با وایل فصل هیجدهم).
 ۲ - زمینهای ده به ۹۳ «پانزده» تقسیم میشود.
 ۳ - در اصطلاح محلی کزر [بضم اول و فتح دوم] نامیده میشود [بانگلیسی rough head].

سه‌م مالک بابت محصول اول نصف و بابت محصول دوم يك پنجم است^۱. در کلیبر [بکسر اول و فتح دوم و چهارم] واقع در قراجه‌داغ در پاره‌ای از املاک مالک دو پنجم محصول را بر میدارد.

در کردستان بر روی هم سه‌می که عاید رعایای املاک واقع در پیرامون شهرها میگردد کمتر از سه‌م رعایائست که در املاک دورتر بسر میبرند. در حوالی سنندج در ناحیه‌ای که از شهر تا مسافت ۷ میل [یا تقریباً ۱۱ کیلو متر] امتداد دارد مالک نصف محصول گندم و جو را بر میدارد. گاه و گاهین که پس از خرمن کوفتن و باد دادن^۲ در خرمن گاه باقی میماند و همچنین علف تماماً بزارع میرسد. در دیگر نقاط کردستان سه‌م مالک معمولاً يك پنجم است. در ژاوه رود که زمین آنجا بی جهت سنگی است سه‌م مالک کمتر یعنی دو پانزدهم است.

در مورد تقسیم محصول معمول بختیاریها اینست که بزارع سه چهارم یا دو سوم میدهند. با اینهمه چنانچه مالک بذر فراهم کند دو سوم محصول را بر میدارد. در فُریدن اگر زارع بذر و گاو فراهم کند دو سوم محصول سه‌م میبرد.

در فارس با توجه باینکه اختلاف فراوانی میان آب و هوای مناطق مختلف وجود دارد عجب نیست که روشهای مختلفی در مورد تقسیم محصول نیز دیده شود. در میان ممسنی‌های کوپان [بر وزن چوپان] گاو و کار و بذراز زارع و سه‌م اوسه چهارم محصول است. در شورآباد نیز روش مشابهی وجود دارد. سه‌م مالک در بالا ده و در نوجین [بضم اول و فتح سوم] يك سوم و در فرشبند سه‌م مالک که

۱ - محصول دوم را پیش درو [پش = پیش؟] [پش در] [بکسر پ و فتح شین و ضم دال و فتح ز] و محصول سوم را آور در [بفتح واو و ضم دال و فتح را] خوانند. ۲ - باصطلاح محلی کنل [بضم اول و فتح دوم] خوانده میشود.

سابقاً يك چهارم بوده اکنون بيك ششم تقليل يافته است . در فيروز آباد مالك بذر و در پاره ای از موارد گاو هم فراهم ميکند و نصف يا دو نلث محصول را ميبرد . در فسا مالك معمولاً بذر و گاو فراهم ميکند و چهار پنجم محصول را باو ميدهند . در جهرم روش «نصفی» معمول است يعنی هر يك از طرفين نصف بر ميدارد و اين نصف شامل گاو هم ميشود . در آنجا بذر را مالك فراهم ميکند . در دبران [بضم اول و فتح دوم] نیز حال بدین منوال است . در داراب و پنج بلوک آن (خسوا [بضم اول] ، فسارود ، شاهيجان ، رودبار ، کشيور [بفتح کاف و واو]) مالك چهارپا و افزار کار و بذر فراهم ميکند و پس از کسر مقدار بذر از مجموع محصول يك چهارم مابقي بزراع ميرسد . با اينهمه اگر برزگر صاحب گاو باشد و بذر را هم خود فراهم کند دو سوم محصول سهم ميبرد . در قرابلاغ و نيريز در زمينهايي که با آب چاه مشروب ميشود کشاورز همه مخارج زراعت را بعهده ميگيرد و بذر و چهارپا نیز فراهم ميکند و هنگام تقسيم محصول نهم آن عايد او ميشود . از سوی ديگر در قرابلاغ در زمينهايي که با آب قنات مشروب ميشود مالك مسؤول پرداخت تمام مخارج زراعت است و بذر و چهارپا را هم او فراهم ميکند و سهمی که از محصول ميبرد سه چهارم است . در اصطهبانات نیز حال بدین منوال است . در خيسر و درايج واقع در همان حوالی سهم مالك دو سوم است . در نيريز (باستثنای زمين - هائي که با آب چاه مشروب ميشود) رعيت معمولاً چهارپا فراهم ميکند اما ساير مخارج از جمله تهيه بذر بعهده مالك ميباشد که سهم اوسه چهارم محصول است . در «سرحد» يعنی در «يلاق» ايل عرب مالك چهارپا و بذر ميدهد و سه چهارم محصول سهم ميبرد .

در کرمان سهم مالك از محصول غالباً ياهفت دهم است يا دو سوم . در گاوخانه . اکبر آباد و محمد آباد که نزديک شهر کرمان است سهم مالك هفت دهم

است. گاو بر عیت تعلق دارد و بذرراهم او فراهم میکند. در سیرجان سهم مالک در دهات واقع در جلگه ۸۲ درصد و در قهستان ۷۵ درصد و در نواحی کوهستانی ۶۷ درصد است. در بم، جیرفت، نرماشیر، رودبار، سردوئیه مالک ۷۰ درصد سهم میبرد. در بافت در پاره ای از موارد ۷۵ درصد و در بعضی موارد ۷۰ درصد بمالک میرسد و مخارج کشاورزی بازرع است. در بعضی دهات زرند سهم مالک دوسوم محصول است و بذررا او فراهم میکند. در سایر دهات مالک هفتاد درصد سهم میبرد و مخارج زراعت مانند تهیه کود و کندن و کاو زمین و تهیه بذر بعهده دهقان است. در شهداد نیز سهم مالک ۷۰ درصد است. درین ناحیه گاه گندم بمالک و گاه جو بازرع میرسد با اینهمه اگر مقدار یکی بیش از دیگری باشد مازاد آن بالمناصفه میان طرفین تقسیم میشود. در تکاباد [بکسر اول] بذررا مالک فراهم میکند و این نکته در مورد اندوچرد [بفتح اول] نیز مصداق دارد اما هنگام تقسیم محصول معادل مقدار بذررا از مجموع محصول برای مالک کسر میکنند. در برد سیر سهم مالک ۷۰ درصد یا در پاره ای از موارد دوسوم محصول است. در رفسنجان درده موسوم به نوق [بر وزن بوق] در جائی که زمین شوره زار است یا تازه احیا شده است مالک نصف محصول سهم میبرد و تهیه چهارپا و بذر با زارع است و در صورتی که مالک اینهارا فراهم کند ۷۵ درصد محصول باو میرسد. در دیگر نقاط که مالک بذر و زارع چهارپا فراهم میکنند هفتاد درصد محصول را اولی میبرد. سابقاً در حومه رفسنجان ۷۵ درصد محصول از آن مالک بود با استثنای گاه که تقسیم آن «نصفی» بود یعنی بهر یک از طرفین نصف میرسید. در ۱۹۴۶ [۱۳۲۴-۲۵ ش.] هنگامی که تحریکات حزب توده مؤثر بود سهم مالکان در بسیاری از دهات به ۷۰ درصد تقلیل یافت. تهیه گاو و خر با زارع و مخارج فنائتها بعهده مالک است. مخارج دیگر از قبیل شخم زدن زمین و تهیه

بذرين طرفين بهمان نسبت که محصول را قسمت میکنند تقسيم ميشود يعنى ۳۰ درصد بعهده زارع و ۷۰ درصد بعهده مالك است ، با اينهمه تهيه و خريد کود با مالك و حمل و نقل آن بارعيت است . در رحمت آباد ، نزد يك رفسنجان سهم مالك از غله ۷۰ درصد و از کاه ۵۰ درصد است . در دهات آباد تر رفسنجان هنوز سهم مالك ۷۵ درصد است . در غالب دهات استان کرمان کاه بن گندم و جو که پس از خرمن کوبی و باد دادن روی زمين باقى ميمانند بزارع ميرسد . بدین گونه می بینیم که در استان کرمان سهم زارع نسبت بسهم مالك با توجه باین که گاو در بسياری موارد بذر را هم اولی تهيه میکند تا حد معتنايی کمتر از سهم زارع در غالب جاهاى ديگر است . يکى از دلایل افزونى سهم مالك کرمانى نسبت بسهم مالکان ساير نقاط آنست که تعمير و نگاهدارى قنات در کرمان بعلت کثرت طول مجرای بسيارى از قناتها و نوع خاکى که آب قناتها از آن ميگذرد نیازمند مخارجى سنگين است .

در بير چند وقائات غالباً رعيت گاو و خر و ارباب بذر فراهم میکنند با اينهمه چنانچه گاو زارع تلف شود در بیشتر موارد مالك گاو ديگرى باو ميدهد . سهم مالك در غالب موارد سه چهارم ياد و سوم محصول است . در « کاخک » سه چهارم غله و نصف کاه بمالك ميرسد و حال آنکه در حسن آباد که يکى از دهات نزديک کاخک است سهم مالك دوسوم ميباشد . در اسفيد رود واقع در جنوب شوکت آباد سهم مالك از گندم سه چهارم و از جو پنج ششم و از کاه يك دوم است .

در املاک خالصه بمپور بلوچستان زارع چهارپا فراهم می کند و سه پنجم محصول سهم ميبرد . دولت و چنانچه خالصه را اجاره داده باشند مستأجر از قرار هر « جفت » صد من تبريز بذر فراهم می کند که اين مقدار هنگام برداشت محصول پس از وضع سهم مالك يامستأجر از مجموع محصول کسر می شود . در

حوالی خاش سه پنجم بمالک میرسد و همه بذر را او فراهم می کند . حیوانات بارکش را مالک برای شخم زدن زمین از قرار روزی تقریباً ۵۰ ریال بزارع اجاره می دهد با اینهمه در پاره ای از موارد رعیت تاهنگامی که چهار پای ارباب در اختیار اوست فقط مخارج نگاهداری او را میبرد.

در سیستان معمولاً مالک بذروزارع گاو فراهم می کند . در چنین موردی مالک دوسوم یا سه پنجم محصول سهم میبرد و اما در پاره ای از نقاط که بذر را طرفین بالمناصفه تهیه می کنند محصول نیز بالمناصفه بین آنان تقسیم می شود .

در نقاط مختلف خوزستان خاصه در میان ایلات عرب و ایرانیان غیر ایلی اختلافاتی در طرز تقسیم محصول وجود دارد . معمولاً در خوزستان پس از برداشت محصول نخست سهم مالک را میدهند سپس مقادیری را که باید بعنوان مختلف از غله کسر شود کم می کنند . در بند قیر ، سیدخلف و اسماعیلیه سهم مالک یک سوم است و بذروچهارپا رازارع فراهم می کند . در بند قیر اگر مالک بر خلاف معمول آنجا بذر فراهم کند نصف محصول سهم میبرد . در ناحیه باوی مالک بذر میدهد و نصف محصول سهم میبرد . در حوالی بهبهان مالک یک پنجم غله و از قرار هر «جفت» ۳۰۰ کیلو گرم گاه بر میدارد . بذروچهارپا رازارع فراهم می کند . در دزفول مالک از یک دهم الی یک پنجم سهم میبرد . در آنجا نیز تهیه بذروچهارپا بابرز گراست . در رامهرمز ارباب یک چهارم بابت غله و گاه یا در پاره ای از موارد یک سوم میبرد و رعیت بذروچهارپا فراهم می کند و این نکته در مورد شوست (نزدیک باشت) نیز مصداق دارد . در بسیاری از نواحی عرب نشین که خالصه بود یک چهارم غلات بدولت داده می شد و در بعضی املاکی که سابقاً بشیخ خزعل تعلق داشت مثلاً در قلعه شهر یک سوم بابت سهم مالک وصول

می شد و هنگامی که این املاک مبدل بخالصه شد این نرخ بر قرار ماند . در ۱۹۳۷/۱۳۱۶ - ۸ حقوق دولت (« منال ») بموجب فرمان ملوکانه بخشوده شد با اینهمه هرگز این فرمان بتصویب مجلس شورای ملی نرسید . هر چند پس از استعفای رضاشاه در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ ش.] وزیر دارائی چنین اظهار نظر کرد که فرمان مزبور دیگر اعتبار ندارد با اینهمه « منال » در واقع تا ۱۹۳۷/۱۳۲۶ - ۸ مجدداً برقرار نشد و پس از آن که برقرار شد نرخ آن اندکی بانرخ قبلی تفاوت داشت یعنی عبارت بود از یک پنجم الی یک چهارم . در خالصه های هویزه و سوسنگرد هنگامی که منال دولت را در ۱۹۴۷/۱۳۲۶ - ۸ از نو برقرار کردند از قرار هر سهم یک هکتاری معادل سه من (من هویزه که سه من آن تقریباً ۲ هاندر دویست و ۷۱ پونداست) ^۱ غله پول نقد وصول شد .

در پاره ای از دهات اطراف قم و کاشان مالک بذرو چهارپا فراهم میکند و چهار پنجم محصول سهم میبرد . در ناحیه پشت کوه یزد روش مزارعه فقط در دهات جدید تردیده میشود و دهات قدیمی را به اجاره میدهند . ظاهراً دلیل این اختلاف روش آنست که کسی حاضر نیست مالاً جاریه مقطوعی در ازاء حق زراعت زمین های ده پیردازد مگر اینکه آن زمین را چند سالی زراعت کرده باشند زیرا در ابتدا مقدار محصول چنین زمینی معلوم و معین نیست . در مواردی که در املاک مورد بحث روش مزارعه معمول است محصول معمولاً بالمناصفه بین مالک و زارع تقسیم میشود و مقدار بذرا از مجموع محصول کسر میکنند و بکسی که آنرا تهیه کرده بوده است پس میدهند . در قسمت مرکزی ایران در جاهائی که معمولاً نوع زمین داری بر اساس خرده مالکی قرارداد روش مزارعه تاحد مختصری دیده میشود . مثلاً در مورچه خورت و آبیانه که زمین بر اساس مزارعه کشت میشود

۱- تقریباً معادل با ۱۳۳ کیلو یا ۴۴ من تبریز (مترجم) .

مالك بذر و چهارپا فراهم میکنند و سه چهارم محصول سهم میبرد، گاه یکسره باو تعلق دارد و بمصرف علیق چهارپایان او میرسد. درخسر و آباد و ونداده [بفتح اول] (نزدیک میمه در محل جوشقان) حال بدین منوال است با اینهمه چنانچه زارع چهارپا فراهم کند تقسیم «نصفی» صورت میگیرد یعنی بهر يك از طرفین نصف محصول میرسد. در تار (نزدیک ترق) مالك دوسوم محصول را بر میدارد و تهیه بذرو چهارپا باوست.

گندم و جو دیمی

محصول دیمی تنها در پاره ای از نقاط ایران دیده میشود. معمولاً بذر و چهارپا را زارع فراهم میکند. در نقاط ذیل حال بدین منوال است مگر این که خلاف این گفته شود. در اراک سهم مالك يك پنجم است. در خرقان واقع در ناحیه ساوه طرز تقسیم محصول دیمی مانند طرز تقسیم محصول آبیست اما در بیات سهم مالك فقط يك پنجم است. در خراسان زمین هائی که در آنها زراعت دیمی میشود نسبتاً فراوانست. در طرق مستأجر يك دهم محصول سهم میبرد که در خرمن گاه تقسیم میشود. در سالهائی که آب فراوانست مقداری آب بمحصول دیمی میدهند و درین صورت نسبت تقسیم محصول اندکی تغییر مییابد. اگر کشت دوبار آبیاری شود مستأجر سه دهم و اگر يك بار آبیاری شود يك پنجم محصول سهم میبرد. در خیابان که واقع در همان ناحیه است باز سهم مستأجر يك دهم است. در آنجا هنگامی که آب فراوانست بمصرف آبیاری محصولات دیمی نیز میرسد و در چنین موردی مستأجر چنانچه زمین يك بار مشروب شده باشد يك پنجم محصول و چنانچه دوبار آبیاری شده باشد نصف محصول سهم میبرد. در شادکان و وکیل آباد سهم هر يك از مستأجر و مالك يك دهم است. در آبکوه محصول دیمی مانند محصول آبی تقسیم میشود یعنی «نصفی» است، مالك (یا مستأجر)

بذر فراهم میکنند که هموزن آن از مجموع غله کسر میشود . در تربث حیدری سهم مالك يك دهم است .

سهم ارباب در هشترو د آذربایجان يك چهارم و گاهی يك سوم و در پاره ای از موارد يك پنجم است . ازین گذشته يك چهارم مجموع محصول باو میرسد . این را وقتی که بسایر مطالبات مالك بیفزائیم مجموع سهم او بسدو نهم مجموع محصول میرسد . در اوجان و عباس و مهرانرود و قراجه داغ نیز چنین روشی معمول است . در تبریز سهم مالك يك چهارم است . در سنندج و در غالب نقاط کردستان مالك يك پنجم سهم میبرد . در بختیاری و فریدن غالباً سهم مالك يك چهارم است اما اگر بذر را مالك فراهم کند نصف محصول باو میرسد .

در فارس در ممسنی و نورآباد و کازرون سهم مالك يك پنجم و در فسا و فیدسکان [بکسر اول و دوم] و دبران [بضم اول و فتح دوم] و داراب يك دهم است . در جهرم این نسبت از يك پنجم الی يك دهم بسته بنزدیکی و دوری اراضی دهات از شهر فرق میکند . در فیروزآباد مالك يك ششم سهم میبرد . در بیرجند بطور کلی مالك چیزی بابت محصولات دیمی از زارع نمیگیرد . میگویند که تا پانزده سال قبل دولت بابت محصولات دیمی «عشر» میگرفت . ظاهراً این را بعنوان مالیات میگرفته اند نه بعنوان بهره مالکانه . در خوزستان ، در بند قیر و سید خلف مالك يك هشتم میگیرد و در باشت و شوش و در خلف آباد در نواحی نزدیک برو دخانه يك پنجم .

در ناحیه باوی اگر زارع چهارپا فراهم کند ، که درین صورت «نیمکار» خوانده میشود ، و مالك بذر فراهم آورد محصول دیمی میان طرفین بالمناصفه تقسیم میشود . با اینهمه در پاره ای از نقاط گاورا نیز مالك فراهم میکند که در این صورت زارع تنها يك چهارم محصول سهم میبرد . مالك بوی نیز غذا و در

تابستان «عبا» و در زمستان «نمد» و سالی زوجت «گیوه» میدهد. چنین زارعی را «سمکار» [بضم اول] خوانند. در نواحی خالصه عرب نشین در زمان رضاشاه از قرار هر «جفت» زمین ۳۳ الی ۱۰۰ ریال وصول میکردند باستثنای بعضی املاک که سابقاً بشیخ خزعل تعلق داشت و بابت این املاک بنا بمعمول دوران شیخ خزعل ۷۰ ریال میپرداختند. این گونه منال ها مانند منال زمین هائی که در آنها گندم آبی کاشته بودند بموجب فرمان ملوکانه در ۱۳۱۶/۱۹۳۷-۸ بخشوده شد (نگاه کنید به ص ۵۴۸) و هنگامی که دوباره آنها را در ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۸ وضع کردند نرخ آنها را از قرار هر «جفت» زمین تا حدود ۱۴۰ ریال یانیم من اهواز یعنی در حدود ۵۵ پوند [یا تقریباً ۲۵ کیلو] گندم و نیم من اهواز جو افزایش دادند. این منال ها به اداره دارائی محل پرداخته میشود.

صیفی کاری

در پاره ای از نواحی تقسیم صیفی کاری نظیر تقسیم غلات آبی یا محصولات «شتوی» است اما معمولاً زارع از محصولات صیفی بیش از محصولات شتوی سهم میبرد. تهیه بذر برای صیفی کاری از تهیه بذر جهت محصولات شتوی کمتر اهمیت دارد، با اینهمه در مورد اولی کود بیشتری بکار میرود. در مورد بعضی محصولات عمل و چین کردن را باید انجام داد. در حوالی طهران پنبه غالباً «نصفی» است یعنی در صورتی که مالک کود فراهم سازد سهم طرفین از محصول متساویست اما اگر کود را زارع تهیه کند دوسوم محصول باو میرسد. در شهر یار و ساوجبلاغ سهم زارع دوسوم یا سه پنجم و سهم مالک یک سوم یا دو پنجم است مگر در مواردی که زارع از قرار هر جریب مال الا جاره مقطوعی میپردازد.

تقسیم صیفی کاری در اراک نظیر تقسیم محصولات شتوی است. در ناحیه ساوه سهم زارع دوسوم است. تقسیم محصول معمول در اصفهان «نصفی» است. در

بر خوار که ثروت عمده آن ناحیه از صیفی کاری خاصه خر بوزه بدست میآید (خر بوزه جای پنبه را که سابقاً درین ناحیه بمقدار فراوان کشت میشده گرفته است) زارع بذرفراهم میکند و زمین را برای زراعت بیل میزند و نصف محصول سهم میبرد. معمولاً زارع سهم ارباب را مبدل بنقد میکند و بجای جنس پول باومیدهد. بعضی نباتات روغنی و حبوبات مانند کرچک، گل آفتاب گردان، منداب، شاهدانه و سیاه تخم را درمرز بستانهای هندوانه عمل میآورند که آنها را «سرمرزی» نامند. سهم مالك از سرمرزی دو هفتم و سهم زارع پنج هفتم است.

تقسیم صیفی کاری از قبیل پنبه و چغندر و غیره در طرق و خیابان و آبکوه و شادکان و وکیل آباد خراسان بر مبنای «نصفی» است و سهم هر يك از طرفین را «همیز» برآورد میکنند و در مورد محصولات معروف به «باغ تره» یعنی خر بوزه و هندوانه و خیار و غیره مستأجر يك سوم یا دو پنجم بسته بروشی که در زراعت بکار گرفته است سهم میبرد^۱. در شادکان اگر زارع کود فراهم کند نصف محصول باومیرسد. در غالب دهات «سردسیر» تربت حیدری سهم مالك نصف و در ملك آباد [بفتح میم و کسر لام] و اندشغون [بفتح اول و کسر سوم] دو سوم و در زاوه سه پنجم و در «گرمسیر» دو سوم است. در کاشمر مالك سه چهارم محصول را بر میدارد و در زمین هائی که سابق برین خالصه بوده است چهار پنجم. در قرد [بضم اول] که بیشتر در دست خرده مالکانست در مواردی که زمین بر اساس مزارعه زراعت میشود سهم مالك سه چهارم است.

در همدان در پاره ای از نقاط مانند دستجرد و سلیمان آباد مالك يك سوم

۱- در مورد اولی رستنیها را در زمین همواری میکارند و روی آنها را با خاک میپوشانند. این نوع کشت معروف است به تخت پل و محتاج کارنسبه فراوانست اما میگویند که این نوع زراعت نسبت بطریقه معمول یعنی کاشتن نباتات در شیار و کودال نفاخ نیکوتری بهار میآورد.

محصول را بر میدارد و سهم او در اسدآباد يك چهارم است. تقسیم صیفی کاری در بیشتر نقاط آذربایجان نظیر تقسیم محصولات «شتوی» است. در مراغه سهم مالك از بابت تنباکو جنسی است. در كردستان سهم مالك در حوالی سنندج يك سوم و در جاهای دیگر بنسبت سهمی است که از محصولات شتوی میبرد. در بختیاری نیز نسبت سهم مالك از صیفی کاری مانند نسبت سهم او از محصولات شتوی است.

در ممسنی و فدسکان و جهرم و فیروزآباد فارس مبنای تقسیم «نصفی» است. در فیروزآباد در املاك قشقائیها مالك چیزی بابت لوبیا نمیگیرد. در کازرون مالك بابت منداب و نخود يك سوم و بابت لوبیا يك پنجم سهم میبرد. در داراب و در «سرحد» ایل عرب اساس تقسیم صیفی کاری فرقی با اساس تقسیم محصولات شتوی ندارد. مالکان خیر و ایچ و اصطهبانات غالباً دو سوم سهم میبرند. در نیریز سهم مالك سه چهارم است. در قرا باغ و نیریز در مورد زمینهایی که با آب چاه مشروب میشود سهم مالك يك دهم است و تمام مخارج زراعت را زارع بگردن میگیرد.

در حوالی کرمان از جمله زرند و شاهآباد اصل تقسیم صیفی کاری غالباً فرقی با اصل تقسیم محصولات شتوی ندارد. ارزن «نصفی» است و دریم و نر ماشیرو جیرفت و رودبار و سردوئی و شاهآباد چهار پنجم محصول حنا بمالك میرسد. در بافت سهم مالك از صیفی کاری ۶۷ درصد است. در رفسنجان سهم مالك بابت کتان بومی چهار پنجم است و این در صورتیست که او مسؤول پرداخت تمام مخارج زراعت باشد اما اگر تهیه بذر با او و سایر مخارج کشت با زارع باشد سهم مالك ۷۳ درصد است. سهم او از بابت سایر محصولات صیفی (خر بوزه، کدو، خیار و غیره و همچنین یونجه، منداب، کرچک، ارزن، ذرت، روناس، شلغم،

چغندر و غيره) سه چهارم است و تمام مخارج زراعت را ميبرد دازد مگر در رحمت آباد واقع در نزديك شهر رفسنجان كه سهم مالك در آنجا بابت خربوزه و كدو و خيار و از اين گونه محصولات و همچنين چغندر و ارزن سه پنجم و از بابت ساير محصولات سه چهارم است .

در بير جند غالباً سهم مالك سه چهارم ياد و سوم محصول است . در **كاخك** مالك سه چهارم بابت پنبه و دوسوم بابت ارزن بر مي دارد و در حسن آباد نزديك كاخك نصف محصول پنبه و ارزن و چغندر و شلغم سهم ميبرد . در اسفيدرود واقع در جنوب شوكت آباد بهره مالكانه سه چهارم محصول است . در بلوچستان در حوالی خاش مالك نصف ميبرد . در خوزستان از نظر تقسيم محصول فرقی بين محصولات صيفی با محصولات شتوی نيست . سهم مالك در بهبهان يك چهارم و در دزفول نصف است با استثنای ارزن و ماش كه بهره مالكانه آنها يك سوم است . در رامهرمز مالك يك سوم سهم ميبرد . در مورچه خورت و آبيانه و حوالی آن محصولات صيفی مانند محصولات شتوی تقسيم ميشود . در ناحیه پشت كوه يزد در دهاتی كه روش مزارعه معمول است تقسيم محصول «نصفی» است .

ترياك^۱

اساس تقسيم محصول در اصفهان «نصفی» است يعنی بهر يك از طرفين نصف ميرسد و درين مورد كود را زارع فراهم ميكند . در حوالی مشهد نيز تقسيم محصول «نصفی» است اما در بسياری جاها مخارج زراعت بين مالك (يا مستأجر) و زارع بنسبت متساوی تقسيم ميشود . با اينهمه در خيابان و جين كردن بعهده زارع است . در تربت حيدري سهم مالك دوسوم است و مخارج زراعت صرف نظر از مخارج و جين كردن كه با زارع است از قيمت مجموع محصول كسر ميشود .

۱- از سال ۱۳۳۲ كشت ترياك در سراسر كشور بموجب قانون منع شده است (مترجم).

در کاشمر سه پنجم بمالك ميرسد و مخارج کشت میان مالک و زارع تقسیم میشود. در پاره‌ای از موارد زارع فقط زمین را برای کشت تریاک شخم میکند و درین حال یک دهم باو میرسد.

در فسا مالک تمام مخارج زراعت را میپردازد و هشت نهم محصول را بر میدارد. در داراب و پنج «بلوک» آن مبنای تقسیم «نصفی» است. در فیروز-آباد مالک دو پنجم سهم میبرد.

در بعضی دهات مجاور شهر کرمان و زرنند و رفسنجان و ناحیه پشت کوه یزد نیز مبنای تقسیم «نصفی» است و تمام مخارج کشت تریاک بعهده بزرگراست. در بردسیر هم مبنای تقسیم «نصفی» است، بذرا ارباب فراهم میکند و سایر مخارج زراعت را زارع متعهد میشود.

برنج

سهم مالک در کردستان یک دوم است. در ناحیه قصر شیرین زارع در مقابل یک سهم مالک دو سهم میبرد و تمام مخارج کشت و کار بعهده اوست. در کازرون اگر مخارج زراعت از قیمت مجموع محصول کسر شود درین حال اساس تقسیم «نصفی» است اما اگر تمام آنها را زارع بگردن گیرد بمالك ثلث میرسد. در نواحی برنج کاری قشقائی تقسیم محصول «نصفی» است و مخارج زراعت بعهده مالک است.

در رامهرمز سهم مالک یک سوم است. در هویزه زارعی که در زمین متعلق به «شیخ» کار میکند بذرا فراهم میآورد و سه چهارم محصول سهم میبرد. در دوره رضاشاه در نواحی عرب نشینی که خالصه بود یک سوم محصول را دولت بر میداشت. در ۱۳۱۶/۱۹۴۷-۸ دولت «منال» برنج را مانند «منال» غلات بخشود (نگاه کنید به ص ۵۴۸) و در ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۸ دوباره برقرار کرد،

منتهی نرخ آن از يك سوم بيك چهارم تغيير يافت . در املاك خالصه ناحیه سوسنگرد و هویزه هنگامی که «منال» دولت مجدداً در ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۸ برقرار شد نرخ آن را بیول نقد و از قرار هکتاری معادل سه من هویزه معین کردند که این مقدار در ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۸ بالغ بر ۳۰۰ ریال و در ۱۳۲۷/۱۹۴۸-۹ عبارت از ۳۷۰ ریال بود .

در تالش مالک بذرفراهم میکند و مبنای تقسیم «نصفی» است. در مازندران که مهمترین ناحیه برنج کاری کشور است غالباً زارع مال الأجاره معینی بر اساس مقدار زمینی که در تصرف دارد میپردازد (نگاه کنید به ص ۵۶۱).

در نقاطی که شرکت های آبیاری تأسیس شده است عنصر دیگری در روش مزارعه راه یافته است چنانکه در بهبهان شرکت آبیاری يك هشتم محصولات شتوی و يك ششم محصولات صیفی و يك پنجم محصول باغها^۱ سهم میبرد و تمام این مقادیر قبل از تقسیم محصول میان اشخاص ذینفع از مجموع محصول کسر میشود. همچنین در شوش شرکت آبیاری يك چهارم محصولات آبی و در مواردی که موقع زمین نامساعد تر و میزان باروری آن کمتر باشد يك پنجم محصول سهم میبرد . در مورد املاك خالصه نواحی عرب نشین خوزستان چنانچه امر آبیاری بعهده شرکت آبیاری باشد منال دولت بشرکت مزبور پرداخته میشود .

دومین نوع رابطه میان مالک و زارع که بر حسب آن دومی مال الأجاره مقطوعی اعم از نقدی یا جنسی (یا هر دو) بر حسب مساحت زمین مورد تصرف خود (یا بر حسب مقدار آب مورد تصرف خود) میپردازد در بسیاری نقاط وجود ندارد . قرار مزارعه میان طرفین غالباً فقط شفاهی است و اگر بین طرفین قرارداد کتبی منعقد شود معمولاً در آن قید میکنند که در صورت بروز آفات

۱- باغها در پنج سال اول ازین مطالبات معاف اند .

ارضی و سماوی مانند خشکسالی و آفات نباتی حق زارع محفوظ است. بر روی هم ظاهر آ زراعت برنج در صورتی که بر اساس مزارعه باشد بسود مالك است و نسبت بموردی که زارع مال الأجاره مقطوع میپردازد مزیتی بارز دارد. از سوی دیگر شوق وانگیزه زارع در تکثیر محصول زمین در صورت پرداخت مال الأجاره مقطوع بیشترست زیرا هر چه محصول بیشتر شود بخود او تعلق میگیرد و میان او و مالك یا مستأجر ملك قسمت نمیشود و این بر خلاف روشی است که در مورد مزارعه معمول است.

یکی از نواحی مهمی که این ترتیب در آنجا معمول است حوالی یزد است. در اینجا نیز این روش در تمام موارد یکسان نیست. مال الأجاره ای که زارع میپردازد ممکنست برای چند سال باشد یا هر سال از نو ترتیب این معامله را بدهند. در ناحیه پشت کوه یزد قراردادهای منعقد برای مدت سه الی پنج سال است مثلاً در جین آباد در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] مال الأجاره عبارت بود از قرار هر «طاق» (یا هر ۱۲ ساعت آب) تقریباً ۷۵ من تبریز گندم و ۳۵ من گاه و جو. مال الأجاره معمولاً در دو قسط پرداخته میشود. قسط اول را پس از برداشت جو میدهند و قسط دوم را پس از برداشت گندم. در پاره ای از دهات نزدیک یزد مال الأجاره بیشتر نماینده هزینه آبیاریست نه مال الأجاره زمین و هر سال بوسیله «ممیزی»^۱ که از طرف صاحب قنات زمین هر بوط را بازدید میکند تعیین می شود، بدین ترتیب که وی باتفاق زارع مقدار محصولی را که زمین در ظرف همان سال عمل می آورد بر آورد میکند و از روی آن بتعیین مال الأجاره میپردازد. معمولاً ممیزی که از مردان سرشناس محل بشمار میرود در ازاء عمل ممیزی پولی نمیگیرد. در علی آباد و حسین آباد و حسن آباد واقع در نزدیک یزد حد متوسط مال الأجاره

در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳- ۴ ش.] از قرار هر سبوئی (سبومساویست باده دقیقه آب) ۷ الی ۱۰ من تبریز گندم و جو بود که این مقدار معمولاً مبدل بیول نقدی گشت و سپس بمالك پرداخته می شد. میگفتند که اگر استثنائاً فراخ سالی کم مانندی پیش آید محصول قطعه زمینی که بوسیله يك «سبو» مشروب می شود ممکنست به ۲۰ من تبریز برسد اما در خشك سالی مقدار محصول ممکنست بیش از ۵ من تبریز نگردد . در خورمیز [بضم اول] مال الأجاره از قرار هر قفیز (در حد و ۱۱۹۶ د یار در مربع) تقریباً ۱۰ من تبریز گندم بود و در مهریز [بکسر اول] بابت صیفی کاری $6\frac{1}{4}$ من تبریز غله بعلاوه ۳۰۰ ریال . در یخدان (تزدیک عقدا) مال الأجاره از قرار قفیزی ۵۰ من تبریز جو بود (که ممکن بود ازین مقدار ده من تبریز گندم باشد) بعلاوه ۳۰۰ ریال بابت صیفی کاری . در صدر آباد (تزدیک اردکان) مال الأجاره عبارت بود از هر «جره» (تقریباً ۱۱ دقیقه آب) ۷ من تبریز گندم بعلاوه ۵۰۰ ریال و در ده آباد [بکسر دال] از قرار «جره» ای ۲۰ ریال بابت محصولات شتوی و ۲۰ ریال بابت صیفی کاری . در میبد نیز مال الأجاره را بر حسب آب تعیین میکنند و مال الاجاره واقعی در مورد هر قنات فرق میکند چنانکه مال الأجاره یکی از قناتها در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۳- ۴ ش.] عبارت بود از جره ای (یعنی جره ای که عبارت باشد از $8\frac{1}{4}$ دقیقه آب) يك من تبریز گندم و يك من تبریز پنبه . در پاره ای از دهات مجاور نائین از قرار هر «طاق» ۱۲۰ من تبریز گندم یا پنبه میدادند . مالکان در خشك سالی ها در میزان مال الأجاره تخفیف قائل میشوند . در بافق مال الأجاره بیشتر عبارتست از غله و پنبه . در جوگند (تزدیک اردستان) که مرکز تقریباً بیست و چهار مزرعه و ده است در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳- ۴ ش.] مال الأجاره ای که میپرداختند عبارت بود از قرار هر «کیله» [بکسر کاف] (تقریباً ۱۹۱

یارد مربع [در حدود ۱۶۰ متر مربع] $7\frac{1}{4}$ من تبریز گندم وجو یا ذرت .
 خدمتوسط مال الاجاره در نطنز در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] عبارت بود از قرار
 جریبی، یعنی از قرار تقریباً هر ۹۵۷ یارد مربع [یا $14' 800$ متر مربع] تقریباً
 ۲۰ من تبریز گندم. در بزرگ [بفتح با و ضم ز] میزان مال الاجاره ازین مقدار
 بیشتر یعنی عبارت بود از جریبی یا از قرار تقریباً هر ۴۷۸ یارد مربع
 [یا $21' 404$ متر مربع] ۱۰ الی ۲۰ من تبریز گندم.

در ناحیه گز واقع در بر خوار هم مزارعه معمول است و هم مال الاجاره گرفتن.
 مال الاجاره معمولاً بیول نقدست و در فراخسالی هاروش اجاره دادن بیش از
 مزارعه معمول است. روش کار چنین است که ممیز («مصدق») محصول را
 ارزیابی و مال الاجاره را از قرار هر جریبی که زارع باید بمالک بپردازد تعیین
 میکند. مثلاً در فراخسالی حق برداشت محصول خربوزه حیدر آباد بمبلغ
 تقریباً ۱۷۰,۰۰۰ ریال (تقریباً ۱,۰۰۰ لیره) فروخته میشود .

در گلش آباد [بکسر اول و دوم] که بیشتر «خرده مالک» است در ۱۹۴۸.
 [۱۳۲۶-۷ ش.] مال الاجاره عبارت بود از قرار جریبی (در حدود ۱۷۳۱ یارد
 مربع) ۱ تقریباً ۲,۰۰۰ ریال. در حوالی اصفهان نیز در پاره ای از موارد زارع
 مال الاجاره ای بمالک میپردازد و مال الاجاره از قرار جریبی (تقریباً ۱۴۹۵
 یارد مربع) ۲ در حدود ۱,۰۰۰ الی ۱,۵۰۰ ریال است .

در سراب و گرم رود آذربایجان معمولاً مال الاجاره را بر حسب جنس معین
 میکنند نه بیول نقد .

- ۱ - در گز یک جریب مساویست با ۱۴۴۴ ذرع مربع یا تقریباً ۱۷۲۷ یارد مربع و مال الاجاره عبارتست از قرار هر یک [یا ۴۷۴ ر. هکتار] تقریباً معادل ۳۷ لیره و ۱۷ شیلینگ [تقریباً ۶۴۰ ریال]
- ۲ - یک جریب مساویست با ۱۷۲۵۰ متر مربع.

در ناحیه دزفول خوزستان سابق برین رعایا غالباً در ازاء زمینی که در تصرف داشتند مال الأجاره مقطوعی میپرداختند اما اکنون بجای آن بیشتر مزارعه معمول شده است. در مواردی که بجای مزارعه پرداخت مال الأجاره مقطوع معمول است معمولاً مقدار آن ازین قرار است: بابت هر جفت زمین آبی ۲۲۵ کیلوگرم گندم، ۱۵۰ کیلوگرم جو و یک خروار کاه و بابت هر جفت زمین دیمی ۷۵ کیلوگرم بیلاگندم و بیش ازین مقدار جو. بذرو چهارپارا زارع فراهم میکنند. کارهای عمده آبیاری بعهدۀ مالک است و فقط لاروبی و تعمیر و نگاهداری نهرهای فرعی بازار است. میگویند که این مبلغ مقطوع نسبت بگذشته تنزل کرده و در هر جا که تغییری در آن داده شده این تغییر بمنظور افزایش مبلغ بوده است. در عقیلی رابطه مالک و زارع بر اساس مال الأجاره مقطوع است و رعیت هر سال مبلغ مقطوعی بابت زمین میپردازد. مال الأجاره زمینی که گندم و جو عمل میآورد جنسی و زمینی که پنبه در آن میکارند نقدیست. در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴۸ ش.] مال الأجاره یک «جفت» زمین آبی ۴۵۷ کیلوگرم گندم و ۳۰۱ کیلوگرم جو و ۵۰ ریال پول نقد بود و مال الأجاره یک «جفت» زمین دیمی عبارت بود از ۲۲۵ کیلوگرم گندم و ۱۵۰ کیلوگرم جو و ۵۰ ریال پول نقد. در همان سال مبلغی که بابت پنبه پرداخته میشد عبارت بود از ۱،۰۰۰ ریال و بابت صیفی کاری یک سوم محصول. در بسیاری از زمینهای دیمی خوزستان نیز زارع مبلغ مقطوعی بابت هر «جفت» زمین میپردازد. این نکته در مورد ناحیه باوی و قلعه شهر مصداق دارد و در نقاط مزبور که خالصه است زارع از قرار هر «جفت» زمین ۱۴۰ ریال یا نیم من اهواز یعنی تقریباً ۵۵ پوند [یا ۹۷۰'۲۴ کیلوگرم] جو و نیم من اهواز گندم با داره دارائی میپردازد. در عرب عباس که آن نیز خالصه است از قرار هر «جفت» زمین ۴۰ من اهواز

[یا تقریباً ۲۰۰۰ کیلو گرم] از زارع میگیرند. در بهبهان از قرار هر «جفت» زمین ۱۵۰ کیلو گرم غله از سهم زارع بر میدارند و در کندوزلو [بضم اول] از قرار هر «جفت» زمین ۵ من کندوزلو [تقریباً ۷۵ کیلو گرم] گندم و ۵۰ من کندوزلو جو در خلف آباد در نقاط دور دست تر ۳۰ کیلو گرم جو و ۵۰ کیلو گرم گندم از زارع میگیرند.

در طالش پاره‌ای از زمین‌ها را معمولاً بمدت يك تا پنج سال بر عایا اجاره میدهند، هر چند در مورد زارعی که اسم و رسمی دارد گاهی ملك را تا مدت ده سال هم اجاره میدهند.

در لنگرود (واقع در مازندران^۱) غالباً مبلغ مقطوعی بر اساس ۱۰۰ «درز» ۲۴ قبضه‌ای (قبضه مربع^۲) تعیین میشود. این مال الاجاره در بسیار نقاط عبارتست از ۱۵۰ کیلو گرم برنج هر چند در بعضی نقاط ۲۲۵ کیلو گرم یعنی بیش از نصف محصول میباشد. تمام مخارج زراعت با رعیت است. در پاره‌ای از دهات این مال الاجاره یعنی ۱۵۰ کیلو گرم برنج مذکور را با تنزیل يك سیزدهم مبدل بپول نقد میکنند. در سایر نقاط مازندران نیز مال الاجاره بر اساس مقدار زمین مورد تصرف تعیین میشود.

جدول ذیل مال الاجاره هائی را نشان میدهد که در نقاط مختلف از قرار هر «جفت» زمین (که مساحت آن مختلف است) و بر حسب واحد آب که مقدار و حجم آن متفاوتست و بر حسب ایکر [= ۰.۴۷/ هکتار] میپردازند.

۱ - لنگرود از قصبات مهم گیلان است و تاجائی که تحقیق کرده‌ام محلی باین نام در مازندران وجود ندارد (مترجم). ۲ - قبضه مساویست با حدمتوسط پهنای دشت بسته. در غالب دهات لنگرود يك صد «درز» ۲۴ قبضه‌ای (قبضه مربع) را ۲ جریب یا ۲۰۰۰ متر مربع (= ۲۳۹۲ یارد مربع) حساب میکنند.

مال الاجاره بر حسب هر «جفت» زمین

نوع	مال الاجاره نقدی	مال الاجاره جنسی	نام ناحیه
	لیره-شیلینگ-پنس [ریال]		
آبی	۰ - ۱۰ - ۵ [۹۳۵ ریال]	۸ هاندر دویت و ۱۱۱ پوند [تقریباً ۴۵۷ کیلو گرم] کندم ۵ هاندر دویت و ۱۰۳ پوند [تقریباً ۳۰۶ کیلو گرم] جو بابت پنجه*	عقیلی
	۰ - ۱۷ - ۶ [۹۹۷ ریال]		
دیعی	۰ - ۱۰ - ۵ [۹۳۵ ریال]	۴ هاندر دویت و ۴۸ پوند [۲۲۵۰ کیلو گرم] کندم ۲ هاندر دویت و ۱۰۷ پوند [تقریباً ۱۵۵ کیلو گرم] جو	عرب عباس
«	«	۳۹ هاندر دویت و ۴۱ پوند [تقریباً ۲۰۰ کیلو غله]	بهبهان
«	«	۲ هاندر دویت و ۱۰۷ پوند [تقریباً ۱۵۵ کیلو غله]	دزفول
		۴ هاندر دویت و ۴۸ پوند [۲۲۵۰ کیلو] کندم ۲ هاندر دویت و ۱۰۷ پوند [تقریباً ۱۵۵ کیلو] جو	
آبی	«	۵ هاندر دویت و ۹۵ پوند [تقریباً ۳۰۲ کیلو] کاه	
دیعی	«	۱ هاندر دویت و ۵۳ پوند [تقریباً ۷۶ کیلو] غله	کندوزلو
«	«	۱ هاندر دویت و ۵۳ پوند [تقریباً ۷۶ کیلو] کندم ۱ هاندر دویت و ۵۳ پوند جو [تقریباً ۷۶ کیلو]	
		۶۶ پوند [تقریباً ۳۰ کیلو] جو	خلف آباد
«	«	۱۱۰ پوند [تقریباً ۵۰ کیلو] کندم ۵۵ پوند [تقریباً ۲۵ کیلو] کندم	قلعه شهر
«	۰ - ۵ - ۱۶۶ [۲۷۶۲ ریال]	۵۵ پوند [تقریباً ۲۵ کیلو] جو	

* علاوه بر پنجه ثلث محصول بابت صیفی کاری بعنوان مال الاجاره بمالك داده میشود .

مال الاجاره بر حسب واحد آب

واحد آب	مال الاجاره نقدی	مال الاجاره جنسی	نام ناحیه
$8\frac{1}{2}$ دقیقه	لیره - شیلینگ - پنس [ریال]	$\frac{1}{4}$ پوند [تقریباً ۳ کیلو] کندم	مبید
۱۲ ساعت		$\frac{1}{4}$ پوند [تقریباً ۳ کیلو] پنجه ۶ هاندر دویت و ۱۰۳ پوند [تقریباً ۳۵۶ کیلو] کندم یا پنجه	نائین
۱۲ ساعت		۴ هاندر دویت و ۴۳ پوند [تقریباً ۲۲۳ کیلو] کندم ۲ هاندر دویت و ۵ پوند [تقریباً ۱۰۴ کیلو] جو	پشت کوه : جین آباد
۱۰ دقیقه		۶۵-۴۶ پوند [تقریباً ۳۰-۲۱ کیلو] غله	یزد: علی آباد
۱۱ دقیقه	۰ - ۴ - ۲ [۳۷۲ ریال]	بابت محصولات شتوی	ده آباد
	۰ - ۴ - ۲ [۳۷۲ ریال]	بابت محصولات صیفی	
۱۰ دقیقه	-	۶۵-۴۶ پوند [تقریباً ۳۰-۲۱ کیلو] غله	{ حسن آباد حسین آباد
۱۱ دقیقه	۰ - ۱۰ - ۵ [۹۳۵ ریال]	۴۶ پوند [تقریباً ۲۱ کیلو] غله	صدر آباد

مال الاجاره بر حسب ایکر* [= ۰.۴۷۰۴۷ ر. هکتار]

مال الاجاره نقدی	مال الاجاره جنسی	نام ناحیه
لیره شیلینگ-پنس [ریال]	۵ هاندر دویت و ۹۸ پوند [تقریباً ۲۹۸ کیلو] غله ۱۱ هاندر دویت و ۸ پوند [تقریباً ۵۹۷ کیلو] غله ۱ هاندر دویت و ۷ پوند [تقریباً ۵۴ کیلو] غله	بر زک هویره* اصفهان
۱۹-۰-۰ الی ۲۸ [۴۷۶-۲۲۳ ریال]	«	جوگند
« « «	۱۱ هاندر دویت و ۱۰ پوند [تقریباً ۵۶۴ کیلو] غله	خورمیز
« « «	۲ هاندر دویت و ۳۹ پوند [تقریباً ۱۲۰ کیلو] غله	مازندران
« « «	۵ هاندر دویت و ۱۰ پوند [تقریباً ۳۰۴ کیلو] غله	
« « «	۸ هاندر دویت و ۱۰ پوند [تقریباً ۴۶۰ کیلو] برنج	
۸-۲-۷ [۱۲۱۱ ریال]	۱ هاندر دویت و ۴۶ پوند [تقریباً ۷۲ کیلو] غله	مهریز
« « «	۴ هاندر دویت و ۴۸ پوند [تقریباً ۲۲۵ کیلو] غله	نظنز

* ارقام بر حسب «ایکر» acre حساب شده است اما خواننده باید بخاطر بسیاری که زمین های مورد تصرف رعایا ممکنست در پاره ای از موارد کمتر از یک «ایکر» باشد.

** این زمین خالصه است. در زمین هائی هم که برنج عمل می آید از قرار هرایکر [= ۰.۴۷۰۴۷ ر. هکتار] یک هاندر دویت و ۷۱ پوند [= ۳۲'۲۴۳ کیلو گرم] برنج بابت مال الاجاره میدهند.

در پاره ای از موارد قطعات کوچک استیجاری رعایا جزء تمام یا قسمتی از دهاتی میگردد که در اجاره اشخاص متنفذ محلیست. مثلاً در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.]. یک دانگ از ده حبشی واقع در کلیائی برای مدت سه سال و در ازاء ۵۰ خروار گندم و ۵۰۰ ریال پول نقد بکدخدای ده اجاره داده شده بود. این مورد حد متوسط میان اجاره دادن زمینهای جفتی بر رعایا و اجاره دادن دهات باشخاص است.

باغ ها

در مورد باغ هانیز مانند زمین های زراعتی عمل میشود یعنی (۱) مالک آنها را بزارع میسپارد آنهم (الف) بر اساس مزارعه یا (ب) در ازاء در یافت مال الأجاره (۲) خود مالک بوسیله کارگران مزدور بزراعت آن میپردازد یا (۳) باغ را بشخص ثالثی اجاره میدهد و او نیز بیاری کارگران مزدور یا بر اساس مزارعه بزراعت آن مبادرت میکند .

در اراک در بسیاری از دهات رعایا صاحب باغ اند و در عوض سالی تقریباً ۵۰ الی ۶۰ ریال بابت زمین و آب بمالک میپردازند . تا کجا و درختان میوه و محصول آنها بزراع تعلق دارد . در مورد درختان دیگر مانند درخت گردو اگر چه درخت متعلق برعیت است با این همه در صورتی که قطع شود چوب آن میان ارباب و رعیت تقسیم میگردد و دو نلث آن بدومی میرسد . در سراب عمارت در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] زارعان از قرار هر جریب (تقریباً ۷۴۱ یارد مربع ^۱ [و در حدود ۶۱۶ متر مربع] ۷ ریال بمالک پرداخته اند . مادام که باغها واقعاً ثمر نداده است بهره مالکانه آنها وصول نمیشود . مدت معافیت بسته بقرار محلی است و از دو تا شش سال فرق میکند .

در مغرب ایران یعنی حوالی کرمانشاه باغداری معمول نیست و در جاهائی که باغ وجود دارد معمولاً متعلق بمالک است . مثلاً در هرسین که غالب باغها و بستانها بمالکان تعلق دارد و باغبانی بنام « بستانچی » از آنها نگهداری میکند حال بدین منوال است . ارزش محصول هر سال بوسیله يك تن « خبره » تعیین میشود و میوه را سردرخت میفروشند . معمولاً در مورد خرید محصول

(۱) در سراب عمارت ۱۶ جریب زمین آبی را يك هکتار حساب می کنند (تقریباً $\frac{۲}{۳}$ ایکر) .

حق تقدم را به بستانچی میدهند . در ناحیه پشت کوه کنگاور نیز باغها و بستانها بمالکان تعلق دارد و آنها را اجاره میدهند . با اینهمه صرفاً نظر از درختان میوه سایر درختان غالباً میان مالک و زارع قسمت میشود و درین مورد اولی يك ودومی دوسهم میبرد . در کردستان بر روی هم باغ کم است و هر جا هم که باشد غالباً بمالک تعلق دارد . در حسن آباد (نزدیک سنندج) باغها در پاره‌ای از موارد بمالک و در برخی موارد بزارع متعلق است . در مورد نخستین باغ را بزارع اجاره میدهند و مال الاجاره در سه قسط پرداخته میشود . در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] در ۵۱۰۰۰ محصول باغی که بمالک تعلق داشت و تره بار و خرزبه در آن عمل آمده بود برین اساس تقسیم شد که سهم مالک دو سوم و سهم سه تن باغبان آن باغ يك سوم باشد . در سقز اگر زارع باغی در تصرف خود داشته باشد مال الاجاره‌ای از این بابت بمالک میدهد . باغداری در میان رعایای کلیائی معمول نیست و در صورتی که زارع باغی را متصرف باشد مال الاجاره‌ای بر مبنای مساحت باغ بمالک میپردازد . در میان دو آب درختان و درختان میوه بیشتر بزارع تعلق دارد و در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] رعایای میان دو آب بابت هر ۱۰۰ متر مربع يك ریال بمالک و در املاک خالصه بدولت پرداخته اند . آب بها هم بدولت پرداخته میشود .

در ناحیه طهران معمولاً رعایا مال الاجاره‌ای معروف به «جریبانه» بابت باغ و آبی که از آن استفاده میکنند بمالک میپردازند و در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] از قرار هر جریب (۱۲۹۶ یارد مربع) ۳۰ الی ۱۰۰ ریال پرداخته اند . دریافت آباد یکی از مالکان از قرار هر ۱۷۰۰ متر مربع ۳۰ ریال در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] دریافت کرده است . در همان سال در شهر یار مال الاجاره از قرار جریبی ۱۰ تا ۱۵ ریال بوده است . چندین سال است که بر سر نرخ جریبانه کشمکش

در گرفته است و مالکان ادعا می‌کنند که چون جریبانه‌ها قبل تعیین شده است تناسبی باقیمت‌های امروزه ندارد. در حوالی طهران در پاره‌ای از نقاط نرخ جریبانه در سالهای اخیر به ۲۰۰-۵۰۰ ریال افزایش یافته است. چنین مشاجراتی در سایر نواحی ایران هم در گرفته است. در سعید آباد نزدیک تبریز که در دوران سلطنت رضا شاه در عوض قسمتی از املاک قوام الملك شیرازی (ابراهیم قوام) باو داده شده بود مالکان کوشیدند تا مگر بنرخ جریبانه بیفزایند و در مقابل اعتراض دهقانان بژاندار مری متوسل شدند. پس از استعفای رضا شاه ادامه وصول نرخهائی که افزایش یافته بود ممکن نشد و سرانجام ملک سعید آباد رافروختند. در رام‌هرمز نیز چنین منازعاتی در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] روی داد زیرا مالکان محلی کوشیدند که جریبانه معمول باغها (بیشتر آنها لیمو بیار می‌آورد) را که از قرار هر جریب ۲۰ ریال بود ترقی دهند.

در خراسان در غالب نقاط تقسیم درختان و درختان میوه «نصفی» است. یعنی مالک یا مستأجر نصف و زارع نیز نصف سهم میبرد. در قائنات باغ‌داری واجد اهمیت نیست. در پاره‌ای از دهات سهم مالک از محصول درختان میوه سه چهارم است مگر توت که از آن نصف سهم میبرد.

در خرقان (نزدیک ساوه) از ۱۳۱۴/۱۹۳۵-۶ غرس درختان میوه و درختانی که چوب آنها بمصرف الوار میرسد شروع شده و همچنان ادامه یافته است. تقسیم اشجار در آنجا «نصفی» است. نصف مالک و نصف زارع میبرد.

در قسمت مرکزی ایران و در کویر مرکزی که از قم شروع میشود و از کاشان گذشته بیزد میرسد مالکیت باغها تابع راه و رسمی یکسان نیست. در پاره‌ای از موارد باغها بزراع تعلق دارد و بعضی موارد فقط محصول باغ بزراع

متعلق است. در موارد دیگر باغ و محصول آن بمالک اختصاص دارد. در نقاطی که نزدیک شهرهای بزرگتر قرار دارد باغهای نوع اخیر را غالباً درازاء مبلغ معتنابهی به شخص ثالث اجاره میدهند. در ده آباد [بکسر دال] نزدیک اردکان باغ برعیت تعلق دارد. در صدر آباد نزدیک یزد نیز در غالب موارد حال بدین منوال است. در اردستان رعیت حقی یا مال الاجاره ای درازاء باغی که در تصرف دارد به ارباب میپردازد.

در فارس باغداری مهم نیست و اگر در جایی باغی باشد غالباً بمالک تعلق دارد. یکی از علل معمول نبودن باغ داری در فارس نا امنی است. آمد و شد ایلات و عشایر در نقاط مختلف این ایالت اوضاع و احوالی بوجود میآورد که ممکنست غالباً موجب مشکلاتی در کار باغداری گردد. در حوالی شاپور که در آنجا بفرمان رضاشاه باسکان بعضی طوایف قشقائی پرداختند عده ای باغ احداث شد اما پس از استعفای وی این باغها غالباً بر اثر عبور گله از چراگاههای قشلاقی به ییلاقی متروک و ویران گشت. در کازرون معمولاً باغ را مالک بشخص ثالث اجاره میدهد. در نیریز بیشتر باغها بمالک تعلق دارد و باغبان یک پنجم یا یک ششم محصول سهم میبرد. در جهرم سهمی که مالک معمولاً بیباغبان باغهای خود میدهد عبارتست از یک دهم محصول. با اینهمه در پاره ای از موارد رعایا باغهایی در زمین مالک احداث کرده اند و درین گونه موارد مبنای تقسیم بر «نصفی» است. هنگامی که محصول باغ میرسد ارزش آنرا برآورد و مقدار سهم مالک را تعیین میکنند. در حوالی جهرم که عده زارع اندک است رعایا را باحداث باغ تشویق میکنند تا ازین راه بزمین وابسته شوند. با اینهمه در دیگر نقاط فارس ظاهراً این روش معمول نیست.

در اصطبهانات مهمترین ممر در آمد مردم درختان میوه جنگلی و بادام

و گردو و انجیر و انگور است که در کوهستانهای مجاور میروید و آنها را پیوند میزنند. این محصولات آبی نیست، دیمی است. از انبوه درختانی که بمسافت چندین میل^۱ اگر در شهر روئیده پیدا است که از آنها خوب مراقبت میشود. این درختان بیشتر بر عایا و مالکان خرده پا تعلق دارد و با اینکه نمیتوان آنها را از دستبرد این و آن حراست کرد باز بشکلی انبوه در دامنه کوه میرویند و بادبوارهای باغ محصور نمیشوند. میگویند در آنجا دزدیدن درختان بندرت اتفاق می افتد. در جاهای دیگر فارس در چند نقطه دور از هم از روش معمول در اصطهبانات بمقیاسی کوچک پیروی میشود.

در کرمان نیز باغ بیشتر بمالک تعلق دارد. روابط باغبان و مالک معمولاً مبتنی بر قرارداد است و باغبان متعهد میشود که در ازاء مبلغ مقطوعی از باغ مراقبت کند. در پاره ای از موارد طرفین بر اساس مزارعه معامله میکنند. در بم و نرماشیر و جیرفت و رودبار و سردوئیه چهار پنجم محصول باغ بمالک میرسد و تهیه کود بعهده اوست. سهم مالک در بافت ۷۰ درصد و مخارج زراعت هم با رعیت است. در ناحیه زرند سه چهارم محصول میوه را مالک بر میدارد و تمام مخارج زراعت از قبیل تهیه کود و کندن زمین بعهده زارع است. در شاه آباد مالک بابت مرکبات ۹۰ درصد سهم میبرد.

محصول عمده رفسنجان و حومه آن پسته است. باغهای پسته بمالکان تعلق دارد و بیشتر بر اساس مزارعه باغبانی میشود. در پاره ای از موارد محصول پسته را خود مالک جمع آوری میکند اما غالباً این حق را بدیگران اجاره میدهد و درین مورد نخست ارزش محصول بوسیله «ممیز» بر آورد میشود. کسی که حق جمع آوری محصول پسته را اجاره میکند معمولاً اهل محل است و مال الاجاره ای

۱- یک میل برابر است با ۱۶۰۹۳ کیلومتر (مترجم)

که میپردازد جنسی است .

در خوزستان باغها بیشتر بمالکان تعلق دارد. در دزفول محصول عمده باغها مر کبات است . معمولاً باغهای مر کبات را اجاره میدهند چنانکه در دیچی [بفتح دال] که ده اربابی کوچکی است و نزدیک دزفول واقع شده در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸۰ ش.] حق جمع آوری محصول باغ مر کباتی که مساحت آن قریب ۳ هکتار و بتازگی زراعت شده بود سالانه بمبلغ ۹,۰۰۰ ریال (تقریباً ۵۲۹ لیره) اجاره داده شد . باغهای کهن را که درختانی تناورتر و انبوه تر دارند بنر خهای بیشتری اجاره میدهند و هر گاه شیشه و آفت نباتی بروز کند با تراضی طرفین تخفیفی در مال الاجاره داده میشود. میوه فروشها از شهر هاما میآیند و میوه را در محل میخرند و برای فروش بشهر حمل میکنند . در عقیلی هر گاه زارع باغی احداث کرده باشد مال الاجاره ای بمالك میدهد . در پاره ای از نقاط واقع در حوالی بهبهان که رعایا باغهای احداث کرده اند یک چهارم یا یک سوم محصول بمالك میرسد ، در دیگر موارد زارع «جریبانه» یعنی مال الاجاره ای بر اساس مساحت ملك بمالك میپردازد .

در املاك عمده مالکان مازندران مالك در حدود ۴۰ الی ۵۰ ریال بابت هر درخت مر کبات میگیرند. این مبلغ تقریباً نصف در آمدیست که از فروش محصول درخت بدست میآید. نرخ درخت مر کبات در «املاك اختصاصی»^۱ عبارتست از درختی ۲۰ ریال. میگویند که نازل بودن نسبی نرخ درختان مر کبات املاك مخصوص موجب اعتراض مالکان شده است. همچنین ادعا میکنند که در پاره ای از موارد مالکان درختان رعایای املاك اختصاصی را خریدند و مجدداً از قرار درختی ۵۰ ریال اجاره داده اند .

۱ - مقصود املاكی است که رضاشاه بدست آورد (نگاه کنید بفصل دوازدهم).

جدول ذیل میزان مال الاجاره تقریبی باغ‌ها را بر حسب جریب در نقاط مختلف نشان می‌دهد .

مال الاجاره بر حسب جریب لیره-شیلینگ-پنس [ریال] - لیره شیلینگ-پنس [ریال]	نام ناحیه
۰ - ۴ - ۳ [۵۴۴]	میاندوآب
۰ - ۱۰ - ۱ [۲۵۵]	رام هرمز
۰ - ۱۰ - ۳ [۵۹۵]	سراب عمارت
۰ - ۸ - ۴ [۷۴۸]	شهریار
۰ - ۱ - ۱۴ [۲۳۸۸] - ۲ - ۷ - ۶ [۳۰۲]	طهران
۰ - ۱۵ - ۴ [۸۰۸] - ۱۱ - ۸ - ۰ * [۱۹۳۸]	
۰ - ۳ - ۸ [۱۷۸۵]	یافت آباد

در بعضی نقاط غرس درختان نخل حائز اهمیت است . درین مورد رعیت فلان مبلغ از قرار هر نخل به ارباب و در املاک خالصه بدولت میپردازد . در خرمشهر نخلستان مورد تصرف زارع ممکنست از ۱۰۰ تا ۶۰۰۰ یا ۷۰۰۰ درخت داشته باشد . با اینهمه رقم اخیر استثنائست و اگر چنین نخلستانی ۲۰۰۰ - ۳۰۰۰ درخت داشته باشد زمین مرغوبی بشمار میرود . تمام مخارج لارویی نهرهای بزرگ بمعده صاحب زمین است و کود دادن نخلها و چیدن خرما و پر کردن آنها در سبد به زارعی واگذار میشود که یک چهارم محصول باو میرسد .^۱ او میتواند محصولات

* نگاه کنید به ص ۵۶۶ .

۱- بن شیوه نخل کاری ایرانیان و عراقیان اختلاف بارزی مشهودست . در عراق نخل کهن را می‌افکنند و بجای آن نهال مینشانند ، زمین را از گیاهان هرزه پاک می‌گردانند و نهرها را مرتباً لارویی میکنند . اما در خوزستان نخل کهن را چندان بحال خود میگذارند تا روزی بسر خاک افتد . بر روی هم نخلستانها غرق در گیاهان هرزه است و نهرها لارویی نمیشود . کارگران اتفاقی یعنی کارگرانی که کار مرتبی ندارند و هر گاه کاری بیابند انجام میدهند .

فرعی دیگر اعم از شتوی و صیفی بکار و تمام آنها بخود زارع میرسد مگر در مواردی که مالک بذرا قبلاً بعنوان مساعده داده باشد که درین حال سهم طرفین بنسبت متساویست. در خوزستان مهمترین نقاطی که در آنها نخل عمل می آید بیشتر عبارتست از املاک خالصه که مالیات یا «منال» دولت در فاصله سالهای ۱۳۱۶-۱۹۳۷/۲۶-۴۸ از دهقانان ساکن املاک مزبور وصول نشده است. در ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۸ و ۱۳۲۷/۱۹۴۸-۹ دو باره وصول «منال» بشکل پول نقدی که باید از قرار هر نخل پرداخته شود معمول شد و این مبلغ عبارت بود از نخلی $\frac{1}{4}$ الی $\frac{1}{2}$ ریال. قرار شد بدهی هر کس را با احتساب منال پس افتاده ای که ممکن بود از سال ۱۳۲۳/۱۹۴۴-۵ وصول شود معین کنند و بمؤدیان اخطار کردند که تنها در صورت پرداخت دیون معوق خود حق استفاده از زمین را خواهند داشت. در نوامبر ۱۹۴۹ [ابان - آذر ۱۳۲۸] اعلانی از طرف وزارت دارائی در خرمشهر نشر شد که قسمت ذیل را از آن نقل می کنیم: ^۱

در طی نامه شماره ۲۲۱۲۵ مورخ ۳ شهریور ۱۳۲۸ و پیرو تصویب نامه هیأت وزیران دستور داده شده است که «عرصه» نخلستان های خالصه بصاحبان درختان و اعیان نخلستان های مزبور واگذار شود مشروط بر اینکه منال دولت را بابت سال ۱۳۲۳ لغایت سال ۱۳۲۷ از قرار هر «نهال عادی» $\frac{1}{4}$ ریال و از قرار «نهال ممتاز» ۲ ریال تا تاریخ ۳۰ مهر ماه بپردازند.

→ درست پیش از موسم خرما چینی از شمال بجنوب رو می آورند. این گونه کارگران دستمزد مقطوعی ندارند اما در ضمن خرما چینی با خرما تغذیه میکنند و بهر خانواری تقریباً ۴ الی ۶ «استیل» [بکسرالف و فتح تا] (یعنی سید هائی که گنجایش نیم من بصره یعنی تقریباً ۸۲ پوند و ۱۱ اونس [یا تقریباً ۳۸ کیلو] گنجایش دارد) خرما میدهند که بخانه خود ببرند. موسم خرما چینی سه ماهی دوام دارد.

۱- چون متن فارسی اعلان بدست نیامد ازینرو ترجمه انگلیسی آن را که مؤلف آورده است دوباره بفارسی برگرداندم (مترجم). ۲- یعنی نخلهایی که در محل معروف به «زنائب» است. ۳- یعنی نخلهایی که در محل معروف به «صدار» [بضم اول] است.

میگویند که ازین اعلان نتیجه‌ای حاصل نشد.

در ناحیه بهبهان در بعضی املاک نخلها غالباً بوسیله رعایا در نخلستانها کاشته میشود و هر درختی که ثمر دادمالک سالی یک ریال بابت آن میکیرد. سابقاً این نرخ از قرارداد درختی ۳ ریال بود اما در ۱۳۰۰/۱۹۲۱-۲ چون املاک مزبور دچار وضع نامساعدی شده بود تخفیفی در نرخ معمول دادند. در منصوریه نزدیک بهبهان یک چهارم یا یک سوم محصول درخت را مالک میبرد.

نخلستانهای فارس را در پاره‌ای از موارد اجاره میدهند.^۱ در فراش بند که در حدود ۳۰۰۰۰ نخل دارد مالک بابت هر نخلی سالانه یک ریال ونیم از زارع میکیرد. اما سهم مالک در ده ۴ و کارزین بترتیب عبارتست از یک ششم و یک دوم. در جهرم تقریباً ۸۰۰۰۰ نخل وجود دارد که همه آنها متعلق بعمده مالکانست. کسی که مراقب نخلهاست و محصول را جمع آوری می کند یک بیستم محصول سهم میبرد. مراقبت از ۲۰۰ نخل کار یک زارع است. و اما در داراب مالک چیزی بابت نخلهای زارع مطالبه نمی کند. محصول خرما قسمت عمده اقتصاد داراب را تشکیل نمیدهد و مقصود مالک از نگرفتن بهره مالکانه آنست که رعایا را با اقامت در ملک خود ترغیب کند زیرا زارع بعداً کافی در آن جا وجود ندارد.

در جیرفت و رودبار کرمان مالک ۷۰ درصد محصول خرما سهم میبرد و در بم ۷۵ درصد و در شاه آباد ۷۵ یا ۹۰ درصد. در بلوچستان محصول خرما در املاک خالصه باین نسبت تقسیم می شود که سه پنجم بدولت یا مستأجر و دو پنجم بزارع میرسد. در املاک غیر خالصه کسی که از نخلها نگهداری می کند یک چهارم یا

۱- درختهای خرما بسته بوضعی که دارند ده یا نوزده سالی ثمر نمیدهند و تا سی سالی از عمر آنها نگذرد کاملاً بارور نمیشوند.

يك پنجم محصول سهم ميبرد . مقدار مالياتي كه دولت بابت نخلهاي اين ناحيه وصول ميکند مختلف است ، در بعضي موارد مالياتي از قرار نخلي يك ريال وصول ميشود .

فصل هیجدهم

خدمات اجباری و عوارض

چنانکه در فصل سابق باز نمودیم ، زارع علاوه بر سهمی از محصول یا مال الأجاره ای که بمالك یا مستأجر او میپردازد در غالب نقاط مشمول پرداخت مالیات و انجام تکالیفی است که لا اقل بعضاً میتوان آنها را خدمات اجباری بشمار آورد و عده و نرخ آنها در هر محلی فرق می کند . یکی ازین تکالیف که بسیار معمول و متداول میباشد آنست که زارع مسؤول حمل سهم مالك یا مستأجر از خرمن گاه تا انبار غله است . چنانکه در آذربایجان حمل سهم مالك از کشتزار تا انبار غله او و همچنین حمل غله ای که مالك بعنوان مالیات بدولت میدهد معمولاً بعد از رعیت است . این نکته در مورد کردستان و کرمان و حوالی کاشمر نیز مصداق دارد . در ساوجبلاغ و شهریار واقع در حوالی طهران مالك حصه خود را در انبار هائی که در ده دارد تحویل میگیرد و مخارج حمل و نقل سهم مالك از کشتزار تا انبار بار رعیت است . با اینهمه در خوار و ورآمین واقع در آن حدود زارع مسؤول تحویل سهم مالك بانبار غله نیست .

شاید بتوان گفت که پر مشقت ترین خدمات اجباری « بیگاری » است . انجام دادن این گونه خدمات یا آماده کردن عده معینی افراد برای بیگاری در دوره صفویه و قاجاریه و شاید در ادوار قدیم تر نیز از تعهدات عادی زمین داران بوده است . کسانی که مقرب در گاه شاهان بودند مشمول معافیت هائی میشدند که یکی از انواع بسیار معمول و متداول آن . معافیت ازین نوع خدمت یعنی آماده کردن افراد برای بیگاری بود . ازینرو پیداست که انجام دادن چنین کاری

خدمتی بشمار میرفته است که مالکان و تیولداران نسبت بشاه انجام میداده‌اند. این خدمت را محتملاً کسانی انجام میدادند که عملاً بکشت زمین اشتغال داشتند اما در مواردی که حقوق ملك داری اعم از حق مالکیت یا فقط حق قضاوت و حکومت^۱ بشخص ثالثی اعطا میشد آماده کردن افراد جهت بیکاری بگردن تیولدار یا مالک می افتاد بجز مواردی که مشمول معافیت مخصوص میشدند. اما از آنجا که در واقع تیولدار غالباً خود حاکم بود ازینرو در بیشتر موارد بعنوان نماینده حکومت مرکزی در محل از مردمی که در قلمرو حکومت او میزیستند بیکاری میگرفت. بمرور دهور که تیولداران بشکل مالکان عادی در میآمدند مالیاتی را که در ابتدا بعنوان نماینده حکومت مرکزی وصول میکردند حق خود میشمرند.

در اوایل قرن بیستم میلادی که وضع طبقه مالك رو بدگر گونی نهاد^۲ و رسم تیول بخشی یا پرداخت عواید آن بجای حقوق بدیوانیان بر افتاد و خدمات اجتماعی نظیر راه سازی را حکومت مرکزی بدست گرفت و دیگر این کار را بمالك محلی بعنوان اینکه تیولدارست تکلیف نکرد بیکاری در پاره‌ای از نقاط منسوخ شد اما در بعضی جاها مالك کار بیکاری گرفتن را همچنان بسود خود ادامه داد.

بیکاری بانواع و اقسام مختلف برقرار میشود مثلاً بر حسب هر خانوار یا هر «جفت زمین» یاسهم آب. گاه نیز بافرامدگر ده نشین تحمیل میگردد و درین مورد بیکاری عبارتست از يك عده روزهایی که در طول سال رعیت باید به رایگان کار کند یا خری را برای بیکاری آماده سازد.^۳ در مورد اخیر خرا مثلاً

۱ - Jurisdiction - ۲ - نگاه کنید بفصل هشتم . ۳ - در بعضی نقاط چنین خری را «خرسیاه» خوانند .

برای این بکار میگیرند که محصول مالک را از ده بشهر حمل کند یا بار مصالح ساختمانی و غیره را بسکشد. معمولاً بیکاری رعیت عبارتست از انجام دادن کارهای مربوط به بنائی و نهر سازی و راه سازی یا کارهای کشاورزی در مزارعی که خود مالک آنها را کشت میکند (یعنی مزارعی که بر اساس مزارع یا اجاره زراعت نمیشود) یا در باغهای متعلق بمالک.

در املاک اربابی کردستان از قرار هر «جفت» زمین سالی فلان قدر روز از زارع و خرش بیکاری میگیرند. در حسن آباد نزدیک سنندج بیکاری را از قرار هر «جفت» حساب میکنند و آن عبارتست از سالی چهار روز کار رایگان یک زارع و چهار روز کار رایگان یک رأس الاغ.^۱ بعلاوه رعیت باید باغ مالک را در بهار بیل بزند و هر خانواری ازین بابت در روز بیکاری دهد. در دباغ از قرار هر «جفت» هفت روز بیکاری میگیرند. در دالان زارع چهار روز بیکاری میدهد و خرد روز. در دهات مجاور نیز چنین ترتیبی برقرار است. در ناحیه سقز نیز زارعان و خران هر «جفت» زمین باید چند روز بیکاری کنند. ازین گذشته در موقع لزوم رعایا باید برای مالک کارهای کشاورزی انجام دهند چنانکه اگر مالک بخواهد زمین خود را شخم کند یا غله را بدرود یا هر کار فلاحتی دیگری انجام دهد به بیکاری گرفتن از آنان متوسل میشود. برای کسانی که در بیکاری شرکت میجویند غذا تهیه میشود اما دیگ ریولی بآنان نمیدانند. این نوع بیکاری که در پاره ای از نقاط کردستان نیز معمول است «گل» [بفتح] خوانده میشود و علاوه بر عده معین از روز هائیکه که زارع در سال باید بیکاری

۱- بعبارت دیگر در پیمان (که معمولاً بطور شفاهی بین مالک و زارع بسته میشود) قید میشود که دومی علاوه بر حصه ای از محصول باید هفت روز بیکاری دهد و این معروف است به «هفت نفر» و الاغ او هم بعنوان بیکاری چهار روز باید کار کند و این را «چهار الاغ» خوانند.

دهد. تفاوت «کل» بایبکاری در اینست که اولی در کردستان در مورد کارهای زراعتی چندان معمول نیست بلکه بیشتر در کارهای ساختمانی و رام سازی و غیره از آن فایده میگیرند. چنین مینماید که در پاره‌ای از نقاط «کل» بصورت «خودیاری»^۱ متقابل درمیآید یعنی کاری که رعیت نه تنها برای ارباب میکند بلکه بهنگام لزوم در مورد برداشت محصول برای خرده مالک و مالک جزء انجام میدهد.

در آذربایجان نیز مالکان از رعایا بیکاری میگیرند مثلاً در ورزقان واقع در اوزوم دیل از قرار هر «پاتزده»^۲ چهار روز بیکاری برای هر زارع و هر رأس الاغ تعیین میکنند.

در پاره‌ای از نقاط خوزستان هم بیکاری گرفتن معمول است اما مقدار آن نسبتاً اندک است و معمولاً عبارتست از هر «جفت» زمین يك روز بیکاری در سال. در بعضی نقاط رسم بر اینست که صاحب هر «جفت» زمین مقدار معینی غله بعنوان بیکاری در زمینی که مالک بخود اختصاص داده است (یعنی زمینی که تابع قاعده مزارعه نیست و میان زارعانی که موافق این اصل کار میکنند توزیع نشده است) بیکارد و میدرود و میکوبد و برای این کار مالک بذرفراهم میکند.^۳

در ممسنی فارس نیز رعیت را به بیکاری و امیدارند. در شاپور نیز هر زارعی مکلف است که هر سال يك روز در شالی کاری بیکاری کند. با اینهمه در نورآباد معمولاً رعیت را بکار رایگان کشاورزی و ادار نمیکنند بلکه از صاحب هر جفت زمین میخواهند که مقدار مختصری برنج برای مالک برایشان بکارد.

۱- بانگلیسی self-help یعنی عملی که شخص یا عده‌ای از اشخاص برای حفظ مصالح و تأمین منافع خود بدون استعانت از غیر انجام میدهند (مترجم). ۲- نگاه کنید به حاشیه ص ۵۴۲. ۳- این کاردردز فول به «کارا» و در نواحی عرب نشین به «شیکرته» [بکسر اول و فتح دوم و کسر چهارم] معروف است.

در بسیاری از نقاط کرمان بیکاری که در اصطلاح محلی قلون [بروزن درون] نام دارد معمول است هر چند ادعا میکنند که بار این کار نسبت بسابق سبک تر شده است. بیکاری در کرمان معمولاً هنگامی مورد می‌یابد که مالک می‌خواهد طرحی در اندازد و نقشه‌ای اجرا کند. میگویند در جاهائی که زیر سلطه خان‌های کهنه‌پرست است باریکاری بر دوش رعیت بیشتر سنگینی میکند. در شهداد نسبت بحوالی کرمان بیکاری گرفتن کمتر معمول است و در رفسنجان دیگر رعیت رابه بیکاری وانمیدارند.

در خراسان در نقاط دوردست هنوز بیکاری معمول است. در تربت حیدری از تمام زارعان سه‌م بر واز همه رعایای بی‌زمین بیکاری میگیرند مگر از «سالاران» یعنی زارعیانی که سرپرست یک واحد کشاورزینند (نگاه کنید به ص ۵۲۳-۵۲۴). در زاوه این گونه بیکاری بصورتی در آمده است که اندکی بابیکاری معمولی فرق دارد بدین معنی که بهر «صحرا» (نگاه کنید به ص ۵۲۳) یک تن معروف به «بیکاره» وابسته است و مزد او را زارعی میپردازد که «صحرا» را زراعت میکند اما در واقع «بیکاره» نو کر مالک است.

تقریباً تاهمین او آخر در قائنات از زارع والاغ اوبیکاری میگرفتند تا اینکه مرحوم شوکت‌الملک این رسم را بر انداخت.

در سیستان نوع مخصوصی از بیکاری معمول است که «حشر» [بفتح اول و دوم] نام دارد و در مورد ساختن و لارویی کردن و تعمیر نهرها معمول است و از آنجا که غالب اراضی سیستان خالصه است^۱ دولت بیکاری را برقرار نمیکند. میتوان چنین پنداشت که حشر در ابتدا بعنوان نوعی از خدمات اجتماعی متعارف معمول بوده و قسمی از اقسام «خودیاری» بشمار میرفته است. وضع «حشر» در سابق

۱- نگاه کنید بفضل دوازدهم.

بهر ترتیبی بوده امروز روز دیگر این کلمه چنین مفهومی ندارد و اکنون «حشر» منبع ظلم و اجحاف و مایه رشوه خواری و فساد گشته است و یکی از عوامل مهم خرابی عمومی سیستان و علت نارضائی فراوان مردم آن سامان است. «حشر» را مأموران دولت نه تنها برای امور آبیاری بمردم سیستان و بلوچستان تحمیل میکنند بلکه برای هر نوع کاری از جمله راه سازی باین عمل متوسل میشوند.^۱ هر گاه مأموران دولت بخواهند بیکاری بگیرند کسانی که دارای حقه‌بانه‌اند باید بنسبت عده سهامی که دارند افرادی جهت این کار آماده کنند (همچنین نگاه کنید بصفحات بعد).

نوع دیگر از خدمات اجباری آنست که رعایا موظف‌اند عده معینی بار هیزم یا گون فراهم کنند و این نوع خدمت اجباری که هنوز فقط در معدودی از نقاط من جمله در آذربایجان مرسوم است بزارعی که صاحب جفت (بمعنی واحد زمین) است تحمیل میشود.

در بعضی نواحی خاصه در مغرب ایران و آذربایجان رسم معمول مالکان اینست که از قرار هر جفت زمین یا هر سهم آب (در مواردی که اراضی ده برین اساس تقسیم بندی شده باشد) عوارضی میگیرند که عبارتست از مقداری روغن یا پول نقد یا هر دو. این عوارض «سرجفتی»^۲ خوانده میشود و مقدار و مبلغ آن در هر يك از دهات فرق میکند و آن را یا کدخدا از طرف مالك وصول میکند یا محصلی بنام «ضابط»، بدین ترتیب که در روز معینی جارچی بده میفرستند تا بصاحبان «جفت» اعلام کند که باید روغن‌های خود را در فلان روز بیاورند و

۱- دلیلی که مأموران دولت در اثبات لزوم حشر برای کارهای عام‌المنفعه طرح میکنند و بهترست بگوئیم عذری که درین باب می‌تراشند آنست که بکار بردن سرمایه اولیه درین قبیل امور ممنوع است اما مشکل بتوان این دلیل یا عذر را موجه دانست. ۲- این اصطلاح را تعمیم داده و در موارد مشابه بکار برده‌ام (مترجم).

بمالک تحویل دهند. در دستجرد و سلیمان آباد واقع در نزدیکی همدان «سر جفتی» عبارتست از سالانه مبلغی پول نقد و دو بار یونجه، یکی خشک و یکی تازه. در اسدآباد نزدیک همدان در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] «سر جفتی» عبارت بود از سالی ۵۰ تا ۱۰۰ ریال پول نقد و ۵ تا ۶ من تبریز روغن. در ناحیه پشت کوه کنگاور در همان سال «سر جفتی» از قرار سالی تقریباً یک من تبریز روغن، سه مرغ و ۲۰۰ ریال پول نقد وصول شد. در کلیائی در بعضی املاک این نرخ از قرار تقریباً ۵۰ ریال و در پاره‌ای از املاک متعلق به خان‌های کهنه‌پرست بیش ازین بود. مثلاً در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] میگفتند که در پاره‌ای از موارد «سر جفتی» را از قرار نرخ ۱۰،۰۰۰ ریال هم وصول کرده‌اند در کردستان نیز در نقاط مختلف از هر جفت مقداری «سر جفتی» وصول میشود مانند نیم من روغن و عده‌ای مرغ و تخم مرغ و مقداری دوغ و کره و غیره. در حسن آباد (نزدیک سنندج) از قرار هر «جفت» زمین سه‌الی چهار مرغ و نیم من تبریز روغن و ۱۰۰ ریال پول نقد وصول میشود. در دباغ نزدیک دیوان دره «سر جفتی» عبارتست از ۵ مرغ و ۱۰۰ ریال نقد و یک من کردستان [یا تقریباً دو من تبریز و یک چسارک]. در دالان واقع در همان ناحیه سر جفتی ۳۵ ریال نقد و چهار مرغ است و در دهات مجاور نیز «سر جفتی» بهمین قرار گرفته میشود. در سقز «سر جفتی» از قرار «جفتی» تقریباً ۵۰ ریال نقد و یک من تبریز روغن و یک رأس کوسفندست. در ناحیه کرمانشاه «سر جفتی» معمولاً بالغ است بر ۵ تائی مرغ و یک من تبریز روغن و مقداری سوخت. در آذربایجان در گذشته مقداری «سر جفتی» بابت هر جفت زمین یا هر سهم آب وصول میشد که اکنون بمقدار کمتری وصول میشود چنانکه در قراجه داغ حال بدین منوال است. این «سر جفتی» ها عبارتست از پنیر و روغن و مرغ و تخم مرغ و بره و بزغاله و پول نقد. در هشترو

مبلغی نقد از رعیت بنسبت وسعت زمین مورد تصرف او یا از قرار هر رأس از چارپایان اهلی وصول میشود. رعایای این سامان بر دودسته اند، «زارع» و «غریبه». «غریبه»ها یعنی خوش نشین ها مبلغی را که از قرار هر رأس چارپا میپردازند نسبت بمبلغ پرداختی «زارع»ها یعنی زارعان سهم بر بیشتر است. در کرمان معمولاً سالانه يك یا دوبار هیزم یا گون و گاهی عده ای مرغ بابت هر «جفت» زمین میگیرند.

در سابق در غالب نقاط از رعایا مالیات سرانه می گرفتند که اکنون در بسیاری جاها منسوخ شده اما هنوز در آذربایجان این رسم باقیست.^۱ پذیرائی از مأموران حکومت و سیاحان در قدیم بعهده سکنه دهاتی بود که از آن میگذشتند. هنوز در پاره ای از نقاط مالك برای این کار عوارضی از رعیت میگیرد که در آذربایجان معروف است به «قنارلق»^۲. چنین عوارضی نیز در کردستان و فارس بر رعایا تحمیل میگردد. در سایر جاها وصول چنین عوارضی فقط در موارد معدود معمول است. مثلاً در آب شیرین که محل کوچکی بر سر راه قم- کاشانست عواید «دو آب میان»^۳ را همچنان در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴۴] برای تأمین مخارج کارمندان دولت و مأمورانی که از آنجا دیدن میکردند و همچنین کدخدا اختصاص دادند.

هنوز وصول عوارض گوناگون دیگری از رعیت در اینجا و آنجا بچشم میخورد. مثلاً در یکی از دهات کلپیر [بکسر کاف و فتح لام و با] واقع در قراجه داغ روستائیان از کبکهای که در زمستان در برف صید میکنند هر سال عده ای

۱ - دموکراتها در رژیم پیشه وری (۱۹۴۵ - ۶ - ۱۳۲۴ - ۵ ش.) مالیات سرانه و سایر عوارض را ممنوع کردند با اینهمه در واقع بسیاری از آنها دوباره برقرار شده است و همچنان وصول میگردد. ۲ - این کلمه ترکی و معنی آن «مهمانی» است (مترجم). ۳ - یعنی سهمی از آب و مقدار زمینی را که بوسیله آن مشروب میشود بکار معینی اختصاص میدهند.

بعنوان عوارض به مالک می‌دهند. در پاره‌ای از نقاط کردستان هنوز عوارضی بعنوان «سورانه» از رعایا وصول میشود و آن مبلغی است که رعیت برای کسب اجازه از دواج به ارباب می‌پردازد و این نکته نشان می‌دهد که اصولاً رابطه میان مالک و زارع بر بنیاد عامل شخصی قرار داد.

در گذشته بهنگام نوروز عوارضی بنام «نوروزی» از زارع وصول میشود. این رسم در بسیاری نقاط منسوخ شده است اما در نواحی دور افتاده خاصه در مناطق عشایری رعیت بنسبت استطاعت خود کوسفند و مرغ و تخم مرغ و روغن و غیره به ارباب پیشکش میکند و گاهگاه مالک معادل آنها یا بیش از آنها بزراع عوض می‌دهد. در پاره‌ای از نقاط دوردست ارباب انتظار دارد که رعیت دره وارد دیگر نیز ازین گونه پیشکش‌ها به او تقدیم کند مثلاً هنگامی که دارای فرزند می‌گردد!

در پاره‌ای از نقاط که مباشر، یعنی کسی که از کدخدا ممتازست، بکارهای مالک میرسد غالباً قسمتی از حقوق او را دهقانان می‌پردازند. مثلاً در هشت‌رود سابقاً عوارضی بعنوان «تخته» برای مباشر وصول میشد و اکنون بندرت چنین چیزی وصول میشود. همچنین هنگامی که مالک محصل یا باصطلاح «ضابطی» را در موسم برداشت برای جمع آوری محصول بده می‌فرستد وی انگل روستائیان می‌گردد چنانکه مخارج پذیرائی مباشر مالک ساری چمن واقع در قراجه‌داغ که هنگام برداشت محصول بده می‌رود بعهده رعایاست که علاوه بر پرداخت مخارج او مقداری روغن و عده‌ای مرغ نیز باو بدهند. با اینهمه چنانکه می‌گفتند این تنها عوارض زائدیست که مالک از رعایای آن‌ده وصول میکند. همین مباشر از مالک یک خروار غله می‌گرفت. در هویزه در مواردی که مالک دارای مباشرست ۴ من هویزه [تقریباً ۶۴ من تبریز] از مجموع محصول آبی و ۲ من هویزه

[تقریباً ۳۲٪ من تبریز] از مجموع محصول دیمی برای مباشر کسر میکنند .
 تا این اواخر مباشرانی در سیستان بودند که نماینده وزارت دارائی بشمار
 میرفتند و هر چند پس از توزیع خالصه‌ها دیگر وظیفه‌ای بعهده نداشتند با
 اینهمه تاملتی از پیشه خود دل برنمیکنند و ۶ درصد مجموع محصول را دریافت
 میکردند . در خالصه بمپور مباشر مبلغ نقدی مختصری از دولت یا مستأجر
 میگیرد و درآمد عمده او از «جفت» هائست که او خود زراعت میکند و بهره
 مالکانه آنها را میدهد .

در پاره‌ای از نقاط دستمزد مباشر و ضابط را تماماً مالک میپردازد . در کرمان
 معمولاً ده درصد سهم مالک بمباشر میرسد . در بعضی املاک قائنات نیز ده درصد
 و در املاکی که آباد ترست پنج درصد سهم مالک بمباشر میرسد . در گیو سهم
 مباشر و مأموری که «تحویلدار» خوانده میشود و در حقیقت معاون اوست پنج
 درصد است . باز در بسیاری از نقاط قائنات در موقع برداشت محصول ضابطی از
 سوی مالک برای جمع آوری محصول اعزام میشود . در بعضی نقاط کاشمر مالک
 ضابطی را بمدت سه الی چهار ماه جهت جمع آوری محصول اجیر میکند و معادل
 مزد او از مجموع محصول کسر میشود .

عوارض گوناگونی که درین فصل یاد کردیم خواننده را متوجه این نکته
 میکند که درین مورد روشهای گوناگونی معمول است . در غالب موارد مبلغ
 واقعی این عوارض سنگین نیست و وجود آنها نمودار دوام نوعی طرز تفکر و
 بقای نوع معینی از تشکیلات اجتماعی است . شاید بتوان گفت که در حقیقت
 بقای آداب و عادات قرون وسطائی حتی طرز تفکر قرون وسطائی بیش از همه جا
 در مورد خدمات اجباری بچشم میخورد . شاید بتوان تا اندازه‌ای وجود سایر
 جنبه‌های زمین‌داری مثلاً روش مزارعه را موجه دانست و حال آنکه با چنین

استدلالی نمیتوان خدمات اجباری را توجیه کرد. مقصود از روش بیکاری در اصل این بوده است که بمدد آن حوائج اقتصادی و سیاسی را بر آورند اما این نیازمندیها دیگر وجود ندارد و بربیکاری نمیتوان جزامری غریب و خلاف قاعده نام دیگر نهاد. و اما نوع مخصوصی از بیکاری که در سیستان معمول است شرارت و جنایتی عظیم بشمار میرود که زندگانی را بر کسانی که بیکاری بر آنان تحمیل میشود تحمّل ناپذیر میسازد.

تکمله مترجم

در تاریخ ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۱ لایحه الغای عوارض دردهات بر طبق قانون اعطای اختیارات مصوّب ۲۰ مرداد ماه ۱۳۳۱ بتصویب نخست وزیر وقت آقای دکتر محمد مصدق رسید و این لایحه پس از چند سال یعنی در تاریخ دوم مرداد ماه ۱۳۳۴ با تغییراتی از طرف کمیسیونهای مشترک مجلسین تصویب شد و اینک بترتیب متن هر دو لایحه در ذیل نقل میشود:

۱- لایحه الغای عوارض دردهات مصوب بیست و دوم مرداد ۱۳۳۱

ماده اول - از تاریخ تصویب این لایحه بغیر از سهمی که مالک از محصول شتوی و صیفی و باغات و علفچرو و یابغونان جریبانه و اجاره و غیره دریافت میکند اخذ هر گونه عوارضی از قبیل کوسفند و بره و مرغ و روغن و بوته و سرانه و امثال آن ممنوع است.

ماده دوم - مالک نمیتواند برای امور شخصی خود زارعین را بکار وادار کند و یا از عوامل زراعت و اموال آنها استفاده نماید مگر برضای زارعین و یا پرداخت قیمت و اجرت عادلانه.

تبصره - دردهاتی که حمل جنس اربابی از خرمن بانبار بعهده زارع است این رسم کماکان معمول خواهد بود.

ماده سوم - متخلفین از مواد فوق بپرداخت دو برابر قیمت مال یا مبلغ دریافتی یا میزان کرایه شخصی که مورد تعدی قرار گرفته است محکوم خواهند شد.

ماده چهارم - مراجع صالحه داد کستری موظفند بمحض وصول شکایت موضوع را بشیبه فوریت و خارج از نوبت رسیدگی نموده حکم لازم صادر نمایند.

ماده پنجم - وزارت داد کستری مأمور اجرای این قانون خواهد بود.

۴- لایحه‌الغای عوارض در دهات مصوب دوم ارداد ۱۳۳۴

ماده اول - از تاریخ تصویب این قانون بغیر از سهمی که مالک از محصول شتوی وصفی و باغات و علفچروبا بعنوان جریبانه و اجاره و غیره دریافت میکند اخذ هر گونه عوارض از قبیل کوسفند، بره، مرغ، روغن و بوته و سرانه و امثال آن و خلاصه آنچه مربوط بمواید حاصله از ملک نیست ممنوع است.

تبصره ۱- هر گاه مبلغی نقد و یا مقداری جنس از قبیل روغن، پنیر و غیره بجای یکی از درآمد هائی که معمولاً جزو سهم مالکانه از محصول شتوی وصفی و باغات و علفچروحق مرتع و جریبانه و غیره میباشد از طرف مالک وصول میشده آن مبلغ و یا مقدار جنس جزو عوارض منظور در این لایحه قانونی نخواهد بود و کشاورز موظف است مطابق عرف و عادت معمول سابق در محل رفتار نماید.

تبصره ۲- اگر در ملکی هنگام برداشت محصول مقداری جنس یا نقد ازمیانہ برداشت شود اگر این برداشت برای انجام پاره‌ای از خدمات عمومی محلی و یا مراسم مذهبی و اموری که نفع آن عاید طرفین میشود باشد این مقدار جنس و نقد مشمول قانون لغو عوارض نخواهد بود ولی اگر این برداشت منحصر برفع مالک باشد مشمول مقررات این قانون خواهد بود.

ماده دوم - مالک نمیتواند زارعین را برای کارهای غیر زراعتی و عمرانی که نفع طرفین نباشد و فقط برفع شخص مالک باشد اجباراً بکار یا بیگاری وادار نماید مگر برضای زارعین و یا پرداخت قیمت و اجرت عادلانه.

تبصره - در دهاتی که حمل جنس از بابی از خرمن بانبار بعهده زارع است این رسم که امکان معمول خواهد بود.

ماده سوم - متخلفین از مواد فوق بپرداخت دو برابر قیمت مال یا مبلغ دریافتی یا میزان کرایه بشخصی که مورد تعدی قرار گرفته است محکوم خواهند شد.

ماده چهارم - در صورتی که نسبت به تشخیص بین عوارض و بهره مالکانه اختلافی بین مالک و کشاورز حاصل شود بمحض شکایت یکی از طرفین بخشدار بخش و یا فرماندار شهرستان موضوع را با سرعت اوقات رسیدگی خواهد نمود و در صورت عدم رضایت هر یک از رأی بخشدار یا فرماندار بکمسیونری مرکب از دادستان یا رئیس دادگاه بخش و رئیس دارائی و نماینده اداره کشاورزی مراجعه و پس از رسیدگی کمیسیون رأی مقتضی خواهد داد.

ماده پنجم - محکوم علیه در ظرف یک ماه میتواند بدادگاه مراجعه نماید و رأی دادگاه قطعی است.

ماده ششم - وزارت کشور و دادگستری مأمور اجرای این قانون میباشند.

فصل نوزدهم

پرداخت مزد خدمتگزاران محلی

در بخش اول کتاب این نکته را خاطر نشان کردیم که نیروی باز یافته‌زندگان کشاورزی و روستائی حاصل این معنی است که جوامع روستائی واحد هائی قائم بالذات بوده است که نیازی بکمک و مساعدت غیر نداشته و هر کدام بخودی خود وجودی تمام و کمال بشمار میرفته است. از این نکته چنین بر می آید که این جوامع موفق بتوسعه نوعی از فن اداره امور محلی شده و تا اندازه ای توانسته بودند که بکار خود تکیه کنند و از یاری دیگران بی نیاز باشند. چنانکه یاد آور شده ایم این جنبه از زندگانی اولیه قرون وسطائی بر اثر رشد و نمو حکومت مطلقه استبدادی اندکی تغییر یافت و در نتیجه تمرکز یافتن دستگاه اداری قسمت اعظم آن از میان رفت. با اینهمه پاره ای از جنبه های تشکیلات ابتدائی روستائی بر جای مانده است، از جمله عرف و عادت که بر حسب آن بجای اینکه در قبال بعضی خدمات خدمتگزاران محلی مزد داده شود مقداری از مجموع محصول را بدین منظور کسر میکنند. کیفیت این کسور متفاوتست و ممکنست بعهده مالک یا زارع یا هر دو باشد یعنی قبل از اینکه محصول بنا بر شرایط مزارعه میان مالک و زارع تقسیم گردد مقدار مورد نظر از مجموع محصول کسر میشود. پیداست که این رسومات منحصر باملاک اربابی نیست و بسیاری از آنها در املاک خرده مالک معمول است که خود خرده مالک میبردازد. مقدار واقعی این رسومات در هر ناحیه فرق میکند. بطور کلی این رسومات را میتوان بسه نوع تقسیم کرد: یکی برای تأمین مخارج مربوطه اداره امور محلی است، دومی برای انجام دادن

پاره‌ای از خدمات و سومی برای طبقه روحانی. از یک سو بعضی از اقسام مختلف این رسومات مثلاً حقوقی که برای پرداخت مزد کدخدا (در صورتی که وی بعنوان مأمور دولت منصوب شده باشد) وصول میشود نظیر خدمات اجباری که در فصل سابق از آن یاد کردیم از امور استثنائی و غیر عادی بشمار میرود، از سوی دیگر در بسیاری موارد این «رسومات» انعکاسی است از اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی.

رسم کسر کردن مقداری از محصول^۱ برای تأمین مزد خدمت مأموران محلی بروزگاری باز میگردد که مردم یک ناحیه در امور داخلی برآستی خود مختار بودند و یک یا چند تن را از میان خود بحفظ و حراست و تأمین آسایش و راحت خویش میگماشتند تا در برابر بیگانه نمایندگان قوم بشمار روند و مسؤول اداره کردن پاره‌ای از امور محلی باشند. امروز روز دخالت مستقیم دولت در امور محلی بمراتب بیش از روزگار گذشته است و مقام کدخدا را که مهم‌ترین مأمور محلی است جزء سلسله مراتب اداری گردانده^۲ و در وضع او تغییراتی داده اند که شاید بتوان گفت نتیجه کلی آن تضعیف خود مختاری محلی بوده است. کدخدا در املاک اربابی در واقع حکم نوکریا مباشر مالک را دارد و تمایل کلی بر اینست که کدخدا از مالک اجرت نقدی بگیرد و از مستأجران یا رعایائی که زیر دست او بر اساس مزارعه کار میکنند رسومات جنسی دریافت

۱- مقادیری که ازغله برای تأمین حقوق خدمتگزاران محلی کسر میشود بطور کلی معروف است به «موضوعات» یا «رسومات». از رسوماتی که مقصود از آن تأمین حقوق مأموران آبیاری است پیش ازین در فصل دهم سخن گفته ایم. ۲- نگاه کنید بفصل هشتم. اصطلاح کدخدا تاریخ مفصلی دارد که نشان میدهد این کلمه دچار چه دگرگونی‌هایی شده است. امروز روز لغت «کدخدا» در دومورد بکار میرود یکی بمعنی رئیس ده که مردم شهر نشین و ده نشین اراده میکنند و دیگری بمعنی رئیس طایفه و قبیله که در میان ایلات و عشایر فارس و بختیاری و جاهای دیگر معمول و مصطلح است.

کند خواه از آنان بیکاری بگیرد خواه نکیرد. میزان این رسومات بانواع و اقسام مختلف حساب میشود و ترتیبی که بیش از همه در میان آنان معمول است آنست که رسومات را از قرار هر جفت زمین و هر سهم آب یا بر حسب هر خانوار حساب میکنند. کدخدا گذشته از مزدی که مرتباً دریافت میکند دارای مداخلی هم هست و شغل او بوی فرصت میدهد که عده ای دیون غیر عادی بر عایا تحمیل کند. کدخدا مسؤول انتظامات عمومی ده است و زردیها و منازعات و اغتشاشاتی را که اتفاق می افتد بمقامات انتظامی گزارش میدهد و او میتواند انجام خدمات عمومی مانند لاروبی فئاتها را از روستائیان بخواهد. همو اختلافات جزئی را حل و فصل میکند و خطاکاران را بکیفرهای کوچک مانند زندانی کردن و تازیانه زدن و جریمه دادن میرساند.

در خراسان در نقاط مختلف روشهای مختلف معمول و اصطلاحات فنی^۱ نیز متفاوتست. در طرق دریکی از املاک متعلق باستان قدس رضوی که در اجاره «شرکت کشاورزی رضا»ست کدخدا و با اصطلاح محلی «دهدار» بصورت اصلی باقیست یعنی وی نماینده روستائیانست و از طرف آنان انتخاب میشود. مردم ده نامزد خود را بمستأجر ملک توصیه میکنند و این يك نام او را بنظر مقامات دولتی میرساند و اگر آنان قانع شدند که نامزد مورد بحث بر گزیده روستائیانست و حکمی مبنی بر انتصاب او صادر میشود. کدخدای طرق سالی ۴۰۰۰ ریال از مستأجر حقوق دریافت میکنند و از هر زارع گاو دار سالی دو روز بیکاری میگیرد (يك روز برای بذر افشاندن و يك روز برای درو کردن غله) و از هر زارع بی گاو سالی يك روز. مأموری که نماینده مستأجر ملک بشمار میرود و در بسیاری نقاط کدخدا نام دارد به «داروغه» معروفست

و از طرف شرکت رضا امور طرق و ناحیه مجاور را سرپرستی میکنند. این داروغه را شرکت بکار می‌گمارد و او ماهی ۴,۰۰۰ ریال حقوق از شرکت می‌گیرد بعلاوه ۳ خروار گندم و همچنین علیق اسب که هر دوازده مجموع محصول کسر میشود. در آبکوه حقوق کدخدائی از مجموع غله کسر میگردد. در خیابان و شادکان مأموری که وظایف کدخداهای سایر جاها را انجام میدهد نیز «داروغه» خوانده میشود و یک دهم سهم مستأجر آستانه را هنگامی که تحویل انبارهای خیابان میشود دریافت میکند، همچنین مزد ماهانه و مقداری جنسی را که از محصول شادکان کسر میشود.

در تربت حیدری در املاک اربابی وظایف کدخدا را مباشر مالک که به «صاحب‌کار» یا «مباشر» معروفست انجام میدهد. وی سالی ۱۰۰۰ - ۲۰۰۰ ریال حقوق نقد و مقداری جنسی یعنی ۴ خروار گندم و ۲ خروارجو و ۱۰ خروار گاه و ۲ خروار یونجه از مالک می‌گیرد. ازین گذشته از هر زارعی سالی یک روزبیکاری (که در آنجا به «یاوری» معروفست) و همچنین انواع دیگر «بیکاری» مانند تهیه فلان قدر بار هیزم یا کون می‌خواهد و درپاره‌ای از موارد بجای اینکه مبالغ نقدی و جنسی مزبور را از مالک بگیرد پنج درصد یا ده درصد سهم او را هنگامی که تحویل انبارهای مالک میشود دریافت میکنند.^۲ در دهات خرده مالک همان ناحیه رسوماتی از قرار هر خانوار^۳ می‌گیرند و بکدخدا میدهند یا سهمی از آب برای یکان برای او تعیین میکنند. ۴ مثلاً بر فرض که آب قنات بدوازده سهم تقسیم شده باشد از مقدار

۱- بنظر مترجم این اصطلاح بسیار پر معنی است و شاید حاکی ازین باشد که مقصود از بیکاری در اصل برآستی یاری و «یاوری» بوده است، نه رنج بردن این و مفتخواری آن.

۲- نگاه کنید به ص ۵۸۳. ۳- این رسومات را در اصطلاح محلی «خانه‌شماری» خوانند.

۴- این به «فرع خیز» معروفست.

هر سهمی می‌کاهند و عده سهام را بسیزده تا میرسانند و سهم اضافی را بکدخدا میدهند.

در آذربایجان رسوماتی را که برای کدخدا و صول میشود غالباً از سهم زارع کسر میکنند. در ورزقان واقع در اوزوم دیل کدخدا ۱۵ من تبریز گندم و جو بنسبت متساوی و از قرارهر «پانزده»^۱ ۱۵ ریال از رعایا دریافت میکند. فرض قضیه آنست که وی این مبالغ را بجبران مخارجی میگیرد که هنگام عبور مسافران و مأموران از ده صرف پذیرائی آنان میکنند، باینهمه در واقع چنانکه میگویند رسومات جدا گانه‌ای برای «مهمانی» و بهمین عنوان بر مردم ده تحمیل میشود.

در بعضی نقاط کدخدا يك «جفت» یا قسمتی از يك «جفت» زمین را برایگان متصرف است و بابت آن «بهره مالکانه» نمیدهد. این نکته در مورد بسیاری از دهات کردستان صادقست. ازین گذشته در کردستان مالکان بعنوان رسومات مقداری روغن از هر زارعی برای کدخدا میگیرند تا او بتواند از عهده مخارج مهمانان و مأموران دولتی بر آید زیرا درین قسمت از ایران (باستثنای دهاتی که بر سرشاهرها قرار گرفته و در آنها رسم مهمانداری برافتاده است) کدخدا از همه مسافران و مأمورانی که از ده میگذرند پذیرائی میکند. در پاره‌ای از موارد تمام یا قسمتی از عواید يك آسیارا برای «مهمانی» بکدخدا اختصاص میدهند چنانکه در حسن آباد واقع در نزدیک سنندج نصف عواید یکی از آسیاهای هفتگانه ده بکدخدا میرسد تا صرف «مهمانی» کند و در دالان نزدیک دیوان دره يك چهارم دو جفت زمین را رایگان در اختیار کدخدا میگذارند یعنی درین مورد دیگر وی بهره مالکانه و رسومات دیگری که بزمین‌های مورد تصرف کدخدا تعلق

میگیرد نمیپردازد.

در نقاط مختلف فارس یک دهم مجموع محصول را برای کدخدا کسر میکنند. در ممسنی اگرچه این مقدار را بحساب رسوماتی میگذارند که باید از مجموع محصول کسر شود با اینهمه آنرا فقط زارع میپردازد. همچنین در جهرم حقوقی که بابت محصولات آبی بکدخدا تعلق میگیرد عبارتست از یک دهم مجموع محصول و در اینجا نیز این مقدار را زارع میپردازد. در فراسبند ۴ درصد سهم مالک بکدخدا میرسد. این مقدار در سابق یک چهارم بوده اما اخیراً بیک ششم تقلیل یافته است. در داراب ۵ درصد مجموع محصول بکدخدا میرسد و این نکته در مورد محصول آبی قرا بولاغ نیز صادق است. در زمین هائی که با آب چاه مشروب میشود معادل ۱۰ درصد مجموع محصول از سهم زارع کسر و بین «کدخدا» و «کلانتر» قسمت میشود. ^۱ در خیر و ایچ یک درصد مجموع محصول بکدخدا میرسد و اما در نینیز مالک مزد کدخدایان را میپردازد. در اراک نیز معمولاً حال بدین منوال است. در لکان کدخدا سالی ۶ خروار گندم و جو بنسبت متساوی دریافت میکند. در ناحیه اسدآباد کدخدایان بیشتر املاک ماهانه ۱۰۰۰۰ ریال مزد میگیرند و دارای یک جفت زمین اند که بهره مالکانه آنرا نمیدهند. همچنین در مجاورت اسدآباد کدخدا از صاحب هر «جفت» زمین قریب ۵ الی شش من تبریز غله وصول میکنند. در فریدن کدخدا مبلغی بعنوان مزد نقدی از مالک و مقداری جنس از مالک و همچنین زارع میگیرد. مثلاً در غرگون [بفتح اول] از زارع خرواری ۲ من تبریز و از مالک خرواری یک من تبریز دریافت میکند یعنی بترتیب دو درصد و یک درصد از مجموع محصول باو میرسد. در بروجرد

۱- رئیس هر طایفه از عشایر را کلانتر گویند. غالب سکنه قرا بولاغ را طایفه عینالو تشکیل میدهند که از طوایف ایل خمسه اند و با اینکه اسکان یافته اند ماهیت عشایری خود را تا حدی حفظ کرده اند.

کدخدا از قرار هر «جفت» زمین قریب ۲ من تبریز غله از زارع و مزد نقدی از مالک میستاند. در قهریجان واقع در نزدیک اصفهان سالی ۲۰۰۰۰ ریال بکدخدا میدهند و ازین گذشته او مقدار معینی نقد و جنس از هر زارعی وصول میکند. ۱ در ساوه مالک بکدخدا ۲-۳ خروار غله میدهد. در ناحیه طهران يك الی دو من تبریز از مجموع محصول را برای کدخدا کسر میکنند. وی نیز سالی قریب ۳۰۰۰۰ ریال نقد میگیرد. در باباسلمان کدخدا از هر خرمنی ۲ الی ۸ من تبریز دریافت میکنند. در خوزستان حقوق کدخدا که در نواحی غیر ایلی در واقع نماینده مالک بشمار میرود در بعضی نقاط از سهم مالک و در پاره ای از جاها از سهم زارع کسر میشود. در هویزه در دهاتی که دارای کدخداست ۲۵ من هویزه [تقریباً ۱۱۱ کیلو] بابت محصولات آبی از مجموع محصول و یک من هویزه [تقریباً ۴۴ کیلو] بابت محصولات دیمی دریافت میکند.

در کرمان کدخدا گاهی عوارضی وصول میکند که از قرار تقریباً ۵ درصد، ۷ درصد یا ۱۰ درصد مجموع محصول است با اینهمه در غالب موارد مالک مزد او را میدهد. در دهات خرده مالک وی از قرار هر سهم آب مقدار معینی بابت مزد خود دریافت میکند چنانکه در ماهان از قرار هر سهم آب ۱۰ سیر غله باو میرسد. ۲ در عبدالله نزدیک رفسنجان کدخدا از قرار هر «حبه» آب قریب يك من تبریز گندم و يك من تبریز پنجه دریافت میکند. در فیض آباد که آن نیز نزدیک رفسنجان است مالک از قرار «حبه» ای يك من تبریز بکدخدا مزد میدهد. در قائنات، روستائیان مزد کدخدرا از قرار خانواری تقریباً يك الی دو من تبریز میدهند با اینهمه چنین امینماید که این کار منظمأ صورت نمیگیرد،

۱- این کار «توجیه سرخرمن» نام دارد. ۲- در سه سال گذشته این ترتیب برقرار بوده و این نرخ را بخشددار تعیین کرده است.

بعضی خانوارها می‌خند و برخی نمیدهند. در کاخک کدخدا از هر زارعی يك من تبریز پنجه و يك من تبریز گندم میستاند. در سیستان کدخدا از زارع مزدخود را از قرار سهمی ۵ من زابل غله دریافت میکند. در بمپور بلوچستان کدخدا حتی از مالك یا مستأجر مالك میگیرد و منبع مهم درآمد او عبارتست از «جفت» هائی که خود زراعت میکند و بهره مالکانه آنها را نمیدهد.

در اراضی خرده مالك مزد کدخدا را یا از قرار مقدار معینی که هر خانوار میدهد فراهم میکنند یا بر حسب واحد آب یا واحد زمین. مثلاً در جوشقان کدخدا در سال ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ش.] از قرار هر خانوار ۱۰ ریال مزد دریافت کرده و در مواقع لازم بیکاری هائی از دهقانان گرفته است. در مورچه خورت کدخدا مزد مرتبی دریافت نمیکند.

عده خدمتگزاران محلی دهکده در هر دیهی فرق میکنند. ازین گذشته در تمام موارد اصطلاحات فنی واحدی بکار نمی‌رود. فلان مأمور واحد معین ممکنست در جاهای مختلف نامهای مختلف داشته باشد و در پاره‌ای از موارد يك اصطلاح معین دلالت بر وظایف گوناگون کند. در بعضی نقاط «پاکار» دیده میشود که معمولاً زیر دست کدخداست و تصمیمات و اوامر او را اجرا میکند. در آذربایجان و بلوچستان و لنجان و خوزستان مزد پاکار را از سهم زارع کسر میکنند. در عقیلی پاکار از قرار هر «جفت» ۳ من تبریز غله دریافت میکند که از این مقدار يك من تبریز را هنگامی که محصول جوانه میزند و دو من تبریز را بهنگام درو باو میدهند. در خالصه بمپور از قرار هر «جفت» زمین ۵ من تبریز از سهم زارع کسر و بین «قاضی» و «پاکار» تقسیم میشود. در حوالی ایرانشهر

۱- بلوچها غالباً سنی‌اند و از نیرو در بلوچستان «قاضی» وجود دارد (که یکی از درجات مذهبی است) و اختلافاتی را که در مسائل شخصی و امور مذهبی ظاهر میشود حل و فصل میکنند.

پاکار از قرار هر «جفت» زمین ۲ من تبریز غله سهم میبرد. در اطراف اسدآباد پاکار از صاحب هر «جفت» زمین ۵-۶ من تبریز غله میگیرد. در ممسنی فارس پاکار اجازه دارد که یک جفت زمین را مجاناً زراعت کند یعنی بهره مالکانه آنرا ندهد. چنین مینماید که در کردستان اهم وظایف پاکار بیگاری گرفتن از رعایاست. مزد او را در پاره‌ای از موارد مالک میدهد و در پاره‌ای از موارد مبالغی غله ونان و پنیر برای او از رعایا وصول میشود.

در بعضی نقاط پاکار در ضمن اینکه او امر کدخدا را اجرا میکند حفظ منافع رعایا را هم بر عهده میگیرد و درین مورد کار او بیشتر بکار دشتبان که سپس در پاره او گفتگو خواهیم کرد شباهت دارد. در اراک حال بدین منوال است. در پاره‌ای از دهات اراک سهمی که از غله عاید پاکار میشود از مجموع محصول و در بعضی دهات از سهم زارع کسر میگردد. مثلاً سراب عمارت و لنگان هر یک دو پاکار دارد که در لنگان حقی که بهر یک از این دو تعلق میگیرد از مجموع محصول کسر میشود و بالغ است بر «جفتی» ۵ من تبریز جو و گندم بمقدار متساوی. هر گاه لازم باشد که نهرها لاروبی شود و راهها و پلها تعمیر گردد یا امر عام المنفعه‌ای صورت پذیرد کدخدا پاکار را خبر میکند و او امر کدخدا را بروستائیان میرساند و از هر «جفت» زمین عده‌ای زارع میگیرد و مامور کاری میکند که مورد نظر است. جوشقان دو پاکار دارد که روستائیان آنان را از میان خود باین کار میگمارند و وظیفه این دو آنست که کشتزارهای دهقانان را از دستبردهائی که از هر ناحیه‌ای ممکنست سرزند مصون دارند. این پاکاران از قرار هر «جریب آبی» [تقریباً ۴۰۰ متر مربع] نیم من تبریز غله دریافت میکنند. در لاسان [بروزن باستان] محلی که نزدیک جوشقان قرار گرفته و از عده‌ای باغ تشکیل یافته دو پاکار وجود دارد که آنان نیز از طرف کشاورزان انتخاب

میشوند و مزدشان جنسی است و عبارتست از انگورو گردو و غیره که روستائیان میدهند. در ناحیه یزد در پاره‌ای از موارد پاکرام‌مورز بر دست «میراب» بشمار میرود چنانکه در اشک‌زار که دارای سه قناتست میراب ده پاکرز بر دست دارد که مزد هر یک را زارع از قرار «جره» ای یعنی سالی $11\frac{1}{4}$ دقیقه آب ۵۰ ریال می‌پردازد.

در دهات ایران وجود «دشتبان» که از طرف روستائیان گماشته میشود گواه برین تمایل است که جامعه روستائی میخواهد بخود متکی باشد و از بیگانه مدد نجوید. وظیفه دشتبان مراقبت از دشت و خرمن دهقان و در پاره‌ای از موارد نظارت یا معاضدت در تقسیم آبست. معمولاً مزد او جنسی است و بدین منظور در بیشتر موارد مقداری از سهم هر یک از رعایا کسر میشود. این مطلب یعنی لزوم بکار گماشتن چنین مأموری گواه برین نکته است که دهقانان از ثمره امنیت چندان بهره‌مند نیستند و منافع آنان بحد کافی حفظ نمیشود. عده دشتبان در هر دهی بستگی بوسعت اراضی زراعتی دارد.

در قاننات نسبت بدیگر نقاط راه و رسم کار اندکی متفاوتست. در پاره‌ای از موارد حق دشتبان از مجموع محصول و در بعضی موارد از سهم زارع کسر میشود. در علی آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند دشتبان ۳۰۰ من بیرجند [تقریباً ۵۱۱ کیلوگرم] غله از قرار دوسوم گندم و یک سوم جو، ۱۰ من بیرجند [تقریباً ۱۷ کیلو] پنبه و ۱۰۰۰ من بیرجند [تقریباً ۱۶۷۸ کیلو] چغندر و همین مقدار هویج دریافت میکند. در ناحیه ماجان سهم دشتبان از مجموع محصول کسر میشود و بالغ است بر ۱۰ من بیرجند [تقریباً ۱۷ کیلو] که بابت هر محصولی و از هر تیرکاری^۱ میگیرد. در گیوسه دشتبان وجود

۱- برای معنی این کلمه نگاه کنید به ص ۵۲۲.

دارد که از محصول ارزن و گندم و جو هر کدام ۳۰۰ من بیرجند میگیرند و باهم قسمت میکنند.

در فارس نیز طرز عمل نسبت بسایر جاهای فرق میکند. مثلاً در جهرم دشتبان بابت محصولات آبی «خرمنی» ۱۰۰ من جهرم [تقریباً ۳۳۳ کیلو] گندم و همین مقدار جو و باز همین مقدار ارزن و «جفتی» ۵۰۰ ریال پول نقد میگیرد. در داراب مبلغ مقطوعی بدشتبان میپردازند که این مبلغ نسبت به هر جا و در هر سال فرق میکند. در قرابولاغ در دهاتی که محصول آن آبیست مالک ماهی ۳۰ الی ۴۵ من شیر از [تقریباً ۱۰۵ کیلو الی تقریباً ۱۵۷ کیلو] بدشتبان مزد میدهد. در نیریز با کسر مقداری از مجموع محصول مزد دشتبان را تأمین میکنند.

همچنین در بعضی دهات اصفهان مانند قهریجان حق دشتبان که در بعضی نقاط «ناطور»^۱ خوانده میشود از مجموع محصول کسر میگردد.

در مشهد مزد دشتبان بانواع و اقسام مختلف پرداخته میشود. در طرق نزدیک مشهد ماهی ۱۵۰۰ ریال و سالی ۳ خروار گندم و برای علیق اسب او ماهی بالغ بر سه کیلو گرم جو و ۶-۹ کیلو گرم کاه و $1\frac{1}{4}$ کیلو گرم یونجه میدهند. مبلغ نقدی را مستأجر طرق میپردازد و مبلغ جنسی از مجموع محصول کسر میشود. در خیابان که شش دشتبان وجود دارد هر یک ماهی ۴۰۰ ریال از مستأجر میگیرند و ۶ خروار غله که دو سوم آن گندم و یک سوم آن جوست از مجموع محصول برفع آنان کسر میشود. در شادکان و آبکوه مزد دشتبان را با کسر کردن از مجموع محصول فراهم میکنند. در تربت حیدری معمولاً مزد دشتبان را بر حسب قرارداد میپردازند و مزد او بالغ بر ۲-۴ خروار غله است

۱- ناطور همان «ناطور» یا «ناطر» عربی بمعنی «محافظ زراعت یا بوستان» است (نگاه کنید به المنجد و همچنین به فرهنگ برهان قاطع چاپ دکتر معین) (مترجم).

که از مالک دریافت میکند و از هر «صحرا»^۱ يك قطعه یا «کرت» [بفتح اول] تریك که تقریباً ۸ مثقال محصول میدهد و تقریباً ۲۰-۵۰ من تبریز خربوزه و مقداری یونجه و ازین ها گذشته مقدار معینی بابت دیگر محصولات میگیرد و از هر صحرا يك بار (یعنی ۲۵-۳۰ من تبریز) گندم و هویج در یافت میکند. در زمستان دشتبان در دشت کاری ندارد و بعنوان وردست و معاون «صاحب کار» یا «مباشر» کار میکند (نگاه کنید بمطالبی که پیش ازین نوشته ایم). در کاشمر با کسر کردن مجموع محصول مزد او را تأمین میکنند و در حوالی کاشمر این مقدار عبارتست از هر «صحرائی» ۱۰۰ من تبریز. عده دشتبانان متعلق بهر «صحرا» بستگی بوسعت «صحرا» دارد.

در ایالت کرمان دشتبان از طرف رعایائی که صاحب «جفت» اند باموافقت مالک انتخاب میشود. درین ناحیه در پاره ای از موارد مزد دشتبان جزء ۷ در صدی منظور میشود که از مجموع محصول کسر و میان سایر خدمتگزاران محلی مانند آهنگر و درود کرو و گرما به دار تقسیم میشود (نگاه کنید بآنچه ذیلاً درین باب خواهد آمد). در دیگر نقاط مزد مقطوعی بدشتبان میدهند که در هر دهی تقریباً بالغ است بر ۳۰۰-۳۶۰ من تبریز گندم، جو، ارزن که از مجموع محصول کسر میشود. در پاره ای از املاک نزدیک زرند دشتبان از قرار دانگی (یعنی بر حسب واحد آب) فلان قدر مزد میگیرد و در بعضی املاک از جمله جت که سه دشتبان دارد خرمنی چند من معین عاید او میشود. درین ناحیه دشتبانها زمین های واقع در کنار نهر هارا میکارند و محصول آنها را برای خود بر میدارند.^۲ در اکبر آباد و محمدآباد نزدیک کرمان نیز مزد دشتبان را بر حسب دانگ یعنی

۱- برای معنی این اصطلاح نگاه کنید به ص ۵۲۲ بیعد. ۲- این در اصلاح محلی

(جوی) خوانده میشود.

بر حسب سهم آب میدهند و مقداری از محصول را که باو تعلق میگیرد از مجموع محصول کسر میکنند. در شاه آباد ۱۸ من تبریز^۱ از مجموع محصول بدشتبان میرسد و مالک «جفتی» ۵ من تبریز غله بدشتبان میدهد. در اندوچرد [بفتح الف] همچنان که در زرند معمول است دشتبان اراضی لب جوی را میکارد و محصول آنها را برای خود بر میدارد و اگر در زمین هائی که باو سپرده اند سرقتی روی دهد مقدار دزدی شده را با دادن محصولی که در کنار جوی عمل می آورد جبران میکند. در عبدالله آباد نزدیک رفسنجان دشتبان در حدود ۱۵۰ من تبریز ارزن و همین مقدار پنبه و ۳۵۰ من تبریز گندم و جواز قراهرشش دانگ ده یعنی از تمام زمین های ده دریافت میکند. در فیض آباد واقع در همان ناحیه ۳۶۰ من تبریز محصول که قسمتی از آن صیفی و قسمتی شتوی است از مجموع محصول اراضی ده برای دشتبان^۲ و آهنگر و نجار و «مقنی»^۳ کسر میشود و سهم دشتبان سه برابر سهم مقنی است. ازین گذشته در ناحیه رفسنجان دشتبان از هر خرمنی پیش از آنکه کار خرمن کوبی انجام یابد یک بغل گندم^۴ یا جو که عبارت از ۵ الی ۶ من تبریز غله است دریافت میکند.

در کردستان در املاکی که بر اساس مزارعه زراعت میشود مزد دشتبان یا چنانکه در آنجا معروف است قخل [بضم اول و کسر دوم] را زارع و در جاهائی که بر اساس مزارعه زراعت نمیشود مالک میپردازد.

در سیستان در املاک اربابی دشتبان^۵ از مجموع محصول از قراهر «پاگاو»

۱- یا ۱۲ مشت (یک مشت = $\frac{1}{4}$ من تبریز). ۲- در اصلاح محلی «ناظور» خوانده

میشود [نگاه کنید بحاشیه ص ۵۹۷]. ۲- در اصلاح محلی «چاخو» یا کهکین [بفتح اول]

خوانده میشود. ۳- این یک بغل گندم یا جو را در اصلاح محلی شومی [بروزن بومی] خوانند.

۴- دشتبان را در اصلاح مردم سیستان «مشف» خوانند.

(یعنی از قرار هر شش سهمی که بوسیله شش زارع و یک کاو زراعت شده باشد) بیست من تبریز جوو گندم که معمولاً مقدار آنها متساویست دریافت میکنند. در طهران دشتیان «جفتی» یک‌الی دو من تبریز مزد میگیرند. در ناحیه پشت کوه یزد وی از زارع از قرار هر «طاق» (یا واحد آب) در حدود یک من تبریز گندم و یک من تبریز جو دریافت میکنند و اگر میوه رسیده باشد مقداری هم میوه میگیرد. در مورچه خورت دو دشتیان وجود دارد که خرمنی ۲-۳ من تبریز غله دریافت میکنند. در اسدآباد دشتیان از صاحب هر «جفت» ۵-۶ من تبریز غله میگیرند. در خوزستان نیز مزد دشتیان را رعایا میپردازند. در عقیلی «جفتی» تقریباً ۳ من تبریز غله بدشتیان میدهند که ازین مقدار یک من تبریز را هنگامی که محصول شروع بجوانه زدن میکنند بوی میدهند و دو من تبریز را هنگام برداشت. ازین گذشته مبلغی نقد بابت صیفی کاری باو میپردازند. در امامزاد دشتیان «جفتی» تقریباً دو من تبریز گندم و دو من تبریز جو دریافت میکنند.

نوع دوم رسومات عبارتست از کسوری که برای پرداخت مزد بعضی پیشه‌وران و خدمتگزاران دیهه بمجموع محصول تعلق میگیرد. اینگونه رسومات در همه جا معمول نیست، در پاره‌ای از موارد پیشه‌وران و خدمتگزاران مزبور وجود ندارند و در بعضی موارد مزد آنان هنگامی داده میشود که کار معینی یا خدمت معینی انجام داده باشند، با اینهمه در بسیاری موارد خاصه در مشرق و جنوب ایران آهنگر و درودگرد در هنگام برداشت محصول مزد جنسی میگیرند و در عوض کارهای تعمیراتی دهقانان را در طول سال انجام میدهند. این حقوق بترتیب معروف است به «آهنگری» یا «حدادی» و «نجاری». در خالصه بمپور «جفتی» ۲۰ من تبریز غله از سهم زارع جمعاً برای آهنگر و

نجار کسر میکنند. در عوض این دو تمام حوائج آهنگری و درود گری رعایا را بر میآوردند. در ایرانشهر «آهنگری» و «نجاری» را از قرار نرخ مشابهی از رعایا وصول میکنند. این رسومات در قائنات یا از مجموع محصول یا از سهم زارع و یا از سهم مالک کسر میشود. در علی آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند از قرار هر «تیر کاری» ۸۰ من بیرجند [در حدود ۸۳ کیلو] گندم و ۸۰ من بیرجند جواز رعایا وصول میشود. در ماجان و کلخ این نرخ عبارتست از قرار هر «تیر کاری» ۱۵ من بیرجند [تقریباً ۲۵ کیلو] که بتمام محصولات تعلق میگیرد. و اما در گیو «نجاری» و «آهنگری» را مالک میپردازد.

در جهرم در مورد محصولات آبی «آهنگری» و «نجاری» تحت دو عنوان وصول میشود، یکی بعنوان مزد جنسی یا نقدی و دیگری بعنوان مقداری جنس که عبارتست از آن مقدار غله یا کاهی که قبل از کوفتن میتوان در زیر بغل حمل کرد^۱. اخیراً این مقدار به «جفتی» ۵ من تبریز گندم و ۵ من تبریز جو بابت مجموع محصول مصالحه شده و مزد آهنگر و نجار هم از قرار ۸ من تبریز جو و ۸ من تبریز گندم تعیین شده است. ازین گذشته بابت صیفی کاری ۸ من تبریز ارزن در صورتی که رسیده باشد و در غیر این صورت «جفتی» ۸ من تبریز جو اضافی برای آنان معین کرده اند. این مقادیر از سهم زارع کسر میشود. در داراب «آهنگری» و «نجاری» را بر حسب مقاطعه تعیین میکنند که معمولاً به ۲۰ درصد مجموع محصول بالغ و از مجموع محصول کسر میشود. در فسا کمتر ازین مقدار کسر میشود. در قرابولاغ در دهات «آبی» مالک از هر یک از گندم و جو و ارزن ۱۰ من شیراز [تقریباً ۳۳ کیلو] بابت «آهنگری» و همین مقدار بابت «نجاری» میدهد. و اما در تبریز

۱- اینها را در اصطلاح محلی بترتیب «مزد» و «بغلی» نامند.

«آهنگری» و «نجاری» از مجموع محصول کسر میشود . در خراسان درین باره راه و رسم معمول متفاوتست . در طرق «آهنگری» و «نجاری» هر کدام بالغ بر ٤٠ خروار میباشد که بتمام زمین های ده تعلق میگیرد و میان «جفت» های مختلف تقسیم و از هر يك از آنها وصول میشود در خیابان این رسومات در مورد هر کدام از «آهنگری» و «نجاری» بالغ بر ٩ خروارست (از قرار دوسوم گندم و يك سوم جو) که «صحرا داران» ١ آن را میپردازند . در شادکان این رسومات را از مجموع محصول از قرار صحرائی ٣٠ من (دوسوم گندم و يك سوم جو) کسر میکنند . در تربت حیدری و کاشمر این رسومات از مجموع محصول ده کسر میشود که در بعضی دهات تربت هر يك از آنها بالغ بر تقریباً ٤ خروار میگردد .

چنانکه پیش از این یاد شد میگویند که در پاره ای از دهات ایالت کرمان ٧ درصد مجموع محصول بابت «آهنگری» و «نجاری» و «حمامی» و مزد «دشتبان» يك جا کسر میشود . اما واقع مطلب آنست که آهنگر و نجار و حمامی و دشتبان هر کدام يك بغل غله پس از درو کردن اما پیش از خرمن - کوبی و مقدار دیگری پس از خرمن کوبی بعنوان حق خود بر میدارند . حقی هم که بابت صیفی کاری بآنان میرسد نیز جنسی است .

در بعضی دهات **ساو خانه** «آهنگری» و «نجاری» را از زارع از قرار هر دانگ آب فلان مقدار وصول میکنند . در شاه آباد این رسومات بعلاوه حق «حمامی» و «سلمانی» تقریباً بالغ بر جفتی ١٠ من تبریز میشود که زارع میپردازد . در بردسیر حق آهنگری و نجاری از قرار خرمنی ٥ الی ١٠ من است که از مجموع محصول کسر میشود . در عبدالله آباد نزدیک

رفسنجان «آهنگری» و «نجاری» از قرار تقریباً يك من و سه چارك كندم و جو و از محصولات صیفی مقداری بر حسب «حبه» یا واحد آب از زارعان وصول میشود. بر روی هم در حوالی رفسنجان که در مورد مزارعه سهم مالك سه چهارم است این رسومات از سهم مالك کسر میشود اما در مواردی که سهم مالك عبارتست از ۷۰ در صد محصول رسومات مورد بحث از مجموع محصول کسر میگردد.

در خوزستان معمولاً پرداخت حق «آهنگری» و «نجاری» بازرع است. در کردستان (نزدیک بهبهان) نرخ «نجاری» عبارتست از «جفتی» تقریباً ۵۰ کیلوگرم. در شوش ۶،۸۱۰-۱۰،۴۴۲ کیلوگرم غله بکسی میدهند که یوغ میسازد. در ساوه نیز پرداخت «آهنگری» بعهدۀ زارع است.

در سیستان «آهنگری» و «نجاری» در همه جا وصول نمیشود زیرا این پیشه‌وران در همه دهات پیدا نمیشوند. در مواردی که این رسومات وصول میشود از مجموع محصول کسر میگردد و بالغ بر حصه‌ای ۲۰ من زابل میگردد. در املاک اربابی سیستان این مقدار کمترست و عبارتست از «جفتی» یا حصه‌ای ۵ من زابل.

در کردستان و قسمت مرکزی ایران وصول «آهنگری» و «نجاری» کمتر معمول است و مزد آهنگر و نجار را در برابر کاری که انجام میدهند می‌پردازند.

در دهاتی که حمام دارد دریاچه‌ای از موارد سهمی از محصول بحمامی داده میشود و در عوض زارع و خانواده‌اش در تمام سال از حمام استفاده میکنند. این حق را «حمامی» خوانند و از قرار هر خانوار و گاه نیز سرانه وصول

میشود. مثلاً در لکان اراک حق «حمامی» از قرار هر مرد یا زن رعیتی که کار میکند ۵ من تبریز دریافت میشود. در جوشقان مزد حمامی از قرار خانواری ۳ - ۴ من تبریز غله در سال است. در ناحیه پشت کوه یزد حمامی از هر خانوار یک من تبریز گندم و یک من تبریز جو میگیرد.

در پاره ای از نواحی رسوماتی نظیر آنچه برای آهنگر و نجار معمول است بعنوان «سلمانی» برای سلمانی^۱ وصول میشود این نیز بر حسب خانوار یا افراد پرداخته میشود نه بر حسب «جفت». ختمه کردن کودکان با سلمانیست که در مواقع عروسی و تعزیه خوانی و غیره نیز بعنوان «پیشخدمت» کار میکند. در ممسنی حق «سلمانی» از زارع از قرار «خرمنی» ۱۰ من تبریز وصول میشود. در قشقایی مبلغی که بابت «سلمانی» و «حمامی» از رعیت دریافت میکنند متفاوتست و از مجموع محصول کسر میشود و معمولاً عبارتست از یک رهن [بضم اول] یعنی مقدار غله‌ای که در پیمانهای بهمین نام جای میگیرد و غله‌ای که میستانند گندم و جو و گاه است. ۲ در جهرم رسومات «سلمانی» و «حمامی» را از کشاورزان وصول میکنند، اولی عبارتست از قرار نفری سه من تبریز غله.

در قرابولاغ در دهات «آبی» از مجموع محصول «جفتی» ۱۰ من شیراز غله بترتیب بعنوان «سلمانی» و «حمامی» کسر میکنند و در جاهائی که با

۱ - آرایشگران در ایران معمولاً به «سلمانی» معروف اند (رسوماتی هم که برای آنان وصول میشود بهمین نام موسوم است) و این نام منسوب بیکی از اصحاب حضرت رسول است که سلمان خوانده میشد در قصص اسلامی و تحول طبقه‌ها و سلسله‌های مختلف متصوفه اهمیتی بسزا دارد. بموجب یکی از احادیث وی آرایشگری بمبر (ص) بود (همچنین نگاه کنید بدایرة المعارف اسلام تحت عنوان «سلمان الفارسی»). ۲ - این گونه برداشت به «تله» [بفتح اول و کسر ثانی] معروف است.

آب چاه مشروب میشود « جفتی » $\frac{1}{4}$ من شیر از سهم زارع بر میدارند . در دهات خراسان هر جا که سلمانی و حمامی باشد حق آنان را زارع میپردازد . در تربت حیدری این حق عبارتست از نیم الی يك من تبریز که سالانه و سرانه وصول میشود . معمولاً سلمانی در چند ده خدمت میکند . در خوزستان معمولاً حق « سلمانی » را زارع میپردازد . در دزفول رسوماتی باین عنوان از قرار « جفتی » ۲ الی ۴ من دزفول و يك بار برنج از برزگران وصول میشود . در خلف آباد این رسومات عبارتست از « جفتی » $\frac{1}{4}$ من جراحیه [تقریباً ۳۱ کیلو گرم] جو و نیم من جراحیه [تقریباً ۶۲ کیلو گرم] گندم و در کردستان (نزدیک بهبهان) عبارتست از ۳۵ کیلو گرم گندم و ۳۵ کیلو گرم جو . در بعضی دهات قائنات « حمامی » و « سلمانی » را مالک میپردازد و این نکته در مورد علی آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند و در **گیو** صادق است . در بعضی نواحی سیستان حق « سلمانی » عبارتست از حصه ای ۲ من زابل که زارع میپردازد .

آخرین نوع رسومات عبارتست از رسومات مخصوصی که برای طبقه روحانی از محصول کسر میشود . اصل و منشاء این رسومات بنادوار اولیه اسلامی باز میگردد یعنی بروز کارانی که هنگام برداشت محصول بنا بر راه و رسم معمول باشخاص صدقه میدادند .^۱ امروز روز رسم وصول رسومات مخصوص روحانیان از طریق کسر کردن محصول در بسیاری نقاط بر افتاده است اما هنوز در مشرق ایران و کردستان بعنوان حقوق و رسومات مستمر و عادی از مجموع محصول کسر میشود . ازین گذشته در میان اعضای طبقه روحانی کسانی پیدا میشوند که در طلب محصول بسیر و سفر میپردازند و در طی راه هر چه بتوانند

۱ - نگاه کنید به کتاب الخراج یحیی بن آدم چاپ یوین بول Junybol (لایدن ، ۱۸۹۶) .

ازین و آن میگیرند.^۱ در پاره‌ای از دهات قائنات این نوع پرداخت‌ها با مالك است چنانکه در علی‌آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند حق «پیشماز» و «خادم مسجد» را مالك میپردازد. در بلوچستان چنانکه پیش ازین گفتیم در دهات خالصه بمپور «جفتی» ۵ من تبریز محصول بین «قاضی» و «پاکار»^۲ قسمت میشود. در قرا بولاغ مقدار مختصری از محصول برای «سید» و «آخوند» یا «ملا» کسر میشود. در خراسان این رسومات که معروف به «مال‌اللهی» و مخصوص طبقه روحانیست یا بتمام محصول تعلق میگیرد یا تنها بسهم زارع. در طرق و شادکان از هر خرمنی ۵ من تبریز بدین منظور کسر میشود. در کردستان در بسیاری از دهات کوچک و بزرگ «ملا»ئی وجود دارد که معمولاً ارباب يك الی پنج خره از محصول باو میدهد و در اعیاد موسوم به عید فطر و عید قربان يك دست لباس بوی می‌بخشد.^۳ رعایان نیز از قرار هر خانوار تقریباً ۵ الی ۲۰ من تبریز باو محصول^۴ میدهند. هر جا که مسجد باشد سوخت آنرا معمولاً مالك تهیه میکند و در پاره‌ای از موارد عواید يك آسیا بمخارج مسجد اختصاص داده میشود چنانکه در حسن‌آباد نزدیک سنندج عواید يك آسیا و نصف عواید آسیای دیگر باین کار اختصاص یافته است. در سیستان ملا از هر زمینی یعنی باصطلاح از هر حصه‌ای ۲ من زابل محصول میگیرد.

حاصل کلام آنکه در زمینه مسائل مربوط با اداره امور محلی و همچنین در

۱ - این اشخاص را در پاره‌ای از نقاط «مفتخوار» خوانند و غالباً کدایانی بیش نیستند که بزنی سائلان روحانی در آمده اند و از نیک نهادی روستائیان بهره میگیرند. ۲ - نگاه کنید به ص ۵۹۴، حاشیه ۱. ۳ - این لباس در اصطلاح محل «خلعت» خوانده میشود و این کلمه در سابق بردائی اطلاق میشد که سلطان بوزرا یا سفرا یا کسان دیگر بنشانه لطف و مرحمت عطا میکرد. ۴ - این راز کوه می‌شمارند که معنی اصلی آن مالیات مخصوص صدقه و خیراتست. نگاه کنید به ص ۸۷.

مورد حقوق و رسوماتی که در بسیاری از دهات خاصه دهات واقع در نواحی دور دست وصول میشود باید آثار و بقایای گوناگونی از راه و رسم قدیم سراغ کرد. اگر چه این رسومات یادگار روزگار است که اقتصاد دهات یکسره بر مبنای غله قرار داشت و در مقام مقایسه، دهات آن زمان نسبت بدهات امروز بمیزان بیشتری از استغناء برخوردار و برپای خود استوار بود با اینهمه همین رسومات هنوز تاحدی حکایت از اوضاع اجتماعی و اقتصادی موجود میکنند. و اما در مورد رسومات نوع دوم یعنی حقوقی که برای پرداخت مزد خدمتگزاران محلی وصول میشود میتوان روش و تمایلی شبیه آنچه در فصل هشتم یاد شد سراغ کرد بدین معنی که آنچه در سابق عرف و عادت نام داشت امروز قوت قانونی یافته و ناگزیر این کار بسود مالک تمام شده است. نکته دانستنی آنکه کدخدا که در سلسله مراتب مأموران دولتی در آمده است نماینده مالک می باشد (یا اینکه او را بصورت نماینده مالک در آورده اند) و حال آنکه دشتبان اگر چه نماینده کشاورزان است با اینهمه موقع و مقام رسمی ندارد.

فصل بیستم

گله‌ها و چراگاه‌ها

صرف نظر از گله‌هایی که بعناصر نیمه اسکان یافته تعلق دارد دو نوع مهم از انواع گله‌داری را میتوان سراغ کرد که متعلق بعناصر اسکان یافته است یعنی اولاً گله‌های عظیمی که متعلق بمالکان است و ثانیاً گله‌های کوچکی که بدهقانان تعلق دارد. در مورد نخستین گله داری مستقل و مجزی از زمین- داریست و هر چند گله‌داری ممکنست یکی از عواید مهم مالک را تشکیل دهد - که غالباً نیز چنین است- با اینهمه این عواید برای او اهمیت حیاتی ندارد و در حکم کار و کوشش فرعی و ضمنی است نه فعالیت اصلی و مستقیمی که با کار ملک‌داری وی رابطه نزدیک داشته باشد. اما این نکته در مورد زارع غالباً صدق نمیکند. چنانکه در فصل چهاردهم بیان کردیم زارع از راه گله‌داری بعوایدی که از زراعت بدست می‌آورد (یعنی درآمدی که در غالب موارد کفاف معیشت او و خانواده‌اش را نمیدهد) می‌افزاید. این نکته نه تنها در مورد خرده مالک بلکه در مورد زارع سهم بر نیز صادق است.

اهمیت نسبی گله‌داری در اقتصاد محلی فرق می‌کند و بیشتر بستگی بآب و هوای نواحی مختلف دارد چنانکه فی‌المثل در حواشی کویر هر گزی یعنی در ناحیه یزد و قائنات گله‌داری تأثیر مهمی در اقتصاد محلی ندارد. اما از سوی دیگر در مغرب ایران معیشت رعیت همان قدر که بزراعت بستگی دارد به گله‌داری نیز پیوسته است. گله‌داری سه‌فایده عمده دارد: اولاً ازین راه تاحدی برای زمین کود فراهم میشود. ثانیاً محصولات حیوانی مانند کشک و روغن و پنیر و غیره از عوامل مهم غذائی زارع و خانواده‌اش بشمار میرود و

فروش مقدار زائد بر احتیاج او بمیزان عواید او می‌افزاید. ثالثاً در پاره‌ای از نقاط از موی بز پارچه و طناب چادر و از پشم گوسفند فرش می‌بافند. در سیستان جماعتی از مردم منحصرأ بکارهای کله‌داری سرگرم اند و آنان را «گاو داران» خوانند. کله‌های گاو در نیزارهای مرداب می‌چرند بدین معنی که هر روز بامدادان از آب می‌گذرند بوجه نیزار می‌روند و شبانگاه باز می‌گردند. اعراب مقیم ناحیه واقع در ناحیه میان دزفول و شوشتر و عقیلی و شعیب نیز با کله‌داری گذران می‌کنند اما عملاً درین مورد کله‌بانان تعلق ندارد و گاو میش‌ها را بموجب قراری که «تراز» خوانند می‌چرانند. بعبارت دیگر گاو میش‌ها را برای مدت معینی می‌چرانند و سالی فلان من بابت هر رأس بمالك می‌دهند و معمولاً این مقدار عبارتست از ۴ الی ۶ من تبریز. پس از انقضای مدت گاو میش‌ها را بصاحبانش برمی‌گردانند و اگر گاو میش‌ها در طی مدت قرار داد تولید مثل کرده باشند عده موالید میان مالك و گاو چران تقسیم می‌گردد یا مجموع قیمت آنها تعیین و بالغ بر نصف آن از طرف دومی باولی پرداخته میشود. در فراخ سالی سودی که گاو چران بدست می‌آورد عبارتست از رأسی ۵ الی ۶ من تبریز. اگر یکی از گاو میش‌هایی که باو سپرده شده به مرک طبیعی سقط شود گاو چران مسؤولیتی ندارد اما اگر بر اثر سهل‌انگاری تلف گردد باید تاوان نصف قیمت او را بمالك بدهد. گاو چران از قرار هر رأس گاو میش سالی ۵۰ ریال بعنوان حق مرتع بمالك مرتعی که گاو میش‌ها در آن می‌چراند می‌پردازد.

در مورد کله‌های متعلق بمالکان باید دانست که در غالب موارد آنها را بچوپانی مطابق قراری اجاره می‌دهند و این پیمان از بعضی جهات شبیه قرارداد مزارعه است که برای زراعت زمین میان مالك و زارع منعقد میشود و

محصولات حیوانی کله بنسبت های مختلف بین طرفین تقسیم میگردد . دو نوع مهم قرارداد معمول است، یکی موسوم به «دندانی» است و دیگری چنانکه پیس ازین یاد شد «تراز» خوانده میشود . خاصیت بارز قرار داد «دندانی» آنست که چوپان آن عده از حیواناتی را که در ابتدای اجرای پیمان از مالك تحویل گرفته است پس از انقضای مدت پیمان بمالك پس میدهد و مازاد عده را خود صاحب میشود .

مالكان حوالی طهران معمولاً کله های خود را بر طبق نوعی از انواع این پیمانها اجاره میدهند مثلاً در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ۸ ش.] در دره جاجرود چوپان بابت هر يك از حیوانات شیرده نیم من تبریز روغن بمالك داده است . در پاره ای از نواحی مرکزی ایران نیز همین مقدار روغن بابت هر رأس حیوان اعم از نر و ماده و شیرده و سترون بمالك داده شده است .

در ناحیه تربت حیدری قرارداد های مختلفی با چوپانان میندند ۱ . یکی از انواع قراردادها آنست که مالك بز و گوسفند را پس از زائیدن برای مدت معینی در ازاء مقدار معینی روغن یا کشك بچوپان واگذار میکند . حداعلاى این مقدار عبارتست از نیم من تبریز روغن بابت هر رأس بز یا گوسفند برای هفتاد روز بعلاوه ۵ سیر کشك .

در حوالی جهرم به پیمان «تراز» و «دندانی» در همه جا بر میخوریم . در این ناحیه معمولاً بز و گوسفند را اندکی پیش از زائیدن بچوپان میسپارند . بموجب «تراز» چوپان بگردن میکیرد که حیوانات را بدوشد و مقدار

۱- کله ای را که مر کب است از ۶۰ رأس دو چوپان نگاهداری میکنند که يك خردوسك کله نیز در اختیار دارند . جیره سگهای کله عبارتست از روزی ۱۰ سیر آرد جو که کله دارد در زمستان تا موسم زائیدن گوسفندان با آنها میدهد .

معینی از محصولات حیوانی را بمالك بدهد و حیوانات را پس از انقضای مدت قرار داد باو باز گرداند و آنچه زارع بعهدہ میگیرد که بمالك دهد معمولاً عبارتست از قرار هر رأس گاو يك من تبریز و از قرار هر رأس کوسفند یا بز يك چارك. قرارداد «دندانی» تنها در مورد بز و کوسفند معمول است. عده ای مثلاً شصت بز دو ساله را بز زارع تحویل میدهند و از رسیدی می گیرند باین مضمون که او در فلان تاریخ شصت بز دو ساله و از قرار هر سه رأس بز سالی يك من تبریز روغن یعنی ۲۰ من تبریز برای تمام مدت قرارداد بمالك خواهد داد. در ضمن تمام بزغاله ها و همچنین پشم آنها بز زارع تعلق میگیرد و هر بزی تلف شود او مسؤول است. در ناحیه ممسنی کوسفند و بز و گاو میش را بر مبنای «تراز» اجاره میدهند و آنچه درازا میگیرند معمولاً عبارتست از تقریباً سالی يك من تبریز بابت هر رأس گاو میش و نیم وقه [بفتح اول و شدو کسر دوم] بابت هر رأس کوسفند یا بز.

در اراك معمولاً مدت قرارداد «دندانی» عبارتست از چهارالی هفت سال. کشاورز متعهد میشود که سالانه بابت هر میش نیم من تبریز و بابت هر بز يك من تبریز روغن بکله دار بدهد.

این دونوع قرار دادی که ذکر کردیم در هر جا که عده معتنابی از چهار پایان مزبور وجود داشته باشد معمول است. با اینهمه قراردادها منحصر بهمین دونوع نیست و غالباً اتفاق می افتد که زارعی عده معدودی از حیوانات را از مالك یا رعایای چیزدار تری که بیش از قدرت مراقبت خود چهار پا دارند بر حسب یکی از انواع و اقسام قراردادها اجاره میکند.

همچنان که مالك در پاره ای از موارد بعضی زمین ها را مشمول قرارداد مزارعه نمیکند و از عمل توزیع کلیه اراضی ده میان زارعان سهم بر مستثنی میدارد

بهمان نحو نیز وی پیوسته همهٔ احشام خود را بر اساس پیمان «تراز» یا «دندانی» اجاره نمیدهد بلکه چوپانی را برای گله اجیر میکند و مزد نقدی یا جنسی یا هم نقدی و هم جنسی باو میپردازد. در ناحیهٔ تربت حیدری مزد شبانان را بانواع مختلف میپردازند: (۱) یا بوسیلهٔ پرداخت مزد نقدی و جنسی از قبیل سالی ۱۰۰۰ ریال پول نقد و ۲ خر و ارگندم و یک نیم تنهٔ نم‌دی و یک جفت کفش (۲) یا بوسیلهٔ قراردادی که بر طبق آن قسمتی از موالید یعنی بزغاله‌ها و بره‌ها بچوپانان مبرسد مثلاً ده درصد عدهٔ بره‌ها یا بزغاله‌هایی که وی آنها را پس از زاده شدن و از شیر گرفتن یعنی قطع نظر از عده‌ای که تلف گشته اند بمالك تحویل میدهد. بچوپانانی که بره‌ها و بزغاله‌های شیرخوار را میچرانند مزدی از قرار ماهی ۵ الی ۶ من تبریز غله داده میشود و همچنین آنان هفته‌ای یک روز عواید حاصل از فروش شیر را دریافت میکنند. این گونه چوپانان را «خلامه چران» [بفتح خا] خوانند.

در خوزستان مزد شبانان را بانواع مختلف میپردازند. درباره‌ی ازموارد بابت هر رأس از حیواناتی که بآنان واگذار شده است مبلغی پرداخته میشود چنانکه در عرب عباس واقع در حوالی اهواز در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] از قرار هر رأس بز و گوسفند ماهی ۲ ریال بچوپانان پرداخته‌اند.

در سال ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] در یکی از دهات خرده مالك ناحیهٔ کوه کرگس بهر يك از چوپانان مشخص‌ترین فرد قریه جیرهٔ ماهانه‌ای داده شده که عبارت بوده است از چای و قند و توتون و لباس و مزد سالانه‌ای به مبلغ ۱۰۰۰ الی ۳۰۰۰ ریال.

عدهٔ گله‌های متعلق بکشاورزان در هر جا بنسبت معتناهی فرقی میکند. مثلاً در قهریجان ۱۵۰۰۰ بز و گوسفند بدهقانان تعلق دارد. در بر خوار عدهٔ

انگشت شماری از دهقانان دارا ترا از ۱۰۰۰ الی ۲۰۰۰ رأس بز و گوسفند دارند. در مورچه‌خورت که در آنجا تنها بوسیله کشاورزی نمیتوان گذران کرد مردم محل غالباً دارای کله‌های بز و گوسفندند.^۱ وضع آب و هوای دهات واقع در حاشیه کویر مرکزی که از قم شروع میشود و از کاشان و از میان ناحیه کوه کرکس گذشته بنواحی جنوبی و یزد امتداد پیدا میکند برای نگاهداری کله‌های عظیم مناسب نیست. در ناحیه یزد بواسطه نبودن چراگاه بندرت اتفاق می‌افتد که زارعی بیش از سه چهارم رأس بز و گوسفند داشته باشد اما در ناحیه پشت کوه یزد دهقانان عده نسبتاً بیشتری کله دارند زیرا در آنجا وضع مراتع از نظر آب و هوا مساعدتر است. در قائنات بواسطه نبودن چراگاه عده کله‌ها کمتر است. در آنجا غالب روستائیان بیش از چند رأس بز و گوسفند ندارند و اینها در پیرامون دهکده می‌چرند. در ناحیه سقز اگر چه مالکان صاحب کله‌های عظیم اند با اینهمه غالباً هر يك از رعایا بیش از ده الی بیست رأس بز و گوسفند ندارند. در ناحیه تربت حیدری هر زارعی پنج الی ده رأس بز و گوسفند دارد. در جاجرود واقع در حوالی طهران مهمترین عواید کشاورزان از کله‌داری بدست می‌آید. قسمتی از اراضی مجاور جاجرود «قرق»^۲ است و بهمین سبب عده کله‌هایی که روستائیان حق دارند در این ناحیه بچرانند محدود است. پائین‌تر از رودخانه که بسوی ورامین میرود یعنی در توجال مردم محل بیشتر با کله‌داری گذران میکنند. عده این کله‌ها نسبتاً اندک است و بزرگترین آنها شاید از ۴۰۰ الی ۵۰۰ رأس تجاوز نکند. مردم این ناحیه از عناصر نیمه‌اسکان یافته‌اند

۱- در سابق مردم مورچه‌خورت از راه شترداری و با اجازه دادن شترهای خود برای حمل و نقل بمعاش خویش کمک میکردند اما اکنون با افزایش وسائل نقلیه و توری بازار شترداری از رونق افتاده است. ۲- نگاه کنید به ص ۴۵۷.

وهنگام تابستان بدره لار کوچ میکنند .

درموردی که عده حیوانات متعلق بدهبانان کم است غالباً برای فرستادن آنها بچراگاه ترتیبی میدهند که براساس تعاونی قرار دارد و بچوپانی که این کار را برعهده میکیرد از قرار هر رأس چهارپائی که سپرده باوست مقدار معینی مزد میپردازند. مثلاً در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] در بگی جان [بفتح با] هشت گله کوسفند و دو گله گاومتعلق بروستائیان وجود داشت و هر کله را چوپانی بود که باو بر حسب عده چهارپائی که بوی سپرده بودند مزد میدادند . در اسد آباد در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] مزدی که بچوپانان پرداخته اند عبارت بوده است از قرار چهارپائی ۵ الی ۱۰ ریال .

در بعضی دهات قانئات چوپانانی هستند که در خدمت همه روستائیان اند و مقداری از محصول هر «تیر کار»^۱ برای آنان کسر میشود چنانکه در حسن آباد و ماجان و کاخ هر تیر کاری را چوپانیست که هر یک ۴۲ من بیر چند [تقریباً شصت و دو من تبریز] از تمام محصولات یک تیر کار را دریافت میکنند .

هر چند گله های بزرگ متعلق بمالکان را معمولاً بمراعات تابستانی میفرستند با این همه عده گله هایی که در تابستان بخارج از ده فرستاده میشوند متفاوتست . در نقاط گرمتر ایران معمولاً گله هارا در تابستان بمراعات واقع در جاهای خنک تر میفرستند . در نقاط معتدل تر نیز تمایل روستائیان بر اینست که گله های خود را بخارج از ده کده (اگر چه حول وحوش آن باشد) بفرستند . درین گونه موارد عده ای از زنان روستائی همراه گله میروند و در بیرون از ده کده چادر میزنند و در تابستان یا قسمتی از آن در چادرها بسر میبرند . هنگامی که بنا باشد گله را بدشت و جاهای دور تر بفرستند معمولاً درین مورد تنها چوپانان را با گله همراه

۱- برای معنی این لغت نگاه کنید به ص ۵۲۲ .

میکنند. در خشك سالی که وضع مراتع مساعد نیست مسافتی که گله طی میکند نسبتاً بیش از مسافتی است که در فراخ سالی می پیماید. در زمستان در نقاط کوهستانی که برف مانع از چراندن گله در دشت میشود به احشام علیق یا یونجه میدهند و آنها را در آغل نگاه میدارند. در ناحیه واقع در شمال اصفهان و اطراف میمه غارهای زیرزمینی بنام «بوم کن» (یا «بوم کند») میکنند و بزها و گوسفندها را در سردترین روزهای زمستان در آنها نگاه میدارند. سپس پشگل آنها را جمع میکنند و بمصرف کود میسازند. در ناحیه اصفهان اگر بز و گوسفندهای متعلق بدhqانان باهم تشکیل کله عظیمی را بدهند معمولاً آنها را بمراتع بیلاقی میفرستند. در قهریجان رمه های دهات را در تابستان بفریدن یا چهارمحال میفرستند. در برخوار رمه های متعلق بدhqانان را نیز در تابستان بنقاط کوهستانی مانند فریدن میبرند. در مورچه خورت هم کله های بزرگتر را بفریدن یا متع [بضم اول و فتح دوم] میبرند. در سراسر ناحیتی که از قم شروع میشود و از کاشان گذشته بجنوب ادامه می یابد و به یزد میرسد کله های روستائیان و همچنین کله های متعلق بمالکان را در تابستان برای چرا بنقاط کوهستانی میفرستند و در خشك سالی ممکنست چوپانان برای یافتن چرا گاه ناچار بطی مسافتی بسیار شوند چنانکه در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷۷ ش.] کله های از نائین تا کله رود [بکسر کاف و فتح لام] نزدیک جوشقان آمده بودند.

در کردستان کله های دهات را در غالب موارد بچرا گاه میفرستند اما در قریه حسن آباد نزدیک سنندج چون عده معتنابهی باغ هست دهقانان معمولاً بزها و گوسفندان خود را با ببرک درختان و کاه بن و علفهای هرزه ای که در باغها میروید میچرانند. در کرمان نیز کله های کوچک مشترکی وجود دارد که متعلق بهمه روستائیانست و از احشامی تشکیل شده که متعلق بر عیاست. بدین

معنی که هر زارعی دارای چند رأس بز و گوسفندست. این گله‌ها را نیز در مجاورت دهات با کاهبن هائی که پس از درو کردن خرمن بجامیمانند و همچنین با علفهای، هرزه‌ای که در باغهای دهمیروید و شاخه هائی که هنگام هرس از درختان می‌چینند و بایونجه و مانند این‌ها می‌چرانند.

در ناحیه یزد گله‌داری تابع راه‌ورسم دیگری است. عشایر قشقائی و دیگر عشایر بر حسب عادت گوسفندان خود را پیش از نوروز می‌آورند و آنها را بمردم محل نسیه می‌فروشند. آنگاه اینان گوسفندان را فر به می‌کنند و پس از تقریباً چهل‌الی‌شصت روز می‌فروشند و دین خود را ادا می‌کنند و ازین کار صرفه می‌برند. گاهی مالکان گوسفندان خود را با همین شرایط بز ارعان می‌فروشند و غالباً بز ارعی بر می‌خوریم که دارای دوسه گوسفند است و قصد دارد که آنها را برای فروختن پروار کند.

در فصل هشتم این کتاب در باره مراتع از نظر حقوقی سخن گفته و در فصل یازدهم نیز باین مطلب در مواردی که بمناطق عشایر نشین ارتباط دارد اشاره کرده‌ایم. در اراضی خرده مالک، مراتع اطراف ده معمولاً میان همه روستائیان مشترك است و گله‌های دهقانان در آنها می‌چرند. در زمین‌های اربابی رعایا معمولاً حق دارند که گله‌های خود را در چراگاههای پیرامون دهی که در آن بسر می‌برند بچرانند هر چند از آن مالک بوده باشد. در آن قسمت از مناطق عشایری که مراتع بمالکان اسکان یافته تعلق دارد این گونه چراگاه‌ها با جاره داده می‌شود با اینهمه چراگاههای پیرامون دهات و متصل بآنها مشمول این قاعده نیست و تأثیری در حق انتفاع روستائیان اسکان یافته از مراتع مزبور ندارد. در مواردی که کسان دیگری بجز رعایای ده بخواهند از چراگاه‌های ده استفاده کنند، که غالباً این امر اتفاق می‌افتد معمولاً از آنان

حق‌المرتبع وصول میشود .

چراگاههای آذربایجان غالباً یا خالصه‌است یا بعمده مالکان تعلق دارد. در پاره‌ای از نقاط مانند املاک خوانین افشار محصول شیر کله رعایا سالی یک روز بعنوان حق‌المرتبع بمالك میرسد .

در ناحیه اصفهان نیز مراتع اطراف دهات معمولاً متعلق بمالکانست در کردستان مراتع معمولاً از آن مالکانست. در ناحیه سنندج چیزی بعنوان حق‌المرتبع از دهقانان وصول نمیشود با اینهمه در ناحیه سقز هر سال از هر خانوار حق‌المرتعی در حدود ۱۵۰-۲۰۰ ریال دریافت میشود .

در اسدآباد نیز مراتع متعلق بمالکانست و آنها را بعشایر و جز آنان اجاره میدهند . با اینهمه دهقانان حق دارند که از چراگاههای اطراف دهات استفاده کنند .

مراتع واقع در پیرامون دهات اربابی اراک بمالکان تعلق دارد و در بسیاری موارد روستائیان حق دارند که گله‌های خود را در آنها بچرانند. در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳- ۴ش]. بابت گله‌هائی که از خارج بانجا آورده بودند از قرار هر ۱۰۰ رأس بز یا گوسفند ۷۰۰ الی ۱۵۰۰ ریال وصول شده است .

چراگاههای پاره‌ای از نقاط واقع در حوالی طهران بخصوص دره لار خالصه‌است و این مراتع را در پاره‌ای از مواد اجاره میدهند یا مستاجرین بنوبه خود آنها را بدیگران اجاره میدهند. از صاحبان گله‌هائی که درین مراتع میچرند بابت هر رأس مبلغی در حدود ۱۲ ریال وصول میشود . در طالش مراتع غالباً بعمده مالکان تعلق دارد .

روستائیان ساوه از چراگاههای دهات برای گان استفاده میکنند اما از دیگران حق‌المرتعی وصول نمیشود .

در غالب نقاط خراسان مالک مرتع از دیگران «حق المرتع» وصول میکنند. در پاره‌ای از موارد دهقانان ملزم بپرداخت حق المرتع اند هر چند مرتع متصل بدهی باشد که در آن بسر میبرند. مثلاً در طرق، نزدیک مشهد بابت استفاده از مراتع ده حق المرتعی از قرار سالانه ۱۰ ریال بابت هر رأس گوسفند و بز از مردم ده و ۱۵ ریال از دیگران وصول میشود. در **خیابان** در پاره‌ای از موارد مراتع دهات را مستأجران آنها ب دیگران اجاره میدهند و حق المرتع بوسیله مستأجر دست دوم وصول میشود. صاحب هر «جفت» زمین حق دارد که ده رأس بز یا گوسفند را مجاناً در مرتع بچراند. حق المرتع بابت گاو و خر وصول نمیشود. حق چراندن گله را در زمین کاهبن از قرار گوسفندی یا بزى ۳۵ ریال اجاره میدهند. در شادکان رعایا از پرداخت حق المرتع از قرار زارعی يك گاو و يك الی پنج بز یا گوسفند معاف اند ولی بابت مازاد این عده در مراتع نزدیک شهر مشهد هشت ریال و در جاهای دورتر کمتر از این مقدار وصول میشود. در تربت حیدری بگله رعایائی که در املاک اربابی میچرند حقی معروف به «حق السهم» تعلق میگیرد یعنی در طی شصت روز متناوب که میشها و بزهای ماده گله شیر میدهند محصولی را که از دوبار دوشیدن آنها بدست میآید باید بمالك یا فقط يك بار بمالك و بار دیگر بكدخدا داد. این «حق السهم» علاوه بر «حق المرتعی» است که بگله‌هائی که عده آنها متجاوز از ۴۰۰ رأس بز یا گوسفند است تعلق میگیرد. دهقانانی که هر يك دارای پنج الی ده رأس بز و گوسفندند حق دارند که گله مشترکی را که عده آن ۴۰۰ رأس باشد بر ایکان بچرانند. درین مورد معمولاً حق المرتعی برای مدتی معین يك جسا از آنان وصول میشود. مردم بیگانه‌ای که گله‌های آنان از میان مرتع ده میگذرد حق العبور میپردازند. در شصت دره که خالصه است حقی از قرار

هر بزی یا گوسفند نیم ریال وصول میشود یا اینکه حق بهره برداری از مرتع را یک کاسه اجاره میدهند. سابقاً مراتع واقع در کوه سرخ نیز خالصه بود و معمولاً حق المرتعی از قرار هر بزی یا گوسفند نیم ریال از بهره بردارن وصول میشد. در اواخر دوره قاجاریه این مراتع را مالکان غصب کردند. میگویند که امروز روز آنان بمیزان بیشتری حق المرتع وصول می کنند. معمولاً مالکان مزبور از صاحبان کله هائی که در زمین های پوشیده از کاهبن میچرند حق المرتعی میگیرند.

در ایالت کرمان معمولاً حق المرتع دریافت نمیشود. در بعضی موارد اگر کله متعلق بغریبه ای در مراتع ده بچرد حق المرتعی از او میگیرند چنانکه در شاه آباد حال بدین منوال است. با این همه بر روی هم مالک از آمدن کله بزمن های خود بسبب کودی که ازین راه بدست میآورد خشنودست.

در فارس بسیاری از مراتع یا متعلق بعشایرست یا عشایر بحکم سنت نسبت بیعضی مراتع صاحب حق اند^۱ اما چنانکه در پیش گفتیم این نکته شامل حال چراگاه هائی نیست که در اطراف دهات قرار دارد و متعلق بمالکان آن دهاتست. مراتع قرا بولاغ بنام مالک آنجا ثبت رسیده است اما دهقانان مشترکاً از آنها بهره میبرند. در اصطهبانات ونیریز حق المرتع هیچ وصول نمیشود. در خوزستان کشاورزان از چراگاه های پیرامون دهات استفاده میکنند و در مورد وصول حق المرتع راه و رسم معمول متفاوتست. در رام هرمز که مراتع بمالکان تعلق دارد حق المرتعی از قرار هر ۱۰۰ گوسفند ۳ رأس وصول میشود و درین مورد فقط گوسفندانی را می شمارند که پشم آنها را چیده باشند. میگویند رسم وصول حق المرتع یادگسار ایامیست که این ناحیه در ملکیت

خوانين بختياری بوده است. در ناحیه خلف آباد هيچ حق المرتعی وصول نمیشود اما در سابق صدی پنج عده بزها و گوسفندان را بعنوان حق المرتع میگرفته اند. در عقيلي در دهات آبی بیشتر مردم با رمه های خود بقشلاق میروند و معدودی از آنان در دهات باقی میمانند.

مختصر آنکه در ايران کم تر جائي میتوان یافت که در آن زارع صاحب بز و گوسفند نباشد و در بعضی نقاط محصول اين حيوانات تنها وسیله معیشت دهقانان را تشکیل میدهد و این نکته از اینجا بر میآید که می بینیم که در بسیاری نقاط خاصه در مغرب ايران و در آذربایجان از جمله عوارضی که ارباب از رعیت میگیرند معمولاً مقداری روغن است^۱. خواه این نکته حکایت از وصول حق المرتع در قدیم کند و خواه نشانه ای از نوعی بیگاری باشد که در گذشته معمول بوده است در هر حال دلیل آشکار است بر اینکه رعایا دارای بز و گوسفندند و این مطلب مسلم میدارد که روش زندگانی آنان هم دارای جنبه شبانی و هم کشاورزی است در گذشته زندگانی روستائیان ايران بیشتر دارای جنبه شبانی بوده است و حتی دهقانان این روزگار با اینکه نیاگان شان از دیر باز ده نشینی گزیده و دارای زندگانی ثابتی شده اند هنوز خود آنان در باره ای از نقاط تاحدی گله دار بشمار میروند. ملکیت مراتع و مساله حق المرتع نیز مانند انواع و اقسام دیگر زمین داری تابع تغییرات محلی معتنا بهی است و مبنای این امور مانند روش مزارعه بر عرف و عادت است. مالکان نقاط مختلف در مورد استفاده رعایا از مراتع کم و بیش بلند نظری نشان میدهند. ازین رو پیوسته نباید چنین استنباط کرد که اگر بار تقاضای مالك بردوش زارع گرانست پس حق المرتعی هم که میگیرد باید گزاف باشد. مثلاً در کرمان که رابطه مالك

۱- نگاه کنید بفصل هیجدهم.

وزارع حقاً مساعد بحال دوّمی نیست حق المرتع ازوی وصول نمیشود . از سوی دیگر در ناحیه سقز مالک از زارع حق المرتع میگیرد و این نکته درخور توجه است که با وجود مساعد بودن نسبی آب و هوا درین منطقه هر زارعی بیش از چند رأس بز و گوسفند ندارد . بر روی هم چنین مینماید که مقصود از گرفتن حق المرتع از رعیت باز داشتن او از کله داریست و باید دانست که هر چند کله داری یکی از عوامل مهم اقتصاد روستائیت با این همه اگر زارعی بتنهائی بیش از چند رأس بز و گوسفند داشته باشد این مطلب در حکم مستثنیات است نه قاعده کلی . نکته دیگری که درخور دقت است آنکه دهقانان در مواردی که میخواهند برای چراندن اغنام خود تریبی بدهند تا حدی با هم همکاری میکنند . این نیز از جمله اقداماتیست که در زمینه «خودیاری» صورت میگیرد و از نکاتیست که هنوز در جوامع روستائی مشاهده میشود و ظاهراً یادگار روزگاریست که جامعه روستائی واحدی قائم بالذات و خودمختار و بنسبت ثابت و استوار بشمار میرفت .

فصل بیست و یکم

مسائل و مشکلات زارع :

روشهای کشاورزی

مسائلی که زارع سهم بر و خرده مالک یکسان با آن روبرو می باشد ناشی از اوضاع و احوال طبیعی و نقایص فنی است. کم قوتی زمین، سایش و آب بردگی زمین، آفت زدگی، سیلهای اتفاقی و تنزل درجه بارندگی را تا حدی میتوان با بکار بردن « تکنیک » متری جبران کرد. اما اقدامات دامنه دار بمنظور جبران سایش و آب بردگی زمین، دفع آفات و بهبود امر آبیاری نیازمند بکار بردن سرمایه ایست که از حدود توانائی زارع بیرونست. مسائل فنی مبتلی به زارع عبارتست از روشهای کشاورزی و امور مالی (مانند بدست آوردن اعتبار)، امور بازرگانی مانند روش عرضه کردن محصول، کارهای مربوط به ارتباطات، تثبیت مال الاجاره و امنیت داشتن از نظر اجاره و زمین داری. تمام این مسائل بجز دو مسأله اخیر هم برای خرده مالک و هم برای زارع اهمیت حیاتی دارد.

بر افزایش و مسطح کردن زمین و با اصطلاح « تراس بندی »^۱ در دره های

۱ - تراس بندی (مأخوذ از terrasse فرانسه که بانگلیسی terracing گویند) اصطلاحی است که در نشریات رسمی کشاورزی ما بکار رفته و آن عبارتست از هموار کردن و مسطح ساختن زمین خاصه اراضی کوهستانی که دارای شیب های تندست. درین گونه نقاط زمین را بوسیله خاک برداری، سنگ چین یا بوسایل دیگر مسطح و هموار میکنند تا بدین گونه مانع از سایش خاک بوسیله باد یا آب شوند و چون در نتیجه زمین بصورت پلکان در می آید ازینرو این عمل را بطور مهم زراعت پلکانی هم گفته اند. حفاظت زمین از سایش باد و خاک بوسیله کشت نباتات و درختان نیز صورت میگیرد. نگاه کنید بمقاله « گزارش سفر پاکستان » بقلم آقای مهندس منوچهر ایازی مندرج در مجله کشاورزی، شماره ۱۰ [اسفند] سال ۱۳۳۶ (مترجم) .

واقع در نقاط کوهستانی در بسیاری جاها با مهارت و مراقبت شایان توجهی ادامه دارد و این نکته را بخصوص میتوان در بسیاری از دهات خرده مالک واقع در ناحیه کوه کرگس مشاهده کرد. با این همه صرف نظر از موضوع « ترانس بندی » کمتر بمسأله سایش خاک که در بسیاری از نقاط واقع در نجد ایران عمومیت دارد توجه شده است و حال آنکه این مسأله در کوهپایه ها بیش از دره ها حائز اهمیت و نیازمند توجه فوریست. خاک زراعتی میل بتلاشی و از هم پاشیدگی دارد. در تابستان سفت و سخت میشود و در هم میشکند و سپس بر اثر وزش باد محو و ساید میگردد. ازین گذشته شیبهای نسبتاً تند و جمع گشتن ناگهانی سیلاب بهنگام بارندگی غالباً سبب تشکیل جویها و آبروها میشود. شخم زدن عمود بر شیب زمین برای ممانعت از شسته شدن خاک زراعتی^۱ بنحوی مؤثر صورت نمیگیرد و تا حدی سبب این کار آنست که زمین مورد تصرف زارع نسبتاً کوچک است. در ایران کمتر جایی را میتوان یافت که آب و باد زمین را بحد وافر تراشیده و نسائیده باشد. این نکته بخصوص در اطراف زنجان بچشم میخورد. در سرحد کویر مرگزی خاصه در جنوب شرقی و مشرق و در حوالی یزد و کرمان و قائنات و سیستان پیشرفتگی کویر را در اراضی مزروع بخوبی میتوان مشاهده کرد، درین نواحی ریگ روان آفت زراعت است.

روشهای زراعتی ایران بمنتهی درجه ابتدائی است. در بسیاری نقاط عمل شخم زدن بوسیله خیشهای چوبی صورت میگیرد که بگاومی بندند. خیش تنها زمین را خراش میدهد و شیار را زیر و زیر نمیکند.^۲ در زمین های دیمی

۱ - Contour ploughing - ۲ - برای بحث مختصری درباره محسنات و سایر مزایای این روش شخم زدن کم عمق نگاه کنید به «توسعه کشاورزی در خاور میانه»، تألیف کین Keen، ص ۱۰۵.

که کمروار گرداگرد ا هواز و بندقير خوزستان کشيده شده است اعراب برای شخم زدن خریا استر. یا اسب یا مادیان بکار میبرند. در بندقير معمولاً خر بکار میبرند. سرعت قاطر یا مادیان در شخم زدن بمقدار معتنا بهی بیش از سرعت گاو و خرست. در پاره ای از نقاط فارس قاطر را بعنوان حیوان بارکش بکار میبرند اما بیشتر در زمین های دیمی نه آبی. در بعضی نقاط مملکت خاصه در سواحل شمالی خلیج فارس، میان دو آب آذر بایجان و مهاباد کوردستان گاو و گاو میش نیز بکار میرود. در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴۰ ش.] قیمت متوسط يك گاو میش در مهاباد ۵،۰۰۰ الی ۱۰،۰۰۰ ریال بود. در پاره ای از نقاط بلوچستان شتر را برای بارکشی بکار میبرند. در بعضی نقاط خاصه در گرمسیر فارس عمل شخم زدن بواسطه روئیدن و غالباً فراوانی بوته «کنار» که باید از ریشه کنده شود تا حد معتنا بهی پیچیده است.

در ناحیه ماربین اصفهان و در یزد و بعضی دهات واقع در حوالی کوه کرگس مانند میمه، ترق [بفتح اول] و بیدهند [بفتح ها] گاو آهن بکار نمی رود بلکه زمین را با بیل شخم میزنند. عمق زمینی که کنده میشود و مقدار خاکی که بیرون میآید نسبت بزمینی که با گاو آهن شخم میشود نسبتاً زیادست اما شخم زدن با بیل کاریست دشوار. معمولاً چندتن با هم زمین را بیل میزنند. برای این کار بیل بکار میرود که دارای دسته ای بلند است و يك قطعه چوب چلیپاگون بالای بیل قرار دارد که بیل زن پای خود را روی آن میگذارد و با حرکتی سریع یا جهش به پیش بیل را در زمین میراند و هنگام بیل زدن معمولاً سه تن یا بیشتر با هم کار میکنند. بکار بردن بیل بجای گاو آهن شاید سه علت داشته باشد. نخست آنکه بوسیله بیل زدن زمین بهتر شخم میشود. دودیکر آنکه در پاره ای از نقاطی که یاد کردیم علیق چهار پا باسانی

بدست نمیآید . سه‌دیگر آنکه وسعت زمین‌های مورد تصرف زارعان مناسبی با روش بیل‌زدن دارد چنانکه فی‌المثل وسعت این زمین‌ها در ماریین از وسعت چنین زمین‌هایی واقع در پاره‌ای از نواحی مجاور اصفهان کوچک‌ترست، با این همه این نکته مطلب را کاملاً توجیه نمی‌کند زیرا در بسیاری نقاط که مساحت املاک کوچک است یا کوچکتر از مساحت املاک ماریین می‌باشد بیل‌زدن زمین معمول نیست . در برخوار نزدیک اصفهان نخست زمین را بیل می‌زنند آنگاه با گاو آهنی که معمولاً دو گاو آنرا میکشد زمین را شخم می‌کنند .

بذرها در زمین می‌افشانند و مقدار بذری که بنسبت مساحت زمین می‌افشانند در زمین‌های آبی بیش از زمین‌های دیمی است . در بسیاری نقاط مساحت زمین را بر حسب مقدار بذری که در آن می‌افشانند اندازه می‌گیرند مثلاً حساب می‌کنند که مساحت زمین بقدریست که فلان مقدار من تبریز بذردر آن میتوان افشانند .

عده معدودی از مالکان دارای تراکتورند و این نیز در حکم استثناست نه قاعده کلی . در خیابان نزدیک مشهد پنج تراکتور درملکی که شریکت کشاورزی رضا از آستان قدس رضوی اجاره کرده است کار می‌کند. می‌گویند که مخارج اداره کردن این تراکتورها سنگین است و بذرافشاندن در یک هکتار با تراکتور در حدود ۴۰۰۰ ریال تمام میشود. با این همه چنانکه می‌گویند نتیجه کار با تراکتور بهتر از نتیجه کار با گاو آهن است . این تراکتورها متعلق بشرکت رضاست که آنها را بدهقانانی که مخارج زراعت را می‌پردازند کرایه میدهد .

گذشته از گاو آهن در زراعت چندین افزار فرعی دیگر بکار میرود. در پاره‌ای

از نقاط نوعی مازوی^۱ ابتدائی بکاز میرود که به «ماله» معروف است. در غالب نقاط از و جرد کج بیل^۲ بی خبرند. و جین کردن بر فرض که صورت گیرد با دست انجام داده میشود. در مواردی که لازم باشد زمین را بشیارهای عمیق تقسیم و باصطلاح مرز بندی میکنند چنانکه این کار در جالیسزکاری معمول است، پس از شخم کردن یا بیل زدن زمین دو مرد که رو بروی هم ایستاده اند افزاری را بنام «کتر»^۳ [بفتح اول و دوم] متناوباً بعقب میکشند تا خاک توده شود و بشکل مرز در آید.^۴

درو کردن، خرمن کوفتن و و جین کردن با دست صورت میگیرد. برای درو کردن داس دسته بلند و درپاره ای از موارد داس دسته کوتاه بکار میرود. سپس غله را خرمن میکنند^۵ و با دستگاه خرمن کوبی چوبینی معروف به چون [بروزن خون] که در زیر چهار چوب و باصطلاح «شاسی» آن تیغه های مدوری نصب شده است میکوبند. «چون» را بگاویا خریا قاطر می بندند و گرداگرد خرمن میرانند تا دانه های کوفته نشده در مسیر آن قرار گیرد و بتدریج بقطعات کوچک بریده شود. با این همه درپاره ای از نواحی حتی روشهای ابتدائی تری اتخاذ میشود. مثلاً در قراجه داغ بدستگاه خرمن کوبی^۶ بجای تیغه قطعاتی از سنگ نصب می کنند. در نقاط دیگر خاصه

۱ - harrow - ۲ - hoe - ۳ - این افزار را در اطراف طهران کلدرا (بضم اول و فتح سوم) نامند (مترجم). ۴ - این عمل را در اطراف طهران کلدرا کشی خوانند (مترجم). ۵ - حجیم خرمن ها متفاوتست. معمولاً زارع محصول خود را در يك جا گرد می آورد و خرمن میکند مگر اینکه در نقاط مختلف ده دارای قطعات باریکی از زمین باشد که درین صورت در هر جا خرمنی فراهم می آورد. کلمه «خرمن» که معنی کلی آن محصول است بخصوص در مورد توده ای از محصول قطعه زمین معینی بکار میرود. ۶ - در محل معروف است به «ول» [بفتح اول].

درپاره ای از نواحی کردستان و سیستان پنج یا عدد بیشتری از گاوهارا بهم می بندند تا غله دروشده در زیر لگد آنها کوفته شود. باد دادن خرمن باین ترتیب صورت میگیرد که خرمن را با آلتی که معمولاً به «چهارشاخ» معروف است بادمیدهند و پس از آنکه بدین گونه دانه غله از گاه جدا شد آن را بوسیله غرابال های درشت می بیزند و بدین ترتیب خوشه هائی را که دانه های آن کنده شده است از غله جدا میکنند. تمام این عملیات بدست عدد معتناهی از زارعان صورت میگیرد و محتاج صرف وقت نسبتاً فراوانیست^۱.

زراعت برنج بدو طریق صورت میگیرد. در بعضی نواحی مانند خوزستان آنرا در زمین می افشانند اما در نقاطی که برنج کاری آن مهم است مانند مازندران و همچنین لنجان و النجان نزدیک اصفهان نخست برنج را خزانه میکنند و سپس بنشا کردن آن میپردازند. مقدار محصولی که با این روش بدست میآید تا حد معتناهی بیش از مقدار محصول برنجی است که بصورت دست پاش کاشته میشود. عمل نشا کردن و همچنین آماده کردن زمین برای کشت برنج کاریست پر مشقت و ناگزیر در زمین های پر آب صورت میگیرد. در مازندران برنج کاری درشالی زارهای بیشتر بدست زنان انجام می گیرد اما این نکته در موردشالی زارهای کردستان صادق نیست. در موسمی که برنج را نشا و درو میکنند کارگرانی را میتوان دید که از بام تاشام درشالی زارها سرگرم کارند و تا قوزک پا یا زانو در آب و گل فرورفته اند و زنان کارگر نیز غالباً کودکان خود را همراه دارند.

۱ - درپاره ای از نقاط رنجبران بی زمین اینجا و آنجا بدنبال خرمن میروند تا شاید بر حسب اتفاق موفق بیافتن کارشوند.

کود در همه جا بکار نمی‌رود^۱ و در بعضی نقاط مانند قراجه داغ اساساً کود مصرف نمی‌شود. فضولات حیوانی بیشتر بمصرف سوخت می‌رسد. با این همه بزها و گوسفندان رایله میکنند تا در زمینی که کاهبن دارد بچرند و مقصود ضمنی ازین کار آنست که زمین را با پشگل آنها کود دهند. فضولات منازل را با خاک می‌آمیزند و کود بدست می‌آورند. در نواحی واقع در پیرامون شهرها زمین را بهتر از زمینهای نواحی دورتر میتوان کود داد زیرا فضولات منازل آسانتر بدست می‌آید. در جاهائی که زمین را رشوه می‌دهند غالباً آن را هر سال کشت میکنند و محصول بدست می‌آورند اما در نقاط دور افتاده زمین را فقط آیش میکنند تا دوباره حاصلخیز گردد. در اصفهان فضله کبوترها را در کبوترخانه‌های واقع در حوالی شهر جمع آوری میکنند و بمصرف زراعت خر بزه و گللابی می‌رسانند. در کرمان اخیراً عده‌ای از مالکان شروع بمصرف کودی کرده‌اند که از تفاله ماهی‌های کارخانه کنسرو سازی بندر عباس تر کیب میشود و این کودها را در زمینهای که درخت پسته در آنها عمل می‌آید بکار می‌برند. در جوار اغلب شهرها و دهات ایران بناهای مخروطی و دیوارهای کهنی یافته میشود. که نشانست از مرحله قدیم تر آبادانی آن شهرها - و خاک این ویرانه‌ها را بجای کود بکار می‌برند.^۲

در هر جا روش آیش کردن زمین با جاهای دیگر فرق بسیار دارد بجز در اراضی واقع در مجاورت شهر یادهی که هر سال زراعت میشود. در فراهان اراك آیش یا «سه بکار» است یا «دوبکار». در مورد نخستین در یک سوم زمین غله و در ثلث دوم شبدر می‌کارند و ثلث سوم را هم شخم می‌زنند و برای

۱- در پاره‌ای از زمین‌های دیمی تاحدی علت بکار بردن کود آنست که باران برای پوساندن کود بحد کافی نمی‌بارد. ۲- فریزر که کتاب خود را در ۱۸۳۳ [۱۲۴۹] نوشته است مشاهده کرد، که دیوارهای کهن را ویران می‌کنند و با خاک آنها زمین‌های زراعتی را می‌پوشانند (داستان سف زمستانی، ج ۲، ص ۶۵).

بذرافشاندن آماده میکنند. در مورد دوم نصف زمین را غله میکارند و نصف دیگر را به صیفی کاری یا کشت شبدر اختصاص می دهند. نوع اخیر آبش بیشتر در جاهائی دیده میشود که آب کمتر و زارع بینواترست. چنانکه مثلاً در کزار [بفتح کاف] دردهات نسبتاً آباد هفته و حصار آیش «سه بکار» معمول است و حال آنکه در امبرته [بفتح الف و سوّم و کسر تا] که دارای آب کمتر و رعایای بالنسبه تهیدست است آیش دو «بکار» مرسوم است. زمین های فراهان راهر چهار یا پنج یا شش سال یک بار آیش میکنند.

در اسدآباد همدان زمین را یک سال در میان آیش میکنند و این نکته شامل حال بیشتر اراضی قراجه داغ است.

در کز واقع در برخوار زمین را چهار سال یک بار آیش میکنند و هر زمینی را که بوسیله قناتی مشروب شود آن را بچهار ناحیه یا باصطلاح محل «دشت» قسمت میکنند و هر سال یکی از این دشتهای آیش میشود. درین ناحیه آیش بدین ترتیب صورت میگیرد: در سال اول در فصل پائیز گندم و جو میکارند، در سال دوم بیست الی هشتاد روز پس از نوروز^۱ صیفی کاری میکنند، سال سوم سال آیش کردن زمین است، در سال چهارم زمین را برای بذرافشاندن سال بعد بیل میزنند و شخم میکنند، باین همه مزرعه گلپشا باد، یکی از مزارع کز ازین قاعده کلی مستثنی است و فقط دارای سه دشت است. در نواحی مجاور اصفهان غالباً زمین را یک سال در میان آیش میکنند.

بسیاری از اراضی دره های کوهستانهای پیرامون کوه کرگس هر سال زراعت میشود. چنانکه در ترق (بر سر راه مورچه خورت - کاشان) پس از جمع آوری محصول گندم، جو پائیزه میکارند و پس از برداشت جو شبدر میکارند و پس از

۱ - بیستم یا بیست و یکم یا بیست و دوم ماه مارس.

درو کردن شبدر بکشت خر بوزه میپر دازند. در آبیانه واقع در همان ناحیه پس از درو کردن جو یا گندم شبدر میکارند و پس از برداشت شبدر دوباره در پائیز گندم میکارند.

در فارس طرز آیش کردن بر حسب اوضاع و احوال محلی فرق میکند و بمقدار آب و زمینی که ممکنست بدست آید بستگی دارد. گرمسیر قشقایی غالباً در هر سال زراعت میشود. در سردسیر فیروز آباد زمین های آبی رایک سال در میان کشت میکنند. در جهرم در غالب دهات زمین آبی هر سه سال یک بار آیش می شود و زمین های آبی هر دهه سه «دشت» تقسیم میگردد. در حوالی جهرم زمین دیمی را هر سال زراعت میکنند اما محصول فقط بواسطه نباریدن باران بطور متوسط در هر سه سال یک سال بیارمی آید. اراضی نیریز غالباً یک سال در میان زراعت میشود.

• نظیر این اختلافات در خوزستان نیز مشاهده میشود و زمین دیمی را بمراتب بیش از زمین آبی آیش میکنند. در حوالی دزفول در زمین های آبی غالباً آیش «سد بکار» معمول است و زمین را بسه قسمت تقسیم میکنند. در یک سوم زمین برنج میکارند و در ماه آبان (اکتبر - نوامبر) برداشت میکنند و چون درین هنگام زمین پر آبست نمیتوانند بلافاصله دوباره آنرا زراعت کنند. در دو قسمت دیگر گندم و جو و لوبیا میکارند. پس از برداشت گندم یا جو دوباره در یک سوم مجموع زمین بکشت برنج میپر دازند. در بند قیر، نزدیک اهواز زمین آبی را هر سال و زمین دیمی را یک سال در میان زراعت میکنند. این نکته در مورد عرب عباس (نزدیک کوت عبدالله) نیز صادق است. در عقیلی زمین های برنج کاری از زمینی که غله در آن بیار می آید جداست. زمین نوع اخیر اگر آبی باشد بدو قسمت تقسیم میشود و هر سال بتناوب گندم یا جو یا پنجه در آن میکارند.

معمول ترین روش آبیاری آب انداختن^۱ است. در تا کستانها وزمین هائی که خر بوزه میکارند و در بستانها آب را بوسیله جویها بزمین جاری میکنند. مقدار محصول را بر حسب هر جریب یا بر حسب مساحت معینی از زمین حساب نمیکنند بلکه بر حسب فلان قدر «تخم» یعنی بر حسب اینکه از فلان مقدار گندمی که کاشته اند چند برابری محصول بدست آمده است. مقدار محصولی که بدست میآید در نواحی مختلف بنسبت معتناهی متفاوت است اما در هر حال باستثنای مواردی معدود مقداری که عمل میآید اندک است. بابکار بردن روشهای بهتر کشاورزی و بذرهایی اصلاح شده میتواند انتظار داشت که محصول بیشتری بدست آید. اما عده ای از کسانی که از خارجه بذری وارد کرده و کشت آنرا آزمایش کرده اند ادعا میکنند که هر چند محصول این گونه بذرها در سالهای اول و دوم افزایش مییابد با این همه در سالهای بعد میزان محصول تا میزان محصول بذرهایی بومی تنزل میکند. اطلاعات دقیقی در باره مقدار محصول نواحی مختلف نمیتوان بدست آورد. مادام که چنین اطلاعاتی بدست نیامده است از ارقام مذکور در جدول ذیل که مبتنی بر اطلاعات محلیست میتوان بعنوان محاسبه تخمینی بهره جست. وجود اوضاع و احوال خاصی ممکنست میزان محصول را بالا ببرد و حال آنکه آفات نباتی و کمی بارندگی غالباً باعث نقصان کلی یا جزئی مقدار محصول میگردد. چنانکه خواهید دید در غالب نقاط مقدار محصول زمین های دیمی بیش از مقدار محصول زمین های آبیست و شاید تا حدی سبب این امر، آن باشد که زمین دیمی را بر آب بیش از زمین های آبی آیش میکنند. با این همه باید بخاطر سپرد که «صدی چند»^۲ نقصان کلی یا جزئی میزان محصول دیمی بنسبت معتناهی بیش از محصولات آبیست.

۱ - inundation که بمعنی طغیان کردن و پوشان آب زمین راست و همانست که ما باصلاح «آب انداختن» کوئیم (مترجم).
 ۲ - باصطلاح فرانسوی «پورسانتاژ» (مترجم)

مقدار محصول		نام ناحیه
دیمی	آبی	
—	—	اراك:
—	۱۵—۱۰	فراهان
—	۷—۶	كراز
—	۷—۶	سربند
۱۰	۵—۴	اسدآباد
۱۰—۵	(۴) ۱۵—۱۰	آذربایجان:
۱۵—۵	—	قراجه داغ
—	—	بلوچستان:
—	* ۱۷—۵	بمپور
—	۵	خاش
—	۱۵—۵	بیرجند
—	۱۵—۵	قسمت مرکزی ایران:
—	—	برخوار
—	۲۰	امیرآباد
—	۱۵—۱۰	اردستان
—	۵	جوگند
—	—	کوه کرکس
—	۲۰—۱۵	آبیانه
—	۲۰—۶	جوشقان
—	۱۰	سو
—	۱۰	توق
—	—	ساوه:
—	۷—۵	خرقان
—	۱۰	مأمونیه
—	* ۱۰—۶	طهران
—	—	یزد
—	۲۵—۵	پشت کوه

* بگفته یکی از آگاهان در فراخ سالی محصول نسبتاً فراوانتری بدست میآید.

* در فراخ سالی در محلی مانند ورامین ممکنست به ۲۰ برسد.

مقدار محصول		نام ناحیه
دیمی	آبی	
—	—	فارس:
—	۱۵—۱۰	داراب
—	۵۰	دوبران
۰	۵۰	فسا
—	۵۰	فدسکان
—	۲۵—۱۰	فیروزآباد
۱۲—۱۰	۳۰—۲۵	اصطهبانات
*۸—۰	۱۲	چهرم
—	**۳۰—۲۵	کازرون
—	***۱۲	نیریز
—	۱۰	شیراز
۱۰—۳	۱۰	همدان
—	—	خراسان:
—	۱۵—۵	کاشمر
+۲۵	۱۵	خیابان
—	□ ۱۸—۵	شادکان
—	۲۰—۵	تربت حیدری
—	۷—۸	طرق
—	—	خوزستان:
۲۰	—	اهواز
۱۰	۶—۸	بندقیق
۲۰—۱۰	—	باشت
۱۰—۵	۱۰—۵	بهبهان
۱۲	۶—۵	دزفول
۱۵—۱۲	—	خلفآباد
۲۵	—	قلعه سحر
۲۰—۱۰	—	شعبیه
—	۱۰—۴	کرمان:
—	△ ۵۰	جیرفت
—	—	کردستان:
—	≠ ۲۰	دربند
۶—۴	۴—۶	دیوان دره
۸	۵—۶	سنندج

* تا حدود ۱۵ در فراخ سالی هائی که استثناً آبی می آید. در زمین های دیمی فقط تقریباً سه سال ←

تقریباً در همه جا حمل غله از دشت بانبار بوسیله خر یا سایر حیوانات بارکش صورت میگیرد. گاه را در توری و غله را در گونی میریزند و با حیوانات بارکش حمل میکنند. حمل محصولات کشاورزی از ده بشهر نیز غالباً بوسیله حیوانات بارکش صورت میگیرد. این روش روشی کند و پریزبانست. مقدار محصولی که میتوان بوسیله چهارپا حمل کرد نسبتاً اندک است. ازین گذشته اگر زارع ناگزیر شود که بار را خود حمل و نقل کند و از آنجا که در مورد عرضه کردن محصولات کشاورزی اصول تعاونی معمول نیست خود زارع ناچار بانجام دادن این کارست - باید دهکده را برای مدتی که غالباً ونسبتاً - طولانیست ترك گوید. همچنین اگر زارع ساکن ناحیه ای دور دست باشد و نتواند با زارعی رقابت کند که در نقاط نزدیک بیازار فروش محصولات فلاحتی بسر میبرد درین حال مخارج گزاف حمل و نقل بارهزینه زندگی او را سنگین تر میکند.

در بعضی نقاط آذربایجان غربی، در حوالی رضائیه و در بعضی دهات ارمنی نشین فریدن ارا به کوچک دو چرخه ای معمول است که بگاوتر میبندند.

→ در میان با موفقیت غله عمل میآید.

** مقدار واقعی غله هنگامی که از مزرعه بده حمل میشود بنسبت قابل توجهی کمتر از اینست زیرا مقداری از غله را گنجشک ها میخورند. ازین گذشته چون درو کردن کار پر زحمت و طولانیست هنگامی که غله بیش از حد میرسد از خوشه می افتد همچنانکه این کار در مواردی که تأخیری در درو کردن غله روی میدهد اتفاق می افتد.

** ۱۴-۱۵ در فراخ سالی و ۶ در خشک سالی اما در سالهای متوسط ۱۲ است

+ در فراخ سالی .

□ معمولاً در حدود ۸ .

△ معمولاً در حدود ۷ .

/ در فراخ سالی هایی که استثنائاً پیش میآید .

حمل و نقل محصولات کشاورزی بوسیلهٔ اتومبیل باری و شتر نیز صورت میگیرد اما زارع برای حمل و نقل مازاد محصول خود بندرت ازین وسایل استفاده میکند و بکار بردن اینها بیشتر بعمده مالکان و بازرگانانی انحصار دازد که سروکارشان با حمل و نقل و فروش مقادیر نسبتاً فراوانی از محصولات کشاورزیست .

زندگانی دهقانان بیشتر تابع فصول و ادوار زراعتی است . این فصول منظمأ بدنالهم میآیند و میروند و هر يك از دوره‌هایی که در طی آنها محصولات مختلف کشت میشود از یکدیگر مشخص و ممتازست هر چند برائزوقفه دربارندگی یادیر آمدن باران ممکنست که این فصول و ادوار تغییر کند . شرط اساسی بدست آمدن محصول خوب آنست که میان ماه نوامبر [آبان] و ژانویه [دی] واز نیمهٔ دوم فوریه [نیمهٔ اول اسفند] الی آوریل [فروردین] بحد کافی باران بیارد . نباریدن باران ممکنست باعث شود که دهقانان از گرسنگی هلاک شوند . مؤلف بیاد دارد که در بهار ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] در فارس سفر میکرد و از یکی از نقاط دوردست آن سامان میگذشت . در آن هنگام روستائیان و افراد ایلات و عشایر همینکه میدیدند کسی از گرسیر فارس آمده است نخستین سؤاله که ازو میکردند این بود که « آیا باران آمده است ؟ » . بخاطر دارم که همینکه بارندگی آغاز میشود چگونه مردم محل شادی مینمودند .

برروی هم دهقان ایرانی از فرصتهایی که دارد بخوبی استفاده می کند و باشهامت و پشتکار از کوچکتربین ذخیرهٔ آب در دورافتاده ترین و ناسازگارترین نقاط بهره میجوید و در موسم کشت و هنگام درو ساعتها کار میکند . و اما زمستان زمان سستی اوست و غالباً کاری که خود را بدان سرگرم سازد ندارد . در جنوب ایران گندم و جو را در بین نخستین هفتهٔ نوامبر [دهم تا هفدهم آبان] و

نخستين هفته ژانويه [پازدهم تا هيچدهم اسفند] ميکارند. جورا در حدود ۱۵ تا ۲۰ آوريل [۲۶-۳۱ فروردين] و گندم را در اواخر آوريل [اوائل اردی بهشت] تا اوائل ماه مه [۱۱ اردی بهشت ببعده] درو ميکنند. در نقاط کوهستاني فارس فصل درو تقريباً يك ماه و در جلگه ها عموماً در حدود دو ماه نيم پس از اين تاريخ آغاز ميشود.

فصول زراعتی در يکی از نواحی که نمونه‌ای از زمین های مرتفع قسمت مرکزی ايران است از اين قرار است: گندم بين ۷ ابان^۱ و اول آذر کاشته ميشود و در هر ۴۰۰ متر مربع پنج من تبريز بذر ميکارند و کشت را چهار بار آبياری ميکنند. گندم بهاره را از اول اسفند ببعده و جوی را که از نوع معروف به «جوترش» است از ۷ مرداد الي ۲۰ مرداد و جو پائيزه را از ۷ ابان تا اول آذر ميکارند. جورا سه بار آب ميدهند. نخود را از اول اسفند تا ۹ اردی بهشت ميکارند و هندوانه و خيار و خربزه را از ۳ تا ۸ خرداد. هر گاه آب بدست آيد اين محصولات را آب ميدهند. جورا در اوائل تير و گندم را در دهه دوم شهر يور و سيب زمینی را از اوائل مهر ببعده برداشت ميکنند. در يك دوره عادی پنج ساله محصول يك بار اصلاً عمل نميآيد و اگر بيايد کم است، سه بار بمقدار متوسط و يك بار بمقدار فراوان بدست ميآيد. با اين همه بسا اتفاق می افتد که دو خشک سالی و دو فراخ سالی پياپي پيش ميآيد.

در خراسان گندم و جورا در پائيز ميکارند و در خرداد برداشت می کنند. زمینی را که غله در آن ميکارند يك بار پيش از بذر افشاندن و سه تا پنج بار در بهار آبياری ميکنند. پنبه را در اردی بهشت هر سال برداشت ميکنند. پنبه زار را يك بار پيش از کشت و هفت بار در دوران نشو و نما آبياری ميکنند. خشخاش

۱- از اين جا ببعده مترجم ماههای مذکور در متن انگلیسی را بماه های ایرانی برگردانده است.

را در پائیز میکارند و در خرداد میدروند و يك يا دوبار آب میدهند. منداب دو بار آبیاری میشود: يك بار در پایان بهار و بار دیگر در آغاز تابستان. تاك سه بار در زمستان و سه بار در تابستان مشروب میگردد.

مقدار زمینی که يك زارع میتواند زراعت کند بواسطه بکار بستن روشهای بدوی زراعتی محدودست. عوامل دیگر مانند جنس زمین، روش آبیاری، وفور نسبی ذخیره آب و نوع حیوانات بارکش نیز در زمین مورد زراعت مؤثر است. چنانکه در مقدمه کتاب گفتیم زمین های ده بقطعاتی تقسیم میشود و مبنای این کار یا عبارتست از يك سهم از آب ده یا يك «جفت» زمین یعنی قطعه زمینی که میتوان بوسیله يك جفت گاو زراعت کرد. مساحت هر قطعه زمینی که اراضی ده بر حسب آن تقسیم میشود در نقاط مختلف مملکت نسبت معتناهی فرق می کند. مثلاً در خوزستان چنین قطعه ای نماینده مقدار زمینی است که گنجایش زراعت ۸ من ۱ گندم و ۶ من جو دارد مشروط بر اینکه در زراعت يك رأس الاغ بکار گیرند. این مقدار در مورد کشت زمین بوسیله فاطر عبارتست از ۱۲ من گندم و ۸ من جو و بوسیله مادریان عبارتست از تقریباً ۱۵ من گندم و همین مقدار جو. در ناحیه اصفهان که زراعت بیشتر بوسیله بیل زدن صورت میگیرد مثلاً در ماربین مساحت متوسط هر قطعه زمین در حدود ۳ جریب است و در سایر جاها که کشاورزی را بوسیله گاو انجام میدهند مساحت هر قطعه زمین به ۳۰ جریب میرسد.

اداره هر قطعه زمین در حکم يك کارخانوادگی است که توسط زارع و فرزندان و دیگر اعضای خانواده اش صورت میگیرد. يك مرد بتمنهائی از عهده يك «جفت» زمین بر نمیايد و شرط عمده این کار وجود کارگرافیست. اگر

کار اضافی را خوش نشین‌ها انجام دهند معمولاً مزد جنسی بآنان میدهند که عبارتست از مقداری غله. این کارگران غالباً عده‌ای افراد وابسته بخانواده دهقانی را تشکیل میدهند که صاحب «جفت» (بمعنی زمین) است و پوشاک و خوراک آنان را نیز او فراهم میکند. هنگام برداشت محصول نیز اگر اعضای خانواده کشاورز برابر با عده کارگران اضافی مورد لزوم نباشند زارع کارگران بیشتری اجیر میکند و مزد آنان را روزانه اعم از نقدی و جنسی میپردازد.

مقدار بذری که بر زگران بوسیله یک جفت گاو میکارند از یک تا شش خروار فرق میکند و محصول این مقدار از محل تا محل بنسبتهی عظیم اختلاف دارد. با این همه بندرت اتفاق می افتد که خرمنی که بوسیله یک جفت گاو برداشت میشود پس از کسر کردن سهم مالك و سایر دیون و رسوماتی که بآن تعلق می گیرد معیشت دهقان و خانواده اش را کفاف دهد. در غالب موارد زارع بزحمت میتواند گذران کند مگر اینکه بتواند با فروش محصولات باغ و گله و نوعی از انواع صنایع روستائی مانند پارچه بافی و قالی بافی بمیزان در آمد خود بیفزاید.

در اراک معمولاً یک جفت زمین در حکم علاقه ملکى يك خانواده میباشد و مقدار غله‌ای (گندم یا جو) که برداشت میشود بطور متوسط عبارتست از ۱۰ خروار که دو سوم آنرا زارع بابت محصول زمین آبی سهم میبرد و کمتر اتفاق می افتد که این دو سوم مشمول رسومات گوناگون باشد. اما این مقدار کفاف معیشت کشاورز و خانواده اش را نمیدهد مگر این که باعواید حاصل از کارهای دیگر مانند باغداری و گله داری یا بافندگی جبران کسر در آمد کشاورزی را بکنند. سرمایه مورد لزوم زارعی که یک جفت زمین در تصرف دارد در ۱۹۴۵

[۱۳۲۳- ۴ ش.] در حدود ۳۰۰۰۰ ریال بود .

از جمله اقلامی که این سرمایه را تشکیل میداد لوازم ذیل بود :

یک جفت گاو (۵۰۰۰ - ۲۰۰۰۰ ریال) .

حداقل یک رأس الاغ (۳۰۰۰ - ۱۰۰۰۰ ریال) .

۲-۳ عدد بیل .

یک دستگاه خرمن کوب .

۲ گاو آهن .

یک مال بند گاو

یک بوغ گاو

یک مازو

مقدار بذری که بوسیله یک جفت گاو در بعضی نواحی غله خیز کاشته میشود نسبت معتناهی بیش از آنست که در اراک کشت میشود و با این ترتیب مقدار غله ای که از قرار هر «جفت» زمین برداشت میشود بیش از از قوامی است که پیش ازین در مورد اراک ذکر کردیم . مثلاً در اسدآباد با یک جفت گاو بنا بنوع زمین و شرایط موجود در حدود $2\frac{1}{4}$ - $6\frac{1}{4}$ خروار غله میکارند . یک جفت زمین لاقل دوزارع لازم دارد . در دستجرد و سلیمانیه نزدیک همدان در هر جفت زمین تا حدود $3\frac{1}{4}$ خروار غله میکارند .

مقدار غله ای که در هر جفت زمین در کرمانشاه میکارند تابع همین ترتیب است و بطور متوسط عبارتست از ۳ تا ۵ خروار . با این همه در آنجا جفت های یعنی گاو هائی پیدا میشوند که بطور متوسط قدرت آنها بیش از قدرت جفت های سایر جاهاست و با آنها میتوان تا حدود ۱۰ خروار غله کاشت .^۱ در ناحیه پشت کوه

۱- این جفت ها در محل معروف آند به «جفت نادری» .

کنگاور مقدار محصول يك جفت زمین معمولاً در حدود ۲۸ خروارست .
در مأمونیه زرند واقع در ناحیه ساوه با يك جفت گاو بطور متوسط از ۴ الى
۵ خروار غله میکارند .

در آذر بایجان مساحت يك جفت زمین در جاهای مختلف بنسبت معتنا بهی
فرق میکند . صاحب يك جفت زمین را « همپا » نامند که گذشته از و معمولاً
دو تن دیگر وابسته بجفت اند : یکی را « کشاور » [بکسر کاف و فتح واو که
ظاهرأ همان « کشاورز » باشد] خوانند و دیگری را « نرسه » [بکسر اول و
سوم] . در ورزقان و حومه آن در هر « جفت » زمین چهار تن که بآن وابسته اند کار
میکنند و در حدود يك الى پنج خروار غله در آن میکارند که معمولاً دو سوم آن
گندم و يك سوم آن جو است . در آذر شهر در هر « جفت » زمین فقط در حدود يك
خروار غله میکارند .

در بر خوار که کشت و زرع بیشتر بوسیله بیل زدن صورت میگیرد يك زارع
و خانواده اش معمولاً بیش از ۳،۰۰۰ متر مربع یا ۱۵ « من بذرافکن »^۱ نمیکارند .
در قهر بجان ، نزدیک اصفهان با يك جفت گاو ۱ - ۲ خروار یا ۱۵ جریب^۲
زمین زراعت میکنند .

در بروجرد در هر جفت زمین ۵ - ۶ خروار غله میکارند و بهر جفتی دو تن
وابسته اند .

در فارس اختلاف معتنا بهی بین جفت های، زمین از نظر مساحت و بین جفت های
گاو از لحاظ مقدار بذری که میتوان بوسیله آنها کاشت مشاهده میشود . در
فیروز آباد با يك جفت گاو در حدود ۶۰۰ - ۷۰۰ من فیروز آباد بذر میکارند و

۱- یعنی زمینی که کنجایش کشت ۴۵ من تبریز بذر را دارد (انصاری ، ص ۱۵۴) .

۲- يك جریب اصفهان = ۱۲۵۰ متر مربع .

۳۰۰ من زمین^۱ را دوبار برای آیش شخم میکنند. در فدرسکان با يك جفت گاو $1\frac{1}{4}$ خروار در داراب $1\frac{1}{4}$ -۲ خروار غله میکارند و در قرابولاغ ۷۵ من محصول شتوی و ۳۰-۳۵^۲ من محصول صیفی، مشروط بر اینکه زمین با آب چاه («چاه آب») مشروب گردد و اما اگر زمین با آب قنات آبیاری شود این مقدار عبارتست از ۲۵ من محصول شتوی و ۱۰-۱۲^۳ من صیفی کاری. در نیریز این مقدار عبارتست از ۱۵۰^۴ من نیریز و در اصطهبانات ۲۵۰ من^۵ شیراز گندم و جو. عده کسانى که وابسته بيك جفت زمین اند متفاوتست. در جهرم و داراب و قرابولاغ معمولاً در هر جفت دو مرد کار میکنند و هنگام برداشت محصول از دیگران کمک میگیرند. در ناحیه ممسنی بهر جفت زمین دو تن وابسته اند که یکی از آنها صاحب گاو («گاو بند») است و دیگری زارعی است که «بازیار» نام دارد. در پاره ای از نقاط پس از آنکه سهم مالك را بمیزان يك پنجم بابت محصولات دیمی و يك چهارم بابت محصولات آبی و يك دوم بابت صیفی کاری از مجموع محصول کسر کردند يك چهارم مابقی را به «بازیار» میدهند.

در جهرم تقسیم محصول میان کشاورزان وابسته بهر «جفت» زمین بطریق ذیل صورت میگیرد: اگر دو تن باشند و هر گاو متعلق بیکی از آنان باشد درین حال سهم هر دو بالمناصفه تقسیم میشود. اما اگر از طرف دیگر هر دو رأس گاو

- ۱- یعنی زمینی که تقریباً گنجایش سیصد من بذر دارد. این ارقام را که یکی از آگاهان محل است داده است شاید اندکی مبالغه آمیز باشد.
- ۲- یعنی زمین هائی که بترتیب گنجایش ۷۵ من تا ۳۰-۳۵ من بذر دارد.
- ۳- یعنی زمینی که بترتیب گنجایش ۲۵ من و ۱۰-۱۲ من بذر دارد.
- ۴- یعنی زمینی که گنجایش ۷۵ من نیریز بذر دارد (يك من نیریز = ۷۳۶ مثقال).
- ۵- یعنی زمینی که گنجایش تقریباً ۲۵۰ من شیراز بذر دارد (يك من شیراز = ۷۲۰ مثقال).

متعلق بيك تن باشد و دو زارع ديگروي را ياري كنند سهم صاحب گاو كه «گاو بهره» خوانده ميشود نصف است و نصف ديگر بين دو تن ديگر تقسيم ميگردد. در زمين هاي ديمي «گاو بند» عموماً بزاري كه اجير ميكند بيكي از دو طريق ذيل مزد ميدهد:

۱- اگر باران نبارد و محصول بدست نيايد گاو بند نصف بذر و همچنين عليق گاوهارا فراهم ميكند يا

۲- اگر محصول برسد و برداشت شود زاري كه «گاو بند» او را اجير کرده است محصول را درو ميكند و يك پنجم آنرا سهم ميبرد. اين روش را «يك كار» خوانند.

در قرا بولاغ در زميني كه با آب چاه مشروب ميشود زارع بدر و گرو خرمين-كوب بترتيب از قرا ۵ درصد و ۲ درصد مزد ميدهد و كسي كه محصول را از خرمين گاه^۱ بده حمل ميكند $1\frac{1}{4}$ درصد مزد ميگيرد. در مورد صيفي كاري مزد هر يك از كارگراني^۲ كه براي برداشت ذرت و پنبه اجير ميشوند بترتيب مطابق چنين نسبتی داده ميشود.

در خيبر در هر جفت زمين يا «بند گاو» كه گنجائش كار دو جفت گاو دارد پنج تن كار ميكند كه معمولاً يكي از آنان موسوم به «گاو بند» داراي گاو است. پس از وضع بهره مالكانه و بعضي رسومات نصف باقيمانده محصول بگاو بند ميرسد و بقيه ما بين چهار زارع مزبور قسمت ميشود كه با اين ترتيب بهر يك از اينان يك بيست و چهارم مجموع صيفي كاري و يك سي ام محصول شتوي ميرسد. بعلاوه

۱- در اصطلاح محلي «كشك» [بفتح اول و دوم] خوانده ميشود. ۲- يعنى «ذرت شكش» و «پنبه چين».

مزدی یا حقی دریافت میکنند که «ته‌قبه» [بفتح تا وضم قاف و کسر با] نام دارد و عبارتست از ۲۵ من در ۱۰،۰۰۰ من یعنی $\frac{۱}{۲}$ درصد محصول و این میان چهارزارع مزبور تقسیم میشود و گاو‌بند از این سهمی نمیبرد. این مبلغ یعنی «ته‌قبه» را از مجموع محصول پیش از آنکه بین مالک و «گاو‌بند» تقسیم شود کسر میکنند. مبلغ مختصری نیز از مجموع محصول کسر میکنند و تحت سه عنوان یعنی «ملکی»^۱ گاو‌بند (بابت کفش) و «درو کنی» (بابت درو کردن) و «خرمن کوبی» بچهارزارع مورد بحث میدهند اما از این بابت چیزی بگاو‌بند نمیرسد.

در تربت حیدری در هر جفت زمین در حدود ۴۵۰ کیلوگرم بذر میکارند و این کار را دو تن بوسیله گاو انجام میدهند و یک کارگر هم کمک میگیرند و دو خر نیز بکار میکشند. در طرُق نزدیک مشهد در جاهائی که بآب دسترس هست بایک جفت گاو روزانه ۲۰ من یا در تمام فصل کشت تقریباً ۳ خروار بذر میکارند که دوسوم این مقدار گندم و یک سوم جوست. اما مقدار واقعی بذری که کشت میشود معمولاً بواسطه کم‌آبی از آنچه گفتیم کمترست. در خیابان واقع در همان ناحیه بایک جفت گاو ۱ - $\frac{۱}{۳}$ خروار گندم و ۷۵ من تبریز جو و همچنین دو هکتار بنشن و یونجه و غیره میکارند. در آبکوه که آن نیز نزدیک مشهدست بایک دسته گاو که عبارتست از سه جفت گاو تقریباً ۱۰ خروار بذر میکارند.

یک جفت زمین را در خوزستان یک «خیش» نامند که معمولاً دو زارع با یک گاو و یک گاو آهن در آن کار میکنند و هنگام درو و خرمن کوبی بکمک بیشتری نیازمندند و اگر یاری خانوار زارع باین مقصود وافی نباشد عده ای کارگرا تفاقاً اجیر میکنند. با این همه در عقلی بهره خیش چهارتن وابسته‌اند

۱- ملکی نوعی گیوه است که مخصوصاً در فارس میپوشند.

که به «سمکار» [بضم اول] معروف اند همچنین هر خیش دارای چهار گاو و دو کارگر^۱ است. در خلف آباد هر «خیش» نظیر «جفت» معمولی است و دارای دو گاو است و يك الى سه مرد در آن کار میکنند. در باشت معمولاً در هر «خیش» گذشته از صاحب خیش دو کارگر^۲ بآن وابسته اند. زمین این ناحیه پر از خار مگیلان است و در هر خیش کمتر ازین عده نمیتوانند کار کنند. ازین گذشته خوک های وحشی مایه زحمت اند و همینکه محصول میخواهد برسد يك تن شبها باید در کشتزار پاس دهد. مساحت «خیش» های خوزستان متفاوتست. در دزفول عبارتست از مقدار زمینی که گنجایش کشت ۳- $\frac{۱}{۴}$ خروار بذر در مورد زمین آبی و ۲،۰۰۰ کیلوگرم بذر در مورد زمین دیم را داشته باشد. در مورد اخیر فاطر بکار میبرند نه گاو و این نکته حاکی از آنست که مساحت بیشتری از زمین کشت میشود. در شوشتر در هر «جفت» زمین ۲-۳ خروار بذر میکارند. در اهواز ظاهراً کمتر ازین مقدار کشت میشود. در رامهرمز با يك جفت گاو ۹ من اهواز در زمین دیم و ۱۰-۱۲ من اهواز در زمین آبی بذر میکارند. در خلف آباد این مقدار عبارتست از ۳ من جراحیه گندم و $\frac{۱}{۴}$ من جراحیه جو، در بهبهان عبارتست از تقریباً ۳۰۰ - ۷۰۰ کیلوگرم و در شوشتر نزدیک باشت در حدود ۶۰ من شوست. مقدار برنجی که کشت میشود بیشتر بستگی بآب موجود دارد و در دزفول عبارتست از جفتی ۷۵ - ۲۲۵ کیلوگرم.

در ۱۹۴۷ [۱۳۲۵-۶۱ ش.] قیمت تمام شده کشت يك جفت زمین در بند قیر واقع در نزد يك اهواز تخمیناً بقراردیل بوده است :

۱- در اصطلاح محلی «برزگر» گویند. ۲- در اصطلاح محلی «بازیار» خوانند.

ریال	ریال	دو رأس الاغ مخارج کاشت:
۶۰۰۰		
	۴۰۰۰	۸ من اهواز* کندم از قرار منی ۵۰۰ ریال
	۱۲۰۰	۶ من اهواز جو از قرار منی ۲۰۰ ریال
	۳۰۰	کاو آهن
۵۰۰۰۰	—	مخارج برداشت:
		۴ داس دسته کوتاه
	۱۲۰	تور وطناب
	۲۰۰	مشک آب
	۱۲۰	کرایه ۲ رأس الاغ اضافی (۳۰ روز از قرار روزی ۱۰ ریال)
	۶۰۰	اجرت دو کارگر اضافی (هر کدام از قرار ۱۲ من اهواز کندم فی ۳۰۰ ریال و ۸ من اهواز جو فی ۱۵۰ ریال) .
	۹۶۰۰	
	۱۰۰	دو جفت کیوه برای دو کارگر اضافی
۱۰۰،۷۴۰	—	
		مخارج خرمن کوبی و کیسه کردن:
	۲۰۰	کرایه الاغهای اضافی
	۱۰۰	«چهارشاخ»
	۶۰۰	دو خرسبد قاطر
	۵۰	طناب
	۲۰۰	ده عدد کیسه
۱،۱۵۰	—	
۲۳،۳۹۰ ریال		جمع

*یک من اهواز برابرست با ۵۰ کیلوگرم .

در خالصه بمپور بلوچستان معمولاً بهر جفت زمین سه تن وابسته‌اند . بر آورد در آمد آنان ازین قرار است: تهیه بذر و حیوانات بارکش بازرع است بنگاه خالصه یا مستاجر برای هر جفت زمین ۱۰۰ من تبریز بذر فراهم میکند و موقع برداشت محصول یس میگیرد . اگر حد متوسط مقدار محصول را پنج برابر مقدار بذر حساب کنیم درین صورت مقدار محصول یک جفت زمین ۵۰۰ من تبریز خواهد بود . سهم بنگاه خالصه یا مستاجر ازین بابت ۲۰۰ من تبریز میشود که از مجموع محصول کسر میگردد . سپس ۱۰۰ من تبریز بابت بذر و ۲۰ من تبریز بابت « آهنگری » و « نجاری » ده و ۵ من تبریز برای « قاضی » و پاکار کسر میشود و سرانجام ۱۷۵ من تبریز باقی میماند . ازین مقدار یک پنجم یعنی تقریباً ۳۵ من تبریز بابت « حق گاو » کنار میگذارند که این حق بصاحب گاو میرسد و ۴۰ من تبریز بکسی میدهند که از گاو مراقبت میکند . در حدود ۱۰۰ من تبریز باقی میماند که بین صاحب گاو و دوزاری که با او کار میکنند تقسیم میشود . ۲ ازینجا پیدا است که سهم زارعان بی نهایت نا چیز است . حتی اگر فرض کنیم که حد متوسط میزان محصول در حدود بیست برابر بذر است و نه پنج برابر آن بار درین صورت مقداری که باید بین « سرزعیم » و دوزاری که با او کار میکنند تقسیم شود عبارتست از تقریباً ۱۰ خروار . وظیفه سرزعیم تهیه ادوات شخم زدن و درو کردنست از قبیل بیل و گاو آهن و یک کلنگ سرپهن و یک کلنگ نوک تیز و دو داس . ازین گذشته اگر دوزارع زیر دست او مساعده بخواهند وی فراهم میکند . هنگامی که گندم و ارزن کشت میشود سرزعیم بآن دوزارع دیگر ۱۲-۱۵ من تبریز گندم و ارزن میدهد و در مواقع سد سازی تمام خوراک

۲- یعنی «زعیم» و «دهقان»

۱- یعنی «سر زعیم» .

کارگرانی را که درین کارش رکت دارند تهیه میکند .

در ناحیه کرمان معمولاً يك «جفت زمین»^۱ سه تن زارع دارد که عبارتند از صاحب گاو و زارعی که از جمله وظایف او بندر افشاندن^۲ است و يك کارگر و این عده دورأس خردر اختیار دارند . و اما اگر صاحب گاو خود شخصاً کار نکند معمولاً درین حال سه کارگر پیمانی اجیر میشوند . در شهداد يك جفت زمین بوسیله دو گاو و دو خر و يك «سر زعیم» و دو کارگر و يك شخمزن یا «گاوران» زراعت میشود . «سر زعیم» خیش و بیل و ادوات و افزار دیگر را فراهم میکند . چهار «جفت» زمین بعنوان يك واحد اداره میشود . مجموع مساحت این جفت های چهار گانه بالغ بر ۱۰۰۰ «قصب آب»^۳ است . با يك جفت گاو ۱-۲ خروار گندم و ۵۰ من الی يك خروار جو بسته بمقدار آبی که بدست آید میکارند . در بردسیر هر جفتی دو زارع دارد که یکی ازین دو گاوران و دیگری «تخم ریز» است . در زرند نزدیک کرمان با يك جفت گاو در حدود ۴۰۰۰ من تبریز گندم و جو میکارند . بطور متوسط در حومه کرمان با يك جفت گاو ۷۵ قصب^۳ زمین یا روزانه ۱۲ من تبریز گندم میکارند . در کرمان تقسیم سهم زارع بین اشخاص متعددی که بیک جفت زمین منتسب اند متفاوتست . در فیض آباد ، نزدیک رفسنجان زارعی که صاحب يك گاو و يك خر است بابت محصول صیفی و شتوی يك چهارم سهم میبرد و حال آنکه سهم زارعی بی گاو فقط يك هشتم محصول صیفی و شتوی است بعلاوه ۲۴۰ من تبریز گندم و

۱- در اصطلاح محلی معمولاً يك جفت زمین را يك «بند گاو» خوانند . ۲- چنین کسی را در

اصطلاح محلی «تخم ریز» نامند . ۳ -- يك قصب برابرست با ۲۵ متر مربع و ۴۰۰

قصب برابرست با يك هکتار .

جوا^۱. در رحمت آباد واقع در همان ناحیه سهم زارع که ۳۰ درصد مجموع محصول منهای رسومات است، به پنج قسمت بین اشخاص ذینفع یعنی «زعیم» یا صاحب گاو و دوزارع و دو بچه تقسیم میشود و بچه‌ها سهم کامل نمیبزنند و قسمتی از سهم آنرا «زعیم» بر میدارد. در فراخ سالی سهم این عده بابت محصولات شتوی جمعاً بالغ بر ۱۵۰۰-۲۰۰۰ من تبریز است.

در کردستان عده افراد وابسته به «جفت» مانند مساحت «جفت» مختلف و متفاوت است. در بسیاری موارد در هر «جفت» دو تن کار میکنند و مقدار بذری که کشت میشود عبارتست از $2\frac{1}{4}$ - ۳ خروار تبریز^۲. در ناحیه سقز خدمه هر جفتی عبارتند از دو الی چهار تن. هنگام درو اشخاص دیگر را هم اجیر میکنند و بهر يك از قرار روزی ۱۵-۲۰ ریال مزد و همچنین خوراک میدهند.

در شهریار نزدیک طهران يك گروه کشت کارمر کب از چهار زارع و چهار گاو ۸ خروار بذر (۵ خروار گندم و ۳ خروار جو) میکارند. در جاهائی که مالك سه پنجم محصول بهره میبرد سهم زارع تقریباً به ۲۹ خروار میرسد. این مقدار بنرخ دولتی که در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴۰ ش.م] معمول بود عبارت بود از تقریباً ۱۸۰۰۰ ریال یا ۴۵۰۰ ریال از قرار هر زارع و هر گاو باهم. با این همه در واقع سهم حقیقی زارع در بسیاری از نقاط مجاور شهریار بسیار کمتر از این مقدار بود و از حدود ۲ خروار گندم و يك خروار جو و معادل تقریبی ۵۰۰۰ ریال ارزن تجاوز نمیکرد.

چنانکه در فصل شانزدهم شرح دادیم در ناحیه طهران بین مالك و زارع غالباً

۱- زارع نوع اول را «مرد» و زارع نوع دوم را «نیم مرد» خوانند. ۲- میگویند که بعضی مالکان مقدار بذری را که هر زارع مجاز بکشت آنست يك خروار محدود میکنند.

شخص ثالثی بعنوان «گاو بند»^۱ واسطه است. مقدار زمینی که «گاو بند» در خوار و ورامین زراعت میکنند هر کب است از چهار «جفت» زمین معروف به «بنه» که هر یک بوسیله چهار زارع و یک گاو کشت میشود و محصول غله چنین واحدی بطور متوسط به ۱۰۰ خروار میرسد. ازین مقدار بنه‌ای ۲ خروار یا ۵۰ من تبریز برای طبقه روحانی^۲ از مجموع محصول کسر میشود. حق دشتبان که از قرار «گاو بندی» بالغ بر ۳ خروار یا از قرار «بنه» ای ۲۵-۳۰ من تبریز است نیز از کل محصول کسر میگردد. تقریباً ۹۵ خروار باقی میماند که بین مالک و «گاو بند» تقسیم میشود. سپس دومی از سهم خود که عبارتست از $\frac{1}{3}$ از ۴۷ خروار معادل مقدار بذر را کسر میکند. باقی میماند در حدود $\frac{1}{4}$ از ۳۷ - ۴۰ خروار که سپس «گاو بند» از آن حق آهنگری و نجاری و حمامی^۳ را که تقریباً بالغ بر ۳ خروار میشود کسر میکنند و مابقی بنسبت متساوی بین او از یک طرف و آن چهار زارع از طرف دیگر تقسیم میشود. با این همه در ساوجبلاغ گاو بند معمولاً بجای نصف محصول سه پنجم آنرا سهم میبرد و سبب افزونی سهم او اینست که زمین‌های این ناحیه باید سه بار شخم شود. تقسیم سه پنجم بین «گاو بند» و زارع برای این مبنی صورت میگیرد که اولی چهار پنجم و دومی یک پنجم سهم میبرد. در قسمت شرقی غار و فشاویه نیز سهم گاو بند و تقسیم آن بین او و دیگر زارعان بهمان مقدار و کیفیتی است که در ورامین و در قسمت غربی ساوجبلاغ معمول است. نیک پیدا است که سهمی که بر مبنای حساب مذکور بزراع میرسد کفاف معیشت او و خانواده اش را نمیدهد مگر اینکه قلت در آمد او از منابع دیگر

۱- اصطلاح «گاو بند» نیز مانند «جفت» در معانی مختلف یعنی هم بمعنی جفت گاو و هم کسانی که گاوها را میرانند و همچنین زمینی که بوسیله آنها زراعت میشود بکار میرود. ۲- معروف به «کوچین» [بروزن چوبین] و «مال خدا». نگاه کنید بفصل نوزدهم. ۳- نگاه کنید بفصل نوزدهم.

جبران شود .

کافی نبودن در آمد زارع در جایی آشکار میشود که شخص ثالثی بعنوان « گاو بند » بین مالك و زارع قرار میگیرد . اما حتی در مواردی که چنین شخصی در میان نیست سهم زارع ناچیز است . ازین گذشته بدهی زارع منحصر بدادن بهره مالکانه و سایر مالیات و رسومات مذکور در فصل هیجدهم و نوزدهم نیست . در غالب موارد پرداخت مزد کارگران اضافی که اجیر کردن آنان هنگام درو ضرورت می یابد یا کارگرانی که وجود آنان برای کارهای مخصوص مربوط بمحصولاتی از قبیل خشخاش لازم است بعهده زارع است یا اینکه مزد آنان از طریق کسر کردن از مقداری مجموع محصول تأمین میشود^۱ . مزد کارگران اتفاقی که هنگام برداشت اجیر میشوند غالباً جنسی است . مقدار این مزد زیاد نیست اما سهم زارع غالباً چندان ناچیز است که حتی مقادیر نسبتاً کمی که بابت مزد کارگران اتفاقی از سهم او کسر میشود تأثیر کلی در تقلیل عواید او دارد .

در پاره ای از نقاط برای کارهای مختلف سهم مقطوعی اختصاص میدهند . در جهرم « دروگر » از قرار هر زمینی که بذرافشان آن ۱۰۰ من است در فراخ سالی ۱۰۰-۱۲۰ من تبریز غله میبرد اما در خشک سالی سهم او فقط عبارتست از ۸۰ من تبریز . زارع خرمن کوب ۶-۸ درصد غله کوفته شده رامیبرد . وی غله رامیکو بدو آن رابه اقتضای مورد بزارع یا مالک تحویل میدهد .

در تربت حیدری کسانی که بادرو کردن سروکار دارند هنگام غروب يك بغل خرمن میبرند و این مقدار در پاره ای از موارد يك من تبریز مصالحه میشود . در کاشمر بهره دروگری يك بیستم آنچه درویده است میرسد .

در کرمان کارگران مرد هنگام درو روزانه منتهی يك من تبریز و کارگران

زن نیم من تبریز غله دریافت میکنند. در شهداد روزی يك «بافه» که عبارتست از پیمانهای بهمین نام مزد میگیرند^۱. گاهی برای کسی که غله را باد میدهد و کسی که آنرا وزن میکند بترتیب سهم معینی اختصاص میدهند. در شهداد «کیالی» یعنی حق توزین غله از قرار خرمنی^۲ $7\frac{1}{4}$ من تبریز از مجموع محصول کسر میکنند و این نرخ در رفسنجان بسته بمقدار مواد زائدی که در غله وجود دارد یا سایر عوامل نیم درصد بیشتر یا کمترست. زارعی که غله را باد میدهد^۳ نیز نیم در صد سهم میبرد. کسانی هم که کار آنان جمع کردن دانه های غله از خرمن گاه و همچنین ساقه های گندم است که هنگام حمل و نقل «بافه» ها^۴ در صحرا افتاده است روزی يك «بافه» دریافت میکنند.

مزد خرمن کوب در سیستان عبارتست از ۳ درصد غله ای که میگوید و مزد دروگر عبارتست از قرار هر ۱۰۰ بافه جو ۴ بافه و از قرار هر ۱۰۰ بافه گندم ۳ بافه. در سیستان گاو چرانان گاورا برای شخم زدن گرایه میدهند و هنگام درو از قرار هر ۳ من (من زابل) بذری که کشت شده يك من غله میگیرند و با يك جفت گاو روزی ۴-۷ من زابل تخم میکارند.

در مزارع خشخاش عده معتنابهی کارگر اتفاقی اجیر میکنند که غالباً مزدشان روزانه پرداخته میشود.

مزد این گونه کارگران در تربت حیدری در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش. عبارت بوده است از قرار روزی تقریباً ۱۰ ریال که در ازاء $3\frac{1}{4}$ ساعت کار بمردان پرداخته اند و مزد زنان روزی ۵ ریال بوده است. بریدن حقه های خشخاش بیشتر

۱- برای معانی دیگر «بافه» نگاه کنید به فرهنگ لغات واصطلاحات. ۲- برای تعریف خرمن نگاه کنید به ص ۶۲۶، حاشیه ۱. ۳- یعنی «بوجار» [بضم اول و سکون دوم] یا «بوجار» [باشباع ضمه واو] میکند. ۴- کسی که این کار را انجام میدهد در اصطلاح محلی «ته بافه جمع کن» خوانده میشود [برای معانی «بافه» نگاه کنید به حاشیه ۱].

کارمردان و گرفتن شیرۀ خشخاش بیشتر کار زنان بود. این کار در مورد هر محصول روزی دو بار صورت میگیرد و اگر میزان محصول بیش از حد متوسط باشد روزی سه بار بفاصله چندین روز انجام مییابد. خشخاش را هنگام غروب میبرند و تیغ میزنند و شیرهای را که از آن ترشح میکند صبح روز دیگر از روی حقه خشخاش میتراشند.

در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ۸] در آبکوه واقع در نزدیک مشهد بکارگران اتفاقی روزی ۱۳ ریال در تمام فصول سال پرداخته اند، از طرف دیگر در مهران خان مزد کارگر روزانه ۶-۸ ریال بوده است. در میمه مزد کارگران کشاورزی در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶ - ۷ ش.] از قرار روزی ۱۰ ریال بوده است.

در مورد نواحی برنج کاری و لایات ساحلی دریای خزر باید دانست که وضع اقتصادی زارعان نواحی مزبور بهتر از وضع کشاورزان نقاط غله خیز واقع در جلگه هانیست: برآستی در مقام قیاس حال و روز آنان بدتر ازینان است. حساب ذیل بر آورد مخارج سالانه ایست که در لنگرود در مورد یک قطعه زمین معمولی مورد تصرف زارع و محصولی که از همان زمین بدست آمده است صورت گرفته و حد متوسط زمین مورد تصرف هر زارع درین ناحیه ۲،۰۰۰ متر مربع میباشد^۱. این حساب نموداری از بینوائی و تهیدستی دهقانان آن سامانست.

۱ - درین ناحیه زمین را بر حسب «درز» [بفتح اول] مساحت میکنند که معمولاً عبارتست از ۲۴ «قبضه» مربع اما ممکنست بجای بیست و چهار ۱۲ نیز باشد، چنانکه در ملاحان [بفتح میم] چنین است، یا ۲۰ قبضه مربع چنانکه در سالکویه معمول است یا ۴۸ چنانکه در سارطاق [بکسر را] متداول است. یک قبضه برابر با طول یک مشت است و ۱۰۰ درز ۲ قبضه مربعی را در غالب دهات لنگرود معادل ۲ جریب (۲۰۰۰ متر مربع) حساب میکنند زمین بدین طریق مساحت میشود: مساح مشت چندتن را که دارای حجم های مختلف است پهلوی هم قرار میدهد و بدین ترتیب ۱۲، ۲۴، ۲۸ قبضه فراهم میسازد. آنگاه چوبی بیلندی هر یک ازین قبضه ها میبرد و آن را بعنوان مقیاس طول بکار میبرد. سپس طنابی را با آن چوب اندازه میگیرد و علامت میگذازد و سر انجام با این طناب زمین را مساحت میکند.

ریال	ریال
	۱ - آماده کردن زمین برای بذر:
۲۵۰	کرایه گاو
۵۰	مخارج نگهداری گاو در فصل شخم زدن
۱۳۵	اجرت کارگر برای کشت از قرار روزی ۴۵ ریال برای ۳ روز (تأمین خوراک کارگر با خود اوست).
۴۳۵	
	۲ - آماده کردن مجدد زمین برای کشت که بمدت دو روز بوسیله یک کارگر از قرار روزی ۴۵ ریال صورت میگیرد و تهیه خوراک با خود اوست.*
۹۰	—
	۳ - تسطیح زمین بوسیله خرد کردن کلوخه های خاک که بشرح فوق و بنرخ فوق صورت میگیرد.**
۹۰	—
	۴ - لگد کردن علف و گل و آماده کردن زمین برای نشاء که در یک روز بوسیله یک کارگر که مزدا و روزی ۴۵ ریال است صورت میگیرد. خوراک این کارگر را هم باید تهیه کرد.***
۴۵	—
	۵ - نشاء کردن :
۹۰	۱۶ کیلو «شالی» (برنج) بشکل «سوم» [بضم اول] لازم است. ۹۰ سه زن که مزدشان روزی ۲۰ ریال است باید این مقدار را نشاء کنند.
۶۰	—
۱۵۰	
	۶ - وجین کردن که در دو مورد جداگانه بوسیله سه زن که مزد هریک روزی ۲۰ ریال است انجام میگیرد.
۱۲۰	—
	۷ - آبیاری یعنی آب انداختن در زمین زیر کشت بر حسب مقررات معین که بوسیله میرایی که باین کار میگمارند اجرا میشود و حد متوسط مزدا و از قرار هر ۱۰ روز عبارتست از
۲۵	—
	۸ - درو کردن یعنی بریدن سر برنج پس از رسیدن که برای این کار دو کارگر از قرار روزی ۵۰ ریال برای این کار اجیر میشوند و خوراک هم دریافت میکنند.
۱۰۰	—
	۹ - حمل برنج از مزرعه بانبار. مزد این کار عبارتست از ۴ درصد مجموع برنج حمل شده.
۱۰۰	—
	۱۰ - کوبیدن □ خرمن برنج Δ که برای این کار دو کارگر با مزد روزی ۳۰ ریال و برای یک روز لازم است.
۶۰	—
	۱۱ - پاک کردن پوست برنج (شالی) ≠
۱۸۰	—
۱۳۹۵	—
	جمع
	* این عمل را «واکار» خوانند. ** این عمل را «لات زدن» گویند.
	*** این عمل را «دامارده زدن» نامند. □ این عمل را «خرک» زدن خوانند.
	Δ این را «کرپه» [بضم اول] گویند. ≠ این عمل را «آب دنگه» نامند.

محصول زمينی که مساحت آن ۲,۰۰۰ متر مربع يعنی ۱۰۰ « درز » ۲۴ « قبضه » مربعی است در صورتی که آفت نبيند و خوب کشت و زرع و مراقبت شود در حدود ۴۵۰ کیلوست. در غالب نقاط سهمی که مالك ازین بابت میبرد بالغ است بر ۱۵۰ کیلوگرم هر چند در بعضی دهات مالك ۲۲۵ کیلو بر میدارد. بدین گونه ۳۰۰ کیلوگرم برای زارع باقی میماند که لازم است نصف این مقدار بمصرف مخارج زراعت بشرحی که در جدول صفحه قبل نشان داده ایم برسد و درین صورت فقط ۱۵۰ کیلوگرم برای تأمین معاش زارع باقی میماند. حتی بفرض اینکه کارهای زراعتی را خانواده دهقان انجام دهد و چیزی بابت مزد کارگر پرداخته نشود باز این تفاوت مبلغ برای تأمین معاش زارع و خانواده اش کافی نیست و او برای تأمین حد اقل معیشت خود و خانواده اش ناچارست که با راه سازی و حمالی و سایر کارهایی که از دست کارگر ساده غیر ماهر برمی آید قلت عواید کشاورزی خود را جبران کند.

فصل بیست و دوم

مسائل و مشکلات زارع :

وامداری و سطح زندگانی او

از آنجا که روشهای بدوی کشاورزی و عوامل نامساعد طبیعی موجب قلت محصول میگردد و قسمت نسبتاً مهمی از محصول یا عاید مالک میشود و یا بعنوان دیون و رسومات گوناگون از مجموع محصول کسر میشود ازین رو سهمی که برای زارع باقی میماند بسیار ناچیزست .

اگر بخاطر بیاوریم که این سهم مجدد آیین لاقل دو نفر و شاید بین عده ای مرکب از چهار یا پنج تن که به «جفت» وابستگی دارند تقسیم میشود باین نکته پی میبریم که عوایدی که از طریق کشاورزی نصیب زارع سهم بر میشود در غالب موارد بر روی هم برای تأمین زندگانی یا آسایش خانواده او کافی نیست . حتی در اراضی خرده مالک کافی نبودن در آمد حاصل از زراعت بحدیست که در بسیاری موارد بیش از نان بخور نمیری از این راه نصیب زارع نمیکردد .

روش زراعتی دهقانان اعم ازین که زارع سهم بر باشد یا خرده مالک شبیه روش فلاحتی ایست که مقصود از آن تأمین معاش و وسایل زندگانی زارع است نه تولید محصول اضافی برای عرضه کردن در بازار .^۱ اما دهقانان ایرانی کم و بیش از آنرو بکشاورزی میپردازند تا محصول خود را در بازار عرضه کنند ، هر چند مقدار محصولی که فروخته میشود متفاوتست . در بعضی نقاط خاصه در قسمت مرکزی ایران که مردم نمیتوانند غلات مورد نیاز خود را خود تهیه کنند معمولاً

۱ - این نوع کشاورزی را در اصطلاح انگلیسی subsistence farming گویند . (مترجم).

غله را نميفروشند. در ديگر نواحی مازاد غله يعنی مازاد مقدار مورد مصرف سالانه زارع (که ناگريز با توجه بروشهای معمول کشاورزی اندک است) بفروش ميرسد. همچنين انواع مختلف حبوباتی که زائد بر ميزان مورد احتياج زارع است فروخته ميشود.

کشت پنبه و تنباکو و ترياک (در بعضی نقاط) و چغندر که همگی در زمان سلطنت رضاشاه بانحصار دولت درآمد و همچنين ساير محصولات تجارتي بمنظور معاملات بازرگانی صورت ميگيرد. هر چه تره بار و خر بزه وغيره کشت ميشود بيشتر بقصد اينست که در بازار بفروش رود.

تمام کارهای مربوط بتوليد و فروش محصول را خود زارع انجام ميدهد. ^۱ از اين رو وی در مسائل مربوط بقریبت و معاملات نسيه کاملاً ذينفع است. رونق و کسادى بازار زارع بسته بتفاوت قيمت تمام شده محصول با قيمت فروش آنست و اين نکته باعث ميشود که وی در برابر تغييرات موسمی و ساير تغييرات مؤثر در قيمت ها حساسيت مخصوصی نشان دهد. زارع ايرانی برای فروش محصول خود از هيچ روش و ترتيبی که بر اصول تعاونی استوار باشد برخوردار نيست. اين مطلب با توجه باين که وی بندرت دارای مبلغی پس اندازست و غالباً از اوضاع و احوالی که در خارج از دهات همسايه بر قرارست بی خبر ميماند موجب ميشود که در هر معامله ای طرف ضعيف را تشکيل دهد.

شدت احتياج او را او ادا نميکند که تقریباً در تمام موارد هر قيمتی که با و پيشنهاد ميشود هر قدر هم نازل باشد پذيرد.

کافی نبودن خطوط ارتباطی و گرانی وسايل حمل و نقل نیز بمخارج توليد

۱ - میوه هائی را که در حومه شهرها ببارمی آید باید از اين قاعده مستثنی شمرد. غالباً چنین اتفاق می افتد که بازرگانان میوه های سردرختی را ميخرند و درين صورت ترتيب چیدن و حمل و نقل آنها را بشهر ميدهند.

علاوه میشود و بر مشکل زراعت می افزاید و باو مجال کاری نمیدهد مگر اینکه کالای خود را در نزد بنگرین بازار بهر قیمتی که پیشنهاد کنند بفروشد. نیازمندی دائمی که تقریباً پیوسته دامنگیر زراعت است و یک سلسله بحرانهای موقتی که معمولاً توأم با زندگانی روستائیانست و بر او امیدارد که محصول خود را بی درنگ پس از برداشت بفروشد و تازه این در صورتیست که قبلاً آنرا اگر نگذاشته باشد. معنی این کار آنست که زراعت چاره ندارد مگر آنکه مازاد محصول خود را هنگامی که قیمتها بمنتهای تنزل رسیده است بفروشد یا با کالای دیگر مبادله کند و مبادله کالایش از فروش معمول است. اما اگر ذخیره او پیش از پایان زمستان تمام شود - چنانکه غالباً اتفاق می افتد - آنگاه ناچارست غله را هنگامی بخرد که قیمت آن بعداً ترقی کرده است. اگر محصول زراعت نسبتاً کم و عبارت باشد از غله و میوه و حبوبات اینها را با اجناسی از قبیل چای و قند و قماش مبادله میکند. در پاره ای از موارد وی بمبادله محصولات حیوانی اغنام خود با اجناس دیگر میپردازد. این گونه معاملات معمولاً بادلان یا بازرگانانی که از شهرهای مجاور می آیند یا با دکانداران ده صورت میگیرد و کمتر نفع زراعت تمام میشود و طرف معامله میتواند بضر او حساب سازی کند.

پس عجب نیست اگر وامداری یکی از مصائب زندگانی روستائیان ایرانیان باشد. زراعت دائم محتاج پول است تا بتواند حوائج عمده خود را بر آورد و بجای اغنام و افزار کشاورزی که از دست داده اغنام و افزار کشاورزی تازه ای بخرد، بذر فراهم سازد و سایر مخارج جاری خود را تأمین کند و برای تمام اینها محتاج وام گرفتن است.

غالباً در بسیاری نقاط ذخیره زراعت پیش از پایان زمستان تمام میشود و او ناگزیر فقط برای تأمین معاش خود و خانواده اش مجبور باستقراض میگردد.

درین صورت یاد در پارهای از موارد محصول سال همین قدرست که تکافوی دین زارع را بکند اما در بعضی موارد مقدار محصول کفایت وامی را که گرفته است نمیکند و زارع دائم مقروض میماند .

درین گونه موارد زارع یا برای گرفتن وام بر باخوار یا برای گرفتن مساعده بمالك متوسل میشود .^۱ ربا خوار باشکال گونان در میآید ، گاهی بشکل تاجر مقیم شهری که مجاورده است ، زمانی بشکل پیلهوری که برای خود یا شخص ثالث سود میبکند و وقتی بصورت دکاندار ده یا يك زارع همروستا که بعلتی از علل کار و بارش بهتر از زارع وامخواه است . اما رباخوار هر که باشد نرخ بهره پیوسته گزاف است . میگویند که در پارهای از نقاط اراک در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳ - ۴ ش.] دهقانان چیزدار بد هقانان کم چیز تر از قرار سود ۲۵ درصد مساعده داده اند . حکایت می کنند که یکی از بازرگانان کاشان در سالهای اخیر وام دادن بد هقانان محتاج راپیشه گرد و میگویند که پس از ده سالی مبلغی که بابت ۱۳۰ ریال وام بانضمام ربح و ربح مر کب طلب گارشده به ۷۰۰۰۰ ریال رسید . اگر چه این مورد بیشک از موارد فراطبی است با اینهمه نشان میدهد که همینکه ناگزیر سر و کار زارع با رباخوار افتاد برای رهائی از چنگ او با چه مشکلاتی روبرو میشود .

معمولاً وام را در قبال گرو کشی محصول سال بعد میدهند . شرط وام دادن معمولاً

۱- بانک فلاحتی و صنعتی [بانک کشاورزی امروز] که در ۱۹۳۳ [۱۳۱۱-۱۲ ش.] بیشتر بمنظور دادن اعتبار برای طرحهای کشاورزی و آبیاری تأسیس شد عملاً بیشتر معاملات خود را با عمده مالکان انجام میدهد . برای مطالعه تاریخ اوائل تأسیس این بانک نگاه کنید به «بحران اقتصادی جهان و اثرات آن در ایران» (La Crise économique mondiale et ses répercussions en Iran, Paris, 1938) تألیف شمس الدین جزائری . بعدها وظایف کشاورزی و صنعتی بانک مزبور از هم تفکیک و بانک جدیدی بنام بانک صنعتی تأسیس یافت و از آن هنگام بانک قدیم بنام کشاورزی خوانده شد .

بحال زارع بسیار نامساعدست زیرا گذشته از سایر مطالب وی ناچارست که وام راهنگامی بگیرد که قیمت‌ها بالا رفته و دین را زمانی ادا کند که قیمت‌ها پائین آمده است. در بسیاری از نواحی روستائی خاصه در کردستان سوداگران سیاری یا پیله‌وران بر حسب عادت قماش و چای و قند و اجناسی ازین گونه را بحساب محصول سال بعد نسیه می‌فروشند. دهقانان و خانواده‌های آنان در بسیاری موارد از ارزش واقعی اشیا بی‌خبرند و آنها را معمولاً بقیمت‌های گزاف می‌خرند.

شرایط مساعدده‌ای که مالک بزراع می‌دهد متفاوت است. اولی از راه مصلحت بینی‌حدی برای سودی که می‌گیرد دقائل میشود و کاری نمی‌کند که فقر زارع از اندازه بگذرد و گر نه وجود رعیت برای او مضمّنر نمی‌شود. درین مورد نیز تمایل مالک نسبتاً تازه کار بر اینست که با رعایائی که بآنان مساعدده می‌دهد با شرایط سخت‌تری معامله کند و درین باره بیش از مالک کهنه کار سخت می‌گیرد. می‌گویند خوانینی هم که در مناطق غیر عشایری ملک دارند با بهره‌های گزاف بر رعایا وام می‌دهند^۱

در پاره‌ای از نقاط فارس دو نوع مساعدده معمول است که آنها را بترتیب «مساعدده» و «تقاوی» [بفتح اول] خوانند. اولی نوعی از مساعدده است که در روزهای مبدا بدهقانان می‌دهند تا بر مشکلات فائق شوند و درین مورد روش معمول آنست که هنگام زمستان یعنی وقتی که قیمت‌ها ترقی می‌کنند بزراع کمک جنسی می‌دهند و قیمت آن را در تابستان یا بنقد وصول می‌کنند یا اینکه معادل مقدار کندی را که مساعدده داده‌اند بقیمت روز یعنی هنگامی که قیمت‌ها بحد اقل رسیده است از زارع می‌خرند. بنابراین مقدار کندی که بدعکار باید برای ادای دین خود

۱- در مواردی که رؤسای عشایر صاحب املاکی در مناطق عشایری خود هستند و اراضی و املاک کمزبور توسط طایفه خودشان زراعت میشود احتمال این که بر رعایا با ربح‌های گزاف مساعدده بدهند کمترست.

بمالک بدهد بنسبت معتنا بهی بیش از مقدار گندمی است که در اصل بعنوان مساعده از او گرفته است. فی الواقع زارع با این ترتیب ربح سنگینی میبرد از دو همینکه بواسطه تنگدستی ناگزیر بگرفتن مساعده شد محتمل است که پیوسته در فقر و مسکنت باقی بماند. ازین رو پیداست که تا وقتی که روش کنونی تا حد بسیاری تعدیل نیافته لازم است که مساعده باشرايط مساعدتری بزارع داده شود.

نوع دیگر مساعده که به «تقاوی» معروفست و بخصوص در جهرم بآن بر میخوریم از دیگر انواع مساعده ممتازست. هنگامی که زارعی برای نخستین بار شروع بکشت و کاریک قطع زمین میکند میتواند که از قرار هر رأس گاو تا ۱۰۰ ریال وام بدون بهره از مالک بستاند و تا وقتی که قدرت ادای دین خود را نداشته باشد ملزم به پس دادن وام نیست. با اینهمه نمیتواند پیش از پرداخت وام خود از آن ملک برود. در سال اول زارع باین پول احتیاج دارد تا بتواند برای شروع بکار ادوات و افزار لازم را بخرد. در سال دوم بجای اینکه فوراً دین خود را ادا کند بخرد دام یا خرد تشویق میشود یا بکاو داری یا بنگهداری سایر حیوانات بر اساس «نیمه» میپردازد یعنی نیمی از سهم کاو داری را میخرد باین ترتیب که بگا و خوراک میدهد و او را میپوراند و سپس نیمی از محصول حیوانی و نیمی از عده گوساله های او را بشریک خود میدهد. پس از آنکه به این کارها سر و صورتی داد و آنها را بر بنیاد نسبت استواری نهاد آنگاه مالک انتظار دارد که او دین خود را ادا کند.

در کرمان فقر دهقانان بسیار بارزست و این مطلب که هر سال معمولاً مساعده میگیرند شاهد این مدعی است. مثلاً در زرند دهقانان بندرت می توانند زمستان را بدون گرفتن مساعده بسر آورند و بموقع خود یعنی هنگام برداشت محصول آنچه بعنوان مساعده گرفته اند پس میدهند تا در زمستان بعد دو باره مساعده درخواست کنند.

در پاره‌ای از نقاط مانند نرماشیر روشی نظیر آنچه در جهرم معمول است دیده میشود. در آنجا نیز زارع از مالک هنگامی که قطعه زمینی را متصرف میشود مساعده‌ای میگیرد که این نیز «تقاوی» خوانده میشود و تا زمانی که در ملک او اقامت دارد معمولاً این دین را ادا نمیکند. حقیقت امر آنست که بطور کلی قادر بپرداخت وام خود نیست زیر ا فقر اعمومی در نرماشیر بیشتر از جهرم است ازین رو عملاً نمیتواند که ترك ملك گوید. بنابراین مساعده‌ای که در جهرم بزارع داده میشود تا بتواند روی پای خود بایستد و وضع اقتصادی خود را بهبود بخشد در نرماشیر سبب وابستگی او بزمین میگردد.

در کردستان در مواقع لزوم در خشکسالی بزارع بذر میدهند و هنگام برداشت بدون مطالبه بهره از او پس میگیرند. در کردستان باینکه مردم بانوع مساعده‌ای که در جهرم و نرماشیر بزارع تازه وارد داده میشود آشنا هستند و آن را «نان سفره» مینامند باز این گونه مساعده معمول نیست. با وجود این چنانچه مالک ده جدیدی احداث کند گاهی بدهقانان پول میدهد تا برای خود خانه بسازند. در یکی از دهاتی که اخیراً احداث شد مالک زمینهای ده را بسی و دو «جفت» تقسیم کرد و بدارنده هر کدام ۷۰۰۰ ریال نقد و دو خروار گندم و مقداری الوار برای ساختن خانه داد. سابقاً در کردستان مطابق مرسوم بزارعی که در ده جدیدی سکنی میگرفت ۳۵۰ ریال بعلاوه ۲ خروار گندم داده میشد.

در پاره‌ای از نقاط و رامین چنین مرسوم است که هر زارعی هر ماه مقدار معینی پول بعنوان مساعده میگیرد و هنگام برداشت محصول پس میدهد.^۱ این نکته نیز نشان میدهد که در آمدی که از راه زراعت عاید زارع میشود کافی

۱ - در یکی از دهات این مبلغ در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] عبارت بود از ۱۰۰ ریال.

نیست .

روش مساعده دادن در خوزستان معمول نیست و علت این امر را نباید به این نسبت داد که کاروبار دهقانان خوزستان بهتر است - برآستی در بسیاری نقاط فقر و مسکنت آنان بچشم میخورد - اما بیش از آنچه بی میلی مالک در آباد کردن ملک دخیل باشد بی شک این امر بنوبه خود تا حدی نتیجه آنست که زارع از نظر زمین داری تأمین ندارد و نسبت بآینده مطمئن نیست. دادن مساعده معمولاً فقط در مواردی معمول است که خرمن بواسطه آفت نباتی یا آفاتی دیگر ازین قبیل از میان رفته یا آسیبی بآن رسیده باشد . در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش .] بسیاری از دهقانان خوزستان بر اثر خشک سالی های پیاپی بروز کارسیاه افتاده بودند و تنها معدودی از آنان بذر کافی برای کاشتن داشتند . نه مالک جهت تهیه بذر بآن مساعده کافی میداد و نه دولت در املاک خالصه قدسی درین راه بر میداشت . در حوالی رامهرمز روش مساعده دادن ظاهراً بیش از دیگر نقاط خوزستان معمول بود و در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش .] می گفتند که زارع مساعده ای که گرفته است هنگام برداشت محصول «من» به «من» پس میدهد .

ناامنی از مشخصات آذربایجان است . ازینرو مالکان بر روی هم راضی بدادن مساعده بر عایای خود نیستند، حتی در مواردی که راضی شوند باز آنچه میدهند هنگام برداشت محصول سال بعد از زارع پس میگیرند . در نتیجه اتخاذ این مشی کشاورزی آن سامان تا پیش از سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش .] دچار انحطاط شده بود و محتمل است که این امر بنوبه خود موجب بیکاری و ناراحتی و لاجرم باز مایه ناامنی گردد . در قراجه داغ و سایر نواحی آذربایجان در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش .] دهقانانی که در روز تنگدستی وسیله غلبه بر مشکلات نداشتند بواسطه فقر و بینوائی ناچار بودند که تمام دارائی خویش منجمله چهار پایان خود را بفروشد و در بسیاری

موارد اینهارا برای کشتار میفر و ختند. اگر چنین وضعی دوام یابد پیداست که چه خطراتی ببار خواهد آمد. در آن هنگام چنین مینمود که بسیاری از روستائیان ناگزیر بترك دیار خود شده اند .

در بسیاری از نقاط مملکت دهقانان غالباً ناچارند که محصول خود را پیش فروش کنند. چنانکه گفتیم درست در آستانه برداشت محصول است که زارع دستخوش فشار اقتصادی میگردد و غالباً ذخیره فراهم آورده او بیابان میرسد و بر فرض که مجبور به پیش فروش محصول نگردد دست کم این وسوسه در دل او راه مییابد که باین کار پردازد تا بتواند در طی مدتی که هنوز محصول برداشت نشده است بر مشکلات فائق آید . در بسیاری از نقاط واقع در حوالی شهرها خاصه در پیرامون طهران دلالت بر حسب عادت از محلات روستائی دیدن میکنند و دهقانان را به پیش فروش محصول ببهای نسبتاً ارزان اغوا میکنند و این نکته هم در مورد غلات صادق است و هم در باره صیفی کاری و محصول باغ وستان .

در معدودی از نقاط نیز رسمی معمول است که آن نیز بزبان زارع تمام میشود . مالك با ترساندن زارع بمحروم کردن او از آب یا حیوانات بارکش یا بذرمیتواند وی را وادار کند (گاه نیز براستی چنین میکند) که سهم خود را به ارباب در سر خرمن مطابق قیمتی که خود مالك تعیین میکند بفرشد . برای تأمین مخارجی که برای عمل آوردن محصولات باغبانی و عرضه کردن آنها در بازار لازم است روشهای مخصوصی اتخاذ میشود . مقصود محصولاتی است که در فصل هفدهم بیان کرده ایم و آنها را در حومه شهرها بمقدار فراوان بیارمیاورند . مثلاً درین مورد در خیابان واقع در نزدیک مشهد مستأجر املاك آستانه و زارع بر اساس مزارعه معامله میکنند

(نگاه كنيد، بدص ۵۵۲) و تمام مخارج كشت و كار با زارع است. درين ناحيه بر روى هم روزانه ۱۲۰۰ كارگر اجير ميشوند كه در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] [۱۳۲۷-۸ ش.] مزد روزانه هريك عبارت از ۲۰ ريال بود. براى تأمين مخارج اين كار سه روش اتخاذ ميشود: يكى آنكه شركت كشاورزى رضا (كه ملك را از آستان قدس رضوى اجاره ميكند) براى پرداخت مزد كارگران مزبور بدهقانان مبلغى مساعد مى دهد و هنگام برداشت محصول آنرا وصول ميكند، ديگر آنكه يكى از بقالهاى مشهد پولى بزارع مساعد مى دهد و وقتيكه محصول رسيد معادل آن ازو جنس ميگيرد. روش سوم كه كمتر از آن دو روش ديگر در مورد اين نوع زراعت معمول است آنست كه از زياب محصول را از زيابى ميكند و آنگاه شخص ثالثى محصول را ميخرد و متعهد ميشود كه يك سوم ارزش بر آورده شده را بمتأجر بپردازد. با اينهمه مستأجر مجبور نيست سهمى را كه از محصول باو ميرسد بقبوشد و چنانچه بخواهد ميتواند حق خود را نسبت ببيك ثلث محصول نگاه دارد و موقع برداشت آنرا بجنس وصول كند.

در رفسنجان در پاره اى از موارد كه حق جمع كردن محصول پسته را اجاره ميدهند كسى كه قراست عنوان مستأجر را حاصل كند نخست راجع بفروش نهائى محصول با تاجرى مذاكره ميكند و فقط درين حال و پس از آنكه ازوى قولنامه گرفت باغ را باو يعنى مستأجر واگذار ميكند.

نكته ديگرى كه براى دهقان اعم از زارع سهم بر و خرده مالك اهميت حياتى دارد و در بهبود وضع او كاملاً مؤثرست روابط او با مأموران دولت است بر خور د زارع با مأموران دولت بانجا و اقسام مختلف صورت ميگيرد و اين برخورد روز افزون را شايد بتوان يكى از خصوصيات بارز زمين دارى ايران در قرن بيستم

دانست.^۱ تنها عمل و اقدام مأموران دولت که بیش از هر چیز بزارع ارتباط دارد حفظ نظم عمومیست. پیداست که زارع بی وجود امنیت نمیتواند مشاغل روزانه خود را انجام دهد و مادام که بر ایمن ماندن از هر جومرج اعتماد نکند کمتر بآبادانی و باروری زمین مورد تصرف خود و سر انجام بهبود وضع اقتصادی خویش راغب میشود. بیم آنکه نتواند ازال خود در برابر دستبرد دیگران دفاع کند و از عهده گرفتن هر کاری باز میدارد زیرا دزین حال به برخورداری از ثمرات کار خود کمتر امیدوارست. در دوران پیش از رضا شاه تاخت و تازهای موسمی یاغیان و گردنکشان که ناگهان بسر دهی میآختند و کله‌های مردم آنرا میبردند و اموال آنان را میبردند یکی از عوامل مهم ویرانی پاره‌ای از نواحی بود. دسته‌های کوناگون غارتگر مانند دسته‌های ترکمانان، نواحی پهناوری را ببادغارت میگرفتند^۲ و دسته‌های دیگر یغماگری خود را منحصر بدهاتی میکردند که مجاور اراضی عشایر نشین خودشان بود. درین گونه جاها ترس تاخت و تاز چپاولگران از دلها کمتر محو میشد. امروز روز آتش‌شورش و یغماگری را درسراسر کشور فرو نشانده‌اند. گاهگاه بحرانی پدید میآید و امنیت از نواحی دوردست مملکت موقه^۳ و محتملاً رخت می‌بندد اما بطور کلی دیگر لازم نمی‌آید که دهقان پسر از خبر یافتن از تاخت و تاز دشمن در مهلتی کوتاه از دارائی خود در برابر غارتگران مسلح دفاع کند.

آن نا امنی‌ای که امروز روزمایه تهدید زارع و همچنین مالک است از نوع دیگرست و این نیز تأثیر زیان بخشی در وضع اقتصادی زارع دارد: آنچه امروز

۱- نگاه کنید بفضل هشتم. ۲- مقایسه کنید با سر جان ملکم، توصیف مختصری

از اوضاع ایران Sketches of Persia (لندن، ۱۸۱۵)، ج ۲، ص ۷۷ بعد.

روزمائیة بیم اوست اخازی ماموران دولت و اتهامات دروغینی است که از سوی مخالفان یا مأموران نادرست جعل میشود. پیداست که این مسأله نه همان به تشکیلات روستائی ارتباط دارد بلکه با استقرار امنیت سیاسی و قضائی و درستکاری کارمندان دولت و ایجاد دستگاه اداری مؤثری که هر فرد باید نسبت بآن مدیون و وفادار باشد مربوط است. درینجا ازین مطلب بعنوان مسأله‌ای که سر بار مسائل و مشکلات زارع شده است سخن میگوئیم. البته بسیاری از مأموران کشوری و لشکری درستکارند و وظایف خود را با صداقت انجام میدهند اما بدبختانه گویا آنان در اقلیت باشند. یکی از نتایج سلطنت رضاشاه و سیاست مرکزیت دادن او این بود که انبوه ماموران دولت که حقوق اغلب آنان غیر کافی بود بقرا و دهات هجوم آوردند. در میان آنان بهترین افراد کسانی هستند که انگل روستائیانند و بدترین افراد آنانکه مقام خویش را وسیله و فرصتی برای توانگر شدن میدانند. تاهنگامی که ترقی این مأموران بستگی باین دارد که زیر دست بزبردست «حق و حساب» بدهد - و کمتر جای تردیدست که مواردی ازین گونه در بین مأموران انتظامی دیده شده است. پیداست که محتملاً مردم محل زیان خواهند دید. یکی از روشهای دلپسند اخازی برای مأموران آنست که مثلاً نزاعی برپا کنند تا از طرفین دعوی برای حل و فصل نهائی آن پول بگیرند. ازین گذشته تمایلی که مأموران دولتی باخازی دارند یکی از عواملی است - هر چند مهمترین عامل بشمار نمیرود - که سبب غیبت مالك از ملك میشود. مأموران محلی اگر هیچ انتظاری از مالك نداشته باشند دست کم مایلند که از مهمان‌نوازی او بهره‌فر اوان حاصل کنند. سنت مهمان‌نوازی ایجاب میکند که مالك از تمام کسانی که بملك او قدم میگذازند تا آنجا که ممکنست شاهانه پذیرائی کند. اگر جزین باشد با

آبرو و موقع و مقام مالك سازگار نیست . ازین رو بسیاری از مالکان حس می کنند که بهترین راه پرهیز کردن ازین گونه تکلفات دور ماندن از ملك است .

در نقاط دور دست دهقانان از قوای انتظامی که آنان را به بیگاری و تهیه ساز و برگ و چهارپا مجبور میکنند شکایت دارند و این امور در صورت وقوع مستقیماً و من غیر مستقیم بفقرومسکنت دهقانان مدد میکند زیرا با ارتکاب این اعمال نه همان درکار دهقان مداخله میشود بلکه این حس را درو تقویت میکند که از امنیت برخوردار نیست و بدین گونه مأموران دولت بساعت میشوند که زارع را از هر اقدامی که مایه تکثیر محصول و پیشرفت کشاورزی میگرد باز دارند .

افراد ذکور مشمول خدمت نظام و وظیفه اجباری اند و شاید ازین راه است که مردم ده نشین با مأموران دولت بش از دیگر موارد ارتباط نزدیک حاصل میکنند . کسانی که مشمول خدمت نظام اند همه ساله احضار میشوند و افرادی که باید خدمت کنند از طرف اداره نظام و وظیفه بامشورت کدخدای محل تعیین میگردند . این مطلب که لازم نیست همه مردانی که بسن معینی رسیده اند بخدمت احضار شوند راه را برای فساد و رشوه خواری باز میگذارد . مشمولانی که بزحمت میتوان از وجود آنان در املاک زراعتی چشم پوشید همینکه گردآوری شدند بنزدیک ترین شهری که پادگان دارد اعزام میشوند . درینجاست که شاید برای نخستین بار بزندگانی شهری برمیخورند و نه تنها با مزایای زندگی در آنجا ، بلکه با مفاسد و عوامل اغوا و گمراهی آن نیز آشنائی می یابند و غالباً دچار بیماری میشوند و چون بدعات خود باز میگردند آن شایستگی سابق را برای ادامه کار ندارند .

در گذشته ایجاد عده ای از انحصارات دیگر دولتی مانند انحصار پنبه و تریاک نیز موجب افزایش برخورد دهقانان با مأموران دولتی شد. این تحول تا آنجا که مقصود از آن انکاء زارع بقیمت مقطوع نقدی بود که در ازاء فروش محصول دریافت میکرد بحال او مفید بود. اما این نکته که مأموران مربوط غالباً بطفیل دهقانان میزیستند و باخازی خوگر شده بودند تا حد بسیاری ازین مزیت میکاست.

از سوی دیگر وجود مأموران دولت در نواحی روستائی چنانکه در فصل هشتم بیان کرده ایم دلیل این معنی بود که زارع میتواند از بیداد مالك نزد شخص ثالث دادخواهی کند. اما در عمل عوامل مختلفی این امکان را منتفی میساخت. ازین گذشته وسائل کافی برای رسیدگی بشکایت زارع در قبال تعدی مالك یا مأموران دولت مهیا نکرده اند. توسل بقانون محتاج طی جریانی دراز است و حتی اگر زارع باین کار دست زند چندان ضمانتی برای صدور رأی بر مبنای بی طرفی یا اجرا کردن رأی از روی بی طرفی وجود ندارد. در هر حال این مسأله برای زارع اصولاً مطرح نیست و او کمتر فرصت دارد که بتواند با کامیابی علیه مالك دادخواهی کند، مالکی که معمولاً میتواند در صدور رأی محکمه و اجرای آن بنفع خود اعمال نفوذ کند و اگر زارع نسبت بمأمور دولت شاکی باشد باز توفیق کمتری در دادخواهی نصیب او میشود.

استقرار امنیت سیاسی در درجه اول بیش از زارع بحال مالك موثر است^۱ اما مادام که غیبت او بر عدم اطمینان دهقان می افزاید و در نتیجه از میزان آبادانی میکاهد این امر در حال زارع نیز مؤثر می افتد. پیش از این در فصل شانزدهم ذکر از خانه های دهقانان کرده ایم. در غالب

۱- نگاه کنید بفصل هشتم.

موارد اعماق از اینک خانه متعلق بمالك باشد یا بزراع در هر يك از این خانه ها عده کثیری ساکن اند و این قاعده ایست کلی. این خانه های بیشتر عبارتست از ساختمانهای يك طبقه ای که از خشت ساخته میشود. جنس خشت بسته بنوع خاک در هر محلی فرق میکند و در بسیاری جاها پس از برف زمستانی یا بارندگی این خانه ها محتاج تعمیر میشود. در نقاطی که تیرهای چوبین بدست میآید بام خانه ها را معمولاً مسطح میسازند و هنگام تابستان روی آنها میخوابند. در دیگر نقاط بام خانه ها را از آجر و کنبه وار میسازند. در اراضی پست مازندران و کیلان بام ها را از چوب میسازند و آنها را شیب میدهند تا تاب بارانهای سنگین را بیاورد.

اطاقهای خانه های دهقانی معمولاً تنگ و تاریک است و خوب تهویه نمیشود. بیشتر اطاقها پنجره ندارد، بیشک تا حدی بسبب آنکه میخواستند اطاق در زمستان گرمتر و در تابستان خنک تر باشد. تجهیز و تزئین اطاق با اسباب و ائانه و حدود این کار بستگی با استطاعت نسبی دهقان دارد. آنانکه تهیدست ترند اطاقشان از اسباب و ائانه خالی است و شاید بتوان بوری یا یافرش یا نمدی درشت و خشن که بر زمین گسترده اند و مقداری رخت خواب در آن یافت. در خانه های متعلق بروسائیان چیزدار زمین را فرش میکنند و پرده هائی که از نوعی کتان ساخته شده است نیز از در میآویزند. رخت خواب عبارتست از لحاف و تشک و متکایا نازبالش. هنگام روز اینها را جمع و لوله میکنند و در کنار دیوارهای اطاق می گذارند تا کسانی که در اطاق می نشینند بجای پشتی بآنها تکیه دهند. البسه یا اشیاء اضافی دهقان در صندوق یا جعبه نگهداری میشود. بقیه اشیاء ممکنست عبارت باشد از آینه ای کوچک و محتملاً يك جلد قرآن که در طاقچه میگذارند.

در نقاط واقع در جلگه های مرز مازندران کرسی بعنوان وسیله تولید حرارت

بكار ميرود و آن عبارتست از يك منقل مخصوص زغال كه روى زمين و در پاره‌اى از موارد در سوراخ يا چاله اى كه براى اين كار در زمين حفر كرده‌اند قرار مي‌دهند و روى آن ميز چوبى كوچكى [يعنى كرسى] ميگذارند كه با يك رو ميزى [يعنى رويه كرسى] بزرگي بالحاف پوشيده ميشود. اهل خانه در حالى كه پائين تنه آنان زير الحاف است دور كرسى مى‌نشينند. منقل را روزى يك يادو بار با آتش پر ميكنند و اين آتش طورى تهيه ميشود كه دود ندهد. در هواى سرد ساكنان خانه زير همان كرسى ميخوانبند.

پخت و پز بيشتر در ظروف مسين و روى آتشي كه از زغال يا گون يا هيزم يا سرگين حيوانات فراهم ميشود صورت ميگيرد. براى خورد و خوراك بيشتر كاسه‌هاى مسين بكار ميرود و بندرت ظروف سفالين استعمال ميشود. در تابستان پخت و پز را در گوشه‌اى از حياط و در زمستان در حياط بيرونى انجام ميدهند. با اين همه در بسيارى موارد يك اطاق براى دهقان و عائله او كارچندين اطاق رامى كند و همگى در آنجا مى‌نشينند و ميخوانبند و پخت و پز ميكنند. چاى را معمولاً با سماور برنجى و اگر دهقان چيز دار نباشد با سماور حلبى تهيه ميكنند و در استكانهاى كوچك مينوشند.

تهيه روشنائى بوسيله روشن كردن چراغ نفتى يا بادى صورت ميگيرد. دهقانان فقيرتر و كشاورزان ساكن نواحى دور دست غالباً از داشتن چراغ چشم ميپوشند. نفت را چنانچه دكاني در ده باشد از آن ميخرند يا اينكه خود دهقان از شهر مجاور تهيه ميكنند.

در جلو منازل دهقانان دارا تر حياط يا نوعى مهتابى وجود دارد. در حياط گاهى حوض يا حتى آب جارى ديده ميشود كه ساكنان خانه ظروف خود و ساير چيزها را در آن ميشويند. در بعضى نواحى در حياطها ممكنست درختانى يا باغچه‌اى

یافت 'ما این ازموارد استثنائیت و قاعده کلی بشمار نمیروند. چهار پایان متعلق بخانواده دهقان نیز غالباً در محلی متصل بجائی که اهل خانه در آن بسر میبرند نگهداری میشوند. تاحدی بهمین دلیل و بیشتر بعلت عدم بهداشت در تابستان مکس فراوانست. در بعضی دهات هر خانه ای مستراح دارد و در پاره ای از دهات یک مستراح عمومی در تمام ده یا محله یافته میشود و استفاده از آبی که در مجاورت خانه ها جاریست نیز از امور معمول و متداول است.

در پاره ای از دهات و مزارع اربابی «قلعه» ای یا محوطه محصور دیده می شود که دهقانان در آن منزل دارند^۱. در اینجا نیز معمولاً جمعیت متر اکم و هر خانوار دارای یک اطاق است. در پاره ای از موارد حیوانات را در قسمتی از قلعه که از اقامت گاه دهقانان دورست نگاه میدارند.

مقدار آب بسته باوضاع و احوال طبیعی در هر جا فرق می کند. معمولاً آب آشامیدنی را در کوزه های سفالین یا مشک از چشمه یا چاه دهکده می آورند. خانه ها بندرت دارای ذخیره آب آشامیدنی است.

در پاره ای از نقاط گرمسیری خانه های دائمی ساخته نشده است و دهقانان در کلبه هایی که از نی و شاخه های درخت ساخته شده یادار خانه هایی که دیوارهای آن از خشت و بامهای آن از نی و حصیر پوشیده شده است بسر میبرند. مثلاً در بلوچستان بسیاری از دهقانان در کلبه های حصیری یادار چادر زندگانی میکنند. در بعضی نقاط سیستان نیز کلبه های حصیری معمول است. این اوضاع و احوال خاصه در بعضی نقاط فارس و خوزستان تا حدی معلول آنست که بسیاری از مردم این نواحی اخیراً از حالت نیمه عشایری بحالت شهر نشینی در آمده اند با اینهمه وضع مسکن بدین صورت دلیل فقر و مسکنت مردم است.

عده‌ای از مالکان روشنفکر مشغول ساختن خانه‌های روستائی نو و بهتر و کاملتری در دهات خود هستند و این نکته در مورد پاره‌ای از املاک متعلق به آستانه قدس رضوی و بعضی املاک واقع در ناحیه بیرجند صادق است و این دو مورد را محض مثال یاد کردیم. یکی از بارزترین نمونه‌هایی که حکایت از بهبود وضع زندگی دهقانان بر اثر تهیه مساکن بهتر برای آنان میکند ناحیه کیواست که پس از زلزله ۱۹۴۸ [۱۳۲۶ - ۷ ش.] دوباره ساخته شد. در سراسر کشور غذای اصلی دهقانانست مگر در نواحی برنج زار مازندران که خوراک زارع برنج و در نقاطی از مملکت که نخلستان وجود دارد خرماست.

در نقاط غله‌خیز غله را بیشتر در محل آسیا میکنند. در دهاتی که آسیا ندارد زارع غالباً ناچار است که محصول خود را تا مسافتی بسیار حمل کند و با آسیا برساند مگر اینکه بخواهد غله را با آسیای دستی آرد کند که این هم کاریست پرمشقت. مزد آسیا کردن معمولاً نقدی نیست جنسی است. در ماجان واقع در قائنات مزد آسیابان جنسی و عبارتست از ۵ درصد محصول و همچنین $\frac{1}{4}$ سیر «زنجی» [بکسر ز] و مراد از «زنجی» خوشه هائست که هنگام پاک کردن غله بجای میماند. آسیابان این مقدار را در آغاز برداشت محصول از قرار هر فرد زارع حساب میکنند و $\frac{1}{4}$ سیر هم در پایان برداشت میگیرند. در خوزستان اغلب دهات بزرگ آسیادارد. در رامهرمز در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ۸ ش.] از قرار هر من اهواز [یا ۵۰ کیلوگرم] ۱ ۳۰ ریال و در خلف آباد از قرار هر من جراحیه [۱۲۵ کیلوگرم] ۳۵ ریال و در شادکان از قرار هر «وقه»

۱ - در شهر اهواز در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ۸ ش.] بابت هر تن جو ۲۸ ریال و بابت هر تن گندم

۲۴۰ ریال وصول شده است.

کندم $\frac{1}{4}$ ۴ ریال و از قرار هر «وقه» جو ۵ ریال بابت آسیا کردن دریافت شده - است . در قریه کردستان نزدیک بهبهان مزد آسیابان عبارتست از یک شانزدهم کندم آرد شده و یک دوازدهم جو آرد شده .

قطع نظر از دهقانان ساکن نواحی برنج زار دهقانان دیگر بسندرت برنج میخورند مگر در جشن هائی نظیر عید نوروز که در شب این عید زارع برنج میخورد . غذای اصلی او گذشته از نان عبارتست از آبگوشت یا سوپی که بیشتر بوسیله پختن کمی گوشت بانخود کوبیده و گاهگاه حبوبات دیگر بدست میآید . در تابستان در نواحی ای که محصول میوه بدست میآید زارع سبزی و میوه ای مانند خیار بغذای خود می افزاید و اگر دارای بز و گوسفند باشد اندکی هم پنیر و کشک میخورد . تنها وسیله تجمل او - اگر بتوان نام تجمل بر آن نهاد - قند و چای است که در نقاط دور افتاده کمیاب است . در هویزه زارعی که خوراکش برنج است ماهی را هم بر آن علاوه میکنند و در طول سواحل خلیج فارس نیز ماهی یکی از مواد مهم غذایی را تشکیل میدهد .

رخت و لباس دهقان وزن و فرزندش غالباً بسیار کم و بی اندازه مندرس است . معمولاً در یخدان لباس دهقان جز لباسی که میپوشد و شاید یک پیراهن و آشویه چیزی دیده نمیشود . در پاره ای از نقاط تاحدی برای تأمین پوشاک و تاحدی بقصد فروش، پارچه کتان خشنی میبافند که نوعی از آن موسوم به « کرباس » است و غالباً بمصرف تهیه شلوار و پیراهن دهقان میرسد . در زمستان نمدی که آنرا بشکل نیم تنه بی قواره ای میبندند بلباس او علاوه میگردد^۱ و یک کلاه نمدی هم که بشکل جمجمه است و در نواحی سردسیر دارای گوشه هائیت که میتوان آنهارا پائین کشید بر سر میگذارد . زن دهقان معمولاً دامن کرباس چین داری

۱ - این نیم تنه نمدی را « کپنک » (بفتح اول و دوم و سوم) خوانند (مترجم) .

[یعنی شلیته] میپوشد. بقیه پوشاك او عبارتست از البسه ای که از پارچه ها یا چیت های برنگ روشن و باز دوخته شده وزن دهقان آنها را از دکان دارده یا پیلور خریده است. تنبان سیاهی که بر حسب عادت زیر دامن میپوشد معمولاً عبارتست از دیت سیاه و ازین گذشته سربند بزرگی هم بسر میندند. در مناطق عشایری زنان دامنهای بسیار پرچین میپوشند و این چیز است که بسیار گران تمام میشود چه محتاج چندین متر پارچه است. پای افزاری که معمولاً دهقانان ساکن جلگه های مرتفع ایران می پوشند عبارتست از کفشی بنام « گیوه » که در محل میسازند و این عبارتست از یک رویه بافته شده و تختی که معمولاً باخمیر کردن پارچه های ژنده یا درپاره ای از موارد از طناب یا ریسمان خشن درست میکنند. در زمستان و در نقاط واقع در جلگه های مرتفع نوعی کفش چوبی نیز میپوشند و در بلوچستان سندلی که از الیاف خرما ساخته میشود بپا میکنند.

خدمات فرهنگی و بهداشت عمومی شامل حال همه نواحی روستائی نیست و اینهارا بیشتر باید در نقاطی سراغ کرد که چندان دور دست نیست. پائین بودن سطح زندگی دهقانان این امر را محال گردانده است که آنان بتوانند با تکلی توانائی خود و با اصطلاح بوسیله « خودیاری » خدمات فرهنگی و بهداشتی را بمرحله عمل در آورند و حال آنکه فقدان این خدمات بدوام و استمرار وضع فعلی زندگی آنان مدم میکند. ازین گذشته فقدان وسائل تفریح و تفرج در نواحی روستائی اطباراً بطور کلی از طبابت دردهات ناراضی میگرداند و چیزی که برین ناخشنودی میافزاید و غالباً بی اساس هم نیست آنست که میترسند مبادا بدست فراموشی سپرده شوند و از نظر ترفیع رتبه و مقام از همکاران خود عقب بمانند. ازین رو عده پزشکان در نواحی روستائی انگشت شمارست و در فواصلی

دور و دراز از همدیگر قرار گرفته‌اند و بزحمت میتوان درین گونه جاها پرستار یافت. دارو بحد کافی نیست و اگر یافته شود غالباً گرانست. دردهات بزرگتر و نزدیک تر بشهر گاهگاه پزشکی برمیخوریم که در چندین ده مشغول خدمت است. اما در نقاط دور تر اگر دهقان یا یکی از اعضای خانواده اش بیمار شود ناگزیرست که برای رسیدن بنزدیک ترین شهر سفری دور و دراز در پیش گیرد. در نیمه زمستان بعید نیست که راهها مستور از برف و مسافرت مشکل باشد و در موقع برداشت یا کشت محصول زارع بزحمت میتواند فرصت چنین سفری را بیابد. در چنین اوضاع و احوالی عجب نیست که بیماری تلفات سنگین بر مردم ده وارد آورد و تخمین میزان این تلفات محال است. مالاریا در غالب نواحی کشور از بیماریهای بومی است و با اصطلاح از «راندمان» که افراد میکاهد و محتملاً باعث تلفات فراوان جانی میگردد. بیماری تراخم در بین روستائیان عمومیت دارد و همه درین قول متفق اند که میزان مرگ و میر کودکان فراوانست. ازین گذشته بیماریهای نا چیز عفونی مانند سرخک که اینجا و آنجا یعنی با اصطلاح بصورت «غیر اپیدمیک» بروز میکند بسبب نبودن پزشک و پرستار و دارو دردهات تلفات سنگینی بیارمیا آورد.

در ۱۹۴۳ [۱۳۲۳ ش.] قانون تعلیمات اجباری بتصویب رسید که هنوز در

سراسر کشور اجرا نشده است و تنها در معدودی ازدهات مجاور شهر هامداری دیده میشود. ^۱ اشکال عمده در کمبود معلم و ساختمانست. معلمان نیز مانند پزشکان و بهمان دلیل که در مورد آنان گفتیم از قبول شغل در نقاط روستائی ناخشنودند. بعلاوه با اوضاع و احوال فعلی اجتماعی رفتن زنان معلم بدهات

۱ - بیرجند یکی از موارد مهم استثنائست. در بین روستائیان این ناحیه شماره افراد با سواد نسبة فراوانست. میگویند که هشتاد درصد سربازان و وظیفه بیرجندی با سوادند [تا آنجا که مترجم خیر دارد این نکته در مورد روستائیان آشتیان و تفرش و تویسرکان نیز صادق است].

اگر محال نباشد ممتنع است. فقر عمومی روستائیان یکی دیگر از موانع بسط تعلیم و تربیت است. از نظر دهقانان لازم است که کودکان از اوان، کودکی پدران خود را در کشتزار ها یاری کنند یا با نگهداری از گوسفندان یا فرش بافی بمیزان درآمد خانواده خود بیفزایند. حتی اگر اطفال را در نخستین سالهای طفولیت بکار نگمارند مضیقه مالی دهقانان بحدیست که مانع میشود فرزندان آنان مرتباً یا برای یک دوره نسبتاً طولانی بمدرسه بروند. در پاره‌ای از دهات اربابی مالک وسایل و ائانه مدرسه را فراهم میکنند و وزارت فرهنگ معلم در اختیار آن می‌گذارد. در غالب موارد ساختمانهای مدارس تنگ و تاریک است و ازین گذشته دوره تحصیلات و کتابهای درسی موافق با احتیاجات کودکان روستائی نیست.

زندگانی روزمره دهقان و خانواده او بیشتر تابع فصول کشاورزیست.^۱ تلاش و مبارزه برای بدست آوردن نان روزانه بحدیست که او کمتر فرصت و قدرت کارهای دیگر را دارد. در هر حال دردهات عادی هیچ وسیله تفریح و تفرج وجود ندارد. مهمترین عید سال که اهمیت آن بمراتب بیش از دیگر اعیادست نوروزست که مصادف با اعتدال ربیعی میگردد. نوروز هنگام خرمی و شادی همگانست^۲ و این جشن چندین روز دوام دارد. روستائیان یک باره نگرانی و اضطراب خود را فراموش میکنند. بهترین جامه های خود را میپوشند و سر گرم دید و بازدید میشوند. در کناره بساط نشاط می‌گسترند و بیازیهای که در میان آنان بر حسب سنت رواج دارد سر گرم میشوند. در بقیه سال کار روزانه آنان تنها در اعیاد اسلامی و ایام سوگواری یا در مواردی

۱ - نگاه کنید بفضل بیست و یکم. ۲ - مگر اینکه مصادف شود باماه محرم (همچنانکه گاهی این امر اتفاق میافتد) که ماه سوگواری شیعیانست.

مانند برپا کردن مراسم عروسی یا زادن این و مردن آن تعطیل میگردد. در ماه محرم که ماه تذکار شهادت حسین [ع] در کربلاست در بسیاری از دهات شبیه خوانی برپا میشود. کسورستان ده انجمنی است که زنان روستائی بآن دلبستگی دارند خاصه در شبهای جمعه. مقصود زنان از رفتن بکسورستان ماتم گرفتن بر مردگانست اما در آن واحد زیارت اهل قبور از مراسم اجتماعی بشمار میرود و فرصتی برای دید و بازدید و گپ زدن بدست میدهد. در نقاطی که بقاع متبر که در مجاورت ده وجود دارد روستائیان دست کم یک بار زیارت آنجا میروند در حالی که منتهای آمال همه آنست که مرقد امام رضا [ع] را در مشهد و تربت خواهر او فاطمه [ع] را در قم زیارت کنند و این آرزوئیست که غالباً بدان میرسند.

از آنچه گفتیم دو مطلب استنباط میشود. نخست آنکه بارزترین خاصیت زندگانی روستائی ناامنی است. دهقان امنیت ندارد زیرا عوامل طبیعی^۱ غالباً او را بنقصان محصول تهدید میکنند، امنیت ندارد چون قیمت های بازار در نوسانست، امنیت ندارد چون هم نوعانش از او اخاذی میکنند. دوم آنکه فقر و تنگدستی مهمترین مسأله ایست که دهقان دائم با آن روبروست و این نکته نه همان در مورد زارع سهم بر صادق است بلکه بمیزانی کمتر در مورد

۱ - نگاه کنید به ص ۶۳۶. شاید بتوان گفت که در هر پنج سال یک بار محصول کلاً یا جزئاً بدست نمیآید. قحط و غلای عمومی دیگر درین روزگار بعرضه ظهور نمیرسد اما قحط و غلای محلی گاه گاه روی میدهد. مثلاً در ۱۹۴۸-۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] در مشرق ایران قحطی روی داد و بر اثر آن گروهی از مردم هلاک شدند. در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] بواسطه خشک سالی تلفاتی سنگین بر کله های کاو وارد آمد.

خرده مالك و حتى بيش از همه در باره كارگر كشاورزى مصداق دارد . در چنين اوضاع و احوالى بر روى هم عجب نيست كه دهقان موفق بر شد و تكامل فن مخصوصى از فنون جبريگري^۱ شده باشد تا بتواند او را بزيستن در محيطى يارى كند كه طبع هوسباز آن غالباً وى را محكوم حكم خود ميسازد .

۱ - با اعتقاد بقضا و قدر كه در زبانهاى اروپائى fatalism گفته ميشود .

فصل بیست و سوم

آینده

در فصول سابق این کتاب کوشیده‌ایم که خصایص بارز زمین داری و نشکیلات روستائی و سابقه تاریخی آنها را شرح دهیم. درین زمینه در مدتی متجاوز از ۱۴۰۰ سال سنن قدیم بنحونمایانی دوام یافته‌است و بعضی جنبه‌های آن رامیتوان حتی بدوران پیش از اسلام نسبت داد. راست‌است که بحکم قانون صورتو اشکال مختلف سنت‌های زمین‌داری گاهگاه اصولاً متروک و موقوف مانده‌است اما کراراً این صورتو اشکال عرض وجود کرده و محتملاً بر اثر درآمیختن با آداب و عادات و نظریات جدید تغییرات مختصری در آن راه یافته‌است و آخرین مورد این نوع تغییرات آن قسمت از قانون مدنیست که مسائل مربوط بمالکیت اراضی و املاک را مطرح میکند.^۱

در طول تاریخ ایران پاره‌ای از مسائل مهم کراراً بمنصه ظهور رسیده‌است اما دو مسأله که از همه مهمترست عبارتست از نخست روابط میان عناصر شهر نشین (یاده نشین) و عناصر شبه ایلی ایران و دیگری تهیه پول برای اداره کردن مملکت. مسأله اول هنوز حل نشده‌است و اما دومی که در گذشته تأثیر فراوانی در اداره کردن امور مالیات ارضی داشته‌است با تنوع روز افزون فعالیت‌های اقتصادی در سالهای اخیر کلاً و حتی بطور عمده متکی بمسأله زمین داری نبوده‌است.

در زمینه این تحولات گوناگونی که از قوه بفعل میآید مسأله نا امنی وجود

۱- نگاه کنید بفصل نهم.

دارد یعنی ناامنی مالك در قبال هوسرانی های حکومت، ناامنی در برابر حملات عناصر مخالف اعم از دارو دسته های داخلی یا مهاجمان خارجی و ناامنی زارع در قبال مالك و دیگران . در گذشته قانون بوسیله يك قدرت غالب و قاهر پشتیبانی نمیشد . ازینرو قدرت واقعی بدست کسی می افتاد که میتواند بیش از همه زور بکار برد و درجائی که نظارت قانون در کار نبود اعمال این زور و قدرت یکباره بستگی بهوی و هوس شخصی داشت . اهمیت مسأله عدم امنیت سیاسی و اقتصادی امروز روز کمتر از گذشته نیست هر چند جهات و موجبات آن فرق کرده است .

مالیات زائد گرفتن و تمایل کارگران حکومت به اخاذی توأم با مسأله ناامنی مهمترین علل انحطاط کشاورزی بود که پس از تجزیه خلافت عباسی آشکار شد و این انحطاط باستثنای وقفه هائی که در آن روی داده همچنان تا امروز دوام یافته است . در گذشته بار عمده مالیات بر دوش دهقان بود . در دوره معاصر هر چند جهات و موجبات فرق کرده اما هنوز حال بهمان منوال است . زارع از طریق مالیات غیر مستقیم مقدار معتناهیی از عواید مملکت را تأمین میکنند و کماکان بسیاری از مالیات هارا بمالکی میپردازد که سابقاً آن را با عنوان حاکم محل وصول میکرد یا درازاً مهیا کردن عده ای سر باز بنیچه برای حکومت مرکزی . امروز روز نیز هر گاه کارد باستخوان زارع برسد هیچ چاره ندارد جز اینکه بترك دیار گوید و در شهر در جستجوی وسیله معاشی برآید که سست بنیاد تر از کار کشاورزیست . در گذشته حاصل این تمایلات، ثابت ماندن فاصله میان دولت و مردم بود و این امر بنوبه خود در حالت تسلیم و رضائی منعکس میشد که مردم در برابر اوضاع سیاسی از خود نشان میدادند و این حالت که از خصایص بارز قرون وسطی بشمار میرود کم و بیش تا این ایام دوام یافته است .

حس محافظه کاری عمومی نیز مانع دیگری برای تغییر وضع بشمار میرود. بیوسته دولت و طبقه مالک در حفظ وضع موجود کوشیده اند و باید تصدیق کرد که طبقه دهقان تا حد زیادی تسلیم این تمایل شده است. بر روی هم دولت از مداخله در روابط مالک و زارع اگر اه دارد و نمیخواهد وضع دهقانان را تعدیل کند. راست است که پس از اعطای مشروطیت خاصیت قرون وسطائی تشکیلات روستائی یعنی اعطای تیول زائل شد اما هنوز تشکیلات روستائی برای مردم همان مفهومی را دارد که در قرون وسطی داشت و این مفهوم که در روایای ازهان جای گرفته راه و روش نظامات اجتماعی جدید را مسجل و محتموم گردانده است.

در سالهای اخیر وضع اقتصادی زارع شاید کمتر تغییر کرده باشد اگر چه جمعی از ناظران امور در مقام قیاس بر آنند که از سی سال قبل بدتر شده است و اما وضع اجتماعی زارع با اینکه هنوز او را در ردیف همیشکن و آب کش می شمارند شاید اندکی بهتر شده باشد. راست است که وضع زارع در املاک اربابی هنوز تا حد زیاد بستگی بصفات شخص مالک دارد با اینکه نسبت بسابق از آزادی عمل بیشتری برخوردار است و سبب عمده این امر را باید در قدرت روز افزون حکومت مرکزی و تغییرات ناشی از اداره امور شهرستانها و خطوط ارتباطی بهتر دانست. بر خلاف گذشته که مالک یا رئیس ایل غالباً وظایف حاکم و مالک را در خود جمع میکرد امروز عنصر جدیدی بعنوان مأمور دولت در تشکیلات روستائی راه یافته است و زارع میتواند که با او مراجعه کند. از طرف دیگر چنانکه در فصل سابق خاطر نشان کردیم این سر خورد روز افزون بسا مأموران دولت غالباً بجای اینکه باری از دوش دهقانان بردارد باری بسراو میگذارد.

این تغییرات هر چه هست گویا در هر حال کمتر کسانی یافته میشوند که از روی صدق و صفا اقرار کنند که وضع کنونی دهقانان رضایتبخش است. اینان

غالباً در اوضاع و احوالی توأم با فقر و مسکنتی توان فرسا بسر میبرند و مالک هر چند بنسبت از ناز و نعمت برخوردار است دائم بر جان خود میلرزد که مبادا بر اثر تحریک و توطئه و ترشش بیاد غارت رود یا رعایای ناراضی آنرا با دغلی ازو بر بایند و مأمور دولت که غالباً حقوق او غیر کافی است می بیند که بزحمت میتواند معاش خود و خانواده اش را تأمین کند مگر اینکه گذشته از حقوقی که میگیرد منبع در آمدی هم داشته باشد. در چنین محیطی عدم اطمینان، عدم امنیت، دسیسه چینی و فتنه انگیزی از هر سو میبارد.

اجرای این توطئه و دسیسه ها با بکار بردن مبالغ گزافی صورت میگیرد که طبقات ممتاز در اختیار دارند. مادام که حال بدین منوال است و نه سنتی برای خدمات اجتماعی وجود دارد و نه مأموران و کارمندی که میزان امانت و درستکاری آنان بدرجات عالی رسیده باشد محتملاً این مبالغ برای ادامه امتیازات و انحصارات طبقاتی مصرف میشود که این پولها را در دست دارند و طبقات دیگر را استثمار می کنند. هر کوششی که بخواهند برای رهایی از اوضاع و احوال توان فرسا و نکبت بار کنونی بکار برند باید در درجه اول متوجه منع بهره برداری انسان از انسان باشد یعنی آن استثماری که از ارتباط فرد با جامعه سرچشمه می گیرد. تنها با تبدیل نوعی از استثمار بانوعی دیگر و یا انتقال ثروت و قدرت و امتیازات یک عده از مردم بعد از دیگر نمیتوان مشکل را حل کرد. اما با توجه بعدم ثبات سیاسی موجود و عدم امنیت اجتماعی که پیوند های جامعه را تهدید به از هم گسیختن میکنند هر نهضتی که هدف آشکار آن خدمت به عامه مردم (و امحای تر کیب اجتماعی و اقتصادی کنونی) باشد محتمل است که انظار دسته های فراوانی از مردم را قطع نظر از برنامه نهضت بخود جلب کند. مسأله ای که مطرح است لزوم اصلاحات نیست. این مطالب با ک روشن است. بلکه وسیله اجرای اصلاحات است.

هر اقدامی که موجب رهایی دهقان از فقر و تنگدستی نشود و عدم اطمینان موجود را از میان نبرد و اهمیت استقرار امنیت را برای عامه مردم بهیچ انگارد محتمل کامیابی نیست. ازین گذشته فرض اینکه با گذراندن قانونی میتوان نهضتی برای اصلاحات بوجود آورد تصور است باطل. لازمه چنین جنبشی تغییراتی آنچنان عظیم است که بیک انقلاب اجتماعی منجر خواهد شد و لازمه این امر نیز وجود عنصر رهبر است. اما بهیچ روی معلوم نیست که چنین عنصری از کجا ظاهر خواهد شد. امکان اینکه مالکان درین راه بعنوان پرچم داران نهضت پیش قدم شوند سخت بعیدست آنهم نهضتی که نتایج فوری آن باعث تقلیل احتمالی امتیازات آنان خواهد بود. تجارب گذشته و حال کمتر جای امیدواری باقی می گذارد که حتی آنان برای حفظ و نگاهداری پایه و بنیاد وضع ممتاز خود در صدد سازش و مصالحه با دهقانان برآیند.

چه تجارب گذشته و چه خط مشی وقایع جاری دلالت ندارد بر اینکه تصور کنیم دولت عملاً چنین اصلاحاتی را رهبری خواهد کرد. پیوسته سخن از اصلاحات و عدالت اجتماعی در میان بوده اما برای تحقیق این امور اقدامی نشده است. روزگاری دراز پیش ازین یعنی در [۱۵ دسامبر] ۱۸۸۱ [۱۲۵۹-۶۰] سیدجمال الدین اسدآبادی (افغانی) در ضمن نامه ای که بسید حاجی مستان داغستانی نوشته چنین گفته است: «رجال ایران در سیاست و صنعت کلام مهارت دارند ولی علم آنها بی عمل است. اگر یک قسمت از صد قسمت قوائی که در گفتار صرف می کردند در کردار بذل مینمودند ایران از حیث ترقی و ثروت و عظمت و قوت در مصاف دول عظیمه قرار داشت.»^۱ این سخنان را امروز هم میتوان تکرار

۱-المقتطف (چاپ قاهره، شوال ۱۳۴۳) بنقل روزنامه صدای وطن [شماره ۱۳۵] ۵ شهر یور ۱۳۲۸ (۲۷ اوت ۱۹۴۹) در مقاله ای تحت عنوان: «در جاذلم موجود و آسایش معدوم شد از دولت اثری نخواهد

کردنوشت.

ازین ها گذشته دخالت مستقیم دولت در گذشته موجب نشده است که در وضع دهقانان بهبودی یکسان حاصل شود و از برای مثال باید داستان غم انگیز تقسیم خالصه های سیستان را یاد کرد.^۱ همچنین باید دانست وضع زارع در املاکی که مستقیماً توسط دولت اداره می شود یا تحت نظر مستقیم اوست بر روی هم بهتر از جاهای دیگر نیست و چنانچه دولت شروع بتأسیس شرکتهای تعاونی روستائی یا نظارت در تقسیم املاک کند دلیلی در دست نیست که فرض کنیم این اقدام واقعاً بسود دهقانان خواهد بود.

واما در مورد خود دهقانان باید گفت که آنان نیز در فن همکاری مانند مالکان و دیگر طبقات ایران ناآزموده و بی تجربه اند و ازین رو دلیلی در دست نیست که نشان دهد آنان در آینده نزدیک خواهند توانست امری از امور تعاونی را با کامیابی انجام دهند. در غالب نقاط زارع چنان سرگرم مسائل روزمره است که برای اشتغال بامور سیاسی و غیره رمق ندارد. ازین گذشته قرنهای ستم کشی و مبارزه با طبیعت هوسباز و وجود نظام ناسازگار اجتماعی باعث شده است که دهقانان در بسیاری از نقاط کشور وضع خود را بدیده تسلیم و رضا و بمنزله جزئی از اجزای حوادث متوالی جهان بنگرند. حتی در آذربایجان که اوضاع و احوال طبیعی ناسازگار ترست و بعلمت مجاورت با اتحاد جماهیر شوروی احتمال برانگیخته شدن تمایلات سیاسی در دهقانان بمیان بوده است این طبقه به همکاری با هم کمتر تمایل نشان میدهند. هنگامی که فرقه دمکرات در ۱۹۴۵-۶ [۱۳۲۵-۶ ش.] قیام کرده هیچ رهبری از میان جامعه روستائی برنخاست و جنبش فرقه بوسیله «شورانگیزان»^۲

۱- نگاه کنید به فصل دوازدهم. agitator - و بفرانسه agitateur بمعنی کسی است که شروع باندیسی یا اقتصادی یا اجتماعی را در مردم برمی انگیزد و در سالهای اخیر معادل فرانسوی آن «اژیتاتور» در مطبوعات ما بکار رفته است (مترجم).

دست پرورده بیگانه رهبری میشد. با این همه عین نادانست اگر چنین پنداریم که خبر تغییر اوضاع جاهای دیگر بموقع خود بگوش دهقانان ایرانی نخواهد رسید و وی را بحفظ مصالح خویش برنخواهد انگیخت و او را وادار بمطالبه بهبود وضع خود نخواهد کرد. باری اگر مسائل اساسی راجع بروابط فرد و اجتماع را بیک سو نهم چندین مسأله فنی وجود دارد که باید برای افزایش تولید محصولات کشاورزی بحل آنها پرداخت :

۱- خطوط ارتباطی بهتر و کاملتر و تهیه وسایل حمل نقل ارزان از مسائل اساسی است و در فصل دو از دهم مختصر اشاره ای درین باب شده است. این مسأله آسان نیست. آن قسمت از کشور ایران که نیازمند خطوط ارتباطی است وسیع و وضع آب و هوادر پاره ای از نقاط آن ناسازگار است. شهرها در مسافتات بعیدی از هم قرار گرفته و البته مخارج نگاهداری راهها با چنین اوضاع و احوالی سنگین است. بسیاری از نقاط دارای راههای بد است و معدودی از آنها اصولاً راه ندارد. پس وجود راههای بهتر و وسایل حمل و نقل ارزان در جاهای دور دست برای ازدیاد تولید از امور اساسیست و بدون این عوامل زارع نمیتواند محصول خود را بیازار حمل کند. ازین گذشته احداث خطوط ارتباطی دارای اهمیت فرهنگی و اجتماعی است.

۲- برای بهبود وضع اقتصادی زارع لازم است که روش بهتری برای عرضه کردن کالا و باصطلاح «بازاریابی»^۱ اتخاذ شود و تسهیلات بیشتری برای اعطای اعتبارات کشاورزی به آنان فراهم گردد و خود دهقانان نیز تاجدی باهم همکاری کنند. وجود بازارهای «ثابت» نیز لازمه افزایش تولید است. تا آنجا که مطلب ارتباط به میزان «تقاضای» داخلی دارد مشکل مهمی روی نخواهد داد اما در مواردی

که مقصود از تولید صدور آنست - و بدیهی است که افزایش محصول متناسب با افزایش صادراتست - تاحدی آشنائی به نیازمندیها و وضع و چگونگی پیشرفت بازارهای جهان برای کشاورز یا کسانی که با محصول او معامله میکنند از اهم واجبات بشمار میرود .

۳- بکار بردن روشهای بهتر کشاورزی ، ترویج محصولات جدید ، اداره کردن امور مربوط به آیش زراعتی بترتیبی بهتر ، دفع آفات نباتی ، بکار بردن کود و رشوه بمقدار بیشتر و استعمال افزار و ماشین آلات بهتر و کاملتر موجب افزایش تولید خواهد شد و محتمل است که مصرف کردن بذر بهتر تأثیر کلی در افزایش مقدار محصول داشته باشد . امروز روز وزارت کشاورزی مقدار معینی بذر مخصوص در دسترس عامه قرار داده است اما جادارد که درین باره تحقیق بیشتری بعمل آید و نیز همکاری بیشتری بین وزارت کشاورزی و مالک وزارع صورت پذیرد . مکانیزه کردن کشاورزی تا کجا مطلوب و عملیست مسأله ایست که باید در باب آن بدقت تحقیق شود . مفهوم مکانیزه کردن کشاورزی آنست که تاحدی وسائیل مکانیکی جای کار گر را میگیرد اما نخست باید کاری کرد که زمین های زیر کشت بحدی توسعه یابد که بتوان از نیروی کار کشاورزانی که در یک جا بعلت مکانیزه شدن کشاورزی بیکار میشوند در جاهای دیگر استفاده کرد . مادام که این مقصود حاصل نشده یا تا زمانی که مشاغل دیگری ایجاد نگشته است اثرات فوری مکانیزه کردن عمومی کشاورزی را در کمک بحل مشکل فقر و بینوائی زارع نمیتوان از امور مسلم پنداشت . ازین گذشته در صورتی که این مطلب یعنی مکانیزه کردن کشاورزی تأیید شود باید نخست اطمینان حاصل کرد که آیا تعمیر ماشین آلات کشاورزی بسرعت انجام خواهد گرفت و قطعات یدکی در دسترس همه گذاشته

خواهد شد یا نه .

۴- روش‌های مترقی آبیاری و ذخیره کردن آب در غالب نقاط از شرایط اساسی است. با اینکه قسمت اعظم توسعه کشاورزی ایران بستگی به عامل محدود کننده آب دارد هر سال مقادیر معتدله‌ای از آب به‌بهدر میرود. نقصان کلی یا جزئی محصول بطور متوسط هر پنج سال یک بار و در پاره‌ای از نقاط کراراً یعنی حتی سه سال یک بار روی می‌دهد. مسأله آبیاری دارای دو جنبه است: (الف) اقداماتی که باید بمقیاس عظیم و بیشتر بشکل سدسازی صورت گیرد و این اقدامات محتاج سرمایه اولیه معتدله‌ای است^۱ و (ب) مصرف کردن آب‌های موجود بطرز بهتر. در پاره‌ای از نقاط قسمت معتدله‌ای از آبها بواسطه تبخیر یا فرورفتن در خاک (هنگام جاری شدن در نهر و جوی) به‌درمیرود، درحالی که علف‌های هرزه نسبتاً انبوهی که معمولاً در کشتزارها و باغها میرود نیز مقدار فراوانی از آبها را بیهوده جذب میکند.

۵- احداث جنگلها و اقداماتی بمنظور ممانعت از فرسایش خاک زراعتی نیز از امور است که بالمآل کمک با افزایش تولید میکند و محتمل است که غفلت از این کار نتایج ناگوار ببار آورد.

۶- اصلاح نژاد حیوانات کاریست بسیار پسندیده. اداره خاورمیانه وزارت خارجه انگلستان^۲ گزارش بسیار نامساعدی درباره نژاد گااو و کوسفند ایران داده است. با اینهمه مسأله کمیّت حیوانات اهلی بستگی با افزایش محصول دارد. عده دام‌های کنونی شاید در حال حاضر زائد بر گنجایش مملکت باشد و تا زمانی که علوفه و علیق بمقدار بیشتری فراهم نشود محتمل است که اصلاح یا تکثیر نژاد دام‌های کنونی عملی نباشد.

مبحث زمین‌داری مسائل گوناگونی دربردارد و درین راه قدمهائی میتوان برداشت که بیشک حیات اجتماعی و اقتصادی دهقانان را بهبود خواهد بخشید و موجب آبادانی کلی و بیشتر کشور خواهد شد. اینک فهرستی ازین اقدامات :

۱- مهمترین اقدام آنست که بزراع از نظر زمین‌داری تأمین بیشتری داده شود. از اتفاق نیست که در هر جا که زارع تاحدی از امنیت زمین‌داری برخوردار بوده است زمین بهتر کشت و زرع شده و زارع کمتر با فقر و مسکنت دست و گریبان بوده است. روش توزیع سالانه یا موسمی زمین در میان زارعان بر حسب قرعه کشی و پیشک‌اندازی موجب پیشرفت کشاورزی نمیگردد. با این همه باید دانست که فقط امکان اخراج زارع از ملک مزید ناامنی او نیست بلکه قدرت تقریباً نامحدودی که مالک و نماینده او بعنوان «کدخدا» نسبت بزراع اعمال میکنند و همچنین ترس دائمی وی از تبعیض ناروا و اخاذی درین امر موثرست .

۲- در صورتی که بجای مزارعه و تقسیم سهم بر اساس عوامل پنج گانه روش وصول مال الاجاره از زارع معمول و درین مورد حداقل مدت منظور شود این کار سودمند خواهد بود^۱. روابطی که بنا بر سنت در غالب جاها میان مالک و زارع برقرارست بر مبنای مزارعه قرارداد اما این امر زارع را بابر از حس ابتکار تشویق نمیکنند زیرا میدانند که چنانچه در کار زراعت کوشش بیشتری کند فقط جزئی از سود حاصل از کار اضافی باو تعلق میگیرد و مابقی بمالک میرسد. باز درینجا باید گفت که از اتفاق نیست که در هر جا که زارع مال الاجاره مقطوعی بمالک میپردازد میزان کشت و آبادانی بیش از نواحی مجاور است که در آنها روش مزارعه معمول است .

۱- در جاهائی که میدان نوسان قیمت‌ها وسیع است روش مزارعه دارای مزایائیست . با اینهمه اگر در مورد نظارت بر قیمت‌ها اقدامی معمول شود مسأله تبدیل روش مزارعه بروش دریافت مال الاجاره مقطوع زمین مساعدی حاصل میکند .

پیدا است که سهم عمده‌ای که در بعضی نقاط بمالک میرسد، بعلاوه عوارض و رسومات گوناگونی که از زارع مطالبه می‌کند از عوامل مهم تهیدستی اوست اما این نیز درست است که بگوئیم چنانچه در پاره‌ای از نقاط نسبت به سهم زارع افزایش کلی قائل شوند باز در غالب موارد موفق نمی‌شود که معاش خود را بحد کافی تأمین کند. گاهگاه پیشنهاد کرده‌اند که باید سهم زارع افزوده شود اما ما در فصل هفدهم نشان داده‌ایم که در هر جا طرز تقسیم سهم مالک و زارع چه اختلاف مهمی با جاهای دیگر دارد. بنابراین یافتن راه و چاره‌ای که بتوان آن را در هر جا بکار بست مشکل است. برای حل مشکل فقر و تهیدستی دهقانان تنها تعدیل روش مزارعه کافی نیست و این کار در خور اقدامات اساسی بیشتریست اما پیدا است که باید برای نظارت در روش مزارعه (در جاهائی که این روش معمول است) و تعیین مال‌الاجاره ترتیبی قائل شد که بتوان بوسیله آن وضع زارع را بهبود بخشید.

۳- رسم بیگاری را باید بر انداخت. مفهوم ضمنی بیگاری اطاعت و انقیاد شخصی است. این امر با اوضاع زمان سازگار نیست و عامل مهمی در انحطاط حال و وضع دهقانان بشمار میرود. چنانچه انجام دادن خدمات عمومی لازم باشد باید دراز آن بدهقانان مزد پرداخت. بر انداختن رسم بیگاری موجب پیشرفت وضع اقتصادی و اجتماعی زارع میشود.

۴- زارع را باید با حداث باغ ترغیب کرد و برای این کار زمین در اختیار او نهاد و در صورت امکان باید ملکیت خانه‌های روستائی بخود دهقانان منتقل شود.

۵- عدّه مالکان غایب بنسبت بسیار و عدّه املاک اربابی بنسبت غیر عادی نه موجب آبادی ملک می‌گردد و نه مایه رضایت عمومی و اجتماعی. محدود کردن مالکیت املاک اربابی تا حد معین از کارهای مطلوبست. تجربه نیز نشان داده-

است که ملکیت مشاع چندین مالک خرده پا در مقابل ملکیت املاک خرده مالک رضایت بخش نیست. همکاری نکردن شرکای متعدد موجب آبادانی کامل ملک نمیشود. هر چند در فصل چهاردهم یادآور شدیم که دهات خرده مالک غالباً با مواظبت و مراقبت بیشتر زراعت میشود و سطح زندگی خرده مالکان بالاتر از سطح زندگی زارعان سهم برست با اینهمه فرض عملی بودن تبدیل ناگهانی دهات عمده مالک دهات خرده مالک معقول نیست. چنانکه پیش ازین باز نمودیم در نقاطی که اداره کردن امور کشاورزی محتاج صرف سرمایه گزاف است و کار آبیاری مستلزم مخارج مستمر میباشد خرده مالک قادر به تعهد چنین سرمایه و مخارجی نیست (و شرکتهای تعاونی که با شرکت یا عدم شرکت دولت تأسیس می شوند هنوز ثابت نکرده اند که میتوانند وظایف خود را بنحوی رضایت بخش انجام دهند). ازین گذشته در جاهائی که زارع سالیان درازست که در عین تنگدستی زندگی میکند و عملاً از مالک فرمان میبرد احتمالاً هنوز نیروی ابتکارات تجربه کار ندارد تا بتواند دوران تحول و تغییر را که ناگهان در وضع او روی میدهد با کامیابی بیابان رساند. در آن واحد تهیه طرحی برای تقسیم تدریجی عده ای از املاک اربابی مطلوب بنظر میرسد. شاید بتوان با وضع مالیات بر ارث زمین هائی برای تقسیم در بین دهقانان بدست آورد. طریقه دیگر از زیاد املاک خرده مالک آنست که باز هم مقداری از املاک خالصه با نظارت کافی دولت در بین کشاورزان تقسیم شود. با اینهمه آزمایشهائی که در راه نیل بدین مقصود در سیستان و خوزستان توأم باشکست شده است مبرهن میدارد که توفیق در اجرای چنین طرحی بستگی بدرستکاری و امانت مجربان آن دارد.

۶- باید قدمهائی برداشت تا مردم با باد کردن جاهائی که آباد نیست تشویق شوند و لازماً این کار تهیه سرمایه و نظارت در مصرف آنست و این عمران و آبادی در

جاهای مختلف باید باشکال مخدّف در آید. در بعضی جاها امکان توسعه درخت کاری بیشتر و در پاره‌ای از نقاط اوضاع و احوال برای بار آوردن میوه مناسب است. درین مورد آزمایش جالبی در جبل بارز [بکسر با] و بافت واقع در استان کرمان صورت گرفته است. زمین‌های جنگلی نقاط مزبور را که خالصه است یکی از مالکان محلی اجاره کرده و شروع به پیوند زدن بادام پوسته بدرخت جنگلی «بانه»^۱ کرده است. مادام که سود حاصل از سرمایه گذاری در امور غیر کشاورزی بیشتر و سریع تر بدست می‌آید احتمال اینکه ثروتمندان مبالغ معتنا بهی صرف عمران و آبادی کنند در میان نیست. علاوه بر این نکته این مسأله مطرح است که در بعضی نقاط زارع نمیتواند بواسطه عوامل نامساعد طبیعی معاش خود را بحد کافی تأمین کند. ممکنست چاره‌ای اندیشید که سکنه این گونه جاها در نقاط حاصلخیز تر استقرار یابند اما تا هنگامی که درین مورد امنیتی برای آنان قائل نشده‌اند (که در اوضاع و احوال کنونی برآستی هیچ دولتی نمیتواند چنین امنیتی بوجود آورد) بجز عده‌ای انگشت شمار محتمل نیست که دیگران بجای دیگر کوچ کنند. در پایان باید مسأله خدمات اجتماعی را مطرح کرد. غفلت در بهبود این وضع اگر عاقبتی وخیم نداشته باشد دست کم امکان توفیق در هر يك از اصلاحات را

۱- مدت اجاره این اراضی جنگلی چهل سال است. مستأجر برعهده میگیرد که درختان را پیوند زند و يك چهارم محصول را بدولت دهد. وی ده‌الی پانزده سال است که سرگرم این کارست. چند جنگلبان دائمی استخدام شده‌اند و در فصل پیوند زدن عده‌ای برای این کار اجیر میشوند. محصول بانه را بیشتر بوسیله کارگران انقافی جمع‌آوری میکنند. مخارج معتنا بهی باید صرف کرد تا این اراضی محصول بدهد و برای آبادی کامل آنها امنیت ضرورت دارد. مثلاً بعد از شهریور ۱۳۲ (اوت - سپتامبر ۱۹۴۱) این کار بواسطه ناامنی عمومی متوقف ماند. از روشی که در اصطهبانات معمول است (نگاه کنید به ص ۵۶۹) میتوان در جاهای دیگر که دارای اوضاع و احوال مشابهیست پیروی کرد، با اینهمه لازمه تعمیم این روش عمرانی استقرار امنیت آنهم بیش از حدیست که امروز وجود دارد. در هر حال اصطهبانات مثال بازرست از آنچه میتوان بوسیله اقدامات تعهدات مردم محلی بانجام رساند.

کمتر میکند. کشور ایران احتیاج مبرم به (۱) خدمات بهداشتی خاصه بهداشت عمومی و پیش گیریهای طبی (۲) تعمیم خدمات فرهنگی، اتخاذ روشهای مرفقی برای تحقیق و مطالعه و پخش و انتشار اطلاعات دارد^۱. مادام که خدمات اجتماعی و وسایل تفریح در نواحی روستائی وجود ندارد تمایل دهقانان برها کردن زندگانی روستائی و برگزیدن زندگانی شهری بجای آنکه ضعیف شود قوت میگیرد.

حاصل کلام آنکه مسأله اساسی مربوط بر وابط مالک وزارع مسألهای سیاسی یا اجتماعیست. چنانچه وضع کنونی زمین داری و تشکیلات روستائی ناشی از نظام اجتماعی موجود باشد درین حال محتملاً چیزی موجب اصلاح اوضاع و احوال کنونی نخواهد شد مگر ایجاد تغییرات اساسی در مفهوم جامعه و روابط فرد و جامعه. روستاهای ایران در خلا قرار نگرفته است و اصلاحات روستائی هنگامی صورت میگیرد که جزئی از نقشه کلی تجدید تشکیلات مملکتی باشد. وقایعی که در ایران اتفاق می افتد نیز بطور کلی تاحدی تابع موقع جهانی این کشور و ارتباط و پیوستگی آن با وقایع بین المللی است، ازینرو اگر انتظار داشته باشیم که در ایران میتوان بعنوان یک کشور منزوی و مجزی از سایر ممالک قدم اساسی در راه اصلاحات روستائی برداشت و لازمه چنین اقدامی حل مسائل کلی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیست، این انتظار برخلاف واقع خواهد بود.

۱- برای اطلاع از بحثی که درباره بعضی مسائل مربوط به آموزش و پرورش روستائی شده است نگاه کنید بکتاب «آموزش و پرورش و بهبود وضع زندگانی روستائی در خاور میانه» (لندن، اداره انتشارات پادشاهی، ۱۹۴۶) تألیف اچ. بی. ال. H. B. Allen, Rural Education and Welfare in the Middle East (London, H.M.S.O. 1946).

ضمیمه اول

از قانون مدنی ، باب سوم ، فصل پنجم

در مزارعه و مساقات

مبحث اول - در مزارعه

ماده ۵۱۸ - مزارعه عقدی است که بموجب آن احد طرفین زمینی را برای مدت معینی بطرف دیگر میدهد که آنرا زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند .

ماده ۵۱۹ - در عقد مزارعه حصه هر يك از مزارع و عامل باید بنحو اشاعه از قبیل ربع یا نكث یا نصف و غیره معین گردد و اگر بنحو دیگر باشد احکام مزارعه جاری نخواهد شد .
ماده ۵۲۰ - در مزارعه جائز است شرط شود که یکی از دو طرف علاوه بر حصه از حاصل مال دیگری نیز بطرف مقابل بدهد .

ماده ۵۲۱ - در عقد مزارعه ممکن است هر يك از بذرو عواهل مال مزارع باشد یا عامل . در این صورت نیز حصه مشاع هر يك از طرفین بر طبق قرارداد یا عرف بلد خواهد بود .

ماده ۵۲۲ - در عقد مزارعه لازم نیست که متصرف زمین مالک آنها باشد ولی لازمست که مالک منافع بوده باشد یا بعنوانی از عناوین از قبیل ولایت و غیره حق تصرف در آنها داشته باشد .
ماده ۵۲۳ - زمینی که مورد مزارعه است باید برای زرع مقصود قابل باشد اگر چه محتاج باصلاح یا تحصیل آب باشد و اگر زرع محتاج بعملیاتی باشد از قبیل حفر نهر یا چاه و غیره و عامل در حین عقد جاهل بآن بوده باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت .

ماده ۵۲۴ - نوع زرع باید در عقد مزارعه معین باشد مگر اینکه بر حسب عرف بلد معلوم و یا عقد برای مطلق زراعت بوده باشد، در صورت اخیر عامل در اختیار نوع زراعت مختار خواهد بود .

ماده ۵۲۵ - عقد مزارعه عقدی است لازم .

ماده ۵۲۶ - هر يك از مالک عامل و مزارع میتواند در صورت غبن معامله را فسخ کند .

ماده ۵۲۷ - هر گاه زمین بواسطه فقدان آب یا علل دیگر ازین قبیل از قابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد عقد مزارعه منفسخ میشود .

ماده ۵۲۸ - اگر شخص ثالثی قبل از اینکه زمین مورد مزارعه تسلیم عامل شود آنرا غصب کند، عامل مختار بر فسخ میشود ولی اگر غصب بعد از تسلیم واقع شود حق فسخ ندارد .

۱ - در متن کتاب بجای «ضمیمه» اشتباهاً تعلیقه چاپ شده است . از خوانندگان گرامی تمنی میشود که متوجه این نکته باشند (مترجم) .

- ماده ۵۲۹ - عقد مزارعه بفوت متعاملين يا احد آنها باطل نميشود مگر اينكه مباشرت عامل شرط شده باشد، در اين صورت بفوت او منفسخ ميشود .
- ماده ۵۳۰ - هر گاه كسى ب مدت عمر خود مالك منافع زمينى بوده و آنرا بمزارعه داده باشد عقد مزارعه بفوت او منفسخ ميشود .
- ماده ۵۳۱ - بعد از ظهور نمره زرع عامل مالك حصه خود از آن ميشود .
- ماده ۵۳۲ - در عقد مزارعه اگر شرط شود كه تمام نمره مال مزارع يا عامل تنها باشد عقد باطل است .
- ماده ۵۳۳ - اگر عقد مزارعه بعلى باطل شود تمام حاصل مال صاحب بذراست و طرف ديگر كه مالك زمين يا آب يا صاحب عمل بوده است بنسبت آنچه كه مالك بوده مستحق اجرة المثل خواهد بود .
- اگر بذر مشترك بين مزارع و عامل باشد حاصل و اجرة المثل نيز به نسبت بذر بين آنها تقسيم ميشود .
- ماده ۵۳۴ - هر گاه عامل در اثناء ياد ر ابتداء عمل آنرا ترك كند و كسى نباشد كه عمل را بجای او انجام دهد حاكم بتقاضای مزارع عامل را اجبار بانجام ميكند و يا عامل را بخرج عامل ادامه ميدهد و در صورت عدم امكان مزارع حق فسخ دارد .
- ماده ۵۳۵ - اگر عامل زراعت نكند و مدت منقضی شود مزارع مستحق اجرة المثل است .
- ماده ۵۳۶ - هر گاه عامل بطور متعارف مواظبت در زراعت ننمايد و از اين حيث حاصل كم شود يا ضرر ديگر متوجه مزارع گردد عامل ضامن تفاوت خواهد بود .
- ماده ۵۳۷ - هر گاه در عقد مزارعه زرع معينى قيد شده باشد و عامل غير آنرا زرع نمايد مزارعه باطل و بر طبق ماده ۵۳۳ رفتار ميشود .
- ماده ۵۳۸ - هر گاه مزارعه در اثناء مدت قبل از ظهور نمره فسخ شود حاصل مال مالك بذر است و طرف ديگر مستحق اجرة المثل خواهد بود .
- ماده ۵۳۹ - هر گاه مزارعه بعد از ظهور نمره فسخ شود هر يك از مزارع و عامل بنسبتى كه بين آنها مقرر بوده شريك در نمره هستند ليكن از تاريخ فسخ تا برداشت حاصل هر يك باخذ اجرة المثل زمين و عمل وساير مصالح الاملاك خود كه بحصه مقرر ب طرف ديگر تعلق ميگيرد مستحق خواهد بود .
- ماده ۵۴۰ - هر گاه مدت مزارعه منقضی شود و اتفاقاً زرع نرسیده باشد مزارع حق دارد كه زراعت را ازاله كند يا آنرا باخذ اجرة المثل ابقاء نمايد .
- ماده ۵۴۱ - عامل ميتواند برای زراعت اجير بگيرد يا با ديگرى شريك شود ولى برای انتقال معامله يا تسليم زمين بديگرى رضای مزارع لازم است
- ماده ۵۴۲ - خراج زمين بعهده مالك است مگر اينكه خلاف آن شرط شده باشد، ساير مخارج زمين بر حسب تعيين طرفين يا متعارف است .

مبحث دوم - در مسافات

ماده ۵۴۳ - مسافات معامله ایست که بین صاحب درخت و امثال آن یا عامل در مقابل حصه مشاع معین از ثمره واقع میشود و ثمره اعم است از میوه و برگ و گل و غیر آن .
 ماده ۵۴۴ - در هر مورد که مسافات باطل باشد یا فسخ شود تمام ثمره مال مالک است و عامل مستحق اجرة المثل خواهد بود .

ماده ۵۴۵ - مقررات راجعه بمزارعه که در مبحث قبل ذکر شده است در مورد عقد مسافات نیز مرعی خواهد بود مگر اینکه عامل نمیتواند بدون اجازه مالک معامله را بدیگری واگذار یا بادیگری شرکت نماید .

ضمیمه دوم^۱

اوزان و مقیاسات و پول رائج

شرحی که جغرافی دانان درباره تنوع مقیاسات و اوزان معمول در شهرستانهای ایران در قرون اولی و وسطای اسلامی بیان میکنند آدمی را سرگشته و حیران میکند . وجه تسمیه آنها تا حدی همانست که درین روزگار نیز معمول است و در آن ایام نیز مانند امروز ارتباط نزدیکی میان اوزان و مقیاسات طول وجود داشته است . نه تنها ارزش اوزان و مقیاسات مختلف در هر جا متفاوت بوده بلکه در مورد شیئی که وزن میکردند و نوع زمینی که اندازه میکردند نیز فرق میکرد است

در فارس واحد طول جریب بوده و بگفته اصطخری و ابن حوقل در آنجا دو نوع جریب معمول بوده است ، جریب بزرگ و جریب کوچک . اولی سه برابر و دو سوم دومی بوده است و دومی عبارت بوده از ۶۰ ذرع مربع ۹ قصبی^۲ . با این همه مقدسی مینویسد که جریب بزرگ ۷۰ ذرع مربع ۹ قصبی است .^۳ گذشته ازین دو نوع مهم جریب عدّه فراوانی جریب های محلی نیز معمول بوده است . بگفته اصطخری و ابن حوقل در شیراز جریب ۱۶ قفیز و هر قفیز ۱۶ رطل بوده و درین مورد بر حسب نوع محصولی که مقدار آن را تعیین میکردند اختلافات مختصری وجود داشته است . جریب و قفیز اصطخر نصف جریب و قفیز شیراز^۴ و از آن بیضانه بیستم^۵ و بگفته ابن حوقل یک چهارم بزرگتر از جریب و قفیز اصطخر^۶ بوده و از آن کام فیروز دو پنجم بیضا و جریب و قفیز ارجان یک چهارم بزرگتر

۱ - در متن کتاب بجای «ضمیمه» اشتباهاً «تعلیقه» چاپ شده است . از خوانندگان گرامی تمنی میشود که متوجه این نکته باشند (مترجم) .

۲ - اصطخری ، ص ۱۵۷ ، ۲ - ابن حوقل ج ۲ ، ص ۳۰۱ . حمدالله مستوفی مینویسد که جریب عراق عرب ۶۰ گز مربع بود (قسمت

جغرافیائی نزهة القلوب ، ص ۲۸ (Geographical Parts of the Nuzhat - al - Qulûb)

۳ - ص ۴۵۱ . ۴ - اصطخری ، ص ۱۵۶ ، ابن حوقل ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ . ۵ - اصطخری ،

ص ۱۵۶ . ۶ - ج ۲ ، ص ۳۰۱ .

از آن شیراز و جریب و قفیز شاپور و کازرون سه پنجم بزرگتر و از آن فسایک دهم کوچکتر از جریب و قفیز شیراز بود.^۱ در جبال جریب عبارت بوده است از ۱۰ قفیز و ۶ کف و در اردستان ۱۲ من^۲ و در جهود^۳ به [بفتح اول] ۱۳ من اردستان^۳. ماوردی مینویسد که جریب ۳،۶۰۰ ذرع مربع بود. اوهفت نوع مختلف از انواع ذرع را ذکر میکند.^۴ تاریخ قم جریب را ۱۰ قفیز و قفیز را ۱۰ عشر و عشر را ۳۶ کز مینویسد.^۵

در شیراز من بزرگ عبارت بوده است از ۱۰۴۰ درهم و من کوچک ۲۶۰ درهم. اولی معادل بوده است با رطل اردبیل و دومی با من عراق.^۶

بنا بگفته مقدسی قفیز فسا عبارت بوده است از ۶ من و ۳۰۰ درم در مورد گندم و حال آنکه قفیزی که برای توزین بادام و جو بکار میرفته ۶ من معمولی و قفیز برنج و نخود و عدس ۸ من بوده است. در نیریز قفیز جو و کشمش و ارزن ۳ رطل بغدادی و قفیز گندم بیش ازین بوده است. من ارجان ۳ رطل بوده با ستثنای شکر که در حدود ۲ رطل حساب میشده است.^۷

بقول مقدسی در عراق قفیز ۳۰ من یا ۶ مکوک^۸ [بفتح اول و تشدید دوم] و در مراغه معادل ۱۰ من^۹ بوده است.

مقدسی مینویسد که واحد وزن در خوزستان عبارت بوده است از «مکوک» و «کر» و «مختوم» و «کف» و «قفیز». مکوک جندی شاپور $3\frac{1}{4}$ من و کر ۴۸۰ من جندی شاپور یعنی معادل با ۱،۲۵۰ من اهواز بوده است. مختوم اهواز ۲ صاع^{۱۰} بوده و به «کف» تقسیم میشده است. قفیز گندم ۷ من و «کر» گندم ۱،۲۵۰ من و «کر» جو ۱،۰۰۰ من^{۱۰} بوده است. ارقامی که ابو یوسف در مورد قفیز و رطل و صاع و مختوم ذکر میکنند کی با آنچه گفتیم تفاوت دارد.^{۱۱}

در تحویل قرن سیزدهم بچهاردهم میلادی (قرن هفتم بهشتم هجری) غازان خان، ایلخان مغول کوشید که اوزان و مقیاسات را در سراسر امپراتوری خود یکسان کند.^{۱۲} در هر ولایتی کیله و قفیز و جریب و تغار گندم و جو مختلف و اصطلاحات بسیارست و در آن کیله زیاده و نقصان می کنند و هر کس بدل خود کیله ای و پیمانهای میسازد و ضبط آن مشکل است و هر کسی آن را فهم نمی

- ۱ - اصطخری، ص ۱۵۶. ابن حوقل، ص ۳۰۱. ۲ - مابیه بیروی از جغرافی دانان عرب کلمه من را با تشدید نون نوشته ایم، ضبط صحیح آن من بدون تشدید نون است. ۳ - مقدسی، ص ۳۹۸. ۴ - احکام السلطانیه، ص ۲۶۵. ۵ - نگاه کنید به، ص ۳۸-۹.
- ۶ - اصطخری، ص ۱۵۶، ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۱. ۷ - ص ۴۵۲.
- ۸ - ص ۱۲۹. ۹ - ص ۳۸۱. ۱۰ - ص ۴۱۷-۱۸. ۱۱ - ص ۸۱.
- ۱۲ - تاریخ مبارک غزانی، ص ۲۸۸.

کند^۱ . بموجب فرمانی که از طرف غازان صادر شد میبایست در همه جا اوزان معمول در تبریز را بعنوان اوزان نمونه اختیار کنند . قرار شد که یک «کیله» معادل ۱۰ من تبریز و یک من تبریز برابر با ۲۶۰ درهم و ۱۰ کیله مطابق یک تفرار [بضم اول] باشد. هر چند محتمل نیست که غازان موفق با استقرار «سیستم» واحدی در سراسر امپراتوری خود شده باشد اما شاید بواسطه اقدامات او بود که من تبریز در زمانهای بعد تعمیم و رواج یافت .

امروز روز باوزان و مقیاسات بسیار مختلفی برمیخوریم . در ۱۹۲۶ [۱۳۰۴ ش.] بموجب قانون ۳۱ مه [۱۰ خرداد ماه] کوششی مبذول شد تا مگر اوزان و مقیاسات ایران با رواج «سیستم متری» یکسان شود^۲ و سرانجام سیستم متری رسماً رایج شد.^۴
بموجب قانون ۱۹۲۶ [۱۳۰۴ ش.] معادل هر یک از اوزان و مقیاسات ایران بنا بر سیستم متری بشرح ذیل تعیین شد :

واحد وزن

$$\begin{aligned} ۱۰ \text{ نخود (یا ۲ درهم)} &= ۲ \text{ گرم} \\ ۱ \text{ یک مثقال (یا ۱۰ درهم)} &= ۱۰ \text{ گرم} \\ ۱ \text{ یک سیر (یا ۷۵ درهم)} &= ۷۵ \text{ گرم} \\ ۱ \text{ یک چارک (یا ۷۵۰ درهم)} &= ۷۵۰ \text{ گرم} \\ ۱ \text{ یک سنگ (یا ۱۰۰۰۰ درهم)} &= ۱۰۰۰۰ \text{ گرم} \\ ۱ \text{ یک من (یا ۳۰۰۰۰ درهم)} &= ۳۰۰۰۰ \text{ گرم} \\ ۱ \text{ یک خروار (یا ۳۰۰۰۰۰۰ درهم)} &= ۳۰۰۰۰۰۰ \text{ گرم} \end{aligned}$$

واحد طول

$$\begin{aligned} ۱ \text{ یک گره} &= ۱ \text{ یک دسیمتر} \\ ۱ \text{ یک کز} &= ۱ \text{ یک متر} \end{aligned}$$

واحد مساحت

$$\begin{aligned} ۱ \text{ یک قفیز} &= ۱ \text{ یک دکامتر مربع} \\ ۱ \text{ یک جریب} &= ۱ \text{ یک هکتار} \end{aligned}$$

در واقع اوزانی که هنگام تصویب این قانون رواج داشت و هنوز هم دارد (قطع نظر از اختلافات محلی) اندکی با جدول فوق فرق دارد و بشرح ذیل است :

- ۱- همان کتاب ، ص ۲۸۹ . ۲- همان کتاب ، ص ۲۹۰ . ۳- ای. آر. لینگمن ، گزارش درباره اقتصاد و بازرگانی ایران ، ۱۹۲۵ - ۷ ، نشریه اداره بازرگانی ماوراء بحار ، ص ۵ (E. R. Lingeman, Report on the Finances and Commerce of Persia, 1925-7).
 - ۴- «بررسی اوضاع بازرگانی ایران» ، (Dept. of Overseas Trade , 1928) .
- آوریل ، نشریه ۱۹۴۵ ، اداره بازرگانی ماوراء بحار ، ص ۵ (Persian Review of Commercial Conditions, April , 1945 , Dept . of Overseas Trade , 1945).

اوزان انگلیسی	سیستم متري	اوزان ایرانی
۷۱/۶ کربن (grain)	۴/۶۴ گرم	یک مثقال
۲ آومن و ۱۸۵ کربن	۷۴/۲۴ گرم	یک سیر (= ۱۶ مثقال)
۶/۵۴۶۴ پوند	۲/۹۷۰ کیلوگرم	یک من تبریز (= ۴۰ سیر)
۱۳/۰۹۲۸ پوند	۵/۹۴۰۰ کیلوگرم	یک من شاه (= ۲ من تبریز)
۲۶/۰۱۸۵۶ پوند	۱۱/۸۸۰ کیلوگرم	یک من ری (= ۲ من شاه)
۶۵۴/۶۴ پوند	۲۹۷/۰۰ کیلوگرم	یک خروار (= ۱۰۰ من تبریز)
۱۹۶۳/۹۲ پوند	یک تن کوتاه (تقریباً).	۳ خروار
۲۲۹۱/۲۴ پوند	یک تن (تقریباً).	۳ $\frac{۲}{۱}$ خروار

یک ذرع (= ۱۶ گره) = ۳۹-۴۲ اینچ بنا بر معمول محل.

با اینهمه هنوز در بسیاری از نقاط اوزان و مقیاسات محلی بکار می‌رود. مثلاً جریب نماینده مساحتی است که از تقریباً ۴۰۰ متر مربع تا تقریباً ۱،۴۵۰ متر مربع فرق می‌کند. ازین گذشته اندازه آن در بعضی نقاط بسته بنوع روش معمول کشاورزی تفاوت دارد، در پاره‌ای از نقاط یک جریب زمین دیم بیش از یک جریب زمین آبی است. شاید تا حدی علت آنست که جریب مطلقاً مفهومی نیست که دلالت بر مقیاس سطح کند بلکه با مقیاس وزن ارتباط دارد از آنجا که مقدار بذری که در هر جریب زمین آبی می‌کارند بیش از مقدار بذری است که در یک جریب زمین دیم کشت می‌شود پس اندازه جریب بهمین نسبت فرق می‌کند. در پاره‌ای از نقاط در واقع زمین را هنوز بر حسب گنجایش بذری اندازه می‌گیرند نه بر حسب مساحت.

در طهران معمولاً جریب را از فرار ۱۲۰۰۰ متر مربع حساب می‌کنند. در اصفهان و بعضی محال آن سامان و در یزد جریب برابرست با ۱۲۵۰۰ متر مربع و در اصفهان در هر جریب بطور متوسط در حدود ۱۵ من تبریز بذری می‌کارند.

جریب شاه عبارتست از ۱۲۰۰۰ متر مربع و جریب رسم برابرست با ۷۶۰ متر مربع. در دهات متعدد واقع در شمال اصفهان مقدار جریب در هر محل فرق می‌کند. مثلاً در گز جریب عبارتست از ۱۲۴۴۴ ذرع مربع و در مورچه خورت ۶۰۰ گرم مربع، در جوشقان ۴۰۰ متر مربع، در کامو ۵۰۰ متر مربع، در نطنز ۸۰۰ متر مربع و در اردستان یک جریب عبارتست از ۱۲۶۰۰ متر مربع. در سراب عمارت (واقع در اراک) ۱۶ جریب زمین آبی مساویست با یک هکتار یعنی یک جریب برابرست با ۲۴۱ یارد مربع (نگاه کنید به شرحی که پس ازین خواهد آمد).

۱ - عده مثقال در یک خروار متفاوتست. با اینهمه اختلاف خروارها کمتر از اختلاف من‌ها و جریب‌ها عمومیت دارد و در غالب جاها خرواری که عبارت باشد از ۱۰۰ من تبریز معمول است. در بعضی دهات ناحیه قم - کاشان وزنی بکار می‌رود که آنرا «خر» خوانند و برابرست با ۲۰ من تبریز.

در حوالی یزد يك قفیز را ۱۰۰۰ متر مربع حساب میکنند و بر حسب محل و مکان گنجایش از ۶-۱۰ من بذر دارد. از طرف دیگر در جوشقان يك قفیز عبارتست از فقط ۴ متر مربع و متراف است با يك کیله.

مقیاس آب نیز بمقدار معتنا بیی در جاهای مختلف فرق میکند. این مقیاسها مبتنی بر زمانست اما در بسیاری موارد نیز برابر با مقدار زمینی است که در طی مدت زمان معین مشروب میشود. اندازه رسمی را سنگ خوانند که عبارتست از عده معینی لیتر در هر ثانیه. در طهران يك سنگ آب عبارتست از مقدار آبی که از شکافی با اندازه ۲۰۰ متر مربع (۲۱۵۲۸ فوت مربع) و از قرار يك متر (۱۰۹۳۶) ربارد) در هر سه ثانیه جریان دارد.

در کرمان يك سنگ آب برابر با ۲ ساعت آبیست که برای آبیاری ۲ هکتار زمین کافی باشد. با اینهمه اصطلاحی که در کرمان برای اندازه گرفتن آب بکار میرود قصب یا جریب نام دارد و (در بعضی نقاط) عبارتست از مقدار آبی که برای آبیاری ۲۵ متر مربع زمین در ۲ ساعت لازم است. در اصفهان يك سنگ آب را برابر مقدار آبی حساب میکنند که يك جریب زمین را در يك ساعت مشروب کند. در شیراز واحد آب که معروف به «سنگ دیوانی» است عبارتست از مقدار آبی که از شکافی بوسعت ۲۰ سانتی متر در ۸ سانتی متر و از قرار ثانیه ای يك متر جریان دارد. سنگ دیوانی به ۸ «چرخ» تقسیم می شود و پنج سنگ دیوانی را يك «سنگ آسیا گردان» حساب میکنند. در اراک يك سنگ دیوانی عبارت است از مقدار آبی که از میان چهار آجر که تشکیل روزنه ای بوسعت ۲۰ × ۲۰ متر را می دهد جاریست. در همدان چنین مقدار آبی را يك سنگ حساب میکنند. گذشته از سنگ آب را با «طاق» و «دانگ»، «سبو»، «سرجه» [بفتح اول و کسر دوم و سوم] و «جره» و غیره نیز اندازه می گیرند و مقدار هر کدام در هر محل متفاوتست. در کرمانشاه واحد آب را «طاق» یا «بیل» خوانند و عبارتست از مقدار آبی که از میان روزنه ای بوسعت ۲۵ × ۲۵ متر جریان دارد، در کاشان يك طاق نماینده ۱۲ ساعت آبت و ۷۵ سرجه و هر سرجه به ۶ دانگ تقسیم میشود. در جوشقان يك طاق عبارتست از ۸ سرجه و هر سرجه عبارتست از ۸ دقیقه آب. با اینهمه در لاسان که دارای باغهای میوه میباشد يك طاق مساویست با ۹ سرجه و هر سرجه عبارتست از ۹ دقیقه آب. در مورد اولی يك طاق مساویست با ۲۰ جریب زمین و در مورد دومی ۳۵ جریب زمین و حال آنکه در کاهو که یکی از دهات مجاور آن سامانست يك طاق برابرست با ۱۰۰ جریب (۵۹۸ یارد مربعی). در ناحیه یزد اصطلاح جره و سبورد بسیاری موارد برای نشان دادن فلان دقیقه آب فئات معینی بکار میرود. مدت زمان در هر محل و مقدار آب از فئات تا فئات فرق میکند.

در تبریز واحد آب را «لوله» خوانند و ۵ لوله برابرست با يك سنگ طهران. در خراسان واحد آب را در پاره ای از نقاط «زوج» خوانند و تقریباً ۵ زوج عبارتست از يك سنگ آبی که در حومه طهران معمول است. در بسیاری جاها آب فئات به «دانگ» یا «سهم» تقسیم میشود که این نیز بنوبه خود به «فنجان» قسمت میگردد. اندازه این واحدها بسته به حجم آب فئات فرق میکند و معمولاً يك «فنجان» عبارتست

از مقدار آبی که از مجرای معینی در مدتی معین جاری است و این مدت عبارتست از مقدار زمانی که لازم است ظرفی که ته آن دارای يك سوراخ است در يك كاسه آب فرو رود . پیداست که این مدت بنسبت ظرف و گشادای سوراخ ته آن فرق میکند .

وزنی که بیش از همه متداول است «من» است و من تبریز و من شاه در سراسر کشور بکار میرود اما گذشته از این دو عده فراوانی «من» های محلی هم وجود دارد .

در مشهد من تبریز که عبارت باشد از ۴۰ سیر ۱۶ مثقالی بکار میرود اما در بیرجند منی که عبارتست از ۴ سیر ۹ مثقالی (۱۶۷۰۴۲ کیلوگرم) و در طبس منی که چهار سیر ۸ مثقالی است (۱۶۸۵ کیلوگرم) متداول است .

در خوزستان چندین «من» مختلف بکار میرود ازین قرار :

يك من اهواز = ۵۰ کیلوگرم

يك من جراحیه (که در خلف آباد معمول است) = ۱۲۵ کیلوگرم

يك من بهبهان = ۶۷ کیلوگرم

يك من حومه بهبهان (یعنی منی که در اطراف بهبهان معمول و از من خود بهبهان ممتازست)

= ۷۰ کیلوگرم

يك من زیتون (که این نیز در حوالی بهبهان معمول است) = ۸۰ کیلوگرم

يك من دزفول = ۳۵ کیلوگرم

يك من رامهرمز = ۲۵ کیلوگرم

يك من شوش (که در شوش نزدیک باشت معمول است) = ۷ کیلوگرم

يك من شادگان = تقریباً ۱۲۸ کیلوگرم

يك من خرمشهر = تقریباً ۷۵ کیلوگرم*

يك من هویزه = ۱۵ من تبریز = ۴۴۵۵ کیلوگرم

يك من کندوزلو = ۱۵ کیلوگرم

همچنین در فارس اختلافات محلی معتنا بهی وجود دارد بدین قرار :

يك من فراهبند = ۴ کیلوگرم

يك من فیروز آباد = $۳\frac{۱}{۲}$ کیلوگرم

يك من تبریز = ۷۳۶ مثقال

يك من شیراز = ۷۲۰ مثقال

يك من کازرون = ۸ کیلوگرم

سه من جهرم = ۱۰ کیلوگرم

* این تقریباً برابرست با من بصره .

یک مین شاپور در هریک از دهه ت، فرق میکند .
 یک سنگ هاشم (معمول در دشتستان) = ۱۶ من کازرون = ۷۶۸۸ کیلوگرم
 انواع و اقسام من های محلی دیگری وجود دارند جمله «من اهر» که برابر است با ۹۴ کیلوگرم
 و من ساوه که برابر است با تقریباً ۱۲ کیلوگرم و این من ها بر تریب در اهر و ساوه معمول است. دیگری از
 من های محلی من کردستان است که عبارت است از ۲۳۷۰۴ ر۵۲۳۷۰ پوند [یا ۲۳۷۷۲ کیلوگرم] و من زابل که
 در سیستان معمول است .

پول رایج

واحد رسمی پول ریال است که عبارتست از ۱۰۰۰ دینار . اصطلاح تومان باینکه رسماً بکار
 نمی رود معمولاً برای تعیین ۱۰ ریال استعمال میشود . همچنین گاهی قران^۱ را بعنوان لفظ مترادف
 ریال بکار میبرند . در تاریخ تحریر این سطور مظنه رسمی ارز عبارتست از قرار هر لیره استرلینگ
 ۸۹۴۰ ریال . در سالهای اخیر نرخ آزاد لیره از ۱۲۰ تا ۲۴۰ ریال فرق کرده است . برای احتراز
 از اشتباه نرخ متوسط تسعیر ریال به لیره (پوند استرلینگ) در بخش دوم این کتاب ۱۷۰ منظور شده
 است .^۲

برای آگاهی از بحثی که در باره مسکوکات شاهان ایران از سال ۱۵۰۰ [۹۰۶ ق.]
 تا ۱۹۴۱ [۱۳۱۹-۲۰ ش.] شده است خواننده را رجوع میدهم بر سائله آقای راج . ال .
 رایبنودی بورگومال^۳ H. L. Rabino di Borgomale تحت عنوان سکه ها و مدالها و نشانهای
 شاهان ایران از سال ۱۵۰۰-۱۹۴۱ میلادی :

Coins, Medals, and Seals of the Shâhs of Iran, 1500-1941.

۱- درسی امین سال سلطنت فتحعلی شاه (۱۷۹۷-۱۸۳۴ میلادی [۱۲۱۱-۱۲۵۰ قمری]) وی لقب صاحب قران را اختیار کرد و این لقب را بسکه هایی که از آن پس بنام او ضرب شد افزودند و سکه های که در سابق معروف به «یک هزار» و معادل بایک دهم «تومان» بود به «قران» معروف شد . پس از آن در زمان سلطنت رضا شاه کلمه «ریال» که سابقاً در دوره محمد شاه قاجار [۱۲۵۰-۱۲۶۴ ق.] از مسکوکات نقره و معادل ۱۲۵۰ دینار بود بجای «قران» و «یک هزار» قدیم رایج شد (مستوفی شرح زندگانی من ، ج ۱ ، ص ۵۳) .

۲- در تاریخی که این صفحات زیر چاپست (آذرماه ۱۳۳۸) نرخ هر لیره معادل است با ۲۱ ریال (مترجم) .

۳- این همان خاورشناس معروفیست که کتاب «مازندران و استراباد» او بفارسی ترجمه و اخیراً از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب انتشار یافته است (مترجم) .

یادداشت مؤلف در باره اصطلاح «بکاول» و «ایداجی»

مذکور در صفحه ۱۸۳*

هنگامی که این کتاب زیر چاپ بود شرف نامه عبدالله مر وارید توسط رویمر H.R.Romer بعنوان [مکتیب دیوانی دوره تیموری] *Staatsschreiben der Timuridenzeit*, Wiesbaden, 1952 انتشار یافت. از «نشان منصب بکاولی»^۱ مربوط به مدرسه‌ای و خانقاهی بیداست (نگاه کنید به شرف نامه ص ۳۱ الف تا ص ۳۲ ب) که «بکاول» متصدی سر رشته داری مؤسسات مزبور بوده است. بنا بگفته رویمر در اواخر دوره ایلخانان بکاول بیکی از مأموران لشکری اطلاق می شده که از جمله وظایف او پرداخت مزد سپاهیان و تقسیم غنایم بوده است (همان کتاب، ص ۱۵۶). اشتباهی که در فهم این اصطلاح و اصطلاحات دیگر بر من روی داد موجب شد که قسمتی از مطالب مربوط به اصطلاحات غازان خان را غلط ترجمه کنم (نگاه کنید به ص ۱۸۳). «ایداجی» نیز از مناصب وابسته به سر رشته داری قشون بوده است. هنوز معنی دقیق مطلب مورد بحث کاملاً بر من روشن نیست اما ظاهراً مفهوم کلی آن اینست که مواجب سپاهیان را غالباً نمی پرداختند و سبب این کار سهل انگاری و فساد مأموران متعددی بود که عهده دار دریافت پول و پرداخت مواجب سپاهیان بودند و ازینرو غازان خان برای اینکه بقسمتی از اصلاحات خود جامعه عمل پوشانده باشد «بکاولان» را از قبول پیشکشی‌ها (یعنی رشوه یا حق العمل) منع کرد.

* این یادداشت را که مؤلف در اوایل کتاب خود آورده است میبایست در جای خود نقل کرده و اشتباه مؤلف محترم را چنانکه منظور نظر او بوده است تصحیح کرده باشم ولی اینکار بموقع انجام نگرفت و بهمین سبب در اینجا از ایشان و خوانندگان کرامی این ترجمه پوزش میخواهم (مترجم). ۱- در متن کتاب حاضر «بکاول» را اشتباهاً «بوکاول» نوشته‌ام (مترجم).

تعلیقات مترجم

تعلیقات مترجم

ص ۱۳۰، س ۲، « اقطاع »، در باره این لغت علامه فقید محمد قزوینی تحقیقی کرده است که عیناً نقل میشود:

اقطاع : « واعطاء اقطاعاً جلیلةً بديار مصر » (تاریخ ابوالفدا: ۳: ۱۵۲). مقصود اینست که اقطاع باین هیأت را تاکنون هیچ جا یادم نیست دیده بودم و همیشه باین معنی در مورد جمع « اقطاعات » یا « قطایع » دیده بودم (رجوع شود بمفاتیح العلوم ص - وتاج العروس ج - ص - و ذیل قوامیس عربی از فانیان) و هیچ نمیدانم اقطاع باید خواند در عبارت ابوالفدا ؟ یعنی بلفظ مفرد ؟ پس چرا جلیله مؤنث است ، یا اقطاع بلفظ جمع و فتح همزه ؟ در آن صورت جمع چه کلمه ایست ؟ چند روز پیش در جواب سؤالی از مینورسکی در همین خصوص که در جمع اقطاع چه باید گفت اغلب کتب لغت و سایر مظان را گشتم جز آنچه نوشتم یعنی اقطاعات باقواطع چیز دیگر در مورد جمع این مفهوم (یعنی تیول و fief) نیافتم (یادداشت های قزوینی ، ج ۱ ، چاپ دوم ، ۱۳۳۷ ، انتشارات دانشگاه تهران ، تهران).

ص ۱۴۴، حاشیه ۲، « متن تازی مطالب منقول از ابن اثیر » را مؤلف محترم بشرح ذیل در اختیار من نهادند :

انمانحن نحسن الى الفلاحين وتخفف عنهم وتأخذ منهم في القسمة من الغلال العشر فلو فعلتم انتم مثل فعنا لم يفارقوكم فقال الشهيد لرسوله قل لصاحبك اذا اخذت انت من كل ما يهسهماً واحداً كان كثير لك لانك مشغول بلدتك في رأس ماردین واما انافاذا اخذت الثلثين كان قليلاً لمانا باصدره من قصد الاعداء والجهاد ولولای لطلال عليك ان تشرب الماء آناً في ماردین ولكن الفرنج ملكوها ولئن لم تعد الفلاحين والاخذت كل فلاح في بلد ماردین الى بلد الموصل.

ص ۱۶۴ س ۱۰، « زمین اینجو » در باره لغت اینجو علامه فقید محمد قزوینی یادداشتی دارد که در اینجا عیناً نقل میشود:

اینجو : بزبان مغولی بمعنی املاک خاصه سلاطین مغول است و چون امیر محمود شاه (پدر شاه شیخ ابوسحق اینجو) مقتول در سنه ۷۳۶ در شیراز متصدی املاک خاصه سلاطین مغول بود بدین نحو شهرت یافت او و اولاد وی (هفت اقلیم (Or, 203, f. 51b)) (یادداشت های قزوینی، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۳۷، انتشارات دانشگاه تهران، تهران)

ص ۴۷۳، حاشیه ۱، عنوان کامل ترجمه آقای محمود هدایت چنین است: «مسافرت بارمنستان و ایران» بقلم آ. ژوبر، ترجمه محمود هدایت، طهران ۱۳۲۲ [ش.].

ص ۳۶۰، س ۹، «الزرع للزارع»، راجع باصل این خبر از دانشمند بزرگوار، جامع علوم معقول و منقول حضرت آقای آقا میرزا عبدالله مجتهدی استعلام شد و ایشان این یادداشت را در اختیار بنده نهادند و بقراری که می گفتند چیز دیگری در این باب در احادیث و اخبار نیافته اند.

(وفی الخبر) من غرس اوزرع فی ارض مفسوبه فله الزرع والغرس وعلیه الاجرة لصاحب الارض (جواهر، کتاب الغصب)

ص ۴۷۵، حاشیه ۱ « جنگلهای عمومی »، مؤلف محترم ذکری از « قانون راجع به جنگلهای مصوب ۱۷ دیماه ۱۳۲۱ نکرده است. درین قانون که ۱۲ ماده دارد کرارا از « جنگلهای خصوصی » یا « جنگلهای دولتی » سخن بمیان آمده است و در « آمار کل پروانه های قطع » که در سال ۱۳۲۹ از طرف بنگاه جنگلهای منتشر شده است بجدول جالب توجهی برمیخوریم که دارای سه عنوان است: « جنگلهای دولتی »، « جنگلهای املاک موقوفه » و « جنگلهای شخصی ». و اما جنگلهای عمومی که مؤلف بآن اشاره کرده است در تبصره يك از ماده ۴۱ آئین نامه قانون ثبت چنین تعریف شده است:

جنگلهای عمومی عبارت از جنگلهائیست که بطور طبیعی ایجاد شده و بعبارت آخری خود روست و ید اشخاص درغرس اشجار دخالت نداشته و برای محفوظ ماندن این قبیل جنگلهای دولت میتواند طبق موازین قانونی بنام حفظ منافع و مصالح عموم تقاضای ثبت آنها را بنماید.

این تبصره که در سال ۱۳۳۱ بنابه پیشنهاد اداره کل ثبت اسناد بماده ۴۱ آئین نامه قانون ثبت علاوه شده است در واقع سکوت قانون مدنی را در مورد جنگلهای درهم شکسته و تکلیف مالکیت جنگلهای عمومی را معلوم کرده است. اداره کل ثبت باین حد قانع نشده و برای حفظ جنگلهای دولتی « دستور مدیریت کل ثبت » را طی بخشنامه شماره ۱۰۱۴۶۱۰۱۷ مورخ ۱۳۳۱/۱۸/۱۳۳۱ صادر کرده است که از نظر اهمیت که دارد مواد چهارگانه آن در ذیل نقل میشود و از قرار معلوم علت صدور این بخشنامه آن بوده است که بسیاری از مالکان املاک واقع در نواحی جنگلی « جنگلهای عمومی » را باسم « مرتع » ثبت میرسانده اند چنانکه در ماده ۲ بخشنامه باین نکته اشاره شده است.

دستور مدیریت کل ثبت درباره ثبت جنگلها بنام دولت

برحسب پیشنهاد این اداره و موافقت وزارت دادگستری بصره ذیل بماده ۴۱ آئین نامه قانون ثبت اضافه شده است [این تبصره همانست که در صفحه قبل ذکر شد]. با تبصره مزبور لازم است مراتب زیر را در نظر بگیرید:

۱- مراقبت کامل بعمل آورید که هیچگونه تقاضای ثبتی راجع بجنکلهای فوق از افراد پذیرفته نشود اعم از اینکه مستقلاً مورد تقاضا قرار گیرد یا حدود ملك شامل جنگلها باشد و چنانچه جنگل عمومی داخل محدوده ملك مزبور تقاضا واقع شده باشد باید قبلاً بوسیله نماینده معاینه و مساحت تقریبی آن تعیین و در اظهارنامه ثبتی قید شود.

۲- چون بقرار اطلاع در بعضی نقاط جنگلهای عمومی را بعنوان مرتع تقاضای ثبت میکنند باید متوجه باشید این عمل تکرار نشود و هر گاه تاکنون درخواستهایی بنام مرتع قبول ولی مورد تقاضا جنگل عمومی باشد چنانچه تابحال تجدید حدود ملك بعمل نیامده در موقع تجدید حدود باید استثناء شود و اگر تجدید حدود بعمل آمده و تاکنون سند مالکیت صادر نشده بایستی پس از رسیدگی کامل جریان را از لحاظ وقوع اشتباه در نوع ملك گزارش دهید تا قضیه در هیئت نظارت مطرح شود.

۳- موقع تعیین حدود باید نماینده و مهندس کمال مراقبت را بعمل آورند که جنگل عمومی جزو ملكی تعیین نشود. هر گاه جنگل کنار ملك است با تعیین نقاط ثابت و لایتغیر حدود صریحاً بجنکلهای عمومی محدود و اگر فرضاً اراضی یک فربه محیط بر جنگل است باید ضمن تجدید و ترسیم نقشه جنگل استثناء و بطور وضوح محل وقوع و حدود آن با تعیین طول و ابعاد بطوری که در آئیه قابل دقت اندازه و تجاوز اشخاص واقع نشود در نقشه ملك مورد تجدید ثبت و نمایانده شود.

۴- نمایندگان صلاحیتدار دولت که برای نقاط ثبت جنگل های عمومی مراجعه میکنند با توجه بدستور شماره ۱۳۸۰۲ ر ۲۷۱۰۰-۲۵ ر ۳۰۱ کمال مساعدت و تشریح مساعی را با آنها بعمل آورید تا مقدمات را فراهم و زود تر جنگلهای عمومی که تاکنون درخواست ثبت نشده از طرف دولت تقاضای ثبت شود و منظور اصلی عملی گردد.

ص ۴۸۸، حاشیه ۱، « شاه عباس الخ ... »، اکنون سال هاست که بر اثر حفر ترعه ای از زردکوه، آب کوه رنگ بزاینده رود اتصال یافته و نقشه شاه عباس در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی جامعه عمل پوشیده است.

ص ۴۹۴، س ۴، « کتاب فنی »، از استاد ابوانف خاورشناس شهیری که از روسهای سفیدست و سالیان درازست که در هندوستان بسر میبرد و سالی چند روز برای تحقیق در رشته مورد تخصص خود

(اسماعيليه) بابران می آید شنیده ام که اولاً در کتاب گرانمایه « ترکستان تا حمله مغول » اثر بارتولد ذکری از کتاب فنی با کتاب القنی شده است (نگاه کنید بهمان کتاب (ترجمه انگلیسی) ، ص ۲۱۳) . ثانیاً هنوز در سبزواری قنات طاهری معروف است و مردم آن شهرستان میگویند که طاهر، نام مقنی ای بود که چنین قناتهایی میساخت.

ص ۴۵۶، آخرین تحولات مربوط باملاك و اگذاری که بعد از تألیف و انتشار متن انگلیسی کتاب مالك و زارع روی داده و در واقع یکی از فصول مهم چنین کتابی را باید تشکیل دهد موضوع تقسیم املاك پهلوی است که در اینجا خلاصه ای از آنرا می نویسم :

پس از تصویب قانون « بازگشت املاك و مستغلات اعلیحضرت شاهنشاه فقید به ملکیت اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی » (مصوب ۲۰ تیر ۱۳۲۸) معظم له در تاریخ هفتم بهمن ماه ۱۳۲۹ فرمان تقسیم و فروش اقساطی املاك پهلوی را بر شرح ذیل صادر فرمودند:

فرمان

نظر بعلاقه خاص و عقیده راسخی که همواره بتأمین آسایش و رفاه حال زارعین داشته و داریم و میل قلبی ما این بوده است که املاك مزروعی اعلیحضرت شاهنشاه فقید پدر بزرگوارمان که بر طبق قانون بمانتقل شده است بملکیت خود زارعین هر حوزه در آید و هر چند عواید املاك مزبور تا این تاریخ مطابق فرمان مورخه ۳ اسفند ۱۳۲۸ بمصرف امور خیریه میرسید و از این جهت رضایت خاطر ما نیز فراهم بوده است لیکن چون اگذاری این املاك به اقساط طویل المده و مالك بودن زارعین بیشتر بخیر و صلاح کشور تشخیص داده می شود بموجب این دستخط مقرر میداریم که املاك مزروعی که بما انتقال یافته باقساط طویل المده بزارعین واگذار شود و برای اجرای این منظور هیاتی از اشخاص بصیر و مطلع دعوت نمائید که وسایل اجرای این امر را فراهم سازند . و جوه حاصله از فروش این املاك با ایجاد منابع تولیدی و تأسیس شرکت های مفید بحال کشاورزان اختصاص خواهد یافت. این منابع تولیدی وقف و درآمد آن طبق فرمان مورخ سوم اسفندماه ۱۳۲۸ بمصرف خواهد رسید .

پس از صدور فرمان بر طبق فرمان دیگری شورائی بنام « شورای عالی تقسیم و فروش اقساطی املاك پهلوی » از چندتن رجال تشکیل گردید تا فرمان شاهانه را بموقع اجرا بگذارند و این شوری آئین نامه زیر را تصویب کرد تا املاك عمل تقسیم و فروش اقساطی املاك پهلوی باشد :

ماده اول- برای اجرای عملیات فنی و فروش اراضی کلیه املاك مزروعی انتقالی طبق صورت ضمیمه بحوزه هائی تقسیم میگردد .

ماده دوم - برای تهیه مقدمات فنی و نقشه تقسیم اراضی هر حوزه بمنظور فروش، کمیسیون بنام کمیسیون فنی بترتیب ذیل تعیین و بمحل اعزام میگردد .

الف - یک نفر مأمور املاك .

ب - یکنفر نماینده از طرف هیئت که ریاست کمیسیون را بهعهده خواهد داشت و در اجرای آئین نامه نظارت خواهد نمود. مشارالیه در صورت مشاهده تخلف مراتب را قبل از انجام عمل به هیئت گزارش خواهد داد .

ج - یکنفر مساح و نقشه بردار.

و - دوفتر معتمد از هرده برای انجام عمل مربوط بهمان ده.

تبصره - عده مأمورین اعضای کمیسیون فنی نسبت بمقتضیات و نفوس و مساحت هر حوزه با تشخیص هیأت قابل تغییر است.

ماده سوم - سهم زمین برای هر زارع بتناسب مقدار و مساحت موجود و خوبی و بدی زمین و میزان محصول و نزدیکی و دوری آن بشهر و مراکز مهم و خطوط شوسه و غیره و حتی الامکان بمنظور داشتن حداقل زندگی هر زارع اعم از دائر و بائر تعیین می شود و حداکثر آن تا سی هکتار خواهد بود .

ماده چهارم - پس از نقشه برداری از هرده باید قبلاً قطعات مناسبی بمقدار لازم از اراضی برای محلهای عمومی از قبیل مسجد - دبستان - آموزشگاه روستائی - بیمارستان - حمام - شوارع - میدان و غیره موضوع سپس بتقسیم اراضی مبادرت گردد .

ماده پنجم - پس از مساحی و نقشه برداری اراضی بنسبت زارعین که طبق مواد آئین نامه صلاحیت خریداری را دارند روی نقشه تقسیم میشود سپس زارعین از بین خود سه نفر را انتخاب می نمایند و کمیسیون فنی با حضور آنان سهام را استقراع و روی نقشه اسامی هر یک را در مقابل نمرات یادداشت میکند و صورت مجلس بامضای حاضرین تهیه می شود تا اسناد انتقال طبق موازین قانونی تنظیم گردد.

تبصره ۱ - در صورتیکه در نتیجه استقراع دو قطعه زمین با شرایط مساوی بدو نفر زارع اصابت نماید و یکی از آن دو نفر متصرف آن زمین باشد حکم قرعه بارضایت متصرف آن قطعه اجرا میشود والا قطعه مذکور بتصرف متصرف باقی خواهد ماند.

تبصره ۲ - يك نسخه از صورت مجلس مذکور در ماده ۵ بداره کل املاك و يك نسخه برای هیأت فرستاده می شود و نسخه سوم در کمیسیون فنی بایگانی میگردد.

ماده ششم - قیمت اراضی مزروعی که بهرزارع فروخته می شود بانوجه بمقتضیات هر قطعه بوسیله کمیسیون فنی و با جلب نظر کارشناس محلی بمنظور داشتن تمام جهات و عوامل مؤثر در بهای ملك و رعایت اصول متداول فلاحی تعیین میشود .

ماده هفتم - فروش باقسط متساوی ۲۵ ساله خواهد بود .

تبصره - بعد از تعیین قیمت عادلانه هر سهم صدی بیست بهرزارع خریدار از قیمت تخفیف داده میشود و اقساط بیست و پنج گانه پس از وضع تخفیف تعیین می گردد.

ماده هشتم - خانه‌های موجود در هر ده طبق اقساطی که برای فروش اراضی مقرر است باین ترتیب که عرصه و محوطه خانه های رعیتی که اعیانی آن متعلق بر عا ب است و عرصه و اعیانی خانه‌هایی که متعلق با مملک است ارزایی و بعد از تخفیف هفتاد و پنج درصد بسا کتین فعلی فروخته خواهد شد.

ماده نهم - عرصه باغات احداث شده بوسیله زارعین ارزایی و با قساط بیست و پنج گانه طبق ماده ۷ جزو سهم منظور و بخود آنها فروخته می‌شود.

ماده دهم - اراضی مورد فروش مطابق تشخیص کمیسیون فنی با رعایت حق تقدم بترتیب ذیل فروخته میشود:

الف - افراد زارع فعلی با کاو بندانی که مستقیماً در محل مشغول زراعت هستند .
 ب - خوش‌نشین‌ها و اشخاصی که مقیم محل هستند ولی فعلاً بزراعت اشتغال دارند بشرط آنکه تعهد نمایند مستقیماً مشغول عملیات زراعتی در همان محل گردند .

ماده یازدهم - پس از اینکه تقسیم بندی اراضی و قرعه کشی خاتمه پذیرفت اسناد فروش هر قطعه مطابق مقررات قانون و رعایت ماده دوازده تنظیم و بزراع خریدار تسلیم میگردد .

ماده دوازدهم - قبل از پرداخت تمام اقساط بیست و پنج گانه خریدار بهیچ عنوان حق نقل و انتقال عین و منافع آن و صلح حقوق و وکالت و حق اینکه نسبت بمازاد قیمت ملک معامله انجام دهد نخواهد داشت.

ماده سیزدهم - در هر ده ابنیه از قبیل آسیا و آبدنک و مرتع خصوصی ده و انبار های ارزایی و بیخچال و اشجار کنار نهر و حمام و امثال اینها بجامعه ده تعلق دارد و منافع آن بهصرف عمومی ده از قبیل بهداشت و فرهنگ و غیره اختصاص می‌یابد .

ماده چهاردهم - برای راهنمایی در اجرای این آئین نامه و کمک بزارعین بانک عمران و شرکتهای تعاونی طبق اساسنامه خاصی تأسیس می‌شود و ناوقتی که بانک مذکور تأسیس نشده آئین نامه بوسیله هیئت فروش املاک اجرا خواهد شد.

چنانکه درین آئین نامه دیده می‌شود «بدنبال کلمه تقسیم لغت فروش املاک ذکر شده و در حقیقت زمین طبق روش جاری بکشاورزان فروخته می‌شود منتهی از نظر مساعدت بدهقانان بهای زمین پس از کسر بیست درصد قیمت در مدت ۲۵ سال بدون سود دریافت می‌شود» .

این زمینها مادام که اقساط آنها تماماً پرداخته نشده است در رهن اداره املاک پهلوی می‌باشد و مقصود از این کار آن بوده است که زمین از بدکشاورزان خارج نشود.^۲

چون در ماده چهاردهم آئین نامه مزبور ایجاد بانک عمران پیش بینی شده بود لذا «بانک عمران و روستائی» در تاریخ ۲۶ شهریور ماه ۱۳۳۱ از طرف اعلیحضرت همایونی افتتاح شد و سرمایه آن

۱- «ترتیب تقسیم املاک پهلوی بین روستائیان»، ص ۴ (طهران [۱۳۳۴]).

۲- همان رساله و همان صفحه .

بمبلغ ۱۵ میلیون ریال از طرف معظم له تأمین گردید. وظائف بانك عمران بشرح ذیل تعیین شده است:

الف - كمك بعمران و آبادی املاك انتقالی از قبیل توسعه و بهبود زراعت، اصلاح نژاد حیوانات، ایجاد یا تعمیر قنوات، اصلاح امور آبیاری، دفع آفات حیوانی و نباتی، ساختن خانه‌های روستائی، دادن وام بکشاورزان و سایر عملیات کشاورزی.

ب - تأسیس شرکتهای تعاونی تولید یا مصرف و یا مشارکت با کشاوران در تأسیس این قبیل شرکتهای.

ج - قبول سپرده، دادن وام و هرگونه عملیات بانکی و اعتباری دیگر با تصویب شورای بانك.

د - وصول اقساط املاك انتقالی بمنظور اجرای مفاد فرمان مورخ ۷ بهمن ماه ۱۳۲۹ (راجع به امور خیریه).

از هنگامی که بانك عمران و تعاون روستائی تأسیس شده است تمام کارهای مربوط بتقسیم و فروش اقساطی بانك و همچنین وظایفی که ذکر آن گذشت توسط این بانك صورت می‌گیرد. خلاصه آمار املاك تقسیم شده پهلوی برطبق آخرین صورتی که از بانك عمران گرفته شده بشرح ذیل است.

خلاصه آمار املاك تقسیم شده بین کشاورزان از ابتدا تا آخر مهرماه ۱۳۳۸

ملاحظات	مقدار اراضی تقسیم شده به‌بکتر	تعداد کشاورز	محل وقوع قراء	تعداد قراء	سال تقسیم
زمینهایی که بابت مرافق	۱۲۱۵۰۵	۱۴۶	ورامین	۱	۱۳۲۹
و مراتع به کشاورزان	۵۰۷۲	۸۸۲	رودهن و محمدآباد کرج	۱۳	۱۳۳۱
وا گنبدار گردیده جزو این صورت منظور نشده است.	۱۱۶۰۰	۱۷۵۰	خانلق، تاکستان	۲	۱۳۳۲
	۲۰۳۰۱	۲۲۰۳	گنبدکاوس، فریمان، گرگان	۲۱	۱۳۳۳
	۱۸۵۹۳	۳۵۹۴	گنبدکاوس، ساری، ورامین	۲۱	۱۳۳۴
	۳۸۷۶۴	۴۰۵۵	گنبدکاوس، گرگان	۲۴	۱۳۳۵
	۹۷۶۴	۲۷۶۴	گنبدکاوس، گرگان	۲۱	۱۳۳۶
	۱۹۲۲۴	۳۴۷۵	گنبدکاوس، بجنورد	۵۱	۱۳۳۷
	۱۶۶۴۵۰۱	۴۷۴۲	آمل، گرگان، بابل، بجنورد	۶۴	۱۳۳۸
	۱۴۱۴۰۳۶	۲۳۶۷۵		۲۱۸	جمع

ص ، ۵۷۴ ، آنچه باین فصل (فصل هفدهم ، طرز تقسیم محصول و میزان مال الاجاره) باید افزوده شود متن دو قانون درباره ازدیاد سهم زارع است که هردو پس از تاریخ تألیف کتاب حاضر یعنی بترتیب در سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۴ بتصویب رسیده و چنانکه از عنوان آنها پیدا است سازمان عمرانی کشاورزی ، نیز درین قوانین مورد بحث واقع شده است . توضیح آنکه قانون دومی همان قانون اولی است باضافه پاره‌ای از تغییرات اساسی و بعضی جرح و تعدیل ها . اینک قوانین مزبور بترتیب تاریخ نقل می‌شود :

(۱) لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمرانی کشاورزی

مصوب سال ۱۳۳۱

فصل اول - در ازدیاد سهم کشاورزان و امور عمرانی محلی

ماده اول- از تاریخ تصویب این لایحه از سهم مالکانه محصول املاک مزروعی و جریبانه و علف چر و عواید مرتع و جنگل و مال الاجاره آسیا و آبدنک و دکان و یخچال و غیره بیست درصد کسر و برطبق مقررات این لایحه بمصرف خواهد رسید .

الف - از محصول شتوی و از درآمد های صیفی که عین جنس بین مالک و زارع تقسیم می‌شود در موقع برداشت ده در صد از سهم مالکانه بین زارعینی که آن محصول را عمل آورده‌اند تقسیم خواهد شد و ده در صد دیگر از سهم مالکانه بصندوق های عمران و تعاون ده و دهستان و بخشی که طبق مقررات این لایحه تأسیس می‌شود تحویل خواهد شد تا تحت نظر شوراهای محلی که بر طبق مقررات این لایحه تشکیل می‌گردد بمصارف لازم برسد .

ب - از درآمد محصول صیفی و تریه بار سهم مالک پس از فروش محصول ده درصد آن بزارعینی که آن محصول را عمل آورده اند علاوه بر سهم معمولی آنها تسلیم و ده درصد دیگر تحویل صندوقهای عمران و تعاون داده خواهد شد .

تبصره ۱- در هر محلی که گاو بند سهمی از زراعت خود را بکارگر (پنج يك کار یا قره یادهقان یا زعیم و امثال آن) می‌دهد ده درصد نقد و جنس متعلق به پنج يك کار دارد و بگاو بند سهمی تعلق نخواهد گرفت .

تبصره ۲- در صورتی که مالک وسایل و عوامل زراعتی را فراهم کرده بوسیله کارگری که از محصول سهم میبرد عملیات زراعتی را انجام دهد بیست در صد حق زارع و صندوق تعاون و عمران فقط از آن مقدار جنس و مبلغی که مطابق معمول و عرف محل از درآمد مالکانه بمالک تعلق می‌گیرد دریافت خواهد شد که ده درصد عاید زارع و ده درصد بصندوق تعاون تحویل گردد و چنانچه مالک از محصول بکارگر سهمی ندهد و حق الزحمه او را مبلغی نقد و یا مقدار معینی جنس بپردازد بنا بر این

از آنچه که مطابق معمول سهم مالکانه حساب می شود فقط ده درصد بصندوق تعاون و عمران تعلق خواهد گرفت.

بصره ۳- در مواردی که مالک بوسیله تلمبه از چاه یارودخانه یا گاو چاه برای زراعت و باغات آب تهیه می نماید فقط ده درصد از سهم مالکانه اخذ خواهد شد که در صورت وجود کشاورز سهم بر باو داده می شود.

ج - از درآمد نقدی یعنی جریبانه و علف چر و سرچر و باج صحرا و اجاره مرتع و دکان و یخچال و کاروانسرا و آسیا و آبدنگ و غیره و درآمدهای جنگلی باید کلیه بیست درصد از سهم مالکانه بتدریج که حاصل می گردد از طرف مالک یا نماینده او تحویل صندوق عمران و تعاون قریه داده شود.

تبصره - هر گاه مالک از قلمستان یا بیشه یا باغات میوه بعوض جریبانه از عین جنس سهمی ببرد در موقع قطع درخت یا برداشت محصول بیست درصد از سهم مالکانه را تحویل صندوق تعاون و عمران خواهد داد.

ماده دوم - هر گاه عواید مالکانه ملکی کلاً یا جزئاً باجراً نقد یا جنس و یا نقد و جنس واگذار شده باشد مستأجر موظف است بنماینده کی مالک مقررات این لایحه را اجرا و معادل مقادیر و مبالغی که بنا بر این لایحه از درآمد مالکانه کم می شود از مالاً اجاره کسر کند. چنانچه ده درصد زارعین و ده درصد صندوق تعاون و عمران از ۲۰ درصد مالاً اجاره تجاوز کند پرداخت مازاد بر عهده مستأجر است.

تبصره - در ملک موقوفه اجرای مقررات فوق بر عهده متولی یا قائم مقام او و در صورت وجود مستأجر بر عهده مستأجر خواهد بود.

ماده سوم - در املاکی که زمین متعلق بزارعین است و مستقیماً بوسیله آنها کاشته می شود در زراعت دیم و در صد و در زراعت آبی چهار درصد از کل درآمد جنسی و نقدی هر مالک باید تحویل صندوق عمران و تعاون قریه گردد.

ماده چهارم - عواید جنسی در انبار مخصوصی که در اختیار شورای ده خواهد بود نگاهداری خواهد شد. هر گاه در محلی انبار مخصوصی وجود نداشته باشد جنس در انبار قریه تحویل مالک می شود و مشارالیه موظف است بمحض حواله شورای ده جنس را تحویل دارنده حواله بدهد.

ماده پنجم - عواید حاصله از فروش صیفی و تره بار و همچنین عواید غیر زراعتی باید منتهی در ظرف یک هفته پس از وصول از طرف مالک یا نماینده او بحساب مخصوصی که از طرف شورای ده در نزدیک ترین شعبه یا نمایندگی بانک کشاورزی یا شعبه بانک ملی ایران (در صورتی که بانک کشاورزی شعبه یا نمایندگی نداشته باشد) ریخته شود، و جوهی که در شعبه های بانک ریخته می شود بانک ملی آن وجوه را بنماینده کی بانک کشاورزی می پذیرد. اگر در حوزه ای

چنین شعباتی دایر نباشد وجوه منظور بشخص معتمدی که از طرف شورای ده معرفی می شود تحویل وورقه بستانکار بشورای ده تسلیم می گردد تا آن وجوه دردفاتر مخصوصی که برای این منظور نگاهداری خواهدشد واردوثبت گردد.

ماده ششم - فروش جنس موجودی منوط بنظر وصواب دید شورای ده خواهد بود که هر وقت وضع بازار مناسب بود یا احتیاجات اقتضا کرد آنرا کلاً یا جزئاً بفروش رسانیده وبرطبق مندرجات ماده ۵ عمل کند و همان جنس را جزء درآمد خود دردفاتر منظور دارد .

ماده هفتم - از کلیه درآمدهائی که درقریه برطبق مقررات مذکور درفوق برای امور عمرانی جمع آوری می گردد هفتاد در صد برای مصارف عمرانی و تعاونی و اجتماعی همان قریه اختصاص داده می شود و پانزده درصد برای انجام امور مربوط بعمران و کار های اجتماعی و تعاونی تحویل صندوق دهستان و پانزده درصد دیگر برای همان منظور تحویل صندوق عمران و تعاون بخش می گردد.

ماده هشتم - امور عمرانی و اجتماعی هرقریه بقرار زیر خواهد بود :

- تهیه آب مشروب سالم بوسیله ساختمان آب انبار یا حوض تصفیه، لوله کشی از دهانه قنات یا کندن پاکنه و غیره . ساختمان و مرمت و نگاهداری مسجد ، حمام و غسلخانه و رختشوی خانه وپل و انبار جنسی جهت نگاهداری درآمدهای جنسی.

- کمک بدفع دسته جمعی آفات حیوانی و نباتی که زراعت قریه را مورد تهدید قرار دهد .

- کمک بساختن خانه های ارزان و تهیه وسائل تأمین بهداشت و نگاهداری و تربیت یتیمان بی سرپرست و تأمین معاش آنان ومشغول داشتن آنها بکارهای مفید .
- کمک بنگاهداری عجزه و پیران علیل و بیماران بی سرپرست، دادن وام بدون سود یا با سود نازل بکشاورزان بی استطاعت برای تهیه وسایل کار از قبیل خرید گاو و بذر.

- کمک ببرزگران مستحق تا آنان بتوانند صاحب گاو شوند.

- احداث جاده بین قراء و ساختمان و تأسیس دبستان و ایجاد مراکز برق وترویج صنایع محلی و کمک بآنها.

ماده نهم - امور عمرانی و تعاونی و اجتماعی هردهستان که اجرای آنها بمهده شورای دهستان میباشد از این قراراست: ساختمان دبستان های کشاورزی و درمانگاه و داروخانه متناسب عده قراء و نزدیکان یادوری آنها از یکدیگر و کثرت جمعیت ، احداث جاده های محلی، کمک مالی باسود نازل یا بدون سود بقرائی که وسائل مالی آنها کافی برای انجام امور عمرانی و تعاونی نیست از قبیل ساختمان پلهای نسبتاً بزرگک یا تأمین هزینه عبورجاده از اراضی لم بزراع وزهکشی

و غیره و استخدام ماما و پزشک‌یار سیار متناسب جمعیت دهستان و عده قراء و دوری و نزدیکی آنها از یکدیگر.

مادهٔ دهم - امور عمرانی و تعاونی و اجتماعی که اجرای آنها بعهدهٔ شورای عمران و تعاون بخش خواهد بود بقرار زیر است:

ساختمان بیمارستان و دبیرستان و دبستان کشاورزی و حرفه‌ای و تأسیس داروخانهٔ مرکزی و ساختن پل‌های نسبتاً مهم و تأسیس شرکت‌های تعاونی کشاورزی تولید و مصرف و اعتبار، تأسیس صندوقهای روستائی و استخدام پزشک سیار و کمک برای جلوگیری از بیماری‌های بومی و کمک مالی بدون سود یا با سود نازل بدهستانهایی که برای انجام امور عمرانی خود درآمد کافی ندارند.

مادهٔ یازدهم - ساکنین هر قریه اعم از زارع یا خوش‌نشین برای انجام عملیات عمرانی و بهداشتی و غیره مذکور در این لایحه قانونی باید متناسب استفاده‌ای که از این اقدامات خواهند کرد بتشخیص شورای ده از حیث کارگر و تهیه سوخت و حمل مصالح ساختمانی و غیره مجاناً کمک نمایند.

مادهٔ دوازدهم - صندوقهای عمران و تعاون بخش‌های هر شهرستان پانزده درصد درآمد خود را بصندوق مرکزی شهرستان تحویل خواهند داد و از طرف این صندوق در صورت احتیاج بصندوق‌های بخش‌ها یا دهستان‌های قراء کمکهای مالی بلاعوض یا وام بدون سود یا با سود نازل داده خواهند شد.

مادهٔ سیزدهم - در صورتی که درآمد یک قریه کفاف هزینه‌های نامرتب را ندهد در درجهٔ اول صندوق دهستان و در درجهٔ دوم صندوق بخش و در درجهٔ آخر صندوق شهرستان کمکهای مالی لازم را بآن خواهد کرد.

مادهٔ چهاردهم - بانک کشاورزی بمنظور تسهیل انجام عملیات عمرانی وامی که حداکثر از پنج برابر درآمد عادی صندوق عمران و تعاون تجاوز ننماید با سود حداکثر شش درصد برای مدت ده سال بصندوق خواهد داد. اعطای این وام بقرض‌صندوق منوط بموافقت صندوق درجهٔ مافوق خواهد بود که ضامن استرداد وام نیز میباشد.

مادهٔ پانزدهم - سازمان برنامه در حدود بودجهٔ عمرانی هر شهرستان برای اجرای امور مذکور در این لایحه که با قانون برنامهٔ هفت ساله تطبیق کند کمکهای مالی و فنی لازم بصندوق‌های ذکر شده درین لایحه قانونی خواهد کرد و برطبق آئین‌نامه‌ها و مقررات مالی خود وام‌های لازم اعطا خواهد نمود و مخصوصاً برای تهیهٔ آب مشروب سالم و ساختمان درمانگاه و ایجاد داروخانه با کمک بنگاه داروئی و ایجاد شرکت‌های تعاونی و غیره کمکهای مالی خواهد کرد.

فصل دوم - سازمان عمران کشاورزی

ماده شانزدهم - بمنظور جمع آوری عایدات صندوق های عمران و تعاون و مراقبت در انجام عملیات عمرانی و اجتماعی و همچنین انجام خدمتی که در حدود این قانون بعداً از طرف دولت رجوع خواهد شد شوراهائی در هر قریه و دهستان و بخش و شهرستان بر طبق مقررات ذیل تشکیل خواهد شد:

شورای ده

ماده هفدهم - در هر ده هیأتی بنام شورای ده مرکب از پنج نفر عضو اصلی بترتیب ذیل انتخاب و تعیین خواهد شد:
یک نفر نماینده مالك یا مالکین، کدخدای ده که مطابق قانون انتخاب شده باشد، سه نفر از معتمدین محلی بانخاب زارعین آن قریه.

تبصره ۱ - سه نفر بعنوان عضو علی البدل از طرف زارعین انتخاب می شوند .
تبصره ۲ - هر گاه ملكی مالکین متعدد داشته و مالکین در انتخاب نماینده و کدخدا توافق نمایند نظر اکثریت خرده مالکین ملك مؤثر خواهد بود و چنانچه مالك یا مالکین کدخدای ده را معین نکنند بخشدار بمالك یا مالکین مراتب را اخطار خواهد کرد و از تاریخ اخطار تا پانزده روز اگر در تعیین کدخدا تملل نمایند بخشدار محل بر طبق مقررات قانون کدخدائی کدخدا را انتخاب کرده بمالکین اعلام می کند که حقوق او را مطابق معمول محل بپردازند . هر گاه عدم تعیین نماینده از طرف مالك یا مالکین موجب تأخیر در انجام وظائف شورای ده بشود شورای ده میتواند تعیین نماینده مالك یا مالکین و وظائف قانونی خود را انجام دهد.

تبصره ۳ - در صورتی که مقتضیات محلی ایجاب نماید و تشکیل شورای ده بعلت کمی جمعیت مقدور نباشد کشاورزان آن ده می توانند برای تشکیل شورای ده و تأسیس صندوق تعاون و عمران در نزدیکترین قریه مجاور خود شرکت نمایند.

ماده هیجدهم - اعضاء اصلی و علی البدل شورای ده حتی المقدور باید دارای سواد باشند و چنانچه بین زارعین شخص بیسوادى مورد اعتماد باشد انتخاب او بصویت شوری مانعی ندارد ولی بمحض اینکه شخص باسواد و مورد اعتماد داوطلب شد زارعین می توانند او را بجای عضو بیسواد انتخاب کنند.

ماده نوزدهم - زارعینی می توانند در انتخاب اعضاء شورای ده شرکت نمایند که واجد شرایط ذیل باشند :

تابعیت ایران ، داشتن لا اقل بیست سال تمام ، نداشتن شهرت بفساد اخلاق و محکومیت جزائی ، اشتغال مستقیم بامر زراعت، سکونت در محل .

ماده بیستم - زارعینی که واجد شرایط ذیل باشند می توانند بصویت شوری انتخاب شوند:

تبعیت ایران، داشتن حداقل بیست سال تمام، نداشتم شهرت بفساد اخلاق و محکومیت جزائی، سکونت در محل، اشتغال مستقیم با امر کشاورزی.

تبره - جلسات شورای ده با حضور سه نفر رسمیت خواهد یافت.

ماده بیست و یکم - تعیین کدخدا بر طبق قانون تقسیمات کشور بین اشخاصی که واجد شرایط مذکور در ماده بیستم باشند پیشنهاد مالک و تأیید بخشدار محل خواهد بود.

شورای دهستان

ماده بیست و دوم - برای اداره امور صندوق دهستان شورائی بنام شورای دهستان تشکیل خواهد شد که اعضاء آن عبارت خواهند بود از نمایندگان شوراهای دهات واقع در حوزه آن دهستان. از طرف شورای هر دهه یک نفر برای عضویت شورای دهستان انتخاب و معرفی خواهد شد. در صورتی که عدده قراء زیاد باشد نمایندگان حاضر که عدده آنها نباید کمتر از ۷ نفر باشد جلسه را تشکیل داده تصمیمات لازم اتخاذ می نمایند.

تبره - تصمیمات شورای دهستان با کثرت نسبی معتبرست.

شورای عمران و تعاون بخش

ماده بیست و سوم - در هر بخش شورائی بنام شورای عمران و تعاون بخش مرکب از اشخاص ذیل تشکیل خواهد شد. عدم حضور بعضی از آنها در محل مانع تشکیل شورای ده نخواهد بود: بخشدار، رئیس بانماینده کشاورزی، رئیس یا نماینده بهداری، رئیس دادگاه بخش، نماینده بانک کشاورزی، دو نماینده از شورای دهستان.

تبره ۱ - در بخش هایی که بیش از پنج دهستان باشد از هر دهستان یک نفر نماینده شرکت خواهد داشت.

تبره ۲ - در شهرستانهایی که فاقد سازمان بخش است وزارت کشور مکلف است در آنجا سازمان بخش ایجاد کند و تا موقتی که چنین سازمانی بوجود نیامده است شورای عمران و تعاون شهرستان قائم مقام قانونی شورای عمران و تعاون بخش خواهد بود.

تبره ۳ - ریاست شوری با بخشدار و تصمیمات شورای عمران و تعاون بخش با کثرت نسبی معتبر است.

شورای عمران و تعاون شهرستان

ماده بیست و چهارم - شورای عمران و تعاون شهرستان از اشخاص ذیل تشکیل میشود و عدم حضور بعضی از آنها در محل مانع تشکیل شوری نخواهد بود: فرماندار، رئیس کشاورزی، رئیس بهداری، رئیس بانک کشاورزی، رئیس دادگستری یا دادگاه بخش، دو نماینده از مالکین و کشاورزان هر بخش با انتخاب شورای عمران و تعاون بخش.

تبره - ریاست شوری با فرماندار و تصمیمات شورای عمران و تعاون شهرستان با کثرت نسبی معتبر است.

ماده بیست و پنجم - وظائف شورای مزبور بدین قرارست :

الف - انجام عملیات عمرانی و تعاونی و اجتماعی مذکور در این لایحه و به مصرف رسانیدن آنها.

ب - مراقبت در حسن جریان امور مالی و اینکه درآمدها بر طبق مقررات و موازین این لایحه قانونی بمصرف حقوقی برسد.

ج - نگاهداری دفاتر مرتب از درآمد و هزینه و ارائه آنها ببازرسان و مأمورین شوراهاى مافوق ، تشکیل جلسات مرتب برای رسیدگی و رتق و فتق امور ، دادن گزارش مرتب راجع به پیشرفت عملیات و وضع مالی و تقاضاهای فنی با کمکهای مالی بصندوقهای شوراهاى بالاتر

د - نگاهداری و مرمت و نظافت امکنه عمومی و جلوگیری از خرابی آنها، مراقبت در نظافت معابر عمومی و تنظیف کوچهها و وضع بهداشت و رسیدگی بوضع یتیمان و مستمندان و پیران علیل و بیماران بی سرپرست قریبه و دهستان ، جدیت در تهیه حدا کثر درآمد چه از محللهائی که در این لایحه ذکر شده است و چه با وسائل دیگر از قبیل پاداش کاری دسته جمعی و غیره که از وظایف اختصاصی شورای ده و شورای دهستان میباشد.

ماده بیست و ششم - هرشورى يك رئيس ، يك نایبرئیس و يك محاسب و يك صندوقدار از بین اعضای خود انتخاب خواهند نمود.

ماده بیست و هفتم - شورا های بخش هر شهرستان موظفند هر سال یکبار گزارش اقدامات و کارهای حوزه خود و برنامه کارهای عمرانی و اجتماعی را در حدود مقررات این لایحه بانوجه باهمیت و اولویت آنها تهیه کرده بشورای شهرستان ارسال دارند.

ماده بیست و هشتم - شورای شهرستان هر سال گزارش پیشرفت عملیات عمرانی و تعاونی و اجتماعی حوزه خود را بوزارتخانهها و مؤسسات مربوطه و استانداری ارسال خواهد داشت .

ماده بیست و نهم - باعضای شوراهاى ده و دهستان و بخش و شهرستان بهیچ عنوان حقوق و یا فواید العاده داده نخواهد شد و خدمات آنها افتخاریست .

ماده سی ام - شوراها حق دارند منتهی ناده درصد درآمد خود را جهت هزینه های اداری خود بمصرف برسانند .

ماده سی و یکم - تصرف غیر قانونی در اموال و دارائی صندوقها مشمول مقررات ماده ۱۵۲ قانون مجازات عمومی است .

تبصره - هرگاه معلوم شود یکی از اعضای شورای ده یا دهستان برخلاف نظم و آرامش و امنیت رفتار نموده یا مداخله در نظام کشاورزی شده بخشدار موظف است بمحض اطلاع یا وصول شکایت پس از رسیدگی عضو مزبور را عزل و بجای او دستور انتخاب دیگری را بدهد.

ماده سی و دوم - هر گاه مالك یا نماینده او یا مستأجر امتناع از پرداخت ده در صد سهم کشاورز نماید بخشدار موظف است بمحض شکایت کشاورز ذینفع سهم او را وصول و بوی تحویل نماید. در مورد ده درصد صندوق عمران و تعاون اگر مالك یا نماینده او یا مستأجر از پرداخت امتناع کند بخشدار بوسیله دادگاه اقدام بوصول خواهد نمود و دادگاه مکلف است موضوع را خارج از نوبت رسیدگی کرده حکم صادر و اجرا نماید. این قبیل دادخواست ها از هزینه دادرسی معاف میباشند.

ماده سی و سوم - هر گاه مالك یا مسؤول جمع آوری درآمد در موقع مقرر وجوه یا اجناس متعلق بصندوقها را بشورای محلی یا بانك تحویل ندهد بجریمه ای معادل دو برابر وجوه یا قیمت اجناس مذکور و در صورت تکرار به حبس تأدیبی تا دو ماه و چهار برابر برای وجوه یا قیمت اجناس مزبور محکوم خواهد شد.

ماده سی و چهارم - نمایندگان هر شوروی برای مدت سه سال انتخاب میشوند و در صورت فوت یا فقدان صلاحیت یکی از نمایندگان شخص دیگری که واجد شرایط مقرر درین لایحه باشد بجای او انتخاب خواهد شد.

ماده سی و پنجم - دادخواست شکایت از اعضای شورای ده و شورای دهستان از تخلفات از مواد این لایحه قانونی بشورای بخش داده میشود و شورای مزبور موظف است در ظرف ۱۵ روز به شکایت شاکی رسیدگی نماید و در صورتی که تخلف اداری باشد شوری دستور اقدام مقتضی میدهد و چنانچه واجد جنبه کیفری یا حقوقی باشد دادخواست را بدادگاه احاله میکند.

ماده سی و ششم - مرجع شکایت از شورای بخش شورای شهرستانست.

ماده سی و هفتم - وزارتخانه های کشور، کشاورزی، فرهنگ، بهداشتی، راه و سازمان برنامه و بانك ملی و بانك کشاورزی و بنکاهای آبیاری و بنکاهای خیریه و سایر سازمان های دولتی موظفند که در پیشرفت امور مربوط باین لایحه از حیث کمک های مالی (در حدود مقررات بودجه) و همچنین راهنمایی های فکری و کمک های فنی از قبیل اعزام مأمورین فنی و تهیه نقشه های ساده برای ساختمان های مورد احتیاج مانند حمام ولوله کشی ساده و ساختمان پلهای کوچک و ساده و طبع و نشر مجلات و دستورهای ساده راجع بدفع آفات و بهداشت و غیره مساعدت و تسهیلات بعمل آورند.

ماده سی و هشتم - مقررات این لایحه قانونی شامل محصول سال جاری نیز خواهد بود.

ماده سی و نهم - وزارتخانه های کشور، کشاورزی، دادگستری، بهداشتی و بنکاه آبیاری و بنکاهای خیریه و سایر سازمان های دولتی و راه و فرهنگ و سازمان برنامه و بانك کشاورزی مأمور اجرای این لایحه هستند.

ماده چهارم - لایحه قانونی ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمرانی کشور مصوب ۲۲/۵/۳۱ از تاریخ تصویب این لایحه قانونی ملغی است.
برطبق قانون اعطای اختیارات مصوب ماه مرداد ۱۳۳۱ لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمرانی کشاورزی مشتمل بر ۴۰ ماده و ۱۵ تبصره در تاریخ ۱۴ مهر ماه ۱۳۳۱ تصویب میشود
نخست وزیر - دکتر محمد مصدق

۲- قانون سازمان عمرانی کشور و ازدیاد سهم کشاورزان

مصوب سال ۱۳۳۴

ماده اول - مقررات و عوارض عمران و سهم کشاورزان برطبق این قانون است.

ماده دوم - آنچه بموجب قانون از املاک مزروعی مالیات و عوارض عمرانی دریافت شود نصف آن بعنوان مالیات املاک مزروعی و نصف دیگر بابت عوارض عمرانی محسوب خواهد شد که یکجا دریافت و تفکیکاً قبض صادر میگردد .

ماده سوم - در نقاطی که سهم زارع و برزگر کمتر از صدی ۵۰ محصول است مالک یا مستأجر یا متولی موقوفه مکلف است صدی ۱۰ از درآمد خالص مالکانه را (بعد از وضع مخارج که ازمیانہ برداشته میشود) بمنظور ازدیاد سهم کشاورزان بزراع و برزگر که شخصاً مباشر آن زراعت است بپردازد .

از نقاطی که سهم مالکانه پنجاه درصد است و کاوبند و توش مال و واسطه نیز در امر زراعت مداخله دارند صدی پنج برسهم زارع یا برزگر افزوده میشود بدین طریق که ۲۵ درصد را مالک و ۲۵ درصدرا کاوبند یا توش مال یا واسطه از سهم خالص خود خواهند پرداخت و اگر کاوبند و توش مال و واسطه در امر زراعت مداخله نداشته باشند فقط ۲۵ درصد از درآمد خالص مالکانه را مالک بزراع و برزگری که شخصاً مباشر عمل آن زراعت است خواهد پرداخت .

تبصره - در منطقه استان هشتم (کرمان) که دارای قنوات طولانی بمسافت ۲۵ کیلومتر باشد و بهره رعیتی سی درصد یا کمتر باشد از مجموع حاصل بذرهزینه عمرانی قنوات و بهره برداری منظور و باقیمانده که درآمد و اثره مزرعه است بین مالک و زارع بالمناصفه تقسیم می گردد مشروط بر اینکه سهم زارع کمتر از معمول سابق نشود .

ماده چهارم - در املاکی که قنات جدیدی حفر شود و باقنات باثری آباد و دائر شود و یا با تلمبه آب از چاه یا از قنات و یا از رودخانه و غیره برای زراعت و شرب اشجار و باغات ایجاد شود نامتد ۱۰ سال از تاریخ تهیه و استفاده آب از عوارض عمران و مالیات معاف خواهند بود

تبصره يك - هر گاه ملكی در اجاره باشد مستأجر موظف است اجرای مقررات این قانون را بر عهده گرفته و طبق ماده سوم بپردازد .
تبصره دوم - در املاك موقوفه اجرای مقررات مربوط بماده سوم بر عهده متولی یا قائم مقام او خواهد بود .

ماده پنجم - وزارت دارائی مکلف است مناصف مالیات و عوارض عمران را که بر طبق ماده دوم بعنوان عوارض عمران دریافت میدارد در ظرف يك ماه به عنوان صندوق عمران همان قریه بنزد يك ترین صندوق بانك کشاورزی یا نزد يك ترین صندوق بانك ملی ایران بنمایندگی بانك کشاورزی بحساب صندوق عمران همان قریه که بنظارت مالك یا مالکین بمصرف عمران همان قریه خواهد رسید .

ماده ششم - در آمدی که از هر قریه برای عوارض عمران طبق مقررات ماده دوم دریافت میشود ۷۰ درصد آن برای مصارف عمرانی همان قریه اختصاص داده میشود و ۱۵ درصد برای انجام امور مربوطه بمعمران و کارهای اجتماعی و تعاونی تحویل صندوق دهستان (نزدیک ترین بانك کشاورزی بحساب صندوق عمران) و ۱۴ درصد دیگر برای همان منظور تحویل صندوق عمران بخش (در بانك کشاورزی بحساب مخصوص عمران) و يك درصد برای شورای کشاورزی هر شهرستان تقسیم و تحویل خواهد شد .

تبصره - نسبت بدهاتی که از لحاظ مالکین خرده مشمول بخشودگی است و مامورین دارائی در وصول درآمد دخالتی ندارند کدخدای هر قریه بنمایندگی انجمن بمیزان صدی پنج درآمد مالکانه برای مصارف عمرانی ده وصول و طرز وصول به موجب آئین نامه ای که به تصویب وزارت کشور خواهد رسید معین میشود .

ماده هفتم - امور عمرانی و اجتماعی هر قریه بقرار ذیل است :
تهیه آب مشروب و سالم بوسیله ساختمان آب انبار یا حوض تصفیه یا لوله کشی از دهانه قنات یا کندن یا کنه یا نصب تلمبه یا حفر قنات و غیره و ساختمان و مرمت و نگاهداری مسجد، حمام، غسلخانه، رختشوی خانه، پل، کمک بدفع دسته جمعی آفات حیوانی و نباتی که زراعت قریه را مورد تهدید قرار دهند و تأمین وسایل بهداشت و نگاهداری و تربیت یتیمان بی سرپرست و تأمین وسایل معاش آنان و مشغول داشتن آنها بکارهای مفید ، کمک بعجزه و پیران علیل و بیماران بی سرپرست، دادن وام بدون سود بآب، سودنازل بکشاورزان بی بضاعت، تهیه وسایل کار از قبیل خرید گاو و بز و کمک بزار عین مستحق تا آنان بتوانند صاحب گاو شوند و احداث جاده بین قرأ و ساختمان و تأسیس دبستان و ایجاد مراکز برق و ترویج صنایع محلی و کمک بساختن خانه.

ماده هشتم - امور عمرانی و تعاونی و اجتماعی هر دهستان بقرار ذیل است : ساختمان دبستان های روستائی و درمانگاه و داروخانه متناسب عدّه قراء و نزدیکی یادوری آنها از یکدیگر و کثرت جمعیت ، احداث جاده های محلی ، کمک مالی با سودنازل یا بدون سود بقرائی که وسایل مالی آنها

کافی برای انجام امور عمرانی و تعاونی نیست از قبیل ساختمانهای پلهای نیبه^۱ بزرگ یا تأمین هزینه عبور جاده از اراضی لم بزراع و زه کشی و غیره و استخدام ماما و پزشک یار سیار متناسب جمعیت دهستان و عده قراء و دوری و نزدیکی آنها از یکدیگر.

ماده نهم - امور عمرانی و تعاونی و اجتماعی بخش بقرار ذیل است : ساختمان بیمارستان و دبیرستان و دبستان روستائی و حرفه‌ای و تأسیس داروخانه مرکزی و ساختمای پلهای نیبه^۲ مهم و تأسیس شرکت های تعاونی کشاورزی تولید و مصرف و اعتبار، تأسیس صندوق های روستائی و استخدام پزشک سیار و کمک برای جلوگیری از بیماریهای بدنی و کمک مالی بدون سود یا با سود نازل بدیهستانهایی که برای انجام امور عمرانی و تعاونی خود درآمد کافی ندارند .

ماده دهم - ساکنین هر قریه اعم از زارع یا خوش نشین برای انجام عملیات عمرانی و بهداشتی و غیره مذکور درین لایحه باید متناسب استفاده ای که ازین اقدامات خواهند کرد از حیث کارگر و تهیه سوخت و حمل مصالح ساختمانی و غیره مجاناً کمک نمایند.

ماده یازدهم - صندوق های عمران بخشهای هر شهرستان ده درصد خود را بصندوق مرکزی شهرستان تحویل خواهند داد و از طرف این صندوق در صورت احتیاج بصندوقهای بخش ها یا دهستان ها یا قراء کمک های مالی بلاعوض یا وام بدون سود یا با سود نازل داده خواهد شد.

ماده دوازدهم - در صورتی که درآمد یک قریه کفاف هزینه های غیر مستمر را ندهد در درجه اول صندوق دهستان و در درجه دوم صندوق بخش و در درجه آخر صندوق شهرستان کمک های مالی لازم را بآن خواهند کرد .

ماده سیزدهم - بانک کشاورزی بمنظور تسهیل انجام عملیات عمرانی وامی که حداکثر از ۵ برابر درآمد عادی صندوق عمران و تعاون تجاوز ننماید با سود حد اکثرش در صد برای مدت ده سال بصندوق خواهد داد . اعطای این وام بهر صندوق منوط بموافقت صندوق درجه مافوق خواهد بود که ضامن استرداد وام نیز میباشد .

ماده چهاردهم - سازمان برنامه در حدود بودجه عمران هر شهرستان برای اجرای امور مدکور درین لایحه که با قانون برنامه هفت ساله تطبیق کند کمک های مالی وقتی لازم بصندوق های مذکور شده درین لایحه قانونی خواهد کرد و بر طبق آئین نامه ها و مقررات مالی خود وامهای لازم اعطا خواهد نمود و مخصوصاً برای ایجاد واحداث قنات و آباد کردن قنات بایره و جاری ساختن آب آنها و تهیه آب مشروب سالها ساختمان درمانگاه و ایجاد داروخانه با کمک بنگاه دارویی و ایجاد شرکت های تعاونی و غیره کمک های مالی خواهد کرد .

ماده پانزدهم - بمنظور تمرکز و بمصرف رسانیدن عایدات صندوقهای عمران موضوع ماده دوم و مراقبت در انجام عملیات عمرانی و اجتماعی و همچنین انجام خدماتی که در حدود این قانون از طرف دولت رجوع شود انجمن های عمرانی در هر قریه و دهستان و بخش و شهرستان بر طبق

مقررات این قانون تشکیل خواهد گردید .

ماده شانزدهم - در هر دهستانی انجمنی بنام انجمن عمران ده مرکب از پنج نفر به ترتیب ذیل انتخاب و تعیین خواهد شد : نماینده مالک (اکثر مالکین از حیث سهام مالکیت) ، نماینده زارع ، کدخدا ، دوفرمعمد (که طرف اعتماد مالک و زارع باشند).

تبصره - دهاتی که دارای مالکین متعدد باشند در تعیین نماینده مالک رأی اکثریت سهام مالکیت قاطع است .

ماده هفدهم - هر گاه دهاتی که دهستان را تشکیل میدهد بیش از هفت قریه نباشد از هر ده یک نفر با انتخاب انجمن آن ده انتخاب و انجمن عمران دهستان را تشکیل میدهد و در صورتی که تعداد دهات یک دهستان از هفت ده تجاوز کرد منتخبین انجمن های ده هفت نفر از بین خود با کثرت نسبی بعضویت انجمن دهستان انتخاب می نمایند . هر گاه کمتر از هفت ده باشد تعداد نماینده بتعداد دهات خواهد بود .

تبصره - تقسیمات انجمن عمران دهستان با کثرت نسبی معتبرست .

ماده هیجدهم - در هر بخش انجمنی بنام انجمن عمران مرکب از اشخاص ذیل تشکیل خواهد شد و عدم حضور بعضی از آنها در محل مانع تشکیل انجمن نخواهد بود : رئیس یا نماینده وزارت کشاورزی ، رئیس بهداری یا نماینده وزارت بهداری ، چهار نفر هم از نمایندگان شورای انجمن عمران دهستان با انتخاب انجمن عمران .

تبصره - انجمن عمران میتواند از نظریک امر فوق العاده نماینده یا نمایندگان یک دهستان یا دهی را در جلسه شرکت دهد و از نظریات خبره و کارشناس استفاده نماید .

ماده نوزدهم - انجمن عمران شهرستان از اشخاص ذیل تشکیل میشود : فرماندار ، رئیس کشاورزی ، رئیس بهداری ، دوفرم نماینده شورای کشاورزی شهرستان ، دوفرم مالکین موجه محل ، رئیس دادگستری شهرستان ، رئیس بانک کشاورزی .

تبصره ۱ - ریاست انجمن با فرماندار و تصمیمات انجمن عمران و تعاون شهرستان با اکثریت نسبی معتبرست .

تبصره ۲ - انجمن های دهستان و بخش مکلف هستند برنامه عمرانی دهستان و بخش سال بعد را قبل از دیماه هر سال تنظیم و تسلیم فرماندار نمایند و فرماندار مکلف است در دیماه هر سال برنامه های بخش و دهستان حوزه تابعه خود را در انجمن تصویب رسانیده در نیمه اول بهمن ماه ابلاغ نماید .

انجمن های بخش و دهستان بتناسب آب و هوای آنها میتوانند قسمتی از برنامه سال بعد خود را از بهمن ماه سال پیش بموقع اجرا گذارند .

تبصره ۳ - آن قسمت از جوهر عمرانی سنوات قبل که تا تاریخ تصویب این قانون در دهات بمصرف رسیده است و صورت آن بصویب مالک و کدخدا در صورت وجود یکی از شورای هابتصویب شورای مزبور رسیده است تصویب شده تلقی میشود .

ماده بیستم - وظائف انجمن های مزبور بدین قرار است :

- الف - انجام عملیات عمرانی اجتماعی مذکور درین لایحه و بمصرف رسانیدن درآمدها.
- ب - مراقبت در حسن جریان امور مالی و این که درآمدها بر طبق مقررات و موازین این لایحه قانونی بمصرف حقیقی برسد .
- ج - نگاهداری دفاتر مرتب از درآمدها هزینه و ارائه آنها ببازرسان و مأمورین انجمن های مافوق ، تشکیل جلسات مرتب برای رسیدگی و رتق و فتق امور ، دادن گزارش مرتب راجع به پیشرفت عملیات و وضع مالی و تقاضاهای فنی یا کمک های مالی به صندوق های انجمن های بالاتر.
- د - نگاهداری و مرمت و نظافت امکنه عمومی و جلوگیری از خرابی آنها، مراقبت در نظافت معابر عمومی و نظیف کوجه ها و وضع بهداشت و رسیدگی بوضع یتیمان و مستمندان و پیران علیل و بیماران بی سرپرست قریه و دهستان .

ماده بیست و یکم - هر انجمن یک رئیس و یک نایب رئیس و یک محاسب و یک صندوق دار از بین اعضای خود انتخاب خواهد نمود .

ماده بیست و دوم - انجمن های بخش هر شهرستان موظفند هر سال یک بار گزارش اقدامات و کارهای حوزه خود و برنامه کارهای عمرانی و اجتماعی را در حدود مقررات این قانون با توجه به اهمیت و اولویت آنها تهیه کرده بانجمن شهرستان ارسال دارند .

ماده بیست و سوم - انجمن هر شهرستان هر سال گزارش پیشرفت عملیات عمرانی و تعاونی و اجتماعی حوزه ماموریت خود را به وزارتخانه ها و موسسات مربوطه و استانداری ارسال خواهد داشت .

ماده بیست و چهارم - به اعضای انجمن های ده و دهستان و بخش و شهرستان بهیچ عنوان حقوق و با فوق العاده داده نخواهد شد و خدمات آنها افتخاریست .

ماده بیست و پنجم - انجمن ها حق ندارند بیش از دو درصد در آمد قانونی خود را جهت هزینه های اداری خود بمصرف برسانند .

ماده بیست و ششم - تصرف غیر قانونی در اموال و دارائی صندوقها مشمول مقررات ماده ۱۵۲ قانون مجازات عمومی است .

تبصره - هر گاه معلوم شود که یکی از اعضاء انجمن ده یا دهستان برخلاف نظم و آرامش و امنیت رفتار نموده و با مخل نظم کشاورزی شده بخشدار موظف است بمحض اطلاع با وصول شکایت مالک یا نماینده عضو مزبور را پس از رسیدگی عزل و بجای اودستور انتخاب دیگری را بدهد .

ماده بیست و هفتم - در صورت بروز اختلاف از لحاظ مقدار بهره مالکانه بر اساس مرسوم و معمول محل بخشدار محل موظف است طبق مقررات این قانون بمحض وصول شکایت مالک یا زارع به

موضوع رسیدگی نموده نظر خود را بطرفین ابلاغ نماید. طرفین میتوانند در ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ نسبت بنظر بخشدار تقاضای تجدید نظر نمایند. در نقاطی که سازمان بخش تشکیل نشده وظایف بخشدار ازین حیث برعهده فرماندار خواهد بود. در صورتی که طرفین در ظرف مدت مقرر تقاضای تجدید نظر ننمودند ضابطین دادگستری مأمور اجرای نظریات بخشدار و با فرماندار خواهند بود.

تبصره - چنانچه قراردادهای خاصی بین مالک و کشاورز وجود داشته باشد آن قرارداد معتبر و بقوت خود باقی و لازم الاجرا است.

ماده بیست و هشتم - مرجع تجدید نظر در رسیدگی و حل اختلاف حاصله بین مالک و کشاورز از لحاظ مقدار بهره مالکانه بر اساس مرسوم و معمول محل و عرف و عادت قدیمی ده و دهستان در درجه اول شورای بخش است و نظر انجمن بخش تا صدور رأی نهائی قابل اجراست.

ماده بیست و نهم - نمایندگان هر انجمن برای مدت دو سال انتخاب میشوند و در صورت فوت یا فقدان صلاحیت یکی از نمایندگان شخص دیگری که واجد شرایط مقرر درین لایحه باشد بجای او انتخاب خواهد شد.

ماده سی ام - دادخواست شکایت از اعضاء انجمن ده و انجمن دهستان از تخلف از مواد این لایحه قانونی بانجمن شهرستان داده میشود. انجمن مزبور مکلف است در ظرف ۱۵ روز بشکایت شاکی رسیدگی نماید و در صورتی که تخلف اداری باشد شوری دستور اقدام مقتضی میدهد و چنانچه واجد جنبه کیفری یا حقوقی باشد دادخواست را بدادگاه ارائه میکند.

ماده سی و یکم - مرجع شکایت از انجمن بخش انجمن شهرستانست.

ماده سی و دوم - وزارتخانه های کشور، کشاورزی، فرهنگ، بهداشتی، راه و سازمان برنامه و بانک ملی و کشاورزی و بنگاه های آبیاری و بنگاه های خیریه و سایر سازمان های دولتی و موظفند که در پیشرفت امور مربوط باین قانون از حیث کمک های مالی (در حدود مقررات بودجه) و همچنین راهنمایی های فکری و کمک های فنی از قبیل اعزام مأمورین فنی و تهیه نقشه های ساده برای ساختمان های مورد احتیاج مانند حمام و اوله کشی ساده و ساختمان پلهای کوچک و ساده و طبع و نشر مجلات و دستور های ساده راجع بدفع آفات و بهداشت و غیره مساعدت و تسهیلات بعمل آورند.

ماده سی و سوم - در صورتی که مالکی کشاورزی را که مستقیماً بامور زراعت اشتغال داشته از کار برکنار نماید کشاورز مزبور میتواند به بخشدار شکایت نموده و بخشدار موظف است باسرع اوقات بموضوع رسیدگی و وسائل اصلاح و اشتغال مجدد کشاورز را بامر کشاورزی فراهم سازد و اگر توافق حاصل نشد بخشدار باید بموضوع را در اولین جلسه انجمن عمران بخش مطرح نماید و در صورتی که حقانیت کشاورز ثابت گردد و مالک حاضر به بکار گماردن او نباشد مالک باید بتشخیص انجمن عمران برابر سه ماه خرج او را بر طبق مزد کارگران محل پرداخت نماید و اگر کشاورز بدارنده

حقوق اعيانی و یا زراعتی اعیانی (ریشه‌وکار کرد) داشته باشد مالك بايد علاوه بر سه ماه مخارج فوق‌الذکر بتشخيص اهل‌خبره که از طرف انجمن عمران بخش یا بخشدار انتخاب خواهد شد قيمت اعیانی و محصول او را بپردازد .

ماده‌سی و چهارم - وجه‌صدی ده‌عمرانی سنوات گذشته که تا این تاریخ جمع‌آوری شده جزو صندوق‌های عمرانی هر محل خواهد شد که بمصرف همان محل مطابق این قانون برسد .

ماده‌سی و پنجم - هر گاه افرادی از ساکنین ده‌اعم ازین که شخصاً و مستقیماً بامر زراعت اشتغال داشته باشند و یا نداشته باشند در مقام اخلال و تحریک بر آیندو امور اجتماعی و یا زراعتی ده را مختل سازند و موجب شکایت مالك یا کدخدا و انجمن ده شوند بشکایت یکی از آنها انجمن بخش ولدی الاقتضابخشدار رسیدگی و شخص اخلال‌گر و مخرب را از ده اخراج مینمایند .

ماده‌سی و ششم - کلیه قوانین و مقررات مخالف این قانون و کلیه قوانین و مقررات مربوط بتقسیم محصول و ازدیاد سهم کشاورزان ازین تاریخ ملغی است .
تبصره - راجع بقانون ازدیاد سهم کشاورزان در گذشته آنچه بوده خاتمه یافته تلقی میشود .

ماده‌سی و هفتم - وزارتخانه‌های کشور، کشاورزی، دادگستری، بهداشتی، راه، دارائی، فرهنگ، مأمور اجرای این لایحه قانونی میباشند .

بموجب قانون تمدید تبصره قانون الفأ کلیه لوایح مصوب آقای دکتر مصدق ناشیه از اختیارات لایحه قانونی راجع باز دیاد سهم کشاورزان و سازمان عمرانی کشاورزی که در تاریخ پنجم امرداد يك هزار و سیصد و سی و چهار بتصویب کمیسیون مشترك مجلسین رسیده است موقه قابل اجرا میباشد . رئیس مجلس سنا - سید حسن تقی‌زاده ، رئیس مجلس شورای ملی - رضا حکمت .

* * *

ص ۶۵ ، آنچه باید باین فصل (فصل بیست و دوم ، مسائل و مشکلات زارع ، و آمداری و سطح زندگانی او) افزود « قانون اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات » مصوب ششم مرداد ماه ۱۳۳۵ است که متن آن را در ذیل می‌آورم :

لایحه قانونی اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات

فصل اول - امور اجتماعی ده و بخش

ماده ۱ - بمنظور ایجاد هم‌آهنگی در بهبود امور اجتماعی و عمران دهات و ترقی سطح زندگانی و رفاه کشاورزان و ساکنین دهات کشور از تاریخ تصویب این قانون امور اجتماعی و عمران دهات کشور بعهده انجمن‌های ده و بخش و شهرستان است که تحت راهنمایی و نظارت بنگاه امور اجتماعی و عمران دهات وظایف خود را انجام میدهد .

ماده ۲ - امور اجتماعی و عمرانی که اجرای آن بعهده انجمن ده خواهد بود بقرار زیر است :

تهیه آب آشامیدنی و قابل شرب کردن آن بوسیله ساختمان آب انبار یا حوض تصفیه یا لوله کشی از دهانه قنات و غیره - با سواد کردن اشخاص بوسیله تاسیس آموزشگاه - اصلاح و توسعه معابر ده و احداث جاده بین دهات - ساختمان و مرمت حمام دوش - ساختمان مستراح مطابق بهداشت ، غسل خانه و رختشوی خانه ، ساختمان و نگاهداری پل های ده ، نظافت ده و سنگفرش یا اسفالت معابر ، تشکیل صندوق های تعاونی و روستائی ، کمک دسته جمعی بدفع آفات عمومی ، حیوانی و نباتی ، ساختمان و مرمت مسجد ، کمک به جزه و ایاتام مستحق ، تاسیس و ایجاد مراکز برق و ترویج صنایع محلی .

ماده ۳ - امور اجتماعی و تعاونی که اجرای آن بعهده انجمن بخش است و از محل صدی ۱۵ درآمد انجمن های ده و سایر درآمدها بعمل خواهد آمد ازین قرار است .
ساختمان جاده بمنظور اتصال دهات بمرکز بخش و پل های آن ، ساختمان بیمارستان ، دبیرستان و دبستان کشاورزی و حرفه ای ، تاسیس کتابخانه های عمومی ، تاسیس داروخانه مرکزی و آزمایشگاه و تاسیس شرکت های تعاونی و ایجاد صندوق های روستائی و کمک مالی بدون سود یا با سود کم به انجمن های دهائی که برای انجام امور محوله بخود درآمد کافی ندارند ، استخدام مامورین شکیار و دامپزشک سیار بمنظور اعزام بهداشت تابعه ، راهنمایی انجمن های ده در امور عمرانی و اجتماعی .

تبصره - وزارت فرهنگ و بهداشت و راه و کشاورزی و سازمان برنامه و سایر مؤسسات دولتی علاوه بر مقررات فوق هر یک در حدود قانون وظایف خاصه خود را انجام خواهند داد .

ماده ۴ - انجمن شهرستان مکلف است با تشکیل جلسات مرتب نسبت به انجام و پیشرفت عملیات تعاونی و اجتماعی آن شهرستان مراقبت کامل نموده و در اجرای برنامه های عمرانی و اجتماعی انجمن های ده و بخش با تشخیص ضروریات و احتیاجات اولیه و اوضاع و احوال محل اظهار نظر نماید .

فصل دوم - سازمان

ماده ۵ - در هر ده انجمنی بنام انجمن ده در هر دو سال از پنج نفر بشرح زیر تشکیل میشود:
۱ - يك نفر از طرف مالك یا مالکین (در صورتی که ده مُشاع و دارای مالکین متعدد باشد انتخاب نماینده مالکین مانند انتخاب کدخدا و طبق همان مقررات خواهد بود) . ۲ - کدخدای ده
۳ - يك نفر از زارعین ساکن ده که اشتغال با امر زراعت داشته باشد با انتخاب اکثريت زارعین .
۴ - دوفتر از زارعین که معتمد محل باشند با توافق مالک و زارع .

تبصره - هر گاه یکی از اعضاء انجمن از طرف مالک بر طبق مواد ۳۴ و ۳۵ قانون ازدیاد سهم کشاورزان و یا قوانین دیگر از ده اخراج یا مستعفی و یا فوت شده باشد و یا پنج جلسه متوالی بدون عذر موجه در انجمن حاضر نشود طبق مقررات این ماده دیگری بجای او انتخاب خواهد شد .

ماده ۶ - انجمن امور اجتماعی بخش از اشخاص زیر با حضور اکثریت حاضر در محل انجمن تشکیل میشود و عدم حضور بعضی از آنها در محل مانع از تشکیل انجمن نخواهد بود :

بخشدار یا قائم مقام او ، رئیس کشاورزی یا نماینده وزارت کشاورزی ، رئیس فرهنگ یا نماینده وزارت راه رئیس یا نماینده بانک کشاورزی ، نماینده بنگاه اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات ، هفت نفر از نمایندگان انجمن های ده .

نصرت ۱ - در اولین جلسه انجمن بخش هفت نفر مزبور بطور قرعه از بین رؤسای انجمن ده برای مدت دو سال انتخاب خواهند شد .

نصرت ۲ - در موقع طرح برنامه اصلاحی و با مسائل مربوط بهره دعوت نماینده اختصاصی انجمن آن ده برای استحضار و راهنمایی الزامی است ولی عدم حضور این نماینده مانع از رسیدگی و اتخاذ تصمیم نیست .

ماده ۷ - انجمن امور اجتماعی شهرستان از اشخاص زیر با حضور اکثریت حاضر در محل تشکیل میشود : فرماندار ، رئیس کشاورزی ، رئیس فرهنگ ، رئیس بهداری ، رئیس راه ، رئیس بانک کشاورزی ، نماینده بنگاه اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات و دو نفر از مالکین کشاورزی آن شهرستان با انتخاب فرماندار برای دو سال . نمایندگان انجمن های بخش بدین طریق که در هر جلسه موضوعات مربوط به بخش که مطرح است با انتخاب انجمن بخش دو نفر شرکت خواهند کرد .

ماده ۸ - هیأت مدیره بنگاه امور اجتماعی دهات از سه نفر که به پیشنهاد وزیر کشور و تصویب هیأت وزیران برای مدت سه سال از بین کارمندان رسمی دولت انتخاب میشوند تشکیل و يك نفر از آنها ریاست هیأت مدیره و مدیریت عامل بنگاه را عهده دار خواهد بود .

نصرت ۱ - این هیأت دارای يك نفر عضو علی البدل خواهد بود که بکیفیت فوق انتخاب و در غیاب هر يك از اعضاء هیأت مدیره و وظائف او را عهده دار خواهد شد .

عضو علی البدل سمت معاونت مدیر عامل را خواهد داشت .

نصرت ۲ - دو نفر بازرس بنا بر پیشنهاد وزارتین دارائی و کشور بموجب تصویب نامه هیأت وزیران برای مدت دو سال انتخاب خواهند شد

ماده ۹ - بنگاه اصلاح امور اجتماعی دهات دارای استقلال مالی و شخصیت حقوقی است .

ماده ۱۰ - برای هدایت و راهنمایی بنگاه اصلاح امور اجتماعی دهات هیأتی بنام شورای عالی امور اجتماعی دهات بریاست وزیر کشور یا معاون او از اشخاص زیر تشکیل میشود :

معاونین وزارتخانه های کشور ، کشاورزی ، فرهنگ ، بهداری ، راه و مدیر عامل سازمان برنامه یا قائم مقام او ، مدیر عامل بانک کشاورزی یا قائم مقام او ، مدیر عامل بنگاه اصلاح امور اجتماعی که سمت دبیر شورای را دارد و سه نفر از مطلقین در امور اجتماعی و عمرانی دهات یا نماینده سازمانهای ملی یا بین المللی و مانند آن به پیشنهاد هیأت مدیره بنگاه اصلاح امور اجتماعی و

عمران دهات و تصویب وزیر کشور .

ماده ۱۱ - انجمن ده و بخش دارای شخصیت حقوقی میباشند .

فصل سوم - در آمد

ماده ۱۲ - از تاریخ تصویب این قانون پنج درصد سهم مالکانه (تمام دهات کشور اعم از خالصه ، موقوفه ، وغیره) از کلیه محصول املاک مزروعی و جریبانه و علفچر و عواید مرتع و قلمستان و بیشه و جنگلهای خصوصی و باغات میوه و مال الاجاره و آسیا و آبدنک و دکان و بیشچال و غیره در موقع برداشت محصول از طرف مالک در مقابل رسید به انجمن ده تحویل و بمصرف اجرای این قانون خواهد رسید .

تبصره - پنج درصد بهره مالکانه موضوع این قانون مشمول پرداخت مالیاتهای بر درآمد و مزروعی نمیکردد .

ماده ۱۳ - علاوه بر مالکین دهات که بشرح مندرج در ماده ۱۲ صدی پنج در آمد خود را بمنظور اصلاح امور اجتماعی ده میپردازند اشخاصی که در دهات دارای اعیانی از هر قبیل باشند و عایدات اعیانی آنها سالانه از سی هزار ریال تجاوز نماید نسبت بمازاد سی هزار ریال صدی پنج بابت مصارف اجرای این قانون باید بپردازند .

تبصره - در قرأ و قصباتی که شهرداری دایر شده و یا بشود از آنچه که عوارض شهرداری بآن تعلق میگردد پنج درصد امور اجتماعی دریافت نخواهد شد .

ماده ۱۴ - در اراضی که بوسایل مکانیزه کشت و زرع بشود و دارای زارع سهم بر نباشد صدی چهل از کل محصول بعنوان سهم مالکانه محسوب و صدی پنج ازین صدی چهل کسر میشود که بر طبق مقررات این قانون بمصرف امور اجتماعی کارگران در محل سکونت آنها خواهد رسید .

ماده ۱۵ - در مورد ایجاد و احداث دهاتی که سابقه کشت و زرع ندارد و یا در حال حاضر بکلی متروک و یا بر اثر حوادث فوق العاده و پیش آمد های غیر منتظره بکلی مسلوب المنفعه شود چنانچه مالک بامالکین تمام وسایل لازمه برای اسکان و رفاه زارعین را با اطلاع قبلی انجمن شهرستان فراهم و در نتیجه ده مسلوب المنفعه آباد و واحد جدیدی بدی دهات کشور اضافه نمایند مالک یا مالکین تاده سال پس از بهره برداری از پرداخت صدی پنج وجوه مربوط بامور اجتماعی معاف خواهند بود .

کمکهای فنی هم که بنگاه امور اجتماعی و عمران درین قبیل موارد می نماید برای بگان خواهد بود .

ماده ۱۶ - در املاک مفروز بشرط آنکه قسمت مفروز کمتر از دو دانگ اصل ملک نباشد و مسکن زارعین هر قسمت در همان اراضی باشد می توان بنا بر تقاضای مالک يك انجمن تشکیل داده و مالک می تواند سهم مفروز را يك ده مستقل تلقی و نام آنرا بفرماندار مربوطه اطلاع دهد .

ماده ۱۷- هرگاه عوايد ملكي كلاً يا جزئاً با جاره نقد و يا جنس و يا نقد و جنس توأمأ واكذار شده باشد مستأجر موظف است بنمايندگي مالك مقررات اين قانون را اجرا و معادل مقادير و مبالغه كه بنا برين قانون بعهده مالك است بانجمن تسليم نموده و از مال الاجاره كسر نمايد. چنانچه پنج در صد سهم انجمن از پنج در صد مال الاجاره تجاوز كند پرداخت مازاد بر عهده مستأجر است.

در صورتی كه در سند رسمي اجاره نسبت به پرداخت سهم انجمن امور اجتماعي قرارى گذارده شده باشد طبق آن رفتار خواهد شد.

ماده ۱۸- در آمد صدی پنج در آمد مالكانه حاصل از فروش اجناس و صيفى و تره بار و درآمدهاى غير زراعتى بايد منتهى در ظرف يك هفته پس از وصول بحساب مخصوصى كه از طرف انجمن ده در نزديكترين شعبه بانمايندگي بانك كشاورزى يا شعبه بانك ملي ايران و يا هر بانك مجاز ديگرى باز باشد ريخته شود. اگر در حوزه اى چنين شعباتى دايـر نباشد وجوه منظور بشخص معتمدى كه از طرف انجمن ده معرفى مى شود تحويل و ورقه بستانكار بانجمن تسليم مىـ گردد تا آن وجوه در دفاتر مخصوصى كه براى اين منظور نگاهدارى خواهد شد وارد ثبت گردد.

تبصره ۱- تصرف غير قانونى در اموال و دارائى انجمن ۱۵ مشمول بمقررات ماده ۱۵۲ قانون مجازات عمومى است.

تبصره ۲ - منظور از مخارج كه درين باره ذكر شده مخارج حمل و نقل و عوارض ميدان دارى است.

ماده ۱۹- وجوه انجمن و اموال منقول و مستحدثاتى كه از محل درآمدهاى اجتماعي ايجاد ميشود تحت نظارت و سرپرستى انجمن ده قرار داشته افراد داده بهيچ وجه حق شخصى نسبت بساموال مذكور ندارند. تاسيساتى كه از محل وجوه مذكور احداث ميگردد بايد بمنظورى كه احداث شده مورد استفاده قرار گيرند و در آمد حاصله از تاسيساتى كه در دهات بوسيله اين قانون تحصيل ميگردد بحساب در آمد انجمن همان ده گذارده خواهد شد.

ماده ۲۰- انجمن ده موظف است از مجموع در آمد خود صدی بانزده به انجمن بخش و صدی پنج به بنگاه اصلاح امور اجتماعي و عمران دهات براى انجام وظائفى كه بعهده دارند پرداخت نمايد. هشتاد در صد بقيه بايد بمصرف مقاصد منظور درين قانون مربوط به همان ده برسد.

ماده ۲۱- بمنظور تسهيل عمليات مورد نظر درين قانون بانك كشاورزى ميتواند حد اكثر تا پنج برابر در آمد عادى يك ساله صندوق امور اجتماعي به انجمن هاى ده و بخش با حد اقل سوه ممتكنه و براى مدت تاده سال وام پيردازد. اعطای اين وام به صندوق انجمن ده منوط بموافقت انجمن بخش و به انجمن بخش منوط بموافقت بنگاه امور اجتماعي و عمران دهات است كه ضامن استرداد وام نيز خواهند بود.

ماده ۲۲- سازمان برنامه در حدود برنامه مصوب خود براى اجراى امور مذكور درين قانون

که با قانون برنامه هفت ساله تطبیق کند کمک‌های مالی و فنی لازم را بر طبق آئین‌نامه مقررات مالی خود به‌بنگاه امور اجتماعی و عمران دهات خواهد نمود.

ماده ۲۳ - اگر مالک یا نماینده او یا مستأجر و یا متولی موقوفه از پرداخت پنج درصد امور اجتماعی و عمران امتناع کند بخشدار بوسیله دادگاه بخش اقدام بوصول خواهد نمود. دادگاه مکلف است موضوع را خارج از نوبت رسیدگی کرده حکم صادر و اجرا نماید. حکم دادگاه قطعی است. این قبیل دادخواست‌ها از هزینه دادرسی معاف میباشند.

فصل چهارم - مواد متفرقه

ماده ۲۴ - تمهیدات و موافقت‌نامه‌هایی که در حدود مقررات و قوانین کشور تاکنون در مورد امور عمرانی و اجتماعی بین وزارت کشور و سازمان‌های مختلف دولتی و ملی و خصوصی و بین المللی و مانند آن منعقد گردیده و همچنین طرح‌ها و موافقت‌نامه‌هایی که در جریان بوده یا بعداً تنظیم و منعقد میگردد بوسیله بنگاه اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات تعقیب و اجرا خواهد شد.

ماده ۲۵ - بنگاه امور اجتماعی و عمران دهات میتواند کمک‌های مالی که ممکن است از طرف اشخاص و سازمان‌های مختلف ملی و بین المللی و مانند آن بمنظور کمک به پیشرفت این قانون و بهبود وضع کشاورزان و بالابردن سطح فرهنگ و بهداشت زندگی آنان اهدا شود قبول نموده و بر طبق مقررات و موافقت‌نامه‌هایی که بین اهداکننده و وزارت کشور یا بنگاه امور اجتماعی و عمران دهات امضاء میشود بمصرف برساند.

ماده ۲۶ - وزارت دارائی مکلف است سهم عمرانی دهات را که جز و مالیات سال ۱۳۳۴ املاک مزروعی مطابق ماده ۱۱ قانون بردرآمد مصوب دهم امرداد ۱۳۳۴ کمیسیون مشترک مجلسین وصول نموده و مینماید سهم هر ده را بیانگ کشاورزی محل خود بحساب انجمن همان ده که موافق این قانون تشکیل میگردد تسلیم نماید. وجوه مزبور مطابق ماده ۲۰ بمصرف خواهد رسید.

ماده ۲۷ - مالکین مکلف هستند اراضی مورد احتیاج برای جاده‌های اصلی یا فرعی را مجاناً در اختیار دولت و یا انجمن‌ها بگذارند. بهای عادلانه اعیانی و مستحدثاتی که در اثر جاده‌های اصلی از بین میرود باید بمالکین پرداخت گردد.

ماده ۲۸ - انجمن‌هایی که بموجب این قانون تشکیل میشود قائم مقام انجمن و شوراهای سابق بوده و کلیه دارائی و وجوه موجود در بانک و سپرده نزد اشخاص خارج به انجمن فعلی منتقل خواهد شد.

ماده ۲۹ - در شهرستان‌هایی که فاقد سازمان بخش است و چنین سازمانی بوجود نیامده انجمن شهرستان قائم مقام انجمن امور اجتماعی و عمران بخش خواهد بود.

ماده ۳۰ - بنگاه امور اجتماعی و عمران کشور مکلف است آخر تیرماه هر سال گزارش

کامل عملیات سال قبل را که حارث کلیه اقدامات عمرانی و اجتماعی و آمار و وصولی ها و هزینه های انجمن ها خواهد بود بوزارت کشور تسلیم و برای استحضار عموم طبع و منتشر نماید .

ماده ۳۱ - وزارت کشور مکلف است آئین نامه های اجرائی این قانون را در ظرف مدت شش ماه از تاریخ تصویب، تقدیم کمیسیون های مربوطه مجلسین نماید . این آئین نامه ها تصویب کمیسیون های مجلسین موقتاً قابل اجرا خواهد بود .

ماده ۳۲ - قانون بنگاه عمرانی کشور مصوب ۱۳۳۴/۵/۱۱ کمیسیون مشترک مجلسین و همچنین مواردی که در قانون سازمان عمرانی کشور و ازدیاد سهم کشاورزان مصوب ۱۳۳۴/۵/۵ کمیسیون مشترک مجلسین و با قوانین دیگر که با این قانون مغایرت دارد از تاریخ تصویب این قانون ملغی است .

تبصره - قانون اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات تا پایان سال ۱۳۳۷ بطور آزمایش اجرا خواهد شد .

ماده ۳۳ - وزارت کشور ، دادگستری ، فرهنگ ، بهداری ، کشاورزی مأمور اجرای این قانون میباشند .

لایحه قانونی فوق که مشتمل بر سی و سه ماده و یازده تبصره است در جلسه شنبه ششم امر دایک هزار و سیصد و سی و پنج بتصویب مجلس سنارسید .
نایب رئیس مجلس سنا - جواد بوشهری

آقای کاظم زرنگار از نویسندگان روزنامه کیهان در سال ۱۳۳۶ بدستور روزنامه مذکور تأموریت یافت « که یک گزارش دقیق و مفصل از دهات و شهرستانهای ایران » فراهم سازد و باین قصد « مجموعاً ۱۴۰۰۰ کیلومتر با انومبیل ، راه آهن و هواپیما در سراسر نقاط کشور گردش ... و با کلیه مسئولین امور دهات و شهرستانها اعم از استاندار ، فرماندار ، شهردار ، بخشدار ، کدخدای و کشاورز و متخصص خارجی صحبت کرد و پس از پایان تأموریت خود سلسله مقالات جالبی تحت عنوان « سرنوشت فردای دهات و شهرهای ما » نوشت که نخست در روزنامه کیهان و سپس بصورت کتابی مستقل منتشر شد . آقای زرنگار در گزارش خود بتفصیل « قانون اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات » را مورد بحث و نقد قرار داده است (۱) و من خوانندگان کتاب را بمطالعه کتاب آقای زرنگار که مشتمل بر مطالب سودمندست توصیه میکنم .

ص ۶۹۰ ، س ۱۴ ، در آن واحد تهیه طرحی برای تقسیم تدریجی عدهای از املاک اربابی مطلوب بنظر میرسد . در تاریخ یکشنبه ۱۴ آذرماه ۱۳۳۸ لایحه ای بمنظور تحدید مالکیت و بعنوان « لایحه اصلاحات ارضی » از طرف دولت برای تصویب بمجلس شورای ملی تقدیم شد که

(۱) مخصوصاً رجوع فرمائید بشماره های مورخ ۲۶ دی ماه ۱۳۲۶ روزنامه کیهان .

در تاریخ تحریر این سطور (اواخر خرداد ماه ۱۳۳۸) در کمیسیون های مجلس مطرح است و عده ای از علاقمندان باین قبیل مسائل که در میان آنان مردم صاحب نظری هم یافته میشوند نظر خود را در باره این لایحه در روزنامه های کشور بخصوص روزنامه اطلاعات و روزنامه کیهان نوشته اند و مینویسند . موضوع این لایحه تحدید مالکیت املاک اربابی و تقسیم آنها میان کشاورزانست و بموجب ماده ۳۱ همین لایحه وزارت کشاورزی موظف شده است که « حد اکثر در ظرف شش ماه پس از تصویب این قانون آئین نامه لازم مربوط بر روابط مالک و زارع را با در نظر گرفتن ارزش نسبی عوامل زراعتی برای هر نوع زراعت در هر منطقه » تهیه کند .

بارهم ص ۴۹۴ ، س ۴ ، « کتاب فنی الی آخر ... » گذشته از مطالبی که در تعلیقات مربوط باین صفحه درباره قنات ها نوشتم باید این نکته را که بعداً از فاضل محترم آقای سید حسن نبوی نماینده سابق مجلس شنیده ام در اینجا بیفزایم . بنا بر گفته ایشان هنوز در خراسان قنات های بزرگ پر آب را قنات طاهری می خوانند و ساختن آن را به طاهر نامی معروف به طاهر آب شناس نسبت می دهند و عامه مردم را عقیده بر آنست که این گونه قنات ها را او حفر کرده است . دیگر از نکات گفتنی که باید از ایشان روایت کنم آنست که یکی از قنوات مهم خراسان قنات است در گناباد که مادر چاه آن . ۴ مترست . درین مورد دوست دانشمند آقای محمد دبیرسیاقی مصحح « سفرنامه ناصر خسرو » و بسیاری از متون معتبر دیگر نظر جناب آقای نبوی و مرا بوضعی که در همان کتاب درباره « قنات کبخسرو » واقع در گناباد آمده است متوجه کردند باین شرح :

و چون از شهر تون بر قسیم آن مرد گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گناباد می رفتیم دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند . چند نفر از بیم خود را در چاه کاریز افکندند . بعد از آن جماعت یکی را پدری مشفق بود بیامد و یکی را بمزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پس او را بیرون آورد ، چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند ، هفتصد گز رسن فرورفت تا آن مرد بین چاه رسید ، رسن در آن پسر بست و او را مرده بر کشیدند و آن مرد چون بیرون آمد گفت که آبی عظیم درین کاریز روانست و آن کاریز چهار فرسنگ می رسد . و آن را گفتند کبخسرو فرموده است کردن ... (سفرنامه ناصر خسرو ، بتصحیح محمد دبیرسیاقی ، طهران ۱۳۳۵ ش . ، ص ۱۲۶ - ۷) .

تعلیقات مترجم بر چاپ سوم

چنانکه در «مقدمه مترجم بر چاپ سوم» نوشته‌ام آنچه در این تعلیقات آمده عبارت است از اصلاح پاره‌ای از اشتباهاتی که در متن انگلیسی و ترجمه فارسی (چاپ اول) روی داده و منتقدان آنها را در مقالات خود یادآور شده‌اند، به علاوه یادداشت‌هایی که از تاریخ انتشار چاپ اول ترجمه تا کنون فراهم آورده‌ام و نقل آنها را در این چاپ لازم دانسه‌ام.

اغلاط چاپی و اشتباهات جزئی و لفظی تا آنجا که در چاپ «افست» امکان پذیر بوده است در صفحات معنی تصحیح گردیده و نکات انتقادی مورد قبول یاردمترجم با ذکر دلیل در یادداشت های ذیل باره‌ایت اختصار آمده‌است.

* * *

ص ۱۷، به متن عربی بخشی از نامه علی [ع] به مالک اشتر، ترجمه فارسی به شرح کُریل افزوده گردد،

و باید نظر و اهتمام تو به آبادانی آن سرزمین بیش از گرفتن خراج باشد، چون اگر جایی آباد بود، می‌توان از آن بهره برداری نمود. اما کسی که گامی در راه آبادانی برنداشته و تنها جمع‌آوری خراج را بر نامه‌کارش گذاشته، به‌طور یقین بداند که کشور را به ویرانی می‌کشد و بندگان خود را به هلاکت می‌رساند و خودش هم جز مدت کوتاهی بر سر کار نمی‌ماند. چنانچه روزی به علت نرسیدن آب به رودخانه‌ها و جویها و نشستن باران و شب‌ها بر کشتزارهای این سو و مرغزارهای آن سویها و یا به سبب تلف شدن محصول بر اثر سیلها و آسیب دیدن آنها به وسیله آفات گوناگون، از سنگینی خراج نزد توشکایت آوردند شایسته است که شکایتشان را بپذیری و به آنان سخت نگیری، مبادا گمان کنی سنگینی باری که از رعیت برداشته‌ای بر دوش تو

خواهد افتاد، چه با این شیوه آنان را دلگرم ساخته بیش از پیش در آبادانی کشور و آراستن حکومت به توکمک خواهند کرد، و در نتیجه عدالتی که درباره خرد و بزرگان روا داشته‌ای به خودت و دستگاهت خوشبین خواهند شد، آنگاه میتوانی با اطمینانی که به‌تویافته‌اند و به امیدی که تار و پودش را ازداد و دهشت بافته‌اند نیروئی از آنان بسیج نمائی که از عهده هر دشمن سهمگین و پیش‌آمد ناگوار و سنگین بر آئی. آری تادمی که اصلاحات و آبادانی ادامه دارد، رعیت هم از ته دل و بانیعی پاك فرمانت را می‌گزارد و در برابر هر چیزی که به او تحمیل کنی تابمی آورد. ولی آنچه مسلم است خرابی کشور پدیده دست و دلفتنگی و احتیاج مردم است، و آن دست و دلفتنگی و احتیاج مردم همانا زائیده ناپاکی و حرص و طمع برخی از فرمانداران است که چون به ماندن در مقام خود امیدی ندارند و سر نوشت گذشتگان را هم به خاطر نمی‌سپارند، به اندوختن مال می‌پردازند.

نهج البلاغه در سخنان علی علیه السلام، ترجمه محسن فارسی
(تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸) ص ۲-۴۲۱.

ص ۱۹، ح ۲: کلمه دهقان در اینجا و در صفحه ۲۶ و حاشیه صفحه ۳۶ به احتمال قریب به یقین به همان معنی است که استاد مینوی از مجمل التواریخ نقل می‌کند یعنی «رئیسان و خداوندان ضیاع و املاک» و نیز بقول همان استاد، «افراد طبقه اعیان درجه دوم و حافظان روایات و دستهای قدیم ایران.» (مقدمه مجتبی مینوی بر داستان رستم و اسفندیار، تهران ۱۳۵۲، ص ۸-۱۳).

ص ۴۹، ح ۴: درباره اصطلاح «پدر سالاری» دکتر امیر حسین آریان پور می‌نویسد: «کلمه مادر سالاری برای Matriarchal در سال ۱۳۳۹ اول بار در ترجمه کتاب مالك و زارع... توسط آقای منوچهر امیری به کار برده شد.» (تقدیماتی بر زمینه جامعه‌شناسی، پیوست کتاب جامعه‌شناسی، تهران ۱۳۵۲، ص ۹). در توضیح این مطلب باید گفته شود که آن اصطلاحی که من نخستین بار در صفحه ۴۶ ترجمه مالك و زارع به کار برده و در حاشیه علت ساختن آن را شرح داده‌ام اصطلاح «پدر سالاری» برای Patriarchal بوده است و کلمه «مادر سالاری» به قیاس آن ساخته شده. از آن پس تا کنون اصطلاحات مشابهی چون دیوانسالاری، مردسالاری، زن‌سالاری در نوشته‌های فارسی معاصران به کار رفته است.

ص ۶۵ (بقیه حاشیه ص ۶۴)، در چاپ اول کتاب حاضر در سطر سوم حاشیه به جای «تعلق نداشت» اشتباهاً «تعلق داشت» چاپ شده بود که ظاهراً دکتر موحد در مقاله خود (مذکور در مقدمه) معرجم بر چاپ سوم، ص ۶۴۰ آن را خطای مترجم پنداشته است. از این گذشته ایراد گرفته است که به جای

«وقف» اعطا و به جای «غازیان» مجاهدان آورده‌ام. تذکروی را به کار بستم اما بقیه ایرادت را وارد نمی‌دانم. آنچه مؤلف نوشته است صحیح ترجمه کرده‌ام.

ص ۷۰، س ۱۷، ترجمه فارسی متن منقول از اصطخری به شرح ذیل افزوده شود:
در فارس املاکی است که صاحبان آنها خود را در پناه بزرگانی از اطرافیان خلیفه در عراق قرار داده بودند. املاک ایشان به نام این بزرگان بود و چهار یک خراج را به ایشان تخفیف می‌دادند. اما این املاک در ملکیت فعلی مالکان اصلی آنها باقی بود و آنها را از طریق بیع و وراثت به دیگران انتقال می‌دادند.

ص ۷۱، س ۹-۱۳، به معنی عربی منقول از ابویوسف صاحب کتاب الخراج ترجمه به شرح ذیل علاوه گردد:

عزم عمر از امتناع در تقسیم اراضی میان فاتحان سرزمینهای شکست خورده هنگامی که خداوند وی را از آنچه در این باب در کتابش (قرآن) آمده بود بنمود توفیقی الهی و خیر جمع مسلمین در آن بود. و قصد او در جمع خراج و تقسیم آن میان مسلمانان همگان را سودمند بود. زیرا اگر جمع خراج موقوف و منحصر به پرداخت مزد و تهیه ارزاق لشکریان نمی‌شد ولایات سرحدی مسکون نمی‌گشت و سپاهیان از ساز و برگ کافی برای ادامه جهاد محروم می‌ماندند و بیم آن بود که کفار به ولایات خود بازگردند، چه در این حال جنگجویان و لشکریان مزدور برای دفاع از آنها وجود نداشتند.

ص ۷۳، س ۷: در جواب منقده محترم دکمر محمد جعفر منجوب که استعمال تن زدن را به معنی استعکاف و امتناع در دست نداشت و نوشته است این معنی را در فارسی با «سر باز زدن» تعبیر می‌کنند (منجوب، ص ۳۶۷) مترجم مقاله‌ای تحقیقی تحت عنوان «تن زدن» بحث لنوی» نوشته است (یعنی، ج ۴، ص ۷۰-۳۶۹) که جای تردید در «تن زدن» به معنی «سر باز زدن» باقی نمی‌گذارد.

ص ۸۵، س ۴-۸، «اما اعطای... بگذارند.» دکمر موحد در مقاله خود (ص ۶۴۰) می‌نویسد: «عبارت مهم و از مقصودی که مؤلف بیان کرده به کلی قاصر است.» آنچه من نوشته‌ام ترجمه درست عبارت مؤلف است. اگر ابهامی در میان باشد قصور مترجم نیست. خود منتقد نیز به جای ارائه ترجمه رساتر و دقیقتر به بیان «قصد» مؤلف پرداخته و نوشته است: «آنچه مؤلف قصد داشته این است که» الی آخر مطلب که بقیه آن را در اینجا برای قضاوت و همچنین مزید استفاده خوانندگان می‌آورم:

در مورد زمینهایی که به عنوان اقطاع الاستقلال برای بهره بردای به اشخاص واگذار می‌شد قطعین مستقیماً به امر کشاورزی نمی‌پرداختند بلکه امور زراعی کماکان

برعهده روستائیان بود که از پیش از اسلام در آنجاها سکونت داشتند و خود مہیابستی خراج بہر دازند و غرض اصلی دولت از اعطای این اقطاع آن بود کہ مخارج زندگی افراد محترم و متمین (مانند شوخ و سادات و غیره) مخصوصاً سہاہبانی کہ فقط بہ هنگام جنگ نیاز بہ وجودشان پیدا می شد از محل مطمئنی تأمین شدہ باشد.

ص ۸۵، س ۱۲-۱۴، (پیش از این اشارہ ... خصوصی کنند.) در این عبارتہا اشارہ بہ مطلبی شدہ کہ مؤلف قبلاً در بارہ آن بحث کردہ است. بہ همین سبب می نویسد: «پیش از این» الی آخر. از این رواگر کسی بہ زمنیہ مطلب توجہ داشتہ باشد بہ آن نتیجہ ای نسبی رسد کہ منتقد استنباط کردہ است. (برای تفصیل مطلب، رک: موحد، ص ۶۴۱).

ص ۹۵ و ۹۶، مؤلف در چاپ اول کتاب در مورد معنی درست عبارت «گندم کہ آب از زمین کشد» تردید نمودہ و نظری ابراز کردہ بود کہ منتقد با توجہ بہ اصطلاحات فقہا معنی عبارت را روشن کردہ کہ خلاصہ تحقیق وی چنین است: «اشارہ بہ اراضی است کہ بہ واسطہ رطوبت محتاج بہ آبیاری نباشد و آن در برابر زمینی است کہ (آن را آب دادہ باشند) یعنی بہ وسیلہ قنات یا رودخانه یا چاہ و غیرہ آبیاری شدہ باشد.» (موحد، ص ۶۳۲-۶۳۳). از این رو مؤلف چنانکہ در چاپ دوم (نشر ۱۹۶۹) نوشته است مطالب متن و حاشیہ صفحات مربوط (۹۵ و ۹۶ ترجمہ فارسی) را بہ شرح ذیل تصحیح کردہ یا تغییر دادہ است: در ترجمہ حاضر درس ۹۵، س ۱۴ و ۱۵ عبارت «کہ با آب رودخانه مشروب شدہ باشد» حذف گردد. در همان صفحہ، س ۱۶ بہ جای عبارت: «گندمی کہ با آب قنات آبیاری شدہ باشد» نوشته شود: «گندمی کہ آبیاری شدہ باشد.» روی کلمہ اخیر (باشد) رقم ۴ مرقوم و حاشیہ شماره ۴ بشرح ذیل تصحیح گردد:

۴- معنی عبارت «گندم کہ آب از زمین کشد» ظاہراً بہ معنی گندم آبیاری شدہ است. این عبارت دوبارہ در صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱ (تاریخ قم) تکرار شدہ است، ظاہراً بہ همان معنی و در مقابل «زمینی کہ آن را آب دادہ باشند». میزان خراج دومی در تمام موارد بیشتر است. همین نکتہ مؤید این تغییر است کہ جملہ نخستین بہ معنی زمین آبیاری شدہ و جملہ دوم بہ معنی زمین آبیاری شدہ است. از طرف دیگر امروز در بعضی نواحی مجاور کاشان میان قناتی کہ از طبقات عمیق و پر آب زمین سرچشمہ گرفته باشد با قناتی کہ در روی زمین جاری است فرق می گذارند و جملہ «کہ آب از زمین کشد» ممکن است بہ معنی قناتہای روی زمینی باشد یعنی قناتہائی کہ هنگام خشکسالی آب آنها کم میشود، معہذا این تفسیر غیر محتمل است.

در صفحہ ۹۶ سطر اول عبارت بہ جای عبارت: «جوی کہ با آب قنات آبیاری شدہ باشد» نوشته شود: «جوی کہ آبیاری شدہ باشد» در همان صفحہ، س ۱۴ بہ جای عبارت کشفی کہ از قنات

آبیاری می‌شود مرقوم گردد، «کشتی که آبیاری نمی‌شود».

پس از اینهمه توضیح و تصحیح منتقد و مؤلف، مترجم بی‌مناسبت نمی‌داند که به نقل یکی از ترمیم‌های پردازد که در لغت‌نامه دهخدا برای لغت «آبکش» نوشته‌اند، «در اصطلاح مقنن آن طبقه از زمین سست که فرود زمین دج و رست باشد و در چاه و کاریز کردن چون بدانجا رسند عادتاً بیش حفر نکنند».

ص ۹۷، س ۴۱-۴۲، منتقد توجه مؤلف را به اشتباهی که در ترجمه «درخت میانه» به انگلیسی روی داده است برانگیخته و نکته‌ای را توضیح داده است که برای خوانندگان تاریخ‌مخالی از فایده نیست: «میانه اینجا اصطلاحی است که مؤلف تاریخ‌مخالی... معنی آنها را روشن کرده» [و درختان را به سه نوع تقسیم نموده]، تمام بار و میانه و دود... پس معنی عبارت اول روشن است بدین بیان که موستانهای تازه احداث و میانه را در یک ردیف می‌گرفتند و مالیات آنها نصف مالیاتی بود که بر موستانهای معموره قدیمه مقرر بوده است» (موحد، ص ۶۴۳) در این مورد مؤلف نظر منتقد را به کار بسته است.

ص ۹۸، ج ۴، منتقد درباره این حاشیه چنین می‌نویسد: «اشعباہ دیگر مؤلف در ترجمه کلمه وضع است به معنی نهادن و مقرر داشتن (وضع قانون، وضع خراج) ولی وی آن را به معنی کم کردن گرفته...» (موحد، ص ۶۳۳). از این رو مؤلف در چاپ دوم (نشر ۱۹۶۹) متن انگلیسی حاشیه مورد بحث را به صورت ذیل تغییر داده است: «وضع کردن در معنی متعارف خود به کار رفته است یعنی «تقویم وضع (مالیات)». اما در آغاز سعد عبارت «آن را از حساب مساحت وضع کند» ظاهراً به معنی «او باید آنرا از حساب مساحت کم کند» آمده است.

ص ۱۰۴، ج ۴، منتقد معنی اصطلاح کسور و کفایت را به این شرح روشن کرده است: «به نظر می‌رسد که مقصود از کسور مهالنی از مالیات باشد که به علت عجز مؤدیان بلا وصول می‌ماند... در مفاتیح العلوم خوارزمی هم اصطلاح «منکسر» به معنی مهالنی متعذر الوصول اطلاق گردیده... اما درباره اصطلاح کفایت باید گفت که این کلمه به عوارض اضافی اطلاق می‌شود که طبق رسوم علاوه بر مالیات مقرر از مردم می‌گرفتند» (موحد، ص ۶۳۴).

ص ۱۱۶، س ۱۰-۱۱، «معزالدوله... مسکن داد» پس از عبارت «مسکن داد» عبارت «واراضی زراعتی به آنان داده شد» از قلم افتاده است. از منتقد سپاسگزارم که این نکته را یاد آور شده است و درباره مطلب مورد بحث توضیحی سودمند نوشته که عیناً نقل می‌کنم: «مقصود این است که سپاهیان که تا آن موقع خارج از آبادی خیمه می‌زدند به دستور معزالدوله در میان رعایا اسکان شدند و اراضی زراعتی به آنان داده شد» (موحد، ص ۶۴۱).

ص ۱۲۶، ۱۵، منتقد دربارهٔ واژهٔ «آزادگان» که من در برابر «بندگان» به کار برده ام می نویسد: «مترجم در این صفحه و نیز در چند مورد دیگر کلمهٔ Freedman را به آزادگان ترجمه کرده که صحیح به نظر نمی رسد، چه مراد مؤلف غلامانی است که آزاد کرده شده بودند و بهتر بود به جای آزادگان «آزاد کردگان» می نوشتند.» این سخن درست نیست. در لغت نامهٔ دهخدا «آزاده» چنین تعریف شده است: «آزاد کرده، محرر، مولی، معتق» و از جمله شواهد این شعر فردوسی را آورده اند: بمان تا بمانم به دهر اندکی کز آزادگان تو باشم یکی.

ص ۱۲۸، ۱۰-۱۲: «در سندی... یاد شده است.» منتقد با نقل عین عبارت سند، توضیحی سودمند دربارهٔ آن نوشته است، «مفهوم عبارت سند این است که ترکمانان به علت دور بودن از آبادانی و اینکه فریادشان کمتر به گوش دولت و پادشاه می رسد بیشتر از همهٔ رعایا استحقاق توجه و رعایت را دارند.» (موحد، ص ۶۳۴).

ص ۱۴۲، ۵-۹: «و حال آنکه... تأیید کند.» ظاهر آ منتقد ترجمهٔ فارسی این عبارتها را درست ندانسته است زیرا پس از نقل آنها می نویسد: «ترجمهٔ صحیح این است...» السی آخر. من مطلب را درست ترجمه کرده ام جز اینکه منتقد به جای اصطلاحات فسخ و مقطع و تأیید که مترجم به کار برده است به ترتیب اصطلاحات فقهی «رجوع هبه» و «متهب» و «تنفیذ» یعنی در واقع سه اصطلاح فقهی را در «ترجمهٔ صحیح» خود آورده است. اما چون مؤلف مفهوم این اصطلاحات را نوشته است نه عین اصطلاحات فقهی عربی را از این رومی توان مترجم را معذور داشت. باری متن چاپ حاضر اصلاح و اصطلاحات فقهی مذکور به کار برده شد.

ص ۱۴۴، ح ۴: به جای مطلب بین دو قلاب [] عبارت ذیل نوشته شود:

برای متن تازی این قفزه، رك، تعلیقات مترجم، ص ۷۰۵.

ص ۱۵۱-۱۵۲، ۹-۱۳ اولی و س ۱-۳ دومی: «در منشور دیگری... نظارتی کلی داشته است.» منتقد در توضیح این مطلب چنین می نویسد: «در متن اصلی عتبه الکتبه مطلب روشن است و منظور این است که اگر به وضع عوارض حاجت افتد آن عوارض را باید به تساوی بین همه سرشکن کنند نه اینکه تمام آن را تحمیل بر فقرا سازند و اغنیا از پرداخت آن شانه خالی کنند... تصور غلطی که از معنای این عبارت در ذهن مؤلف نقش بسته اورا به استنباط خطای دیگری نیز واداشته که بلافاصله به دنبال مطلب فوق علاوه می کند: «این نکته ظاهراً دلالت بر آن می کند که حکومت بر پیمانهای که میان ملاکان و شرکای آنان بسته می شد نظارت کلی داشته است.» (موحد، ص ۶-۶۳۵).

ص ۱۵۳، ۱۷- ص ۱۵۶، ۱: «در مورد زمینهای... بیرون می آید.» منتقد پس از نقل این عبارت می نویسد: «ترجمهٔ قسمت اول عبارت صحیح نیست و ترجمهٔ درست باید به این

مضمون باشد، مالیات ارضی (اعم از خراج و عشر) در نواحی که مستقیماً توسط دولت اداره می‌شد (ودامنه) این نوع اراضی در نتیجه اعطای اقطاعات روز به روز محدودتر می‌گشت) توسط مأمورین مالیة دولتی جمع آوری می‌گردید. « (موحد، ص ۲-۶۴۱). من از خوانندگان انگلیسی دان خواهشمندم هر دو ترجمه را با هم و با متن انگلیسی مقایسه فرمایند تا ببینند کجای ترجمه بنده «صحیح نیست»!

ص ۱۵۴، س ۵-۹، «چنین می‌نماید... وجود داشته است.» منتقد درباره این فقره و حاشیة شماره ۱۰۰ مربوط به آن بحث و ثابت کرده است که اولاً معامله، «تا آنجا که ماسراغ داریم این کلمه به معنی مطلق حصه دیوانی یا مطلق مالیات به کار رفته است.» ثانیاً، «ارتفاعات اصطلاحاً به معنی مطلق عوائد اعم از جنسی و نقدی بوده است.» (موحد، ص ۶۳۶-۷).

ص ۱۶۹، س ۱۸، منتقد درباره اصطلاح «کوچ» دادن می‌نویسد: «کوچ لغوی ترکی یا منولی است... و معنی آن امداد است... این کلمه هنوز در آذربایجان مصطلح است و آن را کوچ... تلفظ می‌کنند و حتی کود را که برای مددکشت می‌دهند کوچ می‌خوانند.» (موحد، ص ۶۳۸-۹).
ص ۱۷۹، س ۱۲، چنانکه آقای محمد کوهپایه متذکر شده است در عبارت «حق مهر احکام قاضی نوزده دینار و نیم معین شد.» مهر به معنی کابین است نه دسغینه چنانکه مؤلف پنداشته و حق مهر را اشباعاً به *The cost of a seal* ترجمه کرده است. در تاریخ مبارک غازانی آمده است که غازان خان دستور داد تا «تمامت کالینها بر نوزده دینار و نیم مقرر باشد چه در صدق اندک هیچ بزه نیست.» (ص ۳۲۳-۳۲۴) در جای دیگر از همان کتاب همین نکته به این صورت تکرار شده است: «دیگر مهر را که برند به موجب احکام یرلیخ که پیش از این فرمودیم نوزده دینار و نیم باشد و زیادت از آن نبرند.» (ص ۲۱۹-۲۲۰). برای تفصیل مطلب، رک: محمد کوهپایه، «مهر کابین است یا مهر - دستینه» افش روز، شماره سوم (آذر ۱۳۵۲)، ص ۲۲۲-۲۲۶.

ص ۱۷۹، ح ۲، برخلاف تصور مؤلف کلمه «ترکانان» مشکوک نیست، درست است. ترکانان جمع ترکان به فتح اول به معنی ملکه و شهر بانواست. رجوع کنید به مقاله سابق الذکر محمد کوهپایه. این توضیح نیز که در فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین آمده خواندنی است: «این کلمه را به غلط ترکان [بهضم تا] خوانند.»

ص ۱۸۱، س ۱۶، خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشیدالدین محمد، «ظاهرأ به سال ۷۳۶ به قتل رسیده و در آن تاریخ (۷۹۱) نمی‌توانست زنده باشد.» (موحد، ص ۶۳۹).
ص ۱۸۶، ح ۴، مؤلف ظاهراً با توجه به تذکر مترجم در چاپ دوم متن انگلیسی عبارت «قسمت سوم» (ازضمایم) را تصحیح و به جای آن «قسمت دوم» نوشته است.

ص ۱۹۹۶، ج ۳، تاريخ و جغرافياي دارالسلطنة لبرير تاليف لسان الملك نيست .
تأليف نادر ميرزا ابن بديع الدين ميرزا صاحب اختيار بن محمد قلي ميرزا ملك آرا بن فتحعلي شاه
قاجار معوفى در ۱۳۰۵ ق است. اين كتاب همچنانكه مؤلف نوشته در ۱۳۲۳ ق چاپ سنگي شده
است (رك، خانبا با معارف، فهرست كتابهاي چاپي فارسي، تهران نگاه ترجمه و نشر كتاب،
۱۳۵۲).

ص ۴۰۸، س ۱۰، در اصطلاح «كد و سر شمار» (كد به فتح كاف و سكون دال) كه مؤلف
احتمال داده است معنى اصطلاحى آن «ماليات خانوار و سرانه» است. شك نيست كه كد به معنى خانه
است و «بر سر اسما در آيد و معنى خانه و محل و ده» كند خدا... كد با نو، (فرهنگ فارسي معين) و شايد
در اصطلاح «كد و سر شمار» او زائد باشد كه در اين صورت بايد آن را به معنى ماليات سرانه كد
(روستا) گرفت .

ص ۴۱۱، ج ۱، مؤلف مى نويسد: «شايد قبچورمه شكل ديگري است از قبچور. مترجم
مى پندارد كه شايد قبچورمه تصحيف يا شكل ديگري است از قبچوريه، نظير اصطلاح «مواشيه» كه
پلافاصله در متن كتاب پس از «قبچورمه» آمده است.

ص ۴۱۵، ج ۲، مترجم اين كتاب را سالها پس از ترجمه مالك و زارع در ايران به فارسي
ترجمه کرده كه با مشخصات ذيل انتشار يافته است: سفرنامه‌هاي و نيزيان در ايران، تهران ،
خوارزمي، ۱۳۴۹ . براى مراجعه به مطلبى كه استاد لمتون به آن استناد کرده است، رك، همان
ماخذ، ص ۴۴۸.

ص ۴۱۷، ج ۳، به اين حاشيه از مترجم اضافه شود: «و به اصطلاح دوره قاجاريه «بنيجه».
ص ۴۲۰، س ۴، «سمای» و «ترگور»: سمای به ضم سين و ترگور به فتح تا و كسر كاف و
فتح او خوانده هود.

ص ۴۲۳، س ۱-۲ (حاشيه)، در متن انگليسى (چاپ اول و دوم) به جاى صكوك و سجات
تيمورى، اشعياباً صلوك... (بالام) آمده است و در ترجمه فارسي چاپ قبلى به جاى صريح الملك
صريح الملوك چاپ شده بود. و اما صريح الملك، مجموعه‌اى است كه به فرمان شاه طهماسب اول
صفوى در سال ۹۷۵ هجرى قمرى تدوين شده است... در اين مجموعه گرانها نام همه عمارات و ابنیه و
آثار و مقابر و ميدانهاى اطراف مزار شيخ صفى الدين و همچنين تمام املاك و اراضى و خانه‌ها و حمامها
و دكانها و قناتها و هر چيز ديگري كه از آغاز ظهور صفويه و قفس مزار جد بزرگ ايشان يا اولاد وى
شده بوده به تفصيل ذكر شده است. گردآورنده آن به نام ابن عبدال مؤمن على ملقب به زين العابدين
مشهور به هدى، است. (نصرا الله فلسفى، زندگاني شاه عباس اول، جلد سوم، تهران ۱۳۳۹).

ص ۲۳۲، ۱۰-۱۴، (داز این رو هر زمین... تصرف کنند). برخلاف نظر منتقد ترجمه من ناصحیح نیست. باینهمه ترجمه پیشنهادی وی را که از نظر حقوقی و فقهی رساتر است می‌پذیرم و در اینجا نقل می‌کنم: «از این رو هر زمین بلا مالک یا هر زمینی که متصرف فعلی نداشت و مدبر برای تصرف نبود...» (موحد، ص ۶۴۲).

ص ۲۳۹، ج ۲، به این حاشیه مترجم عبارت ذیل افزوده شود: در ایران آبادیهای دیگری به نام مارد (در خر مشهر) و ماردگان (در زاهدان) و ماردوجان (در جهرت) داریم. (رک: لطف‌الله مفخم پایان، فرهنگ آبادیهای ایران، تهران، امیر کبیر ۱۳۳۹).

ص ۲۴۰، س ۹، کلمه «ارچی» در سفرنامه و نیز بیان در ایران ترجمه نگارنده (بخش مربوط به سفرنامه الساندری) ارچی Archi آمده است. عین حاشیه‌ای که راقم سطور در این باره نوشته چنین است: «در معن ارچی که همان «عشر» معمول در ایران بوده است.» (سفرنامه و نیز بیان در ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۳۹، ص ۴۴۷).

ص ۲۴۰، س ۷-۱۴، مؤلف این فقره را از قول الساندری، نوشته است که از طرفی چنین چیزی در سفرنامه الساندری (سفرنامه‌ای از سفرنامه‌های و نیز بیان در ایران) که راقم سطور ترجمه کرده است نیامده و از طرف دیگر اسعادل متون مأخذ خود را در حاشیه و قایع نامه راهبان کوهلی در ایران ذکر می‌کند. آیا در مأخذ اخیر نیز فقره مورد بحث از سفرنامه الساندری اقتباس شده است؟

ص ۲۵۱، س ۲۲، «حساب همه مالیاتهای را که به مزایده عمومی (معاملات) گذاشته شده بود.» منتقد پس از نقل این عبارت می‌نویسد: «مؤلف اصطلاح معامله را گاهی تعبیر به «مقاطعه عمومی» کرده و گاهی آن را با «مزایده عمومی» مرادف دانسته... آنکاه پس از بحث در این باب چنین نتیجه می‌گیرد: «به طوری که از شواهد بالا برمی‌آید معاملات به مطلق مطالبات مالیاتی یا حصه دیوانی محصول اطلاق می‌شده.» (موحد، ص ۶۳۶-۶۳۷).

ص ۲۹۸، س ۸، مقصود از عربستان که در متون دوران قاجاریه به آن بر می‌خوریم خوزستان است. «احتمالا در زمان شاه اسماعیل صفوی یا پسرش شاه طهماسب بخش غربی خوزستان که به دست مشعشیمان بود، عربستان نامیده شد تا از بخش شرقی که شامل شوشتر و رامهرمز و به دست گماشتگان صفویه بود باز شناخته شود و گویا تا آخر دوره صفویه و شاید تا زمان نادر شاه همه خوزستان را عربستان نمی‌گفتند و اطلاق نام عربستان به همه این سرزمین بعد از زمان نادر بوده است. احمای نام خوزستان در سال ۱۳۰۲ ه. ش... صورت گرفت.» (لغت نامه دهخدا، ذیل ماده خوزستان).

ص ۳۷۷، س ۱۰-۱۴، «محقق اول معتقد است که مزارع می‌تواند بارضای عامل [در چاپ اول ترجمه به جای «بارضای عامل» اشعیاها «بی‌رضای عامل» چاپ شده بود که منتقد این کار را «گناه مترجم» دانسته است]. به جای حصه‌ای از غله اجرتی تقریبی برای عامل تعیین کند اما لازمه اجرای این شرط آن است که غله رسیده باشد. اگر محصول اتفاقاً به واسطه تکرک یا به علت دیگری از بین برود که ربطی به عامل نداشته باشد وی تمهدی در قبال مزارع نخواهد داشت.» منتقد پس از نقل این فقره در مورد عبارت اخیر «وی تمهدی در قبال مزارع نخواهد داشت.» می‌نویسد: «در اصل انگلیسی نیز همین طور است، در صورتی که عبارت عربی عکس آن می‌باشد و از لحاظ تحلیل حقوقی هم موضوع روشن است، چه مزارع عبارت از شرکت است بین صاحب زمین و کشاورز که هر کدام سهم خود را از محصول برمی‌دارند و در صورتی که سهم کشاورز به مبلغی مقطوع معین گردد عقد از صورت مزارع خارج و تبدیل به اجاره خواهد شد.» (موحد، ص ۶۳۹).

ص ۳۸۹، ۳۳: عنوان سازمان آبهاری نیز بعداً به «وزارت آب و برق تغییر یافت.»
 ص ۴۰۰، س ۹-۱۰: پس از عبارت عربی اصطخری ترجمه فارسی آن بدین گونه نوشته شود: «و این رود را میرابی است جداگانه که شأن او از شأن والی اجل است.»
 ص ۴۹۳، س ۶-۷: «هر جا که عمده مالك بیشتر است کثرت تولید ثروت یعنی گندم نسبت مستقیم با کثرت افراد دارد.» مقصود از این مطلب چنانکه منتقد آورده چنین است: «تولید ثروت از گندم نسبت به هر فرد در جاهائی بیشتر است که عمده مالك بیشتر دارد.» (موحد، ص ۶۴۲).
 ص ۵۲۷، س ۹: «در آذربایجان چنانچه زارع صاحب حق تصرف یا «جور» (جور) نباشد، در این عبارت جور اول به کسر و جور دوم به ضم جیم خوانده شود.

ص ۵۵۴، ۱۳: قانون منع کشت تریاک مصوب سال ۱۳۳۲ بعداً لغو شد.
 ص ۷۴۱ (عنوان ۱۵ کتابشناسی)، چنانکه در همین تعلیقات در یادداشت مربوط به ص ۱۹۶، ۳: آورده‌ام مؤلف تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز لسان‌الملک سیهر نیست. نادر میرزای قاجار است.

کتابنامه *

۱- فهرست کتابهای خطی فارسی

- ابوالقاسم ایواغلی ، نگاه کنید به ایواغلی حیدر .
افضل الملك ، « سفرنامه افضل الملك به قم » ، مورخ ۱۳۲۴ ق. کتابخانه مجلس شورای ملی ، طهران .
المعی ، نگاه کنید به « کراسه » .
ایواغلی حیدر : ابوالقاسم ایواغلی حیدر بیگ ، « مجمع الأتشی یا نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب » ، موزه بریتانیا (شماره 7688 Add).
حافظ ابرو ، « جغرافیا » ، موزه بریتانیا (شماره Or.9316) .
حافظ ابرو ، « جغرافیا » ، متعلق به آقای حاج حسین آقا ملک (در کتاب بجز چند مورد که قید شده است همه جابه این نسخه رجوع داده ایم) .
حافظ ابرو ، « خلاصه البلدان » ، موزه بریتانیا (شماره Or.8375) .
حسین بن ابراهیم خان اصفهانی ، « تاریخ اصفهان » ، در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲۶ .
حسین بن محمد بن ابی رضا الحسینی ، « مجموعه رسائل در تاریخ اصفهان » ، موزه بریتانیا ،

* علائم اختصاری مذکور در فهرست مآخذ بشرح زیرست :

Arch. d'hist. du droit orient : Archives d'histoire du droit oriental .

B M.: British Museum.

B. S. O. A. S. (B. S. O. S.): Bulletin of the School of Oriental and African Studies, (Bulletin of the School of Oriental Studies).

Bibl. Geog. Arab.: Bibliotheca Geographorum Arabicorum, ed. M. J. de Goeje (Leyden).

E. I.: Encyclopaedia of Islam.

G. M. S.: Gibb Memorial Series.

J. N. E.: Journal of Near Eastern Studies (Chicago).

J. R. A. S.: Journal of the Royal Asiatic Society (London).

Proc. R. G. S.: Proceedings of the Royal Geographical Society (London).

R. E. I.: Revue des études islamiques (Paris) .

R. M. M. Revue du monde musulman (Paris) .

Z. D. M. G.: Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft (Leipzig) .

- (شماره 10,980 Or.) (این کتاب تہذیبی است از کتاب محاسن اصفهان مافروخی).
 «سلوک و سجات تیموری»، متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد.
 «کراسه» المعی، متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی، طهران.
 کمال الدین: عبدالرزاق بن جلال الدین اسحاق سمرقندی (کمال الدین)، «مطلع السعدین»،
 موزہ بریتانیا (شماره 17928 Add).
 مافروخی، نگاه کنید به حسین بن محمد بن ابی رضا الحسینی.
 منتخب الدین بدیع الکاتب الجونی، «عتبة الکتبه»، نسخه عکسی که از روی نسخه خطی
 موجود در دارالکتب المصریہ قاہرہ موجود است.
 «منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول»، نسخه عکسی که از روی نسخه
 خطی موجود در موزہ آسیائی آکادمی علوم لنینگراد تهیه شده است. نگاه کنید به ویکتور رزن
 (Victor Rosen)، «کتابهای خطی فارسی مؤسسه زبانهای شرقی» (Les Manuscrits persans
 de l'Institut des Langues Orientales) سن پترزبورگ، ۱۸۸۶، شماره ۲۶،
 ص ۵۹-۱۴۶.
 میرزا سید مهدی، «تاریخ قم»، مورخ ۱۲۹۵ ق. در آرشیوهای کتابخانه وزارت
 دارائی، شماره ۷۲۵.
 میرزا عبدالرحیم بن محمد ابراهیم القاسانی، «مرآة القاسان»، موزہ بریتانیا، (شماره
 Or. 3603).
 میرزا علی خان نائینی، «سفرنامه»، در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۶.
 نجم الملک: عبدالغفار نجم الملک، [سواد کتابچه دستور العمل چاکر خانزاد عبدالغفار
 برای مسافرت عربستان...]. در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵.
 نجم الملک: عبدالغفار نجم الملک، «سفرنامه عربستان» در آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی،
 شماره ۷۲۵.
 نظام الملک، «نصایح نامه» (که به «وصایا نامه» نیز معروف است)، متعلق بخودم.

۴- فهرست کتابهای چاپی و سنگی

فارسی و عربی

- ابن اسفندیار: محمد بن الحسن بن اسفندیار، «تاریخ طبرستان»، چاپ عباس اقبال، طهران
 ۱۳۲۰ ش.، در یک جلد و دو قسمت.
 ابن الاثیر، «تاریخ اتابکان موصل» (Histoire des Atabec de Mosul)، ۱۸۷۶، در:
 Recueil des historiens des Croisades, II, 2.
 * این کلمه را مؤلف در متن کتاب سهواً «سلوک» و درین فهرست «سلوک» ضبط کرده است.

- ابن الاثیر، «الکامل فی التاریخ»، چاپ تورنبرگ .
(C.J. Tornberg . Brill, Lugduni Batavorum, 1851-76).
- ابن الفقیه الهمدانی ، «کتاب البلدان» ، چاپ دوخویه .
(de Goeje. Bibl. Geog . Arab. Brill , Leyden, 1885) .
- ابن النظام الحسینی : محمد بن محمد معروف به ابن النظام الحسینی ، «المراضه فی الحکایة السلجوقیه» ، چاپ سوس هایم (Süssheim . Leyden , 1892).
- ابن بابویه: محمد بن علی (ابن بابویه) ، «کتاب من لایحضره الفقیه» ، طهران ، چاپ سنگی، ۱۳۲۴ ق.
- ابن بلخی ، «فارس نامه» ، چاپ لسترنج و نیکلسون.
(G. Le Strange and R.A . Nicholson . G. M. S. London, Leyden, 1921) .
- ابن بی بی ، «مختصر سلجوقنامه» ، چاپ هوتسما .
(Histoire d'Asie Mineure, ed. M.T. Houtsma. Leyden, 1902).
- ابن جماعه ، «تحریر الاحکام فی تدبیر اهل اسلام» (Islamica, vi. 4353 – 414) .
- ابن جوزی ، «المنتظم فی التاریخ الملوک والامم» ، ۱۳۵۷-۹ ق.
- ابن حوقل ، «کتاب صورۃ الارض» ، چاپ کریمز، ۲ جلد .
(Liber imaginis terrae, ed J. H. Kramers. Bibl. Geog. Arab. Leyden, 1938 -9).
- ابن خردادزبه ، «کتاب المسالك والممالك» ، چاپ دوخویه.
(de Goeje. Bible . Geog. Arab. Brill, Leyden, 1889).
- ابن خلکان ، [ترجمه و فیات الاعیان] بنام Biographical Dictionary که توسط بارون دواسلان (M. G. de Slane) از عربی به انگلیسی ترجمه شده است ، (Paris, 1842-71. 4 vols).
- ابن رسته ، «کتاب الاعلاق النفیسه» ، چاپ دوخویه .
(de Goeje. Bibl. Geog. Arab. Brill, Leyden, 1892).
- ابن مسکویه ، [قسمتی از تجارب الأمم با تحقیقات دیگر] بنام «زوال خلافت عباسی» چاپ آمدروز و مارکولیوٹ .
(The Eclipse of the Abbasid Caliphate, ed. H. F. Amedroz and D. S. Margoliouth . Oxford, 1921 .7vols).
- ابن مسکویه، «تجارب الامم» چاپ کائتانی.
(L. Caetani. VoIs. 1.5, and 6. G. M. S. London, Leyden, 1909-17.) .
- ابن واضح: احمد بن ابی یعقوب بن واضح ، «کتاب البلدان» ، چاپ کاستون و به ،
(Gaston Wiet) ، قاهره، ۱۹۳۷ .
- ابن واضح، «تاریخ» چاپ هوتسما .
(Ibn Wādhīh qui dicitur al - Ja'qubī historiae, ed. M. T. Houtsma. Brill, 1883.2 vlos.) .

ابوالحسن بن محمد امین السلطان ، «مجمعل التواریخ پس از نادری» ، چاپ مدرس رضوی ، طهران ، ۱۳۲۰ ش .

ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی ، نگاه کنید به فرشخی .

ابو نعیم ، «ذکر اخبار اصفهان» ، چاپ سون ددرین .

(Geschichte Isbahans, Sven Dederin. Leyden, 1931-4. 2 vols.)

ابو یوسف (یعقوب بن ابراهیم) ، «کتاب الخراج» ، ترجمه از عربی بفرانسه توسط فانیان .

(Le livre de L'impôt foncier, tr. E. Fagnan. Paris, 1921)

احمد بن ابی الخیر زرکوب ، «شیرازنامه» ، چاپ بهمن کریمی ، طهران ۱۳۱۰ ش .

احمد بن حسین بن علی الکاتب ، «تاریخ جدید یزد» ، یزد ، ۱۳۱۷ ش .

آدمیت ، «امیر کبیر و ایران» ، طهران ، ۱۳۲۳ ش . ۲ جلد .

اسکندر بیگ (اسکندر منشی) ، «تاریخ عالم آرای عباسی» ، طهران ، چاپ سنگی ،

۱۳۱۴ ق .

اصطخری . «کتاب مسالک الممالک» ، چاپ دوخویه .

(Viae regnorum, ed. de Goje. Bibl. Geog. Arab. Brill, Leyden, 1927).

اعتماد السلطنه ، نگاه کنید به محمد حسن خان مراغه ای .

افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی ، «عقد العلی» ، چاپ علیمحمد عامری نائینی ،

طهران ، ۱۳۱۱ ش .

انصاری: حاجی میرزا حسن خان شیخ جابر انصاری ، «تاریخ اصفهان» ، طهران ،

۱۳۲۲ ش .

اولیاء الله آملی ، «تاریخ رویان» ، چاپ عباس خلیلی ، طهران ، ۱۳۱۳ ش .

باور: محمود باور ، «کهکگیلویه و ایلات آن» ، طهران (؟) ۱۳۲۴ ش .

بخاری ، نگاه کنید به پلیمیه ، ف . (Peltier, F.) [درفهرست کتابهای اروپائی و منابع

دست دوم] .

بدلیسی: شرف خان بن شمس الدین بدلیسی ، «شرف نامه» ، چاپ ولیامی نوف - زرنوف

(Veliaminof - Zernof, St. Petersburg, 1860 - 2. 2vols.).

بلازری ، «کتاب فتوح البلدان» ، چاپ دوخویه .

(Liber expugnationis regionum, etc., ed. M. J. de Goeje. Brill, Leyden, 1866)

بنداری: محمد الاصفهانی بنداری ، «زبدة النصره و نخبه العصر» (در «منتخب متون مربوط به

تاریخ سلجوقیان») ، چاپ م . ت . هـ - وتسمما (Recueil de textes relatifs a' l'histoire

. (des Seldjoudes, ed. M. T. Houtsma. Leyden, 1889).

- بهاء الدین عاملی : محمد بن حسین بهاء الدین عاملی ، «جامع عباسی» ، بمبئی ، چاپ سنگی ۱۸۸۴ .
- بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی ، «التوسل الی التوسل» ، چاپ احمد بهمنیار ، طهران ۱۳۱۵ ش.
- بیهقی : ابوالفضل محمد بن الحسین بیهقی ، «تاریخ بیهقی» ، چاپ غنی و فیاض ، طهران ۱۳۲۴ .
- بیهقی ، نگاه کنید به علی بن زید .
- «تاریخ سیستان» ، چاپ ملک الشعراء بهار ، طهران ، ۱۳۱۴ ش.
- «تذکره الملوك» ، متن فارسی فاکسی میله ، ترجمه به انگلیسی با حواشی و تعلیقات بقلم مینورسکی (V. Minorsky. G. M. S. London, Leyden, 1943).
- «تسر نامه» ، نگاه کنید به «نامه تسر» .
- ثعالی : ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالی ، «اخبار ملوک الفرس و سیرهم» ، متن با ترجمه فرانسه بعنوان : Histoire des rois des Perses بقلم زوتنبرک . (H. Zotenberg. Paris, 1900)
- جلال الدین روانی ، «اخلاق جلالی» ، ترجمه از فارسی با انگلیسی بعنوان Practical Philosophy of the Muhammadan People بقلم تامسون (W. F. Thompson, London, 1839) .
- جوینی : علاء الدین عظاملک بن بهاء الدین ، «تاریخ جهانگشا» ، چاپ میرزامحمد خان قزوینی ، ۳ جلد (37-). (G. M. S. London, Leyden, 1912)
- جهشیاری : محمد بن عبدوس الجهشیاری ، «کتاب الوزراء والکتاب» ، چاپ مصطفی السقا ، ابراهیم الابیاری و عبدالحافظ شلبی ، قاهره ، ۱۹۳۸ .
- حسن بن علی بن عبدالملک قمی ، نگاه کنید به حسن بن محمد بن حسن قمی .
- حسن بن محمد بن حسن قمی ، «تاریخ قم» ، ترجمه بفارسی بقلم حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک ، چاپ سید جلال الدین طهرانی ، طهران ، ۱۳۱۳ ش .
- حسین بن ابدال زاهدی ، «سلسله النسب صفویه» ، چاپ ایرانشهر ، برلن ۱۹۲۴-۵ .
- حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی ، «ترجمه محاسن اصفهان» ، چاپ عباس اقبال ، طهران ، ۱۳۲۸ ش .
- حمدالله مستوفی ، «تاریخ گزیده» ، چاپ ادوارد براون ، دو جلد . (E.G. Browne. G. M.S. London, Leyden, 1910-13).
- حمدالله مستوفی ، «قسمت جغرافیائی نزهة القلوب» ، چاپ لسترنج (The Geographical Part of the Nuzhat - al - Qulüb, ed. G. Le Strange. G. M. S. London, Leyden , 1919) .

خوارزمي : محمد بن احمد الخوارزمي ، «مفاتيح العلوم» ، چاپ فان فلوتن .
(Liber Mafatih al- OIûm, ed. G. van Vloten. Leyden, 1895).

خواند مير ، «حبيب السير» ، بمبئي ، ۱۸۴۷ ، سه جلد .

ورن ، «اسناد اسلامي درباره نواحی جنوبی دریای خزر» [مشمول بر چهار کتاب]:
(Dorn . B , Muhammedanische Quellen zur Geschichte des Südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres. St. Petersburg, 4 pts.).

(۱) تاريخ طبرستان ورويان ومازندران ، ظهيرالدين مرعشی ، متن فارسی ، ۱۸۵۰ .
(۲) تاريخ خانى كيلان ، على بن شمس الدين درسال ۸۸۰ (۱۴۷۵) تا ۹۲۰ (۱۵۱۴) ،
متن فارسی ۱۸۵۷ .

(۳) تاريخ كيلان ، عبدالفتاح فومنی (متن فارسی) ، ۱۸۵۸ .

(۴) منتخباتی از مؤلفات مسلمین درباره تاريخ و جغرافیای نواحی جنوبی دریای خزر ، ۱۸۵۸ .

«ذیل تاريخ عالم آرای عباسی» ، چاپ سهیلی خوانساری ، طهران ۱۳۱۷ ش .
راوندی : محمد بن علی بن سلیمان الراوندی ، «راحة الصدور وآية السور» ، چاپ محمد اقبال
(G. M. S. London, Leyden, 1921).

رزم آرا ، علی ، «جغرافیای نظامی ایران» ، طهران ، ۱۳۲۰ ش . ، ۲۰ جلد .

رشیدالدین فضل الله ، جامع التواریخ ، چاپ کاترمر (Quatremère) ، ج ۱ ، پاریس ۱۸۳۶ .

«مکاتیب رشیدی» ، چاپ محمد شفیع ، لاهور ۱۹۴۵ .

«تاریخ مبارک غازانی» ، چاپ کک . یان (K. Jahn) ، سلسله
انتشارات اوقاف کیب ، لندن ، لیدن ، ۱۹۴۰ .

سردار اسعد (حاجی علیقلی خان) ، «تاریخ بختیاری» ، طهران (۲) ، چاپ سنگی ۱۳۳۳ ق .
سلطان احمد جلایر ، نگاه کنید به قروینی .

شرف خان بن شمس الدین بدلیسی ، نگاه کنید به بدلیسی .

صای ، نگاه کنید به هلال الصای .

صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی الحسینی ، «اخبار الدولة السلاجقة» ، چاپ محمد
اقبال ، لاهور ، ۱۹۳۳ .

طبری : ابوجعفر محمد بن جریر الطبری ، «تاریخ الرسل والملوک» ، چاپ دوخوبه و دیکران ،
لیدن ، ۱۸۸۹-۱۹۰۱ ، دوره يك ، ج ۱-۴ ، دوره دو ، ج ۱-۳ ، دوره سه ، ج ۱-۴ .

طوسی : محمد بن الحسن بن علی ابوجعفر طوسی ، «کتاب التهذیب من الکتب الاربعه» ،
طهران ، چاپ سنگی ، ۱۳۱۷ ق .

ظهيرالدين مرعشی : «تاریخ طبرستان ورويان ومازندران» ، نگاه کنید به ورن .
عبدالرزاق بن نجفقلی ، «سلسله قاجاریه» ، ترجمه از نسخه خطی که به سراچ . جی بریجز

تقدیم شده و مشتمل است بر شرح مختصری از تاریخ ایران پیش از آن دوران :

The Dynasty of the Kajars, translated from the ... MS. presented... to Sir H. J. Brydges [by Sir H. H. Brydges and David Shea] ... to which is prefixed a succinct account of the history of Persia, previous to that period. London, 1833.

عبدالقحاح فومنی ، نگاه کنید به درن (۳) .

علی بن ابی طالب ، [ع] ، «نهج البلاغه» ، بیروت ، ۱۳۰۷ ق .، دو جلد .

علی بن زید بیهقی ، (ظهیرالدین) ، «تاریخ بیهق» ، چاپ احمد بهمنیار ، طهران ۱۳۲۲ ش .

علی بن شمس الدین ، نگاه کنید به درن (۲) .

عنصر المعالی کاوس بن اسکندر ، نگاه کنید به کاوس بن اسکندر بن قابوس شمس المعالی .

غزالی ، «احیاء العلوم الدین» ، قاهره ، ۱۳۴۶ ق . چهار جلد .

غزالی ، «کیمی سعادت» ، بمبئی ، چاپ سنگی .

غزالی ، «نصیحة الملوك» ، چاپ جلال همائی ، طهران ، ۱۳۱۵-۱۷ ش .

فسائی : حاجی میرزا حسن فسائی ، «فارس نامه ناصری» ، طهران ، چاپ سنگی ، ۱۳۱۱-۱۳ ق .،

دو جلد .

قدامة بن جعفر ، «کتاب الخراج» ، متن عربی با ترجمه فرانسه ، دوخوبه (Bibl. Geog.

(Arab. Brill, Leyden)

قزوینی : میرزا محمد خان قزوینی ، «فرمان سلطان احمد جلایر» ، مجله یادگار ، آذر ۱۳۲۳ ش .

کاوس بن اسکندر بن قابوس شمس المعالی ، «قابوس نامه» ، طهران ، چاپ سنگی .

کسروی : سید احمد کسروی ، «تاریخ پانصدساله خوزستان» ، طهران ۱۳۱۳ ش .

مردیزی ، «زین الاخبار» ، چاپ محمد انظم ، از نشریات ایران شهر ، برلین ، ۱۹۲۸ .

لسان الملك سپهر ، «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» ، طهران ، چاپ سنگی ۱۳۲۳ ق .

لسان الملك سپهر ، «تاریخ قاجاریه» که آخرین قسمت «تاریخ التواریخ» است ، تبریز ، چاپ

سنگی ۱۳۱۹ ق . سه مجلد در یک جلد .

ما فروغی ، «محاسن اصفهان» ، چاپ سید جلال الدین طهرانی ، طهران ، ۱۳۱۱-۱۲ ش . (۴) .

ماوردی : ابوالحسن علی بن محمد ماوردی ، «الاحکام الساطیبه» ، چاپ انگر ،

(Enger, Bonn, 1853)

متین دفتری ، «آئین دادرسی مدنی» ، ج ۱ ، طهران ۱۳۲۴ ش .

«مجمل التواریخ والقصص» ، چاپ ملک الشعراء بهار ، طهران ۱۳۱۸ ش .

محقق : نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن علی یحیی المحقق الاول ، «شرایع الاسلام فی مسائل

الحلال والحرام» با ترجمه فرانسوی آن بقلم کسری.
(Droit musulman, tr. by A. Querry. Paris, 1871 - 2.2 vols.).

محمد ابراهيم ، « تاريخ سلجوقيان کرمان »، چاپ هوتسما.
(Histoire des Seldjoudes du Kirman ed. M. T. Houtsma. Leyden, 1886).

محمد بن احمد الخوارزمي ، نگاه کنيد به خوارزمي .

محمد بن الحسن بن علي ابو جعفر طوسي ، نگاه کنيد به طوسي .

محمد بن حسين بهاء الدين عاملي ، نگاه کنيد به بهاء الدين عاملي .

محمد بن زفر بن عمر ، نگاه کنيد به فرشخي .

محمد بن عبدوس الجهشيارى ، نگاه کنيد به جهشيارى .

محمد بن علي (ابن بابويه) ، نگاه کنيد به ابن بابويه .

محمد بن محمد معروف به ابن النظام الحسيني ، نگاه کنيد به ابن النظام .

محمد بن محمد ناصر الدين طوسي ، « اخلاق ناصري » ، لاهور ، چاپ سنگي ۱۸۶۵ .

محمد بن محمود آملی ، « نفائس الفنون في عرايس العيون » ، طهران ، چاپ سنگي ، دو مجلد در يك جلد .

محمد جعفر خورموجي ، « آثار جعفري » ، طهران ، ۱۲۷۶ ، ۷ق .

محمد حسن خان مراغه ای ، صنيع الدوله (اعتماد السلطنه) ، « كتاب المآثر والاناير » ، طهران ، چاپ سنگي ، ۱۳۰۶ق .

محمد حسن خان مراغه ای ، صنيع الدوله ، « مطلع الشمس » ، طهران ، چاپ سنگي ، ۱۳۰۱-۳ق . جلد .

محمد حسن خان مراغه ای ، صنيع الدوله ، « مرآة البلدان » ، طهران ۱۲۹۴-۷ق . ۴ جلد .

محمد حسن خان مراغه ای ، صنيع الدوله « تاريخ منتظم ناصري » ، طهران ، چاپ سنگي ، سه جلد ۱۲۹۸-۱۳۰۰ق .

محمد قرويني ، نگاه کنيد به قرويني .

محمد نصير ، (فرست) و ميرزا آقا حسيني ، « آثار عجم » ، بمبئي ، چاپ سنگي ، ۱۳۱۴ق .

مرعشي ، نگاه کنيد به ظهير الدين مرعشي .

مستوفي : عبدالله مستوفي ، « شرح زندگاني من » ، « تاريخ اجتماعي و اداري دوره قاجاريه » ، طهران ، ۱۳۲۴-۵ش . ۳ جلد . (جلد سوم در دو قسمت)

مسعودي ، « كتاب التنبيه والاشراف » ، چاپ دوخويه .

(M. J. de Goeje . Bibl. Geog. Arab. Brill, Leyden, 1894)

سمودی ، «مروج الذهب»، متن و ترجمه فرانسه بقلم باریبه دومیناروپاوه دو کرتی .
(Les prairies d'or, C. Barbier de Meynard and Pavet de Courteille . Paris,
1861 - 77,9 vols.) .

مقدسی ، «کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»، چاپ دوخویه .
(de Goeje. Bibl. Geog. Arab. Leyden, 1906)

« منشآت » و آن مجموعه ایست از فرمانهای نادرشاه، چاپ سنگی ، ۱۲۹۴ ق.

میرزا محمد کلانتر فارس ، «روزنامه» ، چاپ عباس اقبال ، طهران ۱۳۲۵ ش.

نادرشاه ، نگاه کنید به «منشآت» .

«نامه تنسر» ، چاپ مجتبی مینوی ، طهران ۱۳۱۱ ش .

نامی : میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی نامی ، « تاریخ کیتی کشای » با «ذیل عبدالکریم
بن علی رضا الشریف» و «ذیل آقا محمد رضای شیرازی» ، چاپ سعید نفیسی ، طهران ۱۳۱۷ ش.

نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن علی دینی المحقق ، نگاه کنید به محقق .

نجم الدین رازی ، «مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد» ، چاپ حسام الحسینی النعمة اللهی ،

طهران ۱۳۱۲ ش .

نرشخی : ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی ، « تاریخ بخارا » ، ترجمه فارسی بقلم ابونصر
احمد بن محمد بن نصر القباوی ، به تلخیص و تصرف محمد بن زفر بن عمر ، نسخه اخیر با اهتمام
مدرس رضوی بچاپ رسیده است ، طهران ، ۱۳۱۷ ش .

نصیر الدین طوسی ، نگاه کنید به محمد بن محمد نصیر الدین طوسی .

نظام الملك ، «سیاست نامه» ، چاپ نفر (Ch. Schefer, Paris, 1891-3) .

وصاف : شهاب الدین عبدالله شرف شیرازی وصاف ، « تاریخ وصاف » ، چاپ سنگی ،

۱۲۶۹ ق.

هلال الصابی : هلال بن الحسن الصابی ، «تاریخ الوزرا» (The Historical Remains of Hilal al-Sabi)
چاپ آمدروز (H. F. Amedroz, Leyden, 1904) ، همچنین نگاه کنید به
Amedroz در فهرست کتابهای اروپائی .

یاقوت ، «ارشاد الارب الی معرفة الادیب» ، چاپ مارگولیوئث .

(D. Margoliouth, G.M.S. London, Leyden, 1907-13. 7 vols.) .

یاقوت ، «معجم البلدان» ، چاپ ووستنفلد .

(Yacut's Geographisches Wörterbuch, ed. F. Wustenfeld. Leipzig, 1866-73. 6 vols.)

یحیی بن آدم ، «کتاب الخراج» ، چاپ یوین بول .

(Le Livre de l'impôt foncier. ed. Th. W. Juynboll, Leyden, 1896).

یعقوبی ، نگاه کنید به ابن واضح .

۳ - فهرست کتابهای اروپایی و ماخذ فرعی

- ABBOT, K. E., 'Extracts from a Memorandum on the Country of Azerbaijan', *Proc. R.G.S.*, 1863-4, viii. 275-9.
- ADONTZ, N., 'L'Aspect iranien du servage', *Le Servage (Communications présentées à la Société Jean Bodin, Réunions des 16, 17, et 18 Octobre 1936)*.
- AGHNIDES, N. P., *Mohammedan Theories of Finance: with an introduction to Mohammedan Law and a bibliography*. New York, London, 1916.
- ALESSANDRI, see Barbaro, Josafa, and Ambrogio Contarini.
- ALLEN, H. B., *Rural Education and Welfare in the Middle East*. London, H.M.S.O., 1946.
- AMEDROZ, H. F., 'Three Years of Buwaihîd Rule in Baghdad, A.H. 389-93, being a Fragment of the History of Hilâl as-Sâbi', *J.R.A.S.*, 1901, 501-36, 749-86.
- AMEER ALI, *Lectures on Mahommedan Law*. Calcutta, 1885.
- BAILLIE, N. B. E., *The Land Tax of India, according to the Moğnummudan Law, translated from the Futawa Alumgeeree*. London, 1873.
- BARBARO, JOSAFÀ, AND CONTARINI, AMBROGIO, *A Narrative of Italian Travels in Persia in the 15th and 16th Centuries*. Hakluyt Society, 1st ser., vol. 49.
- BARTHOLD, W., 'Ilhanlar Devrinde Malî Vaziyet', *Türk hukuk ve iktisat tarihi mecmuası*, 1931, i. 136-59.
- *Turkestan down to the Mongol Invasion*, 2nd ed., tr. and rev. by the author with H. A. R. Gibb. London, Leyden, G.M.S., 1928.
- *Zwölf Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens*, tr. by Theodor Menzel. Berlin, 1935.
- BARTHOLOMAE, C., *Zum sasanidischen Recht*. Heidelberg, 1918-23. i-v.
- BECKER, C. H., 'Historische Studien über das Londoner Aphroditowerk', *Der Islam*, ii. 193-71.
- BECKER, C. H., *Islamstudien*. Leipzig, 1924-32. 2 vols.
- 'Neue arabische Papyri des Aphroditofindes', *Der Islam*, ii. 245-68.
- BELLEW, H. W., *From the Indus to the Tigris*, London, 1874.
- BENT, J. T., 'Village Life in Persia', *New Review*, October 1891.
- BERCHEM, MAX VAN, *La Propriété territoriale et l'impôt foncier*. Geneva, 1886.
- BOUVAT, L., 'L'Administration de la Perse', *R.M.M.*, xxiv. 219-45.
- BROWNE, E. G., 'Account of a Rare MS. History of Isfahan', *J.R.A.S.*, 1901. 411-96, 661-704.
- *The Persian Revolution of 1905-9*. Cambridge, 1910.
- BULSARA, SOHRAB JAMSHEDJEE, *The Laws of the Ancient Persians as found in the 'Mâtikân é Hazâr Dâtastân'*. Bombay, 1937.
- Cambridge Ancient History*, ix and xi.
- CHARDIN, J., *Voyages du Chevalier Chardin, en Perse, et autres lieux de l'Orient . . .*, ed. L. Langlès. Paris, 1811. 10 vols.
- CHAUVIN, V., 'La Constitution du code théodosien sur les agri deserti et le droit arabe', *Mémoires et Publications des Sciences, des arts, et des lettres du Hainaut*, Mons, 1900.
- 'Le Régime légal des eaux chez les Arabes', *Proc. 5th Int. Cong. Medical Hydrology, Climatology, and Geology, Liège, 1898*. Liège, 1899.

- GOLDSMID, F. J., ed., *Eastern Persia, an Account of the Journeys of the Persian Boundary Commission, 1870-1-2*. London, 1876. 2 vols.
- GONZALEZ DE CLAVIJOS, RUY, *Embassy to Tamerlane, 1403-6*, tr. from the Spanish by G. Le Strange. London, 1928.
- GREAT BRITAIN, Department of Overseas Trade, *Persian Review of Economic Conditions, April 1945*.
- *Report on the Finances and Commerce of Persia, 1925-7*, by E. R. Lingeman, 1928.
- GRUNEBaum, G. E. VON, *Medieval Islam, a Study in Cultural Orientation*. Chicago, 1946.
- GURLAND, A., *Grundzüge der Muhammedanischen Agrarverfassung und Agrarpolitik*. Dorpat, 1907.
- HANWAY, JONAS, *An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea*. London, 1753. 4 vols.
- HARLEY WALKER, 'Jāhiz on the Exploits of the Turks', *J.R.A.S.*, 1915, 631-97.
- HINZ, W., 'Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. und 16. Jahrhundert'. *Z.D.M.G.*, c. 1. (New Series, xxv. 1950), 177-201.
- 'Steuerinschriften aus dem Mittelalterlichen Vordern Orient', *Türk Tarih Kurumu Belleten*, October 1949, xiii. 745-69.
- HOUTUM-SCHINDLER, A., *Eastern Persian Irak*. (Special publication of the R.G.S., 1898.)
- 'Notes on the Karun River', *Proc. R.G.S.*, 1891, xii.
- 'Notes on the Kur River in Fars, its Sources and Dams, and the Districts it Irrigates', *ibid.* 1891, xiii. 287-91.
- 'On the Length of the Persian Farsakh', *ibid.* 1888, x. 584-88.
- IVANOV, V., 'Notes on the Ethnology of Khurasan', *Geog. Journal*, 1926, 143-58.
- JAMĀLZĀDEH, 'Some Aspects of Labour Conditions in Persian Agriculture', *Asiatic Review*, April 1935, cvi. 334-47.
- JAUBERT, P. A., *Voyage en Arménie et en Perse, fait dans les années 1805 et 1806*. Paris, 1821.
- JENKINSON, A., *Early Voyages and Travels to Russia and Persia by Antony Jenkinson and other Englishmen*. Hak. Soc., Nos. 72 and 73, 1885-6. 2 vols.
- KAEMPFER, E., *Amoenitatum exoticarum politico-physico-mediarum fasciculi V, quibus continentur variae relationes, observationes et descriptione rerum Persicarum et Ulterioris Asiae*. Lemgo, 1712.
- KEEN, B. A., *The Agricultural Development of the Middle East*. London, H.M.S.O., 1946.
- KINNEIR, J. MACDONALD, *A Geographical Memoir of the Persian Empire*. London, 1813.
- KREMER, A. VON, *Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen*. Vienna, 1875-7. 2 vols.
- *Über das Budget der Einnahmen unter der Regierung des Hārūn al-Rašid*. Vienna, 1887.
- *Über das Einnahmebudget des Abbasiden-reiches vom Jahre 396 H (918-919)*. Vienna, 1887.

- LAMBTON, A. K. 'S., 'An Account of the Tārikhi Qumm', *B.S.O.A.S.*, 1948, xii. 3 and 4, 586-96.
- 'The Regulation of the Waters of the Zāyande Rūd', *B.S.O.S.*, 1937-9, ix. 3, 663-73.
- LAMMENS, H., *Le Berceau de l'Islam*. Rome, 1914. Vol. 1.
- LAYARD, A. H., 'A Description of the Province of Khūzistān', *J.R.G.S.*, 1846, xvi. 1-105.
- LE STRANGE, G., 'The Cities of Kirman in the Time of Hamd-Allāh Mustawfī and Marco Polo', *J.R.A.S.*, 1901.
- *The Lands of the Eastern Caliphate*. Cambridge, 1905.
- LEWY, H., 'Système féodale et exploitation du domaine royal d'après les textes de Nuzi', *Arch. d'hist. du droit orient.*, iii. 161-5.
- LINGEMAN, E. R., see Great Britain, Department of Overseas Trade.
- LOCKHART, L., *Nadir Shah: a Critical Study Based Mainly on Contemporary Sources*. London, 1938.
- LØKKEGAARD, F., *Islamic Taxation in the Classic Period*. Copenhagen, 1950.
- LORINI, E., *La Persia economica contemporanea e la sua questione monetaria*. Rome, 1900.
- MACGREGOR, C. METCALFE, *Narrative of a Journey through the Province of Khorassan and on the N.W. Frontier of Afghanistan in 1875*. London, 1879. 2 vols.
- MALCOLM, SIR J., *The History of Persia from the Most Early Period to the Present Time*. London, 1829. 2 vols.
- *Sketches of Persia*. London, 1815. 2 vols.
- The Mejelle*, tr. by C. R. Tyser, D. G. Demetriades, and Ismail Hāqq Effendi. Cyprus, 1901.
- MEYER, E., *Geschichte des Altertums*. Stuttgart, 1884.
- MEZ, A., *Die Renaissance des Islams*. Heidelberg, 1922.
- MILLSPAUGH, A. C., *Americans in Persia*. Washington, 1946.
- *The American Task in Persia*. New York and London, 1925.
- *The Financial and Economic Situation of Persia*. Washington, 1926.
- MINORSKY, V., 'A Soyūrghāl of Qāsim b. Jahāngīr Āq-Qoyunlū', *B.S.O.A.S.* (1937-9), ix. 927-60.
- MĪNOVĪ, M., and V. MINORSKY, 'Našīr al-Dīn Ṭūsī on Finance', *B.S.O.A.S.*, 1940-2, x. 755-89.
- MOCHAYER, F., *L'Évolution des finances iraniennes*. Paris, 1938.
- MOLON, C. DE, *De la Perse: Études sur la géographie, le commerce, la politique, l'industrie, l'administration*, &c. Versailles, 1875.
- MORELAND, W. H., *The Agrarian System of Muslim India*. Cambridge, 1929.
- MORIER, J., *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople in the Years 1808 and 1809*. London, 1812.
- *A Second Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, between the Years 1810 and 1816*. London, 1818.
- NAFIÇY, HASAN (Musharraḥ ud-Douleh), *L'Impôt et la vie économique et sociale en Perse*. Paris, 1924.
- NAPIER, G. C., *Collection of Journals and Reports received from Capt. the Hon. G. C. Napier, on Special Duty in Persia, 1874*. London, 1876.

- 'Extracts from a Diary of a Tour in Khorassan, and Notes on the Eastern Alburz Tract', *Trans. R.G.S.*, 1876, xlv. 62-171.
- NÖLDEKE, T., *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*. Leyden, 1879.
- D'OHSSON, A. C. MOURADJA, *Histoire des Mongols*. The Hague, Amsterdam, 1834-5. 4 vols.
- OLEARIUS, A., *Voyages très curieux et très renommés faits en Moscovie, Tartarie et Perse*. Amsterdam, 1719. 2 vols. in one.
- OTTER, J., *Voyage en Turquie et en Perse*. Paris, 1748. 2 vols.
- PELTIER, F., *Œuvres diverses (El-Boukhari, livres de l'ensemencement et de la mousaqat)*. Algiers, 1949.
- POLIAK, A. N., *Feudalism in Egypt, Syria, Palestine and the Lebanon, 1250-1900*. R.A.S. Monograph, London, 1939.
- 'La Féodalité islamique', *R.E.I.*, 1936, x. 247-65.
- 'The Influence of Chinghiz-Khān's Yāsa upon the General Organization of the Mamlūk State', *B.S.O.A.S.*, 1940-42, x. 862-76.
- POOLE, R. S., *Catalogue of Coins of the Shāhs of Persia . . . in the British Museum*. London, 1887.
- PURVES, P. M., 'Commentary on Nuzi Real Property', *J.N.E.*, April 1945, iv. 2, 68-86.
- RABINO [DI BORGOMALE], H. L., *Coins, Medals, and Seals of the Shāhs of Irān, 1500-1941*. London, 1945.
- 'L'Histoire du Māzandarān', *J.A.*, 1943-5, ccxxxiv. 211-44.
- *Māzandarān and Astarābād*. London, Leyden, G.M.S., 1928.
- RAWLINSON, H. C., 'Notes on a Journey from Tabriz through Persian Kurdistan to the Ruins of Takhti-Soleimān, &c.', *J.R.G.S.*, 1841, x. 1-64.
- 'Notes on a March from Zohab, at the foot of the Zagros, along the Mountains of Khuzistan (Susiana) and from thence through the Province of Luristan to Kirmanshah, in the Year 1836', *J.R.G.S.*, 1839, ix. 26-116.
- RIEU, C., *Catalogue of Persian MSS. in the British Museum*. London, 1879-83. 3 vols. (Supplement, 1895).
- ROSS, E. D., ed., *Sir Antony Sherley and his Persian Adventure*. London, 1933.
- RUBRUCK, WILLIAM OF, *The Journey of William of Rubruck to the Eastern Parts of the World, 1253-55*. Hak. Soc., 2nd ser., iv.
- RUSSELL, A. D., and ABDULLAH AL-MA'MŪN SUHRAWARDY, *Muslim Law: an Historical Introduction to the Law of Inheritance*. London, 1925. Vol. 1.
- SANDJĀBĪ, K., *Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de la Perse*. Paris, 1934.
- SCHACHT, J., *The Origins of Muhammadan Jurisprudence*. Oxford, 1950.
- SCHWARZ, P., *Iran im Mittelalter, nach den arabischen Geographen*. Leipzig, 1929-36. 9 vols.
- LE SERVAGE, *Communications présentées à la Société Jean Bodin, Réunions des 16, 17, et 18 Octobre 1936*.
- SHERLEY, A., see Ross, E. D.
- SHUSTER, W. M., *The Strangling of Persia*. London, New York, 1912.
- SPIEGEL, F., *Eranische Altertumskunde*. Leipzig, 1871-8. 3 vols.
- STACK, E., *Six Months in Persia*. London, 1882. 2 vols.
- STEELE, F. R., *Nuzi Real Estate Transactions*. Philadelphia, 1943.

- SYKES, P. M., *Report on the Agriculture of Khorasan*. Government of India, 1910.
- TANCOIGNE, J. M., *Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie*. Paris, 1819. 2 vols.
- *Narrative of a Journey into Persia, and Residence at Teheran*. London, 1820.
- TAVERNIER, J. B., *Voyages de M. J. B. Tavernier en Turquie, en Perse et aux Indes*. Paris, 1713. 6 vols.
- TISCHENDORF, P. A. VON, *Das Lehnswesen in den moslemischen Staaten*. Leipzig, 1872.
- TORNAUW, N. VON, 'Das Eigentumsrecht nach moslemischen Rechte', *Z.D.M.G.*, xxxvi. 285-338.
- TOYNBEE, A. J., *A Study of History*. London, 1934- 6 vols. (in progress).
- TYAN, E., *Histoire de l'organisation judiciaire en pays d'Islam*. Paris, 1938-43. 2 vols.
- VALLE, PIETRO DELLA, *Fameux voyages de Pietro della Valle*. Paris, 1664. 4 vols.
- VESEY-FITZGERALD, S. G., *Muhammadan Law: an Abridgement according to its Various Schools*. London, 1931.
- WARING, E. S., *A Tour to Sheeraz by the Route of Kazroon and Feerozabad*. London, 1807.
- WARRINER, D., *Land and Poverty in the Middle East*. London, 1948.
- WELLHAUSEN, J., *Das arabische Reich und sein Sturz*. Berlin, 1927.
- WILSON, A. T., *Persia*. London, 1932.
- YULE, H., ed., *The Book of Ser Marco Polo*, tr. and ed. by Sir H. Yule, rev. by Henri Cordier. London, 1921. 2 vols.

کتابنامه الحاقی

۱- مآخذ خطی فارسی

- ابراهیم بن محمد السریغی، رکن نیشابور، تاریخهای احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار. تهران ۱۹۶۶ [۱۳۴۵ ش .].
اسفزاری، معین الدین محمد زنجی، روضات الجنات فی اوصاف مدینة الہرات، ۲ جلد، به کوشش سید محمد کاظم امام. تهران ۱۳۳۹/۱۹۶۰.
اسناد فارسی مربوط به مازندران، جلد اول، فرمانها، بخش اول. (قرنهای ۱۵ - ۱۶)،
فراهم آورده ا. د. پاپازیان. ایروان ۱۹۵۶، بخش دوم (سالهای ۱۶۰۱ - ۱۶۵۰)،
فراهم آورده ا. د. پاپازیان. ایروان ۱۹۵۹.
اسناد و مکاتیب تاریخی ایران از تیمور تا اسماعیل، فراهم آورده عبدالحسین نوائی. تهران ۱۳۴۱/۱۳۶۲.
اقتداری، احمد، لارستان کهن. تهران ۱۳۳۴/۱۹۵۵.
بای بوردی، تاریخ ارسباران. تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲.
بلاغی، سید ابوالحجّة، تاریخ نائین. تهران ۱۳۲۹/۵۱-۱۳۵۰.
پورکریم، عوشنگ، فشدک [به ضمیمه جغرافیای طالقان] مؤسسه مطالعات اجتماعی (دانشگاه تهران)،
شماره ۶. تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۸.

-
- * نام کتاب (به روسی) و نام فراهم آورنده آن که در متن انگلیسی آمده چنین است،
Persidskie dokumenty Matendarana, I, ukazy, vypusk
pervyy...vypusk votory...A.D.papazyan (مترجم)
- ** نام این کتاب را خانبا با مشار در «فهرست کتابهای چاپی فارسی» چنین آورده است،
اسناد و مکاتیب تاریخ ایران از تیمور تا شاه اسماعیل (مترجم).
- *** نام مؤلف را خانبا با مشار در «فهرست کتابهای فارسی» ذکر کرده است (مترجم).

تاج‌السلماانی ، شمس‌الحسن ، وقایع‌نامه از مرگ تیمورتا سال ۱۳۰۹ میلادی، به‌کوشش ه.ز. رومر. ویسبادن ۱۹۵۶. *

تابتیان ، ز. اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه. تهران ۱۳۴۳/۵-۱۹۶۴.

جعفر بن محمد بن حسن جعفری ، تاریخ یزد ، به‌کوشش ایرج افشار. تهران ۱۳۳۹/۱۹۶۰.

حسین بن ابراهیم (تحویل‌داری اصفهان) ، جغرافیای اصفهان ، به‌کوشش م. سعوده . تهران ۱۳۴۴/۱۹۶۵.

حسین بن ابراهیم‌خان اصفهانی، تاریخ اصفهان ، ر.ک. حسین بن ابراهیم (تحویل‌داری اصفهان) ، جغرافیای اصفهان.

حسین کربلائی تبریزی (ابن کربلائی) ، روضات الجنات و جنات الجنان، به‌کوشش جعفر سلطان القرائی. تهران ۱۳۴۴/۱۹۶۵. **

رفیع ، تاریخ سمنان. تهران ۱۳۴۱/۳-۱۹۶۲. ***

رکن‌الدین ، سید، «جامع‌الغیرات»، به‌کوشش محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار ، فرهنگ ایران زمین ۱۳۴۵-۷/۱۹۶۶، ج ۹، ش ۱-۴: ۶۸ - ۲۷۷. ****

ساعدی، غلامحسین ، ایلخچی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (دانشگاه تهران) ، شماره ۱۵. تهران ۱۳۴۵/۱۹۶۶. *****

_____ اهل هوا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (دانشگاه تهران)، شماره ۳۷. تهران ۱۳۴۵/۱۹۶۶.

ساکي، علیمحمد ، جغرافیای تاریخی و تاریخ ارستان. تهران ۱۳۴۳/۱۹۶۴.

سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی ، آثار آلوزرا، به‌کوشش جلال‌الدین حسین ارموی (محدث)، تهران ۱۳۳۸/۱۹۵۹.

* در اینجا نیز مؤلف فقط عنوان کتاب را به آلمانی ذکر کرده است که با نام کوشنده در اینجا نقل می‌شود ، *eine Chronik vom Tode Timurs bis zum Jahre 1409*, ed. HR. (مترجم) Roemer.

** در متن انگلیسی «قرا» را که جمع «قاری» است «قرا» به فتح قاف و تخفیف را (در ترکی به معنی سپاه) ضبط کرده‌اند. (مترجم)

*** نام این مؤلف عبدالرفیع و نام خانوادگی او حقیقت و «تخلص» وی رفیع است. (مترجم)

**** در معن انگلیسی به جای دانش‌پژوه اشتباهاً پژوه چاپ شده است. (مترجم)

***** در متن به جای ایلخچی اشتباهاً ایلچی چاپ شده است. (مترجم)

شهابی، علی اکبر، تاریخچه وقف در اسلام. تهران ۱۳۴۳/۵-۱۹۶۴.
 شوشتری، محمد علی امام، تاریخ جغرافیایی خوزستان. تهران ۱۳۳۲/۱۹۵۳.*
 صفی نژاد، جواد، طالب آباد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (دانشگاه تهران)، شماره
 ۳۸، تحقیقات شماره ۳. تهران ۱۳۴۵/۱۹۶۶.

ضرابی، عبدالرحیم، تاریخ کاشان، به کوشش ایرج افشار. تهران ۱۳۳۵/۷-۱۹۵۶.
 ضرابی، منوچهر، «طوائف میان آب»، فرهنگ ایرانزمین، ۱۳۴۱/۱۹۶۲، ج ۱۰. ش ۱-۴،
 ۳۹۶-۴۰۷.

«طوائف کوهگیلویه»، فرهنگ ایرانزمین، ۱۳۴۵/۷-۱۹۶۶، ج

۹، ش ۱-۴، ۲۷۸-۳۰۲.

عبدالغافرین اسماعیل الفارسی، رك: نیشابور، تاریخهای.

عبدالله بن محمد بن کیا المازندرانی، رساله فلیکبه عبدالله بن محمد بن کیا المازندرانی، به کوشش و
 هینتس. ویسبادن، ۱۹۵۲.**

عبدالوهاب طراز «کتابچه وقوفات یزد»، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایرانزمین ۱۳۴۱/۱۹۶۲،
 ج ۱۰، ش ۱-۴: ۱۳۲-۵.

فخرالدین رازی، چهارده رساله، به کوشش سید محمدباقر سبزواری، تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲.
 فضل الله بن روزبهان خنجی [عنوان کتاب به انگلیسی است که نخست ترجمه فارسی آن ذکر
 می شود. مترجم] ایران در سالیهای ۱۴۷۸-۱۴۹۰ میلادی (= ۸۸۲ - ۸۹۶ ق)، ترجمه خلاصه ای
 از تاریخ عالم آرای امینی، تألیف عبدالله بن روزبهان خنجی به قلم و مینورسکی، لندن ۱۹۵۷،
Persia in A.D. 1478 - 1490, an abridged Translation of...

[بقیه همان نام مآخذ و مؤلف است به الفبای لاتینی].

قمی، قاضی احمد [عنوان کتاب به آلمانی است که نخست ترجمه فارسی آن ذکر می شود. مترجم]
 وقایعنامه خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی، بخش مربوط به شاه عباس اول، به کوشش و با ترجمه
 هانس مولر، ویسبادن ۱۹۶۴.

Die Chronik Hulasat...der Abschnitt über Schah Abbas 1.

کرجی، ابوبکر محمد بن الحسن الحادث، استخراج آبهای پنهانی، ترجمه به فارسی از حسین خدیوچم.
 تهران ۱۳۴۵/۷-۱۹۶۶.

گلریز، سید محمد علی، مینو در یا باب اللجنة قزوین. تهران ۱۳۲۷/۱۹۵۸.

* نام این مؤلف محمد علی و نام خانوادگی او امام شوشتری است نه شوشتری. (مترجم)
 ** عنوان رساله که والتر هینتس Walter Hinz به آلمانی نوشته و استاد لمتون عیناً نقل کرد
 چنین است... Die Resala-ye... الی آخر عنوان به املائی لاتینی.

محمد بن عبد الخالق الميهني، دستور دبيرى، به كوشش عدنان صادق ارزى (Adnan Sadik Erzi) آنكارا، ۱۹۶۲.

محمد بن هندوشاه نخبوانى، دستور الكتاب فى تعيين المراتب، به كوشش آ.آ. عزيزاده، مسكو، ۱۹۶۴.
محمد تقى ميرزا ابوالقاسمى، «وصاف نامه سوهان»، فرهنگ ايران زمين، ۱۳۴۲/۴-۱۹۶۳، ج ۱۱،
۱-۶۸، ۴-۱۵۵.

مروخ، شيخ محمد، تاريخ مردوخ، چاپخانه ارتش، تهران (؟) بدون تاريخ.

معين الدين نطنزى منتخب التواريخ معينى، به كوشش ژ. اوين، تهران، ۱۳۳۶/۱۹۵۷.
منفرد، محمد، جامع مفيدى، جلد هشتم به كوشش ايرج افشار تهران ۱۳۴۰/۱۹۶۱، جلد اول
به كوشش ايرج افشار، تهران ۱۳۴۲/۱۹۶۳.

مكرى، ۴۰۰ عشار كرد: ايل سنجابى، جلد اول بخش اول، تهران ۱۳۳۳/۱۹۵۴.

ملكسا حسين بن ملك غياث الدين سيستانى، احياء الملوك، به كوشش م. سعوده، تهران ۱۳۴۵/۱۹۶۶.
منتخب الدين بديع الكاتب الجوينى، عتبة الكتبه، به كوشش محمد قزوينى و عباس اقبال، تهران
۱۳۲۹/۱۹۵۰.

ميرزا عبد الرحمن بن محمد ابراهيم القاسانى، مرآت القاسان، رك: ضرابى، عبد الرحيم، تاريخ كاشان.

نجم الملك، عبد القار، سفرنامه خوزستان، به كوشش محمد دبير سياقى، تهران ۱۳۴۲/۱۹۶۳.
نيشابور، تاريخهاى [عنوان اين كتاب به انگليسى و چينى است] *Nishapur, The Histories of*
به كوشش، رن. فرى، لندن، الاهه، پاریس ۱۹۶۵.

نيكزاد امير حسينى، كريم، جغرافيا و تاريخ چهارمعال بختيارى، جلد اول، تهران (؟) ۱۳۳۱/۱۹۵۲.
وزيرى، احمد على خان، تاريخ كرمان (سالاربه)، به كوشش [ابراهيم] باستانى پاريزى، تهران
۱۳۴۰/۱۹۶۱.

هروى، فاضل، «قواعد ضرب و قسمت و طريق تقسيم آب»، به كوشش ايرج افشار، فرهنگ ايران زمين،

۱۳۴۴/۱۹۶۶، ج ۱۳، ش ۱، ۱-۶۷

هنر فر لطف الله، منجینه آثار تاريخى اصفهان، اصفهان ۱۳۴۴/۱۹۶۵.

۲- مآخذ اروپائی

- ADAMS, R. M., 'Agriculture and Urban Life in early South-western Iran', *Science*, 13 Apr. 1962, cxxxvi. 3511. 109-22.
- ALI-ZADE, A. A., *Sotsial'no-ekonomicheskaya i politicheskaya istoriya Azerbaydzhana xiii—xiv vv.* Baku, 1956.
- AUBIN, J., 'Deux Sayyids de Bam au xv^e siècle', *Proc. Geistes- und sozialwissenschaftlichen Klasse (Akademie der Wissenschaften und der Literatur)* 1956, 7, 375-501. Wiesbaden, 1956.
- 'Les sunnites du Lārestān et la chute des Safavides', *R.E.I.*, 1965, 151-71.
- 'Un Soyurghal Qara-Qoyunlu concernant le bulūk de Bawānāt-Harāt-Marwast', *Documents from Islamic Chanceries*, Oxford, 1965, 159-70, 237-46.
- 'L'aristocratie urbaine dans l'Iran seldjukide: l'exemple de Sabzavār', *Mélanges offerts à René Crozet*, Poitiers, 1966, 323-32.
- 'Un santon Quhistānī de l'époque timouride', *R.E.I.*, 1967.
- 'Notes sur quelques documents Aq Qoyunlu', *Mélanges Massignon*, i. 123-47.
- BARTH, F., *Nomads in South Persia*. Oslo, London, 1961.
- BEASLEY, E., 'Greek Mills in Iran', *Architectural Review*, April 1965, 311-14.
- BECKETT, P. H. T., 'Qanāts in Persia', *Journal of the Iran Society*, January 1952, i. 4. 125-33.
- 'The climate of Kerman, South Persia', *Quarterly Journal of the Royal Meteorological Society*, October 1956, lxxxii. 354.
- 'Agriculture in Central Persia', *Tropical Agriculture*, January 1957, xxxiv. 1. 9-28.
- 'The soils of Kerman', *Journal of Soil Science*, March 1958, ix. 1. 20-32.
- BOSWORTH, C. E., *The Ghaznavids, their Empire in Afghanistan and Eastern Iran*. Edinburgh, 1963.
- BUSSE, H., *Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen*. Cairo, 1959.
- CAHEN, C., 'Quelques problèmes économiques et fiscaux de l'Iraq Buyide d'après un traité de mathématiques', *Annales de l'Institut d'Études Orientales* (Fac. des Lettres de l'Université d'Alger), x (1952), 326-36.
- 'L'Évolution de l'iqta' du ix^e au xiii^e siècle', *Annales Économies Sociétés Civilisations*, 1953, 25-52.
- 'Contribution à l'histoire du Diyar Bakr au xiv^e siècle', *Journal Asiatique*, 1955, 65-100.
- Cambridge History of Iran, The*, vol. i, The Land of Iran, ed. W. B. Fisher. C.U.P., 1968.
- DOERFER, G., *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, vols. i, ii, and iii. Wiesbaden, 1963-.
- GIBB, H. A. R., 'The Final Rescript of 'Umar II', *Arabica*, January 1955, ii. 1. 1-16.
- GOBLOT, H., 'Le rôle de l'Iran dans les techniques de l'eau', *Revue de l'Enseignement Technique*, January-February 1962, no. 155-6, 7-18.
- 'Dans l'ancien Iran les techniques de l'eau et la grande histoire', *Annales Économies Sociétés Civilisations*, May-June 1963, 3. 499-520.
- HINZ, W., 'Zwei Steurbefreiungsurkunden', *Documenta Islamica Inedita*. Berlin, 1952.
- 'Islamische Masse und Gewichte', *Handbuch der Orientalistik* (ed. B. Spuler), supplement 1, no. 1. Leiden, 1955.

- HORST, H., *Die Staatsverwaltung der Grosselgüen und Hörazmšāhs (1038-1231): eine Untersuchung nach Urkundenformularen der Zeit*. Wiesbaden, 1964.
- 'Ein Immunitäts-Diplom Schah Muḥammad Ḥudābandās vom Jahre 989/1581', *Z.D.M.G.*, 1955, cv. 2. 289-97.
- 'Timur und Ḥoḡā 'Alī', *Proc. Geistes- und sozialwissenschaftlichen Klasse (Akademie der Wissenschaften und Literatur)*, 1958, 2. 23-49. Wiesbaden, 1958.
- LAMBTON, A. K. S., 'The Administration of Sanjar's Empire as Illustrated in the *'Atabat al-kataba'*, *B.S.O.A.S.*, 1957, xx. 367-88.
- 'Filāḥa. iii-Persia', *E.I.*, new ed., Leiden. 1960-, 902-6.
- 'Reflections on the Iqtā', *Arabic and Islamic Studies in Honor of Hamilton A. R. Gibb*, ed. George Makdisi. Leiden, 1965, 358-76.
- 'The case of Ḥājī Nūr al-Dīn, 1823-47: a study in land tenure', *B.S.O.A.S.*, 1967, 1. 54-72.
- LINANT DE BELLEFONDS, Y., 'Un problème de sociologie juridique: les terres "communes" en pays d'Islam', *Studia Islamica*, 1959, x. 111-36.
- MINORSKY, V., 'A Mongol decree of 720/1320 to the family of Shaykh Zāhid', *B.S.O.A.S.*, 1954, xvi. 3. 515-27.
- MONTEIL, V., *Les tribus de Fars et la sédentarisation des nomades*. Paris, The Hague, 1966.
- PETRUSHEVSKY, I. P., *Kishāvarzī va Munāsibātī 'Arzī dar Irāni 'Ahdī Mughul*, 2 vols., tr. into Persian by Karīm Kishāvarz. Tehrān, 1344/1966.
- 'K istorii instituta soyurgala', *Sovetskoe vostokovedenie*, 1949, vi. 227-46 (abbrev. in *Oriens*, 1951, iv, 2).
- 'The socio-economic condition of Iran under the Il-Khāns', *Cambridge History of Iran*, C.U.P., 1968, v. 483-537.
- PLANHOL, X. DE, 'Du piémont téhéranais à la Caspienne: observations sur la géographie humaine de l'Iran septentrional', *Bull. de l'Association de Géographes Français*, 1959, 57-64.
- 'La vie de montagne dans le Sahend (Azerbaïdjan iranien)', *Bull. de l'Association de Géographes Français*, 1958, 7-16.
- 'Villages fortifiés en Iran et en Asie Centrale', *Annales de Géographie, Bull. de la Société de Géographie*, 1958, 256-8.
- 'Un village de montagne de l'Azerbaïdjan iranien Lighwan (versant nord du Sahend)', *Revue de Géographie de Lyon*, 1960, xxxv. 395-418.
- ROEMER, H. R., *Staatsschreiben der Timuridenzeit*. Wiesbaden, 1952.
- SCHACHT, J., 'Early doctrines on Waqf', *Mélanges Fuad Köprülü*, Istanbul, 1953, 443-52.
- SPULER, B., *Iran in früh-islamischer Zeit*. Wiesbaden, 1952.
- WULFF, H. E., *The Traditional Crafts of Persia, their Development, Technology, and Influence on Eastern and Western Civilizations*. Cambridge, Mass., and London (M.I.T. Press, Massachusetts Institute of Technology).

فهرست لغات و اصلاحات

لغاتی که در فهرست ذیل آمده بیشتر عبارتست از اولاً اصطلاحاتی که با موضوع زمین‌داری و اداره کردن مالیات ارضی سرو کار دارند ثانیاً اصطلاحات مربوط به آبیاری و افزار و ادوات کشاورزی. معمولاً از ذکر معانی کلی يك لغت یا اصطلاح صرف نظر کرده و تنها بذکر معانی خاص آن پرداخته‌ایم.

پاره ای از لغات که دلالت بر وجود نظامات و تشکیلاتی میکرده پس از انحلال آن نظامات و تشکیلات یا متروک شده است و بالغات دیگری جانشین آنها گشته و در معانی عدّه دیگری از لغات بمرور دهور تفسیراتی پیدا شده است. لغات اصطلاحات متروک را در بین دو ابرو قرار داده‌ایم و چنانچه مورد استعمال پاره‌ای از آنها منحصر بدوران محدودی بوده است این نکته را نیز یادآور شده‌ایم. اما از این نکته نباید چنین استنباط کرد که فلان لغتی را که فی‌المثل در دوره سلجوقیان رایج و مصطلح بوده است دیگر نمیتوان در متون قبل یا بعد از این سلسله یافت.

عده‌ای از اصطلاحاتی را که امروز در لهجه‌های محلی بکار می‌رود نیز درین فهرست آورده و نام ناحیه‌ای را که این اصطلاحات در آنجا معمول است در بین دو ابرو قرار داده‌ایم. در بسیاری از موارد بعید نیست که حدود جغرافیائی و اصطلاحات محلی بیش از حدودی باشد که ما ذکر کرده‌ایم. این فهرست کامل نیست و لغات و اصطلاحات فنی در هر محلی و هر دهی فرق می‌کند. علائم و اعرابی که درین فهرست بقصد نشان دادن تلفظ کلمات بکار برده شده است وسیع و کلی گرفته‌ایم و ازین رو نماینده تلفظ دقیق لهجه‌های محلی بشمار نمی‌رود. لهجه‌های محلی با زبان فارسی معمولی از حیث شیوه تلفظ متفاوتست بخصوص از نظر امتداد و کیفیت حروف صدا دار. لغات محلی یا لغاتی را که در ناحیه‌ای معین و در معنائی مخصوص بکار می‌رود با علامت ستاره ممتاز گردانده‌ایم مگر در مواردی که ذکر معانی عام منظور بوده است که درین صورت نخست معانی عام و سپس معانی مصطلح در لهجه‌های محلی را با قید نام محل‌هائی که این اصطلاحات در آن جاها معمول است بدست داده‌ایم. *

* مترجم ناچار بوده است که بسیاری از لغات و اصطلاحات مذکور درین فهرست را با توجه بمفهوم معادل انگلیسی آنها و با مراجعه بفرهنگ‌های فارسی «تعریف» کنند و ازین گذشته از آوردن عده‌ای از لغات که در فارسی امروز معمول و مصطلح و معانی آنها بر هر ایرانی درس خواننده‌ای روشن است چشم‌پوشد، ازین قبیل است لغاتی مانند: انبار، انبار، ایالت، بخشدار، فرماندار، دوغ، گرمسیر، کیوه، حمام، حصار، حصه، حومه، ایل، استخر و مانند اینها. درین فهرست نیز علامت [] نشانه مطالبی است که مترجم برای تکمیل یا احياناً تصحیح مطلب افزوده است.

رسيد و امروز روزه‌مه آن رابكار ميبرند و باصطلاح محدوديت جغرافيايی آن از ميان رفته‌است .

ازدار [بفتح الف]، تير گاو آهن (كرمان) .
اسباب ، ظاهراً در مورد نوعی حق مالكيت زمين بكار رفته است (متروك) ؛ (دوره سلجوقيان) **ارباب اسباب** ، (۴) بكساني اطلاق ميشد كه حق داشتند چو هي را كه از مردم ناحيه‌اي «لب گار» بودند يا براي آنان منظور شده بود وصول كنند .

آب بان، مردی كه وظيفه او اينست كه ببيند آيا آب بمقداری كه معين شده است به محصول ميرسد يا نه .

آب دار، آن قسمت از سهم زارع كه حق اوست و بر حسب قرار مزارعه به راي كشت و پرورش محصول با او ميرسد (كرمان) .

آبدگي جدا كردن پوسته از برنج [وبه اصطلاح «شلتوك» و آن برنجی است كه هنوز پوسته آن جدا نكرديده است] . (مازندران) .

آفتاب نشين ، آن عده از مردم ده كه زمين ندارند باینكه بر اساس مزارعه زمين داری نميكنند (خراسان و مشرق ايران) .

آفچه [بكرسوم] ، نوعی سكه (دوره ايلخانان) : (اندوچر دوشهداد) ، واحد آب كه مقدار آن فرق ميكند و معمولاً عبارتست از تقريباً ۱۲ ساعت .

آق سقل [بفتح سين و قاف و تشديد قاف] ، ريش سفيد (تركی) .

آهنگری ، حقی كه به آهنگرده درازاء خدماتی كه انجام ميدهد داده ميشود .

آيش ، زمين را شخم كردن و ناكشته گذاشتن

ابيعاع (۴) ، ماليات خريد (دوره آق - قوبونلو) .

اجماع ، (متروك) ، اتفاق عقايد و آراء .
احصاب (متروك) ، اعتبار رسمي برای مبلغ معینی پول .

احداث (۴) نوعی بدعت گذاری در ماليات (دوره آق قوبونلو) .

احرار ، تصرف چیزی كه متعلق بعموم باشد .
احيا ، آباد كردن زمين ، زراعت كردن اراضي موات .

اخراجات (متروك) ، ماليات غير مستمر بيش از ميزان عادی ؛ **اخراجات ديواني** ، مالياتی كه برای مصارف ديوانی وصول ميشد ؛ **اخراجات مملكتی** ، ماليات غير مستمر ولايتی ، **اخراجات قلاع و طوايل** و **جوقه ساه** ، مالياتی كه برای تأمين مخارج قلاع و پاسگاه‌های ساخلوها و غيره وصول ميشد .

اراضي (جمع ارض) ، زمين ها خاصه زمين های دایر و مزروع .

ارباب (جمع رب بمعنی خدايگان) ، سرور ، مالك .

* **اربابی** ، منسوب به ارباب يعنی عمده مالك .
ارتفاع (جمع ، ارتفاعات) ؛ **حق انفاع** ؛ محصول زراعتی ؛ جمع آوری محصول .

ارتفاع ، حق عبور .

ارزی ، قراری كه گله دار با چوپان ميگذارد و بموجب آن دومی برای مدت معين و در برابر مزدی كه ميگيرد از كسله اولی مراقبت ميكند (اصفهان) .

* **ارزياب** ، مقوم (خراسان) . [ابن لغت از لغات اصلي است كه بتصويب فرهنگستان

کاوا آهن (بهبهان) .
 * اشعن [بکسر اول و سوم] ، شانه چوبی
 (مخصوص باد دادن غله) که دارای
 دندانهای متعدد باشد (سیستان) .

اشرفی ، نگاه کنید به دینار .
 اشکفت [بکسر اول و فتح سوم] ، جائی که
 قنات از میان تخته سنگی می جوشد
 (جوشقان) ؛ غار (فارس) .

* اشکنک [بکسر اول و فتح سوم و چهارم] ،
 شکاف تهر و جوی که آب از میان آن نفوذ
 کند و بهدر رود .

اشل [بفتح اول] ، ۶۰ ذراع یا ۶۰ متر
 هاشمیه یا ۱۰۴ پاپ (تاریخ قم ، ص ۱۰۹ ؛
 خوارزمی ، ص ۶۶-۷) .

اصل (متروک) ، اصل مبلغ تعیین
 شده مالیاتی (بدون علاوه کردن مالیات
 اضافی یا مالیات عقب مانده و غیره) ؛ میزان
 برآورد شده مالیات ؛ کاملاً بار یافته و به
 ثمر رسیده (درختان ، تاکها و غیره ، تاریخ
 قم) .

اطلاق: حق الاطلاق (متروک) ، حقی که به
 نویسنده مفاصا حساب پرداخته میشد .
 اطلاعات دیوان (متروک) ، مطالبات و
 مصادرات «دیوانی» .

اعمال (متروک) ، گزارشهای حیوزه های
 مالیاتی و محاسبات مربوط بدرآمد های
 آنها .

اعیان ، اموال غیر منقول ، زمین و در اصطلاح
 عامه بر ساختمان و خانه و بناهای پیرامون
 آن (از قبیل طویل ، انبار و غیره) و
 همچنین درختان واقع در یک قطعه زمین
 اطلاق میشود و بمعنی اخیر در برابر زمین

استراحت دادن زمین تا دوباره نیروی
 باروری خود را بازیابد ؛ رو آیش ، آیش
 کردن زمین یک سال در میان ؛ سه آیش ،
 آیش کردن زمین سه سال در میان ،
 تقسیم کردن زمین های ده به سه قسمت و
 هر سال یکی ازین سه قسمت را ناکشته
 گذاشتن .

آب میان ، سهم اضافی آب که در «گردش»
 معمولی آب منظور می کنند و در آمد آن را
 بمصرف خاصی میرسانند .

آبی ، از اصطلاحات کشاورزیست که در مورد
 زمین آبیاری شده [در مقابل «زمین دیم»]
 بکار میرود .

* آبیار ، بکسی گفته میشود که مأمور آبیاری
 است (سیستان) ؛ سر آبیار ، بدیهقانی
 اطلاق میشود که بیک «جفت» زمین وابسته
 است و کار عمده او مراقبت در امر آبیاری
 و وجین کردن زمین میباشد (ناحیه طهران) .
 آبیاری ، مشروب کردن زمین بوسیله آب ؛
 دهب آبیار ، زارعی که به سر آبیار یاری
 میکند (ناحیه طهران) .

اسعیفا (متروک) ، وظیفه مستوفی ، تصفیه
 مالیات .

اسکم [بروزن درهم] پائین تر از سطح نهر و
 جوی قرار گرفتن (بیرجند) . در اراضی
 شیب دار سطح آب را بوسیله یک ردیف
 پله پائین می آورند ، قسمت های بین
 نهر و زمین تقریباً با زمین همسطح میشود
 و بدین گونه از سرعت جریان آب و
 بالنتیجه از سائیدگی و خرابی مانع میشوند .
 اسهل [بکسر اول و فتح دوم و سوم] ، کارد

☆ **اماره** [بفتح اول و کسر را] ، کاهبن ، کرل (جوشقان) .

املاک ، (جمع ملک) ، این کلمه گذشته از معنی متعارفی که دارد بمعنی خاصی بکار رفته است یعنی در مورد املاکی که رضاشاه از راههای مختلف بدست آورده بود و پس از استعفای او به «املاک واگذاری» معروف شد [مترجم به کلمه املاک به آن معنای خاصی که مؤلف نوشته است صفت «اختصاصی» رانیز افزوده است] .

[**املاک اختصاصی** ، نگاه کنید به **املاک**] .

املاک متصرفی ، **املاک ضبطی** ، **املاک باغیان** و گردنکشان که موقه بعنوان مجازات از طرف دولت ضبط شده باشد (دوره قاجاریه) .

امیر (متروک) ، مهمترین مأمور نظامی شهرستان (نگاه کنید به لغت عامل) در دوره سلجوقیان اصطلاح «امیر» بطور کلی در مورد کسانی بکار میرفت که عضو طبقه سپاهیان ترک بودند یعنی ترکانی که آزاد شده بودند و دیگر غلام نبودند. بعدها کلمه امیر بطور کلی در مورد رؤسا و رهبران نظامی بکار رفت .

انقطاع (جمع انتفاعات) ، حقی که بموجب آن میتوان از ملک دیگری استفاده کرد اما نمیتوان آن را بشخص ثالث انتقال داد .

انچار ، جمع چند .

انداختن ، کسر کردن (تاریخ قم) .

☆ **ان سبأ** [بکسر الف و فتح سین] ، سهمی

که بموجب عقد مزارعه بزارع سهم بر میرسد (کرمان) .

بمعنی اعم کلمه بکار میرود [همچنانکه بمعنی اول یعنی اموال منقول در برابر «عرصه» استعمال میشود] .

اعیانی ، آنچه مربوط به «اعیان» باشد .

اقطاع (جمع **اقطاعات** ، متروک) ، واگذار کردن زمین (اصطلاح اقطاع بتدریج در دوره ایلخانان مبدل باصطلاح «نیول» شد و بندرت در متون دوره بعد از ایلخانان بچشم میخورد) ؛ **اقطاع الاستغفال** ، اعطای عواید مالیاتی يك قطعه زمین ؛ **اقطاع العمليک** ، اعطای خود زمین .

اکاره بروزن فعاله ، دهقانان ساکن بآن ده که سهمی از زمین های دایر ندارند و برای کار کردن بدهات مجاور میروند .
اکره ، (جمع **اکار**) بمعنی برزگران (تاریخ قم) .

اکره ، سهم زارع از محصول (تذکره الملوك ورق ۷۳ الف) ؛ دسترنج یا اجرة المثلی که مالک هر گاه بخواهد اجاره زمینی را فسخ کند بابت حق کشت و کار بمستاجر میدهد .

الام [بضم اول] راهنمایی که مجبور بود برای کان به مأمور دیوان خدمت و او را از دهی بدهی دیگر هدایت کند (دوره قراقویونلو تا قاجاریه) .

التجأ (متروک) ، زمین خود را بسدیگری واگذار کردن و بدین گونه خود را تحت حمایت او در آوردن (نگاه کنید به خوارزمی ، ص ۶۲) .

القرام (متروک) ، اجاره کردن درآمدهای مالیاتی .

ایل بیگ ، رهبر ایل (این اصطلاح بیشتر در فارس و بختیاری معمول است).

ایلچی ، مأموری که برای انجام دادن امور دیوانی سفر میکرد (دوره ایلخانان ، صفویه و قاجاریه).

ایلخان ، رهبر ایل (این اصطلاح بیشتر در فارس و بختیاری معمول است).

اینجو ، زمین خالصه (دوره ایلخانان).

ب

باب ، ۶ گز (تاریخ قم ، ص ۱۰۹).

* **بار** ، کود (خراسان).

* **باردار** ، صاحب ملك (بیرجند)؛ سهمی که بموجب عقد مزارعه بزارع بابت درو کردن و برداشت محصول میرسد (کرمان).

* **باروریز** ، کود داده شده (زمین ، خراسان).

بارجوشیدن ، پاک خشک شدن (قنات و غیره ؛ تاریخ قم ، ص ۱۰۷).

* **باروله** ، دستگاه خرمن کوب (سمنان).

* **بازه** ، مرزی که يك قطعه زمین (کرت) را از دیگری جدا می کند (کرمان).

* **بازهار** ، کارگر کشاورزی و نه زارع سهم بر (خلف آباد و پاره ای از نقاط خوزستان و فارس).

باشقاق [بسکون سین] ، مأمور محلی مالیات (دوره ایلخانان مغول).

* **باغ تره** ، خرپوزه و هندوانه و خیار و غیره (خراسان).

* **بافه** ، يك بغل غله که هنگام برداشت محصول به نجارده و دیگران بترتیب بمنوان قسمتی از حق تجاری و دیگر حقوق میرسد (کرمان ، جوشقان و دیگر جاها) [بافه در شهداد کرمان عبارتست از پیمانہ -

الکفت ، يك چهارم قبضه (تاریخ قم ، ص ۱۰۹).

اوارج ، **اوارجه** [بفتح الف و کسر را] (از لغات متروک) : دفتر **اوارج** ، دفتری که در آن اقلام مختلف هزینه و در آمد زا جدا گانه وارد میکردند و در آن مخارجی را که از محل عواید مختلف مالیاتی و وجوه دیگر بعمل می آمد نشان میدادند ؛ دفتری که در آن میزان بدهی هر يك از مؤدبان مالیات و اقساطی را که آنان بابت بدهی مالیاتی خود میرداختند ثبت میشد .

اوارجه لوپس ، مأموری که متصدی دفتر اوارج بود .

اوبه [بروزن توبه] چادر تر کمانان ، ایلات تر کمان که در زیر چنین چادرهایی بسر برند .

* **آودر** [بفتح دوم و ضم سوم و فتح چهارم] ، مرحله سوم درو کردن بونجه (ورزقان).

* **اوجن** [بضم الف و سکون واو و کسر جیم] ، چنبر چوبین متصل به بوغ کاو که بگردن او می گذارند (آبیانه).

* **اوخ** ، تیر کاو آهن (حسنو).

اوشین [بضم اول و سکون دوم] ، شانس چوبینی که برای باد دادن غله بکار برند (کرمان).

اولاغ ، **الاغ** ، حقوق و عوارضی که برای بيك ها یا چهار پایان متعلق بيك ها میکردند (دوره ایلخانان تاقاچاریه).

ایداچ ، یکی از مأموران وابسته بسرشته - داری قشون (دوره ایلخانان).

ایغار (متروک) ، زمین اعطائی که داشتن آن متضمن معافیت کلی یا جزئی مالیاتیست .

آن شد (تربت حیدری)؛ **برق قنات**، مظهر قنات (جوشقان).

* **برم** [بفتح اول]، منفذ یادانه‌ای که در کنار جوی ونهر ایجاد می‌کنند تا از آن جا آب بزمین همسایه جاری شود (نسی ریز)؛ کلوخی که برای بستن منفذ کنار جوی ونهر بکار میرود (جوشقان).

* **بره** [بضم اول و کسر دوم]، دستگاہ خرمن کوب (سیوندی).

* **بری** [بکسر اول و فتح دوم]، نهری که از میان ده جاریست (کز).

* **برینه**، [بکسر اول] نوعی مالۀ زراعتی است (سمنان).

بسمان، باغ، باغ میوه، هر محوطه‌ای از درختانی که بقدر کافی دور از هم غرس شده باشند تا بتوان در فواصل آنها کشت و کار کرد (نگاه کنید به آگنید Aghnides «نظریات مسلمین درباره مالیه»

Muhammadan Theories of Finance, P.379, n.3).

بستاچی، باغبانی که بر اساس مزارعه کار می‌کند یا باغبانی که حق برداشت محصول را اجاره می‌کند.

* **بغلی**، مقدار غله‌ای که در زیر یک بغل جامی گیرد و بعنوان قسمتی از حق نجاری و حق آهنگری به نجار و آهنگرده میرسد و در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۸ ش.] این مقدار به خرمنی ۵ من تبریز گندم و ۵ من تبریز جو مصلحه شد.

بقایا (متروک)، مالیات پس افتاده.

بقعه، قطعه زمینی که زیارتگاهی در آن قرار گرفته باشد.

ای بهمین نام، نگاه کنید به ص ۳۷۵ همین کتاب].

* **بال**، بیل (آبیانه).

* **باله**، بیل (سمنان).

* **بیج** [بفتح اول]، زراعت دیم (ممسنی).

* **بچی**، دیمی (ممسنی).

* **بخس** [بفتح اول]، دیم، زراعت دیم (فارس).

* **پر** [بضم اول]، کله کوسفند که مرکب از ۴۰۰-۶۰۰ رأس باشد (تربت حیدری).

* **برت** [بفتح اول]، بیل (کز).

* **برجین** [بفتح اول]، خرمن کوب (نی ریز).

برداشتن، درو کردن، جمع آوری کردن محصول

* **بردو** [بفتح اول]، خرمن کوب (این دستگاہ که مجهزست به تیغه‌هایی که در زیر آن قرار گرفته بوسیله گاو یا خر کشیده میشود و راننده‌ای در آن می‌نشیند؛ بیر چند).

برزرگر، کشاورز، کارگر کشاورزی (نه زارع سهم‌بر). [مترجم درین کتاب برزرگر را بمعنی اعم کلمه یعنی مترادف با دهقان و کشاورز و زارع و رعیت بکار برده است مگر اینکه معنی اخص آن اراده و قید شده باشد].

* **برق**، مقیاس آب (شهداد)؛ منفذ یا دهانه‌ای که در کنار جوی ونهر میکشایند تا از آنجا آب بزمین همسایه جاری شود؛

برق بستن یعنی بستن چنین منفذی؛ **یک برق آب**، مقدار آبی که باقراردادن بیل در دهانه جوی ونهر میتواند مانع از جریان

بنیچه (متروک) ، ارزیابی مالیاتی دسته جمعی يك ده و امثال آن (توضیح آنکه مالیات ذوات را يك قلم و باصطلاح يك كاسه معین می کردند و مبلغی که ازین بابت می بایست وصول شود روستائیان بین خود تقسیم و سرشکن میکردند)؛ صاحب بنیچه کسی که مجاز بوصول مالیات بنیچه بود [این لغت در مورد سربازگیری نیز معمول بود بدین ترتیب که هردهی متعهد میشد فلان عده سرباز برای حکومت آماده کند] .

* بوچار [باشباغ ضمه واو] ، کسی که خرمن را باد میدهد (کرمان) .

* بوم گن ، بوم کند ، آغلی که برای جا دادن کله بز و گوسفند در دل خاک پدید آورده باشند (میمه) .

بهرجه (متروک) ، بهره ، قسمت خاصه سهم و قسمتی که از حاصل و غیره غایب شود .

بهره ، سهم ، قسمت ؛ بهره مالکانه ، قسمتی از محصول که بموجب عقد مزارعه به مالک میرسد .

* بهره ، بیل چوبین (وفسی) .

بهره برداری ، وصول سهمی از محصول ، وصول عواید املاک .

بیت المال (متروک) ، خزانه کل مملکتی .
بیکنجی [بکسرتا] ، مأمور مالیات (دوره ایلخانان) .

* بیجه ، مساحتی که گنجایش ۱۰۰ من تبریز بذردارد (کاشمر) ؛ نهال پسته که آن را از خاک کننده و در جای دیگر نشانده باشند (کرمان) .

بکاول [بضم با و واو] ، مأمور سررشته داری قشون (دوره ایلخانان) . (بنابگفته بارتولد این لغت بمعنی مباشر تهیه غذا و آشامیدنی است «ترکستان» ، ص ۳۸۲) . در دوره تیموریان بکاول نه همان مأمور نظامی بود بلکه گاه چنین کسی را مأمور تهیه غذا برای سکنه «مدرسه» و «خانقاه» می کردند .

* بلك [بفتح اول و دوم و تشدید دوم] ، زارعی که به تنهایی کار میکند (نه بعنوان عضوی از يك گروه) و معمولاً کارا و زراعت محصولات دیمی و صیفی است (خراسان) .

بلوك ، محال (امروز دیگر بلوك از لغات رسمی بشمار نمیرود و بجای آن لغت جدید «دهستان» را که بطور کلی مترادف با بلوك بمعنی قدیم است بکار میبرند و بلوك متعلق با افراد از نو تجدید حدود شده است) .

بم بخش [بضم اول] ، مفروز کردن حصه های املاک مشاع (کرمان) .

* بنجه بخش [بضم با و کسر جیم] ، نگاه کنید به بم بخش .

بند ؛ سد ؛ زوج گاو ؛ زمینی که با يك جفت گاو زراعت می شود .

* بندار [بضم اول] ، مالک ، صاحب ملك (خراسان) . بنا بگفته لاک گارد Lokkegaard بکسی گفته میشد که خراج جنسی را بطور عمده می خرید . (Islamic Taxation, P.244,110)

بند ساو ، یوغ گاو (خاصه در کرمان) .

* بند سه [= بند گاه] ، سد (کردستان) .

بنه ، اناث البیت ، کالا و اشیا خاصه حیوانات بارکش و گاو آهن و غیره متعلق بزراع ؛ (طهران) جفت (بمعنی زمین) .

پاکار ، مأمور محلی که (الف) زیر دست
 کدخدا و (ب) زیر دست میرابست و (ج)
 کار او مراقبت کشتزارهای دهقانانست .
 * **پاساو** ، شش سهم یا «بشه» که همد بعنوان
 يك واحد زراعتی اداره شود (سیستان).
 * **پانزده** ، زمین های ده دروزقان به ۹۳
 «پانزده» تقسیم میشود .
 * **پایشت** [بکسریا] ، وجین کردن (اصفهان).
پایش کردن ، هرس کردن درخت .
 * **پغار کردن** [بفتح اول و تشدید دوم] ،
 هرس کردن درختان (کرمان) .
 * **پختار کردن** [بفتح اول] ، هرس کردن
 درختان (شوشتر) .
 * **پخل** [بفتح اول و دوم] ، کاهبن (بیرجند)؛
 کاه گندم یا جو پیش از آنکه آنها را درو کرده
 باشند (سیستان) .
 * **پخلی** [بفتح اول و دوم] ، کاهبن (کرمان) .
 * **پخه** [بروزن همه] ، کاهبن (جوشقان) .
پر چین ، خندق یا چپری که کشتزارها را
 از هم جدا کند .
پرسانه [بکسر اول و سکون دوم] ، عوارضی
 که بمناسبت مراسم سوگواری وصول
 شود (کردستان) .
 * **پرن** [بفتح اول و دوم] (سیستان) ، نگاه
 کشید به مرز (مقایسه کنید با تاریخ
 سیستان ، ص ۳۳) .
پروانچه (متروک) ، نامه یا فرمان پادشاه .
 * **پشت خرمنی** **یک من تبریز** ، خرمنی يك من
 تبریز محصول که به بینوایان دهند
 (جوشقان) .
 * **پشت کردن** [بفتح اول] ، زمین های موجود
 را برای زراعت بین دهقانان بحکم قرعه

پیکار ، نگاه کنید به «پیکاری» .
 * **پیکاره** مردی که به «صحرا» وابسته است
 و مزد او را زارعان می پردازند اما در واقع
 نوکر مالک است (زاوه) .
پیکاری ، کار کردن اجباری بی مزد ، بنا
 بکفته پولیاک Poliak لفظ «پیکار» را
 مملوک ها در مورد خدمات نظامی افواج
 ترک زبان بکار میبردند («تائیسر یاسای
 چنگیزخان . . . در دولت ممالیک»
 The Influence of Chinghiz Khan's
 Yasa ... upon the Mamlük State,
 در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی
 B.S.O.A.S., X, 869

پیکار بیگ ، **پیکار بیگی** [یائی که پس از باول
 می آید برای بیان کسره حرف ماقبل است و
 الا تلفظ نمی شود] ، لقب حکام و ولات
 (دوره صفویه) ، رئیس شهر بانی یا
 حاکم نظامی (دوره قاجاریه) .
 * **پیل** [بفتح اول] ، پیل (نی ریز) .
پیل ، دوازده ساعت آب (بلوچستان) .

پ

پات کردن (نی ریز) ، هرس کردن درختان،
 وجین کردن .
 * **پاتی نی** ، غربالی که برای باد دادن غلسه
 بکار رود (سمنان) .
پادراغه [بفتح دال] ، کسی که نام او را در
 سیاهه سربازان بنیچه دهات مینوشتند
 در صورتی که بجای خود کس دیگری را
 بخدمت سربازی اعزام میکرد ماهانه ای
 باو میپرداخت که این را **پادراغه** میگفتند
 (دوره قاجاریه) .
 * **پافت کردن** ، هرس کردن درختان
 (اصطهبانات) .

توزیع کردن .
پشته [ضم اول] ، فاصله میان دوچاه قنات (کرمان) ، نگاه کنیده بافه .
*** پیش درویش در** [بکسر اول و فتح دوم و ضم سوم و فتح چهارم] ، محصول دوم شبدر (آذربایجان) .
پشک [بکسر اول] ، قرعه کشیدن برای توزیع زمین هائی که جهت زراعت باید بین برزگران تقسیم شود .
*** پل** [بفتح اول] ، نگاه کنید به مرز (خراسان) ؛ آغل گوسفند (سمنان) .
پلاک کوبی ، مراحل اولیه ثبت پس از تشکیل پرونده ادعای مالکیت در اداره کل ثبت اسناد و املاک .

ت

تاجیک ، غیر ترک ، ایرانی .
تاسوج ، تسوج ، مقیاس آب ، همچنین نگاه کنید به طسوج .
*** تافیه** : تافیه شدن ، در مورد قناتی گفته میشود که در جریان آب آن اختلاسی حاصل گشته یا متروک شده باشد (کرمان) .
تیر تراشی ، حق کبر تراشی ، حقی که بصاحب قطعه زمین واقع در جنگل بواسطه قطع درختان و هموار کردن زمین تعلق میگیرد .
تججیر ، علامت گذاری اراضی موات پیش از آباد کردن آنها .
تحصیل دار ، محصل مالیات ، محاسب .
*** تحویلدار** ، دریافت کننده پول که مباشر مالک را یاری کند (بیرجند) .
تخت پل [بروزن بخت من] ، روش کشت خربوزه و غیره که بر حسب آن نبات را در زمین همواری میسکارند و روی آن را با خاک می پوشانند (خراسان) .

تنبه چین ، کسی که محصول پنبه را جمع می کند .
*** تندوک** [بکسر اول] ، باج با عوارضی که به «سردار» بمناسبت مقامی که دارد پرداخته میشود (بلوچستان) .
تنگ [بکسر اول] ساعت شیشه ای (تعیین وقت از روی ظرف شیشه ای) ؛ (سیستان) قسمتی از جوی یا نهر که آن را با چوب و ترکه دخت مسدود سازند تا عرض نهر وجوی کم تر شود و بتوان بر آن پل زد .
*** توت** ، قنات متروک (کرمان) .
*** توك، بوكه** ، قنات متروک (مورچه خورت) .
پولاد ، کارد گاو آهن .
پیاله ، ساعت پیاله ای .
*** پی درو** ، کاهبن (خراسان) .
پیش خرید ، پیش خرید محصول .
پیشکار ، رئیس دارائی ایالت (دوره قاجاریه) [این اصطلاح منحصر بدوره قاجاریه

مالیاتی را که به دینار طلا با به جنس تقویم شده بود به دینار رایج یا بطور کلی بیول نقد تسعیر میگردند .

نفس شماری [بفتح تا] ، مالیات اجاق (بختیاری).

***نهاری** ، نخستین بار که رعیت زمینی را از ارباب تحویل میگیرد وجهی برای تحصیل اجازه زراعت باو میدهد که آن را تعارف خوانند (کرمان) .

***نقل** [بروزن بغل] ، ۳۰ من کردستانی .
نقاوت عمل ، عوارضی که دیوانیان گذشته از مقدار مالیات تقویم شده برای تأمین مخارج خود وصول میگردند (دوره قاجاریه) .
نفریط ، دست کشیدن از کاری که بموجب قرارداد یا بر حسب عرف و عادت برای حفاظت مال غیر لازم است .

نقاوی ، مساعده‌ای که نخستین بار بزادعی که میخواهد زمین را زراعت کند دهند (چهرم) ؛ مساعده‌ای که نخستین بار به زارعی که بخواهد زمین را زراعت کند دهند و فقط هنگامی که بخواهد ترك زمین گوید از او باز گیرند (ثروت حیدری) .
نقبیل ، هنگامی که مؤدی مالیات بامأمور مالیات در مورد پرداخت مالیاتی که بازدید و تخمین شده بود توافق میکرد حقوق و عوارضی از او میگرفتند که تقبیل نام داشت (آق قویونلو) .

نقدمه ، مالیاتی که قبل از موعد پرداخت مطالبه نمایند (دوره ایلخانان) ؛ (کرمان) آنچه بزرگتر از پیش گیرد ؛ مبلغ معینی که بعنوان مساعده و بر حسب قرار معینی مالک در آغاز سال بزارع میدهد و

***نخک** [بروزن دستک] ، سکوئی که از نی و خاک سازند و بر روی آن کلبه بنا کنند (سیستان) .

***نخه** ، چند قطعه زمین یا گرت (جوشقان) .
نخم ، بذر .

***نخم ریز** ، زارعی که کارش بذرافشانست (کرمان) .

نراز [بفتح اول] ، پیمان صاحب گوسفند و بز با کسی که آنها را برای مدت معینی به او میسپارد . بر حسب چنین پیمانی محصول و نیاز حیوانات مزبور بین طرفین تقسیم میشود .

نرخان [بفتح اول] ، شاهزاده مغولی که از پاره‌ای مزایای موروثی از جمله معافیت از مالیات و عوارض متعدد برخوردار بود (جوینی ، تاریخ جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۲۷) ؛ این مقام بکسان دیگری از جمله روحانیان نیز اعطا میشود . (نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ، ج ۱۰ ، ص ۷۸۳ و ۷۸۹) . بموجب یاسای چنگیز خان «نرخان» لقبی بود که بکسی که از خدمات عمومی دیوانی معاف بود داده میشد (پولیاک ، «تشکیلات عمومی دولت مالیات» در همان نشریه ، ص ۸۷) .

نرخانی [بفتح اول] ، مستمری ، تیول موروثی که متضمن پاره‌ای از بخشودگی‌ها بود (دوره ایلخانان و احياناً دوره پس از ایلخانان) .

تسبب (متروک) ، نگاه کنید به تسبیب .

تسبیب (متروک) ، مبلغی بعهده صندوقی یا محلی حواله کردن

تسعیر (متروک) ، نرخیه که بر حسب آن

آغلی که ازنی برای گاوان سازند .
توابع : توابع و لواحق ؛ حقوق و عوارض
 اضافی .

توجیه : نوامیر توجیه ، (دوره صفویه)
 اخطاریه مالیاتی و اصطلاح امروز پیش
 آگهی .

* **توجیه سرخرمن** ، حقوق و عوارضی که
 کدخدا از رعایا میگیرد (قهدربجان) .
توقیع (متروک) صحه و فرمان پادشاه ،
 صاحب **التوقیع** ، کسی که توقیعی برای
 اوصار شده باشد .

توقیف ، بازداشتن ، قبضه کردن ، ضبط
 کردن .

* **تولگی** [بفتح لام] ، نشا کردن برنج
 (اصفهان ؛ درجوشقان این اصطلاح در
 مورد نشا کردن سایر محصولات بکار
 میروند) .

تولیت ، کاری که «متولی» انجام میدهد .

* **ته بافه جمع گن** ، خوشه چین ، ریزه چین
 (کرمان) .

* **ته قبه** [بروزن سرخرمه] ، حقی که بالغ بر $\frac{1}{3}$
 درصد محصول است و بزراع وابسته به یک
 جفت زمین با «بسه» پرداخته میشود (اما نه
 به صاحب حیوانات بارکش ؛ اصطهبانات) .

تیر ، تیر گاو آهن .

* **تیر کار** ، یک دسته از مزارع که مساحت
 آنها متفاوتست و زمین های ده برای
 زراعت بر حسب آنها تقسیم شده است
 (بیرجند) .

تیر ماهی ، محصولی که در پائیز کشته
 باشند (سیستان) .

هنگام برداشت پس میگیرد (مقایسه کنید
 با محمد بن محمود آملی ، نفائس الفنون ،
 ج ۱ ، ص ۸۸ که مقدمه را چنین وصف
 میکند : آنچه برزگر از پیش گیرد) .
تق قوی [بروزن مغرور] (جه-رم) ، نگاه
 کنید به تقاوی .

تکلیف ، جمع تکلیف .

تکلیف (متروک) ، مالیات غیر مستمر یا
 فوق العاده ، صادره .

تکلیفات دیوانی (متروک) ، مصادرات
 دیوانی .

تکمله (متروک) ، مالیات اضافی که برای
 جبران کسر درآمدهای مالیاتی ناشی از
 غیبت یا مهاجرت یا موت جمعی از مؤدیان
 بدیکر مؤدیان تحمیل میشد .

تلجته ، نگاه کنید به **اللعجا** .

* **تلك** [بروزن خرك] ، خانه زارع و محوطه
 آن (مازندران) .

* **تله** [بروزن بله] کسر کردن مقداری از
 مجموع محصول بعنوان حق سلمانی و
حدادی و **نجاری** (فیروز آباد ، فارس) .

تمغا [بفتح اول] (دوره ایلخانان) ، مالیاتی
 که بمال التجاره می بستند ، مالیات بر
 مال و سرمایه ؛ رسومات و عوارض شهری .
تملیک ، مالک گرداندن .

* **تنزه** [بکسر اول و سوم] ، مال الاجاره ای
 که قریه ای بقریه دیگر که آب
 کمتر و زمین بیشتر دارد میدهد تا از زمین
 او بهره برگیرد (رفسنجان) .

* **تننگ** [بکسر اول] (سیستان) ، سد و
 مانعی که از چوب و تر که برای ممانعت
 از پیش روی ریگ روان ساخته باشند ؛

* **چند** [بضم اول] (متروك) ، سپاه محلی ، قشون .

* **چندی** [بضم اول] (متروك) ، سرباز (بخصوص سربازی که برای انجام دادن کارهای محلی بگیرند).

* **چوب** ، جوی .

* **چوبی** ، حقیقی که به دشتبان بابت زراعت محصولات کنار جوی دهند .

* **چور** [بکسر اول و فتح دوم] ، حق تصرف (آذربایجان ؛ نگاه کنید به ص ۵۱۸).

* **چور** [بضم اول و فتح و دوم] ، نگاه کنید به چور (لفت قبلی).

* **چوق** ، ازسه تا پنج «جفت» زمین که با هم تشکیل يك دسته رادهند (کردستان).

* **چوق** ، بوغ (بیرجند) .

* **چوق بندی** ، تقسیم کردن زمین به چوق ها (کردستان).

* **چوس** [بروزن موز] ، بوغ (کرمان) .

* **چوسه** [بضم اول و فتح سوم] ، جوی و نهر (کردستان) .

* **چویه** [بروزن مویه] ، بوغ گاو (سمنان) .

* **جهات** [بر وزن نجات] ، مال و جهات ، مالیات (دوره صفویه ؛ مقایسه کنید با مال الجهاة ، مالیاتی که بمصرف تأمین خواربار کاروان حج میرسید (ر . دزی ، ذیل قوامیس عرب :

R. Dozy, Supplément aux dictionnaires arabes (Leyden, 1927, ii, 187).

هیتتزمینویدس که جهات بمعنی مالیاتست که بر صنایع تعلق میکرفته و وجوهات بمعنی مالیات و عوارض نقدیست و عبارت ما. و جهات و وجوهات را بانواع و

* **تیره** ، حصه‌ای یا قطعه‌ای از زمین (کرمان) .

* **تیول** ، (از اصطلاحات دوره ایلخانان تا قاجاریه است) و مقصود از آن واگذاری درآمد و هزینه ناحیه معینی است از طرف پادشاه باشخاص در اثر ابراز لیاقت یا بازای مواجب و حقوق سالیانه .

* **تیول دار** ، دارنده تیول .

* **تیول نامه** ، تیول نامه ، فرمان یا سند معینی برواگذاری تیول بکسان .

ج

* **چار** ، مزعه کاهین (کردستان) .

* **چاگار** ، زمینی که هر سال زراعت شود (جوشقان) .

* **چالیز** ، کشتزار خربوزه یا گودالی که در آن خیار و تره باری ازین گونه کارند .

* **چالیز گاری** ، زراعت خربوزه و غیره .

* **جدول** ، نهر و جوی .

* **جرعه** ، جرّه ، کود کمی که برای کارهای کشاورزی اجیر شود (کرمان و متع [بضم اول و فتح دوم]).

* **جریبانه** ، مالیات یا عوارضی که بوسیله اندازه گرفتن زمین تعیین شود .

* **جزو جمع** (متروك) ، ارزیابی مالیاتی .

* **دفتر جزو جمع** ، دفتری که در آن نتیجه ارزیابی مالیاتی ناحیه معینی ثبت میشد .

* **جریه** (متروك) ، مالیات سرانه .

* **جفت** ، يك جفت یا يك زوج گاو ؛ يك جفت زمین [و با اصطلاح معمول اطراف طهران بنه] .

* **چنجر** [بروزن قنبل] ، خرمن کوب (کردستان و آذربایجان) .

تربت حیدری) .

چکنه [بکسراول ودوم وسوم]، ملك مشاع (بیرجند) ؛ گله‌ای مرکب از حیوانات متعلق باشخاص متعدد که هر یک دارای سه الی چهار رأس حیوانند (کرمان) ؛ چوپانی که گله‌ای مرکب از ۲۰-۳۰ رأس بز و گوسفند متعلق بروسائیان را می‌چراند (کز) .

چمر [بضم اول ودوم] ، شعبهٔ اسکان یافتهٔ ایل یموت .

چون (= چان) ، چون پره) ، دستکاه خرمن کوب (که مجهز به تیغه‌هایست که در زیر بدنهٔ آن قرار گرفته و بوسیلهٔ خر یا ستر کشیده میشود و مردی در آن می‌نشیند) .

* **چهاب** ، چاهی که آب آن را با کاو یا حیوانات دیگر میکشند (فارس و خوزستان) .

چهار شاخ ، شانهٔ چوبین یا آلتی که برای باد دادن غله بکار میرود .

ح

حاکم ، قاضی، فرماندار، درد ورهٔ قاجاریه تمام امور جنائی و جنحه‌ای و مانند آن را بروی عرضه می‌کردند. در روز کار معاصر گاه بمعنی فرمانروای دنیوی بکار میرود .

حبه [بفتح اول] ، يك ششم دانق (متروك) .
مقیاس زمین (که مقدار آن در نواحی مختلف فرق میکند) .

* **حبه** [بضم اول] ، مقیاس زمین (میمه) ؛ همچنین نگاه کنید به حبه بفتح الف) .
حدادی ، حقی که به آهنگرده داده میشود .
حد میانه ، نوعی مالیات (دورهٔ صفویه) .

اقسام مالیات میتوان اطلاق کرد .

(Belleten ، xiii. 52 P. 765) .

جهیند [بروزن تنبل] (متروك) ، واسطه و دلالی که مؤدیان مالیات ، مالیات خود را توسط او بدیوان می‌پرداختند (نگاه کنید به ص ۱۰۴) .

* **جی** ، یوغ کاو (سیوندی ، بهبهان و سیستان) .

جیب ، یوغ کاو (نی‌ریز) .

چ

چاروا ، آن شعبه از ایل یموت که بیابانگردند .
چاه : حق چاه ، عوارضی که صاحب چاه واقع در مرتع وصول میکند (تربت حیدری) **ماورچاه** ، چاهی که بیش از چاه‌های دیگر بمنبع قنات نزدیکست .

* **چاه خو** ، مقنی و چاه کن (کرمان) .
* **چپ** [بفتح اول] : چپ کردن ؛ زمین را برای بدرفاشاندن (نه برای آیش) شخم زدن (خوزستان) .

* **چغه** [بروزن کته] ، قشون چریک و غیر منظم (کردستان و آذربایجان) .

چرخ دول ، ازادواتیست که برای کشیدن آب از چاه ابداع کرده اند و آن عبارتست از چرخ چوبینی که بطور عمودی در دهانهٔ چاه قرار داده اند و بوسیلهٔ چرخ افقی دیگری که گاوی بآن بسته اند بچرخ درمی آید (شوشتر) .

چریک ، سرباز وابسته بقشون غیر رسمی و غیر منظم .

چک : چک کردن ، هرس کردن درخت .

* **چک** [بفتح اول] . چهار شاخ یا شانه‌ای که برای باد دادن غله بکار می‌رود (بیرجند و

* **حراثه** [بفتح اول] (نگاه کنید به حراثه)؛
«جفت» یا «بنه» (نی ریز) .

حراثه [بفتح اول] ، حراثه [بکسر اول]
دوآلی چهار «جفت» که بعنوان يك واحد
با هم کار میکنند؛ دوآلی چهار «جفت زمین»
که بعنوان يك واحد دسته بندی میشوند
(جهرم) ؛ قسمتی از زمین های ده که در
تصرف «زعیم» است (کرمان) .

حریم ، حریم زمین یا ملک (نگاه کنید به
ص ۳۶۴) .

حرر [بفتح اول] (متروک) ، برآورد ارزش
محصول خاصه ارزش غله . بنابگفته
هینتز Hintz ، حرز حقی بود که بکسی
که مأمور وصول یا تعیین مطالبات دیوان
بابت محصول بود میپرداختند
Steuerin schriften Buleten , xiii.
52, P. 747) .

حضر [بفتح اول و دوم] ، قشون غیر منظم
(متروک) ؛ (سیستان و بلوچستان) بیگاری
(مقایسه کنید با «تاریخ سیستان» ، ص ۳۱
و نرشخی ، تاریخ بخارا ، ص ۴۱) .

* **حقا** [بفتح اول و تشدید دوم] ، توزیع
سالانه زمین بین دهقانان بوسیله پیشک
انداختن میان آنان (بهجهان) .

حقابه ، حقی نسبت به سهمی از آب قنات و
غیره .

حق القوابیه ، حقی که بمتولی املاک موقوفه
و یا زیارتگاه تعلق میگیرد .

حق السعی ، مداخل یا درآمد اتفاقی یا پاداش
مأموران در دوره صفویه .

* **حق السهم** ، حق المرتعی که در املاک اربابی
از طرف رعیت به ارباب پرداخته میشود
(تربت حیدری) .

حق الشرب ، حقی که به سهمی از آب رودخانه
تعلق میگیرد .

حق المرتع ، حقوق یا عوارض چراندن
حیوانات در چراگاه .

حق النظاره ، حقوقی که مخصوص ناظر
موقوفه است .

حق حراثه ، نوعی عوارض (دوره ایلخانان) .

حق رقبی [بضم را] ، حق انتفاع برای مدت
معین .

حق شفعه ، نگاه کنید به شفعه .

حق عمری [بضم عین] ، حق انتفاعی است
که بمدت عمر برقرار شده باشد .

حمامی ، گرمابه دار ، حقوقی که گرمابه دار
ده رادهند .

حما [بکسر اول] (متروک) ، زمین های
مشترک يك قبیله ؛ چراگاه های عمومی
واقع در پیرامون شهر که در آنها گله های
گااو کوسفند مردم میچرید؛ زمین های
مخصوصی که اسبان ذخیره قشون در آن
میچریدند .

حمازات [بکسر اول] ، مراعات اختصاصی که
در نواحی نهانند و کرج بچراندن گله های
خلیفه اختصاص داشت (تاریخ قم ، ص
۱۸۵) .

خ

رجیات ، نوعی مالیات (دوره آق قویونلو) .
خاص ، خاصه (متروک) ، خلاصه .

خالصه (جمع خالصجات) ، زمین های متعلق
بدولت ؛ (کردستان) زمینی که ارباب
آن را از تقسیم میان دهقانان و به
اصطلاح پیشک انداختن مستثنی میدارد .
خودرأسا آن را زراعت میکند [مترجم

عده خرمن‌های هر «جفت» یا «بنه» بنسبت مساحت آن فرق میکنند .

خرمن پا ، مراقب و باصطلاح «پنای» خرمن .
خرمن چلك [بکسرچ و فتح و تشدید لام] ،
محصولی که بی درنگ پس از برداشت غله
در زمین کارند (آذربایجان) .

خرمن کوب ، افزار یادستگاهی که با آن
خرمن کوبند .

خرمن کوبی ، حقی با دستمزدی که درپاره‌ای
از نواحی بابت کوبیدن خرمن بزارع
دهند .

خرمن سما ، جائی که خرمن‌ها را برای
کوبیدن در آنجا گرد کنند .

خره [بضم اول و کسر دوم] ، مدار یا گردش
آب که در مورد آبیاری بکار رود .

خره بندی ، تعیین «خره» یا گردش یا مدار
آب که از اصطلاحات آبیاریست .

خلامه چران [بفتح اول و کسر میم] ، چوپانی
که کله‌ای از بره‌های شیرخوار را با مادر -
هایشان می چراند (تربت حیدری) .

خلعت بها ، حقوق و عوارضی که به ازای
اعطای خلعت وصول میشود (دوره قاجاریه) .

خمس ، يك پنجم ، در اصل به يك پنجمی
اطلاق میشود که از «غنیمت» و «بنا بقول غالب
فقها» از «فی» کسر میشود . این خمس نیز
بنوبه خود به خمس تقسیم میشود که به حضرت
محمد [ص] و نزدیکان (یعنی خانواده)
او و تیمان و بینوایان و ابن السبیل تعلق می
گرفت . پس از رحلت پیغمبر [ص] در مورد
خمس که باور رسیده بود اختلاف عقیده
حاصل شد . بعقیده بعضی از فقها آن خمس

بجای خالصات کلمه فصیح خالصه‌ها را
بکار برده است] .

خان ، عنوانی که از باب تعارف بنام مردان
افزاینده (متروک) ؛ رهبرایل و عشیره .

خانه شمار ، خانه شماری ، مالیات خانوار ،
مالیات سرانه .

خراج [بفتح اول] (متروک) ، مالیات ، باج
مالیات ارضی ؛ خراج و لدا لاپ ، طرز وصول
خراج از اعراب قم که بوسیله آن کسانی
ضامن پرداخت خراج مؤدیان خراج
می شدند (تاریخ قم ، ص ۱۵۵-۶) .

خمرن [بفتح اول] (متروک) ، بازدید و از بیایی ؛
خرس کردن ، بر آورد ارزش محصول
(خاصه محصول خرما و انگور) .

* خردل ، يك هشتم شعبه (کردستان) .
خرده مالک (جمع ، خرده مالکین) ،
کسی که شريك ملك مشاع است ؛ مالک
خرده پا (در مقابل عمده مالک) ؛ ملك
مشاعی که دارای صاحبان متعدد دست و سهم
یا سهام هر يك مفروز یا غیر مفروزست ؛
ملك متعلق بيك تن خرده مالک [مترجم
بجای خرده مالکین ، خرده مالکان بکار
برده است] .

* خرسمیاه ، خری که در بیگاری بکار کشند
یعنی خری که رعیت باید بوسیله آن
سالی چند روز بر ایگان برای ارباب کار
کند .

* خرگ زدن [بفتح اول و دوم] ، بر لج کوبی
(مازندران) .

خرمن ، محصول یا غله‌ای که درو کرده و
برای کوبیدن بخرمن گاه آورده باشند .

(حتی اگر از اولاد فاطمه [ع] نباشند مشروط بر آنکه سادات مزبور اثنی عشری باشند) و نیز به یتیمان و بینوایان و راه نشینان تعلق میگیرد. دهندهٔ خمس میتواند نیم دوم را شخصاً بین کسانی که خمس با آنان میرسد تقسیم کند اما نیمی را که به «صاحب زمان» میرسد باید در زمان غیبت او به «مجتهد» پردازد و مجتهد نیز باید آن را میان سادات هاشمی (بشرط آنکه اثنی عشری باشند) و یتیمان و بینوایان و راه نشینان تقسیم کند (جامع عباسی، موزه بریتانیا شمارهٔ Add. 23578، ورق ۴۵ ب). لغت خمس نیز در متون دورهٔ پس از سلجوقیان دلالت میکند به نوعی مالیات یا عوارض امامی آن روشن نیست.

خوالسالار (متروک)، مأموری که متصدی سررشته‌داری دربار بود.

خوش نشین. آن عده از سکنهٔ ده که نه مالک بشمار میروند و نه زارع سهم‌بر. خوگردن [بروزن بو کردن]، و جین کردن (خراسان).

خیار، میوهٔ رسیده (گردو و مانند آن؛ تاریخ قم).

تختید، قطعه زمین (بیرجند).

خیش، گاو آهن، شخم زدن؛ (خوزستان). گاو آهن، شخم زدن، «جفت» بمعنی زمین بابا اصطلاح اطراف طهران «بنه».

۵

* ۱، غله (که از گاه جدا و پاک شده باشد، کرمان).

وادییگ [یائی که پس از با می آید برای

بورات پیغمبر و بزعم برخی به «امامی» می رسید که در ادارهٔ امور جانشین اوشده بود. بگمان ابوحنیفه با مرکب پیامبر موضوع این خمس منتفی شد و بعقیده شافعی پس از رحلت حضرت رسول اکرم [ص] بمصرف تأمین مصالح عمومی میرسد از قبیل مستمریهای سپاهیان و علوفه اسب‌های آنان و تهیهٔ اسلحه و ساختن دژها و پل‌ها و وظیفهٔ «قضات و ائمه». بنابراین ابوحنیفه حق خاندان نبی پس از رحلت او نسبت بخمس مورد بحث ساقط میشد. شافعی میگفت که این خمس همچنان برقرار بود منتهی فقط به خاندان بنی‌هاشم و خاندان عبدالمطلب میرسد و دیگر افراد خاندان قریش نسبت بآن حقی نداشته‌اند (نگاه کنید به ماوردی، «احکام»، ص ۲۱۸-۱۹). بعدها معنی کلمهٔ خمس و همچنین کلمهٔ زکوة در مذهب شیعهٔ اثنی عشری به مفهوم و شکل خاصی به کار گرفته شده است. بهاءالدین عاملی مینویسد که دادن «خمس» در موارد ذیل الزام دارد: (۱) «غنیمت» (۲) سنگهای معدنی (۳) آنچه غواصان از کف دریا بدست آورند (۴) اموال و املاک (۵) زمینی که از کافر «ذمی» خریده شده باشد (یعنی خمس زمین و بهای آن یا خمس عواید سالانهٔ آن) (۶) احجار طلا (۷) سود خالص حاصل از تجارت و زراعت یا هر پیشه و حرفهٔ دیگر. نیمی از عواید حاصل از خمس به صاحب زمان (یعنی امام غایب) تعلق دارد و نیم دیگر به ساداتی که سلسلهٔ اجداد ذکور آنان مستقیماً به هاشم میرسد

* **دالانه** ، باجی که هنگام برداشت محصول برای تأمین مخارج اسبان مالک گرفته میشود (کردستان).

* **دالوق** (متروك) ، ۴ طسوج یا يك ششم مثقال (خوارزمی ، ص ۶۲-۳).

* **دانگ** ، يك ششم هر قطعه ملك ؛ (كرمان) واحد آب مرکب از ۱۶ «جبه» یا ۲۴ ساعت آب ؛ (كاشمر) يك صد و چهل و چهارم آب يك فقات ؛ (کردستان) واحد ملك مرکب از ۱۶ اشیر.

* **داور** ، سنگی که درمرز قطعات مختلف زمین برای جدا کردن آنها ازهم قرار دهند (آبیانه).

* **دورز** ، تقریباً ۲۳/۷ یارد مربع [تقریباً ۲۱ متر] (لنگرود).

* **دوم** ، **دوهم** ، واحد سکه نقره (متروك).

* **دروازه** ، خرمن کوب (که تیغه ندارد و بوسیله خر یا گاو کشیده میشود و مردی بر آن می نشیند ، بیرجند).

* **دروگنی** ، حقی که بابت درو کردن از قراردنخ دوونیم درصد از مجموع محصول دروشده برای برزگران وابسته بیک «جفت» زمین وصول می شود (اصطهانات).

* **دروم** ، دروکننده .

* **دو [بفتح الف]** ، چوبی که در انتهای آن مهری قرار دارد و برای علامت گذاری غله نگار می رود (حسنو).

* **دست الداز (۹)** پاداش نقدی ، انعام (دوره قراقویونلو و صفویه).

* **دسعلج** ، هر گاه بخواهند دهقانی را از دهی برانند اجرة المثل کاری را که برای

نشان دادن کسره حرف ماقبل است و خوانده نمیشود] ، مأموری که وظیفه او استقرار عدالت از طریق محاکم عرفی بود (دوره قاجاریه) .

* **داره** ، داس دسته کوتاه (سمنان).

* **دارالاسلام** (متروك) ، سرزمین هائی که در تصرف مسلمین بود .

* **دارالحرب** (متروك) ، سرزمین های خارج از ممالک اسلامی که با مسلمین در جنگ بودند .

* **دارالسلطنه** ، پایتخت مملکت ؛ در دوره صفویه تبریز و اصفهان و قزوین را باین نام می خواندند .

* **دارمالانه** (متروك) ، مالیات خانه (کردستان) .

* **دارو** ، داس دسته بلند (حسنو) .

* **داروغه** ، پلیسی که مامور حفظ امنیت شهرها محله بوده و از بعضی جهات کار او شباهت بکار «محاسب» های قدیم داشته است (دوره صفویه) ؛ کدخدای ده یا عده ای از دهات (کردستان) .

* **داسه** ، خوشه یا کاهی که پس از پاک کردن کندم و جو در زمین خرمنگاه باقی میماند (طهران) ؛ سنبلک جو (بیرجند).

* **داغ سلاشغن** سطح آب را پائین بردن (مورچه خورت) ؛ آب رابه «مادی» انداختن (اصفهان) .

* **دالیه** (متروك) ، چرخ چاه .

* **دمازده زدن** ، در هم آمیختن و کوفتن علف های خشک با گل و لای برای نشا کردن بر لعل (مازندران) .

زارعت زمین انجام داده است باو می -
 پردازند و این را دسترنج خوانند .
 *دسك ، گله بز و گوسفند مرکب از ۴۰
 رأس (نریت حیدری) .
 دسور (متروك) ، ارزبایی مالیاتی ، دسور اصل
 توافق اصلی یا اساسی در مورد پرداخت
 مالیات ؛ دسور العمل ، ارزبایی مالیاتی ؛
 دفاتر دسور العمل ، دفاتر مربوط بدرآمد
 های مالیاتی (يك ناحیه و غیره) .
 دشت ، اراضی مزروع یا قسمتی از آن که
 در پیرامون ده واقع شده باشد .
 دشعبان ، از مأموران محلی ده که وظیفه او
 حفاظت مزارع دهقانان از زوربانی و دستبرد
 این و آنست ، در پاره ای از نقاط وی امور
 آبیاری را نیز سرپرستی میکند .
 *دنت [بضم اول] ، تیر چوبینی که کارد گاو
 آهن را با آن متصل کنند (حسنو) .
 دلدانه ، دلدانی ، قراردادی که بر حسب
 آن صاحبان بز و گوسفند آنها را برای
 چراندن بچوپانی برای مدت معینی می -
 سپارند و چوپان سالانه مقداری روغن و
 غیره بصاحبان بزها و گوسفندها می دهد
 و پس از انقضای موعده قرارداد این حیوانات
 را مطابق عده ای که روزاول تحویل گرفته
 بوده و بهمان سن و سالی که داشته اند بر
 می گرداند .
 *دوبگار ، زمینی که يك سال در میان کشت
 شود (اراك) .
 *دوس ، [بروزن قوس] خرمن کوب (فساوی
 ریز) .
 دوعشر ، نوعی مالیات با عوارضی که به املاک و

اراضی تعلق می گرفت (دوره صفویه) .
 *دوسله ، شانه ای که با آن خرمن را باد
 دهند و دارای دودندانه است (جوشقان) .
 دولاب ، چرخ آب .
 دون ، نارس (درخت گردو و غیره ، تاریخ
 قم) .
 *دویك كردن ، هرس کردن و پیراستن برگ
 های بوته خیار و قسمتی از آن را با خاك
 پوشاندن (جوشقان) .
 دهاقین ، جمع دهقان .
 دهدار ، كدخدا (خراسان) .
 دهقان ، كدخدا یا سرپرست ده که دارای
 زمین هایی بود که بارث باو رسیده بود و
 بعنوان محصل مالیات مأمور وصول مالیات
 دیوان بود ؛ مالک (متروك) ؛ روستائی
 و زارع ؛ (بلوچستان) زارع وابسته بيك
 «جفت» زمین (اما نه صاحب حیوانات
 بارکش) ؛ (خراسان) زارع وابسته بيك
 «جفت» زمین که مسؤول شخم زدن و بذر
 افشاندنست ؛ سردهقان ، زارعی که سر -
 پرست «دهقان» های يك «جفت» زمین است .
 دهنه جزول (جدول) ، مظهر قنات .
 ده ولیم ، عوارضی که شاید برای تأمین
 مخارج محصلان مالیات وصول میشد (دوره
 ایلخانان) .
 ده يك ، نوعی مالیات با عوارضی که به املاک و
 اراضی تعلق می گرفت (دوره صفویه) .
 *دیالانه ، باجی که هنگام نخستین بازدید
 مالک از مملک خود برای او وصول میشود
 (کردستان) .

زارعت زمین انجام داده است باو می -
 پردازند و این را دسترنج خوانند .
 *دسك ، گله بز و گوسفند مرکب از ۴۰
 رأس (نریت حیدری) .
 دسور (متروك) ، ارزبایی مالیاتی ، دسور اصل
 توافق اصلی یا اساسی در مورد پرداخت
 مالیات ؛ دسور العمل ، ارزبایی مالیاتی ؛
 دفاتر دسور العمل ، دفاتر مربوط بدرآمد
 های مالیاتی (يك ناحیه و غیره) .
 دشت ، اراضی مزروع یا قسمتی از آن که
 در پیرامون ده واقع شده باشد .
 دشعبان ، از مأموران محلی ده که وظیفه او
 حفاظت مزارع دهقانان از زوربانی و دستبرد
 این و آنست ، در پاره ای از نقاط وی امور
 آبیاری را نیز سرپرستی میکند .
 *دنت [بضم اول] ، تیر چوبینی که کارد گاو
 آهن را با آن متصل کنند (حسنو) .
 دلدانه ، دلدانی ، قراردادی که بر حسب
 آن صاحبان بز و گوسفند آنها را برای
 چراندن بچوپانی برای مدت معینی می -
 سپارند و چوپان سالانه مقداری روغن و
 غیره بصاحبان بزها و گوسفندها می دهد
 و پس از انقضای موعده قرارداد این حیوانات
 را مطابق عده ای که روزاول تحویل گرفته
 بوده و بهمان سن و سالی که داشته اند بر
 می گرداند .
 *دوبگار ، زمینی که يك سال در میان کشت
 شود (اراك) .
 *دوس ، [بروزن قوس] خرمن کوب (فساوی
 ریز) .
 دوعشر ، نوعی مالیات با عوارضی که به املاک و

طرفین رسد (دوره صفویه)؛ (اصطهانات)،
واحد آب .

رسم (متروک)، عوارض، حق العمل،
رسم الحرز، حق الزحمه‌ای که در قبال
ارزبابی محصول پرداخته می‌شد،
رسم المساحة، حق الزحمه‌ای که بمساح
در قبال مساحی پرداخته می‌شد،
رسم الوزاره، حقی که بوزیر پرداخته می‌شد.
رسومات (جمع رسم)، حقوق و عوارض،
آنچه از محصول برای پرداخت مزد مأموران
محلّی مانند کدخدا و دشتبان و حمام‌سی
و آهنگر و نجار و غیره کسر می‌گردد.
*رض، رشن، [بفتح ر] گردش یا مدار آب
که از اصطلاحات معمول آبیاریست (سمر
و قسمت مرکزی ایران).

*رشفه، [بر وزن دسته]، یک دسته گاو مرکب
از ۱-۱۲ رأس که برای لگد کردن غله
بهم بندند (سیستان).

رعایا (جمع رعیت)، دهقانان .
رعیت، اتباع پادشاه (متروک)؛ دهقان و
کشاورز .

*رعیت بخش، زمینی که هر سال میان
دهقانان برای زراعت توزیع شود (فارس).
رقبت، رقبه (جمع رقبات)؛ رقباء الارض،
خاک و همچنین حق مالکیت نسبت بخاک
(نگاه کنید به وان برجم، مالکیت ارضی
Van Berchem, La propriété
territoriale, p. 32, n. 1).

از زمان صفویه بعد در زبان فارسی «رقبه»
بمعنی یک عده ده واقع در یک «بلوک» یا
ناحیه و مخصوصاً دهاتی که مجموعاً تشکیل
املاک موقوفه و خالصه را میدهد بکار رفته
است .

دیم، زراعت غیر آبی یعنی زراعتی که فقط
بازان آن را عمل می‌آورد .

دیمی، آبیاری نشده.

دینار، واحد سکه طلا که در زمان قاجاریه
«تومان» جایگزین آن شد و گاه آن را
«اشرفی» خوانند (متروک)؛ یک هزارم یک
«تومان» .

دینار رایج، (متروک) دیناری که رواج
دارد .

دیوان (متروک)، دفاتر عمومی برای ثبت
درآمد و هزینه، خزانه‌داری، وزارتخانه،
دولت (یعنی متعلق بدولت).

دیوان الشا، اداره‌ای که از طرف شاه اسناد
رسمی صادر می‌کرد (دوره پیش از مینو).

دیوانی (متروک)، متعلق بدولت (اراضی
دولت).

ذ

ذراع، مقیاس طول تقریباً برابر یک کز.
ذرت شکن، کسی که ذرت را درو می‌کند.
ذمی (متروک)، عضو متعلق بجامعه مورد
حمایت مسلمین یعنی یهود و نصاری یا
صابئین. زرتشتیان بمعنی صحیح کلمه
«ذمی» نبودند اما این لغت در صدر
اسلام تعمیم یافت و شامل حال آنان نیز
شد .

ر

راهدار، نگهبان راه (دوره ایلخانان و
قاجاریه).

رخت، تیر گاو آهن .

رسد، سهم مالیاتی (تاریخ قم، ص ۱۴۳)؛
سهمی که بموجب عقد مزارعه بیکسی از

بر میوه هائی که برای خوردن عمل آورده باشند و بر میوه هائی دیگر (مخصوصاً نظیر انگور و خرما)، شتر، گاو، بز و گوسفند و حیوانات اهلی و زر و سیم و مال التجاره تعلق میگیرد و زکوة هر کدام از اینها را نصابیست. مال زکوة بحکم آیه ۶۰ از سوره نهم قرآن مخصوص طبقات معینی از مردم است (بر خلاف فی و غنیمت زکوة شامل حال خاندان رسول نمیشود). امروز روز در کردستان اصطلاح «زکوة» بمالی اطلاق میشود که دهقانان به ملای محل می پردازند.

زکوة الفطر، فطره ایست که در آخر رمضان و در شب عید فطر مستحقان را دهند.

* زنجی [یکسر اول] (بیرجند)، نگاه کنید به کروش.

* زهی [بضم اول] (سیستان)، نگاه کنید به کروش.

* زوج (خراسان)، یوغ گاو، «جفت» بمعنی زمین یا باصطلاح طهران «بنه»؛ مقیاس آب.

* زوئی، لوله یا تنبوشه ای که آب جوی یا نهر از میان آن جاریست؛ همچنین نگاه کنید به کول.

زه کشی، خشکاندن آب زمین.

* زینه، محصولات زمستانی (بیرجند).

س

ساباط، دمورد انگوری بکار میرود که روی تاک یا داربست چوبین عمل آورده

رهم، کله بز و گوسفند؛ (تربت حیدری) چنین گله ای که مرکب از ۶۰ رأس باشد. * رهی [بفتح را]، شیار یا نهری که آب آن را پوشانده باشد؛ جوی و نهر میان نی زار (سیستان).

* رنه کردن [بفتح را و کسرتون]، شخم زدن زمین برای آیش (خوزستان).

* روال [بفتح اول]، زمین هائی که ایلات از میان آنها و از راه هائی که بحکم سنت تعیین شده است میگذرند (فارس).

* رهن [بضم اول]، پیمانه کوچکی که غله را در آن ریزند (قشقای).
ریاع، از زیاب محصول (دوره صفویه).

ریع کردن [بفتح اول]، زیاد شدن غله * ریون کردن [یکسر اول]، نفوذ کردن آب از نهری به نهری دیگر (جوشقان).

رئیس، سروسالار و رهبر، کدخدای ده، کدخدای محل و غیره، در دوره سلجوقیان «رئیس» یکی از مقامات مهم محلی بشمار میرفت.

ز

زارع (جمع آن زارعین)، معنی عام این کلمه کشاورز و بزگزرو دهقان است و در هشترودمعنی زارع سهم بر میباشد.

زر خرید، هنگامی که کسی «اعیان» خالصه ای را میخرد (که درین صورت زمین یا عرصه آن همچنان خالصه باقی میماند) نام آن مبدل به «زر خرید» میشد (اواخر دوره قاجاریه).

زرعیم، زارع (بلوچستان و کرمان).

زکوة، آنچه بحکم شرع درویش و مستحق را دهند و این کار بر مسلمین فرض است و زکوة

باشند .
 ساجوق ، حقوق و عوارض مخصوص پذیرائی
 (دوره آق قه یونلو) .
 ساحلو [باشباع ضمه واو] ، وجوهی که
 ده نشینان کرگان برای ایمن ماندن از
 تجاوزات ایل یموت بآنان دهند .
 * سالار (خراسان) ، کشاورزی که وابسته
 به «صحرا»ست و وظیفه او عبارتست از
 آبیاری و وجین کردن و کوددادن زمین؛
 سرسالار ، رئیس دسته‌ای از «سالاران» .
 سبب ، علت خاصی که حق وراثت معلول
 آنست .
 سبد (ورزقان) ، پیه‌انه ای که تقریباً در
 حدود ۱۰ من اهر گنجایش دارد .
 سبزبان (بیرجند) ، نگاه کنید به
 دشتبان .
 سدس [بضم اول] ، نوعی مالیات و عوارض
 (متروک) .
 سر آبیار ، نگاه کنید به آبیار .
 سرانه ، مالیات سرانه .
 * سر بند ، سرچوپان (قسمت مرکزی
 ایران) .
 * سر بنه ، دارنده يك «بنه» زمین (طهران) .
 سرپرست ، کسی که از طرف دولت دسته‌ای
 از ایلات و عشایر را اداره کند .
 سر جفتی ، عوارضی که مالک بابت هر «جفت»
 زمین میگیرد (علاوه بر گرفتن سهم خود
 که بابت محصول از رعایا میگیرد) .
 سرجه [بروزن پرده] ، کاسه مسین گردی که در
 ته آن سوراخی است و این کاسه را در کاسه
 بزرگتری که پراز آبست قرار میدهند
 و بمنوان ساعت آبی از آن استفاده میکنند؛

واحد آب (نگاه کنید به ضمیمه دوم
 کتاب) .
 سرچرخ ، مالیاتی که بابت چاه وصول شود
 (دوره قاجاریه ؛ جنوب ایران) .
 سرحد ، گذشته ازین که بمعنی مرز
 مملکت است در مورد نواحی ای بکار میرود
 که هنگام تابستان ایلات بآن کوچ
 می کنند یعنی نواحی ای که در سرحد
 منطقه عشایری قرار گرفته و دارای هوای
 خنک است (قشقایی و خمسه) .
 سرخانگی ، مالیات خانه (دوره قاجاریه) .
 * سردار ، رئیس ایل ، مالک (بلوچستان و
 سیستان ؛ مقایسه کنید با بار تولد « حقوق
 دوره ساسانی » ، Zum Sassanidischen,
 11,23,24)
 سردهقان ، نگاه کنید به دهقان .
 * سر دهقانی ، سالی يك روز بیگاری کردن
 دهقانان صحرا برای سردهقان (خراسان) .
 سر رشته دار ، مأمور جزء مالیات (دوره
 قاجاریه) .
 سر زعیم ، مردی که دارای يك گاوست
 و يك « جفت » زمین را زراعت میکند
 (بلوچستان) .
 سرسالار ، نگاه کنید به سالار .
 * سر سالاری ، سالی يك روز بیگاری
 کردن « سالاران » برای « سر سالار »
 (خراسان) .
 سرشمار ، سرشماری ، مالیات سرانه .
 * سر طاق ، کسی که مأمور توزیع آب
 قناتست (نی ریز) .
 سرغو [بفتح اول] ، نوعی عوارض (دوره آق
 قویونلو) .

باشند .
 ساجوق ، حقوق و عوارض مخصوص پذیرائی
 (دوره آق قه یونلو) .
 ساحلو [باشباع ضمه واو] ، وجوهی که
 ده نشینان کرگان برای ایمن ماندن از
 تجاوزات ایل یموت بآنان دهند .
 * سالار (خراسان) ، کشاورزی که وابسته
 به «صحرا»ست و وظیفه او عبارتست از
 آبیاری و وجین کردن و کوددادن زمین؛
 سرسالار ، رئیس دسته‌ای از «سالاران» .
 سبب ، علت خاصی که حق وراثت معلول
 آنست .
 سبد (ورزقان) ، پیه‌انه ای که تقریباً در
 حدود ۱۰ من اهر گنجایش دارد .
 سبزبان (بیرجند) ، نگاه کنید به
 دشتبان .
 سدس [بضم اول] ، نوعی مالیات و عوارض
 (متروک) .
 سر آبیار ، نگاه کنید به آبیار .
 سرانه ، مالیات سرانه .
 * سر بند ، سرچوپان (قسمت مرکزی
 ایران) .
 * سر بنه ، دارنده يك «بنه» زمین (طهران) .
 سرپرست ، کسی که از طرف دولت دسته‌ای
 از ایلات و عشایر را اداره کند .
 سر جفتی ، عوارضی که مالک بابت هر «جفت»
 زمین میگیرد (علاوه بر گرفتن سهم خود
 که بابت محصول از رعایا میگیرد) .
 سرجه [بروزن پرده] ، کاسه مسین گردی که در
 ته آن سوراخی است و این کاسه را در کاسه
 بزرگتری که پراز آبست قرار میدهند
 و بمنوان ساعت آبی از آن استفاده میکنند؛

(کردستان)

سلطان ، پادشاه . در قرآن «سلطان» بمعنی قدرت است و در حدیث نیز این لغت بهمین معنی بکار رفته . «سلطان» نخستین بار در قرن چهارم هجری بمعنی پادشاه مقتدر یا فرمانروای مستقل ناحیه معینی بکار رفته (نگاه کنید بمقاله «سلطان» از مقالات دایرة المعارف اسلام) . در دوره صفویه اصطلاح «سلطان» بمعنی فرمانده قشون بکار رفته و بعدها بازم معنی این لغت تنزل یافته و در دوره قاجاریه بصاحب منصبی اطلاق شده که از حیث مقام و منصب تقریباً نظیر «کاپیتان» اروپائیان بوده است [امروز روز بجای سلطان اصطلاح «سروان» معمول است].

سلف ، سلم ، [هر دولت بر وزن کسلم] که بموجب آن خریدار و جوه مورد تعهد را از پیش بفروشنده می پردازد و فروشنده متعهد میشود که جنس مورد معامله را پس از انقضای مدت معین بخردار تحویل دهد .

سلمانی ، حق و دستمزدی که به سلمانی ده پردازند .

* سگمار [بضم اول] ، یکی از کشاورزانی که باهم تشکیل يك دسته را میدهند و معمولاً عدد آنان چهارتن است و این عده وابسته به يك «بنه» یا يك «جفت» زمین اند و يك هشتم محصول میان آنان تقسیم میشود (عقیلی) .

* ستنی [بفتح اول و دوم] ، باجی که از قرار هر رأس گاو بالغ بر يك من تیریز محصول است و به «خان» می پردازند (ممسنی) .

سر قفلی ، حق تصرف (کازرون) .

* سرك ، [بفتح اول و دوم] منفذی که در نهر یا جوی احداث کنند تا آب از آنجا بزمینی که باید آبیاری شود جاری گردد .
سرگار (دوره صفویه) ، دستگاه اداری ؛ حساب ، مبلغ .

سر کرده ، رئیس ایل یا عشیره .

سر کرده اتقایی ، دستگاهی که عهده دار اداره امور املاک خالصه و املاک موقوفه ای بود که تولیت آن با پادشاه وقت بود (دوره صفویه ؛ نگاه کنید به تذکره - الملوك ص ۷۴ ببعد) .

* سرمرزی ، محصولاتی که در حاشیه و پیرامون کشت زار خربوزه کارند . (برخوار) .

سر میراب ، رئیس میرابها .

* سرك [بفتح اول] ، پارچه ای که دسته های گندم و جورا در آن گذارند و بخرمن گاه حمل کنند (سیستان) .

* سفال (کرمان) ، نگاه کنید به سی فال .
سفره بها ، باجی که برای برپا کنندگان ضیافت از مردم میگرفتند (دوره آق قویونلو و صفویه) .

سفیدبری (سیستان) ، نگاه کنید به شغوی .

سکنی ، حق السکنی .

سلامانه ، سلامی (متروك) ، مالیاتی که بمناسبت بارعام پادشاه یا بسبب دریافت خیر سلامت او پردازند .

* سلامانه ، حقوق و عوارضی که برای مباشر یا مستأجر بمناسبت نخستین بازدید که از ده میکند از دهقانان گرفته میشود

* شاخ‌شماری ، مالیات گاو و کوسقند
(بختیاری).

شعوی ، محصولات زمستانی (کندم و جو
و غیره).

شحنه (متروک) ، حاکم نظامی ، مأموری
که از طرف پادشاه عهده‌دار اداره دسته‌ای
از ایلات و عشایر بود .

شریعت ، قوانین شرعی اسلام.

شعیر ، يك سوم حبه (متروک)؛ (کردستان)

۸ خردل يابك شاتزدهم دانك ؛ (زرنده
ساوه) از مقیاسات آب

شفعه [بضم اول] ، حق شفعه ، [دهرگاه

مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترك
باشد و یکی از دو شريك حصه خود را بقصد بیع
بشخص ثالثی منتقل کند شريك دیگر حق
دارد قیمتی را که مشتری داده است باو
بدهد و حصه میبعه را تملك کند . این
حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع
می‌گویند ، قانون مدنی ، ماده ۸۰۸ [۱۰۸۰]
شفیع . نگاه کنید به شفعه .

شکار (متروک) حق شکار (بامحتملاً ساز و
برک شکارانگیزان) .

* شکرته [بکسرشین و تاو فتح کاف] ، غله‌ای
که برانگان برای مالک کاشته و برداشته
و کوبیده باشند (نواحی عرب نشین
خوزستان).

شلان بها [بکسرشین] (متروک) ، مالیاتی
که بمناسبت اعیاد و وصول شود .

* شلکه [بفتح اول و سوم و کسر دوم] ، شلکه ،
[بفتح اول و سوم] جایی که آب نهر یا جوی
را از آنجا بزمن‌های زیر کشت جاری
کنند (کردستان).

* سنگجی [بفتح اول و سوم] ، دامنه تپه را
بصورت پلکان در آوردن یا «تراس‌بندی»
دامنه تپه بمنظور زراعت (بیرجند) .

سوار [بضم اول] ، ساحل رود (تاریخ قم) .
سواری [بضم اول] ، باج‌هائی که بصورت
هدایا گرفته میشد (دوره ایلخانان
ناصرویه) .

سواقی [بضم اول] (متروک) ، برکه ها ؛
جویها و نهرها ؛ قنات‌ها .

* سورانه ، وجهی که زارع برای گرفتن
اجازه ازدواج بمالك میدهد (کردستان) .

سورسات ، تهیه خواربار (دوره قاجاریه) .
* سوز برمی [سبز برک؟] (سیستان) ،
نگاه کنید به صیفی .

* سوم [بر وزن قوم] ، برنج شلتوک دار
(مازندران) .

سویں [بروزن خمین] ، محصولی که دیر
کاشته باشند (فسا) .

سه بگار ، نگاه کنید به سه آیش در ذیل
لغت آیش .

* سهم ، (بیرجند) ۲۴ ساعت آب .

* سیاه بخش ، زمین‌هائی که برای کشت
بطور دائم بین رعایای سهم بر تقسیم
شود (فارس) .

* سی فال ، کاهی که نکوبیده یا خرد
نکرده باشند (جوشقان و کرمان) .

سیورغال ، زمین یا عواید زمین که بجای
حقوق یا بعنوان مستمری بکسان بخشند
(دوره قراوقوبونلو تا قاجاریه) .

ش

* شاخانه ، باجی که بابت مواشی گیرند
(کردستان) .

* شن [بفتح اول و دوم] (حسنو)، نگاه کنید به چهارشاخ .
 * شن [بفتح اول] (کردستان)؛ نگاه کنید به چهارشاخ .
 شولات ، زمین نرم .
 * شومی ، يك بغل غله که چاه خو و دشعبان هنگام برداشت و پیش از کوبیدن غله بردارند و آن عبارت از ۵-۶ من تبریز غله است .
 * شیب : شیب کردن (خراسان)، نگاه کنید به پینه زدن .
 شیخ ، رهبر دسته‌ای از عشایر عرب ؛ رهبر یکی از فرقه‌های مذهبی .
 * شیله ، شیاری که در دامنه تپه برائس بارندگی پدید آمده باشد (کرمان) .
 * شی میش ، گاو آهن (سیوند) .

ص

صاحب جمع (متروک) ؛ مأمور «تشخیص» مالیات .
 * صاحب کار ، مباشر (تربت حیدری) .
 صادر (جمع آن صادرات یا صادرات) ، مالیات فوق‌العاده (دوره صفویه تا قاجاریه) صافیه ، نگاه کنید به صوافی .
 صحرا (خراسان) ، چند «جفت» یا «بنه» که باهم تشکیل یک دسته و یک واحد زراعتی را دهند .
 * صحرا دار ، زارعی که قسمتی از زمین واقع در «صحرا» را زراعت کند (خراسان) .
 صدر ، در سلسله مراتب مذهبی بمقامی اطلاق میشود که از پاره‌ای جهات شبیه مقام «مفتی» است (دوره صفویه ؛ نگاه

کنید به تذکره الملوك ، ص ۱۱۱) ؛
 صدر اعظم ، وزیر اعظم ، نخست‌وزیر (دوره قاجاریه) .
 * صدقه ، آنچه بحکم شرع بدرویش و مسکین دهند در راه خدا (نگاه کنید به زکوة)؛ آنچه از پیش خود (نه بحکم شرع) درویش رادهند .
 صدور ، جمع صدر .
 صلح ، در اصطلاح قانون به بیمانی اطلاق میشود که بر حسب آن دعوائی را حل و فصل میکنند، سازش و توافق (نگاه کنید به ص ۳۶۶)؛ (متروک) بیمان تسلیم .
 صوافی (جمع آن صافیه؛ متروک) آن قسمت از غنایم که با امام میرسید و از دیگر غنایم که میان غازیان تقسیم میشد ممتاز بود؛ املاک خالصه (مقایسه کنید با ابن واضح، تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بلاذری، ص ۲۷۲) .
 صیفی ، محصولات تابستانی و سبزیجات (یعنی محصولی که بهنگام تابستان کاشت و در فصل پاییز برداشت کنند) .
 صیفی‌کاری ، زراعت محصولات تابستانی و سبزیجات .

ض

ضابط ، محصل مالیات ، ممیز یا مفتش حساب، مباشر .
 ضریبه ، ضریبی یا عوارضی که برای تسعیر مالیاتی که در يك جا تعیین اما در جای دیگر پرداخته شده باشد برقرار و معمول است (تاریخ قم ، ص ۴۲-۴۱ ؛ این اصطلاح در مدارک دوره سلجوقیان و احتمالاً بهمان معنی دیده میشود) .

وغارت بدست پادشاه بادیوان منی افتاد ،
املاك متعلق بیادشاه که بضبط و تصرف
دیگران درآمده باشد ، اشیاء کم شده ،
واملاك مالکان غایب (دوره ایلخانان ، نگاه
کنید به مینوی و مینورسکی ، تشریح
مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ، ج. ۱ ،
ص ۷۷۴) .

ع

عامل ، محصل مالیات (از لغات متروک) ؛
در روزگار قدیم عامل بزرگترین مأمور
دارائی شهرستان بشمار میرفت ، در مقابل
امیر که بزرگترین مأمور نظامی بود . در
عقد « مزارعه » عامل بکسی اطلاق
میشود که مالک ، قطعه زمینی برای مدت
معینی در اختیار او میگذارد تا آن را بر اساس
سهم های معینی از محصول که باید بین
طرفین تقسیم شود زراعت کند .

عبره [بکسراول] ، (متروک) ، ارزیابی
محصول که بوسیله معدل گرفتن از چند
سال معین صورت گیرد (مقایسه کنید با
خوارزمی ، ص ۶۱) .

عجر [بفتح اول] ، کسری مالیات (تاریخ
قم ، ص ۳۱ ، ۱۹۰) ؛ مقدار مالیاتی که
از مؤدیان مالیات یک ناحیه برای جبران
کد بود مالیاتی که برعهده مؤدیان غایب
بود وصول میکردند (تاریخ قم ، ص ۱۴۴) .

عجم ، (متروک) ، غیر عرب ، ایرانی .
عرف ، مقابل شرع ، قوانین غیر شرعی
و عادی و معمولی .

عمر ، یک دهم ، بطور کلی عشر بتمام
محصولات زمینی تعلق میگرفت اما در

ضیاع (متروک ، جمع ضیعت) ، املاك .

ط

* طاس ، ۶ ساعت آب (بیرجید) .
* طاسه ، کاه خوشه ای که پس از پاک کردن
غله در خرمن گاه باقی ماند (جوشقان) .
طاق ، نهال بی شاخه (تاریخ قم ، ص ۱۱۰) ؛
واحد آب (نگاه کنید به ضمیمه دوم) .
طاق ، حداکثر مالیاتی که میتوان از یک
زمین گرفت .

* طاقه ، ۱۲ ساعت آب (بیرجند) .
* طسق [بکسراول] ، نگاه کنید به طسق .
[بفتح اول] .

طسق [بفتح اول] ، صورت مالیاتی (تاریخ
قم) ؛ سهمیه مالیاتی که بحبوبات (بسر
حسب جریب) تعلق میگرفت (خوارزمی ،
ص ۵۹) .

طسوج [بفتح اول و تشدید دوم] (متروک)
یک بیست و چهارم مثقال (خوارزمی ، ص
۶۲) ؛ وزن دودانه از دانه های جو: (دوره
ایلخانان) سکه ای از مسکوکات (۹) .

طعمه [بضم اول] ، نیولی که از محل خالصه
های دیوان میدادند (دوره پیش از
سلجوقیان) .

* طناب [بفتح اول و تشدید دوم] مساحتی
از زمین که معادل $\frac{1}{8094}$ جریب
باشد .

* طنابدار ، دارنده یک طناب .
طیارات [بروزن سیارات] ، (۹) نوعی مالیات
فوق العاده یا محتملاً عوارض راهداری که
در دروازه شهر وصول میشد (دوره سلجوقیان) ؛
عواید حاصل از املاکی که بعلت بی وارث
بودن مالک یا بر اثر ضبط و توقیف یا نهب

عمال ، جمع عامل .
عمده مالك (جمع ، عمده مالکین) ،
مالکی که دارای املاك بزرگ است ، در
مقابل خرده مالك ، [درین کتاب مترجم
بجای عمده مالکین جمع فارسی یعنی
«عمده مالکان» را بکار برده است]
عمری [بر وزن کبری] ، رجوع کنید به
حق عمری .

عوارض ، عوارضات ، در اسناد متعلق بقرن
پانزدهم و شانزدهم میلادی بقبارت «عوارضات
حکمی و غیر حکمی» برمیخوریم که ظاهراً
بمعنی «عوارضی که بر طبق فرمان یا چیز
آن مطالبه میشود» میباشد .
عوامل ، و آن عبارتست از خاک و آب و بذر
و کاوکار که در مقدمه زارع منظور می شود .

غ

*غریبه ، زارع بی زمینی که با زارع سهم بر
دارای حقوق متساوی نیست (هشترود) .
غلام (متروک) ، بنده خاصه غلام ترک سپاهی .
غلق [بر وزن بلوغ] ؛ عوارض که برای
پذیرائی مأموران رسمی گرفته شود .
غنیمت ، بمعنی تمام چیزهاییست که از
دشمن گرفته شود و اعم است از اسیران و
زنان و بیچکان و زمین ها و اموال منقول
که در جنگ بزرگ از خصم گیرند . بنا
بمعمول مسلمین يك پنجم این ها به خدا تعلق
داشت و به پنج حصه متساوی میان حضرت
محمد [ص] و نزدیکان او (یعنی اهل بیت
وی) ، یتیمان ، بینوایان و ابن السبیل تقسیم
میشد و مجوز این کار در سوره ۸ [انفال]
آیه ۴۱ مذکورست که پس از غزوه بدر
نازل شد (نگاه کنید به ۴۵). قواعد

بین فقها اختلافست درین که کدام
محصولات از پرداخت عشر معافاند و نیز
در مورد نصاب عشر میان فقیهان اتفاق آراء
وجود ندارد. نرخی که بر حسب آن میبایست
عشر وصول شود مختلف و عبارت بود از نیم
دهم ، يك دهم ، يك و نیم دهم و مضاعف
عشر . بطور کلی در صدر اسلام از زمین -
هائی که با آب جاری مشروب میشد يك دهم
و از زمین هائی که با وسایل مصنوعی آبیاری
میکشت نیم دهم بعنوان عشر می گرفتند و
مجوز این عمل را میتوان در معامله ای که
حضرت محمد [ص ع] با مردم پیشه کرد سراغ
کرد (نگاه کنید به ولهاوزن «با داشت ها»
J. Wellhausen, Skizzen und
Vorarbeiten, Berlin, 1884 - 9, iv.
130).

معمولاً عشر را مسلمین می پرداختند (اما
نگاه کنید به ص ۶۳ بعد کتاب) . زمین
عشری زمینی بود که «عشر» می پرداخت
در مقابل زمین خراجی که «خراج»
می پرداخت (برای اطلاع از اختلاف معانی
این دولت نگاه کنید به ص ۶۸ بعد و
همچنین به لاک گارد ، ص ۷۲ بعد) .
اصطلاح «عشر» نیز در مورد زکوة و صدقه
بکار میرود .

غصیر ، يك دهم قفیز یا ۳۶ ذرع مربع
(تاریخ قم ، ص ۱۰۹ ؛ مقایسه کنید با
خوارزمی ، ص ۶۷) .

غلفه [بفتح اول و دوم] ، مالیاتی که برای
تهیه خوراك عمال حکومت وصول میشد
(دوره تیموریان و صفویان) .

غلوفه [بضم اول] ، مالیاتی که برای تهیه
غلوفه مأمورانی که از دهات عبور میکردند
وصول میشد (دوره ایلخانان تا قاجاریه) .

فرایش [بفتح اول] ، نگاه کنیده فرش .
فرزه [بکسر اول و سوم] ، مقیاس آب
(اردستان) .

* فرش [بکسر اول و فتح دوم] ، فریش
[بکسر اول و فتح دوم] غله‌ای که بذر
آن را زود کاشته باشند (خراسان) .

فرع‌خیز ، سهم مجانی آب که بکدخدا
اختصاص داده شود (تربت حیدری)

فی* [بفتح اول] ، در اصل بمعنی تمام
چیز هائیکست که از دشمن گرفته شود

(مقایسه کنید باقدامه ، کتاب الخراج)
اما بطور کلی فی بمعنی تمام چیز هائیکست

که میتوان « بدون جنگک » از کفار
گرفت یعنی فقط بیجزهائی اطلاق میشود

که میتوان بمسالمت گرفت و از « غنیمت
جدا کرد . فی اعم بود از زمینی که

سکنه آن بموجب عهدنامه‌ای تسلیم شده
بودند . چنین سرزمین « بخدا و رسول او

تعلق داشت » (بخاری ، الجامع الصحیح ،
چاپ لیدن Krehl und juynboll ,

Leyden, 1862-1908, ii. 294).
بنا بر « تعریفات » علی بن محمد جرجانی:

« الفی ما رده الله تعالی علی اهل دینه من
اموال من حالفهم فی الدین بلا قتال اما

بالجلاء او بالمصالحه علی جزیه او
غیرها » . (فی چیزیکست که خداوند

متعال از مالی که متعلق بیکی از مخالفان
دین اوست عاید پیروان دین حق میکند

اما نه از راه جنگ بلکه بسبب قرار یا
عهدنامه تسلیم به ازای (تعهد پرداخت)

جزیه یا چیز دیگر) ، (چاپ فلوکل ،
ص ۱۷۷) . بنا بگفته بسیاری از فقها

تقسیم این یک پنجم و چهارپنجم مابقی
غنائیم که تفصیل آن بر حسب شعائر و آداب

مختلف مذهبی بیان شده است فقط در
جزئیات فرق میکند . فتوحات دامنه دار

مسلمین آنان را ناگزیر کرد که در طرز
بکار بستن نظریه « غنیمه » تغییراتی دهند

بخصوص در مواردی که موضوع غنائیم
زمین بود . راه ورسم اولیه تقسیم چهارپنجم

غنیمت (باستثنای خمس) میان فاتحان
اندکی تغییر یافت اگرچه فقها گرفتار

این مسأله بودند که چگونه باید روش
عملی تقسیم غنائیم را با نظریات شرعی

تطبیق و تعریف کرد تا در نتیجه بتوان اعمال
زعمای قوم را موجه دانست . در واقع چنین

می نماید که راه ورسم کلی باین صورت در
آمد که تمام سرزمین های مفتوح را (اعم از

آنچه بشمشیر تسخیر شده بود یا با صلح و سلم) در
حکم زمین های فی بشناسند (همچنین

نگاه کنید به ص ۶۲ بعد این کتاب) .
ف

* فاریاب [بکسر را] ، زراعت دیسم
(خوزستان) . (وسیله موتوری که آبراز

رودخانه بزمین مرتفع زراعتی اطراف رساند
نیز فاریاب گویند) .

* فایز ، صیفی کاری و سبزی کاری (سیستان) .
* فنا [بفتح اول] سنگ نوك تیزی که

برای تقسیم آب بین مجاری مختلف بکار
میرود (سمنان) .

فقوی ، رأی قضائی یا شرعی که از طرف
« مفتی » صادر شود .

فدان [بکسر اول و تشدید دوم] (متروک) ،
مقیاس سطح .

خمس فی^۱ به پنج قسمت متساوی تقسیم و مانند خمسی که از غنیمت کسر میشد به پنج دسته از وظیفه خوران اختصاص می یافت. مبنای این کار قرآنست (سوره ۵۹، آیه ۵-۷). در میان فقها راجع به تقسیم چهار پنجم دیگر اختلاف بوده است. بمقیده برخی این چهار خمس میبایست توسط «امام» صرف لشکر شود و حال آنکه بعضی دیگر را عقیده برین بود که میبایست در راه مصالح عمومی من جمله حقوق و مقرری سپاهیان صرف شود (ماوردی، احکام، ص ۲۱۹). کسانی که استحقاق دریافت فی^۱ را داشتند غیر از کسانی بودند که مستحق گرفتن عواید «صدقه» بودند (نگاه کنید بهمان کتاب، ص ۲۱۹-۲۰ و همچنین به واقدی، کتاب المغازی، درموزه بریتانیا بنشانه Or. 1817، ص ۱۰۰). زمین فی^۱ بردنوع بود، زمینی که سکنه آن از حق مالکیت خود بموجب پیمان تسلیم دست کشیده بودند و زمینی که بموجب شرایط پیمان تسلیم بسکنه آن حق مالکیت داده شده بود. در مورد نخستین سکنه زمین تنها از حق انتفاع زمین بهره میبردند. قدیم ترین نمونه این روش در ادوار اسلامی عبارتست از قضیه خیبر که پیغمبر اکرم [ص] به یهود اجازه داد که زمین را به ازای نیمی از محصول زمین و نخلهای آن زراعت کنند (ابن هشام، سیره النبی، چاپ فلوکل، ص ۷۶۴؛ فتوح البلدان بلاذری، ص ۲۷). ابن اسحق مینویسد که خیبر فی^۱ مسلمین شد. از سوی دیگر

یهودیان فدک بر حسب شرایط تسلیم از حق مالکیت خود نسبت به نیمی از اراضی خود دست کشیدند و این زمین ها «خالصه» پیغمبر اکرم [ص] شد (ابن هشام، ص ۷۶۴؛ همچنین نگاه کنید به بلاذری، ص ۲۹). ضمناً یهود حق مالکیت خود را نسبت به نیم دیگر از اراضی حفظ کردند زیرا هنگامی که بعدها عمر آن را از فدک بیرون راند بهای متصفانه نیمی از زمین ها را با آنان پرداخت (بلاذری، ص ۲۹). همچنین آورده اند که املاک بنی نضیر «خاصه» پیغمبر [ص] شد و او این ها را میان «مهاجرین» اولیه تقسیم کرد (ابن هشام، ص ۶۵۳). بلاذری مینویسد که پیغمبر [ص] قسمتی از این املاک را برای ابوبکر و دیگران تعیین کرد (ص ۱۸).

* فیمان [بروزن پیمان]، ۳/۰۲۵ متر مربع (نی ریز).

* فین بفتح [اول]، ۲۰ دقیقه آب (نی ریز).

ق

قاضی، داوری که در تمام مسائل قضائی اعم از جنائی و مدنی بر طبق احکام «شریعت» رأی میداد. بهرور دهور حل و فصل مسائل قضائی و ارجاع آنها به محاکم شرع محدود شد تا سرانجام کار بجائی رسید که فقط مسائل شخصی در آنها مطرح میشد و بسایر دعاوی محاکم عرفی رسیدگی میکردند و آئین دادرسی و صدور رأی این محاکم بوسیله مقررانی که محاکم «شرعی» وضع کرده بودند محدود نمیشد.

قرق ، شکارگاههای مخصوص سلطنتی .
قریه ، ده وروستا (نگاه کنید به ص ۳۷ ،
حاشیه ۲) .

قرنی [بفتح اول] ، آب فئات (ومانندآن)
که از طبقه عمیق آب دارزمین بیرون آید .
قسمت (متروک) ، نگاه کنید به معامله .
اصطلاح «قسمت» محتملاً بمعنی عوارضی
بکار میرفته که برای مصارف
فوق العاده ویا برای تأمین مخارج دیوان
و غیره وصول میشده است .
* قسی [بفتح اول] (= قلیل) (دزفول) ،
نگاه کنید به خسیل .

قشلاق ؛ (کردستان) مزرعه .

قصبه ، شهرک [و باصطلاح امروزبخش] .
قطاعی [بفتح اول] (جمع قطیعه ؛ متروک) ،
زمین های خالصه ، زمین های بایر ، اراضی
موات و با تلاق هائی که بعنوان املاک
موروثی واگذار میشد .

قلان [بکسر اول] ، بیگاری (دوره
ایلخانان) .

قلعه ، محوطه یا ساختمان محصور .

* قمش خان [بضم فاف و میم] (کردستان) .
لغته نگاه کنید به مقنی .

قناغلق [بضم اول و کسر لام] ، قنغلا [بضم
اول و دوم] (متروک) ، مالیاتی که برای
پذیرائی عمال حکومت و دیگران وصول
میشد .

قومش [بضم میم] ، نگاه کنید به مقنی
(تاریخ قوم ، ص ۴۲) .

* قوی خاه [بفتح اول و دوم] ، نگاه کنید به
قیخا .

قاضی القضاة (متروک) ، سرداور یا قاضی
اعظم .

* قالون ، بیگاری (کرمان) .

* قالونی ، مردی که بیگاری کند
(کرمان) .

قباله ، سند مالکیت ؛ (متروک) قراردادی
که بموجب آن عضو یک منطقه مالیات
دهنده عهده دار پرداخت مبلغ مقطوعی
بدیوان میشد و شخصاً «خراج» را از
مؤدیان وصول میکرد (لاک کارد ، ص ۹۴
به بعد ، همچنین نگاه کنید به اگنیدس ،
نظریات مسلمین در باره امور مالی ، ص
۳۷۷ ، حاشیه ۱) .

قبچور [بضم اول] ، قوبچور ، مالیات ،
باج ، مالیات مواشی (دوره ایلخانان) .
قبچورمه [بکسر میم] (۲) مالیات مواشی
(دوره صفویه) .

* قبه [بروزن جبه] خرمن گاه (کازرون) .
قیانی ، حق قیاب کردن .

* قفل [بروزن مهم] (کردستان) ، نگاه
کنید به وشتیان .

* قراپشک [بفتح فاف و کسر پ] نوعی
حق تصرف (طهران) ؛ پشک انداختن
میان دهقانان برای این که زمین را بطور
دائم و بمنظور زراعت میان آنان تقسیم
کرده باشند (اسدآباد) ؛ توزیع موسمی
یا ادواری زمین بین کشاورزان بمنظور
زراعت (بختیاری) .

قراسور ، نگهبان راه (دوره صفویه) ،
[در دوره قاجار به اصطلاح قراسوران بکسانی
اطلاق میشد که کار ژاندارم های امروز را
انجام میدادند] .

* **كچر** [بضم اول و فتح دوم] ، برداشت محصول پس از كوبيدن و باد دادن آن (حسنو) .

كدهدا ، رئيس ده ؛ رئيس قبيله يا عشيره ؛ رئيس صنف ؛ (متروك) رئيس « محله » يا حافظ و نگهبان شهر .

كدهماری [بضم كاف] (؟) ماليات خانوار يا ماليات سرانه (دوره آق قويونلو) .

* **كدول** [برون جدول] ، افزای که برای برداشتن خاکی بكار ميرود که آن را بوسیله مردی یا گسای حمل کنند (كرمان) .

* **كرا** [بضم اول] (نی ریز) نگاه كنید به كتر .

* **كرار** [بكسر اول] ، نگاه كنید به كمر (داراب و حوالی آن) .

* **كراز** [بضم اول] (بلوچستان) ، نگاه كنید به كمر .

* **كربه** [بضم اول] ، محصولی که دیر کاشته باشند (خراسان و داراب) ؛ توده برنجی که برای كوبيدن آماده باشد (مازندران) .

كرت [بضم اول] ، برنج زاری که برنج آن را برداشته باشند و باید سال بعد آن را آیش کنند (عقيلي) ؛ قطعه زمین (كرمان ؛ مقایسه كنید با كرو و كرو) .

كرته [بضم اول] ، زمینی که بذرافشان آن ۵۰-۷۰ من تبریز باشد (شوشتر) ؛ قطعه زمینی که جزئی از «جفت» یا «بنه» باشد (عقيلي) .

كرد [بفتح اول] ، قطعه زمین .

كرد بندی ، تقسیم زمین به كرد ها یا

قیا [بفتح اول و تشدید دوم] زیراب خارج حوض که با چوب پاره‌ای آن را مسدود کنند (جوشقان) .

قینخا [بفتح اول] ، قینخوا [بفتح اول] ، كدهدا (كردستان) .

قنانچی [بكسر اول] ، قانانچی ، مأموری که عهده دار مراقبت كله‌های بز و كوسفند ایلخانان مغول بود .

ك

كاريز ، قنات (خاصه در كرمان و یزد و مشرق ایران)

[گاهین ، خوشه و گاهی که پس از درو کردن محصول بجای ماند . همچنین نگاه كنید به گزل] .

* **كبر** [بكسر اول و فتح دوم] ، پناهگاهی که از شاخه و تر که درخت سازند (كرمان) .
كپه [بضم اول و كسر دوم] جمع آوری غله پس از كوبيدن و باد دادن آن .

* **كپین** [بضم اول و فتح دوم] ، كج بیل (شوشتر) .

كناپچه (متروك) ، طومار یا دفتر ماليات که « مستوفی » در آن میزان درآمدهای مالیاتی يك ناحیه را می‌نوشته .

كفر [بفتح اول و دوم] ، افزاریست که برای توده کردن خاک و تقسیم آن به تپه های كوچك یا پشته‌ها بكار ميرود بدین ترتیب که دومرد روبروی هم می ایستند و كتر را به پس و پیش میکشند .

* **كگل** [بضم اول و فتح دوم] (كردستان) ، نگاه كنید به كروشه .

كگل چی [بضم كاف و فتح تا] ، (؟) دامدار (دوره ایلخانان) .

قطعه‌ها .
 * **کردو** [بفتح اول] ، قطعه مزرعه (جوشقان ؛ مقایسه کنید باناریخ قم ، ص ۱۰۸) .
 * **کرس** [بکسر اول] کسودی که در کنده جمع شود (جوشقان) ؛ مرزی که يك کرد را از کرد دیگر جدا کند .
 * **کرق** [بضم اول] انبار زیر زمینی خاصه برای غلات که با تر که یا نی ساخته و باشن پوشانده باشند (سیستان ؛ مقایسه کنید با تاریخ سیستان ، ص ۱۲) .
 * **کرم** [بفتح اول] ، تاکستان ، درختانی که نزدیک هم کاشته باشند (مقابل بوستان ؛ نگاه کنید به انگنیدس، نظریات مسلمین درباره امور مالی Aghnides : Muhammadan Theories of Finance, p. 379, n.3) .
 * **کرو** [بکسر اول] (سیوندی) ، نگاه کنید به کتر .
 * **کروشه** [بضم اول] ؛ خوشه یا کاهی که پس از کوبیدن و باد دادن خرمن در خرمن گاه بجای ماند (کرمان) .
 * **کرز** [بضم اول و فتح دوم] (دورزقان) ، نگاه کنید به **کروشه** .
 * **کسور** (؟) ، نوعی مالیات یا عوارض که بابت سکه‌های شکسته وصول میشد (دوره پیش از ایلخانان) .
 * **کشان** [بکسر اول] ، زمین مزروع (مازندران) ؛ **بی‌کشان** ، زمین آیش شده (مازندران)
 * **کشاور** [بکسر کاف و فتح واو] ؛ گذشته از گاودار بهر «جفت» یا «بنه» از زمین دوزارع وابسته‌اند که یکی را

کشاور و دیگری را نرسه خوانند (بعضی نواحی آذربایجان) .
 * **کشت** ، زراعت .
 * **کشت خان** ، زمینی که هر سال کشت شود (اصفهان) .
 * **کشت دار** ، سهمی از محصول که بزراع سهم بر بعلت این که آنرا کاشته و عمل آورده است میرسد (کرمان) .
 * **کشت مان** ، اراضی پیرامون ده و متصل بآن که هر سال آن را زراعت کنند و منظمأ کود دهند (بیرجند، همچنین نگاه کنید به **کشان**) .
 * **کشک** [بفتح اول و دوم] ، کسی که محصول را از خرمن گاه بده حمل کند (قرا بلاغ) .
 * **کشان** [بکسر اول] ، اراضی پیرامون ده و متصل بآن که هر سال آن را زراعت کنند و مرتبأ کود دهند (بیرجند ، همچنین نگاه کنید به **کشان**) ؛ گردش زراعتی یا آیش باین معنی که هر سال محصول دیگری غیر از محصول سال قبل در زمین کارند .
 * **کفایت** . نوعی از مالیات اضافی یا عوارضی که مربوط به تسعیر بوده است (تاریخ قم ، ص ۱۴۷ ببعد) .
 * **کفت** [بفتح اول] ، بیل چوبینی که برای جمع آوری غله هنگامی که میخواهند آن را بکوبند یا باد دهند و مانند این‌ها بکار رود (کرمان) .
 * **کل** [بفتح اول] ، یک قطعه زمین (سیستان) ؛ زمین مزروع (سیستان) ، **کل کردن** ، درو کردن اندکی از غله پیش از آنکه برسد

باد دادن غله بكار رود (كرمان، مقايسه كنيد با لغت جوشقاني گمه كه بهمين معنى است) .

* **كنار** ، [بضم اول] ، نوعى درخت كه در گرمسير فارس و خوزستان رويد .

* **كند** [بضم اول] ، تيرهايا با اصطلاح شمع- هائي كه در پهلوى آب بند نهر و جوى قرار ميدهند (گز) .

كنده [بضم اول و كسر سوم] كارد كاوا آهن .

* **كنده** [بفتح اول و كسر سوم] ، آغلى كه براى پناه دادن بز و گوسفند در زمستان در زمين احداث كنند (جوشقان) .

كوت ، يكي از پنج سهمى كه بر حسب سنت مبنائى تقسيم محصول بشمار ميرود؛ سه كوت، طرز تقسيم محصول كه بموجب آن دو سهم بزراع سهم برو يك سهم بمالك ميرسد يا بالعكس .

* **كوچل** [بضم اول و كسر سوم] ، خوشه يا كاهى كه پس از كوفتن و باد دادن خرمن در خرمن گاه باقى ماند (سمنان) .

* **كوچين و مال خدا** ، آنچه از مجموع محصول بفتح طبقه روحانى كسر شود (خوار و ورامين) .

كود ؛ نگاه كنيد به **كوت** .

كوره ، منطقه مالياتى (متروك) ؛ باغچه يا قطعه زمينى كه كوچك تر از كردو است (جوشقان) .

* **كوره** (سيستان ، نگاه كنيد به **كوره** .

كوز (؟) ، كاريزيا قنات (تاريخ قم) .

* **كوشى** ، ۲۰-۳۰ من تبريز پنبه اى كه مالك بزراع سهم بر يسا عيال او دهد

تا هنگام مضيقه از آن قوت سازند (جوشقان) .

* **كلا** [بفتح اول] زمينى كه بى شخم زدن آيش كنند (جوشقان و سمنان) .

* **كلاته** [بفتح اول] ، ده (بلوچستان) ؛ زمين كلاه ، زمين شوره ، زمين لم يزرع (جوشقان) .

* **كلار** [بفتح اول] ، غله اى كه زود كشته باشند (داراب) .

كلانتر ، سرپرست كدخدایان محلات شهر (متروك) ؛ سرپرست اصناف (خاصه در اصفهان ؛ دوره صفويه تا قاجاريه)؛ رئيس يكي از دسته هاى ايل (بزرگتر از دسته اى كه تحت نظارت كدخداست)

* **كلسى** [بضم اول و كسر دوم] ؛ افزار چوبينى كه بشكل T است و براى هموار كردن زمين پس از بذر افشائى بكار رود (سمنان) .

* **كلش** [بضم اول و فتح دوم] ، كاهين (كردستان و طهران) .

* **كلك** دروازه [بفتح كاف و لام] محور يا مال بندى كه دروازه يا خرمن كوب را به يوغ متصل كند (ببرچند) .

* **كلكى** [بفتح اول] ، دسته گندم (سيستان) .

كلوخ ، يك كگوله خاك، زمينى كه خاك آن را با مال خرد نكرده باشند ، (گز) زمينى كه آن را براى زراعت شخم زده و آماده کرده باشند اما بذر نيفشانده باشند .

* **كمر** [بضم اول و دوم] (خراسان) محصولى كه دير كشته باشند .

* **كمو** [بكسر اول] الك موئينى كه براى

زارع است و چند بنه را بعنوان يك واحد زراعتی اداره میکند (طهران)؛
 یوغ گاو (شهداد و دیگر جاها)؛ در جاهائی که عقد مزارعه معمول است صاحب گاو را گاو بند خوانند (خیر، شهداد و دیگر جاها).

گاو بهره ، سهمی از غله که بر حسب عقد مزارعه بصاحب گاو رسد (کرمان).

گاوران ، خیش ران .
 * گرجین [بفتح اول] ، خرمن کوب (کرمان)

گردش آب یا مدار آب اصطلاحی است که در مورد آبیاری بکار رود .

* گردله گاو ، ۵۰ من تبریز گندم و ۵۰ من تبریز جو که از سهم زارع سهم بر (بر حسب عقد مزارعه) کسر و بصاحب گاو داده شود (شهداد).

گوسفند ، گوسفند ، بز و گوسفند (تربت حیدری) ، گوسفند نه میهن دان ، سپردن بز و گوسفند بکسی برای مدت معینی به ازای مقدار معینی روغن یا کشک .
 * گسل [بفتح اول] ، بیکاری برای کارهای زراعتی (کردستان).

* گسل [بضم اول] ، يك گاو از يك قطار گاو که عده آنها به ده رأس میرسد و برای لگد کردن محصول درو شده کار از آنها میکشند . (سیستان).

* گسال [بضم اول] ، دسته یا بافه گندم .
 * گله پیر ، باجی که بابت گاو و گوسفند می ستانند و در سابق «خان» ها همه ساله می گرفتند اما چنانکه میگویند امروز روز تنها در مواردی که دوفرانخ سالی

(رفسنجان) .

گول [بفتح اول و دوم] ، حلقه های سفالینی که در مجرای قنات نشانند تا مانع از نشست قنات شود (طهران) .

* گوم [بروزن قوم] ، چوبی که در زیراب استخر گذارند تا آن را مسدود سازد (جوشقان) .

* گونه سنج ، خرواری ۴ من تبریز غله که بمراقب دام های مالک داده میشود (جوشقان) .

گهریز [بفتح اول] (متروک) نگاه کنید به گاریز .

* گهکین [بفتح اول] ، مردی که قنات حفر یا تعمیر میکند. (سیرجان)

* گهن [بکسر اول و دوم] ، زمینی که برای يك سال آبش کنند تا سپس برای زراعت آماده شود (عقیلی) .

* گسی [بفتح اول] ، آبی که در زمین نسبتاً هموار در سطح زمین ظاهر شود ، در مقابل جوش زمین یعنی آب چشمه که از زمین های یرتیه و ماهور بدست آید (اصفهان) .

گیالی [بفتح اول و تشدید دوم] ، دستمزدی که بوزن کننده محصول پرداختند .

گیل [بفتح اول] ، یکی از مقیاسات حجم .

گ

* گرا ، غله ای که زارع برای گان برای مالک میکارد و میدرود و میکوبد (دزفول) .

* گارت ، قطعه زمینی که در آن درختان ایمر ترش در سایه درختان خرما کاشته شود (کرمان) .

گاو بند ، شخصی که واسطه میان مالک و

شكستن كلوخ‌ها هموار كردن و اين كار را
بمعنوان تهيه مقدمات برنج‌كاري انجام
دادن (مازندران).

* لاروي ، تنقيه نهر و چوي .

* لاوان ، لاوون ، مأموري كه زير دست
سرتاق و متصدى توزيع آب فنانست (ني
ريز).

* لئه [بروزن لئه]، قطعه زمين با كشتزار.

* لئه خوار [بروزن لئه‌دار] ، زارعي كه
كارش «صيفي كاري» است (جوشقان) .

* لواحق (جمع آن لاحقه) ، نگاه كنيد به
توابع .

* لواړ [بفتح اول]، سموم ياباد سوزاني كه
از جنوب وزد (بلوچستان) .

* لودر [بروزن كوئر]، چوپاني كه كله‌هاي
مردم ده را چراند (گزر) .

م

* مادي ، نهرهاي اصلي (اصفهان)

* مادي سالار ، مأموري كه متصدى تقسيم
آب «مادي»ها بود (اصفهان).

* مال اللهی ، مقداري محصول كه براي
طبقه روحاني از مجموع محصول كسر شود
(خراسان) .

* مالك بخش ، زميني كه هر چند وقت يك
بار بوسيله پشك انداختن بين دهقانان
تقسيم نشود بلكه بطور دائم بين آنان به
منظور زراعت توزيع شود (فارس) .

مال وجهات ، نگاه كنيد به جهات .

* ماله ، «... در ايران عبارتست از يك قطعه
چوبي كه موقع ماله كشيدن راننده هم
روي آن رفته بوسيله وزن بدن خود آن

پيایی روی کند وصول می‌شود (ناحیه
قشقای) .

* ماله طرح ، «قالب كردن» غله املاك خالصه
بدهقانان و آنان را وادار كردن باین كه
آن را بيش از قيمت بازار روز بخرند
(دوره قاجاريه ، اين اصطلاح در متون
دوره آق قويونلو نيز بچشم ميخورد اما
معنی آن مجهول است) .

* مسم [بضم اول] ، نهر سرپوشيده (آبانه) .
* ممانه [بفتح اول] ، چاهي كه براي آزمایش
قنات حفر كنند .

* مسمبه [بضم اول] ، كلبه‌اي كه از خشت
سازند و «آب بان» در زمستان بآنجا پناه‌برد
(كرمان) .

* منج [بضم اول] ، لوله كوته‌اي كه براي
خشكاندن زمين بكار رود (کردستان) .

* مسوره [بکسر را] ، سد و خاكريز .

* موشيه [بضم اول و كسر سوم] ، جائي كه
آب مخصوص آبياري زمين بسهم هائي
تقسيم شود (تاريخ قم ، ص ۳۳) ،

* موهك [بضم اول و فتح سوم] ، مال‌بند
عمودي كاوا آهن كه در زاويه‌اي به تير
كاوا آهن وصل ميشود (سيستان) .

* مين [بروزن چين] (حسنو) ، نگاه كنيد
به «خرمن» .

ل

* لاوان ، لابون (ني ريز) ، نگاه كنيد به
لاوان .

* لات ، لات كردن ، آب را بمنظور آبياري
بعده‌اي از سهام تقسيم كردن (اصفهان) ؛
لات‌زون زمين را بوسيله كوبيدن و درهم

که وظایف امین صلح یارنیس دادگاه بخش را انجام میداد صلاحیت و اختیارات او منحصر به نظارت در معاملات تجارتي ، منع از استعمال اوزان و مقادیر ناقص و منع تقلب در معاملات و ادا نکردن دیون بود (نگاه کنید بمقاله مربوط باین موضوع در دایرةالمعارف اسلام).

محصل (متروك) ، متصدی وصول مالیات که معمولاً از مأموران خرده‌پا بشمار میرود .

* محوطه ، زمین پیرامون ده و متصل بآن که هر سال زراعت و منظمآ کود داده شود (خراسان) ؛ زمین پیرامون ده و متصل بآن که با دیوارهایی محصور و در تصرف دهقانان باشد (تربت حیدری).

مراعی ، مالیات مرتع (مرآة القاسان ، ورق ۶۴ الف) ؛ مالیاتی که بابت میشا و بزهای شیرده پرداخته میشد . مرتع ، چراگاه .

* مرو ، زارعی که يك «جفت» زمین را زراعت میکند و صاحب يك گاو و يك خرست (کرمان) .

* مردك [بروزن زردك] ، مال بند بالائی که در زاویه راست به تیر یا « رخت » نزدیک پیشانی گاو آهن بسته شود (سیستان) .

مرز ، ساحل رودخانه (تاریخ قم، ص ۱۰۷) ، برآمدگی ای که يك قطعه زمین را از قطعه زمین دیگر جدا کند .

مرز بندی ، تقسیم کردن زمین بقطعات . * مرزو (جوشقان) ، نگاه کنید به مرز . مروج [بضم اول] (جمع آن مرج ، متروك)

را سنگین میکند و عموماً بعد از پاشیدن بذر يك مرتبه ماله میزنند . ماله های فرنکی از دیركها یا دستكهای آهنی یا چوبی گوشه دار متعدد و با زریل های خط آهنی تشکیل می یابد که بوسیله قطعات زنجیر بيك دیگر متصل میشوند . ماله برای تسطیح و صاف کردن شیار و نرم کردن خاك استعمال میشود ... « نقل از فرهنگ روستائی تألیف دکتر بهرامی طهران ۱۳۱۶ ش ۴۰] .

مباشراً ، غیر از معنی متعارف آن در لهجه مردم کرمان بمعنی کسی است که بهره مالکانه را وصول میکند .

متصدی ، ناظر و مباشر ، کسی که مسؤول دستگاهی یا اداره ایست .

متصرف (متروك) ، محصل مالیاتی محل . معذر ، مالیاتی که بعلت غیبت با فقر مؤدی وصول نشدنی باشد ؛ (متروك) ؛

معذرالمصرف ، در مورد موقوفه ای بكار میرود که عواید آن را نتوان بمصرفی که واقف تعیین کرده است رساند .

متوجهات (متروك) ، مالیاتی که علاوه بر مقدار اصلی معین شده وصول میشد . متولی ، مدیر موقوفه .

مجهول المصرف ، بموقوفه ای گفته میشود که مقصود واقف از وقف آن مجهول باشد .

محارم (متروك) ، (۴) گزارش های محرمانه .

محتسب (متروك) مأموری که کار او نظارت در اجرای احکام دین بود . در مواردی

معلق (متروک)، باجی که در موارد مخصوص مانند رساندن مژده‌ای از مردم میستانند. مشرف [بروزن مخبر]، مباشر؛ (سیستان) نگاه کنید بد و شعبان.

مصارفة، عوارضی که بمقتضای حال مؤدیان مالیات برای جبران کسر درآمد های مالیاتی از آنان وصول میشد (تاریخ قم، ص ۱۹۰).

مصدق، مقوم، ارزیاب.

مضارفة، عقد معامله که بر حسب آن یکی از طرفین سرمایه را فراهم میکند. مطالبات سلطانی (متروک)، آنچه از جانب سلطان مطالبه شود.

مطبق [بروزن معلق]. در مورد انکسوری گفته میشود که روی داربست مو عمل عمل نیامده باشد (تاریخ قم، همچنین نگاه کنید به ساباط).

معارف [بروزن مسافر]، مأموری که از سوی دیوان اعزام میشد تا ببیند که مساح وظایف خود را بخوبی انجام داده است یا نه (تاریخ قم، ص ۱۰۸).

معافی (اصطلاح مالیاتی)، بخشودگی. معامله، داد و ستد. قراردادی که روابط میان کشاورزان خیبر و فدک و تیمه و وادی القرا را با حضرت محمد [ص] تعدیل میکرد و چنین مینماید که این قرارداد را معامله خوانده‌اند. محتمل است که «معامله» را با «مزارعه» مترادفاً بکار میبرده‌اند (مقایسه کنید با ابو یوسف (چاپ بولاق، ۱۹۳۳)، ص ۹۱).

گویا بعدها این کلمه در مورد اجاره‌داری و قراردادهای عمومی بکار رفته باشد (نگاه

زمین‌های مشترک میان عامه مردم که کله در آن میچرد و کند و وتر که درخت از آنجا بدست می‌آید.

مزارع [بضم اول و فتح را، کسی که بموجب عقد مزارعه زمین را به ازای سهمی از محصول باو واگذار کنند. مزارع [بضم اول و کسرا]، کسی که زمین خود را به ازای سهمی از محصول و بموجب عقد مزارعه بدیگری واگذار کند.

مزارعه، عقدی است که بموجب آن احد طرفین زمینی را برای مدت معینی بطرف دیگر میدهد که آن را زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند، نقل از قانون مدنی، ماده ۵۱۸].

مساحت، اندازه گیری؛ تشخیص مالیات حکومت بوسیله اندازه گیری زمین.

مساقاة، عقد مزارعه در مورد درختان.

مستغلات، اموال غیر منقول مانند دکان و گرمابه و کاروانسرا و غیره.

مستقه [بروزن مشتمل] مقیاس آب (تاریخ قم، ص ۴۳).

مستوفی (متروک)، محاسب عواید مالیاتی، بزرگترین مأمور مالیاتی يك ناحیه؛ مستوفی الممالک، بزرگترین مقام مسؤول مالیات مملکتی.

مسلمی [بضم اول و فتح دوم و سوم و تشدید لام]، بخشودگی مالیاتی.

مضاع [بضم اول]، زمین یا جز آن که ملک مشترک چندتن باشد و حصه‌های آنان تقسیم نشده باشد.

مشت، ۱۲ مشت تقریباً برابرست با يك من و نیم تبریز.

رفته است و سلطان لقب خانی بود که به سلطنت رسیده بود. در دوران ایلخانان و صفویه عنوان ملك تنزل یافت و به امرا و حکام نیز اطلاق شد.

ملکی (متروک)، زمین و ملک متعلق باشخاص. ملکی ۳۷ اوبان، مقدار اندکی که از مجموع محصول بابت گیوه ملکی دهقانان وابسته به يك «جفت» زمین کسر و بآنان داده شود (خیر).

مملکت (جمع آن ممالک)، کشور؛ (متروک) ایالت.

مميز، ارزیاب یا با اصطلاح تشخیص دهنده مالیات.

منال [بکسر اول]، نوعی مالیات و عوارض (دوره ایلخانان)؛ مالیاتی که دولت بابت املاک خالصه میگیرد؛ (کرمان) بهره مالکانه که بموجب عقد مزارعه عاید مالک میگردد.

منفعه، منفعت، حق انتفاع،

موات، اراضی موات، زمین خالی از سکنه یا زمینی که نفعی از آن بکسی نرسد. مواش، مواشی، مواشیه، مالیات گاو (مرآة القاسان، ورق ۶۴ الف)؛ مالیاتی که بگاو و استر و خر تعلق میگیرد.

موانید، مالیات پس افتاده (تاریخ قم، ص ۱۰۲).

موضع (جمع آن مواضع)، جا، دبه (متروک).

موضوعات، کسوری که بابت پرداخت مزد مأموران محلی نظیر کدخدا و پاسکار و دشتبان بمجموع محصول (قبل از تقسیم بین مالک و زارع) تعلق میگیرد.

کنید به لاک کارد (Lokkegaard, P.94) در دوره سلجوقیان دیوان مخصوصی بنام «دیوان معاملات و قسمت» وجود داشت که محتملاً سروکار آن با مالیاتی بود که بموجب قرار داد عمومی وصول میشد یعنی قراردادی از نوع «مقاطعه».

معاهد [بضم میم و فتح اول] (متروک)، عضو یکی از جوامع مذهبی که بموجب عهدنامه تسلیم «صلح» تحت حمایت مسلمین در میآمدند و مکلف پرداخت «جزیه» بودند.

* معمار، شخصی (غیر از مالک) که حیوانات بازکش بزارع کرایه دهد (بهبهان).

معمار ارباب، مباشر مالک (تاریخ قم). مفعی، عضو طبقه روحانی که «فتوی» میدهد. مفروز، تحدید حدود شده (ملکی که سهام مالکان مشترک آن تحدید حدود شده باشد).

مفاسمه (متروک)، تشخیص مقدار مالیات دیوان بوسیله تعیین سهم معینی از محصول.

مقاطعه (متروک)، ارزیابی مالیات يك منطقه بقرار مبلغی مقطوع؛ اجاره کردن مالیات محل بوسیله مردم آن بمبلغ مقطوع.

مفعی، کسی که فئات را حفر و تعمیر کند.

مکس [بفتح اول]، نگاه کنید به مکوس. مکوس (جمع مکس)، مالیات غیر مستمر و عوارص.

ملك، لقبی است که در دوره سلجوقیان با اعضای فرودست خاندان سلطنتی میدادند و ملك باین معنی در مقابل «سلطان» بکار

(تاريخ قم ، ص ۴۳) .

نای ، نگاه کنید به گول

نائب ، در دوره سلجوقیان که املاکی را باقطاع «ملك» یا «امیر» میدادند قسمتی ازین

املاك بسلطان اختصاص داشت و «نائب» بکسی اطلاق میشد که درین املاك اختصاصی از سلطان نیابت میکرد و در دوره ایلخانان نائبان از مأموران عالی رتبه شهرستانها بشمار میآمدند و در دوره صفویه حکام محلی و تولیداران را درپاره ای از موارد بلقب «نائب» میخواندند که اصولاً یا کلمه ملك (بمعنی پست و حقیر آن) مترادف شده بود .

نجاری ، حقی که بهنجار ده پردازند .

* نرسه [بکسر اول و سوم] (آذربایجان) ، نگاه کنید به کشاور .

* نرزه [بروزن حربه] غله ای که کوبیده اما باد نداده باشند (کرمان) .

نساجی ، مالیات نساجی ، خمس نساجی ، (۴) مالیات ۲۰ درصدی که بدستگاههای دستی نساجی تعلق میگرفت (متروک) .

* نسق [بفتح اول و دوم] ، ظرفیت ده از نظر عده جفت ها ؛ یا باصطلاح مردم طهران پنه ها .

نصفی ، نیمی از محصول که بنسبت مساوی و بموجب عقد مزارعه بهریک از طرفین میرسد .

☆ نققه ، مخارج مربوط بآبیاری (کرمان) .

نمار [بکسر اول] ، نماری ، مالیات فوق العاده (دوره ایلخانان) .

نمد ، نیم تنه یا بالاپوش نمدی [و باصطلاح

موقع [بروزن مورخ] کسی که اجازه نامه صادر کند [موقع ظاهراً بمعنی صادر کننده توقع باشد و توقع در لغت بمعنی دستخط و فرمان پادشاه است] .

* مهر [بضم اول و فتح دوم] (بجای ماهر؟) کسی که از درختان نخل مراقبت و محصول آن را جمع آوری کند (چهارم) .
مهماندار (متروک) ، مأموری که متصدی پذیرائی فرستادگان خارجی و غیره بود و موظف بود که آنان را از میان دهات عبور دهد و بمقصد برساند .

مهمانی ، حقوق و عوارضی که برای پذیرائی مأموران رسمی و مسافران گرفته شود .

* می [بفتح اول] ، می روز ، ۱۲ ساعت آب ؛ نیم می ، ۶ ساعت آب (سیستان) .

* میاد [بکسر اول] کارد کاو آهن (سیستان) .

ن

نارشت (متروک) ، حق العملی که برای مأموران دیوان به ازای وظایفی که انجام داده بودند میگرفتند .

ناظر ، مباشر .

* ناظور (اصفهان و کرمان) ، نگاه کنید به دشعبان .

* نانانه ، عوارضی که هنگام برداشت محصول برای تهیه نان مالك از دهقانان گیرند (کردستان) .

* نان سفره ، مساعده ای که بزارع تازه وارد دهند تا بکشت زمین پردازد و نیز هر گاه ده جدیدی احداث شود بزارع «نان سفره» دهند (کردستان) .

ناوقه [بفتح واو و کسر قاف] ، مقیاس آب

میشود، گاو را تغذیه میکنند و پرورش میدهد و بومی از محصول و موالید او را بشريك خود میدهد (جهرم و جاهای دیگر) .

و

* وار ، جائی از نهر یا جوی که آب را از آنجا بزمین مزروع جاری سازند (جوشقان ، میمه ، گز و آبیانه) .
* وارِه ، نگاه کنید به وار .
واقف ، کسی است که ملك خود را وقف کرده باشد .

* واگار ، آماده کردن زمین برای کشت برنج (مازندران) .

وجوهات ، نگاه کنید به جهات .
وجوه العین (متروك) ، (؟) مالیاتی که بوسیله تعیین مقداری از محصول و تبدیل آن بیول نقد (قبل از پرداخت مالیات) وصول شود .

وجوه هوایی (متروك) ، مالیات غیر مستمر و اتفاقی (مقایسه کنید با اصطلاح جدید پول هوایی یعنی مال باد آورده) .

وجین کردن [بکسروا] ، زمین را از علفهای هرزه پیراستن .

* ورزاو [بفتح اول] ، گاوورز .

ورسه [بروزن حربه] محصولی که دیر کشته باشند (خراسان) .

* ورین [بفتح اول و دوم] غله‌ای که زود کشته باشند (فسا) .

* وز [بفتح اول] ، آلتی که برای تقسیم آبی که باید بمصرف آبیاری برسد بکار می‌رود (تاریخ قم ، ص ۳۳) ؛ (جوشقان)

کپنك] .

* نمونه ، زمین دیمی که پلك غله در آن کاشته باشد (خراسان) .

نواب (جمع نائِب) . در دوره صفویه و قاجاریه نواب را بعنوان كلمه مفرد و بمعنی فرمانروای بزرگ یا شاهزاده بکار برده‌اند .

* نودرار [از «نو در آوردن»] ، نهر و جوی نوی که پس از خراب شدن نهر و جوی قدیم (بعلت طغیان آب) ساخته شود (دزفول) .

نوروزه کردن ، زمین را درست پیش از فرا رسیدن نوروز زراعت کردن (جهرم) .

نوروزی (متروك) ، مالیات یا عوارضی که بهنگام نوروز وصول میشد .

نونی (= نانی) ، اندك مقداری از گندم یا جو که بهنگام ضرورت پیش از رسیدن غله درو کنند (کاشمر) .

* نوور [بروزن نوبر] ، نهر بزرگ (سیستان) .

نهاله [بروزن حواله] ، نوعی مالیات یا عوارض (دوره ایلخانان) .

* نیم گار ، زارعی که بموجب عقد مزارعه نیمی از محصول زمین دیم را میگیرد (زارع گاو و مالك بدر فراهم میکنند ؛ باوی) .

* نیم مرد (کرمان) ، زارع وابسته به «بنه» که گاو ندارد (همچنین نگاه کنید به مرد) .

* نیمه ، قراردادی که بموجب آن کسی در قسمتی از سهم گاو و محصول آن شريك

نگاه کنید به دفتر .

وزیر ، اهمیت نسبی « وزیر » در دوران مختلف فرق میکرده است . در دوران عباسیان وزیر نخست رئیس دیوان انشا و طغری بود و در زمان هرون الرشید بر اهمیت این مقام افزوده شد . در زمان سلجوقیان مهمترین مقام در دستگاه اداری مملکت بشمار میرفت اما در اواخر این دوره از اهمیت آن کاسته شد . در دوره صفویه وزیر همین معنی امروزی را داشت .

* **وشن** [بروزن رسن] ، باران ، رطوبت (کاشان) .

وضیعت [بفتح اول] ، **وضیعه** (متروک) ، فهرست یا صورت مالیاتی .

وظائف (متروک) ، جمع وظیفه ، فهرست‌ها یا صورت‌های مالیاتی .

وظیفه ، نگاه کنید به **وظائف** .

وقف ، زمینی یا ملکی که برای مقصود معینی غیر قابل انتقال بدیگرا باشد [بنا بتعریف قانون مدنی « وقف عبارتست از این که عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود » .] ؛ **وقف عام** وقفی است که مقصود از آن امور خیریه است ، **وقف اموات** وقفی است که مقصود از آن کارهایی نظیر روضه خوانی برای مردگان و غیره است ؛ **وقف خاص** وقف بر نفس است (نگاه کنید به ص ۴۱۲) .

وقف نامه ، سند یا قبالة وقف که مقصود واقف در آن نوشته شده باشد .

* **وقفه** [بروزن حبه] ، وزنی که در حدود

ده کیلوگرم ونیم است (خوزستان) .

* **ول** [بفتح اول] ، (حسنو) خرمن کوبی که در زیر آن تخته‌ای بامقداری سنگ قرار دارد و این خرمن کوب را با گاو یا خر می‌کشند و کسی که آن را میراند در آن می‌نشیند .

* **ولتار** [بکسر اول] (بیرجند) ، نگاه کنید به **صیفی** .

* **ووش** ، مال بند عمودی گاو آهن که در زاویه راست به تیر گاو آهن وصل میشود (کرمان) .

* **ویل** ، بیل (وفسی) .

* **ویهر** [بکسر ها] ، زمینی را که پس از برداشت محصول شخم زده و آیش کرده باشند (جوشقان) .

ه

* **هراکیش** [بکسر اول] ، محصولی که زود کشته باشند (سمنان) .

هرس [بفتح اول و دوم] : **هرس کردن** ، پیراستن درخت خاصه درخت تاک ، **هرس کردن تاک** (جهرم) ، بر آورد ارزش مقداری محصول (مقایسه کنید با **خرس بروزن ترس**) .

هشتات [بروزن هشتاد] ، باغ‌ها (تاریخ قم ، ص ۶۰) .

* **هش** [بکسر اول] خیش (آبیانه) .

* **همپا** ، زارعی که دارای گاو و مقدار کافی ادوات کشاورزیست و میتواند بر حسب قرارداد مزارعه یک « جفت » زمین را زراعت کند (آذربایجان ؛ مقایسه کنید با **بارتولومه** ، « حقوق دوره ساسانی »

یام ، ایستگاه پیک‌ها ، سرویس پستی
(دوره ایلخانان تا دوره آق‌قویونلو) .
یام‌بردار ، مالیاتی که برای یام‌هایم‌گرفتند
(دوره آق‌قویونلو) .

* یاورى (خراسان) نگاه کنید به
بیستاری .

یوغو (بکسراول)، عوارضی که برای رسیدگی
بجرایم گرفته میشد (دوره ایلخانان) .
یولغ (بفتح اول) ، یولغ‌خانی ، فرمان
پادشاه (دوره ایلخانان و دوره های
بعدی) .

یولغ (بکسراول) ، نگاه کنید به
یولغ‌بفتح اول .

* یك‌كار ، طرز تقسیم محصول دیم میان
صاحب حیوانات بارکش و زارع که
برحسب این روش دومی يك‌پنجم محصول
سهم میرد (جهرم) .

* یوچ ، یوغ (وفسی) .

یورت ، مراعی ایلات و عشایر .

* یوشین ، نگاه کنید به چهار شاخ
(جوشقان) .

Bartholomae, Zum Sasani -
dischen Recht, I. 39.

تحت عنوان لغت همبا hamba بمعنی
شریک و همدست (associate) .

* همپائی ، توزیع جفت‌ها یا بنه های ده
میان دهقانان سهم بر (آذربایجان) .

* هیچانه ، حق مالکانه‌ای که «خوش‌نشین»
ده برای تحصیل اجازه اقامت در آن ده
به ارباب میپردازد (کردستان) .

ی

یارغوچی ؛ بازپرس ، دادستان (دوره
ایلخانان ؛ نگاه کنید به مینوی و
مینورسکی، نشریه مدرسه مطالعات شرقی
و آفریقائی، ج ۱۰، ص ۷۷۱) .

یاسامه . مالیاتی غیر از مالیات معروف به
قلان و قبچور که از عشایر و کشاورزان
وصول میشد (نگاه کنید به هینتز

Hintz, « Steuerinschriften ,
Bulletin, xiii . 52, p. 743, n. ii).

یافسجه [بفتح تاو کسر جیم] ، مفاصاحساب
(تاریخ قم ، ص ۱۴۹) .

فهرست نام جاها

۷۱۱،۴۷۷
 آمستردام-۱۶۹ ح
 آناتولی-۱۶۷، ۱۸۹ ح
 ۱۹۷ ح
 آبرود (آبرود)-۴۰۲
 آهودشت - ۳۸۸،۳۸۷

۱

اتحاد جماهیر شوروی-۶۸۴
 انك (اغل) - ۳۰۵
 اترك - ۲۶۹
 احمدی - ۲۹۹
 اخل (انك) - ۳۰۵
 اداره انتشارات پادشاهی -
 ۶۹۲ ح
 اداره خاورمیانه (وزارت
 امور خارجه انگلیس)-
 ۶۸۷
 اداره دارایی (سیستان)-۴۴۸
 اداره دارایی زابل - ۴۴۳
 اداره کشاورزی - ۴۰۱ ،
 ۴۳۹
 اداره کل آمار - ۴۷۶
 اداره کل اوقاف - ۴۱۹

، ۴۷۶، ۴۷۳، ۴۶۶
 ، ۴۹۲، ۴۸۵، ۴۸۱
 ، ۵۱۸، ۴۹۹، ۴۹۷
 ، ۵۴۲، ۵۲۷، ۵۲۱
 ، ۵۵۹، ۵۵۳، ۵۵۰
 ، ۵۸۰، ۵۷۸، ۵۷۵
 ، ۵۹۴، ۵۹۱، ۵۸۲
 ، ۶۲۴، ۶۲۰، ۶۱۷
 ، ۶۴۰، ۶۳۴، ۶۳۲
 ۶۸۴، ۶۶۲
 آذرشهر - ۶۴۰
 آستان قدس رضوی -
 ، ۲۵۵، ح، ۲۲۳
 ، ۴۱۸، ح، ۲۵۵
 ، ۵۸۹، ۴۷۵، ۴۲۰
 ۶۷۲، ۶۶۴، ۶۲۵
 آسیای صغیر - ۱۲۷، ۷۰
 ۲۱۴
 ، آسیای مرکزی - ۱۲۵
 ۱۶۸
 آسیای میانه - ۲۱۴
 آشتیان ح ۶۷۵
 آکادمی علوم لنینگراد-۱۲
 آمل - ۱۱۲ ح، ۲۰۲ ح

آ

آبادان - ۴۷۶، ۴۴۹، ۷۰
 ۵۱۲
 آباد - ۴۷۶، ۴۷۶ ح
 آبرود (آبرود) - ۴۰۲
 آب شیرین - ۵۸۲
 آبکوه - ۵۴۱، ۵۴۹
 ، ۵۹۷، ۵۹۰، ۵۵۲
 ۶۵۲، ۶۴۳
 آبیانه - ۳۸۳، ۴۸۹
 ، ۴۹۸، ۴۹۶، ۴۹۰
 ۶۳۲، ۶۳۰، ۵۵۴
 آذربایجان - ۳۱، ۳۲
 ۱۸۱، ۱۲۷، ح، ۵۶
 ، ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۱۸
 ، ۲۲۶، ح، ۲۲۵
 ، ۲۲۸، ح، ۲۴۴
 ، ۲۵۱، ۲۴۷، ۲۴۵
 ، ۲۵۳، ح، ۲۵۹
 ، ۲۷۴، ۲۶۵، ۲۶۰
 ، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۱۲
 ، ۳۴۶، ۳۳۴، ۲۳۰
 ، ۴۲۸، ۴۲۲، ۳۹۵
 ، ۴۶۲، ۴۵۳، ۴۳۰

اشک زار - ۳۹۹، ۴۰۳، ۵۹۶ اصطخر - ۶۹۵	۶۳۲، ۵۵۸، ۴۹۱ ۶۹۸، ۶۹۶ اردکان - ۴۸۵، ۴۸۱، ۵۶۸، ۵۵۸ ارژن (دشت) - ۳۱۹ ارسنجان - ۳۰۰ ارمنستان - ۲۱۴ اورو (آب رود) - ۳۸۳ اروپا - ۲۴۹ اروپای غربی - ۱۲۲، ۴۵۹، ۳۲۸ ارومیه (رضائیه) - ۲۵۱، ۳۸۲، ۳۴۶، ۳۳۶ ۳۸۳ ارونق - ۲۳۳، ۲۲۶، ۲۲۲ ازقند - ۴۵۳ استرآباد - ۱۵۳، ۱۴۱، ۱۵۳، ح ۱۵۳ ح ۲۶۴، ۳۰۰ ح ۳۰۳، ۳۰۳، ۳۰۱ اسدآباد - ۵۴۲، ۵۳۰، ۵۹۲، ۵۸۱، ۵۵۳ ۶۱۴، ۶۰۰، ۵۹۵ ۶۳۲، ۶۲۹، ۶۱۷ ۶۳۹ اسفیدرود - ۵۴۶، ۴۸۶ ۵۵۴ اشرف (به شهر) - ۴۳۰	اداره کل امور حقوقی و رسیدگی و تصفیة املاک و اگذاری - ۴۳۲ اداره کل بهره برداری و خالصه و املاک و اگذاری - ۴۳۱ اداره کل ثبت اسناد و املاک - ۳۳۷، ۴۳۲، ۳۴۲، ۳۴۱ ۷۰۶، ۴۴۶ اداره کل کشاورزی (فلاحت) - ۱۴ ح، ۴۴۲، ۴۳۸ اراک - ۴۱۸، ۳۸، ۳۱، ۴۶۳، ۴۲۸، ۴۲۱ ۴۸۱، ۴۷۷، ۴۷۰ ۵۳۳، ۵۳۲، ۴۸۵ ۵۵۱، ۵۴۹، ۵۴۰ ۵۹۵، ۵۹۲، ۵۶۵ ۶۱۷، ۶۱۱، ۶۰۴ ۶۳۹، ۶۳۸، ۶۳۲ ۶۹۹، ۶۹۸، ۶۵۸ ارجان - ۹۲-۴۰۷ اردبیل - ۲۱۰، ۲۱۰ ح، ۴۷۶، ۳۳۶، ح ۲۲۳ اردستان - ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۸۴، ۴۰۲، ۳۹۷
---	---	---

، ۲۶۲ - ۲۶۰	، اوزوم دیل - ۴۲ ح	، ۶۱۷، ۶۱۵، ۵۹۷
، ۲۶۴ ح، ۲۶۳ ح	، ۵۷۸، ۵۴۲، ۵۳۰	، ۶۲۷، ۶۲۵، ۶۲۴
، ۲۷۶ ح، ۲۶۵ ح	۵۹۱	، ۶۴۰، ۶۳۷، ۶۲۹
، ۳۰۲، ۲۹۸، ۲۸۴	اهر - ۷۰۱، ۴۸۵	۶۹۹، ۶۹۸
، ۳۲۷، ۳۱۲، ۳۰۳	، اهواز - ۱۷۰، ۱۹۵	۳۰۰ - افزر
، ۳۳۶-۳۳۴، ۳۲۹	، ۳۱۷ ح، ۴۱۱	، ۴۳۶، ۲۶۸ - افغانسان
، ۳۳۷ ح، ۳۳۶ ح	، ۴۷۶، ۴۵۰، ۴۴۹	۴۵۳ - ۴۴۹
، ۳۴۰ ح، ۳۳۹، ۳۳۸	، ۵۱۴، ۵۱۲، ۴۸۶	۲۳۹ - اقلید
، ۳۴۶ ح، ۳۴۴ ح	، ۶۱۲، ۵۵۱، ۵۳۰	اکبرآباد - ۵۹۸، ۵۴۴
، ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۴۹	، ۶۳۳، ۶۳۰، ۶۲۴	البرز - ۴۹۵، ۳۲
، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۵	، ۶۷۲ ح، ۶۴۴	النجان - ۶۲۷، ۳۸۴
، ۳۸۳، ۳۷۸، ۳۷۵	۷۰۰، ۶۹۶	امامزاده حمزه - ۴۲۱ ح
، ۴۱۵ ح، ۳۹۵ ح	ایبج - ۵۴۴، ۵۵۳، ۳۹۷	امیرآباد - ۳۹۶، ۵۴۰
، ۴۲۶-۴۲۶، ۴۲۴ ح	۵۹۲	۶۳۲
، ۴۳۵ ح، ۴۳۰ ح	ایجیروپ - ۴۴۹	انار - ۳۸۶، ۳۸۵
، ۴۵۹، ۴۵۴، ۴۵۱	ایران - ۱۳، ۶، ۵، ۲، ۱	انجمن کشاورزی - ۳۵۱
، ۴۶۸، ۴۶۶، ۴۶۴	، ۳۳-۳۱، ۱۶، ۱۴	ح ۳۵۲
، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۷۰	، ۵۰، ۴۵، ۴۴، ۳۸	انجمن مالیه - ۳۳۱ ح
، ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۹۱	، ۶۱، ۶۱ ح، ۶۳ ح	انجمن هاگلویت - ۲۱۵ ح
، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۷	، ۱۱۸، ۱۱۴، ۶۹	اندشغون - ۵۵۲، ۵۴۱
، ۵۱۷، ۵۱۱، ۵۱۰	، ۱۲۱، ۱۲۲ ح	اندوجرد - ۵۹۹، ۵۴۵
، ۵۴۸، ۵۴۲، ۵۳۴	، ۱۴۰ ح، ۱۵۷ ح	انگلیس (انگلستان) -
، ۵۶۷، ۵۶۵، ۵۵۹	، ۱۶۳، ۱۶۳ ح، ۱۶۹	، ۳۵۹، ۳۸۱، ۳۳۵
، ۵۹۶، ۵۹۱، ۵۸۰	، ۱۸۷، ۱۹۸ ح	ح ۳۶۱، ۳۶۱
، ۶۰۳، ۶۰۳ ح، ۶۰۰ ح	، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۱۲	، ۴۵۶ ح، ۴۵۹
، ۶۱۰، ۶۰۸، ۶۰۵	، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۱	ارواغلی - ۴۳۰
، ۶۲۳، ۶۲۰، ۶۱۴	، ۲۵۴، ۲۴۹، ۲۲۲	اوجان - ۵۵۰، ۵۴۲
، ۶۵۵، ۶۳۶، ۶۳۵	، ۲۵۶، ۲۵۹ ح	اورشلیم - ۱۹۹

برز - ۴۹۰	بانک کشاورزی - ۳۵۲ ح ،	، ۶۷۷ ، ۶۶۴ ح ،
برزک - ۵۶۴،۵۵۹	، ۴۳۳ ، ۶۵۸ ح ،	، ۶۸۴ ، ۶۸۳ ، ۶۷۹
برکوه - ۳۱۲،۳۱۲ ح	۷۱۹،۷۱۱	۷۰۱ ، ۶۹۷ ، ۶۹۲
برلن - ۶۵ ح ، ۱۱۴ ح ،	بانک کشاورزی و پیشه و هنر -	۷۰۸
۲۲۳ ح	۴۰۰	، ۴۷۷ ، ۴۵۳ - ایرانشهر
بروجرد - ۲۶۶ ح ، ۴۷۳ ،	بانک ملی ایران - ۷۱۱ ،	، ۵۹۴ ، ۵۲۷ ، ۴۸۶
، ۵۴۰ ، ۵۲۷ ، ۴۷۶	۷۱۹	۶۰۱
۶۴۰ ، ۵۹۲	بانه - ۶۹۱ ح	ایفارین - ۴۷۶ ، ۹۳ ، ۸۰
، ۱۴۲ ، ۱۳۴ - بسطام	باوی - ۵۴۷ ، ۵۱۴ ،	ایوان کی - ۴۷۷
۱۵۲ ، ۱۵۰	۵۶۰ ، ۵۵۰	
بصره - ۱۹۲ ح	بجنورد - ۲۷۸ ح ، ۴۷۷ ،	
، ۱۶۷ ، ۱۴۹ - بغداد	۷۱۱	
، ۱۷۸ ، ۲۰۰ ح ،	بخر خزر (رجوع کنید به	
۲۵۶	دربای خزر).	
بقعه مهدی حنقیه - ۲۹۲ ح	بحره - ۵۱۴	
بلخ - ۱۴۶ ، ۲۲۳ ح	بخارا - ۱۱۹ ح	
بلدیة تبریز - ۴۳۱	بختیاری - ۲۶۸ ، ۳۷۴ ،	
بلژیک - ۳۷۳ ح	، ۵۳۹ ، ۵۲۶ ، ۴۹۷	
بلوچستان - ۳۴۶ ، ۳۳۲ ح	۵۵۳ ، ۵۵۰	
، ۴۷۰ ، ۴۵۳ ، ۴۲۷	برائان - ۲۸۹ ، ۹۱ ح ،	
، ۴۹۷ ، ۴۸۶ ، ۴۷۴	برخوار - ۹۱ ح ، ۴۵ ،	
، ۵۲۷ ، ۵۱۵ ، ۵۱۴	، ۴۸۱ ، ۳۹۸ ، ۳۹۵	
، ۵۷۳ ، ۵۵۴ ، ۵۴۶	، ۵۳۰ ، ۴۹۰ ، ۴۸۵	
ح ۵۹۴ ، ۵۹۴ ، ۵۸۰	، ۵۵۹ ، ۵۵۲ ، ۵۴۰	
، ۶۳۲ ، ۶۲۴ ، ۶۰۶	، ۶۲۵ ، ۶۱۵ ، ۶۱۲	
۶۷۴ ، ۶۷۱ ، ۶۴۶	۶۴۰ ، ۶۳۲ ، ۶۲۹	
، ۵۱۱ ، ۴۷۷ ، ۱۹۱ - بم	بردسیر - ۵۵۵ ، ۵۴۵ ،	
	۶۴۷ ، ۶۰۲	
		ب
		باباسلمان - ۵۹۳
		باب حیدر - ۲۹۸ ح
		بابل - ۷۱۱ ، ۴۷۷
		باسمنج - ۵۱۹
		باشت - ۳۷۴ ، ۵۰۴ ،
		، ۶۳۳ ، ۵۵۰ ، ۵۴۷
		۷۰۰ ، ۶۴۴
		باغ حاجبی - ۲۰۳ ح
		باغ مزار - ۴۲۱
		بافت - ۵۶۹ ، ۵۵۳ ، ۵۴۵
		۵۹۱
		بافق - ۵۵۸
		بانک عمران - ۷۱۰ ،
		۷۱۱
		بانک فلاحتی و صنعتی
		(بانک کشاورزی) -
		ح ۶۵۸

ح ۳۴ ، ح ۲۱۶ ،
 ح ۲۷۲ ، ح ۲۹۸ ،
 ح ۳۲۷ ، ح ۳۴۰ ،
 پریان - ۴۳۶ ، ۴۳۵
 پشت کوہ - ۴۲۷ ، ۴۵۶ ،
 ۴۷۶ ، ۵۰۹ ، ۵۴۸ ،
 ۵۵۷ ، ۵۵۵ ، ۵۵۴
 ۶۰۴ ، ۶۰۰ ، ۵۶۳
 ۶۳۲ ، ۶۱۳
 پشت کوہ کنگاور - ۵۶۶ ،
 ۳۹۰ ، ۵۸۱
 پل زہاب - ۴۳۸
 پل عمارت - ۳۰۴
 پہلوی - ۴۷۷
 بیشکوه - ۵۰۹
 ت
 تار - ۵۴۹
 تاجکستان - ۷۱۱
 تبرہ - ۳۸۶
 تبریز - ۱۹۷ ، ۱۹۶ ، ۱۶۱ ،
 ۲۲۱ ، ۲۱۰ ، ۱۹۹
 ۲۲۶ ، ۲۲۵ ، ۲۲۲
 ح ۲۵۱ ، ۲۳۳ ، ۲۳۱
 ۲۶۰ ، ۲۵۷ ، ۲۵۲
 ح ۲۶۴ ، ح ۲۷۸ ،
 ح ۲۳۴ ، ۴۰۸ ، ۴۰۳ ،
 ۵۳۰ ، ۵۲۷ ، ۴۳۱
 ۵۶۷ ، ۵۵۰ ، ۵۴۲
 ۵۹۹

بہجان - ۳۹۰ ، ح ۹۲ ،
 ۴۰۹-۴۰۷ ، ۴۶۱ ،
 ۴۷۶ ، ۴۷۳ ، ۴۷۰
 ۵۴۷ ، ۵۳۱ ، ۵۲۷
 ۵۶۱ ، ۵۵۶ ، ۵۵۴
 ۵۷۳ ، ۵۷۰ ، ۵۶۲
 ۶۳۳ ، ۶۰۵ ، ۶۰۳
 ۷۰۰ ، ۶۴۴
 بہشہر (اشرف) - ۴۳۰
 بیات - ۵۴۱
 بیجار - ۴۷۶
 بیدشہر - ۳۱۱
 بیدہتد - ۴۹۰ ، ۳۹۶ ،
 ۶۲۴
 بیرجند - ۳۹۹ ، ۳۹۵
 ۴۸۶ ، ۴۷۷ ، ۴۶۹
 ۵۳۰ ، ۵۲۲ ، ۴۹۵
 ۵۵۴ ، ۵۵۰ ، ۵۴۶
 ۶۰۱ ، ۵۹۷ ، ۵۹۶
 ۶۳۲ ، ۶۰۶ ، ۶۰۵
 ح ۶۷۵ ، ۶۷۲
 ۷۰۰
 بیزانس (بوزانطیہ) - ۸۳
 بیضا - ۶۹۵ ، ۴۸۶
 بین النہرین - ۵۲ ، ۵۰
 ۲۱۴ ، ۶۴
 پ
 پاریس - ۲۰ ، ح ۲۳

۵۷۳ ، ۵۵۳ ، ۵۴۵
 ۵۶۹
 بمبئی - ۲۳ ، ح ۳۳۵
 بمپور - ۳۸۸ ، ۴۵۳ ،
 ۵۹۴ ، ۵۸۴ ، ۵۴۶
 ۶۴۶ ، ۶۳۲
 بن - ۶۷
 بندامیر - ۳۸۷
 بندر عباس - ۳۱۲ ، ح
 ۶۲۸ ، ۴۷۷
 بند زہک - ۴۳۶
 بندقیہ - ۵۲۴ ، ۵۳۱ ،
 ۶۳۰ ، ۵۵۰ ، ۵۴۷
 ۶۴۴ ، ۶۳۳
 ہنگاہ ترجمہ و نشر کتاب -
 ح ۳۶۹ ، ح ۸
 ہنگاہ مستقل آبیاری -
 ح ۳۸۹ ، ۴۰۴ ،
 ۴۰۵ - ۴۰۰ ، ح
 ۴۳۷ ، ۴۰۸ ، ۴۰۶
 بنی طرف - ۴۲۷
 بوانات - ۲۹۹
 بوری آباد - ۴۸۶
 بوزانطیہ (بیزانس) - ۸۳
 بوشہر - ۳۱ ، ۴۷۶ ،
 ح ۴۷۶
 بورہ احمدی - ۴۴۹

، ۶۴۱ ، ۶۳۳ ، ۶۳۰
 ، ۶۶۱ ، ۶۶۰ ، ۶۵۰
 ۷۰۰
 جهوديه - ۶۹۶
 جى - ۴۰۱
 جيحون - ۱۲۵
 جيرفت - ۴۳۰ ، ۴۷۷ ،
 ، ۵۶۹ ، ۵۵۳ ، ۵۴۵
 ۶۳۳ ، ۵۷۳
 جين آباد - ۵۶۳ ، ۵۵۷
ج
 چاپخانه آكسفر د - ۴
 چالوس كوچك - ۱۱۲ ح
 چاه بهار - ۴۷۷
 چغاميش - ۴۴۹
 چهاربلوك - ۳۰۰
 چهارمجال - ۶۱۵
 چهارصده - ۱۶۷ ح
 چلبيانلو - ۵۰۴ ، ۵۰۰
ح
 حجاز - ۶۷
 حديثه - ۷۰
 حسن آباد (بيرخند) - ۵۴۶ ،
 ۶۱۴ ، ۵۴۴
 حسن آباد (سنندج) -
 ، ۵۳۱ ، ۵۲۸ ، ۵۲۶ ،
 ، ۵۸۱ ، ۵۷۷ ، ۵۶۶

ج
 جاجرود - ۳۸۵ ، ۶۱۰ ،
 ۶۱۳
 جام - ۲۵۳
 جبال - ۷۸
 جبل بارز - ۶۹۱
 جراحی - ۵۱۲ ، ۲۹۹
 جز (كز) - ۴۷۴ ، ۳۹۵ ،
 ۴۹۲ ، ۴۸۵
 جرّه - ۳۰۰
 جمعرف آباد - ۴۰۰
 جلال آباد - ۳۹۷
 جنت - ۵۹۸
 جندی شاپور - ۶۹۶
 جوراس - ۲۵۲
 جوشقان - ۴۰۲ ، ۲۳۰ ،
 ، ۵۴۹ ، ۴۹۰ ، ۴۸۸
 ، ۶۰۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۴
 ، ۶۹۸ ، ۶۳۲ ، ۶۱۵
 ۶۹۹
 جوكان - ۳۱۹ ، ۳۱۱ ،
 ۴۹۱ ، ۳۲۱
 جوگند - ۵۶۴ ، ۵۵۸ ،
 ۶۳۲
 جهرم - ۴۷۶ ، ۴۱۱ ،
 ، ۵۴۴ ، ۵۲۵ ، ۴۹۹
 ، ۵۶۸ ، ۵۵۳ ، ۵۵۰
 ، ۶۱۰ ، ۵۹۲ ، ۵۷۳

تربت حيدرى - ۳۸۳ ، ۶۵ ،
 ، ۴۰۲ ، ۴۰۰ ، ۳۸۹
 ، ۴۷۷ ، ۴۵۳ ، ۴۰۹
 ، ۵۲۱ ، ۴۸۶ ، ۴۸۲
 ، ۵۳۴ ، ۵۲۴ ، ۵۲۳
 ، ۵۵۲ ، ۵۵۰ ، ۵۴۱
 ، ۵۹۰ ، ۵۷۹ ، ۵۵۴
 ، ۶۰۵ ، ۶۰۲ ، ۵۹۷
 ، ۶۱۳ ، ۶۱۲ ، ۶۱۰
 ۶۴۳ ، ۶۳۳ ، ۶۱۸
 ترشيز (كاشمر) - ۴۲۰
 ترق - ۳۹۶ ، ۴۹۰ ، ۴۸۹ ،
 ۶۳۲ ، ۶۲۹ ، ۶۲۴
 تركور - ۲۲۰
 تركور مركور - ۴۵۳
 تستر (شوشتر) - ۱۹۳
 نفرش ۶۷۵ ح
 تفليس - ۲۵۳
 تكاباد - ۵۴۵
 تلاهو - ۴۴۹
 توجال - ۶۱۳
 توران - ۱۹۸
 تورقوزآباد - ۴۳۰
 تون (فردوس) - ۴۷۷
 تهران (رجوع كنيد به
 طهران) .
 نويسركان - ۶۷۵ ح
 نيمره - ۳۸۵ ، ۳۸۶ ح

خلف آباد - ۰۳۱، ۰۴۲۰	۳۹۲، ۳۸۸، ۳۳۶	۶۱۵، ۶۰۶، ۵۹۱
۰۶۲، ۰۶۱، ۰۵۰	، ۰۴۲۰، ۰۴۰۲، ۳۹۳	حسن آباد (بزد) - ۰۵۵۷،
، ۶۳۳، ۶۲۰، ۶۰۰	، ۰۴۷۵، ۰۴۵۳، ۰۴۲۸	۰۶۳
۶۴۴	، ۰۴۸۱، ۰۴۸۰، ۰۴۷۷	حسین آباد - ۰۵۵۷، ۳۹۶
خلیج فارس - ۰۴۰۹، ۰۳۱	، ۰۴۹۹، ۰۴۹۷، ۰۴۸۶	۰۶۳
، ۰۱۲، ۰۴۸۱، ۰۴۲۷	، ۰۵۲۳، ۰۵۲۱، ۰۵۱۱	حصار - ۶۲۹
۶۷۳، ۶۲۴	، ۰۵۳۰، ۰۵۲۸، ۰۵۲۵	حلوان - ۶۰ ح، ۷۰
خمسه - ۰۴۸۱	، ۰۵۴۱، ۰۵۳۲ ح	حمیدیه - ۳۸۸، ۳۸۷
خمیس - ۰۳۱۸	، ۰۵۶۷، ۰۵۵۲، ۰۵۴۹	۰۴۱۱
خمین - ۰۴۶۱	، ۰۶۰۲، ۰۵۸۹، ۰۵۷۹	حوض سرخ - ۰۴۸۶
خنج - ۰۳۰۰	، ۰۶۱۸، ۰۶۰۶، ۰۶۰۵	حیدرآباد - ۱۰۳ ح،
خوار ۰۷۵، ۰۱۹۱	، ۰۶۹۹، ۰۶۳۶، ۰۶۳۳	۰۵۵۹، ۰۵۴۰، ۰۳۹۶
خوارزم - ۰۱۸، ۰۱۸، ۰۱۳	، ۰۵۴۱، ۰۲۹۳ - خرقان	خ
۱۳۳	۶۳۲، ۰۵۶۷، ۰۵۴۹	خاش - ۰۴۵۳، ۰۴۵۷
خورزوک - ۰۴۸۱	، ۰۲۹۷-۰۲۷۱ - خرم آباد	۶۳۲، ۰۵۵۴
خورمیز - ۰۵۵۸-۰۴۸۵	۰۴۷۶	خانرود - ۰۳۸۲
۰۵۶۴	۰۵۴۲، ۰۳۹۷ - خرم دشت	خانلق - ۰۷۱۱
خوزستان (عربستان) -	- خرمشهر (محمره)	خانوک - ۰۳۱۲
، ۰۳۸، ۰۳۸، ۰۳۸ ح، ۰۱۵۷	، ۰۴۱۱، ۰۳۴۶، ۰۲۹۶	خراب - ۰۹۸ ح
، ۰۱۷۷، ۰۱۶۷ ح	، ۰۵۱۲، ۰۴۷۶، ۰۴۴۹	خراسان - ۰۳۸، ۰۳۲
، ۰۲۶۸، ۰۱۹۴، ۰۱۹۳	۰۷۰۰، ۰۵۷۲	۰۵۶ ح، ۰۷۴، ۰۱۱۷ ح،
، ۰۳۱۷، ۰۲۹۸-۰۲۹۶	۰۳۰۶ - خزانة مشهد	۰۱۳۲، ۰۱۲۹، ۰۱۲۵ ح،
، ۰۳۳۶، ۰۳۱۷ ح	۰۲۹۴ - خزل	، ۰۱۳۶، ۰۱۴۹ ح
، ۰۳۸۷، ۰۳۴۶	۰۵۴۹ - خسروآباد	، ۰۱۶۶ ح، ۰۱۵۷
، ۰۴۰۹ ح، ۰۳۸۹	۰۵۴۴ - خسو	، ۰۲۴۵، ۰۲۱۸، ۰۱۶۷
، ۰۴۲۸، ۰۴۲۰، ۰۴۱۱	۰۳۰۰ - خشت	، ۰۲۶۹۲، ۰۵۶، ۰۲۵۳
، ۰۴۵۴، ۰۴۴۹، ۰۴۳۰	۰۴۸۶ - خفر	، ۰۳۱۰ ح، ۰۲۶۹
، ۰۴۷۵، ۰۴۷۰، ۰۴۶۰	۰۴۷۶ - خلخال	

، ۵۷۰ ، ۵۶۲ ، ۵۶۰	، ۵۴۴ ، ۵۲۷ ، ۴۸۶	، ۴۸۶ ، ۴۸۱ ، ۴۷۶
، ۶۰۵ ، ح ۵۷۸	، ۵۵۵ ، ۵۵۳ ، ۵۵۰	، ۵۰۱ ، ۴۹۷ ، ۴۸۷
، ۶۳۳ ، ۶۳۰ ، ۶۰۹	، ۶۰۱ ، ۵۹۲ ، ۵۷۳	، ۵۰۴ ، ۵۱۲ ح ،
۷۰۰ ، ۶۴۴	۶۴۱ ، ۶۳۳	، ۵۴۷ ح ، ۵۱۳
دزگرد - ۳۰۰	دارايجرد - ۹۲	، ۵۵۶ ، ۵۵۴ ، ۵۵۰
دستجرد (دستگرد) -	دالان - ۵۷۷ ، ۵۶۶ ،	، ۵۷۱ ، ۵۷۰ ، ۵۶۰ ح
، ۵۸۱ ، ۵۵۲ ، ۴۷۴	۵۹۱ ، ۵۸۱	، ۵۹۳ ، ۵۷۸ ، ۵۷۲
۶۳۹	دامغان - ۱۳۴ ، ۱۵۰ ،	، ۶۰۳ ، ۶۰۰ ، ۵۹۴
دشت ارزن - ۳۱۹	۴۷۷ ، ۲۵۳ ، ۱۹۱	، ۶۱۹ ، ۶۱۲ ، ۶۰۵
دشت بهبهان - ۴۰۸ - ۴۰۷	دامن - ۴۸۶	، ۶۳۳ ، ۶۳۰ ، ۶۲۴
دشت زرد - ۳۱۲	دانشگاه تبريز - ۱۱	، ۶۶۲ ، ۴۶۳ ، ۶۳۷
دشتستان - ۳۰۰ ، ۴۲۸	دباغ - ۵۸۱ ، ۵۷۷	، ۶۹۶ ، ۶۷۲ ، ۶۷۱
۷۰۱	دبران - ۵۵۰ ، ۵۴۴	۷۰۰
دشت کوار - ۳۱۱	دجله - ۳۸۱	خوی - ۲۵۲ ، ۴۳۰ ، ۴۷۶
دشت گرگان - ۳۳ ، ۳۲	دريند - ۶۳۳	۵۴۲
دشت مغان - ۴۹۹	درود (درود) - ۲۷۸ ح	، ۴۲۰ ، ۴۰۲ ،
دشت ميشان - ۵۱۲ ، ۴۴۹	دره گز - ۳۰۶ ، ۳۰۵ ،	، ۵۲۴ ، ۵۲۳
دشتی - ۳۰۰	۴۲۰	، ۵۴۱ ح ، ۵۲۴
دماوند - ۴۷۷	دره لار - ۶۱۴	، ۵۵۴ ، ۵۵۲ ، ۵۴۹
دندانقان - ۱۲۵	دریاچه رضائيه - ۴۰۹	، ۶۰۲ ، ۵۹۷ ، ۵۹۰
دويران - ۶۳۳	دریای خزر - ۳۲ ، ۳۱ ، ۶	، ۶۳۳ ، ۶۲۵ ، ۶۱۸
دويندر - ۱۶۷ ح	، ۱۱۵ ح ، ۱۱۳	۶۶۳
دوده - ۴۴۹	، ۳۳۶ ، ۲۱۸ ، ۲۰۲	، ۳۹۷ ح ، ۳۸
دورآق - ۲۹۹	۶۵۲ ، ۴۸۰ ، ۴۷۷	، ۵۹۲ ، ۵۵۳ ، ۵۴۴
دورود (درود) - ۲۷۸ ح	دزفول - ۳۹۰ ، ۳۱۸ ،	۶۴۲
دوغل آباد - ۴۸۶ ، ۳۸۹	، ۴۷۶ ، ۴۶۱ ، ۴۴۹	
دولت آباد - ۴۷۴ ، ۲۳۰	، ۵۲۷ ، ۵۱۲ ، ۴۸۶	۵
ده آباد - ۵۵۸ ، ۴۸۵	، ۵۵۴ ، ۶۴۷ ، ۵۳۱	داراب - ۲۹۹ ، ۴۷۷ ،

۷۰۱، ۴۷۷، ۴۶۹	، ۴۵۳، ۳۸۳، ۳۴۶	۵۶۸، ۵۶۳
زاج - ۳۹۹	، ۴۸۵، ۴۷۶، ۴۷۳	ده پائین - ۴۸۶
زایم - ۱۵۹	۶۳۴، ۵۴۲، ۵۱۹	ده رام - ۵۷۳
زاوره - ۵۴۱ ، ۵۵۲	رودان - ۲۹۹	دهستان - ۱۵۰، ۱۳۴
۵۷۹	روسیه - ۳۲۷، ۲۶۸	ده نو - ۳۱۱
زاهدان - ۴۵۳ ، ۴۷۷،	رشت - ۴۷۷	دیاربکر - ۱۹۷، ۱۶۷ ح
۵۱۵	رفسنجان - ۴۰۴ ، ۴۶۳	دیارربیعہ - ۱۹۷ ح
زاینده رود - ۳۸۳	، ۵۲۲ ، ۵۲۰، ۴۷۷	دیجی - ۵۷۰، ۵۳۱
ح ۳۸۵ ، ۳۸۴	- ۵۵۳ ، ۵۴۶، ۵۴۵	دیلم - ۱۲۷
ح ۳۸۸ ، ۳۸۸	، ۵۷۹ ، ۵۶۹، ۵۵۵	دیلمچه - ۲۹۶
۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۴	، ۶۰۳ ، ۵۹۹، ۵۹۳	دینور - ۹۳
زردکوه - ح ۳۸۵	۶۶۴، ۶۵۱، ۶۴۷	دیوان دره - ۵۸۱، ۵۲۸
زرنند (ساوه) - ۵۴۱ ،	رم - ح ۸۱	۶۳۳، ۵۹۱
۶۴۰	روانسر - ۳۸۸	ر
زرنند (کرمان) - ۳۱۲ ،	رودبار - ۵۴۴ ، ۵۴۵	رام هرمز - ۲۹۹، ۲۹۶
ح ۳۱۲ ، ۵۴۵ ،	۵۷۳، ۵۶۹، ۵۵۳	، ۴۶۱ ، ۴۴۹، ۳۱۸
، ۵۶۹ ، ۵۵۵، ۵۵۳	رودخانه قم - ۳۷۵	، ۵۴۷ ، ۵۳۱، ۵۱۲
، ۶۴۷ ، ۵۹۹، ۵۹۸	رودسیستان - ۴۳۶	، ۵۷۱ ، ۵۶۷، ۵۵۵
۶۶۰	رودور - ۳۰۵	، ۶۴۴ ، ۶۱۹، ۶۰۰
زرنجان - ح ۴۲ ، ح ۷۸ ،	رودهن - ۷۱۱	۷۰۰، ۶۷۲، ۶۶۲
، ۵۴۲ ، ۴۷۶، ۲۹۷	روم - ۳۵۹ ، ۳۶۱	رامین - ۵۴۰
۳۹۰، ۶۲۳	ح ۳۷۳ ، ۳۸۷	ربع رشیدی - ۱۹۷ ح
زھك - ۳۹۰	رون - ۱۴۱	رحمت آباد - ۴۶۳، ۳۹۶
س	رویان - ح ۱۱۲ ، ح ۱۱۳	، ۵۴۶ ، ۵۲۲، ۴۶۴
سارسطاق - ح ۶۵۲	ری - ح ۱۱۷ ، ح ۱۴۰	۶۴۸ ، ۵۵۴
ساری - ۷۱۱، ۴۷۷	، ۴۰۰ ، ۱۵۲، ۱۴۲	رشیدآباد - ۱۹۹
ساری چمن - ۴۸۸	زابل - ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۳۹	رضائیه (ارومیه) - ۳۳۶

،۵۲۶ ،۵۱۰ ،۴۷۶	سرچم - ۵۴۲	سازمان آبیاری (همچنین
،۵۴۳ ،۵۳۱ ،۵۲۸	سرحد - ۴۸۶ ، ۵۴۴ ،	نگاه کنید به دبنگاه
،۵۶۶ ،۵۵۳ ،۵۰۰	۵۵۳	مستقل آبیاری) . -
،۵۹۱ ،۵۸۱ ،۵۷۷	سرخس - ۱۵۲ ، ۲۶۹ ،	۳۸۹ ح
،۶۱۷ ،۶۱۵ ،۶۰۶	۴۲۰	سازمان برنامه - ۷۱۹
۶۳۳	سردسیر (تربت حیدری) -	سالکویه - ۶۵۲ ح
سو - ۳۸۳ ، ۴۹۰ ، ۶۳۲	۵۵۲	ساوجبلاغ - ۲۷۲ ، ۵۷۵ ،
سواد (عراق) - ۷۰ - ۷۲ ،	سردوئیه - ۵۴۵ ، ۴۵۳ ،	۶۴۹
۸۹ ، ۸۹ ح ۹۰	۵۶۹	ساوه - ۲۷۰ ، ۳۴۷ ،
سوریه - ۱۲۷ ، ۱۹۸ ،	سروستان - ۳۰۰	، ۴۷۵ ، ۴۷۷ ، ۵۲۰ ،
۵۱۴ ، ۲۱۴	سعیدآباد - ۴۳۰ ، ۵۶۷ ،	، ۵۲۷ ، ۵۳۰ ، ۵۴۱ ،
سوسنگرد - ۴۱۱ ، ۴۵۲ ،	سقز - ۴۹۵ ، ۵۶۶ ،	، ۵۵۱ ، ۵۶۷ ، ۵۹۳ ،
۵۵۶ ، ۵۴۸ ، ۴۷۶	، ۵۷۷ ، ۵۸۱ ، ۶۱۳ ،	، ۶۰۳ ، ۶۱۷ ، ۶۳۲ ،
سهند - ۴۵۳ ، ۴۹۹	۶۱۷ ، ۶۲۱ ، ۶۴۸ ،	۶۴۰ ، ۷۰۱ ،
سهنه - ۵۳۱	سلطانیه - ۱۹۹ ، ۲۰۴ ح	سبزوار - ۴۲۰ ، ۴۷۷ ،
سید خلف آباد - ۵۳۱	سلماس (شاهپور) - ۲۵۲ ،	، ۴۸۱ ، ۴۸۶ ، ۷۰۸ ،
۵۵۰ ، ۵۴۷	۴۵۳	سیلان - ۴۹۹
سیرجان - ۳۱۲ ، ۴۷۷ ،	سلیمان آباد - ۵۵۲ ،	سیوخ - ۴۸۶
۵۴۵	۵۸۱	سییل خاکی - ۴۸۶
سیستان - ۳۱ ، ۱۱۳ ح ،	سلیمانیه - ۶۳۹	ستاد ارتش - ۴۳۹
، ۴۰۴ ، ۳۹۰ ، ۱۱۵	سمای - ۲۲۰	سرآسیاب - ۳۱۲
، ۴۲۶ ح ، ۴۰۴	سمنان - ۱۹۱ ، ۳۸۸ ،	سراب - ۵۵۹
، ۴۳۵ ، ۴۳۴ ، ۴۲۷	۳۰۱ ، ۴۷۷ ، ۴۳۰	سراب عمارت - ۵۶۵ ،
، ۴۳۶ ح ، ۴۳۵	سن پترزبورگ - ۷۸ ح ،	، ۵۶۵ ح ، ۵۷۱ ،
، ۴۴۹ ، ۴۴۷ ، ۴۴۲	ح ۲۴۰	، ۵۹۸ ، ۵۹۵
، ۴۶۰ ، ۴۵۴ ، ۴۵۳	سند - ۱۹۹	سراوان - ۴۷۷
، ۵۲۳ ، ۴۸۷ ، ۴۶۹	سنقر - ۴۷۶	سرپند - ۶۳۳
، ۵۴۹ ، ۵۴۷ ، ۵۳۴	سندج - ۴۶۹ ، ۴۷۵ ،	سرچاهان - ۲۹۹

شوشتر - ۱۷۰، ۱۹۳،	شاهی - ۴۷۷	۵۸۴، ۵۸۰، ۵۷۹
، ۲۹۶، ۳۱۷ ح	شاهیجان - ۵۴۴	، ۵۹۹، ۵۹۴، ۵۸۵
، ۳۱۸، ۴۷۶، ۶۰۹،	شبانکاره - ۱۹۸ ح	، ۵۹۹ ح، ۶۰۳ ح
۶۴۴	۳۸۸	، ۶۲۳، ۶۰۹، ۶۰۶
شوکت آباد - ۵۴۶،	شرکت آبیاری - ۳۸۹	۷۰۱، ۶۵۱، ۶۲۷
۵۵۴	۵۵۶، ۳۹۰	سیمری (سیمری؟) - ۱۰۰
شهداد - ۵۴۵، ۵۷۹،	شرکت آبیاری آذربایجان -	سین - ۴۷۴، ۵۳۰
۶۵۱، ۶۴۷	۴۰۸	سیواس - ۱۹۰
شهر بابک - ۴۷۷	شرکت آبیاری بهبهان -	ش
شهرداری تبریز - ۴۰۸	۴۰۷	شاپور - ۹۲، ۵۶۸، ۵۷۸
شهرکرد - ۴۷۷	شرکت فلاحتی (خراسان) -	۷۰۱، ۶۹۶
شهریار ۵۶۶، ۵۷۱،	۴۲۰	شادکان - ۳۴۶، ۴۲۰،
۶۴۸، ۵۷۵	شرکت کشاورزی رضا -	، ۵۴۱، ۵۲۴، ۵۲۳
شهسوار - ۴۷۷	، ۵۹۰، ۵۸۹، ۵۲۵	، ۵۹۰، ۵۵۲، ۵۴۹
شیراز - ۹۲، ۹۱، ۱۱۷،	۶۶۴، ۶۲۵	، ۶۰۶، ۶۰۲، ۵۹۷
، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۹،	شط العرب - ۵۱۲	، ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۷۲
، ۱۹۰، ۲۵۰، ۲۵۴ ح	شعیب - ۴۴۹	۷۰۰
، ۲۵۶، ۲۶۳، ۳۱۱،	شعیبیه - ۶۳۳	شاعور - ۳۸۷
، ۳۱۹، ۳۲۱، ۴۰۰،	شمس آباد - ۲۷۶	شاه آباد - ۴۷۶، ۵۲۸،
، ۴۰۹، ۴۲۹، ۴۷۶،	شمیران - ۲۹۱ ح	، ۵۵۳، ۵۶۹، ۵۷۳
، ۶۳۳، ۶۹۵، ۶۹۶،	شندوار - ۲۲۶	۶۱۹، ۶۰۲، ۵۹۹
۷۰۰، ۶۹۹	شورآباد - ۵۴۳	شاهپور (سلماس) - ۴۵۳
شیرکوه - ۳۱۱	شورای عالی تقسیم و فروش	شاهرضا - ۴۷۷
شیر و خورشید سرخ -	افساطی املاک پهلوی -	شاهرود - ۳۰۱، ۴۷۷
۴۳۰	۷۰۸	شاهسون - ۴۲۹
شینکاو - ۵۰، ح ۳۶۱	شوش - ۵۵۶، ۳۹۰	شاه عبدالعظیم - ۴۱۹،
شیلا - ۴۳۶	شوش - ۵۵۰، ۵۴۷	۴۲۱
	۷۰۰	

عبدالله آباد - ۵۹۹، ۵۲۲
 ۶۰۲
 عثمانی - ۱۴، ۱۳
 عراق - ۵۶، ح ۱۱۳ ،
 ۱۴۹ ح ۲۴۴ ،
 ۲۵۷، ۲۵۳، ۲۴۵
 ۳۹۳، ۲۸۱، ۲۵۸
 ، ح ۵۷۱ ، ۵۱۰
 ۶۹۶
 عراق عرب (سواد) - ۳۱ ،
 ح ۶۹۵ ، ۲۰۰
 عربستان (رجوع کنيد به
 خوزستان) .
 عرب عباس - ۵۶۰، ۵۱۲
 ۶۳۰، ۶۱۲، ۵۶۲
 عزهيب - ۷۰
 عقدا - ۵۵۸
 عقيبه - ۷۶
 عقيلي - ح ۳۸ ، ۳۱۷ ،
 ، ۵۳۱ ، ۵۰۴
 ، ۵۷۰ ، ۵۶۲، ۵۶۰
 ، ۶۲۰ ، ۶۰۹، ۶۰۰
 ۶۴۳، ۶۳۰
 علی آباد (بیرجند) - ۳۹۵ ،
 ، ۶۰۱ ، ۵۹۶، ۵۲۲
 ۶۰۶
 علی آباد (يزد) - ۳۹۶ ،
 ۵۶۳، ۵۵۷

ح ۵۷، ۳۸ ، ح ۷۸ ،
 ح ۱۱۷ ، ح ۱۱۹ ،
 ح ۱۳۰ ، ح ۱۹۶ ،
 ، ۲۰۸ ، ح ۲۲۴ ،
 ح ۲۵۴ ، ح ۲۲۸ ،
 ، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۵۸
 ح ۲۷۵ ، ۲۷۵، ۲۷۱
 ، ۲۹۱ ، ۲۸۸، ۲۸۷
 ح ۳۳۶ ، ح ۳۳۴ ،
 ح ۳۵۰ ، ح ۳۴۸ ،
 ، ۳۹۸ ، ۳۹۱ ،
 ، ۴۲۱ ، ۴۱۹، ۴۰۰
 ، ح ۴۲۱ ، ۴۲۷ ،
 ح ۴۶۶ ، ۴۵۷، ۴۳۹ ،
 ، ۴۸۱ ، ۴۷۷، ۴۷۶
 ، ۴۹۱ ، ۴۹۰، ۴۸۷
 ح ۵۲۹ ، ۵۱۹، ۴۹۵
 ، ۵۵۱ ، ۵۳۵، ۵۳۴
 ، ۵۷۱ ، ۵۶۷، ۵۶۶
 ، ۶۰۰ ، ۵۹۳، ۵۷۵
 ، ۶۱۷ ، ۶۱۳، ۶۱۰
 ، ۶۴۸ ، ۶۳۲، ۶۲۶
 ، ۶۹۹ ، ۸۹۸، ۶۶۳
 ح ۷۱۰ ، ۷۰۶، ۷۰۵

ع

عباس - ۵۵۰، ۵۴۲
 عبدالله - ۵۹۳

ص

صدرآباد - ۵۵۸، ۳۹۷ ،
 ۵۶۸، ۵۶۳
 صومعه - ۴۸۶
 سيمری - (نگاه کنيد به
 سيمری) .

ط

طارم - ۲۲۳ ح
 طالش - ۲۲۳ ح ، ۲۶۹ ،
 ۶۱۷، ۵۶۱، ۵۵۶
 طالقان - ۲۹۲، ۲۴۱
 طبرستان - ۱۵ ، ۷۷ ،
 ح ۸۶ ، ح ۱۱۲ ،
 ح ۱۱۳ ، ۱۲۷ ،
 ۱۳۴
 طبرس - ح ۲۹۱ ، ۷۰۰
 طرق - ۳۸۷ ، ۴۰۱ ،
 ، ۵۴۱ ، ۵۲۵، ۵۲۳
 ، ۵۸۹ ، ۵۵۲، ۵۴۹
 ، ۶۰۶ ، ۶۰۲، ۵۹۷
 ۶۳۳، ۶۱۸
 طغر الجرد - ۳۱۲ ،
 ح ۳۱۲
 طوالش - ۴۷۷
 طوس - ۱۴۶
 طهران - ح ۸ ، ح ۱۲ ،
 ح ۱۷، ح ۲۲، ح ۳۶ ،

فریمان - ۷۱۱،۳۸۷
 فسا - ۳۹۸ ح، ۴۷۶ ،
 ،۵۵۵،۵۵۰،۵۴۴
 ۶۹۶،۶۳۳،۶۰۱
 فسارود - ۵۴۴
 فلاحیه - ۲۹۶، ۴۴۹ ،
 ۵۱۳
 فومنات - ۴۷۷
 فیروزآباد - ۳۱۱،۱۷۳ ،
 ،۵۰۳، ۳۹۹، ۳۹۶
 ،۵۳۹، ۵۳۸، ۵۰۸
 ،۵۵۳، ۵۵۰، ۵۴۴
 ،۶۳۳، ۶۳۰، ۵۵۵
 ۷۰۰، ۶۴۰
 فیروزکوه - ۴۷۷
 فیض آباد - ۴۰۴، ۶۴۷ ،
 ۵۹۹، ۵۹۳
 فیلادلفی - ۵۱ ح
 ق
 قادیسه - ۶۱ ح، ۷۰
 قاهره - ۳۸۱ ح، ۳۸۳ ح
 قائن - ۴۳۵
 قائنات - ۳۹۵، ۴۶۹ ،
 ،۵۲۲، ۴۸۶، ۴۷۴
 ،۵۶۷، ۵۴۶، ۵۳۴
 ،۵۹۳، ۵۸۴، ۵۷۹
 ،۶۰۵، ۶۰۱، ۵۹۶

، ۴۹۸ ، ۴۹۷
 ، ۴۹۹ ، ح ۴۹۸
 ، ۵۰۹-۵۰۷ ، ۵۰۳
 ، ۵۲۱ ، ۵۲۰
 ، ۵۲۷ ح، ۵۲۳
 ، ۵۵۰، ۵۴۳ ، ۵۳۰
 ، ۵۶۹ ، ۵۶۸، ۵۵۳
 ، ۵۸۲ ، ۵۷۸، ۵۷۳
 ، ۵۹۷ ، ۵۹۵، ۵۹۲
 ، ۶۳۰ ، ۶۲۴، ۶۱۹
 ، ۶۳۶ ، ۶۳۵، ۶۳۳
 ، ۶۴۳ ، ۶۴۰ ح
 ۷۰۰، ۶۷۱، ۶۵۹
 فتح آباد - ۳۱۱، ۱۹۹
 فدافن - ۴۸۶
 فندسکان - ۵۵۳ ، ۵۵۰
 ۶۴۱، ۶۳۳
 فرات - ۳۸۱ ح، ۱۹۷
 فراش بند - ۵۴۳، ۳۰۰
 ۷۰۰، ۵۹۲، ۵۷۳
 فرانسه - ۳۴۸
 فراهان - ۶۳۲، ۵۴۰
 فردوسی (تون) - ۴۷۷
 فرکک - ۳۱۹
 فریدن - ۵۴۳ ، ۴۸۵
 ، ۶۱۵ ، ۵۹۲، ۵۵۰
 ۶۲۴
 فریزند - ۴۸۹

عواصم - ۱۹۷ ح
 عوض - ۳۱۱
 عیلام - ۴۹

غ

غار - ۶۴۹، ۴۳۰
 غرگون - ۵۹۲
 غیاتیه - ۲۲۶، ۲۲۵

ف

فارس - ۳۸۱، ۳۸۰ ح، ۵۶۶ ح،
 ، ۹۲-۹۰ ح، ۷۶
 ، ۱۱۷ ، ۱۱۴
 ، ۱۲۷ ح، ۱۱۸
 ، ۱۳۰ ح، ۱۲۷
 ، ۱۶۲ ح، ۱۴۱
 ، ۱۶۵ ، ۱۶۴
 ، ۱۷۵ ح، ۱۶۵
 ، ۲۱۸، ۲۱۰، ۱۷۸
 ، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۳۹
 ، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۵۳
 ، ۲۸۱، ۲۷۵، ۲۷۱
 ، ۲۹۹ ح، ۲۹۰
 ، ۳۰۹ ح، ۳۰۰
 ، ۳۳۹، ۳۱۲، ۳۱۰
 ، ۳۸۷، ۳۴۶، ۳۴۳
 ، ۴۱۸، ۴۰۹، ۳۹۶
 ، ۴۷۴، ۴۷۰، ۴۶۱
 ، ۴۸۵، ۴۸۰، ۴۷۶

۵۹۴	قم - ۹۳، ۹۳، ح ۹۳، ۱۰۲،	۶۱۳، ۶۰۸، ۶۰۶
کارخانه کنسروسازی بندر	، ۱۰۴ ، ۱۰۹ ح ،	۶۷۳، ۶۲۳، ۶۱۴
عباس - ۶۲۸	، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸،	قرابولاغ - ۲۹۹، ۴۰۹،
کارزین - ۵۷۳	، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۲۲	، ۵۳۹، ۵۲۰، ۴۱۱
کارون - ۳۸۵ ح ، ۳۸۸ ،	، ۲۷۶ ، ۲۸۹ ح ،	، ۵۹۲، ۵۵۳، ۵۴۴
، ۴۱۱ ح ، ۴۱۱ ،	، ۳۰۹ ح ، ۳۴۶ ،	، ۶۰۴، ۶۰۱، ۵۹۷
۵۱۲	، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱،	، ۶۴۱، ۶۱۹، ۶۰۶
کارون - ۴۷۶، ۴۷۶ ح،	، ۴۷۷، ۴۷۷ ح ،	۶۴۲
، ۵۵۳، ۵۵۰، ۵۲۰	، ۴۸۴، ۵۴۸، ۵۶۷،	قراتپه - ۳۰۶
، ۶۳۳، ۵۶۸، ۵۵۵	، ۵۸۲، ۶۱۳، ۶۱۵،	قواجه - ۱۵۶
۷۰۰، ۶۹۶	ح ۶۷۷، ۶۹۸،	قواجه داغ - ۲۵۲، ۴۵۳،
کاشان - ۲۷۰، ۲۸۳ ح،	قمشه - ۲۷۵ ح	، ۴۷۴، ۴۸۵، ۴۸۸،
، ۳۸۳، ۳۴۶، ۳۰۹	قصر - ۳۸۷، ۴۹۵،	، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۱۹،
، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۸۷	قند - ۳۸۹	، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۴۲،
، ۴۳۰ ، ۴۷۷ ،	قندهار - ۲۵۵	، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۸۱،
، ۴۸۴ ح، ۴۷۷ ح	قنسرین - ۱۹۷ ح	، ۵۸۳، ۶۲۶، ۶۲۸،
، ۴۸۸، ۴۹۵، ۴۹۶،	فوجان - ۳۱۰ ح، ۴۲۰،	۶۳۲، ۶۲۹
، ۵۴۸، ۵۶۷، ۵۸۲،	۴۷۷	قراسو - ۲۶۹
، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۹،	فونقری - ۲۹۹	قزوین - ۳۶۹ ح، ۳۷۸ ح،
، ۶۵۸، ۶۹۸ ح،	فهدریجان - ۴۸۵	، ۲۱۷ ، ۲۶۶ ،
۶۹۹	قهرود - ۳۸۷	۴۷۷ ح، ۳۳۶
کاشمر (ترشیز) - ۳۹۵	قهریجان - ۵۳۰، ۵۹۳،	قرد - ۴۸۶، ۵۵۲
، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۷۷،	، ۵۹۷، ۶۱۲، ۶۱۵،	قشقایی - ۶۰۴، ۵۵۵
، ۴۸۶، ۵۲۳، ۵۲۴،	۶۴۰	قشلاق - ۳۸۵
، ۵۴۱، ۵۵۲، ۵۵۵،	قهبستان - ۲۸۹ ح، ۵۴۵	قصر شیرین - ۴۷۶، ۴۷۶ ح،
، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۹۸،		۵۵۵
۶۳۳، ۶۰۲	ك	قلعه سحر - ۶۳۳
کاکان - ۳۰۰	کاخ - ۵۲۲، ۶۱۴،	قلعه شهر - ۵۶۰، ۵۶۲،
	کاخک - ۵۴۶ ، ۵۵۴،	

،۲۵۵ ، ۲۱۸ ، ۱۹۱
 ، ۲۹۹ ، ح ۲۵۵
 ، ۳۳۲ ، ح ۳۱۲
 ، ۳۹۱ ، ۳۳۹
 ، ۳۹۸ ، ح ۳۹۲
 ، ۴۲۶ ، ۴۲۱ ، ۴۰۴
 ، ۴۷۲ ، ۴۶۲ ، ۴۶۱
 ، ۴۷۵ ، ح ۴۷۲
 ، ۵۱۱ ، ۴۸۴ ، ۴۷۷
 ، ۵۲۱-۵۲۰ ، ۵۱۸
 ، ۵۵۳ ، ۵۴۶ ، ۵۴۴
 ، ۵۷۳ ، ۵۶۹ ، ۵۵۵
 ، ۵۸۲ ، ۵۷۹ ، ۵۷۵
 ، ۵۹۸ ، ۵۹۳ ، ۵۸۴
 ، ۶۱۹ ، ۶۱۵ ، ۶۰۲
 ، ۶۳۳ ، ۶۲۳ ، ۶۲۰
 ، ۶۶۰ ، ۶۵۰ ، ۶۴۷
 ۶۹۹ ، ۶۹۱
 کرمانشاه - ، ۴۷۵ ، ۲۷۱
 ، ۵۳۳ ، ۴۸۱ ، ۴۷۶
 ، ۵۸۱ ، ۵۶۵ ، ۵۴۲
 ۶۹۹ ، ۶۳۹
 کرونند - ۴۸۹
 کراز - ۶۲۹
 کشیور - ۵۴۴
 کعبه - ۱۹۹
 کلاته چنار - ۳۰۵
 کلاته حاجی - ۴۸۶

کربلا - ۶۷۷
 کرج - ۹۳-۸۰
 کرخه - ۵۱۲ ، ۴۱۱
 کردستان - ۳۸ ، ۳۲
 ، ۲۶۸ ، ۱۲۷ ، ۱۱۵
 ، ۳۰۴ ، ح ۲۷۸
 ، ۴۰۲ ، ۳۹۱ ، ۳۸۳
 ، ۴۳۰ ، ۴۳۸ ، ۴۲۱
 ، ۴۷۵ ، ۴۶۶ ، ۴۵۴
 ، ۴۸۵ ، ۴۷۹ ، ۴۷۶
 ، ۵۰۲ ، ۵۰۱ ، ۴۹۷
 ، ۵۲۵ ، ۵۱۱ ، ۵۱۰
 ، ۵۳۷ ، ۵۳۳ ، ۵۲۸
 ، ۵۵۳ ، ۵۵۰ ، ۵۴۳
 ، ۵۷۵ ، ۵۶۶ ، ۵۵۵
 ، ۵۸۱ ، ۵۷۸ ، ۵۷۷
 ، ۵۹۵ ، ۵۹۱ ، ۵۸۲
 ، ۶۰۵ ، ۶۰۳ ، ۵۹۹
 ، ۶۱۶ ، ۶۱۵ ، ۶۰۶
 ، ۶۴۸ ، ۶۳۳ ، ۶۲۷
 ۷۰۱ ، ۶۶۱ ، ۶۵۹
 کردستان بهبهان - ۶۰۳
 ۶۷۳ ، ۶۰۵
 کرکنان - ۲۹۸
 کرکوک - ۵۱
 کرمان - ۴۴ ، ۴۳ ، ۳۲
 ، ۱۶۷ ، ح ۱۱۸
 ، ۱۹۰ ، ح ۱۷۰

کام فیروز - ۶۹۵
 کامو - ۶۹۹ ، ۶۹۸
 کینهاک - ح ۴۹ ، ح ۶۴
 کتابخانه بیانات سلطنتی -
 ح ۲۲۳ ، ۱۳
 کتابخانه خدیو - ح ۱۲
 کتابخانه مجلس شورای ملی -
 ، ۴ ، ۱۳ ، ح ۲۰۸
 ، ح ۲۱۱ ، ح ۳۰۰
 ح ۳۰۱
 کتابخانه ملی پاریس - ح ۲۱۰
 کتابخانه ملی طهران - ، ۴
 ۱۲
 کتابخانه ملی قاهره - ۱۲
 کتابخانه موزه بریتانیا -
 ح ۱۱۸
 کتابخانه وزارت دارائی -
 ح ۱۳ ، ح ۲۷۰
 ، ح ۲۷۱ ، ح ۲۷۶
 ، ح ۲۸۷ ، ح ۲۹۲
 ، ح ۲۹۳ ، ح ۲۹۴
 ، ح ۲۹۶ ، ح ۲۹۷
 ، ح ۲۹۸ ، ح ۳۰۰
 ، ح ۳۰۹ ، ح ۳۱۷
 ، ح ۳۸۴ ، ح ۳۸۷
 ، ح ۳۹۴ ، ح ۴۴۹
 ح ۵۱۳
 کربال - ۳۰۰

ح ۵۵۹، ۵۵۹، ۴۹۲	۴۴۹، ۵۰۳	کلار کرده - ۱۱۲ ح
۶۹۸، ۶۲۹	کهن هرزن (هرزندعتیق -	کلکته - ۳۷۱ ح
۳۹۸، ۳۹۶ - کز آباد	هرزن قدیم) - ۱۸۱،	کلیائی - ۴۸۱، ۵۶۴،
کلیایگان - ۲۲۹، ۲۰۷	ح ۱۸۱، ۱۸۲،	۵۸۱
۴۷۷، ۴۶۱	ح ۱۸۲، ۱۸۳،	کلیبر - ۴۸۵ - ۵۸۲
کلیستان - ۳۸۷	کیخسرو آباد - ۲۳۰،	کلیجان - ۴۸۹
کلیش آباد - ۵۵۹، ۳۹۶	ح ۲۳۰	کمیته تحقیق لورهم - ۲
کلیش آباد - ۴۷۷، ۴۷۰	کیمبرج - ح ۵۵، ح ۱۲۲	کمین - ۳۰۰
کنبد قابوس - ۳۰۳،	ک	کنگاور - ۵۶۶ - ۶۴۰
۷۱۱	کاوخانه - ۶۰۲، ۵۴۴	کوار - ۳۱۰، ۳۰۰، ۹۲،
کندوزلو - ۵۶۲، ۵۶۱،	کاورد - ۲۵۲	۳۱۱
۷۰۰	کرد آباد - ۱۱۲ ح	کویان - ۵۴۳
کوراب - ۴۷۴	کردنه باطاق - ۳۱	کوت عبدالله - ۴۵۰،
کوکلان - ۴۴۹، ۳۰۰	کردنه بیرزن - ۳۱	۶۳۰، ۵۱۴، ۵۱۳
کیروپ - ۴۴۹	کرکان - ۱۲۸، ۳۳، ۳۲،	کوفه - ۱۴۲
کیلان - ۲۱۸، ۱۳۳،	۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۶،	کوهستان - ۱۱۳ ح
ح ۵۶۱، ۶۶۹	۱۴۷، ۱۵۳، ۲۶۹،	کوه سرخ - ۶۱۹
کیو - ۳۹۵، ۵۲۲،	۳۰۳، ۳۰۶، ۴۷۷،	کوه کرکس - ۴۷۱،
۵۹۶، ۵۸۴، ۵۳۰	۴۹۷، ۷۱۱،	۴۸۴، ۴۹۰، ۶۱۲،
۶۷۲، ۶۰۵، ۶۰۱	ح ۳۱۷ - کرکر	۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۲
کیو - ۵۲۲	کرمرو - ۵۵۹، ۲۵۲	کوههای البرز - ۳۲
ل	کرمسار - ۴۷۷	کویمر کزی - ۳۰۵،
لار - ۲۹۱، ۲۹۱ ح	کرمسیر (تربت حیدری) -	۴۷۷، ۴۸۴، ۴۹۶،
۴۷۷، ۳۱۹، ۳۱۱	۵۵۲، ۵۳۴	۵۳۴، ۵۶۷، ۶۰۸،
لاریجان - ۴۷۷	کرمسیر قشقای - ۶۳۰	۶۲۳، ۶۱۳
لاستان - ۶۹۹، ۵۹۵	کر (جز) - ۴۵، ۳۹۵،	کهر - ۳۰۰
لاهور - ح ۱۳، ح ۱۵۰	۴۸۵، ۴۷۴، ۳۹۹،	کهک (سد) - ۴۳۶
		کهگیلوید (کوه کیلوید) -

ح ۳۵۱ ، ح ۳۵۳ ، ح ۳۷۹ محللات - ۴۷۷ محمدآباد - ۵۹۸، ۵۴۴ ۷۱۱ محمدخانلو - ۵۰۰ محمره (خرمشهر) - ۲۹۶ محوللات - ۴۰۰ مدرسه چهارباغ - ۴۲۲ مدرسه سرسنگ - ۱۴۶ مدرسه علوم شرقی - ۳ مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی - ح ۹، ۲ ، ح ۱۰۲ مدینه - ۶۷ مراغه - ۱۹۹ ، ۲۵۱ ، ۵۴۲ ، ۵۱۹ ، ۴۷۶ ۶۹۶ ، ۵۵۳ مرج - ۹۳ ، ۸۰ مرجان - ح ۲۹۲ مرغاب - ۴۰۰ مرند - ۲۵۲ ، ۲۲۶ مرو - ۱۵۷ ، ۱۴۲ ، ۱۳۱ ، ۴۰۰ مرودشت - ح ۲۵۴ ، ۳۱۱ ، ۳۲۱ مزویرآباد - ۴۸۵ مسجد سپهسالار - ۴۱۹ مسجد سلطانی - ح ۴۱۹	۴ ماجان - ۶۰۱ ، ۵۹۶ ، ۶۷۲ ، ۶۱۴ ماربین - ۶۲۵ ، ۶۲۴ ماردیجه - ۲۳۹ ماردین - ۷۰۵ ، ۱۴۴ مارون - ۴۰۸ ، ۴۰۷ مازندران - ۱۴۸ ، ۱۳۷ ، ۱۵۰ ، ح ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ح ۲۰۲ ، ۲۶۴ ، ۲۵۸ ، ۲۱۸ ح ۲۸۰ ، ۴۳۰ ، ۵۵۶ ، ۵۲۱ ، ۴۵۵ ح ۵۶۱ ، ۵۶۱ ۶۶۹ ، ۶۲۷ ، ۵۶۴ ۶۷۲ ماکو - ۴۷۶ ، ۴۳۰ مالمیر - ۳۰۴ مأمونیه - ۵۴۱ ، ۶۳۲ ، ۶۴۰ ماوراءالنهر - ح ۱۳۲ ، ۱۱۹ ماهان - ۵۹۳ ماه بصره - ۹۳ ماهورمیلانی - ۳۰۰ مجلس سنا - ح ۳۸۹ مجلس شورای ملی - ۳۳۱ ، ح ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ح ۳۴۰ ، ۳۵۰	لايه - ح ۱۶۹ لايبيزبگ (لايبيزبگ) - ح ۴۴ ، ح ۱۶ لايدن (ليدن) - ح ۸۰ ، ح ۱۱۸ ، ح ۱۵۱ ، ح ۲۶۹ ، ح ۶۰۵ لرستان - ۱۶۷ ، ۳۳۶ ، ۴۲۹ ، ۴۲۷ ، ۳۳۹ ۵۰۹ ، ۴۷۶ ، ۴۶۰ لکان - ۵۳۲ ، ۵۹۲ ، ۶۰۴ ، ۵۹۵ لنجان - ۳۸۴ ، ۴۸۵ ، ۶۲۷ ، ۵۹۴ ، ۵۴۰ لندن - ح ۱۵ ، ح ۲۵ ، ح ۳۲ ، ح ۲۲۱ ، ح ۲۵۵ ، ح ۲۲۶ ، ح ۲۶۱ ، ح ۲۵۹ ، ح ۲۶۵ ، ح ۲۶۳ ، ح ۲۶۹ ، ح ۲۶۶ ، ح ۲۷۸ ، ح ۲۷۳ ، ح ۲۹۱ ، ح ۳۰۴ ، ح ۳۳۷ ، ح ۳۶۷ ، ح ۳۷۵ ، ۴۱۳ ، ح ۶۶۵ ، ح ۶۹۲ لنکران - ۲۶۹ لنگرود - ح ۵۶۱ ، ۵۶۱ ، ح ۶۵۲ ، ۶۵۲
---	---	--

۶۵۲	، ۵۵۰ ، ۵۳۸ ، ۴۷۳	مسجد سليمان - ۵۱۲
مهرانرود - ۵۵۰ ، ۵۴۲	، ۵۹۵ ، ۵۷۸ ، ۵۵۳	مسجد شاه - ۴۱۹ ح
مهریز - ۵۵۸ ، ۴۸۵	۶۴۱ ، ۶۰۴	مسجد شاه چراغ - ۴۱۹ ،
۵۶۴	منصوریه - ۵۷۳	۴۱۹ ح
میانندوآب - ۴۲۷ ، ۳۹۰	منظر - ۴۸۶	مشكوك - ۱۶۷ ح
، ۵۶۶ ، ۵۴۲ ، ۴۵۳	منكلو - ۴۴۹	مشهد - ۲۲۲ ، ۲۵۳ ،
۶۲۴ ، ۵۷۱	مورچه خورت - ۴۵ ،	، ۲۶۹ ، ۲۵۶
میان فورك - ۳۱۱	، ۴۸۵ ، ۴۸۴ ، ۳۹۶	، ۲۷۸ ح ، ۳۰۶ ،
میان كنگی - ۴۳۶	، ۴۸۹ ، ۴۸۸	، ۳۸۲ ، ۳۹۴ ح ،
میبد - ۵۶۳ ، ۴۸۵ ، ۱۶۵	، ۵۵۴ ، ۵۴۸ ، ۴۹۰	، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۲۰ ،
۵۵۸	، ۶۱۳ ، ۶۰۰ ، ۵۹۴	، ۴۷۵ ، ۴۷۷ ، ۴۸۱ ،
میمه - ۴۸۴ ، ۳۹۷	، ۶۱۳ ح ، ۶۱۵ ،	، ۵۲۳ ، ۵۵۴ ، ۶۱۸ ،
، ۴۹۱ ، ۴۸۹ ، ۴۸۵	۶۹۸ ، ۶۲۹	، ۶۲۵ ، ۶۴۳ ، ۶۵۲ ،
، ۶۲۴ ، ۶۱۵ ، ۵۴۹	موزه ایران باستان -	، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۶۷۷ ،
۶۵۲	ح ۴۲۱	۷۰۰
ن	موزه بریتانیا - ۳۷ ح ،	مصر - ۱۷ ، ۱۷ ح ، ۱۹۹ ،
ناحیه - ۶۰۹	ح ۱۳۴ ، ح ۲۰۴	۳۰۴
نائین - ۴۸۴ ، ح ۳۹۴	موزه دانشکده ادبیات	معرش - ۹۷
۵۶۳	تبریز - ۱۱ ، ۱۳ ح	معصوم آباد - ۳۹۵ ، ۳۹۹ ،
نجف آباد - ۴۷۴ ، ۳۹۷	مؤسسه پادشاهی امور	۴۹۵
نخجوان - ۲۵۶	بین المللی - ۴ ، ۲	مغان - ۳۸۲ ، ۴۵۳
نرماشیر - ۵۵۳ ، ۵۴۵	مؤسسه زبانهای شرقی -	مکه - ۶۷ ، ۱۶۶
۶۶۱ ، ۵۶۹	ح ۱۲	ملاجان - ۶۵۲ ح
نطنز - ۵۵۹ ، ۳۹۷	موصل - ۷۰ ، ۱۴۴ ، ۱۹۷ ،	ملاطیه - ۱۹۷ ح
۶۹۸ ، ۵۶۴	ح ۷۰۵ ،	ملایر - ۲۹۴ ، ۴۷۶ ،
نقاب - ۴۹۵	مهاباد - ۴۷۶ ، ۴۷۵ ،	ملك آباد - ۴۸۱ ، ۵۵۲
نوجین - ۵۴۳	، ۵۱۰ ، ۶۲۴	ملکی (نهر) - ۴۳۶
	مهدی آباد - ۳۹۷	ممسنی - ۳۰۰ ، ۴۰۳ ،
	مهرانخان - ۴۲۰ ، ۵۲۳ ،	

۲۱۹ ، ۵۸۶
 وزارت معارف و اوقاف - ۴۲۸ ،
 ۴۳۱ ، ۴۲۹
 وزارت معارف و اوقاف -
 ۴۱۷
 وکیل آباد - ۵۴۹ ، ۵۴۱ ،
 ۵۵۲
 ونداده - ۵۴۹
 ونیز - ۲۲۱
 ویس - ۵۳۱ ، ۴۸۶
ه
 هاروار - ۷۴ ح
 هامون - ۴۳۵ ، ۴۳۶ ،
 ۴۴۸
 هایلدبرگک - ۳۸۰ ح
 هرات - ۲۵۳ ، ۲۵۲
 هرزند عقیق (کهن هرزند،
 هرزند عقیق، کهن -
 هرزن) - ۱۸۱ ، ۱۸۱ ح ،
 ۱۸۳
 هر سین - ۵۶۵
 هشترود - ۳۵۲ ، ۵۳۲ ح ،
 ۵۵۰ ، ۵۴۲
 ۵۸۲ ، ۵۸۱
 هفت لنگ - ۲۵۴ ، ۲۵۳
 ۲۵۷
 هفته - ۲۲۹

ورامین - ۳۸۵ ، ۵۷۵ ،
 ۶۴۹ ح ، ۶۳۲ ، ۶۱۳
 ۷۱۱ ، ۶۶۱
 ورزقان - ۴۲ ح ، ۵۳۰ ،
 ۵۴۲ ، ۵۷۸ ،
 ۶۴۰ ، ۵۹۱
 وزارت بهداری - ۴۴۶ ،
 ۷۱۹
 وزارت جنگ - ۳۳۶ ح ،
 ۴۳۹
 وزارت داخله - ۳۵۰
 وزارت دادگستری - ۳۷۸ ،
 ۴۳۹ ، ۴۴۲ ، ۵۸۵ ،
 ۷۰۷
 وزارت دارائی - ۳۴۱ ح ،
 ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۲ -
 ۴۴۴ ، ۴۴۶ ، ۴۵۱ ،
 ۵۸۴
 وزارت راه - ۷۱۹
 وزارت عدلیه - ۳۳۷
 وزارت فرهنگ - ۴۲۱ ح ،
 ۴۲۲ ، ۷۱۹
 وزارت کشاورزی - ۳۵۲ ح ،
 ۳۸۹ ح ، ۴۰۵ ،
 ۴۳۳ ، ۴۳۷ ، ۴۴۴ ،
 ۴۴۶ ، ۶۸۶ ،
 ۷۱۹
 وزارت کشور - ۴۳۹ ،
 ۴۴۲ ، ۴۴۶

نورآباد - ۵۰۹ ، ۵۳۸ ،
 ۵۷۸ ، ۵۵۰
 نوشهر - ۴۷۷
 نوغان - ۴۸۶
 نوقات (رفسنجان) - ۵۲۰
 نوق (رفسنجان) - ۵۴۰ ، ۵۴۰
 نوقان (طوس) - ۱۴۶
 نهاوند - ۶۰ ، ۶۰ ح ،
 ۱۱۱ ، ۸۱ ، ۶۱ ح ،
 ۲۹۴
 نهر آمس - ۲۰۶
 نهر هاشم - ۵۱۲
 نهر حسنکی - ۴۳۶
 نیریز - ۱۹۸ ح ، ۳۹۴ ،
 ۵۵۳ ، ۵۴۴ ، ۵۳۱ ، ۳۹۹
 ۵۶۸ ، ۵۹۲ ، ۶۰۱ ،
 ۶۳۳ ، ۶۳۰ ، ۶۱۹
 ۶۴۱ ، ۶۹۶ ،
 ۶۹۶ ح ، ۷۰۰
 نیانک - ۴۳۶
 نیشابور - ۱۵۸ ، ۱۶۰ ح ،
 ۲۵۴ ، ۲۵۳
 ۲۷۸ ح ، ۳۲۱ ،
 ۴۲۰ ، ۴۳۰ ، ۴۷۷ ،
 ۴۸۶
و
 واتاشان - ۲۰۲ ح
 واشنگتن - ۴۲۶ ح

، ۴۱۰، ۴۰۳، ۴۰۰	، ۵۸۳ ، ۵۶۴	، ۱۱۱، ۳۸ - همدان ح
، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۷۷	۷۰۰، ۶۷۳، ۵۹۳	، ۱۹۹ ، ۱۵۶
، ۵۴۸، ۵۲۰، ۵۰۱	هیرمند - ۴۳۸، ۴۳۵	، ۴۷۶ ، ح ۲۲۳
، ۵۶۸، ۵۶۳، ۵۵۷	ی	، ۵۳۰، ۵۰۱، ح ۴۷۶
، ۶۰۴، ۶۰۰، ۵۹۶	یافت آباد - ۵۷۱، ۵۶۶	، ۵۸۱، ۵۵۲، ۵۴۲
، ۶۱۵، ۶۱۳، ۶۰۸	بخدان - ۵۵۸	۶۳۹ ، ۶۳۳
، ۶۲۴، ۶۲۳، ۶۱۶	یزد - ۱۶۵ ، ۴۳ ، ۳۲	هندوستان - ۱۲۲ ح
، ۶۹۸ ، ۶۳۲	، ۲۰۲ ، ۱۷۳	۷۰۷۱۹۹، ح ۱۸۰
۱۹۹	، ۲۰۵ ، ح ۲۰۳	هندیجان ۴۲۷، ۴۵۰،
یکی جان - ۶۱۴	، ۳۰۹، ۲۹۹، ۲۱۸	هور - ۳۹۴
یمن - ۱۹۹ ، ۱۹۸	، ۳۹۱، ۳۴۷، ۳۱۱	، ۴۱۱ ، ۲۹۶ ، هویزه
یموت - ۳۰۰	- ۳۹۶ ، ح ۳۹۴	، ۵۱۲، ۴۵۲ ، ۴۴۹
		، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۴۸

فهرست نام گسان و خاندانها و ادیان

آ	ب	پ
آشتیانی - ۲۷۶	آلیور (المدج) - ۴	ابن بلخی - ۱۴۱، ۱۴۱ ح
آفریدون - ۳۴ ح	آمد روز - ۸۲ ح، ۱۱۶ ح	ابن جریر جور - ۷۶
آقا خداداد - ۴۰۰	۱۵۱ ح	ابن جماعه - ۸۴ ح
آقا محمدخان قاجار -	آمیائوس مارسلینوس - ۵۸	ابن جوزی - ۱۰۳ ح ،
	الف	۱۱۲ ح
۱۵۷ ح - ، ۲۵۸ ،	اباqa - ۱۶۶، ۲۰۰	ابن حوقل - ۶۰ ح، ۷۰ ح،
۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۹ ح	ابدال خان - ۲۵۲	۹۲ ح، ۹۳ ح، ۶۹۵،
۲۸۰، ۲۷۱ ح	ابراهیم بن الحفصین - ۱۱۳ ح	۶۹۵ ح، ۶۹۶
آقا میرزا عبدالله مجتهدی	ابراهیم بن رشیدالدین	ابن خرداذبه - ۸۱ ح، ۸۹ ح
(رجوع کنید به	فصل الله - ۱۹۰	ابن خلکان - ۱۳۷ ح،
مجتهدی) .	ابراهیم قوام (قوام الملك	۱۳۷ ح
آقا هادی - ۴۰۰	شیرازی) - ۵۶۷ (نکاه	ابن رسته - ۸۹ ح
آق قویونلو - ۱۱، ۲۰۸ ح،	کنید به قوام الملك)	ابن سعد - ۵
۲۱۴	ابن اثیر - ۱۱۶ ح، ۱۱۷ ح	ابن شیرزاد - ۱۱۶
آکانیاں اسکولاستیکوس -	۱۲۵ ح ، ۱۲۸ ح ،	ابن طهطفی - ۲۰۰
۵۷ ح	۱۳۷ ح ، ۱۴۰ ح ،	ابن ماجه - ۵
آل بویه - ۶، ۸، ۸۲، ۱۰۳ ح،	۱۴۲ ح ، ۱۴۴ ح ،	ابن مسکویه - ۸، ۸۲ ح،
۱۱۶-۱۱۸، ۱۱۸ ح،	۱۵۵ ح ، ۷۰۵ ح	۱۱۶ ، ۱۱۶ ح ،
۱۳۸	ابن اسفندیار - ۷۷ ح ،	۱۱۸ ح ، ۱۳۰ ح،
آلپ ارسلان - ۱۳۳، ۱۳۴ ح،	۸۶ ح ، ۱۱۲ ح ،	ابن نظام الحسینی - ۱۳۰ ح،
۱۵۰، ۱۴۲	۱۱۳ ح	۱۴۰ ح
آلساندردی - ۲۴۰، ۲۱۵ ح	ابن النظام الحسینی (رجوع	ابن واضح - ۶۹، ۹۱ ح
آل مظفر - ۱۶۵ ح	کنید به ابن نظام) .	ابواسحق اینجو - ۷۰۵

اردشیر بن بابک - ۶۰ ،	۳۸۱ ، ۳۸۱ ح ،	ابوالعباس بن سربج - ۷۲
ح ۶۰	۶۹۶	ابوالحسن بن عباد - ۱۰۳
ارغون - ۱۶۷، ۱۶۶	انابک ابوبکر - ۱۶۲ ح	ابوالحسن میامن - ۱۶۷
اسپهبدسراج الدین مازندرانی -	انابکان - ۲۹۸ ح	ابوالفتح ناصرالدین طاهر بن
۱۳۷	انابکان فارس - ۱۶۴	فخرالملک بن نظام الملک - ۱۲
اسپهبد و نداد هرمزد - ۷۷	انابک یوسف شاه - ۲۰۳ ح	ابوالفدا - ۷۰۵
استیل (اف. آ. ر.) - ۵۱ ح ،	اتو - ۲۵۶	ابوالمحاسن بن کمال الملک -
ح ۷۲	احتشام الوزاره - ۳۰۳	۱۳۷
اسکندر - ۵۴	احمد بن ابی الخیر زر کوب -	ابوالمیامن حسن - ۱۶۶
اسکندر بن قابوس - ۲۱	۱۱۷-۱۰	ابوبکر الخفاف - ۵
اسکندریک - ۲۲۴ ح	احمد بن اسحق بن قمی زعفرانی -	ابوبکر عبدالرحیم - ۱۰۰
اسکندر میرزا - ۲۶۰	۱۰۷	ابوبکر محمد بن یحیی صولی -
اسکوایر (سر جایلز) - ۳	احمد بن اسماعیل - ۱۱۴ ح	۹۹
اسلام - ۱۶ ، ۲۲ ، ۳۴ ،	احمد بن حسین - ۱۴۱ ح ،	ابوحنیفه - ۶۳ ح ' ۶۶ ،
ح ۳۴ ، ۴۱ ، ۶۰ ح ،	۱۶۵ ح ، ۲۰۳ ح ،	۳۷۷ ، ۳۷۵ ، ۳۷۲
ح ۶۱ - ۶۳ ، ۶۳ ح ،	ح ۲۰۴	ح ۳۷۸
ح ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۸ ح ،	احمد بن عباس - ۱۴۸	ابوسعید - ۱۶۵
ح ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۸۱ ح ،	احمد بن محمد بن اوس -	ابوعلی - ۱۱۱ ح
ح ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۷ ،	ح ۱۱۲	ابوقتاده زید اسود بن ابراهیم
ح ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰ ،	احمد بن محمد بن حنبل -	بن محمد بن قاسم بن
ح ۱۲۱ ، ۱۲۵ ح ،	ح ۶۳	ابراهیم طباطبای - ۱۶۶
ح ۱۳۵ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ،	احمد نکودار - ۱۶۴ ح ،	ابو محمد الحسن بن عبدالله بن
ح ۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۱۸۱ ،	۲۰۰	مهدی کاتب - ۶۱۰
ح ۲۰۸ ، ۲۱۶ ،	احمد قوام (رجوع کنید به	ابویوسف - ۵ ، ۶۲ ح ،
ح ۲۳۳ ، ۲۸۵ ، ۳۲۲ ،	قوام السلطنه) .	ح ۶۴ ، ۸۲ ، ۸۹ ح ،
ح ۳۲۴ ، ۳۴۸ ، ۳۵۴ ،	احمد کمانگر - ۳۴۸ ح	ح ۳۶۴ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ،
ح ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۶۰ ،	ادونتر - ۵۲ ح	ح ۳۷۵ ، ۳۷۷ ،
ح ۳۶۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۳ ح ،	ارباب مهدی - ۴۳۹	ح ۳۷۷ ، ۳۷۸ ح ،

ح ۵۶، ۵۷، ۵۹،
 ح ۶۰،
 اوزون حسن - ۲۰۵، ۲۳۹،
 ح ۲۴۰، ۲۴۰،
 اولياء الله آملی - ۹، ۷۷،
 ح ۷۸، ح ۱۱۲،
 ح ۱۱۳،
 ايازی (مهندس منوچهر)
 ح ۶۲۲،
 ابرانشهر (كاظم زاده) -
 ح ۱۱۴، ح ۲۲۳،
 ايلخانان - ۱۶۳، ۱۶۵،
 ح ۱۷۶، ۱۹۲،
 ۳۲۳، ۲۰۵، ۷۰۲،
 ايناج بلكا الوغ جانداريگ -
 ۱۲۸،
 ايواعلی حيدر - ۱۳۴، ۹،
 ايواف - ۷۰۷،
 ب
 ب. ا. بيلي، ح ۳۷۵،
 ح ۳۷۶،
 باريه دومينار - ۲۳،
 بارتلد (بارتولد) - ۱۱۹،
 ح ۱۶۶، ح ۱۶۹،
 ح ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۶،
 ح ۱۷۸، ح ۱۸۳، ۷۰۸،
 بارتولومه - ۳۸۰، ح

اقبال (محمد) - ۱۲۹، ح
 ح ۱۹۵،
 البتکين - ۱۱۹،
 الن (اج. بي.) - ۶۰۲، ح
 الوند (بيوزا) قراقورونلو -
 ۲۱۴، ۲۰۷،
 امام رضا (ع) - ۲۲۲،
 ۶۷۷،
 امام موسی كاظم (ع) - ۲۹۸، ح
 ح ۴۲۱،
 امويان - ۷۲، ۶۹، ۱۱۴،
 (به بني اميه هم نگاه
 كنيد).
 اميرعلي - ۳۷۱، ح
 امير محمود شاه - ۷۰۵،
 امين الدوله - ۲۷۵، ۲۸۰،
 ح ۲۸۰، ح ۲۸۳،
 ح ۲۸۳،
 امين السلطان - ۲۸۷،
 انصاری (حاج ميرزا حسن) -
 ح ۱۱، ۱۱، ح ۶۴،
 ح ۲۰۷، ح ۲۲۹،
 ح ۲۵۴، ح ۲۵۵،
 ح ۲۸۰، ح ۲۸۱،
 ح ۲۸۸، ح ۲۸۹،
 ح ۲۹۰،
 انگر - ۶۷، ح
 انوشيروان - ۲۲، ۵۶،

، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۴،
 ح ۳۸۰، ح ۳۸۱، ۳۸۲،
 ، ۴۰۸، ۴۰۴، ۳۹۰،
 ح ۴۱۳، ۴۱۳، ۴۱۲،
 ، ۴۱۴ - ۴۱۶، ۴۲۴،
 ۵۳۶، ۴۵۸،
 اسماعيل بن احمد سامانی -
 ح ۱۱۳،
 اسماعيل حق افندی -
 ح ۳۷۶،
 اسماعيليه - ۳۶۹، ح ،
 ۷۰۸، ۵۴۷،
 اشبيگل - ۱۶، ح
 اشكانيان - ۵۵، ۵۴،
 اصطخزي (ابوسعيد) - ۷۱،
 ح ۷۹، ۹۱، ۹۲، ح ،
 ح ۹۳، ۴۰۰، ۶۹۵،
 ح ۶۹۵، ح ۶۹۶،
 اعتماد الدوله محمديگ -
 ح ۲۲۸،
 افشار (ايرج) - ۲۰۸،
 افشاريه - ۲۵۶، ۲۵۰،
 اقبال (عباس) - ۱۲، ح ،
 ح ۲۰، ح ۲۱، ح ۲۷،
 ح ۱۴۳، ح ۱۴۶،
 ح ۱۵۱، ح ۱۵۲،
 ح ۱۵۳، ح ۱۵۸،
 ح ۱۵۹، ح ۱۶۰،

تگودار (رجوع کنید بـ)	بهادرخان - ۲۲۳ ح	بخاری - ۵
احمدتگودار)	بهمنیار (احمد) - ۱۹ ح ،	برائان - ۳۸۴
توین بی - ۲۰۳ ح، ۲۱۲ ح	۲۰ ح	براوان (ای . جی .) -
تیان - ۳۲۷ ح	بیات (ازخاندان های اراك)	۱۳۰ ح ، ۲۸۵ ح
تیش دورف (فن) - ۸۵ ح	۴۷۳ -	برایبجز (سر . ج .) -
تیمور - ۴۴ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ح	بیات (مرتضی قلیخان)	۲۶۵ ح
۲۲۳ ح	۳۵۳ ح	برکیارق - ۱۴۲
تیموریان (تیموری) - ۱۱ ،	بیانی (دکتر مهدی) - ۲۲۷ ح	برهان الدین - ۱۵۸ ، ۱۵۸ ح ،
۲۷۰	بیلی - ۳۵۸ ح ، ۳۸۹ ح	یریل - ۶۰ ح
ثودور (ثودوسیوس) -	بییقی - ۱۱۷ ح ، ۱۱۸ ح ،	بکر - ۶۸ ، ۸۳ ، ۱۱۶ ح ،
۳۷۳ ح		۱۲۱
ث	پ	بلاذری - ۸ ، ۷۸ ، ۸۵ ،
ثعالبی - ۳۴ ح	پاتر - ۳۸۰ ح	۷۸ ح ، ۸۱ ح ، ۸۹ ح ،
ج	پاوه دو کورنی ۲۳ ح	۱۱۰ ح
جزایری (دکتر شمس الدین)	پروین گنابادی - ۵ ح	بلکستون - ۳۸۰ ح
۶۵۸ ح	پورو (پ . م .) - ۵۰۰ ح ،	بنداری - ۱۳۰ ح ، ۱۳۸ ح ،
جلال الدوله جابر - ۲۵۷	۵۲ ح	۱۴۲ ح
جلال الدین بن رشید الدین	پولیاک - ۱۲۲	بنی امیه - ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۷
فضل الله - ۱۸۹ ، ۱۹۶ ،	پهلوی - ۴۵۹ ، ۷۰۸	۱۲۲ ، (بهامویان هم
۱۹۷ ح	پیرایوب - ۱۸۲ ، ۱۸۲ ح	نگاه کنید) .
جلال الدین جواد اصفهانی -	پیشموری - ۵۸۲ ح	بنی عباس - ۷۷ ، ۱۱۵ ،
۱۳۷	ت	۱۲۳ ، ۳۵۷ ، ۳۶۰ ،
جلال الدین دوانی - ۲۵	تاج الدین - ۱۴۸ ، ۱۵۰	بوسهل - ۱۱۸ ح
جلال همائی - ۲۲ ح	۱۵۷ ح	بولارد (سرربدر) - ۳
چ	تامن (دبلیو . اف .) - ۲۵ ح	بهاء الدین محمد بن مؤید -
چنگیزخان - ۱۸۰ ،	تانکوانی - ۲۵۹ ح	۱۱۷ ، ۱۸ ، ۱۳
۳۹۴ ، ۱۸۸	تایزر - ۳۷۶ ح	بهرام پنجم (بهرام گور) -
	تورات (ا . سی .) - ۳	۵۸ ح
	تقلق تیمور - ۱۶۸	بهرام سیس - ۷۵
	تقوی (سید نصر الله) - ۳۶ ح	

خواجه رشیدالدین فضل الله
 ، ۱۳، ۱۴۹ ،
 ، ۱۶۶ ، ح ۱۶۴
 ، ح ۱۶۷ ، ح ۱۶۸ ،
 ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ،
 ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ،
 ، ۱۷۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ،
 ، ح ۱۹۷ ، ۱۹۸ ،
 ، ۱۹۹ ، ح ۲۰۰ ،
 ح ۲۰۸
 خواجه رشیدالدین محمد
 تبریزی - ۱۸۲ ، ۱۸۲ ح
 خواجه شمس الدین - ۱۸۲ ح ،
 ۲۰۰
 خواجه علی فیروزانی -
 ۱۹۲
 خواجه کمال ابوالفتح بین
 خواجه جمال الدین -
 ۲۲۹
 خواجه نصیرالدین - ۲۴ ،
 ح ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۹۴
 خواجه نور (مهندس عباسقلی) -
 ۴۷۶ ، ۴۷۷
 خوارزمی - ۸۰ ح
 خوارزمشاهیان - ۱۳
 د
 دارلینگ (سرملکم) - ۳
 دارین واریتر (دکتر) - ۳

حجاج - ۷۲ ، ۷۳
 حسام الدوله - ۴۶۹
 حسام الدین تیمورتاش - ۱۴۴
 حسن بن ابراهیم خان اصفهانی
 ح ۳۸۴
 حسن بن علی بن عبدالملک
 قمی - ۹
 حسن بن محمد بن بدال -
 ۱۰۱
 حسن تختاخ - ۱۱۱
 حسنگ - ۱۱۸ ح
 حسین (ع) - ۶۷۷
 حسین بن ابدال زاهدی -
 ح ۲۲۳ ، ۲۳۳ ح
 حسین بن محمد بن حسن قمی -
 حسین جلایر - ۲۱۰ ح
 حسین کرد - ۱۵۶
 حمدالله مستوفی - ۱۳۰ ح ،
 ، ۱۴۰ ح ، ۱۷۶ ح ،
 ح ۶۹۵
 حمورایی - ۵۰
 خنبلی - ۶۳ ح
 حنفيه - ۶۳ ح
 خ
 خزعل (رجوع کنید به شیخ
 خزعل).
 خلعت بری - ۴۵۶
 خلیلی (عباس) - ۷۸ ح

ح
 حاج حسین آقا ملک - ۴ ،
 ح ۱۳۰
 حاج حسین آقا نخجوانی -
 ، ۱۱ ، ۲۲۰ ح ،
 ، ح ۲۲۱ ، ح ۲۲۵ ،
 ، ح ۲۲۶ ، ح ۲۳۱ ،
 ح ۲۳۳ .
 حاج سید نصرالله تقوی (رجوع
 کنید به تقوی).
 حاج محمد آقا نخجوانی -
 ، ۱۱ ، ۲۲۸ ح ،
 ح ۲۳۹
 حاجی آقا محسن - ۴۷۳
 حاجی تقی میراب - ۴۰۰
 حاجی محمدعلی میراب -
 ۴۰۰
 حاجی مستان داغستانی -
 ۶۸۳
 حاجی میرزا حسن انصاری
 (رجوع کنید به
 انصاری).
 حاجی میرزا محمد میراب -
 ۴۰۰
 حافظ ابرو - ۱۳۰ ح ،
 ح ۱۳۸ ، ۱۵۷
 حبیب الله گراکمی (میرزا)
 ح ۲۷۱ ، ۳۰۹ ح

۶۶۶ ، ۶۶۷ ،	۳۰۳، ۳۰۳، ۳۰۳ ح، ۷۰۱	داریوش سوم - ۵۴
ح ۷۰۱	رادلوف - ۱۶۹ ح	داعی - ۱۱۲
رفیع خان - ۴۶۹	راسل - ۳۶۷ ح	داعی کبیر - ۸۶ ح
رکن الدوله - ۶۰ ، ۶۰ ح	راستقزف - ۵۵	دبیر سیاقی - ۸ ح، ۲۱۴ ح،
رودستین - ۳۸۴	رالینسون - ۲۷۲	۲۳۴ ح، ۲۳۵ ح،
رویمر - ۷۰۲	راوندی - ۱۲۹ ح، ۱۳۰ ح،	۲۳۶ ح، ۲۳۷ ح،
ز	۱۴۱ ح	۲۴۰ ح، ۲۴۱ ح
زکی الدین مسعود - ۱۹۷ ح	رجب نیا (مسعود) - ۸ ح،	۲۴۶ ح،
زندیه - ۶ ، ۲۸۰	۲۳۷ ح، ۲۳۸ ح	دره شوری ها - ۵۰۸
زنگی - ۱۳۷ ، ۱۴۴	رزم آرا - ۵۱۲ ح	دمورن بی (دمرن بی) -
زونتیرک (ا. ه) - ۳۴ ح	رشیدالدین فضل الله (رجوع	۲۹۸ ح، ۳۳۳ ح،
زین العابدین تبریزی -	کنید به خواجه	۳۷۶ ح
۳۰۹ ح	رشیدالدین فضل الله.	دنت - ۷۴ ح، ۷۵ ح،
ژ	رضاشاه - ۳۲۸ ، ۳۳۱ ،	۸۹ ح
ژوبر - ۲۷۱ ، ۷۰۶	۳۳۶ ، ۳۳۶ ح،	دواسلان - ۱۲۸ ح،
س	۳۴۰ ، ۳۴۹ ، ۳۵۳ ،	۱۳۷ ح
سادات انصاری - ۲۳۱	۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۸ ،	دوخویه - ۵۹ ح، ۷۰ ح،
سادات اینجو - ۱۶۶ ،	۴۱۷ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲ ،	۲۸ ح، ۸۱ ح، ۸۹ ح،
ح ۱۶۷	۴۲۸ ، ۴۳۱ ، ۴۳۹ ،	۹۳ ح
سادات باب حیدر - ۲۹۸ ح	۴۴۹ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ،	دورن - ۷۸ ح، ۱۵۶ ح
سادات طباطبائی (درفارس) -	۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۳ ،	دوسون - ۱۶۹ ح
۱۶۶	۴۶۰ ، ۴۶۰ ح، ۴۶۱ ، ۴۸۱ ،	دومی نیک سالرانی - ۲۵۶
ساروتفی - ۲۱۸	۴۸۶ ، ۵۰۰ ، ۵۰۴ ،	دبلمی (دبلمیان) - ۱۱۳ ح
ساسان - ۳۸۷	۵۰۴ ح، ۵۰۸ ،	۱۱۷ ح،
ساسانیان (ساسانی) - ۳۴ ح،	۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۵۱۳ ،	ر
۳۶ ح، ۴۱ ، ۵۵ ،	۵۱۴ ، ۵۴۸ ، ۵۵۱ ،	رایینو (ا. ج.) - ۲۶۹ ح،
	۵۵۵ ، ۵۶۷ ، ۵۶۸ ،	۳۰۲ ، ۳۰۲ ح،
	۵۷۰ ح، ۱۵۶ ،	

، ۱۳۹ ، ۱۳۷

، ۱۴۰ ح ، ۱۴۱

، ۱۴۵-۱۴۷ ، ۱۵۰

، ۱۵۳-۱۵۶ ، ۱۵۷

، ۱۵۷ ح ، ۱۵۸ ح

، ۱۶۱ ، ۵۰۶ ح

سنقر باورچی - ۱۹۱

سوسهایم - ۱۳۰ ح ،

ش

شایور - ۳۸۷

شاخت - ۳۷۳ ح

شاردن ۲۱۵ ، ۲۱۷ ح ،

، ۲۱۸ ، ۲۱۹

، ۲۱۹ ح ، ۲۲۰

، ۲۲۱ ، ۲۲۱ ح ،

، ۲۲۲ ، ۲۲۴

، ۲۲۴ ح ، ۲۲۷

، ۲۲۷ ح ، ۲۳۲

، ۲۳۳ ، ۲۳۸ ، ۲۴۱

، ۲۴۷ ، ۲۴۸

ح ۲۴۹

شافعی (شافعیه) - ۶۳۰۵ ح ،

۶۶

شاه اسمعیل صفوی - ۲۱۴ ،

۲۲۹

شاه اسمعیل (میرزا ابوتواب)

- ۲۵۷

، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷

، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵

، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ح ،

، ۱۵۶ ح ، ۱۵۸

، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳

، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ح ،

، ۱۸۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۱ ح ،

، ۲۰۶ ، ۲۱۲

، ۲۱۲ ح ، ۲۱۴

، ۲۱۵ ، ۲۳۸ ، ۲۶۰

، ۲۶۰ ح ، ۳۰۷

، ۳۲۳ ، ۳۲۷

ح ۳۲۷

سلطان احمد جلاير - ۲۱۰

ح ۲۱۰

سلطان حسین - ۲۳۰

سلطان محمود - ۱۱۷ ح

سلفریان - ۱۶۴

سلمان فارسی - ۶۰۴ ح

سلوکی ها - ۵۴

سلیمان بن عبدالله بن طاهر -

ح ۱۱۲

سنت (سنی) ۶۰۵ ، ۶۳ ح ،

، ۲۳۳ ، ۲۵۴ ، ۳۵۷

ح ۳۶۹

سنجر - ۱۲۵ ، ۱۲۸ ،

، ۱۳۰ ، ۱۳۰ ح ،

، ۱۳۴ ح ، ۱۳۶

ح ۶۰ ، ۶۰ ، ۵۶

، ۷۴ ، ۸۸ ، ۹۰

، ۹۰ ح ، ۱۱۲

، ۱۱۹ ح ، ۱۳۴

، ۱۷۶ ح ، ۳۲۴

۴۰۷

سالارالدوله - ۳۳۱

سامانیان - ۱۱۹ ، ۱۱۹ ح

سپهبدان طبرستان - ۷۷

ستک - ۲۹۲ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲

، ۳۲۱ ح ، ۳۱۲

ح ۵۲۳

سراج الدین دزفولی - ۱۷۷

، ۱۹۵ ، ۱۹۶

سرجان ملکم - ۲۵۵

ح ۶۶۵

سردار اسعد - ۱۰ ، ۲۵۴ ح ،

، ۲۵۷ ، ۲۹۷ ح ،

۳۰۴

سعدالدین ابی الخیر - ۲۰۵

سعدالدین جمال الاسلام -

۱۵۹

سلاجقه (سلجوقیان) - ۱۲

، ۴۴ ، ۸۲ ، ۱۱۵

، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴

، ۱۲۵ ح ، ۱۲۵

ح ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۷

، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲

شاه حسین - ۲۰۳ ح	شوکت الملک - ۴۶۹ ،	شیخ محمد حسن نخعی -
شاهرخ - ۲۰۴	۵۷۹	ح ۳۵۸
شاه سلطان حسین - ۲۵۰	شوون - ۳۷۳ ح	شیخ نجم الدین رازی -
شاه سلیمان - ۲۱۸ ،	ح ۳۸۰	ح ۱۲ ، ۲۵ ، ۲۸ ،
ح ۲۴۹	شهاب الدین (فرزندخواجه	۲۱۲ ، ۲۹
شاه صفی - ۲۱۸ ، ۲۳۳	رشیدالدین فضل الله) -	شیرازی (صاحب تنبیه) - ۵
شاه طهماسب - ۲۱۵ ،	۱۹۴ ، ۱۹۳	شیعه - ۶ ، ۵ ، ح ۶۳ ،
۳۸۴ ، ۲۴۰	شهاب الدین عمر سهروردی -	۱۳۱ ، ۲۳۳ ، ۲۵۴ ،
شاه عباس اول - ۲۱۳ ،	۱۹۹	ح ۳۵۷ ، ۳۵۷ ،
۲۲۳ ، ۲۱۶	شهاب علی - ۱۸۱	ح ۳۵۸ ، ۳۵۹ ،
ح ۲۲۸ ، ۲۳۸ ،	شیبانی - ۵	ح ۳۶۱ ، ۳۷۰ ،
ح ۳۸۸ ، ۷۰۷ ،	شیخ اویس - ۲۱۰ ، ۲۱۰ ح	ح ۳۷۱ ، ۳۷۷ ،
شاه عباس دوم - ۲۱۸ ،	شیخ بهاء الدین - ۲۲۳	ح ۴۱۳ ، ۴۲۱ ،
۲۵۰ ، ۲۲۴	شیخ بهائی - ۳۹۴	۴۵۷
شاه یحیی - ۲۰۳ ح	شیخ جابر - ۵۱۴	ص
شرف الدین - ۱۵۲	شیخ حیدر - ۲۳۹	صالح بیگ - ۲۵۷
شرف الدین شاه محمود ابنجو	شیخ خزعل - ۳۳۶ ، ۴۳۰ ،	صدرالدین - (مؤلف
۱۶۵ -	۴۴۹ ، ۵۴۷ ، ۵۵۱ ،	اخبارالدوله السلاجقه)
شرف الدین مظفر بن محمد	شیخ شهباز بن شیخ حیدر -	ح ۱۵۵
بن مظفر - ۱۶۵ ، ۲۰۲	۲۳۹	صدرالدین محمد ترکه -
شرف بدلیسی - ۲۳۹	شیخ صدرالدین موسی -	۱۶۷ ، ۱۹۲
شعاع السلطنه - ۳۳۱	۲۱۰	صدرامین - ۲۸۰
شفر - ۲۰ ح	شیخ صفی الدین - ۲۱۰	صفویه (صفویان) - ۸ ، ۶ ، ۵ ،
شقیق بلخی - ۲۷	شیخ طوسی - ۶ ، ۳۵۸ ح	۹ ، ۱۱ ، ۴۳ ، ۴۵ ،
شمس الدین جزایری -	شیخ طه - ۴۵۳	ح ۶۱ ، ح ۶۳ ،
ح ۶۵۸	شیخ عبدالرحمن - ۱۶۴	۱۳۱ ، ۱۴۴ ، ۲۰۵ ،
شوارتز - ۶۹ ح ، ۷۶ ح	شیخ مجدالدین کیلان آملی	۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ،
شوستر - ۳۳۴ ، ۳۳۵ ،	۲۱۱	ح ۲۱۲ ، ۲۱۳ ،
ح ۳۳۵ ، ۴۲۵		

عبد الحمید کوفی - ۱۱۲ ح	طغرل بن محمد - ۱۳۸ ح،	، ۲۱۴ ، ۲۱۳ ح
عبدالرحیم کاشانی - ۳۰۴	۱۴۴	، ۲۱۶ ، ۲۲۲ ،
عبدالرزاق بن جلال الدین	طغرل بیگ - ۱۱۷	، ۲۲۳ ح ، ۲۲۸ ،
اسحاق سمرقندی -	طهماسب (شاه طهماسب	، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۸ ،
۲۰۴ ح	سوم) - ۲۵۰	، ۲۵۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ،
عبدالرزاق بیگ دنبلی -	ظ	، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ،
۲۶۵ ح	ظل السلطان - ۲۰۸ ح ،	، ۲۷۰ ، ۲۷۳ ، ۲۸۳ ، ۲۸۸ ،
عبدالرزاق خان - ۲۵۱	۳۳۱ ، ۲۹۰	، ۲۹۲ ح ، ۳۰۰ ،
عبدالمملک حدادی - ۱۹۹	ظہیر الدین مرعشی - ۱۰	، ۳۲۳ ، ۳۲۷ ، ۳۸۳ ،
عبدالمؤمن - ۱۹۱	، ۱۴۶ ، ۷۷	، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۲۱ ،
عبدالله بن جعفر - ۱۰۴	ح ۱۵۶ ، ۲۰۲ ح	، ۴۸۲ ، ۵۷۵
۱۰۷ ، ۱۰۵	ع	صمصام الدوله - ۱۱۷ ،
عبدالله بن طاهر - ۱۱۴ ،	عادل شاه (علیقلی) - ۲۵۵	، ۴۶۹
۳۹۳ ، ۳۹۲	عایشه - ۳۸۰	صولی - ۸۹ ح
عبدالله بن مروارید - ۷۰۲	عباس اول (شاه) - ۲۱۳ ،	ض
عبدالله مستوفی (رجوع	، ۲۲۸ ، ۲۲۳ ، ۲۱۶	ضیاء الدین - ۱۵۳ ،
کنید به مستوفی) .	۲۳۸	، ۱۵۳ ح ، ۱۴۱ ،
عرفان (محمود) - ۸ ح	عباس دوم (شاه) - ۲۰۸ ،	۱۴۵
عزیز الدین - ۱۴۵ ، ۱۴۸	۲۵۰	ط
عظاملک جوینی - ۱۵۷ ،	عباس سوم - ۲۵۰	طاهر بن حسین - ۱۱۳ ح
۱۶۳ ، ۲۰۰ ح	عباس میرزا - ۲۵۹ ح ،	طاهر بن عمرو بن لیث -
عبدالنور - ۸۲ ، ۹۰ ح ،	، ۲۶۵ ، ۲۶۵ ح ،	ح ۸۶
، ۱۶۶ ، ۱۱۸ ح ،	۲۷۴ ، ۲۶۹	طاهر بن محمد بن عمرو لیث -
۳۳۱	عباسیان (بنی عباس) - ۷۶ ، ۵۰	ح ۷۶
عبدالنور (حاکم کرکان) -	، ۸۲ ، ۹۰ ح ، ۱۱۴ ،	طبری - ۶۰ ح ، ۶۴ ح ،
۱۳۷ ، ۱۳۶	، ۱۲۳ ، ۱۸۴ ، ۳۲۳ ،	ح ۱۰۳ ، ح ۱۱۰
عبدالنور ایچی (مولانا) -	۶۸۰	طباطبائی های شیراز - ۱۶۷
ح ۱۹۸	عبدالجلیل دهستانی - ۱۴۲	طخطاخ اینجو - ۱۸۹

قره‌داد میرزا (رجوع کنید به معتمد الدوله)	۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵،	علاء‌القولہ کالنجار- ۱۴۱
فریزر- ۲۵۵ ح، ۲۶۰،	۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۴،	ہلم (خاندان) - ۴۶۹
۲۶۱، ۲۶۴،	۱۹۸، ۲۰۱،	علویان - ۱۱۳ ح
۲۶۵ ح، ۲۶۴،	۳۳۸ ح، ۶۹۶،	علی (ع) - ۱۷، ۱۷ ح،
۲۶۶، ۲۶۶ ح،	۶۹۷، ۷۰۲،	۹۲
۲۶۹ ح، ۲۷۱،	غزالی - ۷، ۲۲، ۲۳،	علی بن احمد کاتب - ۱۵۳
۲۷۴، ۲۷۵ ح،	۱۵۷ ح، ۳۶۱،	علی بن عیسی - ۸۰، ۹۲
۲۷۷، ۲۷۷ ح،	غزنویان - ۱۱۸ ح، ۱۱۹،	علی بن محمد بن سهل -
۲۸۲، ۲۸۴ ح،	۱۲۵	۱۰۷
۳۱۹، ۳۲۲،	غلامحسین بارانی - ۴۳۹،	علی خان سراہندی - ۴۳۵
۴۰۰ ح، ۶۲۸ ح	غنی (دکتر) - ۱۱۷ ح	علی صالح خان - ۲۵۴
فسائی (مؤلف فارسنامہ) -	غیاث‌الدین محمد بن خواجہ	علیقلی عادل شاہ - ۲۵۵
۱۰، ۱۶۲ ح،	رشید الدین محمد -	علیمردان خان - ۲۵۸
۱۶۳ ح، ۱۶۷ ح،	۱۸۱، ۱۸۲،	علی میرزا - ۲۶۳
۲۵۴ ح، ۲۹۹ ح،	۱۸۲ ح، ۲۲۵ ح	عمادالدین میراثی -
۳۰۰، ۳۱۰ ح،	ف	۱۶۲ ح
۴۰۰	فارابی - ۲۴ ح	عمر - ۷۱، ۷۳، ۷۳ ح، ۸۹،
فخرالدین (سید) - ۱۸۰،	فاطمہ (ع) - ۲۲۲، ۲۷۷،	۹۲
۲۰۲ ح	فانیان - ۳۶۴ ح، ۳۷۲ ح،	عمر دوم - ۷۳، ۱۱۲ ح
فن تیشن دوژف - ۸۵ ح	۳۷۳ ح، ۳۷۵ ح،	عنصر المعالی کاوس بن
فیاض (دکتر) - ۱۱۷ ح	۳۷۷ ح، ۳۷۸ ح،	اسکندر - ۷
فیتزجرالد (ویزی) - ۳،	۳۸۱ ح، ۷۰۵،	عوفی - ۱۲ ح
۴۱۲	فتحعلی شاہ - ۲۵۹، ۲۶۰،	غ
ق	۲۶۰ ح، ۲۶۱،	غازان خان - ۹، ۱۳، ۱۳ ح،
قاجاریہ - ۹، ۱۱، ۴۳،	۲۶۳، ۲۶۴ ح،	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰،
۱۸۵، ۲۰۸ ح،	۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۵،	۱۷۴، ۱۷۶،
۲۳۸ ح، ۲۵۰،	۲۷۷، ۲۸۰، ۷۰۱،	۱۷۸ ح، ۱۷۶ ح،
	فرمانفرما - ۲۷۵ ح	

۴۰۰، ۲۷۱	قوام السلطنه - ۳۷۹	۲۵۵، ۲۵۸
کمال الدین محمد -	قوام الملك (میرزا علی محمد	ح ۲۵۹، ۲۶۰
۱۸۱	خان) - ۲۹۹،	۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴
کمپفر - ۲۴۸، ۲۴۸ ح	۵۶۷، ۴۲۹	ح ۲۶۵، ح ۲۶۶
کنستانتین (قسطنطین) -	قوللر آقاسی (موسی بیگ) -	۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۹
ح ۳۷۳	۲۳۰	۲۸۰، ۲۸۴
کیانی (محمد علی) -		ح ۲۸۴، ۲۸۵
۴۳۹	ک	۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۵
کین (بی.ا.) - ح ۳۲	کاتتانی - ۱۱۸ ح	۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۷
ح ۶۲۳	کانرمر (م.) - ۱۶۴ ح	۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۶
کیومرس بن بیستون -	ح ۲۰۸	۴۴۹، ۴۸۲، ۵۱۱
۲۱۱	کاظم زاده ایران شهر - ۱۱۴ ح	۵۷۵، ۶۱۹
گ	ح ۲۲۳	قاسم بن هارون الرشید -
کاستونویه - ۹۱ ح	کامران بیگ - ۲۲۵	ح ۷۸
کردبیزی - ۱۱۴، ۳۹۲	کامران میرزا - ۳۳۱	قاسم خان (داماد فتحعلی شاه) -
۳۹۳	کرزن - ح ۲۵۵، ح ۲۶۵	ح ۲۷۵
گروباوم - ۳۶۱ ح	۲۹۱، ۲۹۸ ح	قاضی ساعد - ۱۱۸ ح
کلنلی ها - ۵۰۲، ۵۱۰	۳۰۹، ۳۱۲ ح	قباد - ۵۸، ۵۹، ۵۹ ح
کنجهای (محسن) - ۱۱	ح ۳۱۷	ح ۶۰
ح ۱۸۳	کرمرز - ۶۰ ح	قراقویونلو - ۱۱، ۲۱۴
گودبو - ۳۸۰ ح	کری - ح ۶۵، ح ۳۵۸	قزوینی (میرزا محمد خان) -
کیب (ا.ج.ا.آ.ر.) - ۳	ح ۳۷۵، ح ۳۷۷	ح ۱۲، ح ۱۵۷
ح ۱۲۹	کریستن سن - ۴۹ ح	ح ۱۵۸، ح ۱۵۹
ح ۱۳۰، ح ۱۴۱	ح ۵۳، ح ۵۴	ح ۱۶۰، ح ۷۰۵
ح ۱۵۷، ح ۳۰۴	ح ۵۵، ح ۵۶، ح ۵۶	قسطنطین (کنستانتین) -
کیگر (کایگر) - ۱۵ ح	ح ۵۷، ح ۵۸	ح ۳۷۳
ح ۳۴، ح ۴۹	ح ۶۰	قاسم الدین احمد - ۱۶۶
	کریمخان زند - ۲۵۶	ح ۱۶۷
		قماج - ۱۲۹، ۱۳۰

محمد (ص) - ۶۳، ۶۱ -
 محمد ابراهيم - ۲۲۶
 محمد بن الحسن بن على
 ابو جعفر طوسى (شيخ
 طوسى) - ۶، ۳۵۸ ح
 محمد بن الحزين القوس -
 ۱۱۳ ح
 محمد امين ناروئى - ۴۳۸،
 ۴۳۹
 محمد بن على بن ليث -
 ۱۱۴ ح
 محمد بن محمد داملى -
 ۲۴
 محمد بن يحيى بن خالد
 برمكى - ۱۱۳ ح
 محمد بيك - ۲۳۳
 محمد حسين رئيس شيادانى -
 ۳۰۹ ح
 محمد رحيم - ۲۲۶
 محمد رضا شاه - ۴۲۰،
 ۴۵۶، ۴۵۷ ح
 ۷۰۸، ۷۰۷
 محمد سلطان - ۲۰۴
 محمد شاه - ۲۷۰، ۲۷۱،
 ۲۸۱، ۴۲۵ ح
 ۲۷۰ ح
 محمد شفيح - ۱۳ ح
 محمد علي ميرزادولت شاه (سر
 فتحعلي شاه) - ۲۶۰

۲۶۳ ح، ۲۷۳،
 ۲۷۳ ح، ۲۷۴،
 ۲۷۶ ح، ۲۷۶،
 ۲۷۹، ۲۸۲،
 ۲۹۷ ح، ۲۶۵ ح
 مالكي - ۶۳ ح
 مأمون - ۷۸، ۷۷، ۱۱۰،
 ۱۱۳ ح
 ماوردى - ۵، ۶۷، ۶۷ ح،
 ۶۸ ح، ۷۲ ح، ۸۳،
 ۸۹ ح، ۹۰ ح،
 ۳۶۴ ح، ۳۷۳،
 ۳۸۲ ح، ۴۰۹،
 ۶۹۶
 مبارز الدين مظفر - ۱۶۵ ح
 متين دفتري (دكتور) -
 ۳۹۰، ۳۴۸ ح
 مجتهدى (آقاميرزا عبدالله) -
 ۷۰۶
 مجدالدین نجم الحكما
 ابوبكر - ۱۵۸
 محقق اول (نجم الدين
 ابوالقاسم جعفر بن
 على) - ۶، ۶۴ ح،
 ۶۸ ح، ۳۵۸ ح،
 ۳۶۵ ح، ۳۶۷ ح،
 ۳۶۹ ح، ۳۷۲،
 ۳۷۲ ح، ۳۷۶،
 ۳۷۷، ۳۷۷ ح

ل

لاچين سلطان - ۲۲۰
 لاک کارد - ۶۴، ۷۰ ح،
 ۷۸ ح، ۸۰ ح،
 ۸۱ ح، ۸۲ ح،
 ۱۰۸ ح
 لاکهارت - ۲۵۳ ح،
 ۲۵۵ ح
 لانگه - ۲۱۶ ح
 لسان الملك - ۱۰،
 ۱۹۶ ح
 لسترينج - ۱۴۱، ۸-
 لطفعلی بيك - ۲۵۱، ۲۵۲
 لمکو - ۲۴۸ ح
 لوى (ه.ه) - ۵۲ ح
 لوىس (بى.) - ۱۴ ح
 ليث بن فضل - ۱۱۳ ح
 لينگ من (اى. آر.) -
 ۶۹۷ ح

م

ماركوليوت - ۸۲ ح،
 ۱۱۶ ح
 مازيار - ۱۱۳ ح
 مافروخى - ۱۱۸ ح
 مالك اشتر - ۱۷
 مالك بن انس - ۶۳ ح، ۶۶،
 مالكم (سرجان) - ۲۵۵،
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲

منتخب الدين بديع كاتب	مظفر الدين شاه - ۱۰، ۲۸۹	محمد قزوینی (رجوع كنيد
جوينی - ۱۲، ۱۵۸ ح	۲۹۸ ح، ۳۰۰،	به قزوینی)
من سنيرودومی نيك سالوانی	۳۱۰ ح، ۳۲۸	محمد قلی میرزا - ۲۶۰
۲۵۶	مصطفی خان طالش - ۲۶۹	محمد ناظم - ۱۱۴ ح
منصور عباسی - ۹۰	مظفريان - ۲۰۳ ح	محمود افغان - ۲۵۰
مورلند - ۱۲۲ ح	معاويه - ۶۰ ح، ۶۹	محمود بن رشيد الدين
موربه - ۲۵۸ ح، ۲۶۱،	معتصم - ۱۱۰	فضل الله - ۱۹۰، ۱۹۱
۲۶۳، ۲۶۳ ح،	معتضد - ۷۸، ۱۰۳،	محمود بن محمد - ۱۴۰ ح
۲۶۶ ح، ۲۶۶ ح،	۱۰۳ ح، ۱۱۰	مدرس رضوی - ۱۱۹ ح
۲۷۶، ۲۸۰،	معتمد - ۱۱۰	مراد آق قویونلو - ۲۱۴
۲۸۰ ح، ۲۸۳	معتمدالدوله (حاج فرهاد	مرتضی قلی بیات (سهام
۲۸۴ ح، ۲۸۳	میرزا) ۲۹۹	السلطان) - ۳۵۳ ح
موسی بن یحیی بن خالد	ممتازالدوله - ۱۱۶	مرعشی (رجوع كنيد به
برمکی - ۱۱۳ ح	معین (دکتر محمد)	ظهیر الدین مرعشی).
موسی بیگ - ۲۳۰، ۲۳۱	۵۹۷ ح	مروارید (عبدالله) - ۷۰۲
مؤید الدوله - ۱۱۸ ح	معین التجار - ۵۰۸	مستعین - ۱۱۰
مهدی - ۸۱ ح	مقتدر بالله - ۱۰۴، ۱۰۵،	مستوفی (رجوع كنيد به
منهرا بیک - ۲۵۲، ۲۵۳	۱۰۷	حمدالله مستوفی).
میرزا آقا بابا آشتیانی ..	مقدسی - ۶۹۶	مستوفی (عبدالله) - ۲۷۵ ح،
۲۷۶	ملك اشرف - ۱۹۹	۳۰۷ ح، ۳۱۰ ح
میرزا ابوتراب (شاه اسمعیل	ملك الرحيم - ۱۱۷	۳۳۳ ح، ۷۰۱ ح
صفوی) - ۲۵۷	ملكشاه - ۱۳۷، ۱۳۹،	مسعود بن محمود غزنوی -
میرزا تقی خان امیر کبیر -	۱۴۹، ۱۴۱،	۱۱۷ ح، ۱۱۸ ح،
۲۸۸، ۳۰۷،	۱۴۹ ح، ۱۸۰،	۱۲۵
۳۰۹ ح	۳۳۸ ح	مسعود سلجوقی - ۱۳۴
میرزا حبیب الله کسرکانی.	ملك علا بیگ اروتقی -	مسعودی - ۵۹ ح
(رجوع كنيد به	۲۲۱، ۲۲۲	مبشاور (ف.) - ۳۴۰ ح
حبیب الله کسرکانی)	ملك مسعود - ۱۵۰	مصدق (دکتر محمد) - ۷۲،
	ملك ناصر - ۱۹۹	۷۲۰، ۵۸۵

نجم الملك (ميرزا عبدالغفار)

، ۲۹۸ ، ۲۹۶

، ۳۱۷ ، ح ۲۹۸

، ۳۱۸ ، ح ۳۱۷

، ۴۴۹ ، ح ۳۸۷

۵۱۳

نرخشی - ۱۱۹ ، ح

نزی - ۵۱

نسائی (صاحب وصایا) - ۵

نصیر بن سیار - ۷۶-۷۴

نصیر الدین طوسی (رجوع

کنید بخواجه نصیر الدین).

نظام السلطنه - ۴۲۱

نظام الملك - ۷ ، ح ۵۶ ،

، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۱۹

، ۱۳۸ ، ۱۳۷

، ۱۴۳ ، ح ۱۴۲

، ۱۵۰ ، ح ۱۴۹

۲۱۳ ، ۱۵۴

نقیسی (سعيد) - ۲۲ ح

نوابی (دکتر ماهیار) -

ح ۱۸۳

نی پیر - ۳۰۱ ، ح ، ۳۰۳ ، ح ،

۳۰۶ ، ۳۰۵

نیکلسون - ۱۴۱ ح

و

وارینر (دکتر دارین) - ۳

والرین - ۳۸۷

، ۲۳۸ ، ح ، ۲۳۹ ح ،

۷۰۵ ، ح ، ۲۴۱

، ۱۶۸ ، ح ۵۷ - مینوی ،

۱۷۸ ، ح ، ۱۹۰

ت

نائینی (میرزا علی خان) -

، ۳۹۴ ، ۳۹۳

ح ۳۹۴

نادر شاه - ۲۵۰ ، ۲۵۲ ،

، ۲۵۶ ، ۲۵۴ ، ۲۵۳

، ۲۹۱ ، ۲۸۹ ، ۲۵۷

، ۴۵۳ ، ۳۰۶

ناروئی (محمد امین) -

، ۴۳۹ ، ۴۳۸

ناصر الدین شاه - ۱۰ ، ۲۸۶ ،

، ۲۹۰ ، ۲۸۸ ، ۲۸۷

، ۳۳۵ ، ۳۱۲ ، ۳۰۷

، ۴۳۵ ، ح ، ۴۲

، ۴۶۹ ، ۴۵۷ ، ۴۵۳

۵۱۰

ناصر الملك - ۳۰۳

ناصر خان - ۵۰۸

ناصر خسرو - ۳۶ ح

نحقیلی خان - ۲۵۸

نجم الدین ابوالقاسم جعفر

(رجوع کنید بمحقق

اول)

میرزا زین العابدین تبریزی -

ح ۳۰۹

میرزا سید مهدی - ۲۷۶ ح ،

ح ۲۸۹

میرزا عبدالحسین - ۲۸۸

میرزا عبد الوهاب - ۲۸۸

میرزا علی خان نائینی -

۳۹۳

میرزا فضل الله میراب -

۴۰۰

میرزا کوچک خان - ۳۳۶

میرزا محمد خان قزوینی

(رجوع کنید بقزوینی) .

میرزا محمد شفیع - ۲۵۱

میرزا محمود قرا - ۳۱۰ ح

میر عادل - ۲۲۶

میر علم خان - ۴۳۵ ،

۴۶۹

میر نعمه الله عطا - ۲۲۸ ح

میگائیلیان - ۱۱۸ ح

میلسیو - ۳۳۷ ح ، ۳۳۸ ،

، ۵۱۳ ، ۴۳۱ ، ۴۲۶

۵۱۹

مینورسکی - ۸ ح ،

، ۱۶۸ ، ح ۱۷۸ ، ح ،

، ۲۰۶ ، ح ۱۹۰

، ۲۱۰ ، ح ۲۰۷

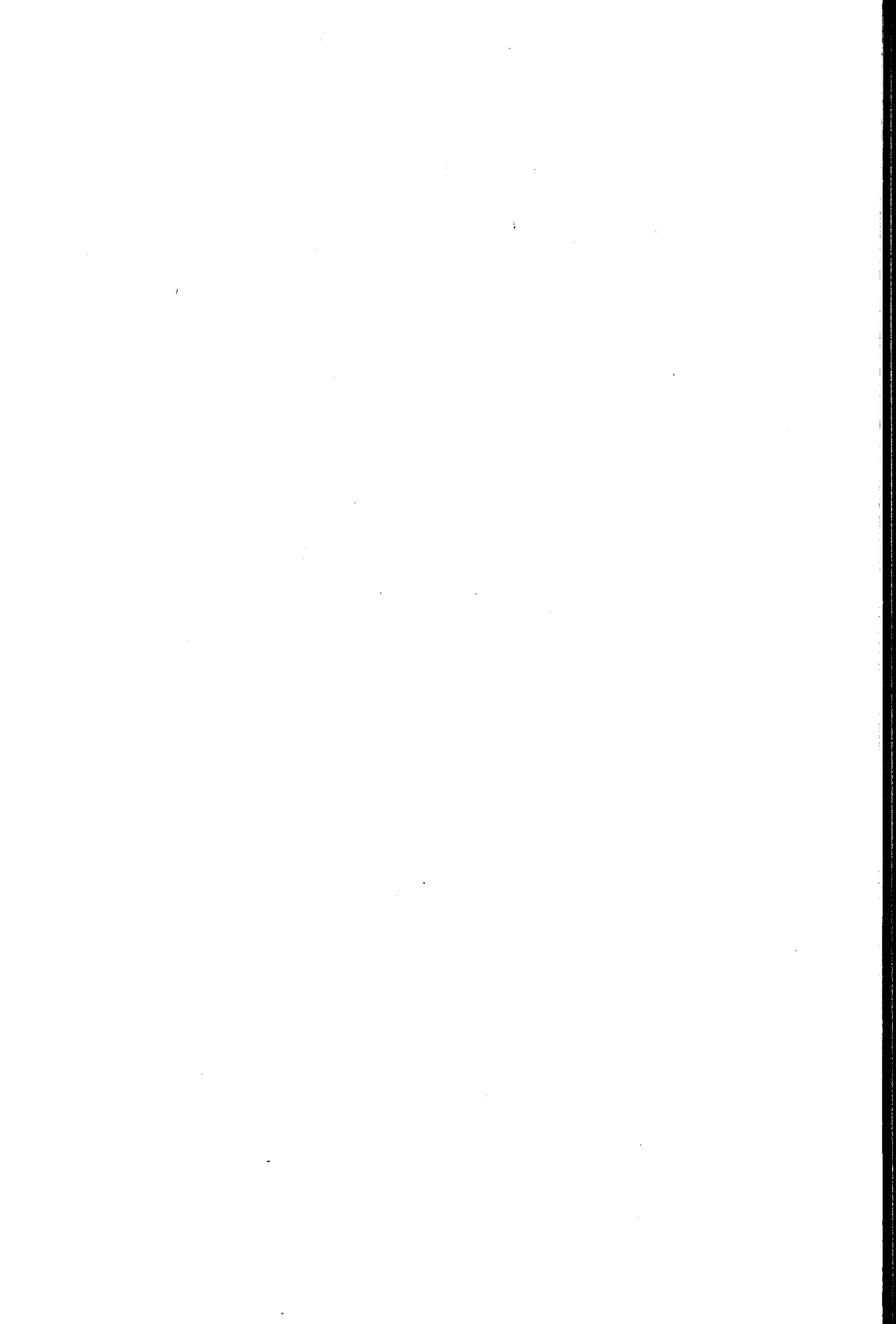
، ۲۱۴ ، ح ۲۳۴ ، ح ،

، ۲۳۸ ، ح ۲۳۷

هوتسما (م.ث.) - ۶۰ ح ،
 ح ۱۳۰
 هینتز - ۲۴ ح ، ۲۰۰ ،
 ح ۲۰۰ ، ح ۲۳۹
 ی
 یاقوت - ۸۱ ح ، ۴۴ ،
 ح ۱۴۳
 یحیی بن آدم - ۵ ح ، ۶۰۰ ح
 یعقوب بن لیث - ۱۱۲ ح ،
 ح ۱۱۳
 یوزن بول - ۶۰۰ ح
 ییما - ۱۶

ه
 هارلی واکر - ۱۱۵ ح
 هارون الرشید - ۷۷ ،
 ح ۱۱۱ ، ح ۱۱۳
 هانزی دوم - ۳۶۱ ح
 هخامنشیان - ۵۲ ، ۵۴ ،
 هدایت (محمود) - ۲۷۲ ح
 ۷۰۶
 هرمزد چهارم - ۵۷ ،
 هلاکو - ۲۴ ، ۱۶۶ ،
 ۲۰۰ ، ۳۹۴ ،
 همدانی - ۱۰۰

وان فلوتن (فان فلوتن) - ۸۰ ح
 وحید مازندرانی - ۳۰۳ ح
 وطواط (رشیدالدین) - ۱۲ ح
 ولهاوزن - ۶۵ ح ، ۷۰ ح ،
 ح ۱۱۲
 ویامینوف زرنوف -
 ح ۲۴۰
 ووستنفلد - ۴۴ ح
 ویتک (پی.) - ۳
 ویرینک - ۲۷۸ ، ۲۷۹ ح ،
 ۲۸۱
 ویلسون (ا.ت.) - ۳۳۹ ح



فهرست نام کتابها

الخراج - ٦٠٥، ٥ ح
العراضه في الحكاية السلجوقيه.

ح ١٣٠

المدينة الفاضلة - ٢٤ ح

المقطف - ٦٨٣ ح

المنتظم في التاريخ الملوك

ح ١٠٣

المنجد - ٥ ح، ٥٩٧ ح

النهايه في الفقه ٦

ام (شافعي) - ٥

انقراض خلافت عباسي -

ح ٨٢

انقلاب ايران - ٢٨٥ ح

اوستا - ٤٩ ح

ايران در زمان ساسانيان -

ح ٥٣، ح ٤٩

ح ٦٩، ح ٥٤

ايران ومسألة ايران -

ح ٢٥٥، ح ٢٩١

ب

بجران اقتصادي جهان و

اثرات آن در ايران -

ح ٦٥٨

ا

احباس - ٥

احسن التقاسيم - ٩٣ ح

احكام السلطانيه - ٥،

ح ٦٧، ح ٣٧٢،

ح ٣٨٠، ح ٦٩٦

احياء علوم الدين - ٣٦١ ح

اخبار الدولة السلاجقة -

ح ١٥٥

اختناق ايران - ٣٣٥ ح

اخلاق جلالی - ٢٥

اخلاق ناصري - ٢٤

ادب الكاتب - ٨٩ ح

اسلام در قرون وسطی -

ح ٣٦١

اسلاميات - ٨٤

اسلوب های مالياتي آنا تولى

شرقي در قرن يازدهم

وشانزدهم - ٢٠٥ ح

اعلاق النفسيه - ٨٩ ح

التنبيه و الاشراف - ٥٩ ح

التوسل الى الترسل - ١٣،

ح ١٨، ١٩، ح ٢٠٠

آ

آداب اللغة الادبيه - ٥ ح

آرشيوتاريخ حقوق شرق -

ح ٤٩

آرشيوتاريخ مشرق - ٥٢ ح

آرشيوهاي دبيران دارائي

(نگاه كنيد به آرشيوهاي

كتابخانه وزارت دارائي)

آرشيوهاي كتابخانه وزارت

دارائي - ١٣، ٢٧٠، ح

ح ٢٧١، ح ٢٧٦،

ح ٢٨٧، ح ٢٩٠،

ح ٢٩٢، ح ٢٩٣،

ح ٢٩٤، ح ٢٩٦،

ح ٢٩٧، ح ٢٩٨،

ح ٣٠٥، ح ٣٠٩،

ح ٣١٧، ح ٣٨٤،

ح ٣٨٧، ح ٣٩٤،

ح ٤٤٩، ح ٥١٣،

آموزش و پرورش و بهبود

وضع زندگاني

روستائيان در خاور

ميانه - ٦٩٢ ح

آيين دادرسى مدنى - ٣٤٩

ح ۱۰۵، ح ۱۰۷	تاریخ تبریز - ۱۰	بردگی - ح ۵۲
ح ۱۱۰، ح ۱۱۰	تاریخ تشکیلات قضائی در	بررسی امور بین المللی -
ح ۱۱۸، ح ۱۱۰	ممالک اسلامی -	ح ۳۳۶
ح ۱۵۶، ح ۱۶۷	ح ۳۲۷	بررسی بازرگانی ایران -
ح ۲۷۰، ح ۲۷۱	تاریخ جدید یزد - ۱۰	ح ۶۹۷
ح ۲۷۶، ح ۲۸۹	ح ۱۴۱، ح ۲۰۲	برهان قاطع - ح ۵۹۷
ح ۳۸۷، ح ۳۸۶	ح ۲۰۳، ح ۲۰۳	پ
۶۹۶	تاریخ جهانگشای جوینی -	بیشرفتهای کشاورزی
تاریخ گزیده - ح ۱۳۰	ح ۱۲، ح ۱۵۷	خاورمیانه ح ۳۲
ح ۱۴۰	ح ۱۶۴، ح ۱۶۹	ت
تاریخ مآثر سلطانیه (سلسله	تاریخ رومیان - ۷۷، ۹	تاج العروس - ۷۰۵
قاجاریه) - ح ۲۶۵	ح ۷۸	تاریخ ابن واضح - ح ۶۰
تاریخ مبارک غازانی - ۹	تاریخ سیستان - ح ۷۶	تاریخ اتابکان موصل -
ح ۱۴۹، ح ۱۶۸	ح ۸۶، ح ۱۱۴	ح ۱۲۸، ح ۱۴۴
ح ۱۶۹، ح ۱۶۹	تاریخ طبرستان - ح ۷۷	تاریخ اصفهان - ح ۲۵۴
ح ۱۷۰، ح ۱۷۱	ح ۸۶	ح ۳۸۴
ح ۱۷۲، ح ۱۷۳	تاریخ طبرستان و رویان و	تاریخ الرسل والملوک - ۸
ح ۱۷۴، ح ۱۷۵	مازندران - ۹	تاریخ ایران (سرجان مالکم) -
ح ۱۷۶، ح ۱۷۷	ح ۱۵۶، ح ۲۰۲	ح ۲۵۵، ح ۲۵۸
ح ۱۷۸، ح ۱۷۹	تاریخ طبری - ۸، ح ۵۹	ح ۲۵۹، ح ۲۶۳
ح ۱۸۰، ح ۱۸۰	تاریخ قدیم - ح ۵۵	ح ۲۷۳، ح ۲۷۴
ح ۱۸۱، ح ۱۸۴	تاریخ قم - ۹، ۶۰، ح ۶۰	ح ۲۷۶، ح ۲۷۹
ح ۱۸۵، ح ۱۸۶	ح ۷۸، ح ۷۹، ح ۸۱	ح ۲۸۲، ح ۲۸۳
ح ۱۸۷، ح ۱۸۸	ح ۸۱، ح ۸۴، ح ۸۹	ح ۲۸۴، ح ۲۹۷
ح ۱۸۹، ح ۱۹۶	ح ۹۰، ح ۹۰، ح ۹۵	تاریخ بخارا - ۹، ح ۱۱۹
ح ۱۹۶	ح ۹۶، ح ۹۷	تاریخ بختیاری - ۱۰
تاریخ مغول (دوسون) -	ح ۹۷، ح ۱۰۰	ح ۲۵۴
ح ۱۶۹	ح ۱۰۱، ح ۱۰۲	تاریخ بیهمی - ح ۱۱۷
	ح ۱۰۳، ح ۱۰۴	

- تاریخ مفلان (جامع التواریخ چاپ کاترمس) - ۱۶۴ ح، ۲۰۸ ح
تاریخ و جغرافیای دار - السلطنه تبریز - ۱۹۶ ح، ۲۵۱ ح، ۲۵۲ ح، ۲۵۷ ح
تاریخ و صاف - ۱۶۴ ح، ۱۷۵ ح، ۱۷۵ ح
تجارب الامم - ۱۱۶، ۸ ح - ۱۱۸ ح
تحقیقات اسلامی - ۶۸ ح، ۸۳ ح، ۱۱۶ ح، ۱۲۱ ح، ۱۲۲ ح
تحقیق در تاریخ - ۲۰۳ ح، ۲۱۲ ح
تحول اقتصادیات ایران - ۳۴۰ ح
ترتیب تقسیم املاک پهلوی بین روستا نیان - ۷۱۰ ح
ترکستان تا حمله مفلان - ۱۱۹ ح، ۱۸۳ ح، ۷۰۸ ح
تذکره الملوك - ۸، ۸ ح، ۲۱۶ ح، ۲۳۳ ح، ۲۳۴ ح، ۲۳۵ ح، ۲۳۶ ح
- ۲۳۷ ح، ۲۳۸ ح، ۲۴۰ ح، ۲۴۱ ح، ۲۴۲ ح، ۲۴۳ ح، ۲۴۴ ح، ۲۴۶ ح، ۲۴۷ ح، ۲۴۸ ح
تذکره دولتشاه سمرقندی - ۱۲ ح
تفسیری در باره املاک غیر منقول - ۵۰ ح
تفصیل حالات و املاک و مستغلات - ۲۷۱ ح، ۲۷۶ ح، ۳۰۹ ح، ۳۸۷ ح
تمدن ایرانیان شرقی - ۱۵ ح، ۳۴ ح، ۴۹ ح
تنبيه (تألیف شیرازی) - ۵ ح
التنبیه والأشراف - ۵ ح
تنظیم آب زاینده رود - ۳۸۳ ح
توسعه کشاورزی در خاور - میانه ۶۲۳ ح
التوسل الی الترسل - ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۰ ح
توصیف مختصری از اوضاع ایران - ۶۶۵ ح
ج
جامع التواریخ - ۱۶۴ ح، ۱۶۸ ح، ۱۸۰ ح، ۲۰۸ ح
جامع مراسلات - ۱۳۴ ح
جامعه اسلامی و مغرب زمین - ۳۰۴ ح
جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی - ۸ ح
جغرافیای حافظ ابرو - ۱۳۰ ح، ۱۵۷ ح
جغرافیای نظامی ایران - ۵۱۲ ح
جواهر - ۷۰۶ ح
جواهر الکلام (شرح شرایع) - ۳۵۸ ح
ح
حاجی بابا - ۲۵۸ ح
حدائق السحر - ۱۲ ح
حقوق اسلامی - ۶۵ ح، ۶۸ ح
حقوق دوره ساسانی - ۳۸۰ ح
حکمت عملی ملل اسلامی - ۲۵ ح
خ
خراج (الخراج) - ۵، ۶۰۵ ح
خطابه‌هایی در باره شریع اسلام - ۳۷۱ ح

روش تقسیم زمین در
هندوستان در زمان
فرمانروایی مسلمانان
۱۲۲ ح
روش ملوک الطوائفی و بهره
برداری از املاک خالصه
طبق اسناد مکتوب در
نزی - ۵۲ ح
ریحانة الادب - ۵ ح

ز

زبدة النصره - ۱۳۰ ح ،
۱۴۲ ح
زندگانی من - ۲۷۵ ح ،
۳۰۷ ح ، ۳۰۸ ح ،
۳۱۰ ح ، ۳۱۱ ح ،
۳۳۳ ح ، ۷۰۱ ح
زوال خلافت عباسی -
۱۱۷ ح
زین الاخبار - ۱۱۴ ح ،
۳۹۲ ، ۳۹۳ ح

س

سازمان اداری حکومت
صفوی - ۸ ح ،
۲۳۸ ح
سخنان جاحظ درباره تعدی
ترکان - ۱۱۵ ح
سفر زمستانی (رجوع کنید
بداستان سفر زمستانی).

داستان سفر زمستانی -
۶۲۸ ح ، ۴۰۰
داستان سفر کردستان و
بین النهرین و غیره -
۲۶۶ ح ، ۲۷۴ ،
۲۷۵ ح
داستان سفرها و ماجراهای
من در ولایات ایران -
۲۶۱ ح ، ۲۶۴ ح
داستان گرویدن مردم بدین
اسلام و پرداختن
مالیات سرانه در صدر
اسلام - ۷۴ ح ،
۷۵ ح ، ۷۶ ح ،
۸۹ ح
دایرة المعارف اسلام -
۱۱۵ ح ، ۶۰۴ ح
دایرة المعارف بریتانیکار -
۵۳ ح ، ۵۴ ح
دستور اوزون حسن -
۲۴۰ ح
ر
راحة الصدور - ۱۲۹ ح
رسم تیول داری در دولتهای
اسلامی - ۸۵ ح
روش بیگانگان در سیاست
و طبابت و تداوی در پنج
بخش - ۲۴۸ ح

خواجه نصیرالدین طوسی در
باره اقتصاد - ۱۶۸ ح ،
۱۶۹ ح
۵
داستان دومین سفر ایران -
۲۵۹ ح ، ۲۶۱ ح ،
۲۶۹ ح ، ۲۸۰ ح ،
۲۸۳ ح
داستان سفر ارمنستان
به ایران - ۲۷۲ ح
۷۰۶
داستان سفر استانبول به -
طهران در زمستان -
۲۶۹ ح
داستان سفر ایران -
۲۶۳ ح ، ۲۶۴ ح ،
۲۷۳ ح ، ۲۷۶ ح ،
۲۸۱ ح ، ۲۸۴ ح
داستان سفر ایران و اقامت
در طهران - ۲۵۹ ح
داستان سفر خراسان -
۲۵۵ ح ، ۲۶۰ ح ،
۲۶۱ ، ۲۶۲ ح ،
۲۶۶ ح ، ۲۷۱ ح ،
۲۷۵ ح ، ۲۷۷ ح ،
۲۸۲ ح ، ۲۸۴ ح ،
۳۰۱ ح ، ۳۲۰ ح ،
۳۲۱ ح ، ۳۲۲ ح

صدقات - ۵
 صریح الملك - ۲۲۳ ح
 سكوٹ و سجات تيمورى -
 ۲۲۳ ح
 صورة الارض - ۶۰ ح
 ط
 طبرستان - ۱۱۳ ح
 طبرستان و رويان و كيلان
 (تاريخ) - ۲۸ ح
 طبقات ابن سعد - ۵
 ع
 عالم آرا - ۲۲۴ ح
 عتبة الكتبة - ۱۲، ۱۲۸ ح
 ۱۳۱، ۱۳۱ ح
 ۱۳۴، ۱۳۷ ح
 ۱۳۹، ۱۴۱ ح
 ۱۴۲، ۱۴۵ ح
 ۱۴۶، ۱۴۸ ح
 ۱۴۹، ۱۵۰ ح
 ۱۵۱، ۱۵۲ ح
 ۱۵۳، ۱۵۴ ح
 ۱۵۵، ۱۵۶ ح
 ۱۵۷، ۱۵۸ ح
 ۱۵۸، ۱۵۹ ح
 ۱۵۹ ح، ۱۶۰ ح
 عراضه (العراضه) فى
 الحكاية السلجوقيه -
 ۱۳۰ ح

۲۰، ۲۱ ح،
 ۵۶، ۱۱۹ ح،
 ۱۳۴، ۱۳۵ ح،
 ۱۳۸، ۱۴۳ ح،
 ۱۵۵ ح
 سيروسفرد در ايران - ۲۶۶ ح،
 ۲۶۹، ۲۷۱ ح
 سيورغال قاسم بن جهانگير -
 ۲۰۶، ۲۰۷ ح،
 ۲۰۹، ۲۱۰ ح

ش

شرايع الاسلام فى مسائل
 الحلال والحرام - ۶،
 ۶۴، ۱۸۰ ح،
 ۳۵۸ ح
 شرح زندگانی من (رجوع
 كنيد به زندگانی من)
 شرحى در باب تاريخ قم - ۹ ح،
 ۱۰۲ ح
 شرع اسلام - ۳۶۷ ح
 شرفنامه شرف بدليسى -
 ۲۴۰، ۷۰۲ ح،
 شروط - ۵
 شش ماه در ايران -
 ۲۹۱ ح
 شيرازنامه - ۱۰
 ص
 صدای وطن - ۶۸۳ ح

سفرنامه ايتاليایی ها در
 ايران در قرن پانزدهم
 وشانزدهم - ۲۱۵ ح
 سفرنامه شوالیه شاردن -
 ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۴ ح،
 '۲۲۷ ح، ۲۲۷ ح،
 ۲۳۸ ح، ۲۴۱ ح،
 ۲۴۷ ح، ۲۴۸ ح
 سفرنامه عربستان - ۳۱۸ ح،
 ۴۴۹ ح، ۵۱۳ ح
 سفرنامه ميرزا على خان نائينى -
 ۲۹۲ ح، ۳۹۴ ح،
 سفرها و ماجراهای من
 (رجوع كنيد بداستان
 سفرها و ماجراهای .)
 سفرى بشيراز - ۲۷۸ ح،
 ۲۸۱ ح
 سكه ها و مدالها و نشانهای
 شاهان ايران - ۷۰۱
 سلسله النسب صفويه -
 ۲۲۳ ح
 سلسله قاجاريه (مآثر
 سلطانيه) - ۲۶۵ ح
 سواد كتابچه - - مسافرت
 عربستان - ۳۱۷ ح،
 ۳۱۸ ح، ۳۱۹ ح،
 ۳۸۷ ح
 سياست نامه - ۷، ۲۰ ح،

غ

غرداخبارملوك الفرس -

ح ۳۴

ف

فارسنامه ناصری - ۱۰،

ح ۱۴۰، ۱۶۲،

ح ۳۱۰، ۱۶۷

فتوح البلدان - ۸، ۷۸،

فرهنگ ايران زمين -

ح ۳۷

فرهنگ جغرافيايي ارتش -

ح ۳۱۲

فرهنگستان علوم ادبيات و

هنرهای زیبای شهر - انو

ح ۳۷۳

فهرست نسخ خطی فارسی

کتابخانه خدیو - ۱۲،

فهرست نسخ فارسی - موزه

بریتانیا - ۱۰،

فنونالینة اسلامی - ۱۲۲،

ق

قابوس نامه - ۷، ۲۱، ۲۲،

ح ۳۶

قانون تشکیل ایالات و

ولایات مصوب

۱۳۲۵ق. - ۳۵۰،

قانون جدید اموال منقول و

غیر منقول - ۳۸۰،

قرآن - ۶۳، ۳۵۷، ۴۱۸،

قوامیس عربی - ۷۰۵،

قنی (کتاب قنی) - ۳۹۳،

۷۰۸

ک

کارآمریکائیا در ایران -

ح ۳۳۷، ۳۳۸،

ح ۳۳۹

کتاب البلدان - ۹۱،

کتاب المبسوط - ۶،

کتابچه راجع بدره لار -

۲۷۱

کتاب قنی - ۳۹۳، ۷۰۸،

کراسه المعی - ۲۰۸،

ح ۲۱۱، ۳۱۴،

کیمیای سعادت - ۲۳،

ح ۲۳، ۱۵۸،

ح ۳۶۱

گ

گزارش در باره اقتصاد و

بازرگانی ایران -

ح ۶۹۷

گزارش سفر پاکستان -

ح ۶۲۲

گزارش عربستان (کنج

شایگان) - ۵۱۳،

گزارشهای تقدیمی بانجمن

ژان بدن - ۵۰۲،

گزارشهای علمی پنجمن

کنکرة بین المللی

آب شناسی - ۳۸۰،

کنج شایگان (گزارش

عربستان) - ۵۱۳،

ل

لابلالالباب - ۱۲،

م

مازندران و استرآباد -

ح ۲۶۹، ۳۰۲،

ح ۳۰۳، ۳۰۱،

مالیات ارضی هندوستان -

ح ۳۰۳، ۳۸۹،

مبادی فقه اسلامی - ۳۷۳،

مجله (مجموعه قوائین

عثمانی) - ۳۷۶،

مجله آلمانی مؤسسه شرقی -

ح ۲۳۹

مجله انجمن آسیائی خاور

شناسان - ۲۰۵،

مجله انجمن پادشاهی

جغرافیائی - ۲۷۲،

مجله پادشاهی تحقیقات

آسیائی - ۱۱۵،

مجله تحقیقات مربوط به

خاور نزدیک - ۵۰،

ح ۵۲

مجله کشاورزی - ۶۲۲،

مجله یادگار - ۲۱۰،

مجمع الانشاء - ۱۰،

مجموعه اصول سخا کلمات -

ح ۳۴۸

مجموعه تاریخ حقوق و

۱۴۴ ح ، ۱۴۸ ح مه‌اسلام - ۸۱ ح ن نادرشاه - ۲۵۳ ح ، ۲۵۶ ح نامهٔ تنسر - ۵۷ ح نامهٔ دانشوران - ۵ ح نزهة القلوب - ۱۷۶ ح ، ۶۹۵ ح نشریهٔ ادارهٔ بازرگانی ماوراء بحار - ۶۹۷ ح نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ۱۸۳ ح نشریهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقایی - ۱۶۸ ح ، ۱۷۸ ح ، ۱۹۰ ح ، ۲۰۶ ح ، ۲۳۹ ح ، ۳۸۳ ح نصایح نامه - ۱۴۲ ح نصیحة الملوك - ۲۲، ۷، ۲۲ ح ، ۲۳ ح نقائس القنون - ۲۴ نهج البلاغه - ۱۷ ح و وصایا - ۵ وضع بردگی در ایران - ۵۲ ح	معاملات اموال غیر منقول نزی - ۵۱ ح معجم البلدان - ۴۴ ح ، ۸۱ ح ، ۱۴۳ ح معجم المطبوعات - ۵ ح مفاتیح العلوم - ۸۰ ح ، ۷۰۵ مقایسهٔ قوانین نیودوسی (تئودوزی) با قوانین اسلامی - - ۳۷۳ ح مقدمه در باب مأخذ تاریخ حقوق ایران باستان ، ۴۹ مکاتیب دیوانی دورهٔ تیموری - ۷۰۲ مکاتیب رشیدی - ۱۳ ، ۱۶۷ ح ، ۱۶۸ ح ، ۱۷۷ ، ۱۸۹ ح . ۱۹۰ ح ، ۱۹۱ ح ، ۱۹۲ ح ، ۱۹۳ ح ، ۱۹۴ ح ، ۱۹۵ ح ، ۱۹۶ ح ، ۱۹۷ ح ، ۱۹۸ ح ، ۱۹۹ ح منشآت (مجموعهٔ فرمانهای نادرشاه) - ۲۵۳ منشآت عهد سلجوقی و - ۱۲ ، ۱۳۱ ح ، ۱۳۷ ح ، ۱۳۸ ح ،	اقتصاد ترك - ۱۶۴ ح مجموعهٔ مصوبات ادوار اول و دوم مجلس - ۳۵۰ ح مجموعهٔ مورخان صلیبی - ۱۲۸ ح مجموعهٔ یادداشت‌های روزانه و گزارش‌های کابیتان - فی پیر - ۳۰۱ ح ، ۳۰۳ ح ، ۳۰۶ ح ، ۳۰۷ ح مخاسن اصفهان - ۱۱۸ ح مراة القاسم - ۳۷ ح مرصاد العباد - ۱۷ ح ، ۲۵ ، ۲۸ ح مروج الذهب - ۲۳ ح مسافرت بارمنستان و ایران (رجوع کنید به داستان مسافرت بارمنستان و ایران) . مسالك الممالك - ۷۰ ح ، ۸۱ ح مطالعات اسلامی - ۷۸ ح مطالعاتی در بارهٔ طرز حکومت در ایران - ۲۹۸ ح مطلع السعدین - ۲۰۴ ح ، ۲۰۵ ح
--	---	---

ملحقات اعلام

بگي جان - ۶۱۴

تره - ۴۸۹

ده شينخي - ۴۰۰

ه

هلال الصابي - ۱۵۱ ح

همدان (كتاب) - ۱۱۱ ح

ي

ياد داشتهای قزوینی -

۷۰۵

يادداشتهایی در باره سفری

از تبريز بويرانه‌های

تخت سلیمان - ۲۷۲ ح

وضع مالي دوره ايلخانان -

۱۶۴ ح

وضع مالي واقتصادي ايران -

۴۲۶ ح

وضع ماليات در ادوار قديم

اسلامي - ۶۴ ح

وقايع نامه راهبان کرملی

در ايران - ۲۲۱ ح

۲۴۰ ح

وند يداد - ۱۶ ح

توضیح ناشر

برای تجدید چاپ کتاب «مالك و زارع در ایران» پس از بررسی آن برخی از توضیحات لازم را به کتاب ضمیمه کردیم که ذیلاً به نظر خوانندگان محترم میرسد:

مربوط به صفحه ۶۳ سطر ۱۴

اینچنین نیست بلکه بموجب نص قرآن، خمس غنائم از آن خدا و رسول و ذی القربى و یتیمان و مساکین و ابن السبیل میباشد: واعلموا انما غنمتم من شىء فان الله خمسہ و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل. (الانفال - ۴۱)

مربوط به صفحه ۶۵ حاشیه شماره ۱

از اینجا دانسته میشود که نظر اسلام بیش از تشویق مسلمین به انبوه کردن بیت‌المال، معطوف بامور معنوی و قبول اسلام بوده است ضمناً باید دانست که درآمد بیت‌المال منحصر به خراج زمین نبود تا با تقلیل آن بیت‌المال ضرر کند و احیاناً خالی ماند.

مربوط به صفحه ۷۰ سطر ۱۲۱

بنابر آنچه از عبارات المسالك و الممالك استفاده میشود زمین‌داران گاهی به بزرگانی که از اطرافیان سلطان در عراق بودند متوسل میشدند (و نه به توده مسلمانان) تا در امر خراج تخفیفی برای ایشان حاصل گردد و البته اینکار از نظر شرع اسلام بسختی ممنوع و منوم بود چنانکه علی علیه السلام پاره‌ای از آهن گداخته را به سست برادر نابینای خود «عقیل» نزدیک کرد بگونه‌ای که از سوزش آن به فریاد آمد (فاحمیت له حدیده ثم ادیتها من جسمه لیمتیر بها فضع ضجیح ذی دنف من المہا - نصح البلاغ، چاپ بیروت، خطبه ۲۲۴) چرا که بیش از حق سایر مسلمین از آن حضرت انتظار داشت! بنابر این تشبیهات ناروا ربطی به آن ندارد که صاحبان زمین بتوانند در حوزه اسلام راستین اعمال نفوذ کنند.

مربوط به صفحه ۷۱ سطر ۲

فقه اسلامی با قوانین اصولی و دقیق و عظیم خود، فقهی قابل انعطاف است نه یک سلسله میادی و فروع خشک و جامد! لذا فقهای اسلام با استفاده از قواعدی چون «الضرورات تبیح المحظورات» و «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» و دیگر قوانین حقوقی، میتوانند میان نظر و عمل آشتی دهند و مشکلات را حل نمایند و این یکی از دلائل دوام این دین متین شمرده میشود.

مربوط به صفحه ۳۵۷ سطر ۱۱

البته این رویه بنا به دستوری که مروی از خود پیامبر (ص) است اتخاذ شده به این معنی که شرع اسلام در مواردی بجای آنکه قالبها و قوانین مشخص و محدودی را تعیین فرماید سکوت کرده و کار را به خود مسلمانان واگذار نموده است تا از طریق اجتهاد و شورا و با در نظر گرفتن شرایط محیط، مشکلات را حل کنند و این شیوه بسیار بهتر از آن بوده که اسلام از تمام جزئیات سخن بگوید و جوامع مسلمین را مقید و محدود سازد بطوریکه در تحولات اجتماعی دست ایشان بسته باشد. آنچه از رسول خدا (ص) مروی است آنست که هنگام فرستادن معاذ جبل به یمن رسول اکرم (ص) به او فرمود که اگر حادثه‌ای پیش آمد چگونه داری و حکم خواهی کرد؟ گفت برطبق کتاب خدا حکم میکنم: (قال احکم بكتاب الله) سپس پیامبر فرمود: اگر مورد مخصوص پیش آمده که آنرا در کتاب خدا نیافتی چه میکنی؟ معاذ پاسخ داد: (احکم بسنة رسول الله) یعنی برطبق سنت رسول خدا حکم میکنم. مجدداً پیامبر فرمود: اگر مورد مزبور را در سنت نیافتی چه میکنی؟ معاذ جواب داد: بسا اجتهاد و رای شخصی حکم میکنم (اجتهاد رایي) پیامبر اکرم (ص) او را تسلید نمود. (بکتاب الاحکام فی اصول الاحکام) اثر آمدی، و کتب معتبر اصول فقه بنگرید.

مربوط به صفحه ۳۵۷ سطر ۱۷

مسئند اهل سنت و شیعه در اجماع و حجیت آن حدیث مشهور نبوی (ص) است که فرمود: لا تجتمع امتی علی ضلالة، امت من بر هیچگونه گمراهی گرد نمی‌آیند. جز اینکه شیعه گوید: چون در میان امت امام معصوم وجود دارد و اجماع امت، نشانه موافقت معصوم نیز هست لذا اجماع، حجت است اما اینکه تعریف اجماع یا مناط حجیت آن نزد شیعه، اتفاق آراء ائمه باشد این سخن هیچ مدرکی ندارد زیرا قول هر یک از ائمه نزد شیعه معتبر و حجت میباشد و شرط اتفاق آراء، بر ربط است.

مربوط به صفحه ۳۶۷ سطر ۷

باید توجه داشت که در اسلام، بخشی از قوانین، تأسیس شده و برخی دیگر که صحیح و برای جامعه مفید بوده‌اند، امضاء و تأیید گشته‌اند. بنابراین ماخوذ بودن فلان قانون اسلامی از رسوم قبل از اسلام، بیان صحیحی نیست بلکه باید از آن به: «امضاء و موافقت اسلام یا رسوم درست و مفید پیش از خود» تعبیر نمود.

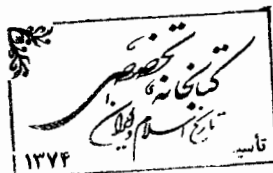
مربوط به پاروئی شماره ۳ از صفحه ۳۷۳

(آنچه درباره احیاء اراضی موات و مالکیت آن و اسقاط حق کسیکه سه سال زمین را معطل نگاه دارد در فقه آمده ماخوذ از حدیث نبوی (ص) است. به الجامع الصغیر اثر جلال‌الدین سیوطی نگاه کنید. ضمناً به توضیح مصحح در پاروئی صفحه ۳۶۷ از همین کتاب نیز رجوع فرمائید).

مربوط به صفحه ۳۷۹ سطر ۲۰

با توجه به قاعده فقهی: (الزرع للزارع ولو کان غاصباً) یعنی: کشت از آن کشاورز است هر چند زمین را از مالك آن غصب کرده باشد! و دیگر قیود اسلامی، شرع اسلام حمایت از حق زارع را عهده‌دار شده است.

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی



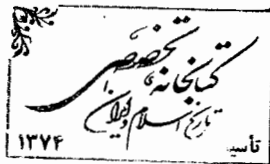
Society and History

Landlord and Peasant in Persia

A.K.S. Lambton

Translated into Persian by

Manuchehr Amiri



**Center for Scientific &
Cultural Publications**

Tehran 1984